



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



دروس خارج فقه
سال ۸۸-۸۷
حضرت آیت الله نورمی پهلانی

((به همراه صوت دروسی))

WWW.GHBOOK.IR

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۸۷-۸۸

نویسنده:

آیت الله العظمی حسین نوری همدانی

ناشر چاپی:

سایت مدرسه فقاہت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۸۸-۸۷
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	فضیلت و ارزش جهاد کتاب الجهاد
۲۳	وجوب جهاد کتاب الجهاد
۳۵	وجوب جهاد کتاب الجهاد
۴۸	آمادگی برای جهاد کتاب الجهاد
۶۰	فضیلت و وجوب جهاد - اقسام جهاد کتاب الجهاد
۷۳	وجوب جهاد کتاب الجهاد
۸۲	وجوب جهاد در آیات و روایات کتاب الجهاد
۹۳	ارتباط جهاد با آیات و روایات و تاریخ کتاب الجهاد
۱۰۴	وجوب جهاد در روایات کتاب الجهاد
۱۱۵	وجوب جهاد در آیات قرآن کتاب الجهاد
۱۲۷	وجوب جهاد در قرآن و روایات کتاب الجهاد
۱۴۰	مبانی و اصول حکومت حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۱۵۱	آیه نفر - وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد
۱۶۳	وجوب جهاد - مراتب امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد
۱۷۴	وجوب جهاد و عواقب ترک آن کتاب الجهاد
۱۸۶	وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد
۱۹۸	مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۲۱۰	فلسفه و حکمت جهاد در قرآن کتاب الجهاد
۲۲۲	اقسام جهاد کتاب الجهاد
۲۳۴	مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۲۴۷	ادله عدم وجوب جهاد بر مرثه کتاب الجهاد

۲۶۱	بررسی ادله عدم وجوب جهاد بر نساء کتاب الجهاد
۲۷۷	جهاد واجب عینی است یا کفائی؟ کتاب الجهاد
۲۹۰	فضل الله المجاهدين على القاعدین کتاب الجهاد
۳۰۲	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۳۱۵	شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد
۳۳۱	شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد
۳۴۳	شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد
۳۵۷	شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد
۳۷۰	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۳۸۴	شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد
۳۹۷	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۴۱۴	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۴۲۸	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۴۴۱	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۴۵۲	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۴۶۲	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
۴۷۵	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۴۹۰	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۵۰۳	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۵۱۵	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۵۲۹	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۵۴۰	ابواب جهاد العدو - جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی - عج کتاب الجهاد
۵۵۴	من يجب جهاده کتاب الجهاد
۵۶۶	اقسام جهاد کتاب الجهاد
۵۷۶	اقسام جهاد کتاب الجهاد
۵۸۶	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد

۵۹۷	اقسام جهاد كتاب الجهاد
۶۰۸	اقسام جهاد كتاب الجهاد
۶۱۹	اقسام جهاد كتاب الجهاد
۶۳۰	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۶۴۳	اقسام جهاد - دفاع شخصی كتاب الجهاد
۶۵۱	اقسام جهاد - دفاع شخصی كتاب الجهاد
۶۶۱	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه كتاب الجهاد
۶۷۸	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۶۸۸	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۷۰۴	اقسام جهاد - دفاع - قاعده نفی سبیل كتاب الجهاد
۷۱۷	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۷۳۰	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه كتاب الجهاد
۷۴۱	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۷۵۴	اقسام جهاد - دفاع كتاب الجهاد
۷۶۸	اقسام جهاد - دفاع - تولى و تبرى كتاب الجهاد
۷۷۸	اقسام جهاد - دفاع - امر به معروف و نهی از منکر كتاب الجهاد
۷۸۷	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه كتاب الجهاد
۷۹۸	مربطه كتاب الجهاد
۸۰۹	مربطه كتاب الجهاد
۸۲۴	مربطه كتاب الجهاد
۸۳۸	مربطه كتاب الجهاد
۸۴۸	تحصيل آمادگی برای جهاد - سبق و رمایه كتاب الجهاد
۸۶۳	تحصيل آمادگی - سبق و رمایه كتاب الجهاد
۸۷۶	تحصيل آمادگی - سبق و رمایه كتاب الجهاد
۸۸۷	اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه كتاب الجهاد
۸۹۸	اقسام جهاد - جهاد با مستكبرين برای نجات مستضعفين كتاب الجهاد

- ۹۰۷ ----- اقسام جهاد - جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد
- ۹۱۵ ----- اقسام جهاد - جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد
- ۹۲۷ ----- اقسام جهاد - جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد
- ۹۳۶ ----- اقسام جهاد - قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد
- ۹۴۸ ----- اقسام جهاد - قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد
- ۹۵۹ ----- اقسام جهاد - قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد
- ۹۶۹ ----- اقسام جهاد - قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد
- ۹۸۲ ----- اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
- ۹۹۴ ----- اقسام جهاد - جهاد برای رفع فتنه کتاب الجهاد
- ۱۰۰۵ ----- اقسام جهاد - جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد
- ۱۰۱۹ ----- اقسام جهاد - جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد
- ۱۰۳۲ ----- ولایت فقیه کتاب الجهاد
- ۱۰۴۷ ----- اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
- ۱۰۶۰ ----- احیاء معروف و ازاله منکر _ اقسام جهاد کتاب الجهاد
- ۱۰۷۱ ----- جهاد با عهد شکنان کتاب الجهاد
- ۱۰۸۵ ----- جهاد با عهد شکنان کتاب الجهاد
- ۱۰۹۷ ----- جهاد با عهدشکنان کتاب الجهاد
- ۱۱۰۶ ----- اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
- ۱۱۲۰ ----- تفاوت جنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۱۳۳ ----- تفاوت جنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۱۴۶ ----- اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین - نهج البلاغه کتاب الجهاد
- ۱۱۶۱ ----- تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۱۷۵ ----- تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۱۹۰ ----- تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۲۰۳ ----- تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد
- ۱۲۱۳ ----- اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد

- ۱۲۲۶ ----- اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد
- ۱۲۳۹ ----- اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد
- ۱۲۵۰ ----- فتح و نصرت برای مجاهدین کتاب الجهاد
- ۱۲۶۵ ----- فتح و نصرت مجاهدین کتاب الجهاد
- ۱۲۷۷ ----- مباحث اخلاقی کتاب الجهاد
- ۱۲۹۱ ----- درباره مرکز

سرشناسه: نوری همدانی، حسین، ۱۳۰۴

عنوان و نام پدیدآور: آرشیو دروس خارج فقه آیت الله العظمی حسین نوری همدانی ۸۸-۸۷ / حسین نوری همدانی.

به همراه صوت دروس

منبع الکترونیکی: سایت مدرسه فقاقت

مشخصات نشر دیجیتال: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه

موضوع: خارج فقه

فضیلت و ارزش جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد می باشد. عرض کردیم مقدمتاً چند تا بحث انجام می شود اولین بحث، اهمیت جهاد یعنی ارزش و حد جهاد که در اسلام بسیار بسیار بالاست، در این زمینه ابتدأً استفاده می کنیم از آیات قرآن مجید تا برسد به سایر آثار دینی چند آیه در این مورد از قرآن مجید به عرض رسید، باز هم آیاتی در قرآن مجید از جمله این آیه {أجعلتم سقايه الحاج و عماره مسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر و جاهد فی سبيل الله لا يستون عندالله و الله لا يهدى القوم الظالمين} شأن نزول آیه این است که چند نفر با هم افتخارات خود را ذکر می کردند که در تفسیر برهان، جلد سوم، صفحه ۳۸۱، ده تا روایت ذکر می کند در شأن نزول این آیات که چند نفر یکی عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر یکی هم شیبعه که در بعضی از کتاب ها طلحه بن شیبه نوشته شده است، اما در تفسیر صافی شیبه است. که افتخارات خودشان را ذکر می کردند عباس بن عبدالمطلب می گوید که سقایه ی حاج با من است، آب دادن به حاجی ها، که این خود یک مقصدی بود، فراهم کردن آب و سیراب کردن حاجی ها این مقصدی بود برای عباس بن عبدالمطلب. طلحه یا شیبه هم عمارت

ص: ۱

مسجد الحرام را، آباد کردن، بررسی کردن هر کجا اختلالی بوجود بیاید از لحاظ عمران و آبادی، این منسب و مقام هم برای طلحه بود. اینها این دو نفر را ذکر می کردند این دو موضوع را ذکر می کردند و به این دو موضوع افتخار می کردند، (نسبت

به حضرت علی بن ابی طالب (ع) که ما اینقدر شأن و منزلت داریم و موقعیت داریم که سقایه حاج و عماره ی مسجدالحرام با ما می باشد. حضرت علی (ع) با کمال تواضع گفتند که من به عنوان افتخار نمی گویم ولی من آن کسی هستم که نه در مکه مانده بودم که بایغمبر هجرت نکرده باشم. (حضرت علی (ع) با پیغمبر هجرت کرده و فداکاری های فراوانی لیله المیت و امثال آن ها نشان داده است.) فقط آمده بود ایمان و جهاد در راه خداوند را ذکر کند. عبارت این است که {قال علی (ع) إني آمنت قبلكما ثم هاجرت و جاهدت} و از این قبیل کلمات ذکر کرده اند. حتی این عبارت در مجمع البیان هست که {ضربت خرطومکما بالسيف حتى آمنتما بالله} من خرطوم شما را با شمشیر زدم تا اینکه شما ایمان آوردید. این هم کار من و عمل کرد من است. آیه البته در این مورد است ولی مطلب خیلی مطلب مهمی است که وزن و قیمت اعمالی را بایستی از چند جهت در نظر گرفت به طور کلی، اول مسأله اخلاص است. عمل کوچک اگر با اخلاص توأم شود، بزرگ می شود در نزد پروردگار. عمل هر چه بزرگ باشد در انظار ولی با اخلاص توأم نباشد ارزش ندارد، این یک جهت است. از این جهت در آیه قید فی

سبیل الله دو جا ذکر می شود. دوم اینکه این عملکرد باید دید چقدر کاربرد و تأثیر در جامعه دارد، تأثیر جهاد در جامعه، حرکت آفرین است، عزت آفرین اس، این مثل کارهای دیگر نیست. از این جهت قرآن مجید اینگونه می گوید {أجعلتم} آیا شما سقایه حاج (یعنی آب دادن به حاجی ها) که کار عباس بود و عماره مسجد الحرام که آن هم طلحه یا شیبه بعهد داشت، (سقایه و عماره هر دو مصدر می باشند مثل وقایه) آیا شما آنها را با ... (شما باید خیلی دقیق باشید در سنجش اعمال، به قصد و هدف نگاه کنید، به کاربرد و تأثیر نگاه کنید به آن جنبه فداکاری نگاه کنید و تحمل مشقّات زیاد، این ها همه را در نظر بگیرید.) و آیا شما این دو تا کار را مانند کسی که ایمان به خدا دارد، ایمان به یوم آخر دارد و {جاهد فی سبیل الله} یکسان مینید {لا یستون عندالله} اینها با هم مساوی نیستند، {والله لا یهدی القوم الظالمین} خداوند ظالمین را هدایت نمی کند هدایت پروردگار چند گونه است : ۱- هدایت عام است . {الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی} آیات قرآن {إنا هدیناه السبیل امّیا شاکراً و امّیا کفورا} یک هدایت عامی خداوند دارد، این هدایت عام است همه موجودات را شامل است نه تنها انسان و حیوان حتی جمادات را هم خداوند هدایت کرده است که در چه مسیری حرکت کنند. ۲- هدایت خاص است که آن توفیق پروردگار است که انسان آن حقیقت را درک کند، این مربوط می شود به توفیق پروردگار، عمل انسان در آن مؤثر است،

کسانی که راه راست را بگیرند خداوند {والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا} اما کسانی که منحرف اند در نتیجه ی عمل خودشان فکر انحرافی پیدا می کنند ، این است که همیشه مطلب را بر عکس می فهمند، درست درک نمی کنند، آیه اینگونه می گوید { و الله لا یهدی القوم الظالمین } کسانی که ظالم اند، این ها فکرشان انحراف از حقیقت دارد، نمی توانند حقیقت را درک کنند و به آن راه پیدا کنند. شما نباید در سنجیدن اعمال به همان ظاهر نگاه کنید، همه را یکسان حساب کنید. شما باید ۱- به هدف نگاه کنید ۲- به کاربرد و تدثیر نگاه کنید. بنابراین کار شما مثل علی بن ابی طالب (ع) که مجاهد فی سبیل الله است، نمی باشد. {لا یستون عند الله و الله لا یهدی القوم الظالمین} پشت سرش، این آیه ۱۹ از سوره ی توبه (۹) {الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم أعظم درجه عندالله و أولئک هم الفائزون _ یشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم _ خالدین فیها ابدان الله عنده أجر عظیم} آیه دلالت دارد بر فضیلت و پاداش بسیار بالا برای مجاهدین، کسانی که ایمان آوردند، بعد هجرت کردند، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان (که بعداً می خوانیم) یک جایی دارند که در قرآن هر جهادی، هجرت الی الله است، می گوید چون کسی که جهاد می کند، خانه و آشیانه و وطن را پشت سر می گذارد، و حرکت می کند برای عرصه ی جهاد، عرصه ی جهاد هم کار ساده ای نیست. عرصه ی جانبازی و فداکاری است. این شخص تا دل از تمام متعلقات دنیا نکند، حتی از وطن

خودش از همه چیز، و جان خود را در طبق اخلاص نگذارد، جهاد نمی رود، ایشان می فرمایند، جهاد یک نوع هجرت است و خودش آن زمان مهاجرت هم بود، از مکه به مدینه هجرت کرده بودند {الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم و...} از آیه ۱۸ تا ۲۱ از سوره ی توبه، که در سوره توبه آیات فراوان مربوط به جهاد هست، سوره ی نهم قرآن مجید. شأن نزول آیه هم معلوم، آن چه از آیه فهمیدیم معلوم، به چند نکته باید توجه کنیم اول مسئله اخلاص می باشد که در تأثیر عمل، در ارزش عمل دخالت فراوان دارد از این جهت مخصوصاً در ما طلبه ها مسئله ی اخلاص خیلی مهم می باشد که پیامبر(ص) می فرمایند {من اخلص لله اربعین صباح فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه} اثر زیاد دارد علم تنها به تعلم نیست به مطالعه نیست بیشتر مربوط به جنبه ی قلبی و اخلاص می باشد. از امام صادق(ع) در سوره ی شعراء این آیه که {یوم لا ینفع مالٌ و لا بنون الا من اتى ا... بقلب سلیم} قلب سلیم را به قلبی که سرشار از اخلاص باشد معنا می کنند. یک وقتی امام(اعلی الله تعالی مقامه) در صحبتشان به یک مناسبتی در اخلاص بحث می کردند، فرمودند که حضرت امیر(ع) در نماز در حال رکوع انگشتر خود را به سائلی داد خداوند متعال آیه ای نازل کرد آیه ۵۵ از سوره ی مائده {إنما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا} ولی شما خداست و دیگر رسول خداست و دیگر {والذین آمنوا} در ردیف همین ها می باشد و آن چه کسی است؟ {و الذین

یوقیمون الصلاه و یوتون الزکاه و هم راکعون} این تفسیر همان {والذین آمنوا} است. چه طور می شود که دادن یک انگشتر در حال رکوع و در حال نماز آنقدر فضیلت و عظمت پیدا کرد که آیه ای درباره ی آن در قرآن به این ترتیب نازل شد، (امام می فرمایند) بعضی ها گفتند که دادن یک انگشتر اینقدر عظمت پیدا کند؟! ولایت را تثبیت کند؟! در ردیف {الله} و {رسوله} شخص را در قرآن ذکر کند؟! از آن جهت آنها فکر کردند، قیمت انگشتر را بالا بردند، روایت این هم در جلد هفتم مستدرک می باشد، گفته اند انگشتری که حضرت علی (ع) به آن سائل داد معادل خراج شامات بود (سوریه، لبنان، اردن) و آن خراج شامات و مالیات شامات سیصد بار شتر بود از طلا و نقره، انگشتر هم ۹ مثقال بیشتر وزن نداشت چهار مثقال حلقه ی انگشتر و پنج مثقال نگین آن وزن داشت و اما نگین آن از یاقوت و... سعی کردند قیمت این انگشتر را بالا ببرند و بگویند بخاطر این بود که در قرآن اینقدر مورد تمجید قرار گرفته است و امام می فرمودند این درست نیست اول این که حضرت علی (ع) این چنین انگشتری از کجا آورده بودند و در آنجا نوشته بود که در جنگی، مروان بن طوق را حضرت علی کشت و انگشتر مال آن مقتول بوده (و بنده هم نوشته ام در کتاب علماء که هنوز چاپ نشده). اولاً حدیث مرسل است سند ندارد دوم این است که ما در جنگ های تاریخی کسی به عنوان مروان بن طوق را نداریم و نمی بینیم. سوم اینکه از حضرت امیرالمؤمنین (ع) بعید است که

یک این چنین انگشتی در انگشت داشته باشد. با آن زهدی که داشته اند با آن توجه ای که به مردم داشته اند اگر این چنین انگشتی حضرت امیر داشتند به فقرا، به همه ی فقرا مدینه و حجاز کمک می کرد و به همه ی آنها احسان می کرد، این است که اینها بجای اینکه فکر کنند علت ارزش آن اخلاص است {ضربعلی یوم خندق أفضل من عباده الثقلین} و نیت باعث شده که عمل ارزش پیدا کند آمدند ظاهربینی کردند قیمت انگشت را بالا بردند خلاصه آنچه که خیلی مهم می باشد مسئله ی اخلاص می باشد که این خیلی مؤثر می باشد که در دو جا {فی سبیل الله} دارد. دوم جهاد مثل آب دادن به حاجی ها و عمارت مسجد نیست، جهاد عظمت آفرین می باشد، جهاد مثل روحی است در یک جامعه بوجود می آید و کالبد آن جامعه را به حرکت در می آورد عملی را که اینطور حیات بخش است نمی شود با آب دادن به حاجی ها یا تعمیر مسجد الحرام مقایسه کرد این است که این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر عظمت فوق العاده ی جهاد که مورد بحث ما می باشد. مطالعه می کردم دیدم که شیخ مفید در اختصاص {ذکر سبعین منقبه} به حضرت امیر(ع) ۷۰ منقبه را ذکر می کند. خیلی مفصل است. چند صفحه است. آخرش این را دارد که حضرت امیر که به شهادت رسید، بدنش را غسل می دادند جای زخم های بدن را شمردند {فکانت ألف جراحه من قرنه الی قدمه} هزار جای زخم در بدن حضرت وجود داشت. سابقاً وقتی که مجاهدین به میدان جنگ می رفتند، کشته می شدند یا کشته نمی شدند، برمی گشتند، زخم های بدنشان را می شمردند.

اینها هر کدام یک مدالی بود. بجای قبه و مدال که الان مرسوم است. این ها بجای قبه و مدال زخم های بدن می شمردند. چند تا زخم برداشته. هر کدام از این ها مدال افتخار بود و سابقه اش را روشن تر می کرد. این است که اگر در تاریخ ببینید، این گونه موارد زیاد است، (جعفر مثلاً زخم های بدنش را شمردند، سید الشهداء(ع) شمردند)، این بخاطر این بوده است، می شمردند تا بدانند که آن مرتبه ی فداکاری این شخص چه اندازه بوده است. شیخ مفید می گوید {فكانت ألف جراحه من قرنه الی قدمه} از سر تا پای حضرت امیرالمؤمنین هزار جای زخم در بدن وجود داشت، این یک آیه که عرض شد. آیات قرآن در این باره زیاد است، آیه ای دیگری، آن هم در سوره ی توبه است . {قل إن كان آبائکم و أبنائکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجاره تخشون کسادها و مساکن ترضون ها أحب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتربصوا حتی یاتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} این آیه ۲۴ سوره ی توبه می باشد. اینجا خداوند متعال ۸ چیز را در یک کفه ی ترازو قرار داده و ایمان به خدا و رسول و جهاد را هم در کفه ی دیگر، آیه در این زمینه است که جهاد باید برای مسلمان محبوب باشد، اولین آیات قرآن که درباره ی جهاد نازل شد با توجه به اینکه هنوز همه مسلمانان آنقدر رشد نکرده بودند {کتب علیکم القتال و هو کره لکم} اول اینطور بود ولی بعد در نتیجه ی ممارست زیاد در نتیجه مداومت کارشان در حضور پیغمبر(ص) کم کم آنها عاشق جهاد

شدند گفتند {قل لن يصيبنا الا احدى الحسنين} ما به جهاد برويم احدى الحسنين نصيب ما مى شود يا فتح و پيروزي يا شهادت، شهادت را در برابر خودشان حسنى حساب مى کردند، قرآن سعى مى کند که جهاد طوري باشد که مردم دوست داشته باشد عاشق باشند اين روحيه ي شهادت طلبى را در مردم ايجاد کنند آيه در اين مورد است. در تفسير صافى بعد از ذکر آيه مى گويد آيه مشتمل بر تشديد شديد، مشتمل است بر يك امر بسيار مهم ، تهديد شديدى که خداوند مى گويد بايستى (يك طرف متاع دينا را مى گذارد ۸ مورد ذکر مى کند، يك کفه ي ديگر را هم جهاد مى گذارد). جهاد در نظر شما از همه محبوب تر باشد اگر نشد منتظر آينده ي ناگواري باشيد {قل ان كان آباءكم} به مردم بگو اگر پدران شما (۱) {أبناءكم} {إخوانكم} (۲) {أزواجكم} و همسرانتان (۴) {عشیرتکم} (۵) {أموال افقرتموها} (۶) (اموالى که بدست آوريد هر چه که باشد) {تجاره تخشون كسادها} (۷) (تجارتى که از كساد آن بيمناک مى باشيد) {مساكن ترضونها} (۸) اين ۸ مورد را يك طرف قرار دادند که اگر اينها احب باشند اليکم من الله و رسوله و جهاد... فتربصوا... ، اگر اينها در نزد شما محبوب تر باشند از خدا و رسول خدا و جهاد فى سبيل الله، (يعنى آنقدر شما بايد از نظر فرهنگى بالا و ايمانتان نسبت به موازين اسلام، خدا و رسول خدا و جهاد بالا باشد که جهاد از همه ي اينها نزد شما محبوب تر باشد). در جهاد سستی خواهيد کرد و وقتى

سستی کردید منتظر آینده ی ناگواری باشید. عزت و عظمت شما در گرو جهاد می باشد اگر اینطور نشد {فتربصوا حتی يعطی الله بامرہ و الله لا یهدی القوم الفاسقین} و باز خداوند فاسقین را هدایت نمی کند، هدایت خاص که بر می گردد به سلب توفیق . در تفسیر صافی بعد ذکر تفسیر آیه می گوید اقول فی الایه تشدید عظیم آیه مشتمل بر یک تشدید بزرگی است، کمتر کسی است که رهایی پیدا کند از این تهدید، چون آیه ۸ چیز را یعنی همه ی مواد دنیوی را در یک کفه گذاشته، خدا و رسول خدا و جهاد را در کفه ی دیگر، می گوید باید این کفه، از آن کفه، از نظر محبت قلبی بیشتر باشد اگر بیشتر نبود منتظر آینده ناگوار باشید، (این هم آیه ی ۲۴ از سوره ی توبه) آیاتی درباره جهاد در سوره انفال می باشد که به نظر بنده این آیات از آیات ذکر شده عجیب تر است، این آیات است درباره ی جنگ بدر است در اوایل سوره انفال، سوره ی انفال را سوره قتال هم می گویند در سوره انفال سوره ی هشتم، جنگ بدر ذکر شده ما همه ی آیات را نمی خواهیم ۲، ۳ مورد را ذکر می کنیم برای أخذ نتیجه {و اذ یعدکم الله احدی الطائفین أنّها لکم} ابوسفیان با یک کاروان تجارتنی رفته بودند به شام، کاروان تجارتنی دو مرتبه از مکه به شام می رفتند رحله الشتاء، رحله الصیف، از مکه می رفت به شام و از شام متاع می آوردند، می فروختند، استفاده های کلانی ثروتمندان بزرگ می بردند، یکی از آن ها ابوسفیان بود، امام (رضوان الله تعالی علیه) باز در صحبت هایشان داشتند در صحیفه نور هم هست، که اسلام اول

با این ثروتمندها مبارزه کرد، که نگویند دین اسلام طرفدار اغنیاء است، ابوسفیان، ابوجهل، ابولهب، اینها تجار و پولدارهای خیلی مهمی بودند، اینها در حجاز مخصوصاً در مکه تمام نبض اقتصاد را در دست داشتند. مردم دیگر همه شان برای اینها کار می کردند. و اسلام بخاطر برانداختن این قبیل استبداد اقتصادی، با این ها مبارزه کرد. خلاصه، ابوسفیان رفته به شام برای آوردن متاع با هزار شتر مال بیاورد، ۴۰ نفر فقط حافظ و نگهبان این کاروان تجارتی می باشند، مسیر مکه و شام طوری واقع شده است که باید از مدینه عبور کنند، از مکه می آید به مدینه از مدینه می رود به طرف شام. عبدالله پدر پیغمبر (ص) که در مدینه مدفون است، ایشان هم از شام بر می گشته اند و آنجا از دنیا رفته اند. خلاصه طوری است که، کسی که می خواهد از مکه به شام برود باید از مدینه به شام برود. پیغمبر هم در مدینه است و اطلاع حاصل شده که کاروان تجارتی ابوسفیان از شام می خواهند برگردند هزار بار شتر متاع دارند، فکر کردند که اینها را از آنها بگیرند. حال ممکن است شما بفرمایید، چرا بگیرند؟ برای خاطر اینکه این مهاجرینی که از مکه کوچ کردند با پیغمبر به مدینه ده ها و صد ها نفر تمام اموالشان را در مکه تصرف کردند. تمام اموال مهاجرین را ابوسفیان و ابوجهل و ابولهب مصادر کردند و گرفتند. اسلام هم که تقاص و احقاق حق را به انسان حق می دهد. حال گفتند اگر ما اینها را از آنها بگیریم، یک مقداری توانسته ایم از مالی که از ما برده اند، بلعیدند، پس گرفته باشیم. از این جهت اینها

حرکت کردند، پیغمبر فرمود و آنها حرکت کردند. برای خاطر اینکه ابوسفیان وقتی برمی گردد، اموال را از آنها بگیرند، خداوند احدی الطافتین را وعده می دهد به مسلمان ها، یکی اینکه بتوانند این کاروان تجارتي را موقع برگشتن بگیرند و بیاورند برای مدینه اما یک چیز دیگر هم هست، که همان واقع شد. به این می گویند (عیر) و عیر، غیر از نفیر است، نفیر چیست؟ نفیر این است که ابوسفیان توانست (اطلاع که حاصل کرد از فکر مسلمانان) با زرنگی توانست کاروان را طوری بگذراند که دیگر نتوانند مسلمان ها بر آن تسلط پیدا کنند، ابوسفیان کاروان را برد و خبر در مکه پیچید، با یک وضع عجیبی (که الآن فرصت نیست بیان شود) که بله؟! پیغمبر با یاران خودش آمده اند به سرزمین بدر، برای جلوگیری از این کاروان، و ما آن را آوردیم، حالا- پس برویم پیغمبر و اصحابش را از میان برداریم. چون قریش آرام ننشستند، می دانستند پیغمبر را که از مکه بیرون کردند، هر کجا باشد سراغ اینها خواهد آمد. اینها گفتند قبل از اینکه مسلمان ها قدرت پیدا کنند، برویم، پیغمبر و اسلام نوپا را به کلی نابود کنیم لشکر جمع کردند، سرکرده دشمن همان ابوسفیان و ابوجهل و اینها هستند، می خواهند بیایند با پیغمبر بجنگند. کجاست پیغمبر؟ در سرزمینی به نام بدر، یک چاهی آنجا بوده به آنجا بدر می گویند. و این بود که آمدند. آن عیر است و این نفیر است. عیر یعنی، کاروان تجارتي و نفیر آن لشکری که از مکه آمدند برای جنگ با پیغمبر. } و إذ يعدکم الله احدی الطافتین أنَّها لکم { خداوند به مسلمانان وعده می داد

که یکی از دو طائفه مال شماست. یا عیر یا نفیر، یا کاروان تجارتی و یا آن لشکر، آن لشکر را هم، درهم شکستن، خودش یک مسأله است. {و تودون آن غیر ذات الشوکه تکون لکم} ولی عده ای بودند چون تازه مسلمان شده بودند، هنوز به آن جهاد و درگیری عادت نداشتند، به اصطلاح نهادینه نشده بود، دوست داشتند که {غیر ذات الشوکه} برای اینها باشد. غیر ذات الشوکه کدام است؟ {ذات الشوکه} که همان لشکر را می گوید، غیر ذات الشوکه همان عیر را می گوید، کاروان تجارتی، مردم دوست داشتند بدون درد سر بیایند، آن کاروان تجارتی را دستبرد بزنند، بگیرند و ببرند، اما خدا چه می خواهد. {یریدالله أن یحق الحق بکلماته} ولی خدا می خواهد حق را تثبیت بکند. اسلام را، حق را تثبیت بکند. به چه وسیله؟ با جهاد، می خواهیم بگوییم جهاد یکی از راه های احقاق حق است. یعنی بعضی ها جز زبان شمسیر نمی فهمند. مثل حزب الله لبنان واقعاً ۶۰ سال سعی کردند، بلکه اسرائیل بفهمد زبان منطق و استدلال را، که آمده یک نقطه ای را به وسیله ی قدرت های استکباری تصرف کرده، میلیون ها انسان را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کرده است و آنجا حمام خون راه انداخته است، کشتار و تخریب، این کار اسرائیل بوده، ولی ۶۰ سال سعی کردند که این مطلب را بفهمد، که خانه های دیگران را خراب کردن، تصرف کردن، مردم را از خانه و آشیانه خود بیرون کردن و کشتن زن و کودک کار درستی نیست. حال اینها که زبان منطق را نمی فهمند باید با زبان شمشیر با اینها حرف زد. این بود که حزب الله لبنان این کار را

کردند. توانستند اینها که از لحاظ نیروی دریایی و هوایی و زمینی واقعا از آنها خیلی کمتراند آنها را شکست دهند. قدرت ایمان، قدرت جهاد اسلامی طوری بود که توانستند افسانه لشکر شکست ناپذیر را بالاخره بر باد بدهد. این زبان، زبان جهاد است، گاهی اینگونه است. قرآن می گوید، همانطور که جهاد دارای ثواب و فضیلت است، یک چیز دیگر هم هست و آن اینکه جهاد احقاق حق می کند، حق را ثابت می کند. غیر از جهاد هیچ چیزی کاربرد این چینی که بتواند حق را ثابت کند ندارد.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از بحث های مربوط به جهاد که در اوایل بحث جهاد مورد بررسی قرار می گیرد، مسأله وجوب جهاد است که در کتب فقهی ما مثل جواهر جلد ۲۱، منتهی علامه جلد ۱۴، تذکره جلد ۹، خلاصه در کتاب های مربوط به فقه یکی از بحث های مهم بحث وجوب جهاد است که از لحاظ کتاب و سنت یکی از ضروریات اسلام می باشد همانطور که ذکات، الصلاه و جنبش از ضروریات است، وجوب جهاد نیز به همین ترتیب است بلکه می توان گفت که از طهارت تا دیات در کتاب های فقهی ما در هیچ بحثی به اندازه جهاد آیات قرآن نداریم حالا کسی اگر بخواهد آیات قرآن که مربوط به جهاد است دقیقا جمع کند شاید بیشتر ابواب فقهی باشد، از این جهت عنایت به این بحث به آیات قرآن بیش از همه موضوعات است. ما چند جلسه درباره مقدمات جهاد بحث کردیم با توفیق پروردگار متعال بحث امروز درباره وجوب جهاد است. پیغمبر اسلام (ص) که مبعوث شدند به این ترتیب مشی خودشان را

ص: ۱۴

قرار دادند با توجه به آیات قرآن {إِذَا قَامَ رَبُّكَ الْذِي خَلَقَ} از جانب خداوند مأمور شدند که مردم را دعوت کنند با خواندن آیات قرآن، قدم بعد {يا ايها المدثر قم فانذر} انظار و تبلیغ مردم، قدم سوم {فانذر عشيرتک الاقربین} به تدریج وسعت پیدا می کرد کسانی که باید مورد تبلیغ احکام خداوند قرار بگیرند، مأمور به اینکه خویشاوندان خود را دعوت به اسلام کنند. قدم چهارم {لتنذر ام القرى و من حولها} که مکه، ام القرى بود و من حولها را قدم به قدم بانذار الناس، در اینجا همه مردم دنیا را انداز می کند {قل يا ايها الناس} کل مردم {انی رسول الله اليکم جميعا} {وما ارسلناک الاّ رحمه للعالمین} با توجه به این آیات با این ترتیب، معلوم می شود که دعوت تدریجی بوده و دعوت که مرحله به مرحله وسعت پیدا می کند تا می رسد به اینجا که همه مردم دنیا مورد دعوت قرار می گیرند. در مساله دعوت، فقط ۱۳ سال در مکه در مورد مسأله اعتقادی است چون اعتقاد را با شمشیر نمی توان بوجود آورد اول باید مردم را مؤمن کرد از این جهت در این ۱۳ سال در مکه جهاد نیست فقط تبلیغ است و دعوت به خدا تا آن اعتقاد درونی بوجود بیاید هیچ گاه شمشیر نمی تواند این کار را انجام دهد بعد به مدینه که هجرت می شود اسلام تثبیت می شود، تعداد زیادی از افراد از لحاظ عقیده و ایمان ساخته شدند. مسلمان ها در مکه عجله می کردند در برابر جریان های بوجود آمده از این طرف دعوت بود و منطق

ص: ۱۵

و استدلال و از آن طرف مشرکین شکنجه‌هایی داشتند، آرام نمی‌نشستند هر کسی که مسلمان می‌شد او را شکنجه می‌کردند می‌کشتند مثل کشتن یاسر و سمیه و امثال آنها. اگر واقعا این جریان‌ها بوجود نمی‌آمد شاید اصلا جهادی بوجود نمی‌آمد اما رسالت اسلام این است که بایستی بالاخره اسلام تثبیت شود از طرفی هم آنها علاوه بر این که در طول اقامت در مکه آنقدر آزار و اذیت و کشتار داشته‌اند به مدینه که آمدند همانها حرکت کردند و به مدینه آمدند برای از بین بردن اسلام نوپا این است که ناچار باید جهاد بوجود بیاید جهاد یک امر فطری است تمام احکام اسلام فطری است هر انسانی فطرتا حتی قبل از اسلام هم، هر انسانی که مورد تهاجم قرار می‌گیرد یا جان یا چیزی که عزیزتر از جانش است، به خودش لازم می‌داند که جهاد کند و دفاع کند بعد از این که آنها به فرهنگ اسلام پی بردند و آشنا شدند اسلام و ایمان و عقیده برایشان از جانشان عزیزتر شد و آن را در خطر می‌دیند و از این جهت خداوند متعال اول به این تعبیر **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنِهِمْ ظَلَمُوا** موإن الله علی نصرهم لقدير { اول تجویز می‌کند، این آیات از سوره حج سوره ۲۲ قرآن، بله اذن داده شد به کسانی که مظلوم واقع شدند دست به شمشیر ببرند و جهاد کنند و بعدا اگر آنها بخواهند به همان تجویز اکتفا کنند کار پیشرفت نمی‌کند، اسلام باید پیشرفت کند ما بعدا خواهیم گفت جهادهای ابتدایی هم

اسلام دارد، اسلام یک رسالت است، می گوید که باید تمام کفر را ریشه کن کند، ظلم و استکبار را ریشه کن کند، انواع جهاد بعدا بحث خواهد شد، خلاصه تا به حال آنچه بود جهاد بود برای تجویز و رخصت بود اما {کتب علیکم القتال}، {کتب} برای آن واجبی که مورد تاکید است بکاربرده می شود مثل {کتب علیکم الصیام} {کتب علیکم القصاص فی القتلی} {کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم والله یعلم و انتم لا تعلمون} آیه ۲۱۶ از سوره بقره، برای شما مبارزه و قتال حتمی و قطعی شد {و هو کره لکم} این اوایل، مساله قتال به صورت امر است، البته برای مسلمان ها، نوع مسلمان ها نه افراد خیلی شایسته، برای آنها ناخوشایند بود، مشقت بود، از چه جهت مشقت بود؟ این وجوه در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه وجود دارد، آیا از جهت این که می دانستند جنگ تلفات دارد جنگ مشقت دارد آیا از این جهت بود؟ یا از این جهت بود که می دیدند عتده و عتده آنها در برابر دشمن کم است؟ دشمن از لحاظ تجهیزات رزمی، نیرو و نفر قوی است از این جهت {کره لکم} یا از جهت بود که اسلام افراد را بر اساس شفقت و مهربانی و عاطفه تربیت کرده؟ امروز باید فرزند در برابر پدر شمشیر بکشد برادر در برابر برادر از این جهت {کره لکم} احتمال زیاد است ولی احتمال اول ارجحیت دارد اما بالاخره {و عسی ان تکرهوا شیئا}

و هو خیر لکم}، {اللہ یعلم و انتم لا تعلمون} چه بسا چیزهایی است که در نظر شما مشکل است ولیکن برای شما خوب است و خیر شما در آن است و چه بسا شما چیزایی دوست می دارید استراحت و راحتی {و هو شر لکم و اللہ یعلم و انتم لا تعلمون} از اینجا شروع می شود به موضوع وجوب جهاد، آیات مربوط به وجوب جهاد در قرآن فراوان آمده است، کمتر واجبی است این قدر آیه داشته باشد، به عنوان نمونه در دو جای قرآن {یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم} آیه ۷۳ سوره توبه است و یکی آیه ۹ سوره تحریم، توبه سوره نهم و تحریم سوره ۶۶ قرآن، همان طوری که امر به جهاد با کفار است امر به جهاد با منافقین هم می باشد. {و اغلظ علیهم} این جهاد هم باید با شدت و غلظت صورت بگیرد. آیه دیگر {فلا تطع الکافرین و جاهدہم بہ جہاد الکبیر} هرگز از کفار اطاعت نکن و جهاد کبیری باید در برابر آنها بوجود بیاید. آیه ۵۲ از سوره فرقان سوره ۲۵ قرآن مجید. در چهار جای قرآن جاهدوا (۱) {اتقوا اللہ و تابعوا الیہ الوسیلہ و جاهدوا فی سبیل} (آیه ۳۵ سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم) {انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل اللہ} سبک و سنگین، متأهل و مجرد، جوان و پیر البته پیری که به مرحله ای رسیده که نمی تواند حرکت کند او مستثنی است خلاصه تمام آن افراد {انفروا} حرکت کنید برای جهاد {و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل اللہ} آیه ۴۱

سوره توبه، سوره توبه آیات در مورد جهاد فراوان دارد، ﴿و اذا انزلت سوره ان امنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استئذنك اولو الطول منهم﴾ ای پیامبر هنگامی که سوره ای می آید که ایمان بیاورید و جهاد کنید (اولو الطول) یعنی ثروتمندان، بعدا می گوئیم که آیاتی هست درباره اینکه ثروتمندانی بودند متنعم، که آن تنعم زندگی مانع از شرکت در جهاد می شد و خداوند آنها را مذمت می کند در همین جنگ تحمیلی هم متنعمین که شرکت نمی کردند نوع شرکت کنندگان از محرومین و مستضعفین و روستاییان بود، (آیه ۸۶ از سوره توبه). ﴿و جاهدوا فی الله حق جهاده﴾ (آیه ۷۸ از سوره حج سوره ۲۲) فقط در دو جا این کلمه ذکر شده یکی در همین آیه و آیه دیگر ﴿اتقوا الله حق تقاته﴾ معلوم می شود این دو موضوع، موضوع بسیار مهمی است و آن چنان که شایسته پروردگار است باید انجام بگیرد، اینها کلمه جاهدوا بود که در چند جا ذکر شده بود. در چند جا قاتلوا آمده است ﴿و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم﴾ آیه ۹۰ سوره بقره ﴿و قاتلوا فی سبیل الله و اعملوا ان الله السميع العليم﴾ ﴿و قاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفا﴾ (آیه ۷۶ سوره نساء این آیه مهم است). ﴿فقاتلوا ائمه الکفر انهم لا ایمن لهم﴾ با پیشوایان کفر، چون بیشتر تقصیر با پیشوایان کفر است اگر پیشوایان تسلیم می شدند آنهایی که در طبقه دوم و سوم هستند نیز تسلیم می شدند پیامبر فرمودند (ص) در نامه هایی که نوشتم برای سلاطین این کلمه بود که ﴿أسلم تسلم﴾ اسلام

بیار تا سالم بمانی {و الا فعلیک اثم المجوس} اگر اسلام نیاوری تمام ایرانیان هم اسلام نمی آورند و این گناهی به گردن تو است. امام (رضوان الله علیه) در بیاناتش خیلی زیاد به این که مسلمانان همه با ما هستند و این سران کشور های اسلامی هستند، البته نه همه بلکه بعضی که با قدرت های استکباری مربوطند، برای حفظ منسب و مقام خودشان حاضر نیستند با ما همکاری کنند حتی با ما به مخالفت بر خواستند والا تمام مردم کشورهای مسلمان دلشان به طرف امام متمایل بود. {فقاتلوا ائمه الکفر إنهم لا- ایمان لهم} آنها ایمان و عهد و پیمان نمی فهمند. این آیه ۱۲ از سوره توبه است. {و قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه} آیه ۳۶ سوره توبه. آیه ای دیگر هست درباره بغات است، که بعدا می گویم یکی از جهادهای جهاد با بغات است، بغات کسانی هستند که در برابر اسلام یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام او است مخالفت می کنند و در برابر آن حکومت تسلیم نمی شوند {فقاتلوا الی تغنی حتی تغنی الی امر الله} با کسانی که بغاتند قتال نکنید تا برگردند به امر خدا، این آیه ۹ از سوره حجرات است سوره ۴۹ قرآن، آیات فراوانی وجود دارد. اما دو سه نکته، {کتب علیکم و هو کره لکم} در اول امر بوده، برای اینکه جهاد برای مسلمانان ناخوشایند بوده چون هنوز به آن فرهنگ عمیق اسلام آشنایی پیدا نکرده بودند یعنی هنوز آن معارف اسلام در روح آنها نفوذ نکرده بود ولی بعدا آنها دیگر عاشق شهادت شدند و خیلی میل پیدا

کردند برای جهاد و شهادت و در این موضوع از یکدیگر سبقت می گرفتند. در سوره توبه هست که { لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا- علی الذین لا- یجدون ما ینفقون حرج } این آیات مربوط به جنگ تبوک است، جنگ تبوک جنگ میان ایران و روم بوده است روم همان غرب امروز از اول در برابر اسلام تسلیم نشده هنوز هم تسلیم نیست، آن زیاده خواهی و آن بزرگ بینی و سلطه طلبی در غرب وجود دارد از این جهت حاضر نشدند در برابر اسلام تسلیم شوند. خود پیغمبر (ص) چند تا جنگ با آنها دارد یکی جنگ تبوک است، تبوک الان جزء اردن است، آن موقع اردن، فلسطین، سوریه، لبنان ... شامات نامیده می شدند جزو قلمرو روم بودند که آن روزها روم و ایران دوتا قدرت بزرگ بودند. قرآن از جنگ تبوک به ساعت عسره تعبیر می کند چون جنگ بسیار سختی بود چون راه از مدینه تا تبوک دور بود، هوا بسیار گرم هنوز هم آذوقه و خاروبار بدست نیامده بود به این دلیل برایشان بسیار مشکل بود یک مشت آرد به نوبت تقسیم می کردند یک خرما را به نوبت می مکیدند، مرکب ها را به نوبت سوار می شدند در جنگ تبوک خود پیامبر حضور داشتند و رفت و برگشت یک ماه طول کشید. جنگ دیگر با روم موته است موته هم در اردن است قبر جعفر طیار در موته که در اردن است می باشد، دو جنگ پیغمبر خدا با روم انجام داد. جنگ سوم با روم همان جیش اُسامه بود پیغمبر خدا در حالت مریضی و احتضار

بودند، جیش اُسامه را تربیت داد برای جنگ با روم، منتهی نرفتند چون پیامبر مریض بودند آنهایی که فرصت طلب بودند نرفتند. پیغمبر فرموده بودند لعن الله کسی که تخلف کند از جیش اُسامه، اینها به این دلیل ذکر شد که ما غرب را بهتر بشناسیم و بینیم که امروز هم با اسلام مخالفند. وقتی که جنگ تبوک برپا شد پیامبر اعلام کردند که مردم بیایند اما اُلیس علی الضعفاء و لا- علی المریضی حرج { این ها معافند } و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون { کسانی که قدرت مالی نداشتند، جنگ مخارج لازم دارد و این ها نداشتند، بر اینها خرجی نیست، جمله مورد نظر این است } و لا- علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا- اجد ما احملکم علیه تلولوا و اعینهم تفیض من الدمع { عده ای آمده بودند که به جنگ بیایند اما پیغمبر فرمودند که مرکب نداریم آنها برگشتند اما از چشمشان اشک جاری بود چون اشتیاق برای شرکت در جنگ را داشتند. آن { کره لکم } حالا- تبدیل شده به اشتیاق و شوق، همین طور خرجی نیست بر کسانی که { اتوک لتحملهم } آمدند خدمت پیغمبر برای اینکه، ایشان آنها را همراه خود ببرند و مرکبی فراهم کند { قلت لا- اجد ما احملکم علیه } پیغمبر فرمودند من چیزی ندارم برای شما به عنوان مرکب از آن استفاده کنید { تولوا } آنها ناچار برگشتند چون نمیتوانستند پیاده بروند ولی { اعینهم تفیض من الدمع } اشک چشمهایشان سرازیر بود { حزنا ألا یجدوا ما ینفقون } محزون بودند از اینکه ندارد وسایلی برای حرکت بطرف جبهه. این آیات، آیات ۹۱ تا ۹۲ سوره توبه سوره نهم قرآن

است. در این جا چند مطلب وجود دارد، یکی این که جنگ و جهاد مطلبی نیست که از دست هر کسی بر بیاید چیزی که واجب شود مقدمه اش نیز واجب می شود، برای رفتن به جبهه تمرین لازم است مهارت لازم است بر افراد هم لازم است مقدمات جهاد را فراهم کنند. بحثی بعدا خواهد آمد که جهاد واجب عینی است یا کفایی ما قائل به این هستیم که یک مرتبه عینی است و به یک مرتبه کفایی مثل امر به معروف و نهی از منکر، در مرتبه ای آمادگی و یاد گیری واجب عینی است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ حدیثی نقل کرده حدیث از طرق عامه است، منتهی ایشان نقل کرده { قال النبی (ص) {من لم یغز و لم یحدث نفسها بالغزومات علی شعبه من النفاق} کسی که به جبهه نرفته یا خودش را آماده نکرده برای جبهه اگر بمیرد ایمان کامل ندارد، مسلمان کسی است که یا به جهاد رفته باشد یا اگر نرفته آمادگی جهاد رفتن را داشته باشد، بنابراین لازم است برای انجام این واجب افراد بروند مهارت رزمی کسب کنند، در جامع الشتات، میرزای قمی دارند که از ایشان سؤال می شود که موقعی که روسیه به ایران حمله کرد در زمان فتحعلی شاه قاجار که تا چند از شهرهای ما را گرفته اند، گنجه، ایروان و باکو و ...، ۱۷ شهر از شهرهای ما در دو جنگ روسیه گرفته شد و هنوز هم در اختیار آنها است، در زمان قاجاریه این دو جنگ جنگ اولی به عهدنامه گلستان ختم شد که مفادش همه به ضرر

ماست، دومی به عهدنامه ترکمنچای ختم شد اگر موادش را مطالعه کنید می بینید که چقدر جای تأسف است که در زمان قاجاریه این جنایات واقع شده، از بس که آنها مثل سایر سلاطین مشغول عیاشی و خودکامگی و ساختن کاخ ها و مجالس عیش و عشرت و شراب و قمار و از این قبیل چیزها بودند و مردم همینطور در فقر فرهنگی و مالی به سر می بردند، در آنجا از میرزای قمی که یکی از مراجع در قم بوده سؤال می شود (که ملا احمد نراقی در کاشان و سید شفتی در اصفهان نیز از مراجع بودند که همین ها بعضی در جنگ شرکت داشتند) آیا امروز دفاع در برابر روسیه واجب است؟ آیا مردم می توانند بروند و شهر هایشان را از سوریه پس بگیرند؟ چون شهر های ایران را که روسیه تصرف کرد تجاوز به ناموس مردم فراوان بود و بچه ها و جوان ها را مطابق با مذهب کفر تربیت می کردند به همین دلیل مردم خیلی در غم به سر می بردند و آرزو داشتند بروند و شهر هایشان را پس بگیرند، ایشان می فرمایند، بر زن و مرد پیر و جوان واجب است که امروز فنون رزمی را یاد بگیرند و حرکت کنند، علما این طور نظر داشتند و مردم هم همت کردند، مردم تقصیر ندارند، فداکاری کردند اما چون سران فتحعلی شاه و عباس میرزا و ... با روسیه ساختن ما شکست خوردیم. یکی از چیز هایی که در این بحث لازم است مسأله سبق ورمایه است که ما در فقه داریم برای همین است که بر مسلمانان لازم

است که برای مقدمات جهاد فنون رزمی را یاد بگیرند و مهارت رزمی داشته باشند این یکی از مطالبی است که باید این را بحث کنیم ما که قائل نیستیم به کفایی بودن ولی آنهایی که کفایی می گویند می گویند {من به الکفایه} کافی است ولی خوب جنگ، جنگ است یک وقتی لازم است همه بروند، یک وقت لازم است نصفی بروند، یک چیزهایی واجب کفایی است و از قبل معلوم است چه چیزهایی است، مانند نماز میت که پنج نفر هم یاد بگیرند کافی است یا دفن میت، ولی این جنگ است یک وقت می بینیم جنگ صورت گرفت و لازم است همه بروند ما از کجا پیش بینی کنیم که باید ۵۰ نفر یا ۵۰۰ نفر یا بیشتر بنابراین یاد گرفتن فنون رزمی لازم است و مساله سبق ورمایه از مطالبی است که باید در نظر داشته باشیم. دوم این است که در دو جای قرآن آمده که {خذوا حذرکم} معنایش این است که شما نقاط آسیب را از طرف دشمن بدانید و به طور کلی جلوی آسیب پذیری ها را بگیرید و همیشه در حال آماده باش باشید. اگر واقعا این آیات عملی می شد کار مسلمانان به این جا نمی رسید و در صدر اسلام عملی شد که مسلمانان آنقدر عزت و قدرت پیدا کردند {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم} آیه ۷۰ از سوره نساء است. حذر با حذر هر دو با حاء حُطی و ذال یعنی {ما یحرز منه} هر چیزی که از آن می ترسید از آن جهت نگرانی دارید باید قبل از اینکه محقق شود

شما آمادگی داشته باشید که آن را از بین ببرید، بنده اینجا بر اساس فکر خودم آمادگی را دسته بندی کرده ام، اول آمادگی علمی و فنی باید آنقدر از لحاظ فنی و علمی آمادگی داشته باشید آنچه مربوط به علم و فن است چون دشمن روز به روز فناوری های جدیدی درباره رزم دارد شما هم باید در آن راه گام بردارید آمادگی علمی و فنی داشته باشید امروز نمی شود با شمشیر و نیزه جنگ کرد آن زمان مسلمانان توانستند آمادگی علمی پیدا کنند در آن زمان دبابه داشتند، منجنیق داشتند، شمشیر و زره داشتند انواع و اقسام زره و و امروز چیز دیگری است، در هر زمانی باید آمادگی داشته باشیم. (انواع آمادگی را بحث می کنیم) اول آمادگی علمی، الان غیر از سابق است، سابق حوزه از مردم جدا بود، دولت از دین جدا بود، حوزه از دولت جدا بود، حوزه از دانشگاه جدا بود، حجاب ها و فاصله هایی بوجود آورده بودند برای اینکه وحدت بوجود نیاید حتی این مطلب را امام (رضوانه الله علیه) فرمودند که ۵۰ سال به گوش مردم خواندند که دین از سیاست جداست تا علماء و متدینین را از سیاست جدا کنند تا دشمن بتواند پیشرفت کند، بنده در یک روزی درباره انرژی هسته ای چیزی گفتم بعد یک نفر گفت، در درس از انرژی هسته ای چیزی نگویید درس را سیاسی نکنید. یعنی چه؟ آموز دیانت ما عین سیاست ماست، سیاست ما عین دیانت ماست، امروز ما باید با دنیا مربوط باشیم با جامعه مربوط باشیم انقلاب ریشه اش از شماست، شما باید تمام جریان

ها را بدانید، پیش قدم باشید، تذکر بدهید، خیلی ها دلشان می خواهد شما و ما طلبه ها را به طور کلی از انقلاب و سیاست جدا کنند ولی ما باید آن هدف خودمان را حفظ کنیم. امام (رضوانه الله علیه) توصیه و تأکید می کردند که علماء هیچگاه از سیاست جدا نباشند، سیاست یعنی اداره امور مملکت یکی از جهات اداره امور مملکت همین موضوع انرژی هسته ای است که بعدا بحث می کنیم البته بهره بردای انرژی هسته ای در جهت صلح و پیشرفت و ترقی. ولی ما با تسلیحات هسته ای که بخواهد کشتار و کشتن زنان و کودکان را به همراه داشته باشد مخالف هستیم مگر اینکه یک وقتی بتوانیم از آن طوری استفاده کنیم که بتوانیم به دشمن ضربه بزنیم، که دشمن از آن راه دیگر نتواند به ما ضربه بزند، نه برای کشتن انسانها و تخریب و کشتن زنان و کودکان بلکه برای جلوگیری از ضربه دشمن. فهرست آمادگی را عرض کنم، اول آمادگی عملی است، دوم آمادگی بدنی و تمرینی است، سوم آمادگی فکری است، چهارم آمادگی استراتژیکی و تسلیحاتی است، پنجم آمادگی اقتصادی و بالاخره آمادگی روحی است. اینها همه در جهاد لازم اسم و مسأله {خداو حذرکم} را فردا بحث می کنیم.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد بود که چندین آیه، ده ها، آیه در قرآن مجید دلالت بر وجوب جهاد دارد که دیروز تعدادی از آنها به عرض رسید یکی از آیاتی که در این موضوع خوانده شد {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم و انفروا ثباتا او انفروا جمیعا

ص: ۲۷

و ان منکم { این آیه که آیه ۷۱ از سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید است در معنایش باید بحث شود که منظور از آن چیست؟ آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان، جلد چهارم، صفحه ۴۴۳ می فرمایند آیه در موقعی نازل شد که مسلمان ها در شدت بودند ربع ثانی از ایام اقامت پیغمبر در مدینه بوده است تقسیم کردند مدت اقامت پیغمبر (ص) در مدین به چهار قسمت هر قسمتی دو سال نیم می شود در ربع ثانی بعد از آنکه جنگ بدر و احد انجام شده یکی از محسنات بحث ما این است که مربوط به جریانها قضایایی است که واقعیت پیدا کرده است و قرآن کریم برای تربیت افراد هر جریانی که واقع می شد بعد قرآن آن واقعه را تحلیل می کرد هم قبل از آن دستور می داد بعد تحلیل می کرد که نقاط قوت کدام بوده؟ و باید نقاط قوت تقویت شود، نقاط ضعف کدام بوده؟ باید آنها بر طرف شود خودش خیلی مسئله است هر حادثه ای که به وقوع می پیوندد افراد بعداً بنشینند و آن حادثه را تحلیل کنند، در این حادثه آن اهدافی که وجود داشت آیا آن اهداف به وقوع پیوست؟ در این جریانی که واقع شد نقاط قوت ما چه بود؟ آن راسر مشق قرار دهیم، آن را در جریان های بعد در مشابه این جریان تقویت کنیم در این جریانی که به وقوع پیوست، نقاط ضعف ما چه بود؟ که باعث اختلال در کار ما شد، ما باید آن نقاط ضعف را بشناسیم و آن را بر طرف کنیم که دیگر بعد از این دچار

ص: ۲۸

چنین جریان های نباشیم، قرآن کریم اینگونه است، جریان بدر واقع شد هم قبلش گفت هم بعدش گفت. درباره احد ۶۰ آیه در قرآن وجود دارد که چقدر این جریان، جریانی مهم بوده و نقطه ضعف عجیب بود آمد و پیغمبر اسلام نقشه ای کشید ولی به آن نقشه عمل نشد و شکست خوردند و بعداً گفتگو بود که چرا ما شکست خوردیم؟ ما همانها هستیم که در جنگ بدر پیروز شدیم، قرآن می فرماید، {قل هو من عند انفسهم} اینها می گویند چرا ما شکست خوردیم؟ به آنها بگو این از جانب خودتان بود، چون پیغمبر یک کمین گاهی را معین کرده بودند و فرمودند، شما در اینجا باشید و اینجا را از دست ندهید حبی اگرما غالب شدیم و تا دیوار مدینه مدینه پیش رفتیم، شما اینجا را ترک نکنید، در وسط جنگ آنها فکر کردند کار تمام شده و آن کمین گاه که محل تیر اندازها بود از دست دادند، دشمن از آن طرف آمد و شکست خوردند. خلاصه این خیلی مساله است که قرآن کریم در بحث جهاد همه جریان هایی که واقع شده را تحلیل می کند، نقاط قوت و ضعف را بیان می کند، از این جهت ما از نظر منابع خیلی قوی هستیم. ایت الله طباطبائی می فرمایند که این آیه {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم} هر کجا خطاب یا ایها الذین آمنوا آمده یعنی شما بر اساس ایمانتان مسئولیت دارد، گام برداشتید و باید بردارید و قضایا را از دیدگاه ایمان خودتان باید بسنجید و تحلیل کنید، ربع ثانی مدت اقامت پیامبر در مدینه است، جنگ بدر واقع شده است،

جنگ اُحد هم واقع شده است، در جنگ بدر پیروز شدند و در جنگ اُحد شکست خوردند { و تلک الایام نداولها بین الناس } براساس اسباب وعلل. حالایک دستور کلی است {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم } ایشان می فرمایند در زمانی که این آیه آمد مسلمان ها سخت در مضیقه و مشکل بودند از چند جهت ، یکی از جهت اینکه مشرکین عرب در نتیجه پیروزی آنها در جنگ اُحد به ظاهر خیلی قدرت پیدا کرده بودند و روحیه شان خیلی قوی شد، در برابر روحیه مسلمان ها قدری ضعف پیدا کرد و از این جهت مشرکین عرب به شدت عمل خودشان امیدوار شدند که بیشتر اعمال کنند. دوم اینکه منافقینی که در مدینه بودند و لحظه ای آرام نبودند، در جنگ اُحد پیغمبر که حرکت کرد تعدادی از همین قبیل افراد در لشکر بودند و فکر می کردند که جنگ به وقوع نمی پیوندد ولی وقتی که دیدند که می خواهد جنگ شود یک ثلث لشکر برگشتند، معلوم شد یک سوم لشکر منافق بودند، منافقین هم آرام نبودند و کار شکنی می کردند و بعد هم که مسلمان ها شکست خوردند حربه ای به دست منافقان افتاد برای کار شکنی بیشتر و تضعیف روحیه های بیشتر. سوم اینکه یهود هم آرام نبودند لحظه به لحظه مسلمان ها را تضعیف می کردند و در تقویت منافقین و دشمنان می کوشیدند، در یک چنین جریانی این آیه نازل شده است. {یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم } صحبت در این است که معنای {خذوا حذرکم} چیست؟ متاسفانه عادت کردیم درباره یک حدیثی چند روز بحث کنیم مانند قاعده لا تعاد ولی اینکه این آیه

چه می گوید عادت نبوده در حوزه ها دقت شود که چه می خواهد بگوید؟ مفسرین ما نظر های متفاوتی دارند، آیت الله طباطبائی می گوید حذر و حذر یک معنا دارد مانند مثل و مثل، یعنی شما از آنچه که می ترسید احتراز کنید. بعضی گفتند این کنایه است در تفسیر صافی می گوید {تیقظوا و ستعذوا} تیقظوا یعنی بیدار باشید، {خذوا حذرکم} کنایه از این است بیدار باشید، در نتیجه غفلت شما این جریان ها بوجود می آید، بیدار باشید و آماده باشید. مجمع البیان می گوید اینجا مضاف حذف شده است و مضاف الیه جای مضاف نشسته است و اعراب مضاف را گرفته است و آن را منصوب می خوانیم {خذوا آلّه حذرکم}، یعنی انسان وقتی خوف دارد همیشه یک آلتی همراه دارد و این کنایه از آن است که آن آلت ترس را که همیشه همراه دارید برای {دفع ما یخاف منه} می باشد و این معنی وسیعی دارد و باید ببینید که این ترس و نگرانی از چه جهتی است {یختلف باختلاف الحالات والاحوال والامکنه والمقامات والازمان} از هرچه که ترس دارید مواظب باشید و آن را دفع کنید، یعنی آسیب ها را حساب کنید، نقاط آسیب پذیر را حساب کنید و به گونه ای عمل کنید که هر نقطه ای و هر موضوعی که احتمال دارد از آن آسیب بخورید را پیش بینی کنید و دفع کنید. یکی از تفسیرهایی که خیلی خوب معنا می کند منتهی این تفسیر تا سوره رعد بیشتر نیست، تفسیر المنار است که برای محمد عبده می باشد، که در مصر شاگرد سید رشید

رضا است که از آن به امام تعبیر می کند، سید رشید رضا شاگرد سید جمال الدین اسد آبادی بوده، وسید جمال الدین زمانی که در مصر بوده تفسیر می گفته است و خیلی هم مهم بوده است و ایشان از لحاظ بیان و روشنفکری هم خیلی قوی بوده است. تفسیر المنار ۱۰، ۱۲ جلد است و تفسیر خیلی خوبی است فقط عیش همین است که سنی است و ولایت ندارد. در تفسیر المنار جلد ۵، صفحه ۲۵۰، سه چهار صفحه درباره {خذوا حذرکم} بحث می کند و می گوید اگر به این آیه عمل شود وضع مسلمان ها خیلی بهتر از این بود که ما می بینیم، یعنی تمام نقاط آسیب پذیری خود را باید ببینید و باید بدانیم که دشمن ما چقدر قدرت دارد و ما در برابر او چقدر قدرت داریم، نقاط قوت و ضعف ما کجاست؟ نقاط قوت و ضعف دشمن کجاست؟ کتابی است به نام نبرد های محمد(ص) که مطالعه آن در بحث جهاد برای ما خیلی مفید است، ما امیدواریم این بحث جهاد با همت شما فضلاء و بیان این بنده حقیر تبدیل به کتابی شود که نشان دهنده نظر اسلام درباره جهاد و نقاط آسیب پذیر و رفع آنها باشد. کتاب نبرد های محمد(ص) کتاب بسیار عجیبی است، نویسنده اش اصلا مسلمان نیست ولی آن را نوشته و خیلی عالی جنگ ها را تحلیل کرده است. می گوید در نقشه ریزی برای جنگ ها پیامبر نبوغ عجیبی داشته است و می گوید سه چیز در جنگ مهم است؛ اول، شناخت قدرت دشمن، ما

باید به یک وسیله ای قدرت و تجهیزات دشمن را بشناسیم، چون ما می خواهیم جهاد کنیم و جهاد مساله ای کوچکی نیست! دوم، تمام قدرت و تجهیزات خودمان را از نظر نیرو، نفر و غیره نیز بشناسیم. سوم، آن نقطه ی جغرافیایی که جنگ در آنجا واقع می شود، شناخت نقطه ی جغرافیایی دشمن و موقعیت خودمان، اینها همه را باید بشناسیم. در این کتاب ثابت می کند که در تمام جنگ ها پیامبر اسلام با توجه به این جهات نقشه هایی می ریخته که مسلمانان با اینکه از نظر عَدّه و عُدّه کم بودند ولی نوعا غالب می شدند، رد این تفسیر می گوید {خذوا حذرکم} کنایه است، یعنی می گوید بیدار باشید، نقاط آسیب پذیر را پیدا کنید و در برابر آنها چاره اندیشی کنید، تجهیزاتی بدست بیاورید که از آسیب پذیری مصون بمانید، خلاصه یک چنین معنای عامی در نظر گرفته {یا ایها الذین آمنواخذوا حذرکم فنفرُوا ثبات أو انفرُوا جمیعا} ثبات جمع ثبه است یعنی گروه . یا گروه بروید یا همه با هم بروید، و در این آیه می گوید حذرتان را حفظ کنید بعد یا گروه گروه یا همه با هم بروید چون که مواقع فرق می کند، این آیه ۷۱ از سوره نساء است. {وإن منکم لمن یبطئن} بدانید در میان شما کسانی هستند که در امر جهاد سستی ایجاد می کنند، بنده دیروز عرض کردم که ما از این آیه باید از جهاتی بیدار باشیم چون تجهیزات جنگی با گذشت زمان فرق می کند بنابراین باید با آلات و ادوات حرب

و طرز بکار بردن آنها علم داشته باشیم و اگر نداشته باشیم آسیب پذیر می شویم، قدم اول این است که در برابر دشمن ساکت و بی تفاوت نباشیم این بی تفاوتی یکی از علائم عقب ماندگی است این را که بنده می نوشتم به یاد چند خطبه از نهج البلاغه افتادم، در کلام ششم نهج البلاغه {لما اشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} حضرت امیرالمومنین شنید طلحه و زبیر که بیعت کردند، بیعت را شکستند و به بصره رفته و در بیت المال تصرف کردند و عایشه را نیز همراه خود بردند و او را همراه خود کردند و تمام مناسب دینی را تصرف کردند، موقع رفتن هم طلحه و زبیر بای خداحافظی نزد امیرالمومنین آمدند و قبل از اینکه برای خدا حافظی بیایند، شب خدمت حضرت آمدند و گفتند ما که بیعت کردیم حالا مقام و منصبی می خواهیم یکی گفت من حکومت کوفه می خواهم و آن یکی من حکومت بصره می خواهم، حضرت امیرالمومنین(ع) فرمودند، من کسی را که لایق نیستم به او حکومت نمی دهم، آنها از بیت المال سهم بیشتری خواستند، حضرت فوراً چراغ را عوض کردند و چراغ دیگری آوردند، پرسیدند چرا؟ فرمودند شما می خواستید صحبت کنید چون صحبت شما درباره بیت المال و جنگ بود این چراغ اولی از بیت المال بود ما هرآنچه به مصلحت آن باشد می توانیم از آن نور استفاده کنیم ولی چون موضوع شما موضوعی است که به مصلحت بیت المال نیست ما باید چراغ را عوض کنیم و آنها فهمیدند که با امیرالمومنین نمی توانند کنار بیایند

این بود که تصمیم گرفتند به بصره بروند و در آنجا جریانی در برابر حکومت اسلامی ایجاد کنند، عایشه هم با اینکه مخالف عثمان بود ولی کشته شدن عثمان را بهانه کرد و با آنها هم دست شد. موقع رفتن آمدند پیش حضرت و خدا حافظی کردند و گفتند که می خواهیم برویم به عمره (مکه)، می خواستند به بصره بروند ولی گفتند به مکه می خواهیم برویم، آمدند به عایشه را برداشتند و رفتند، حضرت فرمودند {لایریدان مکه بل یریدان الفتنه} اینها برای مکه نمی خواهند بروند بلکه برای فتنه می روند، عرض کردند یا علی شما که می دانید چرا جلوی شان را نمی گیرید حضرت فرمودند قصاص قبل از جنایت جایز نیست و خلاف عدالت است ولی می دانم که برای ایجاد فتنه می روند. خلاصه به بصره رفتند و بیت المال را تصرف کردند و موکل بیت المال را گرفتند و ریش و موی سرش را کردند و بعضی را نیز کشتند خلاصه در اینجا {لما أُشیر علیه بان یتبع طلحه و زبیر} به امیر المومنین گفته شد آنها رفته اند و این کارها را انجام داده اند ولی شما دیگر تعقیب نکن، بگذار آنها بروند به بصره و هر کاری می خواهند انجام بدهند {ولا یرسل لهم القتال} مصلحت اندیشان به حضرت امیر المومنین گفتند، برای آنها نباید دیگر جنگ ایجاد کرد. این در کلام ۶ نهج البلاغه است حضرت جواب می دهند که {و الله لا اکون کالضبیع تنام علی طول اللدم حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها} فرمودند به خدا قسم من مثل کفتار نمی باشم (کفتار یک

حیوان است شبیه به گرگ، پاهای جلو خیلی بلند و پاهای عقب خیلی کوتاه، این حیوان به طوری که نوشته اند از احمق ترین حیوان هاست از این جهت صیاد آن را خیلی زود شکار می کند و کیفیت صید صیاد در این حیوان به این نحو است که وقتی حیوان در لانه خودش خوابیده صیاد می آید جلوی لانه او و یک چیزی را به زمین می کوبد این حیوان از این کوبیدن مانند لای لای که برای خوابیدن استفاده می شود، خوشش می آید و خوابش می گیرد آن وقت آن صیاد وارد می شود و آن حیوان را صید می کند) که این حیوان به خواب می رود بر اثر طول کوبیدن چیزی به چیزی، یا پا را به زمین کوبیدن یا تخته ای را به زمین کوبیدن، این حیوان به جای اینکه بگوید چه کسی آمده؟ خوشش آمدد به خواب می رود، آن حیوان خوابش می برد و طالبش به سراغش می رود {و یختلها راصدها} راصد یعنی شکارچی، حضرت فرمودند من این طور نمی شوم، {ولکنی اضرب بالمقبل الی الحق المدبر عنه} من کسانی که مقبل به حق اند و حق را پذیرفته اند و از حق استقبال می کنند آنها را دور خود جمع می کنم ولی مدبر حق را می گویم به وسیله مقبل، مدبر را می گویم. {و بالسامع المطیع العاصی المریب عبدا} به واسطه سامع مطیع، عاصی مریب را می گویم {حتی یاتی علی یومی} تا آخرین روز زندگی مشی و روش من همین است من به وسیله سامع مطیع و مقبل الی الحق، مدبر و مریب را

می‌گویم و با او جهاد می‌کنم این دلیلی است که امیر المومنین خیلی عنایت دارند به این که انسان نباید در برابر جریان‌ها بی تفاوت و ساکت باشد بلکه باید قیام کند و جهاد کند از این قبیل کلمات در نهج البلاغه زیاد است خطبه قبل را که ذکر کردم خدمت شما، کلام ششم بود. بنده زمانی در همین جا در سال ۵۳ و ۵۴ نهج البلاغه را بحث می‌کردیم و اینجا از مردم پرسیدم آن وقت‌ها خیلی برای این قبیل مطالب اشتیاق بود مردم تازه بیدار شده بودند و در جهت حرکت امام (رحمه الله علیه) در حال فکر و تفکر بودند و البته این برای ساواک خیلی سنگین بود جلوی آن را هم گرفتند، آن وقت که بنده بحث می‌کردم چون همه نهج البلاغه را مطالعه اشتیاق بود کند به وسیله مقبل مدبر را می‌گویم کرده بودم در حاشیه نهج البلاغه نوشته بودم آن کلام ششم که خواندم در شرح خوئی جلد ۳، صفحه ۱۴۳، در شرح بحرانی جلد اول، صفحه ۲۸۰، شرح ابن ابی الحدید جلد اول، صفحه ۲۲۳ و شرح فی ضلال جلد اول صفحه ۱۱۱، (چهار شرح برای نهج البلاغه است، شرح خوئی بیش از ۲۰ جلد، شرح بحرانی ۵ جلد، شرح ابن ابی الحدید ۲۰ جلد و شرح فی ضلال ۴ جلد است، اینها محور بحث ما بود) اما در کلام ۱۹۱ نهج البلاغه آنجا که حضرت امیر(ع) می‌فرمایند {والله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر} تعدادی از خطبه‌های نهج البلاغه و کلماتش

درباره دفاع از تبلیغات معاویه است چون معاویه تنها مهاجم رزمی نبود بلکه مهاجم تبلیغی فراوانی نیز نسبت به حضرت امیر(ع) داشت مثلا- در این مورد حضرت امیر(ع) فرمودند به والله معاویه از من زیرک تر نیست، بعضی ها می گفتند امیر المومنین سیاست مدار نیست و معاویه سیاست مدارتر است این تقریبا تبلیغاتی علیه امیر المومنین بود، می گفتند علی مرد جنگ است ولی مرد اداره مملکت و سیاست نیست. ما دو جور سیاست داریم یک سیاست اسلامی داریم که اهل بیت {ساسة العباد} بودند، در زیارت جامعه کبیره می خوانیم {السلام علیکم یا اهل النبوه.... و ساسة العباد} ساسة جمع سائس است مثل ساقه جمع سائق، اهل بیت(ع) سیاست مدارانی اسلامی هستند که در برابر آن یک سیاست غیر اسلامی داریم که به آن سیاست ماکیاولی می گویند، ماکیاول یک نفر ایتالیایی است که در قرن ۱۶ یا ۱۷ می زیسته است او چند پایه دارد مثل سیاست بوش، سیاست معاویه و امثال آنها، اینها سیاستشان سیاست غیر اسلامی است، آمریکا را می بینیم که دیروز خودش طالبان را در برابر انقلاب اسلامی به وجود آورد بعد که طالبان قدرت گرفتند با طالبان جنگید و به بهانه طالبان به افغانستان و عراق حمله کرد امروز دارد دوباره با طالبان صلح و آشتی می کند این یک سیاست نیرنگ بازی و حقه بازی است البته اسلام از این بیزار است این سیاست ماکیاولیستی است، امیر المومنین در اینجا می خواهد بگوید سیاست اسلامی این است {والله ما معاویه بأدهی منی ولکنه یغدر و یفجر} ولی معاویه (غدر) با عهد شکنی و پیمان شکنی کار

پیش می برد و مرتکب گناه می شود، ولی ما در سیاستمان پیمان شکنی نیست و گناه نیز نمی باشد حالا برای اینکه بحث ما یک بحث فقهی است صاحب جواهر در جلد ۲۱، صفحه ۷۹ همین کلام امیر المومنین را، بحث (غدر) در بحث جهاد ذکر کرده است این مطلب، مطلبِ خیلی مهمی است {و لولا - کراهیه الغدر لکننت من أدهی الناس} راهیه الغدر والغدر و ا برای اینکه بحث ما یک بحث فقهی است صاحب جواهر در جلد ۲۱ اگر غدر و پیمان شکنی مکروه و ناپسند نبود من خودم از همه زیرک تر بودم و بلد بودم پیمان بشکنم، {ولکن کل غدره فجره و کل فجره کفره} و لکن هر پیمان شکنی ای فجور است و هر فجوری کفر است و لکن دو گونه خوانده اند، غدره و فجره که صفت مشبهه می شود و در صورت غدره و فجره (عین الفعل ساکن) مصدر می شود، ابن ابی الحدید نقل می کند که امیر المومنین در اینجا مطلب بسیار مهمی فرموده اند چون بر خیلی ها این مطلب مشتبه بود که می گفتند علی سیاست مدار نیست حتی بر ابن سینا هم مشتبه بود این واقعا خیلی عجیب است شیخ الرئیس ابن سینا در شفاء در بحث امامت و ولایت کلمه عجیبی دارد که می گوید اگر یک نفر هم اعقل شد هم اعلم باید آن نفر امام باشد اما اگر دو نفر باشند که یکی اعلم و یکی اعقل خوب است که خلافت را به اعقل بدهند و اعلم به او کمک کند {کما کانا یفعلان علی و عمر} او علی را

اعلم و عمر را اعقل اعلام می دارد این خیلی عجیب است از ابن سینا! او خیال می کرده است که علی سیاست مدار نیست و عمر سیاست مدار است آن وقت که در اینجا ما بحث می‌کردیم نقاط ضعف و مطاعن عمر را زیاد ذکر کردیم که آیت الله امینی هم در کتاب الغدير این کلام را نقل نمی کند ولی در مطاعن عمر مطالب زیادی نوشته است. (ابن سینا سنی است، البته بنده خدمت آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) که پنج سال شاگرد ایشان بودم این بحث را عرض کردم و خدمت ایشان رسیدم ایشان خیلی به فلسفه عنایت داشتند، گفتم که ابن سینا یک چنین مطلبی را گفته است این مطلب چگونه قابل توجیه است؟ ایشان هم خواستند به وسیله همین تفسیر توجیه کنند اما بالاخره یک مطلب بسیار بسیار مهمی است و لغزش بزرگی است و لغزش بزرگان همیشه بزرگ است). ابن ابی الحدید می گوید {حتی اشته الامر علی ابن سینا} که حتی بر ابن سینا هم مشتبه بود که امام علی (ع) سیاست مدار نیست، خوب حضرت امیر المومنین از این جهت از خودشان دفاع می کنند، دفاع از امیرالمومنین زیاد است {عجبا لابن النابغه! یزعم لأهل الشام أنّ فی دعابه و أنّی إمرؤٌ تلعبه أعافس و أمارس! لقد قال باطلا و نطق آثما} آنجا است که دفاع می کند در برابر عمروعاص که به مردم می گفت علی شوخ طبع است (به گونه ای که علی جلف است و لایق خلافت نیست) امام علی (ع) با دلی پر درد می گوید که {عجبا ابن النابغه} نابغه مادر عمروعاص

است نابغه هم یک زن بد نام بوده است {یزعم لأهل الشام أنّ فی دعابه} به مردم شام می گوید که من دعابه دارم، شوخ طبعی دارم {وَأَنْتِ إِمْرُؤٌ تَلْعَابُهُ} من مرد جلف و شوخ طبع هستم {وَاللّٰهُ لَقَدْ قَالَ بِاطْلًا وَنَطَقَ آثَمًا} ، ابن ابی الحدید می گوید چگونه این نسبت بی خود را به حضرت علی(ع) داده است؟ علی کی فرصت پیدا می کرده غیر از جهاد و زهد و تقوا و عبادت برای شوخ طبعی اینها بهتان های بود. حضرت علی(ع) می فرمایند {وَاللّٰهُ مَا اسْتَغْفَلَ بِالْمَكِيدَةِ وَ لَا اسْتَغْمَزَ بِالشَّدِيدَةِ} این حرف ها تماما دروغ بود معاویه از من سیاست مدار تر نیست و من در مقابل کیدها و مکرها غافل گیر نمی شوم این مناسبت دارد با آن ششم که گفتیم من همیشه بیدارم و مراقبم.

آمادگی برای جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بعضی از آیات قرآن دارای معنای بسیار بلندی است از ابعاد مختلف ممکن است مورد بحث و نظر قرار بگیرد. یکی از این آیات، آیه ۷۱ از سوره نساء بود، {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثَبَاتٍ أُوْنَفِرُوا جَمِيعًا} بعد از آن {وَأِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئْنَ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَكُمْ شَهِيدًا * وَإِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولُنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزُ فَوْزًا عَظِيمًا * فليقاتل في سبيل الله الذين يشرون الحيوة الدنيا بالآخرة و من يقاتل في سبيل الله فيقتل أو يغلب فسوف نؤتيه أجرا عظيما} از آیه ۷۱ تا ۷۴ سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید. آن جمله اول

ص: ۴۱

که مورد بحث ماست (و بقیه را هم به مناسبت عرض می کنیم.) {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خذُوا حِذْرَكُمْ} ای اهل ایمان آمادگی خودتان و استعداد خودتان در نظر بگیرید، همیشه به حالت آماده باش باشید. آمادگی به چند قسمت تقسیم می شود، آیه در نظر دارد که کل ما یخاف منه، هر چیزی که مسلمان ها از آن می ترسند، هر موضوعی که به جامعه مسلمان ها آسیب وارد کند، باید نقاط آسیب را بشناسید و جلوی آسیب پذیری جامعه را بگیرید، که امت اسلامی از هیچ جهت مورد هجمه و رساندن آسیب قرار نگیرد. آیه یک معنای وسیعی به این اندازه دارد، بنده بر اساس فکر خودم، آمادگی را از چند جهت در اینجا ذکر کردم، اول آمادگی علمی، چون اگر شما از لحاظ علم و فناوری و تحقیقات عقب بمانید و دشمنان شما از لحاظ علم و تحقیقات از شما جلو بیفتند از همان جهت به شما آسیب وارد می کنند. این جریان هم جریانی است که هر روز زندگی بشر در تکامل است توفقی ندارد. حدیثی از حضرت محمد بن عبدالله (ص) در بحار است، {مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ} خداوند هیچ ملتی را با جهل عزیز نمی کند، جهل همیشه موجب عقب ماندگی و انحطاط است. این است که اولین آمادگی شما، آمادگی علمی است. دوم، آمادگی اطلاعاتی، که باید شما از تمام نقشه ها، کیدها و مکرهای دشمن آگاهی داشته باشید، آنها همیشه در فکر نقشه و طرح و موضوعات و مسائلی هستند، که اگر غفلت بکنید در آن صورت شما مورد آسیب قرار می

ص: ۴۲

گیرید، اطلاعات از جهت دشمن، از جهت قوا و تجهیزات دشمن، نقشه های دشمن و اینکه در برابر آنها خودمان چقدر تجهیزات دارد، با هم مقایسه می کنیم و همیشه باید سعی کنیم تفوق و برتری خودمان را به گونه ای که {ترهبون به عدو الله و عدو کم} حفظ کنیم، این آمادگی اطلاعاتی است. حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمودند: {من نام لم ینم عنه} کسی که به خواب برود دشمن به خواب نمی رود، شما اگر به خواب بروید آنها بیدارند، از این جهت همیشه باید بیدار و مواظب باشید. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزات {و أعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدو کم} این آیه را بعد بحث می کنیم، آیه ۶۱ از سوره انفال است. {و أعدوا لهم ما استطعتم من قوه} قوه و قدرت آن اندازه که می توانید فراهم کنید، {و رباط الخیل} بحث مرابطه و رباط و مرز داری و مرزبانی، حتی در مرزها اسب های آماده داشته باشید، آن موقع مرکب مهم اسب بود {ترهبون به عدو الله و عدو کم} در حدی که عدو الله و عدو خودتان را بتوانید بترسانید، آنها همیشه باید از شما ترس داشته باشند، و واهمه داشته باشند {و لیجدوا فیکم غلظه} این طور باید باشد، در آیه هست که {و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم} بعد از ذکر {ترهبون به عدو الله و عدو کم} که دشمنان خدا و دشمنان شما، از شما حساب ببرند غیر از دشمنان {و آخرین} افراد دیگری هم هستند که باید از شما رعب داشته باشند {لا تعلمونهم} شما نمی دانید چه کسانی هستند

{الله يعلمهم} (که باید بعدا بحث کنیم) چون دشمنان ما را قرآن معرفی کرده است یکی فرموده {لتجدن أشد الناس عداوه للذين امنوا اليهود} یهود را اشد الناس عداوه معرفی کرده است و بعد از آن {و الذين اشرکوا} مشرکین آن روز، یکی هم {إن الکافرین کان لکم عدوا مبینا} کل کفار دشمنان شما می باشند یکی در سوره منافقین {لکم العدو فاحذرهم} منافقین را و کل کافرین را و یهود و مشرکین را عدو ما حساب می کند، اما در این جا {و آخرین من دونهم لا تعلمونهم} غیر از آنها هم دشمنانی دارید شما آگاه نیستید و خداوند آگاه است. اول آمادگی علمی، دوم اطلاعاتی، سوم تسلیحاتی و تجهیزاتی، چهارم آمادگی تمرینی و استراتژیکی، حالا فرض کنید که سلاح تجهیزیات خیلی فراوان، اگر شما مهارت نداشته باشید آشنایی برای بکار بردن سلاح های جنگی نداشته باشید، کاری نمی توانید انجام دهید، پس آمادگی تمرینی و بدنی هم لازم است. قرآن می گوید {فانفروا ثباتاً او انفروا جميعاً} ثبات یعنی دسته دسته و گروه گروه، یا دسته دسته به طرف دشمن بشتابید یا همه با هم، خوب این "همه با هم" خطاب به همه مسلمان ها است، پس باید بلد باشند تا بروند، پس یاد گرفتن فنون رزمی برای همه لازم است. (این را بعدا بحث خواهیم کرد که یکی از مقدمات وجوب جهاد این است که با فنون رزمی و نظامی آشنا باشند، چون مقدمه واجب، واجب است)، چهارم آمادگی تمرینی و بدنی است که بحث سبق و رمایه، یکی از ابواب فقهی ماست، برای همین است که همه مسلمان ها با بکار

بردن آلات رزم آشنایی داشته باشند. پنجم آمادگی اقتصادی است، باید بودجه آنقدر داشته باشید، چون جنگ بودجه لازم دارد {و انفقوا فی السبیل الله و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة} آیه ۱۲۵ از سوره بقره، مربوط به همین موضوع است. انفاق کنید و با دست خودتان هلاکت خود را فراهم نکنید، چون اگر بخواهید خرج نکنید، باعث هلاکت شما می شود، زیرا جنگ هزینه دارد. ششم آمادگی مرزبانی است، مرزها و حفظ مرزها خیلی مهم است. هفتم آمادگی روحی است، که فعلاً محل بحث ماست یعنی جهادگرانی که دارای روح جهاد باشند، این آیه هم این را متعرض می شود {و إن منکم لمن لیبطن} ما به شما گفتیم که همه باید در حالت آماده باش باشید از جهات متعدد که عرض شد، ولی بدانید در میان شما افرادی هستند که {لیبطن} اینها کند حرکت می کنند یا اصلاً حرکت نمی کنند و مردم را از حرکت باز می دارند. بطاً یعنی اشخاص را از حرکت باز داشتند، آیات طوری است که واقعا حرکت و روح ایجاد می کند، اما بدانید در میان شما منافقین وجود دارد، یعنی این یک نوع نفاق است {لیبطن} اینها در تحرک جهادی کندی ایجاد می کنند یا اصلاً مانع حرکت جهادی می شوند. {و ان اصابتکم مصیبه} آنها با شما نیامدند و شما رفتید، {قال قد انعم الله علی} چقدر خوب شد ما نرفتیم، اگر مصیبتی به شما رسید در طی جهاد، زخمی ها و کشته ها بوجود آمد، ولی آنها در خانه خودشان نشسته اند و می گویند {قد انعم الله علی} خدا چه نعمتی به ما

داده نعمت سلامت و نرفتن {إذ لم أكن معكم شهيدا} من نرفتم که با آنها که به شهادت برسیم و اگر رفتید و غنیمت گرفتید و فاتح برگشتید {و ان اصابکم فضل من الله} فضل من الله غنیمت جنگی است {لیقولن} انسانهای منافق می گویند. در اینجا یک جمله معترضه دارد {کأن لم تکن بینکم و بینہ مؤدہ} اینها آدم هایی هستند که نسبت به شما هیچ دلسوزی ندارند، شما رفتید و زخمی و کشته شدید خیلی خوشحال شدند و گفتند {قد أنعم الله علی} اما حالا که رفته اید و با غنیمت برگشته اید همین ها که نسبت به شما دلسوزی نداشتند می گویند {یا لیتنی کنت معہم فأفوز فوزا عظیما} کاش ما هم رفته بودیم و از همین غنائم جنگی بدست آورده بودیم، مراد از فوز عظیم منافقین همان غنائم جنگی است که به همراه آورده اید بنابراین این آیات کسانی را که منافق اند و نمی گذارند که مردم حرکت کنند و زمانی هم که حرکت می کنند، اینگونه با آنها برخورد می کنند، ذکر کرده است، سپس خداوند می فرماید {فلیقاتل فی السبیل الله} گوش به حرف منافقین ندهید {فلیقاتل فی السبیل الله الذین یشرون حیاہ الدنیا و الآخرہ} کسانی که می فروشند حیات دنیا و لذات دنیا را (این مثنی است) را و در مقابل آخرت را می گیرند، اینها قتال کنند، این تقریبا به آن آیه ای که قبلا خواندیم {إن الله إشتري باموالهم و انفسهم بأن لهم جنه} در سوره توبه آنجا خداوند را مشتری حساب کرده بود خدا از مؤمنین اموال و جانشان را خریده در راه بهشت، این

آیه همان است، آنجا خداوند مشتری است اینجا فروشنده شما هستید در آنجا خریدار را اول ذکر می کرد اینجا فروشنده را می گوید سپس خریدار که خداست و فروشنده شما هستید، کسانی که می فروشند زندگی دنیا را در برابر بدست آوردن آخرت، اینها واجب است قتال کنند. بعد نتیجه می گیرد {و ان یقاتل فی السبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجرا عظیما} کسی که در راه خدا قتال کند کشته شود یا غالب شود فرقی نمی کند پس {فسوف نؤتیه اجرا عظیما} اجری عظیم دارد، این اجر عظیم در برابر فوز عظیم است، آن منافق که نرفته بود می گفت که اگر من می رفتم غنیمت بدست می آوردم، غنیمت را فوز عظیم حساب می کرد اما اینجا کسی که در راه خدا قتال کند خداوند برای آنها اجر عظیم حساب می کند. بحث ما در مورد آمادگی روحی است که باید افراد مسلمان دارای آمادگی روحی برای جهاد باشند. جهاد و شهادت طلبی یکی از موارد اشتیاق آنها باشد. علامه در تذکره جلد نهم چاپ جدید ص ۵۱ که از کتابهای بسیار بسیار پر ارزش است. تذکره و منتهی علامه فقه مقارن است، که ما چه میگوییم عامه چه می گویند، دلیل ما دلیل آنها، اثبات مزیت فقه مقارن ما بر فقه آنها، البته مبتکر اصلی این در میان شیعه شیخ طوسی است و خلاف شیخ طوسی اولین کتابی که فقه مقارن ماست بعد از آن معتبر محقق، فقه مقارن ماست بعد از آن تذکره و منتهی علامه حلی هر دو فقه مقارن اما، فرق این دو کتاب در چیست؟ یک وقت

دیگر باید بحث شود (خودتان هم مطالعه کنید). تذکره جلد ۹ صفحه ۵۱ مسئله ۲۲ می فرماید که {لا یجوز للامام ولا للامیر من قبله أن یخرج معه من یخذل الناس و یثبطهم عن الغزو و یدهدهم فی الخروج} بعدا بحث می کنیم که جهاد امام لازم دارد یا بدون اذن امام و من یقوم مقام الامام هم می توان جهاد کرد، می گوید برای امام جایز نیست و نیز امیر من قبله، ایشان چهار طائفه را می گویند که به جنگ نبرید و قبل از حرکت، شما باید اول جبهه خودتان را پاک سازی کنید، چهار طائفه را نبرید زیرا باعث می شود که کار شما پیشرفت نکند. کسی که اگر همراه ببرید شما را از جهاد باز می دارد و مانع شما می شود و شما را به تزلزل می اندازد {کمن یقول الحر شدید و المشقه عظیمه المسافه بعیده و الکفار کثیرون و المسلمون اقل} از این قبیل حرفها، آنها آدمهایی هستند که آن مقاومت روحی لازم را ندارند از این جهت می گویند هوا خیلی گرم است یا خیلی سرد است، مشقت زیادی دارد، قرآن هم که گفت و خواندیم که {ذلک بانهم لا یصیبهم ظماء...} یعنی خستگی هست، تشنگی هست، پستی و بلندی پیمودن هست، چون که جهاد است. ما بعدا می گوئیم که خدا در قرآن می فرماید که مسلمانان را با جهاد امتحان می کنیم {و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم} در دنیا رویکرد و واقعه زیاد است اما آنچه که غربال می کند مسلمانان را جهاد است، ما شما را امتحان می کنیم تا بدانیم که مجاهدین چه

کسانی هستند این است که کسانی که می گویند {الحر شدید او البرد شدید و ما نومن هزیمتهم} اینها را باخود نبرند این طائفه اول که دارای روح قوی نیستند زیرا جهاد اراده و تصمیم و شهامت و شجاعت و استقامت می خواهد آنها نباید بروند از ابتدا نباید برد. دوم، {ولا المرحف} مرجفین (شایعه سازان) را نبرید آنها می گویند {هلکک سریه المسلمین} این که ما می خواهیم برویم از اول نابود می شویم {لا طاقه لکم بهم} شما طاقت جنگیدن در برابر دشمن را ندارید و آنها خیلی قوی هستند {و لهم قوه و شوکه} دشمن قوت دارد آنها دشمن را تعریف و تمجید می کنند و مدیحه سرای دشمن هستند. این گروه افراد که به شایعه می پردازند و بوسیله شایعه و دروغ روحیه شما را تضعیف می کنند، اینها را همراه نبرید آنها را شناسایی کنید و همراه نبرید چون جهاد یک امر روحی است. سوم، {ولا من یعین علی المسلمین بالتجسس للکفار} کسانی که در میان شما هستند ولی جاسوس کفارند اخبار شما و قدرت های شما را به دشمن خبر می دهند کسانی که علیه شما گام بر می دارند و تجسس و مکاتبه می کنند و {اطلاعهم علی عوراتهم} چون هر لشکری عوراتی دارد، عورات یعنی اسرار نظامی که باید این اسرار نظامی خودمان بدانیم اگر دست دشمن بیافتد راهی پیدا می کنند برای نفوذ به آنها و شکست ما، به همین دلیل جاسوس ها را شناسایی کنید و همراه نبرید. چهارم، {ولا من یوقع العداوه بین المسلمین} کسانی که بین مسلمانان عداوت ایجاد

می کنند افرادی هستند که سخن چین هستند بجای اینکه وحدت را تحکیم کنند عداوت را بوجود می آورند { بینهم بالنمیمه و یسعی بالفساد}. ایشان یک آیه از قرآن می گویند (که بعدا بحث می کنیم) قال تعالی { لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا} در سوره توبه آیه ۴۷، خداوند فرموده این طور افراد را نبرید اگر بیایند جز فساد از اینها بوجود نمی آید، می گوید هر چند این افراد در ظاهر اعانت مسلمین را می خواهند نشان بدهند اما بدانید و بشناسید حتی اگر یکی از آنها امیر بود با آن حرکت نکنید، ما بعدا صفات فرماندهان سپاه و مجاهدین را می گوئیم، فقها را در صف اول قرار دهید کسانی که در علم فقه آشنایی دارند باید رد صف اول باشند، قاریان قرآن در صف دوم، افرادی که در تقوا سابقه بیشتری دارند در صف سوم خلاصه درجهاد یک صحنه ای را اسلام می خواهد مجسم کند که این صحنه یک صحنه الهی باشد بالاخره یا یقتل یا یغلب {قل لن یصینا الا احدی المحسنین} یکی از دو تا حسن، یا غلبه و پیروزی یا شهادت، به این عنوان و امید حرکت بکنند. در نهج البلاغه که به تاریخ اش هم باید توجه کرد حضرت امیر (ع) اولین جنگی که انجام داد جنگ جمل بود در آن جنگ فاتح شد دومین جنگ، جنگ صفین بود که ۱۵، ۱۶ ماه این جنگ طول کشید خیلی جنگ عجیبی بود ۱۲۰ هزار لشکر معاویه و ۱۰۰ هزار لشکر امیرالمؤمنین و این جنگ، جنگ بسیار مهمی است، در این جنگ حضرت امیر می خواستند غالب شوند اما

نقشه معاویه و عمرو عاص که قرآن ها و بالای نیزه زدن و به این وسیله لشکر را سست کردند، باعث شد که این جنگ متوقف شود هرچه امیرالمؤمنین فریاد زدند این قرآن ها بالای نیزه حيله است ولی افرادی بودند که از نظر فرهنگ اسلامی قوی نبودند این حيله در آنها تأثیر کرد هرچه مالک اشتر فریاد زد که چیزی نمانده که ما فاتح شویم اما بالاخره این حيله اثر کرد، کار منجر شد به حکمین که یکی از آن طرف و یکی از این طرف، هر چه آنها بگویند، در اینجا عمرو عاص از طرف شام و از طرف لشکر عراق ابو موسی اشعری که آدمی طالبانی، متحجر، مقدس نما (ظاهر بسیار خوب و مارخوش خط و خال) ولی ابله و نادان بود انتخاب شد، امیر المؤمنین فرمودند حالا که قرار است حکمین باشد از طرف ما عبدالله ابن عباس انتخاب شود آن مقدس نما ها قبول نکردند. کلمات امام (رضوانه الله علیه) درباره مضررات مقدس نماها و آخوند های درباری خبیث خیلی زیاد است، خلاصه عمرو عاص، ابو موسی اشعری را گول زد و کار را به نفع معاویه تمام کرد، آمدند و گفتند که معاویه شد خلیفه مسلمین و علی را کنار زدند خود نماینده امام علی، امام را کنار زد حضرت امیر خیلی متأثر شدند (نهج البلاغه خیلی کتاب قوی است) و گفتند {الحمد لله و ان اتی الدهر بالخطب الفادح و الحدیث الجلیل} خدا را شکر می کنیم ولی روزگار جریان سنگینی را بوجود آورد ولی خوب دیگر چه باید کرد، حالا همان هایی که به حکمیت اصرار داشتند برگشتند و خوارج نهروان شدند همان مقدس نماها،

گفتند ما اشتباه کردیم، توبه کردیم هر کس هم که توبه کند ما کاری با او نداریم ولی اگر توبه نکند او می کشیم، شروع کردن به کشتن افراد و حتی به سراغ امیرالمؤمنین هم رفتند که تو هم کافر شدی (نعوذ بالله) و باید توبه کنی و الا می کشیم این جریان رفته رفته باعث شد که جنگ نهروان بوجود بیاید بالاخره امیرالمؤمنین در این جنگ هم فاتح شد ولی مسلمان ها دیگر آن روحیه جهاد را از دست دادند یعنی عمار و یاسرها، اویس قرنی ها، ذوالشهادتین و امثال اینها در جنگ صفین آن قهرمانان میدان جهاد، کشته شدند و افرادی ماندند که روحیه جهادی ضعیف داشتند، امیرالمؤمنین روحیه آنها را تشجیع می کند برای جهاد با معاویه چندین خطبه در نهج البلاغه در این مورد است، مثلاً بعضی از آنها این است خطبه ۲۹ {یا ایها الناس مجتمعه ابدانهم المختلفه اواهرم فاذا جاء القتال حیدی حیاد} حضرت مردم را جمع می کرد و برایشان صحبت می کرد، ای کسانی که بدن های شما یک جا جمع است ولی افکارتان متفاوت است آن عشق به جهاد، تمرکز افکار و قوا همه اش در مورد جهاد نیست، کلام شما، {کلامکم یوهی الصم الصلاب} حرف های شما سنگ های سخت را نرم می کند {فعلکم یطمع فیکم الاعداء} لایف و گزاف می زنید ولی کار شما دشمنان را به طمع می اندازد چون حرکت که می کنید سست حرکت می کنید با هم اختلاف دارید، قول می دهید حاضر نمی شوید، {تقولون فی المجالس کیت و کیت} در مجالس که حرف می زنید چنین و چنان می

گویید، کیت و کیت اسم فعل است یعنی چنین و چنان می گویید، حرف های شما خیلی نرم است {فاذا جاء القتال قلت حیدی حیاد} ، جنگ که می شود فرار می کنید حید حیاد کلمه ای بوده که فرار کنندگان از جنگ استفاده می کردند یعنی راه بدهید راه بدهید برای فرار، خلاصه امیرالمؤمنین با این چنین افرادی بودند. {ما عزت دعوه من دعاکم} دعوت کسی که شما را بخواهد پیشرفت نمی کند، {ولا استراح قلب من قاساکم} دلی که زحمت شما را کشیده آسایش و راحتی ندارد {اعالیل باضالیل} یعنی تعللتم باعالیل، اعالیل جمع أعلال است و أعلال جمع عله است می شود جمع الجمع، علت و بهانه هایی می آورید که همه گمراه کننده است، {دفاع ذی الدین المطول} دفاع می کنید از خودتان ولی دفاع آدم مدیونی که می خواهد دین را ادا نکند و امروز و فردا می کند، مطول صفت مشبهه است مطل، یمطل مثل صبور بعضی از مدیون ها هستند که سراغشان که می روی دارند ولی امروز و فردا می کنند، دفاع شما همین طور است، {لا یمنع الضیم الذلیل} (الذلیل فاعل است) آدمی که تن به ذلت بدهد و روحیه قوی ندارند هرگز نمی تواند جلو ظلم را بگیرد {ولا یدرک الحق الا بالجد} و حق بجز با جدیت بدست نمی آید حق گرفتنی است و کسی که حق را می خواهد بگیرد باید قوی باشد حق خود را از دهان شیر باید گرفت. چندین خطبه از حضرت امیر (ع) در مورد این موضوع است که نکات آموزنده ی فراوانی دارد که بعدا بحث می کنیم .

خطبه ۱۸۱ بسیار عجیب است حضرت علی (ع) رفتند بالای منبر برای دعوت مردم به جهاد ولی چه مردمی! دیگر آن افرادی که روحیه قوی داشتند رفتند، {ما ضرّ اخواننا الذین سفکت دمائهم وهم بصفین الاّ یكونوا الیوم احیاء} نگاهی کرد به افرادی که جمع شده بودند به یاد شهدای جنگ صفین افتاد گفت برادران ما که در جنگ صفین کشته شدند خونشان ریخته شد ضرر نکردند که امروز بینند من در چه عالمی هستم هستم، {قد والله لقاوا الله فوفّاهم أجورهم}، {أین اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق} آن برادرانی که راه حق را پیمودند و به حق رسیدند {أین عمّار؟ و أین ابن التیهان؟ و أین ذوالشهادتین} اینها کجا هستند، الان در سوریه که از دمشق به حلب بروی یک صحنه ای است که جنگ صفین آنجا بوده است کنار شریعه فرات آن طرف عراق است و این طرف سوریه آنجا دولت اسلامی ایران گنبد و بارگاه هایی برای عمار، ابن تیهان، اویس قرنی، ذو الشهادتین درست کرده است که بسیار دیدنی است و بسیار زحمت کشیده اند، آنها در جنگ صفین به شهادت رسیدند اینها کجا هستید {و أین نظراوهم من إخوانهم الذین تعاهدوا علی المنیه} که اینها با مرگ پیمان خون بستند {و ابرد بروسهم الی الفجره} سرهای اینها به عنوان هدیه برای فجره بردند، {ثم ضرب بیده علی لحيته الشریفه الکریمه فاطال البکاء} حضرت امیر دست زد به محاسن خود و گریه طولانی کردند خیلی عجیب است إن شاء الله فردا بحث می کنیم.

فضیلت و وجوب جهاد _ اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد صاحب جواهر (اعلی الله مقامه) از جلد ۲۱ جواهر که از کتاب جهاد آغاز می شود

ص: ۵۴

در اول کتاب جهاد درباره فضیلت و وجوب جهاد روایاتی ذکر کرده بعد دو آیه از قرآن را ذکر کرده یکی آیه ۱۱۱ از سوره توبه {ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة} و آیه دیگر آیه ۹۵ سوره نساء {لا یستوی القاعدون و المجاهدون} بعد گفته که جهاد سه قسم است یک جهاد ابتدایی است که ما کفار را به اسلام دعوت می کنیم بدون اینکه آنها حمله ای، هجمه ای نسبت به مسلمانان انجام بدهند ما وظیفه خود می دانیم برای از بین بردن کفر و شرک و برای دعوت به اسلام حرکت کنیم. دوم اینکه کفار به ما حمله کردند و ما از خودمان دفاع می کنیم. سوم جهاد با بغات است، بغات جمع باغی مثل قضاه جمع قاضی، کسانی که در برابر حکومت اسلامی حق و مشروع قیام کردند و حاضر نیستند که به حکومت اسلامی تن دهند، این سه جور جهاد است و بعد هم شیخ طوسی در خلاف جلد ۵، طرح جدید در کتاب جهاد که شروع کرده می گوید که جهاد واجب است من النص و الاجماع و جمیع فقها می گویند که واجب است، بعد رفته سراغ اینکه به چه کسی واجب است و همین طور علامه در تذکره جلد ۹، طرح جدید به همین ترتیب بعد علامه در جلد ۱۳ منتهی، طرح جدید به همین اختصار. منظور ما این است که این فقهای بزرگ اسلام در اول کتاب جهاد خیلی مختصر برگزار کردند با اینکه آیات فراوانی در باره جهاد وجود دارد و از این آیات هم مطالب فراوانی استفاده می

ص: ۵۵

شود بالاخره چون زمانشان یک زمانی بوده که فکر نمی شد که یک روزی مسلمان ها بتوانند جهاد بکنند چون جهاد دارای شرایط زیادی است یکی از شرط های مهم که بعدا می خوانیم این است که جهاد باید تحت نظر معصوم (ع) باشد، حالا صاحب جواهر دارد و ما هم عرض می کنیم کسی که نائب مقام معصوم باشد غیر از این را ما صحیح نمی دانیم در هیچ کدام از این جهاد ها که هر سه آنها ذکر شد ما قائل به این هستیم که بایستی تحت نظر پیغمبر یا امام یا کسی که قائم مقام امام است باشد، خوب آنها از قبل از انقلاب اسلامی فکر نمی کردند که مسلمانان یک روزی در ایران آنقدر قدرت پیدا کنند که خودشان قیام کنند و در برابر کفار به جهاد و دفاع کامل بپردازند حالا دعوت ابتدایی نباشد حداقل به دفاع بپردازد، چون کسی فکر نمی کرده حکومت اسلامی به تمام معنا در یک نقطه ای از کشور های اسلامی برقرار شود، این بود که کتاب جهاد، کتابی بود که در همان صفحات کتاب خیلی مختصر مانده بود، اما اینکه به عرصه زندگی مردم بیاید و سعی کنند شرایط جهاد را ذکر کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و روحیه جهاد را در مردم ایجاد کنند چنین فکری نمی شده و لذا خیلی مختصر برگزار شده است. عرض بنده این است که ما بایستی بر خلاف برگزاری به اختصار، آیات قرآن را به فصیل مورد بررسی قرار دهیم، بعد هم روایتمان را و بعد هم شرایط زمان در نظر بگیریم. (شما دیشب در

تلوزیون در صحبت های اخبار ایران شنیدید که کل غرب برابر اسلام امروز ایستاده، اسلام ستیزی در کل غرب حاکم است) خوب اگر جهاد از اول عملی می شد دشمن اینقدر قدرت پیدا نمی کرد از این جهت ما یک آیه، که آیه ۷۱ از سوره نساء بود {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم} درباره این آیه، ۹ مطلب و آمادگی از آن استفاده میشود اگر این آمادگی ها که آیه امر میکند در مسلمان ها وجود داشت وضع غیر از این بود، بنده در کتاب های دیگر نمی گویم که بحث نکنیم مثلا درباره بیع فضولی یک حدیثی بیشتر نیست حدیث عروه بارقی، اما ما ۴۰ صفحه درباره آن مطلب می نویسیم و شاید ۴۰ جلسه درباره آن بحث می کنیم وقتی درباره یک موضوعی این چنین بحث شده و باید هم شود، انتقاد نمی کنم، آیا باید درباره جهاد که صدها آیه در قرآن دارد، هر کدام با یک لحنی، جهاد را مورد تأکید و تأیید قرار می دهد بحث کنیم؟ همان طور روایات دیگر بنابراین این بحث لازم است ممکن است کسی فکر کند که به همین اختصار باید برگزار شود. امام (رضوان الله علیه) که در نجف ولایت فقیه را شروع کردند خیلی ها آن موقع فکر می کردند که بحث جهاد در حوزه علمیه نجف و بحث حکومت اسلامی فایده ای ندارد (که یک نفر از ایران تبعید شد و قیامی در برابر دنیا کمونیستی روسیه قوی و در برابر لیبرالیست غرب آمریکا و انگلیس قوی انجام داده است) خوب حالا آمده اینجا حالا در نجف کتاب حکومت اسلامی را شروع

کرده خلاصه خیلی ها فکر می کردند که این درس در اینجا چه فایده ای دارد ولی خود امام جواب دادند در صحیفه نور هم فرمودند که ابن مباحث باید در حوزه ها مطرح باشد تا کم کم جامعه آماده شود برای تأسیس حکومت اسلامی و همین طور هم شد تا بگوییم و شایعه بکنیم و منتشر کنیم و مردم بشنوند و آماده شوند چون واقعا در مورد جهاد همین طور است، برای اینکه شنیده اند که یکی از فروع اسلامی جهاد است اما خوب این باید به چه ترتیبی بوجود بیاید چه کار باید کرد کیفیتش باید چه طور باشد، بر چه کسی واجب است، واقعا گفته نشده است خوب ما هم شاگرد امام (رضوانه الله تعالی علیه) هستیم و لازم است در حوزه ها در مورد این مطلب بحث کنیم و روحیه جهاد را در مسلمانان ایجاد کنیم مثلا همین آمادگی که بنده گفتم من روزنامه دیشب را می گویم مثلا قرضای در دوحه علیه شیعه ها دو مرتبه یک صحبتی در مورد این که شیعه باطل است و بدعت گذار است و ... و شیعه ها در ایران دارند مجهز می شوند به اینکه با ما سنی ها بچنگند تشیع را طوری به مردم یاد می دهند که در برابر سنی ها به جنگ برخیزند اگر ما آمادگی داشته باشیم باید همان روز جواب آنها را بدهیم باید آنقدر تجهیزاتمان قوی باشد که هرکس نتواند علیه اسلام چیزی بگوید، این آمادگی این طور نبوده این طور شدیم و تا حالا واقعا در مورد جهاد کوتاهی شده است، اما امام (رضوانه الله تعالی علیه) فرمودند پایه

این انقلاب جهاد است اگر جهاد نمی بود این انقلاب واقع نمی شد نظامی برقرار نمی شد و پایه تمام این حرکت های مهم اسلامی جهاد است این مطلب خیلی مهم است به همین جهت لازم است در حوزه ها بسیار بحث شود و باید مطالعه کنیم ما از آیه ۷۱ سوره نساء {یا ایها الذین امنوا خذوا حذرکم} گفتیم که ۷ آمادگی، لزوم آمادگی و وجوب تحصیل آمادگی و بعد از تحصیل، حفظ آمادگی، ۹ تا آمادگی از این آیه استفاده می شود. این باید القاء شود و مسلمانان بدانند که قرآن این طور گفته ادلّ دلیلهای قرآن است، چند مورد را ما گفتیم، مثلاً یکی از آنها که در کتاب جهاد اصلا بحث نشده است این است جهاد مقدماتی دارد، یکی از مقدمات آن کسب مهارت است، جهاد با تجهیزات جنگی انجام می گیرد، آلات و ابزار لازم را دارد در واجبات کفایی مثل دفن میت، نماز میت آسان است اما این که جهاد واجب کفایی است یا نه بعداً بحث می کنیم، اما حالا بگوییم واجب کفایی نه عینی بالاخره مقدمات لازم دارد پس باید از راه اینکه مقدمه واجب، واجب است، لازم است که افراد بروند و مهارت لازم برای بکار بردن تجهیزات جنگی را یاد بگیرند، بنده پیشنهاد می کنم در حوزه علمیه قم، مدیریت حوزه تربیتی دهد که ما طلبه ها مهارت های لازم را یاد بگیریم، الان اگر جنگ شود ما مهارت های لازم برای بکار گیری تجهیزات جنگی را نداریم پس همان طور که جهاد واجب است مقدمه جهاد هم واجب و ضروری است {واعدوا لهم ما استطعتم من

قوه و رباط الخیل} و بحث سبق ورمایه . دوم اینکه جهاد پشتوانه مالی لازم دارد، در چند جای قرآن که همه را بنده یادداشت کرده ام {انفقوا فی السبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه} و نیز {یجاهدون باموالهم و انفسهم} و {جاهدوا باموالکم و انفسکم} همین طور بی جهت که نیست اموال را بر انفس مقدم می دارد، چون جهاد که کار ساده ای نیست، بودجه لازم دارد، پشتوانه مالی لازم دارد فکر نکردند که از کجا باید تهیه شود آیا خمس و زکات کافی است یا خیر، یا از جای دیگری باید تهیه شود، زکات اگر باشد برای جهاد می توان مصرف کرد چون جزو فی سبیل الله است اما زکات آنقدرها نیست زکات از ۹ چیز است غلات اربعه که به حد نصاب برسد انعام ثلاثه و نقدین، اینها را که جمع کنیم آن قدر نمی شود، در انعام ثلاثه یک شرطش این است که سائمه باشد نه معلوفه، بیشتر حیوانات ما معلوفه هستند سائمه نیستند خمس هم برای ولی امر مسلمین است امام (رضوانه الله تعالی علیه) در زمان جنگ سهم امام را برای جبهه ها استفاده نمی کرد چرا؟ چون اگر از سهم امام به جبهه ها بدهند حوزه می خوابد و مردم باید تبرعاً کمک کنند، بنابراین همین پشتوانه مالی بحثی است که در کتاب جهاد بحث نشده و بایستی فقیه در زمان خودش برنامه ای در نظر داشته باشد، در بحث جهاد باید ببینیم که کی جهاد اسلامی صورت گرفته است و سیر جهاد تاریخی و اسلامی بعد از ائمه (ع) چه وقت بوده است در جنگ با

روسیه که ایران مورد حمله قرار گرفت و در زمان فتحعلی شاه قاجار که گفتیم ۱۷ شهر ما را گرفت در دو جنگ، که جنگ اول به عهد نامه گلستان و دومی به عهد نامه ترکمنچای ختم شد، اگر مطالعه کنید مخصوصاً روضه الصباح شکسته این جنگ هارا به پای آخوندها و طلبه ها می گذارند چون قلم دست دشمن و متلمقین نسبت به دولت قاجاریه است آن زمان میرزای قمی (ره) که مرجع بود اعلام میکنند که مردم به جایی رفته اند به مشهد، کربلا و سفرهای مستحبی پول های خود را برای جهاد بدهند و دادند حتی می گوید اگر برسد به اینکه حج را تعطیل کنیم ما باید این بودجه جهاد را تأمین بکنیم، بالاخره اینها بحث هایی است، بنابراین یکی از بحث های بسیار مهم این است که بوجه جهاد از کجا تأمین شود که در قرآن کریم این همه آیات دارد، یک بحث این است که افراد خودشان را باید آماده کنند افراد خودشان باید مهارت لازم را فرا بگیرند برای انجام جهاد، بحث دیگری که ما مطرح کردیم آمادگی روحی است افراد خودشان باید از نظر روحی روحیه جهاد داشته باشند، گفتیم که اصلاً چند طائفه را همراه نبرید افرادی باید همراه باشند که ایمان کامل داشته باشند رفتن به جهاد حماسه آفرینی می خواهد، شهادت می خواهد، حسین فهمیده می خواهد، ایجاد این چنین روحیه ای از آیات و وعده های قرآنی استفاده می شود، حالا برای نمونه حدیثی از امام سجاد (ع) می خوانیم در جلد ۱۱ از وسائل ۲۰ جلدی، اولش از جهاد عدو آغاز می

شود بعد جهاد نفس یعنی این کتاب قطور چندین باب دارد، ابواب جهاد عدو، بعد بیش از آن چندین باب، ابواب جهاد نفس است. جلد ۱۱ وسائل باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو، صفحه ۳۲، باب اشتراط وجوب الجهاد بامر الامام و اذنه و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل، ما اینطور معتقدیم، شیعه این گونه معتقد است ولی سنی ها این شرط را قائل نیستند ما قائلیم که جهاد در صورتی واجب است که امر امام باشد، اذن امام باشد، بعدا خواهیم گفت که ولایت فقیه، در صورتی که امام غائب باشد اذن فقیه هم لازم است که تحت نظر او انجام گیرد و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل در این باب هم اخباری است. خبر سوم این است {و عنه} یعنی کلینی {عن علی ابن ابراهیم عن ابيه عن عثمان ابن عیسی عن سماعه} عثمان ابن عیسی واقفی المذهب است ولی مورد وثوق است، سماعه ابن مهران هم که خیلی معلوم است سند خیلی خوبی است {قال، لقی عباد البصری علی بن الحسین علیهما السلام فی الطریق مکه} یک شخص به نام عباد بصری، با امام سجاد ملاقات کرد و امام سجاد (ع) به مکه می رفت، خود عباد بصری یکی از صوفی هاست، در تنفیح المقال ما مقامی (این کتاب سه جلد قطور است اخیرا در مجلات متعددی چاپ جدید می شود و پا ورقی های خیلی خوب دارد و مدارک نوشته شده است که تا جلد ۲۰ چاپ شده است و امکان دارد ۴۰ تا ۴۵ جلد شود) در جلد ۲، چاپ قدیم، صفحه ۱۲۱ می گوید که عباد از اکابر

صوفیه است اعتراض می کند بر امام صادق(ع) در کافی هم هست، (بنده معتقدم در حوزه علمیه یک بحث کلامی عمومی باید باشد که این بحث کلامی درباره وهابی ها و درباره صوفیه و امثال اینها، یکی از مذاهب باطله که درباره اش روایات فراوان آمده مذهب صوفیه است که خود صوفیه ۷۲ فرقه است مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه این ها را ذکر کرده است ائمه (ع) می گویند {انهم اعداءنا} صوفی ها دشمن ما هستند، چرا؟ بخاطر اینکه آنها طائفه ای هستند که نوعا جباران و سلاطین جبار آنها را بوجود آورده، سلاطین جبار و ظالم چون می دیدند که با فرهنگ اهل بیت نمی توانند کنار بیایند از این جهت اهل بیت را منزوی کردند و از طرفی هم میان مردم به نام اسلام حکومت می کنند چون مردم مسلمانند، آمدند بدل سازی کردند به جای اهل بیت (ع) و از قبیل بایزید بسطامی ها، جنید بغدادی ها، شریق بلخی ها، معروف کرخی ها را بوجود آوردند و به اینها پر و بال دادند برایشان خانقاه ساختند این بدل سازی چهره سازی و چهره آرایی تمام فضائی را که برای اهل بیت است برای همین قطب های خودشان قائل اند، در کتاب هایشان می بینیم که چقدر از غیب خبر می دهند، یکی از کتاب هایی که بخواهید درست مطالعه کنید تذکرها لاولیاء شیخ عطار است همان کرامات و کمالات و معجزاتی که اهل بیت (ع) داشتند اخبار از غیب، مرده زنده کردن، طی الارض، تسلط بر زمین و زمان، اینها که از مختصات ائمه (ع) است برای بایزید بسطامی و جنید بغدادی و شریق

بلخی و حتی متأسفانه در کتابهایی علمای ما هم آنها آنقدر نفوذ داشتند که اینها را جا دادند علماء بزرگ ما هم گاهی آنها را قطب العارفین و با تعریف و تمجید از آنها می نویسند، بنده شنیدم ابوالسعید ابو الخیر را تعریف می کنند، همچنین شیخ ابوالحسن خرقانی را، اینها صوفی هستند اینها اعداء اهل بیت اند. برای کنار زدن اهل بیت آمدند و برای آنها فضائل و مکارم زیادی قائل شدند مانند قطب و پیر و مرشد شدند و از این قبیل چیزها. آن وقت اینها به ائمه (ع) اعتراض داشتند چرا؟ بخاطر اینکه اسلام را خلاصه کردند و در کشکول و سیل و ذکرها و جلسه هایی که دارند یا هو و یا حق گفتن و با سیاست کاری ندارند و تارک دنیا هستند و دنیا را دادند به هارون الرشیدها و سلطان محمود غزنوی و حتی تا زمان ما این ها با سیاست کاری نداشتند، در انقلاب هم حرکتی نداشتند آنها با آن دستگاه هم می ساختند و یک اسلام پر جنب و جوش را به شکل یک اسلام فلجی در آوردند این ضرر بزرگ صوفی هاست و گاهی به ائمه اعتراض می کردند مثلاً به امام رضا اعتراض می کردند که تو چرا لباس نو می پوشی و تو باید چنین و چنان باشی چون خودشان ظاهراً به یک کشکول و خرقة (که خرقة بحث بسیار عجیبی است که می گویند این خرقة ما دست به دست از امیرالمؤمنین رسیده و حرفهای زیادی درست کرده اند) آنها می گویند یک شریعت داریم، یک طریقت داریم و یک حقیقت داریم ما ها را اهل شریعت

می دانند و شریعت را قشر می دانند و می گویند که ما قبشری هستیم شیخ طوسی ها و شیخ مفید ها را قشری می دانند و می گویند شما هنوز به طریقت و حقیقت نرسیده اید. لب را طریقت و لب الالباب را حقیقت این ها حرف هایی هست که صوفی ها ساختند و این ها باید در حوزه ها بحث شود و معلوم شود که آنها چه کاره اند و چه می گویند مردم را اغفال می کنند وامثال وهابیت و ... عباد بصری برخورد کرد با امام سجاد (ع) حضرت راه مکه را پیش گرفته بودند گفت یا علی ابن الحسین {ترکت الجهاد و الصعوبه و اقبلت علی الحج و لینه} گفتند جهاد را ترک کردی؟ چون جهاد از مسیر خودش منحرف شده بود، جهادی که باید در رأسش یک معصوم باشد، در زمان بنی امیه هم بود اما چه جهادی بود! تسخیر شهرها برای گرفتن جزیه و مالیت بود، حتی بعضی ها می گفتند ما می خواهیم مسلمان شویم می گفتند نه شما باید به ما جزیه بدهید تا مسلمان شوید، جهاد را مبدل کردند به جهان گیری و سلطه طلبی. آن صوفی به امام سجاد(ع) اعتراض می کند {ترکت الجهاد و الصعوبه} {و) به معنی (مع) است یعنی {مع صعوبه} جهاد را با صعوبتی که دارد ترک کردی {اقبلت الی الحج و لینه} دوباره {و) به معنای (مع) است می خواهی به مکه بروی این کار آسانی است و دنبالش خواند {ان الله عزوجل يقول ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم جنه یقاتلون فی سبیل الله

فقتلون و یقتلون} و او آیه ۱۱۱ سوره توبه را آن صوفی برای امام سجاده (ع) خواند که شما جهاد را که دارای مشکلات است ترک کردید و به حج می روید که کار آسانی است حضرت به ایشان فرمودند پشت سر این آیه، آیه بعدی را بخوان، آیه بعدی این است {التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والنهي عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين} و فرمودند کسی که به جهاد می خواهد برود ۹ فت باید داشته باشد اول التائبون، بعد العابدون، بعد الحامدون، بعد السائحون یعنی کسی که حرکت کند برای خدا، بعد الراكعون الساجدون یعنی کسانی که با هم به رکوع و سجده بروند، این قبیل افراد الآمرون بالمعروف و النهی عن المنکر و کسانی که حدود را رعایت کنند حضرت فرمودند این آیه را بخوان، خواند {إذا راینا هولاء الذین هذه صفتهم فالجهاد معهم افضل من الحج} این ها که به جنگ رفتند ما هم همراه این ها می رویم این را به آن صوفی در زمان بنی امیه گفتند. بحث این بود که آیات قرآن در انسان چنین روحیه ای ایجاد میکند که یکی از این آمادگی ها، آمادگی روحی بود ما در این آیه {خذوا حذرکم} استفاده هایی کردیم که به عرض محترم شما رسید. یک روایتی بخوانیم از طریق اهل تسنن اما روایت جالبی است، جلد ۴ سنن ابی داود، ص ۱۱۱ کتاب ملاحم، ملاحم جمع ملحمه است، ملحه یعنی رویکرد ها و حوادثی که بعدا بوجود خواهد آمد ولی حوادث مهمی است که باید مسلمان ها مواظب باشند در چنین حوادثی دین خودشان را حفظ کنند این که

کتاب ملاحم اخبار از وقایع آینده است احمد بن حنبل هم در جلد پنجم (مسند احمد ابن حنبل (که شش جلد دارد) ص ۲۷۸ ذکر کرده، قال رسول الله (ص) { یوشک الامم عن تداعی علیکم کما تداعی الآکله (الآکله) الی قصعتها و قال قائل و من قله ... یومئذ { نزدیک است که ملت های دیگر بر شما مسلمان ها حمله کنند {تداعی} اصلش {تداعا} یک (ت) افتاده، در باب تفاعل و تفاعل دو تاء اگر جمع شود یکی از آنها می افتد مانند تنزل الملائکه که تنزل بوده است، همان طور که کسی که میخورد غذا بخورد به کاسه غذا حمله می کند به همین ترتیب امم دیگر به شما حمله ور خواهد شد در این جا یا (آکله) است که صفت طائفه آکله است جماعت آکله یا (اکله) است اکله جمع آکل مثل طلبه جمع طالب خلاصه دو گونه می شود خواند، یا رسول الله چنین روزی که خواهد آمد آیا ما مسلمانان کم هستیم؟ از جهتی که کم هستیم مورد حمله آنها قرار می گیریم؟ {قال، لا، بل انتم یومئذ کثیر ولکن کم غصائک غصاء السیل} فرمودند نخیر شما در آنروز زیاد هستید و مثل کف روی آب هستید ریشه ندارید برای ریشه داشتن وحدت و اتحاد و درک فرهنگ اسلامی لازم است. حضرت علی در نهج البلاغه {والله أن هذا القوم سیدالون علیکم لاجتمائهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم} حضرت قسم می خورد که مردم شام بر شما مردم عراق غالب خواهند شد، مردم شام زیر سلطه معاویه هستند مردم عراق زیر پرچم امیرالمؤمنین هستند برای اینکه آنها در

راه باطل با هم وحدت دارند ولی شما حق هستید ولی با هم وحدت ندارید، عجیب است! پیغمبر می فرمایند شما زیاد هستید ولی مثل کف روی آب هستید کف روی آب وقتی که موج ها حرکت می کند آنها را به این طرف و آن طرف می برد و اینها چون که ریشه ندارند هر طرف که موج بیاید حرکت می کند {و لیتز عن الله من صدور عدوكم المهابه منكم} پیغمبر می فرماید که از صدور و سینه های دشمنان شما، مهابه از شما ریشه کن می شود، دیگر برای شما جسابی قائل نیستند، از شما نمی ترسند.

وجوب جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای وجوب جهاد که محل بحث ما است یک راهی طی شد و عرض کردیم که از آیات قرآن، آیات متعددی به صیغه امر و غیر صیغه امر دلالت داشتند که جهاد واجب است، این بحث انجام شد و راجع به آیات قرآن که دلالت دارد بر وجوب جهاد بحث شد. یک راه دیگری که به نظر بنده برای اثبات وجوب جهاد می رسد و این راه از چند مقدمه تشکیل می شود: مقدمه اول این است که بر حسب آیات و روایات ما بر مسلمان ها لازم است که عزت و عظمت خودشان را و حفظ کنند که هر شخصی بخواهد تن به ذلت بدهد و یا مسائلی را فراهم بکند، یا وسایلی بوجود بیاید و جلوگیری نکند که موجب ذلت او شده، مرتکب کار حرامی شده است. یعنی حفظ عزت، ایجاد عزت و اقتدار برای مسلمان ها لازم است و از دست دادن عزت و انجام دادن کاری که باعث ذلت می شود حرام است

ص: ۶۸

این مقدمه اول است، روایاتی در این زمینه: {قال اباعبدالله (ع): إن الله عزوجل فوّض الی المومنین امورها کلها و لم یفوّض الیهما أن یذل نفسه} حضرت اباعبدالله (ع) فرمودند خداوند به هر مومنی اختیار داده که در کارهای خودش گام بردارد اما هرگز خداوند اجازه نداده که مومن کاری بکند که به ذلت مومن منتهی شود. این روایت در کافی جلد ۵، صفحه ۶۳ است. در تاریخ یعقوبی صفحه ۶۷، {قال رسول الله (ص): لا یحل لمومن ان یضل نفسه}، {قال علی بن الحسین (علیهما السلام): ما أحب أن لی بذلّ نفسی حمر النعم} (حمر النعم) یعنی شتران سرخ مو که در میان عرب خیلی اهمیت داشت و آن را (أنفس اشیاء) می شمارند، حمر جمع احمر است. نعم یعنی چهارپای ولی اینجا مراد شتر است. معنی روایت این است که من دوست ندارم تن به ذلت بدهم حتی برای شتران سرخ مو، (در مستدرک الوسائل جلد دوم، ص ۳۶۴) فقهای ما مطلبی را به طور کلی قبول دارند که انسان نباید کاری کند که برایش ذلت بوجود بیاید هر مسلمانی باید عزت خودش را حفظ کند. کتاب شرایع دارد که نباید مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد برای تسلط به بچه ها و اولاد و غیره. {لا تجوز الوصیة من المسلم الی الکافر و لو کان رحماً} جایز نیست مسلمان کافر را وصی خود قرار دهد هر چند آن کافر از خویشاوندان انسان باشد و صاحب جواهر در جواهر، جلد ۲۸، ص ۴۰۳ می گوید {بلا- خلاصه کما فی الریاض} چرا کافر نمی تواند بر مسلمان مسلط باشد؟ زیرا خداوند فرموده است {المومنون بعضهم اولیاء

ص: ۶۹

بعض { مومن بایستی ولایتِ امر مومن را داشته باشد. اما داشتن ولایتِ امر کسی بر کسی، مستلزم آن است که آن ولی نسبت به آن نفر تسلط داشته باشد. زیر بار تسلط غیر مسلمان رفتن ذلت است ایشان چند آیه ذکر کردند، {قال الله تعالی، لا يتخذ المومنون الکافرين اولياء من دون المومنین} هرگز مومنین کفار را ولی خودشان قرار ندهند، ولی یک نحو سلطه ای بر مولی علیه دارد {و من يفعل ذلک فلیس من الله فی شیء} کسی که خودش را زیر سلطه کافر قرار دهد از خداوند جداست و خداوند به آن نفر عنایت ندارد این آیه، آیه ۲۸ از سوره آل عمران است. {و قال جل شانہ: و لن يجعل الله للکافرين علی المومنین سیلاً} خداوند فرمود کافران هیچ راه تسلطی بر افراد مومن نباید داشته باشد. این آیه ۱۴۱ سوره نساء است، صاحب جواهر می گوید این مطلب اجماعی است. علاوه بر این که آیات دلالت دارند بنابراین صحیح نیست که مسلمان کافر را وصی خودش قرار دهد. جواهر در جلد ۲۸، صفحه ۴۰۳، دوباره این آیه را دارد که {الذین يتخذون الکافرين اولياء من دون المومنین و يتغون عندهم العزة فإن العزة لله جميعاً} کسانی که کفار را اولیاء خودشان اخذ می کنند، مومن را کنار گذاشته و کافر را انتخاب می کند آیا آنها در جستجوی عزت می باشند؟! و بدانند که عزت از آن خداست و هرگز نباید مسلمان زیر ذلت کافر برود. برای نمونه می خواهیم بگویم برای فقهای ما مسلم است که اگر مومن کاری انجام دهد که زیر سلطه کافر و زیر ذلت او قرار

بگیرد این حرام است. موارد زیاد داریم این یک مورد بود. یکی دیگر در مکاسب محرمه شیخ انصاری دارد که فروختن قرآن به کافر حرام است {حرمة بیع المصحف بکافر} بحثی است در مکاسب محرمه در صفحه ۶۷ {ان المشهور بیننا و بین من تأخر عنه عدم جواز بیع المصحف من الکافر} {و لعله لفحوی مادلاً علی عدم تملک الکافر للمسلم} شما خودتان مسلمان، یک عبد مسلمان دارید جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشید بخاطر این که فحواى آن دلالت دارد براین، چون فروختن مسلمان به کافر مستلزم تسلط کافر بر مسلمان است تسلط کافر بر مسلمان حرام است و منافی عزت و عظمت مسلمان است، از این جهت جایز نیست، شاید تمسک کرده به {الاسلام یعلو و لا یعلی علیه} اسلام همیشه باید علو پیدا کند و مسلمان ها همیشه باید علو و عزت و عظمت داشته باشند و چیزی بر اسلام برتری و تفوق نباید پیدا کند. نمونه های فراوانی در این مورد داریم مثلاً در نهج البلاغه {المنیة لا و الدینة، التقلل و لا التوسل} حضرت امیر(ع) می فرمایند، مرگ آری ولی ذلت و پستی نه (این شعار علوی است) این در کلمات قصار، شماره ۳۹۰ طبق شماره گذاری فیض الاسلام، {التقلل و لا التوسل} به کم ساختن بله ولی توسل به دیگران نه. ما کلمه اول را می گوئیم {المنیة و لا الدینة} حتی فقهای ما دارند که مثلاً کسی می خواهد وضو بگیرد آب در نزدیکی وجود ندارد و در فاصله دور وجود دارد اگر آب خریدنی باشد (۱۰ هزار تومان) و شما تمکن داشته باشید واجب

است پول بدهید و آب بخرید و تیمم نکنید اما اگر بخواهید بروید و از راه دور آب بیاورید و یک نفر در آنجا کلاه شما را بر می‌دارد (و کلاه شما مثلاً ۱ تومان ارزش دارد) لازم نیست که بروید و آب بیاورید همان تیمم کافی است چرا؟ چون آن خریدن آب را خودتان پول دارید می‌دهید و ذلت شما نیست، اما کسی کلاه شما را بردارد این ذلت است ولو در آنجا ده هزار تومان می‌دادی ذلت نبود اما در اینجا کلاه شما را که هزار تومان نمی‌ارزد اگر بردارند نباید بروی. موارد زیادی ما در فقه داریم که شارع مقدس حرام کرده بر این که کسی کاری بکند که ذلت برای انسان بوجود بیاید حالا فرد باشد یا جامعه باشد فرق نمی‌کند کهن جامه پیراستن به از جامه عاریت خواستن {لنقل الصغر من قُلل الجبالِ أَحَبَّ الی من منن الرجالِ} این از اشعار دیوان حضرت امیر المومنین است به آن حضرت منسوب است. در نهج البلاغه در کلمات، شماره ۵۱، در فصل خطب سید رضی می‌گوید که وقت معاویه زودتر به صحنه صفین رسید و آب فرات را تصرف کرد، (کسی که برود به سوریه بعد برود به حلب از حلب ۶۰،۷۰ فرسخ که می‌روید می‌رسید به سرزمینی که جنگ صفین در آنجا واقع شده است و آنجا چند تا گنبد و بارگاه برای اویس قرنی، عمار و سران سپاه آن روز درست کرده‌اند، آن طرف شریعه فرات عراق است این طرف شریعه فرات سوریه (شام) است) معاویه این طرف بوده حضرت امیر (ع)

در آن طرف در عراق، آنجا قرار بود که جنگ صورت بگیرد که معاویه پیش دستی کرد و شریعه فرات را تصرف کرد و اطرافش هم نگهبان گذاشت، حضرت امیر المومنین رسیدند (خوبی نهج البلاغه این است که آدرس ها را که دارد تاریخ ها را هم دارد و این تاریخ ها خیلی مهم است) دیدند بله آب بسته شده، در اینجا عمر و عاص به معاویه گفت که بگذار آب را بیایند و ببرند چون علی کسی نیست که تشنه بماند، اصحابش تشنه بمانند دست روی دست بگذارند، معاویه گفت، اول الفتح، اولین ظفر این است که آب را گرفتیم و تشنه نگه شان می داریم، آب هم حق است و هر کسی باید در گرفتن حق اقدام کند، حضرت امیر (ع) در اینجا چند کلمه گفتن و همین چند کلمه باعث حرکت به سوی دشمن و گرفتن آب از سپاهیان معاویه شد {ان القوم قد استطعموكم القتال} یعنی لشکر شام از شما جنگ می خواهند، از شما قتال می خواهند {فأقروا علی المذلة و تأخیر محله او رَوّوا السيوف من الدماء ترووا من الماء} شما در سر دو راهی واقع شدید یا باید دست روی دست بگذارید ذلیلانه تشنه بمانید یا شمشیرهای خود را از خون سیراب کنید تا از آب سیراب شوید {فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاه فی الموتکم قاهرین} مرگ آن است که انسان زنده باشد ولی مقهور باشد تحت قهر و سلطه ی دیگری باشد، حیات آن است که انسان بمیرد ولی تن به ذلت و پستی ندهد همین کلمات باعث شد که لشکر حرکت کردند و آب از

سپاهیان معاویه گرفتند، بعد از گرفتن آب، عمرو عاص و معاویه با هم صحبت کردند عمرو عاص گفت، نگفتم آنها کسی نیستند که بنشینند و تشنه بمانند حالا آب را گرفتند، ما چه کار کنیم؟ اگر آنها بخواهند مقابله به مثل کنند و به ما آب ندهند ما چه کار کنیم؟ معاویه گفت، علی بزرگ تر از آن است که آب را گرفته و به روی ما بیند بعد حضرت امیر المومنین گفتند حالا هر کس که می خواهد بیاید و از آب بردارد، موارد فراوانی داریم. خلاصه اسلام حرام کرده تن به ذلت دادن و زیر قهر و سلطه دیگری قرار گرفتن مخصوصاً اگر کافر باشد، این یک مقدمه است. مقدمه دوم این است که بدون جهاد عزت به دست نمی آید، جهاد عزت اسلام است اگر جهاد ترک شود پشتش ذلت است این گفتار پیغمبر و ائمه (ع) است با ترک جهاد ذلت حاصل می شود و عزت در گرو جهاد است منحصراً. اول از پیغمبر (ص) شروع می کنیم. یک نکته عرض کنم آن نکته این است که باید یک درسی در زمینه نهج البلاغه در حوزه باشد چون مطالب فراوان دارد، یکی از چیزهایی که باید بدانید شماره خُطَب در شروع نهج البلاغه متفاوت است یعنی نهج البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن از همان سوره ی فاتحه الکتاب شروع می شود تا سوره قل اعوذ برب الناس تمام می شود در این شکی نداریم و همه همین طور است، این که این سوره، سوره ی چندم است و ترتیب سوره ها (علی ما هو علیه) در زمان پیغمبر (ص) درست شده اما نهج البلاغه اینگونه

نیست، نهج البلاغه فیض الاسلام با خوئی با بحرانی و با غیره در شماره خطبه ها، تقدم و تأخر فرق دارد، این که اگر آدرس می دهیم باید بگوییم این آدرس طبق شماره گذاری فیض الاسلام است ولی همین شماره گذاری در بحرانی فرق دارد، در خوئی فرق دارد، در فی ضلال فرق دارد، در ابن ابی الحدید فرق دارد، چرا؟ حالا دیگر فرصت نیست بحث کنیم، خلاصه باید بدانیم وقتی آدرس می دهیم به کدام شروح آدرس می دهیم، شروح در شماره گذاری فرق دارند تقدم و تأخر هم وجود دارد. عرض کنم خدمت محترمتان الان ما می خواهیم دلیل عرض کنیم که اهل بیت (ع) جهاد را تنها وسیله ی عزت مسلمان ها معرفی می کنند. برای نمونه در بحار جلد ۶۸، صفحه ۳۷۷ تا ۳۷۸ (این نکته قابل توجه است که بحار چند تا چاپ شده است تا جلد ۴۰ و ۵۰ این چاپ ها فرق ندارد از ۵۰ که رد می شود جلدها فرق می کند چاپ اسلامی ایران با چاپ بیروت فرق دارد تقریباً ۲،۳ جلد جلو و عقب دارد این است که اگر کسی به شما آدرس داد باید پرسید چاپ بیروت را می گوید یا چاپ ایران را می گوید این که من عرض کردم چاپ ایران است.) قال رسول الله (ص) {بنی الاسلام علی عشرة أسهم} اسلام بر ۱۰ رکن پایه گذاری شده، یکی یکی عرض می کنیم (همه اش را نمی خواهیم بخوانیم) {و الجهاد و هو العز} هر کدام را که می گوید فلسفه اش را هم می گوید. جهاد فلسفه اش این است، عزت اسلام بستگی به

جهاد دارد، کتاب وسائل (وسائل ۲۰ جلدی) جلد ۱۱، از بحث ما که جهاد است آغاز می شود باب اول از ابواب جهاد عدو، جز دوم، صفحه ۵ {عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النفولی عن السکونی} این سند معتبر است {عن ابي عبدالله (ع) قال، قال رسول الله (ص)، للجنة باب يقال لي باب المجاهدين} یکی از درهای بهشت باب مجاهدین است {یمزون الیه} مجاهدین حرکت می کنند به طرف آن در {و اذا هو مفتوح} در هم به روی آنها باز است {و هم متقلدون بسیوفهم} شمشیرهای خود را به کمر بسته اند. یک نکته در این جا خیلی مهم است این است که در باب معاد ما دو بحث داریم، یک بحث تجسم اعمال است و مربوط به اینکه عمل انسان در روز قیامت به چه شکلی مجسم می شود عمل خوب به شکل خوب و عمل بد به شکل بد، این یک بحث است آیا این چنین هست یا نیست؟ قولهایی است و ما معتقدیم که این طور است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این طور اختیار کرده و آیت الله مطهری هم همین طور. سه نظر درباره معاد است درباره نعمت ها و درباره عذاب ها، یکی تجسم اعمال یعنی خود اعمال مجسم می شود عمل خوب به صورت بهشت رو عمل بد به صورت جهنم و عذاب، این یک قول است یعنی عمل خوب دو چهره دارد یکی چهره دنیایی مثل نماز و روزه که چهره دیگر آنها بهشت و پاداش است، عمل بد چهره دنیوی دروغ و غیبت و ... و چهره دیگرش جهنم

و عذاب است. قول دیگر این است که عمل مجسم نیست، عمل مثل بذر است این بذر کشته می شود در دنیا {الدنيا المزرعة الاخرة} این رشد می کند حاصل عمل خوب به صورت نعمتهاست و حاصل عمل بد به صورت عذاب و نعمت هاست. هر کدام دلایلی دارد. قول سوم این است که یک چیز اعتباری و جعلی است چنان که شما می گوئید از چراغ قرمز عبور کنید باید اینقدر جریمه بدهید، جعلی است، قانون گذارها برای هر چیزی یک مجازاتی جعل کردند یک امر اعتباری و جعلی است. (این قول باید در بحث معاد بحث شود). یک بحث دیگر این است که در روز قیامت حشر اشخاص، کیفیت اشخاص با عمل آنها ارتباط و تناسب دارد {متقلدون بسیوفهم} جهادگران طوری محشور می شوند که همه بفهمند این جهادگر است، با چه چیزی می فهمند؟ شمشیر در کمر بسته {من لقی مسلمین بوجهین و لسانین جاء یوم القیامه و له لسانان من النار} کسی که در دنیا دورو باشد با دو چهره با مردم روبه رو می شود در روز قیامت با دو زبان آویزان شده از آتش، تا مردم می بینند متوجه می شوند. این یعنی کیفیت حشر اشخاص که با عمل دنیایی آنها تناسب دارد. {من قرأ القرآن و لم یعمل به یحشر أعمی} کسی که قرآن خوانده و به آن عمل نکرده نابینا محشور می شود. کسی که سوال کند از مردم با اینکه قدرت برای گذراندن امور زندگی را دارد (یعنی گدایی کند) گوشت صورتش ریخته شده و فقط استخوان است، چون در دنیا آبروی خودش را ریخته. روایات فراوانی به این

ترتیب داریم مثلاً کسی که حق خدا را در دنیا ندهد {یحشر مغلولاً} با دسته بسته محشور می شود، چون در دنیا دست دراز نکرد تا حق مردم و حق خدا را بدهد. خلاصه روایات فراوانی برای بیان رابطه ی بین کیفیت حشر و اعمال انسان وجود دارد.

وجوب جهاد در آیات و روایات کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد قبل از بحث مطلبی در خبرنامه وجود داشت لازم بود امروز چند دقیقه ای در این موضوع به عنوان یک نظری و حرکتی و حرفی در حوزه علمیه قم باشد و آن اینکه در خبرنامه ای که همراه من است، نوشته شده که در آلمان مسابقه ای گذاشته اند بین افراد که هر کسی که بهتر بتواند نقش پیغمبر اسلام را بطور تمسخر آمیز و مسخره ایفا کند تا فیلمی از آن بسازند و در غرب این فیلم به عنوان توهین و اهانت و تمسخر از پیغمبر معظم اسلام به نمایش گذاشته شود، این در خبرنامه است، خوب این مطلب برای ما بسیار سنگین و گران است و از آن موقع که این مطلب را خواندم بسیار ناراحت شدم مواظب بودم که دولت اسلامی ایران درباره این جریان نسبت به آلمان اعتراضی داشته باشد در خبرنامه است که ترکیه و مسلمانان انگلستان اعتراض کردند و تهدید کردند که چنین چیزی نباید باشد اما خوب قاعده اش این است که قبل از هر چیز دولت ایران، مردم ایران، حوزه علمیه قم، عکس العمل و حرفی داشته باشد و این خیلی برای ما گران و سنگین است حلا- یا بایستی این خبرنامه که برای جامعه مدرسین است اگر تکذیب کرد، که خوب، ولی اگر تکذیب نکرد خبر این است: دشمنی و کینه

ص: ۷۸

توزی غربی ها نسبت به اسلام ابعاد تازه ای یافته است قرار است در آلمان مسابقه ی بی شرمانه تقلید از پیامبر اسلام برای اینکه مشخص شود چه کسی به آن حضرت شبیه تراست برگزار شود، بنا است نمایشگاه بین المللی فرانک فورده مسابقه ی تقلید تمسخر آمیز از رفتار پیغمبر گرامی اسلام در مهرماه برگزار شود برخی از روزنامه های ترکیه و انگلستان و مسلمانان انگلستان به آن اعتراض کردند حالا خوب ما با خواندن و شنیدن و دانستن این مطلب آیا هیچ تکلیفی نداریم. باید توجه داشته باشیم که خود غرب به طور کلی هر چه علم و دانش و تحقیق دارد از اسلام گرفته است، قبل از طلوع اسلام، در غرب هیچ دانشگاهی، دانشمندی، کتابخانه ای، اصلاً وجود نداشته است، این تاریخ خودشان است، غرق در ظلمت و جهل و نادانی بودند، در نتیجه تماس با اسلام در جنگ صلیبی و امثال آن، علم و تحقیقات را از اینجا بردند و همه را مدیون دانشمندان اسلام از قبیل ابن سینا، فارابی، محمد بن زکریای رازی، می باشد چلستان، مهرماه بر تقلید تمسخر که قرن ها کتاب های اینها در دانشگاه های غرب تدریس می شد، خلاصه آنها هر چه دارند از اسلام دارند، این نمک خواران و نمکدان شکنان اخیراً بعد از این که در ایران حرکتی انجام شد (الحمد لله) و چهره اسلام ناب نشان داده شد از این جهت کینه خودشان را اعمال و اظهار می کنند، چند قرن کشور های اسلامی در تحت سیطره ی سلطه گران غرب، آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان قرار گرفت، تاریخ بسیار سیاهی از استعمار و استکبار دارد حلا

ص: ۷۹

چون می بیند از اسلام سلیلی خورده است ، کینه های خودشان را به این شکل اظهار می کنند ولی بلاخره ما وظیفه داریم و دولت اسلامی باید در برابر چنین عملی و چنین چیزی عکس العملی نشان دهد و ساکت ننشیند، باید همان موقع که هول اند کاری را انجام داد و حرکتی انجام داد، مانند جریان سلمان رشدی که امام (رضوان الله علیه) حرکتی انجام داد، تمام سئو فرای آنها را از ایران بیرون کردند، بعد که برگشتند و پشیمان شدند امام فرمودند، آن کسی که اول رفته باید آخر بیاید، امام با چنین مقاوتی برخورد کردند، این غرب است! و روزی آرام نمی نشیند مگر اینکه این جهادی که بحث می کنیم در برابر او صورت بگیرد. به هر طریق، ما باید در حوزه علمیه قم و دولت اسلام باید حرکتی داشته باشد، اعتراضی داشته باشد تا آنها جرأت نکنند این چنین پیغمبر اسلام را مورد اهانت قرار دهند، ما تعجب داریم از آن وهابیی ها که به الهام از آمریکا و انگلستان مسلمانان را در افغانستان و عراق و پاکستان می کشند، چه طور شده اینجا به اسم اسلام حرکتی انجام نمی دهند چرا قرضای که چند روز قبل در برابر اسلام و تشیع آنچنان موضع گیری می کند حالا که به پیغمبر اسلام اهانت شده حرکتی نمی کند، خلاصه امروز روز بیداری و توجه است و همین را می خواهیم عرض کنیم که ما در مقابل این جریان نباید ساکت باشیم دولت ایران هم باید حتما اعتراض خود را با قدرت حتی در حد قطع ارتباط اعمال کند، این مطلبی بود که قبل

از بحث لازم بود عرض کنم. اما بحث ما چنان که به عرض رسید در این مورد بود که از روایات و از فرهنگ اسلام استفاده کردیم که اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان تحت سیطره و ذلت قرار بگیرند و از هیچ راهی ذلت در صحنه زندگی مسلمانان راه پیدا نکند این عنایت اسلام است، نمونه های در این مورد به عرض رسید، این صغرای مطلب بود تا برسیم به کبرای آن، این نظریه ی اسلام است. بعضی روایات در این مورد، جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی، باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو، صفحه ۶۴، در این باب سه خبر ذکر می کند، آن سه این است که در جهاد اگر کسی زخم برداشت تن به اسرات نباید بدهد، این مطلب خیلی دقیق است، فرار از جنگ (که بعدا بحث می کنیم) حرام است و از گناهان کبیره است، اما این باب، {باب من أُسر بعد جراحه مثقله} اگر جراحی پیدا کرده که جراحات سنگین است و دیگر نمی تواند جنگ کند خوب در نتیجه اسیر می شود ولی اگر جراحات سنگین نیست و به گونه ای است که می تواند جنگ کند باید بجنگد تا کشته شود، تن به اسرات دادن خودش یک نوع ذلت است و اسلام این را نمی پذیرد و حرام می داند، در این باب سه خبر نقل کرده است، خبر اول {عن ابی عبدالله (ع) قال، لَمَّا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بَبْرَائِهِ مَعَ عَلِيٍّ {پیغمبر (ص) سوره براءه را به حضرت امیرالمومنین داد تا در مکه در ایام حج بخواند و این خودش یکی از داستان ها و جریان های بسیار مهمی است، و آن بحث فضیلت

حضرت امیرالمومنین، که این سوره اول به ابوبکر داده شد و بعد جبرئیل نازل شد و گفت که این سوره را یا تو یا کسی که از تو است باید بخواند و فرستادند در بین راه و سوره برائۀ را از ابوبکر گرفتند، در جای خود بحث بسیار مهمی است، آنچه این جا بحث ماست اینکه که پیغمبر فرمود، {من استاسر من غیر جراحه مثقله فلیس منّا} هر کسی که اسیر شود اما جراحه مثقله بر نداشته، از ما نیست و این ذلتی است برای ما. خبر دوم از امیرالمومنین (ع) قال، {من استاسر من غیر جراحه مثقله فلا یفدی من بیت المال} بعدا اگر قرار شد از بیت المال پول بدهیم و اسیرها را آزاد کنیم به این نباید بدهیم چون که این نباید اسیر می شد، این باید آنقدر جنگ می کرد که کشته می شد یا آنقدر زخم بر می داشت که دیگر طاقت جنگ کردن نداشت، اما چون بدون این امور تن به اسارت داده است این یک نوع ذلتی است برای ما مسلمان ها، که از ما اسیر بگیرند به این ترتیب، اگر هیچ زخمی ندارد که خوب معلوم است نباید اسیر شود حتی اگر زخم او مثقله هم نیست باز نباید تن به اسارت بدهد. {قال بعث رسول الله بالرایه (پرچم اش) و بعث معها ناساً فقال نبی (ص) من استاسر بغیر جراحه مثقله فلیس منی} هر کس تن به اسارت بدهد بدون جراحه مثقله {فلیس منی} این خیلی عجیب است دلالت دارد بر این که مسلمان در برابر کفار چقدر باید عزت خودش را حفظ کند و هرگز حاضر

نشود که خدشه ای به عزت مسلمان ها به هیچ ترتیبی وارد شود. ما روایاتی که آن روز و امروز عرض کردیم درباره این است که مسلمانان بایستی عزت و اقتدار خودشان را بدست بیاورند و همیشه حفظ کنند، در بحث عزت و ذلت که ما داریم بحث می کنیم آنچه مربوط به بحث ما می باشد این بود اما بنده نکته ای را می خواهم عرض کنم تا برسیم به مطلب بعد و آن نکته این است، درست است که ما در جهاد بحث می کنیم اما گاهی در روایات داریم که عزت تقوا و آن مربوط به افراد است، ما در جنبه اجتماعی اسلام بحث می کنیم که جهاد به آن جنبه مربوط است اما راجع به فرد، دو سه تا خبر داریم که برای نمونه ذکر می کنیم، عن ابی عبدالله (ع) {من أخرجہ اللہ من ذلّ المعاصی إلی عزّ تقوی أغناه اللہ بلاء مال أعزه بلا عشیرة آنسه بلا بشر} این راجع به فرد است، از جانب فردی، کسی که تقوا داشته باشد بله عزت دارد کسی که خداوند به او توفیق داده، خداوند او را از ذلّ معاصی به عزّ تقوی وارد کرده، خداوند او را در جامعه خیلی عزیز می کند بدون مال او غنی است چون تقوی دارد بدون احتیاج به قوم و عشیره عزیز است و احتیاج به انسان ندارد و خداوند با او انس دارد. {و من خاف اللہ أخاف اللہ منه کلّ شیء و من لم یخف اللہ أخافه اللہ من کلّ شیء} کسی که از خدا بترسد خداوند همه چیز را از او می ترساند

وکسی که از خدا نترسد خداوند او را از همه چیز می ترساند، این خیلی عجیب است. این خبر در جلد ۶۹ بحار، صفحه ۴۰۶ می باشد. خبری دیگر در جلد ۷ بحار، صفحه ۱۷۹، { قال صادق (ع) قال من أراد عزاً بلا عشیره و هیئاً من غیر سلطان و غنی من غیر مال فلیتحول من ذل معصیة الله إلی عز طاعته } در این جنبه های فردی را می گوید کسی که واقعاً تقوی داشته باشد در جامعه عزیز است اما بحث ما در عزت و ذلت در اجتماع است. ما این مطلب را عرض کردیم که با استفاده از فرهنگ اهل بیت (ع) به این که اسلام تأکید و عنایت دارد که مسلمانان عزت خودشان را حفظ کنند و سعی کنند که هرگز عزت آنها خدشه دار نشود این یک مطلب بود که عرض کردیم. مطلب دوم این است که وسیله عزت، جهاد است بدون جهاد عزت بدین معنا برای مسلمان بوجود نمی آید در همین وسائل ۲۰ جلدی جلد ۱۱، باب اول از ابواب جهاد عدو که در صفحه ۵ است، خبر اول از همین باب { کلینی عن عدّه من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن علی بن حکم عن عمر بن أبان } سند صحیح است، کلینی از طبقه نهم می باشد و در این عدّه که یکی از آنها علی بن ابراهیم است، همین شخص کافی است تا عدّه مورد وثوق باشد، احمد بن محمد عیسی که معلوم است از اجلّامای طبقه هفتم است، علی بن حکم از اجلّامای طبقه ششم است، عمر بن أبان از اجلّامای طبقه ی پنجم، { عن ابی عبدالله (ع)

قال، قال رسول الله (ص) الخیر کله فی السیف و تحت ضلّ السیف و لا یقیم الناس الا السیف و السیوف مقالیه الجنة و النار { (رواه المشایخ الثلاثة) یعنی شمشیرها کلید بهشت و جهنم اند، بهشت را به روی مجاهدین اسلام باز می کند و جهنم را هم به روی کفار و منافقین و مشرکین باز می کند. و اما خبر دوم که مورد بحث ماست {قال رسول الله (ص) فی الجنة باب و یقال له باب المجاهدین} بهشت یک دری دارد که به آن در مجاهدین گفته می شود، این که در دارد به خاطر اینکه در مدخل ورود است و انسان باید یک راه را پیش بگیرد تا بیاید و به یک در برسد، در بهشت به روی کسی باز است، معنایش این است که یک راهی را در پیش گرفته که این راه منتهی می شود به در بهشت، همان طور که جهنم درهایی دارد. این درها را تفسیرش در کفایة الموحّدین که از کتاب های اعتقادی بسیار خوب ماست، آمده است، این را شاگرد شیخ انصاری نوشته سه جلد است، جلد دوم درباره معاد، جهنم، درهای جهنم، طبقات جهنم، بهشت، طبقات بهشت و درهای بهشت که ۸ تا در بهشت و ۷ تا در جهنم داریم، بهشت یکی بیشتر چون رحمت پروردگار بیشتر از غضبش است. کلماتی بر درب های بهشت و جهنم نوشته شده که در آن کتاب هست بحث های بسیار خوبی در آن هست، بهشتیان هم لذات جسمی دارند هم لذات روحی چون لذات دو قسم اند، لذات جسمی مثل خوردن، آمیزش، آشامیدن اما بعضی لذتها روحی هستند که انسان روحاً

تقرب به خدا را درک می کند، علم را انسان درک می کند، آنجا که بدن واسطه نیست درک لذت همه اش مال روح است و آنجا که بدن در درک لذت واسطه است لذت جسمی است، آنجا که بدون بدن آن لذت قابل دریافت است به آنها لذات روحی می گوئیم. جهنمیان نیز دو جور آلام دارند، آلام جسمی و آلام روحی، آلام جسمی آن آلامی است که بدن دخالت دارد در درک آن آلام. مدرک در هر دو روح انسان است اما اگر بدن به عنوان آلات و ابزار دخالت داشته باشد در درک آن آلام، می گوئیم آلام جسمی بله بدنشان می سوزد و این طور چیزها، اگر این طور نیست آلام روحی می گوئیم مثل شخصی که در جهنم است حسرت می خورد از این که مبتلا به عذاب شده از تقرب خداوند بازمانده این حسرت یک امر عقلی است ولو اگر بدن هم نبود این یک امر روحی است بنابراین هم لذات قسمت می شود به جسمی و روحی و هم آلام. درباره بهشت هم در قرآن کریم گاهی سییل است گاهی سِیْل هست {و الذین جاهدوا فینا لنهْدینهم سُبُلنا} معلوم می شود راه های متعددی است مثلاً {سبیل السلام} راه های سلام، چرا راه های متعددی؟ چون اعمال متعددی. مجاهدین در زندگی راه جهاد را در پیش گرفته اند آمده اند رسیده اند به دری که آن در، باب المجاهدین است مثلاً ما داریم که {لِلْجَنَّةِ بَابٌ یقال له باب المعروف لا یدخل منه الاّ اهل المعروف} کسانی که در زندگی دنیا خیرند، خدمت گذار مردمند مثل خیرین مدرسه ساز و امثال

اینها، به اینها می‌گویند معروف، یک بابی در بهشت هست که مال اهل معروف است آنها هم از آن در وارد می‌شوند خلاصه درها متعدد چون راه‌ها در زندگی متعدد است و این راه‌ها منتهی می‌شود به آن درها، خلاصه باب مجاهدین مال کسانی است که در زندگی راه جهاد را در پیش گرفته‌اند در اینجا این را ساده گفته ولی بعداً در نهج البلاغه می‌خوانیم که { إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنَ الْبَابِ فَتَحَ اللَّهُ لِخَاصَّةِ الْوَالِيَةِ } در جهاد دری است که هر کسی شایستگی ورود از آن در را ندارد آن در مال خاصه ی اولیای پروردگار است. حالا این خبر { قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَمْزُونَ إِلَيْهِ } حرکت می‌کنند به طرف آن در { فَاذَا هُوَ مَفْتُوحٌ } در به روی آنها باز است { وَ هُمْ مُقْتَلِدُونَ بِسُيُوفِهِمْ } شمشیرهای خودشان را به کمر بسته‌اند. در جلسه چهارشنبه گفتیم که کیفیت حشر اشخاص با اعمالشان ارتباط دارد و روایات فراوانی در این زمینه داریم، نمونه‌های فراوانی گفتیم، از جمله { مَنْ لَقِيَ الْمُسْلِمِينَ بِوَجْهِينَ وَ لِسَانِينَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ لِسَانَانِ مِنَ النَّارِ } هر کس با مردم با دو زبان برخورد کند روز قیامت که محشور می‌شود دو زبان از آتش در جهنم از او آویزان است، طوری کیفیت حشر در قیامت ترتیب داده شده که اشخاص که محشور می‌شوند اعمالشان معلوم است، مثلاً { الْعُلَمَاءُ عَلَى رَأْسِهِمْ تَأْجُّ وَ ... } خلاصه مجاهدین با آن آلات و ابزار جهاد که به همراه دارند مشخص می‌شوند

و محشور می شوند { والجمع فی الموقف و الملائکه ترحب بهم } تمام مردمی که در موقع محشر هستند علاوه بر ملائکه به مجاهدین که عبور می کنند آفرین آفرین می گویند مرحبا مرحبا می گویند. خوب { قال فمن ترک الجهاد البسه الله ذلاً و فقراً فی معیشته و محقاً فی دینه } پیامبر(ص) می فرمایند کسی که جهاد را ترک کند در همین دنیا ذلت گریبان گیرش می شود. ما باید بعداً در ذلت بحث کنیم، روایاتی درباره ذلت داریم اما استضعاف خودش نوعی ذلت است، ذلت اقتصادی، ذلت سیاسی، ذلت فرهنگی، یعنی وقتی که یک دشمن کسی را تحت سیطره خودش قرار بدهد، سیاستش را تحت سیطره قرار دهد این ذلت سیاسی است این که سرنوشت سیاسی شما را دیگران معین کنند، فرهنگ شما را در اختیار بگیرد این یک ذلت فرهنگی است که سلطه گران سرنوشت فرهنگی شما را رقم بزنند یا ذلت اقتصادی بجای این که خودتان در اقتصاد خودتان گام بردارید سلطه گران اقتصاد شما را رقم بزنند (درباره انواع و اقسام ذلت ها بعداً باید بحث کنیم) خلاصه { البسه الله ذلاً و فقراً فی معیشته } فقر چرا؟ فقر خیلی ارتباط دارد با ذلت بخاطر اینکه ملتی و جامعه ای که تحت سیطره استکبار، دشمن، منافقین، کفار، مشرکین یا هر عنوان دیگری قرار بگیرند خوب آنها نمی گذارند که آن ملت رشد کند، جلوی رشد آنها را گرفته اند پس فقیر می ماند. چرا مثلاً ملت اسلام عقب مانده بود؟ بخاطر اینکه دشمنان اسلام جلوی رشد مردم را گرفته بودند و اینقدر مردم فقیر بودند، فقر فرهنگی و مالی

عجیبی بود. خلاصه وقتی دشمنان بر شما مسلط می شود راه اقتصادی را بر شما می بندد شما فقط مصرف کننده خواهید بود دیگر خودتان ابتکاری، خلاقیتی در اقتصاد ندارید و از آن منابع و ثروتی که خداوند در اختیار شما قرار داده نمی توانید خودتان استفاده کنید. (سه دفعه ناصرالدین شاه سفر کرده به اروپا برای عیاشی و خوش گذرانی که ببینید و برگردد آن قدر خود باخته در آن جلسات مشروب و رقص شرکت کرده و بعد برگشته است، و بعد سه دفعه مظفرالدین شاه، که خودش در آن سفرنامه مظفرالدین شاه نوشته است که اگر روسیه به ما چلوار نفروشد برای مردگانمان کفن نداریم، آنقدر ایران عقب مانده بوده است. خلاصه تحت سیطره واقع شدن هم ذلت بوجود می آورد هم فقر، دینش هم محو می شود { البسه الله ذلاً و فقرافى معیشته و محقافى دینه } بعد { إن الله أعزّ امتى بسنابك خیلها و مراکز رماحها } پیغمبر فرمودند: خداوند عزت من را در گرو (سنابک خیل) قرار داد، سنابک جمع سُنَبک است، سُنَبک آن سُم اسب را می گویند، آن موقع وسیله جهاد اسب ها و نیزه بودند، در اینجا این دو تا را می گوید خداوند عزت امت من را درسم اسبهای مجاهدین و (مراکز رماح) قرار داده است. بله به اندازه ای جهاد مهم است که در سوره والعادیات خداوند قسم می خورد به سم اسب ها، به آن جرقه ای که از سم اسب مجاهدن می جهد در آن حرکت خداوند قسم می خورد، این واقعاً خیلی عجیب است { و العادیات ضیحاً فالموریات قدحاً } به اندازه ای مجاهدین در درگاه خداوند ارزش دارند که

جرقه ای که از برخورد سم اسبها که به آن سنگ برخورد می کند قسم می خورد {ان الله اعز امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها} ما می خواستیم درباره عزت از پیغمبر (ص) و حضرت امیر (ع) و حضرت فاطمه (س) چیزی عرض کرده باشیم. در کشور ما نهج البلاغه واقعاً غریب است من پریشب در روزنامه خواندم که در اروپا نهج البلاغه تدریس می شود خیلی لازم است که در حوزه هم تدریس شود حالا- اگر اتفاق آراء حاصل شد ما روز چهارشنبه بحث خود را در نهج البلاغه قرار می دهیم چون مطالب زیادی مخصوصاً در مورد جهاد در نهج البلاغه وجود دارد.

ارتباط جهاد با آیات و روایات و تاریخ کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد فقه ما بر چند قسمت تقسیم می شود؛ یک قسمت از فقه ما فقه عبادی است، آنچه مربوط به عبادات است که رابطه انسان و پروردگار متعال را تحکیم می کند مثل نماز و روزه و طهاره و مانند اینها، این قسم از فقه ما فقه عبادی نامیده می شود و آنچه احتیاج به قصد قربت دارد و باید با قصد قربت انجام شود. قسم دوم فقه ما، فقه مدنی است فقه مدنی آن قسمت از ابواب فقه که به ارتباطات مردم با هم به عنوان معاملات به عنوان معاشرت ارتباط پیدا می کند فقه مدنی نامیده می شود. قسم سوم، فقه خانوادگی ازدواج و طلاق و ارث و وصیت و مانند اینها، این قسم سوم از فقه ماست. قسم چهارم، فقه اقتصادی آنچه مربوط به اموال است، توزیع مال، تولید مال، مانند اطعمه و اشربه و صید و ذباحت و احیای موات و حتی قسمتی از خمس و زکات

ص: ۹۰

و مانند اینها، که فقه اقتصادی مالی می باشد. قسم پنجم، فقه قضایی آنچه مربوط به فصل خصومت است حکم تنازع و تشاجر را بیان می کند. قسم ششم، فقه سیاسی است، آنچه مربوط به اداره ملت و مملکت است فقه سیاسی نامیده می شود که تحت نظر یک مدیر معینی اداره می شود، جهاد و ارتباطات بین ملت ها و دولت ها و امثال اینها، امر به معروف و نهی از منکر و حدود و دیات و امور حسبه، همه این موارد تحت عنوان فقه سیاسی است. در میان ابواب فقهی ما هیچ کتابی مانند کتاب جهاد با تاریخ و آیات قرآن، بیشتر مربوط نیست (علاوه بر ارتباط با احادیث و اخبار و اهل بیت) چون که جهاد از کار پیغمبر (ص)، ائمه اطهار (ع) از فعل آنها از حوادث زمان آنها گرفته شده است، از این جهت هیچ بابی از ابواب فقهی مانند جهاد با تاریخ مربوط نیست، پیغمبر معظم اسلام (ص) در ۱۰ سال، ۶۴ جنگ داشتند که کار بسیار مهمی است، چون که جنگ مقدماتی لازم دارد، جنگ تلفات و حوادثی در بردارد، جنگ تبعات و آثاری بوجود می آورد، خوب همه اینها با تاریخ ارتباط پیدا می کند، در رأس این جریان هم پیغمبر معصوم بوده است. یا زمان حضرت امیر (ع) ۵ سال به جنگ پرداختند، جنگی که ناکثین و قاسطین و مارقین ایجاد کردند و این است که نهج البلاغه، بیشتر مربوط به همین سه موضوع است، از طرفی هم در قرآن مجید آیات فراوان درباره جهاد وجود دارد، چون در سال دوم هجری قمری جنگ بدر است که آیات فراوانی در قرآن

ص: ۹۱

دارد، سال سوم غزوه احد است که آیات فراوان در قرآن کریم دارد، سال پنجم غزوه خندق است، سال هفتم غزوه خیبر است، سال هشتم جنگ موته است و فتح مکه است، جنگ ذات السلاسل است، جنگ حنین است، سال دهم غزوه تبوک و حجه الوداع و مباحله، اینها تاریخ پیامبر خداست. غزوه به آنجا می گوئیم که خود پیامبر در آنجا حضور داشته باشند جنگی که خود پیامبر در آن حضور نداشته اند به آن می گویند سریه جمع آن می شود سرایا، در تمام این غزوات و این جنگها آیات فراوانی در قرآن وجود دارد این است که از این جهت بحث ما بیش از بقیه ابواب فقهی با آیات قرآن و تاریخ ارتباط پیدا می کند در حکومت حضرت علی(ع) که ۵ سال طول کشید {فلما نهضت بالامر نکست طائفة مرقت اخرى و قسط آخرون} این را در خطبه شقشقیه فرموده اند من که زمام امور را به دست گرفتم یک طائفه ای پیمان شکستن و جنگ جمل و طلحه و زبیر و اینها، (مرقت اخرى) خوارج نهروانند (قسط آخرون) جنگ صفین و معاویه هستند در این سه تا جنگ در حقیقت سه تا تفکر مقابل هم، اولی که جنگ جمل بود یک تفکر عدالت و اندیشه عدالت در برابر یک اندیشه تبعیض خواهی و اشرافی گرایی این دو تا تفکر است در برابر هم، دومی که جنگ خوارج است یک تفکر عقلانی است در برابر جهل و خمودگی از خوارج نهروان، سوم حکومت امیرالمومنین حکومت حق در برابر حکومت معاویه است که حاضر نیست تن به حکومت حق بدهد در مقابل

حکومت حق بغات است و قیام هست خلاصه بحث ما یک بحث خاصی است از این جهت است که ما احتیاج فراوان داریم به توجه به تاریخ، خوب تاریخ هم خیلی مسئله مهمی است از طرفی تاریخ در خیلی جاها پایه هست و اساس هست و مخصوصاً اگر مربوط به معصومین(ع) باشد از طرفی هم در تاریخ خیلی غرض ورزی ها شده است برای نمونه تاریخ و سیره پیغمبر اسلام که جهفر مرتضی در لبنان در ۳۵ جلد نوشته است در این تاریخ تمام غرض ورزی هایی که اهل تسنن داشته اند برای بزرگ کردن خلفای خودشان برای کمرنگ جلوه دادن کارهای اهل بیت، حضرت امیر(ع) بیان شده است، (حتماً مطالعه کنید ببینید چقدر آنها در تاریخ علیه ما کار کردند علیه شیعه) این کتاب، سیره بسیار خوبی است اینها در سه جبهه علیه ما کار کردند یکی در تاریخ دوم در تفسیر آیات قرآن سوم در حدیث و جعل احادیث فراوان برای کمرنگ کردن نقش اهل بیت(ع) و تشیع. خلاصه این بحث ماست، حالا ما در ادامه بحث خودمان که بحث ما این بود که جهاد عزت است و ترک جهاد موجب ذلت با توجه به گفته های ائمه(ع)، و از این راه وجوب جهاد را می خواستیم ثابت کنیم چون بر مسلمان ها لازم است که عزت و اقتدار خود را تحصیل کنند بعد از تحصیل، حفظ و نگهداری کنند و راهی به جز جهاد برای این موضوع وجود ندارد و اگر جهاد ترک شود انحطاط است و سقوط است و ذلت. خوب در اینجا خطبه ۲۷ نهج البلاغه یک نمونه ای است از این موضوع

که چند مطلب دارد(کتاب ۳۵ جلدی جعفر مرتضی عاملی که در لبنان در قید حیات است بنام الصحيح من سیره النبی الاعظم، من عرض کردم که روزی آیت الله العظمی بروجردی تاسف می خوردند که شیعه درباره سیره پیغمبر کتابی ننوشته، آنها زیاد دارند سیره ابن هشام، سیره حلبی و امثال آن ولی همان غرض ورزی ها درنوشتن سیره بکار برده شده ما این کتاب الصحيح من سیره النبی الاعظم که در ۳۵ جلد نوشته شده است را باید مطالعه کنیم الآن در بعد از انقلاب کتاب زیاد نوشته شده، اهل قلم زیاد شده اند، زحمت می کشند و ما طلبه ها باید خیلی اهل مطالعه باشیم و هیچ وقت شما نباید وقتتان را تابع تعطیلی حوزه قرار دهید، ما اگر بخواهیم موفق باشیم شب و روز باید در حال مطالعه باشیم چون کتاب زیاد، دنیا به هم مربوط، راه مناظره باز، راه ادامه فرهنگ اهل بیت(ع) باز، به همین دلیل باید خیلی کار کنیم الآن ده برابر طلبه های پنجاه صد سال پیش کار لازم است، در آن زمان کتاب نبود، وسیله نبود، امکانات نبود، شبهات و تردید افکنی ها نبود، اعمال غرض ها نبود و از طرفی تشنگی دنیا برای فهمیدن فرهنگ و حقیقت نبود ولی حالا- در زمان ما اینها بوجود آمده و کار ما را خیلی زیاد کرده است.) خوب حالا خطبه ۲۷ نهج البلاغه حضرت امیر می فرمودند که جهاد چقدر باعث ترقی و عظمت و ترک جهاد چقدر موجب ذلت و سقوط می شود که بحث ما است { اما بعدُ فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائیه } جهاد

دري است از درهاي بهشت منظور از در بودن يعني راهي است كه انسان بايد طي كند تا به آن در برسد و از آن در عبور كند مجاهدين راهي طي كرده اند، جهاد كه راه آساني نيست آمادگي جهاد، جهادي كه اسلام مي خواهد اين يك خودسازي مي خواهد شايستگي مي خواهد، اين در به روي هر كسي باز نيست اين در را خدا به روي خاصه اولياي خود گشوده است {و هو لباس التقوى} اين لباس تقوى است، هر اندامي شايسته پوشيدن اين لباس نيست {و درع الله الحصينه و جنته الوثيقه} زره محكم پروردگار است خداوند جهاد را زرهي قرار داده براي حفظ اسلام و مسلمين، همان طور كه زره، مجاهد را حفظ مي كند و سپر محكم است و همان طور كه سپر در جهاد آن شخص را حفظ مي كند به طور كلي جهاد حافظ و سپر محكمي براي نگهداري اسلام است. {فمن تركه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و ديث بالصغار و القماءه و ضرب على قلبه بالاسهاب و اديل الحق منه بتضييع الجهاد، و سيم الخسف و منع النصف} حالا كسي كه ترك كرد و ملتي كه جهاد را ترك كرد خداوند بر آن ملت لباس ذلت (شمله) به معنای همان لباس است و لباسی كه سراسر بدن را فرا گيرد، و بر آن ملت پوشش بلاء و گرفتاری را مي پوشاند و محكوم است به حقارت و عقب ماندگي {و ضرب على قلبه بالاسهاب} خداوند طوري مي كند كه ملتي كه جهاد را ترك كند كم عقلي در آن ملت به وجود مي آيد، عجيب است

واقعاً! بعداً توضیح می دهیم که ملتی که ضعیف باشد و از همه چیز محروم باشد کم کم آن عقل و درک و فهم خود را نیز از دست می دهد در آن ملت خود کمترینی بوجود می آید چون راه ها برایش بسته شده است مدتی مقهور و ذلیل زندگی کرده، دیگر فکرش مرده، دیگر فکر نمی کند بتواند کار مهم انجام دهد ناچار است به کارهای پست تن دهد (الاسهاب) یعنی ذهاب عقل، دردش عقل و خرد تضعیف می شود نمی تواند حقیقت را درست درک کند خودش را گم می کند و حق از او گرفته می شود و خوار و ذلیل می شود و از عدالت محروم می ماند (النصف) یعنی عدالت. کسی که این حرفها را می شنود اگر دقت نکند شاید فکر کند که چیز ساده ای است اما نه، به خاطر اینکه جهاد که ترک شود دشمنان اسلام و استبدادگران و استعمارگران به ممالک اسلامی حمله می کنند چیزی که جلوی ظالمین و مستکبرین و افراد شرور و جباران را گرفت جهاد است جهاد که ترک شود همه اینها ملت های اسلامی را مورد هجوم و حمله قرار می دهند. در نتیجه فرهنگ اسلامی و فرهنگ خودشان در هم کوبیده می شود و آنها فرهنگ و سیاست خودشان را حاکم می کنند اقتصاد اسلامی از بین می رود اقتصاد خودشان را حاکم می کنند. بنده به این موضوع که فکر می کردم دیدم یکی از چیزهایی که ما باید توجه کنیم کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله نائینی است آیت الله العظمی نائینی که از شاگردان

میرزای شیرازی و آخوند خراسانی است این کتاب را نوشته و کتاب بسیار خوبی است و چند بار هم چاپ شده، آقای آخوند خراسانی که این کتاب را مطالعه کرده اند گفتند که این کتاب اجلّ از تمجید است، این کتاب باید مورد تدریس و تفهیم و تفهّم قرار بگیرد این کتابی است { بکم علمنا الله معالم دیننا افسد ما کان فسد دنیا } آخوند اینگونه می فرماید، ایشان این کتاب را در زمان استبداد صغیر نوشته اند، مشروطیت قیام خیلی مهمی بود فائق شد و تا حدی استبداد کبیر را به قول خودشان قلع و قمع کرده اند. بعداً محمد علی شاه پسر مظفرالدین شاه دوباره آمد و خواست استبداد را برگرداند مجلس شورای اسلامی آن روز را به توپ بست و مشروط خواهان را کشت و استبداد صغیر را به وجود آورد، علمای بزرگ خیلی متاسف شدند چون مشروطیت از نجف سرچشمه می گرفت دو تا عالم و مرجع بزرگ یکی آخوند خراسانی و یکی شیخ عبدالله مازندرانی در نجف از مراجع بودند آنها مردم را وادار می کردند به این که مشروطیت بوجود بیاید و آمد اما محمد علی شاه آمد و این طوری شد، آخوند خراسانی قیام کرد که به ایران بیاید اما در بین راه از دنیا رفت حالا کشته شد یا فوت کردند این بحثی دارد، خلاصه در آن زمان مرحوم نائینی این کتاب را نوشته یعنی قبلاً نوشته و به نظر آنها هم رسانده ولی در زمان استبداد صغیر منتشر کرد، آخوند خراسانی وقتی این کتاب به دستش رسید گفت این کتاب اجل از تمجید است و کتاب باید مورد

تعلیم و تفهیم و تفهّم قرار بگیرد حقاً این کتاب کتابی است که {بکم علمنا الله معالم دیننا و افسد ما کان فسد من دنیانا} این از جمله های جامعه کبیره است خطاب به اهل بیت (ع)، این کتاب مبانی سیاسی اسلام را برای مردم روشن کرده . بنده این کتاب را کلمه به کلمه مطالعه کرده ام (چند سال قبل) در این کتاب چیزی که نیست، تاسیس حکومت اسلامی است (چون کسی فکر نمی کرد که باشد) ، چرا؟ چون آنها فقط می خواستند جلوی استبداد را بگیرند، کار امام (رضوان الله علیه) کار بزرگی است، فکر نمی کردند یک روزی حکومت به دست شما آخوند ها بیافتد حالا ببینید چقدر وظیفه شما سنگین است واقعاً علما قرن ها در آرزوی این بودند که می شود روزی یک عمامه به سری رئیس مجلس بشود یا وکیل مجلس یا رئیس جمهور، یا زعیم حکومت اسلامی بشود، این است که در این کتاب این موضوع نیست که ما یک حکومت اسلامی تاسیس کنیم کتاب درباره در هم کوبیدن استبداد است حالا- من چند جمله از آن می خواهم بخوانم که بدانید که ذلت معنایش چیست؟ ایشان در خاتمه کتابش شرح می دهد که استبداد چه می کند و چقدر باعث ذلت مردم می شود چون ما واقعاً از این کلمه ذلت زود عبور می کنیم { فمن ترکه البسه الله ثوب الذل } مثلاً در همین فقط، ذلت به چه معنا است؟ و چه تاریخی ذلت را تا به حال گذرانده؟ ایشان می گوید که استبداد باعث شده که چند چیز به وجود بیاید اول جهل که مردم

را بی سواد، غافل و جاهل نگه می داشتند واقعا قبل از انقلاب مردم همین طور بوده اند مردم طوری بودند که در برابر غرب خود باخته و شیفته ی غرب بودند و افتخار خود می دانستند که از غرب پیروی کنند به مثل ما ها مرتجع می گفتند ارتجاع سیاه می گفتند به کسانی که مقید به آداب دین بودند این لقب را می دادند خوب ذلت بالاتر از این که عمامه ها را از سر علماء بر می داشتند و هیچ واعظی جرأت نکند یک کلمه حرف حق بزند، روضه می خواستند درباره امام حسین بخوانند باید می رفتند و به سرداب ها و در را می بستند بعد دو کلمه روضه می خوانند، زنها را در کوچه و بازار چادر را از سرشان بر می داشتند، ترک جهاد باعث اینها شده بود، البته جهاد هم همیشه با شمشیر نیست، جهاد یعنی مقاومت در برابر ظلم و جور و استبداد و استکبار. ایشان چند چیز را می گویند چون در آن زمان خودش لمس کرده اول مردم را به طوری جاهل و غافل نگاه داشته اند که اصلاً ملت به فکر حریه و آزادی و احقاق حقوق خودشان نیستند دو سه صفحه در مورد این موضوع بحث می کند بعد چند نمونه هم می گوید که مردم کوفه را جاهل نگه داشته بودند، به جنگ امام حسین (ع) می رفتند و افتخار می کردند. بنده یادم هست که در ۳۰، ۴۰ سال قبل که بعضی از کتابهایش را هنوز دارم تمام این مفاخر ایران و اسلام را به نام فرهنگ غرب به خورد دانشگاه و دانشگاهیان

می دادند . مثلاً می گویند حرکت زمین را گالیه و کلبر کشف کرده با اینکه در مورد حرکت زمین در قرآن آیاتی داریم در نهج البلاغه صراحت زیادی داریم ولی آن را به حساب دیگران می گذاشتند یا مثلاً مسکون بودن کرات آسمانی را هرکل کشف کرده که در قرآن در دو جا هست {سماوات و ما فیها من الدابه} در خود قرآن نوشته که در کرات آسمانی مسکون اند من خودم هم در دانش عصر فضا نوشته ام بعد آن را به حساب هرکل می گذاشتند، قوه جاذبه را به حساب نیوتن می گذاشتند ولی در قرآن کریم در سوره رعد {به غیر عمد ترونها} این طور آیات ما تفسیر شده که قوه جاذبه را می رساند، نر و ماده بودن گیاهان را که باز در قرآن کریم آیات فراوانی دارد و در روایات ما این را به حساب لینه یک گیاه شناس سوئدی می گذاشتند خلاصه طوری بود که تمام مفاخر اسلام را به حساب بیگانه ها می گذاشتند بخاطر اینکه طوری مردم را ترتیب کنند که در برابر غرب خاضع باشند و خود باخته باشند خلاصه اولین مظهر جهل را ذلت می گوید که مردم می شوند {اتباع کل...} دوم استبداد دینی است، وقتی که جهاد ترک شد استبداد و استکبار قدرت پیدا کرد یک علمایی بوجود می آوردند که این علماء به نام دین مردم را زیر سیطره استبداد و استکبار نگاه می دارند که کارهای ظالمان و مستکبرین را توجیح می کنند مانند معاویه که به عمر و عاص و ابو هریره و... را به

وجود آورد، علمای زیادی ساخته بودند اینها کسانی هستند در لباس دین و عَظا السلاطین یکی از مظاهر استبداد و استکبار همین است که اینها را می سازند طوری هم به آنها وجه می دهند که مردم زیر پر و بال آنها می روند مردمی که ذلیل شدند و مفاخر و دین خودشان را کنار گذاشتند و هرچه آنها بگویند عمل می کنند. آیت الله طباطبایی (رحمة الله علیه) در تفسیر المیزان { لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار } مراجعه کنید می گویند که این آیه مربوط به این است که کسانی بوجود می آیند که دین را به نفع ظالمین توجیح می کنند و آنچه که به نفع دین هست نمی گویند و از آن چیزهایی که به ضرر دین هست می گویند این رکون بالظالمین است، بنابراین دومین مظهر جهل، بوجود آوردن و عَظا السلاطین و علمائی که کمک می کنند به ظلم و ظالم و کار آنها را توجیه می کنند. یکی از مثال ها محمد بن مسلم زهری که در تحف العقول یک نامه ای از امام سجاد یا سید الشهداء است برای این شخص، او یک عالمی بوده ولی طرفدار بنی امیه بوده است، حضرت می فرماید { جعلوک قطبا و اداروا بک رحی مظالمهم و جعلوک جسراً } تو یک عالمی هستی که رو به قطبی کرده ای که آنها آسیای ظلم خودشان را برگرد محور تو می چرخانند تو را یک پلی کرده اند که مظالم خودشان را از تو عبور می دهند { و جعلوک ثلماً } و نردبانی شده ای و از تو به آن اوج ظلمها بالا می

روند این است که دومین مظهر استبداد بوجود آوردن و عیایظ السلاطین است که آدرس آن در خاتمه کتاب است. سوم می گوید فرهنگ شدن شاه پرستی، طوری کرده بودند که مردم شاه را یک چیز مقدسی می دانستند با اینکه امام (رضوان الله علیه) در آن دفتر تبیان شان گفته اند که شاهنشاه یکی از القاب شیاطین است و روایت هم داریم، اینها این القاب را آورده بودند و می گفتند خیلی مقدس است و به آنها سوگند یاد می کردند و با عظمت می نگریستند سوم از آن قوای ملعونه همین شاه پرستی است. در این مورد چند صفحه است که آنها چطور به این موضوع آب و تاب داده بودند. چهارم اختلاف انداختن میان مردم خلاصه وقتی اینها به وجود آمد که عمامه را از سر علماء بر می دارند، چادر از سر زنها بر می دارند، مردم را زیر سیطره قرار می دهند، اینها همه از ترک جهاد است.

وجوب جهاد در روایات کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره وجوب جهاد است که از راه های مختلفی برای وجوب جهاد استدلال می شود یکی همان آیات قرآن، عوامل و تاکیدات فراوان که دلالت بر وجود جهاد دارد، نحوه وجوب عینی یا کفائی را بعداً بحث می کنیم. یکی دیگر از راه ها این بود که عرض کردیم که از روایات و آیات قرآن استفاده می شود که مسلمان ها باید عزت و اقتدار و عظمت خود را تحصیل و تامین کنند حفظ و نگهداری این یکی از شاخصه های امت اسلام باید باشد و این هم راهی جز جهاد ندارد اگر

ص: ۱۰۲

جهاد تعطیل شود پشت سر آن ذلت و سقوط و انحطاط است در این مورد آیات و روایات مقداری بحث شد از جمله خطبه ۲۷ نهج البلاغه که در این خطبه حضرت امیر(ع) تاکید می کنند که اگر جهاد ترک شود (منتهی عبارت هایی در این خطبه است که ۷ چیز از آن استفاده می شود) {فمن ترکه رغبه عنه البسه الله ثوب الذل} این عبارت ها بیخود نیست حضرت امیر که چند چیز را فرموده اند هر کدامش یک معنایی دارد، یک بُعدی دارد، اولین اثر ترک جهاد این است که انسان دچار حقارت و ذلت می شود بخاطر اینکه با ترک جهاد دشمن تسلط پیدا می کند و معلوم است که در برابر جهاد اسلام کفار هستند، بالاخره تسلط کفار بر مسلمان ها اولین نتیجه اش این است که مسلمان ها دچار ذلت و حقارت می شوند و آن کرامت انسانی خود را از دست می دهند که خود کرامت انسان در اسلام موضوع بسیار بسیار مهمی است، اسلام انسان را یک موجود ممتازی معرفی می کند این موجود ممتاز {قد کرّمنا بنی آدم} وقتی که در نتیجه ترک جهاد در زیر سیطره و چنگال کفار قرار بگیرد این اولین نتیجه اش است. دوم {وشملۀ البلاء} ردای بلا و گرفتاری بر او پوشانیده می شود این غیر از ذلت است و نمونه بارزش عراق است، عراق فعلی را در نظر بگیرید، بنده موقعی که علمای عراق آمده بودند قم بنده گفتم که اگر شما روز اول که آمریکا می خواست وارد کشور شما شود می رفتید جلو و مانع ورود آنها می شدید آن روز تعدادی

ص: ۱۰۳

کشته می دادید ولی الان ده برابر و صد برابر آن کشته می دهید، دشمن هم در خاک شماست ولی اگر آن روز مخصوصاً فقها کفن پوش جلو می رفتند و صد نفر کشته می دادند این خون اینها تحرکی و موجی در دنیا ایجاد می کرد نمی توانست آمریکا وارد شود یا اگر وارد شد بماند بالاخره دومین نتیجه ترک جهاد ردای بلاء و گرفتاری بر آنها پوشانده می شود. سوم { دَيْثُ بِالضَّعَارِ وَالْقَمَائَةِ } زبون و بیچاره می شوند محکوم می شوند به زبونی و بیچارگی. چهارم { و ضرب علی قلبه بالاسهاب } عقل و فکر آنها سرگردان می شود در آنها خود کمتر بینی بوجود می آید این از تاثیرات روحی مطلب است، بنده معتقدم که هر کدام از این کلمات بُعدی از ذلت را نشان می دهد و بیخود حضرت امیر (ع) این کلمات را به این ترتیب پشت سر هم نفرموده الان عراق دچار همین سرگردانی و خود کمتر بینی می باشد آمریکا فشار می آورد برای امضای توافق نامه امنیتی و آنها همین طور سرگردان، جلساتی دارند بعضی مرعوب شده اند و نمی توانند تصمیم جدی و قاطع بگیرند. پنجم { و أدیل الحق منه } حق از آنها گرفته می شود، حق در زندگی انسان دارای معنای وسیعی است، انسان انواع و اقسام حقوقی دارد این حقوق اگر جهاد نباشد ضایع می شود هر کجا حق هست در کنارش تکلیفی هم هست خداوند به شما حق داده که زندگی کنید تکلیف شما این است که اگر کسی زندگی شما را به خطر انداخت قیام کنید خداوند به شما حق داده که مسلمان باشید و

عزیز باشید حال اگر عزت شما به مخاطره افتاد باید قیام کنید جهاد کنید همیشه در کنار حق تکلیف است، حقوق دامنه خیلی وسیعی دارد که در تحف العقول در رساله ای از امام سجاده نقل می کند، رساله حقوق امام سجاده (ع). ما دو اثر از ابو حمزه ثمالی داریم که پدرسه شهید است اسمش ثابت بن دنیار و ابو حمزه کینه اش است یک رساله حقوق است یکی دیگر هم دعای ابو حمزه ثمانی، در رساله حقوقی که ابو حمزه از امام سجاده (ع) نقل کرده در تحف العقول هم هست {و هذہ خمسون حقاً} پنجاه حق از امام سجاده (ع) نقل کرده، خوب حق این طور است دامنه اش وسیع است در هر قدمی انسان با حق مواجه است ولی هر کجا حق هست تکلیفی هم در کنارش هست از این جهت که مسلمانان حق حیات دارند، حق عزت و عظمت دارند، حق کرامت دارند حالا در کنارش تکلیفی است که باید جهاد کنند تا اینکه بتوانند آن حق خودشان را تامین کنند این است که حضرت فرمودند {و أدیل الحق منه} ترک جهاد باعث می شود که حق از انسان سلب شود. ششم {وسیم الخسف} در المنجد {سامه خسفاً} ای اذله، یعنی ذلیلش کرد، یعنی دچار ذلت و نکبت و خواری می شوند. هفتم {مُنْعُ النِّصْفِ} یعنی از عدالت محروم می شوند هفت تا موضوع را حضرت امیر (ع) برای ترک جهاد در این خطبه فرموده اند. این خطبه ۲۷ نهج البلاغه را با شروحش مطالعه کنید شروحش را عرض می کنم بنده در تمام نهج البلاغه در حاشیه آدرس تمام شروحش را نوشته ام، چهار تا شرح داریم شرح اول، شرح خوئی است که ۲۳

جلد است شاید از نظر نقل روایت از اهل بیت(ع) از همه بهتر باشد هر شرحی یک مزیتی دارد، آیت الله شهید مطهری نوشته اند در کتاب خودشان که من رفتم به اصفهان، تابستان و تعطیلی بود با یک نفر (که آنجا نام برده) روز جمعه ای بود در مدرسه اصفهان بودیم یک نفر به من گفت که اینجا یک نفر هست از علماء آمده دارد درس نهج البلاغه می گوید برویم و شرکت کنیم من به ایشان گفتم که نهج البلاغه که درس نمی خواهد ما خودمان درس خارج می خوانیم و خودمان مطالعه می کنیم گفت نه بیا امروز که تعطیل است برویم، ایشان می گویند که من رفتم دیدم بله! نهج البلاغه مجسمی بودند، ایشان که به قم آمدند در زمانی که نهج البلاغه می گفتند بنده هم چند جلسه شرکت کردم به ایشان آقا میرزا علی آقای شیرازی می گفتند واقعاً ایشان به اندازه ای تسلط داشت بر نهج البلاغه و خودش به اندازه ای در روحش اثر گذاشته بود که حتی ایشان را نزد آیت الله بروجردی بردیم و ایشان صحبت می کردند تمام شانه ها تکان می خورد همه گریه می کردند، خلاصه ایشان می گویند که من آن روز فهمیدم که نهج البلاغه درس می خواهد. خلاصه آن شرح خوبی جلد سوم، صفحه ۳۸۸. دوم شرح ابن ابی الحدید جلد دوم صفحه ۷۴. سوم شرح فی ضلال نهج البلاغه برای محمد جواد مغنیه است جلد اول صفحه ۱۸۵. چهارم شرح بحرانی جلد دوم خطبه ۲۶ ص ۲۹. خوب حالا مزایا را می گوئیم، مزایای شرح خوبی این است که از روایات اهل بیت

و آیات قرآن در آن زیاد استفاده شده و آقا میرزا علی آقای شیرازی (ره) این را ترجیح می دادند، شرح ابن ابی الحدید از عامه است اما از نظر تاریخ و ادبیات خیلی قوی است بنده امروز اگر برسیم به مناسبت همین خطبه مطلبی را می خواهم بگویم ایشان بعد از نقل خطبه ۵۱ که آن روز دو کلمه از آن را خواندم، که حضرت امیر فرمودند بعد از اینکه لشکر معاویه آب فرات را تصرف کردند حضرت امیر لشکر خود را تهییج کردند و مالک اشتر جلو رفتند و آب فرات را از تصرف اصحاب معاویه در آوردند، آن کلمات که خواندند {رَبِّ السِّيَوفِ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوُوا مِنَ الْمَاءِ ، الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ} حضرت امیر المومنین مرگ و حیات را اینطور تفسیر می کنند مرگ آن است که زنده باشی در حالی که دستِ احتیاج شما در برابر دشمن دراز باشد، مرگ آن است که زنده باشی اما مقهور باشی و تحت سلطه باشی، زندگی آن است که بمیری ولی مردنِ با عزت و کرامت و شرافت، این مطلب را ابن ابی الحدید آنجا دارد و فصلی باز کرده به نام رده آن است که بمیردی که دست بهأبأه الضیم یعنی کسانی که آنقدر روح بلند داشتند مثل حسین فهمیده ها، که هرگز زیر بار ظلم نرفتند و با حماسه به کشته شدن حاضر شدند. فصلی اینگونه باز کرده است. چنانکه آنروز خواندیم در خطبه ۲۹ { لا يَمْنَعُ الضَّيْمُ الدَّلِيلَ } حضرت امیر(ع) فرمودند کسانی ذلیل اند و تن به ذلت داده اند هرگز نمی تواند جلوی ظلم و ستم را

بگیرند. اباه جمع آبی است مانند قضاة که جمع قاضی است و دعاه که جمع داعی است، الضیم یعنی ظلم، اباه الضیم کسانی که آبی بودند از زیر بار ظلم رفتند یعنی مانع بودند از زیر بار ظلم رفتن، آنوقت آن رجال بزرگ را شمرده است مانند زید بن علی بن الحسین (ع)، زید شهید پسر امام زین العابدین. پیغمبر خدا خطاب به امام حسین (ع) فرمودند {یخرخ من صلبک رجلٌ یقال له زید یتخط هو و أصحابه یوم القیامه رقاب الناس غزالمحجلن} این زید به اندازه ای با عظمت خواهد بود که روز قیامت او و همراهانش یک سر و گردن از مردم بلند تراند و دارای پیشانی بسیار روشن می باشند. جلد ۳ ابن ابی الحدید، صفحه ۳۴۴، خطبه ۵۱، اباه الضیم را هم آنجا بحث کرده حدود ۱۵، ۱۰ صفحه، چند تا شعر دارد از شعرای بزرگ یکی از آنها از ابوتمام است؛ {السیف أصدق أنباء من الكتب} یک منازعه ای ادبی بین قلم و شمشیر است آیا قلم تاثیر گذارتر هست یا شمشیر؟ شمشیر راستگو تر است از کتاب ها، {فی حده الحد بین الجد و اللعب} در لبه شمشیر حدود و مرز بین جدیت و بازی روشن می شود، شمشیر واقعاً هر چه هست سراپا جدیت است، سراپا شهامت است سراپا حماسه است، جان را در طبق اخلاص گذاشته، {بیض الصفایح لا سود الصحایف} می گوید شمشیرها صفحه یشان سفید است براق و شفاف اما کتابها {سود الصحائف} با مرکب نوشته شده اند و سیاه هستند، (فی) جز مصراع اول است، {فی متونهن جلاء الشک و الریب} در متن شمشیر شک و ریب از بین

می رود و آن حقیقت کاملاً متجلی می شود از این قبیل اشعار چند صفحه ابن ابی الحدید نقل کرده، یک شعر دیگر هست که از ابوطیب متنبی؛ {إذا غامرت فی شرف مروم} {فما تقنع بما دون النجوم} {فطعم الموت فی امر حقیر} {كطعم الموت فی امر عظیم} می گوید وقتی در یک امر بزرگی قدم گذاشتی و هدف و همت عالی شد (چون اسلام می خواهد که مسلمانان دارای همت بلندی باشند در سوره فرقان آمده {وجعلنا للمتقین إماما} واقعاً چقدر این آیه عجیب است می گوید و در آخر دارد پروردگارا ما را نه تنها از متقین بلکه امام متقین قرار بده) حالا در آن شعر که می گوید وقتی در یک امر مهمی گام برداشتی به کمتر از ستاره ها قانع نباش، مرگ یک طعمی دارد، انسان در یک راه کوچکی بمیرد همان طمع را دارد که راه بزرگ بمیرد بنابراین مرگ که مرگ است {وکل نفس ذائقه الموت} خلاصه در این فصل مطالعه می کنیم بحثی درباره ابا الضیم که مطالعه اش خیلی جالب است و واقعاً آن روح عظمت و شهامت را در انسان ایجاد می کند، در آنجا این کلمه را دارد می گوید کسی که {سید اهل الابهاء الذی علم الناس الحمیة و الموت فی ضلال السیوف اختره علی الدنیة} سید و سالار اهل اباء (اباه الضیم) که به مردم یاد داد غیرت یعنی چه؟! و این زمانی بود که مرگ زیر شمشیر را اختیار کرد بر دنیه، ابو عبدالله حسین بن علی بن ابی طالب این سید اهل الابهاء است. حضرت آمد در میان دو صفت گفت که {ألا و إن الدعی یا بن الدعی

قد خیرنی بین اثنتین السله و الذلّه هیات من الذلّه، أبا الله ذلک لنا و رسوله والمومنین و جحور طابت و جلود طهرت و أنوف حمیه و نفوس أبیّه}. خوب حالا بحث ما در آن قسمت است که حضرت امیر(ع) هفت تا عاقبت برای ترک جهاد ذکر کردند به این مناسبت به این دو آیه از قرآن توجه کنید در قرآن کریم در دو سوره خداوند کسانی که در برابر کفار و مستکبرین و ظالمین جهاد را پشت سر گذاشتند و تبعیت کردند از کفار و مستکبرین و زیر بار استکبار رفتند در دو جای قرآن عذاب آنها را ذکر می کند، همان طور که سلطه گری قبیح و حرام است، سلطه پذیری هم که در نتیجه ترک جهاد بوجود می آید قبیح و حرام است، اول {و برزوا لله جمیعاً فقال الضعفاء للذین استکبروا إنا کنا لکم تبعاً فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء} در روز قیامت همه مردم در عرصه محشر حضور پیدا می کنند و آنجا مستکبرین هستند ضعفاء هم هستند، ضعفاء کسانی هستند که روحشان ضعیف بود و زیر بار سلطه استکبار رفتند، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما مطلبی داشتند در بحث تفسیر می فرمودند در روز قیامت تمام آنچه اعتبارات دنیا است از بین می رود آنجا تمام حقایق را اظهار می کنند، ریاست یک امر اعتباری است، آنجا رئیس و مرئوس همه مساوی هستند، مالکیت از بین می رود مالکیت خدا که {مالک یوم الدین} است باقی است، آن مالکیت از واقعیات است اما مالکیت های دنیا همه اعتباری هستند شما اینجا نشسته او کاخ دارد، حیوانات دارد، مالکیت دارد

همه این اموراتی است، روز قیامت تمام اعتبارات محو می شود هیچ چیز نمی ماند آنجا هر چه باقی بماند آن حقایق است خوب عمل شما، روح شما، ایمان شما، عقیده شما، خصوصیات شما، اینها باقی می ماند {و برزوا لله جميعاً} همه حضور پیدا کردند ضعفایی که تن داده بودند به سلطه حاضرند، مستکبرین هم حاضرند، ضعیفان به مستکبرین می گویند {إنا كنا لكم تبعاً} ما در دنیا به جای جهاد با شما از شما تبعیت کردیم و زیر سلطه شما رفتیم {فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء} آیا میشود امروز باری از دوش ما بردارید و از عذاب ما کم کنید {قالوا لو هدانا الله لهديناكم سواء علينا أم صبّرنا ما لنا من محيص} مستکبرین می گویند ما اگر راهی پیدا کرده بودیم برای نجات خودمان، خودمان آن راه را می رفتیم، بر شما و ما مساوی است چه آنکه جزع و فرح کنیم چه نکنیم، امروز راه فراری نیست، این در سوره ابراهیم سوره ۱۴ قرآن آیه ۲۱ است، و دیگری {وإذ يتحاجون في النار} باز یکدفعه دیگر سلطه پذیران با مستکبران در آتش جهنم که با هم هستند با هم محاجه می کنند {إن ذلك لحق تخاصم أهل النار} در میان اهل نار تخاصم فراوان است {الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين} تمام دوست ها در روز قیامت با هم دشمن می شوند غیر از متقین {و إذ يتحاجون في النار} باز در آتش با هم محاجه دارند یعنی تنازع دارند {فيقول الضعفاء للذين استكبروا إنا كنا لكم تبعاً فعل انتم مغنون عنا نصيباً من النار} ما در دنیا

از شما تبعیت کردیم { قال الذین استکبروا انا کل فیها } هم سلطه پذیر و هم سلطه گر هر دو در آتش جهنم اند { ان الله قد حکم بین العباد } آیه ۴۸ سوره غافر، روز شنبه روز شهادت امام صادق (ع) است از این جهت بقیه باشد برای جلسه بعد و در این چند دقیقه در نتیجه ترک جهاد کار امام صادق و اهل بیت (ع) به کجا رسید! که خداوند متعال به اهل بیت (ع) این حق را داده بود که اینها بایستی به مردم حکومت کنند بر خاطر آن شایستگی که دارند و برای زعامت جامعه و اداره جامعه، خوب! آنها باید مدیر و مدبر جامعه باشند، چون کرامت انسان ها را نمی شود به هر کسی سپرد، سرنوشت انسان ها را خداوند متعال به هر کسی نمی سپارد، چون به مردم حکومت کنند بر ایاء علینا أجزعنا أ صبرنا ید انسان ها حاکم می خواهند و حاکم در سرنوشت مردم موثر است و نمی شود سرنوشت انسان ها را با کرامت را به هر کسی سپرد خداوند متعال برای اداره امور مردم اشخاص خاصی را قرار داده پیغمبر و اهل بیت (ع)، ولی این حق توام با تکلیف است، تکلیف آنها این است که باید در این راه سعی کنند برای نجات بشریت و برای جلوگیری از ظلم بر بشر، مردم هم تکلیف دارند مردم هم در برابر آنها تکلیف دارند در نهج البلاغه هست که { أعظم الحقوق حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی } بلند ترین حق ها حقی است که حاکم الهی بر مردم دارد بعد از حق خدا هیچ حقی به اندازه حق حاکم

شرعی و الهی بر مردم بالا-تر نیست و رعیت هم بر والی حق دارند باید با عدالت آنها را اداره کنند ولی این حق بالا-خره در نتیجه ترک جهاد به انحراف کشیده شد، حضرت امیر(ع) هر چه به مردم گفتند با معاویه به جنگ برخیزید ولی مردم سستی کردند و بالاخره اهل بیت کم کم کناره زده شدند، بنی امیه و بنی عباس و این امر دنباله پیدا کرد تا زمان ما، برای اینکه بعد از بنی امیه و بنی عباس غزنویان و سلجویان و ایل خانان و تیوریان و صفویان و افشاریان و زندیه و قاجاریه و پهلوی تمام این حکومتها که حکومت باطل است حکومت کردند تا زمان ما ادامه داشت و به واسطه جهاد این حکومت ها بر چیده شد و این واقعا کار بزرگی بود. هم در کافی و هم در بحار، سدیرالصیرفی می گوید داخل شدم به ابی عبدالله (ع) { قلت له و الله ... } گفتم که چرا تو نشسته ای قیام کنی و حق خودتان را بگیری { قال لِمَ یا سدیر } چه می گویی؟ { للکثره موالیک و شیعتک و انصارک } سدیر به امام صادق(ع) می گوید شما خیلی شیعه و انصار و اعوان دارید { و قال یا سدیر کم عسی ان یکونوا } تعداد یاران من که می گویی زیادند چند نفرند؟ که من قیام کنم و نگذارم که بنی عباس حکومت را تصاحب کند { قلت مائئ الف } ۱۰۰ هزار نفر { قال مائتی الف } نه! ۲۰۰ هزار نفر بعد گفت نه! نصف دنیا طرفدار شما هستند بروید و حق خودتان را بگیرید جهاد راه بیندازید و بنی عباس را کنار بگذارید

{و سکت عنی} حضرت سکوت کردند بعد از چند دقیقه گفتند {يُخَفِّ عَلَيْكَ أَنْ تَبْلُغَ مَعْنَا الِی یَنْبَعُ} یعنی میل داری برویم و با هم قدم بزیم تا باغستان نزدیک مدینه {نعم، أمر بحمار و بغل} حضرت فرمودند یک حمار بیاورید و یک بغل، حضرت فرمودند اینها را زین کنید من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند یک مقداری رفتیم و از مدینه خارج شدیم رسیدیم به یک جایی، گفتم اینجا نماز بخوانیم حضرت فرمودند نه اینجا زمین سخته و شوره زار است برویم به جای دیگر اینجا مکروه است، رسیدیم به جای دیگر و در آنجا نماز خواندیم بعد از نماز حضرت دیدند که یک چوپانی تعدادی بزغاله آنجا می چراند حضرت فرمودند، سدیر! اگر من به تعداد این بزغاله ها یار و یاور داشتم خاموش نمی نشستم و قیام می کردم سدیر می گوید شمردم ۱۷ تا بزغاله بود. جهاد یار و یاور می خواهد، کمک می خواهد، حالا این حدیث در کافی جلد دوم صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد ۴۷ صفحه ۳۷۲.

وجوب جهاد در آیات قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره جهاد با توجه به آیات قرآنی است از جمله آیات آیه ۲۵ سوره حدید سوره پنجاه هفتم قرآن مجید {لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط} از این قسمت از آیه استفاده می شود که خط سیر همه پیغمبران که در این آیه بیان شده و توأم بودن قیام پیغمبران با بینات و کتاب و میزان این بوده که مردم قیام کنند به قسط، مساله عدالت آنقدر در زندگی تاثیر گذار است و

ص: ۱۱۴

آنقدر نقش دارد که هدف بعثت پیغمبران الهی این بوده که {ليقوم الناس بالقسط} چون انسانها باید در اجتماع زندگی کنند. ذیل همین آیه دارد که {رهبانيه ابتدعوها} رهبانيه که در نصرانیت بود این بود که بروند به غارها در گوشه بیابان ها مشغول عبادت شوند اسلام چنین چیزی ندارد {ابتدعوها} این یک بدعتی است که نصرانیت به وجود آورده است. از دیدگاه اسلام چون انسانها اجتماعی اند و باید در صحنه اجتماع زندگی کنند و این مسلماً بدون عدالت نمی شود و در غیر این صورت باعث سقوط و انحطاط و مرگ و... می شود و این است که در اجتماع باید عدل برقرار و حاکم باشد، این قسمت اول آیه . بعد دارد {وأنزلنا الحديد فيه بأس شديد و منافع للناس} چه تناسبی است بین قیام به قسط و حدید، که اصلاً سوره به نام حدید نامگذاری شده است تناسبش از خود آیه استفاده می شود {وليعلم الله من ينصره و رسوله بالغيب} ما آهن را نازل کردیم که آهن هر چند دارای منفعی است ولی {فيه بأس شديد} در آن بأس بزرگی است قدرت بازدارندگی و دفاع در آهن وجود دارد. معطوف علیه {وليعلم الله} محذوف است و معطوف اینجا وجود دارد {وليعلم الله} او در اینجا عاطفه است {من ينصره و رسوله بالغيب} مفسرین ما و مفسرین عامه همه این طور تفسیر می کنند {ليجاهدوا} یا {ليقوم الناس بالجهاد} ابتداء جهاد و بعد از جهاد {وليعلم الله} در نتیجه جهاد معلوم می شود که چه کسانی هستند که جهاد می کنند و خداوند و پیغمبر خدا را نصرت و یاری می کنند، خداوند

ص: ۱۱۵

و پیغمبر خدا قیام به قسط را هدف بعثت قرار داده، کسانی باید جهاد کنند و با آن جهاد خودشان یاری کنند خدا و پیغمبر خدا را برای برقرار ساختن عدل، بنابراین جهاد جزء برنامه‌ی همه پیغمبران الهی است برای قیام به قسط و به وجود آمدن عدالت، به عبارت روشن‌تر اینکه از آیات قرآن فراوان استفاده می‌شود به این که عدل لازم است {ولا یجرمنکم شأن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی} مبدا بغض و عداوتی به وجود بیاید و مانع شود از اجرای عدالت، {فاذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی} {واقسطوا ان الله یحب المقسطین} {یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط} از این قبیل آیات استفاده می‌شود به اینکه واجب است افراد قیام کنند برای اقامه عدل و قسط و چون مقدمه واجب هم واجب است و قیام به قسط و عدل لایتم و لایتحقق الا- بالجهاد پس جهاد هم در هر صورت واجب است. در همین آیه دارد {أرسلنا نوحاً و ابراهیم وجعلنا فی ذریتهما النبوه و الکتاب} چون آیه مربوط به بعثت پیغمبران برای این هدف معین است سپس می‌فرمایند ما نوح را ابراهیم را این دو پیغمبر بزرگ فرستادیم، ابراهیم به اندازه‌ای عظمت دارد که پیغمبران اولوالعزم بعدی از ذریه‌ی ابراهیم اند حضرت موسی، عیسی و پیغمبر اسلام همه شان از ذریه ابراهیم هستند، ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در ذریه آنها نبوت و کتاب را قرار دادیم {ثم قفینا علی آثارهم و رسلنا}، {قفینا} قفی یقفیة از باب تفعیل به معنای قراردادن چیزی پشت سر چیزی به طور استمرار، در شعر هم قافیه از همین ماده

است به خاطر اینکه قافیه ها پشت سر هم قرار می گیرد تا یک قصیده ای و شعری تنظیم می شود {قفینا علی آثارهم و رسلنا} بعد از این پیغمبرها نوح و ابراهیم و امثال اینها، باز پیغمبر فرستادیم {وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ} پشت سر اینها عیسی بن مریم، پس معلوم می شود این خط امتداد و ادامه دارد و در ادامه این خط هم هدف قیام مردم به قسط می باشد، برای تحقیق این هدف مهم جهاد لازم است بنابراین جهاد اختصاص به اسلام ندارد. این آیه چند مطلب را بیان می کند اول همین که عرض کردیم، دوم اینکه جهاد مخصوص دین اسلام نیست چون همه پیامبران آمدند برای اقامه عدل، اقامه عدل هم محتاج به جهاد است بنابراین جهاد باید جزو همه برنامه های پیامبران الهی باشد مطلب اول که معلوم شد که هدف بعثت عدل است دوم اینکه عدل محتاج به جهاد است سوم اینکه این جهاد همچنان که در اسلام است جزو برنامه همه پیغمبران خدا نیز است، ما امروز می خواهیم در مورد مطلب سوم بحث کنیم در قرآن مجید آیات فراوان دلالت دارد که جهاد اختصاص به اسلام ندارد در شرایع دیگر هم جهاد وجود داشته از جمله این آیه ۱۴۷ از سوره آل عمران سوره سوم قرآن مجید {وَكَايْنٍ مِنَ النَّبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِبِّيُونَ كَثِيرٌ} چه بسا از پیغمبرانی که همراه آن پیغمبر (ربییون) کسانی که در مکتب آن پیغمبر و در مکتب دین تربیت شده اند به قتال پرداختند، {فَمَا وَهَنُوا لَمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ} هرگز کسانی که همراه پیغمبران به قتال پرداختند سست نشدند (وهن) یعنی سستی یعنی انسان نباید سست باشد هر کس باید

در راه هدف خود جدی و محکم باشد {ولا تهنوا و لا تحزنوا و أنتم الاعلون إن كنتم مومنین} قرآن کریم در جاهای متعددی از وهن و سستی منع کرده، هرگز سستی به خود راه ندهید حزن و اندوه به خود راه ندهید و شما اگر دارای ایمان کامل باشید برتری و تفوق دارید {فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا} سست نشدند و ضعیف هم نشدند، سستی در حرکت و اعمال بدنی، ضعف بیشتر ضعف روحی است از نظر اراده هم ضعیف نشدند. {و ما استکانوا} استکان یعنی در برابر دشمن خاضع شدن، عجیب است واقعاً سست نشدند اینها باید در مجاهدین باشد ضعف هم پیدا نکردند و هرگز هم در برابر دشمن تسلیم و خاضع نشدند {والله یحب الصابین} صبر در اینجا به معنای استقامت است گاهی صبر را به این معنا می کنند که انسان باید تحمل کند، گاهی به ما اعتراض می کنند که قرآن می گوید صبر کنید فکر می کنند صبر یعنی انسان بنشیند و غصه بخورد و تحمل کند، صبر به معنای استقامت و پایداری است که حاکی از یک روحیه که آن روحیه که انسان را به حرکت و نقشه ایفا کردن و می دارد {و ما کان قولهم إلا أن قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم کافرین} (قولهم) خبر کان است (الا- ان قالوا) اسم کان است آنهایی که همراه پیغمبران بودند این چنین بودند گفتارشان این بود، چون جهاد و میدان جنگ اول خودسازی لازم دارد، که در غزوه تبوک که دیروز اشاره کردم وقتی که همراهان پیامبر برگشتند و رسیدند به کنار

شهر مدینه پیامبر فرمودند { قد فرقتم من الجهاد الاصغر و بقى عليكم الجهاد الاكبر } { قال يا رسول الله ماالجهاد الاكبر قال: جهاد النفس } خلاصه کسی که می خواهد جهاد کند باید هر دو جهاد را انجام دهد هم جهاد نفس و هم جهاد با دشمن. در نهج البلاغه در نامه ۵۳ که به مالک اشتر است حضرت امیر (ع) اولین دستور به مالک را می گویند که ای مالک باید تملک نفس داشته باشی، اول بایستی وقتی که می خواهی به کار مهمی اقدام کنی باید به نفس خود تسلط داشته باشی و جلوی تمایلات نفسانی که برخلاف عقل و شرع است را بتوانی بگیری این جهاد نفس است { و ما كان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا في امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا على القوم الكافرين } این آیه دلالت بر این دارد که در برنامه پیامبران الهی جهاد وجود داشته و انحصار به اسلام ندارد. در این بحث که جهاد اختصاص به اسلام ندارد یکی این آیه بود، نمونه های فراوانی وجود دارد آیت الله طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) استاد بزرگوار ما در جلد ۲ تفسیر المیزان می گویند که بله! آیات قرآن بر این امر دلالت دارند ولی همه پیغمبران زمینه اقتضاء نمی کرد که به جهاد پردازند و نتوانستند، نوح و هود و حضرت عیسی اینها را می گوید که آنقدر قدرتهای ظلم و استکباری تسلط داشت بر جوامع آن روز نتوانستند جهاد کنند چون جهاد که چیز ساده ای نیست و لذا پیامبر اسلام درمکه که ۱۳ سال بودند جهادی نبود { أدعوا الى سبيل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنه

و جادلهم بالتی هی أحسن} این برنامه ها در مکه به این ترتیب بود اما در مدینه که آمدند و افرادی اسلام آوردند و صیغه اخوت میان آنها خوانده شد و وحدت و اتحاد بوجود آمد حالا {کتب علیکم القتال} جهاد شرایط دارد آیت الله طباطبایی می فرماید حضرت نوح، حضرت هود، حضرت عیسی در زمان حضرت عیسی دشمنان فراوانی بود از جمله بنی اسرائیل که قدرت فراوانی داشتند به همین دلیل حضرت عیسی نتوانستند جهاد کنند بالاخره ۱۲ نفر حواریون دورایشان را گرفته بودند، خداوند متعال هم ایشان را (رفعه الله) به آسمان برد و آنها فکر کردند عیسی را به دار زدند {و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم} بعداً سلاطینی بوجود آمدند اینها مسیحیت را تقویت کردند با بسیار کشتن مردم و تحت فشار قراردادن توانستند مسیحیت را در اروپا اشاعه دهند و افرادی که به او گرویدند کم بودند خلاصه بعداً آیاتی که از آنها استفاده می شود که پیغمبران قیام کردند و جهاد انجام دادند، این آیات را ذکر می کنیم یکی از این موضوعات مال حضرت موسی است، حضرت موسی (ع) بعد از اینکه بنی اسرائیل را از چنگال فرعون نجات داد و از مصر آنها را خارج کرد به طرف بیت المقدس و اراضی اردن و فلسطین، وقتی که آنها می آیند حضرت موسی می گوید یا قوم {ادخلوا الارض المقدسه التي کتب الله لکم} حالا که از مصر و سیطره فرعون و فرعونیان نجات پیدا کردید داخل شوید به ارض مقدس که همان سرزمین فلسطین و اردن است که در قرآن کریم {بارکنا حوله} همین جاست آنها گفتند یا موسی {إِنَّا لَن یدخلها ابداً

ماداموا فیها} (امالقه جمع املیقجمع املیتینها گفتند یا موسی که) اینها جباراتی بودند که در آن سرزمین حکومت داشتند آنها گفتند مادامی که این جباره املیق در آن سرزمین وجود دارد ما به آنجا نمی توانیم داخل شویم و زندگی کنیم } ما ذهب أنت ربک فقاتلا اذا هاهنا قاعدون} گفتند تو برو خدا همراه تو هست تو قتال کن ما اینجا می نشینیم وقتی که قتال کردی و جباران از بین بردی زمینه فراهم شد ما وارد ارض مقدس می شویم، حضرت موسی این کار را کرد از این آیه استفاده می شود آیه ۲۴ سوره مائده که قتال و جهاد را حضرت موسی انجام داد در دین و شریعت او هم رسمیت او هم رسمیت داشت و وجود داشت باز نمونه دیگری که قرآن کریم دارد {الم ترالی الملاء من بنی اسرائیل من بعد موسی اذا قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نکاتل فی سبیل الله} این جریان را ما نمی خواهیم زیاد توضیح دهیم این جریان طالوت و جالوت است یکی از قصه های قرآنی که بسیار آموزنده است، ثلث قرآن قصه است چون قصه آنچان که قرآن تحلیل می کند آموزنده است انسان ها نوعاً شنیدن قصه و داستان را داستان را دوست دارند این یکی از غرایز انسان است، دوست دارد قصه و حکایت را بشنود از همان دوران کودکی منتهی شکل قصه ها فرق می کند، به همین دلیل ثلث قرآن کریم بر اساس فطرت انسان ها قصه است تحلیل می کند آنچه را که به درد می خورد و آنچه را در تربیت انسان ها مؤثر است بیان می کند ما کتاب های تاریخ زیاد داریم اما آنها با قرآن خیلی فرق دارند، قرآن دیگر نمی گوید

فرعون چند ساله بود، چند تا کاخ داشت و غیره آنچه را که در سرنوشت انسان ها مؤثر است بیان می کند، حضرت موسی مادرش که بود، چند سال داشت اینها را نمی گوید فقط قسمت هایی را بیان می کند که در تربیت و هدایت و سرنوشت مردم تأثیر گذار است، تحلیل قصه ها یکی از ابتکارات قرآن است که با تاریخ های دیگر فرق دارد اینجا قصه طالوت و جالوت را پیش کشیده بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی (ع) دچار یک ملک و پادشاهی شدند به نام جالوت، جالوت پادشاهی جبار بود دیدند که چاره ای جز جنگ و جهاد وجود ندارد آمدند به سراغ پیغمبرشان که اشموئیل نام داشته، گفتند {إِبعث لنا ملكاً نقاتل فی سبیل الله} یک فرمانده ی سپاهی برای ما بفرست جنگ چیز ساده ای نیست جنگ یک برنامه ریزی لازم دارد پرچم دار لازم دارد ما بعداً بحث می کنیم که ما شیعه قائلیم که همیشه جهاد باید زیر سیطره ی امام معصوم باشد نشد نایب امام، این یکی از امتیازات ما شیعه هاست، سنی ها اینطور قائل نیستند چون در جهاد باید افرادی باشند که جان و مالشان را نثار کنند، جان و مال چیز پرارزشی است اگر یک برنامه ریزی صحیحی در رأس این کار نباشد و امام معصوم یا نایب امام نباشد ممکن است اینها هدر برود و شرائط جهاد عملی نشود بنابراین این موضوع مهمی است که بعداً بحث می کنیم. در آن زمان در بنی اسرائیل دو قدرت بود یکی قدرت دینی که به دست نبی بود یکی هم قدرت مادی بود که به دست ملک بود حالا ملک هم تابع

نبی بود، آنها به پیغمبرانشان گفتند که شما یک نفر بفرست برای ما که برویم برای جهاد، از آیه ۲۴۶ سوره بقره تا آیه ۲۵۲ مربوط به قصه ی طالوت و جالوت و این نکته هاست که عرض می کنیم، خلاصه پیامبر قبول کرد ولی اول با آنها صحبت کرد {فلما كتب عليهم القتال تولوا الا قليلاً منهم} وقتی که کم کم برنامه عملی شد و بنا به جهاد شد و تجهیزات فراهم شد بنی اسرائیل عقب نشینی کردند جعهده ی کمی {و قال لهم نبیهم إن الله قد بعث لکم طالوت ملکاً} حالا که فرمانده می خواهید خداوند طالوت را معین کرده که در زیر پرچم طالوت حرکت کنید برای مقابله با جالوت، باز بنی اسرائیل ایراد هایی آوردند {قالوا أئی یكون له الملك علينا} بیشتر افراد مهم از کلبه فقرا برخاستند طالوت هم از کلبه ی فقرا بود {قالوا أئی یكون له الملك علينا و نحن أحق بالملك منه و لم يؤت سعة من المال} گفتند این که ثروت و مال ندارد اگر قرار باشد هر شخصی بدون ثروت هم باشد برای فرماندهی انتخاب شود، ما خودمان بهتر از اویم ما ثروتمان بیشتر از اوست او که چیزی ندارد که ما بخواهیم دنبال او راه بیافتیم {قال إن الله اصطفاه علیکم} پیامبر گفت کار، کار خداست، خداوند بایستی فرمانده و آن کسی که جهاد زیر پرچم او صورت می گیرد را انتخاب کند خدا او را برگزیده {وزاده بسطة فی العلم والجسم} ولی بدانید که این فرمانده ی شما که خدا انتخاب کرده دو چیز دارد یکی اینکه علم دارد چون علم اگر نباشد انسان خیلی دچار اشتباه می شود

علم ما در هر زمانی فقه است باید فقیه باشد تا بتواند تشخیص دهد چه چیزی حرام است و چه چیزی حلال. در نهج البلاغه هست زمانی که حضرت امیر المؤمنین پرچم را می بست فرمودند {لا يحمل هذا العلم} جز کسی که علم داشته باشد {بمواقع الحق} کسی که پرچم جهاد به دوش اوست باید علم داشته باشد بصیرت داشته باشد و شجاع باشد چون پرچم جهاد را به دوش گرفتن کار ساده ای نیست، اینجا آن پیامبرشان می گوید یکی اینکه طالوت علم دارد و یکی اینکه بسط دارد در علم و جسم، بسط در عالم یعنی گسترش علمی دارد به تمام ابعاد دینی احاطه دارد، دوم بدن سالم دارد، بدن سالم یک نعمتی است این که عقل سالم در بدن سالم است، آدم مریض و علیل وظیفه خاصی دارند اما جبهه ی جنگ و میدان جنگ و قدرت های اینجور بدن سالم لازم دارد، بنده تأکید می کنم که ما طلبه ها باید در سلامت بدنمان سعی کنیم، کتابی نوشته شده بنام مرجعیت و روحانیت که آیت الله مطهری در آنجا مقاله دارند ایشان نوشته اند که می خواسته اند یک طرحی بدهند در زمان قبل از انقلاب طرحی راجع به مرجعیت (اینها مباحثی است که باید مطرح باشد) ایشان می گویند به این که در حوزه های علمیه ی ما (واین مطلب شاید راجع به آن زمان باشد حالا اینطور نباشد) طلاب که درس می خوانند تا زمانی که جوان هستند ناملائمات را تحمل می کند چون حوزه های ما از نظر بهداشت و معاش مرتب و منظم نیست، ما هم همین طور بودیم نان گندم نمی توانستیم بخوریم نان جو می خوریم آن هم با زحمت

پیدا می کردیم، لباس نداشتیم عوض کنیم همان لباس را می شستیم و خیس به تن می کردیم به درس می رفتیم حالا شما باید الحمدالله تعالی قدر این نعمت را بدانید واقعاً این رفاهی که برای طلاب بوجود آمده خلاصه ایشان می گویند که طلاب این جور درس می خوانند، اینجور که درس می خوانند کم کم آن قوای جوانی که تحلیل می رود کم کم مرض ها بروز می کنند قوای جوانی این شخص را نگه داشته اینها که به من ۶۰ و ۷۰ که می رسند می شوند مرجع، خوب حالا مرجعیت در یک سنی بوجود آمده که این شخص علیل است و مریض است و ضعیف است، این طلبه ای که دیروز در یک حجره ای بود و گمنام بود و کسی سراغش را نمی گرفت الآن شد مرجع، مرجع که شد تمام کارها سرازیر می شود، توقعات بالا، کارهای فراوان از او توقع دارند حالا- چی؟! آقا مریض است و علیل است و پیر، این است که ایشان طرح می دهند که خوب است بنابراین چون این چنین است مرجعیت را شورایی کنیم کارهایی را تقسیم کنند یکی برای حوزه مثلاً باشد، یکی برای جواب استفتائات باشد، یکی برای مراجعات سیاسی خلاصه اینطور ایشان طرح می دهند. حالا این شاید مال آن زمان بوده خلاصه من می خواهم عرض کنم که سلامت بدن خیلی مؤثر است چون در فکر انسان، در کار انسان مؤثر است شکی نداریم. در قرآن کریم که این کلمه آمده است، این کلمه، کلمه ی ساده ای نیست {زاده بسطة فی العلم و الجسم} گفت خداوند متعال به او بسط در علم داده و هم جسم قوی دارد {والله یوتی ملکه من یشاء} و

خداوند هر کس را که اراده کند به او سلطه و قدرت می دهد. بالاخره جریان طالوت است و باید لشکر فراهم کنند و حرکت کنند، در این آیه امتحان های فراوانی هست که خیلی عجیب است در بین راه شما به یک آبی می رسید که از آن آب هر کس بخواهد یک مشت بخورد اشکالی ندارد بیشتر بخواهد بخورد او دیگر لیاقت شرکت در جهاد را ندارد آنها اکثراً آمدند و آب زیاد خوردند چون هوا خیلی گرم بود و راه دور بود عده ای هم به این جهت کناره زده شدند حالا باید غربال شوند و افراد صد در صد لایق جلو بیایند، خوب آن افرادی که لایق بودند ماندند ﴿ولما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علينا صبراً و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین﴾ گفتند پروردگارا حالا خود صبر را به ما بده صبر کامل و قدم های ما را استوار بدار، به ما کمک کن، خوب وقتی که اشخاص به این چنین و با این توکل و با این اخلاص آمدند ﴿فهمزموهم یاذن الله﴾ شکست دادند لشکر جالوت را به اذن الله ﴿و قتل داود جالوت﴾ داوود در آنجا حضور داشت، داوود جالوت را کشت ﴿و آتاه و الله و الملک و الحکمه﴾ ملک و حکمت را خداوند به داوود داد ﴿و علمه ممّا یشاء﴾ و آنچه خداوند می خواست به داوود یاد داد خوب این دلالت دارد که قرآن کریم واقعاً کتاب هدایت و تربیت است نه تنها هدایت می کند بلکه مجاهد می پروراند آن روح جهاد و روح خروش را در انسان ایجاد می کند حالا ببیند نتیجه چه می شود؟ ﴿ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت

الارض} اگر جهاد نباشد زمین را فساد فرا می گیرد (این حکمت و فلسفه ی جهاد است) خداوند متعال بوسیله ی جهاد بعض را به بعض دفع می کند یعنی فاسد ها را به صالح ها، دشمنان را به مجاهدین دفع می کند و عقب می زند اگر این چنین نبود زمین را فساد فرا می گرفت. {تلك آیات الله نتلوها عليك بالحق} این از آیات پروردگار که این قدر اثر گذار است در روح انسان و مجاهد پرور است این یکی از داستان های قرآن است که ذکر شده مطالعه کند.

وجوب جهاد در قرآن و روایات کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از سوره های قرآن که مشتمل بر آیات فراوانی از جهاد، سوره توبه، سوره نهم قرآن مجید است در این سوره حدود ۱۰۰ آیه درباره جهاد وجود دارد. تمام آیات هم ناظر به جریان غزوة تبوک که آخرین غزوه در سال نهم هجرت واقع شده است، نزدیک ارتحال پیغمبر(ص) و نزدیک جریان حجة الوداع و شاید پرحادثه ترین غزوه باشد در میان غزوات، بخاطر اینکه آن موقع دولت های بزرگ احساس خطری از اسلام نمی کردند ولی بعد از اینکه غزوه های دیگر به وجود آمد و پیغمبر(ص) نامه هایی برای سران دُول نوشتند و آنها را دعوت به اسلام کردند. دوتا قطب حکومتی بزرگ یکی روم و یکی ایران در آن روز و دو تا قطب مذهبی بزرگ یهود و نصاری همه در برابر یک جریان بزرگی واقع شدند و آن هم به وجود آمدن اسلام که با همه اینها مخالفت داشت از این جهت سعی می کردند که چراغ الهی را خاموش کنند که در همین سوره توبه {یریدن أن یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی

ص: ۱۲۷

الله الا- أن یتّم نوره ولو کره الکافرون} (آیه ۳۲ از توبه) غزوه تبوک در برابر روم بوده است، روم هم آن روز بسیار قوی بوده است بعلاوه روم نزدیک بوده به مدینه و مکه و حجاز و مردم مکه رحله الشتاء و الصيف که داشتند به شام می رفتند و شام آن روز جزء قلمرو حکومت روم بوده است دو تا روم بوده است یک روم شرقی و یک روم غربی، شام آن روز تابع همان روم شرقی بوده است، روم شرقی مرکز استانبول بوده است البته اسم اول استانبول کنستانتین است که بعدا شد قسطنطنیه و بعد شد استانبول، بعد از اینکه اسلام آنجا را فتح کرد شد استانبول یعنی شهر اسلام، و مرکز روم غربی هم ایتالیا بوده است که الان هم پایتخت ایتالیا روم به همین مناسبت می باشد و واتیکان هم که مرکز کلیسایست در همان روم واقع است، خلاصه این جنگی بوده با روم و خیلی مهم بوده است و پیغمبر اسلام (ص) با وجود این شرایط عزم جهاد کرد و این درس بزرگی است که قدرت هرچه قدر هم بزرگ باشد ولی مسلمانها باید با آن جهاد کنند. چون که دولت روم خیلی بزرگ بود پیغمبر(ص) توانست ۳۰ هزار نفر را بسیج کند و آن روز بسیج کردن ۳۰ هزار نفر کار آسانی نبود اما با نوشتن نامه ها و ارسال قاصدها و پیک ها این کار صورت گرفت که مردم (مسلمان ها) حرکت کنند برای جهاد با روم آن هم درحالی بود که خبر رسید روم قدرت عظیمی فراهم می کند برای حمله به مرکز اسلام و

ص: ۱۲۸

از میان برداشتن اسلام نوپا که پیغمبر خدا پیش دستی کردند و این هم درس بزرگی است. دوباره در همان خطبه ۲۷ نهج البلاغه داریم که شما به جنگ بروید قبل از { أن یغزوکم } و بعد داریم که { فوالله ما غزی قوم قط فی عقر دارهم إلا ذلوا } هر کسی که نشست تا دشمنان وارد خاک و خانه ها شوند و اقدام به جنگ کنند ذلیل می شود. پیش از اینکه دشمن وارد خاک شود باید پیش دستی کرد و جلو رفت و جلوی دشمن را گرفت که پیغمبر خدا نشستند که لشکر روم وارد مدینه شوند، پیغمبر خدا کنار مدینه بسیج عمومی اعلام کردند و تقریباً ۶۰،۷۰ فرسخ راه باید بروند تا جواب روم را بدهند و وقت آن هم در قرآن ساعت عسره نامیده شده یعنی ساعت سخت چون هوا خیلی گرم است، تابستان است از طرفی محصول به دست نیامده، از طرفی راه هم دور است، از طرفی دشمن قوی است و از طرفی هم روم بسیار قوی و جنگ با او بسیار سخت بود. اما در قرآن درس های فراوانی است و حدود ۱۰۰ آیه از قرآن کریم در این رابطه است و این آیات بیخود نیست و ما بعضی از آنها را عرض می کنیم (از آیه ۲۴ این سوره شروع می شود ولی در اصل از آیه ۱۹ شروع می شود) { أ جعلتم سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله } این آیه در عظمت جهاد که سقایه الحاج و عماره المسجد الحرام کارهای مهمی است اما از نظر ارزش مثل جهاد نیست و جهاد

پر ارزش تر است، {الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله} و بعد آیه ۲۴ را که خواندیم {قل إن کان آباؤکم و ابنائکم و إخوانکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارۃ تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیلہ فتربصوا حتی یأتی الله بأمره و الله لا یهدی القوم الفاسقین} عرض کردیم که تمام چیزهایی که انسان در دنیا به آنها دل بستگی دارد این ۸ چیز را در یک کفه قرار می دهد و خدا و رسول خدا و جهاد را هم در یک کفه، اگر آنها در پیش شما محبوب تر از این است {فتربصوا حتی یأتی الله بأمره} منتظر آینده ناگواری باشید، سعی می کند به اینکه جهاد را در پیش انسانهای مومن محبوب و با اشتیاق جلوه دهد، خلاصه در اینجا چند مطلب است اول همان تشویق به جهاد با شدت بیشتر {یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اناقلتم الی الارض} چرا شما فرمان جهاد که می آید به زمین چسبیده اید، سنگین شده اید {أرضیتم بالحویة الدنیا من الاخرة} آیا راضی شدید به زندگی دنیا در برابر آخرت جاویدان و {فما متاع الحویة الدنیا فی الاخرة إلا قلیل} بدانید که متاع دنیا نسبت به آخرت بسیار کم است {إلا تنفروا یعذبکم عذاباً علیماً} برای مردم خیلی سخت بود پیموندن این راه با نداشتن مرکب و هوای گرم، هر ده نفر یک شتر را به نوبت سوار می شدند، یک خرما را یک نفر می مکید بعد می داد به نفر بعدی، چند نفر یک خرما را می

مکیدند تا دهانشان تازه شود { إنفروا خفافاً و ثقلاً } سبک و سنگین، متاهل و مجرد، پیر و جوان حرکت کنید چون دشمن بسیار قوی است و شما باید عظمت خودتان را حفظ کنید خلاصه آیات فراوانی در میان این آیات ترغیب و تشویق و تاکید برای حرکت را دارد، اما در بین عده ای آمدند و گفتند اذن بده تا بمانیم و شرکت نکنیم و پیغمبر از روی رأفت به آنها اذن می داد تا بمانند اما خدا فرمود {عفا الله عنک لم أذنت} چرا اذن دادی، {عفا الله} در حد یک تذکر است و نه در حد توبیخ، اذن نده تا معلوم شود بین کسانی که مایلند بیایند با کسانی که استنکاف می کنند این یک امتحان است تا اشخاص شناخته شوند {إنما یستذنک الذین لا یؤمنون... وارتابت قلوبهم فهم فی ریبهم یترددون} بلکه کسانی که ایمان کامل ندارد دنبال بهانه و عذر هستند تا شرکت نکنند {و منهم من یقول إئذن لی و لا تفتنی ألا فی الفتنه سقطوا و إن جهنم لمحیطةً بالکافرین} این آیه ۴۹ سوره توبه است بعضی می گفتند ای پیغمبر اذن بده تا من بمانم و مرا با فتنه مواجه نکن که من طاقت و تحمل فتنه را ندارم این شخص چه کسی بوده؟ یک نفر به نام جهد بن قیس که آدم ثروتمندی بوده است او حالا برای بهانه دلیل دیگری می گوید من با بنات الاصفر که مراد رومیان است اگر روبه رو شوم و زن های آنها را ببینم فریفته می شوم از این جهت می ترسم که انحراف پیدا کنم و از این جهت من

را معذور بدارید و من را با فتنه روبه رو نکنید، این جور افرادی که اینقدر روحشان ضعیف است که از این که مواجه شوند با چیزی که ممکن است انسان های ضعیف را منحرف کند از آن می ترسند و از این جهت پا به عقب می کشند اینها آدم های بدرد بخوری نیستند باید انسان ها دارای ایمان کامل و روح قوی باشند در برابر هر شدائدی بتوانند بایستند سعدی یک شعر دارد: شنیدم عابدی در کوهساری پناه آورده از صحراء (شهرها) به غاری (عابدی دیدم که در کوهساری بوده و به غاری پناه آورده) بگفتم چرا به شهر نیایی که باری بند از دل واگشایی بگفت آنچه پری رویان نغزاند چون گل بسیار شد پیران بلغزند (در شهر پری رویان نغر هستند و آدم های ضعیف می لغزند) دو گونه تقوا داریم، یکی اینکه انسان خودش را کنار می کشد چون می ترسد یک منصبی قبول کند یا به جهاد برود و نتواند وظیفه اش را انجام دهد، این تقوای ضعیف است، اما اسلام می خواهد انسان آنقدر تقوا داشته باشد که در تمام مراحل و تمام صحنه ها حضور داشته باشد، یک حضور بسیار قوی تا اینکه وظیفه اش را انجام دهد، حالا انسان منصب و مقام را قبول نکند چون ضعیف است، خیر! اسلام می گوید برو و شایستگی تحصیل کن تا بتوانی هر کار مهمی را انجام دهی. گاهی بعضی چیزها را عنوان می کند ولی درست عنوان نمی کنند و ما طلبه ها وقتی می خواهیم چیزی را عنوان کنیم باید درست عنوان کنیم مثلاً فلان کس آنقدر

مقدس بود که نماز جماعت نمی خواند، چرا؟ می گفت می ترسم آن اخلاص لازم به هم بخورد و آن اخلاصی که در تنهایی دارم از بین برود، خوب وقتی اینگونه بیان شود دو وجه دارد، یکی اینکه او ضعیف بود و می ترسید وقتی نماز جماعت می خواند و مامومین پشت سر را ببیند اخلاصش از بین برود ولی این گونه نگویید که کسی که نماز جماعت می خواند پس معلوم می شود او آدم خوبی است، خیر اینگونه نیست ائمه ما، علماء ما نماز جماعت می خواندند. یا مثلاً می گویند که فلان کس مرجعیت را قبول نکرده است اصلاً این قدر مقدس بود که بعد از فلان عالم که از دنیا رفت قبول نکرد، خوب اگر شما اینگونه بگویید یعنی کسی که قبول کرده مانند آیت الله بروجردی کار خوبی نکرده است این را باید اینگونه گفت بله، او یک انسانی بود بسیار مقدس فکر می کرد که در او آنقدر قدرت نیست که اگر قبول کند بتواند مصون بماند، اگر اینگونه گفته شود خوب است، حالا این آدم ضعیف می گوید {إِنَّ دُنْ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا} بالاخره بعضی از اینها آنقدر از جهاد گریزان بودند و می ترسیدند و در برابر مومنان کامل بودند {لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مَدَخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ} بعضی آنقدر ضعیف اند که از جهاد و جنگ گریزان اند که اگر ملجائی پیدا کنند که به اینها پناه دهد {أَوْ مَغَارَاتٍ} بروند و در غارها پنهان شوند {أَوْ مَدَخَلًا} یک جایی که در آن داخل شوند {لَوَلَّوْا إِلَيْهِ} به طرف آن بروند {وَهُمْ يَجْمَعُونَ}

اعراض می کنند از جهاد، قرآن به شدت اعتراض می کند که باید از جهاد استقبال کرد. خوب در این بین هم هست کسانی که (اولواالطول) بودند { فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله } مخلفون که اینها حاضر نشدند در جبهه جهاد شرکت کنند و ماندند، خوشحال بودند که چقدر خوب شد ما نرفتیم، { کرهوا أن يجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشد حراً لو كانوا یفقهون } گفتند در حرارت و گرما حرکت نکنید، ولی آتش جهنم سوزان تر است آیه ۸۱ سوره توبه { فاقعدوا مع الخالفین } شما با بچه ها و زن ها در خانه بنشینید و بگذارید که مردان و دلاور مردان بروند به جنگ. یک آیه هم هست که { استئذنک اولوا الطول منهم } ثروتمندان می آمدند اجازه می خواستند که بمانند چون عادت کردند به زندگی با تنعم و برایشان این امور سخت است. یکی از چیزهایی که در بین است نقشه رم دادن ناقه پیغمبر و ترور پیغمبر خداست. عده ای از منافقین که شرکت کرده بودند نقشه ای کشیدند که ما در یکی از گردنه های عبور شتر پیغمبر را رم می دهیم و پیغمبر از دنیا می رود { و لئن سألتهم ليقولنّ إنّما کنّا نخوض ونلعب } اگر گفتند چرا؟ می گوئیم ما شوخی می کردیم. ما یک نقشه ای بدین گونه کشیده ایم اگر به نتیجه رسید که رسیده ولی اگر نرسید می گوئیم شوخی می کردیم { قل أبالله و آیاته کنتم تستهزئون } حدیفه هم ناقه پیامبر را می برد چهره هایشان را پوشانده بودند که شناخته نشوند پیامبر

فرمودند اینها را شناختی به ایشان گفت بله به او فرمودند تا وقتی که من زنده هستم به کسی نگو، حذیفه به این معروف بود که منافقین را خوب شناخته بعد گفت یا رسول الله اینها که اینجور هستند باید آنها را مجازات کرد پیامبر فرمودند نه! من دوست ندارم که بگویند که اصحاب خود را به این طور مجازات می کند این یکی از جریان ها است، آنها را گاهی در بین اشخاص معرفی می کند تا مردم آنها را بشناسند ﴿ومنهم من عاهد الله لآن آتانا من فضله لنصدقن﴾ بعضی از آنها هستند که در بین جنگ پا می کشند کسانی هستند که اول عهد و پیمان بستند اسم یکی از آنها ثعلبه بن حاطب است که می گفت اگر خداوند به من مال دنیا بدهد ﴿لنصدقن﴾ لنصدقن از باب تفعل است نه از باب تفعیل یعنی تصدق، کسی که اینطور بود و وضع مالی او خوب است آمد نزد پیامبر اظهار احتیاج کرد پیامبر به او فرمودند که اگر کم مال داشته باشی و بتوانی به زندگی خود بررسی و به ایمان خود بررسی برای تو بهتر است اما او اصرار کرد پیامبر دعا فرمودند که خداوند به او مال زیاد بدهد، خداوند هم به او حشم، گوسفند و شتر زیادی داد کم کم جوری شد که مدینه گنجایش حشم او را نداشت از مدینه خارج شد وقتی در مدینه بود مرتب در نماز جماعت حاضر می شد ولی وقتی به آنجا رفت هفته ای یکدفعه به نماز جماعت می رفت بعد به طوری سرش به ثروت و مال گرم شد که هفته ای

یک دفعه هم نمی رفت بعد آیه نازل شد که باید زکات بدهد پیامبر مامور زکات را فرستاد ولی این شخص زکات نداد و گفت (هذا شبه الجزیه) زکات هم شبه جزیه است، ما مسلمان شدیم که جزیه ندهیم دیگر جزیه برای کفار است و او به این بهانه از دادن زکات سرپیچی کرد در این آیات آیه‌ای است بر اینکه با اهل کتاب مبارزه کنید. چون می خواستند به جنگ با روم بروند و آنها نصرانی بودند و جنگ این دفعه با دیگر با مشرکین نیست، جنگ این دفعه با نصرانی و مسیحی هاست، آیه ۲۹ {قاتلوا الذین لا- یؤمنون بالله و لا- بالیوم الاخر و لا- یحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب} کسانی که اهل کتاب اند ولی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند (ما حرم الله) را حرام نمی دانند و در برابر دین حق تسلیم نیستند. {حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون} با این اهل کتاب تا جایی بجنگید تا اینکه جزیه بدهند و در برابر اسلام بایستی کوچک باشند و آن علو و برتری خود را کنار بگذارند ما بعدا ان شاء الله بحث خواهیم کرد که چرا اسلام با اهل کتاب جنگید برای اینکه اسلام رسالت خود را در این می بیند که دین حق را به دنیا برساند آن روز یهود و نصاری و روم و ایران همه در مرحله اول در توحید لنگ بودند و همه شان مشرک بودند چون پشت سر این آیه می گوید {قالت یهود} عَزیر پسر خداست {قالت نصاری} مسیح پسر خداست توحید فقط همان توحیدی بود

که اسلام آورده بود نصرانی ها می گفتند ثالث ثلاثه، سه تا اصل دارند به اینها می گویند اقانیم الثلاثه ، اقانیم جمع اقمیم است اینها می گویند خدا آب است روح القدس و حضرت مسیح ابن این سه تا، خدا و جبرئیل و حضرت عیسی با هم یکی هستند اینها هم یکی هستند هم سه تا هستند به آنها می گوئیم چطور می شود هم یکی باشند و هم سه تا می گویند این یک مساله ای است که از عقل شما بالاتر است که هم سه تا هستند و هم یکی، این است که آنها مشرک بودند تمام آنها هم یهود و هم نصاری علاوه بر اینکه مشرک بودند می گفتند {نحن اولیاء الله و أحبائه} {و قالوا لن یدخل الجنة إلا من کان هوداً أو نصاری} می گفتند بهشت مال یهود و نصاری است، {قل یا ایها الذین هادوا إن زعمتم إنکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت إن کنتم صادقین} اینها در سوره جمعه است، یهودی ها می گفتند اولیای خدا هستیم، اگر شما یهودی ها راست می گوئید و اولیای خدا هستیم پس آرزوی مرگ کنید {ولا یتمنونه أبداً} در حالی که اینطور نیستند. خلاصه در آن روز و امروز غیر از اسلام هیچ دینی خالی از شرک نیست بودایی ها که معلوم است، آن آتش پرست ها که معلوم است، یهود که معلوم است، نصاری که معلوم است، این است که اسلام بخاطر اینکه توحید خالص و دین خالص را برساند به دنیا و این رسالت را بوسیله جهاد می دهد آن جهت ابتدایی که می گوئیم همین است برای جهاد ابتدایی اسلام خودش را

مُلَزَم می داند که دین صحیح را برساند به تمام دنیا، آنها نه معادشان و نه توحیدشان آن طور است که ما قائلیم این است که در سوره توبه تاکید می کند که باید با آنها جنگید، جنگ با رومیان که همان نصرانی ها بودند. بالاخره اواخر سوره چیز جالبی دارد {وعلی الثلاثة الذین خلفوا} خوب یک ماه این جنگ طول کشید پیغمبر هم رفتند و برگشتند و حضرت امیر المومنین را در این جنگ نبردند به همین دلیل اصحاب حر (سنی ها) که همیشه می خواهند نقش امیر المومنین را کمرنگ کنند در اینجا خیلی حرف می زند که پیامبر حضرت امیر (ع) را به این جنگ نبرد (الصحيح من سيرة النبي الاعظم) که عرض کردم علامه جعفر مرتضی کتابی در سیره پیامبر در ۳۵ جلد نوشته که جلد ۲۹ آن در مورد همان جنگ تبوک است و این جریان را هم دارد که از نبرد حضرت امیر منافقان و دشمنان سوء استفاده کردند از کتابهای آنها نقل می کند که می گفتند پیغمبر به علی گفت تو بمان، خانه من و خانه خودت را حفظ کن و بعد گفتند چون بردنش خیلی مهم نبود او را برای حفظ اهل خانه گذاشتند ایشان از کتابهای آنها نقل می کنند ایشان می گویند اینها همه دروغ است برای کمرنگ کردن نقش حضرت علی، پیغمبر حس می کردند که این جنگ طولانی خواهد شد چون ۶۰،۷۰ فرسخ راه بود تا بروند با آن وسایل آن روز تقریباً ۱ ماه طول می کشید منافقین و دشمنان قریش و با توجه به اینکه تازه مکه فتح شده بود منتظر

فرصت بودند تا به مدینه حمله کنند، بعد علامه از شیخ مفید نقل می کند که از این جهت پیامبر برمودند { لا تصلح المدینه إلا بی أو بک } غیر از من و تو کسی نمی تواند این مرکز (مدینه) را نگه دارد، امیرالمومنین را گذاشت برای حفظ مرکز، از مرکز یک ماه دور شدن با جریان حساس آن روز مطلبی مهمی بود، بعد باز هم امیرالمومنین دیدند که بعضی می گویند که پیغمبر با حضرت علی سرسنگین شده از این جهت او را نبرده است حضرت امیرالمومنین خیلی ناراحت شدند آمدند از مدینه خارج شدند رسیدند به پیامبر و عرض کردند یا رسول الله این طور می گویند، شما می دانید که من همیشه در جهاد پیش قدم بودم پیامبر حضرت را به آغوش کشید و اشک ریخت و گفت که نه!، من تو را برای حفظ مدینه گذاشتم {و ما ترضی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی} شما مثل هارون که جانشین موسی بود جانشین من هستی. این فصل در همین جلد ۲۹ است مطالعه کنید واقعاً دارای مطالبی است درباره کسانی که سعی می کردند نقش امیرالمومنین را کمرنگ کنند این کتاب، کتاب بسیار خوبی است آنها در هر جا که فرصت می کردند سعی می کردند نقش امیرالمومنین را کمرنگ کنند مثلاً در مباحثه که ما می گوئیم پیامبر و حضرت فاطمه و حضرت علی و امام حسن و امام حسین بودند آنها آمدند زن عمر را آوردند عایشه را آوردند واقعاً عجیب است، چقدر کار کردند علامه عسکری (اعلی الله مقامه) می گفتند سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند

یکی جبهه تفسیر است، آياتی در قرآن است و آنها سعی کردند که نقش حضرت امیر را کم رنگ کنند، دوم در تاریخ، سوم در احادیث، احادیث علیه شیعه، احادیث فراوانی برای بزرگ کردن آنهايي که بزرگ کردند. مطلب دیگر در اینجا این است که پیامبر که می خواستند حرکت کنند عده ای آمدند و گفتند یا رسول الله ما یک مسجدی ساختیم آن مسجد قباء که شما ساختید به ما دور است هوا بارانی می شود، سرد می شود حالا منظور آنها چه بود می خواستند در برابر آن مسجد یک مسجد دیگر ایجاد کنند تفرقه ایجاد کنند بین مسلمان ها، حالا شما که تشریف می برید، برای افتتاح آنجا دو رکعت نماز بخوانید بعد تشریف ببرید یک نفر هم بود بنام ابوعامرالراهب که در نزد یهودی ها و نصرانی ها خیلی مقام داشت و او به پیامبر خیلی حسد می ورزید آخرش هم رفت به شام و به رومیان پیوست، وقتی پیامبر به جنگ رفتند آنها می گفتند که پیامبر دیگر بر نمی گردد چون پیامبر فکر می کند جنگ با رومیان مثل جنگ خندق است و خیر است، نه! روم قوی است این مسجد را درست کردند تا ابوعامرالراهب را بیاورند. پیامبر وقتی برگشتند این آیات آمد {والذین اتخذوا مسجداً ضراراً و کفراً و تفریقاً بین المومنین} بالا-خره {لا-تقم فیه أبداً} پیامبر (ص) دستور دادند که آن مسجد را خراب کنند و بسوزانند و محل آشغال و فضولات قرار دهند. حالا در آخر سوره می رسد به {علی الثلاثة} سه نفر که نرفته بودند {الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما

رحبت { اینها آمدند و پیامبر دستور دادند که کسی با آنها صحبت نکند از جار عمومی و بعد آنها توبه کردند.

مبانی و اصول حکومت حکومت از دیدگاه امیرالمؤمنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع؛ نهج البلاغه با توفیق پروردگار متعال روزهای چهارشنبه بحث نهج البلاغه داریم و امیدواریم که به برکت کلام حضرت امیر علیه السلام توفیقی پیدا کنیم و مفید باشد. یکی از مطالب مهم مقدمه این است که نهج البلاغه احتیاج به ذکر سند ندارد چون که از اول که سید رضی (رحمه الله علیه) شروع به جمع آوری (که ایشان در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم زیسته است و سال ۴۰۹ هجری قمری از دنیا رفته است) این مرد بزرگ چون خودش فصیح و بلیغ بوده و خودش یک نمونه ای بوده از لحاظ تبخّر در لغت و ادب از این جهت از میان کلمات حضرت امیر (علیه السلام) آن کلماتی که به نظر خودش از نظر فصاحت و بلاغت در اعلی درجه بوده که دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق بوده، بعد هم به اندازه ای مشهور بوده که این کلمات از آن حضرت که احتیاج به ذکر سند نمی دیده از این جهت سندی ذکر نکرده بعد از آن قرن هم علمای ما همه مسلم گرفته اند حتی اهل تسنن غیر از مغرضین که این کلمات از حضرت امیر (علیه السلام) است و عرض کردیم که در الذریعه الی تصانیف الشیعه بیش از صد شرح از علمای ما در ماده شرح (ش) تقریباً ۱۳۰ تا برای نهج البلاغه از علمای ما و اهل تسنن ذکر کرده خلاصه از نظر سند تردیدی نیست چون در یک حدی است که احتیاج به ذکر سند ندارد مثل صحیفه سجادیه، آیت الله العظمی بروجردی (رحمه الله علیه) روزی در درس خودشان به یک مناسبتی که درباره

ص: ۱۴۱

نماز جمعه بحث می کردند، در صحیفه سجادیه دعایی هست از امام سجاد علیه السلام که در روز عید و جمعه آن دعا را می خوانده اند مضمونش این است {اللهم انّ هذا مقام اولیاءک} پروردگار این اقامه نماز جمعه و نماز عید مقام اولیای توست از {قد افتضوها} از این جهت ایشان شبهه داشتند که چطور می شود که به واسطه همین دلیل احتیاط می کردند که هم نماز جمعه و هم نماز ظهر خوانده شود خلاصه ایشان در درسشان می گفتند که احتیاج به سند نیست چون صحیفه سجادیه از نظر فصاحت و بلاغت و محتوا و معنی آنقدر در حد بالاست که معلوم است غیر از امام کسی نمی تواند این کلمات را گفته باشد، نهج البلاغه هم همینگونه است ما می توانیم تحدی کنیم به کسانی که منکر آن هستند که چه کسی می تواند یک خطبه ای مثل این بیاورد؟ مخصوصاً خطبه های توحیدی، از این جهت احتیاج به ذکر سند نیست عرض کردیم که خطبه شقشقیه که خطبه سوم نهج البلاغه است درباره اعتراض به رویه غاصبین است، علامه امینی در الغدیر همین خطبه را از ۲۸ طریق از طرق سنی ها نقل می کند اکثر آنها قبل از تولد سید رضی گفته اند و این خطبه را نقل کرده اند از این جهت فکر نمی کنیم که احتیاجی به ذکر سند داشته باشد در عین حال کتابی است به نام مصادر نهج البلاغه و اسانیده مال سید عبد الزهراء خطیب حسینی که چهار جلد است او سعی کرده سندی از کتابهای دیگر برای نهج البلاغه برای هر خطبه ای و هر نامه ای که وجود دارد منشأ و مدرکش را پیدا کند و ذکر کند امروز هم که ما خطبه ۱۳۱ را شروع می کنیم نقل می

ص: ۱۴۲

کنم که ایشان از کدام کتابها مدرکی برای این خطبه ذکر کرده این یک مطلب است. مطلب دوم اینکه با توفیق پروردگار ما درباره مبانی و اصول حکومت از دیدگاه حضرت علی (علیه السلام) بحث می کنیم از مبانی و اصول حکومتی که باید داشته باشیم که حکومت در اسلام یک شعبه ایست از امامت و ولایت، حکومت در اسلام دارای جایگاه بسیار بلندی است بخاطر اینکه حکومت به سرنوشت مردم مربوط می شود مردم در امور فرهنگی و تعلیم و تربیت و هرچه که در ذهن انسان اثر می گذارد در فکر و اندیشه انسان اثر می گذارد ما به آن می گوئیم امور فرهنگی و نیز مردم هم در امور سیاسی، هر کاری که مربوط به اداره جامعه باشد آن سامان دهی که مربوط به اداره جامعه و مردم است را سیاست می گوئیم و امور اقتصادی هر چیزی که به ثروت و مال مربوط است، تولید ثروت، توزیع ثروت استفاده از مال همه اینها را می گویند امور اقتصادی و آنچه که مربوط است به امور اجتماعی مردم روابط مردم با یکدیگر، در تمام اینها مردم تحت تأثیر حکومت خودشان هستند، حکومت تأثیر گذار است و نقش آفرین است شکی نیست. کتاب تحف العقول کتاب بسیار خوبی است این کتاب خیلی قطور نیست و چند جلد نیست، ۱ جلد است اما مؤلف خیلی خوش سلیقه است واقعاً خوش سلیقه است در حسن انتخاب واقعاً موفق بوده از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و تمام ائمه (علیه السلام) کلماتی دارد ولی آن انتخاب کلمات ناب، این است که سلیقه خیلی عالی دارد، این در کلمات حضرت امیر (علیه السلام) این حدیث را ذکر کرده است ﴿النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ

اشبه منهنم بآبائهم { مردم نسبت به اُمرا شبیه تر هستند تا پدر و مادر، یعنی شباهت مردم، پیروی مردم از اُمرا بیش از شباهت آنها از پدرانشان است خوب معلوم است که انسان در یک خانواده ای که متولد شود چقدر پیروی از پدر و مادر دارد آداب و اخلاق خانوادگی در انسان مؤثر است ولی حضرت امیر (علیه السلام) اُمرا را تأثیر گذارتر معرفی می کند، خوب یک چنین مسأله ای به این اهمیّت نمی شود که اسلام نسبت به آن بی تفاوت باشد اسلام که به کلیه احتیاجات مردم توجه دارد این مسأله در حد اول احتیاج است مسلم است مورد توجه اسلام و قرآن است این است که در قرآن کریم درباره امامت علی (علیه السلام) {الیوم اَکْمَلْتُ لَکُم دینکم و اَتَمَمْتُ عَلَیکُم نِعْمَتی و رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلَامَ دیناً} بعد از اینکه مسأله امامت روشن می شود آن وقت {الیوم اَکْمَلْتُ لَکُم دینکم} این آیه ۳ از سوره مائده سوره پنجم قرآن است، {الیوم یثَسَّ الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم} وقتی که امامت معین شد، کفار تا بحال نقشه هایی داشتند علیه شما اما دیگر مایوس شدند دیگر از آنها نترسید از من بترسید اگر انحرافی در امامت بوجود بیاید دوباره کار شما سخت خواهد شد {و اِذْ ابْتَلَى اِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَاتَمَهَّنَ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ و من ذرِیَّتِیْ قَالَ لَا یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ} آیات قرآن درباره امامت خیلی زیاد است این آیه ۱۲۴ از سوره بقره است، خداوند ابراهیم را امتحان کرد به کلمات، کلمه تنها به معنی لفظ نیست خیلی از موجود های خارجی را قرآن کلمه می گوید حضرت عیسی را مثلاً کلمه الله می گوید، کلمه یعنی آن

موجودی که از جانب خداوند با یک قدرت خاصّی بوجود آمده، حضرت ابراهیم علیه السلام در جریان ذبح فرزند خودش {إِنَّ هَذَا لَهُو الْبَلَاءُ الْمَبِينُ} در جریان برخورد با نمرود و امثال آن تمام که اینها گذشته حالا می گوید {قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أَمَامًا} بعد از همه این امتحانات امام می شود، بله! این مقام امامت خیلی رفیع است {قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي} حضرت ابراهیم گفت که از ذریه من هم به این مقام نائل می شوند خداوند به کلی نفی کرد ولی {قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ} آیه از جهاتی خیلی پرمحتوا است اولاً از جهت اینکه مقام امامت چقدر بالاست بعد از اینکه پیغمبر بوده و دوره های مختلفی در نبوت گذرانده حالا می گوید {جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ أَمَامًا} پس معلوم می شود که امامت از نبوت بالاتر است این را باید اینگونه عرض کنم که نبوت مراتبی دارد، امامت هم مراتبی دارد نسبت بین اینها عام و خاص من وجه است پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) و امثال پیامبران اولوا العزم هم نبی بودند هم امام اجتماعشان در پیغمبران اولوا العزم است گاهی کسی، امام هست ولی نبی نیست مثل ائمه (علیهم السلام) و گاهی نبی است و امام نیست مثل پیغمبران ما مثل شعیب و هود و امثال اینها بنابراین نسبت عام و خاص من وجه است و هر یک از این دو تا هم مراتبی دارد پیغمبر ما در حدّ اعلی آن مراتب است هم امامت مراتبی دارد باز هم پیغمبر ما در حدّ اعلی هر دو است، ائمه (علیهم السلام) نبی نبودند ولی حدّ اعلی امامت را دارند که از نبوت غیر از پیغمبر اسلام

بالا تر است، خلاصه آیت الله طباطبایی (رضوان الله علیه) که بنده ۵ سال در درس تفسیر و اسفار ایشان افتخار شرکت داشتم در تفسیر این آیه، آیه ۱۲۴ از سوره بقره درباره امامت که عرض کردیم ایشان هم روایاتی نقل می کنند از حضرت صادق علیه السلام {إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَ نَبِيًّا} عبدی که خدا اتخاذ کند غیر از عبدی است که مثلاً همه اشخاص عبداند ولی اگر خدا اتخاذ کند باید بنده صالح و خیلی شایسته باشد، بعد از اتخاذ نبی می آید {اتَّخَذَ رَسُولًا} فرق بین نبی و رسول این است که نبی مَلَكٌ را نمی بیند ولی صدایش را می شنود انگار در خواب می بیند و برایش روشن است که فرستاده ی خداست ولی رسول آن کسی است که مَلَكٌ را می بیند {اتَّخَذَ النَّبِيُّ قَبْلَ اتَّخَذَ رَسُولًا، اتَّخَذَ رَسُولًا قَبْلَ اتَّخَذَ إِمَامًا} بعد از اینکه عبودیت و نبوت و رسالات و خلیل بودن بعد از همه این مراحل {قَالَ أَنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا} اینقدر مقام امامت بالاست، عرض کنم خدمت شما که بعضی از رفقا می گفتند که این بحث جهاد که روزهای دیگر داریم، آیات قرآن را درباره جهاد بحث می کنیم، گاهی بعضی ها بخواهند سوال کنند، بله! فرق درس ما طلبه ها با بقیه همین است که ما فرصت باید بدهیم در بین بحث، {أَنْ قُلْتَ قُلْتُ} باید باشد یکی از حسن های درس همین است اگر کسی چیزی به نظرش می رسد بفرماید) بله، امامت یعنی وصایت نبی، وصایت از نبی مراتب دارد، حضرت موسی و... وصی داشتند ولی اوصیاء آنها به ائمه (علیهم السلام) نمی رسند، ائمه (علیهم السلام) وصایت دارند به همین جهت، امامت دارند ولی امامت

آنها مرتبه بسیار بالایی است، حتی از انبیاء دیگر غیر از پیامبر ما بالاترند اما وصایت حضرت موسی و ابراهیم آن طور نبوده که از پیامبران دیگر بالاتر باشند بنابراین هم امامت مراتب دارد و ائمه ما (علیهم السلام) در حدّ والای امامت هستند و هم نبوت مراتب دارد و پیغمبر ما در حدّ والای نبوت و رسالات است، بین این دو عام و خاص من وجه است ولی با توجه به مراتب. اینجا آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد اول در تفسیر همین آیه ایشان از یکی از اساتید که می خواستند عصمت را از این آیه استفاده کنند اینطور نقل می کند و اینگونه تقریر می کردند، مردم چهار دسته ممکن است باشند تصوراً، یک دسته کسانی که از اول عمر تا آخر عمرشان ظالم اند. یک دسته کسانی که از اول عمرشان ظالم نبودند ولی اواخر عمرشان ظالم اند. یک دسته به عکس این، اول ظالم بودند ولی آخر عمرشان ظالم نبودند، یک دسته در کل عمرشان هرگز مرتکب ظلم نشده اند. حضرت ابراهیم که می گویند {و من ذریتی} آن شقّ اول و دوم را مسلماً نمی گویند، چون شقّ اول کسانی که از اول تا آخر عمر ظالم باشند، حضرت ابراهیم أجلّ از این است که از خدا بخواهد کسی که در تمام دوره عمر ظالم بوده او امام باشد و کسی هم که در اواخر عمرش ظالم باشد او را هم نمی خواهد که امام باشد ایشان أجلّ از این است پس این دو شق کنار می روند و دو شق دیگر باقی می ماند، یکی اینکه اول عمرش ظلم کرده و آخرش خوب باشد و یکی آنکه در کل عمرش

ظلم نکرده است، آیه آن اولی (کسی که آخرش خوب بوده) را نفی می کند. پس نتیجه این می شود کسانی که در اول عمرشان کافر بودند و عبادت بت را می کردند این افراد به کنار می روند، پس کسی می ماند تحت آیه که از اول عمرش تا آخر عمرش هیچ ظلم نکرده باشد، نه ظلم به خودش و نه ظلم به غیر، و این می شود همان معصوم، ایشان این بیان را در تفسیر المیزان در جلد اول دارند. خوب آنچه تا به حال ما عرض کردیم مقدمه بود خلاصه می خواهیم بگوییم مقام حکومت یک شعبه ای است از امامت در اسلام برای شیعه، و دارای قداست است و ما حکومت به این معنی را قبول داریم و خیلی هم مؤثر است چونکه بایستی علاوه بر بیان احکام، آن احکام پیاده شوند و اجرا شوند. ما یک بیان احکام داریم و یک اجراء و پیاده کردن داریم، امام شأنش علاوه از بیان احکام که این افتخار ماست چون حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی احکام خودشان را از اینها می گیرند ولی ما این را درست نمی دانیم، چون حدیث ثقلین برای ما مرکز و منبعی معین کرده است و آن قرآن و اهل بیت می باشد. شأن امام علاوه از بیان احکام پروردگار مجری احکام نیز می باشند و پیاده کننده احکام اند یعنی باید جامعه را به حرکت در بیاورند به حرکت ها جهت بدهند استعدادها را شکوفا کنند. برای نمونه باز از نهج البلاغه استشهاد کنیم خوب است، در اول نامه ۵۳ نهج البلاغه که حضرت امیر (علیه السلام) برای مالک اشتر نوشته است هنگام اعزام او به کشور مصر برای اداره کشور مصر، می گوید {هذا ما عهد

إليه مالك بن الحارث اشتر حين ولّاه مصر { چهار چیز می گویند } بجایه خراجها و جهاد عدوها و استصلاح أهلها و عماره بلادها { اینها شأن حاکم است، اول جمع آوری مالیات که آن جنبه اقتصادی است، آنچه مربوط به صرف مال، تولید، توزیع و همه این موارد، اولین کار یک حاکم است، دوّم در برابر دشمنان اسلام بیدار و هوشیار بودن از نقشه های آنها مطلع بودن از تهاجم آنها با خبر بودن، سوم تربیت صالح همه مردم، خوب انسانها زیاد اند و استعدادها فراوان و انسان مختار، ولی باید برنامه هایی را تنظیم کند که تمام افراد بشر صالح باشند و صالح تربیت شوند و این خیلی مهم است و مربوط به فرهنگ و تعلیم و تربیت و حرکت دادن و جهت بخشیدن به حرکت ها است، چهارم مملکت را آباد نگه داشتن و ایجاد عمران و آبادی، این نقش حاکم است، در اسلام این نقش خیلی بالایی است واقعاً، خوب حالا ما با توفیق پروردگار بحثمان در این است که می خواهیم از نهج البلاغه حکومت حضرت امیر المؤمنین و اینکه حکومت به چه شکلی باید باشد إن شاء الله مورد بحث قرار دهیم. الان بنده در این مجمع خودمان افرادی که ۳۰، ۴۰ سال قبل از این ما نهج البلاغه را می گفتیم شرکت داشتند، می بینم، الحمدلله تعالی که توجه به مقام نهج البلاغه وجود دارد. برای شروع، اولین مطلبی که از دیدگاه حضرت امیر (علیه السلام) در حکومت نقش دارد این است که انگیزه حاکم، کسی که می خواهد حکومت کند با چه انگیزه ای به این منصب خطیر می خواهد نائل شود و این منصب خطیر را به دست بگیرد. اولاً حکومت در نظر اهل بیت (علیهم

السلام) وسیله است نه هدف، از این دیدگاه که این یک وسیله ای می شود برای رسیدن به یک اهداف مقدسی که عرض می کنیم. پس اولین کلام آن حضرت این است که من با چه انگیزه ای آن حکومت و منصب را پذیرفتم، که وسیله اصل و هدف نیست و هدف هم هدف مقدسی است. خطبه ۱۳۱ را برای نمونه می خوانیم، ما هر خطبه و کلام را که می خوانیم آدرس چهار شرح را به شما عرض می کنیم که با مراجعه به آنها بایست بنویسید و مطالعه کنید تا کامل شود، یکی شرح خوئی است که در ۲۳ جلد چاپ شده است این شرح از لحاظ اینکه به احادیث اهل بیت (علیه السلام) خیلی عنایت دارد از این جهت ممتاز است، البته لغت را معنی می کند و جنبه های تاریخی هم گاهی دارد ولی بیشتر پرداخته به احادیث مرتبط با آن خطبه، این بحث ما در جلد ۸ شرح خوئی صفحه ۲۵۴ است. دوم شرح ابن ابن الحدید که در ۲۰ جلد چاپ شده است که سابقاً ۴ جلد بود، مطالب تاریخی بسیار زیادی دارد که برای فهمیدن آن خطبه این امور خیلی مؤثر است، گاهی هم با وجود اینکه از اهل تسنن است، حرف حق گفته است، که شنیدن حرف حق از کسی که سنی است برای جدل کردن با خودشان خوب است {وجادلهم بالتی هی أحسن} ، اول کتاب را که شروع می کنند اول کلمه اش این است {الحمد لله الذی قدّم المفضول علی الفاضل} خدا را شکر که مفضول را (ابوبکر و عمر و عثمان) بر فاضل (حضرت علی علیه السلام) مقدم گرداند. قبول می کند که حضرت علی (علیه السلام) افضل از آنها است

ولی آنگونه شروع می کند. ما برای اثبات حقانیت حضرت علی (علیه السلام) به خلافت چند دلیل داریم، یک دلیل ما نقلی است از قبیل همان حدیث غدیر و امثال اینها که زیاد داریم، دلیل عقلی هم داریم چون ما ثابت کردیم که حضرت علی (علیه السلام) افضل است، در شرح تجرید که برای علامه حلی است و تجرید هم برای خواجه نصیرالدین طوسی است، این کتاب، کتاب بسیار خوبی است، مخصوصاً بحث امامت و معاد، در آنجا تقریباً از ۳۰ راه اثبات کرده که علی افضل بوده است از آنها، از لحاظ علم و حلم و سخاوت و شجاعت و زهد و ... خوب حال که حضرت امیر (علیه السلام) افضل شد عقل اقتضاء می کند که با بودن افضل سمت را به معقول ندهند و دلیل مهم ما این دلیل عقلی است که بر اساس تاریخ خودشان است. ابن ابی الحدید در زمان بنی عباس می زیسته، در همان سالی که هولاکو خان حمله کردند به بغداد و کشورهای اسلامی و حکومت بنی عباس سرنگون شد و از بین رفت، سال ۶۵۶ هجری قمری همان سالی که سعدی می گوید، در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ۶۵۶ بود مراد ما نصیحت بود و گفتیم، حوالت با خدا کردیم و رفتیم یکی از اشکالات سعدی این است، آن موقعی که کشور ایران و سایر کشورهایی که تحت سیطره مغول و مورد تاخت و تاز آنها بود و شهرها را خراب می کردند سعدی می گوید در آن مدت که ما را وقت خوش بود. خلاصه آن سال، سال سقوط بنی عباس است. سعدی سنی بوده است بخاطر اینکه سعدی در همان سال که بنی عباس

سقوط می کند و معتصم بالله آخرین خلیفه بنی عباس است، و آن وقت که بنی عباس سقوط می کند ایشان اینگونه گفته، آسمان را حق بود گر خون بیارد بر زمین از زوال ملک مستعصم امیر المؤمنین خیلی عجیب است که مستعصم بالله را امیر المؤمنین خطاب می کند و تأسف می خورد. سعدی دارد که، غیر از عمر کی که لایق پیامبری بودی گر خواجه رسل نبودی ختم انبیاء یک حدیثی سنّی ها دارند در فضیلت عمر، می گویند پیغمبر (ص) فرموده { لو لم أبعث لبعث عمر } اگر من مبعوث نمی شد عمر مبعوث می شد، این را سنّی ها درست کرده اند در فضیلت عمر، سعدی همین را به شعر در آورده است. خلاصه آن موقع یک نفر به نام علقمی که وزیر بوده در زمان بنی عباس ولی شیعه بوده است و بسیار هم فاضل بوده و کتابخانه مجهزی هم داشته است، ابن ابی الحدید برای تقرّب به این وزیر شرح نهج البلاغه نوشته است ۲۰ جلد یک عالم واقعاً برجسته ای بوده است متکلم و حکیم و فیلسوف و شاعر و ادیب و مورّخ است این شرح نهج البلاغه را برای علقمی نوشته و به او هدیه کرده است و علقمی وزیر بود برای مستعصم ولی شیعه بود، حتی متهم کردند این وزیر را که این در سقوط بغداد نقش داشته است چون شیعه بوده می خواسته خلافت بنی عباس که سنّی بوده، سقوط کند. خلاصه ابن ابی الحدید نهج البلاغه را شرح کرد و داد به آن وزیر و در همان بین هولاکو خان وارد بغداد شد و بغداد را فتح کرد و چون ابن ابی الحدید سنی بود سنّی گری را تبلیغ می کرد هولاکو خان می خواست او را بکشد (در همین کتاب

که نام بردم سید عبد الزهرا الحسینی در اوائلش نوشته است) و او به علقمی پناهنده شد که شما شفاعت کن که مرا نکشند و او ابن ابی الحدید را پیش خواجه نصیر الدین طوسی برد چون خواجه حضور داشت و ایشان شفاعت کرد و هولاکوخان از کشتن او صرف نظر کرد. خلاصه ابن ابی الحدید سنّی است ولی شرحش شرح خوبی است و مطالب زیادی دارد و ۲۰ جلد است. در جلد اول ۸، صفحه ۲۶۳. سؤم شرح بحرانی، ابن میثم بحرانی که عالم بزرگی است واقعاً، و با خواجه نصیر الدین طوسی هم عصر بوده، می گویند خواجه پیش ایشان حکمت و فلسفه می خوانده است و او هم پیش خواجه فقه و... می خوانده است در قدیم آنقدر صمیمیت برقرار بود بین شاگرد و استاد که خیلی عجیب بود، بحرانی جلد ۳، صفحه ۱۴۷. چهارم شرح فی ضلال نهج البلاغه که برای محمد جواد مغنیه است هم تفسیر دارد که ۸ جلد است و هم شرح نهج البلاغه که ۴ جلد است، شرح بحرانی از لحاظ کلام و حکمت و فلسفه مطالب زیادی دارد و فی ضلال چون در زمان ما بوده استکبار و اینها را دیده مطالب خوب، زیاد دارد فی ضلال جلد ۲، صفحه ۲۶۸.

آیه نفر _ وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در قرآن مجید دو جا در دو موضوع خداوند متعال کلمه (نفر) بکار برده است یکی (نفر) برای جهاد و دیگر (نفر) برای تفقه فی الدین، دومی که (نفر) برای تفقه در دین است یک مرتبه بیشتر در قرآن نیامده اما آن اولی که (نفر) کوچ کردن و حرکت کردن برای جهاد است چند دفعه در قرآن ذکر شده است و تمام این

ص: ۱۵۳

تعبیرات هم در سوره توبه سوره نهم قرآن مجید است. ما در علم اصول در حجیت خبر واحد، آیه ی (نفر) را آنجا خواندیم که به چند آیه استدلال شده برای حجیت خبر واحد، آیه نباء، آیه نفر، آیه سؤال، آیه کتمان، آیه اُذُن، این پنج آیه است که به اینها برای حجیت خبر واحد استناد شده است. آیه نفر، آیه ۱۲۲ از سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {و ما کان المومنون لینفروا کأفّه فلولا نفر من کل فرقه منهم طائفه لیتفقهوا فی الدین و لیندروا قومهم إذا رجعوا إلیهم لعلّهم یحذرون} شکی نیست که کسی تردید نکرده که آیه دلالت بر وجوب نفر دارد منتهی این آیه ابلاغ برای غیر اهل مدینه است چون غیر اهل مدینه هم که اعلان شد که حرکت کنند برای جنگ تبوک و نیز در جنگ ها و جهادهای دیگر که پیش می آمد و اعلان می کردند خوب اینها هم حرکت می کردند برای جهاد اما این آیه می گوید دو تا (نفر) داریم، همه نفرها برای جهاد نیست، دو دسته بشوید، دسته ای برای جهاد حرکت کنند و دسته ای هم برای تفقه در دین، یعنی مردمی که در غیر مدینه ساکن اند اینها وقتی می خواهند برای جهاد حرکت کنند همه برای جهاد نباید بروند {و ما کان المومنون لینفروا کأفّه} همه مومنین (نفر) به جهاد نکنند، بلکه دو دسته بشوید، دسته ای برای نفر به جهاد و دسته ای برای تفقه در دین {فلولا نفر} اول می گوید که همه مومنین به جهاد بروند بلکه از هر فرقه ای یک طائفه ای برای تفقه در دین حرکت کنند. فرقه جمعیت های متفرق متفرق را می گویند که مثلاً از لحاظ مکان فرقه ای

ص: ۱۵۴

در قم ساکن اند فرقه ای در تهران ساکن اند فرقه ای در کاشان ساکن اند، و اینها تفرق در سکونت و مکان دارند. از فرقه ای که در یک مکانی سکونت دارند دو طائفه بوجود بیاید یک طائفه برای تفقه فی الدین و اینکه از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) احکام خدا را بیاموزند و به سمت قوم خود برگردند و آنها را بترسانند، و یک طائفه هم برای جهاد حرکت کنند. طائفه از ماده طواف و حرکت است. ما به استفاده حجیت خبر واحد از این آیه کار نداریم، آیه دلالت دارد بر وجوب (نفر) منتهی مناقشاتی است، اولین مناقشه اینکه در اینجا انذار هست و مخبرین به خبر واحد انذار نمی کردند که مرحوم آخوند هم در کفایه دارند، انذار شأن مقلد است و مقلد و شأن و عاظ و امثال اینهاست از آن جهت گفته که آیه دلالت بر حجیت خبر واحد ندارد، چون رواه وظیفه شان ابلاغ حکمی بود که از معصوم شنیده بودند اما انذار، ترساندن و هشدار دادن این مربوط به خبر واحد نیست از این جهت مناقشه شده است. دومین مناقشه این است که ما حجیت خبر واحد را از این آیه نمی توانیم استفاده کنیم، چون شما به اطلاق تمسک می کنید (از قول آن مندرین علم حاصل بشود و یا علم حاصل نشود) اگر اعم بگیریم بله، دال بر حجیت خبر واحد است ولی از کجا شما اعم می گیرید ما در این زمینه ها بحث نمی کنیم بحث ما در این است که از این آیه دو تا (نفر) فهمیده می شود، یک (نفر) برای جهاد و یک (نفر) برای تفقه فی الدین کلمه لولا تحضیضیه دلالت بر وجوب دارد

و کسی در این مطلب تردید نکرده است حالا- موردش کجا باشد بحثی است. چند آیه از سوره توبه دلالت بر وجوب جهاد دارد {إن لا- تنفروا یعدّیم عذاباً ألیماً} آیه ۳۹ از سوره توبه که اگر (نفر) نکنید عذاب اَلیم در انتظار شماست، ما در باب شهادت فقه خواندیم که برای گناهان کبیره و صغیره چه معیاری وجودی دارد، یکی از معیارهای گناهان کبیره این است که هر گناهی که وعده عذاب درباره آن داده شده آن از گناهان کبیره است، و این آیه دلالت دارد که (نفر) واجب است و در ترک آن عذاب اَلیم است. {و قالوا لا تنفروا فی الحرّ قل نار جهنم أشدّ حرّاً} آیه ۸۱ از سوره توبه دلالت دارد که در ترک (نفر)، نار جهنم است که اشدّ حرّاً است. {یا ایها الذین خذوا حذرکم فانفروا ثباتٍ أو انفروا جمیعاً} آیه ۷۱ از سوره نساء است. {خذوا حذرکم} قبلاً بحث کردیم که انواع آمادگی گفته شد، ثبات جمع ثبه است ثبه یعنی گروه گروه حرکت کنید و یا همه با هم حرکت کنید. {ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم إلى الارض} آیه ۳۸ سوره توبه است. توبیخ از این است که وقتی فرمان (نفر) داده شده شما به زمین چسبیده و حرکت نمی کنید. {انفروا خفافاً و ثقلاً و جاهدوا بأموالکم و أنفسکم فی سبیل الله} خفافاً جمع خفیف است و ثقلاً جمع ثقیل است مانند کبار جمع کبیر و صغار جمع صغیر. {خفافاً و ثقلاً} مجرد و متأهل، پیر و جوان حرکت بکنید. خلاصه آیاتی در سوره توبه وجود دارد و آن یک هم از سوره

نساء بود، که دلالت دارند بر وجوب (نفر). بعد در همین سوره توبه آیه ۱۱۸ این را دارد که {وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّى إِذَا ضَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا رَحِبَتْ وَضَاقَتِ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَاءَ مِنْ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ} سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند با اینکه قدرت داشتند که حرکت کنند اینها از حرکت امتناع کردند و نرفتند این سه نفر را می خواهند بگویند که با خصوصیتی که دارد، واجب بوده که بروند و نرفته اند و چه جریاناتی به وجود آمده است. این سه نفر یکی اسمش کعب بن مالک است دوم مراره بن ربیع، سوم هلال بن امیه، این سه نفر معروف و مشهور بودند، از افسرانی بودند در جنگ های دیگر اما اینجا تخلف کردند. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با اصحاب حرکت کردند و رفتند و یک ماه طول کشید این جنگ تبوک و اینها که نرفته بودند شناسانده شده بودند، مثلاً یکی از کسانی که در میان جمعیت نبود در تاریخ نوشته اند که ابوذر بود، بعد صحبت ابوذر شد گفتند نیست، پیغمبر (ص) فرمودند ملحق خواهد شد، شترش مثل اینکه خوابیده بود و مانده بود، این بود که تا رسیدن به آن جبهه جنگ تبوک که الان تبوک شهری است در اردن، به تبوک که رفتند دیدند ابوذر نیست ولی منتظر بودند چون از کسی مثل ابوذر در تخلف در جنگ معمول نبود تا اینکه یک شبی از دور پیدا شد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند {کن اباذر} بالاخره ابوذر آمد و گفت که من

شترم خوابیده بود و عقب ماندم بالاخره خودم را رساندم بعد دست برد یک چیزی در پشتش بود مشک را گذاشت جلوی پیامبر قبل از اینکه مشک را بگذارد پیامبر فرمودند ابوذر رسیده تشنه است برایش آب بیاورید، آب دادند و خورد بعد از خوردن آب مشک را جلوی پیامبر گذاشت، بعد پیغمبر فرمودند تو که پشتت آب بود چرا نخوردی و اینقدر تشنه هستی، گفت که من دیدم که باران آمده در گودی سنگ مقداری آب جمع شده، آن آب باران خیلی زلال خواستم آن را آورده باشم و شما بخورید، پیغمبر از این صفای ابوذر خیلی خوشش آمد نگاه کرد به ابوذر و فرمود {یا اباذر تعیش وحدک و تموت وحدک تبعث وحدک} خبر داد از آن جریان آخر کار ابوذر در زمان عثمان که تبعید شد به ریزه. خلاصه بعد که آن سه نفر نیامدند و جنگ تمام شد و برگشتند پیغمبر(ص) فرمود برای استقبال ما این سه نفر می آیند، این کعب و مراره و هلال، کسی با آنها حرف نزد، کسی جواب سلام آنها را ندهد با قیافه های درهم کشیده با آنها برخورد کنید کسی با آنها گرم نگیرد با قیافه های گشاده با آنها ملاقات نکنید، مردم برای پیشواز آمدند این سه نفر هم توی جمعیت بودند آمدند پیش پیغمبر و سلام کردند اما پیغمبر جواب ندادند به هر کس سلام کردند کسی جواب نداد این یک درس بزرگی بود که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) برای مجازات آنها ایجاد انزجار عمومی و نفرت عمومی قرار داد هیچ کس به آنها نه جواب سلام داد و نه صحبت می کرد رفتند

به خانه هایشان، خانواده های آنها به خدمت پیغمبر آمدند گفتند تکلیف ما چیست؟ پیغمبر فرمود غذا به آنها بدهید ولی با آنها صحبت نکنید ارتباط با آنها نداشته باشید این بود که {ضاقَت علیهم الارض بما رحبت} وقتی اینجور دیدند آمدند میان مردم بازار و کوچه، دیدند هر کس با آنها برخورد می کند ترک کلام و سلام است و ترک مرادده و ارتباطات و برخورد با قیافه های درهم کشیده است این بود که زمین وسیع بر آنها تنگ شد آن قدر در تنگنا و مضیقه، که زمین بر آنها تنگ شد {و ضاقَت علیم انفسهم} بعد هم خودشان گفتند حالا که مردم با ما این چنین برخورد می کنند رو به بیابان بگذاریم رفتند به بیابان و در بیابان چند روز با هم بودند و البته حالشان تضرع بود و توبه بود {و ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَاءَ مِنَّا إِلَّا إِلَیْهِ} یقین پیدا کردند که پناهگاهی غیر از خداوند ندارند بعد گفتند حالا که مردم با ما اینطوراند پس ما خودمان هم باید از یکدیگر جدا شویم و هر کدام رفتند به یک گوشه ای حتی خودشان هم جانشان به تنگ آمد {ثم تاب علیهم لیتوبوا} درباره خداوند تاب می گوید بعد لیتوبوا خداوند نسبت به کسی که توبه می کند. دو تا تاب می کند، توبه یعنی رجوع، توبه خداوند یکی توفیق است {تاب الله} یعنی خداوند او را توفیق توبه داد یکی دیگر قبول توبه است پس هر کس که توبه کرد از طرف خداوند دو تا توبه نسبت به آن شخص است اول قبل از توبه توفیق توبه به کسی خدا می دهد و بعد از توبه او خداوند این توبه

را می پذیرد {ثم تاب عليهم ليتوبوا إن الله هو التواب الرحيم} خداوند به آنها توفیق توبه داد تا آنها توبه کنند و خداوند این توبه را می پذیرد، ۵۰ روز این جریان متارکه طول کشید بعد از ۵۰ روز جبرئیل آمد و این آیه را آورد و پیغمبر اعلام کرد که محکومیت آنها پایان یافته و پیغمبر خودشان رفتند و به آنها مژده دادند و آنها را آوردند و مردم استقبال کردند و خیلی خوشحال شدند خلاصه این آیه ۱۲۲ است و عرض کردم {وعلی الثلاثة الذین خلفوا} در مجمع البیان است که {قال الباقرو الصادق علیه السلام خلفوا} قرآن فعلی خلفوا است ولی آنها خواندند خالفوا و مخالفت کردند، در فقه ما بحث شده که ما موظفیم به قرآن فعلی که بیشتر هم قرائت عاصم است عمل کرده و ما نمازهایمان را طبق این قرآن می خوانیم ولی اهل بیت (علیهم السلام) در مواردی قرائتشان با این فرق دارد به ما گفتند {إقرئوا كما یقرء الناس} برای اینکه اختلاف به وجود نیاید همان طور که مردم قرآن می خوانند شما همان طور بخوانید تا اینکه {سیجیء من یعلمکم} تا امام عصر (علیه السلام) خواهد آمد و به شما قرائت صحیح را خواهد گفت. خلاصه او می گوید خالفوا خواندند اما در قرآن کریم خلفوا {وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظنوا ان لا ملجاء من الله إلا الیه ثم تاب علیهم ليتوبوا إن الله هو التواب الرحيم} درس های فراوانی از این استفاده می شود یک درس بزرگ این است که کسی که مرتکب منکری شد در برابر این مردم چه وظیفه ای دارند؟ چون بحث ما

جهاد است و امر به معروف و نهی از منکر و این مطلب در بحث امر به معروف هم خیلی مهم است و دلالت دارد بر این که مردم در برابر کسی که مرتکب گناه است بایستی نهی از منکر کنند، نهی از منکر هم مراتبی دارد، مرتبه اولش قلب است انسان در دل باید نسبت به آن گناه نا راضی باشد در دل باید منزجر و متنفر باشد از آن شخص، این را نهی از منکر قلبی می گوئیم و در برخورد با زبان و در درجه اول باید با ملایمت نهی از منکر را انجام دهد و بعد از آن (ید) یعنی با دست خودش با قدرت خودش جلو گناه را بگیرد، این است که در سه مرتبه نهی از منکر وجود دارد آن اولی که در این آیه بیشتر مورد بحث ما است همان انزجار قلبی است، ما روایات زیادی در این موضوع در نهج البلاغه داریم {إِنَّمَا عَقْر نَاقَةٍ تَمُودُ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ حَيْثُ عَمَّوهُ بِالرِّضَا} یک نفر ناقة صالح را پی کرد {إِذَا أَنْبَعَثَ شَقَاها فَقَالَ لَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا} خوب {فَعَقَرُوهَا} این را خداوند نسبت داده به همه برای اینکه یک نفر ناقة صالح را پی کرد اما چون بقیه نهی از منکر نکردند، صحّه گذاشتند و راضی شدند این بود که {فَعَمَّهِمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ حَيْثُ عَمَّوهُ بِالرِّضَا} بنابراین یکی از موضوعات مربوط به نهی از منکر و امر به معروف این انزجار و تنفر قلبی از کسی که مرتکب گناه شود در این مورد ما روایات فراوان داریم، اولاً صاحب جواهر در جلد ۲۱ که

مراتب نهی از منکر را ذکر کرده این بحث را پیش کشیده نهی از منکر یا امر به معروف واجب عینی است یا کفایی است؟ که ما این را درباره جهاد بعداً بحث خواهیم کرد، ایشان در آنجا گفتند که سه مرتبه است مرتبه قلبی، مرتبه لسانی و مرتبه یدی است، ایشان اینطور اختیار کرده اند مرتبه قلبی واجب عینی است یعنی به هر کسی واجب است یعنی وقتی دید شخصی مرتکب گناه شد قلباً ناراحت باشد، قلباً منزجر باشد این مرتبه را از مراتب ایمان گفته و واجب عینی است و هر کسی که تخلف کند گناه کرده اما مرتبه یدی و مرتبه لسانی را واجب کفایی ذکر کرده، در جلد ۲۱ جواهر صفحه ۳۵۹ تا ۳۶۲ در دو سه صفحه بحث کرده اما خلاصه اش همین است که بنده عرض کردم بنابراین یکی از وظایف بسیار لازم در امر به معروف و نهی از منکر همان تنفر و انزجار قلبی است در وسایل شیعه چند روایت ذکر شده که می خوانیم، در وسایل شیعه جلد ۱۱ صفحه ۴۱۳ روایتی ذکر کرده یکی از آنها این است که {عن ابی عبدالله (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ أَهْبَطَ مَلَکَیْنِ خَدَوَانِدِ دَو فَرَشْتَه رَا فَرَسْتَادَ {الِی قَرِیْه لَیْهَلْکَهُمْ وَ إِذَا هُمَا بَرَجَلٍ تَحْتَ الْیَلِّ قَائِمٌ} آمدند برای هلاک کردن و عذاب آن قریه، دیدند یک شخصی مشغول عبادت است {یتضرع الی الله و یتعبد} {فقال أحد الملکین للآخر أئی أعاود ربی فی هذا الرجل} یکی از این فرشته ها گفت که من بر می گردم از خداوند سؤال کنم این شخص که نماز شب می خواند و مشغول نماز شب است و اگر قریه را

ما خراب کنیم او هم هلاک می شود {قال الآخر بل تمضی لما أمرت} دیگری گفت نخیر شما باید مأموریت را انجام بدهید {فأوحى الله الى الذی لم يعاود ربّه فی ما أمره أن أهلكه معهم} خداوند تبارک و تعالی وحی کرد به همان فرشته ای که برنگشته بود که هلاک کن این شخص را. چرا؟ گفت {خلّ سخطی إنّ هذا لم يتمّع وجهه قطّ غضباً لی} برای اینکه این شخص هیچ وقت برای غضب من چهره درهم نکشیده این گناهکار را دیده ولی چهره درهم نکشیده چون ابراز تنفر نکرده این هم مانند دیگران گناهکار است و مشمول عذاب الهی است. در اینجا بابی است باب وجوب {اظهار الکراهه للمنکر والاعراض عن فاعله} واجب است کسی که مرتکب منکر شد مردم کراهتشان را از او اظهار کنند و از فاعلش اعراض کنند حالا چند خبر از این باب می خوانیم خبر اول باب، باب ششم از ابواب امر و نهی، هم کتاب جهاد هم امر به معروف در وسائل ۲۰ جلدی در جلد ۱۱ می باشد، اول جهاد عدو بعد جهاد نفس بعد ابواب امر و نهی، باب ششم از ابواب امر و نهی صفحه ۴۱۳ از وسائل ۲۰ جلدی {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند را آشنا هستی کلینی از علی بن ابراهیم این را هم می دانید کلینی طبقه ۹ و علی طبقه ۸ و از اجلاء معروف اند، عن علی بن ابراهیم بن هاشم که طبقه ۷ است، عن النوفلی، نوفلی اسمش حسین بن یزید نوفلی است این شیعه است و ساکن ری بوده ولی توثیق درست ندارد،

سکونی، اسماعیل بن ابی زیاد سکونی از قضات عامه است ولی امام (رضوان الله علیه) در درسشان بارها می فرمودند که علماء و فقهاء ما به کتاب سکونی اعتماد کردند این سند که خوانده شد شاید بیش از هزار بار این سند در کتاب های ما آمده است آن وقت ایشان می فرمودند فقهای ما، شیخ طوسی هم در عیّده دارد به کتاب سکونی عمل کردند و لو از عامه است ولی با اهل بیت و امام صادق (علیهم السلام) خیلی ارتباط داشته خیلی نقل دارد، سکونی کتابش مورد عمل فقهاء ماست و سکونی هم از همان نوفلی نقل می کند بنابراین نوفلی هم باید مورد وثوق باشد از این راه ایشان تمام روایات مربوط به این سند را می گفتند که قبول می کنیم و عمل می کنیم، خلاصه سند این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ایبه عن النوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال امیر المؤمنین (علیه السلام) أمرنا رسول الله ان نلقى اهل المعاصی بوجوه مکفّهه} حضرت امیر می فرمایند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما امر کرده بود با اهل معاصی را که برخورد می کنیم با چهره مکفّهه باشد، اکفّهه، یکفّهه، اکفهراراً، مثل اقشعرّ، یقشعرّ، اقشعراراً این رباعی مجرد است، اکفّهه یعنی کسی که چهره اش را درهم بکشد. پیغمبر امر کرده بودند که با اهل معاصی با چهره درهم کشیده برخورد کنیم. این خبر را که خواندم در اینجا است بعد یک باب دیگر ایشان دارند، این باب که خواندیم مربوط به این بود که با کسانی که مرتکب گناه هستند با چهره گشاده برخورد نکنید با آنها گرم نگیرید

بلکه با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنید. این موضوع خیلی مهم است، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فضایی ایجاد کردند که آن فضا، فضای نهی از منکر بود که برای ما درس است باید ایجاد یک فضا شود که در آن فضا معروف متداول باشد و در آن فضا منکر متروک باشد چون فضا و محیط خیلی در انسان اثرگذار است اگر مرتکب گناه شود آن فضا نمی پذیرد تمام افراد به او ملامت می کنند با چهره درهم کشیده با او برخورد می کنند این خیلی اثر می گذارد. دومین باب، باب هفتم، {باب وجوب هجر فاعل المنکر} یعنی کسی که فاعل منکر است مردم ارتباطشان را با او قطع کنند نه تنها هنگامی که برخورد کردند با شما، چهره شما درهم کشیده باشد، علاوه بر این مرادده و ارتباط را با او قطع کنند، وجوب هجر، ترک مرادده فاعل منکر {والتوصل إلى ازالته بكل وجه ممکن} از هر راه باید مردم سعی کنند که آن منکر زائل شود و قطع شود. در اینجا چند روایت ذکر کرده این روایت دوم است که می خواهیم بخوانیم {و عن عده من أصحابنا عن سهل بن زياد و عن صفوان بن يحيى عن الحارث بن المغيرة} خلاصه روایت از لحاظ سند خوب است، {قال ابو عبدالله (عليه السلام) لاخذن البرئ منكم بذنب السقيم} امام صادق (عليه السلام) فرمودند که بری را، کسی که مرتکب گناه نیست او را مواخذه می کنم به ذنب کسانی که مرتکب گناه هستند {لِمَ لا أفعل؟} چرا اینکار را انجام ندهم؟ {يبلغكم عن الرجل ما يثينكم} شما می شنوید که گاهی بعضی حرفهایی می زنند که ناراحت می شوید {یشیننی} و ما هم ناراحت

می شویم {فتجالسونهم و تحدّثونهم} باز با آنها مجالست می کنید با این وضع با آنها صحبت می کنید {و یمزّ بکم المارّ} بعد که با آنها گرم می گیرید و صحبت می کنید {و یقول هولاء شر من هذا} او می گوید که آنها که با او گرم می گیرند بدترند آنها باید جلوی او را بگیرند ولی با او گرم می گیرند و ارتباط دارند {اذا بلغکم منه ما تکرهون زبرتموهم و نهیتموهم کان ابرّ بکم و بی} وقتی به شما رسید شخصی که مرتکب گناه شده باید شما او را منع کنید و او را ترک کنید. خبر بعد {و عنهم عن سهل عن ابن محبوب عن خطّاب بن محمد عن الحارث بن المغیره} در این خبر خطّاب بن محمد توثیق نشده است (ولی این مربوط به ما طلبه ها است) {أَنَّ ابا عبدالله (علیه السلام) قال له: لأحملن ذنوب سفهائکم إلی علمائکم} من گناه سفهاء را به گردن علماء می گذارم، سفهاء کسانی که سبک عقلند این خبر سوم از باب هفتم در صفحه ۴۱۵ است آن را مطالعه کنید.

وجوب جهاد – مراتب امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد درباره آیه ۱۱۸ سوره توبه سوره نهم قرآن مجید {وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی إذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم أنفسهم و ظلّوا ان لا ملجاء من الله إلاّ الیه ثمّ تاب علیهم لیتوبوا إنّ الله هو التّواب الرحیم} عرض کردیم از این آیه چند مطلب استفاده می شود اول اینکه جهاد واجب بوده است که آن سه نفر که تخلف کردند (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) و در عرصه جهاد تبوک حاضر نشدند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه برنامه ای

ص: ۱۶۶

به وجود آورد که کل جامعه نسبت به آنها با انزجار و تنفر مواجه شوند، خوب اگر جهاد واجب نبود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین کاری انجام نمی داد که جامعه را بر علیه چند نفر بسیج کند که آنها سلام کنند و پیغمبر جواب ندهد و مردم نیز جواب ندهند و مردم با چهره درهم کشیده با آنها برخورد کنند خوب مسلماً این دلیل آن است که جهاد واجب بوده است. بحثی وجود دارد که اگر امام و زعیم وقت به مردم بگوید باید در جهاد باشید، باید باشند. مطلب دوم این است که درس بزرگی در زمینه امر به معروف و نهی از منکر که کسانی که منکر را مرتکب می شوند و کسانی که معروفی را ترک می کنند جامعه باید نسبت به آنها توجه داشته باشد بی تفاوت نباشد یکی از مراتب نهی از منکر همین است که باید با چهره درهم کشیده که حاکی از تنفر باشد با آنها برخورد کنند خوب اگر این جریان در جامعه عملی شود و در هر فضا پیاده شود اثر بسیار زیادی دارد در اینکه منکر ترک شود و معروف عملی شود این مطلب در این آیه بشدت واضح و روشن است که با برنامه ای که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا کرده اند استفاده می کنیم ما در بحث امر به معروف و نهی از منکر با توفیق پروردگار بعد از جهاد بحث خواهیم کرد و بنده معتقدم نسبت به جهاد و امر به معروف و نهی از منکر فقهای ما عنایت نداشتند ما نمی خواهیم از آنها انتقاد کنیم ما تمام برکات خودمان را در نتیجه کوشش های

ص: ۱۶۷

فقهای گذشته می دانیم شاید زمان مقتضی نبوده و الاً یک موضوعی که با این همه آیات قرآن که ما داریم می خوانیم با این همه روایات، با این همه اهمیت، با این همه نوعیتی که جهاد در اسلام دارد خیلی خیلی مختصر نوشته شده مباحث آن بسیار کم است خیلی از مطالبی که می شد از آیات قرآن، از روایات استفاده کرده دربار جهاد کتابی که می توانسته اند نوشته اند یا در مورد امر به معروف و نهی از منکر که نیز همین طور است، این دو مطلب بسیار در اسلام مهم است ولی در کتب فقهای ما بر اساس زمانی که داشتند آن عنایت لازم در مورد بحث ما به وجود نیامده، نیامده که کار به اینجا رسیده خلاصه استفاده ای میشود کرد که بعداً بحث می کنیم که امر به معروف و نهی از منکر متفرع بر احتمالات است اقل احتمال تأثیر را ما باید بدهیم جایی که بدانیم تأثیر ندارد وظیفه نداریم اما اگر احتمال تأثیر داشته باشد مراتب دارد، مرتبه اول به تذکر و ملائمت و لسانی است بعد فعالیت با دست و قدرت برای جلوگیری ولی قبل از همه اینها به قلب مربوط می شود افرادی که متوجه شدند در جامعه منکری انجام شده از فردی یا افرادی باید نسبت به آن متنفر باشند ناراحت باشند منزجر باشند و این کراهت قلبی خودشان را ابراز کنند که ابراز همین کراهت قلبی خودش خیلی اثر دارد در نهی از منکر و امر به معروف، این موضوع در کتاب امر به معروف بعداً خواهد آمد ما به مناسبت همین بحث یک بابی را ذکر کردیم که باب هفتم

از ابواب امر و نهی در وسائل جلد ۱۱، صفحه ۴۱۴، از وسائل ۲۰ جلدی، خبر سوم این باب بود از کافی نقل می کند {عن عده من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب} که به نحو مطلق حسین بن محبوب است تا اینجا اینها را می شناسیم که چهره های شناخته شده و خوب اند {خطاب بن محمد} که توثیق نشده است {عن الحارث بن المغیره} این ثقه است و بسیار جلیل القدر است از طبقه چهارم است. شناخت طبقات ت اثیر زیادی در علم رجال و شناخت سند حدیث دارد، شاگردان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) طبقه اول اند مثل ابوذر و غیره، شاگردان اینها طبقه دوم، شاگرد شاگرد طبقه سوم، طبقات به ترتیب استاد و شاگرد تنظیم شده، این طبقه ها را آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می کردند که بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است که خود آقای بروجردی طبقه ۳۶ بودند ما طبقه ۳۷ هستیم، روی این اساس کلینی طبقه نهم است، صدوق طبقه دهم است، شاگردان صدوق طبقه یازدهم، شیخ طوسی طبقه دوازدهم است و هكذا. این الحارث بن المغیره جزء طبقه چهارم است، ثقه است و ثقه است، نجاشی و کشی همه او را توثیق کرده اند {أَنَّ ابَا عبدالله علیه السلام قال} حضرت ابی عبدالله به الحارث بن المغیره فرمود {لأحملن ذنوب سفهائکم الی علمائکم} فرموده من گناه سفهاء شما را به گردن علماء شما می گذارم این حدیث را از این جهت بیشتر ما خواندیم که آن وظیفه علماء را بیان می کند که چقدر موضوع امر به معروف و نهی از منکر سنگین است علماء

هر چند از جهتی دارای فضیلت زیادی هستند مخصوصاً فقهاء، امام جواد (علیه السلام) فرمودند {التفقه ثمن لكل غالٍ و ثلم الی کل عالٍ} تفقه بهای هر چیز گرانبهاست آنقدر تفقه ارزش دارد که هر چیزی که پیش شما گرانبهاست مانند مود مقامه) در تمام روایات در نظر داشتند و مطرح می کردند که بر اساس استاد و شاگرد تنظیم شده است جوانی، سلامت بدن، مال، اگر انسان اینها را در برابر تفقه بدهد ارزش دارد {ثلم الی کل عالٍ} تفقه نردبانی است برای نیل به هر درجه و مقام بالاتر، امام صادق (علیه السلام) می فرمایند {رکعه یصلیها الفقیه أفضل من سبعین ألف رکعه یصلیها العابد} یک رکعت نماز فقیه بخواند از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بخواند بالاتر است و بالاخره {إذا کان یوم القیامه و وضعت الموازین توزن دماء الشهداء مع مداد العلماء و یرحیح مداد العلماء علی دماء الشهداء} این فضیلت علم است ولی از طرفی هم علماء وظیفه شان خیلی سنگین است در همان خطبه شقشقیه حضرت امیر (علیه السلام) {و ما أخذ الله علی العلماء ألا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم} خداوند از علما پیمان گرفته در برابر مظلوم و ظالم آرام ننشینند هر وقت بینند در یک جامعه ای مظلومی است و ظالمی است نبایستی آرام و قرار داشته باشند این یکی از وظایف علماء است. از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم {إذا ظهرت البدع فی أمتی و علی العالم أن یظهر علمه و إلا فعليه لعنه الله} هر چیزی که در جامعه بوجود بیاید بر خلاف موازین دین باشد عالم باید حرف بزند باید اظهار وجود

کند نهی از منکر کند {والأفعليه لعنه الله} این عالم در برابر منکر و ظلم وظیفه اش با دیگران خیلی فرق دارد، نهی از منکرش هم خیلی مؤثر است، امر به معروفش هم خیلی مؤثر است چون بالاخره مردم بر اساس فرهنگ اسلامی، علماء را وارث پیامبر و ائمه علیهم السلام می دانند با همان دید به ما نگاه می کنند بنابراین وظیفه ما بسیار بسیار سنگین است در حدیثی از امام صادق علیه السلام {الامراء حکام علی الناس و العلماء حکام علی الملوک} یعنی امراء و زمامداران در مردم نفوذ دارند و تأثیر گذارند ولی علماء در امراء نفوذ دارند یعنی شما نفوذ دارید در کسانی که در مملکت سمت و مقامی دارند خودتان را کنار نکشید خودتان را کم حساب نکنید شما نفوذ دارید بر امراء، امراء هم بر مردم، بنابراین شما هم بر مردم نفوذ دارید هم بر امراء و کسانی که دارای منصب و مقام هستند. این است که وظیفه علماء سنگین است مثلاً یک نفر در یک جا مرتکب منکر شد یک فرد عادی از آن اظهار انزجار کند یا یک عالم اظهار انزجار کند، یک فرد عادی ارتباطش را با او قطع کند یا یک عالم ارتباطش را قطع کند آن عالم که ارتباطش را قطع کرد خیلی اثر گذارتر است این حدیث حدیث مهمی است {إن ابا عبدالله علیه السلام قال له} حضرت ابی عبدالله علیه السلام به الحارث بن المغیره فرمودند {لأحملن ذنوب سفهائکم علی علمائکم} گناه سفهاء شما را بر گردن علماء شما می گذارند، همه حدیث را وسائل نقل نکرده مقداری از حدیث را نقل کرده {الی أن قال ما یمنعکم

إذا بلغكم على رجل منكم ما تكرهون { البته در پاورق وسائل مدرک هست که اصل حدیث از کجاست کسی بخواهد همه حدیث را ببیند باید به آن پاورقی مراجعه کند) یکی از مشکلات وسائل این است که تقطیع کرده است چه چیزی مانع شماسست وقتی شنیدید از کسی چیزی که خوشتان نمی آید {و ما یدخل علینا به الأذی} اگر شنیدید از کسی که کاری انجام می دهد که به ما اهل بیت اذیت و ناراحتی از آن جهت وارد می شود {ان تأتوه فتؤنبوه و تعدلوه} سراغ او بروید و او را توبیخ کنید {فتؤنبوه} تأنیب یعنی توبیخ کردن و او را ملامت کنید {و تعدلوه و تقولوا له قولاً بلیغاً} با او صحبت کنید ولی صحبت بسیار قاطع و رسا که قدرت شما را بفهمد {قلت جعلت فداک إذا لا یقلبون مناً} این شخص گفت یابن رسول الله {جعلت فداک} ما اگر این طور برخورد کنیم از ما قبول نمی کند {قال أهجروهم و اجتنوا مجالسهم} اگر قبول نکردند مراوده خودتان را با آنها قطع کنید و با آنها رفت و آمد نکنید. این همان است که عرض کردیم دلالت دارد بر مرتبه ای از نهی از منکر، البته این نهی دارای مراتبی است که این یکی از مراتب آن است. دع و رسا که قدرت شما را بفهمد کنار نکشید خودتان را کم حساب نکنید شما نفوذ دارید بر صاحب وسائل بعد از نقل خودشان می گوید {و رواه ابن ادریس فی آخر السرائر} یک مطلب مهم این است که وقتی به وسائل مراجعه می کنید می بینید گاهی صاحب وسائل خبر را که نقل می کند بعد می گوید {و رواه فلان}

، در این خبر می گوید ابن ادریس نقل کرده است. ابن ادریس مؤسس حوزه حله می باشد که فارغ التحصیل های این حوزه محقق و علمامه و... می باشند از این جهت کارش مهم است. در دست ابن ادریس یک کتابهای بوده از رواه بزرگ، آنچه در دست ایشان بوده در دست شیخ طوسی و کلینی نبوده است به آنها می گویند مستطرفات السرائر در آخر سرائر استطرف کرده و آنها را ذکر کرده است، آقای بروجردی (ره) که عنایت زیاد داشتند به کتب ایشان می فرمودند این مستطرفات السرائر خیلی مهم است برای اینکه این معلوم می کند ایشان به یک مرکزی دست پیدا کرده و کتبی از رواه را آنجا دیده است و معلوم می شود این اصول و این کتب در دست شیخ طوسی و کلینی و صدوق نبوده و لذا ما روایتی در آنجا می بینیم که در کافی و تهذیب و استبصار و من لا یحضره الفقیه نیست، این است که صاحب وسائل اینگونه می گوید همین خبر را ابن ادریس در آخر سرائر نقل کرده در مشیخه نقل کرده است، مشیخه به آن کتابی می گفتند که شیوخ را در آنجا ذکر می کردند و روایات آنها را. خلاصه این کتاب در دست ابن ادریس بوده و همین خبر که خواندیم ما از کافی خواندیم ولی معلوم می شود این خبر با این سند که می رسد به الحارث بن المغیره این در دست ابن ادریس هم بوده، این را ما نسبت به آن آیه ذکر کردیم و از آن درباره وجوب جهاد استفاده می شود و ما داریم بحث می کنیم با توجه به آیات قرآن. این طور که عرض کردیم نهی از منکر مراتبی

پیدا می کند اول اینکه انسان قلباً (هر مؤمنی) که اطلاع پیدا کند منزجر شود ناراحت شود این اولین مرتبه اش است بعد با زبان و ملایمت و با اتمام حجت و اگر نشد می رسد به قدرت (ایدیهم) این است که در نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام در کلمات قصار همین سه مرتبه را برای نهی از منکر و امر به معروف نقل کرده در کلمات قصار شماره ۳۶۶ حضرت امیر در آنجا فرموده اند که {فمنهم المنکر للمنکر} امیرالمؤمنین اشخاص را چند قسمت می کند بعضی هستند که نهی از منکر می کنند هم با دست و هم با لسان و هم با قلب، قلباً هم از منکر منزجر است، لساناً هم بیان و نصیحت و اتمام حجت دارد و با ید اعمال قدرت و جلوگیری می باشد و می رسد به ضرب و جرح و گاهی هم شاید به قتل برسد {فمنهم المنکر للمنکر} یعنی بعضی از مردم، مسلمانان منکر منکراند {بیده و لسانه و قلبه} نهی از منکر می کنند هم با قلبشان هم با لسانشان هم با دستشان، این را می فرمایند که این اشخاص مستکمل خصال خیرند، خصال خیر را به حد کمال رسانده اند چون در برابر منکر هم قلباً منزجراند، هم لساناً به نصیحت و بیان پرداختند و هم با قدرت و ید خودشان به ازاله منکر اقدام کردند این قبیل افراد که هر سه مرتبه را دارند خودشان را محیا کرده اند به انجام هر سه و این خصال خیر است یعنی هر سه را به حد کمال دارند بعضی هستند قلباً منزجراند ولی لساناً انجام نمی دهند خوب او دو مرتبه را کم دارد بعضی قلباً و

لساناً، یداً را کم دارند حضرت تمام اقسام را فرمودند آخرش این است {و منکم تارک لانکار المنکر بلسانه و قلبه و یده فذلک میت الاحیاء} ولی کسی که هیچ کدام از این ابعاد را ندارد بی تفاوت و ساکت است انکار منکر را نه به قلب دارد نه به لسان نه به قلب حضرت می فرمایند این آدم مرده است، آدم زنده یا مسلمان زنده نباید بی تفاوت باشد اگر واقعاً کسی تارک انکار منکر باشد {بلسانه و قلبه و یده و ذلک میت الاحیاء} . به مناسبت بحثی که داریم این کلمات را عرض کردم اما باز هم در نهج البلاغه که مطالب زیادی است اما باز هم یک موضوعی است سید رضی (رحمه الله علیه) در قم ۳۷۶ این که خواندیم ما رقم ۳۶۶ بود پشت سر این سید رضی اینطور دارد و {عن ابی جحیفه} سید رضی هیچ گاه سند ذکر نمی کند اما در اینجا ذکر کرده، ابی جحیفه از اصحاب حضرت امیر علیه السلام است اسمش وهب بن عبدالله است در کتب رجالی ما از آیت الله خوئی (اعلی الله مقامه) در معجم الرجال حدیث ایشان را ذکر کرده و خیلی تمجید کرده که از خواص اصحاب آن حضرت کسی است که نامش ابی جحیفه است این کنیه است امّا لقب وهب بن عبدالله است این از خواص است، {سمعت امیر المؤمنین علیه السلام یقول إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بأیدیکم} حضرت امیر المؤمنین از آینده مسلمانان خبر داده اند و می گویند که شما مسلمان هستید و مسلمانان باید جهاد داشته باشد جهاد معمولی در کتاب نهی از منکر، جهاد با ید این یک مرتبه

از جهاد است مرتبه دیگر جهاد با لسان است مرتبه دیگر جهاد با قلب است ولی بدانید در آینده اینها را از دست خواهید داد فرمودند {إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ} اولین چیزی که نسبت به جهاد مغلوب خواهید شد و از دست خواهید داد {الجهاد بأيديكم} جهاد بایدیکم که عزت مسلمانان در آن است از دست خواهید داد {ثم بألسنتكم} بعد از آن کم کم جهاد باللسنتكم را نیز از دست خواهید داد {ثم بقلوبكم} بعداً کم کم جهاد به قلوب را نیز از دست خواهید داد {كمن لم يعرف بقلبه معروفاً} ما توضیح خواهیم داد الان فقط کلام حضرت امیر را ترجمه می کنیم {كمن لم يعرف بقلبه معروفاً و لم ينكر منكراً} کسی که در دل معروف را نمی شناسد نسبت به معروف بی تفاوت است که انجام بدهد یا ندهد منکر را هم در دل انکار نمی کند این آدم دلش وارونه شده {قلب} وارونه شده {نجعل أعلاه أسفله و أسفله أعلاه} اعلی قلبش اسفل می شود و اسفل قلبش اعلی می شود این را در روایات زیاد داریم که گناه گاهی باعث می شود که انسان کم کم فرهنگش عوض شود. امام صادق علیه السلام فرمودند: کسی که مرتکب گناه شود در قلبش یک نقطه سیاهی ظاهر می شود این کنایه است در روحش یک نقطه سیاه ظاهر می شود اگر توبه کرد و آن نقطه تاریک را شستشو داد دوباره دل به همان حالت اول به حالت شفافیت و صفای خودش برمی گردد اگر توبه نکرد گناه روی گناه می آید و {جعل} اعلی قلبش اسفل و اسفل قلبش اعلی یعنی آنقدر گناه روی گناه آمد و توبه هم نکرد قساوت و

شقاوت در او شدت پیدا می کند و فرهنگش عوض می شود گناه کردن برایش مثل آب خوردن می شود اصلاً قبیح گناه از دلش زائل می شود این همان عوض شدن فرهنگ است بعضی همین طوراند یعنی طوری می شوند که ارتکاب گناه برایشان قبیح ندارد، در حدیثی بنده دیدم در إحياء العلوم غزالی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته بود {اربعه الذنوب شر من الذنوب} چهار چیز در گناه از خود گناه مجازاتش و اثرش بالاتر است {الاستبشار و الإصرار و الافتحار و الاستحغار} این حدیث را که نقل می کنم شاید چهل سال قبل دیده باشم یکی از آنها این است که گناه کند و خوشحال باشد، این خوشحالی به گناه از خود گناه جرمش بالاتر است، دوم گناه کند توبه نکند و به گناه اصرار کند، سوم به گناه خودش افتخار کند چهار گناه خودش را کوچک بشمارد. خلاصه حالا در اینجا حدیثی که حضرت امیر فرمودند خیلی عجیب است و خیلی مهم است فرمود اول چیزی که از دست خواهید داد {إنّ اول ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم} جهاد که عزت و عظمت اسلامی است قرن هاست که در میان مسلمانان از دست رفته است {الجهاد بایدیکم} جهاد با ایدی را از دست دادید ولی بالسنه مدتی بود وعاظ و خطباء با زبانشان می گفتند حالا کم کم آن هم از دست رفت یعنی قدرت هایی که بوجود آمدند به وعاظ گفتند که دیگر حق ندارید فلان مطلب را بگویید، وقتی که نهی از منکر و جهاد را از دست دادند بایدیکم بعد هم بالسنه، جامعه و فرهنگ عوض می شود، مردم و بچه ها

و نسل دوم و سوم دیگر معروف را منکر و منکر را معروف می دانند. {قلب} فرهنگ شان عوض می شود اعلیٰ قلبشان اُسفل می شود گناهان را که اُسفل و پایین هستند بالا می شمارند و افتخار می کنند. این در کلمات قصار شمار ۳۶۷ بود. در شرح خوئی که شرح بسیار خوبی برای این مطلب دارد، ایشان می گویند که جائزین و حکام و مستبدین و مستکبرین همین کار را کردند اول جهاد را از مردم گرفتند بعد کم کم زبان خطباء را بستند، قلم ها را شکستند و کم کم فرهنگ مردم عوض شد در شرح خوئی جلد ۲۱ به رقم ۳۶۷. شرح فی ضلال نهج البلاغه و ایشان چون در زمان خودمان بوده و بسیاری از دردها را در دل دارد که این شرح برای محمد جواد مغنیه است این تقریبا عموی آن مغنیه بود که چندی پیش او را صهیونیست ها در سوریه شهید کردند در جلد رابع به رقم ۳۷۴.

وجوب جهاد و عواقب ترک آن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد امروز روز ۱۳ آبان، در تاریخ انقلاب اسلامی جایگاه مخصوص و بلندی دارد از جهاتی بایستی برای همیشه امروز جزء ایام الله باشد و زنده و برقرار بماند یکی از جهت اینکه امام (رضوان الله تعالی علیه) (اعلیٰ الله تعالی مقامه) سخنرانی ایراد کردند که در نتیجه به ترکیه تبعید شدند در آغاز سخن {ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا} آیه ۱۷۱ از سوره نساء سوره چهارم قرآن مجید با خواندن این آیه مطلب بسیار بزرگی را مطرح کردند یعنی قرن ها قدرت های استکباری با سبیل متعددی، با سبیل تسلط بر اوضاع سیاسی کشورها مخصوصا کشورهای اسلامی، تسلط بر اوضاع اقتصادی کشورها، تسلط بر اوضاع فرهنگی کشورها، تسلط همه جانبه

ص: ۱۷۸

کشورها و قدرت های استکباری بر کشور اسلامی داشتند مخصوصا جریان کاپیتالیسیون این جریان این بود که مستشاران آمریکایی در ایران مصونیت قضایی دارند مرتکب هر جنایتی که شوند دولت ایران حق محاکمه آن ها را ندارد که الان همین جریان در عراق، آمریکا می خواهد بر ملت تحمیل کند. امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر همین جریان قیام کردند آن موقع منزل بنده نزدیک منزل ایشان بود، از آنجا که عبور می کردم به بنده می گفتند که امام نظرشان این است که بنده خدمت ایشان حضور پیدا کنم شرفیاب شدم یک مجله به من دادند که از مجلس فرستاده شده بود که مطرح شده بود و تصویب شده بود که مستشاران آمریکایی در ایران مرتکب هر کاری شوند دستگاه قضایی ایران حق تعقیب آنها را ندارد و آنها مصونیت قضایی دارند به بنده فرمودند شما این را مطالعه کنید هر کجا که حساس باشد یک خط در حاشیه آن بکشید که فردا من می خواهم صحبت کنم، بنده شب مطالعه کردم صبح خدمت شان تقدیم کردم خلاصه ایشان با خواندن این آیه در آن روز آنچه لازم بود را بیان کردند برای اینکه آیه خیلی آیه پر محتوایی است، این آغاز یک حرکتی بود که تمام آن راه هایی که قدرت های استکباری نسبت به کشورهای اسلامی دارند این راه ها باید قطع شوند و قلع و قمع شود در این روز که یوم الله است این قیام صورت گرفت که الحمدلله به نتیجه هم رسید از این جهت برای ما روز ۱۳ آبان مقدس و محترم است. دیگر از جهت اینکه در چنین روزی در سال ۵۸ دانشجویان پیرو خط امام بالاخره به لانه

جاسوسی حمله کردند چون بعد از اینکه انقلاب پیروز شد در سفارت خانه آمریکا آن اشخاصی که آنجا مشغول کار بودند نقشه هایی داشتند به این زودی قدرت های استکباری از میدان بیرون نمی روند و می خواهند همیشه با مکر و حيله آن موقعیت خودشان را حفظ کنند خلاصه دانشجویان پیرو خط امام با شهادت قدم گذاشتند و لانه جاسوسی را تسخیر کردند و مدارکی که بدست آمد معلوم و ثابت شد که آنها نقشه هایی داشتند که نگذارند این انقلاب به ثمر برسد این بود که امام (رضوان الله تعالی علیه) فرمودند که این انقلاب دوم از اولی بهتر است و کمتر نیست در این مورد بعضی در آن موقع یک وحشتی از آمریکا داشتند امام فرمودند آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند ش آن نزول این کلمه در چنین روزی واقع شده بنابراین بر ما و بر همه ملت های اسلامی لازم است که این روز را روزی از ایام الله و زنده نگاه دارند و هر سال به یاد این جریان ها متوجه باشند که روز ۱۳ آبان دارای این اندازه اهمیت است و این خط سیر را همیشه در نظر داشته باشند با ایستادگی و مقاومت این خط را ادامه بدهند تا آمدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف. در بحثی که دیروز داشتیم درباره جهاد که بحث می کردیم یک مطلبی از نهج البلاغه عرض شد که در کلمات قصار، سید رضی (رحمه الله علیه) از ابی جحیفه که اسمش وهب بن عبدالله است از ایشان نقل می کند که حضرت امیر علیه السلام درباره ترک جهاد که اگر جهاد ترک شود چه عاقبت و خیمی برای افراد و مسلمانان ها پیش

می آید فرمودند که ابی جحیفه {قال سمعت يقول إنَّ أوَّل ما تغلبون علیه من الجهاد الجهاد بایدیکم ثم بالسنتکم ثم بقلوبکم فمن لم يعرف بقلبهم معروفًا و لن ینکر منکرًا غلب و جعل أعلاه اسفله و اسفله أعلاه} توضیح داده شد ولی مقداری از آن مانند خلاصه حضرت امیر المؤمنین می فرمایند (این از اخبار غیبیه است) که اولین چیزی که از مسلمان ها سلب می شود مسلمان ها مغلوب می شوند و از دست می دهند جهاد است تا وقتی که جهاد است آن عظمت و عزت مسلمان ها برقرار است تا هنگامی که جهاد حاکم است آن قدرت های سلطه گر جرأت تسلط بر کشورهای اسلامی ندارند اما همین قدر که جهاد ترک شد آنوقت دیگر آنها تسلط پیدا می کنند این است که اول چیزی که مسلمان ها از دست خواهند داد جهاد بایدیکم عرض کردم که شراح در این مورد مطالب خیلی جالبی دارند هم در شرح فی الضلال نهج البلاغه که مال محمد جواد مغنیه است جلد چهارم به رقم ۳۶۷ فیض الاسلام، ما باید نهج البلاغه را توضیح دهیم ولی الان وقتش نیست نهج البلاغه مثل قرآن نیست، قرآن کریم از اول تا آخر سور، ترتیب سور ۱۱۴ سوره و ترتیب آیات در سور محفوظ و معلوم است بقدری مسلم معلوم است که در تمام قرآن ها شماره آیات و ترتیب سور کما هو علیه الآن این محفوظ است و این کتاب الله تعالی دست تحریف و دشمنان نتوانسته تغییری در آن به وجود بیاورد {إنا نحن نزلنا ذکر و إنا له لحافظون} اما نهج البلاغه اینطور نیست سید رضی (رحمه الله علیه) کلمات حضرت امیر علیه السلام را جمع آوری کرده بعدا که جمع آوری شده حضرت امیر

علیه السلام گاهی یک خطبه را چند قسمت کرده که الان ملاحظه می کنید خطبه را که چند قسمت کرده منها منها در بین وجود دارد در بیشتر خطبه ها بعضی شراح آمدند آنها منها، منهاها را خطبه مستقل حساب کردند بعضی آمدند آن منها را جزو خطبه سابق حساب کردند و همین باعث شده که در شماره گذاری و در رقم تفاوت به وجود بیاد و لذا می بینیم که فیض الإسلام به گونه ای شماره گذاری کرده و فی ضلال طوری دیگر و ابن ابی الحدید طوری دیگر این کار را انجام داده است. پس بدانید که این تفاوت از اینجا سرچشمه می گیرد البته تا خطبه ۱۰، ۲۰ همه یکی هستند و از آنجا که بالاتر می رود تفاوت ها به وجود می آید خوب از این جهت ما وقتی که می خواهیم آدرس بدهیم یا مطالعه کنیم باید بگوییم طبق کدام شماره گذاری است؟ این یک تفاوت در شماره گذاری هاست. تفاوت دیگری به وجود آمده در تقدّم و ت آخر، مثلا خطبه قاصعه در شرحی خطبه ۲۰۰ و در شرحی دیگر ۲۲۰ است چون شراح این خطبه ها را با اجتهادات خودشان جلو و عقب بردند و این امر هم باعث تفاوتی دیگر شد پس در هنگامی که می خواهید آدرس بدهید و یا مطالعه کنید باید بگویید کدام شرح مورد نظرتان است. مطلب سوم اینکه در کلمات قصار هم همین بحث است. در فصل سوم نهج البلاغه که کلمات قصار است بعضی سه تا را یکی حساب کرده اند و بعضی همین را سه تا حساب کرده اند و... از این جهت در شماره گذاری کلمات قصار هم این تفاوت ها وجود دارد. مطلب و محتوا در تمامی یکسان است و متفاوت نیست

ولی در شماره گذاری تفاوت هایی صورت گرفته که باید به آن توجه داشته باشیم. خلاصه این موضوع در جلد رابع شرح فی ضلال به رقم ۳۷۴ با اینکه فیض الاسلام ۳۶۶ بود. در جلد ۲۱ شرح خوئی به رقم ۳۶۷. {إِنَّ أَوَّلَ مَا تَغْلِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ} حضرت امیر با کمال تأسف می فرمایند اول چیزی که از دست شما گرفته می شود جهاد است. شراح دارند که چه عاملی باعث می شود که مسلمان ها جهاد را پشت سر گذاشتند، بله! تسلط قدرت های سلطه گر چه استبداد گر خارجی و چه داخلی به دلیل اینکه مسلمانان با دو مصیبت مواجه بودند یکی استبداد داخلی، سلاطین به اندازه تسلط بر مردم داشتند کسی جرأت نفس کشیدن نداشت تمام قدرت ها دست سلاطین بود، رژیم شاهنشاهی، رژیم ارباب و خان خانی اینها یک تاریخ غم انگیز و سیاهی دارد برای مردم، مردم باید جان بکنند تا اینکه این کاخ نشین ها وسایل لذت و کامرانی شان فراهم شود و بر مردم حکومت کنند تمام این منسب ها خرید و فروش می شد فلان الدوله ها، فلان السلطنه ها، فلان الملک ها حتی خان حتی کدخدا و... تمام اینها خرید و فروش می شد، این بود که مردم دچار فقر فرهنگی و فقر مالی بودند، این جریان استبداد است بعدا کم کم همین استبداد گران زیربار قدرت های استکباری رفتند تابع روسیه شدند، تابع انگلستان شدند، تابع آمریکا شدند این دو جهت استبداد و استعمار بود آنها اولین کارشان این بود که دین را به حاشیه برانند و علماء منادی دین را نیز به حاشیه ببرند و منزوی کنند برای این کار چه باید انجام دهند باید جهاد را از شما بگیرند اگر شما جهاد داشته باشید

مستکبرین و مستبدین نمی توانند و جرأت پیدا نمی کنند و میدان برایشان باز نمی شود این است که {اول ما تغلبون علیه الجهاد} چه از طرف استبداد چه از طرف استکبار بعد از اینکه جهاد را از دست شما گرفتند {ثم ألسنتکم} یک مدتی جهاد را که از شما گرفتند فرصت می دهند به وعاظ و خطباء و علماء که حرف بزنند اقلأ حق را بگویند ولی کم کم آن هم از بین می رود {ثم بقلوبکم} کم کم جلوی خطباء و وعاظ را نیز می گیرند که حق را نگویند مردم را بیدار نکنند، مردم را تحریک نکنند و آن هم از بین می رود آخر چه می ماند این که مردم در دل فقط ناراحت و منزجر از ارتکاب گناهان اما خوب این مال این نسل است وقتی نسل دوم به وجود می آید نه جهادی است نه گفتاری است نه قلمی است که بنویسد نه زبانی است که حرف بزند کم کم معروف می شود منکر، منکر می شود معروف، تغییری در فرهنگ به وجود می آید آنوقت فرهنگ که تغییر کرد اعلی می شود اسفل، اسفل می شود اعلی یعنی آنچه که معروف بود مردم آن را در فرهنگشان منکر می شمارند آن را ارتجاع می نامند عقب ماندگی می نامند آنچه که منکر بود معروف می نامند و مردم آن را ترقی و تمدن برای خودشان تلقی می کنند این پیش بینی و پیش گویی حضرت امیر علیه السلام در این کلمات بود که به عرض رسید حالا برای شاهد این در وسائل الشیعه جلد ۱۱، از وسائل ۲۰ جلدی، صفحه ۳۹۶، حدیث ۱۲، از باب اول از ابواب امر و نهی {کلینی عن علی بن ابراهیم عن هارون بن مسلم عن مسعده بن

صدقہ { حدیث سنداً خوب است این دو نفر اخیر بحثی است در اینکه اینها واقفی هستند ولی ثقه می باشند } عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کیف بکم إذا فسدت نساءکم و فسق شبانکم و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر { می فرمایند چگونه خواهید بود شما مسلمانان { إذا فسدت نساءکم و فسق شبانکم } این دو به هم مربوطند هر کجا فساد نساء است فسق شبان هم است شبان جمع شاب است و شاب یعنی انسان جوان، { و لم تأمروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنکر } در برابر چنین امری ساکت ماندید { فقیل له و یکون ذلک یا رسول الله! نعم شر من ذلک کیف بکم إذا أمرتم بالمنکر و نهیتم عن المعروف } وقتی اولی نشد کم کم دومی می شود کم کم نهی از معروف می شود و امر به منکر یعنی قبح گناه از بین می رود گناه می شود یک چیز عادی بلکه یک چیز خوب و مستحسن و معروف مورد نهی قرار می گیرد { قیل له یا رسول الله و یکون ذلک! نعم! بل شر من ذلک کیف بکم إذا رأیتم المعروف منکرا و المنکر معروفا } کم کم به اینجا می رسد که معروف منکر می شود و منکر معروف می شود و ما قبل از انقلاب همه اینها را دیدیم، این بحث که درباره آیه قبل بود تمام شد بحث ما درباره آیات قرآن که درباره جهاد بحث می کنیم با توفیق پروردگار، در آیات قرآن این کلمات را زیاد می بینیم در چند جا { و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة و یکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما يعملون بصیر } سوره انفال آیه

۳۹، دوم {و قاتلوهم حتی لا- تكون فتنه و يكون الدين لله فيان انتهوا فلا عدوان الا على الظالمين} سوره بقره آيه ۱۹۲، خوب ملاحظه مي كنيد خداوند امر مي كند به قتال، امرهم دال بر وجوب است و حد و عمل را اينطور معين مي كند قتال كنيد تا فتنه ريشه كن شود و در نتيجه دين از آن خدا باشد خوب اين قبيل آيات دو سه تا بحث دارد بحث اول اين است كه معني فتنه چيست؟ كه محدود کرده وجوب جهاد را به اينكه آنقدر ادامه پيدا كند تا فتنه ريشه كن شود يكي از كلماتي كه در قرآن معاني متفاوت دارد، معاني متعدد دارد كلمه فتنه است، آيت الله طباطبائي (اعلي الله مقامه) در تفسير الميزان فرمودند فتنه يعني طلا را در آتش بگذرانند تا ميزان خلوص آن طلا معلوم باشد فتنه را لغتاً اينطور معنا مي كند {جعل الذهب في النار} تا معلوم شود كه چند عيار است، اين لغت اين است ولي در استعمالات متعدد و مختلف معني متفاوت از آن مي بينيم حالا براي نمونه بنده چند تا را مي خوانم مثلاً ببينيد {يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان} اينجا فتنه شيطان اين است كه مردم را فریب مي دهد، اي بني آدم شيطان شما را فریب ندهد آيه ۲۷ سوره اعراف است در اينجا فتن، يفتن به شيطان نسبت داده مي شود خوب همين كلمه به خدا هم نسبت داده مي شود {لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعملن الكاذبين} سوره عنكبوت {الم * ا حسب الناس يتركوا أن يقولوا آمنا فهم لا يفتنون * و لقد فتنا...} آنجا فتنه را به شيطان نسبت داده اينجا به خود

خدا، مسلم باید فرق کند، آنجا فتنه را ما چه معنی کردیم، فریب دادن، اینجا چه معنی می کنیم، امتحان کردن پس معلوم می شود همین کلمه فتنه در جاهای مختلف با معانی مختلف استعمال می شود چون خدا خودش فرمودند {لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ} فتنه را به شیطان نسبت داد و نیز فرمودند {فَتْنًا} فتنه را به خود نسبت داد این همان فعل است دیگر در آنجا به معنی فریب دادن در اینجا به معنی امتحان کردن یعنی ما پیشینیان را امتحان کردیم و شما را امتحان می کنیم پس معلوم می شود این کلمه هر چه معنی کلی داشته باشد لغتاً در موارد مختلف با قرائن مختلف در معناهای مختلف استعمال می شود، خوب دو جا هست که {إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ أَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ} اموال و اولاد شما فتنه اند یعنی وسیله امتحان شما هستند، شما نسبت به اموال و اولاد خودتان چه وظیفه و چه کاری انجام می دهید؟! یکی در سوره انفال آیه ۲۸ است {وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ} آیه ۲۸ انفال سوره هشتم قرآن، یکی هم در سوره تغابن سوره ۶۴ {إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ} و در هر دو {اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ} است، یعنی اموال و اولاد شما وسیله امتحان می باشند. حالا ببینیم در قرآن کریم {وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ} به چه معناست؟ در چند جای قرآن استفاده می شود که فتنه این بوده که هر کس که اسلام می آورده او را شکنجه می دادند، عذاب می دادند، مسلمانان مورد شکنجه و اذیت قرار می گرفتند آنقدر قتال کنید با کفار تا فتنه و اذیت کفار به مسلمان ها، شکنجه کفار به مسلمان ها برطرف شود

{و یكون الدین لله} فضا، فضایی باشد که دین در آنجا حاکم باشد کسی جرأت نکند متدینین را اذیت و شکنجه کند، منظور این است چون در آن موقع نزول آیات در مکه کفار قریش هر کس که مسلمان می شد شکنجه می دادند، اذیت می کردند آزار می کردند در همین راه پدر و مادر عمار کشته شدند، یاسر پدر عمار بود چون مسلمان شد آنقدر شکنجه شد و او را کشتند سمیه مادر عمار آنقدر شکنجه داده شد تا کشته شد، این فتنه است یعنی مسلمان ها را مورد اذیت و شکنجه قرار دادند به جرم اینکه این اسلام آورده این فتنه بود پس قتال کنید با این قبیل افراد، افرادی که مسلمان ها را به جرم مسلمان بودن مورد اذیت قرار می دهند الآن هم در دنیا همین است در اروپا و آمریکا بعد از انقلاب، مسلمان ها دچار یک اذیت هایی هستند آنجا تبعیض وجود دارد کفار از یک موارد رفاهی بهره مند اند که آن موارد رفاهی برای مسلمان ها نیست انواع و اقسام تبعیض و اذیت به مسلمان ها وجود دارد، آن موقع با قتال و با شمشیر بایستی جلوی این فتنه را می گرفتند اما حالا باید با یک وسیله دیگری خلاصه باید مسلمان ها بیدار باشند مبارزه کنند با این که مسلمان هایی به جرم مسلمان بودن تحت شکنجه و اذیت باشند، آیه خیلی مهم است در زمان ما هم جهاد شکل های مختلفی دارد. حالا ما از قرآن استفاده می کنیم منظور از فتنه درباره مسلمان ها همان شکنجه و عذاب بوده، از چند آیه یکی این است {ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا} خداوند متعال برای کسانی که هجرت کردند بعد از آنکه

شکنجه کشیدند و اذیت شدند و بعد ناچار شدند هجرت کنند، در مدینه همین طور بود مسلمانان دچار شکنجه و اذیت بودند {بعد ما فتنوا} اینجا فتنه به همین معنا است بعد از اینکه اذیت و شکنجه را تحمل کردند آنها هجرت کردند یکی اینجا است که فتنه را می فهمیم به این معناست یکی هم در سوره بروج، سوره بروج یکی از سوره های مهم قرآن است در این رابطه، سوره بروج سوره ۸۵ قرآن است این همان هولوکاستی که امروز می شنویم در این سوره بوده {بسم الله الرحمن الرحيم* *ولوکاستی که امروز می شنویم در والسماء ذات البروج* و الیوم الموعود* و شاهد و مشهود} اول چند تا قسم است، قسم به آسمان که دارای برج ها است منظور از برج ها چیست؟ برج در لغت به معنی ارتفاع و مرتفع است، آسمان دارای ارتفاعهایی است، آسمان کنایه از ستارگان، همه در یک سطح نیستند در سطوح مختلف قرار دارند دارای ارتفاع های متفاوت که بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره ارتفاعات ستارگان با توجه به سنجش با سال نوری بحث کردم، آیا مراد از بروج همین است؟ یعنی ارتفاع ها یا مراد از بروج ستارگان است یعنی {والسماء ذات النجوم} که ستارگان فراوان دارد این است مثلاً اینطور می خواهد بگوید، بعضی آمدند گفتند که این بروج دوازده گانه را می گوید چون در علم هیئت آمدند آسمان را، آن وسط آسمان را نسبت به ماه به دوازده قسمت تقسیم کردند شد بروج دوازده گانه حَمَل، ثور، جوزا، سرطان، آسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، حوت، اینها در علم نجوم خیلی به درد می خورد آنوقت آنها آمدند و گفتند ماه و خورشید و همه

اینها با این بروج حرکشان ارتباط دارد، حالا چطور شد آنها را به نام حیوان‌ها نامیدند، گفتیم آن روز چون آمدند و گفتند به آسمان که نگاه می‌کنیم خوب برای شناخت این ستاره‌ها با کشیدن یک خطوط و همی این ستاره‌ها را به هم ربط دادند یک جا شیر در آمد که شد اسد، یک جا سنبله در آمد شد خوشه، یک جا حوت در آمد شد ماهی، یک جا ثور در آمد شد گاو و به این صورت بروج دوازده گانه می‌باشد در علم نجوم این سیر ماه و خورشید خیلی در آنها اثر دارد. خلاصه ﴿وَالْيَوْمَ الْمَوْعُودِ﴾ قسم به روز قیامت ﴿شاهد و مشهود﴾ شاهد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ مشهود هم ثواب و عقاب و بهشت و جهنم که جزای اعمال است قسم به اینها ﴿قَتْلَ اصْحَابِ الْأَخْدُودِ﴾ اصحاب الاخدود چه کسانی بودند؟ ستمگرانی بودند آنها گودال‌های آتشی‌نی ترتیب می‌دادند قتل یعنی مرگ بر آنها، در اینجا به معنی نفرین است، مرگ بر ستمگرانی که خندق‌های آتشی‌نی را ترتیب می‌دادند ﴿النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ﴾ این توضیح همان اخدود است اخدود جمع خدّ است مراد همان تنورها و خندق‌ها و گودال‌های آتشی‌نی است، آتش فروزان ﴿إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ﴾ ستمگران می‌نشستند دور این آتش و تماشا می‌کردند به چه تماشا می‌کردند ﴿وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ﴾ آنها حضور پیدا کردند و در کنار آن خندق آتش می‌نشستند و تماشا می‌کردند از کشتن کسانی که ایمان آورده بودند از سوزاندن آنها لذت می‌بردند لذت آنها این بود. بقیه انشاءالله فردا.

وجوب جهاد در قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع:

ص: ۱۹۰

جهاد بحث درباره آیات قرآن مجید در رابطه جهاد، دو آیه به این مضمون که ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الَّذِينَ كَلَّهُ لِّلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ این آیه ۳۹ از سوره انفال است که قتال را واجب می‌کند برای از بین رفتن فتنه، فتنه از بین برود و دین کله لله باشد، نظیر همین آیه هم در سوره بقره است آیه ۱۹۳ ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ﴾ تفاوت این دو آیه این است که در سوره انفال ﴿وَيَكُونَ الدِّينَ لِلَّهِ﴾ ولی در سوره بقره ﴿كَلَّهُ﴾ را ندارد ولی مضمونشان یکی است، بحث در این است فتنه ای که در اینجا ذکر شده برای این است که قتال باید انجام بگیرد برای از بین بردن فتنه، که عمل انجام جهاد تا آنجا است که فتنه نابود شود، فتنه چه معنا دارد؟ ما دیروز عرض کردیم که فتنه با مراجعه به قرآن مجید به معانی مختلف استعمال شده است ممکن است یک معنای کلی باشد ولی مصادیق متعددی داشته باشد در هر کجا به کمک قرینه مصداق خاصی مراد است ممکن است اینچنین باشد و مشترک لفظی نباشد که برای چند معنا وضع شده باشد مثل عین که برای چند تا معنا وضع شده، پس برای یک معنای کلی وضع شده که این مصادیق با هم اشتراک معنوی دارند منتهی مصادیق چون خیلی مختلف و متعدد است در هر جا مصداق خاصی به کمک قرینه مراد است چون گاهی همان فتنه به خداوند نسبت داده شده، یکی هم به شیطان نسبت داده شده، مسلم دو

ص: ۱۹۱

معنا مراد است {لقد فتننا الذين من قبلهم} خدا می گوید فتننا و {و يفتننكم الشيطان} می گوید شیطان شما را فریب ندهد پس معلوم می شود که این معانی مختلفی دارد، در بعضی از کلمات قرآن مطلب همین است، یک وقت امام (رضوان الله علیه) در درس می فرمودند که ما عادت نکردیم که قرآن را بگذاریم و تمام تفاسیر را بیاوریم و با دقت مطالعه کنیم تا کنه معنا برای ما روشن باشد عادت کردیم کفایه را رسائل و مکاسب را مطالعه می کنیم، رسائل را می آوریم و تمام حواشی را پیش رو می گذاریم، مکاسب و حواشی و تقریرات، کفایه و حواشی و تقریرات ۲، ۳ ساعت مطالعه می کنیم تا یک کلمه ای از کفایه و رسائل و مکاسب را بفهمیم ولی در قرآن این چنین عاداتی نداریم این خیلی جای تأسف است ما سعی می کنیم قرآن را بخوانیم البته خواندن ثواب دارد ولی مراحل دارد، ابعاد مختلفی دارد، فهم قرآن و پی بردن به معانی قرآن. خلاصه که در اینجا کلمه فتنه که به کار برده شد در موارد متعددی در قرآن بکار برده شده مثلاً در روایات ما در بحار حضرت ابی جعفر امام باقر علیه السلام {لا يرسل المهدي (عجل الله تعالى فرجه) حتى يشمل اهل البلاد الفتنه} حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه ظاهر نخواهد شد تا زمانی که تمام شهرهای روی زمین را فتنه فرا بگیرد. این در جلد ۵۲، صفحه ۲۷۱، خبر دیگر {لا يرسل المهدي (عجل الله تعالى فرجه) حتى يشمل شام الفتنه} شام یک معنا دارد که فلسطین، سوریه، اردن و لبنان اینها همه در سابق شام گفته می شدند حالا شده اند چهار تا مملکت،

حدیث دوم نیز در جلد ۵۲، بحار است صفحه ۲۹۸، بعد در مجلد پنجم بحار در صفحه ۱۷۴، (یکی از راه‌ها برای پیدا کردن الفاظ در بحار این المعجم المفهرس بحار است که خدمت بزرگی است که در ۲۴ جلد است تمام کلماتی که در بحار است به ترتیب هجّی است کسی که بخواهد کلمه‌ای را پیدا کند خیلی راحت است مثلاً- کلمه فتنه دو صفحه یا سه صفحه از این کتاب را گرفته جلد چندم، صفحه چندم حتی سطر چندم را نوشته‌اند، حتی اکتفا نکرده به کلمه الفتنه، دو سه کلمه قبل و بعد هم است که مضمون بدست می‌آید که چه هست این دو تا چاپ است یکی ۲۴ جلدی یکی ۱۴ جلدی، مال دفتر تبلیغات ۱۴ جلدی است و مال مشهد ۲۴ جلدی است خلاصه هر چه هست خدمت بزرگی است امروز الحمدلله تعالی واقعاً اقدامات فرهنگی خیلی وسیعی انجام شده در مملکت ما، ما باید اهل مطالعه باشیم و زحمت بکشیم) خلاصه در آن ماده فتنه جلد پنجم حدیثی از حضرت امیر علیه السلام نقل می‌کند صفحه ۱۷۴، حضرت امیر علیه السلام ۵ معنا برای فتنه ذکر می‌کنند یکی به معنی امتحان که به خدا نسبت داده می‌شود مثلاً {أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین} خوب این به خدا نسبت داده شده، دوم می‌گویند به معنی کفر است {لقد ابتغوا الفتنه من قبل} یعنی دنبال کفر رفتن یا {ألا فی الفتنه سقطوا} سوم به معنی عذاب است {یومهم علی النار یفتنون} ای یعدّبون و منه فتنه محبت مال و ولد {إنما أموالکم و

اولاً کم فتنه { اینها مورد محبت شما هستند ولی همین محبت شما به آنها برای شما یک وظیفه هایی ایجاد می کند اثباتاً و نفیاً و منه فتنه المرض حالا- با توجه به اینکه عبارت را اینچنین عرض کردم، این است که مفسرین ما اینجا اقوال مختلف پیدا کردند، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) صاحب تفسیر المیزان ایشان فتنه را در این دو آیه که خواندیم به معنی شکنجه دادن و اذیت کردن مسلمانان توسط کفار بیان کرده اند چون در صدر اسلام اینچنین بود هر کسی که اسلام می آورد مورد اذیت و آزار ابو جهل ها و ابو لهب ها و کفار قرار می گرفت و در این رابطه یاسر و سمیه پدر و مادر عمار نیز کشته شدند ولی خود عمار تقیه کرد و رهایی یافت ایشان به این معنا می گیرند در این دو آیه که خواندیم، چرا؟ ایشان شاهد می آورند از خود قرآن، چون دأب ایشان تفسیر قرآن به قرآن است چون قرآن کتابی است که { یفسر بعضه بعضاً و یشهد بعضه علی بعض } قرآن این چنین است به همین دلیل هم تفسیر المیزان اسمش المیزان است که ایشان سعی کرده آیات قرآن را بوسیله خود آیات تفسیر کند، ایشان می گویند که در جاهای دیگر قرآن مثلاً دیروز خواندیم یکی اینکه { ثم إن ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا } کسانی که دست به هجرت زدند و کوچ کردند { من بعد ما فتنوا } فتنوا چه بوده؟ چون در مکه اینها را اذیت و شکنجه می کردند از این جهت آنها هاجروا هجرت کردند، یکی دیگر در سوره بروج بود { إن الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یتوبوا و لهم عذاب جهنم و

لهم عذاب الحریق} سوره بروج سوره ۸۵ قرآن کریم، که عرض کردیم یک قصه ی خیلی مهمی را نقل می کند و آن این است که در یمن تفسیر شده، خود قرآن جزئیات را نمی گوید قرآن همیشه در قصه آن چیزی را می گوید که در عمل مردم مؤثر است در فرهنگ مردم مؤثر است امّا این چه بوده؟ و چند ساله بوده؟ و اهل کجا بوده؟ را قرآن نمی گوید به اینها کار ندارد که فرعون چند ساله بوده؟ چند تا کاخ داشته؟ چند تا پسر داشته؟ چون اینها اثر ندارد آن چه را قرآن در قصه می گوید آن چیزهایی است که در عمل مردم در هدایت و سرنوشت مردم مؤثر باشد یک قصه ای در قرآن در سوره بروج است و آن این است که عده ای بودند بنام اصحاب اخدود از کفار اینها خندق های آتشین ترتیب می دادند و افراد متدین را می آوردند و می گفتند برگرد از دین خود و اگر بر نمی گشت او را زنده زنده می سوزانند این در سوره البروج {والماء ذا البروج و الیوم الموعود و شاهد و مشهود قتل اصحاب الاخدود} چهار تا قسم در اول می خورد یوم الموعود روز قیامت است، شاهد هم پیامبر است و مشهود هم ثواب و عذاب و اینها است، {قتل اصحاب الاخدود} نابود باد و کشته باد اصحاب اخدود {النار ذات الوقود} اصحاب اخدود صاحب آتشی بودند که آتش فروزان و جوشانی بود {اذ هم علیها قعود} کنار آن خندق آتشین می نشینند {و هم علیها ما یفعلون بالمؤمنین شهود} تماشا می کردند به سوزاندن کسانی که بر پیشنهاد آنها عمل نکردند این را تاریخ می گوید، ذونواصی بوده در یمن این خودش یهودی بوده بعد

از اینکه حضرت عیسی ظهور کرد عده ای به حضرت عیسی علیه السلام ایمان آوردند این یهودی سرسخت بود و هر کس که به حضرت عیسی علیه السلام ایمان پیدا کرده بود آنها را می خواست و به آنها پیشنهاد قطعی می داد که برگردند به دین یهود و آنها بر نمی گشتند و آنها زنده زنده می رفتند و در میان آتش سوخته می شدند و آنها را تماشا می کردند چون حاضر شده بودند به این کار واقعاً مقاومت آنها قابل ستایش است و نظیر این، نه عین این، در اسلام بوقوع پیوست برای اینکه بعد از اینکه عمار و غیره اسلام آوردند شکنجه های سختی نسبت به آنها انجام می شد و از طرف ابوجهل و ابولهب و امثال آنها، در این داستان از این که کلمه فتنوا را بکار برده در سوره بروج، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آمی خواهند استفاده کنند که فتنه در اینجا در ما نحن فیه که بحث می کنیم به معنی اذیت کردن است، خوب این یک نظریه است البته می دانید که در مملکت ما هم چندی قبل جریان هلوکاست که مطرح شد همین است چون هلو به معنای تمام است و کاست به معنای زنده در آتش سوزاندن است یهودی ها برای مظلوم نمایی برای جلب توجه مردم ادعا کردند که شش میلیون نفر از ما را در آلمان هیتلر در کوره های آتشین سوزانده است و این خیلی جلب توجه کرد و باعث شد که آن عاطفه انسانیت مردم نسبت به آنها جلب شود و مردم همیشه می خواهند که به دلیل آن عاطفه ای که دارند به مظلوم کمک کنند، وقتی اینچنین شد و این در آلمان صورت گرفت بعد یهودی ها

گفتند که شما به ما یک جایی بدهید ما را سوزانند و تارو مار کردند، آمدند در سرزمین فلسطین انگلستان هم خیلی از آنها پشتیبانی کردند و در فلسطین کم کم کشوری به وجود آوردند بنام اسرائیل این همان جریان هلو کاست است و این داستان ساخته یهودی هاست بعداً افراد محقق ثابت کردند اولاً در آن تاریخ در آلمان شش میلیون یهودی وجود نداشته آماری ما داریم، حساب و کتابی در بین هست دوم اینکه در آن زمان کوره های گازی به آن شکل که بتواند شش میلیون انسان را در آلمان بسوزاند وجود نداشته سوم اینکه فرض کنیم این طور بوده چرا غرامت آن را ما بپردازیم کشور فلسطین یک کشور اسلامی است مال ما مسلمان ها است خوب شما اگر یک چنین چیزی در اروپا اتفاق افتاده شما به آنها یک جایی بدهید شما به آنها ظلم کردید آنها را تارو مار کردید آن وقت غرامتش را ما مسلمان ها باید بپردازیم یک کشور اسلامی را بیاییم و مردم را از خانه و آشیانه خودشان بیرون کنیم و بکشیم و بعد بیاییم جلوی آنها بنشینیم به عنوان هلو کاست بگوییم که اینطور شده، خلاصه این زنده زنده سوزاندن از قرآن گرفته شده آیت الله طباطبایی آیه را به این ترتیب که عرض کردیم معنا کرده ولی معانی دیگر هم وجود دارد یک معنای دیگر هست که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در موقع جنگ چند دفعه خواندند در صحیفه نور هم است امام در آن موقع که جنگ ایران، جنگ اسلام با صدام و صدامیان برقرار بود چند دفعه در صحبت هایشان این را خواندند ﴿و قاتلوهم حتی لا تکن الفتنه و یكون الدین کله لله﴾ یکی در جلد

۱۹ صحیفه نور صفحه ۱۱۴ امام تمسک می کند به همین آیه برای ادامه جنگ با صدام و صدامیان، در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۵ آیه را به فتنه های شیطانی تفسیر می کند یعنی امام از فتنه یکی معنی وسیع گرفته نه تنها شکنجه دادن مسلمان ها بلکه فتنه های شیطانی نیز معنا کرده و مطلب را برده به جهاد اکبر و سوم در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می فرمایند کدام فتنه و بلیه بالاتر از این است که دشمنان اسلام خصوصاً در این زمان برای برچیدن اساس اسلام و برپا کردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و جادادن به مستشاران غارت گر آمریکایی کدام فتنه از این بالاتر است؟ که در ایران به وقوع پیوست، اینطور ایشان معنا می کند این هم یک معنا است خلاصه از قاتلوه هم هر چند که ضمیر هم برمی گردد به مشرکین مکه ولی خواستن که بگویند این یک معنی عامی مراد است مورد، مورد خاص است مسلمانان باید قتال کنند با هر کسی که فتنه و فساد علیهم السلام ایجاد کند باید قتال کنند (و یكون الدين كله لله) به اینکه دین پروردگار استقرار پیدا کند، این هم یک معنای است که امام (رضوان الله تعالی علیه) مطرح کردند، (ما فتنه هایی که با جهاد ارتباط دارد بحث می کنیم نه معنی کلی فتنه آنها خیلی زیاد است). معنی سومی هم در مجمع البیان است (ما در بحث های اصول فقه که مورد بحث قرار می گیرند خیلی اشکال و إن قلت و قلت می باشد ولی در بحث های قرآنی اینگونه نیست و این دلیل آن است که ما این بحث ها را با دقت انجام نداده ایم تا به إن قلت و قلت برسند

مجمع البیان جلد ۴، صفحه ۵۰۷ از مجمع البیان ۱۰ جلدی، در تفسیر آیه ۳۹ از سوره انفال {و قاتلوهم حتی لا تكون الفتنه و یكون الدین كله لله} مجمع البیان می گوید {روی زراره و غیره عن أبی عبد الله علیه السلام إنه قال لم یجیء تأویل هذه الآیه} امام صادق علیه السلام فرموده اند این آیه هنوز تأویلش به وجود نیامده است {و لو قام قائمنا بعد سیرى من یدرکه} حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه که ظهور کند کسانی که در آن زمان اند خواهند دید {ما یكون من تأویل هذه الآیه} خواهند دید که این آیه تأویل خواهد شد، یعنی تمام فتنه و فساد را از سطح زمین حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه قلع و قمع خواهند کرد {و لیبلغن دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما بلغ اللیل} دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به تمام جاهایی که شب به آنجا رسیده یعنی به تمام جاهای که نور و ظلمت رسیده، دین اسلام به آنجا خواهد رسید، هیچ مشرکی در روی زمین باقی نخواهد ماند، این هم یک معنی برای این آیه مورد بحث ماست علی ای حال از آیه استفاده می شود که مسلمان ها باید جهاد کنند تا فتنه و فساد برچیده شود و سطح زمین به گونه ای باشد که دین اسلام ظاهر شود و برای همه مردم بیان شود، اما باید توجه داشت که اسلام نمی خواهد مردم را با شمشیر مسلمان بکند، بخاطر همین اینجا لازم است این بحث انجام شود که {لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی} در عین حال اسلام نمی خواهد که مردم با شمشیر مسلمان شوند، اسلام می خواهد دعوت

خود را به تمام جهان برساند و کسانی که مانع هستند از رسیدن این دعوت، با آنها مبارزه و مقاتله می کند که این همان جهاد ابتدایی است و این را اسلام رسالت خود می داند برای نجات بشریت از کفر و خرافات و شرک، بله! اسلام می خواهد دعوت خود را به تمام جهانیان برساند اما کسی را مجبور نمی کند می گوید بگذارید من حرف خود را بزنم، دعوت خودم را ابلاغ کنم که حجت بر شما تمام شود و کسانی مانند روم و ایران از همین جهت مورد حمله قرار گرفتند ایران نمی گذاشت که اسلام وارد ایران شود، مردم بشنوند و اینکه اسلام چه می گوید، این بود که در آن برخورد رستم فرخ زاد که از طرف ایران در آن وهله اول لشکر جمع کرده بود و نمی گذاشت که سعد بن ابی وقاص وارد ایران شود خواستند با آنها صحبت کنند گفتند ما آمدیم که شما را از عبادت عبّاد اخراج کنیم و نجات دهیم به عبادت الله شما را دعوت کنیم ما حرفمان این است اگر شما بگذارید ما آزادانه حرفمان را بزنیم دیگر ما جنگی نداریم امام اگر کسی مانع باشد از اینکه ما رسالت خود را انجام دهیم بله! ما با او جنگ داریم بنابراین خیلی لازم است که این بحث روشن شود که اسلام با شمشیر نخواستند مردم را مسلمان کند، اسلام می خواسته که با شمشیر موانع رسیدن دعوت اسلام را از سر راه بردارد این بحث، بحث مهمی است بنده اگر کتابی را نام می برم به دلیل این است که شما مطالعه کنید و الّا می توانم همین الآن از حفظ بگویم. در کتاب

الصحيح من سيرة النبي الاعظم که عرض کردیم علامه جعفر مرتضی در ۳۵ جلد نوشته است در سیره و تاریخ پیغمبر اسلام واقعاً زحمت زیادی کشیده و سعی کرده که تمام نقشه هایی که دشمنان اسلام، دشمنان اهل بیت دارند در اینجا جواب داده شود از کتاب های خودشان، یکی در جلد پنجم بحثی دارد در رابطه با اینکه {الاسلام و السیف} در آن یک بحثی دارد که از بعضی کلمات آیت الله مطهری دشمنان اهل بیت و اسلام سوء استفاده کردند ایشان آدرس می دهند به اینکه آیت الله مطهری فرمودند که اسلام با مال خدیجه و شمشیر علی پیشرفت کرد دشمنان این را دستاویز قرار دادند و گفتند پس معلوم است که پول می دادند به مردم تا مسلمان شوند این می شود مال خدیجه، شمشیر هم می زدند. دشمنان اسلام یک کاریکاتور درست کردند مخصوصاً نصرانی ها و مسیحیت که پیغمبر ایستاده و شمشیر بالای سر افراد است که یا مسلمان شوید یا با شمشیر گردنتان را می زنیم الآن در اروپا اینطور شایعه درست کرده اند و اسلام مورد تهمت قرار دادند که اسلام با زور پیشرفت کرده از این جهت خیلی لازم است که این بحث انجام شود خلاصه حالا در آن کتاب الصحيح من سیره النبي الاعظم در جلد ۵ آمده {الاسلام و السیف} عنوان بحث این است، ایشان می گویند {مبشرون} که منظورشان مسیحی ها هستند {حاقدون علی الاسلام} آنها که با اسلام حقد و کینه دارند سعی کردند به اینکه دین اسلام را دین سیف و قهر معرفی کنند که این دین، دین شمشیر و قهر و اجبار است و به این توجه نکردند که خداوند می فرماید که {ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه

الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن { این دین است، دین اسلام این است، پیغمبر اسلام ۱۳ سال در مکه بودند در مقابل این فشار و اذیت ها هیچ وقت دست به شمشیر نبردند بعد به مدینه که آمدند {و اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا} چون مظلوم واقع شدند باید از خودشان دفاع کنند اینجا اذن داده شد به قتال، ایشان در اینجا چند مطلب ذکر کرده اند اول اینکه در خود انجیل مواردی ذکر کرده، در خود انجیل حضرت عیسی می گوید که بکشید و قلع و قمع کنید، از تورات نیز مواردی است از حضرت موسی علیه السلام، حالا ما این تورات، و انجیل را قبول نداریم چون تحریف شده مطالب بر خلاف عقل در آنها زیاد است بر خلاف ساحت مقدس انبیاء زیاد است اما آنها قبول دارند، در همان انجیل خودشان نمونه هایی است از شمشیر و این طور چیزها، در تورات که بیشتر وجود دارد ذکر کرده حالا ما هم بعداً ذکر می کنیم بعد هم از آیات قرآن استفاده می شود، از جمله آیات آیه الکرسی است {لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی} از این آیه استفاده می شود که در دین اسلام اینطور نیست که دین را تحمیل کرده باشند چون آیت الله طباطبایی می گویند که در گام اول دین یک امر اعتقادی است، منتهی آن امر قلبی منشأ عمل است پس اصول دین امر قلبی است و امر اعتقادی را با شمشیر نمی توان درست کرد با شمشیر نمی شود کسی را به چیزی معتقد کرد با شمشیر می شود کسی را مثلاً کشت بعد عضوش را قطع کرد، اما دین و حقیقت دین یک امر اعتقادی و

قلبی است و با اکراه و اجبار درست نمی شود این است که این آیه را باید بحث کرد جلد پنجم را مطالعه کنید بقیه برای فردا.

مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه با توفیق پروردگار متعال در بحث نهج البلاغه عرض کردیم موضوعی که مورد بحث قرار می گیرد مبانی و اصول حکومت حضرت امیر(علیه الصلاه و السلام) می باشد. به این مناسبت از اینجا آغاز شد که انگیزه و داعی حضرت برای قبول خلافت چه بوده است، خطبه ۱۳۱ که در جلسه گذشته به عرض رسید و عرض کردم که برای روشن تر شدن مطلب باید چهار تا شرح مورد نظر ما باشد یکی شرح خوئی دوم ابن ابی الحدید سوم شرح بحرانی و چهارم شرح فی الضلال. چون نهج البلاغه هم مانند قرآن مجید کلمات پرمحتوا و پرمعنی دارد. شروحنی که نوشته شده زیاد است ولی این چهار تا شرح فعلاً در دسترس ما می باشد. خطبه ۱۳۱ ممکن است دو سه قسمت مطلب داشته باشد و ما آن قسمت را که مربوط به بحث ماست انتخاب می کنیم. همین خطبه ۱۳۱، در آغاز خطبه مربوط به این است که حضرت امیر علیه السلام نسبت به اصحاب خودش در آن زمان، مخصوصاً بعد از جنگ صفین، که سستی در امر جهاد پیدا کردند، آنها را مورد توبیخ قرار داده است، دو سه سطر اول این خطبه فعلاً. مربوط به بحث ما نیست، از اینجا شروع می شود که {اللهم انک تعلم انه لم یکن الذی کان منّا منافسه فی سلطان و لا التماس شیء من فضول الحطام} انگیزه خود را برای خلافت بیان می کند ابتداءً با خدا مناجات می کند پروردگارا تو می دانی آنچه از ما صورت گرفت

ص: ۲۰۳

(جنگ جمل، صفین، نهروان، قبول خلافت و خلاصه تمام جریان ها که به وجود آمده) برای علاقه به سلطنت نبود، سلطنت و حکومت برای ما وسیله است و نه هدف، که عرض خواهیم کرد وسیله برای چه چیزی است؟ سلطان هم به معنای اسم فاعل می آید هم به معنای مصدر می آید اینجا سلطان به همان معنای مصدری است، یعنی سلطنت. این امور برای منافسه و حرص و طمع در سلطنت نبود و ما نخواستیم از این راه چیزی از ذخائر و زینت های دنیا بدست بیاوریم مقصود ما نه سلطنت بود نه به دست آوردن مال و ثروت. حطام به علف خشک شده ی متفرق می گویند، مراد در اینجا همان مال و ثروت زودگذر دنیا است. ما ابتدا ترجمه می کنیم سپس شرح می دهیم. {و لکن لنرد المعالم من دینک} ما خواستیم معالم دینت را که از بین رفته بود آنها را باز گردانیم، توجه داشته باشید که در ۲۵ سال خلافت آن سه نفر تغییرات زیادی در احکام اسلام داده شد. یکی از دردهای حضرت علی علیه السلام این است (که در جای جای نهج البلاغه دارد) متأسف می شوند که در این ربع قرن ۲۵ سال بعد از رحلت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تا بدست گرفتن حکومت توسط حضرت علی علیه السلام چقدر تغییرات به وجود آمده بود، می گویند پروردگارا ما خواستیم آن معالم (که جمع معلم است و معلم آن تابلوهای راهنمایی است که در راه می زنند که از آن تابلوها راه نشان داده می شود یا آثار)، ما خواستیم آن آثار دین را که از بین برده بودند حکومت آن سه نفر، اینها را به جای خودش

ص: ۲۰۴

برگردانیم {ولکن لرد المعالم فی الدین} ما خواستیم باز گردانیم آن آثار از بین رفته ای که در نتیجه خلافت آن سه نفر {وتظهر الإصلاح فی بلادک} ما می خواستیم اصلاحی در شهرهای تو پروردگارا به وجود بیاوریم برای خاطر فسادهایی که آن سه نفر به وجود آورده بودند {فیأمن المظلومین من عبادک} تا در نتیجه بندگان مظلوم تو ای پروردگارا امنیت پیدا کنند و ایمن باشند چون در آن ۲۵ سال در خلافت آن سه نفر امنیت فرهنگی، امنیت سیاسی امنیت اقتصادی، از همه جهت امنیت از بین رفته بود پروردگارا ما خواستیم بندگان مظلوم تو که دچار سیطره خلافت این سه نفر بودند دوباره اینها امنیت خود را باز بیابند به دست بیاورند امام صادق علیه السلام فرمودند {ثلاثة اشیاء یحتاج الناس طراً إليها الامن و العدل و الخصب} سه چیز است که همه مردم به آن محتاج اند اول امنیت است، امنیت فکری که مردم از لحاظ فکر دغدغه نداشته باشند مطمئن باشند که در سایه این حکومت همه آنچه که آثار اسلامی است محقق خواهد شد امنیت سیاسی تا اینکه بدانند سیاست، سیاسی اسلامی است، استبدادگران و سلطه گران سرنوشت ما را رقم نمی زنند امنیت اقتصادی، مردم از لحاظ اقتصاد رشد کنند، اسلام هیچ وقت مخالف این نیست که مردم یک زندگی نسبتاً مرفه ای داشته باشند فقر یک عارضه ای است اسلام طوری برنامه خود را تنظیم کرده که اگر عمل شود فقیری باقی نمی ماند، بیکاری باقی نمی ماند چون عمل نشده فقر و بیکاری و این قبیل عوارض در جامعه وجود دارد از این جهت مردم محتاج اند به امنیت از همه لحاظ، محتاج اند به عدل، عدل معنی خلاصه اش

یعنی رعایت حقوق، در هر جامعه ای که آن حقوق به طور کلی محفوظ است عدل هم برقرار است، سوم الخصب که یعنی فراوانی نعمت، مردم به اینها محتاج اند و هر حکومت اسلامی باید این سه تا را در درجه اول برای مردم تأمین کند این حدیث که عرض کردم در بحار جلد ۷۸، صفحه ۲۳۴، باب مواظب الصادق علیه السلام رقم حدیث ۴۴ {ثلاثة اشیاء يحتاج الناس طرّاً إليها الامن و العدل و الخصب} امنیت به تمام معنا، عدالت به طور کامل و فراوانی نعمت و هر دولت اسلامی باید این سه مورد را برای مردم تأمین و برقرار کند حضرت امیر علیه السلام می فرمایند که ولکن پروردگارا ما می خواستیم که آثاری که از بین رفته بود را برگردانیم اصلاح در بلاد پدید بیاوریم مظلومین از عتّیاد تو را امنیت برایشان ایجاد کنیم {و تقام المعطه من حدودك} و حدودی که معطل شده بود آن حدود خیلی اهمیت دارد در وسائل الشیعه در همان باب اول از ابواب حدود، پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که {حد یقام أفضل من مطر اربعین صباحاً} اگر چهل روز باران بیارد چقدر برکت ایجاد می کند یک حدی از حدود الهی در رابطه با قوانین جزائی اجرا شود این یک حدّ از بارش چهل روز باران پربرکت تر و با فضیلت تر است، بعد در اینجا در ضمن مناجات با پروردگار حضرت امیر می فرمایند {اللهم انّی اول اناب و سمع و اجاب} خوب پروردگارا تو مرا می شناسی من اول کسی هستم که جواب مثبت دادم به پیغمبر اول کسی که ایمان آورد از مرد ها حضرت علی علیه السلام و از زنان حضرت خدیجه علیه السلام

بود من اول کسی هستم که {أناب} یعنی قبول کردم و به طرف تو بازگشت کردم و دعوت پیامبر را پذیرفتم و شنیدم و اجابت کردم {لم یسبقنی الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالصلاه} غیر از پیغمبر هیچ کسی در نماز بر من سبقت نگرفته مدتهایی نماز بین این سه نفر در محور این سه نفر دور می زد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی و حضرت خدیجه علیهما السلام در اینجا یک بحثی است که امیرالمؤمنین اسبق الناس به اسلام است در این بحث ما آدرس را گفتم خوئی در این باره سه چهار ورق بحث کرده یک بحث دیگری است درباره اینکه حضرت علی اسبق الناس است که بعداً باید بحث شود، سنی ها گفتند که حضرت در آن موقع ده ساله بوده و این بحث را پیش کشیدند اسلام صبی است و... مغرضانه خواستند این را کمرنگ کنند این یک بحثی است باید جای دیگر مطرح شود. حضرت می فرمایند که خدایا تو می دانی که من اول کسی هستم که اسلام آوردم و اجابت کردم و غیر از پیغمبر کسی بر من در نماز سبقت نگرفته بعد می آیند سراغ این مطلب {وقد علمتم} نفی لیاقت خلفای قبل مطلب مهمی است، شش تا شرط برای خلافت ذکر می کنند و می گویند این ۶ شرط را آنها نداشتند و عکس آن را داشتند {وقد علمتم إنه لا ینبغی أن یکون علی الفروج و الدماء و المغانم و الاحکام بامامه المسلمین} خودتان می دانید مردم را مخاطب قرار داده چون مردم آن زمان می دانستند که آیات قرآنی و همین طور سفارشات پیامبر

برای رهبر خیلی مهم بود چون مسئله رهبری همانطور که در جلسه قبل گفتیم خیلی نقش آفرین و تأثیرگذار است، شما می دانید که والی بر چند چیز تسلط دارد اول نوامیس، نوامیس و حیثیت ها در درجه اول اهمیت قرار دارند، فروج کنایه دارد از نوامیس چون هر ملت و امتی یک نوامیسی دارد که حیثیت آنها بر اساس همان نوامیس است آنها باید محفوظ باشد مخصوصاً اسلام، عظمت و اقتدار اسلام همیشه باید محفوظ بماند {علی الفروج و الدماء} بر جان مردم و خون مردم، چون رهبر است که فرمان جهاد می دهد گاهی جنگ است و گاهی صلح، قصاص و حدود و همه اینها بر اثر نظر رهبر باید صورت بگیرد و دماء است {و المغانم} مردم و بیت المال است این هم خیلی مهم است که بعداً بحث می کنیم، {و الاحکام} احکام خداوند حلال و حرام و احکام اعتقادی، اخلاقی و عملی و امامت مسلمان و رهبری {قد علمتم أن یكون الوالی} الوالی خیر یكون است که مقدم شده است و این چند مورد را که می گوئیم اسم هستند که متأخر شدند ۱. {البخیل} اسم یكون است بخیل نمی تواند رهبر و امام باشد چرا؟ {فتكون فی أموالهم نهمة} زیرا حرص و طمع بر مال مردم دارد و چنین کسی نمی تواند رهبر و والی باشد {نهمة} یعنی حرص و ولع داشتن ۲. {والجاهل فیضلهم بجهله} جاهل هم نمی تواند یعنی کسی که فقیه نیست اسلام شناس نیست نمی تواند والی باشد چرا؟ {فیضلهم بجهله} با جهل و نادانی خود مردم را به ورطه اضلال و گمراهی می کشاند ۳. {والالجافی فیقطعهم بجفائه} جافی یعنی کسی که خشن است خشونت دارد فظ و

غلیظ القلب است کسی که اینطور باشد نمی تواند رهبر باشد والی باید مهربان باشد مثل پدر نسبت به فرزندان خودش اما جافی که جفا و غلظت و خشونت دارد نمی تواند رهبر باشد چرا؟ {فیعطهم بجفائه} چون با آن خشونت خود ارتباط خودش را با مردم قطع می کند مردم را رم می دهد به کنار می زند او باید با مردم مثل پدر و فرزند در ارتباط باشد ۴. {ولا الخائف للذول فیئخذ قوماً دون قوم} کسی که ترسو است و آن شجاعت را ندارد نیز لیاقت امامت را ندارد چون کسی که بترسد ناچار است برای خودش پناهگاه درست کند به شرف تکیه کند تا غرب او را اذیت نکند به غرب تکیه کند تا شرق او را اذیت نکند مثل زمان سابق، به هر حال باید اینطور باشد چنین کسی که تکیه گاه خود را این و آن، این دولت و آن دولت قرار می دهد نمی تواند امام باشد کسی که از دولت ها خوف دارد نمی تواند رهبر جامعه باشد چون شجاعت و شهامتی ندارد ۵. {ولا المرتشی فی الحکم} کسی که در حکم خودش رشوه می گیرد رشوه خوار، رشوه گیر، رشوه اقسام و انواعی دارد فقط پول نیست خلاصه کسی که بواسطه طمع به رشوه بخواهد از حق انحراف پیدا کند. رشوه به چیزی می گویند که به کسی بدهند برای انحراف از حق و قانون، پول باشد یا غیر پول که باعث شود آن شخص قاضی از حق و احقاق حق صرف نظر کند به این می گویند رشوه، مرتشی نمی تواند امام باشد {فیذهب بالحقوق} زیرا حقوق را از بین می برد به واسطه رشوه {ویقف بها دون المقاطع} وقتی

که در مطلبی مراجعه می شود به حاکم، حکم یک مقطعی دارد که باید بر اساس آن موازین فصل خصومت بکند تا آن قطع و فصل تحقق پیدا کند ولی آن آدم رشوه گیر این کار را انجام نمی دهد این است که {فیذهب بالحقوق} حقوق را از بین می برد {ویقف بها دون المقاطع} و به آن حقوق توقف می کند قبل از اینکه به مقطع برسد و به پایان نمی رساند و فصل خصومت نمی کند. ۶. {ولا المعطل السنه فیهلك الامة} امامی که سنت پیامبر و اسلام را ضایع کند و تعطیل کند که باعث هلاکت امت شود. ترجمه این چند جمله از خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه بود. شروح را بنده دوباره می گویم چون ممکن است بعضی از آقایان نبودند اول شرح خوئی جلد هشتم از جهتی کاملترین شرح است صفحه ۲۵۴، دوم شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳، سوم شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷، چهارم شرح فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸، چند تا مطلب از این مطالبی که خواندیم باید توجه کنیم اول همین تغیراتی که در ۲۵ سال به وقوع پیوسته حضرت امیر علیه السلام از این جهت دل پردردی دارند در نهج البلاغه در چند جا حضرت از این موضوع اظهار تأسف می کند باید چند جمله بگویم با آدرس، بنده در کتاب خمس به مناسبت بحث در مکتب اهل بیت و مکتب خلفاء در صفحه ۱۵۳ این بحث را آنجا داریم {تاره یشکو و یتأسف و یقول قد أصبحتم فی زمن لا یزداد الخیر فیہ إلا إداراً و لا الشرفیہ إلا إقبالا} خطاب می کند به مردم آن زمان به اصحاب خودش در زمانی واقع شده که خیر

هر روز رو به اِدبار است و شر رو به اقبال است {و الشيطان و في هلاك الناس} و شيطان در هلاک مردم روز به روز طمعتش بیشتر می شود {واضرب بطرفك حيث شئت من الناس} نگاه کن به اطراف و جوانب مردم را ببین {و هل تبصر إلا فقيراً يكابد فقراً} آیا می بینی غیر از فقری که درد و شدت فقر به دوش می کشد چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مساواتی از این جهت برقرار کرده بود امّا بعد مردم به دو دسته شده بودند یک دسته تنها از جمله زبیر و امثال آنها که ثروت های زیادی داشتند کاخ ها می ساختند منزل های خیلی با شکوه و عده ی دیگری هم فقیر بودند {فهل تبصر الا فقراً يكابد فقراً او غنياً بدّل نعمه الله كفرةً او بخيلاً- اتّخذ البخل بحقّ الله و فراً} بخیلی که اموال را جمع کرده و این را برای خودش فراوانی نعمت تلقی می کند {ام متمرّدا كان باذنه عن سمع المواعظ و قرأ} متمرّدینی که حرف حساب نمی شنوند {أین اخياركم و صلحاءكم} اینها نوعاً در این ۲۵ سال از دنیا رفته بودند {أین أحراركم و سمحاؤكم} {أین المتورعون في مكاسبهم} {و المتترّهون في مذاهبهم} این از خطبه ۱۲۹ نهج البلاغه است. دوم {لقد اصبحنا في زمان قد اتّخذ اكثر اهل الغدر كيساً} در زمانی واقع شده که مردم تقلّب را یک نوع زرنگی تلقی می کنند حيله و مکر را یک نوع زرنگی تلقی می کنند می گفتند معاویه زرنگتر از حضرت علی علیه السلام است چون تقلب و حليه را یک نوع کياست و زرنگی حساب می کردند این خطبه ۴۱ است. سوم در آن نامه ۵۳ که به

مالک اشتر نوشته کلمه عجیبی است می گوید {أَنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ اسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ} می گویند مالکا! بدان که این دین ۲۵ سال در دست اشرار اسیر بود {إِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ اسِيرًا فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى تَطْلُبُ بِهِ الدُّنْيَا} دین را ابزار قرار داده بودند و به هوی و هوس خود عمل می کردند و بوسیله دین دنیا را طلب می کردند. مورد چهارم {إِنِّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِي دَهْرٍ عَنُودٍ وَ زَمَنٍ كَنُودٍ يَعِدُّ فِيهِ الْمُحْسِنُ مَسِيئًا وَ يَزِدُّادُ الظَّالِمُ فِيهِ عِتْوًا} ما در یک زمانی واقع شده ایم که دهر عنود و فرمان کم فائده است که در آن محسن مسیئ حساب می شود و ظالم روز به روز در ظلم خودش سرکشی بیشتری بدست می آورد، این در نهج البلاغه خطبه ۳۲ است خلاصه مطلب این است که در آن ۲۵ سال آنقدر تغییر بوجود آمده بود که در جای جای نهج البلاغه این شکایت و تأسف منعکس است. نامه ای حضرت به برادرشان نوشته اند، نامه ۳۶ نهج البلاغه، چون عقیل نامه ای به حضرت نوشته اند و احوال پرسی کرده اند از حضرت امیر علیه السلام، البته عقیل آنگونه که بعضی ابراز می کنند آنگونه نبوده است. خدا رحمت کند آیت الله احمدی میانجی را که کتابی درباره عقیل دارند و ثابت کرده اند که آنچه گفته شده بیشتر تهمت هایی است که به حضرت عقیل نسبت داده اند که حضرت شعری در آنجا دارند که {فَإِنْ تَسَأَلْنِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنَّ صَبُورَ عَلِيٍّ رَيْبُ الزَّمَانِ صَلِيبٌ} اگر از حال من پرسی که چگونه هستی؟ من صبور هستم در برابر حوادث زمان و مقاوم و محکم هستم. {يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تَرَى بِي كَأَبِهِ فَيْشْتُمُ عَادَ أَوْ

یساء حبیب} بر من خیلی سخت است که در چهره من غصه و اندوه را بخوانند، هر چه هست در قلب من است، مانند دریایی که در باطن خودش طوفانهایی را دارد. و دشمن شماتت کند و یا دوست ناراحت شود. در روضه کافی، صفحه ۵۸، می دانید که کافی ۸ جلد است، جلد اول و دوم اصول کافی است که در مورد اخلاق و اصول است پنج جلد فروع کافی است و درباره احکام فقهی ماست. می ماند جلد هشتم، کلینی (رحمه الله) که خدمت بزرگی انجام داده است و کتاب کافی مزیتی دارد بر کتاب های دیگر که مطالب اصول دین، حدوث و قدم و امامت و... در کافی بسیار عالی می باشد و بعد اخلاق را مطرح کرده اند. بعد از نوشتن این هفت جلد مقداری از مطالب اضافه آمده است در ظرف ۲۰ سالی که زحمت کشیده اند و نوشته اند، این مطالب را در کتاب روضه قرار داده اند که جلد هشتم می باشد و لذا روضه متفرقات است مانند کشکول. در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت از اینکه تغییراتی در زمان خلفاء به وجود آمده بود متاسف می باشند، این کلمه خلفای راشدین غلط است این کلمه را آنها درست کردند من در همین کتاب نوشته ام که یک کلمه درست کردند به اسم خلفای راشدین، راشدین حدیث جعلی است حتی در کتاب های ما گاهی می گویند خلفای راشدین، راشد نیستند چون راشد یعنی کسی که بر اساس رشد گام برداشته این همه جنایات و مطاعن، اینها راشدین نیستند برای این چهار نفر یک حدیثی درست کردند که {علیکم بسنه الخلفاء الراشدین} از قول پیغمبر، پیغمبر یک چنین چیزی

نفرموده اند چون این سه نفر راشدین نیستند در آن سنت شان با یکدیگر فرق دارد سنت پیغمبر میزان است. خلاصه در روضه کافی صفحه ۵۸ تا ۶۳ حضرت امیر علیه السلام درد دلی دارد که چقدر تغییرات به وجود آمد ۳۲ موضوع را ذکر می کند که اینها بعد از پیغمبر به وجود آمد و من نتوانستم تغییر بدهم، در چند صفحه این مطلب در آنجا ذکر شده یکی از آنها {صلاه التراويح} است در ماه رمضان کسانی که مگه مشرف شده باشند دیده اند یا در اروپا سنی ها هم همین کار را می کنند در ماه رمضان اینها یک نماز دارند بنام تراویح بعد از نماز مغرب و عشاء که ۵، ۶ ساعت این نماز طول می کشد عجیب است واقعاً، ما نماز مستحبی را با جماعت بدعت می دانیم در کتاب خلاف شیخ طوسی، انتصار سید مرتضی، معتبر محقق و صاحب جواهر همه اینها این نظر را دارند، خلاصه ما بر اساس روایاتی که داریم می گوئیم صلاه تراویح که نماز مستحبی است با جماعت خواندن بدعت است ولی این را عمر درست کرده حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافت خود خواستند جلوی این را بگیرند که در جلد ۵ و سائل هم روایات آن را ذکر کرده است، قبل از ماه رمضان فرمودند که کسی نماز تراویح نخواند این بدعت است حضرت یک این چنین فرمانی صادر کردند در کوفه نشسته بودند یک وقتی دیدند که مردم دارند تظاهرات می کنند و شعار می دهند {وا عمرا وا عمرا، وا عمرا} حضرت فرمودند چه خیر است مردم قیام کردند شعار می دهند به اینکه {إبکوا رمضان وا رمضاناً إبکوا رمضان وا رمضاناً} اگر تراویح

نداشته باشیم ما رمضان نداریم، حضرت ناچار شدند و گفتند که بخوانید واقعاً این مظلومیت اهل بیت است. خلاصه ۳۲ مورد از این بدعت ها در آنجا مذکور است که حضرت نتوانستند آنها را تغییر بدهند. در کتاب الغدير جلد ۶، الغدير علامه امینی (رحمه الله عليه) که واقعاً خدمت بزرگی به عالم تشیع انجام داده اند الآن هم همراه بنده یک نوشته ای است که برای حج امسال وهابی ها چندین و صدها هزار کتاب و نوشته علیه شيعه ها فراهم کرده اند که پخش کنند اگر واقعاً مثل علامه امینی، سید مرتضی عسکری، میر حامد حسین، سید شرف الدین و امثال اینها نبودند این خدمت انجام نمی شد این همه براهین و دلایل برای حقانیت شيعه، واقعاً خیلی شيعه در برابر اینها ضعیف می شد ولی اینها خیلی برای شيعه مدرك بزرگی است، علامه امینی (رحمه الله عليه) در کتاب الغدير جلد ۶ از صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ خیلی است شاید کل جلد ۶ را اشغال کرده، ۱۰۰ مورد برای جهل عمر ذکر کرده از روی کتابهای خودشان در جهل خلیفه ۱۰۰ مورد ذکر کرده است و در جواب صاحب الوشیه که گفته به اینکه عمر اعلم الناس بوده است بعد از پیامبر، ایشان ذکر کرده که اعلم علی علیه السلام بوده و أرضاکم علی علیه السلام بوده، بعد ۱۰۰ مورد جهل خلیفه {نوادراً لآثر فی علم عمر} تحت این مورد است یکی را من فقط عرض می کنم که شاید مورد ۹۵ یا ۹۷ باشد این است که در زمان عمر وقتی مصر و ایران فتح شد آمدند گفتند در کتابخانه های مصر و ایران کتب زیاد است اینها را چکار کنیم عمر گفت

اگر که مطابق با قرآن است قرآن کافی است و اگر مخالف قرآن است همه را بسوزانید همه را سوزاندند خوب با اینکه ما در دستور اسلامی که اگر حکمت از اهل ضلالت هم باشد باید آن را گرفت، همه هم که باطل نبود، شش ماه حمام های مصر با سوزاندن همین کتاب ها اداره می شد و همین طور کتابهایی که در مدائن مال ایرانی ها بود این یکی از آن ۱۰۰ موردی که ایشان ذکر کرده اند بقیه انشاء الله برای فردا.

فلسفه و حکمت جهاد در قرآن کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

بسم الله الرحمن الرحيم موضوع: جهاد جلسه بیست چهارم تاریخ: ۱۸/۸/۸۷ بحث در این بود که بعضی ها فکر کردند که دین اسلام با شمشیر پیشرفت کرده و جهاد در اسلام را دلیل گرفتند برای اینکه این دین بر اساس شمشیر و اجبار پیشرفت کرده ما در این بحث اولاً آنطور که بحث شد عرض کردیم که ﴿ادْعُ إِلَى السَّبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ از آیات سوره نحل سوره ۱۶ قرآن کریم که پیغمبر اکرم مأمور می شود که با حکمت، حکمت یعنی بیان ارزشها و اصول، در ۲۰ جای قرآن این کلمه بکار رفته ﴿وَمَنْ يُعْطِ الْحُكْمَ وَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ حکمت یعنی اصول و مبانی، هر جامعه ای اصول و مبانی دارد اسلام هم اصول و مبانی دارد که از آنها ما به ارزشها و امثال آنها تعبیر می کنیم حکمت و موعظه حسنه ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ اینها بوده است. بعد عرض می کنیم که با فلسفه و حکمتی جهاد هم به وجود آمده در قرآن کریم در آیه الکرسی ﴿لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ

ص: ۲۱۶

الرشد من الغي﴾ آیه ۲۵۶ از سوره بقره این آیه از آیاتی است که دلالت دارد بر اینکه در دین اجبار و اکراهی نیست، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) استاد بزرگوار ما در تفسیر المیزان فرمودند این آیه از آیاتی است که دال بر این است که اسلام مبتنی بر سیف و الدم یعنی شمشیر و خون نیست و بعد توضیح می دهند در جلد دوم تفسیر المیزان، اولاً دین، همان اعتقادات قلبی است در بحث ایمان و کفر وقتی که ما در فقه بحث می کنیم در طهارت و نجاست کفار دین را معنا می کنیم به اعتقادات قلبی و اصول دین که هرکسی داشته باشد دیندار است و هرکسی نداشته باشد کافر است پس دین از مجموعه اعتقادات قلبی تشکیل می شود بله! عمل جزو لوازم دین است اخلاق جزو لوازم دین است ولی اگر کسی عمل نکرد کافر نیست گنهکار است بنابراین حقیقت دین همان اعتقادات قلبی است، اعتقاد هم قابل تحمیل و اجبار نیست نمی توان با تهدید و اجبار کسی را مجبور کرد به اینکه دارای عقیده خاصی باشد اعتقادات، امری قلبی است، امر قلبی با ادراک و علم و فرهنگ به وجود می آید هر چیزی علتی دارد از سنخ خودش چون دین به ادراک و اعتقادات قلبی مربوط است اسباب آن هم باید ادراکی باشد چه ادراکی؟ ادله، دلیل و برهان، دلیل و برهان ادراکی است انسان علم پیدا می کند به آن دلیل و معتقد می شود به آن چیز، بنابراین چون اعتقادات امری قلبی است سببش هم باید امری درکی و ادراکی و قلبی

ص: ۲۱۷

باشد که آن هم دلیل و برهان است، قرآن می گوید {لا اکراه فی الدین} در اعتقادات اکراه و اجبار و تحمیل راه ندارد دلش {قد تبین الرشد من الغی} برای اینکه راه رشد حق با عدل و برهان روشن شده راه غی و ضلالت هم که روشن است چیزی که راه رشد و حقانیتش با دلیل ثابت شده احتیاجی به شمشیر و جهاد ندارد. این بحث را هم آیت الله طباطبایی دارند که {لا اکراه فی الدین} آیا قضیه اخباریه یا قضیه انشائیه؟ ما دو جور قضیه داریم، قضیه اخباری که معلوم است، قضیه انشائیه این است که فی مقام انشاء باشد که در اصول خواندیم {یتوضوء، بعدصلاته} اینها ظاهرشان اخبار است اما {یتوضوء} وضو می گیرد یعنی باید وضو بگیرد اخبار است اما مقصود از آن اخبار این است که باید وضو بگیرد، باید غسل کند، باید نماز بخواند، این ما نحن فیه از کدام است؟ {لا اکراه فی الدین} ظاهرش که قضیه خبریه است ولی هر دو ممکن است، از یک واقعیتی خدا خبر می دهد می گوید راه دین آنقدر روشن است تکویناً و حقیقتاً که اکراه در آن راه ندارد چون دلیل و برهان آوردند {قد تبین الرشد من الغی} بنابراین ممکن است این قضیه خبریه و ممکن است که قضیه انشائیه باشد، یعنی مجبور نکنید کسی را بر دینف چرا؟ چون راه رشد و ضلالت روشن شد شما چه ادعایی دارید بر مجبور کردن پس {یمکن ان یکون قضیه خبریه} اخبار از یک واقعیت و حقیقتی خبر می دهد در دین اکراهی نیست و این واقعیتی است، چرا؟ {قد

تبيين الرشده من الغى} يا ممكن {قضيه خبريه فى مقام الانشاء} مقصود حكم انشائى است يعنى اكراه نكنيد كسى را بر دين، چرا؟ چون راه رشد و راههاى غى معلوم است و جايى براى اكراه نيست براى اينكه دين اسلام دينى است كه با دليل و برهان بوجود مى آيد اكراه و اجبار در آن راه ندارد پس اين تهمنى كه به اسلام زده شده كه اسلام با شمشير پيشرفت كرده اين تهمنى بيخود است. ما بعداً خواهيم خواند در كيفيت جهاد وقتى كه پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم و حضرت على عليه السلام جهاد را مى خواستند آغاز كنند قبلاً لشكر را جمع مى كردند با آنها صحبت مى كردند به آنها مى گفتند كه دليلى و برهانى اقامه كنيد، زنها را نكشيد، بچه ها را نكشيد، جايى را خراب نكنيد، درختى را قطع نكنيد حريق و سوزاندن را وسيله پيشرفت قرار ندهيد، ريختن سم به آب و امثال اينها، عباد و زهاد نكشيد، پيرمردها را نكشيد از اين قبيل چيزها وقتى انسان اينها را مطالعه مى كند مى فهمد كه اين دين، دينى نيست كه بخواهد با شمشير پيشرفت كند بلكه دينى بوده با دليل و منطق، اسلام از طرفى براى خودش لازم مى داند كه احكام اسلام و اسلام را بر مردم عرضه كند و مردم را از خرافات و اعتقادات باطل نجات دهد اين رسالت را اسلام براى خودش لازم مى داند، ما جنگ ابتدايى هم داريم بشريت كه در دست عقايد باطل اسير شدند يا به خرافات دچار شدند اسلام بايد آنها را نجات دهد اما نجات

از چه چیزی؟ اسلام موانع را از سر راه بر می داشت وقتی که ما موانع را برداشتیم چون سلاطین و مستکبرین مانع بودند از اینکه اسلام صدای خود را به عالم برساند موانع را از سر راه باید برداشت موانع که برداشته شد دین را آنوقت عرضه می کنیم اگر قبول می کردند که خوب، اگر نمی کردند باید جزیه می دادند، جزیه بدهید معنایش چیست؟ معنای آن این است که این سرزمینی که ما با زحمت آمدیم او موانع را برداشتیم دیگر نمی گذاریم زیر سلطه مستکبرین و کفار بماند چون اگر بماند دوباره همان عقاید باطل را و فرهنگ باطل را آنها رواج می دهند در بین مردم و به مردم تحمیل می کند، بله الآن شد این سرزمین سرزمین اسلامی یعنی زیر سیطره دولت اسلامی اداره می شود، بعد مالیات باید بدهند چون به هر حال هر کشوری عمران و آبادی می خواهد به عنوان یک مالیاتی جزیه باید بدهند، کسی را مجبور نمی کردند که حتماً شما باید مسلمان باشید آن عناصری که همیشه علیه اسلام نقشه دارند را گاهی می کشتند اما آنها کسانی بودند که بعد از عرضه کردن دین و قبول نکردن منطق و برهان دین به لجاجت می پرداختند مثل ابوجهل و ابوسفیان، چاره ای نیست اگر او بخواهد بماند باعث می شود که افراد زیادی دچار انحراف شوند. خلاصه اسلام با شرایطی جهاد دارد، شرایطش را عرض می کنم ما سه جور جهاد داریم این سه جور را فقها گفتند اما به نظر بنده بیش از اینها است یکی جهاد ابتدایی است این معنایش این

است که اسلام برای خودش رسالتی می بیند، حقی می بیند که بشریت را از خرافات از عقاید باطل و فرهنگ باطل نجات دهد، در این راه که گام بر می دارد موانع را از سر راه بر می دارد به سلاطین پیغمبر نامه نوشته و آنها را دعوت به اسلام کرده غیر از سلطان حبشه کسی قبول نکرد، قبول که نکردند در برابر اسلام جبهه هم گرفتند و نمی گذارند که اسلام وارد کشورشان شود و می خواهند صف بکشند و اسلام را نابود کنند، بله! اسلام در اینجا حق دارد مثل هر کسی که حق دارد از حیثیت خودش دفاع کند از هدف خودش دفاع کند اسلام در اینجا حق دارد که وارد آن کشور شود و مردم را دعوت به اسلام کند و اسلام را به آنها عرضه کند ولی مجبور نمی کند موانع را بر می دارد ولی اجبار نمی کند این دعوت و جهاد ابتدایی است. دوم این است که اگر حمله کردند بر کشور اسلامی باید دفاع کنند این یک امر معقولی است و لازم است ما بعداً خواهیم گفت که حمله کردن تهاجم نظامی است، تهاجم فرهنگی است، تهاجم تبلیغاتی است در برابر هر تهاجمی با شکل آن تهاجم ما باید مقابله کنیم تهاجم فرهنگی، مقابله فرهنگی لازم دارد، تهاجم نظامی مقابله نظامی لازم دارد، تهاجم رسانه ای مقابله رسانه ای لازم دارد در این شکی نداریم. سوم بغات هستند، بغات کسانی هستند که علیه نظام اسلامی قیام کرده اند ممکن هم هست که در مملکت اسلامی زندگی کنند مثل خوارج که حضرت امیرالمؤمنین حاکم بودند بعد حضرت

علی علیه السلام قیام کردند دیدند که زیر بار نمی روند یک فرد باشد مثل ابن ملجم یا جماعتی باشند، خلاصه این سه مورد است که شاه فرد جهاد است غیر از اینها هم است که عرض می کنیم حالا ما در آن روز داشتیم کلامی از کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم نقل می کردیم که گفتیم که ایشان در جلد پنجم این بحث را پیش کشیده اند حالا- مقصداری از کلمات ایشان را عرض می کنیم، ایشان گفتند کسانی که به ما ایراد می گیرند (البته اسلام از اول مورد تهاجم تهمت ها و افتراها بوده و هست) یهود و نصری گفتند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده از این جهت به جهادی که در آیات قرآن است آنها ایراد می گیرند، حتی در این اواخر رئیس جمهور آمریکا که هنوز هست و در شرف سقوط است آنها وقتی که حمله کردند به پاکستان و آمدند به پاکستان و به عراق حمله کردند گفتند سه چیز را از قرآن بردارید یکی آیات جهاد را بردارید و در دانشگاه ها و هر کجا که درس گفته می شود این سه چیز درس گفته نشود، دوم آیات امر به معروف و نهی از منکر، سوم آیاتی در قرآن کریم هست که شما با عدو دین خودتان با یهود و نصری نباید تولی داشته باشد آیات ناهی از تولی کفار {لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء} {لا تتخذوا الیهود والنصارى اولیاء} قرآن اینطور آیات زیاد دارد که تولی یک گرایشی است که آنها داشته اند این گرایش که آنها را دوست داشته باشد و زیر سلطه آنها

قرار بگیریید و ... آنها می گویند اینها را بردارید، چرا؟ چون آنها می خواهند کشورهای اسلامی و مسلمان ها تسلیم باشند آنها بیایند و منابع ثروت را ببرند و فرهنگ ما را تغییر بدهند ما را تحت اسارت و سیطره خود را در بیاورند و ما هم چیزی نگوییم این دیگر غیر ممکن است اسلام دین حق است و قدرت باید داشته باشد تا سلطه گران و مستکبران نتوانند تسلط پیدا کنند بر اسلام و مسلمان ها. حالا در این کتاب که ایشان از قول آنها نقل می کند اول از انجیل و تورات نقل می کند که در انجیل هم جنگ هست و به معنی نابود کردن، بر خلاف اینکه حضرت عیسی پیامبر صلح است و پیامبران همه شان از جانب خدواند می باشند و یک مشی و یک امتداد دارند {أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط} منطق قرآن این است، این آیه خط سیر پیغمبران خدا است آنها پیغمبران را قسمت کردند، حضرت عیسی را می گویند پیغمبر صلح است که مال ماست و مال شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که پیغمبر شمشیر و جنگ است پیغمبران همه از جانب خدا هستند و یک خط واحد دارند نباید آنها را تقسیم کنند که مال ما صلح است و مال شما جنگ است. بالاخره ایشان از انجیل و تورات نقل می کنند که در انجیل آیاتی است که دلالت بر این دارد که جنگ دارند آن هم نه جهاد ما بلکه نابود کردن، البته ما معتقدیم که انجیل و تورات فعلی

آن انجیل و تورات اصلی نیست تحریف شده اند هر دو تحریف شده اند بواسطه دلایل فراوان از جمله خود قرآن {يَحْزِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ} بعلاوه در انجیل و تورات مطالب ضد هم زیاد است تناقض زیاد است خوب کتاب آسمانی و الهی که نباید مطالب متناقض داشته باشد، ثالثاً در انجیل و تورات مطالبی نسبت داده شده به پیامبران که اینها بر خلاف ساحت مقدس انبیاء می باشد، مثلاً حضرت یعقوب با خدا کشتی گرفت و خدا را به زمین زد از این قبیل موارد که خیلی بر خلاف عقل زیاد دارند حتی مسیحی ها اگر به قرآن ما ایمان نیاورند در نسب حضرت عیسی به انحراف می روند در انجیل مطلبی است (العیاذ بالله) که مریم را با یک مردی مربوط می داند که عیسی از آنجا است ولی قرآن می گوید {إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ} اگر به قرآن ما ایمان نیاورند هیچ دلیلی بر نبوت عیسی و موسی ندارند، حضرت موسی عصا داشت الآن کجاست؟ قرآن یک معجزه جاویدان است این است که اگر قرآن ما را قبول نکنند دینشان مخدوش است، قرآن برای حضرت مریم اینطور می گوید ولی انجیل برای حضرت مریم اینطور نزهتی را نمی گوید، خلاصه ادله ی زیادی بر تحریف آنها داریم. حالا- ایشان دو سه نمونه از تورات و انجیلی که آنها قبول دارند نقل می کند، آقای جعفر مرتضی در کتاب الصحیح من سیره النبی ال-عظم اول از انجیل نقل می کند انجیل متّا، چون حواریون که دوازده نفر بودند هر کدام قسمتی از

انجیل را دارند مَتّیا اسم یکی از حواریون است در انجیل مَتّیا این است که {لا- تظنوا عَنّی جئت لألقى سلاما إلی الارض بل سیفا} فکر نکنید که من آمده ام که صلح را برای مردم بیاورم من آمده ام و سیف آورده ام برای مردم، حالا آنهایی که ما و پیغمبرانمان را متهم می کنند انجیل آنها این طور می گوید این در انجیل مَتّا که ذکر کرده است، از تورات هم چند نمونه ذکر کرده از تورات اینطور نقل می کند که وقتی به یک شهری وارد شدی و جنگ کردی مردها را بکش و زنها را اسیر کن و شهر را باید طوری کنی که یک نفر نفس کش در شهر باقی نماند {و أما مدن هولاء الشعوب} شهرهای این شعوب، شعوب جمع شعب است و شعب به معنای قبیله و قوم {فلا- تستبقی منها نسمة ما} نسمة یعنی نفس کش، یک نفس کش هم باقی نگذار، نمونه هایی از تورات و انجیل نقل کرده که جنگ دارند به این طور و هدف آنها این طور جنگیدن است و حالا آنها به ما ایراد می گیرند که در قرآن شما جهاد است. چند مطلب از تورات و یک مطلب از انجیل نقل می کند این اولاً، بعد می گوید در تمام جنگهایی که در زمان پیغمبر واقع شد در ۱۰ سال، تعداد کشته شدگان به هزار نفر نمی رسید پیغمبر شصت و چند تا جنگ انجام داده اند چند تا غزوه و چند تا سریه، ایشان نقل می کند که هزار نفر بیشتر کشته نشده اند طبق آماری که از تاریخ داریم

آنها خودشان میلیون، میلیون می کشند بعد اسلام را متهم می کنند به اینکه اسلام با شمشیر پیشرفت کرده این چند صفحه ای که از آن کتاب بود مطالعه کنید. در قرآن مجید آیاتی است که عرض کردم که کتاب جهاد واقعاً از لحاظ کتب فقهی ما بسیار بسیار به آن کم لطفی شده مباحث کمی داریم مثلاً در مباحث دیگر مستحبات را می گویند، مکروهات را می گویند که از بعضی روایات استفاده می شود اما در قرآن با اینکه از آیات قرآن خیلی مطالبی درباره جهاد و جنگ استفاده می شود ولی ذکر نکرده اند و خیلی به اختصار برگزار کرده اند شاید زمانشان اینگونه اقتضاء می کرده است، اقسام جهاد را که عرض کردم آن سه مورد را گفته اند که ما می خوانیم، یکی جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام و برداشتن موانع از سر راه، آنوقت بحث می شود در زمان امام باید باشد یا نه؟ ما شیعه معتقدیم که هر جهادی باید با اذن امام باشد و در دفاع اگر اذن ممکن نشد خود مسلمان ها باید زن و مرد و کوچک و جوان دفاع کنند آنجا دیگر زن هم مستثنی نیست اما در غیر آن باید به اذن امام باشد اما سنی ها اینطور معتقد نیستند یک آیه دیگر در قرآن هست که از آن استفاده می شود که جهاد انحصار به اینها ندارد این آیه از آیات سوره نساء است { فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوه الدنیا بالآخره } جهاد از عبادات است در ۱۰ جای قرآن جهاد فی سبیل الله است مثل نماز و روزه یکی

از مزایای جهاد این است که باید به قصد قربت حرکت کرد. چه کسانی؟ کسانی که حاضرند زندگی دنیا را در برابر آخرت بدهند اینها حرکت کنند و {و من یقاتل فی سبیل الله فلیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجراً عظیماً} این آیه ۷۴ سوره نساء است حالا این آیه {و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا قتال نمی کنید در راه خدا؟ {و المستضعفین} مستضعفین در راستای الله است در راه خدا و در راه نجات مستضعفین، مستضعفین چه کسانی هستند؟ {من الرجال و النساء و الولدان} مردان مستضعف، زنان مستضعف و فرزندانشان {الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها} اگر مستضعفانی باشند در سطح زمین و در چنگال مستکبرین زن و مرد و ذریه آنها که قدرتی برای کوچ کردن و حرکت کردن و جا بجا شدن ندارند یا برایشان عسر و حرج دارد و یا برایشان ممکن نیست شما باید قتال کنید و نجاتشان دهید، آنها چه می گویند؟ می گویند {ربنا اخرجنا من هذه القریه الظالم اهلها} مستضعفینی که به ستوه آمده اند می گویند پروردگارا! ما از این قریه ای که ظالم هستند و به ما ظلم می کنند و ما زیر سلطه آنها هستیم نجات بده {واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیراً} این آیه ۷۵ این سوره است. آیت الله طباطبایی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان می گوید این یک نوع جهاد است. جهاد به نظر بنده منحصر به آن سه قسم نیست، اگر مستضعفینی در چنگال مستکبرین اسیر باشند

یعنی در زیر سلطه و سیطره آنها باشند و قدرت انجام اعمال اسلام را ندارند استقلالشان از دست رفته، حیثیتشان از دست رفته، باید مسلمان های دیگر قیام کنند، اصلاً گاهی از اوقات باید برای نجات دین قیام کرد برای اینکه دین را خیلی ابزار قرار داده اند، همه جور سلطه پذیری و همه جور جنایات را انجام می دهند زیر بار می روند و آن سلطه گران و آنهایی که بر اینها مسلطند به نام دین و ایمان حکومت می کنند، حالا سؤال قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) در برابر رژیم به چه عنوانی است؟ یا چه جهادی است؟ مسلماً کار امام جهاد بود، جهاد هم بوسیله سلاح و کشته دادن و قربانی دادن است، این جهاد ابتدایی نبود برای دعوت به اسلام، این جهاد، جهاد دفاعی هم نبود به یک معنای مصطلح، جهاد با بغات هم نبود، برای نجات یک مملکت و ملتی از زیر بار مستکبرین و مستبدین، این جهاد است این همه کشته و شهید دادن امام خودشان افتخار می کردند و صحنه می گذاشتند، بعداً می خوانیم که مردم ایران امروز از مردم زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بهتراند از مردم زمان امیرالمؤمنین بهتراند امام اینجور می گویند حتی در وصیتنامه هم اینطور دارند امام در وصیتنامه خود نوشته اند که من معتقدم که مردم ایران امروز از مردم زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین بهتراند واقعاً هم همین طور است ۸ سال این مردم واقعاً با آن علاقه جنگ کردند بله! افراد نادری بودند در زمان پیامبر مثل سلمان و ابوذر و اینها که حسابشان جداست اما

نوع مردم را حساب کنیم اینطور نبودند، امیرالمؤمنین چقدر تأکید می کردند به جهاد و مردم نمی رفتند {قد ملتئم قلبی قیحا و شحتم صدی غیظاً و ما لکم قاتلکم الله تعالی} بنابراین جهاد منحصر به آن سه قسم نیست این یک نوع جهادی است برای نجات بشریت، نجات انسانیت، نجات مسلمانان از زیر بار سیطره کسانی که دین را ابزار قرار دادند به نام دین ولی بر خلاف دین حکومت می کنند. حالا ما انشاءالله از فردا از جواهر جلد ۲۱ صفحه چهارم که در آنجا ایشان بحث کیفیت جهاد را شروع می کند آغاز می کنیم مطالعه کنید.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد فقهای ما (رضوان الله علیهم) در کتاب جهاد، جهاد را به سه قسم تقسیم می کنند قسمت اول جهادی است که برای دعوت به اسلام صورت می گیرد یعنی آنقدر اسلام قدرت دارد که لشکری را تجهیز می کند، مجهز می کند و حرکت می کند برای دعوت به اسلام کفار را به اسلام دعوت می کند به آن معنا که دیروز عرض کردیم نه برای اجبار کفار به قبول اسلام {لا اکراه فی الدین} ولی برای رفع موانع و کسانی که مانع هستند از اینکه اسلام لشکری را به جایی وارد کند سدی در راه نشر اسلام ایجاد کرده اند برای از میان برداشتن آن سدها این است که لشکری تجهیز می کند و برای دعوت به اسلام جهاد انجام می دهد این یک نوع جهاد است به این جهاد ابتدایی هم می گوئیم. نوع دوم جهادی است که برای دفاع است یعنی کفار به کشور

ص: ۲۲۹

اسلامی به بیضه اسلام حمله کرده اند، برای این که دفع حمله کفار را از مملکت اسلام و بیضه اسلام کنند به دفاع می پردازند به این جهاد دفاعی می گوئیم، نوع سوم جهاد با بغاه است، بغاه کسانی هستند که در برابر حکومت اسلامی جبهه گرفته اند و مخالفت می کنند و تن به حکومت اسلامی نمی دهند و برای اینکه آنها را از میان بردارند با آنها جهاد می کنند و به این جهاد با بغاه می گویند. بغاه جمع باغی است مانند قضاه جمع قاضی. جواهر هم در اینجا اشاره به این سه مورد دارد، اما صاحب جواهر می فرماید، کسی که یک نفر است، دفاع کند از مالش، دفاع کند از نفسش، دفاع کند از عرضش. این یک نوع دفاع است ولی به بحث جهاد مربوط نیست، این را فقهای ما در کتاب حدود ذکر کرده اند، که اگر کسی خودش را در معرض کشته شدن می بیند و از این جهت از نفس خودش دفاع می کند و یا اینکه عرض و ناموس خودش و یا مال خودش را در معرض خطر می بیند و از آنها دفاع می کند، ایشان می فرمایند این در بحث جهاد داخل نیست. بعد از این باز هم اقسام جهاد خواهد آمد اما فعلا بحث را شروع می کند در {من یجب علیه الجهاد} امروز با توفیق پروردگار بحث بیشتر در این است که به چه کس جهاد واجب است. گفته اند که جهاد واجب است بر شخص به

ص: ۲۳۰

چند شرط ، مطلب یکی است اما در بیان این شروط با هم اختلاف دارند ، مثلا در ریاض ، ریاض شرح مختصر محقق است ، در ریاض گفته ۸ شرط ، در جواهر ۵ شرط ، در بعضی کتاب ها ۴ شرط است ، این به خاطر آن است که ، چون در بالغ و عاقل بودن که شکی نیست ، یعنی بلوغ و عقل شرط وجوب است ، بعضی به جای این دو گفته اند مکلف ، یعنی به جای عقل و بلوغ کلمه مکلف را گفته اند ، بالغ باشد ، عاقل باشد ، حرّ باشد ، حریت را همه شرط کرده اند و دیگر اینکه مذکر باشد یعنی مؤنث نباشد ، در یک یک اینها بعدا بحث می کنیم و دیگر اینکه صاحب جواهر دارد به تبع شرائع ، هم به کسرها نباشد با هاء هوز ، به پیرمرد ضعیف می گویند ، بعضی آمده اند و یک کلمه گفته اند که جای همه را می گیرد ، عاجز نباشد ، یعنی مریض نباشد { لیس علی الا-عرج حرج لیس علی المریض حرج } ، پیرمرد نباشد و ... خلاصه عبارت ها در بیان این مطلب متفاوت است ، حالا- برای نمونه یکی دو مورد را عرض می کنیم ، مثلا در جواهر جلد ۲۱ که از صفحه چهارم شروع می شود اینگونه می گوید { و تمام القطر فی الجهاد فی ارکان اربعه الاول من یجب علیه الجهاد بالمعنی الاول } یعنی جهاد ابتدایی ، در جهاد دفاعی که اگر مملکت اسلامی مورد هجوم قرار بگیرد باید دفاع کنند در آنجا زن و

مرد و پیر و جوان و مجنون و همه ، دیگر فرقی ندارند ، هر کس قدرت دارد باید دفاع کند در آنجا این شرطها نیست در جهاد دفاعی هر کس قدرت دارد باید در حد جان خودش قیام کند و دفاع کند ، در جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام لشکر اسلام حرکت می کند ، {من یجب علیه الجهاد} چند تا شرط دارد الاول این است که بایستی عاقل باشد بالغ باشد اما صاحب جواهر به جای عاقل و بالغ گفته مکلف باشد که آن عقل و بلوغ را کلمه مکلف در بر میگیرد ، حرّ باشد عبد نباشد ، ذکر ، مذکر باشد ، {غیر همّ و لا معذور} همّ یعنی پیرمرد ضعیف نباشد . معذور یعنی اعرج نباشد اعمی نباشد این قبیل چیزها ، بعد متفرع می کند بر اینکه بر صبی واجب نیست ، بر مجنون واجب نیست {و نحوهما بلا خلاف اجد فیه و الاجماع بقسمیه علیه} جهاد ابتدایی مشروط به اذن امام است باذن معصوم اگر قائل شدیم به اینکه فقیه قائم مقام امام می شود حتی در این قسمت بعدا بحث می کنیم ، شکی نیست که جهاد ابتدایی در نزد ما امامیه مشروط به این است که در رأس امروا امور باید پیغمبر باشد یا امام معصوم حالا اگر قائل باشیم که ولایت فقیه وسعت دارد شامل حتی این مورد هم می شود بله این را بعدا بحث می کنیم . عرض کنم که عبارت ریاض ، بحث ما در جلد هفتم ریاض است طبع جدید صفحه ۴۴۲ قائل است به اینکه جهاد به معنی

اول {قتال کفار ابتدائاً} بر اسلام، ۸ شرط گفته: بلوغ، عقل، حریت، ذکورت، {و ان لا یکون همه ای شیخا کبیرا} {و لا مقعدا} یعنی کسی که زمین گیر باشد یعنی اعمی نباشد، مریض نباشد مریضی که به واسطه آن مرض عجز از جهاد دارد {و هذه شروط ثمانیه}، خلاصه این بحث خیلی مهم نیست، چون در معنی همه متحد اند، اما در تعبیرات متفاوت اند، مثلاً بعضی نوشته اند معذور نباشد و این یک کلمه است ولی بعضی گفته اند مریض نباشد، اعمی نباشد و... اینها فرقی ندارند. حالا باید یکی یکی مورد بررسی قرار دهیم، اما اینکه بایستی صبی نباشد چون معلوم است که صبی غیر بالغ است و غیر بالغ حکم ندارد، ما حدیثی داریم که در وسائل الشیعه، اولین ابواب آن که ابواب مقدمات الجمادات است، در باب چهارم احادیثی ذکر کرده است، باب اول این ابعاد این است که بدون ولایت هیچ عبادتی قبول نیست، بدون عقیده به امامت و ولایت ائمه علیهم السلام هیچ عبادتی قبول نیست که در این باب روایات فراوانی ذکر کرده است. باب چهارم این است که بر صبی و مجنون و... چیزی واجب نیست، وسائل ۲۰ جلدی، جلد اول، صفحه ۳۲، حدیث ۱۱ که برای نمونه می خوانیم {قال اتی عمر امرئه مجنونه قد زنت} پیش عمر زن دیوانه ای را آوردند که زنا کرده بود {فأمر برجمها} عمر امر کرد به رجم آن زن چون ظاهراً شوهر داشته

است {قال علی علیه السلام اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثه} حضرت امیر المؤمنین به عمر گفتند سه طائفه قلم از آنها برداشته شده و تکلیف ندارند {الصیبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یضیق و عن النائم حتی یتقیض} ، صبی تا به حد احتلام و بلوغ برسد ، مجنون تا اینکه افاقه پیدا کند و عقل پیدا کند و نائم تا اینکه بیدار شود . دو گونه فقه داریم ، یکی فقه غیر مقارن مانند جواهر و ریاض و مالک و یکی هم فقه مقارن که اقوال عامه را با دلیشان و اقوال خاصه را با دلائلشان ذکر می کند ، خلاف شیخ طوسی و منتهی و علامه و تذکره علامه و معتبر محقق از این باب می باشند . بحث ما در کتاب معتبر محقق نیست چون معتبر تمام فقه را نتوانسته است به آخر برساند ، اما در منتهی علامه جلد ۱۴ بحث ما می باشد (در چاپ جدید) ، و نیز در جلد ۹ تذکره بحث جهاد می باشد ، این دو کتاب را مخصوصا باید مطالعه کنید. تذکره جلد ۹ ، صفحه ۱۱ ، در بحث بلوغ که آن را شرط و لازم می داند ، می گوید {قال ابن عمر (عبد اله بن عمر) عرضت علی رسول الله یوم احد} در زمان جنگ احد لشکر را بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه کردند ، عبد الله بن عمر می گوید من هم جزء لشکر بر پیغمبر صلوات الله علیه و آله عرضه شدم {و انا ابن اربع عشر} و من چهارده ساله بودم {و لم یجز

لی فی المقاتله} پیغمبر صلوات الله علیه و آله اجازه ندادند ، این روایت را بیشتر از کتب عامه نقل کرده اند ، خلاصه اینکه بلوغ شرط است ، در احکام وضعی بین بالغ و غیر بالغ فرقی نیست ، مانند نجاست ، طهارت ، ضمان ، جنابت و امثال اینها. اگر بچه ای دست به چیز نجس بزند و دست او نجس می شود و یا اگر کوزه ای را بشکند ضمان به گردش می آید ، ولی در احکام تکلیفی فرق وجود دارد ، برای افرادی که غیر بالغ اند تکلیفی نیست ، اما برای بالغین تکلیف می باشد. بنابراین جهاد واجب است بر کسی که بالغ باشد این اول ، دوم شرط بودن عقل است پس مجنون نباید باشد ، سوم بحث حریت است ، این را ما مورد بحث قرار نمی دهیم چون این بحث در زمان ما مبتلا به نیست. در سوره توبه آیه ۹۱ تا ۹۲ ، که در این سوره آیاتی در مورد جنگ تبوک هست که آنها را خواندیم ، {لیس علی الضعفاء} کسانی که مانند پیرمرد ضعیف هستند {و لا علی المرضی} مرضی جمع مریض است مانند قتلی جمع قتیل {و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون} و کسانی که می خواهند بروند ولی مرکب ندارند که بر آن سوار شود ، غذا ندارند و ... پیدا نمی کنند چیزی را تا برای مخارج راهشان خرج کنند ، {لیس حرج} بر اینها حرجی نیست و معاف هستند و رفتن آنها واجب نیست {اذا نصحوا لله و لرسوله} البته زمانی که اینها دلشان می خواهد که

بروند ، نصحووا یعنی خیرخواه بودن ، اینها خیرخواه اند و مطیع اند ، دلشان می خواهد بروند ولی مخارج و وسائل راه را ندارند. {ما علی المحسنین من سبیل} بر کسی که محسن است سبیل نیست ، این در فقه ما یک قاعده است ، قاعده احسان ، یعنی کسانی که قصد احسان دارند تسلطی و راهی بر آنها نیست ، این قاعده بسیار کاربرد دارد ، مثلا شما کسی را می بینید لباسش آتش گرفته است که اگر خاموش نکنید بدنش می سوزد ، شما می روید و یک قطعه از لباس او را قطع می کنید و دور می اندازید شما ضامن نیستید ، چون شما محسن هستید و قصد احسان دارید ، مانند این موارد زیاد پیش می آید که اگر انسان به قصد یک امر ا مهمی مانند حفظ جان و مال ، که حفظ آنها شرعا واجب است ، مرتکب یک امر گناهی شود مانند تصرف در مال غیر و ... چیزی به گردن او نیست و این به خاطر قاعده احسان می باشد . {و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احمکم علیه} اینجا خداوند به پیغمبر می گوید بر عده ای حرج نیست و لازم نیست به جهاد بروند ، اول ضعفا را گفت ، بعد مرضی را گفت ، بعد کسانی که خرج راه ندارند ، چهارم کسانی که آمدند خدمت پیغمبر {لتحملهم} تا به آنها مرکب بدهد تا به جهاد بروند چون از مدینه تا تبوک ۶۰ ، ۷۰ فرسخ می باشد . پیغمبر فرمودند من ندارم مرکبی تا به

شما بدهم و سوار شوید بر آن ، {تولو او اعینهم تفیض من الدمع} اینها خیلی شوق داشتند که بروند ولی برگشتند در حالی که چشمشان اشک می ریخت ، جهاد بر اینها واجب نیست چون اینها آمدند و اظهار کردند که ما شوق داریم که برویم ولی چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمود {لا اجد ما احملکم علیه} بر آنها حرجی نیست. سوره فتح ، سوره ۴۸ قرآن ، {لیس علی الاعمی حرج و لا علی المریض حرج} اعرج کسی می لنگد به گونه ای که نمی تواند در جهاد شرکت کند و نه لنگیدن مختصر . بنابراین از این موارد استفاده می شود که بر صبی ، مجنون ، کسی که اعرج و یا اعمی و یا مریض می باشد و قدرت ندارد واجب نیست . اما کسانی که پیرمردند ، چون پیرمرد می باشند و ضعیف و ناتوان هستند نمی توانند بروند ، اگر پیری در آن اندازه ای باشد که نتواند برود بر او واجب نیست ، اما در همان تذکره و منتهی و ... هست که عمار یاسر ۹۵ ساله بود که در جنگ شرکت کرد ، مانند حبیب بن مظاهر ، مسلم بن اوسجع و ... بنابراین گفته اند پیری به تنهایی دلیل نیست ، اگر پیری در حدی است که قدرت حرکت ندارد و قدرت شرکت در جهاد ندارد در این صورت جهاد واجب نیست اما اگر مثل عمار و ... باشد جهاد واجب است ، عمار گفت {اخصمونی بشیابی فانی مخاصم} من می خواهم با همین لباس خون آلود با آنها در روز قیامت

مخاصمه کنم . بحث بنده در زن است ، به زن ها به چه دلیلی واجب نباشد؟ می بینید در تمام آیاتی که در مورد جهاد خواندیم مانند {اقیموا الصلاه} و ... می باشند. چگونه بود که در مانند {اقیموا الصلاه} و ... گفتند که خطاب برای همه است چه مرد و چه زن ، ولی در مانند {قاتلوا} و {جاهدوا} و ... گفتند که بر زن ها واجب نیست ، آیا این عام است و تخصیص خورده است و یا اصلا ذاتا شامل نیست. صاحب جواهر در کلماتش چند مطلب دارد ، اول ، اینکه خطابات للمذکرین است ، ما اینجا فقط نقل می کنیم بعد بحث می کنیم که درست است یا نه ، اینجا به نظر بنده خیلی جای بحث می باشد ، فقهای ما و فقهای عامه گفته اند بر زن واجب نیست ، می خواهیم ببینیم به چه دلیل بر زن واجب نیست؟ صاحب جواهر اول می گوید که این خطابات قرآنی مانند {قاتلوا} ، {جاهدوا} ، {خذوا حذرکم} و ... للمذکرین است و چون اینگونه اند شامل زن ها نمی شود ، حتی می گوید که شامل خنثی مشکل هم نمی شود ، چون خطاب برای مذکرین است و خنثی را چون نمی دانیم که مرد است یا زن پس او را شامل نمی شوند ، چون ذکوریت شرط است. دلیل دوم ، {الضعفهن} چون زن ضعیف است پس جهاد بر او واجب نیست ، به خاطر اینکه در جهاد قدرت لازم هست و زن ها آن قدرت را ندارند ، ولی عمده دلیل اینها روایت است . روایت

این است ، باب ۴ از ابواب جهاد عدو ، جلد ۱۱ و سائل ، صفحه ۷ خبر اول {محمد بن یعقوب کلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه} این چهره ها را می شناسید {عن ابی الجوزاء} اسمش منبه بن عبد الله است ، در معجم رجال حدیث دارد که در ۴۹ خبر در سند واقع است . (بنده خودم زمانی تمام ۲۱ جلد معجم رجال حدیث را از اول تا آخر یادداشت برداشتم و آماری را که ذکر کرده نوشتم ، چون یکی از محسنات این کتاب این است که هر راوی چند خبر دارد آن را نوشته است یعنی در چند سند واقع شده است را نوشته است این آمار فقط در آنجا هست ، مثلاً {علی بن ابراهیم وقع فی ...} چند هزار حدیث و ... ، بنده از این موارد یادداشت برداشته ام چون ائمه علیه السلام فرموده اند {اعرفوا منازل الرجال علی قدر روایتهم عنا} شما موقعیت اشخاص را بر اساس روایت ما بشناسید . مثلاً صفوان بن یحیی با صفوان جمار ، هر دو صفوان می باشند ولی صفوان جمار ، جمار بوده است ، گاهی خدمت ائمه می رسیده و خبری می پرسیده است او تعداد کمی روایت دارد ، اما صفوان بن یحیی صدها روایت دارد ، اگر زمانی بین روایت صفوان یحیی و صفوان جمار تعارضی واقع شود ، روایت صفوان یحیی چون فقیه است و محدث بزرگی است رجحان دارد ، معجم رجال حدیث جلد ۱۸ ، صفحه ۳۲۶ ، {اثبت وثاقه ابی الجوزاء} ، می گوید نجاشی گفته است که او صحیح الحدیث است

، علامه او را در خلاصه خودش توثیق کرده است ، {عن الحسين بن علوان} حسین بن علوان کلبی این هم ثقه است ، در معجم رجال الحدیث جلد ۴ ، صفحه ۳۸۳ بیان شده ، او طبق طبقه بندی ما ، طبقه پنجم است . {عن سعد بن طریف} در معجم رجال الحدیث جلد ۸ ، صفحه ۶۹ وثاقت او را ثابت می کند ، به او سعد اسکاف هم می گویند . {عن الاصبغ بن نباته} که او از خواص اصحاب امیر المؤمنین است و خیلی جلیل القدر است ، وصیت حضرت علی علیه السلام به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام از ایشان نقل شده است و از طبقه دوم است و شاگرد شاگرد پیغمبر و از اصحاب امیر المؤمنین می باشد ، خلاصه روایت از لحاظ سند صحیح است و در سند حدیث بحثی نیست. از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند {کتب الله الجهاد علی الرجال و النساء} خداوند جهاد را بر مرد و زن واجب کرده است ، {و جهاد الرجل ان یبذل ماله و نفسه حتی یقتل فی سبیل الله} جهاد مرد آن است که جان و مال خودش را بذل کند تا اینکه کشته شود. جهاد المرأه (زن) چیست؟ {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها و غیرته} اینکه بر اذیت مرد صبر کند ، از شوهر چیزی ببیند که حاکی از غیرت مرد است و یا اینکه شوهر او اذیت کند ، اگر بر اینها صبر کند این می شود جهاد زن . بعضی از نسخه ها دارد {غیره} ، بعضی دارد {عشیره} و

بعضی دیگر دارد {عیشرتنه}. این روایت مورد اعتماد فقهای ماست، مانند صاحب جواهر و ریاض و مالک و شیخ طوسی که این مسئله را در خلاف ندارند ولی در مبسوط دارند. آیا این روایت دلیل می شود بر اینکه زن از جهاد معاف است؟ یعنی این روایت را مختص قرار دهیم برای ادله جهاد که تا به حال خواندیم و یا مانند صاحب جواهر بگویم خطابات ادله جهاد مذکر است و اصلاً شامل زن نمی شود و یا نظر دیگری می باشد؟ به نظر بنده این مسئله در زمان ما مسئله مهمی است، چون سابقاً جنگ ها تن به تن بود و در میدان جنگ بود، در این صورت شاید شرکت زن در چنین میدان جنگی مشکل باشد، از طرفی هم اگر زن مغلوب شود و مورد تجاوز قرار گیرد، این امر برای اسلام و لشکر اسلام سنگین است، خلاصه در گذشته جنگ ها به این ترتیب بود. اما در امروز سبک جنگ ها خیلی فرق کرده است، زنی در اتاقی نشسته و دست روی دکمه می گذارد و موشکی را در چند کیلومتری پرتاب می کند، در حال حاضر جنگ ها، جنگ تن به تن نیست، الان جنگ هایی است که مهارت های صنعتی و جنگی و صنایع دفاعی و ... وجود دارد و سبک جنگ ها متفاوت شده است. آیا ما به همین روایت تکیه کنیم و بگویم زن معاف است؟ و یا نه. نه تنها فقهای ما بلکه فقهای عامه هم همین نظر را

دارند ، مثلا کتاب المغنی ، جلد ۱۰ ، که برای عامه است صفحه ۳۶۶ ، آنجا ایشان هم همینطور می گوید که ذکورت شرط است . اما ما این روایت را از حضرت امیر علیه السلام ذکر کردیم و او خبر دیگری را ذکر می کند . می گوید {اما الذکوریه فتشترط} شرط است که مذکر باشد {لما روت عایشه قال قلت لرسول الله صلوات الله علیه و آله هل علی النساء جهاد فقال صلوات الله علیه و آله جهاد لا- قتال فیہ الحج و العمره} پیغمبر فرمودند جهاد برای زن هاست که در آن جنگ و درگیری نیست ، حج و عمره . بحث ما در این است که آیا اعتماد بر همین ادله می توانیم بگوییم که به طور کلی بر زن ها جهاد مصطلح واجب نیست یا اینکه با توجه به آنچه که عرض شد جهاد فرق کرده است به نظر دیگری قائل شویم ، به علاوه که پیغمبر صلوات الله علیه و آله زن ها را در جهاد می برده است . بنده در کتاب بانوان تعداد زیادی از زنان را ذکر کرده ام که در خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و آله در جنگ احد و غیر احد شرکت داشتند و پیغمبر هم تحسین می کرده اند ، این را مطالعه بفرمایید ، ان شاء الله فردا.

مبانی و اصول حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث در نهج البلاغه در خطبه ۱۳۱ است ، یکی از مطالبی که از این خطبه استفاده می شود این است که انگیزه اینکه حضرت علی علیه السلام خلافت و حکومت را قبول کرده چه بوده؟ که به

ص: ۲۴۲

عرض رسید بعد در ضمن ، شش مانع برای کسانی که شایستگی حکومت و خلافت را ندارند ذکر کرده البته در جای جای نهج البلاغه حضرت امیر علیه السلام این مطلب را که کسانی که متصدی حکومت بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شدند شایستگی نداشتند و حضرت خودش جامع صفات و شایستگی را دارد مکرر ذکر کرده اند یعنی حضرت امیر علیه السلام جمع کردند بین دو مطلب مهم اول اینکه حق خود را از دست رفته می دیدند اما با شمشیر قیام نکردند با اینکه قدرت داشت و می توانست . شکی نیست اما برای مراعات مصالح اسلام ، اسلامی که تا حدی نوپا است و دشمنان سرسختی در کمین دارد که همه آن ها با هم متحد می شوند برای خاموش کردن چراغ اسلام و دین ، اگر دست به شمشیر می برد و قیام می کرد در این بین جنگ هایی صورت می گرفت که به طور کلی اسلام از بین می رفت و جریان اسلام خاموش می شد این بود که برای مصلحت اسلام {صبرت و فی العین قدی و فی الحلق شجی} از این جهت صبر کردند از طرفی هم برای اینکه شیعیان و پیروان گمراه نشوند در جای جای نهج البلاغه در موارد بسیاری حق خودش را ، درد دل خودش را ، مظلومیت خودش را بیان کرده این جمع دو تا کار بر صلاح اسلام است از طرفی صبر کردن و دست به شمشیر نبردن و ایجاد جنگ نکردن و از طرفی هم راه را روشن کردن تا کسانی که طالب راه هدایت و حقیقتند

ص: ۲۴۳

گمراه نشوند این است که از طرفی صبر و ترک جنگ است و از طرفی بیان شایستگی خودش و عدم شایستگی مخالفینش مواردی را عرض می‌کنیم از جمله همین خطبه ۱۳۱ که مورد بحث ماست در اینجا می‌فرمایند که {و قد علمتم انه لا ینبغی ان یکون الوالی علی الفروج و الدماء المغانم و الاحکام و امامه المسلمین} اینها چند چیز است یک فروج منظور حیثیت و کیان اسلام و اشخاص، دوم دماء مربوط به خون و خونریزی، سوم مغانم و بیت المال، چهارم احکام پروردگار متعال، پنجم امامت مسلمین، امامت مسئله بسیار مهمی است هیچ مسئله‌ای بعد از ارتحال پیغمبر خدا در میان مسلمان‌ها از مسئله امامت مهم‌تر نبوده و نیست اگر واقعا درباره امامت همان مسیری که پیغمبر خدا معین کرده بود همان مسیر ادامه پیدا می‌کرد هیچ وقت این همه اختلاف در نتیجه این همه انحطاط و این همه جنایات به وجود نمی‌آمد پس واقعا بدبختی و نکبت و عقب ماندگی مسلمان‌ها همه بر می‌گردد به همین مسئله، مسئله امامت خیلی مسئله مهمی است ولی خوب اینطور شده حالا. ایشان می‌فرمایند ۶ مانع برای خلافت و امامت وجود دارد اول {ان لا یکون البخیل} بایستی امام حرص و بخل نسبت به مال دنیا نداشته باشد پیشوای اسلامی باید حرص و ولع و بخل نداشته باشد چرا؟ {فتکون فی اموالهم نهمته} زیرا اگر دارای حرص و بخل باشد نهمه و اشتها و ولع اش نسبت به آن اموال متوجه می‌شود و وقتی که یک زمامداری در فکر مال

باشد معلوم است که دیگر آن مصالح مردم و ملت را مراعات نمی کند حاکم بر فکر و روح او همان مال است در کتاب الغدیر درباره مطاعن عثمان یک فصلی است {الکنوز المکتزہ} به دست عثمان گنج ها و کنزهایی که فراهم شدند و عثمان اینها را به اطرافیان خودش می داد برای حفظ موقعیت و مقام خودش. بنده فقط آدرس عرض می کنم جلد نهم الغدیر صفحه ۳۹۸ {الکنوز المکتزہ بیرکه الخلیفه} کنزهایی که به برکت خلیفه یعنی عثمان اکتناز شدند، نگهداری شدند در اینجا لیستی است دو، سه صفحه که عثمان چقدر پول می داده به مروان حکم ها مثلا- به طلحه ها به زبیرها و امثال اینها تا اینها را آرام کند، طرفدار برای خودش جلب کند تا آن خلافت خودش را نگه دارد حضرت امیر علیه السلام از جمله جاهایی که این درد دل خود را اظهار کرده همان خطبه ی سوم نهج البلاغه، خطبه شششقیه است که گفتیم در الغدیر از ۲۸ طریق از طرق اهل سنت آن را نقل می کند غیر از طریق سید رضی صاحب نهج البلاغه از ۲۸ طریق، در آنجا درباره عثمان {قام ثالث القوم (منظور عثمان) و قام معه بنو ابيه یخضفون مال الله خضم الابل نبتة الربیع} عثمان با خویشاوندان خودش مال پروردگار یعنی بیت المال را میبلعدند همان طوری که شتر گیاه بهاری را می بلعد آنها همچنان بیت المال را، مال الله را می بلعدند در جلد نهم الغدیر درباره عثمان {الکنوز مکتزہ بیرکه الخلیفه} صفحه ۳۹۸، پول هایی است که عثمان به اشخاص

می داد در رقم های بالا بالا هزار هزار درهم ، هزاران شتر و ساختن کاخ ها و امثال ذلک بعد جمع زده این رقم جمع اش این است ، صد و بیست و شش میلیون و هفتصد و هفتاد هزار درهم ، بنابراین اولین مطلب اینکه {لا- یكون البخيل فتكون فی اموالهم نهمة} ، دوم {ولا الجاهل و یضلهم بحهله} بایستی جاهل به معارف اسلام نباشد فقیه باشد ، آشنا باشد به تمام حقایق اسلام به تمام ابعاد ، اسلام ابعاد متعددی دارد بعد عبادی ، بعد اعتقادی ، بعد اقتصادی ، بعد اجتماعی ، بعد جهادی ، بعد قضایی ، بعد سیاسی ، بعد فرهنگی یک نفر در صورتی می تواند اسلام شناس باشد که بتواند به تمام این ابعاد احاطه داشته باشد ، مطالعه داشته باشد ، امام (رضوان الله علیه) در صحیفه نور دارد که بعضی ها هستند که چند تا کتاب خواندند فکر می کنند فقیه هستند اسلام شناسند ولی ایشان می فرمایند نه خیر یک نفر ممکن است فیلسوف باشد اما اسلام شناس نباشد ، ادیب باشد اما اسلام شناس نباشد اسلام شناس یعنی تمام ابعاد اسلام را انسان باید بداند مثلا ما ۳۵ هزار حدیث در وسائل الشیعه داریم فقط درباره احکام فرعی و ۲۲ هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعا ۵۷ هزار حدیث درباره احکام فرعی داریم خوب حالا یک نفر می تواند قضاوت کند که این ۵۷ هزار حدیث را مطالعه کرده باشد این احادیث سند دارند سند شناس باشد به ادبیات مربوط است این احادیث نظر به قرآن دارند باید به تفسیر قرآن

وارد باشد این است که این موضوع خیلی موضوع مهمی است . اینجا در شرح نهج البلاغه که عرض کردم جلد هشتم خوبی ، خوبی می گوید این کلمه ی دوم اشاره به تمام خلفاست {و لا الجاهل} چون همه آنها جاهل بودند نمونه های فراوان داریم ما در چهارشنبه گذشته جهل عمر را ذکر کردیم که صد مورد در الغدير از جهل عمر ذکر کرده از این صد مورد ، يك موردش این بود که سوزاندن کتاب ها وقتی که لشکر اسلام به کشورها وارد می شدند ایران و روم برخورد می کردند به کتابخانه هایی بعد به عمر می گفتند ما کتابخانه هایی بسیار ، بسیار غنی و کتاب های فراوانی به دست آورده ایم عمر می گفت همه را بسوزانید زیرا اگر با قرآن مطابق است کتاب الله است و اگر مخالف قرآن است باید سوزاند به همین منطبق همه کتاب ها را سوزاندند بعد در جلسه گذشته بعضی از برادران محترم به بنده گفتند که این سوزاندن کتاب را آیت الله شهید مطهری در يك جا تضعیف کرده گفته درست نیست ، حالا آن يك تحقیقی می خواهد ولی ما در برابر سنی ها داریم بحث می کنیم آقای امینی این را از خود سنی ها نقل می کند ما در برابر آنها {جادلهم بالتي هي احسن} ثابت می کند که عمر اینطوری بوده است که صد مورد از جهل عمر را ذکر کرده . خوب این کلمه {و لا الجاهل يضلهم بجهله} مربوط به همه خلفا است. ما در جلسه گذشته درباره جلد ششم الغدير صفحه ۸۳ تا ۳۲۲ نوادر

الاشرفی علم عمر صد مورد از جهل خلیفه نقل کردیم آقای امینی بعد از اینکه آن صد مورد را گفته نتیجه گرفته از این قبیل عبارات مطالعه می کنیم مثلا- عمر میگفته در جریان ها {لولا- علی لفضل عمر} در جریان های عمر که می گفته است ، {لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن اللهم لا تبقنی لمعضله لیس ابن ابی طالب ، کاد ان یهلک ابن الخطاب لولا علی بن ابی طالب ، اعوذ بالله من معضله لا علی فیها ، عجزت النساء تلدن مثل علی بن ابی طالب ، لولا علی اهلک عمر ، لا ابقانی الله بحد علی بن ابی طالب ، ابا الحسن لا ابقانی الله لشدۀ لست لها و لا فی بلد لست فیه ، لولاک لا فتضحنا ، اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو الحسن} اینها را ایشان ذکر کرده بعد عبارت های دیگری دارد از عمر {کل احد اعلم من عمر کل الناس انهم منک یا عمر کل ابناس انهم من عمر حتی ربات الحجار کل الناس حتی الفررات فی البیوت کل الناس منک حتی العجائز یا عمر} از این قبیل عبارت ها . خوب حالا این مطلب . مطلب دوم این است که {ولا الجاهل و یضلهم بجهله} شراح را چهار نفر گفتیم که ابن ابی الحدید است و خوئی و فی ضلال و بحرانی است ، بحرانی با فی ضلال اینها این کلمات حضرت امیر علیه السلام را معنا کرده اند اما نگفتند که اشاره به چیست ولی خوئی می گوید این کلمات اشاره است ، اشاره است به خلفای

ثلاث بعضی اشاره به یکی از آنها به خصوص است بعضی اشاره به کل آنهاست و در دست هم هست {و لا الجاهل} را گفتیم دوم . حالا- سوم {و لا الجافی فیقطعهم بخفائه} کسی که خلیفه است و رهبر و امام است نباید جافی باشد {و لو کنت فضا غلیظ القلب لا- انفضوا من حولک} درباره ی پیغمبر در سوره توبه {لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رثوف رحیم} ولی عمر جافی بود. جافی یعنی اهل جفا و خشونت در همان خطبه شششقیه دارد که حضرت امیر المومنین می فرمایند که ابوبکر خلافت را داد به کسی که {فصیرها فی حوزه خشناء یغلظ کلمها و یخشن مسها و یكثر العثار فیها و الاعتذار منها} ابوبکر خلافت را در یک حوزه و طبیعت خشن قرار داد نزدیک می روی با خشونت عمر رو به رو می شوی و با کلمات خشن و غلیظ با مردم حرف می زند و لغزش های فراوانی دارد . عذر خواهی های به این ترتیب هم مال عمر . چهارم {لا الخائف للذول} بعضی نسخه ها با (ح) حتی است یعنی حیف و میل کننده دول هم جمل دوله به معنی مال است یعنی کسی که مال و بیت المال را حیف و میل کند ، اگر حائف را با (ح) حتی بخوانیم اما این نسخه های ما نوعا خائف است یعنی ترسو کسی که ترسو باشد و شجاعت نداشته باشد چون شجاعت ندارد برای حفظ مقام خودش باید به این پول بدهد و آن پول بدهد و به این و آن رشوه دهد

تا بتواند خودش را نگه دارد این است که ﴿و لا الخائف للذول و يتخذ قوما دون قوم﴾ کسی که ترسو باشد باید به این قوم تکیه کند نه به آن یا به آن تکیه کند نه به این تا بتواند آن موقعیت خودش را حفظ و نگهداری کند . این چهارم بود . پنجم ﴿و لا المرتشی للحکم﴾ و کسی که مرتشی در حکم است یعنی رشوه را می پذیرد چون رشوه را میپذیرد نمی تواند حکم کند چرا؟ چون ﴿فیذهب بالحقوق﴾ باد ، باد تعدیه است . اگر رشوه بگیرد حقوق را از بین می برد نمی تواند احقاق حق کند ﴿و یقف بها دون المقاطع﴾ و به آن حقوق توقف می کند و به مقطع و به فص خصومت نمی رساند پول شد همانجا دیگر تأمل می کند و متوقف می شود و جلو نمی رود تا حق را به حق دار برساند نظایر زیاد دارد در تاریخ از جمله جریان خالد بن ولید است در سفینه البحار جلد دوم طبع جدید که در ۸ جلد چاپ شده در ماده نخلد در الغدیر هم هست در کتاب دیگر هم هست ، وقتی که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمودند مردمی که جریان غدیر را دیده بودند مردمی که آن فضایل و اکرامات و احترامات و سوابق حضرت امیر را دیده بودند زیر بار نمی رفتند این بود که در گوشه و کنار در همان عربستان قیام هایی صورت می گرفت ، مخالفت هایی ابراز میشد یک شخصی به نام مالک بن نویره در یک قبیله مهمی حاضر بود

آن‌ها آمده بودند مدینه و پیغمبر و حضرت امیر را می‌شناختند آنها می‌خواستند قیام کنند خالد بن ولید خیلی شجاع بود بعضی‌ها در جهاد اصغر شجاعند ولی در جهاد اکبر ضعیفند چون ما دو جهاد داریم خالد در جهاد اصغر در میدان‌های جنگ شجاع بود نقطه‌ای در بدنش نبود که در آن جایی از زخم نباشد و لذا سنی‌ها به او می‌گویند سیف الله اما در جهاد اکبر در برابر شهوت خیلی ضعف نشان داد او رفت و غالب شد بر آن قبیله مالک بن نویره را با اینکه این شخص شهادتین را می‌گفت و همه چیز را قبول داشت ولی بالاخره کشت در همان شبی که مالک را کشت با زوجه‌ی مالک آمیزش کرد حتی برای پختن غذا سر مالک بن نویره را آوردند گذاشتند توی اجاق و سوزاندند و از این قبیل چیزها، این جریان بود که خالد بن ولید انجام داد ولی چون ابوبکر او را فرستاده برای تثبیت خلافت خودش، عمر به ابوبکر اصرار کرد که او رفته یک زنی که شوهرش همان شب از دنیا رفته و کشته شده باید عده نگه دارد همین طور که نمی‌شود این بود که عمر اعتراض کرد ولی خلیفه اغماض کرد به خاطر اینکه خالد در تثبیت خلافت و آرام کردن محیط برای خلافت ابوبکر نقشی داشته اینجا اغماض کرد و کاری نکرد این یک رشوه‌ای بود که ابوبکر گرفت و از این خالد که تثبیت خلافت کرده بود اغماض کرد در روزی که در سقیف‌ی بنی ساعده جمع

شده بودند که یک مناسبت داشت که بعد عرض می کنیم آنجا انصار هم آمدند مهاجرین هم آمدند با اینکه جریان غدیر خم و همه اینها روشن بود ولی اینها گفتند {منا امیر} و آنها گفتند {منا امیر} اوس و خزرج که اهل مدینه بودند و مهاجرین هم که ابوبکر و عمر و عثمان و اینها بودند در آنجا سعد بن عباده رئیس خزرج بود مخالف بود با اینکه ابوبکر خلیفه شود یا می گفت از ما باشد یا علی باشد عمر گفت {اقتلوا سعدا قتله الله} سعد بن عباده را زیر پا له کردند و بالاخره از آن مجلس بردند بیرون ، بالاخره خلافت را برای ابوبکر درست کردند با بیعت ، سعد رفت در بیابانی ساکن شد در مدینه نماند گفت در مدینه ای که ابوبکر آنجا باشد نمی مانم. بعدا عمر خالد را فرستاد تا در بیابان سعد را بکشد رفت و سعد را کشت یک شعر درست کردند از قول جن ها ، گفتند جن ها سعد را کشتند {قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده فرمیناها سهمین و لن ...} شعر درست کردند که جن ها گفتند که ما سعد بن عباده را کشتیم و به قلبش تیر زدند بعد روزی عمر برخورد کرد به خالد (این را در سفینه البحار مطالعه می کنیم) و گفت خالد تو فراموش نکردی آن جنایتی که مالک را کشتی و با زوجه اش آن کار را کردی گفت یادم است ولی سعد بن عباده را هم من کشتم به یاد عمر آورد ، عمر خالد را در آغوش گرفت . و گفت {بل

انت سیف الله و سیف رسوله { خلاصه از این قبیل مرتشی فی الحکم که {فیذهب بالحقوق و یقف بها دون المقاطع} این هم پنجم است. ششم {ولا المعطل للسنه فیهلك الامه} ششم این است که هر کس ضعامت پیدا کرد باید سنت پیغمبر را اجرا کند اما کسی که معطل سنت باشد سنت پیغمبر را تعطیل کند امت را به تباهی و هلاکت می رساند این خطبه ۱۳۱ بود که اینجا پایان پذیرفت. عرض کردم باز هم این شروح را مطالعه کنید شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۵۴، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۶۳ بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۷، فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۸، ما با توفیق پروردگار مبانی و اصول حکومت حضرت امیر را می خواهیم بیان کنیم اینها مقدمه است ولی در عین حال بحث امامت که الان مشغول هستیم خیلی مطلب دارد واقعا اگر این بحث را تنقیح نکنیم، اگر علمای بزرگ ما مانند عبقات مانند علامه امینی و الغدیر مانند سید شرف الدین مانند سید موسی عسکری اینها اگر واقعا کار نکرده بودند آنها قرن ها کار کردند چون دولت های وقت با سنی ها همراه بودند اهل بیت را کنار زده بودند ولی برای مشروعیت بخشیدن به کار خودشان خیلی دستگاه درست کردند هم مفتی ها درست کرده بودند فتوی می دادند به نفع آنها و هم شریح قاضی ها بودند به نفع آنها قضاوت می کردند هم محدثینی مثل ابوهریره و امثال آنها به نفع آنها حدیث جعل می کردند تمام سنگرها را گرفته بودند دیگر برای شیعه، امامیه

و اهل بیت سنگری نمانده بود در صحیفه سجادیه دعای ۴۸ امام سجاد علیه السلام که روزهای عید قربان و روزهای جمعه می خواندند {و کان من دعائه علیه السلام یوم الاضحی و یوم الجمعة اللهم ان هذا المقام لخلفائك} خدایا این سنگر نماز جمعه و سنگر نماز عید مال خلفاء توست مال امناء توست مال برگزیدگان توست تا مردم را بر اساس اسلام ناب روشن کنند و حرکت بدهند {و صفوتک خلفاؤک مغلوبین مقهورین مبتزین} ولی پروردگارا خلفاء تو، امناء تو، برگزیدگان تو، مغلوبند مقهورند، حق آنها از طرف دشمنان قطع شده {یرون حلمک مبدا، و کتابک منبذا، و فرائضک محرفه} ولی این طور بود و تمام سنگرها را گرفته بودند، کتابی است به نام موسوعه الامام از سید شرف الدین که چند جلد است بنده ناچارم فقط فهرست عرض کنم خدمت شما و خودتان مطالعه کنید موسوعه الامام مجموعه بسیار بزرگی است سید شرف الدین خیلی بزرگوار است موسوعه چند جلد است ۸، ۹ جلد است در جلد سوم درباره ابوهریره بحث کرده ابوهریره کسی است که اینها بیش از همه کس از او حدیث دارند برای درست کردن مذهب خودشان اهل تسنن، بنده از کتاب خمس خودم نقل کرده ام مدرک دارم صفحه ۵۵۰ کتاب خمس حقیر در صحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حدیث اولین راوی بیشتر از همه ابوهریره است که کسی بوده کذاب و جعل که عمر تازیانه به او زد که تو چرا اینقدر حدیث جعل می کنی ابوهریره در سال هشتم هجرت، نهم هجرت آن اواخر آمد

و ایمان آورد حالا- این شخصی که از اول با پیغمبر نبود و در مکه و مدینه با پیامبر نبوده در سال هشتم هجری در فتح خیبر آمد و ایمان آورد آنوقت بیشتر حدیث های سنی ها از اوست ، صحیح بخاری از ابوهریره ۴۴۶ حدیث بعد از عایشه ۲۵۶ حدیث از عبد الله بن عمر ۲۷۰ حدیث از عمر بن خطاب ۶۰ حدیث از حضرت امیر علیه السلام ۲۹ حدیث که بان علم النبی بودند از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث ولی از ابوذر ۱۴ حدیث از فاطمه زهرا سلام الله علیها فقط ۱ حدیث از عایشه ۲۴۶ حدیث است ولی از فاطمه زهرا سلام الله علیها فقط ۱ حدیث است آنجا در صفحه ۵۵۰ بنده نوشتم ، نوشتم این صحیح بخاری وقتی که این را می نوشته زمان زمانی بوده که چهار هزار نفر شاگردان امام صادق در بلاد منتشر بودند یک حدیثی از خود امام صادق و از شاگردانش نقل نکرده ولی آمده از آنها به این صورت نقل کرده حتی از دشمنان اهل بیت عمران بن حطان یکی از خوارج است کسی است که گفت شمشیر که ابن ملجم به فرق حضرت علی زد به اندازه ثقلین ثواب داشت از او حدیث نقل می کند صحیح بخاری بسار مغرضانه است در اول کتاب دلائل الصدق برای ملا محمد حسین مظفر که از اعلام علمای نجف است او آمده در کتابی به نام دلائل الصدق که چهار جلد است که ثابت کرده آنچه علامه حلی نوشته در نهج الصدق درباره سنی ها ، درست بوده است ولی در اول کتاب فصل خیلی مبسوطی

است در تضعیف ، یعنی اثبات ضعف راویان صحیح بخاری ، صحیح مسلم و امثال اینها خیلی قابل مطالعه است بنابراین ما خطبه ۱۳۱ همان طور که عرض کردیم تمام شد. حالا- به مناسبت ایام که تعلق به امام رضا علیه السلام دارد این که دعبل خزائی آن اشعار را برای امام رضا علیه السلام خواند آن جنبه مصیبتش که درست هم است ما زیاد شنیدیم ولی دعبل آن جنبه ای که انحراف در مسیر خلافت بود به آن تکیه دارد و ، سه تا به این صورت است {هم نقضوا عهد الكتاب و فرضه و محکمه بالزور و الشبهات} (ما بحثی بعدا داریم که خلفاء راشدین هم جعلی است ما از پیغمبر جایی نداریم خلفاء راشدین اتفاقا همین را گاهی ما شیعه ها هم می گوئیم این دروغ است راشد نیستند ابوبکر و عمر و عثمان این هم یکی از جعلیات است) {تراث بلا قربی و ملک بلا هدی} مصیبت ها به وجود آوردند که ما سبزی افق را سرخ و خونین می بینیم {و ردت اجاجا طعم کل فرات} فجایعی به وجود آوردند که هر آب گوارا در مزاق ما تلخ می شود {و ما سهلت تلك المصائب فيهم الناس الا بيه الفلتات} تمام این مصیبت ها از بیعت فلتات سرچشمه می گیرد فلتات کی است همان که عمر گفت {كان بيه ابوبكر فلتة} بعد چقدر حضرت رضا تحسین کرد که پیراهن خود را به او داد . {اتفظ بهذا القميص صليت فيه الف ليله الف ركعه ، ختمت القرآن ...}

ادله عدم وجوب جهاد بر مرئه كتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در ادله ای بود که اقامه

ص: ۲۵۶

کرده بودند برای عدم وجوب جهاد بر مرأه، بحث در این است که آیا جهاد بر کل مکلفین واجب است یا بر بعضی مکلفین واجب است آمده اند گفته اند به شروط ثمانیه به شروط سبعة به شروط مته لذا بعضی، مکلفین را از تحت امر به وجوب جهاد خارج کنند بحث ما در یکی از موارد که مرأه است خلاصه معلوم است کسانی که اعرج اند، مریضند، پیرمرد ناتوانند آن ها معلوم است چون قدرت جهاد ندارند ما حرّ و عبد را هم بحث نمی کنیم چون مسئله مبتلا به نیست بحث نمی کنیم زن هم مثل مرد مکلف است ولی آیا بر مرأه جهاد واجب نیست و فقط بر مردها واجب است یا این که بر هر دو واجب است، این جا آمدند به چهار دلیل صاحب جواهر و امثال ایشان خواستند مرأه را از تحت اوامر و وجوب جهاد خارج کنند گفتن ادل دال بر وجوب جهاد شامل مرأه نیست اول اجماع بحث در همین بود این ها ادعا در اجماع کردند اجماع می گویند هم منقول است هم محصل، منقول این است که نقل کرده باشند خیل ها مثل ما نسبت به جواهر منقول است او نقل می کند برای ما، محصل آن است که خودمان تتبع کنیم کلمات فقها را یک یک و اقوال را جمع کنیم در کنار هم بگذاریم این اقوال متراکم می شود اجماع محصّل. صاحب جواهر می گویند این طور است هم منقول است و هم محصّل مثلا کتاب مفتاح الکرامه اقوال فقها را یکی یکی نقل می کند خوب این اقوال را با مراجعه به آن

ص: ۲۵۷

یا به کتب خودشان جمع کند این اجماع درست می شود ما گفتیم اشکال مطلب این است که ما اطمینان پیدا نمی کنیم که دلیل مستقلی اجماع داشته باشد چون مدرک مجمعین همین ها است همین مجمعین در مقام استدلال چه می گویند؟ در استدلال همان روایات همان که گفتیم می گویند روایات عامه و خاصه مثل شیخ طوسی در مبثوث، فقهای دیگر خودمان، فقهای دیگر عامع می آیند دلیل می آورند برای قول خودشان آن روایات را، در این جا پس اجماع در مقابل روایات دلیل مستقل نمی تواند باشد چون همان مجمعین خودشان اقامه دلیل می کنند اقامه دلیلشان چیست؟ این روایات است در این طور جاها، اجماع می شود اجماع مدرکی، اجماع مدرکی هم دلیل مستقل نیست گفتیم مثل ماء البئر در ماء البئر گفته منزوجات البئر داریم آب شر بر به وقوع نجاست نجس می شود مطهرش آن منزوجات است قرن ها این طور فکر می کردند که آب چاه به وقوع نجاست نجس می شود مثل آب قلیل به مجرد این که نجاست به آن برسد نجس می شود مطهرش چیست؟ گفتند منزوجات است، ما قائلیم که آب قلیل با ملاقات نجس می شود مطهرش چیست؟ مطهرش این است که باید آن قدری بریزیم که آن آب قلیل مستهلک شود در آن آب کثیر، اما آب کثیر یعنی کر و جاری و آب باران در حال نزول این نجس نیست الا در حالی که {الا ان یتغیر لونه او طعمه او ریحه} بدون تغییر نجس نمی شود خلاصه قرن ها فکر کردند که آب چاه مثل همان آب قلیل است

به مجرد وقوع نجاست نجس می شود مطهرش چیست کشیدن چند دلو، متفاوت به وقوع آن نجاست که چه باشد ولی بعدا می بینیم که مجمعی مدرکشان روایات است و وقتی سراغ روایات می رویم ، می بینیم که روایات یا دلالت ندارند و یا ضعیف اند سندا. به علاوه در روایات داریم که {ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر طعمه او لونه او ریحه} بر حسب این روایات گفتند که آب چاه مثل آب کر و جاری است این طور اجماعات که مدرک مجمعی است و خودشان ذکر کردند و در دست است دلیل مستقلى نمی شود در برابر آن {ما ذکره} در مقابل آن چه ذکر کردند بنابراین چون که این مجمعی خودشان روایات را ذکر کردند روایات دلیل مستقل می باشد و کلمات دیگر گفتند {الضعیف} زن چون ضعف دارد جهاد واجب نیست خوب وقتی مجمعی این طور می گویند ما نمی توانیم این اجماع را دلیل مستقل حساب کنیم آن را کاشف از قول ائمه علیه السلام بدانیم این حرف ماست، بنابراین این اجماع، اجماع مدرکی است و به درد نمی خورد یعنی دلیل شرعی برای ما نمی شود می رویم سراغ روایات، روایات از طریق ما همین طور که جهاد مرأه آن است که {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها} جهاد مرأه را در این خلاصه کرده در مقام تفضیل بین زن و مرد ، مرد رود جهاد کند {ان ینذل ماله و نفسه فی سبیل الله} ولی برای زن {ان تصبر علی ما تری من اذی زوجها} از طرق ما به این صورت است از

طرق عامه این طور بود که جهاد مرأه الحج و العمره است عمده دلیل همین است، نتیجه این که بر زن واجب نیست که در جبهه جهاد حضور پیدا کند چون جهاد او چیست جهاد او این است که {أن تصبر علی ما تری من أذی زوجها} طرق ما این طوذ است اما طرق عامه گفتند که جهاد زن حج و عمره است بنابراین از طرق آن ها هم بر زن واجب نیست در جبهه جنگ حضور پیدا کند جهادش این است که برود به حج و عمره این دلیل دوم اجماع که مدرکی شد و دلالت نمی کند به نظر بنده اعتماد به این روایت در برابر آیات و روایات کثیره مؤکده ر وجوب جهاد از ان دست برداشتن آن عمومات را به واسطه این روایت تخصیص دادند مشکل است مع دوران امر بین این که آیا این روایت را که گفته حکمت است یا علت اگر حکمت باشد به کلی بر زن واجب نیست اگر حکمت باشد حکم عام است حکمت تشریح است با توجه به این حکمت تشریح مث همان باب طلاق برای این که اختلاط میاه صورت نگیرد حکمت است که این زن باید عده نگه دارد چه شوهرش ۱ سال یا ۲ سال است با او ارتباط دارد یا ندارد ولی اگر علت باشد {الحکم یدور مداره} ، {لا تشرب الخمر لانه مسکر} اسکار است حرام است اسکار نیست حرام نیست {مع دوران الامر مع ما ذکر فی هذه الروایه حکمه او عله} تکیه کردن به روایات این چنین و تخصیص این همه آیات و روایات ادله بر وجوب جهاد

تأکیداً مشکل به نظر می‌رسد این دیگر مانده به نظر شما دارد ولی بعداً خواهیم گفت، که جهاد از شئون حکومت اسلامی است هر چه آن امام در زمان خودش، پیغمبر در زمان خودش نشد کسی که قائم مقام امام است جهاد از شئون حکومت است پیغمبر صلوات الله علیه و اله زنان را همراه خود می‌بردند بعضی زنان جنگ هم می‌کردند این معلوم می‌شود از شئون حکومت است مثل قضاوت و ... چون حکومت یعنی مدیریت جامعه، در آن مدیریت عام و سامان دهی و سیاستی که حکومت دارد یکی از ابعاد آن سیاست جهاد است شکی نیست جهاد یک مدیریت بسیار کامل نیاز دارد مصلحت بداند زنان را ببرند که پشت جبهه کار کنند بله در زمان کنونی ما که جنگ تن به تن نیست خلاصه زن‌ها خیلی می‌توانند کارآیی داشته باشند در جهاد این است که به نظر بنده نتیجه‌ای نمی‌گیریم ما در جهاد ابتدایی بحث می‌کنیم در دفاع بعداً بحث می‌کنیم که اگر فقیه لازم دانست آن جا هم زنان باید بروند اگر ممکن شد خلاصه این بحث ما نتیجه‌اش این است که جهاد یکی از شئون حکومت است از شئون ولایت است، شئون مدیریت اسلام، شئون سیاست اسلامی است و این در زمتن پیغمبر صلوات الله علیه و اله بوده است پیغمبر اگر نبود امام معصوم، نشد قائم مقام، جامعه که بدون مدیر نمی‌شود مدیریت هم در اسلام سپرده شده به پیغمبر یا امام یا قائم مقامش و او البته بر روی مصلحت کار می‌کند که

اگر لازم بود تمام زنان تمام و اگر بعضی، بعضی، پشت جبهه برد بله یا اگر در صحنه جنگ لازم بود هم باید بروند این صحبت ادله است خلاصه به نظر بنده تکیه کردن به این روایت در برابر این همه ادله جهاد مشکل است این دوم بود، سوم حرف صاحب جواهر که خطابات به جمع مذکر است و شامل زن نمی شود این هم گفتیم مخدوش است برای این که قرآن بر اساس محاورات مردم نازل شده در محاورات مردم بیشتر خطابات جمع مذکر است ولی معلوم است که عام است مثلا برای زیارت اهل قبور {السلام علیکم یا اهل الدیار و...} خوب این را برای که می خوانیم برای مرد و زن می خوانیم ولی صیغه، صیغه مذکر است با این که صیغه مذکر است ولی مراد عام است {اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه} چه طور {کتب علیکم الصیام} جمع مذکر است ولی برای مرد و زن است {کتب علیکم القتال} تکیه کردن بر این حرفی که صاحب جواهر دارد که چون صیغه، صیغه جمع مذکر است شامل زن ها نمی شود این مشکل است این هم حرف سوم بنابراین صاحب جواهر دارد که خطابات جمع مذکرند شامل زن نیست خنثی را چون شک داریم شامل نیست پس زن را به طریق اولی شامل نیست این هم درست نیست چون محاورات قرآن بر اساس محاورات معمول نازل شده در محاورات معمول صیغه ها معمولا {واقیموا الصلاه و اتوا الزکاه} و امثال این ها که جمع مذکرند حالا چهارم این بود که صاحب جواهر دارد، غیر دارد عامه و خاصه که

زن ضعف دارد چون زن ضعیف است از این جهت بر او جهاد واجب نیست استناد کردند به این که جهاد کار طاقت فرسا و مشکل است و از این جهت زن ضعیف و ظریف خلقت شده و نمی تواند بر او جهاد واجب باشد این را جواب دادیم گفتیم که بله از هر کس به اندازه قدرتش از ضعیف به میزانی که می تواند اگر قرار باشد زن را بگوییم زن است ولی در جهاد کارها تقیم می شود همچنان که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و اله زنان را می بردند برای طبخ غذا، برای پانسمان مجروحین، بیماران را اداره کردن و امثال این ها علاوه بر این ها در آن زمان جنگ ها تن به تن بود در جنگ های تن به تن بله درست است زن اگر می داند جنگ بیاید علاوه بر این که ظرافت و ضعف دارد جریان هایی پیش می آید که ممکن اسن برای مسلمانان ما سنگین تلقی شود از این جهت، خوب این مطلبی است اما در زمان کنونی ما تجهیزات جنگی طوری است که تمام جنگ ها به تن به تن منتهی نمی شود یک اتاقی است و آن جا نشسته و تجهیزات فراوان دارد و از راه دور می تواند دکه ای را فشار دهد و مثلا آن موشک را به کار ببرد و امثال این موارد بنابراین همان کارهایی که از مردان بر می آید در این طور جریان ها از زن هم بر می آید ضعف دلیل بر این نمی شود که دیگر جهاد اصلا بر او واجب نباشد مخصوصا در

زمان کنونی ما به علاوه این که امتحان مانند است ما دلیل شرعی می خواهیم عامه هستند که به این طور چیزها تکیه می کنند ولی ما نمی توانیم تکیه کنیم به این قبیل چیزها ما دلیل شرعی می خواهیم و آن چه که مطلب را حل می کند این است که جهاد از شئون حکومت اسلامی است شکی نیست در حکومت اسلامی ما معتقدیم که در رأس حکومت باید پیغمبر صلوات الله علیه و اله باشد و سیاست و مدیریت به عهده ایشان است اگر پیغمبر صلوات الله علیه و اله در میان مردم نبود ند امام معصوم علیه السلام و اگر امام نباشد قائم مقام و شارع هیچ گاه مردم را بدون سرپرست اسلامی که نگذاشته چون جهاد یکی از شئون حکومت است آن وقت بنده این جا نمونه هایی ذکر کردم به صورت فهرست که در کتاب که بنده نوشتم که جایگاه بانوان از دیدگاه اسلام فصلی داریم که زنان در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و اله چه کار می کردند، چهره زن در عصر پیغمبر ، پیغمبر صلوات الله علیه و اله و تعلیم و تربیت برای زن، که راه علم را برای زن ها گشودن، در جهاد زن ها را همراه می بردند این را تذکره هم دارد و شیخ طوسی در مبسوط دارد که پیغمبر { یخرج الفساد معه } پیغمبر زن ها را می برد در تذکره می گوید که ام سلیم و مثل ام سلیم که چهار تار ا بنده این جا ذکر کردم یکی از زن ها اسماء دو تا اسما داریم یکی اسماء که اول زن

جعفر طیار بود بعد زن ابوبکر شد بعد زن امیرالمؤمنین شد محمد بن ابی بکر فرزند همین اسما است منتهی از صلب ابوبکر، او را نمی گوئیم او در جهاد شرکت نداشت اما اسماء دختر یزید بن سکن بنده در صفحه ۱۱۴ جایگاه بانوان در اسلام ذکر کردم یکی از زنان این است {کانت من ذوات العقل و الدین} این ها که ما گفتیم در کتب رجال هست در تنقیح المقال هست در سه تا کتاب که مال عامه است وجود دارد و خیلی مهم است یکی الاستیجاب در احوال اصحاب پیغمبر است هم زنان و هم مردان یکی {أُسد الغابه فی معرفه الصحابه} أُسد جمع اسد است مثل فُلک جمه فلک و غابه یعنی بیشه، یعنی شیران بیشه سوم، {العصابه فی معرفه الصحابه} این ها مال اهل تسنن است ولی خیلی کتاب های خوبی است و مطالب هم علیه ما دارند آن ها در آن جا اصحاب پیغمبر و زنان را نوشتند صدها نفر و تعداد زیادی از آن ها را نوشتند که در جنگ ها حضور داشتند و کارهایی انجام دادند یکی از آن ها همین زن یعنی اسماء دختر یزید بن سکن است این خطیبه النساء بود خدمت پیغمبر صلوات الله علیه و اله آمد و گفت یا رسول الله من آدمم مشکل و مسئله زن ها را به شما عرض کنم به اندازه ای این زن با فصاحت و بلاغت بود و با عقل بود زن ها بیشتر پیغام ها را به واسطه این زن خدمت پیغمبر می فرستادند که جواب می گرفتند بعد آمد و سؤال کرد در حالی که اصحاب

پیغمبر حضور داشتند گفت یا رسول الله من از طرف زن ها پیغامی آوردم زن ها می گویند که شما مردها خیلی فضیلت دارید که ما نداریم شما به جهاد می روید به حج می روید به عمره می روید به کارهای زیادی می پردازید ولی ما محدودیت داریم نمی توانیم حالا خواستیم بپرسیم که حالا ما هم در آن ثواب و فضیلت ها شرکت داریم یا محروم هستیم پیغمبر قبل از جواب رو کرد به اصحاب فرمود شما کسی دیدید که این قدر فصیح و بلیغ مطلبی را ادا کند این زن چقدر از نظر فصاحت و بلاغت و بیان قوی است گفتند نه، ندیدیم بعد پیغمبر فرمودند سلام ما را به زن ها برسان ولی زن ها اگر در مدیریت که به عهده آن ها گذاشته شده مدیریت خانه و شوهر و بچه ثواب زیاد دارند از این خیر فهمیده می شود که زن ها از جهاد معافند ولی ثواب را می رساند آن وقت این زن در جنگ یرموم شرکت کرد و نه نفر را کشت که پرورش یافته مکتب اسلام بود این جنگ در زمان ابوبکر واقع شده بعد از پیامبر جنگ با رومیان است اما این زن در آن جنگ شرکت داشت. دوم ام سلیم که در تذکره است که پیغمبر از او یاد کرد که از یکی از زنان بنام است در کتب فقها و ما است، شیخ طوسی هم دارد ام سلیم همسر ابو طلحه در جنگ بدر و احد و خیبر شرکت کرد در این جنگ ها در پشت جبهه بود اما در جنگ حنین سلاح در

دست داشت و جنگ کرد و پیغمبر هم تحسین کرد ام سلیم زن بسیار برجسته است در کتب رجال ما تنقیح المقال دارد، بهجه الآمال بده در پاورقی نوشتم خیلی دارد در اُسد الغابه هم است، در اعیان الشیعه در جلد سوم صفحه ۴۷۹ می گوید ام سلیم روایات فراوانی هم از پیغمبر دارد پیغمبر گاهی به خانه ام سلیم می رفتند می گفت این چون شوهرش کشته شده، برادرش هم کشته شده خودش هم در جهاد شرکت داشته خلاصه این زن یکی از زن های برجسته است در جنگ احد تشنگان را آب می داد و سلاح هم در جنگ حنین به همراه داشت و می جنگید. سوم نسبیة در سفینه الجار در صفحه ن، س، ب در جنگ احد شرکت داشت. وقتی همه فرار کردند و پیغمبر را تنها گذاشتند او آمد اطراف پیغمبر را گرفته بود و دفاع می کرد زخم های فراوان هم به تنش رسید پیغمبر فرمودند مقام نسبیة در این جنگ از مقام فلان و فلان بهتر است چون ان ها فرار کرده بودند. خلاصه از این جا ما نتیجه می گیریم که شرکت زن ها در جنگ تحت نظر حکومت اسلامی است پیغمبر صلوات الله علیه و اله گاهی زن ها را می برد و گاهی هم جنگ می کردند خوب بعد از پیغمبر حکومت مال ائمه است و در زمان غیبت امام هم مال فقیه عادل و مدبر و مدیر و شجاع است و حضور این ها دیگر به مصلحت حاکم اسلامی زن ها را برد یا این که چقدر برد و یا اینکه چه کارهایی انجام

دادند پشت جبهه بودند یا داخل جنگ بودند جنگ امروز هم غیر از جنگ سابق است در این جا بنده مطالعه می کردم تذکره را برای بحث یک نکته ای دیدم که خیلی وقت بود که می خواستم بدانم فقها چه می گویند حالا یک وقتی باید بحث کنیم در این جا تذکره می گوید در بحث زن اگر یک وقتی اگر زن در یک جا واقع شد که امر دایر شد بین این که عرض را از دست بدهد یا کشته شود چون حفظ نفس واجب است حفظ عرض هم واجب است حالا اگر تعارضی به وجود آمد که مثلا به یک زن تهدید وارد کردند که یا باید حاضر باشی به زنا یا می کشیمت این جا آیا حفظ نفس مقدم یا حفظ عرض بحث خیلی خوبی است یک وقتی ممکن است رای مرد هم پیش بیاید آیا حفظ حیثیت مهم یا حفظ جان، تکره می گوید حفظ حیثیت مهم است آن زن باید دفاع کند حتی اگر کشته شود اما حاضر نشود به این که حیثیتش از بین برود این بحث خیلی خوبی است که امر دایر شد بین حفظ جان (نفس محترمه) و حفظ عرض. اسلام به اندازه ای عزت مسلمان ها را در نظر دارد که می گوید شما باید دفاع کنید ولو کشته شوید ولی عرضتان بایستی محفوظ بماند حالا این بحث به نظر بنده این قسمت بحث تا این جا تمام شد این قسمت که زن به این ترتیب که عرض کردیم نه می خواهیم بگوییم زن معاف است نه می خواهیم بگوییم معاف نیست چون جهاد از

شئون حکومت اسلامی است برای زن هم به همین ترتیب است اگر آن شخصی که مدیریت اسلامی را دارد اگر او به هر ترتیبی ترتیب بدهد نافذ است که آیا برد یا نبرد چون جهاد تحت نظر امام عادل است و اگر حاکم شرع و اسلام صلاح بداند اشکالی ندارد این بحث با توفیق پروردگار در رابطه با زن تمام شد. اما بحث دیگر این است که آیا جهاد واجب عینی است یا کفایی است این بحث دیگر است بر آنان که جهاد واجب است آیا واجب عینی است یا کفایی. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۹ می گوید {نعم فرضه علی الکفایه} فرض جهاد کفایی است {بلا خلاف اجد فیه بیننا} ایشان می گویند میان ما بحثی نیست و واجب کفایی است {بل و لا من غیرنا} بلکه اهل تسنن هم همین طور قائلند که جهاد واجب کفایی است، {بل کاد یكون من الضروری} بلکه از ضرورت فقه ماست که جهاد واجب کفایی است نه واجب عینی، علاوه بر این که مجمع علیه است ضروری هم می باشد مضافاً به این که سیره پیغمبر صلوات الله علیه و اله این بوده است و سیره اصحاب این بوده است که آن ها هیچ گاه همه افراد را به جهاد نمی کشاندند تعدادی را می بردند و تعدادی می ماندند برای انجام کارهای زندگی آن بقال و عطار و جناز و بنا و همه را که نمی بردند بنابراین جهاد واجب است اما وجوبش وجوب کفایی است این است که ادعای ضرورت فقهی می کند بیشتر به این آیه استدلال کردند عامه و خاصه به

این آیه استدلال می کنند برای این که جهاد واجب کفایی است ه عینی آیه این است آیه ۹۵ از سوره نساء است {لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل اله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلا وعد الله الحسنی و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما} این آیه را دقت کنید که بحث های زیادی دارد یکی از بحث ها همین است که یستفاد از این آیه کفایی بودن و جوب جهاد است یا نه ؟ برای این استدلال بیشتر کردند خدا در این جا می فرمایند که قاعدین از مومنین آن هایی که به جهاد نرفتند قاعدین اند و آن هایی که رفتند مجاهدین اند، دو فرقه کرده، قاعدین و مجاهدین بحث هم در قاعدین غیر اولی الضرر است اولی الضرر مسلما جهاد واجب نیست یعنی اعرج، مریض، اعمی، شیخ هم این ها اولی الضررند این ها نباید بروند بحثی نیست صحبت در غیر اولی الضرر است که یک قسمت قاعدین بودند که ماندند و قسمتی هم مجاهدین بودند که رفتند آیه متعرض این مطلب است قاعدینی که پیر نبودند، اعرج و مریض نبودند و ماندند این ها با مجاهدین مساوی نیستند که قاعدون فاعل لایستوی است مجاهدون عطف به جای قاعدون است مساوی نیستند قاعدون و مجاهدون، اما مجاهدینی که فی سبیل الله هستند یا با اموال یا با انفس لایستوی را تفضیل می کنیم بله خداوند فضیلت بخشیده به مجاهدین به اموال و انفس و درجه و مقام به آن ها داده خوب تا این جا خداوند

می فرمایند که مساوی نیستند اما یک کلمه ای در این جا هست که از آن کلمه استفاده کردند به این که، آن ها که نرفتند گناه نکردند پس معلوم می شود واجب کفایی بود {و کلا وعد الله الحسنی} خداوند هم به قاعدین و هم به مجاهدین وعده حسنی داده حسنی صفت است موصوف محذوف است و این {کلا وعد الله الحسنی} می گوید دلیل بر این است که ان هایی که نرفتند گناه نکردند مثلا المثوبه الحسنی و یا اگر واجب عینی بود آن هایی که نرفته بودند گناه می کردند پس معلوم می شود واجب کفایی است عده ای ماندند برای اداره امور جامعه، طیب است و خباز است و بنا است و خیاط است و غیره ولی آن ها فقط ثواب بیشتر دارند به این استدلال کردند حالا- این مطلب در این جا است ما حالا با مطلب کسانی که می گویند واجب کفایی است عرض می کنیم دلیلشان این آیه است علاوه بر اجماع این آیه، صاحب جواهر دارد به قاعده حرج علاوه بر این که اجماع گفت و ضرورت علاوه بر آیه قاعده حرج را هم می گوید اگر جهاد واجب عینی باشد {علی و کل مکلفین} خوب همه باید بروند و همه اگر بخواهند بروند برایشان حرج و زحمت است این را مطالعه کنید تا ان شاء الله فردا.

بررسی ادله عدم وجوب جهاد بر نساء کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث دیروز در این مورد که آیا برزن ها هم جهاد مثل مردها واجب است یا نه ادله کسانی که گفته بودند واجب نیست چک کردیم آن چه به نظر می رسید عرض کردیم که جهاد

ص: ۲۷۱

بالا-خره یک امری است که مربوط به مدیریت اسلامی است در اسلام برای جامعه برای کارها فرهنگی سیاسی اقتصادی بالا-خره مدیریت لازم است و مقرر شده معین شده بنا بر این چون امر جهاد با نظر مدیریت اسلامی انجام می گیرد او می توانست زن ها را هم شرکت بدهد همانطور که پیامبر صلوات الله علیه و آله در زمان خودش زن ها را همراه خودش به جهاد می بردند منتها کارهایی که مناسب با شأن آن ها بود به آن ها ارجاع می شد حضرت امیرع در جنگ هایی که انجام می داد زنانی همراه خودشان می بردند اسمشان هم در تاریخ هست این بحث بالاخره به آن ترتیب انجام شد بعد از بحث بعضی از برادران و سروران خوب یک مطالبی داشتند به این که خوب زن و مرد یکی از موضوعات موضوعات اختلاط هست و اینها جایز نیست ما معتقدیم به این که کار وقتی با مدیریت اسلامی انجام شد تمام موازین اسلام همه موازین اسلام حتی الامکان مراعات می شود بالاخره هم جای جنگ است در جنگ هم مسئله اهم و مهم به وجود می آید خوب گاهی لازم است به این که زن اگر شرکت نکنند نامحرم او را ببیند اینها با توجه به اهم و مهم در جهاد حل است و امروز زنها که عملیات استشهادی انجام بدهند اینها را ما جایز می دانیم در فلسطین بسیاری از زنها این کار را انجام می دهند اشکال هم ندارد جنگ جنگ است وقتی که بنا شد که جنگ و جهاد اسلامی باشد با قصد قربت و برای اعلا کلمه اسلام

ص: ۲۷۲

با نظر مدیریت اسلامی مسئله ای به وجود نمی آید این مسئله دیروز بود جهاد ابتدایی جهاد است یعنی راه افتادند رفتند دشمن مقاومت می کند و نمی گذارد ما دعوت کنیم؟ جهاد است جهاد یعنی ما ابتدا با خواهیم دعوت کنیم به اسلام ولی در برابر دشمن مقاوم وجود دارد جهاد است دیگر دشمن مقاوم باید مقاومت را بشکنیم به چه بشکنیم به جهاد با شرایط جهاد عمل می شود جالب تر این معناست که این طور نیست که ما راه بیفتیم برویم بسم الله الرحمن الرحیم شما اسلام بیاورید خوب جهاد نیست در این صورت می شود ارشاد می شود تبلیغ جهاد است مثل جهادی که اسلام با ایران انجام داد با روم انجام داد مقاومت است و جهاد است نمی گذاشتند اینها اسلام وارد مملکت شود مسلمانها را نمی گذاشتند وارد شود جلویشان را می گرفتند می کشتند اینجوری بود جهاد است دیگر بحث ما در جهاد است جهاد در جایی است که مقاومتی باشد درگیری باشد در درگیری؟ کشتن هست گاهی از اوقات هست زنان هم باید شرکت کنند به همان ترتیب که پیغمبر صلوات الله علیه همراهشان برد؟ جهاد است این جهاد ما داریم بحث می کنیم اگر بنا باشد به یک جهاد ابتدایی جهاد است دیگره اگر مقاومت در بین نباشد جهاد نیست آن می شود ارشاد می شود تبلیغ ما وارد شدیم به ایران به روم برای تبلیغ خوب تبلیغ است. بله بحثم در جهاد است در برابر مقاومتی هست دشمنی هست عده و عده ای دارد تجهیزات دارد ما هم با عده و عده

خودمان آمدیم جنگ کنیم جهاد کنیم جهاد است بالا-خره دیگره جهاد است خوب این بحث دیروز بود تتمه آن بود بحث بعدی که اینجا مطرح کردند به ترتیب جواهر این است که نعم فارزق علی الکفایه بحث این است که آیا جهاد با این ترتیب واجب عینی است یا کفایی است صاحب جواهر و فقهای دیگر نوعاً می گویند که این جهاد وجوبش وجوب کفایی است نه وجوب عینی دلایلی که برای این ذکر کردند اول همان اجماع است و بلکه صاحب جواهر می گوید که ضروری دین است که جهاد واجب کفایی است حالا ما قول جواهر را داریم عرض می کنیم اول دلیل ایشان اجماع است و ضرورت دوم آیه ۹۵ از سوره نساء دقت کنید که خیلی در این آیه حرف هست ولی فقهایی که هم از طرف ما هم از طرف عامه اینها به این آیه استناد کردند در این که جهاد واجب کفایی باشد آیه این است لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم بدانید که مساوی، لا یتوی، یتوی لا یتوی فعلی است که دو تا فاعل می گیرد همیشه عطف می شود لا- یتوی هذا و هذا همیشه دو تا فاعل می گیرد منتها با او عطف می شود اینجا لا یتوی فاعل قاعدون بعد و المجاهدون بدانید که مجاهدون و قاعدون مساوی نیستند مجاهدون کسانی هستند که به جهاد اقدام کردند و جهاد می کنند قاعدون کسانی هستند که در میدان جهاد حضور نیافتند بدانید که مساوی نیستند لا یتوی القاعدون من المؤمنین منتها قاعدون از مؤمنین غیر

اولی الضرر ، غیر اولی الضرر صفت قاعدون است غیر به رفع می خوانیم چنانکه قاعدون خوب مرفوع است غیر اولی الضرر بر این معناست غیر نابینا غیر اعرج غیر آن شیخ ؟ آنها که دیگره بحثی نداریم ما می گوئیم آن قاعدونی که می توانستند بروند و نرفتند یا وظیفه داشتند و نرفتند آنها را می گوئیم و الا نابینا و یا مثلاً فرض کنید کسی که خیلی پیر و از کار افتاده است که او را بحثی نداریم غیر آنها داریم می گوئیم. لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر قاعدونی که اولی الضرر نباشند یعنی افرادی صحیح و سالمند قدرت دارند بروند ولی نرفتند اینها را داریم می گوئیم و الا آن کسان معلوم است دیگر. مساوی نیست قاعدین غیر اولی الضرر و مجاهدون . مجاهدون ؟ ۸:۰۰؟ قاعدون است. قاعدون و مجاهدون مساوی نیستند. مجاهدون هم مجاهدونی هستند فی سبیل الله باموالهم و انفسهم مجاهدین هم مالشان را بذل می کنند در راه جهاد و اعلائی کلمه اسلام و هم جانشان را اینها مساوی نیستند خوب معلوم است که خداوند متعال در اینجا برای ترغیب مردم به جهاد می خواهد عظمت و ثواب و فضیلت مجاهدین را بیان کند در برابر قاعدین. لا یتوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین خداوند متعال فضیلت بخشیده چه مجاهدین به اموال چه مجاهدین به انفس درجهای داده به اینها مقامی داده بعد و کلا وعد الله الحسنی خداوند به همه وعده حسنی داده حسنی هم صفت موصوف محذوف

است یعنی مصوب از حسنی مثلا درجه حسنی کلا وعد الله الحسنی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما خداوند متعال به مجاهدین بر القاعدین اجر عظیم عنایت فرموده این آیه ۹۵ سوره نساء است پشت سرش هم این است درجات منه مغفره و رحمه و كان الله غفورا رحیما . یعنی فضیلت مجاهدین بر قاعدین اول درجه نمی گوید درجات می گوید بعضی ها فکر کردند خوب این تناقض به وجود می آید اول درجه گفت مفرد بود بعد درجات می گوید آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان اعلی الله مقامه می گویند این درجه را که اول گفته می خواهد جنس درجه را بگویند این درجات هم توضیح همان است منافاتی با هم ندارند آمدند استدلال کردند به این آیه عامه و خاصه به این که جهاد واجب کفایی است چرا چون قاعدین را گفته کلا وعد الله الحسنی می گوید همان قاعدین هم مثل مجاهدین مشمول وعده؟ پروردگار است نگفته که این گناهکار است که نرفته است البته مجاهدین فضیلت دارند درجاتی اما نگفته که قاعدین هم گناهکارند و گفته کلا وعد الله الحسنی و از این کلمه کلا وعد الله الحسنی استفاده می کنند معلوم می شود به این که جهاد واجب کفایی است اگر واجب عینی بود باید آنهایی که نرفتند معصیت کرده باشند مثلا نماز واجب عینی است هر کس؟ معصیت کرده واجب کفایی بوده آنهایی که رفتند در حدی بوده من به الکفایه بودند؟ انجام دادند آنها هم که ماندند نگفته که آنها گناه کردند و کلا وعد الله الحسنی به تقریر این آیه به این ترتیب گفتند معلوم می

شود که جهاد واجب کفایی است این دلیل دوم اینهاست اکثر فقهای ما حتی شیخ طوسی، شیخ طوسی مثلاً در خلاف و از آن طرف هم که حساب می کنیم می آییم تا مسالک و ریاض و جواهر و امثال اینها از آن طرف کتب عامه را که این آیه را ذکر کردند در برابر آیات فراوان خذو حذرکم جاهدوا قاتلوا آنها خوب آیاتش کتب علیکم القتال آیات فراوان که ظاهرش جهاد واجب عینی است مثل نماز و روزه گفتند این آیه مفسر آن آیات است یا مخصص آن آیات است و دلالت دارد بر این که جهاد واجب عینی نیست واجب کفایی است خوب صاحب جواهر این دلیل دوم بود اول اجماع بود این آیه دلیل دوم بود جواهر دلیل سوم را گفته و قاعده حرج در صفحه نهم جلد ۲۱ جواهر است گفته اگر قرار باشد جهاد واجب عینی باشد بر همه این حرج لازم می آید اینطور گفته این کلام صاحب جواهر است صاحب تذکره علامه در تذکره مطلبی گفته که می خواهم برای روشن شدن عرض کنم علامه در تذکره جلد نهم تذکره که بحث ما در چاپ جدید جلد نهم است جلد نهم تذکره صفحه ۷ تا ۸ اوایل کتاب ایشان همین طور گفته به این که لا-خلاف بین المسلمین در این که وجوبش علی الکفایه است واجب کفایی است عند عامه اهل العلم پیش همه علما این طور است چرا به قول این آیه ۹۵ سوره نساء که خواندیم حالا این را می خواهم بگویم گفته که معنای واجب کفایی آن است که خطاب متعلق به همه

است اما اگر عده‌های قیام کردند از بقیه ساقط است اگر قیام نشد همه مسئولند همه گناهکارند مثل اموات مثل احکام اموات در قم، در شهرهای دیگر هر روز تعدادی می‌میرند غسل دادن اینها کفن کردن اینها دفن کردن اینها نماز اینها واجب کفایی است اگر این کارها انجام نشد همه گناهکارند چون وظیفه خطاب به همه است اما تعدادی که قیام کردند و این کار را انجام دادند دیگر از بقیه ساقط است این معنی واجب کفایی است که خطاب به همه تعلق پیدا کرده و اگر آن مامور به انجام نشد همه گناهکار و همه معذبنند ولی اگر انجام شد از بقیه ساقط است این معلوم است منظور این است که در تذکره ایشان چند مثال می‌زند به مثال هایش توجه کنید می‌گوید معنای وجوب کفایه آن است خطاب عام است برای همه مردم اما ادا قام به قوم؟ الکفایه بجهادهم؟ من به الکفایه قیام کرد و کار را انجام داد از بقیه ساقط است بعد می‌گوید فرض کفایه در اسلام زیاد داریم که ایشان می‌گوید قاعده کلیس این است کل مهم دینی یرید؟ اصوله هر مهم دینی که شارع می‌خواهد تحقق پیدا کند و یقصد به عین من یتولی عین شخص معلوم نیست کار را از مسلمانان خواستند کی انجام بده نگفتند این بهش می‌گوییم واجب کفایی من جمله اینجا چند چیز می‌گوید اول اقامه حجج علمیه، اقامه حجج علمیه در مقابل کفار، تردید افکنان آنهایی که شبهه ایجاد می‌کنند این وظیفه همه مسلمانهاست مخصوصا وظیفه علما است علما باید حجج علمیه

را در کتب خودشان در رشته های خودشان در تبلیغات خودشان واجب است که بیان کنند تا شبهه آنها که می خواهند شبهه ایجاد کنند؟ ۱۶:۳۰؟ از بین بردن این از واجبات کفایی است اگر این کار انجام شود همه قدرتمندان مسئولند، معذبند ولی عدهای قیام کردند بر اساس علم کلام، علم کلام برای همین است دیگه ما در مقابل علم فقه علم کلام هم داریم علم کلام یعنی ذکر ادله و براهیم برای اثبات ارزش ها. و در مقابل شبهات و سوالات و اینها. یکی از اینها این است اقامه حجج علمیه، این بر همه واجب است و الجواب عن الشبهات شبهه کسی ایجاد کند واجب است همه جواب دهند و الامر بالمعروف ایشان می گویند واجب کفایی است و نهی عن المنکر واجب کفایی است؟ مهم است مثل؟ مثلاً- واجب است در جامعه عده ای طبیب شوند تحصیل علم طب و طبابت واجب کفایی است اگر مثلاً هیچ کس دنبال این نرود همه مسئولند منتها در نظر ما آن مدیریت اسلامی باید اینها همه را تنظیم کند؟ بافتن، بافتن لباس آنچه که بافته می شود بنا، ساختمان هیچکس به بنایی قیام نکند همه مسئولند خوب دلیلش این است که احتیاجات بشر باید تأمین شود اینها مثال زده می شوند به اینها. واجب کفایی است طبابت و نساجت و؟ و امثال اینها واجب کفایی است. دفع ضرر از مسلمین ضرری به مسلمانان وارد شده حالا این ضرر، ضرر فرهنگی باشد سیاسی باشد اقتصادی. دفع ضرر واجب است مسلمانها در مقابل دفع ضرر حساس باشند و نگذارند که ضرر متوجه جامعه

اسلامی شود هر نوع ضرری باشد مادی، معنوی. و القضاء یعنی قضاوت. قضاوت را واجب کفایی ایشان می گویند وقتی انقلاب پیروز شد امام رضوان الله تعالی علیه خوب فرمودند که قاضی لازم داریم قاضی های سابق که به درد ما نمی خوردند آنها به نفع طاغوت قضاوت می کردند حتی آیت الله العظمی بروجردی در همین جا بعد از بحث اجاره و؟ و اینها قضاوت را شروع کردند بنده در تمام درسهای ایشان شرکت داشتم چند روز قضاوت را گفتند بعد تعطیل کردند فرمودند فکر میکنم ما که قضاوت را بگوییم افرادی که اینجا می آیند می روند قاضی می شوند در دستگاه های دولتی آن روز کمک مانندی است به قضاوت دستگاه طاغوتی تعطیل کردند انقلاب که پیروز شد خوب قاضی ببینید ما در ایران صدها شهر داریم و هزاران روستا خوب قاضی لازم داریم در هر شهری . گاهی یک قاضی تا چند تا قاضی لازم داریم . باید هزاران قاضی از حوزه فرستاده می شد به انجام قضاوت و یکی از شرطهای قضاوت هم فقها نوعا گفته اند که اجتهاد است ما باید چند هزار مجتهد از اینجا اعزام کنیم برای انجام قضاوت و نداشتیم . تا اینکه امام فرمودند که میرزای قمی هم فرموده در جامع؟ که مقلد هم می تواند بر اساس اجتهاد مجتهدی قضاوت کند از این جهت گفتند کسانی هم که مجتهد نیستند بروند برای قضاوت. گاهی هم برای ما نامه ها چند تا نوشتند اینجا مطرح کردیم که قاضی کم داریم شما تشویق کنید آقایان اقدام کنند خلاصه قضا هم واجب کفایی است. تحمل

شهادت ایشان می گوید جریانی واقع شد فردا در محکمه قضایی شاهد می خواهند این واجب است که افرادی بروند ببینند شهادت بدهند تا حقی پایمال نشود؟ نماز میت، کفنش و دفنش همه اینها واجب کفایی است؟ واجب کفایی است رد السلام حتی جمعیتی هستند یک نفر سلام کرد واجبه که بایستی جواب دهند اگر یک یا دو نفر جواب دادند که دادند و الا همه مسئولند یک نفر یا دو نفر که جواب دادند از بقیه ساقط می شود و هکذا خلاصه. این کلام علامه بود علامه می فرمایند که ما یک واجب کفایی داریم جهاد را هم از این قبیل حساب می کنند چون این چنین است پس وجوبی که در باب جهاد است می شود واجب کفایی. خوب این کلام فقها است حال می خواهیم بررسی کنیم ببینیم ما چه باید بگوییم همین طور بگوییم یگوییم که جهاد واجب کفایی است اگر افرادی قیام کردند از بقیه ساقط است به همین بگذاریم بنده امیدوارم به فضل پروردگار این بحث ما با فکر شما و توجه شما یک بحث جدید در حوزه باشد چون در باب جهاد خیلی کم لطفی شده زمان اقتضا می کرده که آن طور مختصر بحث کنند که ما اینقدر خواندیم تازه صفحه هفتم، هشتم جواهریم. مطالب بسیاری گفتیم که در جواهر و کتاب فقها نیست از جمله چیزهایی که عنایت زیادی بهش نشده در فقه شما در این گونه مباحث آیات قرآنی، نهج البلاغه و امثال این هاست این ها آثار اهل بیت است و قرآن هم کتاب خداست باید توجه شود حالا ما در اینجا

اول درباره همین آیه بحث کنیم بعد برسیم به اصل مطلب بینیم آیا این استدلال این ها به این آیه درست است آیه را خواندیم ۹۵ از سوره نساء خواستند استفاده کنند از این آیه به این که معلوم می شود که جهاد واجب کفایی است که خدا گفته و کلا وعد الله الحسنی هم مجاهدین هم قاعدین. خداوند نیامده برای قاعدین یک عذابی، تهدیدی گفته باشد چون گفته کلا وعد الله الحسنی پس معلوم می شود به این که جهاد واجب با این که عده ای نرفته بودند قاعدین بودند دیگره معلوم می شود که واجب کفایی بوده است آن هایی که رفته بودند من به الکفایه بوده اند این ها خوب نشسته اند خانه های خودشان نرفتند با آنها کلا وعد الله الحسنی به این ها استدلال کردیم حالا بینیم آیا درست است یا نه چون بنده هم سعی می کنم که هر چه را که مطالعه می کنم کل کتاب های مربوط به آن موضوع را مطالعه کنم آیه قرآن بود باید به تفاسیر مراجعه کنیم باید بینیم آیا همه مفسرین همین طور می گویند که این ها فهمیدند از کلا وعد الله الحسنی و از آیه فهمیدند که قاعدین معذب نیستند معاقب نیستند کلا وعد الله الحسنی می شود پس واجب کفایی یا نه برویم سراغ مفسرین ما. از کجا شروع کنیم از مجمع البیان شروع می کنیم بعضی این تفسیر را ندارند خیلی آن ها که دارند مجمع البیان مجموعه ۱۰ جلدی است جلد سوم صفحه ۱۹۳ بعد از ذکر آیه، آیه ۹۵ و ۹۶ را عرض کردم از سوره

نساء. آن چند بحث می کند می دانید مجمع البیان چند تا بحث . تفسیر بسیار عالی است مجمع البیان. اول ذکر حجت چون بعضی از آیات است که چند جور قرائت شده همین . بعضی گفته اند غیر اولی الضرر مرفوعا بعضی غیر اولی الضرر منصوبا مرفوعا باشد می شود صفت قاعدون، منصوبا باشد حال می شود و این بحثی است آیا غیر اولی الضرر مرفوعا یا غیر اولی الضرر منصوبا. چون غیر صفت می شود مثل غیر المغضوب علیهم صفت است اینجا ایشان دلیل می آورد برای اینکه غیر مرفوع است دلیلش چیه قرآن ها هم غیر است قرآن های معمولی. این یک بحث الحجه است بعد اللغه در لغت که بحث می کند خیلی ایشان در لغت واردند با دقت لغت ها را معنا می کنند بعد در اعراب بحث می کند بعد در نزول بحث می کند در نزول آیه اینجا ایشان گفته النزول. می گوید آیه نازل شده درباره آن سه نفر که قبلا خواندیم در سوره توبه، آیه چندم بود از سوره توبه ظاهرا ۱۱۲ بود در سوره توبه بود که و علی الثلاثة الذین خلقوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت و ضاقت علیهم انفسهم یادتان هست آن آیه را آنجا خواندیم چه استفاده کردیم یادتان هست یادتان هست که این آیه را خواندیم خواستیم چی بگوییم آنها مانده بودند گناه کرده بودند پیغمبر گفته بود کسی با اینها حرف نزنند کسی با اینها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد تا ۵۰ روز طول کشید رفتند در بیابان و توبه کردند آیه آمد . آنجا پیغمبر

صلوات الله عليه و آله عدم شرکت آن ها را یک گناهی قلمداد کردند و امر فرمودند کسی با این ها صحبت نکند جواب سلامشان را ندهد ایشان می گوید این آیه آنجا نازل شده (مجمع البیان) این سه نفر هم اسمشان کعب بن مالک بود ضرار بن ربیع بود و . این سه نفر بودند ایشان می گوید آیه وارد شده در رابطه با این سه نفر. این ها تخلف کرده بودند در جنگ تبوک که خواندیم و نرفته بودند. اینجا عرض کنم عبد الله بن اممکتوم این یک نفر نابینا بوده گاهی اذان هم می گفته این عبد الله نابینا بود نرفته بود آمده بود پیش پیغمبر این شخص (عبد الله) گفت یا رسول الله من نرفتم ولی من که نرفتم نابینا هستم معذورم یا معذور نیستم آیه آمد که لا یتوی القاعدون غیر اولی الضرر. این عبد الله جزء اولی الضرر چون نابینا بود که خداوند در اینجا می خواهد قاعدون اولی الضرر را بگوید آیه آمد که لا یتوی القاعدون غیر اولی الضرر که مثل ام مکتوم که نابینا بود و المجاهدون. آنجا یک شخصی داشت می نوشت آیه را برای پیغمبر. پیغمبر صلوات الله علیه وقتی یک آیه ای نازل می شد حالت وحی یک حالت خاصی. پیغمبر صلوات الله علیه وقتی که بهش وحی می شد عرق می کرد حالت خاصی پیدا می کرد حالا این حالتی است که ما نمی توانیم درست درک کنیم ولی همه می گویند پیامبر آن حالت را پیدا کرد و این آیه نازل شد ابن ام مکتوم خوشحال شد که غیر اولی

الضرر گفته قاعدین غیر اولی الضرر گفته این جزء اولی الضررهاست و نابیناست. بعد که آمد کلا وعد الله الحسنی. ایشان می گوید کلا وعد الله الحسنی اول مجمع البیان حرف فقها را می گوید کلا وعد الله الحسنی که خداوند گفت معلوم می شود به این که واجب کفایی است آن هایی که نرفته بودند و وعد الله الحسنی شامل آن ها هم می شود بعد یک قول دیگر را هم داریم کلا مال قاعدین نیست کلا مال اولی الضرر است و مجاهدین. این سه طایفه است یک قاعدین داریم که قدرت دارند نرفتند، اولی الضرر داریم نابینا و پیر و فلان و فلان یکی هم مجاهدون. بینیم این کلا وعد الله الحسنی به چی می خورد اگر کلا- وعد الله الحسنی به همه شان بخورد آن هایی که نرفتند هم عذاب ندارند پس واجب کفایی است اگر کلا وعد الله الحسنی بخورد به اولی الضرر و مجاهدین و اینها نظر دارند که شأن نزول آیه هم این دومی باشد اینها نرفته بودند خوب گناه کرده بودند پیامبر هم فرمودند با اینها صحبت نکنید جواب سلامشان را ندهید ایشان می گوید این چنین قولی هم داریم پس این می شود یک آیه متشابه تقریباً. نمی شود با این استدلال کرد کلا وعد الله الحسنی به کی می خورد آن ها که آمدند گفتند کلا وعد الله الحسنی می خورد به هر سه طایفه گفتند پس واج، واجب کفایی است نرفته بودند هم وعد الله الحسنی عذاب نمی دیدند اما آنها که گفتند کلا وعد الله الحسنی می خورد به اولی الضرر و مجاهدین نه

به قاعدین گفتند بنابراین از این نمی توان استفاده کرد ایشان همین طور هم بعدا می گوید بعدا می گوید مراد از کل مجاهدین است و اولی الضرر. آیا کلا از محکومات قرآن است آیا کلا به هر سه می خورد هم به قاعدین هم به مجاهدین هم به اولی الضرر اگر این طور باشد بله پس قاعدین گناه نکردند پس واجب و واجب کفایی بوده اما اگر کلا بخورد به مجاهدین و اولی الضرر پس قاعدین گناه کردند دو قول است در آیه. بنده مراجعه کردم به تفسیر تبیان شیخ طوسی. ایشان می گویند کلا- می خورد به مجاهدین و اولی الضرر. شیخ طوسی در تبیان، تبیان ده جلد است آن هم تفسیر خیلی خوبی است حتی بعضی ها معتقدند که مجمع البیان را صاحب مجمع البیان از تبیان بیشتر گرفته. تفسیر تبیان شیخ طوسی خیلی کتاب مهمی است در تبیان شیخ طوسی جلد سوم صفحه ۳۰۱ می گوید و کلا- وعد الله الحسنی یعنی وعد الله الحسنی به مجاهدین و قاعدین اولی الضرر بر می گردد. آیه می گوید کلا وعد الله الحسنی، مجاهدین و یکی هم مثل نابیناها و اولی الضرر این را می گوید. بنابراین شیخ طوسی می گوید مراد از کلا وعد الله الحسنی مجاهدین است و اولی الضرر. قاعدین غیر اولی الضرر را شامل نیست این شیخ طوسی و مجمع البیان هم دو قول را نقل می کند یکی این که شامل هر سه باشد یک قول این که کلا دو طایفه را می گوید مجاهدین و اولی الضرر را. اینها می گویند کسی که تو خانه نشسته چه اجری

دارد آنها جهاد کردند و آنها رفتند به میدان جنگ. یک تارکین جهاد داریم یک قاعدین. حالا بعدا عرض می کنیم. اینها می گویند الان ما داریم نقل قول می کنیم کسی که تو خانه اش نشسته چه اجری دارد این آیه مربوط است به مجاهدین و اولی الضرر. الان داریم نقل قول می کنیم ما. یکی قول مجمع البیان شد یکی هم قول شیخ طوسی شد در تبیان. تفسیر دیگر داریم تفسیر مواهب الرحمن فی تفسیر برهان. تفسیر برهان تفسیری است که ایشان گفته در اول کتاب گفته من تمام آیات را بر اساس روایات می خواهم تفسیر کنم اینجا ما روایت نداریم این است که به تفسیر برهان نمی شود استناد کرد ۱۲۰۰ روایت در تفسیر برهان وجود دارد یکی از تفاسیر بسیار خوب ماست چون سعی کرده هر چه روایات مربوط به تفسیر است ذکر کرده باشد. باز یکی از مزایای این تفسیر این است که این با سند ذکر می کند مثلاً فرض کنید که در تفسیر صافی سند را حذف می کند تفسیر نور الثقلین سند را حذف می کند روایات زیاد دارد سند را حذف می کند ایشان سعی کرده به این که هر حدیثی سند دارد مثل کافی، کافی سند دارد از کافی نقل می کند می گوید محمد بن یعقوب عن فلان عن فلان تا می رسد به معصوم. مزایای زیادی تفسیر برهان دارد اما خوب آن متصدی تفسیر آیات قرآن به روایات اهل بیت است. حالا یکی عرض کنم و بقیه می ماند. تفسیری داریم تفسیر مواهب الرحمن که علامه آیت الله العظمی جد الاعلی

سبزواری نوشته. صاحب مذهب الاحکام بوده. تفسیر مواهب الرحمن البته تا آخر قرآن نیست. جلد نهم بحث ما در جلد نهم است صفحه ۱۸۰. ایشان هم مثل همان شیخ طوسی آن را معنا می کند کلا وعد الله الحسنی می گوید می خورد به مجاهدین و اولی الضرر. حالا مطالعه کنید ان شاء الله تا فردا.

جهاد واجب عینی است یا کفائی؟ کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که جهاد واجب عینی است یا واجب کفایی ما در اصول خواندیم که اصل در واجب این است که عینی تعیینی نفسی باشد که مرحوم آخوند در کفایه در بحث صیغه امر دارند {المبحث السادس قضیه اطلاق الصیغه کون الوجوب نفسیا تعیینیا عینیا} اطلاق صیغه اقتضا می کند که واجب نفسی باشد نه غیری، تعیینی باشد نه تخییری، عینی باشد نه کفایی. که واجب غیری بودن، واجب تخییری بودن، واجب کفایی بودن قید لازم دارد اگر قیدی نباشد مقتضای اطلاق صیغه وجوب آن است که وجوب نفسی، عینی، تعیینی باشد. نفسی در مقابل غیری، تعیینی در مقابل تخییری، عینی در مقابل کفایی است. چرا؟ برای اینکه آن سه تا قید لازم دارند غیراً یعنی اگر چیزی واجب باشد این مقدمه آن است و واجب است اما نفسی، نفسی است پس غیریت قیدی دارد که این واجب است للقیّد، مانند طهارت للصلاه تیمم للصلاه، تخییری این است که این یک عدلی دارد آن عدل را اگر بیارود این واجب نیست، کفایی آن است که اشخاص قیام به آن واجب نکنند اگر قیام کردند دیگر واجب نیست پس این سه تا غیریت و تخییریت و کفائیت مقتضی قید هستند که دایره وجوب را آن

ص: ۲۸۸

قید تضییق می کند متکلم که در مقام بیان باشد و نصب قرینه نکند این صیغه مطلق است و اطلاق یقتضی به اینکه نفسیا باشد و عینیا باشد و تعیینیا باشد، ایشان می گویند آن بقیه قید می خواهد و درست هم هست وقتی که متکلم در مقام بیان باشد و قرینه ای نصب نکرده باشد آن صیغه حمل می شود بر وجوب نفسی عینی تعیینی ما هم در ما نحن فیه آیات و روایات داریم {جاهدوا، قاتلوا} امثال این تعبیّرات {کتب علیکم القتال} اینها که ما داشتیم مانند {اقیموا الصلاه و اتوا الزکاه} می باشند چنانچه آنها واجب عینی هستند جهاد هم واجب عینی است که {علی کل احد علی کل مکلف} باید واجب باشد منتهی در اینجا صاحب جواهر و فقهای دیگر می خواهند بگویند که قرینه است در اینجا و واجب عینی نیست اگر ما بودیم مطلقاً مقتضای وجوب عینی می کردیم اما اینجا ما قرائتی داریم صاحب جواهر تبعاً با فقهای دیگر گفتند اینجا سه چیز وجود دارد که قرینه است برای اینکه واجب کفایی است نه عینی؛ اول: اجماع و ضرورت، اجماع است بر اینکه بر همه مکلفین جهاد واجب نیست. دوم: آیه ۹۵ از سوره نساء که خواندیم درباره آن حرفی داریم که عرض می کنیم. سوم: قاعده لا حرج، صاحب جواهر می گوید اگر قرار باشد همه افراد حرکت کنند برای جهاد با این مشقت و حرج نظام زندگی مختل می شود، اگر قرار باشد همه حرکت کنند برای جهاد و جهاد به این معنی حرکت و خروج از وطن و در برابر دشمن قرار گرفتن و

ص: ۲۸۹

با او درگیر شدن به این معنا که همه بروند، خوب زندگی بشر چیزهای دیگر هم لازم دارد که علاوه بر حرج اختلال نظام بوجود می آید اگر به این معنا بخواهیم بگوییم این ادله است. ما دیروز بحثی که داشتیم درباره آیه ۹۵ سوره نساء بحث داشتیم که استدلال به آن آیه شده بود که وجوب، وجوب کفایی است این هم در کلمات ما وجود دارد جواهر و غیر آن، هم در کلمات اهل تسنن وجود دارد چون طرفین هر دو شان جهاد را واجب کفایی می دانند. شیخ طوسی در خلاف جلد پنجم طبع جدید، خلاف در ۶ جلد چاپ شده جدیداً، سابقاً ۲ جلد بود، جلد پنجم صفحه ۵۱۷ که کتاب جهاد است ولی در کتاب السیر صاحب خلاف کتاب جهاد نگفته کتاب جهاد را کتاب السیر گفته، این را عامه هم دارند، السیر یعنی چه؟ السیر جمع سیره است بعضی فقهاء کتاب جهاد را کتاب جهاد نگفته اند چون از سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت امیر علیه السلام در جنگ نهروان و صفین گرفتند گفتند کتاب السیر یعنی کتاب سیره ها که حاکی و مبین سیره پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین در جنگ است در کتاب السیر اولین مسأله این را گفته {الجهاد فرض علی الکفایه و به قال جمیع الفقهاء} جهاد واجب کفایی است همه فقها این گونه گفتند {و قال سعید ابن المصیب فرض علی الاعیان} یکی نفر گفته واجب عینی بقیه گفتند که جهاد واجب کفایی است شیخ می گوید {دلینا اجماع الفرقه و ایضاً الاصل براءه الذمه} یکی دیگر از دلایل اصل است که

اصل براءت ذمه است یعنی اگر امر دایر باشد و ما شک کنیم بین این که عینی یا کفایی است می گوئیم اصل براءت ذمه است، مثلاً درباره غسل میت، دفن میت و امثال آن، الان ما می دانیم که عده ای در قم، در جای دیگر به آن قیام می کنند اگر واجب عینی بود باید همه حرکت کرده بودیم صحیح بینیم چه کسی از دنیا رفته همه حرکت کنیم برای غسل و کفن و امثال اینها اما چون می دانیم عده ای حرکت می کنند و این کار را انجام می دهند، آن وقت ما شک می کنیم، اگر واجب عینی باشد ما همه باید برویم و اگر کفایی باشد من به الکفایه وجود دارد دیگر، اصل براءت ذمه است. شیخ می گوید {دلینا اجماع الفرقه و ایضاً الاصل براءه الذمه و ایضاً قوله تعالی} آن آیه ۹۵ از سوره نساء که دیروز خواندیم {لایستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون} قاعدون فاعل است و مجاهدون عطف به آن است. مساوی نیستند قاعدین از مؤمنین که نرفتند به جهاد. منتهی ما بحث مان در غیر اولی الضرر است، اولی الضرر که معلوم است که مکلف نیستند افراد نابینا باشند، لنگ باشند که نتوانند حرکت کنند مریض باشند پیرمرد باشد غیر اولی الضرر محل بحث است. {لا- یسوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله بأموالهم و أنفسهم} مساوی نیستند {فصل الله المجاهدین بأموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه و کلاً و عدالله الحسنی} خداوند متعال به مجاهدین به اموال و انفس فضیلت بخشیده، تعدادی اکتفا کردند به

همین آیه و گفتند این آیه دلالت دارد بر اینکه واجب کفایی است چون خداوند گفته {كَلَّا وَعَدَلَّ اللَّهُ الْحَسَنَى} هم به قاعدین هم به مجاهدین اگر واجب عینی بود، قاعدین که نرفتند آنها باید معاقب باشند اما گفته {كَلَّا وَعَدَلَّ اللَّهُ الْحَسَنَى} این دلیل است به اینکه واجب کفائی است، مجاهدین رفتند و کار را انجام دادند قاعدین هم در خانه های خودشان نشستند اما کار انجام شد. به این {كَلَّا وَعَدَلَّ اللَّهُ الْحَسَنَى} می خواهند استناد کنند که معلوم شود این واجب کفایی بوده اگر عینی می بود قاعدین مستحق عقاب می بودند تقریب آیه این است. خوب بحث این است که ما باید در هر سه دلیل دقت کنیم و بینیم که واقعاً آیه معنایش همین است که اگر همین باشد مفاد همین می شود ولی آیا این طور است؟ کسی دیگر طور دیگر تفسیر نکرده؟ خود شیخ طوسی در تبیان اینطور تفسیر نمی کند شیخ طوسی با آن عظمت در تبیان در جلد سوم می گوید {كَلَّا وَعَدَلَّ اللَّهُ الْحَسَنَى} در تبیان در جلد سوم می گوید تند اما کار انجام شد { می خورد به أولى الضرر و مجاهدین، أولى الضرر که میل داشتند بروند ولی مریض بودند، نابینا بودند آنها را می گوید و مجاهدین را ولی قاعدین را نمی گویند ایشان اینطور می گویند شیخ طوسی اینگونه می گوید و حرف ایشان را نباید سبک شمرد، اگر این طور باشد آیه دلالت ندارد بر وجوب کفایی بودن. مطلب دیگر این است که در مجمع البیان شیخ طبرسی که او هم از مفسرین خیلی مهم است می گوید شان نزول آیه این است

که بعد از این که آن سه نفر در جنگ تبوک تخلف کردند کعب ابن مالک و هلال بن امیه و مراره بن ربیع و نرفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از جنگ که برگشتند دستور صادر کردند که کسی با آنها صحبت نکند با قیافه های درهم کشیده با آنها برخورد کنید تا اینکه آنها توبه کردند و خداوند قبول کرد {علی الثلاثة الذین خلفوا... ثم تاب علیهم} اگر اینجور باشد آیه در اینجا بعد از اینکه آنها رفتند و اینها قاعد بودند و آنها از جنگ برگشتند، آیه بعد از توبه آنها نازل شده، خداوند فرموده به همه شما اجر می دهم آنهایی که رفتند جهاد کردند وظیفه انجام دادند شما هم که نرفتید گناه کردید ولی توبه کردید اگر اینجور باشد دلالت ندارد. ایشان می گوید بعد از توبه آنها آیه آمده اگر اینطور باشد دلیل تلقی نمی شود نقل قول می کنیم ایشان دو قول نقل می کنند اما شأن نزول آیه را اینطور نقل می کند (تفسیر دیگری هم هست مواهب الرحمن). به نظر بنده آیه در مقام تشجیع مردم به جهاد است حتی شما هم که نرفتید البته شما مسلمان هستید و مهیا برای جهاد هستید و شما کسالت را از خود دور کنید و برای جهادهای بعدی آماده باشید، خلاصه از این آیه استفاده شود به این که واجب کفایی است قدری مشکل است اما ما هم قائلیم که واجب کفایی است با توجه به آن معنا که بنده عرض می کنم، این هم معلوم است که لاجرج که سهل است اگر قرار باشد

جهاد به این معنا باشد که همه حرکت کنند و بروند و مثل نماز باشد اصلاً علاوه بر حرج نظام زندگی مختل می شود اگر مثل نماز و روزه باشد که بر هر فردی واجب باشد که حرکت کند و برود نظام زندگی مختل می شود اما به یک نکته دیگر باید توجه داشت آن این است که جهاد از شئون حکومتی اسلام است مسلماً جهاد مثل سایر موضوعات مهم تحت نظر حکومت اسلامی بایستی انجام شود یعنی مدیریت جامعه که بر عهده زعیم است اقتضاء می کند چنان که سایر جهات را اداره می کند مثل قضاوت که شئون حکومت اسلامی است، فرهنگ را اداره می کند یکی از چیزهایی که باید مدیریت و زعیم اداره کند جهاد است تعطیلی که ندارد همیشه دشمنان اسلام نقشه هایی دارند و ما با آنها درگیر هستیم این باید یک مدیریت داشته باشد در مدیریت امر جهاد هم زعیم وظیفه دارد هم مردم وظیفه دارند، جهاد هم کار ساده ای نیست او وظیفه دارد مدیریت کند همیشه لشگری فراهم کند که جوابگوی دشمن باشد مقدماتی دارد وسایل تمرین و مهارت آموزش نظامی و آموزش جهادی را فراهم کند همیشه اینها باید فراهم باشد {أعدوا لهم ما استطعتم من قوه و رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم} این وظیفه مسلمان ها است، مسلمان ها باید همیشه عتده و عتده و تجهیزات و آموزش نظامی و رزمی داشته باشند در حد {ترهبون به عدو الله و عدوكم} این از یک طرف وظیفه آن زعیم است که باید شرائط را فراهم کند و از یک طرف وظیفه مردم است ما

نمی خواهیم که حالا حرکت کنند و بروند ولی وظیفه مردم است که پاسخگو باشند پاسخ مثبت بدهند اگر او اعلام کرد هر کس باید برود، حالا او چطور باید اعلام کند؟ تا دشمن در چه حدی باشد؟ در چه منطقه ای باشد؟ احتیاجات ما چه باشد؟ او هر اعلامی کرد بر مردم واجب است که جواب مثبت بدهند، مهارت نظامی یاد بگیرند خلاصه خودشان را آماده کنند {خداوا حذرکم} آمادگی فکری، آمادگی روحی، آمادگی تمرینی، آمادگی بدنی، آمادگی اقتصادی از همه جهت لازم است آمادگی فراهم باشد بنابراین در جهاد باید به این توجه داشت که هم مدیریت کار زعیم است و قسمتی از این تجهیزات کار او است، قسمتی هم مربوط به مردم است اسلام طوری تنظیم می کند که اصلاً زندگی باید با فکر جهاد توأم باشد {إنما الحیوه عقیده و جهاد} زندگی مسلمان ها این است در دعاها ما می بینیم مثلاً در دعای عهد {إن حال بینی و بینة الموت الذی جعلته علی عبادک حتماً مقضیاً فاخرجنی من قبری مؤتراً کفنی شاهراً سیفی مجرداً قناتی ملیبا دعوه الداعی فی الحاضر و البادی} خدایا اگر من مُردم و امام عصر ظهور کردند مرا از قبر بیرون بیاور، ولی در چه حالی؟! شمشیر و نیزه در دست من، من لیبک گویان به عرصه جهاد بروم، اصلاً اسلام می خواهد طوری باشد که مسلمان ها فکر جهاد را از سرشان بیرون نکنند همیشه فکر جهاد و آمادگی برای جهاد داشته باشند و در دعای ماه رمضان که هر شب می خوانیم {و قتلأ فی سبیلک و وفق لنا} طوری است که اگر بگویند جهاد واجب کفایی

است و عده ای بگویند خوب کسانی هستند ما بنابراین وظیفه ای نداریم این هم مثل امر به معروف، قلبی و لسانی و یدی دارد این یک شعبه ای از امر به معروف است همین طور که امر به معروف و نهی از منکر قلبی و لسانی و یدی بود این هم همین طور است قلبی است و عملی است حالا- اگر عملاً هم وظیفه شما نیست و تنظیم نشده که شما بروید ولی قلباً و فکرماً و روحاً باید آن آمادگی را داشته باشید اگر مال دارید آن مالتان، اگر نیست جانتان { بأموالهم و أنفسهم } این را باید اینجور حساب کنیم، جهاد این است جهادی که اسلام می خواهد این است بنابراین ما می گوئیم کفایی است ولی به این معنا. تنظیم و ترتیب امور جهاد چون یک امر حکومتی است و از شئون حکومت است به عهده زعیم مسلمان هاست او باید تنظیم کند او باید طوری تنظیم کند که مردم آماده باشند هم مردم باید پاسخ مثبت بدهند آمادگی فکری و عملی خودشان را در نظر بگیرند، امام رحمه الله علیه که ۸ سال جهاد را اداره کردند کار بسیار بسیار مهمی است یک فرمانده ای مثل ایشان لازم بود تا جنگ را اداره کند بخاطر اینکه نه تنها آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان حتی کشورهای اسلامی سرمایه گذاری کردند از نیرو و نفر برای اینکه صدام پیروز شود و ما مغلوب شویم خوب امام واقعاً اداره کرد ایشان در یکی صحبت هایشان روایتی می خواندند آن روایت این است که { لیعدن احدکم لخروج القائم عجل الله تعالی فرجه

و لوسهماً واحداً} امام صادق علیه السلام فرمودند هر یک از شما باید آماده کنید برای خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه و لو به اندازه یک تیر. این اسلام است که می خواهد مسلمان ها همیشه در فکر جهاد باشند اگر مُردند مثلاً- آنطور بگویند {فاخرجنی من قبری...} و اگر زنده هم باشند این طور بگویند این حدیث در جلد ۵۲ بهار صفحه ۳۶۶ است. بالاخره توجه به این نکته که عرض کردم لازم بود از طرفی هم ما باید بدانیم که جهاد به معنی خروج از منزل و طّی الطریق و حضور در عرصه جنگ البته آن واجب کفایی است اگر همه بخواهند بروند زندگی مختل می شود، ما به این ترتیب عرض کردم که تنظیم این کار و ترتیب این کار از لحاظ مقدمات و لوازم و آثار، کار ولی فقیه و حاکم اسلامی است جهاد هم که یک امر ساده ای نیست. در اینجا یک مطلب دیگر هم هست که قاعدین با توجه به اموال و انفس و مجاهدین هم با توجه به اموال و انفس اقسام پیدا می کند، ممکن است کسی قاعد باشد بانفسهم ولی مال بدهد ممکن است کسی مال ندهد ولی خودش برود اگر کسی قاعد باشد باموال و انفس آنطوری است که گفتیم، از طرفی هم باید توجه داشته باشد چون واجب کفایی به این ترتیب است، کسانی که قدرت دارند با تنظیم حاکم شرع مثلاً مال می خواهند بدهد و خودشان نمی خواهند بروند از بعضی این را خواستند از بعضی اموال خواستند نه انفس و از بعضی انفس خواستند نه اموال از بعضی هر

دو را خواستند از بعضی هیچ کدام را نخواستند خلاصه ما باید به این تقسیمات هم توجه کنیم و جهاد یکی از شئون حکومتی است باید تحت نظر معصوم یا قائم مقام معصوم علیه السلام صورت بگیرد ولی باید به این ترتیب باشد این بحث را باید در اینجا داشته باشیم به همان بحث که تنها واجب کفایی است برگزار نکنیم این قسمت را باید در نظر داشته باشیم. صاحب جواهر روایتی از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند از دعائم الاسلام که سند هم ندارد دعائم الاسلام همه اش مراسلات است ولی مطلب همین است که ما عرض کردیم و این عرض ما جمع می شود میان همه کلمات آنهایی که کفایی گفتند و منظورشان را تأیید می کند و میان کلمات آنهایی که عینی گفتند نیز منظورشان را تأیید می کند چون اینجور که ما می گوئیم هم عینی است هم کفایی ولی تنظیم و ترتیب مهم است یک وقت ممکن است همه را خیر کنند، تنظیم و ترتیب با مدیریت حاکم اسلامی است. صاحب جواهر یک روایتی را نقل می کند و رد می کند چون بعضی به آن استدلال کردند آن این است که {من لم یغزو و لم یحدث نفسه بالغزو ما تعلق شعبه من النفاق} از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کسی که به جنگ نرفته یا لااقل خودش را آماده نکرده، ایمان کامل نداشته و یک شعبه از نفاق را دارد. آنهایی که قائلند که جهاد واجب عینی است مثل سعید بن مصیب به این حدیث استدلال کردند صاحب جواهر می گوید روای حدیث ابوهریره

است، ابوهریره هم آدمی بوده کذاب و مزدور، ولی ما احتیاجی به این نداریم و آن طور که عرض کردم مطلب حل است و شکی هم در آن نداریم و باید آن طور باشد که عرض کردیم اما در اینجا که ما مطالعه می کردیم تفاسیر را برای همین آیه ۹۵ از سوره نساء، فخر رازی یک حرفی دارد می دانید که فخر رازی یکی از سنی های بسیار متعصب است تفسیری هم دارد بنام تفسیر کبیر که ۳۰ جلد است و خیلی مهم است چون فخر رازی سنی نشد سنی فخر رازی شد این یک حرفی است که گفتند یعنی یک سنی درس خوانده شد فخر رازی نه اینکه فخر رازی بود بعد رفت شد سنی بعضی ها اینطوراند فخر رازی سنی نشد یعنی فخر رازی با آن علوم و فکر نرفت سنی شود بلکه یک سنی بود که درس خواند و شد فخر رازی، ایشان در جلد ۱۱ تفسیر خودش صفحه ۹ تا ۱۰ در تفسیر همین آیه ۹۵ سوره نساء، قبلاً گفتم که سنی ها در سه جبهه علیه شیعه کار کردند هم در تفسیر هم در تاریخ هم در احادیث علیه ما کار کردند ما هم باید پاسخگو باشیم با مطالعه در هر سه جبهه. در تفسیر گفته {قالت الشیعه دلّت هذه الآیه (فضّل المجاهدین)} این آیه دالّ بر این است که علی بن ابیطالب افضل بر ابوبکر است چون شیعه ها در برابر سنی ها که بحث کردند درباره خلافت در دو فصل بحث کردند یک فصل این که نصیّ داریم بر اینکه علی بن ابی طالب خلیفه پیغمبر است،

نصوص در این باره فراوان است یکی از آنها جریان غدیر است و همچنین آیات قرآن و روایات. فصل دیگر گفتند که ترجیح مفضول بر فاضل قبیح است خداوند کار قبیح که نمی کند علی افضل است چون علی افضل است پس باید خلیفه باشد در شرح تجرید هم هر دو هست. خواجه نصیر الدین طوسی که صاحب تجرید است شاگردش علامه حلّی شرح تجرید را نوشته البته خواجه خیلی کلمات را موجز و مختصر و تلگرافی بحث کرده است، گفتند اگر شاگرد ایشان یعنی علامه حلّی تجرید را شرح نمی کرد خیلی از مطالب مبهم می ماند چون این شاگردش بوده و خیلی هم تکریم از استاد دارد می گوید «قد وجدنا هذا الشيخ أفضل أهل عصره في العلوم العقلية و النقلية» می گوید خواجه نصیر الدین طوسی را افضل اهل زمان خودش یافتیم حالا این خواجه نصیر الدین طوسی با این عظمت واقعاً کجا درس خوانده بوده پیش چه کسی درس خوانده قدری از این جهت مبهم است، در ایران در آن زمان چه مسائلی بود، چون او با هلاکوخان وارد بغداد شد بعد به حله رفت و با محقق آشنا شد و با علامه حلّی، در آن زمان در ایران چقدر اساتید بوده چقدر کتب و تحقیق‌های بوده که یک همچنین آدمی رشد پیدا کرده است که علامه درباره اش اینطور می گوید، ایشان در دو فصل بحث کرده در خلاف امیر المؤمنین در شرح تجرید و تجرید، اول در نصوص دوم در اینکه علی افضل است، افضله علماً، حلماً، جهاداً، سابقه اسلام، خلاصه ۳۰ تا وجه برای افضلیت امیر المؤمنین نقل کرده این شد

صغری، کبری هم معلوم است که باید فاضل بر مفضول مقدم باشد پس علی بن ابیطالب مقدم است، فخر رازی اینجا خواسته که جواب بدهد از این استدلال شیعه، می گوید شیعه گفته که این آیه که {فَضَّلَ اللهُ الْمُجَاهِدِينَ} دلالت بر این دارد که علی بن ابیطالب از ابوبکر افضل چرا؟ برای اینکه علی اکثر جهاداً است علی جهاد بیشتر کرده می گوید ما نمی گوئیم ابوبکر جهاد نکرده اما علی بیشتر جهاد کرده اما تفاوتی که در علی است نسبت به ابوبکر این است که در بسیاری از جاها علی در عرصه جهاد بود و ابوبکر نبوده این دالّ بر این است که علی از ابوبکر افضل می باشد، می گوید شیعه اینطور می گوید حالا فخر رازی جواب می دهد می گوید درست است که علی بن ابیطالب در خیلی از عرصه های جهاد حضور داشت و ابوبکر نبود ولی خوب پیغمبر هم نبود پیغمبر هم به اندازه ای که علی در عرصه جهاد بود حضور نداشت آنوقت گفته اگر اینطور باشد لازم است که علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هم افضل باشد و چون شیعه نمی تواند بگوید علی از پیغمبر افضل است {ما هو جواب الشیعه جوابنا} شیعه هر چه جواب دهد نسبت به پیغمبر ما هم همان جواب را نسبت به ابوبکر می دهیم بعد به ما توضیح می دهد و می گوید درست است که علی بیشتر در جبهه جهاد حضور داشته و کارهای بسیار مهمی انجام داده ولی پیغمبر چه کار می کرده است؟ پیغمبر با بینات و دلایل مردم را به اسلام

دعوت می کرده این کار از جهاد هم افضل است ایشان می گویند ابوبکر هم همین کار را می کرده ابوبکر هم که در جبهه نبوده ولی با بینات و دلایل مردم را مسلمان می کرده آنوقت می گویند عثمان، عمروعاص ۷، ۸ نفر را می شمارد اینها که از سران هستند به واسطه ابوبکر مسلمان شدند ابوبکر دلایلی اقامه کرد و کاری کرد از جهاد بالاتر بنا بر این این آیه دلالت ندارد بر اینکه علی افضل از ابوبکر باشد این کلام فخر رازی حالا جوابش ان شاء الله در جلسه بعد .

فضل الله المجاهدین علی القاعدین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در آیه ۹۵ سوره نساء که مشتمل بود بر این جمله {فضل الله المجاهدین علی القاعدین} به آن ترتیبی که در بحث ما لازم بود عرض کردیم که در تفسیر فخر رازی جلد ۱۱ صفحه ۹ تا ۱۰ در اول همین جلد در تفسیر همین آیه بحث کردیم که ما کاری به بحث آن فعلا نداریم و آن چه در تفسیر لازم بود عرض کردیم اما در ضمن گفته که شیعه به این آیه استدلال کردند آیا فضیلت علی علیه السلام بر ابوبکر که آیا {فضل الله المجاهدین علی القاعدین} چون علی علیه السلام در غزوات ی در عرصه های جهاد بیشتر از ابوبکر حضور داشته و از این جهت دلالت دارد بر این که علی علیه السلام بیشتر جهاد کرده و کسی که بیشتر جهاد کند فضیلت بیشتری کسب کرده پس علی افضل از ابوبکر است فخر رازی می گویند شیعه این طور گفته فخر رازی جواب می دهد می گویند ما سؤال می کنیم که علی علیه السلام

ص: ۳۰۲

در این ها حضور داشت و جهاد می کرد پیغمبر کجا بود به قول شما پیغمبر به اندازه علی علیه السلام در عرصه های جهاد حضور نداشت باید بگوییم که پیغمبر مشغول اقامه ادله و بینات بود برای خاطر این که مردم را به اسلام آشنا کند و دعوت کند و مسلمان کند بعد می گویند ما هم درباره ابوبکر همین را می گوئیم چون ابوبکر هم همین طور بود ابوبکر هم اگر در جبهه جنگ به اندازه علی علیه السلام حضور نداشت در آن اوقات مشغول اقامه دلایل و بینات برای دعوت مردم به اسلام بود بنابراین همین طور که این آیه دلیل نمی شود بر افضلیت علی علیه السلام نسبت به پیغمبر دلیل هم نمی شود بر افضلیت علی نسبت به ابوبکر این حرف فخر رازی است در ادامه کلامشان گفتند به این که به علاوه ابوبکر در موقعی اسلام آورد که علی علیه السلام صبی و بچه ای بود ولی ابوبکر یک مرد کاملی بود با تمام توان در حفظ پیغمبر و در دعوت مردم به اسلام کوشا بود و بسیاری را نام می برد که به دست ابوبکر مسلمان شدند و اسلام را پذیرفتند از قبیل عثمان و عمروعاص و غیره پس از دو جهت می گویند ابوبکر افضل است اول این که جهاد ابوبکر در اول امر بوده آن وقت که اسلام هنوز قدرت پیدا نکرده بود علی به مدینه که آمد شروع کرد به غزوات و جهاد آن موقع که اسلام احتیاج به جهاد داشت علی صغیر بود و مشغول جهاد نبود آن موقع ابوبکر جهاد کرد که

ص: ۳۰۳

اسلام غریب بود ولی علی موقعی که به مدینه آمد شروع کرد به جهاد خوب معلوم است در غربت اسلام و آن موقعی که اسلام قدرت پیدا نکرده بود افضل است از وقتی که اسلام قدرت پیدا کرده باشد. دوم این که جهاد ابوبکر به دعوت بود مثل جهاد پیامبر که به دعوت به اسلام و اقامه بینات بود و معلوم است که دعوت به اسلام و اقامه بینات به طوری که افضل افضل به دعوت ابوبکر اسلام آوردند این نوع جهاد، جهاد با اقامه دلایل و بیان افضل است به جهاد سیف و شمشیر. بنابراین جهاد ابوبکر افضل است از جهاد علی و این آیه علاوه بر این که دلیل نیست بر فضیلت حضرت علی علیه السلام بلکه بر عکس دلیل است که ابوبکر مثل پیغمبر است خلاصه جهاد او به بیان برهان و ادله بود. خلاصه مطلب این است که دیروز عرض کردیم که اهل تسنن قرن ها روی مذهبشان کار کردند قدرت های استبدادی، سلاطین، امرا حتی قدرت های استکباری کار کردند برای جا انداختن و تثبیت مذهب تسنن در برابر مذهب اهل بیت این است که در این چند قرن علمایی، نویسندگانی از این قبیل در خدمت به مذهب تسنن بوده اند و کتاب ها و تألیفات فراوان نوشته اند از طرفی شیعه همیشه محجور و مظلوم بوده قدرت کار کردن نداشته نه قلمش قدرت داشت برای نوشتن نه زبانش برای گفتن همیشه زیر سیطره جباران مظلوم بوده اند و نتوانسته اند خداوند متعال در بین ما یک افرادی را بالاخره به ایشان توفیق داد توانسته اند جوابگو باشند ولی

آن‌ها حاضر نیستند این جواب‌ها را بشنوند وارد کردن کتاب الغدیر، المراجعات، عباقات این کتاب‌ها به عربستان سعودی و امثال آن‌ها مَثِ هَرُوئینِ قَدغَن و قَچاق است و نمی‌گذارند این کتاب‌ها را کسی بخواند و ببیند در کتاب‌های فروشی‌های ما همه کتاب‌های آن‌ها است ولی در کتاب‌های فروشی‌های آن‌ها از کتاب‌های ما اصلاً وجود ندارد و قدغن است خلاصه ما در این جا برای جواب این حرف آن‌ها به اختصار مقداری از همان الغدیر استفاده می‌کنیم در جلد هفتم صفحه ۲۰۰ که این بحث در آنجاست که درباره مطاعت ابوبکر مخصوصاً شجاعتش بحث می‌کند ایشان در الغدیر می‌گویند که شجاعت خلیفه (ابوبکر) نه قبل از اسلام نه بعد از اسلام ما عرصه‌ای و موقفی پیدا نمی‌کنیم که در آن موقف ابوبکر شجاعت و شهامتی نشان داده باشد در هیچ جایی دلیلی که حاکم باشد از شجاعت ابوبکر وجود ندارد ولی برعکس به این که فرار کرده در جنگ‌های مهم وجود دارد از جمله پیغمبر صلوات الله علیه و اله به غزوه خیبر که آمدند روز اول پرچم را دادند به دست ابوبکر که برای فتح خیبر حرکت کرد رفت و ذلیلانه پرچم را برگرداند و کاری از پیش نبرد روز دوم دادند به دست عمر او هم رفت و کاری از پیش نبرد پیغمبر صلوات الله علیه و اله فرمودند *لَا تَتَيْنِ الرَّايَةَ غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله* کرارا غیر فرار { و این قلعه را او فتح خواهد کرد پرچم را

به دست حضرت امیرالمؤمنین دادند حضرت امیرالمؤمنین رفتند و قلعه خیبر را فتح کردند بعد از خودشان مثل ابن ابی الحدید قصیده ای دارد ایشان مقصداری نقل می کند که عمر و ابوبکر در جنگ ها فرار کردند که فرار از جنگ (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئه فقد باء بغضب من الله) که از گناهان کبیره این است که انسان در گرماگرم جنگ پشت به دشمن کند مگر این که بخواهد یک موضع دیگری اتخاذ کند برای حمله یا خودش را ملحق کند به جمعیتی که مشغول جنگ اند غیر از این دو مورد اگر کسی بخواهد جا خالی کند این به غضب و لعنت پروردگار مبتلا می شود آیت الله امینی (اعلی الله مقامه) واقعا خیلی زحمت کشیده در نوشتن الغدیر ده سال فقط فهرست برداری کرده از کتب عامه، بنده خودم چند دفعه خدمتشان رسیدم ایشان خودشان به بنده می گفتند که من دیدم بعضی کتاب ها مال سنی هاست تا قرن چهارم و پنجم بوده و بعد از آن دیگر نبوده رفتم به دمشق کتابخانه ظاهریه ولی در آن جا هم پیدا نکردم کتابخانه ظاهریه کتابخانه مهمی است بعد رفتم به هندوستان در آن جا چند ماه ماندم دیدم این کتاب ها در آنجاست رفتم پیش آن کسی که مدیر کتابخانه بود به او گفتم که من می خواهم از این کتاب ها یادداشت بردارم قبول نکرد من گفتم اگر شما اجازه می دهید من شبها را این جا بمانم و یادداشت بردارم ولی قبول نکرد گفت این جا وقت و برنامه دارد صبح فلان

ساعت بیا و فلان ساعت هم برو من خیلی مایوس شدم و رفتم فردا که آمدم آمد کلید کتابخانه را به من داد گفت من در خواب حضرت امیر را دیدم که گفتند این شخص که آمد کلید را به او بده و کتاب ها در اختیارش باشد بعد ایشان می گویند که در آن زمان من رفتم از همانجا افرادی پیدا کردم و ۸۰ هزار صفحه فتوکپی از کتاب ها برداشتم و این در الغدیر منعکس هستند خلاصه بارها از این قبیل جریان ها نقل می کردند که برایشان به وجود آمده بود و خیلی مورد توجه حضرت امیر علیه السلام بودند بنده در کتاب علماء اسلام مقداری از احوال ایشان نوشته ام ایشان موقعی که وضو می گرفتند {اللهم انا نعوذ الیک من قلب لا یخشع و علم لا ینفع} اشک از چشمانش جاری بود و طور دیگری بود تعبد و تحجدش و ولایتش اصلاً طور دیگری بود خلاصه ایشان در این جا شروع کرده به این جریان که ما از ابوبکر ندیدیم در یک عرصه ای شهامتی، شجاعتی بعد می گوید بله ریشه این مطلب این است یک نفر را نام می برد سنی ها در حدود ۶۰۰ هزار حدیث مجهول دارند در بحث نهج البلاغه آدرس این را من عرض خواهم کرد در آن احادیث مجهول که آن ها دارند آن ها فکر کردند که احادیث را بسازند معاویه و غیره دستگاهی داشتند برای ساختن احادیث فکر کردند که این احادیث را بسازند و حدیثی را بسازند که مردم قبول کنند خیلی از حدیث های علیه حضرت امیر را از قول

خود حضرت امیر علیه السلام جعل کردند که در این جا زیاد دارد مثلاً در صحیح بخاری یک حدیث بیشتر از محمد بن حنیفه نیست فقط یک حدیث و آن هم این است محمد بن حنیفه از پدر پرسید که {من افضل الناس بعد النبی قال ابوبکر قال ثم من قال عمر. قال ثم من قال عثمان قال فانت؟ قال علی انا کاحد من الناس انا کاحد من الناس} این حدیث را در صحیفه بخاری از حضرت امیر علیه السلام جعل کرده اند در این جا هم علامه امینی اعلی الله مقامه می گویند که حدیثی دارند و آن حدیث این است که از علی سؤال کردند {من اشجع الناس} حضرت علی علیه السلام گفتند ابوبکر، گفتند فانت؟ قال بله در جنگ جنگ ها وقتی حمله می شد من حمله می کردم ولی ابوبکر آن قدر شجاع بود اصلاً در جنگ کسی جرأت نزدیک شدن نداشت تا نزدیک می آمد ابوبکر او را می کشت این است که ابوبکر از من اشجع است این حدیث را علامه امینی در صفحه ۲۰۱ جلد هفتم از آن ها نقل می کند بعد علامه می گوید که ای کاش می گفتند این سنی ها سند حدیث چیست؟ چون مرسل است تا ما در سند بحث کنیم که چه کسانی این حدیث را جعل کرده اند به ما معرفی کنند که ببینیم که این حدیث که به شکل مرسل به این عنوان ذکر کردند اسنادش را برای ما بیان کنند بعد می رود سراغ این مطلب، یک مطلبی آن ها دارند و آن این که در جنگ بدر که

اولین جنگ است پیغمبر صلوات الله علیه و اله در ارایش بود یعنی در سایه بان در روی یک تپه ای پیغمبر زیر یک سایه بانی بود لشکر و حضرت امیرالمؤمنین با کفار می جنگیدند مثل ابوجهل و ... ولی پیغمبر در ارایش بود ابوبکر هم در ارایش بود چرا؟ به خاطر این که حفاظت پیغمبر صلوات الله علیه و اله را به ابوبکر سپرده بودند که در ارایش پیغمبر را حفظ کند و این کار مهم تر از حضور در میدان جنگ بود این است که ابوبکر جایگاه بسیار بزرگی دارد نسبت به جنگ ها. آقای امینی شروع می کند به جواب این اولاً- که ما قبول نداریم که پیغمبر در سایه بان بنشیند پیغمبر {اقرّب الی العدو} بود از همه کس به دشمن نزدیک تر بود حضرت امیر می فرمایند که در جنگ ها هر وقت پیغمبر حضور داشتند {کان اقرّبنا الی العدو} نمی شود پیغمبر برود در سایه بنشیند و لشکر در حال جنگ باشد خودش فرمانده سپاه است در صف اول حضور دارد حالا اگر بگوییم ارایش یعنی سایه بان ما در روایات اشخاص زیاد داریم برای محافظت از پیغمبر مثلاً در فلان جنگ فلانی و به همین صورت حفظ پیغمبر اختصاص به ابوبکر ندارد در هر جنگی چه کسی مراقب پیغمبر باشد به او سفارش شده بود و این اختصاص به ابوبکر ندارد بعد می گوید به این که این اشجع کجا بود؟ این شجاع تر که ابوبکر است در جنگ حنین کجا بود؟ در جنگ احزاب که عمرو بن عبدود آمد و چیزهایی گفت و حضرت علی رفت {ضربه علی

يوم الخندق} کجا بود؟ آن وقت که جبرئیل گفت {لا- سیف الا- ذوالفقار لا- فتی الا علی} در احد کجا بود؟ آن وقت که دندان پیغمبر شکست کجا بود؟ خلاصه ده، پانزده جا می شمارد می گوید این که شما می گوید اشجع بود در این مراحل کجا بود؟ این علی بود که در این مراحل از پیغمبر دفاع می کرد خلاصه جواب مطلب دیروزی و امروزی مراجعه کنید به الغدیر جلد هفتم صفحه ۲۰۰ به بعد که مطالب زیادی دارد و در جلد هشتم که مطاعن ابوبکر فراوان ذکر شده به این که لغزش های فراوانی دارد این راجع موضوع بحث دیروزی بود اما بحثی که درباره جهاد داریم در جهاد ما به ترتیب جواهر که بحث می کنیم بعد از فراق از این که جهاد واجب کفایی است به آن معنا که عرض کردیم این بحث را پیش کشیده اند که در جهاد شرط است که امام وجود داشته باشد {یا من نصبه الامام} {جهاد عندنا} جهاد ابتدایی که محل بحث ما است این بایستی زیر پرچم امام معصوم باشد، یا کسی که امام معین کرده باشد اگر زیر پرچم امام معصوم نباشد {یا من نصبه الامام} نباشد ما قبول نداریم صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۱ {لا- خلاف بیننا بعد الاجماع بقسمیه علیه فی انما یجب علی الوجه المضبوط شرط وجود الامام} به شرط این که امام علیه السلام باشد که فرماندهی را آن امام به عهده بگیرد ما در زیر پرچم او جهاد کنیم {او من نصبه} یا کسی که امام نصب کرده مثلا در ان نامه ۵۳ به

مالک اشتر در نهج البلاغه حضرت امیر المؤمنین می فرمایند {جایه خراجها و جهاد عدوها استصلاح اهلها و عماره بلادها} در این امیرالمؤمنین به مالک اشتر اجازه می دهد که ما جهاد کنیم چرا این چنین است؟ این به خاطر این است که معلوم است که جهاد کار ساده ای نیست از طرفی جهاد مجاهدین باید جمع و محیا شوند برای حرکت و حمله به دشمن از طرفی هم اطاعت هر کسی واجب نیست و کسی که فرمان جهاد را بخواهد بدهد از نظر فقه ما {اطيعو الله و اطيعو الرسول اولی الامر منکم} ما از هر کس اطاعت نمی کنیم باید آن کسی که ما را دعوت می کند امر می کند یا خدا باشد یا پیغمبر یا ائمه علیه السلام و امثال ذلک. زیاد داریم از این جهت ما نمی توانیم زیر پرچم هر کسی که جمع شویم و اطاعتش واجب نیست از طرفی دیگر جهاد درگیری با دشمن است و جان است و مال است و خون است اگر معصوم باشد و من نصبه المعصوم باشد به اندازه لازم می خواهد دعوت به اسلام کند دعوت به اسلام یک عبادتی است و فی سبب الله است این عبادت را کسی می تواند با حدود و موازینش انجام دهد که یا معصوم باشد یا از طرف معصوم باشد و الا چنگیزها و هلاکوخان ها و غیره نمی توانند که کسی را به جنگ عوت کنند و کسی قبول نمی کند این جنگ نیست این جهانگیری نیست این جهاد در راه خداست بنابراین مردم بخواهند اطاعت کنند باید در رأس آن جهاد یا معصوم

یا من نصبه المعصوم باشد اگر نه از آن طرف هم بخواهد حمله و هجوم صورت بگیرد باید یک شخصی باشد با حساب با حفظ حدود پروردگار این را به عهده بگیرد زیرا این کار، کار مهمی است این است که ما شیعه معتقدیم که {یجب} به شرط این که امام علیه السلام باشد یا من نصبه، صاحب جواهر می گوید نه تنها وجوب مشروط به این است بلکه مشروعیت هم مشروع به این است اصلاً مشروعیت جهاد اگر نباشد خلاف شرع است نه تنها اگر این جور نباشد واجب نیست بلکه جایز نیست آن وقت ما یک بحثی بین خودمان داریم آن بحث این است که آیا اختصاص دارد به امام معصوم یا من نصبه بخصوص است یا شامل فقها هم می شود؟ این مربوط می شود به فقها که مثلاً در زمان ما اگر فقهی قدرت پیدا کرد برای دعوت به اسلام آیا آن هم جایز نیست؟ یعنی عدم جواز مخصوص به این است که کفار نباشند، فاجر نباشند، فاسق نباشند، این را بین خودمان باید بحث کنیم فعلاً بحث در مرحله اول است در این جا صاحب جواهر می خواهد بگوید بایستی امام معصوم باشد یا کسی که امام معصوم نصب کرده باشد او را ولو عاماً اگر شامل این ها شود آن وقت در این جا کلمات فقها را می خوانیم که بعضی از فقهای ما گفتند به این که در زمان غیبت جایز نیست، این جهاد جایز نیست بلکه آن جهادی که دفاع باشد آن قسم دوم بلکه آن در هر زمانی واجب است اما جهاد برای دعوت به اسلام

و از میان برداشتن موانع این اختصاص دارد به معصوم یا من نصبه المعصوم خاصا بعضی گفتند که نه خیر فعلا ما می خواهیم در قسمت اول بحث کنیم قسمت دوم باشد برای بعد، از جمله کسانی که به ضرس قاطع می گوید به این که در زمان غیبت مشروع نیست صاحب ریاض است صاحب ریاض در این بحث به ضرس قاطع می گوید در زمان غیبت امام این نوع جهاد مرسوم نیست یعنی مشروع نیست حتی اگر فقیهی قدرت زیاد پیدا کند برای دعوت مردم به اسلام نمی تواند این کار را انجام دهد می گوید این از شئون امام است مخصوص امام معصوم علیه السلام است بنابراین ما در وسائل بابی داریم باب دوازده از ابواب جهاد عدو در وسائل ۲۰ جلدی در این جا روایاتی داریم که این روایات مدرک کسانی مثل صاحب جواهر می باشد ما این روایات را باید بررسی کنیم و در باب سیزدهم هست که امام (رضوان الله علیه) می فرمودند مکرر که روایاتی است که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام هر کسی قیام کند پرچم بلند کند و حکومت درست کند این حکومت ظالمانه است و مشروع نیست تا زمانی که حضرت بیایند ولی این روایت را ایشان رد می کردند و می گفتند این درست نیست که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام تأسیس یک حکومتی و یک پرچمی را برافراشتن جایز نیست حالا ما باب دوازدهم را عرض می کنیم در صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی عنوان باب این است {باب اشتراط وجوب الجهاد بامر الامام و اذنه} وجوب

جهاد و صاحب جواهر می گوید جواز و مشروعیتش مشروط است به امر و اذن امام {و تحریم الجهاد مع غیر الامام العادل} ایشان هم مذاقشان مثل صاحب ریاض است و می گفتند حرام است جهاد با غیر امام عادل منظور از امام عادل امام معصوم است . حالا خبر اول، {محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین} تا این جا این چهره ها را می شناسیم این ها خوب هستند کلینی که معلوم است محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی از طبقه ۸ بسیار جلیل است محمد بن حسین ابی الخطام از اجلای رواه طبقه ۷ {عن علی بن النعمان} بسیار خوب است {عن سويد القلاء} این هم خیلی خوب است و ثقه است و از طبقه پنجم است قلاه به کسی می گفتند که قلاه درست می کرد که در فارسی می نویسند قاووت آن را که درست می کردند از آرد و شیرینی جات این ها را مخلوط می کردند با هم قلاه به کسانی می گویند که آن را درست می کردند {عن بشیر، بشیر الدهان} خبر را صاحب جواهر دارد، تذکره دارد، منتهی دارد همه دارند ولی بشیر دهان توثیق نشده {عن ابی عبد الله} بشیر دهان روغن فروش به امام صادق می گوید که {انی رأیت فی المنام} خوابی دیده بوده و خواب خود را برای امام صادق تعریف می کند {انی قلت لک} در خواب به شما می گفتم {ان القتال مع غیر الامام المفترض طاعته حرام} من در خواب به شما گفتم که قتال با غیر امامی که طاعت او واجب

است حرام است مثل میتة که حرام است مثل دم که حرام است مثل لحم خنزیر که حرام است {فقلت لی، نعم، هو کذلک} در خواب فرمودید بله همین طور است حالا این خواب را من دیده ام به شما گفتم شما هم این طور گفتید حالا در بیداری من دارم سؤال می کنم {قال ابو عبد الله علیه السلام هو کذلک هو کذلک} چرا چون در امور زمان بنی امیه هم قتال می کردند می رفتند و شهرها را می گرفتند ولی به چه قصدی، معلوم است بنی امیه هستند دیگر آن ها شهرها را می گرفتند به خاطر این که سلطه خودشان را گسترش دهند شهرهای بیشتری را زیر نگین خودشان در بیاورند به خاک خودشان ملحق کنند برای خاطر سلطنت و توسعه سلطنت بود حتی بعضی از کفار می گفتند که ما حاضریم مسلمان شویم...

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار متعال چهارشنبه ها در نهج البلاغه است عرض کردیم که ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت علی علیه السلام بحث می کنیم اما شروع بحث طوری بود که از امامت آغاز شد بعضی از دوستان محترم گفتند یک، دو جلسه درباره همین امامت از دیدگاه نهج البلاغه بحث شود این کلام مربوط به این موضوع است در کلام ۶۶ فیض الاسلام {و من کلام له علیه السلام فی معنی الانصار قالوا: لما انتهت الی امیر المؤمنین علیه السلام انباء السقیفه} به حضرت امیر علیه السلام خبر آوردند که در سقیفه چه جریانی به وجود آمد {بعد وفاه رسول الله صلوات الله علیه و آله} انباء و

ص: ۳۱۵

خبرهای سقیفه را برای حضرت علی علیه السلام آمدند و ذکر کردند جریان سقیفه یکی از جریان های دردآور تاریخ اسلام است پیغمبر صلوات الله علیه و آله در اواخر عمرشان از جهت این که مسموم شده بودند ما معتقدیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله شهید زهر یک زن یهودیه است در اواخر عمرشان که مریض بودند و در حال شدت ضعف و مرض، نگرانی مهمی داشتند که خودشان هم می فرمودند {قد اقبلت الیکم الفتن کقطع الیل المظلم} قطعه های فتنه مثل قطعه های شب تاریک به طرف شما سرازیر می شود و خودشان هم می دانستند که چه جریانی برقرار است کسانی که احساس داشتند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله مریض هستند پیغمبر صلوات الله علیه و آله نظرشان این بود که افرادی در مدینه نباشند در حین رحلت پیغمبر این بود که جیشی ترتیب دادند به عنوان اسامه معروف است برای خاطر این که دولت روم در برابر اسلام نقشه هایی داشت پیغمبر یک لشکری ترتیب دادند و اسامه یک جوان ۱۸ ساله بود اسامه فرزند ام ایمن است خیلی مقام دارد با این که بعدا برگشت پیغمبر صلوات الله علیه و آله اسامه را سرکرده لشکر قرار داد و فرمان صادر کردند که افرادی که باید بروند به جنگ حرکت کنند و بروند اسامه هم در نزدیکی مدینه اردو زد تا کسانی که باید بروند آن جا حضور پیدا کنند برای حرکت ولی ابوبکر و عمر و عثمان و این ها نقشه ای داشتند از این جهت حضور پیدا نمی کردند و نمی گذاشتند لشکر حرکت کند

ص: ۳۱۶

چون احساس می کردند پیغمبر صلوات الله علیه و آله همین روزها از دنیا می رود رای نقشه خودشان پیغمبر هم اصرار داشت {جهزوا جیش اسامه} جیش اسامه را ترتیب دهید و حرکت کنید حتی لعنت کرد پیغمبر کسی که تخلف کند و حضور پیدا نکند اما باز هم آن ها می رفتند پیغمبر هم به همین دلیل از این جهت نگران بودند و بالاخره آن ها رفتند در آخر پیغمبر فرمودند پس یک چیزی بیاورید تا من بنویسم که بعد از من گرفتار ضلالت نباشید جمع شده بودند برای عیادت پیغمبر ولی بعضی مانع شدند از نوشتن و گفتند {حسبنا کتاب الله} پیغمبر اصرار کردند، گفتند پیغمبر {غلبه الوجع} درد به پیغمبر شدت کرده و گفتارش (نعوذ بالله) هذیان است خلاصه با گفتن این کلمات پیغمبر ناراحت شدند {قومو عنی} بلند شوید و بروید چون حس کرد اگر قرار باشد که بنویسد خواهند گفت در حال هذیان در حال {غلبه الوجع} نوشته این جریان ها و دغدغه های پیغمبر در اواخر عمر بود بالاخره پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کردند حضرت امیر علیه السلام با نزدیکان در کنار جنازه پیغمبر بودند حضرت امیر در نهج البلاغه دارد که پیغمبر در حالی از دنیا رفت که سرش روی سینه من بود خلاصه آن هایی که نقشه داشتند در سقیفه جمع شدند برای نقشه های خودشان با این که جنازه پیغمبر روی زمین بود نقشه خودشان را عملی کردند، انصار و مهاجر در میان انصار سعد بن عباده یک فرد خوش سابقه ای بود {کان سیدا کریمما} رئیس قبیله خزرج بود او حس کرد

که می خواهند خلافت را برگردانند پیغمبر صلوات الله علیه و آله ۲۳ سال مکرر در ۱۳ سال در مدینه و ۱۰ سال در مکه راجع به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مطالبی گفته که برای هیچ کس تردیدی نمانده اما در عین حال وقتی این مسائل را انسان می بیند تعجب می کند بالاخره در آن جا سعد بن عباده چون حس کرد که می خواهند ابوبکر را خلیفه کنند او هم سید خزرچ بود گفت {منا امر و منکم امر} و این را مطرح کرد آن ها اصرار کردند و برنده شدند و عمر که ۲ و ۳ نفر را نیز آورده بود یکی ابوعبیده جراح که حفار قبور بوده قبر کن بوده این قدر شغلش پایین بوده و درکش و فرهنگش کم بوده، ابوبکر نیز آن جا حاضر است، ابوبکر گفت به یکی از این دو نفر بیعت کنید یا عمر یا ابوعبیده برای خلافت عمر گفت که نه خیر شما ستام بالاتر از ماست و ما با شما بیعت می کنیم ابوعبیده جراح و عمر با ابوبکر بیعت کردند یک نفر دیگر نیز به نام بشیر بن سعد حضور داشت خلاصه چهار، پنج نفری جریان را درست کردند و ابوبکر شد خلیفه بعد مردم را مجبور به بیعت کردند بعد سعد بن عباده هم که دید حرف او پیشرفت نکرد بدون این که بیعت کند چون مریض بود از مجلس او را به بیرون بردند این جریان را آمدند و به حضرت امیر علیه السلام گفتند این کلامی که می خواهیم بخوانیم مربوط به این است که از فصل های نهج

البلاغه است {لما انتهت الی امیر المومنین} وقتی که به امیر المومنین منتهی شد انباء سقیفه، اخباری که در سقیفه به وقوع پیوست سقیفه فعیل است بر وزن فعوله یعنی جایی که سقف است یک محلی بود سایه بان مانند و مسقف بود و مجمع انصار بود آن جا جمع شده بودند اخبار سقیفه به حضرت رسید، حضرت فرمودند {ما قالت الانصار؟} دو طایفه آن جا جمع بودند یکی انصار که به سرکردگی سعد بن عباد و طایفه دیگر مهاجرین که شامل ابوبکر و عمر و عثمان بود حضرت امیر المومنین سوال کردند که انصار چه گفتند؟ این خیلی تعجب است که ۲۳ سال این همه مقدمه برای خلافت امیر المومنین و حالا جمع شدند و این چنین جریانی به وجود آمده {قالوا: قالت: منا امیر و منکم امیر؟} انصار گفتند یکی از شما امیر و یک نفر از ما هم امیر شود {قال امیر علیه السلام فهلا احتججتم علیهم} حضرت فرمودند چرا شما به آن ها احتجاجی نکردید وقتی که انصار گفتند از ما یک نفر امیر از شما یک نفر باید با آن ها بحث می کردید {فهلا احتججتم علیهم بان رسول الله وصی بان یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} وقتی انصار می گویند از ما یک نفر و از شما هم یک نفر به عنوان امیر باید به آن ها بگویید که پیغمبر صلوات الله علیه و آله توصیه کردند که نسبت به انصار به نیکوکاران نشان احسان کنید اگر بد کردند از آن ها تجاوز کنید و از آن ها اغماض و صرف نظر کنید این را باید به آن

ها می گفتید در رابر حرف آن ها. {قالوا و ما فی هذا من الحججه علیهم؟} گفتند این کلمه را پیغمبر گفته قبول داریم اما این برای چه چیزی علیه آن ها استفاده می شود از این سفارش پیغمبر چه چیزی علیه آن ها می شود به دست آورد {فقال علیه السلام لو كانت الامامه (الاماره) فیهم لم تكن الوصیه بهم} حضرت فرمودند اگر از آن ها امیری بود (اماره به معنی امیر و فرمانروا، أمارظ به فتح همزه به معنی علامت است. ولی اماره مصدر است به معنی فرمانروایی و امیری) اگر آن ها فرمانروایی داشتند که دیگر پیغمبر وصیت نمی کرد به یکی از بزرگان می گویند که شما از گروهی نیکوکارانشان را تشویق و بدکارانشان را مجازات نکنید به چه کسی می گویند؟ به امیری غیر از آن ها می گویند معلوم می شود که درباره انصار پیغمبر امیری معین نکرده اند امیر از غیر انصار بوده از مهاجرین بوده اگر در میان انصار پیغمبر امیری انتخاب می کرد دیگر وصیت نمی کرد این کلمه را {الاماره فیهم} مثلا در قم اگر قمی ها جمع شوند و یک نفر غیر قمی هم باشد به او یک نفر می گویند که نسبت به این ها اگر خوب وبدند تشویق کن و اگر بد بودند صرف نظر کن معلوم می شود که در خود قمی ها امیری نیست امیر از غیر قمی هاست که به او سفارش می کنند که نسبت به این ها ارفاق داشته باشد پس این سفارش پیغمبر حاکی از آن است که در میان انصار امیر نباید باشد امیر باید

از غیر انصار باشد آن غیر انصار باید نسبت به انصار {یحسن الی محسنهم و یتجاوز عن مسیئهم؟} حضرت امیر گفتند به این صورت است این کلمه که ان ها می گویند {منا امیر و منکم امیر} بر خلاف گفته پیغمبر صلوات الله علیه و آله است که سفارش کرده و معلوم می شود الاماره و فرمانروایی در میان انصار نیست و باید فرمانروایی در میان غیر انصار باشد و حرف های انصار بر خلاف سفارش پیغمبر است و آن ها محکوم اند {ثم قال علیه السلام فماذا قالت قریش؟} این ها نسبت به انصار پس نسبت به انصار پیغمبر این بوده که از میان آن ها امیری نباشد امیر یک نفر بیشتر نباید باشد و آن امیر هم باید از غیر انصار باشد تا نسبت به انصار ارفاقی داشته باشد و سوابق و کمک انصار را نسبت به اسلام در نظر بگیرد ولی هر چه باشند زبردست و فرودست هستند بعد سوال کردند که {فماذا قالت قریش؟} قریش و مهاجرین که ابوبکر و عثمان و عمر این ها همه جزو قریش بودند و هم جزو مهاجرین، قریش چه گفتند {قالوا: احتجت بانها شجره الرسول صلوات الله علیه و آله} قریش می توانستند خلافت و اماره را قبضه کنند دلیلش هم این بود که آن ها شجره پیغمبرند چون تمام قریش با پیغمبر از نضر بن کنانه می باشند از یک طایفه هستند قریش احتجاج کردند که ما شجره پیغمبر صلوات الله علیه و آله هستیم {فقال علیه السلام احتجوا بالشجره و اضاعوا الثمره} این درد امیر المومنین است قریش احتجاج کردند به شجره که

ما از درخت یم این شجره یک ثمره ای دارد ثمره اش کیست؟ اهل بیت اند که میوه درخت قریش هستند آن ها را ضایع کردند و پشت پا گذاشتند این در نهج البلاغه بود حالا این مطلب در شروح در خوئی جلد پنجم صفحه ۸۲ مطالعه شروح برای روشن شدن مطلب لازم است، شرح ابن ابی الحدید جلد ششم صفحه ۳، شرح بحرانی جلد دوم صفحه ۱۸۳، شرح فی الضلال جلد اول صفحه ۳۳۷ این چهار شرح است با مراجعه به این ها مطلب روشن تر مرأه شود و اما سند ما قبلا عرض کردیم که نهج البلاغه از نظر سند به اندازه مسلم بوده که سید رضی خود را محتاج به ذکر سند نمی دیده این قدر مسلم بوده کلمات حضرت امیر علیه السلام اما در عین حال ما چند تایش را گفتیم یکی مصادر النهج البلاغه و اسانیده تألیف سید عبد الزهرا حسنی خطیب که یکی از نویسندگان لبنان یا دمشق است این در چند جلد است در جلد دوم صفحه ۵۷ سند این کلام را که خواندیم ذکر کرده اند و همین خویی و ابن ابی الحدید هم در ذیل سند را دارند حالا چند مطلب را ما بایستی به عرض برسانیم مطلب اول این است که ما باید بدانیم چه خبرهایی بوده که ۲۳ سال پیغمبر صلوات الله علیه و آله از همان آغاز دعوت حضرت امیر را به عنوان وصی خود و امیر معرفی کردند در هر جریان مناسبی در ۱۳ سال در مکه بعد ۱۰ سال در مدینه در کتاب سید شرف الدین در المراجعات که ۳۱۲ مراجعه

ص: ۳۲۲

در این کتاب وجود دارد بین سید شرف الدین و شیخ سلیم بشری که رئیس جامعه اظهر مصر بوده الان هم یک دوره آثار سید شرف الدین در چند جلد چاپ کرده اند خوب خیلی عالی است پاورقی هم دارد ایشان در کتاب المراجعات می گویند پنج دفعه پیغمبر صلوات الله علیه و آله حدیث ثقلین را بیان فرمودند از روی مدارک خود اهل تسنن یکی در عرفات بوده در حجه الوداع، دوم در غدیر خم بوده در مقدمه {من كنت مولاه فهذا علي مولاه} حدیث ثقلین را ذکر کرده اند، سوم در مسافرت به طائف بوده با مدارکی، چهارم در مسجد مدینه، پنجم در خانه خودشان، حجره خودشان، بالاخره مطلب خیلی روشن بوده اما خوب نقشه ای که {دبر باللیل} قبلا ترتیب داده شده بود مثل آتش زیر خاکستر بود که منتظر بودند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله رحلت کنند و نقشه خودشان را عملی کنند از این جهت چون نقشه ای است به این صورت که تبلیغات و تصلیحات و تأکیدات ۲۳ ساله را کنار می گذارند و جمع می شوند و می گویند {منا امیر و منکم امیر} به این ترتیب جریان ثقیفه انجام می شود شاید تعجب کنید چون انسان تعجب می کند که چطور می شود ۲۳ سال این همه تبلیغات ولی باز این جریان خوب جریان که جریان ظلم و عداوت شد دیگر حد و مرز نمی شناسد سید شرف الدین کتابی دارد که باید آن را مطالعه فرمایید النص و الاجتهاد از آن چند جلد، جلد دوم در این کتاب ۱۰۰ مورد را ذکر میکند که بر

خلاف نص عمل کردند ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه کسی تعجب نکند که استبعاد نکند که چطور می شود نصی از پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد و این ها با آن مخالفت کنند؟ خلاصه این موارد از وی مدارک خود اهل تسنن است ایشان به اندازه ای مهارت و تسلط به منابع اهل سنت دارند سید شرف الدین واقعا خیلی بالاست یکی از رجال بسیار بزرگ است در این ۱۰۰ مورد ۱۵ مورد مال ابوبکر است و بقیه موارد مال آن سه نفر دیگر، ابن ابی الحدید می گوید من با استادم ابوجعفر نقیب که مرد با انصافی بود اما سنی بوده، بحث می کردم درباره همین خلافت من به استاد خودم گفتم که من خیلی استبعاد می کنم از این که پیغمبر صلوات الله علیه و آله تصریح کرده باشد به یک مطلبی ولی این خلفا با او مخالفت کرده باشند این را من استبعاد می کنم که صحابه پیغمبر چنین و چنان بودند چطور می شود که پیغمبر وصیت کرده باشد آن وقت آن ها مخالفت کنند استادم در برابر جواب من گفت من هم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون وصیت از دنیا رفته باشد، ی که این همه زحمت کشیده بود امتی را ترتیب داد این پیغمبر وقتی که چند روز از مدینه غائب بود یک سرپرستی معین می کرد منم خیلی استبعاد می کنم که پیغمبر بدون این که برای این امت سرپرستی معین کرده باشد از دنیا رفته باشد، اگر شما هم استبعاد می کنید. چون شیخ کاظم ازری در آن قصیده اش که ۱۰۰۰

بیت بیشتر بوده که مقداری از آن از بین رفته و تقریباً ۵۰۰ بیت از آن باقی مانده این خیلی قصیده عجیبی است درباره امامت و خلافت این قصیده هر کجا خوانده می شد سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرد تا می شنید بلند می شد اینقدر این قصیده از نظر مطلب پر رنگ بود الان هم قبر شیخ کاظم ازری بالا سر موسی بن جعفر است (علیه السلام) او در شعرش می گوید {أَنْبَى بِلَا وَصَى تَعَالَى اللَّهُ أَمَا يَقُولُهُ السَّفَهَاءُ} آیا می شود یک پیغمبری بدون وصی از دنیا برود و بزرگ است خداوند از آن چه که سفهاء امت می گویند خلاصه ابن ابی الحدید می گوید من به استادم گفتم من نمی توانم قبول کنم که صحابه پیغمبر بر خلاف نص پیغمبر کاری انجام داده باشند استاد من هم گفت من هم نمی توانم قبول کنم پیغمبر بدون وصیت به وصی این مطلب مهم را بیان نکرده باشد و از دنیا رفته باشد حالا مطلبی که من می خواستم عرض کنم مطلب اول همین خطبه به این ترتیب که عرض شد مطلب دوم این است که در کتاب الغدير علامه امینی جلد پنجم در آن جا مطالب بسیار بسیار عالی است اولاً ایشان نوشته که ۵۰۸ هزار حدیث مجعول به اعتراف خود سنی ها در دست ما و سنی ها وجود دارد یعنی ان ها دیدند که آمدند و کاری کرده اند و خلافت را این طور برگرداندند این احتیاجی به تبلیغات و احتیاج به تجهیزات دارد شروع کردند به جعل احادیث به نفع خلفایی که معین کردند هر

حدیثی که ما درباره اهل بیت داریم آن‌ها مثل همان را برای ابوبکر و عمر درست کردند مثلاً ما داریم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله به معراج می‌رفتند دید که در عرش نام پنج تن است آن‌ها درست کردند که نام ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه است هر چقدر که ما داریم مشابه همان را برای آن‌ها درست کردند ایشان آماری از کتاب‌های خود اهل تسنن در جلد پنجم الغدیر صفحه ۲۹۰ تا ۲۹۱ نوشته‌اند، احادیث مجعوله در دست اتباع مدرسه خلفا دو تا مدرسه در نتیجه به وجود آمد مدرسه اهل بیت و مدرسه الخلفاء احادیث مجعوله در دست اتباع مدرسه خلف تبلیغ ۴۰۸۶۸۴ در دست آن‌ها وجود دارد. بعد می‌گویند وضاعون و کذابون بازارشان خیلی گرم بود و اجرت می‌گرفتند و حدیث جعل می‌کردند از قبیل ابوهیره‌ها و امثال این‌ها بعداً می‌گویند اما چیز عجیب‌تر این است که وقتی می‌رویم سراغ موثقاتشان (آن حدیث‌ها که قبول دارند) این‌ها را خودشان تصریح کردند که کذب و جعل است منتهی در جای دیگر، اما می‌رویم سراغ توثیق‌هایشان علامه امینی می‌گوید آن‌ها هم عجیب است چند نفر از آن‌ها مثل زیاد بن ابی‌جزو موثقین آن‌هاست که پدر عبیدالله بن زیاد بوده بعد عمر بن سعد بعد عمران بن حطان خارجی، مادح ابن ملجم از اعوان حجاج بن یوسف ثقفی اسماعیل نامی است که این‌ها جزو موثقین آن‌ها هستند و این همان کسی است که سعید بن

جیبر را کشت. تعداد زیادی را ذکر می کند که این ها جزو موثقین آن ها هستند و کسانی هستند که از دشمنان اهل بیت علیه السلام هستند بعد می گوید بخاری از امام صادق علیه السلام یک حدیث ذکر نکرده ولی از دشمنانشان ذکر کرده بعد در آخر می رسد به این جا که امام طاهر حسن بن عسکری را تضعیف کردند و گفتند که ما او را قبول نداریم به نقل روایات {فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یشرکون} این یک فصلی است از علامه امینی، علامه امینی (اعلی الله مقتمه) در این جلد پنجم چند فصل را بحث کرده یکی در احادیث مجعوله بحث کرده اند مختلفه و ساختگی که شد ۵۰۸ هزار حدیث از روی مدارک خودشان این مطالبی که ما گفتیم باز هم مطالب بیش از این هاست حالا ما مقداری را گفتیم. دوم بحث کرده در این که احادیث را جعل کردند در این که پیغمبر گفته بعد از من خلیفه ابوبکر است بعد از او عمر است و بعد از او عثمان است، صد مورد ذکر می کند به این مضمون حالا- بنده یکی از آن ها را عرض می کنم {سلسله الموضوعات فی الخلافه} آمده ایشان دسته بندی کرده اند یک قسمت از مجعولات به خلافت مربوط نیست فضیلت عمر و عثمان است و یک قسمت از موضوعات به خلافت مربوط است می گوید دست های بازیگران این جا در حرکت بود و احادیثی جعل می کردند برای خلافت. {عن انس بن مالک قال جاء النبی صلوات الله علیه و آله فدخل الی بستان}

پیغمبر داخل بستان شد {فانی آت و دق الباب یا انس هم فافتح الباب و بشره بالجنه و بشره بالخلافه} پیغمبر در باغی بود که در را زدند پیغمبر به انس گفت که بلند شو در را باز کن و بشارت بده او را به بهشت و خلافت {من بعدی، قال قلت یا رسول الله اعلمه} به او بگویم این مطلب را {قال صلوات الله علیه و آله أعلمه} رسول الله گفتند به او بگو {فاذا ابوبکر} نفر اول ابوبکر {ثم جاء آت} نفر دوم {دق الباب قال یا انس قم و افتح له بشره بالجنه و بشره بالخلافه بعد اُبی بکر، قلت یا رسول الله أعلمه قال أعلمه فخرجت فاذا عمر قال قلت له ابشر بالحنه و بالخلافه بعد اُبی بکر} {ثم جاء آت} سوم {و دق الباب قال قم یا انس و افتح له و بشره بالجنه و بالخلافه بعد عمر و انه مقتول، فخرجت فاذا عثمان قلت له ابشر بالحنه و بالخلافه بعد عمر و انک مقتول} خوب از این قبیل احادیث بعد اشیان بحث کرده که البته معلوم باشد که ما نمی خواهیم که این مسئله را مطرح کنیم ما درباره امامت بحث می کنیم غیر از بحث حوزوی و مناظره نظری نداریم چون سفارش اهل بیت علیه السلام است که با آن ها شما هیچ گاه درگیر نشوید، مخالفت نکنید، پشت سرشان نماز بخوانید و به مساجدشان بروید، اتحاد و اجتماع داشته باشید که از اختلاف شما دشمن سوء استفاده می کند حالا این بحث که پیش آمد ما از نظر بحث حوزوی و مناظره بحث می کنیم که اگر یک

وقتی برخورد کردیم چیزی گفتند بتوانیم جواب دهیم خلاصه بعد علامه امینی در این جا نتیجه می گیرد که از طرفی می گویند که نصی درباره خلافت نبوده پیغمبر آن را به مردم واگذار کرده بوده آن ها این طور می گویند ما قائلیم به نص در شرح تجرید است.

شرط وجود امام او من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که جهاد که بعد از فراغ از این که واجب است گفتند یکی از شرایطش وجود امام است او من نصبه. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۱ که این بحث را آغاز کرده شرح شرایعی دارد که جهاد واجب است به شرط وجود امام او من نصبه. کسی را که امام نصب کرده باشد یا برای جهاد یا اهم از جهاد ولی نصب امام لازم است. صاحب جواهر می گوید به این که اجماع به قسمیه هم محصل هم منقول دلالت دارند بر این که شرط وجوب جهاد این است که امام وجود داشته باشد یا من نصبه بلکه نه تنها اگر امام و من نصبه نباشد واجب نیست بلکه اصلاً جایز نیست. مشروعیت جهاد علاوه بر وجوب مشروعیت جهاد در میان مکا امامیه ایشان می گویند. بر این اساس که باید امامی یا من نصبه الامام زیر پرچم چنین شخصی مردم جمع شوند برای انجام جهاد. صاحب جواهر روایاتی که ما در باب دوازده داریم همه را ذکر کرده ما همان روایات را ولو اجمالاً باید اینجا عرض کنیم. علاوه از اجماع روایات باب دوازدهم که ۱۰ تا روایت در باب دوازدهم وجود دارد ذکر کرده همه را و از آنها استفاده کرده که بایستی جهاد

ص: ۳۲۹

به شرط وجود امام باشد یا من نصبه علاوه بر اجماع. ولی یک کلمه در آخر دارد ما در اینجا دو تا بحث داریم یک بحث در برابر عامه داریم که آنها قائلند به اینکه در جهاد شرط نیست که امامی باشد بلکه از ابو هریره خبری نقل شده از پیغمبر صلوات الله علیه و آله یجب الجهاد مع امام بر او فاجر. بر صفت مشبهه است بر صفت است لیس البر ان تولوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب، بر مصدر است یعنی نیکی کردن. اما بر صفت مشبهه است به شخص می گویند جمعش هم ابرار است آن وقت در اینجا حدیثی از ابو هریره منقول است از پیغمبر صلوات الله علیه و آله یجب الجهاد مع کل امام بر او فاجر بنابراین عامه معتقدند که هر کسی که پرچم به دست گرفت به عنوان جهاد بر باشد یا جهاد واجب است که با آن بسیج شوند ولی ما قائلیم که نه باید امام عادل یعنی معصوم باشد یا من نصبه. البته این مسئله ای که سنی ها می گویند مربوط به اصل حکومتشان است چون در همان حکومت هم ما حرف داریم قائلیم بر اینکه حاکم باید پیامبر باشد یا امام معصوم یا کسی که عادل است و فقیه است و قائم مقام امام معصوم. آنها می گویند در حکومت هم این طور نیست می گویند هر کسی که زمام امور را به دست دارد ولو این که هلاکو باشد ولو ظالم باشد ولو فاجر باشد. هم در حکومت آنها قائلند که عدالت و عصمت شرط نیست و هم

در

ص: ۳۳۰

جهاد که شعبه ای از حکومت است. خلاصه صاحب جواهر بعد از ذکر آن اخبار بالاخره نتیجه می گیرد به این که هم اجماع داریم و هم اخبار دال بر این هستند که بایستی جهاد به شرط وجود امام او من نصبه. ولی در آخر یک بحثی دارد که ما باید آن بحث را انجام دهیم. می گوید هذا کله اگر ولایت فقیه را قائل نباشیم اگر قائل باشیم فقیه ولایت دارد بنابراین همان طوری که خود امام در هر زمانی بخواهد امر کند به جهاد مردم واجب است که حرکت کنند اگر قائل بشویم که فقیه هم قائم مقام امام است به آن ولایت که امام دارد فقیه دارد در آخر دارد اگر قائل باشیم به این، این رجحان پیدا می کند در برابر ادله این رجحان پیدا می کند که فقیه هم می تواند در زمان غیبت حالا جهاد ابتدایی را انجام دهد. ما روایات را بعدا می خوانیم ما بحث داریم بینیم که حالا- آیا فقیه هم می تواند یا نه بحث می کنیم. اما حالا کلمات بسیاری نقل می کنیم که مطلب روشن شود. علامه در تذکره جلد نهم طبع جدید آن هم گفته بله جهاد مشروط است به وجود امام عند علمائنا اجمع. یا امام باید باشد معصوم یا من نصبه. عند علمائنا اجمع این طوریه. یک خبر را فقط نقل کرده خبر اول باب دوازدهم خبر بشیر دهان که می خوانیم که آن خبر داشت که بدون وجود امام عادل جهاد حرام مثل اکل میته و دم و لحم خنزیر. خبر اول این طوری بود. خبر را ایشان ذکر کرده (تذکره)

بعد گفته که احمد، احمد بن حنبل قاعل است که يجب الجهاد مع کل امام بر او فاجر. چه این که بر باشد چه این که فاجر باشد. ایشان این را رد می کنند می گوید این که این خبر ناقل این خبر ابو هریره است و ابوهریره هم جزء جعلین و کذابین است که عمر به او تازیانه زد برای اینکه اخبار کذب زیاد نقل می کرد و جعل می کرد آخرش یک آیه ای ذکر می کند و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار که آیه ۱۱۳ از سوره هود سوره ۱۱ قرآن مجید است. و لا ترکنوا الی الذین ظلموا می گوید، زیر پرچم یک ظالمی جمع شدن است رکون است رکون یعنی اعتماد به شخص، تکیه کردن، اعتماد. آیت الله طباطبایی اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان دارد که هر اعتماد را رکون نمی گویند رکون اعتماد عن میل است. از روی میل و رغبت انسان به کسی اعتماد کند به آن می گویند رکون. آیه می گوید رکون نکنید به کسانی که ظالمند و تمسکم النار. بنابراین کسی اگر ظالم است آمد و پرچمی بلند کرد زیر پرچم ظالم جمع شدن یک رکونی است به آن ظالم اعتمادی است به آن ظالم. و خداوند گفته فتمسکم النار بر حذر داشته از رکون. آیه را که گفتیم آیه ۱۱۳ از سوره هود. این آیه یکی از آیات بسیار مهم قرآن است همه آیات مهم است و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار آیت اله طباطبایی استاد بزرگوار اعلی الله مقامه در تفسیر المیزان هم دارند رکون را سه جور

معنا کرده که رکون به ظالمین که خداوند نهی کرده معنایش چیه یکی می گوید آن است که ما در احکام دین آن چه که به نفع ظالمین است بیان کنیم آنچه به ضرر ظالمین است بیان نکنیم این یک رکون است که بسیاری از علمای سنی همین جور بودند که اطاف سلاطین بوده اند از دین آن اندازه که به نفع ظالمین بود بیان می کردند شرح و بسط و تبلیغ. ولی آن چه به ضرر آن ها بوده ، یک معنی رکون می گوید این است. دومین معنی ایشان این است که ما توجیه کنیم کار ظلمه را بله بعضی هستند که کارهای ظلمه را توجیه می کنند خوب این هم یک معنی رکون است که ایشان می گویند. سومین معنی رکون این است که دوست داشته باشد انسان ها را تحت ولایت و سیطره آن ها و آن ها را دوست داشته باشد ایشان می گوید هر سه مورد این ها را این آیه شامل است و نفی می کند. خلاصه اینجا علامه حلی اعلی الله مقامه برای این که واجب است که جهاد با امام عادل باشد و اگر غیر عادل باشد جایز نیست به این آیه تمسک کرده و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار این کلام تذکره است در منتهی علامه باز همین مشی را پیش گرفته اول گفته به این که واجب است جهاد به امر امام عادل به اذن امام عادل و من نصبه باشد بعد یک خبری نقل می کند در تذکره خبر بشیر دهان را ذکر کرد خیر اول باب دوازدهم بود ولی در

منتهی خبری نقل می کند در باب دهم شش صفحه جا را اشغال کرده است این خبر اینقدر مفصل است. شاید لازم باشد بعد بخوانیم شش صفحه از رسائل منتها قطعه ای از این خبر را ایشان نقل کرده در منتهی (علامه). بعد هم خبر ابو هریره را ذکر کرده و رد کرده که احمد بن حنبل می گوید که احتمالا با آن خبر ناقل ابوهریره است. بعدا می گوید اگر قرار باشد ما در زمان غیبت بگوییم جهاد واجب نیست چون جهاد عمده جهاد ابتدایی است جهاد به معنی دفاع خوب آن بحثی نیست. یک وقت حمله کنند بعد کشور اسلامی جمله نظامی آن کم بوده است معمولا سابقا اما جهاد معمول ابتدایی آن است که حرکت کنند دعوت کنند غیر مسلمانان را به اسلام بیان کنند و موانع از سر دعوت بردارند و اسلام را عرضه کنند یک حقی است یک رسالتی است که اسلام به مسلمانان داده که آنقدر قدرت داشته باشند وقتی نگاه کنند کشورهای دچا شرک است دچا انحطاط است دچا انحرافات است علاوه بر این که علیه اسلام نقشه هایی دارند پیش دستی کنند حرکت کنند و اسلام را به آنها عرضه کنند شبهات را رفع کنند و دعوت به اسلام کنند مجبور نکنند ولی راه اسلام را باز کنند. این خیلی مهم است علامه حلی در متهی (تذکره نیست این) همانطور که شما می گوئید اگر کسی به ما اشکال کند که و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیه اسم الله این هم از آیات سوره حج است

سوره ۲۲ قرآن مجید که اگر قرار باشد جهاد را تعطیل کنیم در زمان غیبت امام که صدها سال طول می کشد جهاد نیست بعد این آیه را چطور جواب دهیم و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض اگر دفاع و جهاد نبود که بعضی ها در برابر بعضی ها قیام می کنند که دفع کنند آن ها را کنار بزنند و راه اسلام را باز کنند اگر این کار را کرده باشد لهدمت صوامع و بیع این مراکز عبادات را می گوید چون دشمن وقتی حمله کند مقصود اصلی اش از بین بردن ادیان حقیقی و مراکز عبادات است صوامع و بیع مال یهود است و صلوات کنائس نصاری هست و اینها کلیساهاست و مساجد هم که مال مسلمانهاست اینجا منظور این است که اگر واقعا جهاد نبود تمام مراکز عبادات و توجه به خدا از بین می رفت مراکز عبادات که از بین برود کم کم دین از بین می رود آن وقت علامه می خواهد از این جواب دهد. دفع اینجا اعم از رفع است دفع یعنی جلو گرفتن. دشمن روی مبنای خودش در بابر اسلام تبلیغاتی دارد راه ورود اسلام را به کشورهای خودش بسته مردم دچار خرافات و کفر و شرک و نفاق هستند نقشه هایی علیه اسلام و مسلمین دارند چهره اسلام را مشوه کرده اند چهره اسلام را عوضی نشان می دهند مثل الان که ما می بینیم در فلان جا و فلان جا این جریان برقرار است این که ما وظیفه داریم البته خوب جهاد شکلش فرق می کند یک وقت لشکر کشی است یک وقت تبلیغات است

راه های دیگر وجود دارد اگر اینها نباشد لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد حالا علامه چه جواب می دهد ما داریم نقل قول می کنیم خودمان بعدا بحث می کنیم. علامه جواب می دهد کسی این آیه را تمسک کند جواب این است که همان جهاد دفاعی کافی است ابتدایی را ایشان می گویند در زمان غیبت لازم نیست. کلمات جواهر و تذکره و منتهی را که عرض کردیم همه عده ای دیگر هم هستند اکثرا که می خوانیم اینها فائند که در زمان غیبت جهاد ابتدایی تعطیل است چون شرطج آن است که یا امام خودش باشد یا کسی که نصب کرده باشد برای این کار تصحیح می کنند که بنابراین فقها در زمان غیبت این اجازه را ندارند حتی صاحب ریاض از جمله کسانی است که خیلی با ضرص قاطع که در زمان غیبت جهاد ابتدایی نه تنها وجوب بلکه مشروعیت ندارد خوب حالا ما اینجا باید اولین روایات را ببینیم چون تکیه گاه کسانی که نفی می کنند روایات باب دوازدهم است در باب دوازده از باب جهاد عدو صفحه ۳۲ از جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی ۱۰ تا خبر ذکر کرده که اینها تکیه گاه کسانی است که نفی می کنند وجوب جهاد بدون وجود امام یا منصوب من قبل امام. صفحه ۳۲ باب آغاز می شود عنوان باب را صاحب و سائل اینطور بیان می کند باب اشتراط وجوب الجهاد بامر امام و اذنه و تحریم الجهاد مع امام غیر العادل . امام عادل هم اینها به معصوم می گویند. خبر اول را آن روز خواندیم یادتان هست

خبر اول سندش چطوری بود؟ ضعف خبر اول به واسطه همین است که تا بشیر دهان خوب بود ولی بشیر دهان که راوی خبر است وثاقتش ثابت نشده مضمونش را هم خواندیم قتال با غیر امام عادل مانند اکل میتة و لحم خنزیر است دلالتش خوب بود بر اساس مبنای آنها ولی از لحاظ سند این بود. خبر دوم خبر عبدالملک بن عمرو است این خبر هم ضعیف بود به واسطه این که حکم بن مسکین عن عبدالملک وثاقتش ثابت نیست این خبر داشت به این که در قزوین و آبادان و فلان و فلان و جده و اینها. حضرت فرمودند به این که نه. حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند لکنی اکره ان ادع علمی الی جهلهم آنها می رفتند فرمودند که من جهاد را اصلا واجب می دانم انا لا اری گفتند نه این طور نیست که من جهاد را واجب ندانم ولی الان لازم نمی دانم چرا راه ندارد این. حالا یا برای این که در رکاب امام صادق نبودند، ادع علمی الی جهلهم. خبر دوم این را خواندیم. اما خبر سوم و عنہ عن ابیہ عن عثمان بن عیسی یعنی کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیہ اینها را که می شناسیم عثمان بن عیسی واقفی المذهب است بلکه از ارکان واقف است حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که در زندان بودند طولانی پولهای مردم را می دادند به این قبیل افراد که اینها از طرف آن حضرت شناخته شده بودند بلکه بعضی ها نایب بودند برای اخذ وجوهات وقتی که امام هفتم در زندان شهید شد

اینها به امام رضا ایمان نیاوردند گفتند که امام هفتم آخرین امام است بر آن توقف کردند و گفتند به این که روزی هم ظهور خواهد کرد و این پول هایی که پیش اینها بود همه را خوردند. مروان بن زیاد قندیو فلان و فلان و یکی از آن ها همین عثمان بن عیسی است این ثقه است شکی در وثاقتش نیست آیت الله خوئی اعلی الله مقامه هم در معجم الرجال الحدیث دارند که لا شک این که موثق است ولی جزء ارکان واقف است عن سماعه، سماعه بن مهران را بعضی گفتند واقف است ولی ایشان انکار می کند واقف بودن می گوید ایشان امامیون مذهب است و خیلی خوب است ثقه ثقه سماعه المهران. خبر خبر موثقی است چون در سندش عثمان بن عیسی واقع است عثمان بن عیسی واقفون ثقه. اما مضمون خبر، خبر این است : لقی عباد البصری علی بن الحسین ، ملاقات کرد عباد بصری از رؤسای صوفیه است از اکابر صوفیه است بنده در حاشیه نوشتم که تاریخش هم ۱۴۲۲ است یعنی هفت سال پیش از این در حاشیه وسائل نوشتم ، من اکابر الصوفیه عباد بصری از اکابر صوفیه است و ترجمه او فی تنقیه المقال جلد ۲ صفحه ۱۲۱. تنقیه المقال چاپ قبلی الان تنقیه را دارند چاپ می کنند کتاب ۲۵ جلد چاپ شده هنوز نصف نشده ولی چاپ قدیم سه جلد بود این در جلد دوم صفحه ۱۲۱ عباد بصری. این عباد بصری و امثال این ها ، صوفی اند ولی صوفیان اعتراضاتی به ائمه علیه السلام داشتند امام رضا علیه السلام که

ولایتعهدی را قبول کرد و آمد به خراسان جمع شدند و رفتند آنجا گفتند به این که اعتراضاتی داریم چون صوفیان و این ها یک زهد صوفیانه ای داشتند اسلام را خلاصه می کردند در همان کشکول و سیل و لباسهای خیلی به قول خودشان ساده و آن اسلام پر خروش و پر حرکت را این ها واقعا ، کردند ائمه گفتند اینها هم اعدائند این از ان افراد است این با حضرت امام سجاد معاصر است بنده اینجا نوشتم در حاشیه که این همان شخصی است که اعتراض کرد به امام صادق علیه السلام ماند تا آن زمان. گفت که چرا شما لباس فاخر پوشیدید بایست شما لباستان چنین و چنان باشد حضرت فرمود حضرت امیرالمؤمنین چنین بود پیغمبر چنین بود حضرت فرمودند آن زمان مردم در مضیقه بودند بر ائمه علیه السلام لازم بود که در آن زمان با لباسی که مال آن پست ترین افراد است مثلا آن پایین ترین افراد است بپوشند ولی در زمان ما که الحمد لله اسلام وسعت پیدا کرده اشکال ندارد قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده و الطيبات من الرزق این آیه را هم خواندند بالاخره آن خیلی اصرار کرد به لباس حضرت فرمود بلکه شما چرا آمدید قبول کردید این ولایتعهدی را حضرت فرمودند که حضرت یوسف مگر قبول نکرد این حکومت را من هم قبول کردم به آن ترتیب مال من هم به آن ترتیب است و ولایتعهدی را قبول کردم خلاصه دید که این خیلی دارد تاخت و تاز می کند عباد بصری به این که چرا لباسشان این طور است

حضرت فرمودند بیا جلوتر آمد جلو حضرت دست برد به زیر لباس دید زیر لباس یک لباس نرمی دارد خیلی فاخر ولی در رو یک لباسی پوشیده خشن برای ریا و خودنمایی و نشان دادن زهد صوفیانه فرمودند حالا دست بزن به لباس زیر من دست زد با لباس زیر امام صادق دید یک لباس بسیار خشنی، کهنه ای فرمود من این را پوشیدم لباس من این است ولی این را پوشیدم برای حفظ حیثیت و حفظ ظاهر و این ها. کار تو بد است کار ریا است والا کار ما اشکال ندارد خلاصه این عباد بصری جزء آن هاست. عباد بصری حضرت امام سجاد علیه السلام را ملاقات کردند فی طریق مکه حضرت به طرف مکه می زفتند (امام سجاد علیه السلام). هر سال این کار را انجام می دادند قال یا علی بن الحسین ترکت الجهاد و الصعوبه و اقبلت الی الحج و لینه باز اعتراض مانند است گفت که تو جهاد را گذاشتی کنار. آن زمان زمان بنی امیه است. جهاد را گذاشتی کنار و با سختی که دارد واو به معنی مع است ولی داری می روی به حج. خیلی خوب است یک مسافرتی و مرکبی سوار می شوی و بروی و غذا و ... و اقبلت الی الحج و لینه یعنی مع لینه. ان الله عز و جل يقول ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله (الآیه) فِیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْرَاتِ وَ الْاِنْجِیْلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مِنْ اَوْفِیْ بَعْدِهِ مِنْ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبِیْعَتِکُمُ الَّذِیْ بَایَعْتُمْ بِه

و ذلك هو الفوز العظيم . این آیه ۱۱۱ از سوره توبه است. این آیه را خواندند که خداوند معامله کرده با افراد مومن مالشان را و جانشان را بدهند در برابر بهشت و چنین و چنان یا بکشند و کشته شوند گذاشتی کنار و می روی حج. این یک اعتراض مانندی به امام سجاد علیه السلام بود حضرت فرمودند خوب حالا- که این آیه را خواندی دنبالش را هم بخوان التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المومنین . نه صفت ذکر کرده برای مجاهدین حضرت فرمودند که اذا رأينا هؤلاء الذين هذه صفتهم فالجاهدوا معها أفضل من الحج این افراد را که دیدیم در این آیه توضیح داده شده اگر چنین افرادی به جهاد حرکت کنند اقبال کنند بله همراه این ها رفتن به جهاد از حج افضل است الآن که زمان بنی امیه بوده گفتیم ببینید در تاریخ جرجی زیدان مفصل وجود دارد بنب امیه لشکر کشی می کردند برای بسط سلطه خودشان کشورها را می گرفتند برای خاطر گرفتن مالیات و از این قبیل چیزها و این طوری بوده نه این که اسلام را بخواهند گسترش دهند حتی گاهی آن ها می گفتند ما مسلمان می شویم و این جزیه نمی دهیم می گفتند نه خیر ما جزیه می خواهیم مسلمان شدن را کار نداریم اون زمان که جهاد این طور بوده چنین افرادی با این هدف می رفتند حضرت گفتند نه. بله اگر اون افرادی که قرآن توضیح می دهد باشد ما حاضریم و این آیه دلالت بر وجود

امام ندارد اما دلالت دارد بر این که با هر کسی نمی شود اقدام به جهاد کرد این خبر خبری سوم ما بود بحث ما در شرط خاصی است بحث ما در امام است نه هر شرایطی بحث این است که باید امام باشد آیه دلالت بر وجود امام ندارد آیه دال بر وجود امامی که محل بحث ما هست نیست ولی نفی می کند جهاد های معمول آن مان را. این خبر سوم. خبر چهارم و آن محمد بن ابی عبد الله از آغاز شروع این باب نقل ها از کافیه حالا خبر چهارم کافی از محمد بن ابی عبد الله این کیه کلینی ۳۶ استاد دارد در چاپ آخوندی اصول کافی در جلد اول اساتید کلینی را نوشته و شاگرد هایش را هم نوشته در میان این ۳۶ تا استاد بعضی ها خیلی معروفند مثل علی بن ابراهیم خیلی معروف است مثلا اما این کیه محمد بن ابی عبد الله این اسمش جعفر اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است محمد بن ابی عبد الله جعفر بن محمد بن عون اسدی کوفی ساکن ری از مشایخ کلینی است این اون شخص منظور است و دو نفر محمد بن عبد الله و محمد بن حسن ، محمد بن حسن منظورش صفار است محمد بن حسن بن ۲۹:۱۶؟ صفار از مشایخ او است دو تا از استاد هایش است. عن سهل بن زیاد که حالا ما خوبش می دانیم محل بحث این تا این جا یک سند از کافیه دو تا استاد را گفت ولی این جا می رود سراغ استاد سوم کلینی عن محمد

بن یحیی ابو جعفر عطار قمی این از اساتید مهم کلینی است بعد از علی بن ابراهیم این خبر زیاد دارد عن احمد بن محمد بن عیسی جمیعا ۳ تا سند تا به حال بود پیوند بخورد به حسن بن عباس بن جریش این حسن بن عباس بن جریش ضعیف است در معجم رجال الحدیث آیت الله العظمی خوئی اعلی الله مقامه جلد ۴ صفحه ۳۶۹ ضعف شدید حسن بن عباس بن جریش نجاشی و غیر آن؟؟ خبر از این جهت ضعیف است عن ابی جعفر ثانی حضرت جواد (ع) حدیث طویل فی شأن انا انزلناه قال و لا- اعلم فی هذا الزمان جهادا الا الحج و العمرة . بله این هم این طوری گفته خوب و الجوار هم شاید مجاورت با مشاهده ائمه (ع) باشد. این خبر از لحاظ دلالت نفی میکند جهاد های آن زمان را باز نفی می کند از این سند هم ضعیف است که عرض کردیم. جوار مجاورت مشاهده مشرفه است بعضی می روند مشهد مجاور می شوند بعضی کربلا مجاور می شوند می مانند آنجا دیگه مجاورت قبور مشاهده ائمه (ع) مجاورت در مکه، مدینه. خبر پنجم و عن عده من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله الآن اگر شما بروید در مکه مشرف شدید یا می شوید مخصوصا در فصل عمره و این ها وقتی وارد شوید می بینید که مثلا صدها نفر بلکه هزاران نفر چون آنجا در میان قفسه بالای سر ضریح حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله خوب خیلی وسیع است و قفسه

های زیادی که همه اش قرآن چیدند آن وقت افراد بسیاری هستند که آن جا می آیند مجاورت صبح آنجا قرآن ها را بالا سر می خوانند تا نماز ظهر نماز که خواندند می روند عصر هم می آیند شاید روزی یا دو سه روزی قرآن را ختم کنند هزاران نفر این طوری هستند کارشان نمی شود کرد بنده یک وقت مشرف شده بودم رفتم آنجا دیدم یک نفر همین کار می کند هرروز صبح می آید و ... رفتم نزدیک و گفتم شما اهل کجا هستید گفت من اهل تونس و مراکش و اینجاها هستم گفتم چند ساله گفت من شاید الآن اینجا ۳۰ سال، ۴۰ سال باشد که من اینجا دارم قرآن را صبح شروع می کنم به خواندن و ظهر می روم در منزل دوباره عصر می ایم می خوانم همین طور کارم این است گفتم این قرآن را که شما این جوری می خوانید این قرآن عمل کردن هم لازم دارد. مملکت شما زیر سیطره آمریکاست و همه منابعمش را می برد و خودتان زیر سیطره اسرائیل قرار داده خب این قرآن دارد به این که و باید در برابر کسانی که قرار داده و این قرآن دارد به این که باید در برابر کسانی که تولی پیدا کردند از کفار بر مسلمان ها باید ساکت نشینیم، قیام کنیم، حرف بزنیم حرکت کنیم چون قرآن خواندن این ها هم هست دیگه البته خوشش نیامد ولی خوب یک حرف حسابی بود بله خلاصه این است که مسئله اینه که بایستی تنها خواندن قرآن نیست و این ها مگر یک زمان خاصی

باشد حالا خبر پنجم خبر پنجم این که عن عده من اصحابنا. جوار را خواستم معنا کنم این مطلب را گفتم مجاورت یعنی مکه و مدینه کنار مشاهده مشرفه انسان برود و چند سال بماند مجاور باشد خبر پنجم و عن عده من اصحابنا سهل بن زیاد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن عبد الله باز کلینی آشنا بودن به سند اخبار لازم است دیگره کلینی نقل کرد عن عده من اصحابنا معلوم اسامی شان را قبلا گفتیم در آخر جامع الرواه همه اسامی این ها هست عن سهل بن زیاد بحث کردیم عن احمد بن محمد بن ابی نصر از رجال بزرگ طبقه شش است عن محمد بن عبد الله محمد بن عبد الله بن عیسی اشعری قمی این هم ثقه است این جا یک سند تا این جا از کلینی سند دیگره حالا و عن محمد بن یحیی باز کلینی احمد بن محمد بن عیسی العباس بن المعروف عن صفوان بن یحیی عن عبد الله بن مغیره این سند صحیحه است از جمله روایات که سند صحیحه دارد این خبر پنجم است. قال قال محمد بن عبد الله للرضا و انا اسمع این شخص راوی عبد الله بن مغیره است ولی یک نفر به نام محمد بن عبد الله با امام رضا حرف می زند این راوی حدیث می شنود این ها چی می گویند امام رضا چی می گوید شناخته نشده محمد بن عبد الله ولی برای ما لازم نیست چون راوی حدیث عبد الله بن مغیره است محمد بن عبد الله به امام رضا (ع) عرض کرد

که و انا اسمع می شنیدم گفت که حدثنی ابی عن اهل بینه عن آباءه انه قال له بعضهم پدر من اجداد من گفتند که ان فی بلادنا موضع رباط یقال له قزوین در زمان ما در ان زمان مرزهای اسلام و کفر آن جا رباط لازم بود مرابطه این بود که در مرزها، مرزها را حفظ کنند و نگذارند که کفار به بلاد اسلام دخالت کند نفوذ کند یا حمله کند هر جور باشد اینه که ما بعدا رباط و مرابطه را هم جزء جهاد باید بخوانیم آن زمان را می گوید یعنی در بلاد موضع رباط به آن قزوین گفته می شود وقت تمام شد برای فردا ان شاء الله

شرط وجود امام أو من نوبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که وجوب جهاد مشروط به امام معصوم علیه السلام یا کسی که از قبل او منصوب باشد برای جهاد یا اعم از جهاد و غیر جهاد . صاحب جواهر ملاحظه فرمودید که مثل بسیاری از فقها استدلال کرده برای این شرط بوجوه ، اول اجماع ، بین فقهاء ما ، ایشان گفتند بقسمین یعنی اجماع منقول و محصل برای این اشتراط وجود دارد که وجوب جهاد مشروط به این شرط است این شرط حاصل شد یعنی امام معصوم علیه السلام یا کسی از قبل او مأمور بود مأذون بود برای جهاد برای تجهیز امر جهاد آن وقت واجب است و الا- فلا- . اول اجماع محصلا و منقولا- ، دوم ده تا روایت بود که در باب دوازدهم خواندیم مدرک دوم آنها این روایاتی است که خوانده شد ، کلمات بسیاری از فقهاء از جمله جواهر

ص: ۳۴۶

و ریاض دلالت بر این دارد که در زمان غیبت جهاد واجب نیست ، بحث ما در جهاد ابتدایی است جهادی که دفاع باشد حمله و هجومی به مملکت اسلامی به بیضه اسلام انجام بگیرد در آنجا بر همه جهاد واجب است در آن ما فعلا بحثی نداریم و شکی در آن نیست آن یک امر فطری و عقلایی است حتی مسلمان هم نباشند بر خودشان لازم می دانند که از خودشان دفاع کنند اما بحث ما در جهاد ابتدایی است که حرکتی انجام بگیرد برای اینکه دعوت کنند کفار را به اسلام ، عرضه اسلام به کفار و از میان برداشتن موانعی که مانع دعوت به اسلام است مانع عرضه ی اسلام است . در اینجا صاحب جواهر و عده ای از فقها ادعا کردند که اجماع داریم بر اینکه مشروط است وجوب جهاد به وجود امام یا کسی که منصوب من قبل امام باشد . دلیل اول آنها اجماع است دلیل دوم اخبار است ، صاحب ریاض تصریح می کند که در زمان غیبت جهاد واجب نیست چون نه امام در میان ما وجود دارد و نه کسی مأذون است از قبل امام می گوید اما فقها که منصوب عام هستند آنها نه دلیل شامل آنها نمی شود دلیل وجوب جهاد شامل کسی است که یا امام را درک کند در حضور امام باشد یا کسی که منصوب از قبل امام باشد ، حالا چند کلمه از صاحب ریاض را می خوانیم در ریاض جلد هفتم از طبع جدید صفحه ۶۴۶ {و انما یجب الجهاد بالمعنی الاول (ابتدایی) علی من استجمع الشروط المذكوره}

ص: ۳۴۷

قبلا شروط را گفته است حریت و ذکوریت و غیره {مع وجود الامام العادل و هو المعصوم علیه السلام او من نصبه لذلك ای النائب الخاص و هو المنصوب لالجهاد او لما هو اعم} مثلا مثل مالک اشتر از طرف حضرت امیر علیه السلام برای حکومت در مصر اعزام شد {و الله مصر حیاة خراجها و جهاد عدوها و استصلاح اهلها و عمران بلادها} مالک اشتر منصوب بود از طرف امیر المومنین نه فقط برای جهاد برای اداره امور آن من جمله جهاد ایشان (صاحب ریاض) می گوید باید اینطور باشد {اما العام} اما منصوب عام {کالفقیه کل فقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبه} با فقیه و برای فقیه در زمان غیبت جهاد واجب نیست {بلا- خلاف اعلمه} ایشان می گوید خلافتی که من بدانم وجود ندارد {اما العام کالفقیه لا یجوز له و لا معه حال الغیبه بلا خلاف اعلمه کما فی ظاهر المنتهی و صریح الغنیه} بعد ایشان گفته اند که {و النصوص به من طریقنا مستفیضه بل متواتره} نصوص از طرف ما مستفیض بلکه متواتر است زیرا برای خبر سه مرتبه است ، خبر واحد ، خبر مستفیض ، خبر متواتر . تعداد قلیلی خبر واحد است اگر ۷ تا یا بیشتر مستفیض است به حدی برسد که ممتنع باشد توطاً آنها بر کذب ، جمعیت زیاد می شود متواتر می شود ، ایشان می گوید اخبار از طرف ما مستفیض بلکه متواتر است که قتال با {غیر الامام المفترض طاعته} حرام است مثل میته و دم و لحم خنزیر حالا ما باید ببینیم که این ادله ای که

اقامه کرده اند برای عدم وجوب جهاد در زمان غیبت که می گویند حالا که امام نیست و منصوبا من قبل امام هم نیست پس در زمان غیبت جهاد ابتدایی واجب نیست در ادله اش هم باید دقت کنیم دلیل اول آنها که شیخ هم در نهاییه همین را می گوید در مبسوط هم همین را می گوید شرایع همین را می گوید مختصر النافع همین را می گوید علامه در قواعد همین را می گوید شهید در دروس همین را می گوید شهید ثانی در مسالک استفاد من کلماتهم اینکه می گویند در زمان غیبت امام مثل زمان ما جهاد ابتدایی وجود ندارد البته در اینجا وجوب نداشته باشد اینها می گویند مشروعیت هم ندارد . دلیل اینها چیست ؟ او اجماع بود این اجماع ، اجماع منقول است چون در بعضی کتب نقل شده اما در محصل هم همین طور است خودمان تتبع کنیم در کلمات فقها همین فتوا و اجماع را به عدم وجوب جهاد در زمان غیبت به دست آوریم یا نه خیر ؟ ظاهرا نه خیر ، برای اینکه شیخ مفید در مقنعه در زمان غیبت از طرف ائمه علیه السلام اجازه داده شده به فقها برای اجرای حدود و مسائل دیگر علاوه بر اینها برای جهاد پس اولین حرف این است که اجماع که ادعا می شود اجماع ادعایی است یعنی اجماع محقق نشده از شیخ مفید کتابی است به نام ده تا رساله مختصر ، شیخ مفید در رسائل عشر در آن رساله هفتم صفحه ۱۰۷ می گویند اقامه حدود تنفیذ احکام امثال اینها و حتی جهاد همین

طور که پیغمبران به اوصیای خدا اجازه داده بودند ائمه هم به فقها اجازه دادند که در زمان غیبت این حدود را اجرا کنند حدود را اقامه کنند و امثال ذلک، باز از کسانی که از کلماتشان استفاده می کنیم ابا صلاح حلبی است که از شاگردان سید مرتضی است ایشان در کتاب الکافی، کافی در فقه مال ایشان است می گوید کسانی از فقهای ما اگر بتوانند به جهاد قیام کنند به آنها اجازه داده شده، سلار دیلمی که این هم از شاگردان سید مرتضی و شیخ مفید است این هم همین طور می گوید بنابراین ما نمی توانیم بگوییم در مسئله اجماع محصل وجود دارد چون مخالفی مانند شیخ مفید در مقنعه، ابو صلاح در الکافی، سلار دیلمی در مراسم به این صورت می گویند مراسم صفحه ۲۶۴، این اولاً، ثانیاً اگر اجماع باشد این اجماع مدرکی است یا اجماع تبعی ما دو جور اجماع داریم یکی اجماعی است که حتماً از قول معصوم کشف کند در مسائلی فتوا دادند متفقاً ولی مدرکش در دست ما نیست ما در این که فقها با این دقت در مسائل فتوا دهند مسلماً حدس می زنیم حدساً قویاً اطمیناناً به اینکه در دست آنها روایتی بوده که به ما نرسیده مثلاً مثل ذهاب حمره مغربیه موقع نماز مغرب باشد ما دلیل به این صورت نداریم ولی ظاهراً اجماع داریم. با اینکه این همه روایت داریم در باب غروب، ما غروب را کافی نمی دانیم بنابراین معلوم می شود که {وصل الیهم دلیل اقوی} دلیل اقوی بر اینکه

غروب کافی نیست غروب را سنی ها کافی میدانند ولی ما کافی نمی دانیم چرا؟ با اینکه ما غروب داریم ولی به این تأمل نیستیم الا-قلیلی از ما مثل آیت الله العظمی خوئی که استتار قرص را برای نماز کافی می دانند. بالاخره اگر ما در یک مسئله ای که دلیل در دست ما نیست ولی خلف به آن فتوا داده اند اینجا حدس اطمینانی می زنیم به اینکه دلیل داشته اند این را می گوئیم اجماع تبعیدی حجت می دانیم اگر برای ما اطمینان پیدا شود اما اجماعی که مدرک مجمعین در دست ما باشد آن اجماع کشف از قول معصوم نمی کند چون اجتهاد کرده اند به همین ادله گفتیم مثل ماء بئر اینها به این صورت است چون در اینجا ده تا روایت داشتیم و بیشتر همین افراد به همین روایات استناد می کنند بنابراین اجماع در برابر این اخبار دلیل مستقلی نخواهد بود و باید برویم سراغ اخبار پس در اینجا اجماعی که کشف از قول معصوم کند که در زمان غیبت جهاد ابتدایی وجود ندارد ما نمی توانیم قبول کنیم و به آن استناد اجماع بگوئیم. برویم سراغ روایات. روایات دیروز عرض شد که ده تا خبر در این باب وجود دارد روایات اکثرا سندا ضعیف بودند، خبر اول خیر بشیر دهان بود که ضعیف بود صاحب جواهر اول همین را ذکر کرده، علامه در تذکره همین را ذکر کرده، خبر دوم خیر عبدالملک بن عمر بود که ضعیف بود، خبر سوم خبر سماعه است و گفتیم که چون این خبر

سندا از عثمان بن عیسی است موثق است ما باید در اخبار دقت کنیم و اما خبر این بود که امام سجاد علیه السلام به مکه می رفتند آن عباد بصری اعتراض کرد گفت که مکه رفتن آسان است چرا جهاد را کنار گذاشتید و آیه ای خواند آیه ۱۱۱ را خواند {ان الله اشتری} حضرت فرمودند آیه بعد را بخوان که خواند {التائبون العابدون} که گفتیم فرمودند افرادی که به جهاد می روند ۹ صفت دارند ، فرمودند اگر این چنین افرادی رفتند ما هم می رویم این دلالت نداشت به امام معصوم چون در زمان بنی امیه ، بنی امیه برای سلطه خودشان جهاد می کردند به قول خودشان اما {التائبون و العابدون} نبودند حضرت فرمودند این چنین افرادی با این صفات اگر بروند با اینها و همراهشان هستیم از اینها استفاده نمی شود که در زمان غیبت جهاد واجب نیست در زمان غیبت بلکه اگر فقیهی باشد و تجهیز لشکری کند و {التائبون و العابدون} که در زمان ما هستند نفی نمی گوید بنابراین خبر سوم دلالت بر مدعی ندارد . کتابی نوشته شده به نام ثوره الفقیه و دولته ، ثوره یعنی قیام و انقلاب ، دولت هم که معلوم است اینها ۴۰ نفر از علمای مملکت های مختلف از هندوستان و پاکستان و افغانستان و عراق و سوریه و لبنان خلاصه از کشورهای مختلف نوشته اند این کتاب درباره ی امام است نوشته اند فقیه وقتی که ثوره و قیامی انجام می دهد دولتی تشکیل می دهد این چنین می شود آنها هر کدامشان از یک بعدی کار امام رضوان

الله تعالی علیه را سنجیده اند ، بنابراین در زمان غیبت هم ، اگر یک ثوره الفقیه دولته بود این خبر سوم که آن را نفی نمی کند امام سجاد علیه السلام می فرمایند بله در آن زمانی که بنی امیه و این جور افراد می رفتند بله به این شخص گفتند این آیه را بخوان وقتی خواند گفتند اگر پیدا شدند افرادی این چنین که هذه صفتهم ما هم با آنها همگام و همراه می شویم این خبر سوم بود . خبر چهارم باز ضعیف بود مال العباس بن الجریش ، خبر پنجم مال عبدالله المغیره بود این خبر صحیح است سند اولی مال زمان خاصی است چون آن شخص می گوید در قزوین دشمنانی داریم و در آن زمان می رفتند به طرف قزوین می گوید {هل من جهاد أو رباط} آیا با این دشمنان به جهاد برویم یا در آنجا مرزداری کنیم حضرت رضا علیه السلام می فرمایند نه نمی خواهید بروید ولی این دلیل برای هر زمانی نیست و این مال زمان خاصی است که بنی امیه بود و قزوین هم آن چنین بود استفاده حکم کلی از این خبر ممکن نیست این خبر پنجم است . خبر ششم ، خبر ابی حمزه ثمالی که شباهت دارد به همان خبر سوم مرسل هم می باشد . خبر هفتم ، خبر محمد بن عبد الله سمندری این خبر سند ضعیف است به واسطه عبد الله بن مصدق سمندری . اما خبر هشتم سند قوی است خبر ابی بصیر است و مؤید ما نیز می باشد در این خبر حضرت امیر علیه السلام

می فرمودند {لا يخرج المسلم مع من لا يؤمن على الحكم و ينفذ في الفیء امر الله} یعنی مسلمان در جهاد با کسی که ایمن نیست از اینکه حکم خدا را اجرا نمی کند در فیء و غنیمت به جنگ نباید برود که در دست هم هست این فقیه را نفی کند انسان مسلمان متعهد با کسی به جهاد می رود که یا امام باشد یا قائم مقام امام باشد که حکم خدا را اجرا کند در غنیمت حکم خدا را اجرا کند این خیر آنچه را که ما می خواهیم بگوییم را نفی نمی کند که فقیه هم در زمان غیبت می تواند فرمانده سپاه و عامل جهاد باشد و جهاد کند {فانه ان مات ذلك المكان} اگر با چنین کسی به جهاد رفت {كان معينا لعدونا} این فرد به دشمنان ما کمک کرده چون در آن زمان دشمنان اهل بیت برای جهاد می رفتند اما نه حکم خدا اجرا می شد و نه در غنیمت احکام خدا عملی می شد بلکه کسی که بخواهد برود و بمیرد {كان معينا لعدونا في حبس حقنا} در اینکه حق ما را حبس کرده و به دشمن ما کمک کرده این چنین آدمی {و الاشاطه بدماءنا} در خونریز خون ما شرکت کرده {و میتته میتته جاهلیه} مرگ او هم مرگ جاهلیت است . بلکه کسانی که بخواهند با بنی عباس و بنی امیه در جبهه جهاد شرکت کنند نیز همین طور است پس این نفی می کند شرکت در جهاد با فجار و فساق و ظالمین را اما فقیهی که حکم خدا را اجرا می کند جهاد

رفتن با او را نفی نمی کند. این خبر سنداً صحیح است. خبر نهم این بود که جهاد واجب است با امام عادل این امام عادل اگر معصوم باشد معارضه واقع می شود بین این خبر و ادله ولایت فقیه ما در اینجا کم کم می رسیم به بحث ولایت فقیه، صاحب جواهر هم در آخر گفتند اگر ولایت فقیه را در نظر بگیریم رجحان با اوست به خاطر اینکه اینها می گویند که امام عادل و معصوم اما اخبار دیگر اگر بخواهند قوی تر باشند، دلالت داشته باشند که فقیه ولایت دارد حتی در امر جهاد آن مقدم است این خبر سنداً در آن بحثی است اما می گوید {الجهاد واجب مع امام عادل} امام عادل را می گوید معصوم مراد است. خبر بعد نیز همین است ولی مرسل است. خلاصه بحث مهم در اینجا همین است که صاحب جواهر در آخر اشاره کرد در اینجا اجماع که مورد استفاده قرار نگرفت اخبار هم به این شکل است که ملا حظه می کنید اکثراً ضعیف هستند و آنهایی که ضعیف نیستند بعضی ها دلالت ندارند و نظر به آن زمان و آن افراد دارد و آنهایی که دلالت دارد سنداً این فیه بحث ولی اینجا یک اصطکاک به وجود می آید که این بحث مهم است بین این قبیل افراد و ادله دال بر ولایت فقیه این معنایش این است که اگر بخواهیم بگوییم در زمان غیبت جهاد تعطیل باشد خیلی تبعات پیدا می کند برای اینکه جهاد عزت اسلام است همان طور که از پیغمبر صلوات الله علیه

و آله از حضرت امیر علیه السلام و از حضرت فاطمه سلام الله علیها اخباری را خواندیم که جهاد را عزت اسلام حساب کردند یعنی تا مادامی که جهاد است اسلام و مسلمین عزت دارند اگر جهاد ترک شود {البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه و محقافی دینه} آیا این قبیل احکام مال زمان خاصی است شارع مقدس اسلام را آورده و هدفش هم این است که مسلمان ها عزت داشته باشند و اسلام عزت داشته باشد اگر صدها سال به دلیل غیبت امام زمان بنشینند و دست روی دست بگذارند و بگویند این مسائل مال آن زمان بوده که پیغمبر و امام بودند حالا عزت مسلمین از بین برود این حرف را نمی توانیم بگوییم مال آن ادله ای که داریم که دلالت دارد بر اینکه جهاد و امثال این برای ما عزت می آورد این برای همیشه است چه امام حضور داشته باشد چه غایب باشد دیروز ملاحظه فرمودید که علامه در منتهی گفت که اگر قرار باشد جهاد مخصوص باشد به زمان امام معصوم آیه قرآن {و لولا دفع الله الناس بعضهم بعض} را چه جواب بدهیم؟ چون این آیه در دو جای قرآن آمده یک جا است که {لولا دفع الل الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض} این آیه در سوره بقره در جریان طالوت و جالوت بعد از اینکه فرمود {قتل طالوت جالوت و آتاه الله الملك} و رفتند و گروهی (ملائی) از بنی اسرائیل بودند و خداوند به آنها قدرت داد و جهاد را انجام دادند و طالوت جالوت را کشت پشت سرش این را گفت {و

لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الرض { و یکی دیگر در سوره حج } لولا دفع الله بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد ... { در دو جای قرآن این عبارت است آیا این مخصوص است به آنجا که دفاع باشد یا اعم است ، می گوید اگر بعضی ، بعضی دیگر را جلویشان را نگیرند آنهایی که علیه اسلام و مسلمین نقشه دارند اقدامات و فعالیت ها دارند ، امر به معروف و نهی از منکر نکنند و جهاد نکنند و مردم را به حال خودشان رها کنند حال در این صورت چه اتفاقی می افتد ؟ مردم سیاست دارند ، فرهنگ دارند ، اقتصاد دارند ، اجتماع دارند ، اگر قرار باشد که این مردم به حال خودشان رها شوند فساد در سطح زمین به وجود می آید ، اختصاص به یک نقطه معین ندارد و همین {صوامع و بیع} به خطر می افتند می توان گفت از این استفاده عام می شود برای اینکه فساد در زمین به وجود نیاید صوامع و بیع و غیره خراب می شود باید جهاد باشد آن هم جهاد ابتدایی ، جهاد دفاعی که بعدا می خوانیم خیلی قلیل است و مخصوص اسلام هم نیست اگر یک مملکتی یک شهری مورد هجوم قرار بگیرد عقلا ولو مسلمان هم نباشند بر خودشان واجب می دانند که دفاع کنند پس عمده جهاد اسلام این اولی که ما داریم می خوانیم است این اولی معنایش این است که ما می خواهیم اسلام را در جهان گسترش بدهیم مبانی اسلام را به مردم عرضه کنیم مردم را

به اسلام دعوت کنیم، شارع مقدس این است که مردم دچار خرافاتند دچار شرکند، دچار فسادند آن وقت چه چیزی داریم اسلام داریم، اسلام همه اینها را از بین می برد اسلام این حق را به خودش می دهد بلکه لازم می داند که اسلام را عرضه کند به مردم حجت را بر آنها تمام کند نمی گوید مسلمان شوید ولی می گوید چنین چیزی وجود دارد پس آن جهادی که مهم است جهادی است که ما الان داریم بحث می کنیم، و جهاد دفاعی معلوم است که هر کس حمله کند به یک شهری مسلمان هم نباشند مردم بر خودشان واجب می دانند، فطرت و عقلشان می گوید که از خودشان دفاع کنند بنابراین بحث ما خیلی بحث مهمی است جهاد منحصر به شمشیر نیست الان در مقابل دنیای فعلی چند روز قبل در واشنگتن ملک عبد الله و بوش ۵۰ کشور اسلامی را جمع کرد برای بحث درباره ادیان همان هایی که الان نوار غزه که مردم مسلمان در آنجا نه آب دارند نه چراغ دارند را به این صورت در آورده بعد جمع شدند در آنجا درباره ادیان کنگره تشکیل دادند خوب حالا در برابر اینها جهاد لازم نیست؟! انسان بخواهد حرف حق را بزند و اگر قدرت داشته باشد جلویشان را بگیرد اینها در آنجا اسلام شناس بودند امام (رضوان الله علیه) فرمودند اینها حاشیه بر عروه خواهند نوشت اینها درباره اسلام بحث می کردند که اسلام نگفته چنین کاری که ایران می کند اینها همان دشمنانی هستند که امام فرمودند اسلام شناس شده اند

و حاشیه ای بر عروه خواهند نوشت . ملک عبد الله که خادمین حرمین شریفین را آنجا جمع کرده برای بحث درباره ادیان . اگر مسلمان ها و فقها از اول جهاد می کردند مثل امام (رضوان الله علیه) الان کار به اینجا نمی رسید جریان فلسطین و لبنان و افغانستان به وجود نمی آمد . مثلا در زمان قاجاریه دو دفعه حمله به ایران شد ناچار شدند علما جمع شوند رفتند و سید محمد مجاهد و امثال ایشان و ده ، پانزده ماه هم در جبهه بودند اما بعدها چه شده ما نمی خواهیم کسی را مقصر کنیم به دلیل اینکه قبلا آمادگی نبود برای هیچ کاری ، کم کم استکبار و استبداد مسلط شدند و آمدند کاری هم از پیش نبردند ولی جهاد یک مقدماتی لازم دارد باید همیشه در فکر باشند . آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان یک نکته بزرگی دارند ایشان می گویند در قرآن خطابات به مردم است {الزانیه و الزانی فاجلدوا...} {السارق و السارقه فاقطعوا...} {اعدوا لهم} {خذوا حذرکم} مردم باید حس کنند که این چنین وظایفی دارند امام چقدر به مردم اهمیت می دادند آن وقت مردم را باید بیدار کرد اگر اجتماع بود و توجه به قرآن بود کار به اینجا نمی رسید .

شرط وجود امام أو نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که در جهاد ابتدایی آیا وجوبش مشروط است به وجود امام معصوم علیه السلام و نائب خاص او یا اینکه در زمان غیبت ، فقها به واسطه نیابت عام می توانند به جهاد ابتدایی قیام کنند ، چند سطر از

ص: ۳۵۹

جواهر را می خوانیم که ایشان چه نتیجه ای گرفتند بالاخره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۳ بعد از اینکه ادعای اجماع کرده است به قسمین برای اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام یا نائب خاص امام است نائب خاص یعنی کسی که منصوب برای جهاد است یا اعم از جهاد و غیر آن . ولی هر چه هست نائب خاص است نه نائب عام که فقهای زمان غیبت باشد بعد از ذکر اجماع و بعد از اینکه روایات را که ۱۰ مورد بود خواندیم در باب دوازده در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی شروع می شد خلاصه ایشان بعد از ذکر روایات گفته {الی غیر ذلك الخصوص التي مقتضاها كصريح الفتاوى عدم مشروعيه الجهاد مع الجائر وغيره} می گوید از نصوصی که گفتیم مقتضای نصوص آن است و همین طور فتاوی صریحا که جهاد ابتدایی در زمان غیبت جایز نیست چه جائر باشد چه غیر جائر ، فرمانده یا آن امام چه جائر و چه غیر جائر باشد {بل فی المسالك و غیرها عدم الاکتفاء بنائب الغیبه} بلکه در مسالك و غیر آن است که به نائب غیبت یعنی فقیه در زمان غیبت نمی شود اکتفا کرد {..... لا يجوز له تولی} پس نائب غیبت یا فقیه در زمان غیبت نمی تواند تولی ، مباشرت کند به جهاد {بل فی الرياض نفی العلم بالخلاف فيه} بلکه در ریاض گفته {لا اعلم فيه مخالفا} نفی علم خلاف کرده است حاکی از ظاهر منتهی و صریح ، خودش گفته خلافتی را من خبر ندارم نقل کرده از منتهی علامه

ص: ۳۶۰

و صریح ، {الال من احمد عن احمد بن حنبل} که قبلا گفتیم از عامه است و او گفته نه خیر جهاد مشروط به وجود امام عادل نیست {برا کان او فاجرا} چه بزرگه فاجر با او در زمان غیبت می شود جهاد کرد این را احمد می گوید {مضافا الی ما سمت من نصوص معتبره وجود الامام} خلاصه خود صاحب جواهر می گوید که نصوص معتبره دال است بر اینکه وجوب جهاد مشروط به وجود امام است بعد می گوید {لکن ان تم الاجماع المذكور فذاک} اگر این اجماع تمام باشد بله همین است اجماع است به اینکه باید خود امام معصوم باشد یا نائب خاصش پس در زمان غیبت جهاد ابتدایی جایز نیست {و اذا امکن المناقشه فیه} اگر اجماع تمام نباشد مناقشه در آن جا داره چرا؟ {بولایه الفقیه} برای اینکه ادله دال است بر اینکه فقیه قائم مقام امام است اگر مشروط به وجود امام باشد خوب فقیه هم قائم مقام امام است همان کاری که و همان وظیفه ای و همان منصبی که امام داشت فقیه هم همان منصب را دارد پس خود امام همچنان که در جهاد ابتدایی می توانست اقدام کند فقیه هم می تواند جواهر را داریم می خوانیم {و اذا امکن المناقشه فیه بولایه الفقیه فی زمن الغیبه الشامله لذلك} امور ولایت فقیه شامل است چون اعم است هم شامل زمان غیبت معصوم می شود هم غیر آن {المعتضد بعموم ادله الجهاد} به علاوه ولایت فقیه اقتضا می کند که قائم مقام امام باشد برای امر به جهاد و عملی کردن جهاد

و این معتضد است به عموم ادله جهاد {جاهدوا، قاتلوا} اینها همه را خواندیم، آنها زمان خاص که ندارند آنها همه زمان ها را شامل هستند ولایت فقیه هم که می گوید فقیه قائم مقام امام است بنابراین در زمان غیبت هم باید جهاد انجام شود {فترجع علی غیرها} عموم ادله جهاد با ولایت فقیه، این رجحان دارد به آن ادله و خبرهایی که در باب دوازده خواندیم که شرط می کرد وجود امام معصوم را، این کلام صاحب جواهر است، عرض کردیم ما چند مطلب در اینجا داریم مطلب اول این بود که گفتیم اجماع تمام نیست برای اینکه اجماع منقول که حجت نیست اجماع محصل هم ما نداریم ما مخالفینی از قبیل شیخ مفید در مقنعه و از اینها پیدا کردیم که دلالت داشت بر اینکه فقیه در زمان غیبت می تواند جهاد را انجام دهد بلکه ائمه علیه السلام {فوضوا} تفویض کردند این موقعیت را و این ارکان را برای فقیه در زمان غیبت همان طوری که در زمان غیبت فقیه حدّ جاری می کند و سایر کارها را انجام می دهد به جهاد هم می تواند اقدام کند بنابراین اولاً اینکه ما در مطلب اجماع محصل نداریم ثانیاً اگر هم اجماع باشد اجماع مدرکی است و مدرک اجماع همین روایات است جایی که مدرک اجماع در دست باشد یقیناً یا ضمناً یا محتملاً آن اجماع دلیل مستقلاً در برابر مدرک نمی تواند باشد و باید برویم سراغ مدرک اینجا هم مدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ این روایات برویم و ببینیم آنچه آنها

استنباط کردند این دلالت دارد به آن یا ندارد؟ (جهاد ابتدایی این است که نباید ما آرام بنشینیم تا فتنه ای شود {قاتلوه‌م حتی لا تکون فتنه} امام فرمودند که چه فتنه ای از این بالاتر که در مملکت ما بیگانگان را بیاورند و تمام اختیارات را به آنها بدهند . جهاد ابتدایی این است که تا هر کجای دنیا فتنه است رفع شود حالا فتنه یعنی چه؟ ایجاد مشکلات برای مردم و مسلمانان هر کجا که باشد شما وظیفه دارید به اینکه قیام کنید ما این را توضیح خواهیم داد جهاد ابتدایی خیلی وسیع تر از اینها است یعنی مسلمان ها باید قدرت داشته باشند یا اقلا تحصیل قدرت کنند ، هر کجا تهاجمی است علیه اسلام حالا هر نوع تهاجمی که باشد تهاجم فرهنگی باشد ، تهاجم نظامی باشد اگر قدرت داشته باشیم نباید این چنین بنشینیم که در فلسطین به این صورت باشد حضرت امیر علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمودند که شنیدم که دشمن آمده و وارد شده به خانه کسی و خلخال آن زن را از پایش درآوردند و گردنبدش را ، چطور شما آرام نشسته اید لومات مسلمان از شنیدن این حرف باید بمیرد مثلا اگر در افغانستان فتنه ای باشد و شما قدرت داشته باشید باید حرکت کنید نظر امام این بود بعدا می گوئیم چون جهاد عزت مسلمان هاست هر کجا که عزت مسلمان ها به خطر بیفتد باید جهاد کرد . اسلام که مرز ندارد ، در فلسطین و افغانستان و عراق مسلمان ها آن چنین باشند در این صورت عزت مسلمان ها ،

عزت اسلام به خطر افتاده جهاد یک معنای عامی دارد جهاد معنایش این است که هر کجا فتنه ای است ، فساد است ، اشکالی برای مسلمان ها پیش آمده از طرف کفار مرز هم که نداریم باید مسلمان ها قیام کنند و عزت اسلام را به وسیله جهاد تأمین کنند جهاد خیلی وسیع تر از اینها است هم اشکالش مختلف است ، نظامی ، فرهنگی ، اقتصادی و سیاسی و هم اشکال مختلفی دارد . حالا بعدا در این مورد بیشتر بحث می کنیم و بحث روشن تر خواهد شد بالاخره در قبل از این موضوع ما کلام جواهر را خواندیم حالا برای روشن شدن آن این را گفتیم که اولاً اجماعی در بین نیست همان طور که عرض کردیم به خاطر اینکه شیخ مفید و چند نفر دیگر مخالف بودند اجماع هم اگر باشد اجماع مدرکی است و مدرک مجمعین همین روایات است بنابراین ما باید سراغ روایات برویم این روایات را که عرض کردیم که ده روایت بود چند تا از این روایت ها که سند ضعیف بود ولی از خود اینها استفاده می شد به اینکه ائمه علیه السلام زمان خاص را می گویند زمان بنی امیه و بنی عباس آن موقع هم به اسم جهاد حرکت می کردند ولی در حقیقت جهاد نبود چون آنهایی که می خواهند به جهاد بروند باید به قصد قربت و فی سبیل الله باشد و برای اسلام باشد ولی آنها برای سلطه گری و توسعه دادن قلمروی سلطه خودشان می رفتند ، شاهد است در این روایات که منظور امام معصوم نیست این را

هم عرض کنیم که فقهای ما کلماتشان مختلف است در کلام شیخ طوسی در مبسوط شهید در دروس چند نفر به همان امام تعبیر شده که وجوب جهاد مشروط به وجود امام است، در کلمات شرایع و امثال این به امام عادل اشاره شده بعضی امام دارند و بعضی امام عادل دارند این خودش مطلب است امام را می توان گفت انصراف دارد به امام معصوم اما الامام العادل دیگر نه، امام عادل اعم است از معصوم یا فقیه عادل الامام العادل یعنی کسی که مدیریت جامعه را دارد و فقیه و عادل هم است در تعییرات فقهای ما فقط صاحب ریاض و جواهر هم تقریباً تبعیت کردند و مسالک، نتیجه گرفته اند که نائب الغیبه، یعنی فقیه در زمان غیبت، جهاد بر او واجب نیست بلکه جایز نیست صاحب ریاض این را تصریح کرد و صاحب جواهر و مسالک و بقیه دارند امام عادل در تذکره امام عادل است در منتهی الامام العادل است، شیخ طوسی فقط الامام دارد پس بعضی الامام می گفتند بعضی امام عادل گفتند صریح نیست در نفی زمان غیبت، بله صاحب ریاض و جواهر و مسالک صریح است در اینکه زمان غیبت را نفی کند حالا این اخبار را دقت کنید عمده این اخبار است مدرک مجمعین هم همین اخبار است اگر اجماع باشد که نیت، مدرک فقها در باب دوازده از ابواب جهاد عدو در صفحه ۳۲ جلد ۱۱ و سائل باب آغاز می شود در اینجا گفتیم که چند مورد از روایت ها سندش ضعیف است و چند مورد هم

نظر دارد به جهادهایی که در زمان بنی امیه واقع می شد مثلا خبر سوم امام سجاد علیه السلام به آن عباد بصری گفتند که جهاد اگر با تائبون و عابدون باشد ما حاضریم در آن زمان چون کسانی که می رفتند که این چنین نبودند هدفشان هم اینها نبود مثلا- در زمان بنی امیه و بنی عباس افراد فاجر و فاسق می رفتند با هدف های دیگر . از جمله خیر هشتم خیر ابی بصیر سندش هم خیلی خوب است خبر این بود {لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یومن علی الحکم و لا ینفذ فی الفیء امر الله} مسلمان در جهاد همراه کسی نمی رود که ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی کند خوب فقیه عملی می کند این فقیه را نفی نمی کند و کسی که در فیء در غنیمت حکم خدا را جاری نمی کند این اعم است این نظر دارد به آن فاسق فجار که در آن زمان می رفتند نه حکم خدا را عمل می کردند و نه غنیمت حکم خدا را اجرا می کردند بنابراین اگر فقیه عادل مثل امام حکم خدا را در همه حال حتی در غنیمت اجرا می کند اشکالی ندارد این شاهد است که مراد از امام عادل ، امام معصوم نیست کسی است که حکم خدا را جاری کند در غنیمت و غیر آن این خبر صحیح است جزو اخبار صحیح این باب است {قال امیر المومنین علیه السلام لا یخرج المسلم فی الجهاد مع من لا یومن علی الحکم} کسی که از او ایمن نیستیم که حکم خدا را عملی

کند اجرا کند و بیان کند {و لا ینفذ فی الفیء امر الله عز وجل} و در فیء و غنیمت هم امر خدا را انفاذ و اجرا نمی کند این خبر خودش شاهد است که مراد از امام عادل در بعضی از روایات که هست امام معصوم نیست کسی است که حکم خدا را اجرا کند در غنیمت و غیر غنیمت چون بعد از آن دارد {فانه ان مات فی ذلک المكان} اگر مجاهدی با این شخص برود در آن مکان که رفته {معین لعدونا} به دشمن ما کمک کرده {فی حبس حقنا و الاشاط بدماءنا} در شرکت خونریزی خون های ما {میته میتة جاهلیة} این نفی می کند آن کسانی را که در آن زمان ادعای خلافت و امامت داشتند و مردم را برای جهاد جمع می کردند ولی مقصود جهاد نبود، توسعه قلمرو و سلطه گری خودشان بود این خبر هشتم باب است در اینجا خبر دیگری نیز هست خبر هفتم سندا ضعیف است و خبر این است شخصی به نام عبد الله سمندری می گوید به امام صادق علیه السلام که {فینادون السلاح} اینها اسلحه و تفنگ می دهند {فاخرج معهم} و شمشیر می دهند {قال فقال لی} حضرت چیزی از آنها پرسیدند گفت شما که می خواهی با اینها بروی {ارأیتک ان خرجت و فأسرت رجلا فاعطیته الامان} چون یکی از آداب جنگ این است که المسلمون کلشان مساوی هستند و اگر یکی از آنها امان دهد بقیه باید بپذیرند ولی آنها اینطور نبودند، حضرت از او سوال کردند که اینها کسانی نیستند که به احکام اسلام عمل کنند

{ان خرجت فاسرت رجلا-} اگر در ضمن جهاد یک نفر را اسیر کرد {فاعطيته الامان} به او امان دادید . {و جعلت له من العقد} عقد و پیمان بستید چون بعضی وقتها جنگ منجر می شد به پیمان و پیمان نظامی و با هم پیمان می بستند {ما جعله رسول الله صلوات الله عليه و آله للمشركين} همان طور که پیغمبر با مشرکین پیمان می بستند تو هم رفتی و پیمان بستی {أكان يفون لك به} آیا همراهان شما و آن کسانی که سرپرست شما هستند آیا وفا می کنند به عهد شما {قال قلت لا و الله} نه اینطور نیست {جعلت مذاك} {ما كانوا يفون لي} وفا نمی کنند {قال فلا تخرج} نمی خواهد که با آنها بروی چرا؟ چون شما با کسانی می خواهید بروید که به آن آداب و رسوم اسلامی در جهاد و جنگ عمل نمی کنند و آنها همان بنی امیه و بنی عباس بودند در این خبر نفی فقیه را نمی کند اگر با کسی که می خواهی به جنگ بروی آداب و رسوم جنگ را عمل می کند مثل ولی فقیه می شود این دو خبر شاهد و گواه است که مراد از امام عادل در این روایات امام معصوم نیست یعنی پیشوای عادل ، بله در چند روایت امام عادل دارد ولی مراد از اینها امام عادل است همه آنهايي که صاحب ریاض ذکر کرده امام عادل دارند بنابراین امام عادل به شهادت این اخبار منظور معصوم نیست و فقیه را نفی نمی کند خلاصه این نسبت به روایات . در آخر کلام صاحب جواهر یک

چیزی دارد که آن را خدمتتان عرض کنم اگر این اجماع تکیه به اجماع دارد ولی ما تکیه به روایات داریم . اگر این روایات تمام باشد با ادله دال بر ولایت فقیه معارضه دارند حالا ما توضیح می دهیم برای اینکه آن ادله عام است ولی اینها می گویند عام است یعنی فقیه ولایت مطلقه دارد تمام کارهایی که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام انجام می دادند از جهت حکومت چون پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام دو جنبه داشتند یکی جنبه ولایت باطنی آن شخصیت و برجستگی که آن مال خودشان است اما یک جنبه ، جنبه حکومت و اداره مملکت است ما قائلیم به اینکه آن جنبه حکومتی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام مال ولی فقیه نیز هست ولایت مطلقه این است یعنی تمام آنچه که مربوط به اداره جامعه است ، اداره ی جامعه معنی بسیار وسیعی دارد اولاً باید جامعه ، جامعه ای بود که در فضای آن جامعه منکرات نباشد و نهی از منکر شود و معروفات عملی شود این یک مطلب است دوم مسئله تعلیم و تربیت فرهنگ است که این در دست سرپرست جامعه است که آن تعلیم و تربیت {و استصلاح اهلها} ، یعنی باید اهل همه را صالح پرورش دهد این خیلی مسئله فرهنگی مهمی است مسئله دیگر مسئله اقتصاد است ، انفال را خداوند در اختیار امام و فقیه قرار داده . انفال یعنی تمام معادن ، تمام دریاها ، تمام جنگل ها ، تمام اراضی موات ، تمام نیزارها

، رئوس خیال ، بطون اودیه ، تمام منابع ثروت در فقه ما در اختیار امام و فقیه است خوب اینها باید طوری برنامه ریزی شود که از تمام اینها طوری بهره برداری شود که فقر ریشه کن شود فقر جزء لوازم احکام اسلام نیست یک چیز عارضی است همه تقریباً یک زندگی نسبتاً مرفهی داشته باشند بیکاری از بین برود ، تولید فراوان شود ، عرضه فراوان شود ، مکاسب محرمه نباشد . مسئله دیگر مسئله سیاست داخلی و خارجی است مسئله حکومت خیلی مسئله مهمی است تمام جریان ها را ما قائل به این هستیم که بعد از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام باید ولی فقیه داشته باشد چون جامعه که نمی شود بدون سرپرست باشد به این دلیل که اسلام آمده چیزهای جزئی را مثلاً ناخن گرفتن به چه شکلی باشد را بیان کرده ناخن می خواهی بگیری از کجا شروع کن . و کجا قطع کن ، می خواهی مسجد وارد شوی اول پای راست را بگذار بعد پای چپ را ولی می خواهی بروی برای قضای حاجت اول پای چپ را بگذار اسلام این جزئیات را بیان کرده که مردم در درجه دهم محتاج اند ، ولایت و حکومت و سیاست که از مسائل بسیار مهم بشری است با سرنوشت همه انسان ها و اسلام ارتباط دارد ، می شود پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیه السلام آن را مسکوت گذاشته باشند؟! از این جهت ولایت فقیه یک مسئله روشنی است . حالا ما می خواهیم ببینیم که ادله ی دال

بر جهاد شامل زمان غیبت می شود بله شامل می شود چون تعلیلاتی که دارند این یک مطلبی است مطلب دوم این است که بسینیم که دلیل برای ولایت فقیه چیست؟ دو تا مطلب در اینجا است که خیلی مهم است، یکی ادله ی جهاد، ولایت فقیه خودش بحثی است که اشاره می کنیم، حالا ما ادله ی جهاد را عرض می کنیم که دیروز هم اشاره کردیم ادله ای که درباره جهاد داریم مثلا {قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين كله لله} این در سوره انفال آیه ۳۹ است یکی هم در سوره بقره است {قاتلوهم حتی لا تكون فتنه و يكون الدين لله} در آنجا کله و در اینجا ندارد آیه ۱۹۳ سوره بقره است. حالا فتنه به چه معنایی است؟ در آن روز گفتیم که فتنه معانی متعددی برایش ذکر کرده اند که مصادیق اند، ولی امام (رضوان الله علیه) فتنه را به این صورت می گویند در جلد ۲۰ صحیفه نور صفحه ۳۱۳ می فرمایند کدام فتنه و بلیه بالاتر از اینکه دشمنان اسلام خصوصا در این زمان برای برچیدن اسلام و برپا کردن حکومت هایی مثل ستم شاهی و مستشاران غارت گر آمریکایی که حرث و نسل را بر باد دادند (چون در قرآن آمده {و الحرث و النسل}) پس قتال بر شما واجب است هر کجا فتنه ای باشد مثلا در عراق آمریکا چند سال است که آمده و نفت آنها را می برد و زندان ابوغریب و الان هم روی توافق امنیتی بر عراق فشار می آورد خوب در اینجا

یک کافر و بیگانه ای آمده و وارد شده به یک مملکتی و همه ی منابع ثروت را در اختیار گرفته و برده و خورده و مردم را کشته و تخریب کرده و ویران کرده حالا برای بیرون رفتن می خواهد مسئله کاپیتولاسیون و امثال این را اجرا کند ، فتنه از این بالاتر ، اسلام که مرز ندارد که مثلا بگوییم آنجا عراق است و اینجا این است ، در افغانستان هم به آن صورت در فلسطین هم همین طور الان در نوار غزه طوری راه ها را بسته که نان و آب سهل است با شمع در شب ها زندگی می کنند دارو ندارند و موارد دیگر . {قاتلوهم حتی لا تکون فتنه} مسلمان ها باید آنقدر قدرت داشته باشند که در برابر چنین جریان هایی بایستند مسلمان ها باید قدرت داشته باشند ، از اول کوتاهی شده {اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل} باید طوری باید {ترهبون به عدو الله و عدوکم} این آیات مال چه کسی بوده عملی نشده است دیگر ما الان داریم تاوان قرن های قبل را می دهیم البته ما نمی خواهیم به کسی انتقاد کنیم شاید هم تمکن نداشتند ولی اسلام این است ولایت فقیه از احکام اولیه اسلام است نه احکام ثانویه به قول امام ، بنابراین با توجه به آیات مربوط به جهاد یکی این قبیل آیات مثلا {ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان} چرا شما قتال نمی کنید در راه خدا و در راه آزاد کردن مستضعفین ، مستضعفین اگر در

چنگال دشمن باشند و قدرت نداشته باشند و قرار باشد که آنها گرفتار باشند شما باید قتال کنید قرآن اینطور می گوید بنابراین یکی این یکی هم آن دو آیه ای که دیروز خواندیم دلیل زیاد است مثلا کلام پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، کلام حضرت امیر علیه السلام ، کلام فاطمه زهرا سلام الله علیها جهاد عزت اسلام است می شود گفت حالا اگر زمان غیبت صدها سال طول بکشد عزت اسلام به خطر بیفتد یا مثلا جهاد مال زمان خاصی بوده نه خیر ، فتنه مال زمان خاصی بوده ، نه خیر نمی توانیم ما به این ملتزم باشیم ، بنده چند سطر نوشته بودم که بخوانیم که بحث امروز تمام شود {اهل یمنک الالتزام بان الله تعالی لا یرید رفع الفتنه و یكون الدین لله} . در زمان غیبت خدا نخواستہ رفع فتنه را ! این رفع فتنه مال زمان ظهور امام است {لا یرید عز المسلمین} می توانیم بگوییم خداوند متعال عزت مسلمان ها را در زمان غیبت نخواستہ ! و جهاد که عزت اسلام است مال زمان ظهور امام است ! و صدها سال در زمان غیبت مردم باید تحت ذلت باشند چون آنها شامل این زمان نیست کسی می تواند اینطور بگوید یک شباهت عجیبی در اینجا است خبر پانزده باب ۱ در صفحه ۹ حضرت امیر علیه السلام فرمودند {ان الله فرض الجهاد و عظمه و جعله نصره و ناصره و الله ما صلح الدنيا و لا الدین الا به} حضرت امیر قسم می خورند دنیا و دین جز به جهاد صلاح پیدا نمی کند خوب

بگوییم این مال کی است یعنی مال زمان حضور معصوم است و صدها سال ما دنیا و دینمان به هم بخورد اشکالی ندارد نه خیر اینها مال همیشه است جهاد عظمت دارد و الله دنیا و دین جز به جهاد صلاح نمی شود حالا بگوییم خدا صلاح نخواسته دیگر خلاصه ما این بحث را ادامه می دهیم ان شاء الله تا بعد کمی فکر کنید .

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بر اساس آنچه که با اخبار باب دوازدهم به عرض رسید سه تا مبنی در ما نحن فیه وجود دارد . یک مبنی ، مبنای صاحب ریاض و صاحب مسالک است اینها گفتند که وجوب جهاد مشروط به وجود امام معصوم علیه السلام یا کسی که امام معصوم او را نصب کرده است می باشد. بنا بر این قول که لازمه اش این است در زمان غیبت امام عصر علیه السلام که الان تقریباً ۱۱۰۰ سال از زمان غیبت کبری می گذرد در تمام این مدت مردم از آثار و برکات جهاد محروم باشند . صاحبان این قول باید بپذیرند که جهادی که اسلام اینقدر تأکید کرده که منشأ و موجب رفع فتنه است باید تعطیل باشد ، از خیر و برکت که {الخیر کله فی السیف} باید در زمان غیبت محروم باشند ، خیر و برکتی نباشد ، {و الله ما صحت الدنيا و لا الدین الا به} که خبر پنجم باب اول بود که حضرت امیر علیه السلام فرمودند صلاح دنیا و دین در الجهاد است . در این هزار و صد سال و شاید صدها سال دیگر هم طول بکشد، این صلاح دنیا

ص: ۳۷۴

و دین مرتفع باشد. {رفع بعضهم لبعض لفسدت الارض} باید در ارض فساد منتشر باشد ، {لهدمت صوامع و بیع} همه این مفسد ، همه این مشکلات ، همه این گرفتاری ها برای مسلمان ها در زمان غیبت به وجود بیاید ، باید مسلمان ها ، {من ترکه البسه الله ثوب الذل} ، در طول مدت غیبت امام زمان گرفتار ذلت باشند تن به ذلت بدهند تن به انحطاط بدهند ، دیشان مورد تجاوز و تعدی قرار بگیرد . خلاصه تمام برکات و آثاری که بر جهاد مترتب بود بر اساس این قول صاحب مسالک ، مسلمانان باید در تمام این مدت از آثار و برکات جهاد که عزت اسلام محروم باشند و این قول را باید بپذیرند که جهاد در زمان غیبت امام عصر علیه السلام باید تعطیل باشد . جهادی که دارای آثار خیر و برکت بود صلاح دین و دنیا بود موجب رفع فتنه و فساد بود خلاصه با این همه خیر و برکت و آثار و نتایج باید بپذیرند که در زمان غیبت امام عصر علیه السلام تمام این آثار و برکات باید مردم از آنها محروم باشند . اینها همانهایی هستند که در باب سیزدهم می خوانیم . قائلند که قبل از خروج حضرت مهدی علیه السلام تمام قیام ها محکوم به شکست است . مردم نباید قیام کنند و تن به ذلت و ضعف دهند . قول اول همین است . قول صاحب ریاض و صاحب مسالک همین است . کسانی که آن اخبار باب دوازدهم را به امام معصوم تفسیر کردند و نتیجه گرفتند که در زمان غیبت امام عصر

ص: ۳۷۵

علیه السلام بایستی جهاد مرتفع باشد و بایستی جهاد واجب نباشد لازمه اش این است که تمام این آثار و برکات مترتب بر جهاد در زمان غیبت مرتفع باشد و مردم، محروم از این برکات و خیرات باشند. در مقابل تن به ذلت و ضعف دهند و ظلم پذیر باشند، ذلت پذیر باشند. این یک مبنی است و یک قول است. مبنای دیگر مبنای صاحب جواهر است، صاحب جواهر همان اخبار باب دوازدهم را به وجود امام معصوم تفسیر کرد. امام عادل امام معصوم است. اجماع هم همینطور اقتضا می کند. ولی چون ولایت فقیه قائل است ناچار گفت تعارض به وجود می آید. آن قول اول ولایت فقیه را می گفت هیچی دیگر. اما قول دوم قول صاحب ریاض است. ایشان همین ها را گفت که اجماع داریم بر عدم وجوب. اخبار هم امام عادل، امام معصوم می گوید. اما چه کنیم تعارضی به وجود می آید اصطکاکی به وجود می آید بین این اخبار باب دوازدهم و اجماع و ولایت فقیه. منتهی گفتند که ادله دال بر ولایت فقیه چون محکم تر است معتضد است به عمومات جهاد {یرجح} اینها مرجح اند بر آنها، که ایشان با صاحب ریاض فرق دارد. آنها می گفتند به طور کلی در این زمان باید صبر کرد و جهادی نیست ایشان می گویند چه کنیم از طرفی ولایت فقیه قائلیم، خوب می گوید امام که نباشد فقیه در میان مردم است. کل ما للامام مال فقیه هم است و کل ما للرسول مال فقیه هم

هست . بنابراین اصطکاک به قول ایشان در آخر کلامشان فرمودند که به وجود بیاید ما سه مبنی را می گوئیم که بینیم شما کدام را اختیار می کنید. مبنای اول مال صاحب ریاض و صاحب مسالک بود مبنای دوم مال صاحب جواهر مبنای سوم مال ما ، شما بینید کدام اختیار می کنید بعد نظر بدهید. صاحب جواهر آمد اخبار باب دوازدهم را معنا کرد به اینکه امام عادل همان امام معصوم است . جهاد بایستی به حکم امام معصوم باشد به وجود امام معصوم { او من نصبه } این اخبار را اینطور تفسیر کردند . اجماع را هم ادعا کرد که داریم ، منتهی در آخر کلامش گفت چه کنیم اگر ما اینجور بگوئیم آنوقت لازمه اش این است که تا امام معصوم در میان ما نیست { او من نصبه } نیست ، جهادی نباشد. ما از طرفی ولایت فقیه قائلیم { کل ما للامام ، کل ما للبنی } فقیه دارد؛ در اینجا اصطکاکی به وجود می آید ، تعارضی به وجود می آید . صاحب جواهر می گوید در آخر کلامش بین این اخبار و ولایت فقیه تعارض به وجود می آید ترجیح می دهد آن دومی را می گوید ولایت فقیه ادله اش محکم تر است به علاوه معتضد به ادله جهاد است . از این جهت آن را بر این مقدم می داریم مقدم می شود بر اجماع و آن اخبار. باید آن اخبار را تفسیر کنیم و طوری توجیح کنیم. بنابراین بنا بر قول صاحب ریاض و مسالک تعارضی نبود اصلا آنها ولایت فقیه را قبول نداشتند ولی چون ایشان قائل است

تعارض به وجود می آید بین ادله ولایت فقیه و اخبار باب دوازدهم و اجماع که عرض شد. این مبنای صاحب جواهر. مبنای سوم این است که آن اخبار که گفتیم مخالفین شیخ مفید مخالف بودند اجماع نداشتیم ما اجماع را قبول نکردیم خواندیم و گفتیم که امام عادل اعم است از معصوم و شامل فقیه هم می شود، شاهد مهم ما آن خبر هشتم بود، خبر ابی بصیر در باب دوازدهم که سندش هم صحیح بود. او می گفت به جهاد نروید با کسی که حکم خدا را اجرا نمی کند در غنیمت و غیر غنیمت. خوب آن شاهد که این اعم است از امام معصوم و فقیه بنابراین ما امام عادل را در باب دوازدهم که مدرک اینها بیشتر همین امام عادل بود تفسیر کردیم به یک معنایی که نظر دارد به آن جریان بنی امیه و بنی عباس که جهاد انجام می دادند؛ افراد غاصب و فاجر آنها پیشتاز بودند، پیش آهنگ بودند، فرمانده بودند. نظر به آن دارد بنابراین اخبار باب دوازدهم اصلاً منافاتی با ولایت فقیه ندارد. اجماع هم در مسئله نیست این هم راه ماست که ما می خواهیم بگوییم ما دلیلی بر اینکه جهاد مشروط باشد به وجود امام معصوم نداریم. اصلاً این دلیلی که شما می گوید دلالت بر آن ندارد. آنها می گویند امام عادل میزان است. در برابر اهل تسنن و آنهایی که می گفتند نه، هر کسی می تواند، فاجر و فاسق هم باشد. بنابراین سه مبنی در اینجا

به وجود آمد حالا- ببینید شما کدام یک از این سه مبنی را می پذیرید . ادله اقتضا کرد که سه مبنی در اینجا باشد . حالا صاحب جواهر یک کلامی در اینجا دارد که می گوید رجحان با ادله دال بر ولایت فقیه است که معتضد به عمومات جهاد هم است . از این جهت این اخبار را یعنی ادله ولایت فقیه را مقدم داشت بر اخبار باب دوازدهم . گفت نه خیر در زمان غیبت امام عصر هم جهاد هست . صاحب جواهر در جلد ۲۱ که محل بحث ماست کلامی بود که خواندیم. ایشان در صفحه ۳۹۴ یک کلامی دارد بینیم کلام آنجای جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۹۴ با کلام اینجای جواهر چه فرقی با هم دارد؟ در صفحه ۳۹۴ بحث این بود که ایشان شرایع دارد که آیا فقها در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام می توانند حدود در اقامه کنند یا نه مثل حد زنا ، حد سرقت و امثال اینها را ؟ گفته { یجوز للفقهاء العارفين بالاحكام الشرعيه عن أدلته التفصيليه العدول اقامه الحدود في حال غيبه الامام } عدول صفت فقهاء است. بله جایز است { کمالهم الحکم بین الناس } کما اینکه قضاوت هم می تواند جاری کند هم حکم . { مع المن من ضرر سلطان الوقت } اینها در کلماتشان برای اینکه تصور نمی شد یک وقتی باشد که سلطان وقتی نباشد، فقها آزاد باشند، مستقل باشند و بتوانند وظیفه خود را انجام دهند. یکی می گوید { مع الامن من ضرر سلطان الوقت } اگر ایمن باشند از ضرر سلطان وقت می توانند حدود را جاری کنند و قضاوت هم

بکنند. چون سلاطین جبار و ظالمین همه اینها را گرفته بودند. فقها نمی توانستند حدودی جاری کنند، قضاوتی نبود، همه اش در دست آنها بود. {و یجب علی الناس مساعدہ علی ذلک} بر مردم همه واجب است که به فقها کمک کنند. وظیفه مردم خیلی خیلی مهم است. دیروز عرض کردم که آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان در یک جایی دارند که خطابات قرآن به مردم است {الزانیه و الزانی فاجلدوا...} {السارق و السارقه فقطعوا ایدیهم} ، {خذوا حذرکم} و امثال ذلک ، خطابات چرا؟ چون مردم مسئولند اگر مردم واقعا متحد باشند، احساس وظیفه کنند، پشتیبانی کنند، هر دولتی می تواند به وجود بیاید و کارهای زیادی انجام دهد. این بود که حضرت زهرا سلام الله علیها در خطابه اش در مسجد به مردم خطاب کردند که شما ای مردم نشستید که حق ما را بردند. امام (رضوان الله علیه) چقدر به مردم اهمیت می دادند؟! امام امروز روز پنجم آذر حکم بسیج را صادر کردند. فرمودند به اینکه چون حکومت اسلام به وجود آمده و ما دشمنان فراوان داریم بر مرد و زن و پیر و جوان واجب است بروند تا می توانند فنون رزمی را یاد بگیرند. چند دفعه این را تأکید کردند. امروز اتفاقا این تاریخ ۵ آذر ۵۸ بود. خوب دیگر بله کسی که حکومت در دستش است باید مردم را آماده کند. جهاد که یک چیز شوخی بردار نیست، مقدمات دارد. مقدمات رفتن و یاد گرفتن و غیره. الان ۲۰ میلیون بسیجی ما داریم. یعنی همه شان رفتند فنون نظامی

را یاد گرفتند. در هر لباس و شکلی که هستند. خلاصه چون ایشان می گویند بر مردم هم واجب است که مساعدت کنند کما واجب هم است که امام هم مساعدت کند. عجیب است واقعا که هم باید مساعدت کند. حالا بعدا می خوانیم که ایشان دارند که توقیعاتی برای شیخ مفید صادر شد امام هم پشتیبانی می کرد. به علاوه ایشان اقوالی نقل می کند، می گوید شیخ مفید فرموده {قد فوضوا عليهم السلام الى الفقهاء اقامه الحدود و الاحكام بين الناس} بله ائمه علیه السلام تفویض کردند به فقها که حدود اقامه کنند، احکام بیان کنند، آن وقت می گوید {فمن الغریب بعد ذلك ظهور التوقف فيه} ولی در عین حال می گوید صاحب شرایع توقف کرده {یجوز للفقها اقامه الحدود} ولی ایشان علی تامل گفته اند، بعد کتب علامه را نیز می گوید اینطوری است و حال اینکه می گوید قول صادق علیه السلام خیلی روشن است. ما الان نمی خواهیم وارد بحث ولایت فقیه شویم ولی این شکی نیست که ائمه علیه السلام تأکید می کردند به فقها و قضات عامه مراجعه نکنید، اینها طاغوتند. خوب کسی که منع کند با این شدت از مراجعه به آنها خودش هم مبارزه می کند، به زندان می افتد و شهید می شود. باید یک راه دیگری به شیعه ها نشان دهند. دیگر راه چه راهی است غیر از اینکه باید به یک فقیه عادل مراجعه کنیم. آنوقت ایشان در اینجا {مقبوله عمر بن حنظله} را نقل می کند. یکی از ادله ولایت فقیه این است. {انظروا الى رجل منکم قد روی

حدیثنا { چون گفت که {رجالان بینهما منازعه فی دین او میراث} مراجعه کردند به قضاہ اهل سنت فرمودند {من تحاکم الیہم تحاکم الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به} خداوند عالم فرموده که به طاغوت کفران بورزید سراغ آنها نروید پس چکار کنیم؟ {انظروا الی رجل منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا...} یکی این حدیث است، در پاورقی آدرس دارد. در جلد ۱۸ وسائل است. یکی هم مقبوله ابی خدیجه {ایاکم و ان یحاکم بعضکم بعضا الی اهل الجور لکن النظروا الی رجل منکم بعلم شیء من قضایانا} صاحب جواهر می گوید اینها ادله ولایت فقیه هستند. بعد ایشان می گویند قول صاحب الزمان (روحی له الفداء) (و عجل الله تعالی فرجه الشریف) در توقیع فرموده، {اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواہ حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله علیهم} خوب آن وقت ایشان می گوید که در بعضی روایات است که {انهم حجتی علیکم} در بعضی روایات هست {انهم خلیفتی علیکم} فرقی نمی کند. ایشان در اینجا با شدت زیاد سعی می کند که ولایت فقیه را تثبیت کند، ثابت کند بعد آخرش می گوید به اینکه ادله ای داریم که ورثه الانبیاء اینها هستند خلیفه اینها هستند {انهم کانبیاء بنی اسرائیل} می باشند. {لولاہم لما عرف الحق من الباطل} از این قبیل چیزها می گویند که {و من الغریب و سوسه بعض الناس فی ذلک} عجیب این است که بعضی ها در ولایت فقیه و سوسه کردند {بل کأنهم ما ذاق من طعم الفقه شیء} کسی که تردید کند در

ولایت فقیه اصلا طعم فقه را نچشیده. به خاطر اینکه معلوم است از طرف خداوند ما دو چیز داریم یکی قوانین را داریم و یکی هم اجرای قوانین را داریم. آن قوانین مجری لازم دارد مبین لازم دارد. {و لا- فهم من لحن قولهم و رموزهم امرا} کسی که تردید کند مثل این است که اصلا رموز حرف ائمه را نفهمیده ایشان اینطور فرمودند. {و لا تأمل} تأمل نکرده است. بالاخره ایشان در اینجا با شدت، ولایت فقیه را ذکر می کنند که در دو، سه صفحه است که باید مطالعه کنید. {و کفی بالتوقيع} که به شیخ مفید رسید. ایشان می گویند، شیخ مفید سه تا توقيع را ضبط کردند. یکی در سال ۴۱۰، شیخ مفید در سال ۴۱۳ ق از دنیا رفتند در سال ۴۱۰ سه سال قبل از درگذشتش. توقيعشان این است که {سلام علیکم للاح الرشید و الولی السدید الشیخ المفید سلام علیک ایها المخلص فی الدین المخلص فینا بالیقین} خیلی تأکید می کند که {قف ایدک الله} در برابر مارقین و کسی که در برابر دشمن است، قف در برابر آنها بایست و مبارزه کن. شیخ مفید زندگیش عجیب است. یک وقتی من نوشته دارم که ۱۱ مرتبه شیخ مفید تبعید شده از بغداد به جاهای دیگر ولی مبارزه می کرد. چون سلاطین وقت از سنی ها پشتیبانی می کردند این هم مبارزه می کرد با اهل تسنن به خاطر امامت و ولایت. این است که ۱۱ مرتبه تبعید شده باشد. امام زمان از او پشتیبانی می کند. این در توقيع در سال

۴۱۰. در سال ۴۱۲ دو توجیه داریم {السلام عليك ايها الداعي الى اقوى الناطق بالصدق حرسك الله من كيد الاعداء} یعنی صاحب جواهر می گوید در اینجا به اینکه {کفی بالتوقيع} که به شیخ مفید است و چقدر تعریف از او می کند و می گوید {لولا عموم الولاية لبقى} کثیری از کار معطل می شود. اینها را گفته حالا منظور ما کلام آخرش است {نعم، لم يأذن لهم في زمن الغيبة ببعض الامور} بله در زمان غیبت به بعضی از کارها ائمه اجازه ندادند برای فقها. حالا کدام است؟ {التي يعلمون عدم حاجتهم اليها كجهاد الدعوه} مثل جهاد را در آن کلام را که خواندیم که در صفحه ۱۲ و ۱۳ بود. اول خواندیم که جهاد هم ولایت فقیه اقتضا می کند که انجام بدهد، اینجا می گوید نه خیر {نعم لم يأذن لهم في زمن الغيبة ببعض الامور التي يعلمون عدم حاجتهم اليها كجهاد الدعوه} چرا؟ چون محتاج به سلطان و جیوش و امراست. می گوید جهاد محتاج به سلطان است، باید سلطنت داشته باشند، حکومت داشته باشند و جیوش و امرا داشته باشند، که ندارند. خوب این معلوم می شود که کسی تصور نمی کرد از شیخ مفید بگیرد تا زمان ما یک فقیهی بیاید حکومت و سلطنت و تمام معارف اسلامی را بتواند قبضه کند، هدایت کند و عمل کند. به همین دلیل ایشان می گوید بله در جهاد، - کلام اول با این کلام منافات دارد آن اولی اقتضا می کرد که جهاد هم، شأن آنهاست و باید انجام دهند؛ اینجا می گوید اذن ندادند به جهاد.

چرا؟ می‌گویید جهاد احتیاج دارد به سلطنت، حکومت و امرا و جیوش. بله در آن زمان چون تصور نمی‌کرد که حکومت به دست ولایت فقیه بیافتد. یک وقتی عرض کردم در کتاب تنبیه الامه محقق نائینی - که در زمان قاجاریه و مشروطیت نوشته - کتاب قطور است و خیلی هم مطالب دارد؛ اما هیچ تصور نکرده که یک وقت حکومت دست ما بیافتد. همه اش می‌گوید آن حکام باید عادل باشند. این نعمت واقعا نعمت بسیار بزرگی است که یک حکومت دست یک فقیهی بیافتد که تمام قدرت‌ها را بتواند قبضه کند. جهاد هم هست، قضاوت هم هست و حکومت هم هست و با تمام جریان‌هایی که الان وجود دارد. پس ایشان علت نمی‌آورد. آنها می‌دانستند که فقیه احتیاج ندارد به آن چون فقیه هم زیر سیطره حکومت آن زمان بوده و چون جهاد ابتدایی و دعوت مردم به اسلام این محتاج به سلطنت است و جیوش و امر است و {قصور الید فیها} و فقها قصوریت داشتند. این دلیلش همراهش است. دلیلش فقهایی که قصور ید داشتند و نمی‌توانستند درباره جهاد قدمی بردارند برای خاطر اینکه جهاد امرا و جیوش می‌خواهد و همه اش تحت سیطره سلاطین وقت بود. شیخ مفید هم معاصر با سلاطین بنی عباس بود به این صورت و دلیلش معلوم است. پس اگر یک وقتی یک فقیهی ولایت پیدا کرد، قدرت پیدا کرد، یکی از کارهای بسیار مهم و لازم جهاد است. که عرض کردم، مثل امروز که علاوه بر اینکه در آن زمان [۵ آذر ۱۳۵۸] پاسدار و قوای انتظامی بود

امروز امام حکم بسیج را صادر کردند. صاحب جواهر از مفید نقل می کنند، صاحب جواهر می گوید به اینکه شیخ مفید چون در آن زمانی بود می گوید جهاد محتاج است به سلطان، جیوش، امرا و نحو ذلک. {مما يعملون قصور الید فیها} ائمه می دانستند که فقها در آن قصوریت دارند. {و الا لظهرت دوله الحق} و الا اگر جهاد بیافتد به دست فقها دولت حق ظاهر می شود. {کما اوماً الیه الصادق علیه السلام بقوله: لو ان لی عدد هذه الشویهات و کانت اربعین لخرجت} امام صادق علیه السلام فرمودند اگر من به اندازه ۴۰ بچه گوسفند (شویهات، شویهه مصغر شاه است) لشکر داشتم من قیام می کردم. این روایت یک روایتی است که ما چند روز قبل هم خواندیم که {سدیر صیر فی} به امام صادق علیه السلام گفت که چرا نشستی شما صد هزار شمشیر زن دارید در خراسان حضرت فرمودند صد هزار؟! گفت حتی بیشتر از اینها، نصف دنیا با شما می باشند (این حدیث در کافی، جلد ۲، صفحه ۲۴۲ و بحار الانوار جلد ۴۷، صفحه ۲۷۲) حضرت سکوت کردند و گفتند آیا وقت دارید که برویم به یک بیابانی در نزدیک مدینه به آنجا سری بزنیم؟ گفت بله. امر فرمودند و یک الاغی آوردند و یک بغل، فرمودند آنها را زین کرده اند این شخص الاغ را سوار شد و حضرت هم بغل را سوار شدند. یک مقدار رفتند بعد حضرت گفتند بیا پایین نماز بخوانیم. بعد حضرت یک مقدار رفتند و رسیدند به یک چوپانی که

داشت بزغاله ها را می چرانند؛ حضرت فرمودند {و الله يا سدير لو كان لي شيعة بعدد هذه الجداء...} اگر من به اندازه این بزغاله ها لشکر داشتم، تابع داشتم هرگز نمی نشستم؛ قیام می کردم. بعد سدير می گوید {عددتها} سديد آنها را شمرد {فاذا هي سبعة عشر} ۱۷ تا بزغاله بودند. خبری که صاحب جواهر نقل کرد ۴۰ تا بره بود ولی این خبر ۱۷ تا بزغاله دارد. خلاصه اینکه قصور و تقصیر از مردم بوده است. حضرت امیر المومنین علیه السلام بعد از جریان سقیفه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار می کرد بر الاغ می رفت خانه مردم. می گفت شما می دانید که پیغمبر من را خلیفه قرار داده. اما کسی نمی آمد. بالاخره مردم بایستی با هم وحدت داشته باشند. امام (رضوان الله علیه) که فرمودند، مردم واقعا تحول پیدا کردند. این واقعا یکی از عجایب بود که سراسر مملکت هر کجا که می رفتی مردم میان دود و آتش می رفتند و می گفتند جمهوری اسلامی، آزادی و استقلال و ما همه سرباز تویم خمینی. اینها همه تحولی بود که به این صورت به وجود آمد. خوب این تحول به این دلیل بود که امام خمینی به مردم اهمیت می داد. مردم خیلی مهم اند. امام می فرمودند مردم باید سلطان وقت را ساقط کنند، مردم باید در صحنه باشند. حالا- هم همین طور است. تا مردم هستند انقلاب هست. خوب در آن زمان مردم نبودند. حالا علتش چه بوده؟! الا ای حال خلاصه بحث ما این است که جهاد شأن فقیه است یا

نه و نمی شود که در تمام این مدت در هزار و چند صد سال که طول می کشد از آثار و برکات و خیرات و اینها مردم همه محروم باشند. ادله جهاد شامل است. این عرض ماست بقیه را بعدا به عرض می رسانیم .

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث درباره نهج البلاغه، بحث بسیار مهم و با فضیلتی است. نهج البلاغه دریایی است که از این دریا قطره ای کشیدن فضیلت بسیار بزرگی است. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است. حدیثی که هم از طرق اهل تسنن و هم از طرق ما هست می خوانیم. حدیث این است {عن ابن عباس قال رسول الله صلوات الله علیه و آله لو ان الاشجار اقلام و البحر مداد و الجن حِساب و الانس کتّاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام} اگر تمام درخت ها قلم باشند و تمام دریاها مداد و مرکب باشند و تمام اجنه حساب باشند یعنی حساب کنند و تمام انسان ها کتاب باشند، (حساب جمع حاسب مثل طلاب جمع طالب ، کتاب هم جمع کاتب) باز هم نمی توانند فضائل حضرت امیر علیه السلام را بشمارند و به حساب بیاورند. این در کتاب ینابیع الموده اثر شیخ سلیمان حنفی نقش بندی قندوزی که از عامه است _ در صفحه ۹۹، الباب الاربعون می باشد. در آنجا فضیلت حضرت امیر علیه السلام را ذکر کرده است. در بحار هم در جلد ۳۸ صفحه ۱۹۷ و هم در جلد ۴۰ صفحه ۴۹ است. ما با این حدیث مجمع خودمان را پر برکت تر و

ص: ۳۸۸

نورانی تر کردیم. بحث ما در همان اصول و مبانی حکومت علوی علیه السلام است. از اینجا آغاز می کنیم که یکی از اصول و مبانی، حفاظت دقیق بر بیت المال است. هم حفاظت، هم نظارت بر دخل و خرج و امثال اینها. حفاظت و نظارت دقیق بیت المال و برخورد شدید با متخلفان، این یکی از مبانی حکومت حضرت امیر علیه السلام است. چون بیت المال در جامعه اسلامی، در اسلام و در فرهنگ اسلامی دارای موقعیت خاصی است. ما سه جور ملکیت قائلیم، اسلام سه جور ملکیت دارد؛ یک ملکیت شخصی ، که به آن ملکیت فردی هم می گوئیم. دوم ملکیت حکومتی. سوم ملکیت ملی. ملکیت فردی که معلوم است، به خاطر اینکه احترام مالکیت اقتضا می کند که اگر انسان سعی کند و زحمت بکشد و از راه مشروع مالی به دست بیاورد مالک است، مالکیتش هم محترم است. منتهی راه های مشروع را از غیر مشروع باید بشناسند. اگر از راه های مشروع با زحمت و تلاش اموال به دست بیاورد مالک است. جایی هم هست که زحمت لازم نیست مثل ارث و این جور چیزها. دوم مالکیت حکومتی که انفال است. انفال بر حسب فقه شیعه مال پیغمبر و خدا و ائمه علیهم السلام و بعد از آن هم در اختیار زعیم و کافه مسلمان ها قرار می گیرد. انفال قلمرو وسیعی در ثروت حکومت دارد، برای خاطر اینکه اراضی موات، تمام معادن، تمام دریاها، تمام جنگل ها، تمام نیزارها، {کل ارض لا رب لها}، قله کوه ها، بستر رودخانه ها، این ها همه جزو انفالند. یعنی شارع مقدس منابع ثروت

ص: ۳۸۹

را در اختیار حاکم اسلامی قرار داده است. این ملک حکومت است، ملک شخص نیست. مال آن موقعیت و آن مقام است. توی آن موقعیت و آن مقام با بهره برداری از اینها، با تنظیم برنامه صحیحی فقر را از بین ببرد، تولید را فراوان کند، نعمت فراوان، ارزانی، از بین بردن بیکاری، کسانی که قدرت کار دارند برایشان ایجاد کار کند، کسی که قدرت ندارد از بیت المال اداره شود. خلاصه این ملکیت حکومتی است که مال شخص نیست، مال آن مقام و موقعیت حکومتی است. ملکیت ثالث که ملکیت ملی است مثل اراضی مفتوحه عنوه، زمین هایی که لشکر اسلام با قهر و فتح و پیشرفت به دست آورده. اینها مال ملت است. بیت المال هم از همین باب است بیت المال، مال همه ملت است؛ اما اداره اینها و تنظیم برنامه شان باز دست همان دولت و حکومت اسلامی است. بنابراین ما سه جور ملکیت داریم. در مقایسه مثلا در دنیای سرمایه داری کاپیتالیسم، آنجا اصل ملکیت فردی است. در دنیای کمونیستی، اصل ملکیت حکومتی است. اما اسلام اینطور نمی گوید. اسلام سه تا ملکیت دارد. هر سه در جای خودش اصل است. ملکیت فردی در جای خود، ملکیت حکومتی در جای خود و ملکیت ملی هم در جای خود. مطلب دیگر این است که اسلام با جهل و فقر و ظلم مبارزه می کند. اسلام می خواهد جامعه ای به وجود بیاورد که در آن جامعه جهل نباشد، همه عالم باشند، فقر نباشد، همه از یک زندگی مرفهی برخوردار باشند، ظلم نباشد، حقوق همه رعایت شود. اینها مقدمات مطلب است.

حالا- یکی از چیزهایی که در نهج البلاغه وجود دارد- درباره بحث ما که اصول حکومت علوی است- مسئله حفاظت دقیق نسبت به بیت المال است. نظارت دقیق بر خرج و دخل و صرف و تصرف و برخورد شدید با کسانی که متخلف باشند از آن برنامه ای که حضرت امیر علیه السلام برای بیت المال تنظیم می کند. بحث ما در این رابطه است در اینجا خطبه ها و نامه های فراوانی داریم. از خطبه ۲۱۵ آغاز می کنیم با توفیق پروردگار متعال. شرح این خطبه در خوئی- که ما آن را اولین شرح می دانیم با مزایایی که دارد- جلد ۱۴ صفحه ۲۸۷. منتهی اشاره کردیم که باید در یک وقت وسیع تر بحث کنیم، این خطبه در فیض الاسلام ۲۱۵ است اما در همین جا این خطبه ۲۲۲ است. حالا چطور شده که شروح در شماره گذاری خطب فرق دارد؟ باید بعدا بحث کنیم. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۸۳، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۲۴۵ و همین خطبه در ابن ابی الحدید خطبه ۲۱۹ است. شماره خطب را باید توجه کنید، تفاوت دارند. فی ظلال چهارمین شرح مال محمد جواد مغنیه جلد سوم صفحه ۳۱۳. خطبه به این ترتیب آغاز می شود. {و الله لان ایت علی حسك السعدان مسهدا} سعدان يك گياه است. این گياه را شتران خیلی دوست دارند، ولی خار دارد. خارهای بسیار تیزی دارد. حضرت امیر علیه السلام می فرمایند {و الله} قسم به خدا {لان ایت} لام جواب قسم است. آن، آن ناصبه است. ایت، قسم به خدا اگر من بیتوته کنم

بیتوته یعنی شب را به روز آوردن_ روی خار سعدان_ حسک یعنی خار_ مسهدا_ یعنی بیدار باشم شب را تا صبح_، قسم به خدا اگر شب را تا صبح بیدار بمانم بر روی خار سعدان {و اجر فی الاغلال مصفدا} و کشانده شوم در غل های بسته شده در بیابان ها_ مصفدا یعنی بسته شدن به غل_ {احب الی من ان القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد}. احب خبر است، لان ابیت تاویل به مصدر می رود، می شود و الله بیتوتتی، این برای من محبوب تر از این است که خدا و رسول خدا را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که {ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام} به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده باشم و مال کسی را غصب کرده باشم. _ حطام یعنی مال_ {و کیف اظلم احدا لنفس یسرع الی البلی قفولها، و یطول فی الثری حلولها؟!} چگونه ظلم کنم به کسی برای خودم، برای نفس خودم، نفسی که شتابان به کهنگی و پوسیدگی می رود. بدن را می گوید برای لذات، یک بدنی که شتابان به طرف پوسیدگی و کهنگی و فرسودگی می رود. _ ثری یعنی خاک_ و این بدن حلول و ماندنش در خاک طولانی خواهد بود. با بدنی این چنین چطور به کسی ظلم کنم؟! این مقدمه است برای بیان دو مطلب؛ اول ظلم اقتصادی، دوم ظلم حقوقی و قانونی. برای بیان ظلم اقتصادی این جریان را ذکر می کند {و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق} من عقیل برادر خود را دیدم در حالی که

دچار فقر بود _ املق به معنی فقیر شدن می باشد. _ املاق یعنی فقر ، {حتی استماحنی} از من خواست _ استماحنی از باب استفعال است و مجردش (م ی ح) مَیْحَ - مَیْحاً ای اعطاه _ از من طلب عطا کرد. باب استفعال برای طلب است. {من یرکم} از گندم شما. بیت المال، مال همه ملت است. {صاعاً} صاعاً تقریباً سه کیلو یا ۴ کیلو مد است. {و رأیت صبیانه شعث الشعور} عقیل برای استرحام و جلب عطوفت حضرت امیر علیه السلام بچه های خودش را نیز به همراه آورده بود. بچه ها در حالی بودند که موهای پراکنده ای داشتند. {غبر الالوان} و رنگ چهره شان تیره و غبار آلود شده بود. {من فقرهم} از شدت فقر {کانما سوّدت وجوههم بالعظم} گویی که چهره های بچه ها را با نیل سیاه کرده بودند. _ عظم رنگ سیاه است که به آن نیل گفته می شود. اینقدر بچه ها گرسنه بودند. {و عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا} چند دفعه عقیل با این وضع رفت و آمد کرد و گفتار خودش را تکرار کرد. چند دفعه رفت و آمد و تکرار کردن. در بحار ذکر کرده، در شرح خوئی هم ذکر کرده صفحه ۲۹۳ از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند؛ می گوید عقیل آمد پیش امیر المومنین علیه السلام و گفت که بله در شدت فقرم با این وضعی که ملاحظه می کنید و بیت المال هم در دست تو هست به من بده. حضرت فرمودند {اصبر حتی یخرج عطایی} گفتند صبر کن. حضرت امیر المومنین مبنایش این بود که _ در بعضی از موارد هم

باید همین طور باشد_ بیت المال باید به سویه میان افراد تقسیم شود. یعنی آنها همه شان حق سویه از بیت المال دارند. بعضی از موارد بیت المال همین است؛ چون از مردم مالیات می گیرند، این مالیات هم جزو بیت المال می شود. این مال همه ملت است. همه ملت به طور مساوی از آن حق دارند. اگر یک وقتی باید تفاضل باشد، آن برمی گردد به ولایت فقیه و الا ذاتا باید این به سویه تقسیم شود. یا در غنائم جنگی آن اندازه که جزو بیت المال می شود و مال ملت بود بالسویه تقسیم می کردند. در جواب عقیل حضرت امیر المومنین فرمودند ندارم صبر کن تا سهم من از بیت المال خارج شود. موقع تقسیم به تو می دهم عقیل گفت {أنت فی یدک بیت المال و تسوفنی} کار من را به تاخیر می اندازی؟! من محتاجم حضرت امیر المومنین با عقیل این صحبت را که می کردند {یتکلماں فوق قصر الامارہ} در بالای قصر اماره نشسته بودند. در پشت بام صحبت می کردند. {مشرفین علی صنادیق اهل السوق} بالای قصر اماره مشرف بود بر بازار تجارت تجار. حضرت امیر فرمودند {ابا یزید} _ ابا یزید کنیه عقیل است،_ فرمودند برو پایین بعضی از این صنادیق را بشکن و هر چه می خواهی بردار. این ها صندوق هایی هست و اموال تجار است و تو هم هر چه می خواهی بردار. ابا یزید پرسید که در صنادیق چیست؟ حضرت فرمودند اموال تجار. گفت {أتامرنی أن أكسر صنادیق قوم قد توکلوا علی الله و جعلوا فیها اموالهم} یا علی امر می کنی

که من بروم صندوق تجار را بشکنم که مال های خودشان را در آنجا گذاشتند و توکل بر خدا کردند و شب رفتند؟! این چه کاری است که به من می گویی؟! امیر المومنین فرمودند شما هم به من امر می کنی که {أَنْ أفتح بيت مال المسلمین و اعطیک اموالهم و قد توکلوا علی الله} خوب همین طور که برای شما گران است که بروی صندوق های تجار را بشکنی، اموالشان را برداری مردم هم بیت المال را به من سپردند و الان هم درها قفل است من هم بخواهم بردارم و به شما بدهم باز هم من به این قومی که اموال را به من سپردند و توکل بر خدا کردند، نسبت به آنها خیانت کردم. بعد گفتند به اینکه اگر می خواهی نگفته این کار را انجام بده. گفتند اگر می خواهی تو شمشیر را بردار من هم این شمشیر را بردارم برویم به حیره _ که یک مرکزی است در عراق الان ما بین آن شهرک مقتدا صدر و کوفه، حیره است که در روایات ما هست که در آخر الزمان در حیره درگیری شدیدی به وجود خواهد آمد. در آنجا هم الان درگیری های شدیدی به وجود آمده، باز هم شاید بیاید_ حضرت فرمودند برویم به حیره آنجا تجاری هست متمکن، از مالشان می گیریم. عقیل گفت این هم یک نوع سرقت است! حضرت فرمودند خوب این سرقت است که مال یک نفر است ولی تو به من می گویی من سرقت کنم از مال عمومی که مال ملت است. عقیل رفت و دوباره آمد و گفت یا علی آمدم

دوباره _وضع مالی ام خوب نیست_ تا از شما درخواست کنم. حضرت فرمود تا روز جمعه صبر کن. تا روز جمعه صبر کرد. روز جمعه که شد حضرت امیر المومنین نماز جمعه اقامه می کردند، خطبه می خواندند، دیدند در جمعیت عقیل آنجا نشسته. گفتند عقیل بیا جلو، عقیل آمد و حضرت فرمودند پهلوی من بایست، نگاه کن به اینها. نگاه کرد به جمعیت. فرمودند اگر یک شخصی بخواهد به این جمعیت خیانت کند چطور است؟ گفت خیلی بد است. فرمودند تو از من همین را می خواهی. برای اینکه بیت المال مال همین جمعیت است، مال همه ملت است و اگر بخواهم به تو بدهم این یک نوع خیانت است. و این بود که عقیل دوباره برگشت حالا در اینجا هست که عقیل چند دفعه آمد. {عاودنی موکدا و کرر علی القول مرددا} چند دفعه رفت و آمد و به درخواستش اصرار کرد. {فاصغیت الیه سمعی} من گوش دادم به حرف های عقیل. {فظن انی ابیعه دینی} من چون گوش می دادم، یکی از چیزهای بسیار خوبی که ما باید عادت کنیم و کمتر داریم، گوش دادن به حرف طرف مقابل است آنقدر امام صادق علیه السلام به حرف ها گوش می کرد که طرف خیال می کرد امام صادق را مجاب کرده است در مناظرات، بعد در دو کلمه امام صادق جواب او را می دادند. _حضرت امیر فرمودند عقیل فکر کرد که من دینم را به او می فروشم، آنقدر که به حرف های او گوش کردم {و اتبع قیاده} فکر کرد که من از آنچه که او می خواهد پیروی می

کنم {مفارقا طریقتی} و بعد هم فکر کرد از پیشنهاد او تبعیت می کنم و از راه و روش خودم دست برمی دارم. خوب حالا چه باید کرد؟ {فاحمیت له حدیده} آهنی من داغ کردم {ثم ادنیها من جسمه} نزدیک بدن عقیل بردم {لیعتبر بها} نسوزاندم، چون سوزاندن بدن کسی و اذیت کردن کسی حرام است. حضرت می خواستند که او را متوجه کنند. بردند نزدیکش {لیعتبر بها} تا عبرت بگیرد {فضح ضجیح ذی دنف من المها} شیحه کشید، ناله کرد. مثل ناله مریض از آن گرما که احساس کرد. {و کادانی یحترق من میسمها} نزدیک بود بسوزاند از شدت حرارتی که آن آهن داشت. {فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل أثن من حدیده احماها انسانها للعبه} ثکلتک الثواکل کلمه ای است توییخی. یعنی مادر به سوگ تو بنشیند. آیا ناله می کشی از آهنی که انسانی آن را داغ کرده للعبه. یعنی جداً نمی خواهد بسوزاند، بلکه می خواهد تو متذکر شوی. {و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه؟!} حضرت فرمودند مرا می خواهی بکشانی به آتشی که خداوند قهار به جهت غضب و خشم خود آن را برافروخته؟! {أثن من الاذی و لا- اثن من لظی؟!} تو از اذیت کوچکی ناله می کشی ولی من از آتش جهنم ناله نکشم؟! این یک بیانی است مربوط به ایشان و عقیل در جریان مسئله بیت المال، در جریان اینکه ظلم اقتصادی است. حضرت در اینجا دو مطلب نقل می کند. این درباره ظلم اقتصادی است. {و اعجب من ذلک} و عجیب تر این بود که {طارق طرفنا بملفوفه فی وعائها} طارق

یعنی وقتی که شب بیاید در بزنند. شب یک نفر آمد در زد، یک ظرف سرپوشیده ای آورده، تقریباً مثل رشوه است. این شخص هم اشعث بن قیس بود. از دشمنان اهل بیت بود. {و معجونه شنتها} حلوایی بود از چند ماده ساخته بود، که من آن را دوست نداشتم. {کانما عجنت بریق حیه او قیثها} مثل اینکه این حلوا مثل معجون شده بود به دهان آب یا قی مار. منظور سم مار است. در نظر امیر المومنین هر چیزی یک ظاهر دارد یک باطن دارد. ظاهرش که حلوا بود ولی چون منظور یک منظور رشوه است و قانون شکنی مثل اینکه با سم مار مخلوط بود. {فقلت اصله ام زکاه ام صدقه} حضرت فرمودند اینکه شما آوردید این صله است یعنی هدیه یا زکات است یا صدقه؟ {محرم علینا اهل البیت} این برای ما اهل بیت حرام است. این یک بحث فقهی است که زکاه، شکی نیست که بر اهل بیت حرام است. اما مشهور این است که صدقات مستحبه بر اهل بیت و سادات حرام نیست. زکات است که وسخ مال است و بر اهل بیت حرام است. اما در اینجا حضرت هم زکات، هم صدقه، هر دو را می گویند. حالا یا اینکه از جهت اینکه این یک قول غیر مشهور است که صدقه مستحبی هم بر آنها حرام است، آنطور ما حمل می کنیم، یا بگوییم در اینجا چون قصد این شخص رشوه دادن و قانون شکنی بود، هر چه باشد حرام است. هر یک باشد، صله باشد، صدقه باشد، زکات باشد، هر چه باشد حرام است. {فقال لا ذا و

لا- ذاک} در جواب گفت که نه این صدقه نیست، زکات نیست، {و لکنها هدیه} ولی هدیه است. هدیه آورده با قصد و هدف نامشروعی که تقریباً رشوه است. هر مالی که نه تنها مال، هر احسانی، هر کاری که شخص خوشش بیاید انجام بدهی به قصد قانون شکنی، به قصد ایجاد انحراف از مسیر قانون، این رشوه است و در اسلام هم رشوه با همین وسعت حرام است. {فقلت هبلك الهول} در آنجا در جواب عقیل فرمودند {ثكلتك الثواكل} و در اینجا فرمودند {هبلك الهول}. فرقی ندارد. در هر دو به معنای اینکه مادرت به عزایت بنشیند آمده است. {أ عن دین الله اتیتی لتخدعنی} آمدی مرا از دین خدا فریب دهی؟! {امختبط انت ام ذو جنه ام تهجر؟!} یا دستگاه فکر و اندیشه ات به هم خورده یا دیوانه ای و یا بیهوده گویی؟! حالا این کلمه ای که امیر المومنین دارد این جمله ای که می خواهم بخوانم فقط در تاریخ زندگی حضرت امیر علیه السلام مانند ستاره ای در افق زندگی و شب می درخشد. {والله لو اعطیت الاقالیم السبعه بما تحت افلاکها علی ان اعصى الله فی نمله اسلبها جلب شعیره ما فعلت!} به خدا قسم اگر تمام سطح زمین را _ که به هفت اقلیم تقسیم می کردند _ حتی خشکی ها را _ حالا به پنج قاره تقسیم می کنند قاره آسیا، اروپا، آمریکا، آفریقا و استرالیا. امروز تقسیم سطح زمین بر این پنج قاره است. ولی در آن روز تقسیم زمین بر هفت اقلیم بود. بر اساس اصطلاح آن روز فرموده اند. _ اگر تمام

سطح زمین را و آنچه که در زیر آسمان دارد و تمام خشکی های روی زمین را به من بدهند، در برابر اینکه خدا را معصیت کنم، یک پوست جوی را از دهان مورچه بگیرم، این کار را نخواهم کرد. چرا؟ چون این یک نوع حق شکنی است. خداوند عالم را طوری آفریده که یک حقوقی است که عامه است که حتی حیوانات حق دارند که از مواد زمین به اندازه خودشان استفاده کنند. لانه و آشیانه بسازند، مواد غذایی فراهم کنند. این است که گرفتن یک پوست جوی از دهان مورچه این یک نوع ظلم است. به خاطر اینکه در برابر یک حق، هفت اقلیم روی زمین را به علی بدهند، علی چنین کاری را نخواهد کرد. خلاصه در اینجا این نمونه ای بود از سختگیری حضرت علی علیه السلام در راجع موضوع بیت المال که موضوع بحث ما است. یک نمونه دیگر هم نقل کنم. در تهذیب، شیخ طوسی در جلد دهم - تهذیب در ۱۰ جلد چاپ شده - صفحه ۱۵۱، رقم حدیث ۶۰۶ از کتاب حدود. سنداً هم تا حدی خوب است. از ابن محبوب {یرفعه عن علی بن ابی رافع} علی بن ابی رافع خزینه دار بیت المال حضرت امیر علیه السلام بود. {قال کنت علی بیت مال علی بن ابیطالب و کاتبه} این هم خزینه دار بیت المال و هم کاتب بود. از رجال بسیار بزرگی است از خیار شیعه است. در جنگ جمل و نهروان و صفین هم همراه حضرت امیر المومنین بوده و کتابی هم در فقه نوشته. خلاصه از کسانی است که خیلی شایسته است. خودش و پدرش

و همه . {و كان في بيتي عقد لؤلؤ} در بیت المال یک گردنبندی بود. _ عقد به گردنبند می گویند _ گردنبندی از لؤلؤ بود. {كان اصابه يوم البصره} در جنگ جمل این عقد جزء غنائم جنگی بود و در بیت المال بود. {فارسلت اليه بنت علي بن ابيطالب} دختر حضرت امیر علیه السلام به دنبال علی بن ابی رافع کسی را فرستاد. {قال بلغني} که در بیت المال حضرت امیر المومنین یک عقد لؤلؤ است. گردن بندی از طلا که در دست تو است. گفت من دوست دارم آن را عاریه بدهی {انا احب ان تعیرینی اتجمل فی ایام عید الاضحی} در ایام عید قربان آن را وسیله زینت خودم قرار بدهم. {فارسلت اليها} من برای او فرستادم {و قلت عاریه مضمونه} عاریه می دهم عاریه مضمونه. _ از مواردی که شخص ضامن می شود که اگر آن شیء از بین رفت هزینه آن را بدهد. (در قیمی قیمت آن را و در مثلی مثل آن را بدهد). _ گفت بله قبول کردم. {عاریه مضمونه مردوده بعد ثلاثه ایام فدفعته اليها} عاریه مضمونه است بعد از سه روز می دهم. دختر امیر المومنین گردنبند را گرفت _ اسمش را در اینجا ذکر نکردند _ و گردنبند را به گردن انداخت. {رآه عليها} حضرت امیر المومنین این را دیدند. فرمودند {من أين صار اليك هذا العقد} این گردنبند را از کجا آورده ای؟ {قالت استعرت} عاریه گرفتم از ابن ابی رافع، {لا تزين به فی العيد} تا در روز عید خودم را آرایش کنم. {ثم ارده}. بعد علی بن ابی رافع می گوید حضرت امیر کسی را فرستادند نزد علی

بن ابی رافع که به نزد امام علی علیه السلام بیاید. {اتخون المسلمین یا بن ابی رافع؟} خیانت می کنی به مسلمان ها؟ {قلت له معاذ الله عن اخون المسلمین}. حضرت فرمودند {فقال کیف اعرت بنت امیر المومنین العقد الذی فی بیت مال المسلمین} آن عقدی که در بیت المال بود چگونه آن را عاریه دادی؟ {بغیر اذنی و رضاهم؟} ابن ابی رافع گفت {یا امیر المومنین انها ابنتک} او دختر شماس است! {و سئل ان اعیرها ایاها تتریز به فاعرتها ایاها عاریه مضمونه مردوده} و او ضامن شد، {و علی ان ارده سلیمان الی موضعه قال فرده من یومک} همین الان باید گردن بند را برگردانی. {و ایاک ان تعود لمثل هذا} و دیگر تکرار هم نباید شود. {ثم قال اولی لابنتی لو کانت اخذت العقد علی غیر عاریه مضمونه مردوده لکانت اذن اول هاشمیه قطعت یدها فی سرقه} اگر این عاریه مضمونه نبود اول هاشمیه ای که دستش را برای سرقت قطع می کردم دختر خودم بود. بالاخره دختر آن گردن بند را آورد و تحویل داد و خود دختر هم آمد و گفت {انا ابنتک و بضعه منک فمن احق بلبسه منی؟} چه کسی از من شایسته تر می باشد که این گردن بند را به گردن بیاویزد؟ حضرت امیر المومنین فرمودند که {یا بنت علی بن ابیطالب لا تذهین بنفسک عن الحق} به این جمله دقت بفرمایید فرمودند که {أکل نساء المهاجرین تتریز فی هذا العید بمثل هذا} آیا همه زن های مهاجرین مثل این گردن بند را روز عید قربان می بندند؟ گفت نه. این یک تبعیض است چرا باید فرقی باشد بین

دختر امیر المومنین و دیگران در استفاده از بیت المال؟! خلاصه، می گوید این را برگرداندم. مطالعه بفرمایید ان شاء الله فردا.

شرط وجود امام أو من نصبه در جهاد ابتدائی کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحثی که درباره جهاد است چند تا مطلب باید مورد توجه باشد که ان شاء الله تعالی بعضی موارد بحث شد و بعضی ها بعدا بحث خواهد شد. یکی این بود که آیا جهاد ابتدایی انحصار به امام معصوم علیه السلام دارد؟! یعنی بدون اذن امام معصوم جهاد ابتدایی واجب نیست؛ بلکه مشروع نیست. صاحب ریاض و صاحب مسالک در زمان غیبت، غیر از جهاد دفاعی هیچ جهادی را مشروع نمی دانسته اند. وجوب جهاد را بلکه مشروعیت جهاد را منحصر به اذن امام معصوم علیه السلام یا منصوب امام معصوم، -منصوب خاص- می دانسته اند. این یک مبنا بود که ما قبول نکردیم و گفته ایم از ادله ثابت است که فقیه هم همان قدرت و اختیار را در زمان غیبت امام دارد؛ همان شأن و موقعیتی که امام معصوم در مدیریت جامعه اسلامی دارد. یکی از شئون مدیریت، مسئله جهاد می باشد. بنابراین این را ما بحث کردیم و ثابت شد به اینکه در زمان غیبت امام معصوم فقیه هم می تواند با شرایطش به این امر قیام کند. بیشتر از این، این را ما فعلا بحث نمی کنیم. دوم این است که آیا جهاد در اسلام منحصر به جهاد دفاعی است یا نه، جهاد ابتدایی هم داریم؟! عده ای، -مخصوصا از عامه- فکر کرده اند که اصلا تمام جهادهای پیغمبر صلوات الله علیه و آله همه اش دفاع بوده است و در اسلام ناب می خواهند

ص: ۴۰۳

بگویند که جهاد ابتدایی نداریم. یکی از کسانی که این قول را تقویت می کند و خیلی تشدید می کند صاحب المنار می باشد؛ که یکی از مفسرین است. ما این روایت را بحث خواهیم کرد که جهاد، وسعت جهاد یا ضیق اش تا چه اندازه است. اینها می خواهند ادعا کنند که تمام جنگ های پیغمبر دفاع بوده و در اسلام ما جهاد ابتدایی نداریم. این هم یک بحثی است که باید بعدا انجام دهیم. خوب بحث دیگر این است که جهادهایی مثل قیام امام حسین علیه السلام چه نوع جهادی است؟ اگر قرار باشد که جهاد را ما محدود کنیم به جهاد ابتدایی که برای دعوت به اسلام باشد یا برای دفاع از کشور اسلامی باشد، در مثل قیام امام حسین علیه السلام چه بگوییم؟ امثال آن زیاد می باشد. این هم یک بحثی است که باید انجام دهیم که جهاد در اسلام محدود به آن است که فقهای ما گفته اند؟! بنده معتقد هستم که نه، جهاد یعنی هر حرکتی، هر انفاق مالی و هر انفاق و ایثار جانی، که برای اعلائی کلمه اسلام باشد، جهاد است. چه یک نفر انجام بدهد و چه چند نفر انجام بدهند. از این جهت ما در برابر قیام شهدای فخر -که بعدا بحث می کنیم-، زید بن علی بن حسین علیه السلام، مال سیدالشهدا قبل از همه اینها، اینها چه نوع جهادهایی است؟! جهاد اصلا در اسلام یک معنای بسیار وسیعی دارد. هر کسی که با هر قدرتی و با هر حرکتی، هدف، فی سبیل الله و اعلائی کلمه اسلام باشد کوبیدن دشمن و اعلائی

ص: ۴۰۴

کلمه اسلام باشد، جهاد می باشد. یک معنای بسیار وسیعی دارد. خود انقلاب. خوب این چند تا بحث که باید انجام بدهیم. الان سه تا شد. در نظر بگیرید، اولی تمام شد. گفتیم که فقیه همان قدرت را دارد. ولی دومی که گفتیم جهاد منحصر به جهاد دفاعی نیست و اعم می باشد. سومی که مثل قیام های سید الشهداء علیه السلام، قیام زید و شهدای فخر و امثال آنها، حتی قیامی مثل قیام میثم تمار و حجر بن عدی، اینها جهاد است. بالاخره به عقیده بنده، عرض کردم که در آن زمان مبتلا به نبوده، فقهای ما خیلی مختصر بحث کردند اند، محدود بحث کرده اند؛ حال اینکه جهاد خیلی اوسع است از اینکه اینها گفته اند، که دو نوع بیشتر نیست، سه نوع بیشتر نیست. یکی جهاد برای دعوت به اسلام است، یکی برای جهاد دفاعی است، سوم بغاه است. نه خیر جهاد خیلی وسیع تر از اینهاست. ما در مثل کشته شدن معلی بن خنیس و حجر بن عدی و میثم تمار و قنبر و کمیل، قیام زید و قیام شهدای فخر و سید الشهداء - و امثال اینها زیاد می باشد - اینها هم جهاد می باشد. شهادت است و جهاد. بنابراین ما نباید جهاد را معنی کنیم. آنچه از قرآن و تاریخ صحیح استفاده می شود خیلی وسیع تر از این می باشد. حالا اینجا مطلبی می خواهیم عرض کنیم؛ اینکه امام رضوان الله تعالی علیه در موقعی که قیام انجام گرفت و انقلاب پیروز شد و جمعیت هایی می آمدند، آن موقع بعضی ها در گوشه و کنار تمسک کردند به این

روایت باب سیزدهم که می خواهیم بخوانیم. در باب سیزده از باب جهاد عدو در وسائل، شانزده- هفده روایت است. استفاد از اینها که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام، هر قیامی محکوم به شکست است و باطل است. امام می فرمودند که رفاه طلبان و انزوا طلبان شکم پرست، برای اینکه تنبلی خودشان را توجیه کنند به این روایات چسبیده اند و چه بساطی به راه انداخته اند و این روایت مخالف قرآن است که فرموده اند یکی از معیارها برای صحت و بطلان روایت، سنجیدن با قرآن است، مخالفت کتاب و موافقت کتاب است. برای اینکه انبیاء در برابر قدرتهای ظلم و جباران قیام می کردند. خوب این قرآن می گوید که همیشه مسلمانان یک وظیفه دارند، قدرت پیدا کنند و در برابر قدرتهای باطل و فاسد قیام کنند. حضرت موسی علیه السلام را مثال می زند. ایشان می گوید این روایت وعاظ السلاطین برای توجیه شکم پرستی و تنبلی خودشان درست کرده اند. اما ما ناچاریم که این روایات باب سیزدهم را بالاخره مورد بحث قرار دهیم. باب سیزده از ابواب جهاد عدو صفحه ۳۵ جلد یازده از وسائل ۲۰ جلدی. عنوان باب این است که باب حکم الخروج بالسیف قبل قیام المهدی علیه السلام. حالا اینجا عبارت چیز دیگر نوشته، من مهدی علیه السلام می گویم. می خواهیم این را بررسی کنیم. بحث جهاد ما با تاریخ هم خیلی ارتباط دارد. ائمه علیهم السلام در زمانی می زیسته اند که خوب جریان هایی وجود داشته. آنوقت مسلمان ها هم فرقه فرقه بوده اند. برخی از فرقه ها مثل زندیه قائل

بوده اند که امام صادق علیه السلام کوتاه می آید و ایشان امام نیست و از این قبیل چیزها و بله خوارجی بودند که آنها خروج در برابر حکومت را لازم و واجب می دانسته اند و امام صادق علیه السلام در زمان حکومت خودشان قیام را لازم نمی دانستند. حالا-بالا-خره ما روایات را یک-یک می خوانیم. خبر اول باب {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحیی عن عیسی بن القاسم}. خبر سندا صحیح می باشد. کلینی از علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان،-این چهره ها را کاملا می شناسیم- عن عیسی بن القاسم؛ که این هم یک چهره جدیدی است؛ ولی ثقه می باشد. ثقه است و عین و ثقه. از ثقات طبقه پنج است ایشان. {قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: عليكم بتقوى الله وحده لا شريك له} اول سفارش به تقواست، {و انظروا لانفسكم} خودتان را نگاه کنید، مراقب خودتان باشید. {فوالله ان الرجل} اول ترجمه می کنیم بعد می بینیم چه میگوید. {لیکون له الغنم} لام جواب قسم می باشد {لیکون له الغنم فيه الراعی}، یک شخصی گوسفندهایی دارد. یک چوپانی آن گوسفندها را اداره می کند؛ {فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها} همین شخصی که گوسفند دارد و چوپان دارد، یک چوپانی را دید که آن ماهر تر است در اداره گوسفندها،-خوب چوپان ها تفاوت خیلی دارند. یک چوپانی ممکن هست که بصیرت و مهارت کامل ندارد. گوسفندهایش گرگ ها در کمین اش هستند، چون مهارت ندارد، بلد نیست، ممکن است که این گوسفندها در

معرض حمله گرگ ها باشند و از بین بروند. اما یک چوپانی هست که بصیرت دارد به این منطقه، از همه جهت. - وقتی که آن شخص صاحب گوسفند یک چوپان ماهرتری را پیدا کرد این را می گذارد کنار آن چوپان ماهرتر و او را برای اداره گوسفندهایش انتخاب می کند. خوب {یخرجه و یجیء بذلک الرجل الذی هو اعلم} می رود سراغ آن چوپانی که اعلم بوده از چوپان اولی. این یک کبری کلی است و درست است {و الله لو کانت لاحدکم نفسان} حضرت به اصحابشان می فرماید اگر شما دو جان داشتید، {یقاتل بواحدہ یجرب بها} با یک جان می رفتید جنگ می کردید و تجربه می کردید و با جان دیگر نتیجه آن تجربه را به کار می بستید. اما یک جان که بیشتر ندارید، چون یک جان بیشتر ندارید. حالا اگر این جان را ببرید و جنگ کنید و در ضمن جنگ از دست بدهید تمام شده رفته. زمان امام صادق علیه السلام - در سال ۸۰ هجری به دنیا آمده و در سال ۱۴۵ یا ۱۴۶ یا ۱۴۸ به شهادت رسیده در سن ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۸ سالگی - این دوره دوره بسیار طوفانی بوده. بنی امیه رو به انقراض می رفتند با آن ظلم های فراوان، در میان مردم منفور بودند. مردم کم کم بالاخره در گوشه و کنار مجهز می شدند؛ برای خاطر اینکه یک حکومتی به وجود بیاورند، که این حکومت، حکومت اهل بیت علیهم السلام باشد. چون بنی امیه در برابر اهل بیت، ظلم های فراوان کردند. قبل از جریان انقراض بنی امیه یک شهیدی - غیر از

سید الشهداء علیه السلام که خیلی مهم است - شهیدی از این دودمان به نام زید بن علی بن حسین قیام کرد در برابر هشام بن عبد الملک. در میان سلاطین بنی امیه، هشام بسیار شقاوتمند و در عین حال بسیار با تدبیر بوده، بالاخره قیام کرد و به شهادت رسید. زید خیلی مقامش عالی است. برادر حضرت باقر علیه السلام است که بعد از حضرت باقر که امام است، زید فقیهاً - شجاعاً - سخیاً - خیلی مرد بزرگی است. زید خیلی مرد بزرگی است. پیغمبر صلوات الله علیه و آله از شهادت زید خبر داد. به سید الشهداء فرمود { يَا حَسَيْنُ يُخْرَجُ مِنْ صُلْبِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَتَخَطَّى هُوَ وَأَصْرِي حَابُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رِقَابَ النَّاسِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِمَا حَسَابٌ } . این را پیغمبر به امام حسین فرمودند. در میان اهل بیت، منتظر ولادت یک چنین مولود با عظمتی بودند؛ چون در میان اهل بیت عظمت زیادی داشت و حضرت امیر علیه السلام هم فرموده بودند. بنده هم جریان آن را در کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته ام. بالاخره منتظر یک مولودی که در هاله ای از عظمت باشد، بودند. تا اینکه زید به دنیا آمد. در سفینه البحار هست که زمانی که زید به دنیا آمد امام سجاد علیه السلام قرآن را برداشت و تفأل زدند؛ این آیه آمد که { ان الله اشترى من المومنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة } قرآن را زمین گذاشتند و دوباره برداشتند و تفأل زدند این آیه آمد { فضل الله المجاهدين على القاعدین } . { قال هو والله زيد، هو والله زيد، هو والله زيد } این مولود

همان است که پیغمبر فرمودند. خلاصه زید بسیار شجاع و سخی و عابد و زاهد و فقیه بود. سپس تا اینکه زید قیام کند حضرت باقر علیه السلام از دنیا رفتند. قیامش زمان امام صادق علیه السلام صورت گرفت. حضرت امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند - که در سفینه البحار و روضه کافی هست. اسم ابو حمزه ثابت بن دینار است و کنیه اش ابو حمزه است و ثمالی هم که لقبش می باشد. - فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا} اگر تو بمانی خواهی دید که فرزند من زید را می کشند. زید رفت به شام پیش هشام که از نزدیک هشام را نصیحت کند و هشام به خاطر آن غروری که داشت خیلی متکبرانه با زید برخورد کرد. بالاخره هشام دستور داد که زید را از شام بیرون کنند. زید که از شام بیرون شد گفت {لا یکره قوم حرّ السیوف قطّ الا ذلّوا} هر کس که از حرارت شمشیر ترسید ذلیل شد. - نباید از شمشیر و جهاد ترسید. - زید از مدینه آمده بود، دیگر به مدینه بر نگشت. آمد به کوفه. - مردم به دلیل اینکه گرفتار ظلم نشوند رهبر می خواهند و الا مردم آماده قیام هستند - وقتی به کوفه آمد مردم جمع شدند و با او بیعت کردند برای قیام. در تاریخ هست که ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. زید در برابر هشام در کوفه قیام کرد؛ منتهی مردم کوفه همان مردم کوفه اند. در درگیری و گرما گرم جنگ عهد و پیمان خودشان را شکستند، اکثرا متفرق شدند و تعداد کمی ماندند.

تا در ضمن آن برخورد تیری به پیشانی زید اصابت کرد؛ او را از میان لشکر بیرون بردند. یک حجّام (حجّامت کننده) آوردند که آن تیر را بیرون آورد. تیر را که بیرون کشید، زید به شهادت رسید؛ ولی چون می ترسیدند که به بدنش اهانت شود آوردند و جلوی آبی روان که در آنجا بود را بستند و زید را در آنجا دفن کردند و آب را از همان جا به جریان انداختند تا دیگر کسی به آنجا نیاید. ولی همان حجّام رفت و خبر داد به طرفداران هشام و فردا صبح آمدند در آنجا و بدن زید را نبش قبر کردند و بدن زید را مثله کردند و سرش را هم بریدند و در کوچه های کوفه کشاندند. بعد به دار زدند و حدود چهار سال بالای دار بود. حالا این جریان را امام سجّاد علیه السلام برای ابو حمزه بیان کردند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا} (یعنی لباس و کفش را سلب کردند) مصحوبا (کشان کشان در کوفه) مصلوبا فی الکناسه (کناسه مکانی بود در کوفه) {ثم یحرق}. بعد یحیی پسر زید چون می دانست که چون پدرش در آنجا شهید شده، اگر در آنجا بماند مورد سختگیری قرار می گیرد، به همین دلیل آمد به ایران و در طالقان قیام کرد و به شهادت رسید. قیام یحیی هم خیلی عجیب است. وقتی یحیی در اینجا قیام کرد هشام یا ولید که چوبه دار را با زید سوزاند و خاکسترش را به باد دادند، {و یذری فی البحر} و به دریا ریختند. خلاصه بنی امیه رو

به زوال رفتند. بعدا که بنی عباس سر کار آمدند، در بنی عباس موج سواری کردند. مردم متوجه اهل بیت بودند که حالا که بنی امیه این چنین و آن چنان کردند و حدیث ثقلین و امثال آن هم که بود، حقانیت اهل بیت و عظمت اهل بیت روز به روز جلوه بیشتری پیدا می کرد، پس حالا بیایند و یکی از اهل بیت علیه السلام را به عنوان حاکم انتخاب کنند؛ آن هم امام صادق علیه السلام بود. ولی آن موج سوارها آمدند به نام اهل بیت توجه مردم را قبضه و جلب کردند که ما هم اهل بیت پیغمبریم. اول می گفتند ما بیعت می کنیم بر مردم برای {رضا من آل محمد}. هر کسی از آل محمد که مردم از او راضی باشند. به این نام کلی مردم حاضر شدند و بیعت کردند؛ ولی در میان اینها عبد الله پسر حسن مثنی - امام حسن مجتبی پسر دارید به نام حسن مثنی. عبد الله جزو رؤسای بنی عباس بود. او دو پسر داشت به نام محمد و ابراهیم. - اینها فکر کردند که اینها خلافت و سلطنت و حکومت را که الان مردم به آن توجه دارند، قبضه کنند. ولی عظمت امام صادق علیه السلام معلوم بود. امام قیام را صلاح نمی دانستند. ابو مسلم خراسانی چند نامه نوشت؛ یکی برای امام صادق علیه السلام، یکی برای محمد بن عبد الله، یکی برای خود عبد الله و داد به قاصد. اول به امام صادق نوشت که اگر شما حاضر باشید ما این لشکری که فراهم کرده ایم همه اینها را می آوریم دور و

بر شما زمام امور را به دست بگیرید. امام صادق علیه السلام می دانستند که این کار به نتیجه نمی رسد و بالاخره بنی عباس حکومت را قبضه خواهند کرد، عبد الله و محمد بن عبد الله به مردم می گفتند که امام صادق صحفی است. یعنی کسی که سرو کارش با کتاب است، اهل جنگ و جهاد نیست و ما یک کسی را می خواهیم که اهل جنگ و جهاد باشد. این چنین تبلیغی را راه انداخته بودند که ما الان مرد میدان و جهاد می خواهیم و امام صادق علیه السلام همیشه سر و کارش با کتاب است. امام صادق گفتند بله من صحفی هستم ولی صحف ابراهیم و موسی و ... نزد من است. یک حدیثی هم درست کردند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند که کسی قیام کرد که اسمش اسم من است و اسم پدرش اسم پدر من است. که این هم محمد بن عبد الله است و او می گفت که من هستم. خلاصه یک چنین جریانی بود و امام صادق با یک چنین جریانی مواجه بودند. آن کسی که نامه را آورده بود داد امام صادق خواند. گفت جواب؟ شب بود امام صادق چراغ را کشید به پیش و نامه را گرفت و روی چراغ سوزاند و فرمودند جوابش همین. بعد ابو مسلم خراسانی رفتند و جریان بنی عباس به وجود آمد. این حدیث نظر به آن دارد که الان می خوانیم معلوم می شود امام صادق می خواهند به اصحابشان بگویند که شما نه به این لشکر، نه به این جبهه ارتباطی نداشته باشید. جبهه

ای که مال محمد بن عبد الله و عبد الله است؛ که اینها پیروز نخواهند شد. اینها امام صادق را قبول نداشتند. اینها می خواهند در مقابل امام معصوم خودشان جبهه ای درست کنند. این است که حدیث ما خیلی با تاریخ مربوط است. یعنی این باب به طور کلی. حضرت می فرمایند {لو كانت لاحد نفسان} اگر شما دو تا جان داشتید {یقاتل بواحده یجرب بها} با یکی جنگ می کردید {ثم كانت الاخرى باقیه یعمل علی ما قد استبان لها} بعد که می جنگیدید با اینها و آن کشته می شد؛ ولی برایتان روشن می شد که اینها حکومت عدل الهی را نمی خواهند. اینها در مقابل امام صادق آمده اند و بساطی درست کرده اند، آن وقت می توانستید که از تجربه خود استفاده کنید، بدانید که اینها باطلند؛ ولی چه کنید شما یک جان بیشتر ندارید. اگر بروید و جمع شوید دور بنی عباس و این یک جان را از دست بدهید، خسارت کرده اید. {و لکن له نفس واحده} و لکن هر کدام از شما یک نفس دارید. {اذا ذهب لقد والله ذهب النوبه (یا التوبه)} اگر آن یک نفس از بین برود دیگر نوبه یا توبه شما از بین رفته. {فأنتم احق أن تختاروا لانفسکم} شما شایسته هستید که یک نفر را خودتان انتخاب کنید، دنبال هوی و هوس و تبلیغات بنی عباس نروید. {ان اتاکم آت منا} اگر از طرف ما کسی آمد، شما به آن جبهه پیوندید، با ما باشید. ولی این جبهه، جبهه ی ما نیست. این جبهه ی بنی عباس است. {فانظروا الی ای شیء

تخرجون! ببینید شما حرکت می کنید بر چه مرکزی و بر چه جریانی حرکت می کنید؟! دقیق باشید، حق را از باطل تشخیص بدهید، دنبال هر تبلیغاتی نروید. {و لا تقولوا خرج زید، و انّ زید کان عالما و کان صدوقا}. اینها به امام صادق می گفتند زید قیام کرد در برابر بنی امیه شما هم قیام کنید و بیایید به میدان. امام فرمودند زید غیر از عبد الله و محمد بن عبد الله بود. زید عالمی بود و صدوق هم بود. {و لم يدعكم الی نفسه} زید شما را به خودش دعوت نمی کرد. دعوت می کرد به امام معصوم. ولی اینها، منظور خودشان هستند. اگر هم از ما اسم می برند به عنوان ابزار می خواهند استفاده کنند. {و انما دعاكم الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله} زید دعوت می کرد اشخاص را به رضای آل محمد که همان ائمه باشند. -قیام زید سال ۱۲۱ ه.ق است در زمان امام محمد باقر علیه السلام بود و وقتی شهید شد زمان امام صادق علیه السلام بود- {لو ظهر لوفی بما دعاكم الیه}. اگر زید غالب می شد وفا می کرد، حکومت را به ما می داد. {انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه}. ولی زید خارج شد در برابر هشام. یک سلطانی بود که خیلی قدرت داشت. چون خیلی قدرت داشت زید شکست خورد. این مال زید بود. اما امروز به چه صورت است؟ {فالخارج منا الی ایّ شیء يدعوكم} این که امروز عبد الله بن حسن مثنی و پسرانش شما را به چه دعوت می کنند؟ {الی الرضا من

آل محمد صلوات الله عليه و آله { نه خير، {فنحن نشهدكم أنّا لسنا نرضى به} ما شهادت می دهیم به این قیام - اینها که اهل بیت را ابزار قرار دادند و موج سواری می خواهند کرد، قدرت را به دست بیاورند و مستقل باشند- ما به این راضی نیستیم. {و هو يعصينا اليوم و ليس معه احد}. این شخصی که قیام کرده الان که تنهاست ما را قبول ندارد. فردا که قدرت پیدا کرد به طریق اولی ما را قبول نخواهد داشت. {و هو اذا كانت الرايات و الالولیه أجدر أن لا يسمع منا}. وقتی که فردا پرچم ها را به دور خودش ببیند شایسته تر است که از ما هیچی نشنوند. آن هم این چنین آدمی امروز که تنهاست از ما هیچی قبول نمی کند، فردا که آلویه و رایات دورش را بگیرند مسلما أجدر است که آن لا يسمع منا. {إلا من اجتمعت بنو فاطمه معه} او قبول نخواهد کرد که بنو فاطمه با او جمع شوند، {فوالله ما صاحبكم الا- من اجتمعوا عليه اذا كان رجب}. حالا امام صادق یک وعده ای به اینها می دهد، با قیام بنی عباس نباشید، اما ماه رجب اگر شد، شعبان اگر شد، رمضان، آنجا شما همراهی کنید. حالا- این برای چیست؟ {اذا كان رجب فأقبلوا على اسم الله و ان أحببتم أن تتأخروا الى شعبان فلا ضير و ان أحببتم أن تصوموا في اهلاليكم فلعل ذلك يكون اقوى لكم و كفاكم بالسفیانى علامه}. معنی ذیل درست روشن نیست. آیا آن زمان چیزی بوده است و ما نمی دانیم و تاریخ ثبت نکرده است؟! و یا نظر

دارد به امام زمان علیه السلام؟! مراد از سفیانی چیست؟ یکی از مطالبی که در اخبار آخر الزمان باید مورد بحث قرار گیرد، سفیانی، مروان، دجال، یمانی است. اخبار مربوط به آخر الزمان خیلی منقح نشده است چون در حوزه ها خیلی مورد بحث قرار نگرفته است؛ ولی واقعا نیاز به تحقیق دارند و خیلی از اخبار را اهل بیت علیه السلام به رمز فرموده اند. چون در آن زمان غیر از گفتن رمز چاره ای نبوده است. ولی کسی باید تحقیق کند که مثلا آیا دجال یک نفر است و یا دجاجیل؟ مراد از دجال و سفیانی و ... چیست؟ خلاصه آخر حدیث درست روشن نیست، شاید یک جریان تاریخی در آن زمان بوده است. ولی تا اینجا روشن شد که امام صادق علیه السلام نظرشان این بوده است که با بنی عباس هماهنگ نباشید و ... این خبر مربوط به آن زمان است. بنابراین به درد بحث ما نمی خورد که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام هیچ کس کاری انجام ندهد و قیام نکند. این حدیثی است مربوط به آن زمان که نهی می کند از پیوستن به بنی عباس و گرم کردن جبهه ی بنی عباس. بنابراین حدیث اول دلالت بر آنچه آنها بیان کرده اند ندارد. تا بقیه را ان شاء الله بحث کنیم.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره روایات باب سیزده از ابواب جهاد عدو می باشد، که تمسک به این روایات شده در اینکه قیام و جهاد قبل از ظهور مهدی علیه السلام محکوم به شکست می باشد. بنابراین می خواهند بگویند قیام و جهاد

ص: ۴۱۷

در برابر هر نوعی از قدرت های کفر و استکبار و فساد قبل از ظهور مهدی علیه السلام واجب نیست و این روایات آن را نفی می کند. از این جهت توجه به این روایات بسیار، بسیار مهم می باشد، خبر اول که صحیحه عیص بن القاسم می باشد، سندش هم صحیح است و دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السلام به اصحاب خودشان می فرمایند که سر جای خود بنشینید و حرکت نکنید، اما در ضمن دارد که جریان زید با جریان فعلی که در زمان امام صادق بود با هم فرق دارند، زید در زمان بنی امیه قیام کرد، زید مجاهد یکی از کسانی است که پیامبر اکرم صلوات الله علیه وآله و حضرت امیر علیه السلام خبر داده بودند، چنین فردی که فرد برجسته و بسیار مهمی است قیام می کند و به شهادت می رسد و دارای مقام بسیار والایی است. خوب اینجا امام صادق علیه السلام معاصر با افراد دیگری غیر از زید نیز هستند، معاصر با بنی الحسن هستند، بنی الحسن سادات حسنی، با امام صادق علیه السلام معاصر بودند، تعدادی از اینها با امام صادق نقش مخالف ایفاء می کردند، به امامت حضرت معتقد نبودند، چون جوّ یک جوّ خاصی بود که بنی امیه با آن همه فساد و ظلم ولی ایشان سکوت کرده بودند، خوب مردم متدین می خواهند قدرت را به دست بگیرند، قدرت به دست کسی سپرده شود که، آن جنایات و فسادها را مرتکب

ص: ۴۱۸

نشود ، عادل باشد ، حکومت حقه باشد ، حکومت اسلام باشد . از این جهت که مردم همچین حرکتی دارند و یک هم چنین
علاقه ای دارند اینجا موجهی به وجود آمده برای تغییر حکومت و برای به وجود آمدن یک حکومت مقتدر ، مردم هم چشم
هایشان به سوی اهل بیت می باشد ، بنی امیه هم ظلم هایشان بیشتر به اهل بیت بوده است ، امام صادق علیه السلام امام وقت
بود و وجود داشت و در برابر ایشان بنی الحسن بودند که می خواستند از این موج بهره بگیرند و آنها قدرت را به دست
بگیرند . یکی از این افراد که در اینجا وجود دارد عبد الله محض می باشد ، عبد الله پسر حسن مثنی است ، حسن مثنی پسر
امام حسن می باشد ، به او عبد الله محض می گفتند چون پسر حسن مثنی است و حسن مثنی هم پسر امام حسن مجتبی است و
مادرش هم فاطمه بنت الحسین می باشد ، محض می گفتند چون یک نسب بسیار شریفی دارد ، از طرف مادر به امام حسین
می رسد و از طرف پدر به امام حسن مجتبی علیه السلام می رسد . عبد الله محض شخصی با سواد بوده و موقعیت مهمی داشته
، که این چنین پسرانی دارد که اسم یکی از آنها محمد می باشد ، محمد نفس زکیه گفته می شد ، این هم موقعیت مهمی
دارد حتی بعضی ها اقرار می کردند آن مهدی که موعود می باشد همین محمد نفس زکیه می باشد ، برادری دارد به نام
ابراهیم آن

هم بسیار بسیار جلیل و شجاع و مبارز می باشد ولی اینها به امام صادق علیه السلام عنایت ندارند ، خودشان می خواهند قدرت را به دست گیرند ، منصور دوانیقی هم اول با اینها بیعت کرده بود ولی بعد از اینکه سفاح مرد برگشت . خوب یک جریان به وجود آمده که خیلی حساس می باشد برای اینکه بنی امیه سقوط کرده اند و افرادی هم می خواهند قدرت را به دست گیرند ، و از آن افراد بنی الحسن هستند ، امام صادق علیه السلام امام وقت و امام معصوم می باشند . اینها می خواهند سعی کنند امام صادق از آنها تبعیت کنند ، امام صادق از آنها تبعیت نمی کند چون می داند که این سعی و کوشش به جایی نمی رسد و بنی الحسن در این جریان پیروز نمی شوند و بالاخره خلافت به منصور و بنی عباس منتقل خواهد شد . این هم یک جریانی است این روایات با تاریخ خیلی مرتبط می باشند . خبر اول را سنداً خواندیم که صحیح بود و دلالت داشت که امام صادق علیه السلام به اصحاب خودش می گوید که سر جای خود بنشینید و تصمیم نگیرید و حرکت نکنید ، تا اینکه امام می فرماید {فانتم احق ان تختاروا لانفسکم} شما خودتان (اصحاب امام صادق علیه السلام) اختیار کنید یک شخصی را و جلو بیندازید ، دور کسی را بگیرید که شایستگی داشته باشد . {ان آتاکم آتِ منّا} اگر از طرف ما کسی آمد و گفت که شما بر محور امام صادق علیه السلام باشید ، حرکت کنید . {و لا

تقولوا خرج زید { خیلی از حرفها این بود که گفتند ، زید شمشیر برداشت و جهاد کرد ، به امام گفتند که شما هم جهاد کن تا اینکه تو این خلافت را به دست گیری ، البته بنی عباس هم نمی خواستند به این سادگی خلافت را از دست بدهند . تو جهاد کن و شمشیر بزن مثل زید ، بر همه دشمن ها ، بر همه مدعیان غالب باش و زمام امور را به دست بگیر . امام می فرماید { لا تقولوا خرج زید { نگوئید که زید خروج کرد پس تو هم باید قیام کنی یا به قیام کنندگان ملحق شوی زید فرق دارد با عبد الله و محمد نفس زکیه و ابراهیم ، زید با اینها فرق دارد چون عبد الله محض و پسرانش حکومت را برای خودشان می خواهند ، ولی اگر زید غالب می شد موقعیت و حکومت را به امام خودش می داد اگر زید پیشرفت می کرد امامت یعنی موقعیت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد ، زید این گونه بود ، به خودش هم دعوت نمی کرد بلکه به کسی که پیغمبر و آل او راضی باشند دعوت می کرد ولی اینها حکومت را برای خودشان می خواهند و امام صادق را قبول ندارند { و لا تقولوا خرج زید { نگوئید که زید خروج کرد ، جهاد کرد پس من هم الان باید در جهاد شرکت نمایم ، با چه کسی باید شرکت کنم ، باید با بنی الحسن شرکت کنم و آنها من را قبول ندارند { زید کان عالما و کان صدوقا { زید با

عبد الله محض و فرزندانش فرق دارد زید عالم بود {و کان صدوقاً و لم یدعکم الی نفسه} هیچ وقت شما را به طرف خودش دعوت نمی کرد {و انما دعاکم الی الرضا من آل محمد} و زید دعوت می کرد به کسی که از آل محمد باشد و مردم به او راضی باشند {و لو ظهر لوفی بما دعاکم الیه} اگر زید ظهور می کرد، یعنی اینکه غالب می شد، اگر زید غالب می شد وفا می کرد، یعنی سلطنت و حکومت را به امام صادق علیه السلام می داد، بنابراین وضع فعلی و بنی الحسن فعلی و قیامشان با زید فرق دارد، زید اینگونه انسانی بود اگر غالب می شد حکومت را به امام می داد و به طرف خودش هم دعوت نمی کرد، اینها مردم را به طرف خودشان دعوت می کنند و اگر غالب شوند هم حکومت را به امام نخواهند داد این تفاوت بود بین عبد الله محض و فرزندانش با زید. ما می خوانیم تا تفاوت بیشتر معلوم گردد، در باب نهم حدیثی است، حدیث دوم، صفحه ۲۸، جلد یازده، وسائل ۲۰ جلدی، خبر این می باشد {و عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن زراره عن عبد الکریم بن عتبه الهاشمی} خبر سنناً باز هم صحیح می باشد یعنی کلینی از علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن ابی عمیر، عن عمر بن اذینه، عن زراره که معلوم می باشند، عن عبد الکریم،

عبد الکریم بن عتبہ الهاشمی طوری که زرارہ از آن نقل می کند او ہم ثقہ می باشد و هر دو از طبقہ چہار می باشند . {قال کنتُ قاعداً عند ابي عبد الله عليه السلام بمکہ} عبد الکریم بن عتبہ می گوید ، نشستہ بودم نزد ابي عبد الله در مکہ ، {اذ دخل عليه اناس من المعتزله} عدہ ای از معتزلہ آمدند خدمت امام صادق عليه السلام . معتزلہ سنی هستند اما در آن زمان بخاطر ظلم های زیاد بنی امیہ وضعیت طوری شدہ بود کہ ہم سنی و ہم شیعه البتہ بیشتر شیعه ، ناراحت بودند . حالا بنی امیہ سقوط کردہ است دنبال کسی می کردند کہ این موقعیت را بہ دست گیرد. از جملہ آنها عمرو بن عبید ، واصل بن عطاء ، حفص بن سالم ، مولی بن ہبیرہ می باشند ، {و ناس من روسائهم} ، اینها تمامشان از معتزلہ اند و سنی می باشند . سنی ها دو طایفہ هستند ، اشاعرہ و معتزلہ ، نوعاً اشاعرہ هستند و عدہ ای معتزلہ ، فرق و تفاوت آنها را نیز می دانید کہ چہ هست . اینها معتزلہ بودند ، سنی بودند ولی معروف بودند ، این عمرو بن عبید همان کسی است کہ ہشام با او بحث کرد در زمان امام صادق عليه السلام ، امام صادق عليه السلام بہ ہشام فرمودند ، کہ ای ہشام شنیدہ ام کہ رفتہ ای بہ بصرہ ، ہشام فقیہی بود در عین حال تاجر ہم بود ، امام صادق عليه السلام یکی از کارہایش این بود کہ افرادی را تربیت

کند که مناظره کنند و مسلط باشند بر آراء و عقاید و معلومات تا با سنی ها و غیر سنی ها مباحثه کنند ، حدیث در اصول کافی می باشد امام صادق علیه السلام روزی به هشام فرمودند که شنیده ام رفته ای به بصره و بحث کرده ای با عمرو بن عبید معتزلی ، (با همین شخص) دلم می خواهد آن را برای من نقل کنی ، هشام گفت یابن رسول الله من نزد شما خجالت می کشم بیان کنم ، قدرت بیان من در برابر شما ناتوان می باشد ، حضرت فرمودند هر چه ما می گوییم از لحاظ ادب باید آن را انجام دهید ، همان بحثی که شما در بصره انجام دادید برای ما نقل کنید . هشام گفت من روز جمعه ای وارد بصره شدم ، و دیدم که بصره پر است و من با سختی جا پیدا کردم . کم کم خودم را نزدیک کردم به عمرو بن عبید دیدم که یک لباس بسیار ساده ای پوشیده و مردم سوال می کنند و او جواب می دهد . من هم گفتم یک سوالی دارم ، اجازه می دهید سوال کنم ، گفت سوال کن ، گفتم آیا چشم دارید ؟ گفت بله . گفتم چشم برای چه می باشد ؟ گفت خوب با آن می بینم . گفتم آیا قوه ذائقه و زبان دارید ؟ گفت بله . با این چه می کنید ؟ گفت طعم غذاها را می چشم و امثال اینها . گوش دارید ؟ گفت بله . اصوات را می شنوم . گفت چه سوال هایی

می کنی، گفتم هر کس به اندازه خودش سوال می کند و من هم اینگونه سوال می کنم. بعد از چند سوال گفتم عقل هم داری؟ گفت بله. گفتم عقل برای چه می باشد؟ گفت، فرزند عزیزم! عقل برای این است که چشم می بیند، زبان می چشد و گوش هم می شنود اما اینکه درک صحیح از ناصحیح، درک قبیح از غیر قبیح اینها کار عقل می باشد، مثلاً ما با چشم می بینیم این راه است و آن چاه اما اینکه از راه بروی و به چاه نیفتی این کار عقل می باشد. با زبان می چشی این تلخ است و آن غیر تلخ اما تلخ را نخور و شیرین را بخور این کار عقل می باشد بنابراین اینها کارشان این است که محسوسات را درک می کنند اما حکم و قضاوت به اینکه کدام صحیح است و کدام صحیح نیست، کدام مضر و کدام مفید است این کار عقل است که راهنماست و راه را نشان می دهد. وقتی که به اینجا رسید هشام گفت که وقتی خداوند در این بدن شما یک قوه ای، قدرتی قرار داده برای تشخیص حق از باطل، برای راهنما بودن بدن که یک مجموعه کوچکی است، خداوند در یک مجموعه بزرگ بشری کسی را به عنوان هادی و راهنما قرار نداده؟! آن خداوند عادل و حکیمی که در وجود انسان که یک مجموعه کوچکی است هادی و راهنما قرار داده، چطور ممکن است که برای جامعه هادی و راهنما

معین نکند؟! . هشام می خواهد ریشه را بزند چون سنی ها می گویند که بعد از پیغمبر خدا امامی قرار نداده است ، مردم هر کس را که خودشان انتخاب کرده اند او امام است. ولی شیعه می گویند نخیر! چنان که پیغمبر هادی بود ، باید وصی و راهنمایی برای خودش قرار دهد و معرفی کند . عمرو فهمید که هشام چه می گوید ، هشام مساله امامت را دارد می گوید که بر طبق عقیده شیعه می باشد و ریشه آن خلافتی که سنی ها می گویند می خواهد بزند . عمرو بن عبید گفت که تو هشام نیستی ؟ گفت نه ، هشام که می باشد ؟ من یک غریبه هستم که آمده ام به این شهر ، گفت با هشام نشست و برخاست نکرده ای ؟ گفت نه ، من یک مسافر غریبه هستم . گفت والله تو هشامی . عمرو بن عبید گفت والله تو هشامی ، بعد هشام را آورد و جای خود نشاند ، گفت من از جواب این عاجزم ، هر کس می تواند جواب او را بدهد ، دیگر حرفی هم نزد تا مجلس تمام شد. امام فرمودند که هشام این را از کجا یاد گرفته ای ، گفت از کلمات شما استفاده کرده ام امام فرمود {والله إنَّ هذا لمکتوبٌ فی صحف ابراهیم و موسی} این حرف شما در صحف پیامبران پیشین آمده است که خداوند باید برای مردم راهنما قرار دهد . پیغمبران در عصر خودشان راهنما هستند و باید وصی و راهنما قرار دهند ولی سنی ها می گویند نخیر! پیغمبر بلا

وصی هست، این شعر مال عَزْلَى است در آن قصیده اش {أَنْبَى بِلَا وَصَى تَعَالَى أَمَا يَقُولُهُ السَّفَهَاءُ} پیغمبری بدون وصی؟! بزرگ است پیغمبر از آن حرفی که سفهاء می گویند که پیغمبر مُرد و برای خود جانشین و وصی قرار نداد. خلاصه اینها آمدند خدمت امام صادق علیه السلام {وَذَلِكَ حَدِثَانِ قَتْلِ الْوَلِيدِ} ولید مرده است و او جزء بنی امیه بود. آمدند خدمت امام صادق {إِلَى أَنْ قَالَ فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمُ إِلَى عَمْرٍو بْنِ عُبَيْدٍ} تمام معتزله که حضور داشتند کارشان را واگذار کردند به عمرو بن عبید به عنوان نماینده تا با امام صادق صحبت کند، {فَتَكَلَّمُوا فَأَبْلَغُوا وَأَطَالَ} عمرو بن عبید شروع کرد به صحبت و خیلی بلیغ و طولانی صحبت کرد {فَكَانَ فِيهَا قَالَ أَنْ قَالَ} در میان حرف هایش اینگونه گفت {قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ} اهل شام خلیفه خود را کشتند، مروان حمار آخرین خلیفه بنی امیه بود که کشته شد. گفت که {وَضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ وَشَتَّتْ أَمْرَهُمْ} کار اهل شام که مرکز حکومت بود خیلی طولانی تمام شد {فَنَظَرْنَا} حال که حکومت بنی امیه سقوط کرد {فَنَظَرْنَا} فَوَجَدْنَا} ما مطالعه کردیم {رَجُلًا لَهُ عَقْلٌ وَ دِينٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ} ما مطالعه کردیم که یک شخصی که عقل داشته باشد (به امام صادق دارد می گوید)، دین داشته باشد، مروت داشته باشد، موقعیت داشته باشد و معدن برای خلافت باشد، کیست؟ محمد بن عبد الله می باشد، محمد پسر عبد الله محض، همان نفس زکیه که گفتند بعداً در مدینه کشته

شد . ما محمد بن عبد الله را پیدا کردیم { وَ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ - فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ فُتْبَاعُهُ } ما قصد کرده ایم که اطراف او جمع شویم (محمد بن عبد الله بن حسن) و بیعت کنیم . { ثُمَّ نَظَهَرَ مَعَهُ } خوب بعد از اینکه با او بیعت کردیم به میان مردم برویم { فَمَنْ كَانَ تَابِعَنَا فَهُوَ مِنَّا } هر کس با ما باشد جزء ما خواهد شد { وَ كُنَّا مِنْهُ } و ما هم با او هستیم { وَ مَنْ اعْتَرَلَنَا كَفَفْنَا عَنْهُ } کسی که از ما کناره گیری کرد ما هم با او نیستیم { وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهِدَنَا } کسی که آمد در برابر ما موضع گرفت ما با آن جنگ می کنیم و { وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَى بَغِيهِ وَ رَدَّهُ إِلَى الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ } ما با او جنگ می کنیم و برمی گردیم به حق { وَ قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ } آمدیم مطلب خودمان را خدمت شما عرض کنیم . { فَتَدْخُلْ مَعَنَا } شما هم داخل ما باش (به امام می گوید) { فَإِنَّهُ لَا غِنَى بِنَا عَنْ مِثْلِكَ } ما از مثل تو مستغنی نیستیم، چرا؟ { لِمَوْضِعِكَ } چون در میان مردم امام صادق خیلی موقعیت داشته است { وَ كَثْرَةَ شِيعَتِكَ } . شما بیایید و تابع ما باشید و همه تابعیت کنیم از محمد بن عبد الله بن حسن و او را امام خود کنیم (به امام صادق دارد می گوید) { فَلَمَّا فَرَغَ } حرف ها را که تمام کرد { قَالَ أَبُو

عَبْدُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَكَلَكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرُو { سوال کرد از حاضرین آیا حرف های شما مثل این عمرو بن عبید معتزلی است. { قَالُوا نَعَمْ } گفتند بله ما نیز اینطور می گوئیم { فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ } امام صادق خطبه ای خواندند، حمد و ثنا کردند { نَسَخَطُ إِذَا عُصِيَ اللَّهُ } هر وقت در سطح زمین دچار معصیت شویم به غضب می آییم { فَأَمَّا إِذَا أَطِيعَ رَضِينَا } اما وقتی مردم اطاعت کنند ما خشنود می شویم، منای ما اهل بیت اینگونه است و ما تابع امر خدا هستیم. امام از عمرو سوال می کند { إِيَّيْ أَنْ قَالَ يَا عَمْرُو أَرَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتُ صَاحِبِكَ الَّذِي تَدْعُونِي إِلَى بَيْعَتِهِ } اگر تو بیعت کنی با محمد بن حسن، که مردم را به بیعت با او می خوانی، { ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمْ الْأُمَّةُ } بعد کار شما رونق گرفت و همه مردم با شما بیعت کردند { فَلَمْ يَخْتَلِفْ عَلَيْكُمْ رَجُلَانِ فِيهَا } و هیچ دو نفری مخالفت نکرد، { فَأَفْضَيْتُمْ إِلَى الْمُشْرِكِينَ } شما مسلمان هستید و در مقابل شما مشرکین هستند، یهود هست، نصاری هست، چطور می خواهید با آنها رفتار کنید، مشرکینی که { الَّذِينَ لَا يُسْلِمُونَ } مسلمان نیستند { وَلَا يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ } مشرکینی که جزیه نمی دهند چون جزیه مال یهود و نصاری و اهل کتاب می باشد و مشرکین جزیه نمی دهند. اگر اینها در مقابل شما موضع گرفتند و جزیه هم نمی دهند چه می خواهید بکنید؟ { أَمْ كَانَ عِنْدَكُمْ وَعِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسِيرُونَ

فِيهِ بَسِيْرُهُ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ اٰلِهٖ فِي الْمَشْرِكِيْنَ فِي حُرُوْبِهِ {آيا شما و صاحب شما، همان محمد بن عبد الله بن حسن آنقدر معلومات دارید که به سیره رسول الله درباره مشرکین رفتار کنید؟} {قَالَ نَعَمْ} گفتند بله، ما این کار را انجام می دهیم (ادعائشان هم زیاد بود) {قَالَ فَتَضَيِّعْ مَاذَا} چه می کنید؟ {قَالَ نَدْعُوهُمْ اِلَى الْاِسْلَامِ فَاِنْ اَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ اِلَى الْجَزِيَّةِ} گفتند اگر آنها اسلام نیاوردند ما از مشرکین هم جزیه می گیریم. منظور امام این بود که آیا شما با مشرکین قدرت جنگ دارید، گفتند ما از آنها جزیه می گیریم {قَالَ اِنْ كَانُوْا مَجُوْسًا لَيْسُوْا بِاَهْلِ الْكِتَابِ} اگر مجوس باشند و اهل کتاب نباشند {قَالَ سَوَاءٌ} برای ما فرقی نمی کند ما از کسی که دعوت ما را قبول نکرد جزیه خواهیم گرفت. اینگونه گفتند {قَالَ وَ اِنْ كَانُوْا مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَ عِبَدَةَ الْاَوْثَانِ قَالَ سَوَاءٌ} اگر مشرکین عرب باشند، بندگان بت پرست باشند مثل هندوستان و امثال آنها اینها چگونه؟ گفتند فرقی نمی کند هر کسی دعوت ما را نپذیرفت از او جزیه می گیریم {قَالَ اَخْبِرْنِي عَنِ الْقُرْاٰنِ تَقْرُوْهُ}، امام صادق فرمودند که عمرو بن عبید تو قرآن می خوانی؟! {قَالَ اِقْرَأْ قَاتِلُوْا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَلَا يُحَرِّمُوْنَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ} قتال کنید با کسانی که ایمان به خدا و به یوم آخر ندارند {وَلَا يَدِيْنُوْنَ دِيْنََ الْحَقِّ مِنَ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْكِتَابَ حَتّٰى يُعْطُوْا الْجَزِيَّةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُوْنَ} جزیه مال اوتوا

الکتاب می باشد ولی شما می گوئید ما از مشرکین جزیه می گیریم، از عبده او ثان جزیه می گیریم ولی شما خلاف قرآن حرف می زنید { فَاسْتَشَاءُ اللَّهُ تَعَالَى وَاشْتَرَاهُ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ } خداوند فقط در اینجا استثنا کرده از قاتلوا اهل کتاب را، با غیره باید قتال کرد، ولی شما می گوئید با مشرکین قتال نمی کنیم با عبده او ثان قتال نمی کنیم و از همه جزیه می گیریم شما برخلاف قرآن سخن می گوئید. استثناء پروردگار از قاتلوا اهل کتاب می باشد { فَهُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يُؤْتُوا الْكِتَابَ سَوَاءٌ ، قَالَ نَعَمْ } عمرو بن عبید از بس که پر رو بود گفت، بله! برای ما اهل کتاب و غیر اهل کتاب مساوی می باشد { قَالَ عَمَّنْ أَخَذَتْ ذَا قَالَ } اینکه تو می گویی برخلاف قرآن است این را از چه کسی یاد گرفته ای { سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ } مردم اینگونه می گویند { قَالَ فَدَعُ } ملاک حرف مردم نیست باید با قرآن عمل کنیم { ذَاتُمْ ذَكَرَ احْتِجَاجَهُ عَلَيْهِ وَهُوَ طَوِيلٌ إِلَى أَنْ قَالَ } حضرت با عمرو بن عبید طولانی مباحثه کردند و بالاخره او را محکوم کردند { ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى عَمْرٍو بْنِ عَبِيدٍ } سپس حضرت رو کردند به عمرو بن عبید { فَقَالَ يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ } از خدا بترس، چیزی که برخلاف قرآن است مطرح نکن، به علاوه از کسی که مقابل امام صادق بساطی درست کرده نباید تبعیت کرد { يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ أَنْتُمْ أَيُّهَا الرَّهْطُ } شما ای جماعتی که همراه عمرو بن عبید هستید }

فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ أَبِي حَيْدَثُنِي وَكَانَ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ { پدرم امیر المومنین که خیر اهل ارض بود } وَ أَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ { حضرت امیر نقل کرده اند که خیر اهل ارض و اعلم بودند. دقت کنید این کلمه را } أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بَسَائِفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ { هر کسی که شمشیر به دست گیرد و مردم را به طرف خودش بخواند و حال آنکه در میان مردم اعلم از او وجود دارد او ضالّ متکلف می باشد و این محمد بن عبد الله بن حسن با بودن امام صادق که شکی نیست اعلم از او می باشد مردم را به طرف خودش می خواند این ضالّ متکلف می باشد، شما پیرو این ضالّ می خواهید باشید. این حدیث را ما از باب نهم خواندیم تا معلوم شود که این محمد بن عبد الله و عبد الله با زید فرق دارند، زید برای خودش حکومت را نمی خواست، او جهاد می کرد تا حکومت را از ناحق بگیرد و به حق بدهد اما در اینجا بنی الحسن می خواهند امام صادق از آنها تبعیت کند و حکومت را برای خودشان می خواهند این تفاوت است بین زید و غیر زید {ولا تقولوا خرج زید}. حال برای روشن شدن مطلب یک حدیث دیگری نیز بخوانم. کلینی در روضه ، روضه کافی که قبلا گفته ایم جلد هشتم می باشد جلد اول و دوم اصول کافی می باشد ، پنج

جلد هم فروع می باشد جلد هشتم روضه کافی می باشد در روضه کافی از معتّب نقل می کند {قَالَ بَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ} عبد الله پدر محمد و ابراهیم می باشد ، عبد الله پسر حسن مثنی می باشد این تقریباً رئیس بنی الحسن بود ، بنی الحسن در برابر حکومت بنی عباس تسلیم نمی شدند و کشته شدند ، محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد و در برابر منصور کشته شد ، ابراهیم در بصره قیام کرد و کشته شد تاریخ در اینجا خیلی مطالب عجیب و جالبی دارد ، اینها کشته شدند ، منصور هم خیلی شقی بوده است ، شجاع و شقی بوده است . منصور هم با بنی الحسن خیلی سخت برخورد کرد تمام بنی الحسن، عبد الله را و تقریباً ۲۰ نفر را دستگیر کرد و در یک زندانی در مدینه اینها را زندانی کرد. زندان از چند جهت شدت داشت یکی اینکه زندانی بود تاریک که شب و روز شناخته نمی شد آنها نمازهای خود را از آن جهت می خواندند که وقتی بیرون بودند برایشان روشن بود که در ۲۴ ساعت چقدر می شود قرآن خواند با خواندن جزء های قرآن که حفظ بودند اوقات نماز را تشخیص می دادند و نماز می خواندند ، یک تاریک بودنش بود . دوم اینکه به اندازه ای جا تنگ بود، که اینها پاهایشان را نمی توانستند دراز کنند، همه شان به هم چسبیده بودند. سوم اینکه آنها را برای قضای حاجت به بیرون نمی بردند {یبول بعضهم الی بعض} . چهارم این بود

که هر کدام می مرد جنازه اش پهلوی بقیه می ماند. بله! این شرایط بود در آنجا، مدت زیادی طول کشید امام صادق با اینکه با اینها مخالف بودند ولی برای آنها گریه می کردند، تا اینکه به دستور منصور سقف زندان را بر سرشان خراب کردند و همه آنها مردند، این بود که بنی العباس با بنی الحسن خیلی مخالف بودند، تبلیغات زیادی علیه امام حسن کردند. اینکه شما در کتاب ها شنیداید که امام حسن صد تا زن گرفت، هفتاد تا زن گرفت، دویست تا زن گرفت، اینها همه تبلیغات بنی العباس می باشد اینها یک تهاجم فرهنگی علیه امام حسن شروع کردند برای کوبیدن بنی الحسن. آنها می گفتند امام حسن بعد از اینکه امیرالمومنین از دنیا رفت، به مدینه رفته و سالی هم چقدر از معاویه پول می گرفت و شروع کرده است به لذت گرایی و تنوع گرایی و تجمل گرایی. در مناقب ابن شهر آشوب سیصد تا زن برای امام حسن نوشته اند. در میان اخبار باید خیلی غور و جستجو کنیم، اینها تماماً مجعولات می باشد. از آنها سوال می کنیم نام زن ها را ببرید؟! نمی توانند نام ببرند، آن کسی که سیصد تا زن می گیرد باید خیلی اولاد داشته باشد در صورتی که اولاد امام حسن خیلی کم می باشند. خلاصه این یکی از تهاجمات فرهنگی علیه امام حسن علیه السلام می باشد که بنی العباس شروع کردند. این حدیث را دقت کنید یک نفر (منظور عبد الله بن حسن) می رود سراغ ابی عبد الله {يَقُولُ لَكَ أَبُو مُحَمَّدٍ أَنَا أَشْجَعُ

مِنْكَ وَ أَنَا أَسِيخِي مِنْكَ وَ أَنَا أَعْلَمُ مِنْكَ فَقَالَ لِرَسُولِهِ {، آن عبد الله کنیه اش ابو محمد می باشد. می گوید به امام صادق پیغام من را برسان ، که عبد الله می گوید من از تو شجاع ترم ، از تو سخی ترم و از تو اعلم می باشم . امام صادق فرمودند {أما الشجاعه} شجاعت با ادعا که نمی شود، در کدام جنگ در کدام نقطه تو توانسته ای غلبه کنی و پیشرفت کنی، {أَمَّا الشَّجَاعَةُ فَوَ اللَّهُ مَا كَانَ لَكَ مَوْقِفٌ يُعْرَفُ فِيهِ جُبْنُكَ مِنْ شَجَاعَتِكَ} موقفی پیش نیامده که ما بینیم شما چقدر شجاعت دارید .

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما درباره اخبار و روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد اخبار این باب دستاویزی شده است برای بسیاری که فکر می کنند قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) هر قیامی بی خود و محکوم به شکست و بی نتیجه می باشد. که امام رضوان الله علیه هم بارها در تذکرات خودشان چون آن موقع هم برخی با استناد به این اخبار نق نق می زدند و فکر می کردند که کار به نتیجه نمی رسد . این که لازمه روایات باب سیزدهم با دقت مورد توجه قرار بگیرد و جواب داده شود. یکی از مسائل بسیار مهم مربوط به این موضوع این است که امام جعفر صادق علیه السلام با یک مشکلی مواجه بوده اند. این اخبار هم ارتباط با همون مشکل دارد و آن این که بنی الحسین فرزندان امام حسین علیه السلام بعد از این که دولت بنی امیه سقوط کرد& بنی عباس در تلاش

ص: ۴۳۵

بودند که خلافت و سلطنت را قبضه کنند. بنی الحسین در تلاش بودند که نگذردند آن ها به میدان بیایند و خلافت و سلطنت را قبضه کنند بلکه این ها خلافت و سلطنت را به طرف اهل بیت جلب کنند. این درگیری بین بنی الحسین و بنی عباس درگیری شدیدی بود. مردم مسلمانان از بنی امیه متنفر بودند و همین مردم هم همت کردند و سلطنت بنی امیه را سرنگون کردند خلاصه دو مطلب تاریخی است که بین دو جبهه درگیری وجود داشته، بسیار شدید بنی امیه هم منفور بودند به طوری که مردم در سرنگونی آن ها همت کردند، سرنگون شدند، حتی مردم رفتند و قبرهای آن ها را شکافتند، قبرهای سلاطین بنی امیه را می شکافتند و اگر چیزی پیدا می کردند می سوزاندند، خلاصه شدت تنفر از بنی امیه معلوم بود. اما حالا بعد از سقوط این رژیم چه کسی سر کار بیاید این جا مردم میل به اهل بیت داشتند مردم مسلمان. اما بنی عباس هم موج سواری می کردند خلاصه این توجه بنی عباس اهل بیت، ما فرزندان عباسیم و عباس هم عموی پیغمبر می باشد می خواستند از این که مردم توجه به اهل بیت دارند این ها هم به نام اهل بیت توجه مردم را به طرف خودشان جلب کنند از طرفی هم بنی الحسین سعی داشتند مردم را به طرف خودشان جلب کنند. در این بین امام صادق علیه السلام عقیده شان این بود که قیام ایشان قیام فرهنگی باشد نه قیام با سیف. ایشان قیام فرهنگی را لازم تر می دانستند ولی بنی الحسین سعی می

ص: ۴۳۶

کردند که امام صادق را نیز با خودشان هم دست کنند که اون هم در جبهه این ها شرکت داشته باشد چون می دانستند که امام صادق علیه السلام بالاخره قرآنی، متدین و متعهد بودند به فضیلت و عظمت امام علیه السلام معترف بودند و او را امام خود می دانستند این ها سعی می کردند (بنی الحسین) که امام را به جبهه خودشان ملحق کنند که دیروز ما خیر دوم را از باب نهم خواندیم که عمر بن عبید عترلی با جمعی خدمت امام صادق آمدند و گفتند ما با عبد الله بیعت کردیم و فرزندان عبد الله چنین هستند و چنان که امام صادق به آن ها ملحق بشه که حضرت قبول نکردند. در اینجا بحث جهاد با تاریخ خیلی مربوطه. روایات اهل بیت علیه السلام ابن عبد الله که بعدا توضیح می دهیم این تقریبا سرگروه بنی الحسین بود، عبد الله پسر حسین است، حسین هم فرزند امام حسن علیه السلام بود مادرش هم دختر سید الشهداء به نام فاطمه می باشد این که عبد الله محض می گفتند خب موقعیت عظیمی داشت هم باسواد بود و هم متدین بود و هم زاهد بود و عابد بود و چنین و چنان بود این چند تا پسر دارد، این پسرهایش خیلی مهمند یمی محمد نفس زکیه می گفتند این ادعایی داشته که مهدی این است در میان مردم چون بلکه مردم مسلمان می دانستند که مهدی قیام خواهد کرد او به نام مهدی تقریبا خودش را جا می زد. پدرش هم او را به نام مهدی صدا می زد. این محمد،

این در مدینه قیام کرد علیه منصور و کشته شد، محمد نفس زکیه به او می گفتند. ولی کشتنش، شهامتش، شجاعتش این ها خیلی مهمه. در اون قصیده دعبل که چند تا قبر نام برده قبر همین هاست که نجوم السموات بارض فلات این فرزندان امام حسن هستند که در جاهای متعدد آمده است اون وقتی که لشکر زیادی داشت اما موقعی که حس کرد شکست می خورد سعی کرد که یک طوماری بود در آن طومار نام کسانی که با او همکار داشتند، اونجا نوشته بود. این فکر کرد اگر من کشته شوم و آن طومار به دست بنی عباس بیفته اون افراد را شکنجه خواهد داد، اذیت خواهد کرد و خواهد کشت این بود که سعی کرد و آن طومار را سوزاند بعد از سوزاندن گفت الان ... لی الموت الان دیگر برای من شهادت چیزی نیست و شهید شد. برادری دارد به نام ابراهیم او در بصره قیام کرد علیه منصور او در بصره قیام کرد علیه منصور خب آن هم خیلی شجاع بود کارش خیلی مهم بود او هم در بصره به شهادت رسید خب او پنج تا پسر دارد که هر ۵ تای آن ها در تاریخ جایگاه مهمی دارند یکی از آن ها یحیی است صاحب الدیلم یحیی آمد در گیلان دیلم امروز می گوئیم گیلان . مازندران و گیلان. آن وقت ها به گیلان می گفتند دیلم رشت و آن طرف یحیی آمد و در آن جه قیام کرد اما این قیام قدری به تاخیر افتاد زمان هارون الرشید قیام کرد یحیی صاحب الدیلم این ها مطالبی هست

که هم در مقاتل الطالبین آمده کتاب بسیار مهمی است مال ابو الفرج اصفهانی این قیام های علویون و سادات و طالبین را نوشته است یحیی صاحب الدیلم در گیلان قیام کرد اما زمان هارون الرشید بود به طوری قیامش مهم بود که خب ایرانی ها از اول به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند هستند به طوری قیام او مهم بود که هارون الرشید خیلی احساس وحشت کرد بالاخره نقشه ای کشید با نقشه فراوان به یحیی امان داد جنگ را متوقف کند بعد از این که به یحیی امان داده شد یحیی آمد به بغداد هارون الرشید خیلی احترام کرد، استقبال کرد و غیره بعدا یمک نقشه ای کشید که آن امان نامه را به هم بزند بالاخره با یک ترفندی امان نامه را به هم زد و یحیی را دستگیر کرد و زندانی نمود و در زندان او را کشت این یحیی صاحب الدیلم می باشد که هارون الرشید او را کشت. سه تا پسر شد محمد، ابراهیم، یحیی یک پسر دیگر به نام ادریس می بادش ادریس هم در جنگ با محمد و ابراهیم بوده امنا فرار کرده و از جبهه جنگ رفت او رفت به طرف مغرب به مصر و به طرف مراکش و تونس و آن جاها او هم در آن جا چون هر کدام از این ها به جایی که می رسیدند اولاً به اندازه ای فصیح و بلیغ و با سواد بودند و خطیب بودند و این ها به علاوه مردم این ها را به عنوان اهل بیت به عظمت می شناختند آن جا یک لشکری فراهم

کرد بسیار مهم که بیاید و حمله کند به بغداد و هارون را از میان بردارد بالاخره هارون باز نقشه ای کشید و یک نفر را به آن دیار فرستاد او را در آن جا مسموم کرد و ادریس نیز در آن جا شهید شد. این ها پسران عبد الله محض هستند پنجم پسری دارد به نام سلیمان، سلیمان بن عبد الله این سلیمان در جریان شهید همراه حسین بود حسین شهید هم، این ها هم بنی الحسن هستند آن یک قیام دیگری است الان اگر به مکه مشرف شده اید آن وقت ها فغ در جایی در ۶ کیلومتری مکه بود الان مکه چون بزرگ شده فغ داخل در مکه می باشد به تنعیم که یکی از میقات ها می باشد نزدیک است آن جا الان زیارت گاه است و بنده هم چون مشرف شده ام به فغ پیغمبر صلی الله علیه و آله از شهدای فغ تمجید کرد سر کرده این ها حسین ثانی است که نسب او به امام جعفر بر می گردد این ها از طرف مادر به امام حسین می رسیدند ولی از طرف پدر هم آن ها بنی الحسن می باشند حسین شهید فغ است و آن زمان هادی جریان فغ به وجود آمده منصور دوانیقی اول ابوالعباس سفاح بعد دوم منصور و سوم هادی چهارم هارون می باشد جریان فغ در زمان هادی واقع شد پیغمبر صلی الله علیه و آله تمجید کرد از شهدای فغ امام صادق که آن جا می رسیدند پیاده می شدند و به مکه می رفت نماز می خواندند، زیارت می

کردند شهدای فغ هم مقام خیلی بالایی دارند امام صادق علیه السلام فرمودند بعد از جریان کربلا برای ما هیچ جریانی شدیدتر از جریان شهدای فغ نیست این ها نیز بنی الحسن می باشند سلیمان پسر حسن مثنی جزء شهدای فغ می باشد منظور این است که پسرهای عبد الله است این ها فرزندان عبد الله هستند خود عبد الله نیز پسر حسن مثنی می باشد عبد الله هم جزء کسانی است که دیروز گفتم در زندان منصور تقریباً ۲۰ نفر از بنی الحسن را زندانی کرد در آن زندان تنگ و تاریک که دیروز گفتم عبد الله جزء شهدای آن زندان است این ها بنی الحسن می باشند این ها در مقابل امام صادق علیه السلام مشکل این بود اصرار می کردند که امام صادق هم با آن ها همکاری نماید در قیام ها و امام صادق علیه السلام قیام به سیف را برای خود وظیفه نمی دانستند که قیام فرهنگی انجام داد این یکی از مشکلات زمان امام علیه السلام بود ولی درعین حال باید توجه داشته باشیم که امام صادق علیه السلام وقتی جریان این ها را می شنید اشک می ریخت گاهی به آن ها نامه می نوشت چون قیام این ها برای شکستن هیمنه بنی عباس موثر بود برای این که مردم راه شهادت را فراموش نکنند این پرچم شهادت همیشه در اهتزاز باشد چراغ شهادت همیشه روشن باشد این ها را اهل بیت تقویت کردند ولی شرکت با این ها را صلاح نمی دانستند حتی آن وقتی که حسین شهید فغ قیام کرد خیلی قیام شجاعانه با همراهام خودش

در مدینه فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام چون آن زمان امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بودند در سال ۱۶۹ بوده فرستاد سراغ امام موسی کاظم علیه السلام و امام آمدند حسین هم بسیار مرد بزرگی بود گفت شما با ما همکاری کنید ما قیام کردین علیه بنی عباس ندیدید که منصور چه کارها کرد چون منصور امام صادق علیه السلام را شهید کرده بود آن ها این چنین هستند به نام اهل بیت موج سواری کردند و خلافت را قبضه کردند و این ها ظلم می کنند و با ما دشمن هستند منصور که بغداد را ساخت در ساختن آن تمام دیوارها و ستون بر پیکر علویین کشته ساخته است خیلی منصور کشت روزی می گفت قتلت الفبا و بقی سیدهم من هزار تا از سادات را کشتم ولی امام جعفر صادق علیه السلام مانده است مثل استخوان در گلوی من است تا بالاخره امام صادق را نیز شهید کرد فرستاد حسین شهید فغ امام موسی کاظم علیه السلام آمد گفت که شما با ما شرکت کنید در این قیام علیه بنی عباس امام علیه السلام فرمودند که شما پدر من امام صادق علیه السلام را چقدر اصرار کردید شرکت نکرد من هم همین طور می باشم من قیام به سیف را الآن بی نتیجه می دانم هر چیزی موقعی دارد خوب این معلوم است که بالاخره قیام به سیف امام حسن علیه السلام قیام نکرد امام حسین علیه السلام قیام کرد ائمه علیه السلام مقتضیات زمان را در نظر می گرفتند الا آن بحث ما در این است که یکی از

مشکلات امام صادق علیه السلام این بنی الحسن بود به این ترتیب آن ها می خواستند که حضرت شخصا با آن ها شرکت داشته باشد حضرت هم این را قبول نمی کرد و سلاح نمی دانست این روایات نه همه این ها را مقداری می خوانیم که نظری به این جهت دارند، روایت اول را خواندیم روایت اول صحیح علی بن قاسم بود در این روایت امام صادق علیه السلام به اصحابش می گوید فعلا قیام نکنید و بعد آن ها می گویند که زید چگونه قیام کرد زمان امیه شما هم قیام کنید حضرت می فرمایند زید با این قیام فعلی فرق دارد آن جا زید دعوت می کرد مردم را به من آل محمد منظور او ما بودیم. زید برای خود دعوت نمی کرد که بخواند خلافت و حکومت را قبضه نماید ولی آل بنی الحسن ما را قبول ندارند و برای خودشان دست و پا می زنند، یستفاد از این حدیث که موجود بوده، قیام اگر قیام، باشد برای دعوت به نفس و خود قائم هم صلاحیت نداشته باشد این را ائمه باطل می دانستند ولی اگر قیام باشد برای دعوت به امام یا قائم مقام امام که حکومت اسلامی باشد آن را جایز می دانستند مال زید اونجوری بود. امام گفتند زید با عبد الله و فرزندان عبد الله فرق داره زید اگر غالب می شد سلطنت را به ما واگذار می کرد ولی اگر این ها غالب باشند به ما نمی دهند آن ها مستقلا برای خودشان می خواهند این بود که از صحیح قیس چند مطلب استفاده می

شود اول این که قیام اگر دعوت به حق باشد و دعوت برای این باشد که سپرده شود مقام و موقعیت به اهل، که اهل هم یا امام معصوم یا قائم مقام معصوم اشکالی ندارد این جور قیام ها و در هر زمانی این گونه می باشد. ما قبلا گفتیم که جهاد بایستی به معصوم یا قائم مقام معصوم باشد که فقیه هم همان مقام را دارد. دوم این که امام صادق علیه السلام به زید حضرت باقر هم فرمودند، حضرت سجاد هم فرمودند که تو کشته می شوی و به دار آویخته می شوی باید توجه داشت که علم به شهادت مانع از جهاد نمی باشد ممکن است کسی فکر کند، اگر کسی بداند، که برود کشته می شود نباید برود. نه خیر این چنین نیست. خیلی جاها داریم به این که میثم تمار می دانست کشته می شود قیام کرد، حجر بن عدی می دانست کشته می شود. حتی میثم تمار در آن درختی که به دار آویخته شد آن درخت را آبیاری می کرد به این که منتظر بود که به شهادت برسد. بله زید می دانست که کشته می شود ولی خب قیام کرد، سید الشهداء علیه السلام نیز می دانست. خلاصه این علم به این که کسی بداند که اگر قیام کند کشته می شود فقط قیام باید اثر داشته باشد مشروعیت قیام به این است که یا قیام امر معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد این مشروعیت قیام. ولی علم به کشته شدن هیچ وقت مانع از انجام وظیفه نمی شود. در این صحیحه اول مطالب

خیلی زیادی داشت ازش استفاده می شد که خواندیم حالا می رسیم به خیر دوم این باب این اخبار باب سیزدهم را ما باید بررسی کنیم، دیروز یک مطلبی را از عبد الله نقل می کردیم نصف و نیمه ماند گفتیم، که در روضه کافی است جلد ۸ صفحه ۳۶۳. روضه کافی جلد ۸ صفحه ۳۶۳ بحار جلد ۷ صفحه ۲۷۵ در تاریخ امام صادق علیه السلام باب ۳۱ در بحار حدیث پانزدهم باب این را رای نمونه خواندیم نصف کاره ماند معقب می گوید که عبد الله محض همان که گفتیم، پدر ان شهدا، من را فرستاد سراغ امام صادق علیه السلام گفت از طرف من این پیام را به امام علیه السلام برسان و این عبد الله کنیه اش ابو محمد می باشد. برو به ایشان بگو که ابو محمد می گوید اشجع منک، من از تو شجاع ترم و انا اسخن منک از تئ سخاوتمندتر هستم و انا اعلم منک این پیغام ها را به امام صادق برسان پس او باید بیاید و از من تبعیت کند و ما هم که در این قیام داریم جزء جبهه ما باشد چرا رفته آنجا مستقلا و جدا و به ما ملحق نمی شود. این پیام را وقتی به امام علیه السلام رساند امام فرمود اما الشجاعه به فوالله کانک موقف. تا به حال موقفی پیش نیامده که يعرف به جنبک عن شجاعتک تا ببینیم راست می گویی در میدان جنگ معلوم می شود به کسی نمی شود گفت که شجاع هستی. تا به حال چیزی به وجود نیامده اما السخاء سخاوت کسی که

داشته باشد، از جهت شروع اخذ کند در حق خودش هم خرج نماید این هم تا به حال پیش نیامده. اما علم که می گویی از من باسئادتر هستی فقد اعتق ابوک علی بن ابیطال الف مملوک گفت پدر تو علی بن ابی طالب هزار مملوک را آزاد کرد. حضرت امیر علیه السلام من اعتق الف مملوک بعد فمّ خمسه منهم گفت از این هزار نفر پنج نف، خواست علم او را امتحان کند. پنج تایی آن را رای ما نام بیر. اگر تو عالم هستی پنج تایی آن ها را بگو خب این پیام که برگشت سراغ عبد الله گفت که امام صادق این طور می گویند اقلا- پنج نفر از آن هزار نفر را نام بیر گفت برگرد یک پیغام از طرف من به امام برسان چه بگویم ، گفت که عبد الله می گوید انت رجل صحفی، گفت تو آدم اهل مطالعه هستی، اسم ها را در نظر داری ما اهل مطالعه نیستیم ما اهل جنگ و جهاد هستیم اهل مبارزه هستیم يقول لك انت رجل صحفی تو اهل کتابی اهل مطالعه هستی این اسامی را ممکن است همه را حفظ باشی و مراجعه کنی و بگویی و ما نمی دانیم، اهل مطالعه نیستیم بلکه ما مرد میدان مبارزه هستیم ابی عبد الله علیه السلام گفت که پس این جواب ما را نیز به ایشان برسان بله من صحفی هستم ولی صحف ابراهیم و موسی و عیسی همه پیش من است، کتاب ها انبیاء. ورت عن آبائه علیه السلام همه این کتب را از آباء خود به ارث برده ام و

علامت چون دو چیز می باشد برای امامت یکی تصریح امام سابق به امام لاحق یا پیغمبر این ها همه در اصول کافی می باشد. عن نص بابی داره به نام نص امام باقر، امام صادق، دوم این که دو چیز را همراه داشته باشد یکی ودایع انبیاء، ودایع انبیاء الان در محضر امام عصر (عج) می باشد ودایع انبیا مثل عصای موسی و غیره نزد امام زمان (عج) می باشد، یکی ودایع انبیاء را داشته باشد، دوم این که سلاح انبیاء را داشته باشد، و سلاح ائمه چون اسلام هیچ گاه دین را جدا از جهاد نمی داند. پیغمبران و ائمه علیه السلام علم و جهاد را دارند این یک مسئله بسیار مهمی است الآن مسلمانان طوری شده اند، جهاد را از زندگی انسان جدا کرده اند، ما الآن قبل از انقلاب یادتان باشد، قبل از انقلاب هر وقت می خواستند شهید بخوانند در نظر مردم شهید باید به کربلا- برود، کربلا- غیر از شهدای کربلا دیگر نام شهید برده نمی شد فکر می کردند که شهادت مال جریان کربلاست. این انقلاب راه شهادت را به روی شهادت طلبان و آرزومندان و مشتاقان شهادت باز کرد، شهادت و جهاد با علم و ودایع انبیاء این ها علامت امامت هستند، امام صادق فرمودند بله درست است من صحفی ام، ولی نه صحفی به این معنی که اهل مطالعه هستم اهل مطالعه در دنیا زیادند، صحفی ام چون صحف ابراهیم و موسی و عیسی و همه پیامبران در نزد من است. خب بالاخره ما زیاد نمی خواهیم این موضوع را بحث کنیم، ما این ها

را که عرض کردیم، فقط به خاطر این بود که این صحیحه عیسی بن قاسم را توضیح داده باشیم. حال می رویم سراغ خبرهای بعد ای، خبر اول باب بود انا خبر دوم: خبر دوم باب این است، یستفاد از خبر اول هر قیام و هر جهادی که برای دعوت به حق باشد و دعوت به امام معصوم باشد یا کسی که قائم مقام او باشد، مشروع زیرا این چنین بود ولی عبدالله و فرزندان این چنین نیستند، مطلب دوم، امام صادق می گوید به این که، شما چون برای این که عبد الله و فرزندان او قیام کردند برای خودشان، با بودن یک امام معصوم مثل امام صادق علیه السلام، به او ملحق نشوید، اعتنا نکنید قیاس نکنید قیام عبد الله و فرزندان را با قیام زید، این خبر اول بود. خبر اول بر سکون و سکوت در برابر ظلم و ستم و حکومت ها، بر این که قیام ها جایز می باشد به شرط این که یه ولی فقیهی یک امامی در رأس آن قیام باشد. بنابراین خبر اول بحث اش تا اندازه ای که لازم بود انجام شد. در آخرش مرآه العقول، چون این روایت در کافی هم هست مرآه العقول شرح کافی است. اصولا و فروعاً، بسیار کتاب خوبی است. مرآه العقول در این جا داره ذیل حدیث شاید اشاره باشد به قیام حضرت مهدی علیه السلام ما هم حالا با ذیل کاری نداریم اون مقداری که لازم بود در حدیث ما اشاره کردیم. حالا برویم سراغ خبر دوم و عنه عن ایبه یعنی محمد بن یعقوب کلینی عن

اییه عن حماد بن عیسی عن ربعی حدیث باز هم سندا خوبه. ربعی هم ثقه می باشد تا این جا حدیث خوبه، اما رفعه، رفعه می شود مرسل، هر حدیث مرفوعی مرسل می باشد. یک راوی اسم کسی را نبرد بگوید رفعه ای فلان حدیث می شود مرسل یکی از مرفوع ها را شاید یادتان باشد در رسائل خواندیم که شیخ انصاری نقل می کند مرفوعه ای از رفعه ای زراره یأتی عنکم خبران یتعارضان این صاحب یکی از علمای متأخر رفعه ای زراره، معلوم می شود مرسل می باشد، هر وقت در حدیث مرسل یا یا مرفوعا یا رفع به کار برده شد، این علامت ارسال می باشد، این جا هم این طوری می باشد. این ربعی رفعه معلوم نیست چه کسی بوده است. معلوم نیست، چون ربعی طبقه پنجم می باشد، طبقه پنج تقریباً با حماد هم عصر می باشد اما از امام سجاد نقل می کند راویان امام سجاد نوعاً طبقه چهار هستند یا سه، مثلاً زراره طبقه چهار می باشد با امام صادق علیه السلام هم عصر می باشد رفعه عن علی بن الحسین تنها اشکال این خبر این است که مرسل می باشد، چون معلوم نیست که واسطه بین ربعی و امام سجاد علیه السلام چه کسی می باشد، مرسل می باشد و خبری هم که مرسل می باشد حجه نمی باشد و این اولین اشکال به خبر می باشد. این خبرها را هم می خوانیم و بررسی می کنیم. حالا ما خبر دوم را می خوانیم این خبر دوم یک اشکالش این است که خبر مرسل

می باشد چون رفعه، قال والله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی (عج) الا کان مثله کمثل فرج قبل ان یستوی جناحان فاخذہ الصبیان فعبثوا به. از امام سجاد علیه السلام نقل می کنند قسم می خورد هیچ یک از ما اهل بیت خروج نمی کنیم قبل خروج مهدی علیه السلام الا- اینکه مثلش مثل جوجه ای می باشد که، کمثل فرخ، فرخ یعنی جوجه طار من و کره جوجه ای که از لانه خودش پرواز کرده قبل ان یستوی جناحان قبل این که پر و بالش مرتب گردد خب چنین جوجه ای که حرکت کند از لانه اش قبل این که برداشته باشد برای پرواز بچه ها آن جوجه را می گویند فعبثوا به و با آن بازی می کنند، این متن حدیث می باشد یک دفعه دیگر بخوانم و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من کره قبل ان یستوی جناحان فاخذہ الصبیان فعبثوا به دلالت دارد به این که قبل از خروج مهدی علیه السلام هر کس قیام کند سرنوشتش این می باشد. حالا به خاطر بسپارید تا فردا ان شاء الله

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه یکی از راه های پی بردن به شخصیت و فکر و فرهنگ شخص مطالعه ی کتابی است که از او باقی مانده برای شناخت اشخاص، بلکه بهترین راه مطالعه ی آثار و یادگاری هایی است که از شخص مانده مثلا- ما بخواهیم فردوس را بشناسیم از مطالعه ی کتاب شاهنامه به فکر و فرهنگ و قدرت ادبی و قدرت فکری و شخصیت

ص: ۴۵۰

فردوسی از مطالعه این کتاب پی می بریم. همین طور سعدی و نظامی و سایر رشته هایی که اشخاص در ان ها تألیفاتی دارند. برای شناخت صاحب جواهر مطالعه جواهر راه خوبی است برای پی بردن به فکر و فرهنگ و تلاش و زحمت و درک و شخصیت صاحب جواهر، نهج البلاغه هم که با توفیق پروردگار ما روز چهارشنبه به بیان مطالب آن اشتغال داریم تجلی شخصیت حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه است. یعنی یکی از راه های پی بردن به شخصیت و عظمت و فرهنگ بسیار بالای حضرت امیر (ع) مطالعه ی این کتاب است. دوره های زندگی حضرت امیر (ع) را به سه قسمت می توان تقسیم کرد دوره ی اول دوره ای است که دوره ی سازندگی اسلام یعنی هنگامی که پیغمبر (ص) در سن ۱۰ سالگی اسلام و ایمان را قبول کرده و پیوسته از اول که در آغوش پیغمبر بزرگ شده این دوره بیست و سه سال که پیغمبر اکرم حضرت محمد (ص) در این دوره بیست و سه سال که سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بوده این دوره دوره ی ساختن اسلام و مبانی و معارف اسلام است. در این دوره حضرت امیر (ع) در کنار پیغمبر (ص) همیشه حضور داشته در روز جنگ شمشیر بر دست و پرچم جهاد بر دوش، در تمام غزوات مهم شرکت داشته و به جهاد می پرداخته است در روز صلح هم قلم به دست در کنار پیغمبر صلوات الله علیه و اله تعلیم و تربیت این بیست و سه سال دوره اول زندگی مولای متقیان حضرت

ص: ۴۵۱

امیر علیه السلام می باشد که زمانی است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و اله مبعوث شده، سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه در کنار پیغمبر صلوات الله علیه و اله بوده خطی در نهج البلاغه در رابطه با این موضوع داریم. دوره دوم، دوره ای است که ۲۵ سال از خلافت چشم پوشی کرده با آن نظر واقع بینانه برای مصلحت اسلام با این که پیغمبر صلوات الله علیه و اله او را به عنوان خلافت معرفی کرده از لحاظ شایستگی و برجستگی شکی نبوده اما بالاخره یک جریان انحرافی به وجود آمد. حضرت امیر علیه السلام کنار زده شد برای مصلحت اسلام اغماض کرد و صبر و سکوت این ۲۵ سال است این دوره ی دوم است در این ۲۵ سال صبر و سکوت به معنای خاموشی نبوده بلکه برای خاطر مصلحت اسلام چون درخت جوان و نوپای اسلام بایستی شکفته شود. اسلام باید قوت بگیرد از این جهت از طرفی با خلفا همکاری کرده از طرفی تعلیم و تربیت و رفع نیاز مندیهای جامعه مکسلمانان. این دوره هم ۲۵ سال تا آن سه نفر خلافت و حکومت کردند. نهج البلاغه خطبه ها و مطالبی درباره این موضوع دارد گویاترین مسئله در این موزد در این ۲۵ سال همان خطبه شششقیه است که خطبه سوم نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام این ۲۵ سال را که آن سه نفر خلافت کردند و خودش چه نقشی داشته و صبر و صبر و فی العین قضا و فی الحلق شجا این هم یک دوره بسیار بسیار حساسی است برای این که در

این دوره اسلام در جریانی واقع شده که منافقین، مشرکین، یهود، نصاری قطب حکومتی روم و قطب حکومتی ایران همه این ها برای از بین بردن اسلام با همدیگر تبانی داشتند اگر حضرت امیر علیه السلام دست به شمشیر می برده و برای خلافت در داخل اسلام با این ها درگیر می شد اسلام ... می شد. آن ها از این فرصت استفاده می کردند، اسلام به طور کلی نابود می شد. اما برای خاطر این که اسلام پا بر جا بماند و تقویت شود این ۲۵ سال صبر امیر المؤمنین است. بله خطبه های مربوط به این موضوع کلماتی است که یکی خطبه شقشقیه می باشد. بعد از سپری شدن ۲۵ سال دوره سوم آغاز می شود، دوره ی سوم دوره ی خلافت امیر مومنان می باشد این هم ۵ سال در این دوره هم کارهای فراوانی انجام شده. اما از این جهت که مهم ترین کار، کار تشکیل یک حکومتی است که تشکیل حکومت نمایانگر این است که اسلام چه نوع حکومتی را قبول دارد چون مسئله حکومت، مسئله بسیار مهمی است. پیشرفت ها، سقوط ها، انحطاط ها، ترقی ها، تنزل ها، تکامل ها تتم این ها بیشتر برمی گردد به مسئله حکومت ها، حکومت ها سرنوشت سازند. برای خاطر این که مقدرات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی همه و همه بر می گردد به حکومت ها. این قدر تاثیر و کارایی در سرنوشت مردم دارد. امام در این ۵ سال تأسیس یک حکومتی که اسوه و نمونه و معرف معارف اسلامی از لحاظ حکومت است. ما بحث مان درباره توحید پروردگار

متعال در همین ضمیمه است. مبانی و اصول حضرت امیر علیه السلام را بیان کنیم تا معلوم شود در دنیا اسلام چه نوع حکومتی را پی ریزی کرده و قبول دارد این بحث شاخه های متعدد دارد. اول شاخه مورد بحث ما فعلا درباره ی بیت المال بود چون در هر جامعه ای اموالی است که متعلق به عموم می باشد آن اموال متعلق به عموم چه طور بایستی جمع آوری شود، چه طور نگهداری شود، چه طور مصرف گردد این خیلی مهمه، خیلی مهم. از این جهت ما یکی از مقدمات و اصول را مسئله بیت المال قرار دادیم مثلا کسی که وضو می گیرد این آب مال همه ملت است در قطره قطره اش باید دقت گردد اگر کسی واقعا در همان وضو گرفتن یا خوردن آب ما در روایات داریم آب خوردید در ته لیوان مقداری آب ماند دور نریزید چون آب مال همه ملت می باشد. برق مال همه ی ملت است و هکذا. مسئله بیت المال و اموالی که متعلق به همه است اگر انسان درباره ان اسراف کند، دقت نکند یک خیانت به یک ملت به حساب می آید نه به یک نفر، دو نفر. این اسن که این مسئله یکی از مسائل مهم زندگی به شمار می آید. حضرت امیر علیه السلام مطالبی دارد درباره همان بیت المال. در این جا ما فرصت نداریم ولی به عنوان راهنمایی عرض می کنم مطالعه تاریخ که چه قدر اسراف و زیاده روی ها به عمل آمده قبل از حضرت امیر علیه السلام، خلفای قبل از آن، حضرت امیر در همان

خطبه شقشقیه یخضمون مال الله خضمه الابل نبتة الربیع درباره عثمان و طرفداران عثمان می گوید. این چنین بودند درباره بیت المال. این ها بعد تاریخ های بعدش که مطالب عجیبه، بنی امیه و بنی عباس و سلاطین. این سلاطین این همه ساختن کاخ ها، جمع مال و ثروت، عیاشی ها، خودکامگی ها، تپذیرها، اسراف ها، خدم و حشم ها و تشکیلات این همش از بیت المال بوده خب مسئله، خیلی مسئله مهمی است. حالا برای نمونه، شما می خواهید مطالعه کنید، شیخ عباس قمی در تتمه منتهی در جریان عثمان از عثمان چقدر ثروت مانده و طلحه چقدر، زبیر چقدر، عمر و عاص چقدر. اینها چقدر طلا و خدم و حشم و خانه و انعام و حیوانات این ها خیلی زیاد است اما اگر بخواهیم پردازیم به این ها خیلی وقت گرفته می شود در جلد بیست و یکم تفسیر طنطاوی یکی از تفاسیری که از یک جهت مطالعه اش خیلی خوب می باشد. که بنده شاید چهل، پنجاه سال قبل از این مطالعه اش کرده ام از همه اش فهرست برداشته ام. طنطاوی تفسیرش این خصوصیت را دارد که از راه علوم طبیعی وقتی که این قبیل آیات را ذکر می کند به مسئله توحید و این ریزه کاری ها می که در خلقت زمین و آسمان و ماه و خورشید و دریا و درخت و جانوران و انسان در این قسمت ها آن ریزه کاری ها می که مربوط به خلقت است و حاکی از نظم و هماهنگی موجودات و حرکت و حدوث و همه این ها بحث های توحیدی خیلی جالبی

دارد. آن در جلد ۲۱، ۲۵ جلد می باشد. به مناسبت این آیه اذہبتم طیباتکم فی الحیاء الدنیا آمده زیاده روی ها و اسراف های سلاطین و خلفا را نمونه های فراوانی ذکر کرده که مطالعه می کنید اگر ما به آن جنبه پیردازیم خیلی طول می کشد. حضرت امیر علیه السلام عنایت فراوانی به مسئله بیت المال دارد در نامه ۶۲، یکی از نامه هایی است که حضرت امیر علیه السلام این صحبت ها که ما عرض کردیم تقریبا اشاره به این ها دارد. نامه ۶۲ را امام به اهل مصر نوشته اند و این نامه را با مالک اشتر همراه ساخته است همه نامه را نمی خوانم فعلا ولی چند نکته ای که به بحث امروز ما مربوطه. اول دارد که فلما صلوات الله علیه و اله از جهان چشم پوشید تنازع المسلمون الارض بعده مسلمان ها در امر خلافت کشاکش و کشمکش فراوانی به وجود آوردند فوالله ما کان یلقى فی روعی در خاطر من خطور نمی کرد و یخطر بیالی. ان العرب ترعج هذه الارض بعده فکر نمی کردم که عرب بعد از پیغمبر خلافت و حکومت را از ما بگیرند، از اهل بیت بگیرند ولا انهم منحوه انی من بعدی فکر نمی کردم که من را از خلافت دور کنند ولی خب این کار شد البته این باز کنایه است، نمی خواهد بگوید که من نمی دانستم این مطلب کنایه از این است که این امر به اندازه ای مسلم بود که من خلیفه و جانشین پیغمبر هستم. کسی جای فکر نبود که فکر کند در این مورد. که

چطور خواهد شد حالا شد. بالاخره شد. فما راعنی الا الناس علی فلان یبایعونه. چیزی نگذشت که دیدم مردم فوج فوج به طرف ابوبکر حرکت می کنند. فلان مرد ابوبکر هست. فکر نمی کردم این چنین بشود ولی دیدم مردم بعد از پیغمبر حرکت کردند و برای بیعت با ابوبکر البته یک نقشه ای بود که نقشه بود که قبلا تنظیم شده بود آن چه قبلا مخالفیم تنظیم کرده بودند عملی کردند بله فامسخت یدی من دست نگه داشتم این حاکی از یک درد دل و رنج روحی فراوانی است حتی رایت راجعه الناس قد رجع عن الاسلام یدعون الی محق محمد صلوات الله علیه و اله دیدند فکراهایی که پدید آمده که می خواهند مردم را از اسلام برگردانند، اصلا نقشه از بین رفتن دین طرح می شود و عملی می گردد بله عملا همین طور بود. فخشیت ان لم انصر الاسلام و اهله من ترسیدم از این که اگر من قیام نکنم به کمک به اسلام از حق خود صرف نظر کنم ولی کمک به اسلام کنم ان اری فیه ثلما او هدمما یا رخنه ای به وجود می آید که دیگر قابل جبران نخواهد بود یا اصلا اسلام به طور کلی منهدم می شود. مصیبت از بین رفتن بالاتر از این بود که من خلافتم از بین برود خلافت چیست دو جنبه دارد حضرت امیر علیه السلام ولایت واقعی و باطنی خب امام است چه مردم قبول کنند چه مردم قبول نکنند چه غصب کنند یا نکنند این یک مسئله امامت و ولایت است اما خلافت و حکومت بر مردم

این را من صرف نظر کردم چون این حکومت ولایتی است متاع ایام قلائل. در چند روز قلیل حکومت بر مردم یزول منها ما کان یزول که چند روز سپری می شود کما یزول السراب کما که انسان از دور سرابی را یک نقطه آب نمایی را از دور می بیند وقتی که نزدیک بروید محو می گردد او کما یتقشع السحاب یا مثل ابری که در مدت کمی پراکنده می شود فنهضت فی تلک الاحداث من در این جا دیگر قیام کردم به کمک کردن به اسلام همان که گفتیم راهنمایی خلفا از طرفی تعلیم و تربیت مردم، بیان احکام خداوند رفع نیازمندی ها از طرفی حتی زاح الباطل و زهق، و اطمأن الدین و تنهنه. دین برقرار ما گشت و این باز مقدمه ای است بر آن چه می خواهم بگویم خب حالا- من به حکومت رسیدم . حالا- که من خلافت را قبضه کردم مخالفینی به وجود آمدند سه جبهه به وجود آمده یک جبهه، جبهه بغاه می باشد یعنی کسانی که در برابر این حکومت تسلیم نیستند مثل معاویه که باعث به وجود آمدن جنگ صفین شد این یکی هست کسانی که متمرّد هستند در برابر حکومت اسلامی و تن در نمی دهند یا مخالفت می کنند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه ناکثین می باشد طلحه و زبیر و عایشه و امثال اینها بیعت کردند اما بیعت را به هم زدند و دوباره مخالفت کردند این یک جبهه است جبهه دیگر جبهه مقدمین و خوارج نهروان می باشد. طالبانی صفتان که این ها هم آن تقدس ظاهری و خشک

و متعصب مثل وهابی ها تقریبا بودند این ها هم یک جبهه است که به وجود آمده خب تا حالا سه جبهه به وجود آمده و انی والله لو لقیتهم واحدا اگر تنها من در کارم ثابت قدم و با تصمیم و اراده باشم و هم طلاع الارض کلهها اگر تنها من باشم و مخالفین سطح زمین را پر کنند ما با لیت و لا استوحشت من ترسی ندارم وحشتی ندارم . من از این که آن ها گمراه و راه ذلالت می روند و از این که من بر حقم شکی ندارم و یقینا من ربی من از این که آن ها راه باطل می روند شکی ندارم این ها امروز هم برای ما درس است الان امروز هم حکومت اسلامی است و اسلام است در برابر دشمنان کینه توز و سرسخت ولی ما در این که راه ما راه حق است و راه آن ها راه باطل شکی نداریم ولی یک نکته که بحث ما مربوط به این است که . من از این جهت متأسفم و نگرانم که امر این امت حکومت این امت را سفها و فجار به دست بگیرند سفها یعنی کم خردان فجار یعنی فاسقان و گنهکاران اگر ان ها به دست گیرند چهار چیز به وجود می آید اول این که یتخذوا مال الله دولا بیت المال را و مال خدا را دست به دست می گرداند و مورد استفاده شخصی خودشان قرار می دهند این اول به بیت المال است و عبادة خولا دوم این که بندگان خدا را به زنجیر استبداد می کشانند یعنی بندگان

خدا را بنده خودشان می کنند برای این که استبداد شانش همین می باشد کسی که مستبد باشد خودش را یک فرمانروای تام
الاختیار تلقی می کند مردم را مثل یک برده خیال می کند هر چه می باید آن ها باید انجام بدهند خودشان را خود قانون می
دانند قانون رأی آن ها است فکر آن هاست و صالحین حربا و الفاسقین حزبا با صالحین حکومت های استبداد و ظالم قدرت
های استکباری به طور کلی و استبدادی با صالحین حرب و جنگ می کنند سعی می کنند صالحین را بکوبند و از میان
بردارند چون صالحین همیشه سد راه آن ها هستند جلوی زیاده روی ها و ظلم های آن ها را می گیرند اما فاسقین را برای
خودشان پشتیبان و حزب و گروه قرار می دهند از این جهت من نگران هستم خب در عین حال این که بسیاری از مطالب از
این قبیل در نهج البلاغه است و برای ما راه گشاست و استفاده می کنیم این مطلب را داشت یتخذوا مال الله دولا- همیشه
حکومت های فاسد بیت النال را میان خودشان دست به دست می گردانند مورد استفاده شخصی قرار می دهند و مردم را که
حق مردم در ان است محروم می کنند بحث ما با توفیق پروردگار متعال در همین زمینه است که بینیم حضرت امیر علیه السلام
چه مطلبی دارند این مطلب در بحار است جلد ۴۱ طبع جدید صفحه ۱۰۵ امام صادق علیه السلام عن آبائه علیه السلام حضرت
امیر علیه السلام کتب الی عماله نامه نوشتند برای کارگران و کارمندان حکومت وقت خودشان ادقوا

اقلامکم و قاربوا بین سطورکم واحذفوا انی فضولکم قلم ها را ریز بتراشید در نوشتن نامه های اداری سطرها را نزدیک به هم بنویسید واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید واقصدوا قصد المعانی و به ان مطلب توجه داشته باشید عبارت های اضافی به کار نبرید و ایاکم والاكثر از زیاده روی جدا بپرهزید فان اموال المسلمین لا تحمل الاضرار بیت المال مسلمان ها تحمل ضرر زدن را ندارد این خیلی مهم است نمونه ای است از این که در بیت المال چقدر باید کارجگزاران حکومت صرفه جویی کنند. قلم که ریز شد معلوم است در کاغذ جای کمتری می گیرد در نوشتن درشت ها بیشتر می گیرند این صرفه جویی در کاغذ می باشد شاید در مرکب هم صرفه جویی باشد قلم که ریز شد مرکب کمتر تحمل می کند قلم درشت مرکب بیشتر علاوه بر این در ان وقت نوشتن قاربوا بین سطورکم سطرها را به هم نزدیک بنویسید باز هم صرفه جویی است در کاغذ که سطرها نزدیک تر است تا کاغذ کمتر مصرف شود واحذفوا انی فضولکم کلمات اضافی را حذف کنید تارک ها و عبارت های اضافی و امثال این ها برای خاطر این که این کلمات اضافی هم وقت را می گیرد هم کاغذ بیشتر مصرف می شود هم قلم و مرکب بیشتر مصرف می گردد همیشه توجه داشته باشید که لب مطلب را بنویسید همین و ایاکم و الاكثر از زیاده روی جدا خودداری کنید برای این که بیت المال مسلمان ها متحمل این ضررها نباید باشد این یک نمونه است از بحار جلد

۴۱ صفحه

ص: ۴۶۱

۱۰۵ حالا مطلب دیگری باز هم در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ الاصبغ بن نباته از خواص اصحاب حضرت امیر علیه السلام می باشد قال علی علیه السلام او نقل می کند دخت بلاد کم باشمالی هذّه و رحلتی و راحتتی ها هی خطاب به اهل کوفه است چون حضرت از مدینه آمد بصره و جنگ جمل را انجام داد بعد آمد به کوفه شهر جدید الاحداثی بود در زمان عمر کم کم بنا شد. کوفه از جهت این که از این طرف به ایران نزدیک بود و از طرف دیگر از عراق می آمدند. بله از طرف حجاز می آمدند در آن بین یک شهری به نام کوفه ساخته شد بعد کوفه کم کم به شط فرات هم رسید و موقعیت خاصی دارد و کم کم یک شهر بزرگی شد حضرت امیر علیه السلام آن جا را به اسلام پایتخت قرار داد خطاب به مردم که ای مردم کوفه من روزی که وارد این شهر شدم سوار یک شتری بودم این هم همان شتر است که الآن زیر پای من است و لباسی در بر داشتم که همان لباس است که در ر دارم و رحلتی رحله یعنی آن اثاثی که مسافر به همراه دارد یک لیوانی، قاشقی مثلا و مشک آبی این می شود رحل رحله یعنی شتر رحل یعنی اثاثی که همراه مسافر است لباسم بر تن این ها را داشتم آدمم و وارد این شهر شدم فان انا خرجت من بلاد کم بغیر ما دخت فانی من الخائنین اگر روزی بعد از چند سال حکومت در این شهر رفتم بیش از این

داشتم بدانید که من خیانت کرده ام بله ببینید واقعا این حکومت علوی است این کلماتی است که در بحث ما مطرح می باشد خیلی خوب حالا- چون ما در بحث بیت المال داریم بحث می کنیم هفته گذشته از آن کلمات ۲۱۵ که یادداشت فرمودید مطالبی نقل کردیم درباره این که حضرت امیر علیه السلام به برادرش عقیل آمد و قصه حدیده محماه آهن داغ شده را خواندیم باز قصه ای خواندیم هفته گذشته درباره این که دخترش بود و آن گردن بند و آن ها را هم خواندیم ما حالا فعلا بحث های مربوط به بستگان و نزدیکان مربوط به حضرت امیر را داریم می گوییم حالا یکی می خوانیم راجه به پسر عموی حضرت که در آن جا از امام حسن و امام حسین علیه السلام اسم برده این نامه ۴۱ نهج البلاغه است چون می دانید که نهج البلاغه سه قسمت می باشد قسمت اول الخطب و الاوامر سید رضی رحمت الله علیه سه قسم کرده است خطبه ها و اوامر آن حضرت کلماتی که در مجامع، مساجد، مراکز عمومی و میدان جنگ و امثال این ها قسمت دوم الکتب و الرسائل نامه ها که بر کارگزاران حکومت خود نوشته است قسمت سوم کلمات قصار می باشد موعظه هایی است تذکراتی است که کوتاه کوتاه آمده است در این قسمت دوم که الکتب و الرسائل می باشد نامه ۴۱ را می خواهیم مورد بحث قرار دهیم نامه ۴۱ در فیض الاسلام ولی در بعضی ها مثل خویی نامه ۴۰ می باشد کن در تعداد این ها یک روزی بحث کرده ام

باز هم تذکر می دهیم که عددها فرق می کند این نامه ای است من کتاب علیه السلام الی بعض عماله نامه ای است که حضرت برای کارگزاران حکومت وقت خود نگاشته است این چه کسی می باشد بحث پدافند نامه ای است که در این که این شخص که بوده است چون سید رضی گفته بعض عمال بیش از این دیگر نگفته است.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که در برابر آیات و روایات و آثار اهل بیت علیهم السلام _ که دلالت دارد بر اهمیت و عظمت جهاد به اینکه جهاد باعث عزت و عظمت است و ترک جهاد باعث سقوط است و اینکه بایستی جهاد برای رفع فتنه به کار برده شود تا فتنه خاموش شود و اینکه صلاح دین و دنیا در جهاد است. از این قبیل تعبیرات که خواندیم _ در برابر این همه تأکید و تشدید در امر جهاد، در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در وسائل الشیعه روایاتی داریم که دلالت دارند بر منع و جلوگیری از جهاد. و اینکه نباید به جهاد اقدام شود. از این قبیل مطالب. در حقیقت این روایات سدی است در برابر آیات و روایاتی که دلالت بر امر جهاد دارد. آیا این روایات ساختگی است که دشمنان اسلام در زمان بنی امیه و بنی عباس که در برابر آنها ائمه علیهم السلام و اتباع ائمه علیهم السلام بر اساس فرهنگ اسلام در برابر طواغیت و جباران و ظالمان قیام می کردند، این روایات را ساختند تا این قیام ها را خاموش کنند، قیام ها را سست کنند؟ خلاصه مطلب، مطلب مهمی است

ص: ۴۶۴

که در برابر آن همه ادله، ما روایاتی داشته باشیم از معصوم که منع و نهی کند از جهاد. همین روایات دست آویز کسانی است که با هر انقلاب و با هر قیامی و با هر امر به معروف و نهی از منکر کلانی مخالفت کنند. خبر اول را خواندیم. خبر دوم این است {و عنه عن ایبه عن حماد بن عیسی عن ربیع رفعه عن علی بن حسین علیه السلام} سند خبر را خواندیم. خبر سناً مرسل است. چون رفعه دارد. هر خبری که در سند آن رفعه و مرفوعاً و امثال اینها به کار رفته این یک نوع مرسل است. واسطه را حذف می کنند به آن واسطه بعدی منتهی می کنند. خبر مرسل هم حجت نیست. سناً مخدوش است. اما متناً از امام سجاد است. {قال و الله لا یخرج احد منا قبل خروج المهدی علیه السلام الا کان مثله کمثل فرخ طار من و کره قبل ان یتوی جناحاه فاخذة الصبیان فعبثوا به}. هیچ یک از ما قیام نمی کند و خروج نمی کند قبل از خروج مهدی علیه السلام الا اینکه مثلش مثل جوجه ایست که از لانه خودش پرواز کرده قبل از اینکه پر و بالش منظم شود. بچه ها یک اینچنین جوجه ای را می گیرند و با او بازی می کنند. این دلالت بر حکم شرعی ندارد. اخبار غیبی است که از یک مطلبی خبر می دهد. نمی گوید جهاد نکنید. (با ضعف سند که دارد) خبر می دهد که هر یک از ما اهل بیت قیام کند به نتیجه نمی رسد فاتح و پیروز نمی شود و

ص: ۴۶۵

مثل می زد. مثل جوجه ایست که قبل از اینکه پر و بالش مرتب شود گیر بچه ها افتاده و بچه ها او را گرفته اند و با او بازی می کنند. احتمال قوی است که این چنین اخبار را دستگاه های دولت بنی امیه و بنی عباس ساخته باشند برای خاموش کردن قیام ها و جهادها که علیه آنها صورت می گرفت. احتمال زیاد است. سندا هم ضعیف است. به علاوه چطور ممکن است که امام سجاد علیه السلام چنین مطلبی را فرموده باشند با اینکه فرزند امام سجاد علیه السلام زید، یکی از مجاهدین عمده است. بعد از جریان کربلا- کسی که جریان بنی امیه را واقعا سبک و بی آبرو کرد قیام زید بود. واقعا خیلی مقام بالایی داشت. خوب این فرزند امام سجاد است و در خبر اول که گفتیم امام سجاد علیه السلام به ابو حمزه ثمالی فرمودند {لو عشت لترین هذا الغلام مقتولا مدفونا منبوشا مسلوبا مسحوبا مصلوبا فی الکناسه ثم ینزل و یحرق و یدق و یدق و یدق فی البر} پیغمبر صلوات الله علیه و آله خبر داده بودند از قیام زید. با چه تجلیلی! اهل بیت منتظر تولد این فرزند بودند. امام سجاد علیه السلام اینطور از زید تجلیل و تکریم می کردند. خوب حالا- امام سجاد با آن همه تجلیل از قیام فرزندش حالا بگویند هر کسی از ما که قیام کند چنین و چنان است و قیام او درست نیست، پس قیام نکند. بنابراین نمی توان گفت که این خبر منع از جهاد کند، یا ساختگی است که سندش هم ضعیف است یا محمول بر محامل دیگر است. خلاصه

این خیر با ضعف سند دلیلی برای کسانی که مدعی هستند نمی شود. امام صادق علیه السلام از جریان زید خیلی متأثر شدند و گریه کردند برای شهدا و امام رضا علیه السلام برای بازماندگان، هزار دینار از مدینه به کوفه فرستادند. شیخ عباس قمی قضیه عبد الله را _ که در خبر اول گفتیم _ در سفینه البحار جلد ششم طبع جدید، در ماده عبد الله بن حسن بیان کردند. شیخ عباس از اقبال سید بن طاووس نقل می کند که امام فرمودند کار اینها مرضی بود ولی آنگونه که آنها می خواستند که امام صادق علیه السلام با آنها باشد نبود. ولی به این صورت نبود که کارشان خلاف شرع باشد و امام صادق برای آنها نامه ای نوشتند که ناراحت نباشید از اینکه این جریان به وجود آمد، خداوند به شما اجر می دهد و ثواب می دهد. ما نمی خواهیم الان وارد آن بحث شویم. شیخ عباس در آنجا به این مطلب متعرض شده اند و در پاورقی آدرسی را از بحار ذکر کردند مراجعه بفرمایید . خلاصه در خبر اول که خواندیم دلالت داشت بر اینکه امام صادق علیه السلام جریان زید را تمجید کردند و فرمودند ما دو جور دعوت داریم؛ دعوت الی نفس که قبول نداریم و این بنی هاشم، عبد الله محض می خواستند دعوت الی نفس انجام دهند. محمد نفس زکیه _ که در مدینه شهید شد _ می گفت مهدی موعود همین فرزند من است حتی به امام صادق گفت که تو حسد می ورزی. از این قبیل کلمات، خلاصه به خاطر عقیده غلطی که داشتند امام صادق علیه

السلام با آنها همگام نشدند. چون در زمان معصوم دعوت الی نفسه درست نیست. اما می گوید {لا تقولوا خرج زید} زید {کان یدعوا الی الرضا من آل محمد صلوات الله علیه و آله} زید گفت اگر غالب شوم حکومت را به امام صادق علیه السلام می دهم. خلاصه، این خبر اول بود که خواندیم. در خبر دوم که می گوید امام سجاد فرمودند هر کس از ما قیام کند چنین و چنان می شود؛ نمی شود گفت که این انتقاد از قیام می باشد چون خود فرزند امام سجاد _زید_ قیام کرد و اما سجاد و پیغمبر صلوات الله علیه و آله از او تمجید کردند. بعد از آن جریان فح به وجود آمد. آنها هم بنی الحسن هستند چون حسین بن علی بن حسن مثنی از اولاد حضرت مجتبی علیه السلام هستند. خوب در این جریان، هم پیغمبر از شهدای فح تمجید کرده بودند هم امام صادق علیه السلام. جریان بعد از امام صادق علیه السلام اتفاق افتاد ولی می دانستند و وقتی به مکه می رفتند در آنجا پیاده شدند و نماز خواندند و خبر داد که بعد از جریان کربلا برای ما هیچ جریانی مثل شهدای فح سنگین نبوده. خلاصه در این خبر دوم نمی توان گفت که امام سجاد علیه السلام می خواهند انتقاد کنند از قیام کردن و منع کنند از قیام. ولی یک حقیقت است که به نتیجه نمی رسید، به نتیجه تأسیس یک حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت بنی عباس. اما بالاخره با نتیجه است و این خبر سندا هم ضعیف است. خبر سوم {رو

عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن بكر بن محمد عن سدیر (بر وزن امیر) { این خبر کلینی است
عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی که قبلا گفتیم و اقفی است؛ ولی موثق است. عن بكر
بن محمد که ثقه است عن سدیر که ثقه است، خبر سندنا موثق است {قال قال ابو عبد الله عليه السلام یا سدیر الزم بیتک} در
خانه خودت بنشین {و کن حلّسا من احلاسه} گلیمی باش از گلیم خانه خود. حلّس به آن گلیمی می گویند که ملازم با بیت
است. کنایه از این است که از خانه ات تکان نخور، حرکت نکن، قیام نکن. {یا سدیر الزم بیتک و کن حلّسا من احلاسه و
اسکن ما سکن اللیل و النهار} مادامی که لیل و نهار ساکن است، شب و روزی در جریان است، تو هم ساکن باش. {فاذا
بلغک انّ السفیانی قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلک} اگر شنیدی به اینکه سفیانی خارج شده در آخر الزمان، قبل از زمان
ظهور حضرت مهدی (عج الله فرجه الشریف)، تا آن موقع ساکن باش و وقتی که شنیدی سفیانی خروج کرده بیا به طرف ما
ولو پیاده باشی. {و لو علی رجلک}. این خبر چطور است؟ خبر سندنا موثق بود. اما به سدیر خطاب می کند. نوع این اخبار نظر
دارد به جریان سقوط بنی امیه و حرکت های فراگیری برای قبضه خلافت و حکومت به جای بنی امیه و به وجود آمدن بنی
هاشم با این حرکت شدید که گفتیم. عبد الله محض

که یکی از پسرانش محمد_ نفس زکیه است_ که در مدینه قیام کرد و به شهادت رسید، یکی از پسرانش ابراهیم است که در بصره قیام کرد و به شهادت رسید به دست منصور، یکی از پسرانش یحیی صاحب دیلم بود که قبلاً گفتیم، یکی دیگر ادریس بود. گفتیم که عبد الله فرزندان خیلی شجاع و مقام داشت و یکی از فرزندان هم همراه حسین در فخر به شهادت رسید. ۵ تا پسر داشت که هر ۵ تا قیام و انقلاب داشتند. اینها از طرفی امام صادق با اینها همراه نبودند، اینها خیلی اصرار داشتند که با موقعیتی که امام صادق علیه السلام داشتند آنها را همراهی کند، با آنها همگام باشد، آنها را تأیید کنند برای حرکت، ولی نکردند. سدید از اصحاب امام صادق علیه السلام بود. بعضی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گفتند که چرا شما قیام نمی کنید؟ خبر هفتم باب قبل را خواندیم. دلیل را گفتیم که امام فرمودند من علم خود را مطابق جهل آنها قرار نمی دهم. آنها اصرار می کردند به امام صادق که با آنها همراه باشد. این سدید هم جزء همان هاست، سدید شخصی است که آمد به خدمت امام صادق علیه السلام و گفت شما چرا قیام نمی کنید؟ خبرش را خواندیم که گفت صد هزار شمشیرزن در خراسان تابع شما هستند، گفت نه دویست هزار و حتی زیادتر. حضرت چیزی نگفتند. بعد از چند دقیقه فرمودند با هم به خارج از شهر برویم. سدید گفت باشد. حضرت فرمودند حمار و بغلی آوردند و سوار شدند و رفتند رسیدند به یک مکانی. حضرت

فرمودند نماز بخوانیم. نماز خواندند. در آن نزدیکی یک چوپانی بود که چند تا بزغاله می چراند. حضرت فرمودند سدیر اگر من به تعداد این بزغاله ها تابع می داشتم قیام می کرد ، سدیر بزغاله ها را شمرد و دید که ۱۷ بزغاله است. این سدیر همان است. این خبر هم که عرض کردم در اصول کافی جلد دوم، باب فی قله عدد المؤمنین، حدیث چهارم صفحه ۲۴۲ این باب. بابی است از ابواب کتاب ایمان و کفر. {لو کان لی شیعه بعدد هذه الجداء} _ جِداء جمع جَدی است و جَدی یعنی بزغاله_ من سر جای خود ساکن نمی نشستم. سدیر را در حالاتش در تنقیح المقال است که امام فرموده سدیر {عصیده بکل لون} یعنی این آدمی است که به هر رنگی در می آید. یعنی آدمی احساسی بود. یعنی هر کس که چیزی می گفت، او داغ می شد. مردم پشت سر او می گفتند چرا امام صادق قیام نمی کند؟ چرا؟ موقعش است واقعا. بنی امیه که سقوط کردند بنی عباس می آیند و ما را قبضه می کنند. مردم واقعا توجه به اهل بیت دارند. آنها موج سواری کردند و گفتند ما هم جزو اهل بیتیم. چون عباس عموی پیامبر بود. می گفتند شما امام هستید قیام کنید. اما امام صادق موافقت نمی کردند. آن وقت سدیر می رفت پیش آنها، آنها حرف می زدند بعد او داغ می شد، احساساتی می شد و می آمد پیش امام صادق و امام را مذمت می کرد که چرا قیام نمی کنید. آن وقت این سدیر {عصیده بکل لون}. بعد امام صادق علیه

السلام به سدير گفتند كه وضع من به اين صورت است. تو هم جزو اصحاب ما هستي. {الزم بيتك و كن حلسا من احلاسه}. در خانه ات بنشين. يك اشكالي هم داشت، اگر آنها مي رفتند، مردم مي شناختند كه آنها از اصحاب امام صادق عليه السلام هستند و فكر مي كردند كه امام صادق هم مطابق و مؤيد و مؤكد قيام است. آن وقت بنى عباس متعرض مي شدند و امام صادق مي خواستند كه متعرض آنها نباشند و آن جريان فرهنگي و تربيت شاگردان به وجود نمي آمد. اگر امام صادق با آنها همراه مي شدند ما الان مذهب جعفري نداشتيم. امام صادق عليه السلام به خاطر اينكه يك كار اساسي انجام بدهند آن قدر تحريفات و تبليغات و انحرافات به وجود آمده بود، آن تشيع ناب كه فرهنگ اهل بيت بود ديگر بين مردم حاكم نبود. امام سجاد به اندازه امام صادق عمر كردند. ۳۵ سال امام بودند ولي از ايشان حديثي نداريم فقط همان صحيفه سجديه است. طوري آنها را منزوي كرده بودند كه كسي دور و بر ايشان نمي آمد. شاگردى نداشتند. فقط امام صادق توانستند چهار هزار شاگرد از اطراف جمع كنند و فرهنگ اهل بيت را احيا كنند. خلاصه امام صادق اين قيام را لازم نمي دانستند؛ ولي اگر اصحاب ايشان مي رفتند امام صادق را متهم مي كردند كه با آنها هم دست است و متعرض مي شدند. خلاصه به سدير مي گويد بله وقتي كه امام عصر عليه السلام آمدند بيا حتى اگر پياده هم بودي بيا به طرف ما، آن وقت قيام مي كنيم. امام

صادق در آن زمان مصلحت را در قیام فرهنگی ضروری می دانستند نه در قیام جهادی. امام رضوان الله علیه جواب این اخبار را بیان فرمودند. گفتند یک عده تنبل شکم پرست اخبار باب سیزدهم را دست آویزی قرار دادند برای توجیه تنبلی خودشان. مگر می شود اخباری با قرآن متضاد باشد، آن وقت ما بیاییم به آن اخبار تمسک کنیم؟! بله برای تنبل ها که می خواهند کار سستی خودشان را، کار تنبلی خودشان را، کار سکوت خودشان را، لذت گرایی و استراحت گرایی خودشان را، توجیح کنند این خیر درست است. خیر چهارم {و عنہ عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن علی} که محمد بن علی صیرفی است و وثاقتش ثابت نیست. {عن حفص بن عاصم} که ثقه است و از طبقه پنج است {عن سیف التمار} که ثقه است {عن ابی المرفف}. سند ضعیف است. یکی به واسطه محمد بن علی صیرفی و یکی ابی المرفف. این کیست؟ در تنقیح المقال جلد دوم، چاپ قدیم صفحه ۳۴ {لم اعرف اسمه و لا حاله}. می گوید من ابی المرفف را نمی شناسم. {عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبره علی من أثارها} اینها همه نظر به جریان آن زمان دارد. غبره یعنی غبار. غُبره و غَبْره یعنی غبار. غبار بر علیه کسی است که آن غبار را به وجود آورده و اول آن غبار به چشم و دهان و بینی خود شخص می رود. آثار با ثاء یعنی برانگیختن. گرد و غبار به ضرر کسی است که آن غبار را برانگیخته است. {هلک المحاصیر}. محاصیر هلاک شدند. {قلت جعلت

فداك ما المحاصير} پرسید که محاصیر چیست؟ محاصیر جمع محصار است. یعنی آنهایی که عجله می کنند. خوب اینها آدم های بد نیتی نبودند ولی عواقب را نمی دانستند، عجله می کردند. وقتی که بنی امیه سقوط کرد می گفتند ما باید قیام کنیم و حرکت کنیم و خیلی با شتاب پست ها را اشغال کنیم و خلافت را قبضه کنیم و نگذاریم دیگران بگیرند. نشستیم بنی امیه خلافت را گرفت و به ما ظلم کرد از این قبیل چیزها. امام صادق علیه السلام فرمودند نه خیر عجله نکنید، این کارها به نتیجه نمی رسد و کسی که به حرف من گوش ندهد، مثل عبد الله و فرزندانش. رفتند و کشته شدند و نتیجه نگرفتند. {قال المستعجلون} آنهایی که عجله می کنند و می خواهند با شتاب جبهه جهادی تشکیل دهند. {اما انهم لن يردوا الامر يعرض لهم}. تا کسی تاریخ را درست مطالعه نکرده باشد نمی تواند این روایت را معنا کند. امام فرمودند مستعجلون، منظورشان همان عبد الله و فرزندان و دور و بریهایشان بود. ابو مسلم خراسانی شاید اول فرد خوبی بود. وقتی که از خراسان با جمعیتی آمد و توانست بنی امیه را سرنگون کند، این فرد نامه ای نوشت به امام صادق و عبد الله، ولی اول به امام صادق، که شما بیاید حالا که بنی امیه سقوط کرده، ما دور و بر شما هستیم و شما را محور قرار می دهیم و این خلافت و حکومت را قبضه کنید. امام صادق علیه السلام نامه را گرفتند روی چراغ و سوزاندند. گفتند جواب همین است. بعد نامه را برد سراغ عبد

الله. عبد الله نمی دانست نامه ای که به امام صادق دادند این شکلی بوده. خلاصه امام صادق فرمودند بله این مستعجلین خلافت را که به آنها عرضه کردند رد نکردند، ولی خودشان رد کردند. آنها آن امری که به آنها عرضه شد را رد نکردند و گفتند بله ما هستیم و قیام هم کردند و آن طور شد. {الی أن قال یا ابا المرفه اتری قوما حبسوا انفسهم علی الله لا یجعل لهم فرجا} ولی حضرت ابی المرفه را نصیحت کردند و فرمودند سر جایتان بنشینید و شما با آن مستعجلون شرکت نکنید. ولی بدانید کسانی که خودداری کردند برای خاطر خدا و برای خاطر شنیدن نصیحت امام، خداوند برای اینها فرجی قرار می دهد. شما هم بدانید بدون ثواب نیستید. ای ابا المرفه آیا کسانی که در راه خدا خودداری کردند، خدا برای آنها فرجی قرار نمی دهد؟! {بلی والله لیجعلن الله لهم فرجا}. بله قسم به خدا که خدا برای آنها فرجی قرار می دهد. آنها ساکن شدند. خوب زراره هم در آن زمان بود، محمد بن مسلم هم در آن زمان بودند. داغ تر از اینها که کسی نمی تواند باشد. زراره و محمد بن مسلم و ... خیلی آدم های با تقوایی بودند و در سطح بالایی بودند. امام صادق هر چه فرمودند آنها گفتند چشم. ولی خوب خداوند برایشان فرجی قرار داد و فرج این بود که توانستند فرهنگ ناب مذهب جعفری را برقرار کنند. با شنیدن حدیث و نوشتن حدیث و تأسیس مکتب امام صادق. ولی اگر اینها با آن افراد عجول همراه می شدند مثل همان محمد

نفس زکیه و ابراهیم کشته می شدند و آن هدفی که امام صادق علیه السلام داشتند، آن احیای اسلام ناب، عملی نمی شد. بله برای شما فرجی است و آن انتظار ظهور امام عصر علیه السلام است. خلاصه این حدیث هم قضیه فی واقعه است و سندا هم ضعیف است. دلیل نمی شود برای منع جهاد. بقیه ان شاء الله فردا.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث ما در روایات باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو می باشد. آن روایاتی که از آنها استفاده کرده اند که جهاد در زمان غیبت امام عصر جایز نیست و هر کسی به جهاد اقدام کند جهادش محکوم به شکست است. کسی که پرچم جهاد را در زمان غیبت بلند کند، طاغوت است و مردم باید او را به این ستمت بشناسند. ما روایات را تا خبر چهارم خواندیم، حالا خبر پنجم باب. خبر سندش معتبر و این است. و عن محمد بن یحیی یعنی کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بسیار مهم کلینی است نقل می کند، عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب این هم از اجلاء رواه است، عن عبد الرحمن بن ابی هاشم این هم ثقة ثقة از طبقه ۶ است، عن الفضل الکاتب. در وسائل یک جا نوشته فضل و یک جا نوشته فضیل، ولی فضل است. فضل کاتب بعضی توثیقش نکرده اند، اما در معجم رجال حدیث جلد سیزدهم صفحه ۳۱۷ توثیقش می کند. از نجاشی و غیر او توثیقش را نقل کرده است. قال کنت عند ابی عبد الله این فضل می گوید من پیش امام صادق بودم فأتاه

ص: ۴۷۶

کتاب ابی مسلم کتاب ابی مسلم را به خدمت امام صادق آوردند. دیروز بحث ما در همین جا بود. احادیث این باب با تاریخ خیلی مربوط است. شیخ مفید در ارشاد در احوال امام صادق نوشته که زمان امام صادق اضطرابات فراوانی وجود داشت. هم اضطراب فرهنگی به خاطر اینکه مذاهب مختلف باطل، فراوان به وجود آمده بود حتی انکار صانع. که بحث ابن ابی العوجاء و توحید مفضل و ... با آن ارتباط پیدا می کند. از طرفی هم دولت بنی امیه به سوی انقراض رفته بود و افراد بسیاری قیام کرده بودند، برای خاطر اینکه آن خلا را پر کنند و یک حکومتی به وجود بیاورند. در اینجا هم نقش بسیار مهمی دعاه بنی عباس داشتند. _دعاه جمع داعی است. _ بنی عباس کسانی بودند که در میان مردم شخصیتی داشتند. یکی از آنها ابراهیم امام است که برادر ابوالعباس سفاح است که او خلیفه اول بنی عباس بود. منصور نیز با اینها برادر بود که خلیفه دوم بنی عباس بود. ابراهیم یک شخصیتی داشت و خیلی مبرز بود. دعاه بنی عباس برای ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم امام به دو واسطه می خورد به عبد الله بن عباس. سلاطین بنی امیه هم از اولاد عبد الله اند که اینها سه تا برادرند؛ عبد الله، عبیدالله، قُسم بن عباس. در نهج البلاغه حضرت امیرالمومنین (ع) برای قُسم نامه هایی دارند. عبید الله کسی است که از طرف امام حسن مجتبی برای جنگ با معاویه اعزام شد، ولی پول گرفت و صحنه را خالی کرد و ملحق به معاویه شد. درباره عبد الله بعداً باید

ص: ۴۷۷

بیشتر بحث شود. خلفای بنی عباس همه اولاد عبد الله اند. پیغمبر صلوات الله علیه و آله روزی به عموی خود عباس گفتند که ویلٌ لذریتی من ذریتک بعد جریان را بیان کردند که از طایفه بنی عباس چنین جریانی به وجود خواهد آمد. _ ۶ تا از ائمه ما را بنی عباس شهید کردند و ۴ تا را بنی امیه شهید کردند. از امام جعفر صادق (ع) به آن طرف همه مقتول بنی عباس هستند. جنایات بنی عباس بسیار زیاد است. _ در برابر پیغمبر عباس توضیح خواست. پیغمبر صلوات الله علیه و آله توضیح دادند. عباس خیلی ناراحت شد و گفت: اجازه بدهید یک دوایی بخورم خودم را عقیم کنم. پیغمبر فرمودند: از اینها گذشته. چون عبد الله متولد شده بود. خلاصه ابراهیم به دو واسطه به عبد الله می رسد. بنی عباس از آن موج سواری خودشان که مردم از بنی امیه متنفر بودند و توجه مردم به اهل بیت بود، استفاده کردند و مردم را به بنی عباس یعنی به ابراهیم امام دعوت می کردند. ابراهیم خیلی شخصیت بزرگی داشت. از طرفی هم در میان بنی هاشم هم دو نفر بودند که خیلی مهم بودند؛ یکی همان عبد الله محض بود که درباره اش بحث کردیم که پدر محمد و ابراهیم و یحیی و ادريس بود و یکی هم امام صادق (ع) که از بنی هاشم بودند. ولی آنها اولاد عباس بودند. آخرین خلیفه بنی امیه را مروان حمار می گفتند که خیلی شخص با جرأتی بود. از این جهت به او حمار می گفتند. _ چون مثل الاغ خیلی صبر و مقاومت داشت. _

مروان حمار اطلاع پیدا کرد که برای ابراهیم دعوتی صورت می گیرد که مردم را دعوت می کنند به قیام به نفع ابراهیم. خلاصه تاریخ آن خیلی مفصل است. اما یک طوری مقدمه ای چید که ابراهیم را به دست آورد و ایادی مروان ابراهیم را دستگیر و او را زندانی کردند. این جریان ها در مروج الذهب _ مروج الذهب یکی از کتب تاریخ ما است _ و نیز در سیره الائمة الاثنی عشر _ تألیف هاشم معروف حسنی _ به عنوان مثال وجود دارد. بنده هم در کتاب خمس مقداری از آن را نوشته ام. خلاصه ابراهیم امام را، مروان حمار توانست به دست بیاورد و زندانی کند. بعد یک انبانی را از نوره که به صورت پودر بود پر کردند و شبانه در زندان، سر ابراهیم را در آن داخل کردند و از گلوش بستند. ابراهیم دو ماه در زندان بود در نتیجه تنفس از نوره کشته شد. بعد از مردن ابراهیم دو نفر که دعوت کننده بودند که مردم را دعوت می کردند؛ یکی ابوسلمه خلیل بود و یکی ابومسلم خراسانی بود. این دو نفر جزو دعاه بودند که مردم را دعوت می کردند. بعد از اینکه ابراهیم کشته شد و مروان هم در جنگی که واقع شده بود کشته شد، ابوسلمه دعوت خود را از بنی عباس به بنی هاشم _ امام صادق (ع) _ برگرداند. _ به ابوسلمه می گفتند وزیر آل محمد چون خیلی مقتدر بود در دعوت هم خیلی زحمت کشیده بود. در اینجا نوشته ام که شیخ مفید در ارشاد می گوید که امام صادق علیه السلام آنقدر دلایل واضح برای امامتشان

بود که بَحْرَتِ الْقُلُوبِ دلها را مبهوت کرده بود و به طرف خودش جلب کرد و اخرست المخالف و زبان مخالفین را لال کرد و بست. اما عالم اسلام در آن روز موج می زد از اضطرابات فروان و آتش جنگ در جمیع بلاد اسلام مشتعل بود؛ چون امپراطوری امویہ رو به انحطاط می رفت و دولت عباسیہ رو به اوج قدرت می رفت. _ ابوسلمه نامه ای به امام صادق نوشت و یک شخصی نامه را خدمت امام صادق آورد. ایشان فرمودند: من با ابوسلمه که ارتباطی ندارم، آن شیعه غیر من است. او تابع ابراهیم بوده است. بعد امام به خادمشان گفتند: چراغ را بیاور نزدیک و نامه ابوسلمه را روی آتش گرفتند تا کاملاً سوخت. کسی که نامه رسان بود گفت که جواب نامه؟ امام فرمودند: این جواب نامه ابوسلمه است. ابوسلمه این نامه را برای سه نفر نوشته بود؛ یکی امام صادق (ع)؛ یکی عبد الله محض و یکی عمرو اشرف. _ که در منتهی الامال عمر اشرف است که از اولاد امام حسین (ع) بود و آدم مهمی بود. _ ام سلمه به نامه رسان گفت که اگر امام صادق جواب مساعد دادند دیگر به آن دو نفر نمی خواهد نامه را بدهی. وقتی که امام صادق نامه را سوزاندند و گفتند این جواب نامه، نامه رسان رفت سراغ عبد الله محض و نامه او را داد. تا نامه را عبد الله خواند بوسید و روی چشمش گذاشت و فوراً سوار مرکب شد و آمد خدمت امام صادق (ع) . گفت: این کتاب ابوسلمه است یدعونی الی الخلافه مرا به خلافت

دعوت می کند. ما شیعیانی در خراسان داریم ابو سلمه ما را به آن شیعیان ارتباط داده. ولی او نمی دانست قبل از او نامه را نزد امام صادق آوردند و ایشان خواندند. امام صادق فرمودند: مردم خراسان کی شیعه شما شدند؟! آیا تو ابو مسلم خراسانی را فرستادی که به خراسان برود و مردم را به طرف تو دعوت کند؟! تو چند نفر از شیعیان خراسان را می شناسی؟ چطور آنها شیعیان شمایند و تو آنها را اصلاً نمی شناسی؟! عبد الله گفت: این کلامی که شما می گوئید گوشه دارد. یعنی شما نمی خواهید که من ترقی کنم و زمام خلافت را به دست بگیرم. حضرت فرمودند: خدا می داند فقد علم الله انی اوجب النصیح علی نفسی و لکل مسلم خدا می داند که من نصیحت و خیرخواهی را برای هر مسلمی لازم می دانم. فکیف اذخره عنک چطور می شود که من نصیحت را از تو ذخیره کنم فلا تمنّ نفسک بالخلافه امید به خلافت نداشته باش، به خودت امید نده. إنّ هذه الدوله ستتم لهؤلاء این دولت برای بنی عباس تمام خواهد شد. برای ما که بنی هاشم هستیم از این دولت نصیبی نیست. حالا آدرس؛ یکی سیره الائمه الاثنی عشر سیره ائمه اثنی عشر مال هاشم معروف حسنی جلد دوم صفحه ۲۴۳. و یکی هم مروج الذهب که چهار جلد است. در جلد سوم صفحه ۲۵۴. بنده هم در کتاب خمس خود نوشته ام. بعد از این جریان، بنی عباس مطلع شدند که ابوسلمه دارد دعوت می کند بنی هاشم را به خلافت. ابو عباس سفاح که قدرت پیدا

کرد، ابو سلمه را وزیر خودش کرد. اما ابومسلم خراسانی و بقیه بنی عباس از این کار ابوسلمه ناراحت بودند. این بود که دو-سه ماه بیشتر طول نکشید، جمعیت را روان کردند که ابوسلمه را کشتند و شایع کردند که خوارج ابوسلمه را کشتند. به این تدبیر ابوسلمه را از سر راهشان برداشتند، چون دیدند تمایل به اهل بیت دارد. بعد توانستند با آن جریان که قبلا گفتیم، بنی عباس تسلط پیدا کنند بر خلافت. اما در عین حال از ابومسلم خراسانی می ترسیدند. همیشه ظالمان و جباران یک نفر را که می بینند طرفدار آنهاست به او پر و بال می دهند برای پیشرفت کار خودشان. ولی وقتی پیشرفت کردند از قدرت همان شخص می ترسند و او را از میان برمی دارند. ابوسلمه را که از میان برداشتند حالا مانده ابومسلم. یک عبارتی در اینجا هست که ابومسلم خراسانی قائم ثوره هست در بلاد فارس. ابومسلم هم مردم را می گفت به رضا من آل محمد و مردم را اینطور دعوت می کرد. هر یک از اهل بیت را مردم قبول داشته باشند. او هم به امام صادق نامه نوشت که تو سید اهل بیت هستی تطلعت الانظار به سوی شما و من مردم را دعوت می کنم به طرف شما اگر قبول کنید. امام صادق (ع) جواب دادند که ما انت من رجالی و لا الزمان زمانی تو می دانی که طرفدار ما نیستی، طرفدار بنی عباس بود، اینها کارهای سیاسی بود. زمان هم هنوز زمان ما نیست. این را هم از کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه که یکی از

کتاب های بسیار خوب است. این کتاب تألیف اسد حیدر از علمای عراق است. این کتاب به این نام است. ولی خیلی مطالب مورد استفاده دارد. در ۴ جلد سابقاً چاپ شده بود. الان شاید در چاپ جدید ۱۰ جلد شده باشد. بالاخره نقشه کشیدند برای از بین بردن ابومسلم خراسانی؛ و نقشه این بود که منصور دید که با بودن ابومسلم خراسانی با این قدرت، ممکن است دوباره خلافت را برگرداند به طرف اهل بیت. و از نامه ها اطلاع پیدا کرده بودند. این بود که منصور ابومسلم را خواست به کاخ خودشان. این جریان کاملش در روضه الصفاء است. ۳۰ نفر را در پشت پرده گذاشت و گفت وقتی ابومسلم وارد می شود من با او صحبت می کنم. وقتی به دستم زدم شما بریزید و او را بکشید. این بود که ابومسلم وارد شد و در طبقه پایین اسلحه اش را گرفتند و او اصرار کرد که سلاح همراه داشته باشد؛ ولی نگذاشتند. بدون سلاح آمد پیش منصور. منصور با او صحبت کرد. بعد منصور عتاب_خطاب کرد که تو فلان کار را کردی. ولی او ملائیم صحبت کرد. بعد که دست را به دست دیگر زد، سربازان بیرون آمدند و ابومسلم را گرفتند و همانجا او را کشتند. هر چه ابومسلم اصرار کرد که مرا ننگه دارید که برای روزگار سخت شما من باز می توانم کمک کنم، قبول نکردند و او را کشتند. ابومسلم وقتی آمده بود هزار نفر هم از فرماندهان لشکر همراهش بود. آنها اطراف قلعه مانده بودند و منتظرش بودند. منصور گفت: سر ابومسلم را توی کوچه بیندازید

و او هزار کیسه آورد و در هر کیسه هزار دینار پول قرار داد و گفت: بعد از اینکه سر را انداختید پایین، کیسه ها را هم به پایین بیندازید. سر را که انداختند، آن فرماندهان فهمیدند که ابومسلم کشته شده است. ولی وقتی که کیسه ها را انداختند، هر کسی یک دانه از آن کیسه ها را برداشتند و رفتند. به این جریان هم ابومسلم خراسانی را از میان برداشتند. در چنین جریان هایی آنها همیشه سعی می کردند که _حالا یا از روی سیاست یا چیز دیگر_ امام صادق را به سوی خودشان جلب کنند. امام جعفر می دانستند که این خلافت مال بنی عباس خواهد بود. تمام این قیام ها بی نتیجه خواهد بود. حالا- خبر پنجم با این موضوع ارتباط دارد. قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَأَتَاهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ نَامَهُ ابُومُسْلِمٍ آمَدَ خِدْمَتِ امَامِ صَادِقٍ فَقَالَ لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ اخْرُجْ عَنَّا امَامِ صَادِقٍ فرمودند: کتاب شما جواب ندارد. _در این جا فضل کاتب آورنده نامه نیست بلکه راوی مطلب است._ إِلَى أَنْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلِهِ الْعِبَادِ خَدَاوَنَدِ عَجَلَهٗ نَمِي كُنَدِ بَرَايِ خَاطِرِ عَجَلَهٗ مَرْدَمِ. مَرْدَمِ عَجَلَهٗ مِي كَرْدَنَدِ كِه امَامِ صَادِقِ (ع) رُوي كَارِ بِيَايَنَدِ وَ خَلَاْفَتِ رَا بِهٖ دَسْتِ بَغِيْرَنَدِ. يَا عَجَلَهٗ مِي كَرْدَنَدِ كِه اَنَهَا رُوي كَارِ بِيَايَنَدِ يَعْني اَوْلَادِ عِبْدِ اللّٰهِ مَحْضِ. مَرْدَمِ عَجَلَهٗ مِي كَرْدَنَدِ كِه اَزِ بَنِي هَاشِمِ خَلَاْفَتِ رَا قَبْضَهٗ كُنَدَنَدِ؛ وَ لِي امَامِ صَادِقِ مِي دَانَسْتَنَدِ كِه اِيْنِ خَلَاْفَتِ مَالِ بَنِي عَبَّاسِ خَوَاهَدِ بُوَدِ. وَ لِاِزَالَهٗ جَبَلٍ عَن مَوْضِعِهِ اَهْوَنُ مِنْ اِزَالَهٗ مُلْكٍ لَمْ يَنْقُصِ اَجَلُهُ كَوْهَ رَا اَزِ جَا

کندن آسان تر است از کندن خلافت و سلطنتی که هنوز مدتش باقی است. منظورش این است که این جریان اینطور مقدر شده که مال بنی عباس باشد. شما بیخود خود را به این طرف و آن طرف نزنید. نه سراغ من بیایید نه سراغ عبد الله محض بروید. إلی أَنْ قَالَ قُلْتُ فَمَا الْعَلَمَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جُعِلَتْ فِدَاكَدِرَ اَیْنَجَا رَاوِی فَضْلُ کَاتِبِ مِی گَوِیْد: پَس عِلَامَتِ چِیْسْت بَیْن مَآ؟ مَا چِه وَ قَت مَنظَرِ حَکُومَتِ شِمَا بَاشِیْم؟ قَال لَمَّا تَبَرَّحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى یَخْرُجَ الشُّفَّیَانِیَّی فَاِذَا خَرَجَ الشُّفَّیَانِیُّ فَاَجِیْبُوا اِیْنَآ یَقُولُهَا ثَلَاثًا وَ هُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ اِیْنِ وَعَدَه قِیَامِ اِمَامِ عَصْرِ رَا مِی دَهْدِ کِه مِیَانِ مَرْدَمِ اِیْنِ رُوشَنِ بُوْدَه کِه رُوزِی سَفِیَانِی دَجَالِ خَوَآهْدِ اَمَد. وَ بَعْدِ اِمَامِ زَمَانِ خَوَآهَنْدِ اَمَد. وَ اِیْنِ حَتْمِیِ اَسْت. حَالَا چِرَا اِیْنِ وَعَدَه هَا رَا مِی دَاْدَنْد؟! اِیْنِ تَقِیَه مَانَنْدِ بُوْدِ کِه بَنِیِ عَبَّاسِ مَطْمَنِ بَاشَنْدِ کِه اِمَامِ صَادِقِ الْاِنِ رَا زَمَانِ قِیَامِ نَمِی دَانَنْدِ وَ بَرَایِ جِهَادِ قِیَامِ نَخَوَآهَنْدِ کَرْد. اِمَامِ صَادِقِ اَنْ جِهَادِ فَرَهَنْگِیِ رَا مِی خَوَآسْتَنْدِ اَنْجَامِ دَهَنْد. اِگَرِ قِیَامِ اِمَامِ صَادِقِ هَمِ مِثْلِ قِیَامِ عَبْدِاللهِ مَحْضِ مِی بُوْدِ، جِهَادِیِ بِه وَجُودِ مِی اَمَدِ وَ نَمِی تَوَآسْتَنْدِ مَذْهَبِ جَعْفَرِیِ وَ فَرَهَنْگِ نَابِ اِسْلَامِیِ رَا اِمَامِ صَادِقِ(ع) عَمَلِیِ کَنْنَنْد. دِیروزِ بَعْدِ اَزِ تَمَامِ شَدْنِ بَحْثِ یِکِ نَفَرِ سْوَآلِ کَرْدِ کِه پَسِ اِیْنِ ۴۰۰۰ شَاگَرْدِ کِه اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ دَآسْتَنْدِ هِیچِ کَدَامِشَانِ مِجَاهِدِ نَبُودَنْد؟ وَ چِطُورِ شَدَه؟ گَفْتَمِ خُوبِ هَمِه اَنُهَا مِجَاهِدِ بُوْدَنْد وَ لِیِ جِهَادِ مَقْدَمَاتِیِ مِی خَوَآهْدِ، زَمَانِ مَنَاسِبِیِ مِی خَوَآهْدِ. پِیغَمْبِرِ خُداِ دَرِ ۱۳ سَالِ دَرِ مَکَه اَصْلًا جِهَادِیِ نَکَرْدَنْد، اَمَدَنْدِ دَرِ

مدینه خوب در آنجا جهاد کردند. امام حسن طی آن جریان ها جهاد نکردند، امام حسین جهاد کردند. این نمی شود که بگوییم چرا جهاد نکردند؟! خوب زمان باید یک زمان مناسبی باشد. امام صادق جهاد و قیام را در آن زمان مناسب نمی دانستند. این است که در آن زمان لازم می دانستند که جو آرامی به وجود بیاید تا در برابر این اضطراب بتوانند مذهب جعفری، معرفی اهل بیت، روایات اهل بیت به وجود بیاید. خلاصه آن اثری که از امام صادق مانده برای ما و تا قیامت باقی است، آن اثر هم اگر امام صادق مثل بقیه قیام می کردند باقی نمی ماند. در اینجا چند مطلب است؛ _ بنده امیدوارم این بحث جهاد که شما حضور پیدا می کنید واقعاً یک نمونه ای باشد در حوزه. تا به حال درباره جهاد اینطور بحث ها صورت نگرفته. خیلی مختصر و کم رنگ به جهاد پرداخته اند. _ یک موقع قیام ائمه علیهم السلام مطلبی است، یک موقع قیام کسانی که در زمان آنها بودند و آنها خودشان صلاح نمی دانستند ولی بر آن صحه می گذاشتند این یک مطلب دیگر است، مطلب دیگر این است که قیام های صورت گرفته به چه شکلی بوده؟ اینها باید بحث شود. بله خود امام صادق مثل امام حسین (ع) قیام را لازم نمی دانستند؛ ولی قیام های آن زمان را گاهی تأیید می کردند. مثلاً حضرت امیرالمومنین (ع) خودشان با عثمان در نیفتادند ولی ابوذر که قیام کرد او را تأیید کردند، ابوذر را بدرقه کردند، دلداری دادند او را از این نظر که قرار بود تبعید

شود. ولی خودشان صلاح نمی دانستند که با عثمان جنگ کنند. ولی بعضی قیام ها مثل قیام عمار و ابوذر را تأیید می کردند. خود امام های دیگر بعد از آن قیام مستقیم نداشتند و لکن قیام کنندگان را تشویق می کردند. منظور این است که این خبردلیل نمی شود برای عنوان باب. عنوان باب این است که جهاد در زمان غیبت نیست به هیچ شکلی تا امام زمان ظهور کنند. این دلالت ندارد. این طبیعی است و دلالت دارد که امام صادق خودشان قبول نکردند که جهاد کنند و گفتند که این حکومت مال بنی عباس است و به نفع آنها تمام می شود. در اینجا بحث های زیادی است که ان شاء الله بعداً بحث می کنیم.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در اینکه توفیق بحث نهج البلاغه برای ما در روز چهارشنبه به وجود آمده خداوند را شکر می کنیم که در سایه ولایت هفته ای یک روز اقلاً این بحث را داشته باشیم. مقدمتاً در جلد ۳۹ بحار، صفحه ۳۵ تا ۸۹ باب ۷۳ باب آن فیه خصال الانبیاء و اشتراکه مع نبینا فی جمیع الفضائل سوی النبوه این عنوان باب است که حضرت امیر در وجود و شخصیتشان، خصال همه انبیاء جمع است و اشتراک دارد با پیغمبر خدا در جمیع فضائل، سوی النبوه. روایات زیادی را نقل کرده که یکی از آنها این است قال رسول الله صلوات الله علیه و آله من اراد ان ينظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی حکمه و الی ابراهیم فی خله و الی موسی فی هیبه و الی یوسف فی جماله

ص: ۴۸۷

و الی سلیمان فی بهجته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن البیطالب (ع) ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه عبارتی دارند درباره عظمت حضرت امیر (ع). با اینکه آن شناختی که ما از حضرت امیر داریم ابن ابی الحدید آن را ندارد و ما هم در شناخت خودمان اعتراف به تقصیر خودمان و کوتاهی فکر و اندیشه خودمان در برابر عظمت حضرت امیر می کنیم. ایشان در شرح خطبه می گویند: فجزی الله قائلها عن الاسلام أفضل ما جزی به ولیاً من اولیائه فما أبلغ نصرته له تارة بیده و سیفه و تارة بلسانه و نطقه و تارة بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد از خداوند متعال بعید نیست که تمام جهان و یک دنیا فضیلت را در یک شخصیتی جمع کرده باشد. در خطبه ۱۰۸ که در آن، حضرت امیر می فرمایند: سبحانک خالقاً و معبوداً بحسن بلائک عند خلقک. خلقت داراً و جعلت فیها مآدبه مشرباً و مطعماً و ازواجاً و خدماً، و قصوراً و انهاراً، و زروعاً و ثماراً با خداوند مناجات می کند. خداوند یک چنین دار بهشتی را آفرید. ثم ارسلت داعیاً یدعوا الیها بعد پیغمبر آمدند و مردم را به آن دار، دعوت کردند. فلا الداعی اجابوا، و لا فیما رغب الیه رغبوا نه

ص: ۴۸۸

داعی که پیغمبر بود را اجابت کردند و نه در آنچه که تو رغبت کرده بودی رغبت کردند، و لا- الی ما شَوَقْتَ الیه اشتاقوا و آنچه که مردم را به آن تشویق کرده بودی مردم اشتیاق پیدا نکردند. اقبلوا علی جیفه جمع شدند بر جیفه دنیا. افتضحوا باكلها و اصطلحوا علی حبها در اینجا ابن ابی الحدید می فرماید: کسی که بخواهد فصاحت و بلاغت را یاد بگیرد در این کلام دقت کند اگر این کلام خوانده شود بر زندیق ملحد مصمم قلبش به تکان می افتد و برمی گردد فجزی الله قائلها عن الإسلام أفضل ما جزی به ولیا من أولیائه فما أبلغ نصرته له تاره بیده و سیفه و تاره بلسانه و نطقه و تاره بقلبه و فکره إن قیل جهاد و حرب فهو سید المجاهدین و المحاربین و إن قیل وعظ و تذکیر فهو أبلغ الواعظین و المذکرین و إن قیل فقه و تفسیر فهو رئیس الفقهاء و المفسرین و إن قیل عدل و توحید فهو إمام أهل العدل و الموحدین لیس علی الله بمستنکر أن یجمع العالم فی واحد ما درباره اصول و مبانی حکومت امیر المومنین در مورد بیت المال بحث می کردیم. البته ما عید غدیر را هم در پیش داریم. عید غدیری که از طرفی با یک دنیا شادی و مسرت به طرف ما می آید و ما هم به استقبال او می رویم و از طرفی هم واقعاً بزرگترین حق کشی تاریخ و مظلومیت امیر (ع) در نظر ما مجسم می شود. ما در زمینه این مظلومیت _ چون عید غدیر را در پیش داریم _

روایتی را می خوانیم. در سفینه البحار جلد پنجم، سفینه البحار سابقاً در دو جلد چاپ شده بود؛ اما چاپ فعلی در ۸ جلد است. البته مزیت هم زیاد دارد. در پاورقی مدارک و منابع و مطالبی که محدث قمی دارد ذکر شده است. در جلد پنجم سفینه البحار طبع جدید صفحه ۳۸۵ می گوید ان علیا لم یقم مره علی المنبر الا قال فی آخر کلامه قبل ان ینزل "ما زلتُ مظلوماً منذ قبض الله نبیه" هر موقع که به منبر رفتند _ در آن چند سال که بودند _ در آخر کلامشان گفتند که بعد از ارتحال پیغمبر صلوات الله علیه و آله من همیشه مظلوم بوده ام و خود پیغمبر هم فرمودند. در همین جا ایشان نقل می کنند: یا علی انت مظلوم فویل لمن قاتلک و طوبی لمن قاتل معک. کسی که با تو به قتال برخیزد ویل له و کسی که همراه با تو به قتال برخیزد طوبی له . بالاخره باز در همان صفحه ۳۸۵ می گوید که عن مسیب بن نجیه قال: بینما علی علیه السلام یخطب اعرابی یقول وامظلمتاه یک اعرابی گفت به من خیلی ظلم شده قال علی أدنُ حضرت فرمودند بیا نزدیک فدنا قال لقد ظلمتُ عدد المدد و الوبر حضرت فرمودند من به تعداد کلوخ های بیابان و کرک ها _وَبَر، کرک حیوان است مثل مو و پشم._ خلاصه، کمیت بن زید اسدی که یکی از شعرای اهل بیت است و خیلی مقام بالایی هم دارد در همین راه هم شهید شده. او یک قصیده ای دارد درباره حضرت امیر او جزو شعرای غدیر است

— که علامه امینی در الغدیر کمیل بن زید اسدی را مثل دعبل خزائی و امثال اینها جزو شعرای غدیر ذکر می کند و او شهید هم شده است. — در این شعرش است که و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولایه لو أُطیعاً — دوحه آن درخت هایی بود که آنجا جمع کردند، آن بیابان را هموار کردند برای نصب منبر و پیغمبر صلوات الله علیه و آله خطبه غدیر را خواندند. — و لکن الرجال تدافعوها و نگذاشتند آن منصب را اشغال کند، در آن قرار بگیرد. تبایعوها به هم آن منصب را فروختند رجال و غاصبین. فلم ار مَسْها خطراً مبیعاً — خطر به چیزی که ارزش و موقعیت داشته باشد می گویند. — این مقام را به همدیگر فروختند. و خطری به این اندازه مهم، اینطور مورد دست به دست گشتن و فروختن قرار بگیرد، عجیب است. در آنجا نوشته که بعضی از مومنین، حضرت علی را در خواب دیدند، حضرت فرمودند آن اشعار کمیت را برای من بخوان. او هم خواند. وقتی رسیدند به این آخر که خوانده شد حضرت امیر یک شعری اضافه کردند. فلم ارّ مثل ذاک الیوم یوماً و لم ارّ مثله حقاً اُضیعاً روزی مانند آن روز وجود ندارد اعظم اعیاد است و خیلی مهم است. ولی هیچ حقی هم مانند این حق مورد تَضییع و ضایع شدن و حق کشی قرار نگرفت. ما در بحث مربوط به بیت المال نامه ۴۱ را شروع به خواندن کردیم. — البته در فیض الاسلام ۴۱ است. ولی در بعضی از شروح ۴۰ است. — این نامه را حضرت امیر برای یکی از کارگزاران وقت

خودشان نوشته اند. در این نامه حضرت امیر اول گفته اند که من تو را شِعَار_شِعَار به آن لباس می گویند که به بدن انسان بچسبد، به موی بدن بچسبد_ حضرت فرمودند: من تو را شعار خودم و خاصه خودم قرار دادم. چقدر به تو محبت کردم و تو را مورد اعتماد خودم قرار دادم. بیت المال بصره در اختیار تو می باشد؛ ولی تو بیت المال را ربودی و بردی. بحث قبل ما راجع به برادرشان عقیل بود. و این راجع پسر عمویشان است. این شخص بعد از اینکه از طرف حضرت در بصره حکومت را به دست گرفته بود،_ در آن زمان کسی که ولایت و حاکمیت پیدا می کرد چند چیز در اختیارش بود؛ مثلاً نماز جمعه را او می خواند، بیت المال در اختیار او بود، مدیریت آن حوزه از همه جهت در اختیار او بود و او هم منصوب از طرف حضرت امیر بود._ ولی این فرد در بیت المال دست برد زد و بیت المال را برداشت و به طرف حجاز رفت. حضرت امیر در این بیان با شدت او را مورد توبیخ قرار می دهند. اما بعدُفائی کنتُ اشَرَکُتکَ فی امانتی در امانت خود، تو را شریک کردم. و جعلتک شِعاری و بطانتي تو را شعار خودم_ یعنی خیلی نزدیک خودم_ و از خاصه خودم قرار دادم. و لم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی در میان اهل خودم کسی از تو مورد اعتمادتر نداشتم. لمواساتی و موازرتی برای کمک کردن به من، وزیر من بودن، و أداء الامانه الی من با تو این کار

را کردم. اما فلماً رأيت الزمان علي ابن عمك قد كلب تو وقتی دیدی که زمانه بر پسر عموی تو اشتداد پیدا کرد، ادبار به وجود آمد، _ حضرت امیر در اول که به خلافت رسیدند می خوانیم خیلی اقبال و توجه به ایشان شد. بعد از اینکه عثمان ۱۱ سال خلافت کرده بود و جنایات و خلافت های فراوانی کرده بود، مردم دیگر به ستوه آمده بودند و عثمان را کشتند. در خطبه ششقیه هست که فما راعنی الّا و الناس کُعرفِ الضّبیع الّی ینثالون علیّ من کل جانب در اینجا دارد که حضرت فرمودند مردم هجوم آوردند از هر طرف به من مثل یال کفتار. _ عرف یعنی یال، کفتار یک یال پرپشت دارد. _ پشت سر هم، مردم آن طور هجوم آوردند که با حضرت بیعت کنند حتی لقد وُطئ الحسنان امام حسین و امام حسن زیر پای مردم ماندند. آن قدر هجوم شدید بود. خلاصه به این ترتیب آمدند، روز اول که جمع شدند. سال ۳۵ هجرت بود و روز جمعه بود که بیعت کردند. اول مردم خواستند که بیایند داخل خانه بیعت کنند. ولی حضرت فرمودند نه. اول فرمودند: دعونی و التمسوا غیری فانی لکم وزیراً خیر من ان اکون امیراً این برای اتمام حجت بود که مرا رها کنید و بروید سراغ کس دیگری همانطور که تا حالا رفته بودید. من وزیر باشم و راهنمایی کنم که تا حالا هم چنین بودم، بهتر از آن است که امیر باشم. این برای این بود که فردا نگویند که رفتند توی خانه حضرت و بیعت کردند. حضرت می خواستند بیایند و بین مردم بیعت

باشد. خلاصه مردم گفتند نه و افرادی مثل عمار و مالک اشتر گفتند: نه خیر این طور نیست. حضرت فرمودند: پس حالا که این طور می خواهید فردا که روز جمعه است در مسجد جمع شوید که من بیایم. فردا در مسجد جمع شدند. روز ۱۸ ذی الحجه الحرام سال ۳۵ عثمان کشته شد. این روز ۲۵ سال ۳۵ بود. حضرت امیر بر منبر نشستند و مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردند. در حکومت، ما یک مشروعیت داریم یک مقبولیت. الان هم در حکومت به این صورت است. مشروعیت این است که از طرف شرع یک چیزی تثبیت شده. اما مقبولیت این است که مردم بیعت کنند. در حکومت اسلامی همین طور است؛ بیعت یک عهد و پیمانی است که مردم با ولایت فقیه می بندند. فقیه زیاد است، همه شان هم ذاتاً مشروعیت دارند برای اداره امور، ولی یک نفر باید برای خاطر اینکه هرج و مرج نشود و امور منظم باشد و اراده و حرف یکی باشد، علاوه از مشروعیت باید مقبولیت هم پیدا کند. مقبولیت همان بیعت است و به این بیعت و عهد و پیمان باید طرفین پای بند باشند. خوب در روز جمعه این بیعت انجام شد. بعد حضرت از منبر آمدند پایین نماز جمعه خواندند و رفتند. آن وقت فردا که شنبه است و یکشنبه درباره بیت المال خواندند اولین کارشان همین بود. **لَتَبْلُلَنَّ بَلْبَلَهُ وَ لَتَغْرُبَنَّ غَرْبَهُ وَ لَتَسْأَطَنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَيْثِي يَعُودُ أَشِدَّ فُلُكُمُ أَغْلَامِكُمْ وَ أَغْلَامِكُمْ أَشِدَّ فُلُكُمُ** فکر نکنید که من مثل دیگران عمل خواهم کرد در اولش هم گفتند چون خودشان در آن نامه مالک

اشتر گفتند: اِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ اسِيرًا فِى اَيْدِى الْاَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَتُدَّعِ فِيهِ الدُّنْيَا يَعْنِى ۲۵ سال این دین اسیر بود در دست اشرار. به هوى هوس عمل مى کردند. دین را اِبزاري قرار داده بودند برای طلب دنیا. اما من آن طور نیستم. من به حکم خدا عمل خواهم کرد. در این لحظه تمام گردن ها کشیده شده، در روز اول آن حاکمی که سر کار می آید آن برنامه های خودش را بیان می کند و مردم منتظرند ببینند که دولت که مى خواهد عوض شود مى خواهد چه کارى انجام دهد و چه طور عمل مى کند. حضرت فرمودند: آنچه را مى گویم عمل خواهم کرد و به شما اعلام مى کنم لَتَبْلُغُنَّ بَلْبَلَهُ لِرِزْهٍ در وجود شما خواهد افتاد، قلب های شما تکان خواهد خورد، وَ لَتَغْرِبَنَّ غَرْبَهُ شَمَا غَرْبَالِ خواهيد شد. وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِ الْقَدْرِ وَ قَتِى دِيْكَ به جوش مى آید آنچه در دِيْكَ است زیر و رو مى شود، شما هم آن طور خواهيد شد. حَتَّى يَّعُودَ اَسْمَاءُ فُلُكُمُ اَعْلَامُكُمْ وَ اَعْلَاكُمْ اَسْمَاءُ فُلُكُمُ. این يك انقلاب است. طبيعت يك انقلاب همين است. خيلى ها پايين هستند، بالا مى روند و خيلى ها بالا هستند پايين مى آيند. الان در مملكت ما الحمد لله این انقلاب که به وجود آمده ببينيد اينهاى که وزيرند و وکیلند اگر انقلاب نشده بود يك نفر از اينها در مسند کار نبودند. اينها يا در زندان بودند و يا در يك گوشه اى بودند. این انقلاب است که اعلى را آورد اسفل و اسفل را آورد به اعلى. آنهايى که در

بالا بودند همه شان یا رفتند یا کشته شدند و یا فرار کردند و آنهایی که در گوشه و کنار بودند و گمنام بودند همه شان در مسند قرار گرفتند. حضرت امیر اعلام می کنند که انقلابی به وجود خواهد آمد. در این موقع خیلی از چشم ها خیره شده که حضرت چه می خواهند بخوانند! حضرت فرمودند: بله بعضی باغستانهایی دارند، کنیزها و غلام هایی دارند، صدها شتر و مزرعه دارند، کاخ ها و خانه های آنچنانی دارند، اینها از کجا آمده؟ اینها همه از بیت المال آمده. همه اینها را من پس خواهم گرفت. وَاللَّهِ لَوْ وَجِدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِالنِّسَاءِ وَ مَلَكَ بِهَ الْإِمَاءِ لَرَدَدْتُهُ أَكْرَمَ مِنْ بَيْنِمْ كَسَى از بیت المال مهریه زن قرار داده، قیمت کنیز قرار داده، همه را پس خواهم گرفت. این زمینه یک غوغایی است. این جنگ جمل و صفین از همین جا سرچشمه گرفت. آنها طور دیگری فکر می کردند؛ فکر می کردند حضرت علی هم شخصی است مثل عثمان و افرادی مثل طلحه و زبیرها که باغ های فراوان و شترها و غلام و حشم داشتند، دیدند که منافعشان به خطر افتاد. این یک نوع انقلاب علوی است از بیت المال شروع می شود. خلاصه نامه ۴۱ را که مطالعه می فرمایید. حضرت امیر اول می گویند: من به تو اعتماد کردم. حضرت در اینجا اسم نمی برند؛ ای پسر عمو خطاب می شود. در تیترش هم هست که الی بعض عماله اسم نمی برد که کیست؟ لذا بعدا خیلی بحث عرض می کنیم که چه کسی است. قَلْبَتَ لَابْنِ عَمِّكَ ظَهَرَ الْمَجَنِّ وَ لِي

تو وقتی که دیدی اینطور شد و روزگار برگشت، سپر را برگرداندی. چون در همین خطبه ای که از حضرت خواندیم و این قبیل حرفها، خیلی ها را تکان داد و آنها هم مخالف شدند امثال طلحه و زبیر و عایشه و غیره. کسی که در صلح است روی سپرش به طرف مقابل است. وقتی که می خواهد جنگ کند سپر را اینطور برمی گرداند. فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتُهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ حُتَّتْهُ مَعَ الْخَائِنِينَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَيْتَ وَ لَا الْأَمَانَةَ أَدَّيْتُ نَهْ بِا پسر عموی خود مواسات کردی و نه در امانت، رعایت امانت کردی. بعداً مطالعه می کنید که حضرت خیلی با شدت فرمودند: آیا این مالی که مال ایتم بود، مال بیت المال بود، با خون و جان شهدا جمع آوری شده بود جمع کردی و بردی در حجاز برای خانه خود و آشیانه و کنیز خریدی آیا فکر نمی کنی؟ أَمْ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ آیا از قیامت نمی ترسی؟ آیا از آن موشکافی که در حساب قیامت است نمی ترسی؟ بعد می گویند که این مال را به جایش برگردان، بیت المال را به جایش برگردان. اگر به جایش برنگردانی با این شمشیر که به هر کس زدم راه جهنم را پیش گرفت سر تو را می زنم و بر سر تو فرود می آورم. و الله اگر حسن و حسین من این کار را می کردند به آنها هم نرمش نشان نمی دادم. این بسیار با تشدید از طرف حضرت بیان شده. نامه ۴۱ است و مربوط به بیت المال است. خلاصه

خودتان مطالعه کنید. مطلب مهمی که در آخر این نامه می باشد این است که فَضَحٌ رُوِيَ دَأُ یعنی آهسته شتر خود را بچران. فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَيْدَى مثل اینکه عمرت به پایان رسیده. وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الشَّرَى و زیر خاک دفن شدی وَ عُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحِيلِ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمِ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ عملت بر تو عرضه شده، آن هم در روز قیامت که ظالم با حسرت آه می کشد. وَ يَتَمَنَّي الْمُضَيِّعِ فِيهِ الرَّجْعَةَ وَ ضَايِعِ كُنْندۀ عمر کسی است که آرزو می کند که به دنیا برگردد. [وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ]. خوب حالا بحث مهم در اینجا این است که این شخص کیست؟ یک شخصی پسر عموی حضرت باشد و اینطور مورد اعتماد قرار بگیرد، بعد اینطور خیانت کند. این کیست؟ در بین علمای رجال و در تاریخ ما خیلی بحث شده که این کیست و اختلافوا علی ثلاث فِرَقٍ حالا صاحبان قول را عرض می کنیم. عده ای آمدند گفتند که ما متوقفیم و نمی دانیم. ابن ابی الحدید جزو همین ها می باشد. می گوید اگر سوابق عبد الله بن عباس را در نظر بگیریم که یک چنین کاری را انجام داده باشد و اینقدر حضرت امیرالمومنین با آن توییخ و شدت برخورد کردند دیگر با آن مقام و جلالت ابن عباس نمی سازد، نمی دانیم که او کیست. ابن ابی الحدید می گوید انا من المتوقفین در جلد ۱۶ شرح ابن ابی الحدید صفحه ۱۶۹. عده ای گفتند نه خیر، عباس سه تا پسر دارد. عبید الله بن عباس که نیست، چون شخصی آنقدر قابل اعتماد نبود. حضرت مجتبی وقتی که حرکت کردند

بعد از شهادت حضرت امیر— برای جنگ با معاویه، عبید الله بن عباس را سرکرده لشکر خودش قرار داد. از کوفه خارج شدند ولی شبانه معاویه ۵۰۰ هزار درهم فرستاد شبانه و گفت ۵۰۰ هزار درهم هم بعد می فرستم که جبهه را عوض کند و از فرماندهی امام حسن کنار بیاید، حتی قول داد که دخترش را هم به عبید الله بدهد و او هم قبول کرد. صبح جمعیت دیدند که عبید الله بن عباس نیست. این عبید الله بن عباس است. یکی دیگر قسم بن عباس است که سرنوشت بسیار خوبی دارد. در نهج البلاغه هم نامه ای داریم که در طرف یمن از طرف حضرت امیر حاکم بوده و گاهی هم در حجاز بوده. بالاخره خوب است. می ماند عبد الله بن عباس. این اگر عبد الله باشد عبد الله بن عباس است. عبد الله بن عباس پدر سلاطین بنی عباس همین عبد الله است، که پیغمبر هم به عباس فرمودند: وِلِّ لَذَرِيهٍ مِنْ ذَرِيَّتِكَ . بعد عباس پرسید که چطور؟ حضرت فرمودند که یکی از فرزندان شما خلافت را به ناحق قبضه خواهد کرد. بنی عباس بیش از ۵۰۰ سال حکومت کردند. بالاخره عباس ناراحت شد گفت: بروم دوایی بخورم و خودم را عقیم کنم؟ پیامبر فرمودند: نه چون دیگر کار از این کارها گذشته. وقتی که عبد الله به دنیا آمد قابله بچه را برداشت و گفت خذہ ابو الاملاک این پدر سلاطین است همه می دانستند. خلاصه عبد الله سابقه اش خوب است. چون پیامبر زمانی که می خواست وضو بگیرد عبد الله رفت برای پیامبر آب آورد. پیغمبر دعا فرمودند

اللهم فقهه في الدين و علمه التأويل این دعای پیغمبر برای عبد الله مستجاب شد. از سینه اش علم و فقه می جوشید و سوابقش هم خیلی خوب است. از این جهت واقعاً بحث شده. بحرانی می گوید که استبعاد نکنید. معصوم که نبوده این عبد الله همان است که حضرت امیر درباره اش صحبت کردند. بحرانی در جلد پنجم صفحه ۹۰ می گوید: این سوابق درست است ولی خداوند عاقبت شخص را به خیر کند. معصومین هستند که نمی لغزند و با این سوابق استنباط نمی کنیم. در تنقیح المقال که دارد چاپ می شود _ کتاب رجال بسیار خوبی است مخصوصاً در ضبط اسامی و القاب و کنیه ها خیلی عنایت دارد_ الان بیست و چند جلد از آن چاپ شده ولی هنوز در حرف ح و ج و ... است. اما چاپ قدیم که سه جلد بود، در جلد دوم از صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۵ ایشان خیلی تردید می کند؛ آخرش هم می گوید که بعضی ها سعی کردند که ابن عباس را خیلی بکوبند بعضی ها بالا ببرند. بنابراین خیر الامور اوسطها . ممکن است اشکالی مرتکب شده باشد ولی بعداً که حضرت امیر تهدید کردند برگشته باشد و بیت المال را پس داده باشد. ما در اسمش خیلی بحث نداریم. ما کلام حضرت علی را می خواهیم در بیت المال. حالا آن شخص چه کسی بوده برای ما خیلی مهم نیست. اما بعضی ها طوری جواب می دهند که خود نهج البلاغه را زیر سوال می برند. ما آن را قبول نداریم، ما قبول داریم که این کلام امیر المومنین است.

ص: ۵۰۰

تشدید و تحکیم بر اهمیت بیت المال است؛ اما اینکه چه کسی است مهم نیست. اما از غرر و درر سید مرتضی نقل می کنند که ایشان در جایی جواب داده که خود کلام زیر سوال است. نه خیر ما کلام را زیر سوال نمی بریم. کلام صحیح و درست است. اما در معجم رجال حدیث آیت الله خوئی _ که شاید بهترین کتاب رجال فعلی ما همین کتاب باشد. چون خیلی چیزها را جمع کرده _ در این کتاب جلد دهم صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۹، ایشان بحث کرده اند که این شخص عبد الله بن عباس نیست و چیزهایی که دلالت دارد عبد الله بن عباس است سنداً ضعیف است. و از علامه حلی نقل می کند که عبد الله از اصحاب پیغمبر است، محب حضرت امیرالمومنین است و تلمیذ اوست. در عظمت و جلالت و اخلاص او شکی نیست. بله کشتی احادیثی نقل کرده که متضمن قدح است. ولی او اجل من ذلک است. بالاخره این آدرس هایی که عرض کردم مطالعه می کنید. برای ما خیلی مهم نیست که این شخص چه کسی باشد. برای ما مهم کلام نهج البلاغه است. یستفاد از آن، اینکه بیت المال اینطور است و این شخص هم مورد مؤاخذه قرار گرفته. ان شاء الله بقیه بحث برای بعد.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره اخبار باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو در جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی است که از صفحه ۳۵ به بعد شروع می شود. روایاتی در این باب وجود دارد که این روایات دست آویز کسانی است که قائلند در زمان غیبت حضرت مهدی (عج) جهاد

ص: ۵۰۱

باید تعطیل باشد. جهادی که با آن همه اهمیت و موقعیت که به عرض رسید. با تمسک به این اخبار می خواهند بگویند که جهاد باید موقوف باشد تا حضرت ولی عصر ظهور کنند. در طی چند قرنی که طول کشیده بقیه را خدا می داند، ما روایات را یک به یک خواندیم حالا رسیدیم به خبر ششم. خبر ششم این است و عنه عن احمد بن محمد بن محمد بن الحسن بن سعید عن حماد بن عیسی عن الحسن بن مختار عن ابی بصیر سند خبر صحیح است. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی که از اساتید بزرگ کلینی است، عن احمد بن محمد بن عیسی از اجلای طبقه هفتم است و از علما و فقهای بزرگ است، عن حسین بن سعید که از اجلای رواه است. اهوازی بوده که بعد آمده و ساکن قم شده، بعد حماد بن عیسی و حماد بن عثمان هر دویشان از اجلای طبقه پنجم هستند، عن حسین بن مختار که این فرد بحثی دارد در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید. _تنقیح المقال سابقاً در سه جلد قطور چاپ شده بود. اما الان مشغول چاپ آن هستند تا جلد ۲۴، ۲۵ رسیده ولی هنوز در حرف (ح) است. شاید این کتاب ۵۰ جلد شود. _ در تنقیح المقال جلد ۲۳ طبع جدید صفحه ۵۳ اثبات می کند که حسین بن مختار هم ثقة است، عن ابی بصیر، ابی بصیر کنیه است. چند نفر به نام ابی بصیر داریم. ابی بصیر مطلق، یحیی بن قاسم اسدی است. همه آنها ثقة هستند آنها را وقتی بخواهند ذکر کنند می گویند: لیث

ص: ۵۰۲

بن بختری و... ولی وقتی که بدون قرینه ذکر کنند می شود یحیی بن قاسم اسدی. در کتاب الجوامع الفقهیه که در این کتاب چندین رساله را جمع کرده اند. _بنده این کتاب را در کتابخانه دارم و سابقاً هم مطالعه کرده ام._ در آنجا کتابی است به نام رساله فی احوال ابی بصیر یک رساله ای است که ابوتراب خوانساری که از علمای بزرگ بوده اند آن را نوشته اند؛ در اثبات اینکه ابی بصیر مطلق کیست؟ در آنجا با دلایل و قرائن ثابت می کند که ابی بصیر مطلق یحیی بن قاسم اسدی است. خلاصه سند صحیحی است. عن ابی عبدالله (ع) **كُلُّ رَأْيِهِ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْمَهْدِيِّ** (عج) **فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** در روایات اسم مهدی نیست اسم دیگری است که باید به احترام آن برخاست از این جهت ما به مهدی تعبیر می کنیم. هر پرچمی که قبل از قیام مهدی (عج) برافراشته شود صاحبش طاغوت است. و مورد عبادت و پرستش قرار می گیرد. **يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ**. این خبر با این مضمون با سند صحیح متمسک کسانی است که قائلند اگر پرچم جهاد را کسی بلند کند قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) طاغوت است و محکوم به اسلام نیست. این روایات که در اینجا خواندیم در جاهای دیگری هم وجود دارد. در غیبت نعمانی، _نعمانی یکی از محدثین است که کتابی به نام غیبت دارد._ در این کتاب این خبر را به سند خودش، عن مالک بن اعین، _مالک برادر زراره است._ این سند هم خوب است، عن ابی جعفر (ع). در وسائل این

خبر از ابی عبدالله (ع) بود. اما نعمانی این خبر را از ابی جعفر (ع) نقل می کند. قال: کل رایه ترفع قبل رایه القائم (عج) صاحبها طاغوت مستدرک چاپ قدیم که در سه جلد بود. در جلد دوم صفحه ۲۴۸، باب دوازده از ابواب جهاد عدو. همین روایت را از غیبت نعمانی عن ابی جعفر (ع) نقل می کند. بنابراین این یکی از متمسک های مهم کسانی است که قائلند جهاد قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) باید تعطیل باشد و هر پرچمی که برافراشته شود صاحبها طاغوت. این خبر به این مضمون در اول صحیفه سجادیه هم هست. در زمان امام رضوان الله علیه کسانی که در آن زمان نقش مخالف ایفا می کردند به این خبری که در اول صحیفه سجادیه است توجه می کردند. چون این انقلاب با این عظمت با این سادگی پیش نرفت. آن موقع عده ای سنگ اندازی می کردند، عده ای هم امام را نصیحت می کردند که این کار به جایی نمی رسد. خلاصه بعد از آن کم کم انقلاب پیروز شد. در مقدمه صحیفه سجادیه آنجا هم این خبر هست. درباره صحیفه سجادیه که دیگر نمی توان حرفی زد. ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را هم مورد توجه قرار دهیم. صحیفه سجادیه یکی از کتاب های بسیار بسیار پر ارزش ماست. زبور اهل بیت است و بسیار مهم است. شرحی هم هست به نام ریاض السالکین که مال سید علی خان است و شرح بسیار خوبی است. همان سید علی خان که حاشیه ای بر صمدیه دارد. این فرد از اعلام بسیار بزرگ است

و معاصر علامه مجلسی است و از آن زمان است. شرح صحیفه سجادیه را _ریاض السالکین_ در هشت جلد نوشته است و در آن مطالب ادبی، فلسفی، حدیثی، قرآنی گنجانده است. حالا ببینیم صحیفه سجادیه چه سندی دارد؟ خوب صحیفه به اندازه ای از نظر مضمون عالی است که احتیاجی به سند ندارد. آیت الله العظمی بروجردی در درس خودشان _به مناسبت نماز جمعه که واجب است یا واجب نیست، از مختصات امام است یا فقیه هم می تواند اقامه کند،_ متعرض این بحث شده بودند. آنجا یک دعایی است که امام سجاد (ع) در هر جمعه و عیدی آن دعا را می خواندند. اول دعا این است که اللهم ان هذا المقام مقام اولیائک این نماز جمعه و عید مقام اولیای پروردگار است. ابتزوها غضب کردند. در دلی در این دعا وجود دارد که در آن زمان خلفای جور _با اینکه آنقدر آلوده بودند_ ولی نماز جمعه و عید را آنها می خواندند. آن وقت آقای بروجردی (رحمه الله علیه) که در آنجا بحث می کردند گفتند: احتیاجی به سند ندارد. برای اینکه آنقدر مضمون عالی است که احتیاجی به اینکه به چه وسیله و چه کسی نقل کرده ندارد. چون معلوم است این کلام معصوم است. غیر معصوم نمی تواند کلامی به این اندازه جامع و با عظمت را بیان کرده باشد. از آیت الله امینی من خودم شنیدم که فرمودند: من رفتم به سوریه در آنجا در مسجد جامع دمشق ده شب صحبت کردم. _چون ایشان علاوه بر قلم در بیان و خطابه خیلی قوی بودند. می توان گفت که خطابه

شان از قلمشان قوی تر بود. می فرمودند: وقتی که من رفتم به سوریه علمای سوریه _ سنی و شیعه _ برای دیدن من آمدند. چون مشهور شده بودند و سخنان ده شبی که آنجا صحبت کرده اند چاپ شده به نام سیره نبینا و سنته. در این ده شب ایشان صحبت کرده اند درباره اینکه عزاداری اهل بیت سیره و سنت پیغمبر بوده. چون سنی ها مخصوصاً وهابی ها به ما ایراد می گیرند که این عزاداری ها و مجالس بدعت است. خلاصه ایشان می گفتند: در یکی از ملاقات ها که علمای سنی آمده بودند، به من گفتند: شما که به دوازده امام قائل هستید، بعضی از امام های شما واقعا نقش بسیار مهمی داشتند در هدایت مردم، در تأسیس اساس بسیاری از مطالب مذهبی. مثل امام صادق (ع) مثل حضرت امیر (ع) ، امام حسین (ع) در آن قیام. ولی بعضی از اینها که آنقدرها نقشی نداشتند، به چه دلیل شما آنها را امام می دانید؟ آقای امینی از آنها پرسیده بودند که کدام امام مورد نظر شماست؟ او در جواب گفته بودند: مثلاً امامی که شما می گوید علی بن حسین، _ امام چهارم _ این امام شما چه کاری انجام داده؟ چه اثری دارد؟ در کربلا _ هم که مریض بود و به جهاد نرفت. آقای امینی گفتند: که من یک صحیفه سجادیه به همراه داشتم که به آن سنی دادم و به او گفتم: شما این را مطالعه کن بعداً جوابت را برای من بنویس. او صحیفه سجادیه را از من گرفت و بعداً برای من نوشت که من امام سجاد را که شناختم،

امامان دیگر را هم به واسطه عظمت ایشان شناختم. صحیفه سجادیه اینقدر عظمت و موقعیت دارد. خوب حالا این صحیفه یک مقدمه ای دارد. در مقدمه اش این مطلب است که هر جهاد و هر حرکتی قبل از قیام حضرت مهدی (عج) صورت بگیرد بیشتر باعث گرفتاری ما و شیعیان ما می شود. از این جهت بعضی تمسک کرده اند به این مقدمه. در این بحث ما که مناسب است عرض می کنم. حالا- مقدمه اش را عرض می کنیم. در ریاض السالکین هم مطالبی هست که بعداً عرض می کنیم. یکی از چیزهایی که انسان را متأثر می کند که باید توجیح شود این است که در اول ریاض السالکین سید علی خان با آن عظمت، از شاه سلطان صفوی سه صفحه تعریف می کند. با یک عبارت های بسیار مبالغه آمیز. شاه سلطان حسین صفوی که یک سلطان بسیار بی عرضه و بی کفایت و آلوده است. حالا- چطور شده گاهی بعضی از علمای بزرگ ما ناچار از این قبیل سلاطین تعریف و تمجید کرده اند؟! مثلاً در اول معراج السعاده در حدود ۱-۲ صفحه تعریف از فتحعلی شاه قاجار است، با اینکه می دانیم فتحعلی شاه یک انسان بسیار بی عرضه و بی کفایت بوده و در زمان او دو مرتبه به ایران حمله شده و با روسیه جنگیده و شکست خورده و حرم سرای بسیار داشته و عیاشی و از این قبیل چیزها؛ ولی خوب در اول معراج السعاده این تعریف ها وجود دارد. یا مثلاً در اول کشف الغطاء مال شیخ جعفر است و کتاب بسیار مهمی است مال شیخ

جعفر کاشف الغطاء نه شیخ جعفر شوشتری. ما در یک روز هم عبارت شیخ جعفر را در کشف الغطاء نقل خواهیم کرد که او در کتاب جهاد اجازه داده به فتحعلی شاه برای اداره امور مملکت و... باید دید که او چگونه این کار را انجام داده است؟ یا در حالات محقق کرکی و شاه طهماسب صفوی. خوب اینها مطالبی است که امروز از ما سؤال می شود ما بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم، باید اینها را جواب دهیم. امام (رضوان الله علیه) درباره بعضی از تعاریفی که از سلاطین شده فرمودند: آنها در آن زمان که قدرت در دست سلاطین بوده و علما قدرتی نداشتند، بسط ید نداشتند. از طرفی هم علما همیشه این درد و غصه را داشتند که بالاخره باید امر به معروف و نهی از منکر کنند، حدود الهی را جاری کنند، تبلیغ و ارشاد کنند، اسلام ناب را برای مردم بیان کنند، ناچار بودند که به بعضی از سلاطین نزدیک شوند؛ با اینکه می دانستند که نزدیکی با آنها لو خلی و طبعه کار خوبی نیست. منصور وقتی که بر اوضاع مسلط شد و اهل بیت را کنار زد یک نامه ای نوشت به امام صادق (ع) لِمَ لَا تَغْشَانَا كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ النَّاسِ گفت چرا کناره گیری می کنید؟ حالا که مردم به اطراف ما آمدند شما هم نزدیک ما بیایید. این نامه را منصور به امام صادق نوشته. در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعه حضرت در جواب نوشتند: لَسْتُ فِي نِعْمَةٍ فَتَهَيُّيكَ وَ لَا تَرَاهَا نِعْمَةً فُنَعَزُّ بِكَ نوشتند که تو در یک نعمتی نیستی که بیایم به

تو تبریک بگویم. و این جریان خلافت را هم برای خودت مصیبت نمی دانی که به تو تسلیمت بگویم. پس چرا به نزد تو بیایم. ما با تو کاری نداریم بعد منصور دوباره در جواب نوشت: تَصِيحَبْنَا لِتَنْصَحَنَا بِيَايِدٍ و مرا نصیحت کنید. حضرت فرمودند: مَنْ أَرَادَ الدُّنْيَا لَمْ يَنْصَحْ حُكْمًا وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ لَمْ يَنْصَحْ حُبُّكَ فرمودند: کسی که دنیا بخواهد به تو نصیحت نمی کند. کسی که آخرت را بخواهد به تو نزدیک نمی شود والسلام. خلاصه یک چنین جریان هایی بود. حالا- در اول کشف الغطاء بله این مطلب است. امام فرمودند و چون می دیدند که قدرت دست اینها است و ناچار گاهی به اینها نزدیک می شدند حتی سلطان العلماء وزیر سلاطین صفویه بود مثلاً. گاهی هم یک عبارت هایی باید به اینها گفت که به انسان راه بدهند. حالا متأثر شدیم که در ریاض السالکین در جلد اول از جلد هشت گانه در یک جا در سه صفحه از شاه سلطان حسین تعریف می کند. بالاخره ما ناچاریم که مقدمه صحیفه سجادیه را در نظر بگیریم تا این عبارتی که در اینجا است را جواب دهیم. اینجا اول که شروع می کند، حدّ ثنا می گوید این است که بحث شده که این حدّ ثنا را چه کسی می گوید؟ وقتی که کافی بگوید خوب معلوم است کافی را می شناسیم محمد بن یعوب کلینی را می شناسیم، صدوق بگوید، خوب می شناسیم، یکی این است که حدّ ثنا که در اول صحیفه سجادیه است مال عمید الرؤسا است. عمید الرؤسا از علمای بزرگ است در کتاب الکنی و الالقاب

شیخ عباس قمی در ماده ع، عمید الرؤسا را معرفی می کند و می گوید: در سند صحیفه این شخص است. رضی الدین فلان است. و خیلی این شخص را تعریف می کند. بالاخره سند از ایشان شروع می شود بعد از ایشان دو نفر در سند هستند که از لحاظ علم رجال وثاقت اینها ثابت نیست یکی شیبانی است که ذکر می کنیم که در سند هست. ابی المفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی است. ما گفتیم که صحیفه سجادیه احتیاجی به سند ندارد. ولی چون در این عبارتی که می خواهیم بخوانیم این اشخاص نقل کرده اند از این جهت سندش را می خوانیم. یکی ابی المفضل محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی است. این در سند واقع است. دوم متوکل نه آن متوکل عباسی معروف، متوکل نامی، او نقل می کند برخوردش را با یحیی بن زید و امام صادق(ع). آخرین راوی متوکل بن عمیر است که به او متوکل بن هارون می گفتند. بله عمیر بن متوکل از ابیه _متوکل_ نقل می کند. از اینجا شروع می شود. می گوید: من یحیی بن زید را ملاقات کردم. یعنی بعد از اینکه زید در کوفه به شهادت رسید. _ که گفتیم: یحیی راه ایران را پیش گرفت به طرف خراسان، خراسان آن موقع نه تنها خراسان فعلی، قسمت شرقی ایران را می گفتند خراسان. به طوری که افغانستان فعلی همه جزء خراسان حساب می شد. بلخ و کابل و غیره همه جزء خراسان بود. _ می گوید: من یحیی بن زید را دیدم، متوجه خراسان بود. بعد از اینکه پدرش در کوفه

به شهادت رسید. متوکل می گوید: سلّمْتُ علیه سلام کردم. از من پرسید از کجا می آیی؟ گفتم: از حج می آیم. از اهل خودش، از بنی عمش پرسید. یحیی پسر زید است. امام صادق پسر امام محمد باقر است. امام محمد باقر عموی یحیی است. این است که سؤال کردند از بنی عمش فی المدینه. جواب داد: وَأَخْفَى السُّؤَالَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ اسرار کرد در اینکه احوال امام جعفر صادق را بپرسد. أَخْبَرْتُهُ خبر دادم. دیدمش و گفتم: وقتی که پدر شما زید بن علی بن حسین به شهادت رسید، امام صادق (بسیار محزون شد. یحیی گفت: عموی من امام محمد باقر به پدر من گفته بود: زید خروج نکن، در مقابل هشام بن عبد الملک. که قیام کرده بود و کشته شد و گفته بود: که اگر خروج کنی چه خواهد شد. ولی پدر من قیام کرد و به شهادت رسید. بعداً پرسید همین یحیی گفت پسر عموی من امام جعفر صادق (ع) چه گفتند، آیا درباره من چیزی گفتند؟ خَبَرْنِي متوکل گفت: جُعِلْتُ فِدَاكَ بله گفته اند. من در برابر یحیی گفتم: بله من درباره شما چیزی شنیده ام ولی نمی خواهم بگویم. وقتی گفتم نمی خواهم بگویم، یحیی گفت: أَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي مرا از مرگ می ترسانی؟ بگو هر چه شنیدی. گفتم: بله من از امام صادق (ع) شنیدم: إِنَّكَ تُقْتَلُ وَ تُصَلَّبُ كَمَا قُتِلَ أَبُوكَ وَ صُلِبَ تُوْهُم كشته می شوی و به دار آویخته می شوی، چنانکه پدرت زید کشته شد و به دار آویخته شد، تو هم کشته می شوی و به دار آویخته می شوی.

یحیی کمی چهره اش تغییر پیدا کرد و گفت: **يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ** _ چون ما معتقدیم خداوند دو کتاب دارد یک لوح محو و اثبات دارد و یک لوح محفوظ دارد. مقدرات نهایی در لوح محفوظ است. چون خداوند دو جور مقدرات دارد. ولی مقدراتی که تغییر پیدا می کنند، آن در لوح محو و اثبات است. مثلاً اگر کسی صله رحم کرد عمرش طولانی می شود و اگر نکرد عمرش کم می شود. تمام اعمال خوب و بد اثر زیادی در اعمار دارند، در اموال دارند، در جریان های زندگی دارند، تمام اینها در آن لوح محو و اثبات است. آنجا است که معلق است. آن وقت خداوند متعال چون مقدرات نهایی را هم می داند که هر کسی چه خواهد کرد و چه نخواهد کرد، آن مقدرات نهایی در آن لوح محفوظ است. _ یحیی گفت: یا متوکل خداوند متعال به ما علم داده و شمشیر. ما با بنی عجمان فرق داریم. عموی من حضرت باقر و پسر عموی من حضرت صادق (ع) فقط علم دارند. ولی من که پسر زیدم، ما دو چیز داریم هم علم داریم هم شمشیر داریم. **يَا مُتَوَكِّلُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَيَّدَ هَذَا الْأَمْرَ بِنَا وَجَعَلَ لَنَا الْعِلْمَ وَالسَّيْفَ فَجَمَعَا لَنَا وَخَصَّ بَنُو عَمَّنَا بِالْعِلْمِ وَخَدَهُ بَعْدَ كَفْتِمُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي رَأَيْتُ النَّاسَ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمِيلَ مِنْهُمْ إِلَيْكَ وَإِلَى أَبِيكَ بَعْدَ مَتَوَكَّلٍ مِي كَوِيْدُ: بِلِه يَحْيَى؛ وَوِي مَرْدَم بِه اِمَام جَعْفَرِ صَادِقِ (ع) بِيْشْتَر مَائِلِنْد تَا بِه شِمَا. شِمَا مِي كَوِيِي مَا دُو فَضِيْلَتِ**

داریم؛ یکی علم، یکی شمشیر ولی آنها یک فضیلت دارند که همان علمشان است. ولی مردم به آنها مایل ترند. یحیی گفت: دَعَوَا النَّاسِ إِلَى الْحَيَاةِ وَنَحْنُ دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْمَوْتِ. بله آنها مردم را به حیات دعوت می کنند ولی ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم. ما مرد جهادیم چون جهاد مرگ دارد؛ ما مردم را به مرگ دعوت می کنیم، آنها مردم را به علم و قدرت دعوت می کنند. بعد پرسید یابن رسول الله أَمْ أَعْلَمُ أَمْ أَنْتُمْ؟ آیا آنها اعلم اند یا شما؟ _ مثل دو گروه در برابر هم. یک طرف زید است و پسرش یحیی و طرف دیگر امام محمد باقر و پسرش امام جعفر صادق _ متوکل می گوید: وقتی این سؤال را پرسیدم که شما اعلمید یا آنها؟ یحیی کمی مکث کرد. فَاطَرَقَ إِلَى الْأَرْضِ مَلِيًّا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ. سر را پایین انداخت و کمی فکر کرد بعد سر را برد بالا. و گفت کلنا له علمٌ گفت: همه ما علم داریم. غیر اینکه آنها غیر انهم يعلمون کلمنا نعلم و لا نعلم کلمنا يعلمون آنها هر چه را ما می دانیم، می دانند؛ ولی ما هر چه آنها می دانند نمی دانیم. یعنی آنها حضرت باقر و صادق علمشان بیشتر است. بعد یحیی می گوید: أَكْتُبَتَ مِنْ ابْنِ عَمِي شَيْئًا مِنْ أَمْرِ عَمِي؟ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَرْنِيهِ بِه مِنْ نَشَانِ بَدِهِ. من خیلی چیزها شنیده بودم از امام صادق و یادداشت کرده بودم. نشان دادم به ایشان. بعد دعایی را که از امام صادق شنیده بودم را نیز نشان دادم. امام

صادق که آن دعا را به من داده بود و حدثنی که آن را پدرش محمد بن علی نوشته. یعنی امام صادق فرمودند که این دعا را پدرش از پدرش امام سجاد شنیده. یحیی دعا را از من گرفت و دعا را از اول تا آخرش نگاه کرد. گفت: اجازه می دهی من این را استنساخ کنم؟ گفتم یابن رسول الله ما هر چه داریم از شماست. چه اشکالی دارد؟ دادم به ایشان. و گفتم: امام صادق این را به من داده و گفته به اینکه از غیر اهلش این را منع کن؛ ولی به شما می دهم. بعد یحیی هم یک صحیفه درآورد و گفت: پدر من هم زید از امام سجاد این دعاها را شنیده. بعد دعایی که من داده بودم، یحیی داد به یک نفر و گفت: این را شما بنویس با یک خط بسیار خوبی. او هم نوشت. متوکل می گوید: من چون که امام صادق فرموده بودند که این را به غیر اهلش نده و به کسی نده قدری ناراحت شدم ولی در عین حال به یحیی دادم. بعد از اینکه یحیی دعا را داد به یک نفر که آن را بنویسد به غلامش گفت: آن چمدان من را بیاور. غلامش چمدان را آورد. یحیی آن چمدان را باز کرد و صحیفه ای درآورد که قفل شده بود و مختوم هم بود و به او مهر زده بودند. یحیی نگاه کرد به آن مهر، بوسید و گریه کرد. بعداً قفل را باز کرد، گذاشت روی چشمش و به صورتش مالید آن صحیفه را. گفت: اگر پسر عموی من نگفته بود

که من کشته می شوم، من این صحیفه را به تو نمی دادم. ولی چون امام صادق گفته اُقْتَلْ و اُسَلِّبْ من ناچارم این را به شما بدهم. و چون می دانم پسر عموی من هر چه بگوید حق است. می دانم هر چه او بگوید از آباء خودش شنیده است. ولی من می ترسم که آنچه را که من دارم و از چمدان در آوردم، به دست بنی امیه بیفتد و جزء خزائن آنها قرار بگیرد؛ از این جهت من این را به شما می دهم. شما این را نگه دار. وقتی که امر خداوند درباره من تحقق پیدا کرد، آن امانت را بده به فرزندان عبدالله محمد و ابراهیم. _محمد نفس زکیه همان بود که در مدینه قیام کرد و ابراهیم در بصره. _ آنها بعد از من به این کار قیام خواهند کرد. متوکل می گوید: من صحیفه را گرفتم و یحیی بن زید هم رفت و به شهادت رسید. من آمدم به مدینه خدمت امام صادق (ع)، حدیثی گفتم و جریان یحیی را گفتم و امام صادق بسیار محزون شدند و گریه کردند. فرمودند: رحم الله ابن عمی و الحقه بآبائه و اجداده. والله یا متوکل ما منعی من دفع الدعاء الیه إِلَّا الَّذِیْ خَافَهُ عَلٰی صَحِیْفِهِ اَبِیْهِ اَیْنِکَ مِنْ گفتم این دعا را به کسی نده به خاطر این جریان بود. می دانستم که او کشته خواهد شد. بعد من صحیفه ای که یحیی به من داده بود را دادم به امام صادق. امام آن را باز کرد و گفت: هذا والله خطُ عمی زید این خط عموی من زید است.

و دعاء جدی علی بن حسین بعد امام به پسر بزرگش اسماعیل فرمودند: یا اسماعیل حالا شما هم بلند شو و آن دعایی که من قبلاً به شما داده بودم را بیاور. اسماعیل بلند شد و یک صحیفه ای آورد. متوکل می گوید: مثل همان صحیفه ای که زید به من داده بود. امام صادق هم آن صحیفه را بوسیدند و روی چشمشان گذاشتند و گفتند: این خط پدر من است و املاء جدی علیهما السلام بمشهد منی در حضور من، جد من امام سجاد املا کرد به پدر من حضرت باقر و پدر من نوشت. من گفتم، یا بن رسول الله اجازه می دهید من این دو تا را با هم مقابله کنم؟ فرمودند: بله اشکالی ندارد. من آن را که از یحیی گرفته بود و این را که از امام صادق گرفته بود مقایسه کردم. یک حرفی که با هم اختلاف داشته باشد، ندیدم. هر دو عین هم بودند. بعد گفتم یا رسول الله یحیی این را گفته که من بدهم به محمد و ابراهیم و امام فرمودند: بله ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها فادفعها الیهما. بیر بده به محمد و ابراهیم پسران عبدالله. من که خواستم بروم، فرمودند: صبر کن. من که صبر کردم. امام فرمودند: من الان یکی را می فرستم که آنها بیایند به اینجا. وقتی که محمد و ابراهیم آمدند، امام صادق فرمودند: این میراث ابن عم شما یحیی است به شما داده، من به شما می دهم. ولی من یک شرطی با شما می کنم؛ این که آن را از مدینه بیرون نبرید. گفتند: چرا؟ حضرت فرمودند:

آن چیزی که بر یحیی و زید می ترسیدم همان به سر شما خواهد آمد. شما دو نفر _محمد و ابراهیم_ هم کشته خواهید شد. لا- حول و لا- قوه الا- بالله گفتند و رفتند. خلاصه در اینجا خوابی نقل کنم از پیغمبر صلوات الله علیه و آله ، پیغمبر در خواب دیدند که چند تا میمون بر منبرشان بالا می روند و پیغمبر ناراحت شدند و جبرئیل آمد و گفت: آنها بنی امیه هستند و گفت: بنی امیه مسلط خواهد شد و این جریان به وجود خواهد آمد. حتی گفت که ۳۵ سال بعد از هجرتشان به مدینه اتفاق خواهد افتاد. بقیه برای فردا ان شاء الله.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی خاتم الانبیاء والمرسلین سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی أهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین سیما بقیه الله فی الارضین واللعن علی أعدائهم أجمعین. بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره روایاتی بود در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو. به این روایات تمسک کرده اند که جهاد تا زمان حضرت مهدی (عج) بایستی متوقف باشد. روایاتی در این باب است و بحث ما در خبر ششم باب بود. صحیح ابی بصیر که از لحاظ سند هم معتبر و صحیح بود. ولی دلالت داشت بر کُلِّ رَأْيِهِ تُزْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ (عج) این رایه صاحبش طاغوت است و در برابر عبادت پروردگار ایستاده و محکوم به شکست است. این خبر ششم از باب سیزدهم بود که عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كُلُّ رَأْيِهِ تُزْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ع فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ

ص: ۵۱۷

يُعَيِّدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ گفتیم: این مضمون خبری هم است در غیبت نعمانی. منتهی این از ابی عبدالله (ع) است به این مضمون و آن عن ابی جعفر (ع) است. بالا-خره گفتیم که یک خبری شبیه به همین ها هم در مقدمه صحیفه سجادیه وجود دارد. آن خبر را هم عرض کردیم. حالا- جواب این قبیل اخبار چیست؟ چه باید گفت در برابر این اخبار که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی هر قیامی باطل است و صاحبش طاغوت است. معنایش این است که از زمان ائمه ، امام صادق ، حضرت باقر ، از آن زمان تا وقتی که حضرت صاحب ظهور کنند _ که صدها سال تا به حال طول کشیده شاید سال های بسیار دیگری هم طول بکشد _ در تمام این مدت جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و قیام همه اینها متوقف باشد؟! ما باید به این اخبار جواب بدهیم. بنده در اینجا نوشته ام که این اخبار چند اشکال دارد؛ اولاً که این اخبار منافات دارد با یک جریانی که بعد از این به وقوع پیوسته و پیغمبر و ائمه بر آن صحه گذاشته اند. آن هم قیام شهید فحّ است. قیام شهید فحّ حسین بن علی فرزند حسن مثلث. اینها هم بنی الحسن هستند. این قیام خیلی قیام مهمی بوده بعد از جریان کربلا. خود ائمه فرمودند: برای ما یک جریانی مثل جریان فحّ نبوده. این قیام بعداً صورت گرفته. این قیام را همه ائمه علیهم السلام، پیغمبر صلوات الله علیه و آله، امام باقر ، امام صادق ، امام جواد این قیام

ص: ۵۱۸

را ستوده اند و بر این قیام صحه گذاشته اند. اگر قرار بود که هر قیامی صاحبش طاغوت باشد، این منافات دارد با این قیام شهید فخر. قیام شهید فخر واقعاً یک جریان بسیار بزرگی است. این در زمان موسی هادی صورت گرفته است. خلفای بنی عباس به این ترتیبند: اول عبدالله سفاح است. سفاح یک مدت کوتاهی خلافت کرد و آن هم با علویون در نیفتاد بعد مرد. بعد از او منصور سر کار آمد. منصور تقریباً ۲۰ سال حکومت کرد. این عداوت شدیدی نسبت به اهل بیت داشت. منصور همانی است که بغداد را ساخته و دیواره های شهر را روی پیکر علویون قرار داده است. بنی حسن هم که گفتیم ابراهیم و محمد در زمان منصور قیام کردند و به شهادت رسیدند. آنها می خواستند امام صادق را با خودشان هماهنگ کنند، حضرت صلاح ندانستند که با آنها در قیام هماهنگ باشند. ولی آیا قیام آنها مورد تصویب بود یا نه؟ بحثی است که بعضی می خواهند بگویند بله. امام صادق از اینکه متأثر شدند و گریه می کردند برای آنها، این دلیل بر تأیید آنهاست. زیرا گاهی امام خودش صلاح نمی داند که مستقیماً قیام کند. فرق دارد قیام امام. مثلاً عبدالله به امام صادق گفت: شیعیان ما در خراسان هستند. آنها طرفدار اهل بیت بودند نه طرفدار بنی الحسن. حضرت فرمودند: تو شیعه ای در خراسان نداری. او فریب خورده بود. خلاصه دومین خلیفه بنی عباس منصور بود. سوم مهدی عباسی که مدت کوتاهی خلافت کرد. چهارم موسی هادی است که هارون الرشید پسر او است. در میان خلفای

بنی عباس چند نفرشان با اهل بیت عداوت و سرسختی بیشتری داشتند؛ یکی منصور بود، دوم موسی هادی که شهید فخر در زمان او بود، سوم هارون الرشید است و چهارم متوکل عباسی است. این چند نفر عداوت شدید و سختگیری های زیادی با اهل بیت داشتند. جریان شهید فخر کتابی درباره آن وجود دارد. علاوه بر اینکه در اصول کافی داریم، در مقاتل الطالبین داریم، در بحار داریم، در تنقیح المقال در حالات حسین بن علی شهید فخر مطالب زیادی نوشته است. این قیام در زمان موسی هادی است. حسین بن علی قیام کرد. _علی پسر حسن مثلث است_ او قیام کرد و شهر مدینه را گرفت. قیامش خیلی قوی بود. تمام کارها را در مسجد انجام می داد. خطابه ها و امثال اینها. شهر مدینه را تصرف کرد و بیت المال را به دست گرفت. بعد از مسخر کردن شهر مدینه به طرف مکه حرکت کرد که مکه را بگیرد. _الان آنها قبورشان در داخل مکه است. در آن زمان قبورشان چند کیلومتر از مکه جدا بود، اما حالا چون مکه وسعت پیدا کرده شهدای فخر الان قبورشان در داخل شهر مکه است._ می گوید: اگر مکه و مدینه را بگیرم تقریباً توانسته ام کشور اسلامی را مسخر کنم. به این قصد حرکت کرد ولی در مکه بین او و موسی بن عیسی پسر عموی هادی _که او را با لشکر زیادی فرستاد. لشکر او ۴۰۰۰ نفر بودند ولی حسین بن علی ۵۰۰ نفر لشکر داشت._ درگیری به وجود آمد. در آن درگیری حسین بن علی به شهادت رسید. این جریان خیلی

به جریان کربلا- شباهت دارد. به خاطر اینکه بدن های شهدا را چند روز روی زمین گذاشتند بماند، بقیه را اسیر کردند، سرهای بریده را بردند به بغداد به نزد موسی هادی. جریانش به همین ترتیبی است که عرض کردم. ما می خواهیم بگوییم که خبر ششم با قیام شهدای فح - که مورد صحه پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام است - منافات دارد. حالا اینجا بحث ما این است که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله آغاز می شود. پیغمبر صلوات الله علیه و آله در سرزمین فح فرمودند: اینجا کسی کشته می شود يُقْتَلُ هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي عَصَابِهِ تَسْبِقُ أَرْوَاحُهُمْ أَجْسَادَهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ ارواحشان پیش از جسد هایشان به بهشت وارد می شود. آدرس هایی که می گوییم مطالعه کنید؛ بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، تنقیح المقال مامقانی جلد اول چاپ قدیم صفحه ۳۳۷. در اینجا نوشته ام که حضرت باقر فرمودند: روزی پیغمبر صلوات الله علیه و آله از سرزمین فح عبور می کردند؛ هنگامی که به آنجا رسیدند از مرکب پیاده شدند، دو رکعت نماز خواندند. در رکعت دوم پیغمبر صلوات الله علیه و آله بی اختیار به گریه افتادند. اصحاب از گریه شان به گریه افتادند. بعد پرسیدند چرا شما گریستید؟ پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرمودند: جبرئیل بر من نازل شد، گفت: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِكَ يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِيدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِيدَيْنِ و کسی که با او شهید شود اجر دو شهید را دارد. بحار الانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۷۰، مقاتل الطالبین و

امام صادق در سفر حج به آن شخصی که همراهشان بود فرمودند: هر گاه به منطقه فخ رسیدیدم من را خبر کن. _ این جریان شهدای فخ مال بعد است و در زمان امام موسی کاظم اتفاق افتاده. _ به آنجا که رسیدند، حضرت پیاده شدند و نماز خواندند و فرمودند: اینجا کسی کشته می شود به این ترتیب. حضرت جواد فرمودند: لَمْ يَكُنْ لَنَا بَعْدَ الْأُطْفِ مَصِيرٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخِّ فرمودند بعد از جریان کربلا قتلگاهی برای ما اعظم از فخ نبوده. در بحارالانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۶۵، تنقیح المقال همان که عرض کردیم. اعیان الشیعه سابقاً در ۵۰_۶۰ جلد چاپ شده بود. بعداً در ۱۰ جلد چاپ شد، یک جلد هم فهرست است که می شود ۱۱ جلد. اعیان الشیعه چاپ جدید جلد ششم صفحه ۱۰۱. شهید فخ حسین بن علی وقتی که قیام کرد، _ اسم این هم حسین بن علی است ولی فرزند حسن مثلث است و اسم شهید کربلا هم حسین بن علی است منتهی ایشان حسین بن علی بن ابی طالب است. _ وقتی شهید فخ در مدینه قیام کرد _ کان صَوَّامًا قَوَّامًا _ خیلی او را ستودند. او حضرت امام موسی کاظم را به بیعت با خود دعوت کرد. _ همانطور که آنجا عبدالله بن حسن امام صادق را به بیعت با خود دعوت کرد. _ وقتی که امام موسی کاظم را به بیعت دعوت کرد، حضرت فرمودند: يَا ابْنَ عَمِّ لَأُتَكَلَّفَنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ بِهِ مِنْ تَكْلِيفٍ نَكُنْ هَمَانِ طُورٍ كَمَا فَزَنْدِ عَمُوِيْتِ اِمَامِ صَادِقٍ رَا بِهٖ بِيْعَتِ دَعْوَتِ كَرْدِ تُو هَم رَا بِهٖ تَكْلِيفِ نِيْنِدَاز. فَيَخْرُجَ

مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ چُونِ مِنْ چِيزِي مِي گُويمِ كِه خُوشْتِ نَمِي آيِد، كِه اِمَامِ صَادِقِ هَمِ چِيزِي گُفْتِ كِه خُوشْتَانِ نِيَامِد. اِمَامِ صَادِقِ فَرمودَنَد كِه هَمِه شَمَا كِشْتِه خُواهِدِ شُد، اَيْنِ قِيَامِ شَمَا بِه نَتِيجِه نَمِي رَسَد، مِنْ هَمِ هَمِينِ رَا مِي گُويمِ. خُلَاصَه مَطْلَبِي بُوَد كِه اِمَامِ مَوْسَى كَاظِمِ مَائِلِ نَبُودَنَد بَگُوينَد. دَرِ اَنِ مَوْقِعِ حَسِينِ خِيَلِي مُؤَدْبَانِه بَا اِمَامِ حَرْفِ زِدِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْرًا مِنْ چِيزِي رَا بِه شَمَا پِيشَنَهَادِ كَرْدَمِ فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَإِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ اِگَرِ قَصْدِ دَارِيَدِ هَمْرَاهِي كُنِيَدِ وَ اِگَرِ شَمَا دُوسْتِ نَدَارِيَدِ، مِنْ تَحْمِيلِ نَمِي كَنَمِ. — چُونِ اِگَرِ اِمَامِ بَا او هَمْرَاهِ مِي شَدَنَدِ خِيَلِي قَدْرَتِ پِيْدَا مِي كَرْدِ — وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ اِمَامِ مَوْسَى كَاظِمِ خُدَا حَافِظِي كَرْدَنَدِ وَ حَرْكَتِ كَرْدَنَد. اَيْنِ جَرِيَانِ دَرِ مَدِينِه اِسْتِ. وَلِي وَ قَتِي كِه حَرْكَتِ كَرْدَنَدِ يَكِ مَطْلَبِي كِه حَاكِي اَزِ دِلْسُوزِي وَ مَحَبَتِ بُوَدِ بِيَانِ فَرمودَنَد. گُفْتَنَد: يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدُ الضَّرَابَ تُو كِشْتِه خُواهِ مِي شُدِ وَلِي بَرِخُورِدِ خُودَتِ رَا شَدِيدَتَرِ كُن. اَيْنِ صَحْه گِذَاشْتَنِ اِسْتِ. اَيْنِهَا خِيَلِي مَصْلَحَتِ وَ اَثَرِ دَاشْتِ دَرِ بِيْدَارِي مَرْدَمِ، دَرِ مَعْرَفِي شَقَاوَتِ وَ ظَلَمِ بَنِي عَبَاسِ. وَلِي ائِمّه عَلِيْهِمُ السَّلَامِ خُودِشَانِ مَسْتَقِيمًا صِلَاحِ نَمِي دَانَسْتَنَدِ كِه شَرْكَتِ كُنَنَد. نِظَايِرِشِ زِيَادِ اِسْتِ دَرِ تَارِيخِ مَا. مِثْلِ حَضْرَتِ اَمِيرِ كِه خُودِشَانِ دَرِ بَرَابَرِ عِثْمَانَ قِيَامِ نَكْرَدَنَد؛ وَلِي وَ قَتِي كِه اَبُوذَرِ تَبْعِيَدِ شُدِ وَ عِمَارِ رَا كَتَكِ زَدَنَد، دَرِ نَهْجِ الْبَلَاغِه هَسْتِ كِه وَ قَتِي كِه عِثْمَانَ اَبُوذَرِ رَا اَزِ مَدِينِه بِه رِبْذِه تَبْعِيَدِ كَرْدِ، دَرِ اَنجَا گُفْتِ: هِيْجِ

کس حق ندارد ابوذر را بدرقه کند و همراهیش حرکت کند. حضرت امیر با برادرش عقیل و حسن و حسین و چند نفر دیگر ابوذر را بدرقه کردند. در نهج البلاغه هست که **يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضَبَتِ لَهُ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ** حضرت مطالبی را به ابوذر گفتند: **لَا يُؤْنِسُكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِشُكَ إِلَّا الْبَاطِلُ**. با این کلمات حضرت امیر اباذر را بدرقه کردند. خودشان قیام را در برابر عثمان _ چنانکه در مقابل خلفای پیشین هم صلاح نمی دانستند _ صلاح نمی دانستند. ولی دیگران را تأیید می کردند. اینجا هم امام موسی کاظم می گویند: برخورد را شدیدتر کن ولی تو هم کشته خواهی شد. **يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدْ الصَّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ**. بعد حضرت مطلبی فرمودند _ گفتیم زید که قیام کرد ۴۰ هزار نفر در کوفه با او بیعت کردند؛ ولی در آخر ۵۰۰ نفر ماندند. همه بیعت را شکستند و فرار کردند. _ امام موسی کاظم به حسین بن علی فرمودند: مواظب باش آنهایی که دور و بر تو را گرفته اند **فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَانًا وَ يُسْتَرُونَ شِرْكًَا**. ظاهراً می گویند: با شما هستیم. همین طور هم شد. در آخر با حسین شهید فخ هم ۵۰۰ نفر بیشتر نماندند. **وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** **أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصِيْبِهِ** من به حساب خدا می گذارم این مصیبتی که برایمان پیش خواهد آمد. ولی شما کار خود را انجام بده. اصول کافی جلد اول صفحه ۳۶۶، بحار الانوار جلد هشتم که از مقاتل الطالبین نقل کرده و تنقیح المقال.

خلاصه مطلب حسین فخر در اینها است. در آخر آنها قیام کردند و شهید شدند و جنازه های آنها را روی زمین ریختند و چند روز ماندند و سرها را از مکه به مدینه بردند برای ترساندن مردم و از مدینه به بغداد پیش موسی هادی بردند. _ که خلیفه چهارم از خلفای بنی عباس بود. _ تمام اسرا را نیز بردند. موسی هادی گفت که تمام اسرا را بکشید. بین اسرا زن نبود. همه را کشتند. این یکی از جریان های بسیار بسیار سخت بود. سرها را همه را در ملأ آن مردم بر بالای نیزه زدند. منظور ما این است که این روایاتی که داریم استفاد از این روایات که چند نفر از معصومین علیهم السلام بر این قیام صحه گذاشتند و این بعد از آن خبر صادره از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است. اگر قرار باشد بر اینکه کُلُّ رَأْيِهِ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ با اینها چه باید کرد؟! این یک اشکال، بنابراین یرد علیه اولاً ینافیه _ خبر ششم را _ قیام شهید فخر. و شهید فخر _ حسین علی بن حسن مثلث _ قد ورد تعظیمه و تکریمه عن النبی صلوات الله علیه و آله و الثمه علیهم السلام. اشکال دوم اینکه کُلُّ رَأْيِهِ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ اگر ما این خبر را بگیریم، از تاریخ صدور این خبر _ که زمان امام صادق و باقر علیهما السلام است _ تا زمان حضرت مهدی _ الان بیش از هزار سال می گذرد، به بعد هم چقدر طول می کشد خدا می داند، _ در تمام این مدت باید جهاد تعطیل باشد. و حال

اینکه جهادی که الخیر کله فی السیف ما صلح دین و لا- دنیا الا به جهادی که عزت اسلام و مسلمین است، جهادی که من ترکه البسه الله ذلاً- و فقراً فی معیشته جهادی که [قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً] اینها را چه کنیم؟! اینها که مال زمان خاصی نیست. باید هزاران سال مردم بنشینند و تماشاگر فتنه ها باشند. تماشاگر ذلت ها باشند، تماشاگر فسادها باشند؟! خوب این آیات و روایات مربوط به جهاد مال زمان خاصی نیست. مال همیشه است. مسلمان ها اگر می خواهند دلیل نباشند، باید جهاد کنند. اگر صلاح دین و دنیا می خواهند باید جهاد کنند. اگر مثلاً الان ما قدرت پیدا کنیم باید اسرائیل را بکوییم. این فتنه است دیگر. این یک پایگاهی است برای استکبار و استعمار. جریان غزه و این مصیبت ها. الان ۶۰ سال است که این پایگاه فتنه در آنجا به وجود آمده، پس مسلمان ها باید بنشینند و تماشاگر این فتنه ها باشند و حرکت نکنند؟! نه خیر این درست نیست، این با اسلام و مبانی اسلام نمی سازد. ثانیاً این قبیل روایات منافات دارد با آیات و ادله دال بر جهاد، با ذکر فلسفه و حکمت جهاد که داریم. ثالثاً منافات دارد با آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر. بالاخره امر به معروف و نهی از منکر که مال زمان خاصی نیست. چه منکری بالاتر از اینکه انسان ببیند یک افراد جبار و ظالمی یک حکومت را به دست گرفتند؟! حکومت خیلی در سرنوشت مردم مؤثر است. حکومت سالم در سرنوشت مردم از جهت صلاح و سعادت و

تکامل مؤثر است. و حکومت فاسد \square إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْلَمَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً \square قرآن کریم که این را ذکر می کند بیخود که نیست. ملوک این طور بودند. ما در اسلام کلمه ولایت داریم نه حکومت. ولایت با حکومت فرق دارد. ولایت یعنی کسی که در رأس واقع شده با مردم به عطف و مهربانی و مدیریت و صلاح و صفا برقرار کند. این روایات مربوط به امر به معروف و نهی از منکر به اندازه ای قوی و زیاد است که جهاد شعبه ای است از امر به معروف و نهی از منکر. حضرت امیر فرموده اند: وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفُتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي تمام اعمال خوب حتی خود جهاد در نزد امر به معروف و نهی از منکر مثل آب دهان در برابر یک دریای پهناور است. خوب حالا- اینها را چه کنیم؟! حالا- من یک روایت را به عنوان نمونه از امر به معروف می خوانم. حضرت باقر فرمودند: إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَمِنْهَاجُ الصَّالِحِينَ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُّ الْمَكَاسِبُ وَتُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَتُعْمَرُ الْأَرْضُ وَيُتْتَصَفُ مِنَ الْأَعْيَادِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ این روایت، حکمت امر به معروف را می گوید: اولاً سبیل انبیاست، منهاج صلحاست. آن وقت ۷ اثر دارد امر به معروف و نهی از منکر: یکی اینکه بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ اگر نباشد هیچ فریضه ای از فرایض الهی عملی نمی شود. وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ یعنی راه ها امنیت

پیدا کند راه های زندگی امنیت فکری، مالی، جانی، امنیت حیثیتی در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. وَ تَحِلَّ الْمَكَاسِبُ اگر نباشد کسب های حرام شایع می شود. حلیت مکاسب در سایه امر به معروف و نهی از منکر است. وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمَ اگر نباشد حقوق پابر جا نمی ماند وَ تَعْمُرُ الْأَرْضُ آبادی زمین وَ يُتْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ انتقام از اعداء و آخرینش وَ يَسْتَتِقِيمُ الْأَمْرَ، تمام اینها تعطیل باشد و مردم منتظر باشند. همه حزب قاعدین باشند، آرام بنشینند و منتظر ظهور باشند؟! این قبیل روایات باید توجیه باشد ظاهرش منافات دارد. حدیثی که خواندیم حدیث ششم بود از باب اول از ابواب امر به معروف و نهی از منکر از وسائل. باز می رویم سراغ نهج البلاغه. کلمات قصار ۳۶۵ أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ إِنَّهُ مَنْ رَأَى عَيْدًا وَانَّا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ هَر كَس كَه بِيْنِد دَر هَر زَمَانِي، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ يَعْنِي سَه وَظِيْفَه اسْت دَر بَرَابَر مَنْكَر وَ تَرْكَ مَعْرُوف؛ اَوَّل تَنْفَر قَلْبِي. د.م لسانی. سوم یدی و جلو گیری. حالا جلو گیری به هر شکلی که باشد. فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ بَا قَلْبٍ اِگَر بَاشَد يَك مَرْتَبَه اسْت وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ وَ هُوَ أَفْضَلُ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ وَ لِي كَسِي كَه بَا شَمَشِير دَر بَرَابَر مَنْكَر قِيَام كَنْد لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى اَيْن رَاه رَا كَسِي پِيْش بَگيرِد، رَاه هِدَايْت هَمِيْن اسْت. اِگَر تَنْفَر قَلْبِي وَ اَنْزَجَار وَ نَهِي اَز مَنْكَر لَسَانِي مَوْثَر نَشَد، بَايْد قِيَام بَا سَيْف صَوْرَت بَگيرِد. مَثَلَا سَيِّد الشَّهَدَا اِمَام حَسِيْن

که زیاد خواندیم فرمودند: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا حَيًّا أَوْ مُسَدِّدًا لِحُرْمٍ... ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَمَّا فَعَلَ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ إِمَامِ حَسَنِ لِأَنَّ دَعْوَتَهُ إِلَى دِينِ الْإِسْلَامِ نَهَتْهُ عَنْ ذَلِكَ. بعداً می گوئیم که فقهاء ما که جهاد را منحصر کردند به دو تا، نه خیر این طور نیست. خیلی وسیع تر است. هر کجا فتنه ای است باید کوییده شود. مراکز حکومتی باطل هر کجا هست فتنه نیز هست. سید الشهداء برای دعوت به اسلام قیام نمی کرد. دفاع هم که نبود، پس چه بود؟ برای کوییدن حکومت یزید و ثابت کردن پیروزی خون بر شمشیر. و این درس بسیار بزرگی است و موجی است که هر روز بر قدرت آن افزوده می شود. این راجع به این خبر. البته دشمنان اسلام ناب این قبیل احادیث را جعل می کردند که قیام مردم مسلمان را علیه قدرت های ظلم و استکبار بگیرند؛ تا مسلمان به درس های این قبیل اخبار قیام نکنند و آنها بتوانند با رفاه و خاطر جمعی حکومتشان را انجام دهند. الان تفاوت ما با سنی ها در همین است. سنی ها روایات زیاد دارند. بنده هم در کتاب امر به معروف نوشته ام. می گویند: در برابر هر حکومت باید تسلیم بود. روایاتشان این طور است. ولی شیعه این طور نیست؛ شیعه ادله و دلایل فراوانی برای قیام و جهاد دارد که اینها در هر زمانی باید عملی شود. آنها سعی می کردند روایات درست کنند با روایات شیعه قاطی کنند، تا اینکه شیعه هم مثل سنی ها در برابر ظلم ها و قدرت

های استکباری و استبدادی ساکت و خاموش باشند. حالا می رویم سراغ صحیفه سجادیه. البته در خودش هیچ بحثی نیست و دلیل لازم ندارد. آن قدر از لحاظ فصاحت و بلاغت و مضمون و محتوا بلند و عالی است که به دست هر کس بیفتد می فهمد که کلام معصوم است. اما آمده اند برایش مقدمه ای درست کردند. به نظر می آید که در مقدمه اش خدشه ای است. اولاً آن تقابلی را که دیروز خواندیم که استفاده می شد یحیی بن زید خودش را تقریباً مقابل امام صادق معرفی می کند، ما قبول نداریم که زید و فرزند او تقابلی به این شکل داشته باشند. می گوید: پسر عموی من مردم را به علم می خواند ولی ما مردم را می خوانیم به علم و جهاد. ما با آنها فرق داریم. از این جهت مردم به آنها مایلند چون مردم را به حیات می خوانند، مردم به ما مایل نیستند چون ما مردم را به موت می خوانیم. بعد می گوید: این صحیفه سجادیه که به همراه دارم به امام صادق نده بده به محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله. بنده به نظرم نمی آید که این تقابل درست باشد. چون خود زید تابع بود، فرزند زید هم. بنده در کتاب امر به معروف نوشتم که می گوید: _خودش به خودش خطاب می کند_ تو راه زید را باید پیش بروی. آنها طوری بودند که تابع ائمه علیهم السلام بودند نه اینکه با هم تقابل داشته باشند. از این جهت دو نفر در سند وجود دارند که مخدوش است. حالا ان شاء الله فردا

(رضوان الله عليه) فرمودند چه فتنه ای بالاتر از اینکه محمدرضا و رضاخان در ایران به وجود آورده بودند. ایران برای استکبار و استبداد پایگاهشان شده بود، منابع و ثروت ایران را می بردند، فرهنگ و سیاست ایران را قبضه کرده بودند. این فتنه است دیگر. حالا مردم بنشینند و تماشاگر این فتنه ها و منکرات باشند؟! بنابراین این صحیحه ابی بصیر مخالف است با قیام هایی که حق بوده است از نظر ائمه علیهم السلام. حالا- آیا ما می توانیم این معارضات را توجیه کنیم؟ چون میزان ما این است که اگر دو تا خیر، دو تا دلیل با هم تعارض کردند، بعد از اینکه هر دو جامع شرایط صحت بودند از نظر سند، اگر جمع دلالتی ممکن بود که جمع دلالتی می کنیم. _جمع دلالتی هم یا عام و خاص است یا مطلق و مقید است یا حاکم و محکوم است و یا وارد و مورود. _دلیلی نسبت به دلیل دیگر عام است و آن خاص، تخصیص می زنیم. با حفظ سند و غیره آن یکی مطلق است این یکی مقید، به دست عرف بدهند اهل عرف متحیر نمی ماند. یکی از آنها را بیاناً للاحر حساب می کند. هر کجا این طور شد جمع دلالتی می کند. مثل عام و خاص، مطلق و مقید، حاکم و محکوم، وارد و مورود. این جمع دلالتی است. در اینجا می گوییم نیست؛ زیرا کل رایه ترفع یک سیاق آبی از تخصیص است و جمع دلالتی بین این و ما یعارضه امکان ندارد. باید برویم سراغ موازین دیگر. ما در تعارض ادله موازینی داریم. اگر

جمع دلالی باشد جمع دلالی. اگر آن نشد باید برویم سراغ موافقت و مخالفت کتاب، موافقت و مخالفت عامه. این راه هایی است برای ما. آخرش اگر هیچ کدام نشد فَتَخِير. خوب قبل از اینکه به فتخیر برسد می بینیم که این روایات مخالف کتابند. مگر اینکه اینجور توجیه کنیم؛ بگوییم: قیام دو جور است که بعضی نقل می کنند، شواهدی هم در روایات دارد؛ یک قیامی است که دعوت به نفس است. یک قیامی است که دعوت به حق است. دعوت به کسی است که اگر من غلبه پیدا کردم، این قدرت را به او تسلیم خواهم کرد. مثل قیام زید که در آن صحیحه عیص خواندیم. در خبر اول به این صورت بود که حضرت فرمودند: قیام بنی الحسن مثل قیام زید نیست. زید اگر قیام کرد در زمان بنی امیه در برابر هشام بن عبدالملک، اگر قیامش موفق می شد لوفافا می کرد. این قدرتی که به دست آورده بود، این را به اهل بیت تسلیم می کرد. اینجور قیام ها مورد رضایت بوده. ولی اگر شخصی قیام کند که دعوت به خودش کند در برابر صاحبان حق و ائمه علیهم السلام، بله این صاحبها طاغوت. اگر از قرآن بیاوریم اینطور دارد \square الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ \square . طاغوت را در برابر خدا، در برابر هم قرار داده. سبیل الله و سبیل طاغوت یعنی سبیل حق و سبیل باطل. اگر کسی مثل زید باشد قیام کند یا مثل شهدای فح باشد که قیام کردند برای دعوت به حق، ممکن است کسی قدرت داشته باشد

که قیام کند، بعد منطقه ای را تصرف کند و بعد آن منطقه را تقدیم کند به صاحبان حق. در اینجا هم باید به این صورت گفت. باید گفت: بله هر کسی قبل از قیام حضرت مهدی قیام کند و دعوت به خودش کند این یک مصیبت و فاجعه ای است که گریبانگیر جامعه اسلامی شده. از آن روزی که غدیر را کنار زدند کم کم این کار باب شد. فاطمه زهرا سلام الله علیها اولین شهید این جریان هستند. کم کم اهل بیت علیهم السلام که صاحبان حق بودند کنار گذاشته شدند. حضرت علی فاطمه زهرا سلام الله علیها را سوار بر الاغ می کردند و شبها به در خانه مهاجر و انصار می رفتند و می گفتند: ببینید که حق ما دارد پایمال می شود؛ ولی کسی کمکی نمی کرد. بعد از این جریان حضرت علی در آن آخر توانستند چند سال حق خود را قبضه کنند. بعد هم بنی امیه و بنی عباس و غزنویان و سلجوقیان و ایلخانان و تیموریان و صفویه و افشاریه و زندیه و قاجاریه و پهلوی آمدند روی کار. تمام اینها طاغوتند. برای اینکه اینها قیام که کردند، نظرشان این نبود که دین را تأیید کنند و حق را به صاحبان حق بدهند. صاحب حق کیست؟ یا امام است یا پیغمبر است یا کسی که قائم مقام او باشد. بنابراین توجیهش این است که قیام دو قسم است. آن صحیحه عیص که اول باب است شاهد این هم هست. ائمه علیهم السلام از قیام هایی که صورت می گرفت ولی آن شخصی که قیام می کرد قصدش

این بود که اگر تسلط پیدا کرد حق را به صاحب حق ادا کند، حمایت می کردند. این روایت محمول است بر آنجایی که آن قیام دعوت به نفس خودش است در برابر حق، بنابراین معلوم است که این قیام باطل است. ریختن خونها برای این نبوده که حق پیشرفت کند. خواسته است منافع و اهداف شخصی خودش را تأمین کند. خوب معلوم است این طاغوت است. مثلاً در کتاب تاریخ قم که یکی از مدارک بحار است در سفینه البحار هم در ماده ق-م نقل کرده؛ این کتاب تاریخ قم مدرکی برای محدثین است و صاحبش معاصر صدوق است. صدوق ۳۸۱ ه.ق از دنیا رفته، یعنی قرن چهارم. آنجا است که از حضرت امام موسی کاظم رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ لَمَّا تُرِلُّهُمْ الرِّيَّاحُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا يَمْلُونَ مِنَ الْحَرْبِ وَ لَمَّا يَجْبُنُونَ وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ خیلی ها این قیام را به انقلاب اسلامی تعبیر کردند. مردی از اهل قم قیام می کند و دعوت به حق می کند. قومی که با او جمع می شوند ۵ صفت دارند؛ اول اینکه مثل قطعات آهن محکم و مقاوم هستند. دوم اینکه تند بادهای آنها را به حرکت در نمی آورد، و متزلزل نمی کند. سوم از جنگ هم خسته نمی شوند. چهارم خوف و ترس به خودشان راه نمی دهند. پنجم علی الله يتوكلون. بالاخره ما باید این حدیث را توجیه کنیم به همین معنا که عرض کردم. چون اگر برای حدیث توجیه نباشد، باید امر به معروف و نهی از منکر و

جهاد تعطیل باشد و همه مسلمان ها تن به ذلت و زبونی بدهند و تسلط و استکبار و قدرت های فاسق به وجود بیاید و همه تماشاگر باشند و بگویند ان شاء الله صاحب حق می رسد. این راجع به این حدیث ششم بود که مورد بحث ما بود. چند حدیث است که باید بحث کنیم و چون مضامینشان با هم فرق می کند، ما آنها را جدا جدا بحث می کنیم. بعد یک مطلبی راجع به صحیفه سجادیه خواندیم و گفتیم که شبیه به همین عبارت حدیث ششم در صحیفه سجادیه هم است که **كُلُّ رَأْيِهِ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَ فَصَاحِبِهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ** چون صحیفه سجادیه خیلی عظمت دارد. حالا در مقدمه اش یک چنین حدیثی ذکر شده مورد بررسی است. صحیفه سجادیه را عرض کردیم که احتیاجی به سند ندارد؛ آنقدر مضمون عالی است که تمام محدثین و علما از اول با دید عظمت به آن نگریسته اند و قبول کرده اند و زبور اهل بیت هم است. اما در مقدمه آن این حدیث وجود دارد، که هر کس مقدمه آن را بخواند، می گوید: امر به معروف و نهی از منکر و جهاد باید تعطیل باشد، تا امام زمان بیایند. حالا جوابش چیست؟ جوابش این است که این مقدمه در سندش دو نفر مجهول الحال وجود دارد و سند ضعیف است. این دو نفر که در سند واقع است یکی محمد بن عبد الله ابوالفضل شیبانی است. این را علمای رجال تضعیف کردند. برای نمونه در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث صفحه ۲۴۴ تا ۲۴۵

ایشان می گوید که نجاشی گفته: که محمد بن عبد الله كان سافر في طلب الحديث عمره در تمام عمرش برای حدیث این طرف و آن طرف می رفت أصله کوفی و كان في أول أمره ثبثاً، ثم خلط و رأيت جل أصحابنا يغمزونه و يضعفونه در ابتدا خوب بود ثم خلط. نجاشی می گوید: جلّ اصحاب ما او را احترام نمی کردند و تضعیفش می کردند. و شیخ هم در فهرست فرموده که محمد بن عبد الله كثير الروايه حسن الحفظ، غير أنه ضعفه جماعة من أصحابنا. شیخ طوسی در رجال دو کتاب دارد. ما درباره رجال دو جور کتاب داریم؛ یکی فهرست است یکی رجال است. فهرست یعنی فهرست اسماء مصنفین. مثل نجاشی ولی کتاب کشی رجال است. فهرست آن است که مقید به این است که صاحبان کتاب را ذکر کند، صاحبان اصول را ذکر کند. تقید به این دارد. در اول کتاب هم دارد که چون من دیدم که به ما طعن می زدند که شما مؤلف و مصنف کم دارید، این را ما تألیف کردیم که نشان دهیم در میان شیعه چقدر مؤلف وجود دارد. نجاشی کتابش فهرست است. ولی کشی، خیلی به کتب کار ندارد. به اشخاص کار دارد. گاهی استطراداً می رود سراغ کتب؛ این می رود سراغ اشخاص؛ ولی هم نجاشی به فهرست و ذکر مؤلفین و مصنفین است و هم کشی به ذکر رجال است. خیلی از تاریخ هایی که ما داریم، در منتهی الامال، تاریخ های ائمه و اهل بیت علیهم السلام و رجال و ... از کشی گرفته شده است، کشی خیلی کتابش مهم بوده.

الان کتاب کشی در دست نیست. این که الان در دست است این را شیخ طوسی از او اخذ کرده و نوشته، حالا به نام کشی است. ولی اصلش نیست. خیلی مطلب های تاریخی دارد. مال نجاشی فهرست است و مال کشی رجال است. ولی شیخ هر دو را دارد شیخ یک فهرست دارد و یک رجال دارد. آن عبارت که خواندم مال فهرست بود. در رجال، شیخ طوسی فرموده ابوالفضل وضاعٌ كثير المناكير می گوید که جعل احادیث می کرده منکرات زیاد دارد و رأیت کتبه فیها الاسانید من دون المتون و المتون من دون الاسانید و اری ترک ما ینفرد به هر خبری که ابوالفضل گفته آن را ما ترک می کنیم. این یک نفر است که در سند مقدمه صحیفه سجادیه است. دوم متوکل بن عمیر بود، آخرین راوی این شخص بود. در معجم رجال حدیث جلد ۱۴ صفحه ۱۷۷ می گوید: متوکل بن عمیر قال النجاشی نجاشی گفته: متوکل بن عمیر همین شخصی که از یحیی بن زید دعای صحیفه را ذکر کرده، ولی گفته به اینکه این شخص فهو کیف کان لم تثبت وثاقته وثاقت این شخص ثابت نیست. بنابراین سند آنچه که در مقدمه صحیفه سجادیه ذکر شده و آن عبارتی که در آن بود که: هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی محکوم به شکست است، این مقدمه از لحاظ سند ضعیف است. دو نفر در سند هستند که علاوه بر اینکه مجهول الحال نیستند تضعیف نیز شده اند. اما حالا برویم سراغ خود صحیفه. در خود صحیفه به این عظمت، یک راه بهتر این است که ببینیم

چیزی درباره جهاد وجود دارد؟! اگر داشته باشد مطلب روشن می شود. در خود صحیفه درباره جهاد و تشویق به جهاد و قیام خیلی مطلب وجود دارد. بنابراین ما چرا برویم سراغ مقدمه؟ می رویم سراغ خود صحیفه. دعای ۲۷ سجاده، دعایی است درباره مرابطین و مجاهدین. مرابطین یعنی مرزداران، ما نخواندیم ان شاء الله رباط را می خوانیم. رباط به معنی مرزداری است. مرزداری خیلی ثواب دارد. قبل از شهادت رباط ثوابش از جهاد بیشتر است. مثلاً دو نفر حرکت کرده اند یکی از آنها می رود جبهه که در موقعش جهاد کنند، یکی دیگر می رود به نگهداری مرز. آن هم مرز بین کفر و اسلام، از آنجاست که بیشتر خطرها به وجود می آمده. رباط یک شبش ثواب چند سال عبادت را دارد که بعداً می خوانیم. در آخر دعای اول صحیفه این است که: خدایا شهادت را نصیب ما بفرما. اما دعای ۲۷ صحیفه سجاده را مطالعه کنید. بنده چند جمله از آن را می خوانیم چون خیلی مفصل است. و کان من دعائه علیه السلام لاهل الثغور دعای امام سجاد برای مرزداران. اول از مرزداری شروع می شود، بعد در مورد جهاد است. اول می گوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، یکی از خصوصیات صحیفه سجاده که خیلی باید با آن کتاب آشنا باشیم و بخوانیم. بعضی از دعاهایش خیلی برای ما طلبه ها مهم است. یک دعایی است که امام سجاد بعد از نماز شب می خواندند: یا من یرحم من لا یرحمه العباد و یقبل من لا یقبله البلاد خیلی دعای عجیبی است. در هر چند جمله،

بعدش دارد: اللهم صل علی محمد و آل محمد. امام سجاد عنایت داشتند که در ضمن این دعاها این مطلب را هم جا بیندازند، تثبیت کند که: محمد و آل محمد را فراموش نکنند. تمام دعاها و کارهایشان به برکت اهل بیت باشد. شروع این دعای ۲۷ هم همین ذکر است. بعد و حَصْنُ تُغُورِ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِكَ خدایا مرزهای مسلمانان را با عزت خود محکم بگردان و آید حمايتها بقوتك خدایا حامیان مرزها را با قوت خود تأیید کن. و اَسْنِ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَّتِكَ عطایای مرزداران را از فضل خودت تأمین کن. _جِدَّةٌ یعنی اموال و تمکن_ اللهم صل علی محمد و آل محمد و كَثْرَ عِمَدَتِهِمْ عده شان را زیاد کن. و اَسْحِذْ اسلِحَتَهُمْ اسلحه های آنها را بران کن. و احْرُسْ حوزَتَهُمْ حوزه آنها را حفظ کن. و اَمْنِعْ حَوْمَتَهُمْ منطقه شان را حفظ کن. و اَلْفَ جَمْعَهُمْ و دَبْرَ أَمْرِهِمْ خلاصه این دعایی است که به این ترتیب آغاز می شود. بعد درباره دشمن کلماتی آورده، پروردگارا دشمن را و امْرُجْ مِيَاهَهُمْ بِالْوَبَاءِ پروردگارا آب های دشمن را به میکروب وبا آلوده کن. امروز ثابت شده که وبا از راه آب منتقل می شود. از این قبیل کلمات شدید علیه دشمنان اسلام دارد، بعد می رود سراغ مجاهدین. خوب ببینید کلمات درباره مجاهدین طوری است که هر وقت صورت بگیرد به این گونه است. اللهم اغْزُ بِكُلِّ نَاحِيَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ هر جا که مسلمانان داری مشرکینی باشند، اولاً با ملائکه آنها را تأیید کن تا بتواند آنقدر بجنگد که پروردگارا اسلام علو و عظمت پیدا کند. و اَعْمَمْ بِذَلِكَ اعداءك عمومیت بده به جهاد که قیام

کنند. مِنَ الْهِنْدِ وَالرُّومِ وَالتُّرْكِ وَالْخَزَرِ وَالْحَبَشِ وَالنُّوبَةَ وَالزُّنْجِ وَالسَّقَالِيَةَ وَالسَّيَالِمَةَ وَ سَائِرِ أُمَّمِ الشُّرُكِ خداوندا طوری قدرت بده به جهادگران که شرق و غرب و همه نقاط را بتوانند تسلط پیدا کنند و حرکت کنند. شما خودتان بقیه را مطالعه کنید. از این قبیل نمونه ها مفصل است و دلالت بر این دارد که جهاد چقدر مهم است. امام سجاده که نمی خواهد دعا کند و مردم صدها سال بنشینند، تا وقتی که امام زمان آمدند. این دعای صحیفه سجادیه است و امام سجاده هم قبل از امام باقر و صادق علیهما السلام بوده. در این دعا می فرمایند که مردم مجاهد قیام کنند و حرکت کنند، خداوند به آنها کمک کند و هند و روم و ترک و خزر و حبش را بکوبند. بنده اینجا بعد از مراجعه به ریاض السالکین _ گفتیم که ریاض السالکین شرح صحیفه سجادیه است در ۸ جلد چاپ شده مال سید علی خان و بسیار شرح خوبی است. همه چیز دارد؛ فلسفه، ادب، کلام، حدیث، _ بنابراین دعای ۲۷ دلالت بر این دارد که جهاد با این عمومیت مورد تأیید ائمه علیهم السلام بلکه مورد دعای آنهاست؛ که مسلمانان ظفر پیدا کنند پیشرفت پیدا کنند. می توانیم بگوییم که امام سجاده این دعا را خوانده که مردم، قرن ها دست روی دست بگذارند و تماشاگر فتنه ها و فسادها و اسرائیل اشغالگر و تسلط آمریکا بر افغانستان باشد؟! عجیب است واقعاً! ۳۰ مملکت به آمریکا کمک کردند و لشکر دارند در افغانستان و در عراق هم همین طور. یعنی آن روایات

که از اهل بیت داریم، پیغمبر صلوات الله علیه و آله در حجه الوداع فرمودند: يَأْتِي قَوْمٌ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ قَوْمٌ مِنَ الْمَغْرِبِ فَالْوَيْلُ لِضُغَاءِ أُمَّتِي مِنْهُمْ این حدیثی جامع است که پیغمبر صلوات الله علیه و آله بیان فرمودند در مورد جریان های آخر الزمان. من حساب کردم که در آنجا ۶۴ موضوع را پیغمبر فرمودند. در حجه الوداع بعد از جریان عرفات و منی و ... آمدند و رو به روی خانه کعبه، الا خبر کم خبر داد چه خواهد شد. بعد آنجا ۶۴ موضوع را پیغمبر فرمودند. عجیب است واقعاً. آخرش هم می گوید: قومی از مشرق و قومی از مغرب بر امت من حمله ور می شوند. خوب الان ببینید از چندین مملکت به عنوان ناتو جمعیت جمع کردند در افغانستان، همین طور در عراق. همان لنگه کفش دیشب خیلی چیز عجیبی بود که به طرف بوش پرتاب کردند. واقعاً بعضی از کارهای ابتکاری جالب است؛ تقریباً مثل حرکت حسین فهمیده که خیلی ابتکار جالبی بود. ما باید سعی کنیم که همیشه ابتکار داشته باشیم. بنده گاهی نگاه می کنم به تلویزیون می بینم سالی چند دفعه از پژوهشگران، فناوری ها و غیره تقدیر و تشویق می کنند؛ ولی ما در حوزه نداریم. ما طلبه ها چه کم داریم؟ ما هم باید داشته باشیم. ما طلبه ها هم باید سالی چند دفعه از کسانی که واقعاً تحقیق و پژوهش دارند، درس ها را مرتب می نویسند، خودشان نوآوری دارند، تقدیر کنیم. ولی ما نداریم. ما هم باید در فکر باشیم. آیا در حدود ۴۰ هزار نفر که در حوزه هستید در طی سال،

هیچ فن آوری و نوآوری ندارید که قابل تشویق باشید؟! دارید، ولی باید رسیدگی شود. بالاخره اینها کارهایی است که باید رسیدگی شود. این کار که لنگه کفش را زد به بوش کار مهمی بود. بعد مردم عراق حرف خوبی گفتند، گفتند: آن لنگه کفش را باید در موزه ملی عراق به عنوان یک سند افتخاری برد. این کفش ها خیلی قیمت دارد. البته اگر حرکت مردم عراق نباشد، سر آن شخص بلا می آوردند. ولی امیدواریم مردم عراق حرکتی داشته باشند. حرف سر این است که نباید دست روی دست گذاشت، این هم جهاد است. بقیه را ان شاء الله بعداً می خوانیم.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باب سیزدهم از ابواب جهاد عدو بود. روایاتی وجود دارد که عده ای به این روایات تمسک کرده اند و فکر کرده اند که این روایات دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی هر کسی پرچمی بلند کند و قیامی کند در برابر ظلم و استکبار و هر قدرتی که قدرت شیطانی باشد، این قیام محکوم به شکست است و صاحب آن پرچم طاغوت است. اگر این روایات دلالت بر این مطلب داشته باشد معنایش این است که باید چند قرن مسلمان ها در برابر قدرت های شیطانی و قدرت های ظلم و استکبار ساکت بنشینند و تماشاگر این جنایت ها باشند، به قصد اینکه حضرت مهدی خودشان می آیند و اصلاح می کنند. خوب این واقعاً خیلی مطلب عجیبی است. صاحب وسائل هم باب را به این صورت مطرح کرده: باب اینکه قیام به سیف قبل از قیام

ص: ۵۴۴

حضرت مهدی چیست؟ به این صورت مطرح کرده. اگر کسی به این باب نگاه کند این طور فکر می کند که قبل از قیام حضرت مهدی هر قیامی محکوم به بطلان است و صاحبش طاغوت است. ما ناچاریم در بحث جهاد خودمان روایات را یک یک حساب کنیم که آیا این دلالت دارد یا ندارد. در میان اینها قوی ترینش همان خبر ششم بود که خواندیم کُلُّ رَأْيِهِ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَ فَصَاحِبِهَا طَاغُوتٌ این را ما جواب دادیم. و دو سه روز درباره این از جهاتی بحث کردیم. آخرش هم گفتیم: در مقدمه صحیفه سجادیه هم مثل این خبر هست. خود صحیفه مستغنی از سند است. اما یک مقدمه ای برایش تنظیم شده است که در آن مقدمه شبیه همین عبارت وجود دارد. و گفتیم: آن مقدمه سندش صحیح نیست. ما درباره اخبار که بحث می کنیم عمده برای ما در اول سند است. گفتیم: در سند مقدمه صحیفه سجادیه دو نفر هستند؛ که یکی شیانی و دیگری متوکل بن عمیر که هر دو ضعیف بودند. حالا این مقدمه را چه کسی درست کرده؟! مسلماً جباران و ظالمان که همیشه می خواهند مسلمان ها در برابر حرکت های آنها آرام باشند در درست کردن این مقدمه دست داشته اند. ولی این حرفها منافات پیدا می کرد با آیات و ادله جهاد و آیات و ادله امر به معروف و نهی از منکر و گفتیم: اگر هم بخواهیم توجیه کنیم، اولاً که شرایط حجیت ندارد و ثانیاً اگر بخواهیم توجیه کنیم باید اینطور توجیه کنیم که ما دو جور دعوت داریم؛ یکی دعوت

ص: ۵۴۵

به نفس است و یکی دعوت به کسی است که شایستگی دارد. در اسلام شایستگی صاحب رایه بودن و صاحب پرچم و حکومت و قدرت بودن، برای کسی است که معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد. غیر از این طاغوت است. پس منظور این است که دعوت کند به خودش، نه مثل زید که اگر غالب باشد حق را بدهد به امام صادق یا امام باقر. می توانیم اینجور توجیه کنیم. پس روایاتی که معارض باشد به اقوی و ادلّ از خودش، بایستی طرحش کرد یا اگر قابل توجیه باشد توجیهش کرد. توجیهش هم همین است که عرض کردیم. این است که با توفیق پروردگار از خبر ششم فارغ شدیم. اما خبر هفتم. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ عَنْهُ يَعْنِي كَلِينِي مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى، كَلِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى أَبُو جَعْفَرٍ عَطَّارِ قَمِي عَنْ أَحْمَدَ يَعْنِي أَحْمَدَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ، سَنَدٌ تَأْتِيهِ خَيْرٌ مِنْ هَذَا. مِنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ. اسْمُ أَبِي أَيُّوبَ، إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَثْمَانَ. مِنْ ثِقَاتٍ اسْتَأْذِنْتُ عَنْهُ. عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ فِي وَثَاقَتِهِ بِحُثٍّ. فِي مَعْجَمِ رِجَالِ حَدِيثِ جُلْدِ ١٣ صَفْحَةِ ٢٧ وَثَاقَتُهُ أَوْ رَاقِبُولُهُ نَمِي كُنْدٌ. إِيشَانِ مِي كَوِيدُ: لَمْ يُنْصَ عَلِيٌّ تَوْثِيقَهُ بِرِ تَوْثِيقِ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ نَصِي نَدَارِيْمِ. چَند دَلِيلِ هَمِ ذَكَرِ مِي كُنْدُ وَ هَمِه رَا رَدِ مِي كُنْدُ. پَسِ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ وَثَاقَتُش تَابِتٌ نَيْسَتْ. حَالَا چِه مِي خَوَاهِدُ بَكُوِيدُ: قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع

يَقُولُ خَمْسُ عَلَامَاتٍ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ ٥ تا علامت است قبل از قیام مهدی؛ اول الصیحه، صیحه آسمانی. این خبر ظاهرش درباره علامت های ظهور حضرت است، به بحث ما مربوط نیست تا اینجا. حضرت مهدی قبل از ظهورش ٥ تا علامت قطعی دارند؛ یکی صیحه آسمانی، که در روایات متعدد هم هست که از آسمان شنیده می شود برای ظهور و قیام حضرت مهدی. دوم سفیانی، در روایات کثیر سفیانی عبارت از کسی است که در برابر حضرت قائم جبهه گیری، موضع گیری و خلاف دارد. یک این چنین قدرت استکباری در برابر او وجود خواهد داشت. سوم خَسَف. یعنی فرو رفتن زمین. بله هست که سفیانی با جیش خودش به زمین فرو می روند. قتل نفس زکیه، که در آن زمان چه کسی است؟! در اخبار مربوط به علائم آخر الزمان رمزهای فراوانی است. برای تبیین اینها باید خیلی مطالعه کرد، اخبار را روی هم حساب کرد، تا چیزی انسان به دست بیاورد. چهارم هم قتل نفس زکیه، پنجم یمانی که خوب است. اخبار ما در این مورد تمجید شده. اما سفیانی نه. تا اینجا که به بحث ما مربوط نیست و ذکر علائم ظهور است. بعد عمر بن حنظله سؤالی می کند إِنَّ خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَمْ نَخْرُجُ مَعَهُ قَالَ لِمَا أَكْرَبُ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ كَمَا قَبْلَ هَذَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَمْ نَخْرُجُ مَعَهُ

باشیم؟ قال لا، آن شخصی هم که به این خبر فکر کرده است که دلالت دارد، به واسطه همین زید است

که اینجا ذکر کرده است. زیدی که خبرش را خواندیم. فرمودند نه خیر. خوب در اینجا مخاطب امام صادق است. عرض کردیم تاریخاً امام صادق در یک زمانی بودند که ابومسلم خراسانی از خراسان، در آن زمان خراسان خیلی مهم بوده، خراسان توانست دولت بنی امیه را سرنگون کند و دولت بنی عباس را به وجود بیاورد. در آن زمان شعرای پارسی هم درباره خراسان شعر می گفته اند: یک شعری است که: (آن خراسان کو که گر طفلش گرستی نیمه شب خواب خوش بر دیده عباسیان گشتی خراب). آن خراسان کجاست که اگر بچه ای نیمه شب گریه می کرد، خواب خوش را از دیده بنی عباس سلب می کرد. خوب خلاصه آنها در خراسان قیام کردند به آنها می گفتند مسوده. در بعضی روایات هست آنها پرچم سیاه داشتند، لباس سیاه داشتند؛ این رمز لشکر خراسان بود. امام صادق با آنها هم عصر بودند. دست هایی کار می کرد که موج سواری کند از این تنفر مردم و حرکت مردم علیه بنی امیه، [سوء استفاده کند]. یعنی حکومت را به طرف خودش جلب کند. که بنی عباس همین کار را کردند. در مقابل هم بنی الحسن بودند، بنی الحسن می خواستند حکومت را خودشان قبضه کنند. امام صادق می دانستند که دخالت در این جریان برای ایشان صلاح نیست. چون اگر بخواهند دخالتی بکنند، باعث می شود که یک حرکتی به وجود بیاید. ولی امام صادق می خواستند که آن جنبه فرهنگی اسلام را تأمین کنند. مذاهب باطل زیادی به وجود آمده بود و ایشان می خواستند که مذهب جعفری را تنظیم و

ترسیم کنند. حالا این بود که به حضرت می گفتند: چرا شما حرکت نمی کنید؟ و ایشان را ملامت می کردند. و می گفتند: حالا- که زمینه فراهم شده شما حرکت کنید و جریان را به طرف اهل بیت برگردانید. امام صادق هم چون می دانستند این نتیجه به دست نخواهد آمد، دست به قیام نزدند. لذا این شخص سؤال می کند که اگر کسی از شما این خَرَجَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَنْخُرُجَ مَعَهُ قَالَ لَا خُرُوجَ كَرَدَ مَا هَمَّ بِأَوْ هَمَاهِنَكَ بَاشِيم؟ حضرت فرمودند نه خیر. چون در آن زمان در برابر بنی الحسن و بنی عباس و ... حضرت سکوت را لازم می دانستند. این هم دلالت ندارد بر اینکه می گوید: قبل از قیام حضرت مهدی هر کسی قیام کند، قیامش چنین و چنان است. قضیه فی واقعه قضیه شخصیه است در یک واقعه خاصی است. دلیل کلی نخواهد بود. این هم خبر هفتم. حالا خبر هشتم. وَعَنْ حَمِيدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدُّهْقَانِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ صَبَّاحِ بْنِ سَيَّابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ فِي سُنَنِ هَذَا حَدِيثٍ جَدًّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ قَبْلَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ أَنْخُرُجَ مَعَهُ قَالَ لَا خُرُوجَ كَرَدَ مَا هَمَّ بِأَوْ هَمَاهِنَكَ بَاشِيم؟ بحث است که این حمید است یا حمید است. ایشان می گوید برخی گفته اند حمید و برخی حمید ولی خودش حمید را قبول می کند. یکی از اساتید کلینی

این شخص است. که اهل نینوا است. در این بحثی نیست. اما عبید الله بن احمد دهقان مجهول است و علی بن حسین طاطری مجهول الحال است. محمد بن زیاد مجهول الحال است. این ابان کیست؟ معلوم نیست. صباح بن سیابهمجهول الحال است. سند جداً ضعیف است. اما المعلی بن خنیس ما او را خوب می دانیم. آیت الله العظمی آقای خوئی در معجم رجال حدیث المعلی بن خنیس را خیلی توثیق کرده. المعلی همان شخصی است که شهید شد. امام صادق مسافرت کرده بودند. این معلی مدیریت مخارج امام صادق را داشت. خیلی وسیع بود، زیرا با امام صادق شیعیانی بودند که همکاری می کردند که باید امام به آنها پول می رساندند. حقوق و مواجیشان را برسانند. امام صادق مسافرت کرده بودند. داوود بن علی از طرف منصور در مدینه حاکم بود. معلی را گرفت و دستگیر کرد. گفت: باید بگویی چه کسانی با امام صادق مربوطند؟ معلی نگفت. حاکم شهر اصرار کرد. معلی گفت: مرا ببرید پیش مردم. او را بردند جایی که مردم حضور داشتند. پیش مردم گفت: این داوود اصرار دارد که من طرفداران و اصحاب امام صادق را معرفی کنم. ولی بدانید اگر نام های اینها زیر پای من باشد، پای خود را از زمین بر نمی دارم و آنها را معرفی نمی کنم. و در همانجا داوود بن علی معلی را کشت. معلی در همین راه ه شهادت رسید. امام صادق وقتی از مسافرت برگشتند، خیلی ناراحت شدند. بالاخره امام صادق نفرین کردند و داوود بن علی مرد. معلی در سند خوب است. اما آن چند نفر ضعیف

بودند. حالا خبر چیست؟ قَالَ ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ ذَهَبْتُ بِهِ، بَاءِ تَعْدِيهِ اسْتِ يَعْنِي۔ بردم نامه عبد السلام و سدیر را. چند نفر بودند. نامه ها را معلی برده پیش امام صادق. عبد الله و سدیر کسانی بودند که خیلی داغ بودند ولی عاقبت امر را نمی دانستند. آنها اصرار داشتند که امام صادق قیام کنند و با این جریانی که به وجود آمده بلکه بتواند حکومت را به دست بگیرد. وَ كُتِبَ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ خِیْلِي اشخاص نامه نوشتند به امام صادق. نامه ها را معلی برد به نزد امام صادق حِينَ ظَهَرَ الْمُسَوَّدَةُ هنگامی که خراسانی ها با پرچم سیاه حرکت کردند قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ پیش از اینکه فرزندان عباس امر را قبضه کنند و ظاهر شوند. در نامه ها این طور نوشته بودند بِأَنَّ قَدَرَنَا مَا فِيهِ طُورِ تَقْدِيرِ كَرَدِيمِ أَنْ يُؤُولَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَيْكَ تا این کار به شما برگردد. فَمَا تَرَى فَضَرَبَ بِالْكُتُبِ الْأَرْضَ امام صادق آن نامه ها را زدند به زمین قَالَ أَفُّ أَفُّ مَا أَنَا لَهُؤُلَاءِ بِإِمَامٍ مِنْ إِمَامٍ اینها نیستم. چون ابومسلم و ابوسلمه خلال که قبلاً گفتیم، مردم را به بنی الحسن دعوت می کردند. بنی الحسن هم رئیس آنها عبد الله است و پدر مهدی و ابراهیم و یحیی و ادیس که قبلاً خواندیم. اینها همه پسران عبد الله هستند. عبد الله هم پسر حسن مثنی است. عبد الله برای خودش ادعایی داشت و امام صادق را قبول نداشت. می گفت: تو صحفی هستی و سواد من از تو بیشتر است. تو این همه مطالعه

می‌کنی ولی من همه چیز را بلدم و احتیاجی هم به مطالعه تو ندارم. عبدالله یک این چنین آدمی بود. پسرانش هم مردم را به خودشان دعوت می‌کردند نه به امام صادق. برای همین است که امام صادق فرمودند: من امام اینها نیستم، اینها مردم را به کس دیگری دعوت می‌کنند. به همین دلیل کتب را به زمین زدند و گفتند: أَفَّ أَفُّ مِا أَنَا لِهَؤُلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يُقْتَلُ السُّفْيَانِيُّ در اینجا سفیانی رمز است. اینها باید بدانند سفیانی کشته می‌شود. شاید نظر این باشد که ابومسلم خراسانی را منصور کشت و خلافت را برای خودش قبضه کرد و تثبیت کرد. همان طور که قبلاً گفتیم. خلاصه حدیث بر ما نحن فیه دلالتی ندارد. این حدیث قضیه فی واقعه خاصه. بله سفیانی کشته خواهد شد. حالا آیا حضرت مهدی قیام می‌کنند و سفیانی را می‌کشند؟ این ارتباط پیدا نمی‌کند. به خاطر اینکه به بحث ارتباط پیدا کند، سفیانی می‌تواند کنایه باشد از اینکه در این جریان سفیانی کشته می‌شود. منظور همان رئیس خراسانی‌ها که ابومسلم است کشته خواهد شد و دیگران بُل خواهند گرفت [از موقعیت به وجود آمده سوء استفاده می‌کنند]. چه کسانی بُل خواهند گرفت؟ عبدالله سفاح برادر منصور که مدت کوتاهی خلافت کرد و مُرد. عبدالله آدم بدی نبود با اهل بیت هم خوب بود ولی منصور که سر کار آمد ۲۰ سال خلافت کرد با شقاوت بسیار زیاد و علویون را کشت. این هم خیر هشتم بود که قضیه فی واقعه خاصه دلالت بر آنچه خصم

می گوید ندارد. حالا خبر نهم. تا اینجا نقل از کلینی بود، اینجا شروع می شود به نقل از صدوق مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بن موسی بن بابویه که همان شیخ صدوق است. بِإِسْنَادِهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَمْرٍو وَ أَنَسِ بْنِ مُحَمَّدٍ صدوق مثل کلینی نیست، کلینی وقتی نقل می کند از خودش تا معصوم را نوعاً یک به یک ذکر می کند. این طرز روایت کلینی است. ما سه تا محدث بزرگ که داریم، هر کدامشان یک سبک خاص دارند. کلینی از اول کافی تا آخر کافی سعی می کند که از خودش تا معصوم را یک به یک ذکر کرده باشد. ولو تکرار شود، البته تعلقات هم در کافی زیاد است. یعنی خبر را قبلاً ذکر کرده خبر بعدی از نصف سند است، قبلی ها اینجا منظور است. به اینها می گویند تعلقات کافی. آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه یک وقت می فرمودند: فهمیدن تعلقات کافی هم خودش مهارت می خواهد. دوم شیخ طوسی که در تهذیب و استبصار خبر را از کتب گرفته؛ میان خودش و صاحب کتاب وسائلی وجود دارد. آن وسائط در آخر کتاب نوشته شده. با ملاحظه به آنها معلوم می شود که خبر ضعیف است یا صحیح است. این هم رسم شیخ طوسی. اما سومی که صدوق است آخرین راوی را ذکر می کند. خودش را می گوید بعد آن آخرین راوی که از امام نقل می کند را می گوید. دیگر آن وسائط همه را می اندازد. برای فهمیدن اینکه آن وسائط کدامند در آخر من لا یحضر نوشته است. به عنوان مثال ما رویت

عن زراره واسطه بين من و زراره فلان است و فلان. شيخ صدوق ياشيناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد. از اين دو نفر. قبلاً. عرض كردم براي فهميدن وسائطي كه شيخ طوسي دارد به كتب، وسائطي كه شيخ صدوق دارد به آخرين راوي، بايد مراجعه كنيد به جلد دوم جامع الرواه. در آخر اين دو تا را ذكر کرده. هم اسانيد شيخ طوسي را دارد و هم اسانيد فقيه را دارد. در آنجا نوشته كه اسناد صدوق به اين دو نفر ضعيف است و سند ضعيف است. جامع الرواه، جلد دوم صفحه ۵۳۳. اسناد فقيه الي حماد بن عمر و انس بن محمد في وصيه النبي _ كه الان مي خوانيم _ فيه مجاهيل. افراد بسياري هستند كه مجهولند. اين همان وصيت نبي است كه مي خوانيم في وصيه النبي ص لعلني ع قال يا علي ان ازاله الجبال الرواسي اهنون من ازاله ملكك لم تنقض ايامه پيغمبر صلوات الله عليه و آله به حضرت علي وصيت كردند: ازاله كوه ثابت، _رواسي جمع راسيه است يعني ثابت و استوار_ از جا كندن كوه ثابت و استوار راحت تر است از اينكه يك سلطنتي كه ايامي را خداوند براي آن معين کرده بخواهيم قبل از آن ايام آن حكومت را به هم بزنيم. اين كار شدني نيست. اما در مقدمه صحيفه سجاديه بود كه پيغمبر صلوات الله عليه و آله در خوابديدند كه چند تا ميمون از منبر بالا_ مي روند. قرده اي است كه ينزون علي منبره مي جهند و بالا و پايين مي روند. پيغمبر صلوات الله عليه و آله خيلي ناراحت

شدند بعداً فرمودند: اینها بنی امیه هستند. و مقدر شده که هزار ماه اینها حکومت کنند. □ انا انزلناه فی ليله القدر. ليله القدر خیر من الف شهر □ ليله قدر از الف شهر بهتر است. اشاره به همین است. یعنی ليله القدر بهتر از هزار ماه و هزار سالی که — چون هر سال که ۱ ماه رمضان بیشتر ندارد — در آن شب قدر نباشد. شب قدر اینقدر فضیلت دارد. ما به این کار نداریم. خلاصه مقدر شده بود که بنی امیه اینقدر حکومت کنند. هر حکومتی که در لوح محفوظ یا لوح محو و اثبات که مدت آن معین شده، کسی بخواهد آن حکومت را از جا تکان دهد، تکان دادن کوه آسان تر است از آن. حضرت امیر المومنین در آخر عمرشان مردم را به جهاد دعوت می کردند ولی مردم کوتاهی می کردند. أُفُّ لَكُمْ لَقَدْ سَيِّئْتُمْ عِتَابَكُمْ مِنْ خَسْتِهِ شَدِمَ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْمَتًا صَدْرِي غَيْظًا دَلَّ مَرًا مِنْ خُونٍ كَرِدِيدٍ. بیایید همت کنید. این معاویه و این جسم مرکوس و ضعیف را از میان بردارید. ولی مردم کوتاهی می کردند. بعد از جریان حکمین، مردم خیلی کوتاهی کردند. در جای جای نهج البلاغه این ناراحتی وجود دارد؛ تا اینکه در یک جا حضرت می گویند: حالا که با من همکاری نکردید، لَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْكُمْ غَلَامٌ ثَقِيفٍ الذِّيَالُ الْمَيَّالُ حجاج بن یوسف بنی امیه، بر شما مسلط خواهد شد. يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ وَ يَذِيبُ شَحْمَتَكُمْ پیه های بدن شما را آب می کند. این مجازات آن ملتی است که رهبری دعوت کند آنها را به قیام، ولی سکوت کنند و او را

تنها بگذارند. بعد از جریان حکمین در نهج البلاغه هست که حضرت امیرالمومنین یک روز درد دل کردند و یاد کردند از عمار و غیره که شهید شده بودند و گفتند: باید جهاد کنید، مردم سکوت کردند. فرمودند: أمخرسون انتم؟ فرمودند: شماها لال هستید که حرف نمی زنید؟! وقتی کسی مثل امیرالمومنین دعوت می کند، باید حرف بزنید، لیبیک بگویید و اجابت کنید و حرکت کنید. بعد یکی از آنها گفت: یا علی تو برو ما هم می آییم. حضرت فرمودند: این چه حرفی است که تو می زنی؟ من باید در مرکز باشم که نیرو فراهم کنم و بعد خودم به شما ملحق شوم. خلاصه این نتیجه عمل مردم است. هر ملتی که به دعوت رهبر و مجاهد، جواب مثبت ندهد و لیبیک نگوید بالاخره باید در زیر سلطه استبداد و استکبار بمانند. قبلاً ایران هم همین جور بود. چرا که قبلاً این انقلاب نبود. چون نه رهبری به آن صورت بود نه مردمی این جور بودند. اما رهبری به آن ترتیب پیدا شد و مردم هم به این ترتیب و این انقلاب به وجود آمد. این جبر نیست. ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یروا ما بانفسهم. خوب این حدیث می گوید: ازاله جبال رواسی اھون من ازاله ملک لم ینقض ایامه حضرت امیرالمومنین می فرمایند: انّ اخوف الفتن علیکم فتنه بنی امیه خیلی مردم را می ترساندند اما مردم گوش نکرده و قیام نکردند. امام حسن را هم حمایت نکردند و آنگونه شد. بنابراین این جبر نیست، زیرا به اعمال اختیاری انسان ارتباط پیدا می کند. این حدیث نیز بر

ما نحن فيه دلالت ندارد. به خاطر اینکه می گوید: حکومتی که پایه های محکمی دارد مبارزه کردن با آن مقدماتی دارد. اگر آن مقدمات را ندارید لم تُنقض ایامه. ایام هم تابع اعمال شماست. □ ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم □. □ ذلک بان الله لم یغیرا نعمه انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم □ خداوند نعمتی را که به مردم داده هیچ گاه سلب نمی کند. ولی مردم خودشان کفران نعمت می کنند و این باعث سلب نعمت می شود. می فرماید: □ الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی □ و نیز □ الیوم ینس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشونی □ امیرالمومنین را برای خلافت معین کردیم و دیگر دشمنان از دست اندازی و نفوذ مایوس شدند با آمدن علی. ولی بدانید دیگر باید از من بترسید. اگر کفران این نعمت کنید و زیر این پرچم جمع نشوید باعث این گرفتاری ها می شود. اینها جبر نیست، فهمیدن اینها خیلی لازم است. این از سنتهای الهی است. سنت الهی بر این است که اگر مردمی با شرایطی جمع شدند و پذیرفتند [پیروز می شوند]. اگر همان مردم کفران نعمت کردند، گرفتار خواهند شد. بنابراین این حدیث هم دلالت ندارد بر ما نحن فيه. سند این خبر نهم هم ضعیف بود. خبر دهم. وَ فی الْعَلَلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مِاجِيلَوِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ اِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ. منظور از علل، علل الشرايع مرحوم صدوق است. سند در وسط دو قسمت است. یعنی دو سند می باشد. تا اینجا یک نصف سند و دیگر در علل از

و مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيْعٍ جَمِيْعاً عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَيْصِ بْنِ الْقَاسِمِ سَنَدٌ صَحِيْحٌ اسْت. عَيْصُ بْنُ قَاسِمٍ هَمَانٌ اسْت كِه دَر خَيْرِ اَوَّلِ خَوَانِدِيْم. اِيْنِ حَدِيْثٍ تَقْرِيْباً هَمَانٌ حَدِيْثِ اَوَّلِ اسْت كِه تَكَرَّرَ شَدِه. قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ ع يَقُوْلُ اتَّقُوا اللّٰهَ اَبُوْمَسْلَمٍ خِرَاسَانِي و لَشَكَرِ فِرَاوَانَ اَمَدِه اسْت. بَنِي الْحَسَنِ مِي خَوَانَدِ بَرَايِ خُوْدَشَانَ خِلَافَتِ رَا قَبْضَه كَنَدَنَد و بَنِي عَبَاسِ هَمِ بَرَايِ خُوْدَشَانَ سِيْنِه مِي زَنَدَنَد و بِه اِمَامِ صَادِقِ هَمِ مِي گوِيْنَد: شَمَا هَمِ بِيَايِيْد قَاطِي اِيْنِ جَمْعِيْتِ شُوِيْد و خِلَافَتِ رَا دَر دَسْتِ بَكِيْرِيْد. اِمَامِ صَادِقِ هَمِ صِلَاحِ نَمِي دَانَدَنَد. بِه اَصْحَابِ مِي فَرَمَايْنَد: اتَّقُوا اللّٰهَ وَ انظُرُوا لِاَنْفُسِكُمْ بِه فِكْرِ خُوْدَتَانِ بَاشِيْد. فَاِنَّ اَحَقَّ مَنْ نَظَرَ لَهَا اَنْتُمْ بَهْتَرِيْنِ كَسِي كِه بَايْدِ بِه فِكْرِ خُوْدَشِ بَاشَدِ شَمَا خُوْدَتَانِ هَسْتِيْد. مَوْقِعِيْتِ خُوْدَتَانِ رَا و مَوْضِعِ كِيْرِي خُوْدَتَانِ رَا حَفْظِ كُنِيْد. لَوْ كَانَتْ لِاَيْدِكُمْ نَفْسَانِ اِكْرَ شَمَا دُو رُوْحِ دَاشْتِيْد، فَصَدَمَ اِحْدَاهُمَا وَ جَرَّبَ بِهَا اللّٰهُ تَقَبَلَ التَّوْبَةَ بِالْاٰخِرَى كَآنَ بِه يَكِي تَجْرِبِه مِي كَرْدِيْد بَعْدِ اَزْ اَنَ بِه دِيْكَرِي بِه تَجْرِبِه خُوْدِ عَمَلِ مِي كَرْدِيْد، خُوْبِ مِي شَد. اِمَا يَكِ رُوْحِ بِيْشْتَرِ نَدَارِيْد. اِيْنِجَا مِي رُوِيْدِ خُوْدَتَانِ رَا نَفْلِه مِي كُنِيْد و چِيْزِي بِه دَسْتَتَانِ نَمِي آيْد. اِكْرَ اِيْنِگُوْنِه بُوْدِ كِه دُو نَفْسِ دَاشْتِيْد اَشْكَالِ نَدَاشْت. وَ لَكِنَّهَا نَفْسٌ وَاِحْدَةٌ اِذَا ذَهَبَتْ فَقَدْ وَ اللّٰهُ ذَهَبَتْ التَّوْبَةُ اِمَا شَمَا يَكِ نَفْسِ بِيْشْتَرِ نَدَارِيْد. اِكْرَ اَشْتَبَاهِ كَرْدِيْد و اَنَ يَكِ نَفْسِ خُوْدِ رَا اَزْ بِيْنِ بَرْدِيْد و بِه حَرْفِ مَا عَمَلِ نَكْرَدِيْد، دِيْكَرِ تُوْبِه هَمِ نَمِي تُوَانِيْد بَكُنِيْد؛ زِيْرَا كَشْتَه شَدِه اِيْدِ و اَزْ بِيْنِ رَفْتَه اِيْدِ.

إِنْ أَتَاكُمْ مِّنَّا آتٍ لِيُذْعَوْكُمْ إِلَى الرِّضَا مِنَّا. بله اگر یک نفر از طرف ما آمد و گفت ما شما را دعوت می کنیم به رضای از اهل بیت، این اشکال ندارد. مثل زید بن علی بن حسین قیام کرد و مردم را دعوت کرد به رضای من آل محمد صلوات الله علیه و آله. خیلی خوب بود و هر کس رفت به سعادت رسید ولو اینکه موفق نشد و به شهادت رسید. اما کار کار خوبی بود. اما الان اینگونه نیست. این عبدالله و فرزندانش مردم را به خودشان دعوت می کنند. فَحَنُّ نَشْهَدُكُمْ أَنَّا لَا نَرْضَى مَا رَضَى نِسْتَمِمْ که خودتان را قاطی کنید به بنی عباس و لشکر ابومسلم خراسانی و بنی الحسن. علتش این است إِنَّهُ لَا يُطِيعُنَا الْيَوْمَ وَ هُوَ وَحِيدُهُ امروز سرکرده این سپاه عبدالله بن حسن مثنی است. پدر محمد و ابراهیم. که محمد در مدینه قیام کرد و به او نفس زکیه و مهدی می گفتند و کشته شد و ابراهیم در بصره. الان که تنهاست به حرف من گوش نمی دهد. فردا اگر قدرت پیدا کند به طریق اولی گوش نخواهد کرد و امام معصوم را کنار خواهد گذاشت. وَ كَيْفَ يُطِيعُنَا إِذَا ارْتَفَعَتِ الرَّايَاتُ وَ الْأَعْلَامُ وقتی که پرچم ها و علم ها بالا رود مسلماً حرف مرا قبول نخواهد کرد. پس تابع امام وقت خودتان باشید. امام فعلاً قیام شما را صلاح نمی داند. پس این روایت قضیه فی واقعه خاصه و از آن مطلب کلی استفاده نمی شود. بقیه ان شاء الله فردا.

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما درباره اخبار باب سیزدهم از

ص: ۵۵۹

ابواب جهاد عدو است. روایاتی که به اینها تمسک شده برای این ادعا که قبل از قیام حضرت مهدی جهاد لازم و واجب نیست؛ بلکه مشروع هم نیست. و هر کسی که قیام کند و پرچمی را بلند کند، صاحب آن طاغوت است، یعبد من دون الله عزوجل. اگر قرار باشد که این روایات حاکم باشد، مقتضای این روایات این است که مردم در طول چند قرن که امام زمان حضور ندارند باید ساکت باشند و تماشاگر ظالمین و ظلم ها و طاغوت ها و استکبار و ... باشند و روز به روز شاهد جنایت آنها باشند. آنها نیز چون در برابر خودشان قیام و حرکتی نمی بینند، ظلمشان پررنگ تر باشد. این روایات را گفتیم که کسی درباره جهاد بحث می کند مورد نظر قرار دهد. ما تعدادی از این روایات را به عرض رساندیم. تا خبر دهم را خواندیم. خبر یازدهم، در صفحه ۳۸ جلد یازدهم وسائل ۲۰ جلدی است که از عیون اخبار الرضا نقل می کند. عیون اخبار الرضا کتابی است که صدوق (ره) نوشته است. صاحب بن عتیاد _ که در اصفهان دارای گنبد و بارگاه و صحن است _ وزیر دیالمه است. به دیالمه آل بویه هم می گویند. رکن الدوله، عضد الدوله، عز الدوله اینها چند نفر بودند از ایران از شهر دیلم. _ آن موقع به استان گیلان (پشت سر طالقان) دیلم می گفتند _ اینها اهل گیلان هستند. آنها شیعه بودند و قدرتی پیدا کردند و توانستند در برابر بنی عباس تشیع را تقویت کنند. شیخ مفید و شیخ صدوق و مقداری از حیات کلینی و مقداری از حیات سید

ص: ۵۶۰

مرتضی و شیخ طوسی معاصر با دیالمه هستند. چون شیعه بودند و شیعه قوت پیدا کرده بود، آزادی برای شیعه به وجود آمد. در آن موقع صاحب بن عبّاد _ که گفتیم: هیچ وزیری مثل او گنبد و بارگاه ندارد و قبرش زیارتگاه نیست. او شیعه است و فقیه و ادیب است و یکی از شعرای غدیر است. علامه امینی در الغدیر درباره صاحب خیلی مطالب نوشته است. _ دو قصیده در مدح امام رضا بر ای صدوق فرستادند. در آن موقع صدوق عازم توس (خراسان) بود و به زیارت امام رضا می رفت. در اول عیون اخبار الرضا آن دو قصیده وجود دارد. صدوق هم برای قدردانی از این وزیر فقیه شیعه نوشتند: که من هم یک کتابی تألیف می کنم که اخباری است از امام رضا. صدوق خیلی تسلط بر احادیث داشته و صاحب ۳۰۰ تألیف است که ما فقط ۲۴ تا از آنها را داریم و بقیه از بین رفته است. در جریان هایی که بعدا به وجود آمد؛ در حمله مغولها خیلی از کتاب ها از بین رفت. صدوق به دعای امام عصر متولد شده بود. او اینقدر توفیق و احاطه بر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام داشته که کتابی به عنوان عیون اخبار الرضا در دو جلد نوشته که در آن روایاتی از امام رضا است. این خبری که الان می خواهیم بخوانیم از عیون اخبار الرضا است. از خیر نهم به بعد را ما از صدوق نقل کردیم. خبر نهم در من لا یحضر، خبر دهم در علل الشرایع و خبر یازدهم در عیون اخبار الرضا است. این سه خبر از

صدوق است. حالا- خبر یازدهم. وَ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى الْمُكْتَبِ كَمَا أَنَّ عَلَمًا بُوْدَ وَلِي تَوْثِيقَ نَشَدَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ اَيْنِ شَخْصٍ هَمَّ دَر رَجَالِ تَوْثِيقَ نَشَدَهُ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ النَّحْوِيِّ اَيْنِ هَمَّ مَجْهُولِ الْحَالِ اسْتِ، عَنْ ابْنِ أَبِي عُبْدُونَ كَمَا اصْلًا مَهْمَلِ اسْتِ وَ اسْمِي اَز اَيْنِ شَخْصٍ بَنَدَه دَر كَتَبِ رَجَالِ نَدِيدِم. عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّضَا - عِيُونِ اَخْبَارِ الرَّضَا دُو جَلْدِ اسْتِ، جَلْدِ دُوْمِ صَفْحَه ٢٣٢ اَيْنِ مَطَالِبِ رَا اِكْرَ مَطَالَعَه كُنَيْدِ دَر اَنْجَا اسْتِ. - فِي حَدِيثٍ اَنَّهُ قَالَ لِلْمَأْمُونِ اَيْنِ يَكُ حَدِيثِي اسْتِ كَمَا مَرْبُوطَ بَه يَكُ جَرِيَانِ تَارِيخِي بَسِيَارِ مَهْمِ اسْتِ. اَن جَرِيَانِ تَارِيخِي دَر سَالِ ١٩٩ (ه.ق) دَر زَمَانِ خِلَافَتِ مَأْمُونِ اِتْفَاقِ اِفْتَادَه اسْتِ. - خِلْفَايِ بَنِي عَبَّاسِ اَوَّلِ عَبْدِ اللّٰهِ سَفَاحِ، دُوْمِ مَنْصُورِ، سُوْمِ مَهْدِي، چَهَارْمِ هَادِي، پَنْجَمِ هَارُونِ الرَّشِيدِ، شَشْمِ اَمِينِ وَ هَفْتَمِ مَأْمُونِ اسْتِ. - يَكُ خَبَرِ غَيْبِي اَز طَرَفِ حَضْرَتِ اَمِيرِ وَاوَدِ شَدَه اسْتِ كَمَا حَضْرَتِ خِلْفَايِ بَنِي عَبَّاسِ رَا شَمْرَدَه. دَر بَيْنِ اَنهَا اِفْرَادِي اسْتِ كَمَا مَدَتِ كُوتَاهِي خِلَافَتِ كَرْدَه اَنَد. حَضْرَتِ فَرْمُودَنَد: سَابِعُهُمْ اَعْلَمُهُمْ خِلْفَايِ بَنِي عَبَّاسِ رَا يَكُ بَه يَكُ مِي شَمَارَنَدِ وَ اَوْصَافِ اَنهَا رَا نِيْزِ بِيَانِ مِي كُنَنَد. سَلَاطِينِ بَنِي عَبَّاسِ مَعْرُوفِ ٣٧ نَفَرَنَدِ كَمَا اَخْرَجِن اَنهَا الْمُسْتَعَصِمِ بِاللّٰهِ اسْتِ؛ وَلِي حَضْرَتِ فَرْمُودَنَد ٤٠ نَفَرِ، چُونِ بَعْضِي خِيَلِي كُوتَاهِ سَلْطَنَتِ كَرْدَنَد. مَثَلَا مِي فَرْمَايَنَد: ثَانِيَهُمْ اَفْتَكُّهُمْ مَنْصُورِ رَا مِي كُوِيْنَدِ كَمَا خُونَرِيْزَتَرِيْنِ اَنهَا اسْتِ. تَا بَالَا-خَرَه سَابِعُهُمْ اَعْلَمُهُمْ كَمَا مَأْمُونِ اسْتِ وَ اَعْلَمِ خِلْفَايِ بَنِي عَبَّاسِ اسْتِ. وَ مَتَوَكَّلِ رَا مِي فَرْمَايَنَدِ اَخْبَثُهُمْ. بَرَايِ هَرِ كَدَامِ صِفْتِي رَا ذَكَرِ كَرْدَنَد. - دَر زَمَانِ خِلَافَتِ مَأْمُونِ عَلُوِيْنِ كَمَا اَيْنَا مِي

گویند طالبین در کتاب مقاتل الطالبین علویین و سادات در برابر بنی عباس قیام می کردند. این قیام ها بی نتیجه نبود، ولی خوب بعضی از اینها مورد تصویب ائمه علیهم السلام نبوده. فرق می کرده بین اینکه قیام کنند برای در هم شکستن سلطنت و واگذارن حکومت به ائمه علیهم السلام، _ که این را ائمه قبول داشتند _ یا قیام کنند برای اینکه دعوت کنند به خودشان؛ این را ائمه قبول نداشتند. یکی از این جریان ها قیام ابوالسرایاست که در سال ۱۹۹ ه.ق است. چند نفر از سادات علویین که بعضی بنی الحسن و بعضی بنی الحسین بودند دور و بر ابوالسرایا جمع شدند و قیامی صورت گرفت. ابوالسرایا از آنها نیست ولی سرکرده است. آنها توانستند مدینه و بصره را تسخیر کنند. امام موسی کاظم فرزندان زیادی داشتند. نوشتند ۳۰ فرزند داشتند. یکی از آنها زید بن موسی بن جعفر است. زید در این قیام همراه ابوالسرایا بوده است. زید برادر امام رضا همراه ابوالسرایا بوده وقتی بصره را تسخیر کردند زید خانه های بنی عباس را سوزاند، حتی افرادی هم سوختند. ولی بالاخره مأمون لشکری فرستاد و در درگیری های زیاد ابوالسرایا کشته شد. در آن زمان وزیر مأمون حسن بن سهل بود. ابوالسرایا را گرفتند و آوردند نزد حسن بن سهل و او هم ابوالسرایا را به دار زد. در میان کسانی که گرفتند و آوردند، یکی زید بن موسی بن جعفر بود. چون خانه های مردم را سوزانده بود به زید النار معروف شد. حسن بن سهل خواست زید را بکشد ولی یک نفر او را نصیحت کرد و گفت:

زید را نکش، او را به نزد مأمون بفرست. چون ممکن است اگر او را بکشی بعدا برایت اسباب زحمت شود. و جریانی هم برای او نقل کرد. در منتهی الامال و تتمه المنتهی این جریان آمده. او گفت: زمانی که جعفر بن یحیی برمکی را هارون کشت، برای این بوده است که جعفر یکی از سادات به نام افطس که علیه هارون قیام کرده بود را گرفت و به زندان انداخت. در آن زمان جعفر بن یحیی برمکی که نخست وزیر هارون بود در یک روز عیدی هدیه ای برای هارون فرستاد. برامکه خودشان یک تاریخ مفصلی دارند. جعفر در آن روز عید گردن آن سید را زد و گذاشت داخل طبقی و برای عیدانه نزد هارون فرستاد. در عین حال که آن شخص در زندان هارون بود و قیام کرده بود علیه او، هارون از این جریان که جعفر بدون مشورت با او آن سید را کشته بود ناراحت شد. در آن زمان برامکه خیلی قدرت پیدا کرده بودند، به طوری که هارون از قدرت آنها احساس خطر می کرد برای حکومت خودش. چون آنها یک خانواده ایرانی بودند که قدرت پیدا کرده بودند. یحیی بن خالد برمکی، جعفر بن یحیی برمکی تعدادشان زیاد بود ولی سرکرده آنها جعفر بود. بالاخره یک شبی هارون که در کاخ بود یکی از جلادها را خواست و گفت: جعفر بن یحیی برمکی را می شناسی؟ جلاد گفت: بله، من کسی را بهتر از او نمی شناسم. هارون گفت: الان می روی و سر او را می آوری به نزد من. جلاد خیلی از این مأموریت وحشت

کرد ولی بالاخره چون هارون گفته بود عزیمت کرد. رفت به پیش جعفر و گفت: من مأمور به کشتن تو هستم. جعفر گفت: فکر نمی‌کنم هارون مرا گفته باشد، شاید تو اشتباه می‌کنی؟! ولی او گفت نه خیر، هیچ اشتباهی نیست. جعفر گفت: پس مرا زنده بیر در یک جایی که صدای هارون می‌آید دوباره در آنجا این مأموریت تکرار شود تا معلوم شود که مرا گفته، آن وقت مرا بکش. من به تو خدمت کرده‌ام و چیزی هم به تو می‌دهم. جلاد قبول کرد و جعفر را به جایی برد که هارون صدای پای او را شنید. گفت: فلانی تو هستی؟ گفت بله. گفت: مأموریت را انجام دادی؟ مأموریت تو این بود که جعفر بن یحیی برمکی را بکشی؟ بعد آن جلاد به جعفر گفت: شنیدی؟ و او گفت: بله، پس چشم من را با یک دستمال ببند بعد گردن مرا بزن. جلاد هم همین کار را کرد. هارون به جلاد گفت: وقتی او را می‌کشتی به او بگو چون آن افطس را در روز عید برای من آوردی، تو را می‌کشم. جعفر این را هم شنید. بعد هم بدنش را به دار زدند و او را سوزاندند. این مقدمه سقوط برامکه شد. در اینجا هم یک نفر به حسن بن سهل گفت آن جریانی که جعفر انجام داد و باعث کشته شدن خودش شد، می‌خواهی برای تو نیز تکرار شود؟ این زید النار را، زید بن موسی بن جعفر را نکش. او را زنده به نزد مأمون بفرست تا هر کار که خودش می‌خواهد

آن زید مقام والایی دارد. قبلاً هم گفتیم که پیغمبر صلوات الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از قیام زید خبر داده بودند. زید در یک هاله ای از عظمت مورد استقبال اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته بود. وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَاهُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَامَ رِضَا مِي گويند: امام موسی بن جعفر از امام جعفر صادق می فرمایند: يَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي زَيْدًا إِنَّهُ دَعَا إِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ أَوْ لِأَبِيهِ خُودش سلطنت را نمی خواست. او می خواست سلطنت را به اهلش که اهل بیت علیهم السلام باشند برگرداند. وَ لَوْ ظَفَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَا إِلَيْهِ أَكْرَدَ فِي أَنْ غَالِبَ مِي شد، به آنچه که خودش عهد بسته بود وفا می کرد. _ گفتیم که آمد در کوفه قیام کرد ۴۰ هزار نفر با او بیعت کردند. مردم خیلی مترصد بودند بر این قیام ها. مردم به ستوه آمده بودند و رهبری می خواستند. اما در موقع درگیری پیمان را شکستند و فرار کردند. فقط ۵۰ نفر باقی ماندند. _ امام صادق فرمودند: اگر زید غلبه پیدا می کرد وفا می کرد. بعد فرمودند: لَقَدْ اسْتَشَارَنِي فِي خُرُوجِهِ إِيْنِ رَا إِمَامَ صَادِقٍ أَزْ پدرشان امام باقر نقل می کنند. امام باقر فرمودند: که زید در هنگام خروجش با من مشورت کرد. فَقُلْتُ إِنْ رَضِيْتِ أَنْ تُكُونَ الْمَقْتُولَ الْمَضِيْلُوبَ بِالْكَنَاسَةِ فَشَأْنُكَ كُفْتَمُ إِنْ كَاسِرِ هَسْتِي كَهْ كَشْتَه شُوي وَ دَرِ كَنَاسَهْ بَهْ دَارِ أَوِيخْتَه شُوي بَرُو. زید هم قبول کرد و رفت. هدفش هم بسیار مقدس بود. الی ان قال آن زید این طور بود.

ولی این زید النار این طور نبود. در عیون اخبار الرضا درباره زید مطالب زیادی نقل می کند. امام رضا در یک جلسه ای بودند که زید هم در آن جلسه بود. امام رضا دیدند که این زید برادرش با عده ای حرف می زند و به آنها می گوید: نحن فلان و نحن فلان. ما اهل بیت چنین و چنان هستیم. امام رضا توجه کردند به ایشان و گفتند: چه می گویی نحن، نحن می گویی. زید آیاتی می خواند برای عظمت اهل بیت علیهم السلام. امام رضا فرمودند: آن آیات درباره اهل بیت، حسن و حسین هستند به تو مربوط نیست. تو داری معصیت می کنی، پدر تو موسی بن جعفر بود. اگر قرار باشد که تو به بهشت بروی او هم به بهشت برود، در این صورت باید تو از او افضل باشی. امام موسی کاظم با آن تقوا و عصمت و عظمت را خدا می برد به بهشت؛ تو هم اگر گناه بکنی خدا تو را به بهشت ببرد، این می شود که شما مقامت از امام هم بالاتر است! چون امام موسی کاظم تقوا داشته و به بهشت رفته و تو گناه کردی و به بهشت رفته ای. این چه حرف هایی است که می زنی؟! تقوا و عمل در احکام خدا ارزش دارد. آیا نشنیدی که قرآن می گوید: یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح □ کسی که فرزند حضرت نوح بود، ولی: پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد. پسر نوح وقتی که منحرف شد خدا گفت: □ انه لیس من اهلک □ تو هم همین

بغداد بدنش را دار زد. این در جلد ۴۲ بود. در جلد ۴۹ بحار الانوار صفحه ۲۱۶، مأمون زید را فرستاد پیش امام رضا . گفتیم که زید به دست حسن بن سهل دستگیر شد و حسن او را به نزد مأمون فرستاد و مأمون هم به خاطر آن سیاستی که داشت، زید را به پیش امام رضا فرستاد. انه قَالَ لَهُ قَدْ وَهَبْتُ جُزْمَهُ لَكَ مأمون گفت: من او را بخشیدم. ولی بینیم امام رضا چه می گویند؟ فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ عَنَّفَهُ وَخَلَّى سَبِيلَهُ امام رضا خیلی زید را تویخ کردند. و گفتند که در کار حق هیچ گاه از راه باطل نمی شود به آن رسید. و از راه معصیت نمی توان به طاعت برسد. سوزاندن خانه مردم و کشتن آنها درست نیست. کسی که می خواهد دعوت کند به عنوان جهاد باید از راه درست وارد شود. این است که امام رضا زید را ملامت کردند. وَ حَلَفَ أَنْ لَا يُكَلِّمَهُ أَبَدًا مَا عَاش امام رضا قسم خوردند که تا وقتی که زنده هستند با زید حرف نزنند و همین کار را هم کردند. اما در معجم رجال حدیث در جلد هفتم آیت الله خوئی در صفحه ۳۶۰، روی همان موازینی که در علم رجال حکم فرما است، این روایات را بررسی کردند. ایشان می گویند: تمام روایاتی که دال بر ذم زید النار است سندا ضعیف است. همین خبری هم الان خواندیم ضعیف بود. می گویند: این اخبار که بر ذم زید النار است سندا ضعیف است. لا يعتمد علیها و الذی یسهل الخطب می فرمایند: آنچه که کار را آسان

می کند این است لم یرد فی هذا توثیق و لا مدح در باره زید نه توثیقی است و نه مدحی. این مربوط به علم رجال. اما در بحث ما این خبر یازدهم که خواندیم هیچ دلالتی بر آنچه که عنوان باب منعقد شده ندارد. چون قضیه تاریخیه وقعت فی واقعه خاصه فی زمان خاص روشن هم هست که او شخصی بوده که دعوت به خودش می کرده نه دعوت به امام. اگر دعوتی بود دعوت باطلی بوده و به بحث ما مربوط نیست. بحث ما این است که قبل از قیام حضرت مهدی جهادهای به حق نباید تعطیل باشد. در جهاد هم ما گفتیم که اذن امام در صدر مطالب است. باید در رأس مجموعه ای که به جهاد اقدام می کند، یا پیغمبر باشد یا امام معصوم باشد و یا قائم مقام امام معصوم. بنابراین این خبر هیچ دلالتی بر آنچه که خصم ادعا می کند علیه ما ندارد. چون یک قیامی بوده برای یک هدف خاصی که الهی نبوده و انجام شده و امام رضا آن را مذمت کردند. آن جور قیام ها را ما هم مذمت می کنیم. قیام هایی که برای دعوت به نفس خودش باشد، در برابر ائمه علیهم السلام باشد، آن هم از راه باطل، از راه سوزاندن خانه های مردم، مورد قبول ما هم نیست. این است که خبر یازدهم دلالتی بر علیه ما ندارد. بقیه برای فردا ان شاء الله. ۱۸ إلی أَنْ قَالَ

ابواب جهاد العدو – جهاد و قیام قبل از ظهور مهدی – عج کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد روایات باب سیزدهم را می خوانیم. دیروز خبر یازدهم را خواندیم، و اما خبر دوازدهم. مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ فِي آخِرِ

ص: ۵۷۱

السَّرَائِرِ نَقْلًا مِنْ كِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ السَّيَّارِيِّ عَنْ رَجُلٍ ابْنِ اِدْرِيسٍ يَكِيٍّ مِنْ فَهْمِ بَزْرَجٍ وَ مُؤَسَّسِ حَوْزَةِ حَلَّةِ اسْت. علامه و محقق و غیره از فارغ التحصیلان این حوزه هستند و بسیار حوزه پر برکتی بوده است. در یک برهه از زمان حوزه نجف افول می کند و حوزه حله طلوع می کند. سرائر کتاب ابن ادریس است و در فقه است. در آخر این کتاب بعضی از اصول را ایشان داشته و عجیب است که در اختیار شیخ طوسی و صدوق و فقه های دیگر نبوده است. و بعضی از کتب فقط در اختیار ابن ادریس بوده، چون در آن زمان چاپ نبوده است. به همین دلیل در آخر کتاب سرائر از چند کتاب مطلب نقل می کند. یکی از کتاب ابی عبدالله سیاری، این شخص کتابی داشته که در کتابخانه ابن ادریس حلی بوده. ولی خود ابی عبدالله سیاری فی غایه الضعف خیلی ضعیف است. به علاوه عن رجل رجل هم معلوم نیست که کیست. به همین دلیل از این جهت هم ضعیف است. بنابراین خبر سنداً فی غایه الضعف است. قَالَ ذِكْرَ بَيْنَ يَدَيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مَنْ خَرَجَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي خَدْمَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ مِنْ خَدْمَةِ كَسَانِيٍّ كَمَا خَرَجَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ دُرِّ الْبُرِّ وَ جَبَّارَانَ، این مطلب به میان آمد. حضرت این طور فرمودند: فَقَالَ لَا أَرَأَى أَنَا وَ شَيْعَتِي بِخَيْرٍ مِمَّا خَرَجَ الْخَارِجِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوَدِدْتُ أَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ وَ عَلَيَّ نَفَقَهُ عِيَالِهِ مادامی که از بنی الحسن، از بنی هاشم، از سادات کسی قیام

ص: ۵۷۲

کند، ما حالمان خوب است. و من دوست می داشتم که افرادی خروج کنند و من مخارج اهل و عیال آنها را تأمین کنم. یعنی من و شیعه من در امان هستیم مادامی که یکی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند. این حدیث که ایشان نقل کردند با ضعف سندی که دارد_ دلالتی بر مدعای ایشان ندارد، بلکه بر خلاف مدعای باب دلالت دارد. این خبر محمول بر این معناست که کسی که خروج می کند باید به اذن ما باشد. مثل خروج زید، شهدای فخر که اینها به اذن ائمه علیهم السلام قیام کردند، ائمه علیهم السلام هم به خروج اینها صحه گذاشتند. گاهی هم هست که دو تا ظالم با هم درگیر می شوند. در آنجا هم برای مؤمنین یک رفاهی هست. اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و اجعلنا بینهما سالمین گاهی هم این طور است. به همین دلیل می فرمایند که انا و شیعتی بخیر مادامی که خارجی از آل محمد صلوات الله علیه و آله قیام کند و به اذن ما باشد. نفقه اهل و عیالش را من تأمین کنم. ولی سندش خیلی ضعیف است. محمول است به اینکه کسی قیام کند ولی به اذن اهل بیت علیهم السلام باشد. و گفتیم اگر هم درگیری بین دو گروه ظالم به وجود بیاید در آن بین، اهل بیت رفاه پیدا می کنند. خبر سیزدهم که سندا خوب است. الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيِّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ شَيْخِ طُوسِيٍّ كَيْفَ افْتَخَرَ شِيعَةُ اسْتِ وَ شَيْخِ الطَّائِفَةِ اسْتِ، پسری دارد، خودش اسمش محمد است و پدرش اسمش حسن است و پسری

به نام حسن دارد، که خیلی مهم بوده و جای شیخ طوسی را از نظر علم و دیگر جهات پر می کرد. او کتاب مجالسی دارد.

الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ الطُّوسِيِّ فِي مَجَالِسِهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنِ ابْنِ قُؤْلَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَشِيْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعُبَيْدِيِّ عَنِ الصَّادِقِ سَنَدًا صَحِيحًا اسْت. قَالَ مَا كَانَ عَبْدًا لِيُحْبِسَ نَفْسَهُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ هَيْجَ كَسٍ نَيْسْتِ كِهْ خُودَش رَا وَقَفَ كَنْدَ بَرَايَ خُودَا _ حَبَسَ نَفْسَ بَرَايَ خُودَا يَعْنِي اِنْسَانَ خُودَش رَا بَرَايَ خُودَا وَقَفَ كَنْدَ. يَكُ اِنْسَانِ خَالِصٍ دَرِ حُدَى اَزْ خُلُوصِ بَاشَدَ كِهْ بَگُوِيْدَ: پُرُورْدِ گَارَا مَنِ خُودَمِ رَا وَ اَنچِهْ خُودَمِ دَارَمِ وَ دَرِ تُوَانِ دَارَمِ هَمِهْ اَنهَا رَا بَرَايَ تُو حَبَسَ كَرْدِهْ اَمِ يَعْنِي وَقَفَ كَرْدِهْ اَمِ. حَدِيثِ اَيْنِ رَا مِي خُوَاهَدَ بَگُوِيْدَ. _ هَيْجَ كَسِي نَيْسْتِ كِهْ خُودَش رَا وَقَفَ كَنْدَ بَرَايَ خُودَا وَ خُودَاوَنْدَ مَتَعَالَ اُو رَا دَاخِلِ بَهْشْتِ نَكَنْدَ. اَيْنِ حَدِيثِ سَنْدَشْ خُوبِ اسْتِ وَ بَرِ مَطْلَبِي كِهْ كَفْتِيْمِ دَلَالَتِ دَارَدَ. وَ لِيْ بَا بَحْثِي كِهْ عُنُوَانِ بَابِ اسْتِ كِهْ قَبْلِ اَزْ قِيَامِ حَضْرَتِ مَهْدِي قِيَامِ بِهْ سَيْفِ جَايِزِ نَيْسْتِ رِبْطِي نَدَارَدَ. خَبِرِ چَهَارْدَهْمِ وَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَلَمَوِيِّ عَنْ حَيْدَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَيْمٍ كِهْ تَوْثِيْقُ نَشْدِهْ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْكَشِّيِّ عَنْ حَمْدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عِيْسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ خَالِدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ كَشِيٍّ كِهْ تَوْثِيْقُ نَشْدِهْ اَلْبَتَّهْ سَنْدِ چَنْدِ نَفَرِ دَارَدَ كِهْ ضَعِيْفِ هَسْتَنْدَ. يَكِي اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ عَلَوِي كِهْ مَجْهُولِ الْحَالِ اسْتِ. يَكِي دِيْگَرِ حَيْدَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ

نعیم که ضعیف است. خلاصه سند ضعیف است. قَالَ قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ حَسِينُ بْنُ خَالِدٍ مِي گويد: به امام رضا عرض کردم: عبدالله بن بکیر _ که از اصحاب امام صادق است و جزء همان کسانی است که اجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عنهم در او بحث است که فطحی المذهب است، اما موثق است. _ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ بُكَيْرٍ كَانَ يَزُورِي حَدِيثًا وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أُعْرِضَهُ عَلَيْكَ حَسِينُ بْنُ خَالِدٍ مِي گويد: عبدالله بن بکیر حدیثی را نقل کرده، من دوست دارم آن حدیث را بر شما عرضه کنم. فَقَالَ مَا ذَلِكَ الْحَدِيثُ كَدَامَ حَدِيثٍ؟ قُلْتُ قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنِي عُيَيْدُ بْنُ زُرَّارَةَ ابْنِ بُكَيْرٍ از عبید بن زراره نقل می کند. قال كنت عند ابي عبدالله (ع) ايام خروج محمد بن ابراهيم _ محمد و ابراهيم است که هر دو پسران عبدالله بن حسن مثنی هستند _ می گويد: من پیش ابي عبدالله بودم ايامی که خرج محمد و ابراهيم پسر عبدالله بن حسن. إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا يَكُ نَفَرًا آمَدَ نَزْدَ إِمَامٍ صَادِقٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدْ خَرَجَ بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ نَفْسُ زَكِيَةٍ مِي گفتند که ادعای مهدویت هم داشت و در مدینه خروج کرد. فَمَا تَقُولُ فِي الْخُرُوجِ مَعَهُ. ما با او خروج کنیم و هماهنگ باشیم؟ فَقَالَ ائِسُّوا مَا سَاءَ كُنْتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ نَه، حرکت نکنید. امام صادق بر قیام محمد و ابراهيم و امثال آنها صحه نمی گذاشتند؛ قیام زید و شهدای فخر مورد تأیید آنها بوده؛ اما قیام بنی الحسن نه. بعضی از اصحاب نگاه می کردند که

از بین می برد. منظور این بوده. و چون جریان امام زمان خیلی واضح و روشن بوده و کسی نمی توانسته درباره آن حرف بزند، فرموده است شما ساکن باشید تا وقتی که آسمان از ندا ساکن باشد و زمین از خسف؛ نه الی الابد. إِنَّمَا عَنَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِسْكُنُوا مَا سَيَكُنْتِ السَّمَاءُ مِنَ النَّدَاءِ وَالْأَرْضُ مِنَ الْخُسْفِ بِالْجَيْشِ نداء آن صیحه آسمانی است. بنابراین آن طور که عبدالله بن بکیر فهمیده نبوده. این روایت دلالت دارد بر اینکه در آن زمان امام صادق امر به سکوت و صبر می کردند و نمی خواستند آنها با بنی الحسن و ... هماهنگ باشند و به بحث ما مربوط نمی شود. خبر پانزدهم. محمد بن حسین رضی موسوی در نهج البلاغه، حالا می رود سراغ نهج البلاغه از حضرت امیر. أَنَّهُ قَالَ فِي خُطْبِهِ لَهُ الزُّمُوا الْأَرْضَ بِه زمین بچسبید، در زمین بنشینید و ملازم زمین باشید. یعنی حرکت نکنید. وَ اضْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ وَ بِرِ بِلَا صَبْرٍ كُنَيْدٍ وَ لَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سَيُؤْفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ بایدیکم (بای) زائده است. مثل [و] لَا تَلْقُوا بایدیکم الی التهلكه [دست خود را حرکت ندهید، شمشیر را حرکت ندهید در راه میل های خودتان. وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلِ اللَّهُ لَكُمْ وَ عَجَلَهُ نَكَيْدٌ بِه آنچه خداوند عجله نکرده فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ حَقِّ كَسِي مَطَابِقِ دَسْتُورِائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رفتار کند، مثلا منتظر فرج باشد و آمادگی داشته باشد، اگر کسی این طور باشد حتی اگر بمیرد هم ولی با معرفت خدا

و معرفت پیغمبر صلوات الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام باشد، مَاتَ شَهِيدًا. خداوند به او ثواب شهید را می دهد. وَ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ. و اجرش هم با خداست. وَ اسْتَوْجِبَ ثَوَابَ مَا نَوَى مِنْ صَالِحٍ عَمَلِهِ ثَوَابَ نَيْتِ خُودِش رَا مِی بَرَد. وَ قَامَتِ النَّيَّةُ مَقَامَ إِضْمَالَتِهِ بِسَيِّئِهِ نَيْتِ قَائِمِ مَقَامِ شَمَشِيرِ كَشِيدِنِ اسْت. چُون نَيْتِش رَا دَارِدِ هَمَانِ ثَوَابِ رَا مِی بَرَد كِه اِگَر شَمَشِيرِ مِی كَشِيد. فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مُدَّةً وَ أَجَلًا. این خیلی عَجِيبِ اسْت كِه دَر بَابِی كِه مَرَادِشِ اِیْنِسْت: بَايَسْتِی تَا قِيَامِ حَضْرَتِ مَهْدِی هَمِه سَاكْتِ وَ صَامَتِ بَاشِنْدِ وَ قِيَامِ نَكْنَنْدِ وَ هَر كَسِ قِيَامِ كَرْدِ طَاغُوتِ اسْت، بِيَايِمِ دَر اِیْنِ بَابِ چِيزِی اَز نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ذَكْرِ كَنِيم. وَاقِعًا جَفَا بَه اميرالمؤمنين است. اميرالمؤمنيني كه در نهج البلاغه اش در چندين جا جهاد را عزت معرفي مي كند و ترك جهاد را ذلت و سقوط معرفي مي كند؛ اميرالمؤمنيني كه مي گويند: ما صلح الدين و الدنيا الا بجهاد اميرالمؤمنيني كه وقتي مي شنود زينت يك زن، يك النگو، گردن بند، يك خلخال را از پاي يك زن مسلمان يا از پاي يك زن يهودي كه در پناه اسلام است در آورده اند مي گويد: اگر از غصه شنيدن اين، كسي بميرد لم يكن عندي ملوما و لكان به جديرا اين در خطبه ۲۷ نهج البلاغه است. اميرالمؤمنيني كه مي گويد: إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَتِهِ عَلَيَّ الْفِرَاشِ. خوب يك مردی كه اين چنين با اين ايده و فكر در

باب جهاد سخن و حرف دارد، بگردیم یک جایی را پیدا کنیم که فرموده باشد سکوت کنید و یر جایتان بنشینید، هر چی شد، شد. این واقعا یک جفایی است به حضرت امیر . خلاصه در میان این همه مطالب در نهج البلاغه که ما در باره جهاد داریم، _جهاد موجب عزت اسلام و مسلمین است، ترک جهاد موجب سقوط و انحطاط و ذلت است و صلاح دین و دنیا به جهاد است و ..._ کنار گذاشته شود و برای این باب که بگوییم قبل از قیام حضرت مهدی هیچ کس نباید قیام کند از نهج البلاغه یک چیزی پیدا کنیم و نقل کنیم. این جفا است. من در اینجا یادداشت هایی کرده ام که حضرت امیرالمؤمنین در میدان های جنگ مثلاً می فرمودند: الجنه امامکم و العار ورائکم، مسلمانان هر موقعی که جهاد نکردند عار و ننگ بوده؛ مثل امروز در افغانستان، در عراق، در فلسطین هر موقعی که دست به شمشیر نبردند و قیام نکردند باعث ننگ و عار است آنجا امیرالمؤمنین حرف دارند که می فرمایند الجنه امامکم و العار ورائکم. از این کلمات امیرالمؤمنین طارق بن زید استفاده کرده است. زمانی که اندلس را فتح کرد و وقتی عبور کرد از تونس و مراکش به طرف اروپا، بعد از عبور طارق بن زیاد از جبل الطارق _کوهی است که در آنجا بوده و به نام طارق نام گذاری شده_، در رو به روی او اسپانیا بود _که در آن موقع اندلس می گفتند_ پست سرش هم دریا بود. طارق بن زیاد دستور داد که تمام غذاهایی که همراه داشتند همه را

بسوزانند و فقط یک وعده غذا بماند. بعداً یک خطبه ای که از امیرالمؤمنین فرا گرفته بود خواند و گفت: العدو امامکم و البحر ورائکم. رو به روی شما دشمن است. کشتی ها را هم سوزانند و کسی نمی توانست با کشتی عبور کند. گفت: دشمن پیش روی شماست ولی پشت سر شما دریاست. در پشت سر هیچ امید زندگی نیست. چون هر کس بر گردد غرق می شود. اما در پیش رو دشمن است، در آنجا امید زندگی است. اگر همت کنید و مقاومت کنید و بر دشمن غالب شوید می توانید اسپانیا را بگیرید و زندگی کنید. در آخر همین طور هم شد. این را از کلام امیرالمؤمنین گرفته بود در آنجا که حضرت فرموده بودند: الجنه امامکم و العار ورائکم او گفت: العدو امامکم و البحر ورائکم. من خیلی متأسف می شوم که ما بیاییم برای ادعای خودمان. این همه مطالب درباره جهاد را بگذاریم کنار. که هر کجا ننگ و عاری در بین است، هر کجا ذلت و سقوط در بین است هر کجا عزت حاکم باشد اگر جهاد کنیم. و بگردیم از نهج البلاغه چند سطری را پیدا کنیم و به آن ها تمسک کنیم و دلیل باشد برای ما برای ترک جهاد. حالا این چه می خواهد بگوید؟ این چند کلمه که اینجاست، اینها در نهج البلاغه در خطبه ۲۳۲ است طبق شماره گذاری فیض الاسلام. علامه خوئی در جلد یازده صفحه ۱۸۳. اسم شرح نهج البلاغه خوئی منهاج البراعه فی شرح النهج البلاغه است. ذکر کرده. علامه بحرانی در جلد ۴ شرح نهج البلاغه صفحه ۲۰۱ ذکر کرده، ابن ابی

الحدید در جلد ۱۳ صفحه ۱۱۰ ذکر کرده. فی ظلال اثر محمد جواد مغنیه در جلد ۳ صفحه ۹۲ ذکر کرده. حالا- بینیم چه چیزی گفته است. نکته ای را باید اینجا عرض کنم که در فیض الاسلام خطبه ۲۳۲ است ولی در خوئی خطبه ۱۸۹، ابن ابی الحدید خطبه ۲۳۶ و فی ظلال خطبه ۱۸۸. همین مطلب و همین خطبه چقدر در شروح با هم فرق دارد. ما با توفیق پروردگار روزهای چهارشنبه بحث نهج البلاغه داشتیم که حالا ماند برای بعد از دهه محرم. این بحث خیلی مهمی است که چرا یک خطبه ای اینقدر در شروح تفاوت دارد در رقم آن خطبه. ابن ابی الحدید و علامه خوئی و فی ظلال همشان دارند که حضرت امیر در یک جای خاصی این را گفته اند. *الزُّمُّوا الْأَرْضَ حَرَكْتَ* نکنید. در میان لشکر حضرت امیر المؤمنین مالک اشترها و عمارها و این قبیل افراد خیلی مجهز و مقاوم و شجاع بودند که مرد جهاد و شمشیر بودند؛ اما در میان اصحابشان کسانی بودند که منافق بودند. یکی از آنها اشعث بن قیس است. اینها دل و هوایشان با معاویه بود. از همان اول افراد نفوذی و منافق در هر مجمعی دخالت می کردند. گاهی یک حرفی اشعث بن قیس می زند و گاهی یک حرفی مالک اشتر می زند. خوب معلوم است که فکر و فرهنگ مالک اشتر با فکر و فرهنگ اشعث بن قیس نمی سازد. جعده دختر همین اشعث بود که امام حسن را مسموم کرد. اینها گاهی که در مجامع بودند، حرفهایی می زدند. یک حرفی مالک اشتر می زد و یک

حرفی اشعث و درگیری به وجود می آمد. معلوم است کسی که با معاویه دارد می جنگد، با خوارج نهروان می جنگد، با جمل می جنگد، بایستی لشکرش را خیلی با مدیریت قوی، همه را نگه دارد که تمام قوا در آن جنگ مورد نظر مصرف شود. اگر بنا باشد اینها به جان هم بیفتند، مالک اشتر و اشعث بن قیس و امثال اینها، لشکر متفرق می شود. عجز و اختلاف به وجود می آید. این سخن در آنجا است. ابن ابی الحدید و بقیه این طور گفتند که من عرض می کنم. می گویند: حضرت امیرالمؤمنین در میان اصحابشان این طور بوده. به اینها می گوید: *الزُّمُّوا الْأَرْضَ فَعَلَا سَاكِتٌ* باشید و صبر کنید بر این چیزهایی که می شنوید. خوب افرادی در آنجا بودند که طرفدار معاویه بودند. و به هوی و هوس شمشیر تکان ندهید. شما تحت سیطره امام حرکت کنید. *وَلَا تُحَرِّكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَ سَيْوفِكُمْ فِي هَوَى أَلْسِنَتِكُمْ وَ لَا تَسْتَعْجِلُوا* حضرت امیر می دانند وقت حرکت چه وقتی است. اگر ۵ روز قبل حمله کنید دیگر فایده ندارد. جنگ یک مدیریت قوی لازم دارد. این است که مدیریت جنگ در دست امیرالمؤمنین است. قبلا خواندیم که جهاد باید زیر نظر پیغمبر باشد یا امام معصوم یا فقیه قائم مقام معصوم. آنها می خواستند به جان هم بیفتند و لشکر متلاشی و ضعیف می شد به همین دلیل در آنجا حضرت این کلمه را گفتند. حالا ما بگردیم در نهج البلاغه و دو سه سطر پیدا کنیم برای آن ادعایی که باب را بر آن ادعا منعقد کرده ایم، واقعا یک جفایی

است. به علاوه ما وقتی به وسائل الشیعه نگاه می کنیم در اول وسائل صاحب وسائل مدارک خود را ذکر کرده که تقریباً ۱۵۰ کتاب در جلد اول وسائل الشیعه ذکر کرده است. که ما این وسائل الشیعه را که ۳۵ هزار حدیث دارد از این کتب نقل می کنیم. در آنجا دو جور ذکر کرده؛ یک کتاب هایی که بلا واسطه است و در دستش بوده. صاحب وسائل مرد بزرگی بوده و کتابخانه ای داشته و در مشهد بوده است، ایشان در همان زمان که علامه مجلسی اصفهانی در اصفهان بوده، و ملا محسن فیض کاشانی در کاشان بوده، در همان زمان ایشان در مشهد بوده است. این محمدین ثلاثه آخر هم عصرند و در یک زمان تصمیم گرفتند که اخبار اهل بیت را جمع کنند. محمد باقر مجلسی در اصفهان، ملا محسن فیض کاشانی در کاشان و محمد بن حسن حرّ عاملی در مشهد. ایشان اخبار مربوط به احکام را جمع می کردند. نظرها فرق دارد. خلاصه ایشان در آنجا ۳۵ هزار حدیث جمع کرده اند. مدارکش را در اول وسائل الشیعه نوشته. نصفی از اینها تقریباً ۸۰ جلد بلاواسطه است و ۸۰ جلد هم مع الواسطه است. نهج البلاغه اصلاً در آنجا نیست. اصلاً ایشان از نهج البلاغه چیزی نقل نمی کنند. خیلی کم دیدم که صاحب وسائل از نهج البلاغه چیزی نقل کند. یکی از اشکال های ما به اینها همین است، که چطور شد که نهج البلاغه را با این عظمت به حساب نمی آورید. اما در اینجا آمده یک روایتی را که به قول ایشان مربوط به سکون و

سکوت است ذکر کرده. این خبر را هم عرض کردیم. خبر شانزدهم سندش خوب است الزم الأرض و لا تحرك يداً و لا رجلاً حضرت باقر می فرمایند: چون حضرت باقر و صادق علیهما السلام در زمان انقراض بنی امیه و حرکت برای حکومت از طرف بنی الحسن و بنی عباس بودند و امام هم با اینها مخالف بودند و به اصحابشان می گفتند که شما با این گروه ها همگام نشوید. و می فرمودند: نه دست و نه پا را حرکت ندهید. حَتَّى تَرَى عَلَامَاتِ اَذْكُرْهَا لِمَكَ تا علاماتی را بگویم. منتها آن علامات به خاطر آنکه علامات ظهور امام زمان خیلی مسلم است گاهی آنها را می گفتند. وَ مَا اَرَاكَ تُدْرِكُهَا اِخْتِلَافُ بَيْنِي فَلَانَ اِخْتِلَافُ بِنِي الْحَسَنِ، بنی عباس به ما چه مربوط است؟ وَ مُنَادٍ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَ يَجِئُكُمُ الْمَوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقَ. امام زمان که ظهور می کنند در فلسطین و اردن و آنجاها برخوردهای شدیدی وجود دارد. ما روایتی داریم از امام صادق شَرُّ الْيَهُودِ يَهُودُ بَيْسَانَ شَرُّ النَّصَارَى نَصَارَى نَجْرَانَ شر النصارى که معلوم است. ۲۴ همین ماه هم جریان مباحله نجران است. اما شر اليهود، يهود بيسان همان يهود فلسطین است و اسرائیل اشغالگر. الان کسانی که در لغت دقت می کنند می گویند بيسان همان نقطه فلسطین است. آخرین خبر که خبر هفدهم است، سندش ضعیف است و دلالت دارد بر اینکه در جنگ نهروان حضرت امیر از فتن صحبت کردند. گفتند فتنه هایی بعد از ما به وجود خواهد آمد. یک شخصی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در آن موقع ما چه کار

کنیم؟ حضرت فرمودند: انظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ این خبر خیلی خوب است، فرمودند شما تابع اهل بیت باشید. فَإِنْ لَبُدُوا فَالْبُدُوا لَبَدٌ یعنی اقام و سکن و إِنْ اسْتَضْرَحُوكُمْ فَانصُرُوهُمْ تَوَجَّرُوا وَ لَا تَسْتَبِقُوهُمْ فَتَضْرَعَكُمُ الْبَلِيَّةُ این خبر هم دلالتش خوب است ولی مربوط به تبعیت از اهل بیت علیهم السلام است. اخباری که مربوط به این باب بود با توفیق پروردگار متعال ما لازم بود بخوانیم و خواندیم و جواب های لازم هم عرض شد. بعضی از مطالب را در امروز نمی رسیم که عرض کنیم. می خواهم آن جواب امام رضوان الله علیه را که درباره این اخبار است را بخوانم. امام رضوان الله تعالی علیه در ولایت فقیه _ بنده معنایش را نوشته ام در کتاب علمای اسلام هم بنده نوشته ام _ ایشان فرمودند: صاحب وسائل چند خبر را ذکر کرده که دلالت دارد بر اینکه قبل از قیام حضرت مهدی در برابر ستمگران قیام جایز نیست و مردم باید صبر و سکوت کنند. امام می فرمایند: انزواطلبان شکم پرست با متمسک قرار دادن این روایات ضعیف تنبلی و سستی خود را توجیه می نمایند. ملاحظه کنید با دو روایت ضعیف چه بساطی راه انداخته اند و این اخبار را در مقابل قرآن کریم قرار داده اند. قرآنی که با جدیت می گوید بر ضد سلاطین قیام کنید، قرآنی که موسی را به قیام علیه سلاطین وا می دارد. علاوه بر قرآن روایات بسیاری درباره قیام در برابر ستمگران و کسانی که در دین تصرف می کنند وارد شده. تنبل ها اینها را کنار گذاشتند و به دو روایت ضعیف متمسک کردند. شاید

اینها را وعاظ السلاطین جعل کرده اند؛ که باید با سلاطین ساخت. بالاخره می فرمایند که انزواطلبی ناشی از سودجویی و رفاه طلبی یا از ترس و زبونی است. بنابراین این اخبار که گفتیم روشن شد بقیه مطالب ماند برای بعد از دهه محرم که بحث را با توفیق پروردگار ادامه می دهیم.

من یجب جهاده کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث فعلی ما در این است که با چه کسانی جهاد واجب است، البته بعد از آن مقدمات و دلایلی که عرض کردیم که وجوب جهاد یکی از مسلمات اسلام است و اقسام جهاد یا من یجب جهاده که یعنی با چه کسانی واجب است جهاد انجام بگیرد. به اعتباراتی جهاد تقسیم شده است، یکی از تقسیم ها این است که جهاد یا جهاد ابتدایی است برای دعوت به اسلام، که ملسمان ها این را وظیفه خود می دانند که جهاد و قیام کنند برای دعوت کفار به اسلام، این یک نوع جهاد است که بحث ما هم از همین آغاز می شود، دوّم جهاد به معنی دفاع است که اگر یک نقطه ای که اسلامی است یا بلاد مسلمان ها یا بیضه اسلام از طرف کفار مورد تهاجم قرار بگیرد به مسلمان ها واجب است که دفاع کنند، سوم جهاد با بغات، بغات جمع باغی یعنی کسانی که در برابر حکومت مشروع اسلامی یا در برابر امام که در رأس حکومتی قرار گرفته است حاضر نیستند تسلیم شوند و زیر بار آن حکومت بروند و در برابر آن حکومت موضع مخالف دارند این هم یک نوع جهاد است، اما جهاد در برابر مال و جان و عرض شخص هم ثواب جهاد را دارد اما فعلاً

ص: ۵۸۶

مورد بحث ما نیست این را فقهاء ما بیشتر در کتاب حدود متعرض شده اند، این یک جور تقسیم بندی جهاد است به اعتبارات دیگر هم می شود جهاد را تقسیم بندی کرد که جهاد یا با کفار اهل کتاب است چون اهل کتاب احکام خاصی دارند یا با کفار غیراهل کتاب حال هر چه باشند، دهریه باشند که اصلاً معتقد به خدا نیستند یا دهریه نیستند مثل کسانی که در هندوستان هندو هستند که غیر اهل کتابند، این هم یک نوع جهاد است حالا با توفیق پروردگار متعال ما بحث مان را از جهاد ابتدایی آغاز می کنیم. اسلام این رسالت را دارد که کفار را به اسلام دعوت کند با ترتیبی که عرض می کنیم اگر آن ترتیب پیشرفت نکرد جهاد مسلح را با کفار لازم می دانند که به این جهاد ابتدایی می گوئیم، در نظر تان است که ما از اول که بحث جهاد را شروع کردیم بحث هایی پیش آمد که با این بحث ارتباط دارد. مثلاً کلام صاحب ریاض که ادعا کرده بود که در زمان غیبت امام عصر(عجل الله فرجه الشریف) جهاد واجب نیست حالا هر چند سال که این غیبت طول بکشد در تذکره هم یک چنین عبارتی بود که ما قبول نکردیم، استناد آنها این بود که جهاد باید با امام عادل باشد امام عادل را هم مخصوص امام معصوم می دانند ولی ما گفتیم امام عادل پیشوای عادل است. صاحب جواهر هم گفتند که ادله ولایت فقیه اقتضاء می کند که امام عادل فقط مخصوص امام معصوم نباشد چون فقیه به حسب آن ولایت فقیه جای امام است بنابراین در بحث ما کلام صاحب ریاض و علامه در تذکره

ص: ۵۸۷

جا ندارد که می گویند در زمان غیبت امام معصوم جهاد ابتدایی واجب نیست اما دفاع را کسی شکی ندارد که در جای خودش دفاع واجب است اما جهاد ابتدایی که حرکت کنند و بروند و کفار را به اسلام دعوت کنند و اگر نپذیرفتند با آنها جهاد کنند مورد بحث و گفتگو است. بحث ما فعلاً در جهاد ابتدایی است جهاد ابتدایی را ما بر حسب ادله واجب می دانیم صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۴۶ می گوید از ضروریات دین است که اسلام جهاد ابتدایی دارد اگر نباشد از قطعیات است و بر مسلمان ها لازم است که با تأمین مقدماتی جهاد را انجام دهند حالا {فی کل عام مژه} را بعداً بحث می کنیم، ایشان می گوید اگر از ضروریات نباشد از قطعیات است و از مسلمیات فقه ماست، بنابراین بحث ما فعلاً با توفیق پروردگار متعال در جهاد ابتدایی است، ادله وجوب جهاد ابتدایی کتاباً و سنتاً در سیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای ما مطلب را ثابت می کند، امّا کتاباً، این همه آیات را که خواندیم و چندین جلسه بحث کردیم، این آیات قرآن بالاخره اطلاق و عمومیت دارند و می گویند بر مسلمان ها واجب است که جهاد و قتال کنند، مخصوصاً اینکه اگر جهاد نباشد {قاتلوهم حتی لا تكون فتنه} معطل می ماند پس تا فتنه ای در سطح زمین وجود دارد جهاد واجب است، {ویکون الذین کله لله} از این قبیل تعبیرات که ما داشتیم {لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض} تا زمانی که روی زمین فساد است بر مسلمان ها واجب است که جهاد و قتال کنند تا فساد را از میان بردارند یا {لولا دفع الله

لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد} اگر جهاد نباشد مراکز عبادت همه بر باد می رود، مخصوصاً گذشتِ زمان برای ما این منطق را ثابت تر می کند، خلاصه تعلیلاتی که در این آیات قرآن است اقتضاء می کند که این حکم الهی همیشه جریان داشته باشد، این آیات که خواندیم. و روایات این بود که جهاد اگر نباشد عزت مسلمان ها به مخاطره می افتد و هر قومی که جهاد را ترک کرد محکوم به ذلت و سقوط و انحطاط است {و الله ما صلح الدین و لا الدنیا الا به} بنابراین این روایات که خواندیم اقتضاء می کند که جهاد ابتدایی واجب باشد زیر اصلاح و عزت دین و دنیا در گرو جهاد است. بعلاوه سیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، یکی از بحث ها این است که آیا جنگ های پیغمبر همه دفاع بوده یا بعضی جهاد ابتدایی بوده است، ما شکی نداریم که بعضی جهاد ابتدایی بوده مثلاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله) جیش اُسامه را ترتیب می دهند در آن موقع که خودشان در حالت مریضی هستند تأکید می کنند که باید از مدینه بروند و با روم بجنگند، خوب این که دفاع نیست این جهاد ابتدایی است، یا خود پیغمبر در جنگ تبوک، شاید به همین ترتیب بوده، جنگ خیبر هم شاید به همین ترتیب بوده که یهودی ها در خیبر پناه گرفته بودند و پیغمبر رفتند و آنها را متلاشی کردند، بله! بعضی ها دفاع است به دلیل اینکه مشرکین قریش حرکت کردند و آمدند به مدینه برای از میان برداشتن اسلام، در جنگ اُحد اینها خواستند که از حیثیت و ایمان خویش و از مرکزیت خودشان دفاع کنند. جنگ های پیغمبر

متفاوت است اما شکی در این نداریم که جهاد ابتدایی را پیغمبر انجام داد و پایه گذاری کرد مثلاً جنگ با روم، جنگ با ایران که ما بعداً از نهج البلاغه نمونه هایی داریم که حضرت امیر(علیه السلام) به عمر گفتند که خودت نمی خواهی بروی ولی لشکر بفرست به ایران، که آن فتح الفتوح در دماوند انجام گرفت، خوب این جهاد ابتدایی است زیرا آنها لشکر کشیدند برای از میان برداشتن آن مرکز کفر، همین طور جنگ با روم آن هم همین طور بود که حضرت امیر(علیه السلام) فرمودند که لشکری به روم بفرست که به این ترتیب جنگ کنند و این جهاد ابتدایی است زیرا برای دعوت به اسلام است هر جنگی را که برای دعوت به اسلام است جنگ ابتدایی می نامیم، اما جنگی که دشمن حرکت کرده و مرکزیت اسلام و مسلمین را در یک نقطه یا نقاطی مورد تجاوز قرار می دهد در برابر آنها دفاع کردن جنگ دفاعی است، اما فعلاً بحث ما در جنگ ابتدایی است، بنابراین کتاباً و سنتاً و سیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اقتضاء می کند که جهاد ابتدایی واجب باشد، یعنی اسلام برای خودش این رسالت را می بیند که در برابر کفر و شرک ساکت ننشیند اینگونه نبوده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) یک قرآنی آورده و در یک نقطه ای نشسته و شروع کرده به گفتن مسئله و احکام به مردم، نخیر! برای خودشان لازم می دانستند که حرکت کنند، نامه هایی که پیغمبر برای سلاطین نوشتند و سلاطین را به اسلام دعوت کردند و هر کدام که نپذیرفتند مسلمان ها رفتند و با آنها جنگ کردند، به این جنگ ها حضرت امیر(علیه السلام) نظر

داشتند و جنگ‌هایی مشروع و صحیح بود، بنابراین ما باید اینطور تلقی کنیم که آیات قرآن و روایات معتبر ما و سیره پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اقتضاء می‌کند که جهاد و جنگ ابتدایی واقع شود، البته یک قسم از جهاد را فقهاء ما معترض نشدند، بنده در روز اول این بحث گفتم، البته کتاب جهاد در کتب فقهی ما بسیار کم‌رنگ و کوتاه بحث شده مثل اینکه زمانشان طوری بوده که فکر نمی‌کردند که روزی قدرتی پیدا کنند و جهاد انجام دهند، مثلاً شیخ طوسی در مبسوط جهاد ابتدایی را جایز نمی‌داند بلکه می‌گوید {هو خطأ و قبیح} این واقعاً عجیب است که اینها راجع به جهاد اینگونه نظر داشتند، ما گفتیم یک قسم از جهاد این است که یک کانون و مرکزی، مرکز ظلم و اجحاف باشد در برابر آن جهاد واجب است ولی این جهاد ابتدایی نیست، دفاع هم نیست، جهاد با بغات هم نیست مثلاً جریان کربلا، که سیدالشهداء خودشان فرمودند {من رای سلطاناً جایراً مستحلاً لحرم الله ناکساً لاهل الله مخالفاً لسنته رسول الله یعمل فی عباده بالاثم والعدوان...}، و یا قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک که ائمه بر آن صحه گذاشتند و یا قیام شهدای فخر در زمان بنی عباس، خوب اینها مواردی هستند که روایات معتبر ما بر آنها صحه می‌گذارند. این هم یک نوع از جهاد است و به انواع جهاد توجه کردن خیلی لازم است و از جمله چیزهایی که برای ما لازم است مطالعه کلمات امام (رضوان الله علیه) است در دفتر تبیان یک جلد جنگ و دفاع مقدس است یک جلد جهاد است

و جای جای کلمات همین است که عرض می کنیم و بر مسلمانان لازم است که آنقدر قدرت داشته باشند چون اگر اینطور نباشد دشمنان ما را هضم می کنند و از بین می برند چون جهاد کار ساده ای نیست {اعدوا لهم} می خواهد مقدمات می خواهد در هر عصری مسلمان ها باید این واجب را با مقدماتش فراهم کنند چون ذی المقدمه واجب است پس مقدمه هم واجب است. خلاصه بحث بسیار مهم و زنده و مورد لزوم امروز است. بحث ما با توفیق خداوند در جهاد ابتدایی است که کتاباً و سنتاً و سیره ثابت و قطعی است اما کیفیت این، بعداً در کیفیت قتال بحث خواهیم کرد چون از جهاتی با جنگ های معمول بشری فرق دارد در جهاد اولاً باید قصدشان خدا باشد، جهاد عبادت است اگر با قصد خدا باشد اما کسانی که با قصد توطئه گری و کشور گشایی به جنگ می روند این به حساب جهاد مربوط نیست کسانی که قصدشان خدا است و نشر اسلام و دعوت به اسلام است مربوط به جهاد است. جهاد ابتدایی شرایطی دارد اولین شرطش وجوب دعوت به اسلام است بعد اگر قبول نکردند و مانع ایجاد کردند و سماجت به خرج دادند نوبت به جهاد می رسد جهاد به عنوان {آخر الدواء الکی} می باشد این مثلی است در میان عرب ها یعنی آخرین دواء کی است یعنی داغ کردن، یکی از معالجات حیوان ها داغ کردن است که یک سیخی را در آتش سرخ می کنند بعد با آن سیخ آن حیوان را داغ می کنند آن داغ خیلی از مرض ها را از بین می برد و لذا {آخر الدواء الکی} این تعبیر هم مال آیت الله طباطبایی

در تفسیر المیزان است که جهاد به عنوان {آخر الدواء الکی} می باشد که در جای خودش واجب است، خوب اولین مرحله اش این است که باید دعوت به اسلام صورت بگیرد و لذا در قرآن مجید می بینیم که همه اش برهان و دلیل است اینها باید برای مردم بیان شود، اسلام که نخواستہ خودش را بر مردم تحمیل کند دعوت به اسلام با بیان دلایل و براهین است در قرآن می بینیم که درباره توحید چقدر ادله است، درباره معاد چقدر ادله است در هر موضوعی همین طور است، قرآن می گوید {قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین} علامت صدق را اقامه برهان می گوید بنابراین مسلمان ها که می خواهند با کفار به عنوان جهاد برخورد کنند بایستی با اقامه دلایل و براهین اسلام را که نجات بخش و آزادی بخش است توجیه کنند، در وسائل الشیعه ی ۲۰ جلدی که بحث ما در جلد ۱۱ است یک باب وجود دارد به عنوان {باب وجوب الدعاء الی الاسلام} و یک باب است به عنوان {کیفیه الدعاء الی الاسلام}. اولاً واجب است که دعوت به اسلام کنند اگر نشد آخرش دست به شمشیر بردن است یک بحث دیگر هم هست که کیفیت دعوت باید به چه شکلی صورت بگیرد بالاخره ما باید به این مطلب توجه داشته باشیم که اسلام دین دلیل و برهان است و لذا علاوه بر قرآن و آیات فراوان در روایات ما هم احتجاجات فراوانی وجود دارد، یکی از کتاب های بسیار خوب ما کتاب احتجاج طبرسی است، بعضی از مؤلفین و متصنّفین بسیار خوش سلیقه بودند در جمع آوری مطالب، احتجاج طبرسی خیلی قطور نیست و در دو جلد چاپ شده

ولی هر چه هست بسیار خوش سلیقه بوده و خوب ترتیب داده شده است، یا مثلاً کتاب تحف العقول که چقدر در جمع احادیث خوش سلیقه بوده است. طبرسی شروع کرده از احتجاجات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) یک به یک که به چه ترتیبی با مخالفین برخورد می کردند و احتجاج و استدلال می کردند. این هم از این جهت خوب است که مردم بدانند که اسلام با شمشیر پیش نرفته، اسلام با منطق پیش رفته است، بسیاری از ممالک هستند که هیچگاه مسلمان ها به عنوان جهاد به آنجا نرفتند ولی مسلمان هستند، اندونزی هیچ وقت کسی نرفته به آنجا که شمشیر ببرد ولی یکی از کشورهای اسلامی است بلکه پرجمعیت ترین کشور اسلامی است و امثال اینها زیاد است خیلی جاها هست که اصلاً شمشیر و جهاد مسلح در آنجا نبوده اما در نتیجه همان متانت و جامعیت و مطابق بودن با برهان و دلیل، اشخاص بی غرض پذیرفته اند. در کتاب آیت الله طبرسی در حالات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بنده یادداشت کرده ام، بعد از بیان این آیه {ادْعُ الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن} که آیه ۱۲۵ سوره نحل سوره ۱۶ قرآن کریم است، این آیه را بعداً بیشتر توضیح می دهیم بعد از ذکر این آیه از حضرت عسکری (علیه السلام) می گوید ۵ طائفه جمع شدند و به خدمت پیغمبر آمدند یکی مشرکین و بت پرستان بودند، دوّم یهود، سوم نصاری، چهارم ثنویه، که کسانی بودند که برای عالم دو مبدأ قائل بودند یک مبدأ خیر و یکی شر آن مبدأ خیر را یزدان می گفتند و مبدأ شر را اهریمن می نامیدند

ولی ما می بینیم که همه طرف خداست، پنجم دهریه، که کسانی بودند که منکر خدا بودند مثل کمونیست و اینها، این چند صفحه شاید ده یا پانزده صفحه از کتاب را اشتغال کرده است پیغمبر(صلی الله علیه و آله) به آنها فرمودند که اینطور که شما سر و صدا می کنید حرفی گفته نمی شود شما هر کدامتان یک نماینده معین کنید بعد نمایندگانتان حرفهای خودشان را بزنند ما هم حرفهای خودمان را می زنیم، همین کار را کردند از هر طائفه ای چند نفر را معین کردند پیغمبر با کمال متانت سوال کردند که یهود شما چه می گوید؟ نصاری شما چه می گوید؟ چون در قرآن مجید آیات فراوانی است که در اول اعتقادات یهود و نصاری را رد می کند مثلاً یهود گفت {عزیر ابن الله}، نصاری می گفتند {مسیح ابن الله} حتی می گفتند {ثلاثه} خلاصه اینها مطالب خودشان را بیان کردند هر طائفه ای صحبت می کرد پیامبر(صلی الله علیه و آله) اجازه می دادند که هر نظری دارند بیان کنند بعد از اینکه بیان می کردند پیامبر می فرمودند آیا تمام شد و می گفتند: بله، بعد پیغمبر(صلی الله علیه و آله) شروع کردند به جواب گفتن و همه اینها مسلمان شدند، بیشتر پیشرفت اسلام با منطق و برهان و دلیل است این یکی تهمتی است که نصرانیها به ما می زنند که اسلام با شمشیر پیشرفت کرده است. خلاصه یکی از کیفیت دعوت به اسلام همین آیه است {ادع الی سبیل ربک بالحکمه و المؤمنه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن} در اینجا خداوند سه راه را بیان می کند، قبل از جهاد اول حکمت، حکمت چه معنایی دارد یکی از کلماتی که در قرآن کریم زیاد به

کار رفته حکمت است در ۲۰ جای قرآن این کلمه وجود دارد به اندازه ای این کلمه در قرآن مورد تجلیل است که فرموده {من یأتی الحکمه لقد اوتی خیراً کثیراً}، این چیست که خداوند به هر کس حکمت داد خیر کثیر داده است؟! و نیز فرموده {و لقد آتینا لقمان الحکمه ان اشکر لله} و در مورد خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) {یعلّمه الكتاب و الحکمه} آیت الله طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۱۹ تفسیر المیزان یک بابی منعقد کرده که حکمت در قرآن به چه معناست ایشان در بیان حکمت می گویند که هر طائفه ای، هر جامعه ای، هر امتی، هر ملتی یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می کند همین طور فرهنگ خاصی دارد در فرهنگش یک اصولی، یک سنتی و یک قوانینی است، آن ملت آن سنت و قانون و اصل را اساس زندگی و فکر و فرهنگ خودش می داند مثلاً گاوپرست در آن ملیت خودش این را یک اصلی می داند (البته این اشتباه است) این که اینقدر احترام به گاو می کنند بر اساس همان فرهنگ و ملیت خودش است بت پرست برای بت از آن دید نگاه می کند، ایشان می فرمایند که هر طائفه ای، هر جامعه ای یک اصولی دارد که بر اساس آن اصول حرکت می کند، فکر و عمل و فرهنگ و کارش همه بر اساس آن اصول و سنن تنظیم می شود خوب قرآن و اسلام هم در برابر ملل دیگر یک ارزش ها و اصولی دارد آن اصول حکمت است پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) علاوه بر اینکه به مردم کتاب را می آموخته حکمت را نیز به مردم می آموخته، یعنی دین اسلام

چه مبانی و چه ارزش هایی دارد، مثلاً صداقت، امانت، عدالت و اینطور چیزها، اینها اصول هستند اینها را پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بیان می کردند تا مردم بدانند که اسلام دارای اصول و ارزش هایی است این حکمت است روایات فراوانی هم هست در تفسیر برهان و ... یک روایت از امام صادق (علیه السلام) که می فرمایند حکمت یعنی تفقه در دین، خوب فهمیدن دین {فمن تفقه فهو حکیم} هر کس که فقیه است حکیم هم است، هر کسی که دین را درست شناخته حکمت ها را هم درست شناخته، این است که اولین مأموریت پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) {ادع الی سبیل ربک بالحکمه} یعنی با برهان و دلیل ارزش ها را برای مردم بیان کن. آیت الله طباطبائی می فرمایند این ارزش ها مطابق فطرت انسان است، انسان آنچه مطابق فطرتش باشد می پذیرد ارزش هایی در اسلام است که بر اساس فطرت انسان پی ریزی شده است. پس اول حکمت است، دوم {و المؤمنة الحسنة} موعظه یعنی پند دادن بسیاری از چیزها را انسان می داند ولی باید به انسان تذکر دهند این تذکر باید خیر خواهانه باشد و آن مذکر هم خیرخواه باشد خالص و مخلص باشد {فذکر إنما أنت مذکر} این هم باب موعظه است که همه به آن محتاجیم، حتی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که در آخر من لایحضره الفقیه می باشد به جبرئیل گفتند {عظ لی} با آن مقام، جبرئیل در سه کلمه پیغمبر را موعظه کرد اول {عش ماشئت فانک میت} هر قدر که زندگی کنی آخرش مرگ است، دوم اینکه {أحب ماشئت فانک مفارقه} هر چه را که دوست می داری بدان که بالاخره از آن جدا می شوی در

دنیا، سوم {و اعمل ما شئت فانك ملاقيه} هر عمل که انجام دهی به جزای آن عمل خواهی رسید این موعظه است، موعظه یک بابی است در اسلام، قرآن می گوید دعوت کن با حکمت و دلیل و منطق، دعوت کن با موعظه، یک طائفه ی دیگر هستند که {جادلهم} اینها به این آسانی نمی پذیرند اینها با شما به جدال برمی خیزند در برابر آنها باید {جادلهم} منتهی {بالتی هی احسن} آن ۵ طائفه ای که گفتیم برای همین مثال می زند که یهود و نصاری و مشرکین و ثنویه و دهریه اینها با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مباحثه کردند و پیغمبر به واسطه {جاءلهم بالتی هی احسن} به آنها جواب دادند و آنها مسلمان شدند. بنابراین اولین مأموریت که مسلمان ها می خواهند در راه جهاد گام بردارند دعوت به این ترتیب می باشد، {و لذلک و ادع و استقم} در قرآن آیاتی ک مربوط به دعوت می باشد به این ترتیب است. در وسائل الشیعه یک بابی است که دلالت دارد بر اینکه واجب است که قبل از قتال دعوت کردن، این یک باب است باب پشت سرش باب کیفیت دعوت است حالا ما یک حدیث از باب اول می خوانیم در جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۰ {باب وجوب الدعاء الی الاسلام قبل القتال} خبر اول این است {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن النوفلی عن السکونی} این سند مورد اعتماد ماست {عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قال امیر المؤمنین (علیه السلام) بعثنی رسول الله (ص) الی الیمن} پیغمبر (صلی الله علیه و آله) حضرت امیر را به یمن اعزام کردند برای دعوت به اسلام و قتال در راه اسلام

{و قال يا على لاتقاتلنّ أحداً حتى تدعوه الى الاسلام} با هیچ کسی قتال نکن تا آن شخص را دعوت به اسلام کنی {و أيم الله لأن يهدى الله عزوجلّ على يدك رجلاً خيراً لك مما طلعت عليه الشمس و غربت} بعد پیغمبر قسم خوردند {و أيم الله} اگر يك نفر به دست تو مسلمان بشود از كل آنچه خورشید بر آن می تابد و غروب می کند بهتر خواهد بود. بنابراین این دو باب را باید ما بررسی کنیم بعلاوه نامه هایی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به سلاطین نوشته اند و اینکه مضمونشان چه بوده و عکس العمل آنها چه بوده است.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بعد از تقسیم جهاد به اقسامی که عرض شد. اولین قسم جهاد ابتدایی است یعنی مسلمانان و مجاهدین اسلام به نقاطی که لازم است مردم را به اسلام دعوت کنند حرکت کنند و برای نشر اسلام قدم بردارند البته این مراحلی دارد، اول دعوت به حکمت و موعظه حسنه و {جادلهم بالتي هي احسن} اینها بر جهاد مقدم اند، یعنی از راه منطق و استدلال و نشان دادن محاسن اسلام با منطق و دلیل و همچنین با وعظ و نصیحت و همچنین با جدال که یعنی دشمن حرفهای خودش را بزند و ما بشنویم و ما نیز در برابر آن حرفها جواب خود را بیان کنیم، اگر از این جریان ها پیشرفتی حاصل نشد بالاخره ما نباید از مأموریت خود عقب نشینی کنیم، مأموریت شما چیست؟ هدایت است، می توان مأموریت پیغمبران خدا و ائمه (علیهم السلام) را در يك کلمه و در هدایت خلاصه کرد ولی خداوند متعال که پیغمبران و ائمه (علیهم السلام) را برای هدایت انتخاب کرده آنها تنها اکتفا

ص: ۵۹۹

نمی کردند به منطق و بیان، بلکه در جای خودش به جهاد و قوای مسلح هم اقدام می کردند. در نهج البلاغه در مواردی حضرت امیر(ع) وضع دنیا را در آن روز که پیغمبر خدا مبعوث شده بیان کرده است، در آن روز دنیا چراغ هدایت به طور کلی خاموش بود یکی از مسائل اساسی، مسئله توحید بود در هیچ جای دنیا توحید به معنای واقعی کلمه حاکم نبود، در عربستان که مردم مشرک و بت پرست بودند، نصاری هم توحید را از دست داده بودند و می گفتند مسیح ابن الله است و آب و ابن و روح القدس را با خداوند متحد می دانستند یکی از خرافات و انحرافاتی که در قرآن در چند جایی ذکر شده انحراف مسیحیت در مسئله توحید است که اصل و اساس هم مسئله توحید است، یهود هم می گفتند عزیر پسر خداست آنها هم از این جهت منحرف بودند در ایران هم مذهب شایع مذهب مجوس بود در این مذهب برای آتش قداستی قائل بودند آنها هم از این جهت در توحید انحراف داشتند در هر جای دنیا به صورتی از توحید منحرف بودند در يك جا نبود که توحید به معنای واقعی کلمه حاکم باشد، بر اساس همین فکر انحرافات فراوانی بود حالا برای نمونه در نهج البلاغه در خطبه ۱۸۷ {بَعَثَهُ حِينَ لَا عِلْمَ قَائِمٌ، وَلَا مَنَارٌ ساطِعٌ وَلَا مِنْهَاجٌ واضحٌ} خداوند پیغمبر خود را مبعوث کرد در موقعی که علم قائم، نشانه صحیحی بر پا نبود و روشنی نمایان وجود نداشت و راه روشنی برای مردم وجود نداشت. و همین طور خطبه ۹۴ {بَعَثَهُ وَ النَّاسَ ضَلَالًا فِي حَيْرَةٍ} خداوند پیغمبر خود

را مبعوث کرد در حالی که مردم گمراه و سرگردان بودند {خَابَطُونَ فِي فِتْنَةٍ} و مردم در فتنه و فساد فرو رفته بودند {قَدْ اسْتَهْوَتْهُمْ الْاَهْوَاءُ} هواهای نفسانی آنها را گمراه کرده بود {وَأَسْتَرَلْتَهُمُ الْكِبْرِيَاءُ} کبر و نخوت آنها را به اشتباه انداخته بود {و اسْتَخَفَّتْهُمْ الْجَاهِلِيَّةُ الْجَهْلَاءُ} جاهلیت مردم را به سبک سری کشانده بود جهل و نادانی {و آلِهِ فِي النَّصْحِهِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ} در خطبه ۸۸، {أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فِتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَ طَوَّلَ هَجْعَهُ مِنَ الْأُمَمِ، وَ اعْتَرَامَ مِنَ الْفِتَنِ، وَ انْتِشَارَ مِنَ الْأُمُورِ، وَ تَلَظَّ مِنَ الْحُرُوبِ، وَ الدُّنْيَا كَأَنَّهَا كَاسٌ فَفَهُ النُّورَ ظَاهِرَةً الْغُرُورِ} از این قبیل کلمات که وضع دنیای آن روز را منعکس می کند. خداوند پیغمبر اسلام را برگزیده و بایستی این دین را که وسیله هدایت است منتشر کند و به مردم برساند خوب حالا منتشر کردن و رساندن آن به مردم به چه صورتی باید باشد اگر پیغمبر یک مرکزی درست کند و در آنجا بنشیند و هر کس که می خواهد بیاید و ببیند که پیغمبر چه می گوید، دین که پیشرفت نمی کند مخصوصاً دین با منافع بسیاری از ابرقدرت ها همیشه مخالفت دارد این است که باید حرکتی انجام دهد خروشی باید کند تا در نتیجه ی این حرکت کاری انجام شود و پیغمبر این کار را انجام داد، مثلاً خودشان در جنگ تبوک با رومیان به جنگ برخاستند که یک ماه هم طول کشید و در موقع احتضار خودشان جیش اُسامه ترتیب دادند برای جنگ با رومیان، از طرف دیگر نامه نوشتند برای سلاطین بعد این آیه آمد که {قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ

علیکم جمیعاً { پیغمبر تدریجاً حوزه تبلیغ خودش را وسعت داده، اول {و أنظر عشیرتک الأقربین} فقط بستگان خودش را دعوت کرد این مرحله اول بود، بعد {لتنذر أمّ القری و حولها} مکه و اطراف مکه، کم کم {قل یا ایها الناس انی رسول الله علیکم جمیعاً} پیغمبر به مردم خطاب می کند خداوند امر کرد که به همه مردم بگویید که من رسول الله هستم، {و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین}. خلاصه معلوم می شود که پیغمبر باید به تمام دنیا رسالت خودش را ابلاغ کند، از این جهت یکی از بحث های مهم در اینجا نامه هایی است که پیغمبر خدا برای سلاطین و امرای آن روز نوشته، کتاب هایی در این زمینه وجود دارد، یکی کتابی است که مال علامه احمدی میانجی (رحمه الله علیه) بنام مکاتب الرسول است در آن بیش از صد نامه از پیغمبر خدا برای سران دولت ها و حکومت های آن روز ذکر کرده است، پیغمبر خدا لشکری فراهم کردند و رفتند با ایران جنگیدند، چرا؟ به دلیل اینکه نامه پیغمبر را خسرو پرویز پاره کرده و خود خسرو پرویز و دستگاه او احساس خطر کردند، از این جهت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناچار هستند و مسلمانان باید حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. و همچنین پیغمبر نامه ای نوشتند به قیصر روم او هم نیز موضع گیری مخالف داشت و مسلمانان ها که تربیت شده مکتب پیغمبر بودند وظیفه خود می دانستند که حرکت کنند و به جهاد بروند و مهلت ندهند که دشمن به سراغشان بیاید، قبل از اینکه دشمن حرکت کند و به سراغ ما بیاید {أعزوه من قبل أن یغزوکم} شما باید حرکت کنید، جیش

أسامه چیست؟ پیغمبر مریض و در آستانه احتضار است و می گوید {لعن الله من...} تأکید می کند که شما بروید و با روم بجنگید، از مدینه بروند و با روم بجنگند، این جهاد ابتدایی است، همین طور از مدینه حرکت کنند و بروند با ایران بجنگند. آنها سعی می کردند که اول با همان هدایت و موعظه و نصیحت باشد ولی اگر نشد {فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً} {قاتلوا ائمه الکفر} چون باید ائمه کفر را از میان برداشت تا اینها هستند نمی گذارند که اسلام پیشرفت کند اولیای شیطان را باید نابود کرد این اسلام است. خلاصه نامه ها را اجمالاً مطالعه کنید نامه هایی که در کتاب مکاتب الرسول است که علامه احمدی میانجی (رحمه الله علیه) نوشته اند. در کتاب الصحیح من سیره النبی الاعظم که قبلاً گفتیم مال جعفر مرتضی عاملی است و ۳۵ جلد سیره پیغمبر است در جلد ۱۶ نامه ها را ذکر می کند البته آیت الله احمدی صابری همدانی هم کتاب محمّد و زمامداران را دارند که درباره همین نامه هاست که پیغمبر نوشته اند، در مضمون این نامه ها و در پیامد و مقدمه این نامه ها مطالعه کردن مفید است، بحث جهاد یک بحثی است که با تاریخ خیلی ارتباط دارد. در کتاب مکاتب الرسول حتی نوشته که پیغمبر (صلی الله وعلیه وآله) برای ملک هند نامه نوشتند چون در آن روز پادشاهان معروف دنیا یکی امپراتوری ایران بود و یکی هم قیصر روم بود اینها معروف بودند و قدرت حکومتی در اختیار این دو نفر بود اما افرادی که برایشان نامه می نویسند یکی هم پادشاهی هند بوده این خیلی کار مهمی است بالاخره

پیغمبر در آخر سال ششم هجری در اوایل سال هفتم هجری فرمودند که من مأمور شدم که هدایت خود را به تمام دنیا برسانم بعد از نزول این آیه که از آیات سوره اعراف است و آیه ۱۵۸ است {قل یا ایهاالناس انی رسول الله علیکم جمیعاً} نامه ها که نوشته شده (چند تا از آنها که مهم هستند را توضیح خواهیم داد) بعضی پذیرفتند و قبول کردند و مسلمان شدند یکی از آنها که خیلی با رغبت پذیرفت ملک حبشه بود که جزء افریقا است و در آن روز خیلی مهم بود، پادشاه حبشه دعوت پیغمبر(صلی الله وعلیه وآله) را پذیرفت و پیغمبر هم خیلی به او عنایت داشت حتی موقعی که سلطان حبشه از دنیا رفت پیغمبر در مدینه برای او نماز خواندند، و یکی دیگر که نامه پیغمبر(صلی الله وعلیه وآله) را پذیرفت ملک مصر است و هدایایی برای پیغمبر(صلی الله وعلیه وآله) فرستاد، بعضی ها می گفتند ما فکر کنیم بعد جواب می دهیم، امیر بحرین هم ایمان آورد یمن هم جزء کسانی بود که با اختیار خودش ایمان آورد، در جلد ۱۶ الصحیح من سیره النبی الاعظم صفحه ۱۵۶ چند از این نامه ها وجود دارد ایشان بحثی را در آنجا باز کرده اند که مخاطبه ملوک در آن روز کار آسانی نبود چون سلاطین همان طور که حضرت امیر فرمودند آنقدر نخوت و تکبر و استبداد داشتند که حاضر نبودند از یک نفری که در عربستان رشد کرده و بوجود آمده تبعیت کنند چون در آن زمان عربستان یک مدّتی زیر سیطره ایران و مدّتی زیر سیطره روم بوده و از خود استقلالی نداشته و مملکت عقب مانده ای بوده

و مردمش هم به دلیل عقب ماندگی چیزی نداشتند تا دولت ها در او طمع کنند و بر آن تسلط پیدا کنند، حالا یک نفر از آنها برخاسته و می گوید من پیغمبرم و نامه نوشته برای سلاطین، این است که حساسیت زیادی در این موضوع وجود دارد برای چهار نفر که یکی از آنها ملک فرس بود که در آن زمان خسرو پرویز بود، پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که به دنیا آمدند در زمان انوشیروان بود اینها همه از سلاطین ساسانی هستند البته در میان مردم درست کرده بودند که انوشیروان عادل بوده، نخیر! امام هم می فرمودند و در کتابشان هم دارند که عادل نبوده، سلطان عادل می ما نداریم و بخاطر همین امام هم می فرمایند و در شاهنامه فردوسی هم هست که در زمان انوشیروان مردم چند طبقه بودند و نظام طبقاتی عجیب حاکم بوده که بعضی از طبقات از سواد و علم محروم بودند و حق درس خواندن نداشتند اختلاف میان ایران و روم مدتی تداوم داشت به همین دلیل انوشیروان می خواست با روم بجنگد و احتیاج به پول داشت برای هزینه کردن در جریان نظامی، گفتند یک کفش گری است که ثروتمند است رفتند سراغ او، کفش گر حاضر شد که پول بدهد به شرط اینکه سلطان اجازه بدهد پسر او درس بخواند، طلاهایی که داده بود بار کردند و آوردند پیش انوشیروان و به او گفتند که این کفش گر به این قصد پول را داده در شاهنامه فردوسی دارد که (برو همچنان بازگردان شتر) انوشیروان پول را برگرداند و قبول نکرد و گفت که درس خواندن فقط مال سلاطین و سلاطین زادگان است و عده ای از علماء و

دبیران و کارمندان دولت هم حق داشتند که درس بخوانند بقیه مردم حق درس خواندن نداشتند خلاصه یک حدیثی به دروغ درست کردند و امام هم می گوید، و آن حدیث اینکه {وَلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ} که پیغمبر فرمودند من در زمان سلطان عادل به دنیا آمدم. حالا بعد از چند سال که انوشیروان مرده، دولت مال خسرو پرویز است پیغمبر (صَلَّى اللهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ) برای ملک فرس که خسرو پرویز است و دیگر ملک روم که به او هِرَقْل می گفتند که از کلمه هراکلی یوس گرفته شده و دیگر ملک مصر که مقوقس بود و ملک حبشه که نجاشی بود این چهار تا مهم بودند. اینها ملک بودند بقیه امرای قبایل بودند. گفتند در نامه ها باید مُهری باشد و مجبور شدند مُهری بنام پیغمبر درست کنند که سه سطر بود (الله - محمد - رسول) یعنی محمد رسول الله ولی به این ترتیب نوشتند برای احترام الله بالاست بعد محمد و بعد رسول، نامه ها نوشته شد و مهر زده شد و با افرادی برجسته نامه ها فرستاده شد مثلاً مال ایران را عبدالله بن حذافه که مردی بسیار برجسته بود حتی به آنها وقتی به پیش سلطان رسیدند گفتند سجده کنید ولی آنها قبول نکردند و گفتند ما برای غیر خدا سجده نمی کنیم خیلی مقاوم بودند. حالا کمی از نامه ای که پیغمبر (صَلَّى اللهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ) برای ایران نوشته است را می خوانیم، در صفحه ۲۶۱ از همان کتاب که عرض کردم در جلد ۱۶ این است: {بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ الْيَ كَسْرِي عَظِيمِ فَارِسَ، سَلَامٌ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهَدْيِ وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ شَهِدَ أَنْ

لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمداً عبده و رسوله، ادعوك بدعايه الاسلام { تو را من به اسلام دعوت مي كنم } فإني
أنا رسول الله الى الناس كافة { براي همه مردم فرستاده شده ام } لأنذر من كان حياً و يحق القول على الكافرين أسلم تسلم {
اسلام بياور تا سالم بمانی } فإن أبيت فعليك إثم المجوس { اگر اسلام نياوری گناه مجوس هم (که مردم ايران در آن موقع
دين مجوس داشتند) به گردن تو خواهد بود، نامه وقتی به دست خسرو پرويز می رسد يك نفر نامه را می خواند همين که می
بيند در اول نامه پيغمبر خدا اسمش را قبل از اسم او نوشته ديگر نمی گذارد که نامه تمام شود نامه را پاره می کند، اين چه
کسی است که اسم خود را قبل از اسم من نوشته در حالی که عبد من است؟! خوب در برابر اين فکر بايد جهاد ابتدایی باشد،
يمن و عراق در آن موقع تحت سيطره ايران بوده و از آن طرف مصر تحت سيطره روم بوده است بعد خسرو نامه ای می نويسد
برای پادشاه يمن (بازان) که يك نفر از مدينه برای من نامه ای نوشته است، چند نفر بفرست که او را بگيرند و نزد من بياورند
و او هم همين کار را کرد و چند نفر را فرستاد که بروند پيغمبر را بگيرند و بياورند نزد خسرو پرويز، بعضی از جزئیات را نمی
خواهيم بگويم خلاصه آمدند خدمت پيغمبر بعد پيغمبر (صلی الله و عليه وآله) فرمودند یکی دو روز صبر کنید آنها هم صبر
کردند بعد از دو روز آمدند نزد پيغمبر و گفتند ما مأمور هستيم و بايد زود کار انجام شود به

ما جواب دهید و پیغمبر فرمودند دیشب شیرویه پسر خسرو پرویز پدر خود را کشت و خسرو پرویز کشته شد در فلان شب و فلان ساعت، آنها تاریخ گذاشتند و برگشتند به نزد بازان سلطان یمن و سلطان یمن گفت من تحقیق می کنم اگر این درست باشد من ایمان می آورم از این جهت تحقیق کرد و ایمان آورد، خوب این جریان پادشاه ایران بود با نامه پیغمبر، پیغمبر فرمودند که {مَرْقَ اللَّهُ مَلَكَهُ} نامه مرا پاره کرد خداوند هم سلطنت او را پاره خواهد کرد، سلمان هم در آنجا بود پیغمبر فرمودند که {یا سلمان سیوضع علی رأسک تاج کسری} تاج کسری (سلاطین ساسانی) بر سر تو گذاشته خواهد شد سلمان در آنجا داشت زنبیل می بافت خیلی استبعاد می کردند که چنین جریانی باشد بعداً چند دفعه مسلمان ها با ایران جنگیدند در مدائن و تیسفون جنگیدند و آخرین جنگ در نهاوند بود که آن فتح الفتوح صورت گرفت، مدائن هفت شهر بود مدائن پایتخت سلاطین ساسانی بوده تیسفون هم به او گفته می شد، مدائن که فتح شد و خزائن ساسانی به دست مسلمان ها افتاد سلمان در آنجا حضور داشت سلمان از داخل خزانه تاج را برداشت و تاج انوشیروان را بر سرش گذاشت و گفت الحمدلله که من نمردم و وعده پیغمبر را درباره خودم به حقیقت درک کردم و دیدم. خلاصه یکی از فصل های مهم موضوع مطالعه این نامه هاست که مرحله ای است از هدایت پیغمبر (صَلَّى اللهُ وَعَلَيْهِ وَآلِهِ). دیروز عرض کردیم که صاحب جواهر در صفحه ۴۶ در جلد ۲۱ می گوید که جهاد ابتدایی از ضروریات اسلام است بلکه از قطعیات اسلام است چون ما هستیم و این

آثار اسلامی، در برابر آثار اسلامی می بینیم که جهاد ابتدایی لازم است منتهی اسلام می خواهد که مسلمان ها در حدی باشند {و أعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل} {خذوا حذرکم} آنقدر مسلمان ها را در سطح بالا نگه دارند از لحاظ آمادگی نظامی، آمادگی روحی، آمادگی فکری که اینها بتوانند اسلام را نشر دهند، امام(رضوان الله علیه) چند کتاب در رابطه با جهاد دارند یکی دفاع مقدس که یک جلد از دفتر تبیان است، یکی جنگ و دفاع است، یکی سپاه پاسداران، یکی ارتش که ۵، ۶ جلد است در تمام اینها امام این حرف را دارد که مسلمان های صدر اسلام و تربیت شده ی مکتب پیغمبر(صلی الله وعلیه وآله) برخودشان لازم می دانستند که حرکت کنند و بروند و آنقدر قدرت داشته باشند و با قدرت خودشان دنیای کفر را دعوت به اسلام کنند البته اول با منطق و استدلال و در آخر {آخر الدواء الكي} انشاء الله امیدوارم در این بحث توفیق پیدا کنیم که ادامه دهیم.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در اقسام جهاد بحث بسیار مهمی است تا بدانیم در چه موردی شارع مقدس جهاد را واجب کرده، آنچه در کلمات فقهاء دیده می شود جهاد را به سه دسته تقسیم کرده اند یا گاهی به چهار قسمت که عرض می کنیم. اول گفتند جهاد ابتدایی، که برای دعوت به اسلام مسلمان ها به عنوان جهاد حرکت کنند و کفار را به اسلام دعوت کنند، دوم جهاد با بغات است، بغات یعنی کسانی که در برابر امام وقت خروج کرده اند و تن به آن حکومت نمی دهند مثل ناکسین، مارقین و قاسطین، در آن قسمت اول

ص: ۶۰۹

که با کفار بود آن را دو قسم کرده اند و لذا شده سه قسم، یکی یهود و نصری و اهل کتاب که مجوس هم جزء اهل کتابند و یکی کفاری که غیر اهل کتاب باشند و بت پرست باشند یا اساساً منکر خدا باشند. خوب یک قسمی هم استطراداً دارند که اگر کسی نسبت به دفاع از مالش یا جانش یا عرضش بخواهد دفاع کند، دفاع یک بحث دیگر است که اگر یک مملکت اسلامی و بیضه اسلام در مرکز خطر قرار بگیرد و دشمن حمله کند بر مسلمان ها واجب است که به عنوان دفاع حرکت کنند و جهاد انجام دهند این اقسامی است که گفته شده است. یک مطلب مهم که به نظر ما وجود دارد این است که این حصر حاضر نیست و جهاد منحصر در این نیست، این است که ما بعضی از جهادها را می بینیم که ائمه(علیهم السلام) بر آن صحه گذاشتند و انجام دادند ولی در هیچ یک از اینها مندرج نیست، روشن تر از همه قیام سیدالشهداء(علیه السلام) است که {من رای سلطاناً جائراً متسحلاً لحرم الله ناکساً لعهد الله مخالفاً لسنه رسول الله یعمل فی عبادة بالاثم و العدوان و لم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حق علی الله عن یدخله مدخله} بعد فرمودند که {علی ان هولاء قد لزموا طاعه الشیطان و ترکوا طاعه الرحمن و أظہروا الفساد و الجور و الظلم و} جهاد سیدالشهداء(علیه السلام) که شاه فرد جهاد است در هیچ کدام از اقسامی که گفته اند مندرج نیست یا مثلاً جهاد زید که امام صادق(علیه السلام) فرمودند جهاد صحیحی بود و زید چنین و چنان بود

ص: ۶۱۰

و اگر غالب می شد بر عهد و پیمان خود وفا می کرد قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک از بنی امیه بود، یا قیام شهدای فخر در زمان امام موسی کاظم (علیه السلام) که بر آن صحّه گذاشتند اینها هم نوعی از جهاد است ولی در کلمات فقهاء این طور جهادها اصلاً معنون نیست و حال آنکه خیلی مهم است مخصوصاً با توجه به آن تعلیلات و عباراتی که در فلسفه و حکمت جهاد ذکر شده، امام (رضوان الله علیه) این قسم چهارم و اخیر را که عرض کردم در جای جای کلماتشان وجود دارد که این جهاد است و لازم است برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین و هر کجا که کفر و ظلم و شرک و استکبار باشد باید جهاد با آنها انجام بگیرد، فقهای ما یک مطلب دیگر هم دارند مثل علامه در قواعد و محقق در شرایع که بعد از اینکه در وجوب جهاد بحث کرده اند و گفته اند که واجب است چون اصل وجوب را نمی شود انکار کرد آنقدر آیات قرآن و روایات و سیره وجود دارد که اصل وجوب جهاد را نمی شود انکار کرد، رفته اند سراغ یک موضوع دیگر که ما درباره اش بحث کردیم، آن که جهاد باید با حضور امام عادل باشد یا اذن امام عادل به کسی که او را شخصاً برای جهاد معین کند، امام عادل را به امام معصوم تفسیر کرده اند این باعث شده که در زمان غیبت امام عصر (عجل الله فرجه الشریف) به طور کلی جهاد تعطیل و متوقف باشد جهاد با آن همه فلسفه که موجب عزت اسلام، جهادی که هر کجا که فتنه است باید

{قاتلوهم} باشد و امثال آن، کسی که این را صریحاً ادعا کرد صاحب ریاض بود که ادعای اجماع کردند و گفتند به اجماع فقهاء ما در زمان غیبت جهاد ساقط است و همین طور شهید ثانی در مسالک، ما این را بحث کردیم و روایاتش را هم خواندیم و گفتیم که این روایات نفی می کند جهاد با حکومت های جور را و مقصود این نیست که اگر امام معصوم حضور نداشت جهاد به طور کلی تعطیل شود، صاحب جواهر در اینجا عبارت خیلی خوبی داشتند، خواندیم و آدرسش را هم عرض کردیم و گفتیم صاحب جواهر می گوید ولایت فقیه را شما چه می گوید؟! خوب وقتی امام در میان مردم نباشد فقیه ولایت دارد، این همه ادله که برای ولایت فقیه داریم فقیه باید همان کار را انجام دهد که امام اگر خودش در میان مردم بود انجام می داد، بعد ایشان با شدت گفتند که اگر کسی ولایت فقیه را قبول نکند از فقه بوئی نچشیده و به رموز اهل بیت آشنا نشده و چیزی نفهمیده ولی حالا می بینیم که محقق در شرایع، علامه در قواعد گفتند چون جهاد منوط و مشروط است به اینکه امام معصوم باشد یا نائب خاص که از طرف امام مأذون باشد در زمان غیبت جهاد نیست، خوب این خیلی عبارت مهمی است حتی شیخ طوسی در مبسوط دارد که {بل هو قبیح} بلکه وقتی که امام در میان مردم نیست و بخواهند جهاد کنند قبیح است و از این قبیل عبارات. این بحث خیلی مهمی است و این باعث شد که مسلمان ها در طول تاریخ عقب رفتند در کلمات امام (رضوان الله علیه)

که گفتیم دفتر تبیان و سفینه نور که مبین کلمات امام و برداشت امام از اسلام است و این برداشت را در کس دیگری نمی بینیم، چون در یک زمانی واقع شدند که درد و رنج مردم را، مظلومیت مردم را، مظلومیت مستضعفان و مسلمانان را درک کردند و از طرفی هم به سیره پیغمبر (صلی الله و علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) و آیات قرآن احاطه داشتند و برداشت خاصی داشتند در جای جای این کتاب ها که عرض کردم مطالعه کنید کلمات ایشان وجود دارد مثلاً ایشان می گویند هر کجا فتنه باشد باید برای از بین بردن فتنه جهاد کرد و می گویند چند فتنه ای بالاتر از اینکه یک رژیم ستم شاهی بوجود بیاید و نوکر بیگانگان باشد و مستشارانی که در این رژیم هستند مملکت را میدان غارت و چپاول اموال مردم قرار دهند و امثال ذلک، این یک نوع جهادی است که در کلمات فقهاء نیست هر کانونی و هر مرکزی که اینطور باشد ایشان جهاد را با او لازم می داند آیات قرآن را نیز به همین ترتیب ایشان تفسیر می کنند ما بعد کلمات ایشان را نقل خواهیم کرد. در وسائل الشیعه یک بابی وجود دارد باب نهم از ابواب جهاد عدو که چهار صفحه است این را با دقت مطالعه کنید باب خیلی عجیبی است و مطالب و روایات عجیبی دارد، کلینی (محمد بن یعقوب) نقل می کند هر چند در سند یکی دو نفر هستند که توثیق نشده اند بکر بن صالح و قاسم بن یزید {عن ابی عمرو زهری (زبیری) عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قلت له أخبرنی عن الدعاء الی الله و الجهاد فی

سیله { سؤال می کند به اینکه دعوت به خدا و جهاد فی سبیل الله چه طور باید باشد؟ {أهو لقوم لا يحلّ إلّا لهم ولا يقوم به إلّا من كان منهم أم هو مباح لكل من وحد الله عزوجلّ و آمن برسوله (صلّى الله عليه وآله) و من كان كذا فله أن يدعو إلى الله عزوجلّ و إلى طاعته و أن يجاهد فی سبیل الله} تکرار کلمه جهاد در این روایت خیلی مهم است {فقال ذلك لقوم لا يحلّ إلّا لهم ولا يقوم به إلّا من كان منهم} امام صادق(علیه السلام) فرمودند که جهاد مال کسانی است که اشخاص خاصی هستند که برای آنها حلال است و باید قیام نکند به جهاد با کسی که جز آنها نباشد {و قلت من اولئك} اینها چه کسانی هستند؟ {قال من قام بشرائط الله عزوجلّ فی القتال و الجهاد علی المجاهدين فهو المأذون له فی الدعاء الی الله عزوجلّ} چون در زمان امام صادق(علیه السلام) و قبلش در زمان ائمه دیگر بنی امیه و بنی عباس به عنوان جهاد حملاتی به نقاط بسیاری داشتند اما منظورشان این نبود که مردم مسلمان شوند و منظور آنها فقط تسلط بود و اینکه سلطه پیدا کنند و نقاط تسلط خودشان را وسعت دهند حتی در تاریخ جورج زیدان هست که بعضی از اهل کتاب مثل یهود و نصاری می گفتند ما جزیه می دهیم با ما جهاد نکنید ولی آنها می گفتند ما جزیه نمی خواهیم ما با شما جهاد می کنیم که بر شما تسلط پیدا کنیم ما نمی خواهیم که شما مسلمان شوید خلاصه آنها به زعم خودشان جهادهایی انجام می دادند که در اصل جهاد نبود، امام صادق(علیه

السلام) در اینجا شرایط جهاد و مجاهدین را می فرمایند ولی آنچه از اینجا استفاده می کنیم این است که ولی فقیه و امام معصوم شرط نیست ایشان می فرمایند اشخاصی که این چنین باشند. البته این را می توان گفت که چون جهاد از شئون حکومتی اسلام است باید تحت نظر امام یا فقیه باشد اما نه اینکه اگر امام معصوم نبود به کلی جهاد تعطیل شود {فقلت من اولئك} فرمودند کسی که شرایط جهاد را رعایت کند. {و من لم یکن قائماً بشرائط الله عزوجل فی الجهاد علی المجاهدین فلیس بمأذون له فی الجهاد و الدّعاء الی الله حتی یحکم فی نفسه بما أخذ الله علیه من شرائط الجهاد} اول باید خودش را اصلاح کند بعد جهاد کند {قلت بین لی یرحمک الله} برای من بیانتان را بیشتر توضیح دهید {قال إنّ الله عزوجل اخبر فی کتابه الدعاء الیه} خداوند خیر داده که دعوت کنید مردم را به خدا {و وصف الدعاء الیه} هم دعاء را خداوند امر کرده، که در جهاد مردم را به سوی خدا دعوت کنند و هم دعاه را توصیف کرده که چه کسانی می توانند باشند {فأخیر أنه تبارک و تعالی أول من دعا الی نفسه و دعا الی طاعته و اتباع أمره فبدأ بنفسه فقال} اول کسی که دعوت می کند مردم را به سوی خدا خود خداست می گوید چ بعد از خداوند رسول را ذکر کرده {ادع الی سبیل ربّیک بالحکمه و الموعظه الحسنه و جادلهم بالّتی هی أحسن یعنی القرآن- و لم یکن داعیاً الی الله عزوجل من خالف أمرالله} اما کسی که مخالف امر خدا باشد نمی تواند داعی باشد {و}

قال في التبي (صلى الله عليه وآله) و أنك لتهدى إلى صراط مستقيم { تهدي یعنی تدعو } ثم ثلث بالدعاء اليه بكتابه { خداوند دعاه را حساب می کند اول خدا بعد پیغمبر بعد خود قرآن } إن هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم أي يدعو { این خدا و پیغمبر و قرآن بعد آمده سراغ مردم اینطور می گوید } و لنكن منكم أمة يدعوون الى الخير و يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر و اولئك هم المفلحون { در میان مردم هم این چنین کسانی می توانند مجاهد باشند و مردم را به خیر دعوت کنند، امر به معروف کنند و نهی از منکر کنند } ثم اخبر عن هذه الامه... { بعضی عبارت ها که لازم نیست بنده حذف می کنم، بعد از اینکه این آیه آمد } أن الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و اموالهم بأن لهم الجنة { که در اواخر سوره توبه است } قام رجل الى رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقال أرأيتك (یعنی اخبرنی) یا نبی الله ، الرجل يأخذ سيفه فيقاتل حتى يقتل إلا أنه يقترب من هذه المحارم { گاهی شخصی به عنوان جهاد شمشیر بر می دارد و جهاد می کند و کشته می شود و گاهی هم مرتکب محارم شده } أشهيد هوفأنزل الله عزوجل على رسوله { نه هر کسی که شمشیر برداشت } التائبون العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله { این هشت صفت است که بعد این آیه برای مجاهدون ذکر کرده، باید مجاهدین این چنین باشند، ما بعضی کلمات را معنا می کنیم، سائحون را به صائمون معنی می کنند یعنی روزه گیرنده ها، اما سائحون یعنی حرکت کننده ها. بعد می فرمایند که } ثم أخبر تعالى أنه لم يأمر بالقتال

الّا اصحاب هذه الشروط}. چند وقتی که در مکه بودند جهادی نبود هر چند بسیار شکنجه و ظلم می کنند ولی وقتی به مدینه آمدند بالاخره تقاضا کردند که اذن جهاد بدهند این آیه آمد که در سوره حج است {إِذْنٌ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظَلَمُوا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِذَا مَا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ} بله! اذن داده شد به کسانی که یقاتلون و به جهاد برخاستند، اینها مظلوم شدند و خداوند به اینها کمک خواهد کرد اینها کسانی هستند که از مکه اخراج شدند {بغیر حق} {الّا اینکه می گفتند {ربنا الله} حالا- این را بینیم امام چطور معنا می کند {أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا} امام می فرماید این آیه می گوید هر کس که مظلوم است حق دارد جهاد کند همه مؤمنین دنیا مظلومند چون خداوند متعال حکومت و قدرت و موقعیت های اجتماعی را برای مؤمنین قرار داده هر کسی از کفار بخواهد در یک مسند حکومت قرار بگیرد این به مؤمنین ظلم کرده است، خداوند می فرماید کسانی که {ظلموا} حق دارند که برخیزند و جهاد کنند و بعد این شخص از امام می پرسد که {الذین اخرجوا من ديارهم} آن مسلمان ها را می گوید که از مکه اخراج شدند ولی شما می گوید که هر مؤمنی حق دارد به واسطه این آیه جهاد کند ولی امام این را اینطور تفسیر می کند می گویند چون تمام مسندهای حکومتی و قدرت ها را خداوند برای مؤمنین قرار داده و کسی غیر از مؤمن در این مسندها قرار بگیرد ظلم کرده به مؤمنین، این صغری، کبری هم {أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا} خداوند هم اذن داده به مظلومان

که جهاد کنند، امام اینگونه معنی می کنند، این شخص این سؤال را کرد که این آیه مخصوص آن کسانی است که از مکه اخراج شدند و ایشان می فرمایند که {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْنَهُمْ ظُلْمُوا، مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ أَحَقَّ بِمَنْهُمُ} هر چیزی که مؤمن آحق باشد به آن از آنها، مؤمن آحق است به اینکه مسندهای قدرت را به دست بگیرد، چرا؟ چون حکمت جهاد اقامه عدل است مثلاً. {بِالْبَيِّنَاتِ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ} که قبلاً بحث کردیم، خداوند در آیات قرآن اول می فرماید که تمام پیغمبران آمدند تا مردم به عدل قیام کنند در همین آیه که در سوره حدید است، بعد می فرماید {وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ} آن وقت مفسرین این چنین می گویند، می گویند تناسب این است که پیغمبران همه آمدند برای اجرای عدالت ولی عدالت خود به خود جاری نمی شود چون افرادی هستند که ظالمند و حاضر نیستند که به عدالت قیام کنند پس حدیدی لازم است این حدید باس شدید دارد از آن آلات و ابزار جهاد ترتیب داده شود تا اینکه جهاد بوجود بیاید و عدالت بوجود بیاید، بعد امام صادق (علیه السلام) اینطور می فرمایند {مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ أَحَقَّ بِمَنْهُمُ} چیزی که مؤمنان آحق اند همان قدرت است، {وَ أَنْمَّا لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ قَامُوا بِشَرَايِطِ الْإِيمَانِ الَّتِي وَصَفْنَاهَا} مآذون نیست در قتال حتی مظلوم باشد، مظلوم نیست حتی مؤمن باشد، مؤمن نیست حتی قائم باشد به آن شرایطی که ما گفتیم بنابراین هر مؤمنی که قائم باشد بر آن شرایط و اوصاف مظلوم

است چون این قبیل مؤمنین صلاحیت دارند که مسندها و قدرت ها را در اختیار بگیرند و خداوند این قدرت ها را برای آنها قرار داده هر کسی غیر از مؤمنین این قدرت ها را در اختیار بگیرد به مؤمنین ظلم کرده و خداوند اذن داده به کسانی که مظلوم واقع شده اند قیام کنند امام صادق (علیه السلام) اینگونه معنا می کنند این روایت خیلی عجیب است از جمله چیزهایی که از آن استفاده می شود این است که اگر امام معصوم هم نباشد جهاد باید انجام شود با افرادی که با این اوصاف هستند، بعد آن شخص می گوید که آقا این آیه درباره مهاجرین نازل شده که مجاهدین که از مکه اخراج شدند اینگونه جهاد کنند برای اینکه حقیقتاً غضب شده بود {فما لهم فی قتالهم کسری و قیصر} چرا مسلمان ها رفتند با کسری و قیصرها جنگیدند (که دیروز خواندیم بعد از آن نامه ها با سلطان ایران و قیصر روم جنگیدند)، می گوید این آیه چه مناسبتی دارد با این استدلالی که شما می کنید که مسلمان ها با کسری و قیصر بجنگند، حضرت فرمودند که منظور این است که کسانی که مظلوم واقع شدند به قتال با ظالم بروند، کسری و قیصر و غیر اهل مکه هر کسی که باشد، معنی آیه را طوری تفسیر کردند که تعمیم دهند و جوب قتال و جهاد را برای کل مظلومین و مؤمنین عالم، البته کسری و قیصر که این مقام ها را داشتند از این جهت با اسلام و پیغمبر (صلی الله علیه واله) به مخالفت برخاستند که چون می دیدند پیغمبر برایشان خطر دارد چون پیغمبر ۱۳ سال در مکه بودند و آیات قرآن نازل شده، بیشتر

سُورِ قرآنِ مکّی است و ده سال هم در مدینه بودند و قرآن نازل شده در سال ۶ یا ۷ هجرت پیغمبر به اینها نامه نوشتند در طول این مدت این سلاطین ابر قدرت با قدرتی که داشتند از تمام اوضاع پیغمبر با خبر بودند و قرآن را مطالعه کردند و دیدند در قرآن مطالبی است که برای آنها خیلی خطر دارد که قرآن یکی از کارهای پیغمبران خدا را قیام می داند، قیام ابراهیم در برابر نمرود، قیام موسی در برابر فرعون، اصلاً قیام در برابر حکومت های باطل اولین گام و بیت القصیده قیام انبیاست و می دیدند که این قرآن همه اش مبارزه با ظلم و ظالمین است و خودشان هم می دانستند که ظالمند، قرآن می گوید {إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَہَ أَهْلِهَا أُذْلَہُ} این قرآن که اینقدر لحن انتقادی و با شدت نسبت به ملوک و سلاطین دارد از این جهت احساس خطر بزرگی می کردند برای خودشان با آمدن اسلام، این است که آن شخص از امام صادق سوال می کند که با کسری و قیصر چرا مسلمان ها جنگیدند آیه که خواندید مربوط بود به {الذین اخرجوا من ديارهم بغير حق} مهاجرین، حضرت فرمودند نه منظور این نیست، منظور این است که کسانی که مسند و مرکزی را در اختیار گرفتند و آنجا را مرکز ظلم و فساد کردند مسلمان ها بایستی قیام کنند و آن مرکز فساد را بکوبند این حدیث چهار صفحه است که ما دو صفحه از آن را خواندیم این را مطالعه کنید بقیه انشاء الله برای فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار متعال در روزهای چهارشنبه

ص: ۶۲۰

از مباحث و مطالب کتاب شریف نهج البلاغه می باشد، که یکی از متون بسیار مهم اسلامی است یعنی بعد از قرآن مجید کتابی به این عظمت و متانت و جامعیت نداریم و بحث ما در این کتاب که مطالب بسیاری دارد درباره اصول و مبانی حکومت اسلامی است. امام (رضوان الله علیه) در جای جای صحیفه نور از نهج البلاغه نام برده اند، در یک جا فرموده اند، فکر می کردند که بعد از سقوط رژیم سلطنتی یک رژیم سرکار خواهد آمد مشابه همان یا کمی بهتر از آن ولی حالا باید بدانند این یک حکومت و نظامی است که اساس مشی اش بر مثل نهج البلاغه است که مبین خصوصیات حکومت اسلامی است. در عظمت این کتاب مطالبی بیان فرموده اند، که هر کسی به اندازه فهم و درک خودش از این کتاب استفاده می کند و بعد کلمه ای را فرموده اند، که در این کتاب کلمه ای است در مورد خدا که در مسأله توحید است {داخل فی الأشياء لا بالمازجه خارج عن الأشياء لا بالمغايره} فرموده اند هر کس قبل از مطالعه شروح ببیند در ذهن خودش از این کلمه درباره خدا چه می فهمد آن فهمش دلیل آن خواهد بود که در مسأله توحید چقدر کمال دارد. ما در بحث خودمان که اصول و مبانی حکومت اسلامی است ۳۰ فصل و اصل داریم، اصل اول دقت و حفاظت درباره بیت المال، چون بیت المال یک مال عمومی است و درباره صرف کردن مال عمومی دقت بسیاری باید اعمال شود چون برای همه است و اگر کسی توجه نکند و زیاده روی کند در برابر یک ملت مسئولیت دارد. در جلسه گذشته عرض کردیم که در قرآن مجید درباره پیغمبران،

ص: ۶۲۱

خداوند یک برجستگی ذکر کرده است، درباره حضرت یوسف (علیه السلام) {وقال الملك ائتونی به استخلصه فلما كلمه قال انك اليوم لدينا مكين أمين} بعد از اینکه برای حضرت یوسف (علیه السلام) آن جریان ها و مرارت ها پیش آمد، بالآخره یوسف شناخته شد، ملک یوسف را خواست و گفت که او را از خواص خودم قرار می دهم بعد که با او حرف زد {قال انك اليوم لدينا مكين أمين - قال اجعلني على خزائن الأرض ائني حفيظ عليم} این بیت القصیده جریان حضرت یوسف (علیه السلام) است و آن برجستگی که قرآن بیان کرده است این است که آن خزائن الارض که بیت المال جزء آن هست باید تحت نظر کسی باشد که حفيظ عليم باشد، هم عليم باشد که بداند کجا باید مصرف شود و هم حافظ و نگهبان باشد تا در آنجا که مصرف می شود زیاده روی و تخطی و تخلف بوجود نیاید. ما بحث را از بیت المال آغاز کردیم در جای جای نهج البلاغه درباره این موضوع مطالبی هست، یکی در خطبه ۱۲۶ که حضرت امیر (علیه السلام) وقتی زمام امور را به دست گرفت فرمودند {لتبليّن بلبله و لتغربلن غربله و لتساطرن سوط القدر حتى يعود أسفلکم أعلا- کم و أعلا- کم أسفلکم} خودشان پیش بینی می کردند و دانستند که این جریان حکومت، بالا و پایین هایی و تحوّل وجود خواهد آورد و این امر غربالی خواهد بود که چه کسی می تواند تحمّل کند و چه کسی نمی تواند تحمّل کند، این خطبه در موضوع بیت المال است که به ترتیب شماره گذاری فیض الاسلام کلام ۱۲۶ می باشد. این خطبه در شرح خوئی جلد ۸، صفحه ۱۸۲ تا ۱۹۴ می باشد، اگر کسی

این شروح را مطالعه نکند آن حقائق موجود در نهج البلاغه را نمی تواند درست درک کند، در این شرح می فرمایند که این خطبه و مطالب این خطبه تحوّل عجیب بوجود آورد و همین کار باعث شد که طلحه و زبیرها بروند کنار و جنگ جمل را بوجود بیاورند و همین باعث شد که جنگ صفین بوجود آمد. شرح ابن ابی الحدید جلد ۸، صفحه ۱۰۹، شرح بحرانی جلد ۳، صفحه ۱۳۰ شرح فی ضلال جلد ۲، صفحه ۱۳۰. سید رضی قبل از اینکه خطبه را بیان کند این مقدمه را ذکر کرده اند {ومن کلام له لَمَّا عُوتِبَ عَلَي تَصْيِيرِهِ النَّاسَ أَسْوَهَ فِي الْعَطَاءِ} پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) دأب و برنامه شان این بود که بیت المال را میان همه، میان کسانی که سهمی از بیت المال داشتند بالسویّه تقسیم می کردند، آن موقع هم بگونه ای بود که بسیاری از مردم در بیت المال سهیم بودند، خودشان را آماده می کردند و در موقع جهاد به جهاد می رفتند و در موقعی که جهاد نبود آمادگی خودشان را حفظ می کردند و از بیت المال ارتزاق می کردند و سهم می بردند، پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به همه به طور مساوی می داد، فرقی بین افراد نبود. زمان ابوبکر هم مطلب به همین ترتیب بود ولی عمر در بیت المال تفاوت هایی ایجاد کرد به کسانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند بیشتر داد، به زنان پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) بیشتر داد، در میان زن های پیغمبر برای عایشه سهم بیشتری قائل شد، عرب را بر عجم ترجیح داد به عرب ها بیشتر می داد، به کسانی که نفوذ داشتند و فعّال تر بودند و دور و

بر حکومت بودند و باعث تقویت حکومت می شدند و بدخواهان را از حکومت دور می کردند به این قبیل افراد بیشتر داد و تمایزهای زیادی قائل شد که در شرح خوئی بیان شده است. عثمان که آمد سرکار این مطلب را بیشتر تقویت کرد، به بستگان خودش، به خویشاوندان خودش بیشتر و بیشتر می داد. حضرت امیر(علیه السلام) این روند را می خواهند به زمان پیغمبر(صلی الله علیه و آله) بر گردانند و به همه مساوی بدهند. {ومن کلام له علیه السلام لَمَّا عُوتِبَ عَلٰی تَصْيِيرِهِ النَّاسَ اَسْوَهَ فِي الْعَطَاءِ} کلام امیرالمؤمنین وقتی که مردم را مساوی قرار دارد. اسوه در اینجا یعنی مساوی قرار دادن، حضرت از طرف زیاده خواهان و افزون طلبان مورد عتاب قرار گرفت و آنها اعتراض کردند، {من غیر تفضیل اولی السابقات و الشرف} حضرت اولی السابقات و الشرف را تفضیل نداد، فرمودند هر کس در جنگ ها کار کرده است برای خدا کار کرده است و عوضش را باید از خدا بگیرند و من در بیت المال اینگونه تفاضل هایی که خلفای قبل من (یعنی عمر و عثمان) بوجود آوردند قبول نداریم، این امر باعث شد که عتاب ها سرازیر شد به طرف حضرت امیر(علیه السلام)، آن زیاده خواهان و افزون طلبان طاقت نمی آوردند و عتاب و خطاب می کردند و همین باعث شد که طلحه و زبیر و امثال آنها به کنار رفتند. حضرت در مقابل عتاب آنها اینگونه فرمودند {أَتَامِرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ؟!} {أَتَامِرُونِي أَصْلَحَ أَتَامِرُونِي} بوده که با تأکید اینگونه شده است، آیا از من می خواهید که من جور و ظلم کنم به کسانی که زیر سیطره ی حکومت من هستند

تا برای خودم طرفدار درست کنم، چون معلوم است به صاحبان قدرت و نفوذ بیشتر دادن موجب درست شدن طرفدار می شود ولی این باعث ظلم می شود چون بیت المال برای همه است و این باعث کم گذاشتن حق افرادی می شود {و الله لا-أطور به ماسمر سمیر} والله من این کار را نمی کنم، یکی از خصوصیات حضرت امیر این قاطعیت و صراحت می باشد. سمر لغتاً به معنی صحبت در شب است، عرب صحبت در شب را می گوید سمر سموراً. شاعر هم می گوید {شنیده ام که محمود غزنوی شب دی- شراب خورد شبش جمله به سمور گذشت} {فقیر گوشه نشینی لب تنور گرفت- لب تنور بر آن بینوای عور گذشت- علی الصباح بزد نعره ای که ای محمود- شب سمور گذشت و لب تنور گذشت} خلاصه سمر سموراً یعنی در شب سخن گفتن اما کم کم سَمَر سموراً اسم شده است برای شب و روز. مادامی که شب و روز پشت سر هم و اختلاف لیل و نهار ادامه دارد علی این کار را نخواهد کرد. {و ما أمّ نجمٌ فی السماء نجماً} مادامی که ستاره ای در آسمان پشت سر ستاره ای حرکت می کند، چون ستاره ها که متراکم نیستند و در فضای پهناور هر یک مسیری دارند و در آن مسیر هر یک پشت سر دیگری حرکت می کنند، مادامی که شب و روز وجود دارد و مادامی که ستارگان آسمان پشت سر هم در حرکت اند من این کار را نخواهم کرد. {لو كان المال لی لسویت بینهم فکیف و أنما المالُ مالُ الله} اگر مال بیت المال مال خودم بود به همه مردم مساوی می دادم و حال اینکه مال مال خودم نیست و

مال خداست، از این جهت من در بیت المال تفاضل و تفاوتی برای این اشخاص قائل نخواهم شد. این است که یکی از صفات امیرالمؤمنین تقسیم بالسویه است. در بحار الانوار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۵، می دانید که بحار الانوار دو چاپ دارد و در آدرس ها به این باید توجه کنیم. یکی چاپ ایران و اسلامیة است و یکی هم چاپ بیروت است. هر دو تقریباً ۱۱۰ جلد می باشند تا جلد ۴۰، ۵۰ مساوی اند ولی از جلد ۵۰، ۵۵ که بالا- می رود ۳، ۴ جلد تفاوت تقدّم و تأخر وجود دارد. آدرسی که عرض کردم چاپ بیروت است. {قال رسول الله (صلى الله عليه و آله) لعلی یا علیّ تخاصم الناس بعد بسته خصال فتخصمهم} پیغمبر (صلى الله عليه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) فرمودند بعد از من با ۶ خصلت با پیشینیان خود به مخاصمت بر خواهی خواست، یعنی حضرت علی (علیه السلام) با خلفای قبل از خودش در این ۶ خصلت تفاوت دارد، پیغمبر (صلى الله عليه و آله) فرمودند با این ۶ خصلت با آنها به مخاصمه بر می خیزی ولی تو آنها را محکوم می کنی و جلو می آفتی. {إِنَّكَ أَوْلُ النَّاسِ إِيمَانًا بِاللَّهِ} این یکی از خصلت های تو است هیچ وقت به بت سجده نکردی ولی آن خلفای سابق قبلاً بت پرست بودند، آن کسی که یک لحظه ای در راه غیر توحید گام برداشت امیرالمؤمنین بود، سنی ها برای پرده پوشی به این مطلب خیل حرف ها زده اند و گفته اند اینگونه نیست که یکی از آنها ابن ابی الحدید می باشد و این مطلب را قبول نمی کند، دوم گفته اند علی ۱۰ ساله بوده که ایمان آورده است و ایمان صبی که نافذ

نیست و از این قبیل حرف ها که علیه حضرت امیرالمؤمنین می باشد آنها زیاد دارند. ۱- {أَنْتَكَ أَوَّلُ النَّاسِ إِيمَانًا بِاللَّهِ}، ۲- {وَأَقْمِهِمْ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ} تو کسی هستی که برای اجرای امر پروردگار از همه مستقیم تر و پایدارتر بودی. ۳- {وَأَوْفِهِمْ بِعَهْدِ اللَّهِ} به پروردگار از همه بیشتر وفا کردی ۴- {وَأَرْثِهِمْ بِالرِّعَايَةِ} تو به رعیت از همه مهربان تر بودی. ۵- {وَأَعْلَمَهُمْ بِالْقَضِيَةِ} در امور قضایی از همه مردم واردتر و آگاهتر بودی (أَقْضَاكُمْ عَلَيَّ). ۶- {وَأَقْسَمَهُمْ بِالسُّوْيَةِ} در قسمت کردن بیت المال به طور مساوی از همه دقیق تر بودی. {وَأَفْضَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ} از لحاظ فضائل و مناقب از همه بافضیلت تر بودی. این روایت را ما برای این کلمه ی {وَأَقْسَمَهُمْ بِالسُّوْيَةِ} ذکر کردیم. خلاصه این یکی از کارهای حضرت امیر(علیه السلام) بود که {إِسْوَةٌ فِي الْعَطَاءِ} یک تحوُّلی ایجاد کرد و بسیاری از افراد حریص و افزون طلب که عادت کرده بودند به سلطه خواهی از اطراف امیرالمؤمنین متفرق شدند و کنار رفتند و این باعث بوجود آمدن جنگِ جمل و صفین شد. این یک مورد بود که عرض شد. دوم نامه ۲۶ حضرت امیرالمؤمنین است که به بعضی از عمّالشان می باشد {وَقَدْ بَعَثَهُ إِلَى الصَّدَقَةِ} حضرت او را فرستاد برای جمع آوری ذکاوات و بیت المال، ما مختصر آن را می خوانیم خودتان مراجعه کنید، {وَأَمْرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سِرَائِرِ أَمْرِهِ وَخَفِيَّاتِ عَمَلِهِ} این کلمات را بیان می کنند و بعد می فرمایند وقتی بیت المال در دست تو است {فَوْفَهُمْ حَقُّوْقَهُمْ} حقوق مردم را به آنها برسان {وَأِلَّا تَفْعَلْ فَاِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خِصُومًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ} عرض کردیم چون بعضی از اموال مال ملّت است

اگر کسی در آن خیانت کند خصوم زیادی در روز قیامت خواهد داشت، گاهی کسی به مال یک فرد اجحاف می کند خصمش همان یک فرد است ولی گاهی اجحاف می کند به بیت المال، مانند همین برق که بیت المال است و اگر کسی در موقع خودش خاموش نکند و یا اضافه مصرف کند به همه مردم اجحاف کرده است و مانند آب و ... که برای عموم است و در مصرف آنها باید دقت زیاد اعمال شود. و اگر کسی زیاده روی کند {اکثر الناس خصوصاً یوم القیامه} می باشد، چون این اجحاف به یک ملت و میلیون ها نفر می باشد. {و بؤساً لمن خصمه عند الله الفقراء و المساکین و السائلون و المدفوعون و الغارم و ابن سبیل} بدا به حال کسی که در روز قیامت خصمش فقراء باشند، خصمش مساکین باشند، خصمش سائلون باشند کسانی که سائل به کف اند، خصمش مدفوعون باشند کسانی که رانده شده از اجتماع اند، خصمش در روز قیامت وام داران باشند، خصمش در روز قیامت ابن سبیل باشد، چون بیت المال با اینها بیشتر مطرح می شود. اگر کسی اجحاف کند همه اینها روز قیامت به عنوان خصم جلو انسان را می گیرند. {و من استهان بالامانه و رتع فی الخیانه} کسانی که متصدی بیت المال اند این در دست آنها امانت است، کسی که امانت را کوچک بشمارد و در راه خیانت گام بگذارد، {و لم ینزه نفسه و دینه عنها} دین خود را و خودش را از خیانت مصون نگه ندارد، {فقد أحلّ بنفسه فی الدنیا الذلّ و الخزی و هو فی الآخره أذلّ و أخزی} هم در دنیا برای خودش رسوائی و ذلت را بوجود آورده و

در آخرت هم اذَل و اُخزى است. و این کلمه ای که می خواهیم بخوانم بسیار مهم است و در نهج البلاغه مانند ستاره ای می درخشد. {و إن أعظم الخيانة خيانة الأمه و أفضع الغش غشُ الأئمه} بزرگترین خیانت، خیانت به یک ملت است و زرشت ترین غش و تقلب این است که انسان با پیشوایان و رهبران دینی تقلب و نفاق داشته باشد. ما در روایات داریم که در سه چیز نصیحت لازم است، نصیحت لغه به معنی خیرخواهی است، نصیحت یک امر قلبی است که قلباً انسان خیرخواه باشد، ما که به این کلمات می گوئیم نصیحت، مجازاً به آنها گفته می شود، چون این کلمات حاکی است از آن خیرخواهی به آنها گفته می شود نصیحت. ما روایت داریم که نصیحت در سه چیز خیلی لازم است {النصح لله و لرسوله و للأئمه} در سه چیز انسان باید قلباً خیرخواه باشد و با خلوص نیت باشد، یکی نسبت به خداست دوم نسبت به پیغمبر خدا و دین، سوم نسبت به پیشوایان دین، چون افرادی که نسبت به پیشوایان دین غش دارند، زبانشان چیزی می گوید و قلبشان چیز دیگر می گوید، این قبیل افراد ضرر زیادی به حکومت می رسانند چون حکومت به زبان آنها نگاه می کند و اعتماد می کند ولی آنها قلباً خائن اند و ممکن است در یک نقشه هایی علیه حکومت دخالت داشته باشند و یا خودشان طراح آن نقشه ها باشند. اضافه خیانه به أمه، اضافه مصدر به مفعول به است و همین طور در اضافه غش به أئمه و فاعل آن، شخص است یعنی خیانت کردن شخص نسبت به أمه، چون مصدر گاهی به فاعل و گاهی به مفعول به اضافه می شود.

مطلبی از بحار در مورد خطبه ۱۲۶ عرض کنیم، بحار جلد ۴۱، صفحه ۱۰۸، طائفه ای از اصحاب امیرالمؤمنین به نزد ایشان رفتند {عند تفرق الناس و فرار کثیرهم الی معاویه} در پی جریان عدالت امیرالمؤمنین مردم از اطراف ایشان پراکنده شدند چون تحمل عدل برایشان مشکل بود و به سمت معاویه فرار کردند، {طلباً لما فی یدیه} برای بدست آوردن آنچه در اختیار معاویه بود رفتند سراغ معاویه، چون بیت المال و اموال عمومی در شام در اختیارش بود، منسب و مقام هم که به اشخاص می داد، عییدالله بن عباس از طرف حضرت مجتبی (علیه السلام) بعد از شهادت امیرالمؤمنین معین شد که برای جنگ به طرف معاویه حرکت کند با ۱۲ هزار نفر از کوفه حرکت کردند، رفتند در چند منزلی وسط راه، معاویه برایش نامه نوشت که من یک میلیون درهم به تو می دهم این ۵۰۰ هزار درهم نقداً و بقیه را هم بعداً که آمدی به علاوه حکومت فلان جا به تو می دهم، به خیلی ها وعد دختر و ... می داد که داماد خلیفه شود و بعداً معلوم شد که معاویه اصلاً دختر ندارد و تمام این وعده ها دروغ بوده است. {فقالوا یا امیرالمؤمنین} رفتند سراغ امیرالمؤمنین {أعطی هذه الأموال و فضل هؤلاء الاشراف من العرب و قریش علی الموالی و العجم} اینها به قول خودشان خیرخواهان بودند، گفتند بیت المال را به افراد با نفوذ بده و این اشراف را که از عرب و قریش اند بر عجم برتری بده، به ایرانی ها می گفتند عجم و آنها را تحقیر می کردند، این از زمان عمر باقی مانده است بحار می گوید خطبه ۱۲۶، شأن نزولش اینجاست. مسأله بیت المال

و شیوه قسمت کردن آن (به همان صورت که عرض کردیم) بخاطر این بوده است که فقر ریشه کن شود و برای افراد کار و اشتغال ایجاد شود تا جامعه یک جامعه ای آبادی باشد و در جامعه فقرزدایی بوجود بیاید. در روایات می خوانیم، در وسائل جلدی، جلد ۱۱، باب ۱۹ از ابواب جهاد عدو، {عن محمد بن ابی حمزه عن رجلٍ} ایشان می گوید که حضرت امیر(علیه السلام) یک پیر مرد نابینا و مسنّ را دیدند که دارد سؤال می کند، یعنی گدائی می کند و دست سؤال به طرف مردم دراز می کند، امیرالمؤمنین فرمودند {ما هذا} یعنی در حکومت حضرت امیر(علیه السلام) نباید کسی آنقدر محتاج بماند که محتاج به سؤال باشد، {قالوا یا امیرالمؤمنین نصرانی} گفتند او مسلمان نیست نصرانی است، {قال(علیه السلام) استعملتموه حتی إذا کبر و عجز منعموه} فرمودند این نصرانی در تحت سیطره حکومت اسلام کار می کرده است ولی وقتی پیر شده و عاجز از کار شده است آنقدر کسی به او کمک نکرده است که ناچار دست سوال دراز می کند، {أنفقوا علیه من بیت المال} از بیت المال به او بدهید. کسی که قدرت کار دارد برایش کار ایجاد کنید و کسی که قدرت کار ندارد باید ازبیت المال اداره بشود تا احتیاج به سؤال و اظهار احتیاج نباشد، این یک خیر بود. خبر دیگر در جلد ۱۴ وسائل ۲۰ جلدی در کتاب نکاح، صفحه ۲۶۷، شخصی را خدمت حضرت امیرالمؤمنین آوردند که {عبث بذکره} استمناء کرده بود، استمناء یک عملی است که دارای مضرات بسیار زیادی است {فضرب یده حتی احتمرت} حضرت امیر(علیه السلام) اول به او تعزیر جاری

کرد، به دستش شلاق و تازیانه زد تا دستش سرخ شد، {ثم زوجه من بیت المال} و حضرت از بیت المال وسائل تزویج او را فراهم کرد. اینها نمونه هایی است در روایات ما که بیان می کند بیت المال در چه جاهایی باید مصرف شود.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که در اقسام جهاد، فقهای ما این مطلب را متعرض شده اند که جهاد در صورتی واجب است که امام معصوم حضور داشته باشد یا کسی که از طرف او به خصوص نیابت و اذن دارد حضور داشته باشد و کسانی که اذن عام دارند در زمان غیبت نمی توانند لشکری تجهیز کنند و مردم را برای جهاد آماده کنند و به جهاد اقدام کنند، در حقیقت آنطور که صاحب ریاض گفتند در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) جهاد واجب نیست مگر جهادی که به عنوان دفاع باشد که اگر مملکت اسلامی بیضه اسلام مورد تهاجم قرار بگیرد آن جا به عنوان دفاع جهاد واجب است و حضور امام هم شرط نیست بر همه افراد هم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان، اما در غیر این مورد خواستند بگویند که جهاد در زمان غیبت امام معصوم واجب نیست، خوب اگر جهاد برای دعوت به اسلام واجب نیست! جهاد با بغاه هم در صورتی که یک حکومت باشد و امام معصوم در رأس آن باشد و کسی در برابر آن قیام کند بوجود می آید در نتیجه در زمان غیبت وجود ندارد تا وجوب داشته باشد بنابراین جهاد را خیلی کمرنگ کرده اند و از صحنه زندگی مسلمان ها به حاشیه برده اند، عرض ما این بود اولاً

ص: ۶۳۲

اجماعی نیست و صاحب جواهر ادعا کرده بود چنین چیزی اصلاً وجود ندارد، شیخ مفید و عدّه ای جهاد را در زمان غیبت هم واجب می دانند و نقل کردیم که مفید در مقنعه گفته که جهاد واجب است، پس چنین چیزی اگر باشد که امام معصوم باید باشد ادله ولایت فقیه اقتضاء می کند به اینکه فقیه قائم مقام امام است و هر کاری که اگر امام حضور می داشت انجام می داد فقیه هم باید آن کار را انجام دهد که صاحب جواهر هم در آخر کلامشان گفتند {لولا أدله ولایه الفقیه} ما می توانستیم بگوییم جهاد واجب نیست ولی ادله ولایت فقیه اقتضاء می کند به اینکه واجب باشد. علاوه بر این گفتیم که باب دوازدهم از ابواب جهاد عدو روایاتی داشت که دلالت داشتند به زعم آنها بر عدم وجوب جهاد إلا مع حضور الامام المعصوم آن روایات را ما خواندیم فقط در میان آن اخبار خبر هشتم خبر ابوبصیر خبر صحیح بود و دلالت داشت به اینکه جهاد باید با کسی انجام بگیرد که عالم به احکام پروردگار باشد چون جهاد احکام زیاد دارد، خود جهاد دارد، غنائم آن احکام دارد، اسیرها یک احکام دارند، گاهی صلح است گاهی امان است خلاصه احکام فراوانی در جهاد وجود دارد، خبر هشتم باب دوازده اقتضاء می کرد به اینکه کسی باید در جهاد در رأس قرار بگیرد که این احکام پروردگار را بداند و ایمن باشیم از اینکه اینها را اجراء خواهد کرد، خلاصه ما قبول نکردیم آن حرفی که به مشهور نسبت داده شده بود با مقدماتی که به عرض رسید، عرض کردیم که در باب نهم از ابواب جهاد

ص: ۶۳۳

عدو که از صفحه ۲۳ جلد ۱۱ شروع می شود تا صفحه ۲۸ یعنی این خبر ۵ صفحه است از این خبر استفاده می شود به اینکه اینطور نیست که جهاد مخصوص حضور امام باشد، هر کسی که دارای اوصافی است که می خوانیم و ذکر شده می تواند جهاد کند یعنی افراد باید صالح باشند، افرادی باشند که مورد وثوق باشند چون جهاد عبادت است، به قصد عبادت این کار را انجام دهند از این خبر خیلی سوء استفاده می شود ولی تعجب ما از این است که آن اخبار را که استناد کرده اند شیخ طوسی و کلینی دارند و این اخبار را هم اینها دارند پس چطور شده که رفتند سراغ آن خبر و به آن استدلال کردند مثل خبر بشیر دهمان و امثال آن، ولی این خبر که اینقدر شرح و بسط و توصیف دارد که ۵ صفحه است به این خبر توجه نکرده اند. مقداری از این خبر را قبلاً خواندیم {باب من یجوز له جمع العساکر و الخروج بها الی الجهاد} باب کسی که برایش جایز است که لشکر جمع کند و با آن ها به میدان جهاد حرکت کند، چون جهاد چیز ساده ای نیست و باید کسی که می خواهد به جهاد برود برای خودش لشکری فراهم کند این خبر {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه} تا اینجا این چهره ها را می شناسیم {عن بکر بن صالح} مجهول الحال است {عن القاسم بن یزید} در معجم رجال حدیث است این قاسم بن برید است چون اینطور تصحیف ها وجود داشته است، سابقاً نقطه گذاری معمول نبوده و سابقاً خط کوفی بوده است و خط کوفی مثل خط

فعلى خوانا نبوده و اشتباهاتی بین یزید و برید و امثال اینها فراوان بوده، خلاصه این فرد ثقه است و نجاشی هم قاسم بن برید را توثیق کرده است، {عن ابی عمر زهری} ولی در بعضی از نسخه ها ابی عمرو زبیری است معجم رجال هم در مقایسه با نَسِخ متفاوت می گوید زبیری صحیح است. {عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال قلت له اخبرني عن الدعاء الى الله و الجهاد في سبيله} دعوت به سوی پروردگار و جهاد {أهو قوم لا يحلّ الالهم} آیا این مخصوص اشخاص خاص و شخص خاصی است {لايقوم به ألما من كان منهم} یک قوم خاصی باید به جهاد قیام کنند و برای یک قوم غیرخاص جایز نیست یا {أم هو مباح لكل من وحدّ الله عزّوجلّ و آمن برسوله (صلی الله علیه و آله)} یا نه هر کسی که موحدّ باشد و ایمان داشته باشد می تواند جهاد کند {و من كان كذا فله أن يدعو الى الله عزّوجلّ و الى طاعته و أن يجاهد في سبيل الله} حضرت فرمودند، بله! کار هر کسی نیست {فقال ذلك لقوم لا يحلّ إلما لهم و لا يقوم به إلّا من كان منهم و قلت من اولئك} سؤال کرد این افراد خاصی که شما می فرمایید چه کسانی هستند {قال من قام بشرائط الله عزّوجلّ في القتال و الجهاد على المجاهدين} چون قتال و جهاد شرایط فراوان دارد کسی که قدرت قیام به آن شرایط را داشته باشد {فهو المؤذون} او ماذون است، بعد آن شخص گفت یا بن رسول الله بیشتر توضیح بدهید تا برای ما روشن شود، فرمودند: جهاد دعوت به سوی خداست اول کسی که این

کار را کرده خود پروردگار است که فرموده {یدعوا الی دارالسلام} بعد پیغمبر است که خدا فرموده {أُدْعُ الی سبیل ربّک بالحکمه و المؤمنه الحسنة} این خبر ۵ صفحه است که باید خودتان مطالعه کنید. در اینجا حضرت می فرماید اولاً در جهاد {و لتکن منکم أمه یدعون الی الخیر یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر} این آیه که در سوره آل عمران است که باید از شما مسلمان ها امتی باشند داعی به خیر باشند امر به معروف کنند و نهی از منکر کنند {اولئک هم المفلحون} یکی از بحث هایی که در باب جهاد لازم است این است که آیا جهاد یک فردی از افراد معروف است و تحت امر به معروف مندرج است یا جهاد در مقابل امر به معروف و نهی از منکر است این یکی از بحث های خیلی مهم است. در اینجا حضرت وارد می شوند به اینکه چه کسانی بایستی به جهاد قیام کنند آیاتی از قرآن ذکر کرده اند اول این آیه که {محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و الذین معه اشداء علی الکفار رُحَمَاءَ بینهم ترثهم رکعاً سجّداً...} این آیه آخر (۲۹) از سوره فتح، سوره ۴۸ از قرآن کریم است. بنابراین جهاد کار کسانی است که اشداء علی الکفار باشند و رحماء بینهم باشند، بعد گفته اند کسانی که این صفت را دارند می توانند به جهاد اقدام کنند، منظور اینکه در این پنج صفحه از اینکه باید امام معصوم باشد چیزی نیامده است بعد آیه دیگر را می فرماید {إِنَّ الله اشتری من المؤمنین انفسهم و أموالهم بآنّ لهم الجنّه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون وعداً علیه حقاً فی التورثه

و الأنجيل و القرآن و مَنْ أوفى بعهدہ من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتكم به و ذلك هو الفوز العظيم { این آیه که آیه ۱۱۱ از سوره توبه، سوره نهم قرآن است جهاد را در یک سطح بسیار بالا معرفی کرده که جهاد بذل جان و مال در راه خداوند است، این آیه که آمد بعضی ها گفتند یا بن رسول الله آیا هر کسی می تواند اقدام کند به جهاد؟ و حضرت آیه بعد از آن را خداوند {التائبون العابدون الحامدون السائحون الزاكعون الساجدون الأمرون بالمعروف و الناهون عن المنكر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین} این اوصاف مجاهدین است که ۸ صفت است که می فرمایند مجاهدین باید این چنین افرادی باشند بعد از اینکه صفات مجاهدین را که در این آیه بود بیان کردند می فرمایند که خداوند فرمود که {أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا} خداوند اذن داده برای کسانی که (یقاتلون) دشمن با آنها قتال می کند که جهاد کنند {و إن الله على نصرهم لقدير} که این آیه ۳۹ از سوره حج، سوره ۲۲ قرآن است، منتهی در اینجا حضرت قدری توضیح داده اند این شخص سؤال می کند که اگر اینطور که شما می گوئید باشد این آیه که {يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا} {الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق} این آیه آن مهاجرین را می گوید که از مکه بغير حق از خانه هایشان خارج شدند چون در مکه مورد شکنجه و اذیت و آزار بودند و آمدند به مدینه این آیه نازل شد که اینها حق دارند قتال کنند، این شخص می پرسد که این آیه که مربوط به مهاجرین است سؤال من این بود که بطور کلی به امت اسلامی

در چه شرایطی و با چه اوصافی جهاد واجب است و مسلمان ها با کسری و قیصر چرا جنگیدند؟ حضرت می فرمایند که این آیه شامل همه مسلمان ها می شود تا روز قیامت، چون هر مؤمنی مظلوم واقع شده است، چرا؟ به دلیل اینکه این سمت ها، این موقعیت ها، این قدرت هایی که غیر مسلمان ها دارند یا قدرت هایی که در راه غیر اسلام از آن بهره برداری می شود اینها مال مسلمان ها می باشد مال مؤمنین است کسانی که در این موقعیت ها قرار گرفته اند ظلم کرده اند و مسلمان ها مظلوم واقع شده اند و به همین دلیل که مظلوم واقع شده اند و خداوند به مظلوم اجازه داده که جهاد کند از این جهت این آیه شامل می شود برای همه مؤمنین تا روز قیامت، البته فهم قرآن و احادیث مراتب دارد این آیه را امام اینطور معنا کردند و اگر امام نبودند ما نمی توانستیم اینگونه معنا کنیم. این از چه بابی است از باب تخصیص که نیست، از باب حکومت هم نیست، از باب ورود هم که نیست یک بابی است که ائمه (علیهم السلام) خودشان واردند، مثل اینکه زمانی امام حسن مجتبی (علیه السلام) با معاویه در یک جلسه ای بودند آیت الله طباطبائی (اعلی الله مقامه) در تفسیرشان که بنده بودم این را می فرمودند، آنوقت معاویه به امام حسن مجتبی (علیه السلام) گفت که شما می گوئید همه چیز در قرآن هست حضرت فرمودند: بله، بعد گفت شما محاسنتان اینقدر مزین و مرتب است (اما معاویه محاسنی داشته که مرتب نبوده و گاهی موهایی پریشان و نامرتب در ریش انسان بوجود می آید که ریش نامناسبی برای انسان پدید می آید) معاویه گفت در کجای قرآن هست که ریش من اینگونه

باشد و ریش شما آنطور؟ حضرت فرمودند: چرا! قرآن فرموده که ﴿وَالْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكْدًا﴾ ریش ما مال بلد طیب است و باذن ربّه اینگونه است و مال شما بلد خبیثه است. این قبیل فهمیدن آیات قرآن به این نحو مخصوص ائمه (علیهم السلام) است، در آن خبر هم امام صادق (علیه السلام) طوری آیه را معنا می کنند که شامل همه مؤمنین برای همیشه می شود، ایشان می فرمایند ﴿إِنَّ مَا أُذِنَ﴾ کسی که مؤمن باشد، ﴿لَا يَكُونُ مَأْذُونًا حَتَّى يَكُونَ مَظْلُومًا﴾، در صفحه ۲۶ می فرمایند در قتال مأذون نیست مگر اینکه مظلوم باشد، مظلوم نخواهد بود مگر اینکه مؤمن باشد و مؤمن نخواهد بود مگر اینکه به شرایط ایمان قیام کند و بعد که به شرائط ایمان قیام کرد آنوقت جهاد بر او واجب و لازم می شود خلاصه این ۵ صفحه را که مطالعه کنید مطلبی باقی نمانده که ذکر نکرده باشد غیر از اینکه نفرموده جهاد مشروط است به اینکه امام معصومی باشد. بنده اینجا نوشته ام که المسفاد از این روایت چند چیز است، المسفاد از خبر اول از باب ۹ از ابواب جهاد عدو، صفحه ۲۳ تا ۲۸ از جلد ۱۱ وسایل چند چیز است: اول اینکه کسی مأذون در جهاد است که دارای صفات و شرایطی باشد نه هر کسی از مسلمان ها، دوم اینکه جهاد مراتبی دارد بعضی کلمه جهاد را که می شنوند به نظرشان جنگ می آید جنگ با همه سختی هایی که دارد در نظرشان مجسم می شود و فکر می کنند که جهاد یعنی جنگ کردن نخیر! جهاد در نظر ائمه (علیهم السلام) مراتبی دارد مرتبه

اول دعوت به اسلام است {ادعوا الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه} صفات دعاه را هم ذکر کرده، آیه ۲۹ از سوره فتح را ذکر کرده، آیه ۱۱۱ از سوره توبه را نیز ذکر کرده، کسی که اهل این آیه باشد می تواند به جهاد قیام کند و دیگر اینکه معنی این آیه {اذن للذین یقاتلون بأنهم ظلموا} که در سوره حج است را خیلی توسعه داده که شامل تمام کفّاری که موقعیت ها را در تصرف دارند و این موقعیت ها مال مؤمنین است و آنها غضب کردند و باید مؤمنین در برابر آنها قیام کنند حتی در اینجا در صفحه ۲۸ هست که {ولسنا نقول لمن أراد الجهاد و هو علی خلاف ما وصفنا لاتجاهدوا} کسانی که می خواهند جهاد برونند و اوصافی که می گوئیم ندارند به آنها نمی گوئیم {ولا تجاهدوا ولكن نقول} که طوری کنید که این صفات را در خودتان بوجود بیاورید بعد به جهاد بروید منظور ما این است که این خبر با این تفصیل هیچ دلالت ندارد به اینکه بایستی امام معصوم یا نائب خاصش حضور داشته باشند. در اینجا سه باب وجود دارد این یک باب بود باب نهم بود که عرض کردیم. بعد باب دهم بیان می کند که واجب است قبل از جهاد دعوت به اسلام صورت بگیرد، اینجا ایشان دو خبر ذکر کرده اند خبر اول {محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه عن نوفلی عن السکونی عن ابی عبدالله(علیه السلام)} خبر از نظر سند قابل اعتماد است {قال امیر المؤمنین(علیه السلام) بعثنی رسول الله الی الیمن} پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) حضرت امیرالمؤمنین را به یمن فرستادند

{قال يا على لا تقاتلن احداً حتى تدعوه الى الاسلام} قتال نکنی تا زمانی که دعوت کنی به اسلام {و ایم الله لأن یهدی الله عزوجل علی یدیک رجلاً خیراً لک عما طلعت علیه الشمس} مثل این خبر را قبلاً خوانده بودیم خبر دوم باب خبر سلمی است صاحب جواهر در بعضی جاها به این خبر اشاره کرده {کلینی عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی عن احمد بن محمد بن عیسی عن علی بن حکم عن ابی غره السلمی} که توثیق نشده {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال سأله رجل فقال انی کنت اکثر الغروه} یک نفر سوال کرد که یابن رسول الله من به جنگ و جهاد زیاد می روم {أبعد فی طلب الأجر} از خانه و زندگی دور می شوم برای اجر و ثواب {و أطیل فی الغیبه} و غیبت از خانه و آشیانه ام طولانی می شود {فحجر ذلك علی} بر من این کار سخت شده چه کار کنم؟ {فقالوا لا غزوه إلّا مع امام عادل} به من گفته اند که با امام عادل باید به جهاد بروی، (چون در آن زمان با امام صادق که به جهاد نمی رفتند) {فما ترى أصلحك الله} چه کار کنیم؟ {فقال ابوعبدالله(علیه السلام) إن شئت أجمل لك أجملت} اگر می خواهی مجمل بگویم مجمل بگویم {و إن شئت ألخص لك لخصت} و اگر می خواهی تلخیص بگویم که تلخیص بگویم {فقال بل أجمل} گفت نه مجمل بفرمایید {و قال إن الله يحشر الناس علی نياتهم يوم القيامة} حضرت فرمودند تا اینکه قصد تو چه باشد {قال فكأنه إشتهى إن يلخص له} راوی (سلمی) می گوید آن شنونده دلش خواست که حضرت تلخیص کند {قال فلخص لي

أصلحك الله { گفت ملخص بفرمایید، {قال هات} فرمودند بیا نزدیک تر و هر چه می خواهی بگو {فقال الرجل غزوت و واقعتُ المشركين} من جنگ کردم و با مشرکین درگیر شدم {فینبغی قتالهم قبل أن أدعوهم} قتال شایسته است قبل از اینکه دعوت به اسلام کنم {و قال إن كانوا غزوا و قوتلوا و قاتلوا أنك تجتزی بذلک} اگر دفعه اولش است باید شما دعوت کنی به اسلام بعد قتال کنی، اگر قبلاً جنگی واقع شده و به اینها اسلام توضیح داده شده حالا دیگر لازم نیست مثلاً در آن زمان که اسلام با ایران یا روم می جنگید در هر برخوردی دعوت به اسلام که صورت نمی گرفت دعوت به اسلام صورت گرفته بود چند دفعه به اینها گفته شده بود خودشان می دانستند پیغمبر به آنها نامه نوشته بودند و آنها قرآن را دیده بودند و دعوت به اسلام را می دانستند اما در برخوردهای دوم و سوم و در آخر که در نهاوند آن فتح الفتوح واقع شد دعوتشان دیگر لازم نیست یک دفعه که دعوت شدند دیگر کافی است بعد حضرت فرمودند {و إن كانوا قوماً لم یغزوا و لم یقاتلوا فلا یسعک قتالهم حتی تدعوهم} اگر نه دفعه اولی است که می خواهید با آنها جنگ کنید لازم است اول دعوت صورت بگیرد، بعد آن شخص سوال دیگری کرد {فقال الرجل فدعوتهم فأجابنی مجیبٌ} من دعوت کردم یک نفر هم به من جواب مثبت داد {و أقرّ بالاسلام فی قلبه} و اسلام را قبول کرد {و کان فی الاسلام} داخل شد در جرگه ی مسلمان ها {فجیر علیه فی الحکم و أنتهکت حرمته} ولی در آن زمان

که حکومت اسلامی نبود، داخل می شدند تحت حکومت بنی امیه و بنی عباس و آنها به مسلمان ها ظلم می کردند و حرمتش به هم می خورد {و اخذ ماله و اعتدی علیه} و مالیا های گزافی از او می گرفتند {فکیف بالمخرج و أنا دعوته} من گناه دارم چون من گفتم که او مسلمان شود و این گرفتاری برایش بوجود آمد، حالا من چه کاری انجام دهم {و قال انکما مأجوران} فرمودند نخیر شما گناهی نداری اگر نیتت خوب بوده تو مأجوری، آن شخص هم که اسلام را قبول کرده مأجور است و آن افرادی که ظلم کردند گناه کردند {و قال انکما مأجوران علی ما کان من ذلک} هم تو و هم آن شخص مأجورید {و هو معک} آن شخص هم برادر دینی تو است قبول کرد که مسلمان شود و این برای تو کمک است {یحوطک من وراء حرمتک و یمنع قبلتک} از قبله شما دفاع خواهد کرد {و یدفع کتابک} از روزی که مسلمان شده از کتاب تو قرآن دفاع خواهد کرد {و یحقن دمک خیر من أن یکون علیک} در این حال شما کار خوبی انجام داده ای، این کار را انجام دهی بهتر از این است که کافر بماند، قبله شما را خراب کند حرمت شما را به هم بزند، یک روزی خون شما را بریزد و روزی کتاب قرآن را بسوزاند بنابراین شما کار خوبی انجام داده ای و به نفع او و شما تمام شده و اگر کسی ظلم کرده گناهی برای شما نیست و گناهکار مجازات خود را خواهد دید باب نهم خیرش به عرض رسید. باب دهم اینکه واجب است دعاء به اسلام

قبل از قتال، باب یازدهم کیفیه الدعاء که إن شاء الله فردا می خوانیم.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد قاسم بن محمد جوهری است. چند تا قاسم بن محمد داریم. و این، قاسم بن محمد جوهری است به قرینه ی نقلش از منقری. قاسم بن محمد جوهری هم توثیق نشده. در معجم رجال حدیث آیت الله العظمی خوئی (اعلی الله مقامه) ایشان در اول کتاب که راههایی برای اثبات وثاقت ذکر کرده یکی از آنها این است کسی که در سلسله ی اسناد کامل الزیارات قرار بگیرد. کامل الزیارات کتاب بسیار خوبی در مورد زیارت ائمه : است. کامل الزیارات مال ابن قولویه است. دیگر کتاب تفسیر علی بن ابراهیم. می گوید کسانی که در اسناد روایات این دو کتاب قرار بگیرند موثقند. به خاطر این که صاحب این دو کتاب در اول ذکر کردند که هر حدیثی که ما ذکر کردیم ما وثوق داریم به رواه آن حدیث. ایشان خواسته بگویند که شهادت این دو نفر ابن قولویه و علی بن ابراهیم به وثاقت این افراد کافی است در ثبوت وثاقت. ولی خوب ما این را قبول نکردیم. بعداً هم شنیدیم که خودشان اعلی الله مقامه در درسشان از این مطلب عدول کردند. برای خاطر اینکه در باب عدالت رواه و وثاقت رواه و امثال آنها باید ببینیم که از چه راه حجت است. آیا از این راه است که تعدیل کند یک نفر عادل یک نفر را، یا از راه رجوع به اهل خبره است. مثل لغت، ما قول لغویین را چرا حجت می دانیم؟! از باب حصول اطمینان. چون برای اینکه اینها اهل خبره اند.

ص: ۶۴۴

یکی از دلائل و حجج ما رجوع به اهل خبره و قول اهل خبره است. ساختمانی می خواهیم قیمت کنیم. مثلاً قاضی می خواهد یک خانه ای را بردارد از جهت بدهکاری زید. مقوم می آید خانه را قیمت می کند. خوب این خانه را به همان قیمت می فروشد دین را ادا می کند. به طیب می خواهیم مراجعه کنیم. قول طیب از راه اهل خبره است. بنابراین ما دو باب داریم. یک باب شهادت داریم، یک باب رجوع به اهل خبره داریم. در باب شهادت باید شاهد عن حس مطلب برایش ثابت شود تا حجت باشد. اگر عن حدس باشد قولش حجت نیست. شهادت عن حس باید باشد. دیده باشد، شنیده باشد. شهادت از این باب است. رجوع کردن به شاهد و بینات از این باب است. اما قول اهل خبره از باب حصول اطمینان است. آن عن حس لازم نیست. آن خبرویت دارد. طیب خبرویت دارد. مقوم خبرویت دارد. رجوع به اهل خبره دلیلش بنای عقلاست. اگر اهل خبره مورد اطمینان باشند ترتیب اثر می دهیم و حجت می دانیم. حالا این که رجوع کردن به اهل خبره در باب رجال مثل نجاشی، کشی، شیخ طوسی، علامه حلی، اینها متخصص فن هستند. اینها اگر بیایند کسی را توثیق کنند برای ما ثابت می شود. چون متخصصند در این رشته. مثل مقوم که متخصص است. طیب که متخصص است. اما علی بن ابراهیم یک مفسری است و راوی است و همین طور ابن قولویه. اعتماد کردن به قول اینها که آیت الله خوئی در جلد اول معجم رجال حدیث ذکر کرده، نه، اینها

ص: ۶۴۵

وثاقت را ثابت نمی کند. ایشان هم در اینجا دارند در معجم رجال حدیث می فرمایند که قاسم بن محمد جوهری در سند کامل الزیارات ابن قولویه واقع است. ولی این کافی نیست در اینکه این شخص موثق باشد. عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ الْمَنْقَرِيِّ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ مَنْقَرِيٍّ مَوْثِقٌ هُوَ. خُوبٌ هُوَ. عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عُمَيْرَةَ سَفِيَانَ بْنِ عَيْنَةَ صُوفِيٍّ هُوَ. مِثْلُ سَفِيَانَ ثَوْرِيٍّ. اَيْنَ دُو نَفَرٍ سَفِيَانَ نَامٍ. هَر دُو اَز اَكْبَرِ صُوفِيَّةِ هَسْتَنَد. مَعْلُومٌ اَسْتُ كِه صُوفِيَنَد پَس اِنْحِرَافٌ دَارَد. عَلَامَةُ يَ حَلِي دَر اَلْخِلَاصَةِ كُفْتَنَد كِه سَفِيَانَ لَيْسَ مِنْ اَصْحَابِنَا وَ لَا مِنْ عِدَادِنَا اَيْنِهَا اَز اَصْحَابِ مَا نَيْسَتَنَد. اَيْنَ دُو نَفَرِ صُوفِيٍّ هَسْتَنَد. دَر عِدَادِ مَا اِمَامِيَّةِ هَم نَيْسَتَنَد. عَيْنِ الزُّهْرِيِّ زُهْرِيٍّ كَيْه؟ زُهْرِيٍّ، مُحَمَّدُ بْنُ مَسْلَمٍ بْنُ شَهَابِ زُهْرِيٍّ اَسْتُ. اَيْنَ هَم جِزْءُ كَسَانِيٍّ اَسْتُ كِه اَز عَلْمَائِيٍّ بُوْدَه كِه طَرَفِدَارِ بَنِيِّ اَمِيَّةِ بُوْدَه. اِمَامِ سَجَادِ دَر تَحْفِ الْعُقُولِ ذَكَرَ كَرْدَه. نَامُهُ اِي نُوْشْتَه بَه مُحَمَّدِ بْنِ مَسْلَمِ بْنِ شَهَابِ زُهْرِيٍّ. اَيْنِهَا يَكُ اِفْرَادِيٍّ بُوْدَنَد كِه جَمْعُ شُدَه بُوْدَنَد دُورِ بَنِيِّ اَمِيَّةِ وَ مَطَابِقِ خَوَاسْتَه يَ اَنِهَا فِتْوَا مِي دَادَنَد. مِثْلُ اَبُو هَرِيْرَةَ وَ اَيْنِهَا زِيَاد بُوْدَنَد. اَيْنَ جِزْءُ اَنِهَا اَسْتُ. حَضْرَتِ اَنَجَا فَرْمُودَنَد جَعَلُوْكَ قُطْبًا اَذَارُوْا بِكَ رَحِيَّ مَطَالِمِهِمْ نَصِيْحَتِ مِي كَنَنَد. مِي فَرْمَايَنَد اِمَامِ سَجَادِ كِه اِي زُهْرِيٍّ بَنِيِّ اَمِيَّةِ تُو رَا قُطْبِيٍّ قَرَارِ دَادَه اَنَد دَر مَحْوَرِ تُو اَسْيَايِ مَطَالِمِ خُوْدَشَانِ رَا مِي چَرخَانَنَد. جَعَلُوْكَ سَلْمًا يَعْجَبُوْنَ بِهَا تُو رَا نَرْدَبَانَ قَرَارِ دَادَه اَنَد. اَز نَرْدَبَانَ وَجُوْدِ تُو بَالَا مِي رُوْنَد بَرَايِ اِنْجَامِ ظَلْمَهَايِ خُوْدَشَانِ. جَعَلُوْكَ جَسِيْرًا يَعْجَبُوْنَ بِكَ تُو رَا پَلِيٍّ قَرَارِ دَادَنَد. عِبَارَتَهَايِ جَالِبِيٍّ اَسْتُ بَرَايِ

عبور از آن، و رسیدن به خواسته های خودشان. این زهریه، که منحرف است. خلاصه حدیث سندا خوب نیست ولی به هر حال دلالت دارد بر کیفیت دعا الی الاسلام. قَالَ دَخَلَ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيَّ بِنِ الْحُسَيْنِ زَهْرِي مَعَاصِرِ اِمَامِ سَجَادِ اسْت. آن نامه هم از امام سجاد بود برای زهری. رجالی از قریش خدمت امام سجاد آمدند فَسَأَلُوهُ كَيْفَ الدَّعْوَةُ إِلَى الدِّينِ دعوت به دین به چه کیفیت باید باشد؟ قَالَ تَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَدْعُوْكَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اِلَى دِیْنِهِ كَسِی رَا كِه بَخَوَاهِیْدِ دَعْوَتِ كَنِیْدِ بِه دِیْنِ بَعْدِ اَزِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَدْعُوْكَ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ اِلَى دِیْنِهِ . وَ جَمَاعُهُ اَمْرَانِ یَعْنِی بَخَوَاهِیْدِ دَعْوَتِ كَنِیْدِ دُو چِیْزِ جَامِعِ دَعْوَتِ تُو بَایْدِ بَاشْدِ. یكی دَعْوَتِ بِه تَوْحِیْدِ وَ دَوْمِ دَعْوَتِ بِه نَبُوْتِ. اَحْدُهُمَا مَعْرِفَةُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الْاٰخَرُ الْعَمَلُ بِرِضْوَانِهِ وَ اِنَّ مَعْرِفَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ اَنْ مَوْضُوْعِ تَوْحِیْدِ خِیْلِیْ مَهْمِ اسْت. اَنْ یُعْرَفَ بِالْوَحْدَانِیَّةِ وَ الرَّاْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ الْعِزَّةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْقُدْرَةِ وَ الْعُلُوِّ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ وَ اَنَّهُ النَّافِعُ الضَّارُّ الْقَاهِرُ لِكُلِّ شَیْءٍ الَّذِیْ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ بَیْشَرِ اَیْنِهَا بَیْنِ مَآ وَ سَنِیْ هَا هَم مَحَلِ اِخْتِلَافِ اسْت. اَنهَآ قَائِلِنْدِ خَدَاوْنِدِ قَابِلِ رُؤِیْتِ اسْت. دَرِ دُنْیَا نِهْ وَ لِیْ دَرِ رَوْزِ مَحْشَرِ خَدَا رَا مِیْ بَیْنِنْدِ اَزِ اَیْنِ قَبِیْلِیْ چِیْزِهَا. مَسْئَلَهْ یِ لَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ یُدْرِكُ الْاَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ اَنهَا صِفَاتِ نَفْسِیَهْ قَائِلِنْدِ وَ مَا قَائِلِ نَیْسْتِیْمِ. صِفَاتِ رَا مَا عَیْنِ ذَاتِ مِیْ

دانیم ولی آنها از این حرفها و بحثها ندارند. خلاصه بحث های زیادی است در توحید. اول این و دوم وَ أَنْ مُحَمَّدًا عَيْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ أَنْ مَيَّا حَيَاءٌ بِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا سِوَاهُ هُوَ الْبَاطِلُ فَإِذَا أَجَابُوا إِلَيَّ ذَلِكَ فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ اگر تو دعوت کردی به این ترتیب و به تو جواب مثبت دادند فَلَهُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْهِمْ مَا عَلَى الْمُسْلِمِينَ این روایت را صاحب جواهر هم به آن اشاره کرده است. درباره ی کیفیت دعوت به اسلام است. رواه الكلینی گفتیم و رواه الشيخ. اول این مطلب در بحث امروز این خبر بود که عرض کردیم خبر ۱۱ از باب جهاد عدو جلد ۱۱ وسائل. بعداً بحث کردند، صاحب جواهر بحث کرده بر اینکه حالا باید دعوت به اسلام صورت بگیرد در جهاد آیا اگر به همان سرلشکر یا فرمانده بگویند کافی است؟ یا باید کل فرد فرد از سپاه دعوت به آنها برسد؟ ایشان می گویند بله بهتر این است که همین طور بگوییم چون ما می خواهیم با آحاد آنها جنگ کنیم. جهاد است دیگر باید بر هر یک از آنها حجت تمام شده باشد. بنابراین تنها به اینکه به آن رئیس یگوییم کافی نیست. بلکه باید طوری دعوت کرد که به یک یک آنها دعوتمان را رسانده باشیم. بنابراین باید به تک تک بگوییم و تک تک با ما مواجهند. ما هم دست به شمشیر بردیم و با آنها می جنگیم یک نفر را اگر بخواهیم بدون دعوت بکشیم مقصریم. باید تمام این افراد دعوت ما،

حرفهای ما را بشنوند حجت تمام شود برای کشتنش عند الله تعالی مسؤل نباشیم. صاحب جواهر در اینجا در کلمات خودشان دارند که اگر یک دفعه دعوت کردیم نپذیرفتند حالا آمدند دوباره با ما جنگ کنند باید دعوت تکرار شود؟ نه ایشان گفته اند به اینکه یسقط اعتبار وجوب الدعوه علی تقدیره فی حق من عرفها بقتال سابق علیها اگر کسی دعوت را شنیده بقتال سابق علیها، دیگر دفعه دوم لازم نیست که دعوت را تکرار بکنیم. ساقط می شود اینجا. بعد ایشان و فقهای دیگر، علامه در تذکره، علامه در منتهی می گویند به اینکه پیغمبر(ص) با بنی المصطلق غزوه ای و جنگی انجام داد. به آنها چون قبلاً گفته بودند دیگر دعوت نکردند. ایشان می گویند به اینکه و ما حکاه غیر واحد من أن النبی صلی الله علیه و آله البته اشاره می کند به آن خبر دیروز که از باب دهم خواندیم. خبر دوم خبر سلمی که گفتم به آن اشاره می کنیم چنان که قبلاً گفتیم دیگر لازم نیست که بگوییم. خبر سلمی خبر دوم از باب دهم بود که دیروز خواندیم. بعد ایشان می گویند پیغمبر(ص) با بنی المصطلق جنگ کرد و هم آمنون و ابلهم تسقی علی الماء و استأصلهم پیغمبر(ص) با آنها جنگ کرد در حالی که آنها ایمن بودند. بی خبر و ناگهان حمله کرد. شترهایشان در آن چشمه ها آب می خوردند و استأصلهم خوب این را علامه در تذکره و منتهی اشاره به همین جنگ دارند. این جنگ بنی المصطلق است. مصطلق با صاد و طاء به کسی می گویند که صدای

شدید داشته باشد. این طایفه اسمش بنی المصطلق بود. یکی از چیزهایی که اینجا ذکر کردند. در حالات حضرت امیر ، شیخ مفید در ارشاد دارد در اولش نوشته _ کتاب بسار بسیار عالی است _ نوشته درباره ی شناختن ائمه : این کتاب را می نویسم بر اساس مدارکی که حتی سنی ها هم قبول دارند تا کسانی که مطالعه می کنند ائمه : را خوب بشناسند. در حالات حضرت امیر ایشان این جریان را نوشته، منتهی این غزوه ی بنی المصطلق را غزوه ی "ذات السلاسل" هم می گویند غزوه ی "وادی الرمل" هم بهش می گویند. چون در یک وادی که در آن ریگ فراوان بود واقع شده. ذات السلاسل برای این می گویند چون که اینها طوری دشمن، کفار خودشان را تنظیم کرده بودند که در قطار و یک صفی مثل اینکه گردن هایشان را به زنجیر بسته اند این طور پشت سر هم ایستاده بودند. ذکر کرده روزی پیغمبر (ص) در مدینه بودند کسی آمد گفت به اینکه طایفه ی بنی المصطلق می خواهند یک شب شیخون بزنند به مدینه و پیغمبر (ص) و یاران پیغمبر (ص) را بکشند. پیغمبر (ص) اصحاب خود را جمع کرد هفتصد نفر بودند گفت کی حاضره برود در مقابل آنها. این خیر را آنجا این طور نوشته. در تفسیر صافی مفصل تر از همه است. چون سوره "والعادیات" اینجا نازل شده. در تفسیر سوره والعیادیات در تفسیر صافی مفصل تر نوشته. پیغمبر (ص) گفت کی حاضره برود. اول ابوبکر رفت و نتوانست کاری انجام بدهد و برگشت و بعد عمر رفت و نتوانست و بعد عمر

بن عاص رفت و نتوانست. سه نفر نتوانستند. بعد حضرت امیرالمؤمنین رفتند. از اول هم حاضر بود که برود ولی پیغمبر (ص) او را نگه داشت تا معلوم شود فضیلت علی. بالاخره چهارم حضرت امیرالمؤمنین حاضر شد که برود حضرت امیرالمؤمنین از یک راه دیگر رفت و بی خبر به اینها حمله کرد. جریان این طور بود که سوره والعادیات اینجا نازل شده. سوره صدم قرآن کریم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا عَادِیَاتٍ از عِدُو می آید. عِدُو ناقص واوی نه ناقص یایی. والعادیات ناقص واوی است. عدو یعنی دویدن. عدو با عین یعنی دویدن. وَ الْعَادِیَاتِ ضَبْحًا قسم به اسبهای دهنده. ضَبْحٌ یعنی نفس نفس زدن. اسبهایی که برای جهاد با شتاب می دویند و نفس نفس می زدند. فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا در نتیجه ی همین با شتاب حرکت کردن و دویدن سمهایشان می خورد به سنگها. سم که به سنگ می خورد آتشی و جرقه ای از سنگها می درخشد فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا اسبها به این ترتیب با سمهای خودشان از سنگها آتش به وجود آوردند، افروختند. فَالْمُغِیْرَاتِ صُبْحًا صَبْحٌ اینها حمله کردند اَغَارَ یَغِیْرَه یا غَارَ یَغِیْرَه به معنی حمله کردن است. یعنی در صَبْحٌ حمله کردند. فَالْمُغِیْرَاتِ صُبْحًا صَبْحٌ به معنی گرد و غبار. در نتیجه ی حمله ی این چنین گرد و غباری را به وجود آوردند. فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا توانستند دشمن را در میان بگیرند. دشمن را محاصره کردند. این سوره والعادیات در این جریان نازل شده. در همین تفاسیری که نام بردم. تفسیر المیزان، تفسیر صافی، مجمع البیان و همه ی تفاسیر والعادیات را این طور

تفسیر کردند. خوب این سوره بر چند تا مطلب دلالت دارد. دلالت اول این که صاحب جواهر گفته اینها دیگر دعوت نکردند به اسلام، یک دفعه حمله کردند ناگهانی و دشمن را مغلوب کردند. این برای این جریان. مطلب دوم که دلالت دارد بر عظمت جهاد و جهادگران. این قدر جهاد در درگاه پروردگار مقدس است و مهم و با فضیلت که خداوند به اسبهای مجاهدین قسم می خورد. والعیاذ بالله است دیگر. قسم به اسبهای دهنده پرشتاب نفس زنان. به اینها قسم می خورد. اینها که فَأُمُورِيَاتٍ قَدَحًا در نتیجه حرکت شتاب آمیز اینها سمهایشان به سنگها می خورد و از سنگها جرقه به وجود می آید. فَأَلْمُغِيرَاتِ صُبْحًا صَبِحَ حَمَلَهُ وَرَشَدُوا بِدُشْمَانِهِمْ. فَأَثَرُهُنَّ بِهِ نَقَعًا كَرْدٌ وَغِبَارِي بِرَانِكِيخْتِنْدَ فَوْسَطُنَ بِهِ جَمْعًا به واسطه ی آن جهاد خودشان دشمن را وسط گرفتند. این دلالت این سوره، سوره ی صدم قرآن است. پس عظمت جهاد خیلی فوق العاده است. معلوم می شود که جهاد در درگاه پروردگار آن قدر مهم و بافضیلت است که نه تنها جهادگر مهم است بلکه آلات و ابزار جهاد هم دارای فضیلت است. اسبی که مرکب مجاهدین است آن قدر شرافت و فضیلت دارد که خداوند به آن اسبها به این ترتیب سوگند یاد می کند. غفلتاً به اینها حمله کردند آن وقت اینجا اسیر زیاد آوردند. در ارشاد شیخ مفید که نگاه کنید غنائم فراوانی آوردند. حتی ذات السلاسل که می گفتند چون اسیرها را با طناب بسته بودند و مثل سلسله می آوردند از این جهت ذات السلاسل می گویند. مفسرین ما همه این جور

ذکر کردند که اینطوری و قرینه است و دعوتی نبوده چون قبلاً دعوت صورت گرفته. صاحب جواهر بعداً می فرمایند به اینکه بله واجب نیست. آیا مستحب است؟ بله مستحب است. اگر قبلاً دعوت صورت گرفته دیگر واجب نیست دعوت شود. مثل جنگ با ایران در نیاوند. گفتیم که همه مسلمانان، ایرانیها می دانستند که پیغمبر است و اسلام است و قرآن است. قبلاً گفته شده بود. بله مستحب است. آن وقت در مستحب چند تا مطلب ذکر می کند. یکی اینکه می فرمایند به اینکه حضرت امیر المؤمنین در جنگ احزاب به عمرو بن عبدود قبل از کشتن گفت من تو را دعوت می کنم به اسلام که عمرو بن عبدود قبلاً اسلام را می دانسته خودش آمده بود به جنگ با پیغمبر. للمحکی من فعل علی عند مقاتله عمرو بن عبدود دیگر وصیت نبی لعلی لا تُقاتلنَّ أخیداً حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ این را خواندیم دیروز پریروز. دیگر دعوت سلمان، اهل فارس است. در یکی از جنگها سلمان با اهل فارس روبرو شد با اهل فارس دعوت شده بودند سلمان از آنها دعوت کرد. این مطلب دوم بحث امروز. البته می گوید صاحب جواهر یُسْتَحَبُّ الدُّعَاءُ بِالْمَأْثُورِ قبل از جنگ مستحب است که انسان به مأثور دعایی بخواند، همان طور که وارد شده. در خبر میمون که این خبر در باب ۵۵ از ابواب جهاد عدو است. در باب ۵۵ از ابواب جهاد عدو خبری هست که صاحب جواهر اشاره به این خبر می کند. خبر این است که عَنْ أَبِي عَیْدٍ اللَّهِ عَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ كَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ

این دعوت کفار به اسلام نیست بلکه دعاست در درگاه پروردگار. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سَبِيلِكَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاكَ این دعا در این است که با پروردگار مناجات کنیم پروردگار ما را دعوت به یاد کرده ما را پذیرفته آمدیم اگر کشته شدیم شهادت و شهید محسوب می شویم. اگر کشته نشویم عاقبت به خیر می شویم. این را مطالعه کنید. مطلبی که به نظر رسید که عرض کنیم، در اینجا مناسب است. این است که ما در اینجا بحثمان این است که ما در جهاد ابتدایی که اول دعوت به اسلام، بعد قتال، آیا دعوت به اسلام که ما مأموریم مسلمانها مأمورند که کفار را دعوت به اسلام بکنند بعدش جهاد بکنند این دو تا با هم ارتباط دارند مثل اقل و اکثر ارتباطی؟! یا هر دو یک واجب مستقلی هستند؟! برای مسلمانها دعوت کفار به اسلام یک واجب مستقلی است. اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ که در روایت هم خواندیم بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ما دو مطلب داریم موظفند مسلمان ها بر حسب روایات ما و آیات قرآن دو تا وظیفه. یکی اینکه کفار را دعوت به اسلام کنند. دوم اینکه اگر دعوت اثر نکرد جنگ کنند. حالا ما به جنگ قدرت نداریم دعوت به اسلام نکنیم؟ ما وظیفه داریم با کفار بر اساس منطق و استدلال جمعیتی را تجهیز کنیم و برویم با آنها صحبت کنیم. مخصوصاً در دنیای امروز اگر بینیم یک وقت در هلند یا یک کشور دیگر اهانت به پیغمبر خدا می شود، اهانت به اسلام می شود، چه اشکال دارد که همیشه در

حوزه ها، در مراکز علمی افرادی که درس خوانده اند، مجهز هستند، به مزایا و صحبت های دیگران آگاهی دارند حرکت کنند و بروند و اگر این کار می شد خیلی توفیق حاصل می شد؛ مخصوصاً در دنیای امروز. دیروز یکی می گفت من رفته بودم به قاهره بعد رفتم به (از طرف حوزه رفته بود) اسیوط یک شهری است حدود ۳۰، ۴۰ کیلومتری قاهره که سیوطی اهل آنجاست. در یک جلسه، می گفت عاشورا بود قدری من صحبت کردم. چند تا از این سنی ها بودند در آنجا که استاد دانشگاه بودند. یکی بلند شد و گفت ما همه مان بدبختیم. برای خاطر اینکه درباره ی علی بن ابیطالب چیزی نشنیدیم، صحبتی نکردیم. کسی نیامده که با ما صحبت کند. اصلاً امروز دنیا خیلی آماده است برای این جهت. اگر ما حرکت کنیم به کشورهای دیگر برویم. مثلاً با یک مقدماتی البته با وهابی ها صحبت کنیم. برویم و با سنی ها صحبت کنیم یا در جای دیگر حتی راجع به انقلاب. فکر نکنند که این انقلاب برای کشورگشایی بوده. این خیلی نتیجه بخش است. بنابراین می شود گفت که این دعوت کفار به اسلام مقدمه ی منحصر به جهاد نیست. البته از آن طرف بله جهاد بدون دعوت نباید باشد. اما این طور نیست که دعوت هم بدون جهاد نباید باشد. خیلی جاها است که جهاد فراهم نیست برای ما، امکان ندارد، قدرتش را نداریم در یافتیم با آنها. آن جهاد آخِرُ الدَّوَاءِ الْكُفَى که گفتیم قبلاً. اما اگر برای دعوت افرادی داشته باشیم بسیار بسیار کار خوبی است. به نظر بنده می

رسد که حتی بعضی از روایاتمان جهاد را هم نداشت. آن که الان امروز خواندیم خبر اول از باب ۱۱، این اصلاً جهاد نیست اینجا. می گوید کیف الدعوه الی الاسلام می فرماید این طور دعوت کنید به اسلام. نمی گوید خونشان را بریزید، جهاد کنید، باهاشون درگیر شوید. آن خبر را که چهار، پنج صفحه از آن را خواندیم آن هم همین طور بود. از حضرت پرسیدند که جهاد چگونه؟ حضرت فرمودند جهاد مراتبی دارد. خودش یک مرتبه از جهاد است. دعوت به اسلام خودش مرتبه ای از جهاد است. بنابراین می توان گفت که این دو چیز این طور نیست که از همدیگر منفک نباید باشند. نه دو تا مرحله است ممکن شد هر دو را انجام دهید. ممکن هم نشد همان مرحله ی اول کافی است. بقیه هم ان شاء الله برای فردا.

اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در اقسام جهاد به طوری که به عرض رسید، در کتب فقهاء به این ترتیب تقسیم کرده اند، یک نوع جهاد ابتدایی است که مسلمانان مجهز شوند و حرکت کنند برای دعوت به اسلام، و اینکه باید امام معصوم (علیه السلام) یا نائب او حضور داشته باشد بحث شد. قسم دوم، دفاع است که یک مملکت یا بیضه اسلامی (که بیضه را بعداً معنا می کنیم) مورد تهاجم قرار بگیرد به طوری که مرکزیت اسلام مورد تهاجم است که قصد دشمن از بین بردن اسلام است یا در کشور اسلامی مهاجم قصد دارد تسلط پیدا کند بر مال و جان مردم، این هم یک قسم است که به دفاع تعبیر می شود، بعضی از اقسام را که ذکر

ص: ۶۵۶

کردند در حقیقت دفاع فردی است، اینکه فردی جان و مال یا عرضش مورد مخاطره قرار می گیرد از خودش دفاع می کند و قسم سوم، جهاد با بغات است، کسانی که در مقابل حکومت امام معصوم یا قائم مقامش تسلیم نمی شوند اینها بغات هستند. ما از اول همان طور که اطلاع دارید این تقسیم را قبول نداشتیم به نظر بنده این تقسیمات و کتاب جهاد بر اساس مبانی مذهبی شیعه تنظیم نشده چون در این اقسام که ملاحظه می کنید قیام هایی که عرض کردیم مثل قیام کربلا یا شهید فخر یا قیام زید را شامل نمی شود و طوری تنظیم کرده اند که در ترتیب ابواب و بیان احکام، قسمت زیادی وجود دارد که مورد توجه قرار نگرفته است، (ما قصد جسارت به علماء بزرگ نداریم و همیشه با دید احترام به آنها می نگریم) بنده فکر می کنم که بر اساس فقه عامه اینها تنظیم شده است. ما باز هم قیام ها را ذکر می کنیم چند تا از آنها را که عرض کردیم یکی جریان کربلا است یکی قیام زید در برابر هشام بن عبدالملک بود که امام صادق (علیه السلام) هم بر آن صحه گذاشتند و یکی دیگر قیام شهید فخر است که امام موسی کاظم (علیه السلام) بر آن صحه گذاشتند، اگر تتبع کنیم باز هم پیدا می کنیم به نظر بنده یکی دیگر قیام ابوذر است که در برابر عثمان قیام کرد و کشته شد، ابوذر اول در شام بود و بعد از اینکه عثمان بیت المال را به بستگان و عمال خودش می داد ابوذر تحمل نکرد، حرکت می کرد

ص: ۶۵۷

و آیه ۳۵ از سوره توبه را می خواند {والذین یکنزون الذهب و الفضة و لاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم - یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون} این آیات را می خواند، یعنی کسانی که پول های بیت المال را از عثمان گرفته اند و کتز و گنج کرده اند و در حالی که فقراء در مضیقه زندگی می کنند منتظر عذاب باشند، بالاخره تبعید به شام شد در آنجا هم معاویه از طرف عثمان کار می کرد و ابوذر در حالی که پیر بود با عصایش راه می افتاد و در همه جا این آیات را به صورت اعتراض می خواند بعد از آن معاویه نامه ای به عثمان نوشت که اگر می خواهی دمشق تحت اختیار باشد باید ابوذر از اینجا برگردد (الآن که در لبنان تشیع هست بخاطر این است که ابوذر چند صباحی در آنجا تشیع را تبلیغ می کرده است). خلاصه دوباره برگشت، جریانش خیلی مفصل است که باید در تاریخ مطالعه کنیم، در برابر عثمان باز هم ساکت نشست، بعد او را به ریزه تبعید کردند که در آنجا از گرسنگی مُرد. یکی از افراد بسیار مقاوم و محکم و مجاهد ابوذر بوده و در عین حال بسیار فقیه و محدث بوده و آن همه روایت از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) داریم که یا اباذر، یا اباذر ولی نه از سلمان داریم و نه از مقداد، در نهج البلاغه {و من کلام له (علیه السلام) لا یبذر لَمَا أُخْرَج الی ریزه} بالاخره تبعیدش کردند به ریزه

چون اهل همان جا هم بوده و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم در بر نداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. بعد عثمان از ابوذر خواست که دست از اعتراض بردارد و مشاجره طولانی بین آنها صورت گرفت، کعب الاحبار را که فردی یهودی بود و مسلمان شده بود ولی در عین حال خیلی ادعا می کرد که من خیلی از مبانی تورات را بلد هستم عثمان در نزد خود نشانده بود، الان هم خیلی از اسرائیلیات ما از این قبیل افراد است، خلاصه ابوذر چون این آیه را می خواند و اعتراض می کرد عثمان از کعب الاحبار در حضور ابوذر پرسید که کسی که مالی از راه حلال بدست بیاورد اگر نگه دارد و خرج نکند چه اشکالی دارد ابوذر فهمید که اعتراض به ابوذر است که این آیه را می خواند ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ...﴾ کعب الاحبار جواب داد که اشکالی ندارد ابوذر با همان عصایی که داشت و اغلب در این موارد بکار می برد به سر کعب الاحبار کوبید و گفت ﴿يَا بَنِي الْيَهُودِيَّةِ أَنْتَ تَعْلَمُونَ مَا دِينُنَا دِينَنَا﴾ بالاخره عثمان دید که بودن ابوذر قابل تحمل نیست، پرسید کجا را دوست می داری و کجا را دشمن؟ گفت ریزه را دوست ندارم چون زمانی که مسلمان نبودم در آنجا بودم ولی مکه و مدینه را دوست دارم وقتی که ابوذر را تبعید کردند به ریزه (سنی ها خیلی سعی کردند در بیان این پرده پوشی کنند)، ﴿وَمَنْ كَلَّمَ لَهٗ (عَلَيْهِ السَّلَام) لَا يَبْذُرُ رَحْمَةَ اللَّهِ لَمَّا أُخْرِجَ إِلَى رِيْزَةَ﴾ این کلام سید رضی

است، عثمان قدغن کرد که کسی نباید ابوذر را بدرقه کند ولی حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) و عقیل و لقمان ابوذر را بدرقه کردند در حرکت به سوی ریزه، در اینجا حضرت امیر فرمودند {یا اباذر عندک غضبتَ لله فارحُ من غضبتَ له إنَّ القومَ خافوک علی دنیاهم و خفتهم علی دینک فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهزب منهم بما خفتهم علیه} و در آخر دارد {لا یونسنک الا الحق و لا یوحسنک الا الباطل} جز حق با چیزی انس نگیرد و جز از باطل از چیز دیگری وحشت نکن. در شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۲۳۶، در شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲، در شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵، در شرح فی ضلال جلد دوم صفحه ۲۶۳، بنده عرض می کنم که در باب جهاد اقسام را طوری ذکر نکرده اند که شامل این قبیل قیام ها شود این قیام، قیام سیدالشهدا (علیه السلام)، قیام زید، قیام شهدای فخر، ما باید بر اساس مبانی مذهبی شیعه طوری اقسام جهاد را بحث کنیم که این قبیل قیام ها را نیز شامل شود، خوب اینها را که شامل نمی شود خیلی دیگر را نیز شامل نمی شود. قیام مردم ایران برای مشروطه، و کشته دادن به راهنمایی علماء، قیامی که در ایران صورت گرفت که الان در دهه فجر هستیم، بالاخره اینها را در کجا مندرج کنیم، جهاد را طوری تعریف کردیم که شامل این اقسام نمی شود و با مبانی مذهبی شیعه تطبیق نمی کند اما با مبانی سنی ها بله. بالاخره با توفیق پروردگار

بحث ما امروز درباره جهاد نوع دوم که دفاع می باشد، در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۱۴ بعد از جهاد ابتدایی که بحث کردیم و بعد هم خواهد آمد گفته شده که {وقد تجب المحاربه علی وجه الدفع} گاهی محاربه واجب می شود ولی دفاع است، البته امام حضور ندارد منصوبش هم حضور ندارد، مثال می زنیم، {کأن یكون بین قوم یغشاهم عدو یخشی منه علی بیضه الاسلام} ما میان قومی باشیم که دشمن حمله کند و هدفش از بین بردن اسلام باشد، بیضه اسلام یعنی مراکز اسلامی مثل مساجد، مدارس و امثال اینها که در آنجاها احکام اسلامی بیان می شود و منتشر و تبلیغ می شود، گاهی دشمن هدفش همین است حمله می کند برای از بین بردن مساجد و مراکز عبادت و مدارس و... {أو یرید الاستیلاء علی بلادهم أو أسرهم و أخذ مالهم} یا اینکه دشمن حمله می کند، نمی خواهد مراکز اسلامی را نابود کند ولی می خواهد بر شهرهای مسلمانان را مسلط شود یا مسلمانان را اسیر کند و اموالشان را بگیرد {أو یكون بین أهل الحرب} یا یک مسلمانی از ما در میان اهل حرب است مثلاً در اروپاست، دشمن حمله می کند به آن کشور کار دارد ولی این شخص هم در میان آنهاست، برای دفاع از خودش و مال و عرضش به دفاع می پردازد، اینها دفاع اجتماعی است. یک قسم دیگر این است که دفاع از شخص باشد شخصی در یک جایی واقع شده در دنیای کفر یا اسلام فرقی نمی کند مورد حمله قرار می گیرد یا می خواهند خودش را بکشند یا

می خواهند مالش را بگیرند یا اینکه عرض و حیثیتش مورد خطر قرار می گیرد یا نفس مؤمنه یا مال محترمه. محقق (رحمه الله علیه) در شرایع، جواهر هم تبعاً له می گوید {ولا یكون جهاداً} این جهاد نیست و دفاع است، منظور آنها چیست که این جهاد نیست؟ منظورشان این است که احکام جهاد بر این مترتب نیست، در آنجا سه چهار موضوع ذکر می کند و نقل می کند از کلمات دروس و از مسالک و غیره که جهاد چند حکم دارد: یکی اینکه فرار حرام است یعنی کسی که در عرصه جنگ است نباید فرار کند تا کشته شود پس یکی تحریم فرار است، دوم احکامی که برای غنایم جنگی داریم که می گوید در اینجا این احکام هم نیست، سوم این که با اسرای آنجا یک رفتارهایی صورت می گیرد که مربوط به اینجا نیست، چهارم این که شهید {لا- یُغسل ولا یکفن} این در باب جهاد است ولی در باب دفاع نیست، صاحب جواهر می گوید این چهار مورد منظور محقق است ولی خودش بعداً بر می گردد و می گوید شاید هم منظورش این باشد که جهاد ابتدایی که دیروز خواندیم نیست و احکام آن را ندارد امّا خودش یک نوع جهاد است و مثل عموماتی که ما در قرآن داریم شامل این مورد هم می شود و خودشان هم بعداً می فرمایند که ما همه احکام را در اینجا مترتب می کنیم یعنی اینجا هم شهید {لا یغسل ولا یکفن} است که در باب طهارت در تدفین اموات و غسل اموات گفتیم و هم اینکه فرار حرام است

و هم اینکه خواهیم گفت که غنائمش حکمش چیست و هم حکم اسیرها را خواهیم گفت. خوب از اینجا با توفیق پروردگار شروع می شود به بحث دفاع، بنابراین یکی از چیزهایی که در باب جهاد بحث می شود وجوب دفاع است اگر کشور یا شهر اسلامی مورد تهاجم از طرف کفار قرار بگیرد حتی اگر کافر هم نباشند، از طرف مسلمانی که در مذهب با ما هماهنگی ندارند، واجب است که دفاع کنند حالا- دلیل بر وجوبش چیست؟ می توان گفت که به ادله اربعه دفاع واجب است، یکی اینکه قرآن می فرماید {قاتلوا الذین یقاتلونکم} کسانی که با شما به قتال برخاستند با آنها قتال کنید و می شود گفت {لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه} بنابراین واجب است که مسلمان ها با دست خودشان وسایل هلاکت خود را فراهم ن سازند و حرکت کنند و جهاد کنند، عموماً آیات قرآن که درباره قتال و جهاد داریم و صاحب جواهر هم می گوید شامل اینجا می شود این کتاباً، و اما سنتاً هم معلوم است، چند روایت است که بعداً می خوانیم. اما اجماع، کسی از فقهاء ما مخالف این مطلب نیست که دفاع بر مسلمان ها در چنین جریانی واجب است. اما عقلاً می توان گفت که اینطور دفاع ها هم فطرتاً لازم است هم عقلاً بعضی مطالب است که فطری است و بعضی مطلب است که عقلی و منطقی است و بعضی هر دو هستند، مثل ظلم که هم فطرتاً قبیح است یعنی کسی که ظالم است اشخاص از او قلباً متنفراند و فطرت هر آدمی در برابر او تنفر و انزجار نشان

دهد و همین طور عقلاً، عقل آنجاست که منطبق باشد، صغری و کبری می چینیم و قضیه و نتیجه ترتیب می دهیم می شود عقلی، بنابراین همان طور که ظلم فطرتاً و عقلاً قبیح است اینجا هم دفاع واجب است فطرتاً، این فقط مخصوص انسان نیست حیوانات هم اگر لانه و آشیانه آنها مورد هجوم قرار بگیرد آنها عقل که ندارند بلکه از روی فطرت از لانه و آشیانه خودش دفاع می کند بنابراین هم فطرتاً واجب است هم عقلاً. در نتیجه دفاع واجب است کتاباً، سنتاً، اجماعاً، عقلاً. تفاوت دیگر این است که در اینجا مثل بحث های قبل نیست در آنجا می گفتیم که بر چند طائفه واجب نیست و بر چند تا واجب است در آنجا گفتیم که بر زن ها واجب نیست بر أعرج و بچه ها واجب نیست ولی در اینجا این طور نیست در دفاع مرد و زن و پیر و جوان حتی صبیان که از آنها کاربر می آید باید حرکت کنند. بحث دیگر این است که در اینجا یک امام معصوم لازم است، نخیر لازم نیست امام معصوم یا مأذونش وجود داشته باشد هر مسلمانی در فطرت خودش لازم می داند که دفاع کند. در مملکت ما دو دفعه جریان دفاع رخ داده، یکی در زمان فتحعلی شاه قاجار و اینها خیلی مهم است و دو نفر از فقهای بزرگ ما هم که کتابشان در دست است در آن زمان بوده اند یکی کشف الغطاء است که مال شیخ جعفر کاشف الغطاء که در آن زمان حضور داشته یکی هم میرزای قمی که در جامع الشتات مطالبی

دارد این دو نفر چون در سال ۱۲۱۸ حضور داشتند (میرزای قمی در سال ۱۲۳۰ هـ. ق) و شیخ جعفر کاشف الغطاء در سال ۱۲۲۸ از دنیا رفتند) و قرن ۱۳، قری بوده که برای مسلمان ها مصیبت زیاد بوده و ممالک اسلامی خیلی ضعیف بودند، در جامع الشتات مطالب زیادی دربار جهاد دارند. حمله اول روسیه به ایران در آن زمان در سال ۱۲۱۸ هـ. ق) شروع شده و در سال ۱۲۲۸ هـ. ق) تمام شده یعنی ده سال این جنگ ادامه داشته و بعد از ده سال عهدنامه گلستان بین ایران و روسیه منعقد شد که بر اساس این عهدنامه جنگ ترک شود در این ده سال هیچ وقت ایران آرام نبوده آنها ۱۷ شهر از شهرهای ما را گرفتند و الان هم در اختیارشان است، باکو و در بند و شیروان و نخجوان و از این قبیل شهرها، مردم مسلمان که در آنجا تحت سیطره روسیه قرار گرفتند به علماء و مراجع آن وقت نامه نوشتند که ما در اینجا نه امنیت جانی داریم نه امنیت عرضی داریم و نه امنیت دینی به داد ما برسید و ما را از چنگال روسیه نجات دهید علماء هم ساکت و آرام نبودند در فکر این بودند که مردم را بسیج کنند و تجهیز کنند و مردم بروند شهرهای خودشان را از اختیار آنها در بیاورند. کتاب کشف الغطاء اخیراً در ۴، ۵ جلد چاپ شده چاپ قبلی اش خیلی خوب نبود در چاپ اخیر پاورق هم دارد و کتاب خیلی مهمی است شیخ جعفر یکی از علمای بسیار بزرگ است ایشان در جلد اول

که درباره اصول عقاید بحث کردند مسائل توحیدی خیلی زیادی دارد درباره ی نبوت، درباره ی امامت، در نبوت که بحث می کند از تورات و انجیل نقل می کند این حاکی از اطلاعات کامل آن شخص است بر این کتب، در اینجا ایشان بحث می کنند درباره دفاع که مورد بحث ماست و این بحث را پیش می کشند که آیا در دفاع هم لازم است امام حضور داشته باشد یا مأذون امام یا اقلّاً- فقیهی در رأس مجاهدین قرار بگیرد؟ اینها را ایشان می گویند واجب نیست، میرزای قمی هم در جامع الشتات می گوید که واجب نیست مردم وظیفه دارند که خودشان حرکت کنند حتی تأخیر نیندازند، بعد از بیان این موضوع می روند سراغ این مطلب (تواضع هم می کند و می گوید) اگر من فقیه باشم و بخواهم یک نفر را معین کنم فتحعلی شاه را به عنوان نائب معین می کنم که در این جنگ حضور داشته باشد در دفاع در برابر روسیه، سلاطین قاجار بی عرضه ترین سلاطین بودند این سلاطین که حرمسراها و لذت گرایی ها و تجمل گرایی هایی داشتند دیگر نمی رسیدند که به فکر مردم و جهاد در راه خدا (فی سبیل الله) باشند ولی ایشان از روی ناچاری فتحعلی شاه را انتخاب می کند چون علماء که لشکری ندارند مردم هم فقط از آنها تقلید می کردند و در سطح پایینی بودند خلاصه ایشان می گوید من فتحعلی شاه را (خَلَمَدَ اللهُ مَلِكَهُ) نائب انتخاب کردم و مردم در جنگ از او اطاعت کنند، مخالفت با او مخالفت با من است و مخالفت با من مخالفت

با امام و مخالفت با خدا است، خلاصه به مردم تاکید می کند که از فتحعلی شاه پیروی کنید تا اینکه در این دفاع موفق باشید این کتاب را مطالعه کنید در این کتاب خودش ۳۰ برنامه برای جنگ معین می کند از صفحه ۳۳۲ جلد چهارم کشف الغطاء را مطالعه می کنید، جریان نصب فتحعلی شاه نایب شیخ جعفر در صفحه ۳۳۳ وجود دارد، بالاخره در این جریان کسی که بیشتر کارگردان بود عباس میرزا پسر فتحعلی شاه بود و به عنوان ولیعهد معین شده بود در عهدنامه گلستان و بعد هم که عهدنامه ترکمنچای بسته شد یک ماده این بود که روسیه باید قبول کند که عباس میرزا بعد از فتحعلی شاه پادشاه باشد، آنها برای خودشان کار می کردند. کتاب جامع الشتات هم مطالب جالبی دارد که بعداً عرض می کنیم آنها در آن زمان حضور داشتند، جنگ اول از سال ۱۲۱۸ است تا ۱۲۲۸ بود که به عهدنامه گلستان خاتمه پیدا کرد بعداً این عهدنامه عملی نشد و شهرهای ما در اختیار آنها بود و مشکلات همچنان وجود داشت تا می رسد به سال ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ در این زمان دیگر کاشف الغطاء و میرزای قمی از دنیا رفته اند و موقع مرجعیت سید محمد مجاهد است که پسر صاحب ریاض می باشد و در نجف مرجع است و خیلی مهم می باشند، بالاخره حرکت می کنند و به ایران می آیند مردم بسیار به او احترام می گذارند بعد به جبهه می روند و امر می کنند که علماء و وعاظ و خطباء و هر چه طلبه هست به جبهه

بیايند تقريباً حدود ۱۷ ماه مردم ايران جبهه را اداره کردند در آن زمان رساندن ارزاق و لوازم و احتياجات کار آسانی نبود وقتی که سيد محمد مجاهد وارد ايران می شوند به تهران می روند و حکم جهاد را صادر می کنند و ۴۰ نفر از مجتهدين معروف در رکاب او بودند یکی از آنها حاج ملا احمد نراغي صاحب معراج السعاده است بالاخره چند ماه جنگيدند اما چون قبلاً در مردم روحیه جهاد ايجاد نشده بود و {خداو حذرکم} و مقدماتش نبود و مملکت هم مملکت خان خانی و ارباب و رعیتی بود یعنی هر چند تا روستا را یکی از فلان الدوله ها و فلان الملک ها و فلان السلطنه ها صاحب بودند، در نتیجه آنهايي که به جبهه رفته بودند همه سر در آخور عباس ميرزا و فتحعلی شاه داشتند، خلاصه در دومين جنگ هم شکست خوردند. در اینجا دو جنگی بود که ايران پشت سر گذاشته و حضور اين دو عالم و علماء ديگر و مطالب زيادی درباره دفاع وجود دارد و عبرتهای زيادی که بايد آموخته شود.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در نوع دوم از جهاد یعنی دفاع بود، اگر مملکتی، شهری، مرکزی که بیضه ی اسلام است مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان ها لازم است که دفاع کنند و آن نقطه را از زیر سلطه ی دشمن خارج کنند. صاحب جواهر تبعاً للشرایع در صفحه ی ۱۴ و ۱۵ جلد ۲۱ فرموده اند: «لا یكون جهاده» این جهاد نیست، شاه فرد جهاد به نظر این ها، آن جهادی است که مسلمانان خودشان حرکت کنند

ص: ۶۶۸

برای دعوت به اسلام و دشمن را دعوت به اسلام کنند، با مراتب اگر قبول نکردند جهاد کنند. صاحب جواهر اول برای تقریب کلامشان از چند نفر نقل کرده که این جهاد نیست. ثمره: گفتند ثمره در ترتب احکام جهاد است و چهار حکم ذکر کرده اند: اولاً- این که در جهاد صغار و خالی کردن صحنه و جبهه حرام است پس حکم «لا- یكون جهاده» این جا نیست، اگر کسی در مقام دفاع سنگر را خالی کند کار حرامی نکرده. دوم در آن غنایمی است که ما بعداً عرض می کنیم ترتیب تقسیم غنایم اینجا می آید یا نمی آید. سوم در مورد حکم اسیرها. چهارم کسی که در جهاد کشته شود «لا یغسل و لا یکفن» غسل نمی دهند و کفن نمی کنند با همان لباسی که در جبهه ی جنگ داشته و شهید شده دفن می کنند. صاحب جواهر اول برای تقریب کلام محقق و امثال آن گفت که بله این از مصاق روایات و عباراتی که دال بر ترتیب آثار حکم جهاد است خارج است، چون جهاد متعارف همین جهاد اولی هست که دعوت به اسلام باشد، ولی بعداً برگشته به قیل و قال که این گونه نیست برای خاطر این که ادله ای که داله است بر وجوب جهاد در قرآن و روایات شامل این هست و ادله که شامل شد و موضوع محقق شد آن احکام آن هم هست، یک حکم آن فرار حرام بود اینجا هم کسی که دفاع می کند اگر سنگر را خالی و رها کند مرتکب کار حرامی شده

ص: ۶۶۹

است اما حکم غنایم و اسرا بعداً خواهد آمد . چهارم که « لا یغسل و لا یکفن » این جا می توانیم بگوییم ادله دال است بر براینکه مجاهدی که « قتل فی المعرکه » شهید است و « لا یغسل و لا یکفن » اینجاست . به بعضی از روایات آن اشاره کردیم که روایات در باب ۱۴ از ابواب غسل میت است ، در جلد ۲ رسائل ۲۰ جلدی صفحه ی ۶۹۸ . روایات زیادی در آن باب هست که دال اند بر اینکه شهیدی که در معرکه مرده و مسلمان ها و کسانی که با او در جنگ مشارک بودند او را درک کردند که هنوز رمق داشته شهید است و اگر بردند بیرون شهید نیست بلکه باید « یغسل و یکفن » اما اگر درک کردند که دیگر رمقی ندارد و کشته شده غسل و کفن ندارد . در این باب روایات زیاد کرده ، حدیث هفتم ، عن أبان بن تغلب بیشتر هم از این است ، سند آن هم خوب است ، خبر این است : « قال سئلت ابا عبد الله (علیه السلام): عن الذی یقتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحفظ قال یدفن کما هو فی ثیابه » پرسیده از کسی که « قتل فی سبیل الله أ یغسل و یکفن و یحفظ قال یدفن کما هو فی ثیابه إلا- أن یکون به رمق » مگر این که همزمانش او را درک کنند که هنوز زنده است « و إن کان به رمق ثم مات یغسل و یکفن و یحفظ و یصلی علیه » ، خوب حالا اگر

کسی را که درک کردند احتمالاً زنده است باید ببرند بیرون غسل و کفن و حنوط کنند « و یصلی علیه إن رسول الله (ص) صلی علی حمزه و کفنه لأنه کان قد جرد » نماز که باید خوانده شود اما پیغمبر (ص) کفن زد چرا؟ چون لباس او را برده بودند چون طوری حمزه را شهید کردند که لباس و هیچ چیزی نداشت باید یک چیزی به دور او می پیچیدند اما پیغمبر (ص) حمزه را: « کفنه لأنه کان قد جرد » برای این که حمزه مجرد شد یعنی لباس او را برده بودند و عریان بود . خوب و اما درخبر ۹ از این باب گفته شده: « إلا أن یدرکه المسلمون و به رمق » اگر مسلمین او را درک کردند که هنوز زنده است در آن صورت باید ببرند و وقتی مرد غسل و کفن این ها را انجام بدهند . در خبر دوم قال الصدوق که پیامبر (ص) حنظله غسیل الملائکه را ، (حنظله در جنگ احد شرکت کرد در همان شبی که فردای آن جنگ احد واقع می شد در آن شب ، شب زفاف این حنظله بود آن شب زفاف ترتیب داده بود شنید که منادی پیغمبر (ص) دارد اعلام می کند برای شرکت در جنگ احد ، صبح خدمت پیغمبر (ص) رسید درحالی که جُنُب بود و بالأخره در همان جنگ شهید شد) ، صدوق علیه الرحمه فرموده که پیغمبر (ص) فرمودند که او را غسل ندهید: « رأیت الملائکه بین السماء و الأرض تغسل حنظله بماء المزن فی صحاف من فضه و کان یسمی غسیل الملائکه » مزن یعنی

آبی که از ابر فرود می آید . خبر ۴ از این باب این خبر است : « عن جعفر عن أبيه (عليهما السلام) : أن علياً لم يغسل عمار بن ياسر ولا هاشم بن عتبة و هو المرقال و دفنهما في ثيابهما » امیرالمومنین(ع) در جنگ صفین این ها را غسل نداد . بحث ما چون در جهاد به عنوان دفاع است ذکر یک نکته خالی از وجه نیست ، در جهاد به عنوان دفاع عرض کردم که ، در ایران در قرن ۱۳ هجری قمری که بوده که دفاع صورت گرفته ، در حمله ی روسیه به ایران . اولی از سال هزار و دویست و هجده قمری شروع می شود تا سال هزار و بیست و هشت قمری که ده سال از آن طرف تجاوز و حمله ی نظامی و تسخیر شهر های ایران از این طرف هم ، خوب مسلمان ها وظیفه ی خودشان را دانستند که این شهرها را از چنگال دشمن خارج کنند ، آن زمان مصادف بود و شاگردان بحرالعلوم و شاگردان وحید بهبهانی ، این ها شاگردان فراوان و خیلی مبرز داشتند ، شیخ جعفر کاشف الغطاء ، ملا مهدی نراقی ، ملا احمد نراقی ، صاحب ریاض ، میرزای قمی ، این ها سید جواد آملی این ها کسانی هستند که در این قرن می زیسته اند و مواجه بودند با این مشکل که مطرح می کرد به این که دشمن آمده ، دشمن کافر ، شهرها را مسخر کرده و گرفته ، خوب وظیفه ی خودشان می دانستند که قیام کنند تا در سال هزار و دویست و سی ، هم میرزای قمی از دنیا رفت و هم صاحب ریاض از دنیا رفته اند ، هم شیخ جعفر کاشف از دنیا رفتند در آن دفعه ی اول

این‌ها حیات داشته‌اند و این‌ها مردم را تشویق می‌کردند و تبلیغ می‌کردند اما در دومی که هزار و دویست و چهل و یک، آغاز شد در آن دومی سید محمد مجاهد شخصاً از عتبات آمده و حضور داشتند با چهل تا از مجتهدین بزرگ که یکی از آن‌ها حاج احمد نراقی بود امثال این‌ها، شید محمد تقی برقانی، این‌ها بوده‌اند این است که در هر دوی این‌ها مطالب فراوانی در دفاع ما داریم، حالا ما اینجا چند فتوا را از میرزای قمی، از جامع‌الشتاء، سؤال شده‌ایشان جواب داده تا ببینیم که چه بوده و وظیفه چه بوده و چه دستور می‌داده است، جامع‌الشتاء در چند جلد چاپ شده، سابقاً در دو جلد بود بسیار کتاب خوبی است میرزای قمی احاطه‌ی بسیار زیادی به فقه داشته و تنها هم جواب مسائل نیست، استدلال‌هایی دارد ذکر اخبار که حاکی از تتبع و اطلاعات ایشان است حتی بعضی از سوالات ادبی از ایشان می‌شود و جواب می‌دهند، مثلاً ثار الله چه معنایی می‌دهد ثار به معنای خون نیست که خون خدا، ثار اول آن ثار الله بوده ثار به کسی می‌گویند که انتقام گیرنده‌ی خون است یعنی کسی که انتقام خونش خداست، در اثر کثرت استعمال، یعنی شده ثار الله و الا ثار الله هست، و ثار به کسی می‌گویند که انتقام خون کسی گرفته باشد، اصلاً سوالات ادبی و فلسفی و اخلاقی در جامع‌الشتاء خیلی زیاد است که مطالعه‌ی آن لازم است، بله خلاصه این است که در چند جلد چاپ اول آن، دو جلد قطور بود، اما الآن در چند جلد اخیراً چاپ

شده، در جلد اول جامع الشتات، طبع جدید، صفحه ی سیصد و هفتاد و هفت تا چهارصد و یک، از ایشان چند سؤال درباره ی دفاعی که آن روز می بایست صورت بگیرد و می گرفت، سؤال شده حالا از سوال و جواب معلوم می شود که مطلب چه بوده؟ و نوشته اند که با توجه به سؤالات و جواب ها، آن روز معلوم می شود که چه وضعی در ایران حاکم بوده اول سؤال این است که در این اوقات که طایفه ی منحوسه ی روسیه، به جمله ی ممالک محبوسه ی ایران و سایر بلاد مسلمانان همت بر تسخیر بلاد اسلام گماشته اند و مانع از اجرای احکام سیده (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشند دفع ایشان شرعاً واجب و لازم است یا نه؟ سؤال می کند واجب است دفن ایشان، جواب واجب است «علی أقربہ الأقرب» در دفاع باید کسانی که نزدیک تر هستند اول این ها اقدام کنند و نتوانستند دیگران، نتوانستند همه ی مسلمانان، مثل الآن مردم فلسطین، خوب یک سرزمینی است که کفار آن جا را اشغال کرده اند و لازم است بر ایشان که نشد همه ی مسلمانان لازم است شرکت کنند دفاع کنند و دشمن اشغالگر را از آن سرزمین بیرون کنند، بله خلاصه ایشان می گویند بله واجب است «علی الأقرب فالأقرب» در هر طبقه الأقرب فالأقرب، اگر در بعضی از آن ها دفاع صورت بگیرد، بر کل آن ها واجب کفایی است، اگر احتیاج به اجتماع همه هست واجب عینی است به همین ترتیب شرکت کنند و کمک کنند تا دشمن را از سرزمین اسلام بیرون کنند. دو اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، این ها مسائلی است که امروزه

ما هم با این ها مواجه هستیم مثل اسرائیل و این ها، افغانستان و عراق، اگر دفع روسیه حاصل نشود مگر به اتفاق جمیع مسلمین، در این صورت اجتماع همه لازم است بله، بر همه لازم است، سوم در صورتی که آن ها به قصد مال و عرض و اسر، اسر یعنی اسیر کردن، و قتل مسلمین و تسخیر جمیع بلاد اسلام آمده و جهاد و انکار با آن ها واجب شد، ثواب مجاهدین با مقاتلین در این قتال، با ثواب مجاهدین به بین یدء الإمام تفاوت دارد یا نه؟ سؤال می کند که ثواب این مجاهدین با ثواب مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می کرده اند فرق دارد یا نه؟ سؤال می کند که ثواب این مجاهدین با مجاهدینی که بین یدء الإمام المعصوم جهاد می کرده اند فرق دارد یا نه؟ ایشان جواب می دهد که کسی که با نیت قربت در این دعوا کشته شود او را شهید می توان گفت یا نه؟ ایشان می فرمایند جای شکی نیست در صورتی که مقصود ایشان تغییر احکام اسلام و تبدیل دین خدا و نحو و غارت مسلمین، قتال واجب است و فی سبیل الله صادق است با نیت خالص هر کس شرکت کند همان ثواب را دارد، روایاتی ذکر می کند که ما خوانده ایم در کتاب جهاد، یکی از آن ها این است «فوق کلّ از امام صادق (علیه السلام) «فوق کلّ ذی برّ برّ» بر به شخص می گویند جمع آن هم ابرار است ولی بر به آن کار خوب می گویند، بله «فوق کلّ ذی برّ حتی یقتل فی سبیل الله فإذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه برّ» این ها روایتی است که قبلاً

خواننده ایم، پس فرق بین حضور امام و غیبت امام نیز این ثواب هست، ممکن است گفته شود قتال در زمان غیبت امام افضل از زمان حضور آن است در زمانی که امام غائب است و غیبت کند افضل است چرا؟ چون در حضور امام و ظهور معجز و تأثیر نفس شریف امام، در مبادرت به امثال حصول یقین، مداخلت تمام دارد در حضور امام ببینند حرف امام را بشنوند و معجزاتی ببینند از امام هر چه ببینند از امام آن اثر بیشتر دارد، اما کسانی که در زمان غیبت بخواهند باشند، این ها مدح شان از آن ها بیشتر است که ایشان می گویند در روایات داریم کسانی که پیغمبر و امام را ندیده اند به همان سفیدی و سیاهی ایمان آورده اند یعنی به آن چه در کتاب نوشته شده، ایمان این ها افضل است از ایمان کسانی که در حضور امام یا پیغمبر بوده اند بنابراین ایشان می گویند که کشته شدن در این راه ثواب همان را دارد بلکه بالاتر است بله. خوب سؤال چهارم این است که اگر رئیسی شریک بیاید و دستیت داشته باشد از بعد از خواندن این ها جواب آقای مجاهدی هم عرض می کنیم که چطور بود که در آن زمان فقهاء بستیت چون نداشتند که از علت شکست این بوده، می گویند رئیس شرعی که بستیت داشته باشد ممکن نباشد، حالا در این زمان، ما داریم دفاع می کنیم اما خوب سر کرده ی ما و فرمانده ی ما که فقیه نیست جالب است اگر شخصی به اسم مجتهد جامع الشرایط، چون آن موقع گرداننده ی جهاد، به عهده ی سلطنت و فتحعلی شاه و این ها بوده است دیگر، آن ها گرداننده بودند

و اداره می کردند حالا ایشان می گویند که ما اگر بخواهیم با اذن مجتهد جامع الشرایط، این کار را به عهده بگیرد چگونه است؟ شکی در جواز آن نیست اگر باعث ... یک حرفی هم دارد که کاشف الغطاء هم داشتند که بله باید از مجتهد اجازه بگیرید نه از مجتهدینی که وسواس باشند، لذا بعضی از مجتهدین در بعضی از زمان ها بودند که وسواس بوده اند جرأت اجازه ی جهاد را، نمی داده اند می گفتند که خون ریخته می شود و جواب آن را نمی توانیم دهیم از این قبیل، ایشان هم می گویند اگر مجتهد وسواس نباشد باید اجازه بگیرند و شرکت کنند، بله خوب بالأخره می گویند در این زمان آیا شرط است اجازه ی مجتهد بگیرند یا شرط نیست در این ها، اما بگیرند خوب بهتر است، ششم بر همه ی عالم مشخص است که کفره ی روسیه، دولت و مملکت و ریاست دارد و لشکر کشی خیلی مجهز است و در قدرت ما نیست اسباب و اسلحه ی جنگ و توپ و تفنگ و علم و طب و این ها، آیا این ها را از کجا فراهم کنیم؟ از زکوات که بدهکار هستیم، از وجوهات؟ می گوئیم بله، این ها را از همان زکوات و وجوهات فراهم کنید، اجازه می دهد که از زکوات صف بکشند برای این مسائل. آیا لازم است بر همه ی مردم که ??? معونه ی خدا را در این راه صرف کنند، تا قدرت مالی و امکانات دفاعی به وجود بیاید؟ می گویند بله واجب است آن پازل معونه، خمس در هر چه که اضافه بیاید خمس در آن واجب است، خمس را می گوید دیگر، پازل معونه که برای خمس واجب است همه راه در

این راه صرف کنند، بله خیلی خوب است آیا زکوات را می توان در این راه صرف کرد؟ بله می توان صرف کرد. بعد می گویند به کسانی که استنکاح کنند هم از حضور، آن ها را بخواهیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم، بله این از اعظم انواع معروف است، امر به معروف و نهی از منکر این جا بسیار بسیار لازم است. آیا در این صورت که مؤمنین اموال خود را صرف مستحبات می کنند در دفع کفره اگر صبر کنند چگونه است؟ می گویند این اولی است این از همه ی مستحبات اولی تر است، صرف مال برای دفع کفار واجب است به هیچ وجه مستحبی مزاحم آن نیست، اگر غنیمت از کفره ی روسیه به دست بیاید این چگونه است؟ ایشان می گویند که هر چه از کفار به دست آوردید این برای خودتان است کلاً، بله این گونه است، در این نماز غصبی و این ها فتوای ایشان است با این که این سفر، یک سفر طولانی است در این گونه سفرهای طولانی خوب ما معتقدیم که سفر کسی که، کثیر السفر است یا دائم السفر است، اگر مقصد نزدیک است دفعه ی اول قصد دوم و سوم به بعد تمام است، اگر مقصد دور است که چند روز باید برود، همان سفر اول که یک روز رفت روز دوم به بعد، ایشان بیاید، آیا در ایام غیبت حکم مرابطه چگونه است؟ آن هم می گوید بله درست است، حفظ صغور آن چه؟ آن هم می گوید بله واجب است، افرادی که آن جا هستند صغور را هم حفظ کنند، اگر کسانی که در صغور هستند نتوانستند لازم را تقویت کنیم،

تا صغرها و مرزها حفظ شود، حالا این دقت یکی هم مجاهده با این طایفه ی منحوسه مورد تعلیم و تعلم است، انداختن توپ و تفنگ و سایر عدوات حربیه، بله تعلیم و تعلم جایز است مباح است، ایشان می گویند نخیر در این زمان واجب بر همه است که بروند تعلیم و تعلم توپ و تفنگ و به کار بردن اسلحه را واجب کرده اند و بروند یاد بگیرند، نخیر عزیز من، تا اینکه این آیه ی شریفه «وَأَعِزُّوا لَهُمْ مَّا اسَيَّرْتُم مِّن قُوَّةٍ وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ» (انفال/۶۰) باید محقق شود. آیا بر کفار و اهل کتاب که در این دعوا به ما کمک می کنند آن ها جزء مؤلفه القلوب ما هستند به آن ها زکات دهیم؟ هیچ اشکالی ندارد بله. سؤال می کنند که آیا فرار از این مجادله چگونه است؟ جواب می دهد که بر هر کس که واجب است شرکت کند فرار حرام است و فرار جایز نیست. آیا در این صورت که خوف هجوم و غلبه ی مشرکین بر بلاد مسلمین است و جواب مدافع و مجاهد به آن ها فوری است شرکت در جنگ فوری است از این طرف، حج هم پیش آمده آن هم واجب فوری است، اینجا می گوید اهمّ و مهم را بسنجیم این واجب تر است این را مقدم بدارند شرکت در جبهه ی جنگ را بر رفتن حج مقدم بدارند، مستحبی که هیچ عتبات و عالیات و این ها، ولی اگر این مزاحمت شد با حج، دو تا واجب است اهمّ و مهم است و این مهم تر است. آیا اگر از اهل اسلام کسانی با کفار هم داستان شده، و

اختیاراً کمک به ایشان می کنند آن ها کشتن شان چگونه است؟ بعضی از مسلمانان جاسوس برای کفار بودند کشتن این ها هم جایز است و هیچ اشکالی ندارد. بعد سؤال می کند که اگر با آن ها ما برخورد کنیم اگر مسلمان ها را آورده اند در جلو قرار داده اند ترس به این می گویند یعنی مسلمانان ترس قرار داده اند یعنی اگر حمله کنیم باید عده ای از مسلمان هایی از زن و بچه ها را بکشیم، می گوید اشکالی ندارد غیر از این راهی ممکن نیست کشتن مسلمان و زن و بچه به عنوان ترس و ترس کردن اشکال ندارد. خلاصه فضیلت ثواب جهاد را خیلی زیاد ذکر کرده است و کسانی که حالا می گویند در آن شهرها ساکن هستند و تحت سیطره ی روسیه است آن جا نمی توانند احکام خدا را عمل کنند و هجرت برای آن ها واجب است؟ بله یکی از بحث هایی که خواهد آمد هجرت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الهجرة باقیه مادام الکفر باقیه» در هر شهری انسان باشد و نتواند به وظیفه ای انجام دهد در اروپا اگر هر جا باشد نتواند، واجب است هجرت کند ایشان می گوید بله کسانی که آن جا هستند بر آن ها واجب هستند «لا؟؟؟ الهجرة حتی تطلع الشمس من مغربها» آن ها تفسیر می کنند به قیامت. بیست و چهارم در صورتی که پادشاه حکم مقرر فرماید این زمان فتحعلی شاه را می گوید، به نحوی که انهار، پادشاهی شرف صدور یافته که این کتابی که بعداً ما می گوئیم روضه الصفا را مطالعه بفرمایید در آن زمان که نوشته و این ها خیلی تملق کردند به سرنوشت و حکومت، از علما هم فراوان بدگویی

کرده اند این ها حضور علما را در صحنه محل خودشان می دانستند از این جهت می گفتند که علما حضور پیدا نکنند راست است، محمد مجاهد به آن جریان آمده است میرزای قمی است بعداً آمد خیلی قدرت داشت می گوید سلطان گفته اند که علماء شرکت نکنند اگر علماء شرکت کردند اشکالی ندارد آن وقت می گویند به این که شرکت کنیم، باید لباس جندی بپوشیم، لباس جندی پوشیدن برای فقیه و عالم خیلی خوب است در میدان جنگ فقیه لباس جندی بپوشد، خیلی خوب است چون حضرت امیر، دیگر بالاتر از حضرت امیرالمؤمنین لباس جندی، لباس رزم می پوشید، بله خوب بالأخره بیست و پنجم هر گاه این جهاد، احتیاج به امر مجتهد باشد هر کس بتواند لایق و قابل بدانند مرخص و متصدی این کار را بکنند، ایشان در جواب می گویند به این که ما دستی نداریم و قدرتی نداریم، کجاست آن بسط یدی از برای حاکم شهر که خراج را و زکوات را بگیرد و تجهیز سپاه کند، کجاست آن تمکن و سلطنت و مملکت؟ آن وقت آخرش نام حلوا بر زبان بندند/ نه چون حلواستی. یعنی بستیت برای فقیه مثل حلواست، شیرین است اما نام حلوا بر زبان بردن نه چون حلواستی، ما با گفتن نام حلوا دهانمان شیرین نمی شود و قدرت نداریم. خوب این ها فتاویبی بود که با مطالعه کردن معلوم می شود که آن زمان چه بوده و بر مسلمانان چه می گذشته؟ حالا جواب آقای مجاهدی که قول دادیم. عرضم که برای واضح شدن مطلب و این که مطلب را جریان دفاع آن روز و این هجمه و این ها، یکی از کتاب هایی که باید مراجعه

شود، کتاب روضه الصفاست، روضه الصفاست ده جلد و فارسی است. بحث ما در جلد نهم روضه الصفاست، از صفحه ی سیصد و نود و هشت، دویست صفحه باید مطالعه کنید این چون گفتم دیروز جواب آقای مجاهدی، این دویست صفحه را آقای مجاهدی مطالعه کنند تا بدانند چه بوده و چه می گذشته، - حالا برای فهم مطلب بخواهید روشن شود در اعیان الشیعه، در حالات سید محمد مجاهد - صحبت های متفرقه - خوب عرض کنم این مواردی که ما گفتیم حالا به نظر بنده در این جا علت شکست، اولاً - که دیروز آقای مجاهد گفتند که چرا شکست خورد ایران، بعضی جواب دادند که در جنگ احد هم پیغمبر شکست خورد، این شکست خوردن دلیل باطل بودن نیست، شکست دادن دلیل حق نیست، بله امام فرمودند که ما مأمور هستیم به وظیفه نه به نتیجه، ما هشت سال جنگ می کردیم تضمین نکردیم که حتماً غالب شوید، شما باید جنگ کنید حالا شکست بخورید شهید شوید، ما به وظیفه مأمور هستیم بله، اما چند نکته باید عرض کنم اولاً این که این ها تتمه ی جدا کردن دین از سیاست و سیاست از دین، جدا کردن روحانیت از سیاست و سیاست از روحانیت است، علما در سیاست حالا لشکر و نظام و این ها در دست سلطنت بود و علما چیزی نداشتند خود علما شرکت کرده بودند به عنوان یک وظیفه و الا لشکر و تجهیزات و این ها همه در اختیار سلاطین قاجاریه بود، دوم که خیلی مهم است فقدان روحیه ی جهادی، که جهاد کار ساده ای نیست .

اقسام جهاد - دفاع شخصی کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد برای کتب اربعه ما که این قدر مهم

ص: ۶۸۲

اند، این پدر و پسر این زحمت را کشیده اند و این کتب اربعه را به این ترتیب شرح کرده اند. در ما نحن فیه برای تفسیر بیشتر مطلب به ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الاخبار مراجعه کرده ام جلد ۷، صفحه ۴۱۵، می گوید مراد از ابن صفیه زبیر است، زبیر پسر عمه پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است و صفیه هم مادرش می باشد. تقریباً می شود گفت که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) خواسته آن غیرت و شهامت زبیر را بیان کرده باشد لذا فرموده است {أما إنه لو دخل علی ابن صفیه} اگر این مرد که مهاجم است و بدون اجازه شما وارد خانه شد و حلیّی زوجه شما را برده بر ابن صفیه داخل می شد که زبیر باشد {لما رضی بذلك حتی یعمه بالسیف} او به این مطلب تن در نمی داد تا اینکه با شمشیر آن شخص را به سزای خودش می رساند، این دالّ است بر اینکه اگر کسی بی اجازه وارد خانه شخصی شود و نسبت به همسر انسان بی حرمتی کند و حلیّی او را بگیرد شخص حق دارد که او بکشد و اشکالی هم ندارد، این خبر اوّل باب است. ما اخبار را دسته بندی کردیم، یکی از کارهای لازم و بسیار خوب این است که اخبار را یک یک دسته بندی کنیم و بر اساس آن دسته بندی بحث کنیم. بحث ما در مورد اخباری است که دلالت دارند بر اینکه اگر کسی بدون اجازه وارد خانه شخصی بشود و نسبت به همسر و یا کنیز انسان و یا خاله ی انسان و... بی حرمتی کند. خبر اوّل

ص: ۶۸۳

در مورد زوجه بود. امّا خیر دوازدهم باب {عن الرضا(عليه السلام) عن الرجل يكون في السفر و معه جارية له و يجيء قوم يريدون أخذ جاريته} طائفه ای می آیند و می خواهند جاریه این شخص را از او بگیرند {أيمنع جاريته من أن تأخذ و إن خاف على نفسه القتل} آیا جلو اینکه جاریه اش را ببرند بگیرد حتی اینکه خودش را بکشند، {قال نعم} بله! واجب است که دفاع کند که جاریه اش را نبرند ولو اینکه خودش کشته شود، {قلت و كذلك إذا كانت معه امرأة قال نعم} اگر غیر از جاریه زنی (گفته امراه و نه گفته امراته) همراهش باشد باز هم همانگونه است، {قلت كذلك الأعم و البنت و ابنه العم و القرابه} اگر مادرش، دخترش، دختر عمویش، خاله اش و... همراه او هستند {يمنعهن و إن خاف على نفسه القتل، قال نعم} باید جلو آنها را بگیرد هر چند که بترسد کشته می شود، {قال و كذلك المال يريدون أخذه في سفر فيمنعه و أن خاف على القتل، قال نعم}، خلاصه اگر عزت انسان آبروی انسان و چیزهایی که با انسان ارتباط دارند در خطر بیافتند باید دفاع کند. مطلب دوم اینکه در اینجا یک حکم تکلیفی داریم و یک حکم وضعی داریم، حکم تکلیفی این است که این شخص باید دفاع کند، اگر بی تفاوت بماند و ساکت باشد گناه کرده است. حکم وضعی اینکه اگر دفاع کرد و آن طرف را کشت این شخص ضامن نیست. در مورد حکم تکلیفی، دسته ای از اخبار استفاده منها حکم تکلیفی که خبر دوم باب است، {عن جعفر عن أبيه عليهما السلام

إِنَّ اللَّهَ لِيَمِقت العبد يُدخِل عليه في بيته و لا يقاتل { خداوند دشمن می دارد کسی را که شخصی بدون اجازه او وارد خانه اش شده و قصد تهاجم دارد و او قتال نمی کند. این خبر می گوید واجب است قتال کند و اگر قتال نکند گناه کرده است. این خبر در صفحه ۹۱ در باب ۴۶ می باشد. خبر پانزدهم باب، {عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال يُبغض الله تبارك و تعالی الرجل يُدخِل عليه في بيته و لا يقاتل} خداوند دشمن می دارد کسی را که وارد خانه او شدند و قتال نکنند، این خبر دلالت دارد بر حکم تکلیفی که باید قتال کند ولو اینکه کشته شود و اگر ساکت باشد گناه کرده است. و حال باید چه کند؟ در خبر سوم باب بیان شده است، {عن جعفر عن أبيه عليهما السلام أنه قال إذا دخل عليك رجلٌ يريد أهلك و مالك فابدره بالضربه إن استطعت} اگر کسی داخل خانه تو شد و با اهل تو کار دارد و یا مالت را می خواهد بگیرد او را اگر توانستی با شمشیر بزن، علاوه بر اینکه نباید بی تفاوت باشی باید قیام کنی و او را با شمشیر بزنی. {فإن اللص محارب لله و لرسوله} لُص یعنی دزد، و حضرت از صغری بحث محارب استفاده کرده است که دیروز خواندیم. {أنما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله...} که در سوره مائده بود، حضرت می فرمایند این شخص مصداق محارب است، چون محارب کسی است که امنیت را بر هم بزند، محارب کسی است که {يسعون في الارض فساداً} در زمین سعی در فساد دارد

و امنیت را بر هم می زند. {فَمَا تَبَعَكَ مِنْهُ شَيْءٌ فَهُوَ عَلَيَّ} او را بزن و اگر او را زدی و جایی از او شکست و یا او را کشتی، بعهده من است یعنی شما چیزی ضامن نیستی. این روایات که خواندیم از جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی، باب ۴۶ از ابویاب جهاد عدو می باشد. بعضی از اخبار را صاحب وسائل در اینجا ذکر نکرده است و در باب حدود و تعزیرات ذکر کرده است. در آنجا باب ۷ از ابواب دفاع، خبر سوم، {قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ مَنْ دَخَلَ عَلَيَّ مُؤْمِنٌ دَارَهُ مُحَارِبًا فَدَمَهُ مَبَاحٌ فِي تِلْكَ الْحَالِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ فِي عُنُقِي} یعنی اگر زد و کشت خویش بر گردن من است و آن شخص ضامن نیست، در نتیجه این اخبار هم دلالت دارند بر حکم تکلیفی که نباید ساکت باشد و حکم وضعی که اگر این دفاع منجر به کشته شدن شود ضمانی وجود ندارد. خبر ششم باب ۴۶ از ابواب جهاد عدو، {قَالَ قُلْتُ لَأَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) اللَّصَّ يَدْخُلُ عَلَيَّ فِي بَيْتِي يَرِيدُ نَفْسِي وَ مَالِي قَالَ أُقْتَلُهُ فَأُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَنْ سَمِعَ أَنَّ دَمَهُ فِي عُنُقِي} او را بکش و ضامن هم نیستی. دسته ای از روایات دلالت دارند که اگر کسی در این راه کشته شود شهید است یعنی خداوند به او ثواب شهید را می دهد، خبر نهم این باب، {عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَةٍ فَهُوَ شَهِيدٌ} هر کس در راه تثبیت و احقاق حق خودش کشته شود، شهید است. (مظلومه به حقوق گفته می شود)

{ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مَرْيَمِ هَلْ تَدْرِي مَا دُونَ مَظْلَمَتِهِ} آیا می دانی مظلمته چیست؟ {قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ الرَّجُلَ يُقْتَلُ دُونَ أَهْلِهِ وَ دُونَ مَالِهِ وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ} کسی که در راه حفظ اهلش و مالش و اشیاء ذلك که در نزد انسان احترام دارند کشته شود، {قَالَ يَا أَبَا مَرْيَمِ إِنَّ مِنَ الْفَقْهِ عِرْفَانُ الْحَقِّ} حضرت فهم او را تصدیق کردند و فرمودند یکی از ابواب فقه این است که انسان حق را بفهمد و تو حق را فهمیدی. کسی دُونَ مَظْلَمَهُ اش کشته شود یعنی دُونَ مَالِهِ، دُونَ عَرْضِهِ و دُونَ جَانِسِ کَشْتِهِ شود و او شهید است. خبر هشتم باب، {عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ قُتِلَ دُونَ مَظْلَمَتِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ} هر کس در راه حق خودش و برای حفظ حق خودش قیام کند و کشته شود و هو شهید. خبر سیزدهم، {مِنَ الْفَاطِمَةِ رَسُوْلُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ} این را صدوق اینگونه ذکر می کند. کتاب من لا یحضره الفقیه ۶ هزار حدیث دارد، کتاب کافی اصولاً و فروعاً ۱۵ هزار حدیث دارد. آیت الله العظمی بروجردی می فرمودند من خیلی دوست دارم که با عامه بحث کنم و به آنها ثابت کنم که ما چقدر روایات از اهل بیت (علیهم السلام) داریم و آنها چقدر در روایت کم و کسر دارند، ایشان می فرمایند اگر تمام روایات آنها را جمع کنید به ۱۳، ۱۴ هزار نمی رسد. کتابی است به نام جامع الأصول که مال ابن اثیر است و تمام روایات را جمع کرده است

که تمام آنها (بنده دیده ام) ۱۴ هزار تا است. ما در وسائل ۳۵ هزار حدیث داریم، در مستدرک هم ۲۲ هزار حدیث داریم که مجموعاً ۵۷ هزار حدیث می شود. ایشان می فرمایند عامه چون حدیث کم آورده اند قیاس و استحسان درست کرده اند ما نیاز به اینها نداریم، ما ۵۷ هزار حدیث داریم. کتاب من لایحضره الفقیه ۶ هزار حدیث دارد که ۲ هزار آنها مرسل است و ۴ هزار مسند است. در آن ۲ هزار حدیث مرسل تعابیر فرق می کند، یکی مانند اینجاست و می گوید {مِنَ الْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ} و بعضی اوقات هم می گوید {رُؤِی} که این هم مرسل است، امام (رضوان الله تعالی علیه) بین این دو در درسشان فرق می گذاشتند، می فرمودند گاهی صدوق می گوید {رُؤِی} که مرسل است ولی گاهی می گوید {مِنَ الْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ} چون به اندازه ای برای ایشان ثابت و مسلم بوده که {رُؤِی} نگفته است. خلاصه خبر سیزدهم باب این است {محمد بن علی بن الحسین (که همان صدوق است) قال من الفاظ رسول الله (صلی الله علیه وآله) مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ} این قدر این حدیث در نظر صدوق مسلم بوده است گفته {مِنَ الْفَاظِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله)}. حال می رویم سراغ مال، آیا مال با عرض و جان فرق دارد یا ندارد؟ چون فقهاء ما نوعاً فرموده اند و امام هم در تحریر الوسيله دارند که نسبت به جان واجب است انسان دفاع کند هر چند بداند که کشته می شود، احتمال و ظنّ که سهل است اگر بداند که کشته می شود باز

هم واجب است که دفاع کند. درباره عرض هم باید به همین گونه دفاع کند هر چند بداند که کشته می شود ولی راجع به مال اینگونه نیست بلکه جائز است نه اینکه واجب باشد. جائز است که دفاع کند ولو اینکه کشته شود و همچنین جائز است که صرف نظر کند، چون زمانی می بیند که اگر بخواهد از مالش دفاع کند خودش کشته می شود، اَهمّ و مهّم می کند، می سنجد و دفاع نمی کند. پس در مورد مال دفاع جائز است نه واجب. خبری که در این مورد است خبر دهم است و آن این است {عن الحسين بن أبي العلاء قال سألتُ أبا عبد الله (عليه السلام) عن الرجل يُقاتِل دون ماله قال رسول الله (صلى الله عليه وآله) مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ الشَّهِيدِ} فرمودند اشکال ندارد، {أَيُّقْتَالِ أَفْضَلُ أَوْ لَا يُقْتَالُ فَقَالَ أَمَّا أَنَا فَلَوْ كُنْتُ لَمْ أَقَاتِلْ وَ تَرَكَتُهُ} آن شخص سوال کرد که اگر قتال کند افضل است یا نه؟ فرمودند در اینجا مجبور و ملزم نیست و اگر من باشم و در مورد مال باشد من قتال نمی کنم و آن را ترک می کنم. بنابراین نسبت به مال و جان و عرض تفاوت وجود دارد، در جان و عرض دفاع واجب است ولو اینکه بداند که کشته می شود اما در مورد مال اینگونه نیست، شاید بتوان گفت در موارد فرق می کند، بعضی جاها می باشد که اگر مال انسان را ببرند و قتال نکند یک خفّت و ذلّتی برای انسان می باشد و با آن اخباری که خواندیم و می گفتند که شارع مقدس می خواهد که

عزت انسان حفظ شود منافات پیدا می کند، اما گاهی اینگونه نیست. صاحب جواهر بحث اینجا را حواله کرده است به کتاب حدود، کتاب حدود جلد ۴۱ جواهر است و صاحب جواهر در آخر آنجا این بحث را آورده است و همین مشی فقهاء را پیموده است. امام (رضوان الله تعالی علیه) هم در تحریر الوسیله در کتاب دفاع که بعد از امر به معروف ذکر کرده اند می فرمایند در مال جائز است و در آن دو واجب است. چند نکته در اینجا وجود دارد، یک نکته ای که قبلاً از تذکره بیان شد و در جواهر وجود نداشت این می باشد که اگر به زنی حمله کنند (البته در روایات به این گونه نیست) و بخواهند با او زنا کنند و یا به مردی حمله کنند و قصد لواط داشته باشند واجب است دفاع کند، کشته شود ولی به این کار تن در ندهد، اینجا امر دائر می شود بین جاننش و عرضش، یا باید زنده بماند که در این صورت عرضش از بین رفته است چون با او یا زنا انجام شده و یا لواط، و یا اینکه دفاع کند و کشته شود و عرض خود را حفظ کند، تذکره می گوید باید عرض خودش را حفظ کند ولو تا حد کشته شدن برسد. بحث دیگری که در اینجا وجود دارد بحث الایسرفالایسر می باشد، گفتیم که مراتب دارد. اگر کسی حمله می کند شما باید با مراتب دفاع کنید، چون ممکن است مثلاً آن شخصی که آمده نمی خواهد شما را بکشد بلکه می خواهد فقط زخمی به دست شما بزند

در این صورت شما نباید او را بکشید، خلاصه باید مراتب رعایت شود.

اقسام جهاد – دفاع شخصی کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث روز گذشته درباره دفاع شخصی بود که اگر کسی خودش یا عرض و حیثیتش و یا مالش مورد تهاجم قرار بگیرد لازم است که دفاع کند، عرض کردیم که این بحث با سه اصل مربوط است، اول اصل احترام دماء و فروج و نفوس و اموال، که سه چیز احترام خاصی در اسلام دارد یکی نفوس است یعنی نفوس محترمه، دوم مال و سوم عرض و حیثیت، این یک اصل مهمی است. اصل دوم این بود که اسلام عنایت دارد که مسلمانان عزت اسلامی خود را حفظ کنند و تا می تواند کاری کند که به خفت و ذلت نیافتند. اصل سوم اینکه بحث ما با امر به معروف و نهی از منکر ارتباط دارد که توضیح داده شد و مباحث لازم انجام شد و روایاتش هم به عرض رسید، مطلبی که باقی ماند این بود که ترتیب لازم است چون به بحث امر به معروف و نهی از منکر مربوط است و امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه است و ترتیب لازم دارد، در برابر منکر انسان وظیفه ای دارد و در برابر ترک معروف نیز انسان وظیفه ای دارد ولی مراتب باید مراعات شود، اگر شد با الفاظ و عبارات ملایم اگر نشد در مرتبه بالاتر با الفاظ خشن و موعظه و نصیحت تا اقدام بیاید و تا می رسد به جرح و آخرش هم می رسد به قتل، ولی اینها هر کدامشان جای خاصی دارند کسی که می خواهد این وظیفه را عملی کند

ص: ۶۹۱

باید این جایگاه ها را بشناسد {الایسر فالایسر} و مراتب را در نظر بگیرد اگر در نظر نگرفت مرتکب گناه شده چون اذیت مسلمان یک گناه است و همچنین قتل مسلمان که معلوم است. در ما نحن فیه مطلب به همین صورت است کسی که مورد حمله قرار بگیرد یا اینکه خودش را بخواهند بکشند یا تهاجم به عرض و حیثیت یا به مال صورت بگیرد این دفاع هم مراتب دارد چون مثل نهی از منکر است. ممکن است آن شخص مهاجم گمان کند کسی نیست و شما با یک سرفه می توانید او را متوجه کنید همین کافی است اگر شما بجای سرفه آن شخص را بکشید تکلیفاً مسئولید و از لحاظ وضعی ضامن خون آن شخص هستید چون برای حفظ نفس خودتان کار کردید و با یک سرفه ی شما حفظ نفس حاصل می شود و او می فهمد کسی در اینجا است بنابراین لازم است که مراعات مراتب شود، اگر سرفه و تنحنح را کافی ندانسته و بجای اینکه از جایش حرکت کند و هیاهو کند که باعث می شده آن شخص برود او را کشته باز هم مرتکب خلاف شده و ضامن است خلاصه در تمام مراحل باید مراتب را در نظر بگیریم و اگر در نظر نگیریم هم تکلیفاً گناه کردیم و هم اگر باعث شویم جرحی یا قتلی بوجود آید ضامن هستیم این تتمه بحث دیروز بود. امام (رضوان الله تعالی علیه) در بحث دفاع فروعی هم ذکر کرده اند ما لازم نمی دانیم این فروع را بحث کنیم خودتان مراجعه کنید اما بعضی از آنها، مثلاً ایشان در

ص: ۶۹۲

مساله ی ۱۷ بحث دفاع گفته اند اگر لُصی یعنی دزدی و مانند آن حمله کند به شما ولیکن او نمی دانست که در اینجا موانعی است و نمی تواند به شما اذیت و آزار برساند مثلاً نهری در بین است و از آن نهر نمی تواند عبور کند و بدون عبور از نهر هم نمی تواند کاری انجام دهد اما نمی داند در اینجا نهری وجود دارد یا دیوار بلندی است، خلاصه چیزی است ما بین شما و او که او خیال می کند به شما دسترسی دارد ولی متوجه نیست که موانعی وجود دارد و از آن موانع غافل است در اینجا اصلاً لازم نیست شما او را بکشید چون او نمی تواند از این موانع عبور کند حالا اگر کسی در اینجا آن دزد را کشت مسلماً مرتکب گناه است و ضامن هم است، شما در صورتی می توانستید او را بکشید که موانعی در بین نباشد یعنی مقتضی موجود باشد موانع مفقود باشد. همچنین ایشان دارند که اگر آن شخص مهاجم خیال می کند که بر شما غالب است ولی شما قوی هستید و او ضعیف است در اینجا هم حق ندارید که او را بکشید چون اگر او به شما نزدیک شود شما از نظر زور و قدرت بر او غالب هستید یا اینکه امام (رضوان الله علیه) در مساله ی چهارده فرموده اند که اگر شخصی در نظر شما به قصد کشتن و تجاوز به عرض و مال میاید ولی او در واقع قصد شوخی دارد و قصدش جدی نیست در اینجا شما اگر او را بکشید امام می فرماید

{کان ضامناً و ان لم یکن آثماً} شما گناه نکردید چون شما فکر نمی کردید که او قصد شوخی داشته و فکر می کردید که با قصد جدی پیش می آید اما ضامن هستید چون او قصد کشتن و تجاوز به عرض شما را نداشته، این ضامن بودن شاید به صورت کلی مشکل باشد چون شاید در مواقع مختلف فرق کند، و نیز قرائن و شواهد فرق می کند، شاید در یک نصف شبی شخصی با یک هیكلی وارد شود که فکر نمی کنیم در آن موقع کسی برای شوخی آمده باشد خلاصه موارد فرق می کند، اگر طوری باشد که انسان اصلاً فکر نمی کند که قصدش شوخی باشد و ظاهر کار حاکی از جدیت است و من هم مأمور به حفظ نفس و عزت خود هستم، در این موارد ضامن بودن مشکل است. خوب این بحث که مربوط به دفاع و امور شخصی بود باتوفیق پروردگار به همین اندازه کافی است. بحث دیگری را امام (رضوان الله علیه) ذکر کرده اند که در هیچ جا و هیچ رساله ای وجود ندارد و مساله ی مهمی است و به بحث ما هم مربوط است، ما آنچه تا بحال در دفاع و جهاد بحث کرده ایم مربوط به هجمه و حمله نظامی بوده و گفتیم اگر حمله نظامی در مملکت اسلامی و به بیضه اسلامی صورت گرفت واجب است که دفاع کنیم در اینجا حضور امام لازم نیست، حضور نائب امام هم لازم نیست و بر زن و مرد و پیر و جوان و هر کس که قدرت دارد واجب است از حوزه اسلام و

مملکت اسلامی دفاع کند. اما امام (رضوان الله علیه) در مساله دفاع در تحریر الوسیله چند مطلب را اضافه کرده اند که لازم است بحث شود هجمه ی فرهنگی، هجمه ی سیاسی، هجمه ی اقتصادی اینها را بحث کرده اند امروز هم لازم است در حوزه ها این قبیل مسائل که در زمان ما و مقارن با زمان ما بوجود آمده بحث شود چون ما معتقد به فقه جواهری و پویا هستیم که پاسخگوی تمام مسائل روز در هر عصر و هر زمان است، اینها مسائلی است که در زمان ما یا مقارن زمان ما بوجود آمده است. هجمه ی فرهنگی یک نوع هجمه است و خطر این از خطر هجمه ی نظامی کمتر نیست، هجمه ی سیاسی یک نوع هجمه است و اسعتمار سیاسی از دیگر اسعتمارها خطرش کمتر نیست یا هجمه اقتصادی که مربوط به قبضه اموال و ثروتها و منابع ثروت می باشد به صورتی که آنچه مربوط به مال و ثروت شما می باشد را ببرند و تحت سیطره ی دیگران قرار بگیرد و شما فقط مصرف کننده و خریدار باشید و تولیدات شما به دست دشمن باشد اینها مطالبی است که امام (رحمه الله علیه) مطرح کرده اند ایشان دلیل ذکر نکرده اند ما باید بحث کنیم و برای این موضوع دلیل بیاوریم. مقدمه ای عرض کنیم، در روایات ما دو مطلب مورد تأکید است یکی شناخت زمان است و دیگری شناخت اهل زمان است که بر اساس فرهنگ اهل بیت ما مسلمان ها هم باید زمان را بشناسیم، زمان یعنی تمام جریان هایی که در زمان قرار می گیرد و

بوجود می آید و زمان همیشه آبستن حوادث فراوانی است و آنها را باید بشناسیم و تشخیص دهیم و دوم اینکه عارف به اهل زمان باشیم در روایات ما این دو عنوان وجود دارد {عارفاً بزمانه عارفاً بأهل زمانه} اهل زمان را که چهره های گوناگون دارند و در جاهای مختلف حضور دارند بشناسیم و شناخت کیده ها و مکرها و اندیشه های آنها تا این چنین نباشد مسلمان ها نمی توانند آن حیثیت و کیان خودشان را و عظمت خودشان را همیشه حفظ کنند، برای نمونه ذکر می کنیم {عن ابی عبدالله(علیه السلام) قال فی حکم آل داوود علی العاقل أن یكون عارفاً بزمانه مقبلاً علی شأنه حافظاً بلسانه} بحار الانوار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ که حضرت ابی عبدالله فرمودند که شخص عاقل باید هم زمان خود را بشناسد و هم باید آن موضع گیری مناسب را داشته باشد چون هر کسی یک شأنی دارد و از هر کسی یک موضع گیری خاصی انتظار است، انتظار از عالم غیر از غیر عالم است از یک فقیه غیر از غیر فقیه است خلاصه هم زمان را بشناسد و هم بر اساس آن زمان وظیفه خود را تنظیم کند و پی ریزی کند این یک روایات است. آیت الله شهید مطهری یک کتابی داشتند در اسلام و مقتضیات زمان، که اسلام خیلی به زمان عنایت دارد. و خبر دیگر که مربوط به همین مطلب عارف به زمان بودن است {عن امیرالمؤمنین(ع) لابد للعاقل من ثلاث ان ینظر فی شأنه و یحفظ لسانه و یعرف زمانه} این در جلد ۷۸ بحار صفحه ۴۰ است. باز هم بحار جلد ۷۸

صفحه ۸۰ {عن علی (علیه السلام) حسب المرء من عرفانه علمه بزمانه} در عرفان و معرفت، شخصیت انسان در این است که زمان خود را بشناسد این خبر هم مربوط به شناخت زمان بود و اما شناخت اهل زمان در بحار جلد ۷۱ صفحه ۳۰۷ {فی وصیه علی (علیه السلام) للحسن (علیه السلام) یا بنی إنه لابد للعاقل من أن ينظر فی شانہ فلیحفظ لسانہ و لیعرف اهل زمانه} بنابراین هم شناخت زمان مورد عنایت است هم شناخت اهل زمان و این خیلی مهم است. و روایتی که از قبل در ذهن بنده است در کافی از امام صادق (علیه السلام) {العالم بزمانه لانهجم علیه اللوابس} هر کسی که نسبت به زمان خودش شناخت داشته باشد هرگز گرفتار اشتباه نمی شود. امام در اینجا هفت مساله ذکر کرده اند آنچه مهم است این هفت مساله است، اینها را باید ذکر کنیم که بینیم دلیلش چیست؟ و در مباحث جهاد ما نباید خالی از این بحث باشیم. در مساله دفاع مساله چهارم بنا بر تربیت نوشتن امام، بحث اول استعمار فرهنگی و هجمه ی فرهنگی است، دولت های استکباری قرن ها سعی کردند برای منافع خودشان تلاش کنند مخصوصاً منافع اقتصادی چون دولت های غربی بیشتر به فکر اقتصادند، اگر به عراق آمدند اول بوی نفت را استشمام کردند و استعمار فرهنگی مقدمه استعمار اقتصادی و سیاسی است، استعمار فرهنگی این است که نقشه می کشند در فرهنگ مردم تغییری بوجود بیاورند، آنچه را که در فکر انسان در ذهن انسان و در اندیشه انسان اثر گذار است فرهنگ می گویند، دشمن ها اول به فکر استعمار فرهنگی می افتند

به دلیل اینکه فرهنگ در عمل و اخلاق انسان اثر گذار است و از طرف دیگر اگر بتوانند فرهنگ مملکت را قبضه کنند همه چیز آن مملکت را قبضه و تصرف می کنند، یکی از نقشه های دشمنان اسلام این است که سعی کردند فرهنگ اسلام را پایین بیاورند و فرهنگ خودشان را فوق فرهنگ اسلام قلمداد کنند و تبلیغات زیادی کردند مخصوصاً در آن زمانی که علم و صنعت در اروپا رواج داشت و این بواسطه علمی بود که از کشورهای اسلامی برده بودند و آنها را بکار گرفتند و این باعث پیشرفت آنها شد و گرنه قبلش عقب مانده بودند ولی کشورهای اسلامی در نتیجه ی سیطره ی استبداد و سلاطین بی فکر عقب ماندند، آنها فکر کردند که باید استعمار فرهنگی ایجاد کنند و به این مطلب دامن زدند که علت عقب ماندگی شما دین و اسلام شماست و اسلام باعث انحطاط است، با عناوین مختلف اسلام را مورد حمله قرار دادند، یکی اینکه می گفتند اسلام مال چهارده قرن پیش از این بوده و به درد دنیای فعلی نمی خورد، اسلام را کنار بگذارید ما به کلیساها نمی رویم شما هم به مساجد نروید ما هم با کشیشان کاری نداریم شما هم با علماء و روحانیون کاری نداشته باشید کتابهای شما را (در دانشگاه ها) ما تنظیم می کنیم اساساً شما انسان درجه دوم هستید و ما انسان درجه اول هستیم در هر کاری شما به ما محتاجید اگر می خواهید پل بسازید باید ما کارشناس بفرستیم، اگر می خواهید سدّ درست کنید یا راه بکشید نیز همین طور، نفت دارید

ما آن را استخراج می کنیم حتی شما باید خیابان ها را به نام ما بگذارید، مثل ما لباس بپوشید، مثل ما غذا بخورید، اسم های حسن و حسین را کنار بگذارید از اسم های ما برای فرزندانمان انتخاب کنید طوری شد که مردم و دولت ها باور کردند که همین طور است این است که برای کارهای مهم از آنها کارشناس می خواهند حتی می گفتند اگر شما مریض شوید باید بیاید ما معالجه تان کنیم شما چیزی بلد نیستید حتی مفاخر ما را به حساب خودشان می گذاشتند، حرکت زمین را می گویند گالیه کشف کرده در صورتی که ما در قرآن ونهج البلاغه مطالبی درباره حرکت زمین داریم یا قوه جاذبه را که در روایات و قرآن مطرح شده گفتند نیوتن کشف کرده، مسکون بودن کرات آسمانی را که قرآن دارد گفتند هرشل کشف کرده است و...، مفاخر اسلامی را در دانشگاه ها طوری کرده بودند که تربیت شدگان دانشگاه ها آن را به حساب غرب می گذاشتند به همین دلایل بود که استعمار فرهنگی بوجود آمده بود کم کم دین را به حاشیه راندند، می گفتند دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد یا دین اسلام نسبت به فقراء نظر تحقیر دارد، دین اسلام اغنیاء را بوجود آورده و یا می گفتند اصلاً دین افیون ملت هاست خلاصه این استعمار فرهنگی بود که قرن ها باعث شده بود که مردم مسلمان زیر سیطره آنها باشند، آنها از راه فرهنگ می خواستند ما را مسخر کنند. امام (رضوان الله علیه) به این جزئیات خیلی توجه داشتند که در کلماتشان خیلی

فراوان است حالا- بنده فقط آن فرع اولیه را بخوانم تا بعد بقیه را عرض کنم، می فرمایند {لو خیف علی حوزه الاسلام من الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر بر حوزه ی اسلام بترسیم از استیلاء سیاسی (یعنی استعمار سیاسی) و استعمار اقتصادی {المنجر الی أسرههم السیاسی} این جور استعمارها باعث می شود که ما اسیر سیاسی شویم و سیاست های ما را آنها بچرخانند و اسیر اقتصادی شویم و موجب وهن و ضعف اسلام و مسلمین شود، در این صورت {یجب الدفاع} دفاع واجب است اما دفاع در برابر استعمار فرهنگی غیر از دفاع در برابر حمله نظامی است، در حمله نظامی دفاع شما با شمشیر است و باید تجهیزات رزمی داشته باشید اما در برابر استعمار سیاسی شما هم باید با نقشه ی دیگری دفاع کنید در برابر استعمار فرهنگی با نقشه ی دیگری باید دفاع کنید، در استعمار اقتصادی با حربه ی دیگر، می فرمایند {یحب الدفاع بالوسائل المشابهه} در هر استعماری برای دفاع و تقابل یک وسائل مشابه لازم است در استعمار فرهنگی باید با فرهنگ مان دفاع کنیم و پاسخگو باشیم، در استعمار سیاسی باید با سیاست صحیح مان پاسخگو باشیم {و المقاومات المنفیة} مقاومت منفی داشته باشیم {اکترک شراء أمتعتهم} ما نباید متاع آنها را بخریم {و ترک استعملها} و متاع های آنها را استعمال نکنیم و در برابر آنها تحریم اقتصادی داشته باشیم {و ترک المرأوده و المعامله معهم مطلقاً} و باید ارتباطمان را کلاً با آنها قطع کنیم چون همین ارتباط راه نفوذ آنهاست، ما باید راه نفوذ آنها را ببندیم، این کلام امام است. خلاصه

استعمار سیاسی همین بود که آنها به خورد ملت ها داده اند که شما از لحاظ فکر عقب مانده هستید و نمی توانید کشور را اداره کنید، ما لیستی برای وکلاء می دهیم و وکلای مجلس را بر اساس لیستی که ما می دهیم انتخاب کنید و لیستی هم برای وزرای شما می دهیم و حتی واقعاً این طور شده بود که می گفتند ما خودمان برای شما ترتیب فراماسون داریم، یکی از کارهای آنها این بود که جوانان ما را می کشیدند برای درس خواندن به اروپا و وقتی این جوانان به آنجا می رفتند آنها را شستشوی مغزی می دادند که شما عقب مانده و چنین و چنان هستید ما یک لژیهای داریم برای تربیت شما، این ها را تربیت می کردند و آنها سرسپرده می شدند. بعضی از دوستان می گویند شما مسائلی می گوید که در کتاب نیست، بنده می خواهم با کمک شما یک سری مطالب بروزی در مورد بحث جهاد داشته باشیم و گرنه ما هم می توانیم روایات را بخوانیم و سند را بیان کنیم و همین گونه رد شویم و برویم. امروز لازم است جهاد به شکل های مختلف شکل بگیرد در برابر دشمنانی که با شکل های مختلف می خواهند ما را در سیطره ی خودشان در بیاورند. در زمان پهلوی تمام اساتید دانشگاه ها تمام وزراء و حتی نخست وزیر ما جزء فراماسون ها بودند یعنی سر سپردگانی که در غرب سر سپردند و آمدند در ایران و آن پست های کلیدی را گرفتند، این می شود استعمار سیاسی، سیاست یعنی مدیریت مملکت، اداره مملکت

در تحت سیطره و اداره سیاسی آنها بود. اما استیلاء و استعمار اقتصادی آنها می گفتند شما معادن زیادی دارید، نفت دارید و نیروی ارزان هم در مملکت شما زیاد است (چون افراد بیکار بودند) به همین دلیل ما برای استخراج نفت می آییم، مواد خام را شما بدهید، پنبه را شما بکارید، شما زحمت بکشید بعد ما پارچه هایی درست می کنیم و به چند برابر آنچه از ما پول گرفتید به شما می فروشیم، اقتصاد و صنعت و کشاورزی و همه چیز زیر سیطره ی آنها بود. استیلاء اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که واضح شد، این اقسام و مسائلی که بیان شد و کلمات امام (رضوان الله تعالی علیه) را در این زمینه مطالعه کنید ان شاء الله بقیه را فردا بحث می کنیم.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمونین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در رابطه با کتاب مستطاب نهج البلاغه، در بیان اصول و مبانی حکومت علوی، در حقیقت حکومت اسلامی. اصل اول آن که به عرض رسید مربوط بود به بیت المال و دقت در جمع بیت المال، حفظ بیت المال، توزیع بیت المال، این یکی از اصول بسیار مهم است که عرض شد، اصل دوم که امروز شروع می شود مربوط به اینکه همرنگی و همرنگی با فقراء، که باید زعمای اسلامی با فقراء، با کسانی که از لحاظ سطح زندگی در سطح پایین تری می باشند، با آن ها همرنگی و همراهی و همدردی داشته باشند، نسبت به فقراء مقدماً چند مطلب وجود دارد و بعد اینکه در روایات ما حبّ مساکین، دوست داشتن فقراء در روایات فراوانی یکی از فضیلت ها به حساب آمده، که

ص: ۷۰۲

انسان باید نسبت به فقراء، توجه داشته باشد محبت داشته باشد در برابر آن ها تواضع داشته باشد و اکرام داشته باشد که تنفر از فقراء، یکی از گناهان است اما دوست داشتن فقراء، گرم گرفتن با آن ها و محبت نسبت به آن ها یکی از فضائل است. ما روایات فراوانی در این موضوع داریم حالا برای نمونه، در سوره ی شرح آیاتی هست که عده ای از اغنیاء، از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تقاضا می کردند که یک جلسه ای جداگانه پیغمبر برای اغنیاء و یک جلسه ای هم برای فقراء داشته باشند، یعنی اغنیاء برایشان سخت می آمد که با فقراء، در یک جلسه ای شرکت کنند آیه این است که «وَ اضْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أُمْرُهُ فَرْطًا» این آیه ی ۲۸ از سوره ی کهف است، مفسرین قرآن در شأن نزول آیه نوشته اند که خوب اطرافیان پیامبر نوعاً (صلی الله علیه و آله و سلم) فقراء بودند سلمان و ابوذر و این ها عده ای از اغنیاء برایشان سخت می آمد که با این ها در یک مجمعی زانو به زانو بنشینند و شرکت داشته باشند، این ها می روند خدمت پیامبر یا رسول الله اگر شما دو جلسه داشته باشید یک جلسه برای ما اغنیاء و یک جلسه ی دیگر هم برای فقراء داشته باشید ما خدمت شما می آییم و همیشه می رسم، چیزی که ما را مانع است این است که در جلساتی که شما ترتیب می دهید شرکت کنیم این است که فقراء در آن جا

ص: ۷۰۳

حضور دارند و برای ما گران است که با فقراء در یک جلسه ای شرکت داشته باشیم، در این جا همین آیه آمد «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ» ای پیامبر با کسانی که صبح و شام به یاد پروردگار می باشند سلمان و ابوذر و این ها با این ها همراه باش، این ها فقط ذات اقدس پروردگار را در نظر دارند و برای خاطر خدا آمده اند اسلام آورده اند و در جلسات تعلیم و تربیت شما شرکت می کنند «وَلَا تَعْبُدْ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ» چشم خود را از این ها برنگردان، «تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» برای خاطر زندگی در دنیا، چشم از این ها برنگردان، «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» حرف و پیشنهاد اغنیاء را قبول نکن، این ها کسانی هستند که در نتیجه ی کارهای خودشان «أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» دل آن ها را از یاد خودمان غافل کردیم، این ها این کار را می کنند ولی این عکس العمل شان است «وَاتَّبِعْ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» و کار این ها در حد افراط و توجه این ها به دنیا، در حد افراط است مفسرین ما که برای قرآن تفسیر کرده اند شأن نزول آیه این است، خلاصه جدا شدن از فقراء جلسه ای جداگانه گرفتند و این ها مضمون این جا هست که «فما نظره الآية» این آیه که آمد پیامبر از جا برخاست و یک یک آن ها را در نظر گرفت که از این فقراء چه کسانی در این مجمع هستند چون جمعیت بوده، بعد آمد سراغ همین فقراء گفت که «الحمد لله الذي لم يمتني حتى أمرني أن أصبر نفسي مع الرجال أمتي» خدا را شکر بالأخره زنده نگه داشت

و عده ای را که مورد توجه خداوند هستند با آن ها من همنشین باشم، «معکم المحیا و معکم الممات» حیات من و مرگ من با همین فقراء باید توأم باشد، مجمع البیان و تفسیر صافی و آیت الله طباطبایی این گونه نوشته اند بله، ما الآن بحثمان مقدماً این است که از فقراء فاصله گرفتن مضموم است و دوست داشتن فقراء هم ممدوح است در بحار جلد هفتاد و دوم، جلد هفتاد و دوم بحار فی وصایای رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به همین عنوان است «لأیئذ علیک بحب المساکین و دنو منهم» فقراء را دوست داشته باش و با آن ها هم نزدیک باش. روایات فراوانی دارد که مجالست با فقراء چقدر ثواب دارد انسان عادت کند به این که گاهی، به خانه ی فقراء برود و با آن ها بنشیند و مجالست کند. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم): «سائل العلماء و خالط الحكماء و جالس الفقراء» بحار، جلد اول، صفحه ی صد و نود و هشت. روایات فراوان است درباره ی مجالست با علماء و فقراء، مجالست با علماء برای یاد گرفتن احکام خداوند متعال، مجالست با فقراء برای خاطر این که این یک نوعی از تواضع است و انسان را بیشتر به یاد خدا می آورد، حتی روایت داریم با کسانی که در وضع زندگی اجتماعی اش مرفه تر هستند، مجالست نکنید، با کسانی که در وضع زندگی از شما پایین تر هستند چون انسان گاهی، منزل ثروتمندان که می رود می بیند تشکیلات فراوان، از زندگی خودش ناراحت می شود آن چه زندگی ای است این چه زندگی ای دارم؟ اما وقتی منزل کسانی بروند

که سطح زندگیشان از خودشان پایین تر است خدا را خیلی شکر می کند و خوشحال می شود، خلاصه ی این روایت این است که بحار جلد اول، صفحه ی صد و نود و هشت قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «سائل العلماء و خالط الحکماء و جالس الفقراء» از علماء سؤال کنید با حکما در رابطه با حکما کسانی هستند که به ارزش های دینی واقف هستند و مطلع هستند حکمت در ارزش های اسلامی است، با کسانی که آن ارزش های اسلامی را دقیقاً بلد هستند با آن ها مخالط و آمیزش داشته باشید و جالس الفقراء، روایات در این قسمت زیاد است این برای مقدمه عرض کردم. باز در بحار جلد سی و نهم، صفحه ی سیصد و شش، خوب این را باید عرض کنم برای پیدا کردن روایات از بحار، از یکی از خدمت های بزرگ فهرست بحار است خود فهرست بحار دو فهرست دارد، یکی قم نوشته دفتر تبلیغات چهارده جلد قطور است، یکی مشهد نوشته است بیست و پنج جلد است این خیلی کمک می کند، سابقاً می خواستند یک حدیثی پیدا کند از بحار، خیلی به زحمت می افتادیم، اما الآن شما هر حرفی مساکن مثلاً فقراء، این کلمه در چند جای بحار است؟ در کدام جلد و در کدام صفحه ذکر شده است، یک کلمه از یک فقیه شما بدانید خوب آن حدیث را پیدا کنید آسان شده است و این خدمت بسیار بزرگی است که با کامپیوتر تقریباً انجام شده، خیلی خدمت خوبی است. در این جا مثلاً در جلد سی و نهم، صفحه ی سیصد و شش، قال رسول الله (صلی الله علیه و آله

و سلم) «یا علی! إن الله وهب لك حب المساكین و المستضعفین» خداوند به تو این را داده است که مساکین و مستضعفین تو را دوست می دارند، تو هم مستضعفین و مساکین را دوست می داری، مساکین و مستضعفین علی دوستان چون که علی پناهگاهی است، فرهنگ علی (علیه السلام) برای مستضعفین و برای مساکین پناهگاهی است که می دانند مستضعفین در برابر مساکین چه روشی داشته باشند تا بالأخره بتوانند از استضعاف خودشان را نجات دهند، حضرت علی (علیه السلام) تکیه به فقراء و مستضعفین برای این که در نزد پروردگار این ها مقرب هستند و توجه به این ها خودش یک نوع عبادتی است منتها در قرآن مجید یک سوره ای هست به نام سوره ی هشتادم سوره ی عبس است، «عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» این میان ما و اهل تسنن بحث بزرگی در مورد این سوره وجود دارد سنی ها نوعاً گفته اند که این عبس و تولى پیغمبر را می گوید، چهره در هم کشید و یک اعمائی وارد شد به مجلس، فقیر بود البته، آمد در مجلس و به این فقیر بی اعتنائی شد کسی که به این فقیر بی اعتنائی کرد مورد نکوهش قرار گرفت، در همین اول سوره است سوره ی هشتاد قرآن، عبس و تولى، چهره در هم کشید و چهره برگردانید «أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى» که یک اعمی وارد مجلس شد قرآن مذمت می کند از کسی که این کار را کرد، «عَبَسَ وَ تَوَلَّى * أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى * وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى» شما چرا چهره بر می گردانید از فقیر؟ نابینا؟ شما باید احترام کنید «وَ مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهٗ يَزْكَى» شاید همان در نتیجه ی

شرکت در جلسه ی شما همنشینی شما، تزکیه ی نفس بکند و خودش را بالأخره منزه بکند، «أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى» یا اینکه از حرف های شما چیزی بشنود همین شنیدن و تذکر به درد ما بخورد چرا چهره در هم می کشید؟ از ورود یک فقیر نابینایی؟ «أَمَّا مَنْ اسْتَعْنَى * فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى» کسانی هستند که ثروتمند هستند و شما متصدی آن ها هستید و توجه می کنید و عنایت می کنید «وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى» حالا اگر آن شخص ثروتمند هم متنبه نشد شما وظیفه ی خود را انجام دهید چه کار دارید که احترام کنید این ها را؟ «وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى * وَهُوَ يَخْشَى * فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى» شدت توییح است اما کسی که آمده برای یاد گرفتن احکام خدا و این ها و حالا این خدا ترس است تو از او چهره بر می گردانی این آیات مشتمل توییح شدید، حالا آن شخص کیست؟ که یک نفر نابینا وارد مجلس شده از او یک فردی چهره بر گردانده و اعتنا نکرده است ولی یک نفر دارا بوده و اغنیاء بوده به آن ها توجه زیاد شده، چه کسی بوده این شخص که خداوند با این شدت او را توییح می کند؟ ما قائل هستیم که مربوط به پیغمبر نیست سنی ها می گویند این پیغمبر است، عیس را به پیغمبر بر می گردانند ولی خوب ما می گوییم این گونه نیست یک نفر این گونه مورد توییح قرار گیرد؟ این با اخلاق پیامبر نمی سازد، آیت الله طباطبایی (أعلى الله مقامه) در تفسیر المیزان، در همین جا دارند که این نمی سازد قرآن می گوید که «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» قرآنی که پیغمبر را به

واسطه ی خلق عظیمش تمجید می کند آن وقت می شود چنین کسی باشد و از فقیر چهره برگرداند و بی اعتنائی بکند؟ و آن وقت به غنی توجه کند؟ این است که ما با توجه به آیات قرآن و فرهنگ اسلام و روایات معتبر ما، نسبت به اخلاق ما این نباید پیامبر باشد اما چه کسی است این شخص؟ حالا بعضی اسم هایی را برده اند هر چه هست این آیه با فرهنگ اهل بیت، با آن آیه ای که قبلاً خواندیم «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ» نمی سازد. این ها همه مقدمه است که ما این مطلب را عرض کنیم که نسبت به فقراء چند مطلب داریم اول دوست داشتن فقراء، حب مساکین واقعاً فضیلتی است، دوم مجالست با فقراء از آن ها انسان فاصله نگرفته، حضور پیدا کردن در جلسات آن ها، این ها هم دارای فضیلت است این ها برای همه است برای همه است اما آن چه مربوط به بحث نهج البلاغه است این است که علاوه بر همه ی این ها که حضرت امیر در اسلام داشته، زندگی خودش را هم طراز فقراء قرار داده است از لحاظ معیشت، نباید زندگی خودش برتر و بالا-تر باشد، خوب «أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِ بَأْنِ یَقَالَ هَذَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَلَا- أَشَارَکْهُمُ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ» آیا من باید به همین قناعت کنم یا من امیرالمؤمنین بگویم ولی در سختی های زندگی با فقراء، شرکت نداشته باشم؟ حالا نمونه را از نهج البلاغه داریم در این مورد که، یکی از اصول حکومت علوی این است که همدردی و همرنگی با فقراء، بله خوب این در چند جای نهج البلاغه وجود دارد. یکی در خطبه ی دویست است خطبه ی «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَی

أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفه الناس» خداوند واجب کرده به ائمه ی حق بر پیشوایان حق، که زندگی خودشان را هم طراز افراد ضعیف قرار دهند، در خوراک و پوشاک و مسکن و این گونه موارد باید ائمه ی حق، زندگی خودشان را هم طراز ضعیف ترین افراد قرار دهند، «کیلا- یتبیغ بالفقیر فقره» این برای آن است که فقر فقیر بر او سنگین نباشد. فقیر می گوید که خوب من هم نان جو، امیرالمؤمنین هم نان جو می خورد من در خانه ی خشت و گلی هستم و امیرالمؤمنین هم در خانه ی خشت و گلی هست. «کیلا- یتبیغ بالفقیر فقره إن الله تعالی فرض علی أئمة العدل أن يقدرُوا أنفسهم بضعفه الناس، کیلا یتبیغ بالفقیر فقره» خداوند واجب کرده است بر ائمه ی حق، که زندگی خودشان را هم طراز زندگی تنگدستان قرار دهند، تا فقر بر فقیر سنگینی نکند از تلخی زندگی او کاسته شود این از خطبه ی دویست است این خطبه آن چیزی که مورد استشهاد ما است را عرض کنم، خطبه ی دویست در این است که شاگرد رضی می گوید که امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای علاء بن زیاد حارثی، که از اصحاب بود یکی از اصحاب بود مریض بود، برای عیادت او حضرت رفتند، حضرت وارد شدند منزل علاء بن زیاد حارثی، دیدند که یک منزل خیلی پر تشکیلاتی درست کرده گفتند بین این خانه و این مصحف برای چیست؟ تا حدی اسراف به نظر می رسد، بله «وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی یعوده» یعود یعنی برای زیارت رفتند، یک مقدار مریض بودند «فلما رأى سعه داره قال ما كنت تصنع بسعه هذه الدار فی

الدنيا و أنت في الآخرة كنت أحوج» گفتند این خانه با این تشکیلات را برای چه درست کردی؟ بهترین دنیا در آخرت محتاج تر از این است که خانه ای برای خودت بسازی، بعد گفت: «بلی إن شئت بلغت بها الآخرة» بله همین خانه ی مصحف می تواند از این راه به آخرین جا، آخرت راه پیدا کنی، چه کار کنم؟ «تقری فیها الضیف» مهمان ها را این جا پذیرایی کنی،؟؟ یعنی مهمان نوازی کردن «و تصل منها الرحم» بستگان خودت را به این وسیله پیوند داشته باشی، ارتباط داشته باشی و کمک کنی، «و تطلع منها الحقوق» حقوق جامعه را ادا کنی، چون اغنیاء در برابر فقراء حقوق زیادی دارد خوب این این را به حارث گفتند، این گفت یا علی، یا امیر المؤمنین «أشکوا إليك أخی عاصم بن زیاد» گفتم من از برادرم به تو شکایت دارم، گفت چه شده؟ گفت برادر من ترک دنیا کرده، ترک دنیا کرده است و لباس کهنه می پوشد و در یک گوشه ای نشسته است و از لذت های دنیا به طور کلی صرف نظر کرده، حضرت فرمودند: «علیه به» آن برادرت را بیاور نزد من، این رفت برادرش را آورد حضرت به ایشان فرمودند که «یا عدی نفسه» ای دشمن جان خودت چرا این کار را کردی؟ خداوند متعال نعمت های فراوان به کسی که داده از راه مشروع به دست بیاورد، از لذت های دنیا که استفاده کنی اشکال ندارد، «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» (اعراف، ۳۲) خداوند زینت هایی که فراهم کرده، روزهای پاکیزه از راه مشروع نه کسی که حرام کرده بد کرده باید از این ها

استفاده کند این را حضرت امیرالمؤمنین به برادر علاء به عاصم گفتند، عاصم گفتند یا علی اگر این گونه هست شما خودت چرا این گونه هستی؟ این لباس کهنه ی دربر داری منزل بسیار؟؟؟ غذای شما را می دانیم، اینجا داریم که حضرت می فرمایند تو خودت را با من قیاس نکن، «إن الله تعالى فرض علی أئمة العدل أن یقدروا أنفسهم بضعفه الناس کیلاً یتبیغ بالفقیر فقره» این است که وظیفه ی شما افراد عادی با امیرالمؤمنین که حاکم اسلامی است فرق دارد، او باید زندگی خود را هم طراز فقراء قرار دهد، هم طراز فقیرترین مردم این هم دردی و همرنگی با فقراء اصل دوم از اصول حکومت اسلامی است. خوب، این را می خواهید مطالعه کنید من شروع آن را عرض کنم، در شرح خوئی جلد سیزده، ایشان این را ذکر کرده کلام دویست و هشتم، در شرح ابن ابی الحدید، جلد یازده صفحه ی سی و دو، در شرح بحرانی جلد چهار، صفحه ی شانزده، در شرح فی زلال جلد سه، صفحه ی دویست و سی و هشت، خوب آن چه برای ما خیلی گویاتر از آن است نامه ی چهل و پنج حضرت امیر (علیه السلام) برای عثمان بن حنیف نوشته اند «قد بلغه» این که عثمان بن حنیف، از طرف امیر (علیه السلام) در بصره عامل و کارگزار بود و فرماندار بود، حضرت شنید که عثمان در یک جلسه ی مهمانی شرکت کرده، آن جا اغنیاء حضور داشتند ولی فقراء حضور نداشتند حالا- این نامه خیلی مطالب دارد نامه ی چهل و پنجم، در این جا می فرمایند که حالا شاید متن نامه را حفظ باشید اما خوب، نکات فراوان دارد. نامه ی

چهل و پنجم نهج البلاغه است «و من كتاب له (عليه السلام) إلى عثمان بن حنيف الأنصاري و هو عامله على البصرة و قد بلغه أنه دعى إلى وليمة قوم من أهلها، فمضى إليها» يك مجلس مهمانی بود از تو شرکت کردی، «أما بعد یا بن حنیف فقد بلغنی أنّ رجلاً من فتيه أهل البصرة دعاك إلى مأدبه فأسرعت إليها تستطاب لك الألوان و تنقل إليك الجفان» غذاهای رنگارنگ برای تو می آوردند کاسه هایی که پر از طعام بود «و ما ظننت أنّك تجيب إلى طعام قوم عائلهم مجفو و غنيهم مدعو» این همان فاصله است که نایستی من گمان نمی کردم تو که عامل من هستی، دعوت را اجابت کنی که اغنیاء دعوت شده اند ولی فقراء دعوت نشده اند، «فانظر إلى ما تقضمه من هذا المقضم» آن چه که می خوری باید در آن دقت کنی، «ألا و إن لكل مأموم إماماً يقتدى به» هر مأمومی امامی دارد که به آن اقتدا می کند. کلمه ی امام، کلمه ی بسیار پرمعناست در قرآن کریم «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء، ۷۱) در روز قیامت هر فرقه ای با امامشان به محضر پروردگار حضور پیدا می کند و این جا ما شیعیان قائل هستیم امام در همین آیه، امام است یعنی پیشوای ماست سنی ها امام را اینجا به کتاب و نامه ی عمل معنا کرده اند یکی از اختلاف های بزرگ ما سنی ها همین آیه است، ما قائل به امامت هستیم و شأن آن، «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» به امام است. آن ها می گویند نه امام است یعنی آن نامه ی عمل. حالا «ألا و إن لكل مأموم إماماً يقتدى به و يستضيء بنور علمه ألا و إن

امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ» امام شما در دنیا به دو قطعه جامه ی کهنه، «ألا و إن امامکم قد اکتفی من دنیاہ بطمریہ و من طعمہ بقرصیہ» در غذا هم به دو قرص نان اکتفا کرد «ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک» شما نمی توانید انقدر ساده زیستی داشته باشید یکی از چیزهایی که خیلی مهم است همان زهد است، زهد را الآن به ساده زیستی معنا می کنند ولی زهد معنای آن این نیست بالاتر از این است زهد دو تا جنبه دارد دو بعد دارد، یک بعد روحی است و یک بعد عملی است در بعد روحی زهد آن است کسی با این که امکان دارد متنعم باشد از نعمت ها، امکانات دارد ولی برای خاطر یک هدف والاتر و والاتری آن ها توجه به خدا و جلب خشنودی خدا، از آن صرفنظر می کند فکر خود را متوجه کند به خدا و این ها، زهد از قلب سرکش بر می دارد ولی در عمل نه با این که امکان دارد از هر گونه نعمت ها برخوردار باشد قناعت می کند به ساده زیستی و ساده زیستی یک بعدی است از ابعاد زهد، یک معنای پر محتواتر دارد که اول آن جنبه ی روحی است و بعد جنبه ی عملی است، حضرت امیرالمؤمنین پیشوایان این گونه بودند زاهد بودند به ما توصیه کردند ما طلبه ها هم زاهد باشیم، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که: «من أزداد فی العلم رشدأ و لم یزد فی الدنیا زهدا لم یزد من الله الا بعدأ» هر کسی در علم پیشرفت کرد اما در زهد پیشرفت نکرد جز بعد

از خدا برای او چیزی برایش فراهم نیست «من أزداد في العلم رشداً و لم يزد في الدنيا زهداً لم يزد من الله الا- بعداً» زهد خیلی معنای بزرگی دارد. خوب حالا- اینجا می فرمایند که امام آن ها این گونه بود «قد اكتفى من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه ألا- و إنكم لا- تقدرين على ذلك ولكن أعينوني بورع و اجتهاد» به من کمک کنید شما به ورع و اجتهاد «و عفه و سداد» عفت و سداد به معنای استقامت است «فو الله ما كنت من الدنيا كم تيرا» و الله از دنیای شما من طلا و نقره ذخیره نکرده ام «و لا- ادخرت من غنائمها و فردا» از غنائم دنیا چیزی را ذخیره نکرده ام «ولا أعددت لبالي ثوباً طمراً» برای بدن خودم لباس کهنه فراهم نکردم معمولاً- انسان دو گونه لباس دارد که فارسی می گویند شورباشور، من برای خودم لباس شورباشور فراهم نکرده ام همین که در تن دارم و لذا همان را که داشت خیس خیس می پوشید و گاهی منبر می رفت لباس را تکان می دهد که لباسش خشک شود «ولا- أعددت لبالي ثوباً طمراً» خوب حالا- اینجا که بیشتر برای بحث ما مناسب است این است «و لو شئت لاهتديت الطريق إلى مصفى هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز» اگر بخواهم من هم می توانم عسل مصفی بنوشم و مغز گندم فراهم کنم و لباس حریر و ابریشم فراهم کنم «لكن هيهات أن يبلغني هوای و يقودني جسعی إلى تخير الأطمعه» ولی هیئات هوای نفس بر من غالب شود و حرص و رغبت مرا بکشد به تخیل اطعمه و غذاهای گوناگون

«و لعل الحجاز أو اليمامة» حجاز به آن قسمت عربستان فعلی می گویند یمامه، یمن و آن طرف گفته می شود این ها یکی بوده است «لعل بالحجاز أو اليمامة من لا طمع له فی القرص» شاید آن قدر فقیر داشته باشیم در گوشه و کنار که اصلاً طمع ندارند به آن، آن قدر مأیوس و محروم بوده است حتی طمع و آرزوی یک قرص نان را دارند «و لا عهد له بالشَّبع» در عمرشان اصلاً سیری ندیده اند «أو أبيت مبطاناً و حولی بطون غرثی و أكباد حرّی» من با شکم پر بخوابم که در اطراف من شکم های گرسنه باشد و جگرهای سوخته باشد «أو أكون كما قائل القائل و حسبك داء أن تبیت بیطنه و حولك أكباد تحنّ إلى القدّ» این درد برای تو بس است که تو با شکم سیر بخوابی و اطراف تو اکبادی، جگرهایی باشند که به یک پوست مشک هم اشتیاق و آرزو دارند چون در میان مشک آب هست و بعضی از غذاها بوده آن قدر این ها گرسنه مانده اند که خود مشک هم با پوست مشک هم دلشان پرواز می کند و چیزی گیرشان نمی آید خوب حالا ببینید «أ أقنع من نفسی بأن یقال هذا أميرالمؤمنین ولا- أشارکهم فی مکاره الدّهر» آیا من قناعت کنم که من امیرالمؤمنین بگویم ولی در سختی های زندگی با مردم شرکت با فقراء شرکت نکنم؟ «أو أكون أسوه لهم فی جشوبه العیش» من باید در سختی زندگی اسوه باشم یعنی من زندگی ام از تمام فقراء سخت تر باشد که اسوه و الگوی آن ها باشم بحث ما در این است که می خواهیم عرض کنیم که یکی از اصول

حکومت اسلامی این است که باید زعما زندگی شان طوری باشد که هم طراز و هم رنگ فقراء باشد، هم دردی فقراء خودش واقعاً یکی از فضائل بسیار بزرگی است این بحث را، انشاءالله تعالی تکمیل خواهد شد. حالا دو سه نکته خواستم عرض کنم. یکی این که امام (رضوان الله تعالی علیه) در صحیفه ی نور در جای جای صحیفه ی نور این مطلب را ذکر کرده اند یک جا دارد که در صحیفه ی نور جلد یازده، می فرمایند که حضرت امیرالمؤمنین شخص اول کشور اسلامی بود دائره ی امر ایشان از حجاز و مصر و ایران و عراق و سوریه، همه ی این ها زیر قلمرو ایشان است مع ذلک وضع زندگی ایشان این گونه بوده است آن گونه بوده است که برای دیگران قابل تحمل نبوده، خودش هم می فرماید که شما قدرت ندارید که این گونه، ولی کمک کنید و با من هماهنگ باشید و حالا این جا این مطلب را ذکر کرده اند: مطلب این است که علاوه بر این که بر فقراء این گونه توجه داشته است ایشان تشریف بردند در خانه ای امام می فرماید، که چند تا بچه بودند پدرشان را از دست داده بودند، داشتند می رفتند بچه ها گریه می کردند رفتند نوازش کردند یک چیزهایی هم به آن ها دادند و پرستاری هم کردند آخر که می خواست خداحافظی کند امام می گوید نقل هست، حضرت امیرالمؤمنین می خواست خداحافظی کند یکی از آن ها صدا کرد که بچه ها بخندد، یک حرکاتی که بچه ها بخندند، فرمودند وقتی آمدم این ها گریه می کردند ولی می دانم حالا که می روم این ها خنده بکنند و این ها را با چهره ی خندان پشت سر بگذارم و بروم، نمونه هایی امام

ذکر کرده از وضع هم‌رنگی و هم‌دردی امیرالمؤمنین با آن‌ها، بعد ایشان می‌فرمایند که: این یک حاکمی است که از حجاز تا مصر و ترکیه همه‌ی این‌ها زیر سیطره‌ی ایشان است، ولی یک پوستی دارد که خودشان حضرت زهرا (سلام الله علیها) شب آن را زیرشان می‌اندازند و می‌خوابند، فردا همان پوست را روی آن علوفه می‌اندازند برای شترشان، این وضع حاکم و سردارهایی است که اسلام داشته است این‌ها. خوب بنابراین اصل دوم را عرض کردیم و اشاره کردیم به یک مطلبی در همان جلد سیزده‌ی خوبی که عرض کردم، سیصد چهارصد صفحه به مناسبت آن کلماتی که عرض کردم درباره‌ی ردّ صوفیه بحث کرده است. خوب این مطلب واقعاً مطلب مهمی است علمای بزرگ ما از اول با یک فرقه‌ای به نام صوفیه مواجه بودند یعنی کسانی آمده‌اند در اسلام به وجود آمدند به عنوان ترک دنیا، به عنوان صوفیگری رفتند خانقاه ساختند و اسلام را در ساختن خانقاه و کشکول و چله نشینی و گوشه نشینی خلاصه کردند روایات فراوان داریم که امام صادق می‌فرمودند این‌ها اعداء ما هستند، چرا؟ برای خاطر این که این‌ها آن جبار روزگار هارون الرشید‌ها و فلان و فلان نمی‌توانستند با ائمه کنار بیایند یعنی آن فرهنگ ائمه را تحمل نمی‌کردند، از طرفی هم خوب به مردم می‌خواستند بگویند که ما متدین هستیم آمدند فرقه‌ای ساختند به نام صوفیه، با همین ترکیب، فضیل بن عیاض‌ها، بایزید بسطامی‌ها معروف کرخی‌ها، جنید بغدادی‌ها و شقیق بلخی‌ها را ساختند و این‌ها در میان مردم یک چهره‌ای برای خودشان درست کردند و چهره‌ی زاهدانه و متدینانه و

آن وقت خلفا با این ها بودند، این ها با حروف امیرالمؤمنین می گفتند، فضیل بن عیاض، هارون الرشید می گوید من بروم فیصل بن عیاض را بینم مرا نصیحت کند همان هارون که امام موسی کاظم را در زندان دارد حالا می خواهد برود نزد فضیل، فضیل را نصیحت کند، فضیل هم به او می گوید یا امیرالمؤمنین بنده خیلی فکر کردم و مطالعه کردم ولی چاپ نکردم، در مورد صوفی ها، دیدم صلاح نیست فعلاً خلاصه چند مطلب در مورد این ها هست این ها یک چهره هایی به این سبک درست کردند خود صوفی ها اولاً چهره سازی کرده اند برای هر یک از این ها یک مقدمات درست کردند و فضیل از اول راهزن بود و چه شد و چه شد؟؟؟ بایزید چه بود اول، بعد چه شد؟؟؟ مصری اول چه بود بعد چه شد، معروف کرخی اول چه بود و چه شد، چهره هایی ساختند و چهره آرایی کردند و بعد تمام آن فضائل و مناقب ائمه را برای این ها ذکر کردند و طی الأرض را ذکر کردند و مرده زنده کردن را، اخبار از غیب و یکی از کتاب هایی که در این قسمت مطالعه کنید، تذکره الأولیاء، شیخ عطار است تذکره الأولیاء، این ها را تمام برای بایزید بسطامی، معراج رفتن را کار کرده اند، کمالاتی که بالاتر از ائمه و پیغمبر است را برای این ها ذکر کرده اند باعث انحراف شده اند حالا این ها چه بوده؟ این ها اسلام را خلاصه کردند در همان گوشه نشینی و ترک دنیا و کشکول و سیبل و چله نشینی، آن اسلام پرخروش که در برابر جباران مستکبران، خروش می کند و جهاد دارد هیچ نیست در این ها

واقعاً این تحریفی بود برای اسلام به وجود آمد آن وقت این ها می گویند اسلام دو نوع است شریعت است و طریقت است و حقیقت، شما اهل شریعت هستید پوست است اما لب الألباب که ما داریم آن حقیقت را، از این نوع گزافه خلاصه باید بیدار بود، خوب این آمده در جلد سیزدهم سیصد چهارصد صفحه در این مورد بحث کرده آن را مطالعه کنید تا انشاءالله برای بعد.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در دفاع بود آنچه فقهای ما فرموده بودند و روایاتی که داشتیم این بود که اگر مملکتی مورد تهاجم کفار قرار بگیرد دفاع واجب می شود به ادله اربعه کتاباً، سنتاً، اجماعاً و عقلاً، بر همه مردم واجب است، مرد و زن و پیر و جوان و حضور امام و نائب امام هم شرط نیست درباره دفاع این بحث به عمل آمد، اما آنچه که در کتب فقهاء مطرح بود هجمه ی نظامی بود که اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد دفاع هم به همان ابزار و تجهیزات نظامی باید انجام بگیرد اما چند نوع استیلاء و تهاجم است که در آن زمان ها معمول نبوده و در زمان ما بوجود آمده و خطر و ضرر اینها از هجمه ی نظامی کمتر نیست، اول هجمه ی فرهنگی، دوم هجمه ی سیاسی، سوم هجمه ی اقتصادی، اینها مطالبی است که باید در حوزه ها بحث شود هم از لحاظ حکم تکلیفی و هم از لحاظ احکام وضعی که بر اینها مترتب می شود. امام(رضوان الله علیه) در تحریر هفت موضوع برای این مساله ذکر کرده اند، برای اینکه تصور صحیحی

ص: ۷۲۰

از این مساله داشته باشیم این موارد را بررسی می کنیم، در کتاب دفاع مساله چهارم این بحث را شروع می کنند {لو خیف علی حوزه السلام من الاستیلاء السیاسی و الاقتصادی} اگر خوفی بوجود بیاید در حوزه اسلام، در کشور اسلام از استیلاء سیاسی یا اقتصادی کفار. سیاست اسلامی یعنی مدیریت بر اساس عدل، تفاوت بین سیاست اسلامی و غیر اسلامی در همین است و سیاستی که بر اساس منطق و عدل و دلیل باشد صحیح است و سیاست اسلامی است و ائمه(علیهم السلام) {وساسه العباد} در اول زیارت جامعه کبیره {السلام علیکم یا اهل بیت النبوه} ساسه جمع سانس است مثل قاده که قائد است. {وساسه العباد} یعنی برای بندگان خدا سیاست مدارند و سیاستی بر مدار اسلام و عدالت دارند. اگر دشمن حمله کرد و تهاجم کرد و استیلاء سیاسی پیدا کرد، مدیریتی بوجود می آورد که از نظر تدبیر و اداره، کارگردان کشور اسلامی می شود یا از نظر اقتصادی استیلاء پیدا کرد که مربوط به اموال می شود، تولید مال، توزیع مال، مصرف مال، اینها همه اقتصاد نامیده می شود. دشمن بر حوزه اسلام حمله کرده استیلاء سیاسی یا اقتصادی {المنجر الی أسرههم السیاسی} که این استیلاء سیاسی و اقتصادی منجر به اسارت مسلمان ها از نظر سیاست یا از نظر اقتصادی می شود، {و وهن الاسلام و المسلمین} این معلوم است که اگر دشمن کافر بخواهد مدیریت یک کشور اسلامی را در دست بگیرد باعث می شود که مسلمان ها موهون و ضعیف شوند، {یجب الدفاع} اینجا دفاع واجب است منتهی در آنجا دفاع با شمشیر و تجهیزات رزمی بود ولی در اینجا

ص: ۷۲۱

باید فکر کرد که با چه وسیله ای باید دفاع کرد بالاخره باید جلوییشان را گرفت، ایشان می گویند با وسائل مشابه، یعنی مشابه کار آنها را باید در پیش گرفت که با این وسیله آن هجمه ی سیاسی یا اقتصادی را دفع کرد {و المقاوامات المنفیة کترک شراء أمتعتهم} که متاع های آنها را ما نخریم {و ترک استعمالها} و آنها را بکار نبریم {و ترک المرأوده} و با آنها ارتباط خودمان را قطع کنیم {و المعامله معهم مطلقاً} از این راه دفاع سیاسی در برابر استیلاء اقتصادی صورت می گیرد. این مساله ی چهارم است ما در این مسائل باید دقت کنیم تا اینکه دلیلش را پیدا کنیم که چرا به این صورت است؟ مساله پنجم {لو کان فی المرأودات التجاریة و غیرها مخافه علی حوزة الاسلام} اگر با کشورهای دشمنان اسلام ما مرأودات و ارتباطات تجاری یا سیاسی داشته باشیم و غیر این مرأودات مثل رفت و آمد یا دیپلماسی و در این مخافتی باشد بر حوزة اسلام و بلاد مسلمین و کم کم این مرأودات تجاری منجر شود به اینکه ما خوف پیدا کنیم از تسلط آنها {سیاسیاً أو غیرها} که آنها بر ما مسلط شوند، تسلط سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی {الموجب لاستعمارهم} و آن باعث شود که ما را استعمار کنند {أو استعمار بلادهم و لو معنویاً}، ظاهراً چیزی نیست، رفت و آمد است و تجارت ولی ما را از لحاظ فرهنگی کم کم طوری می کنند که ما فرهنگ آنها را برتر از فرهنگ خودمان تصور کنیم، این باعث می شود که آنها یک

تفوق فرهنگی پیدا کنند و راه های پیشرفت فرهنگی را به روی ما ببندند و گفتیم کار را به جایی رسانده بودند که اگر کسی از آنجا به ایران می آمد حق توحش می گرفتند یعنی ماها را وحشی حساب می کردند و فرهنگ خودشان را بالاتر از فرهنگ ما می دانستند و از این جهت ما در لباس پوشیدن و غذا خوردن و نام خیابان ها و نام گذاری فرزندان و چیزهای دیگر از آنها پیروی می کردیم و ما خودمان را انسان درجه دوم به حساب می آوردیم و به آنها به عنوان انسان درجه اول نگاه می کردیم. ایشان بجای فرهنگی می گویند معنویاً) از لحاظ فرهنگ بر کافه مسلمین واجب است چون قبلاً گفتیم که دفاع بر همه مسلمان ها واجب است منتهی {الأقرب فالأقرب، الأهم فالأهم}، بر کافه مسلمان ها واجب است که اگر یک کشوری یا شهری در این خطر قرار بگیرد از آن اجتناب کنند، {و تحرم تلك المرأده} و تمام این مراودات و ارتباطات حرام می شود. مساله ی بعد این است که اگر روابط سیاسی بین دُول اسلامی و دُول اجانب باعث استیلاء آنها شود بر بلاد ما یا نفوس ما یا اموال ما {أو موجهة لأسرهم السياسی} یا باعث شود که از لحاظ سیاست ما اسیر و ذلیل دست آنها باشیم {یحرم علی رؤساء الدُول تلك الروابط}. حدیثی در سفینه البحار در ماده تسع (تاء- سین- عین) شعبی گفته است {تکلم علی علیه السلام بتسع کلمات ارتجلهنّ ارتجالاً} به نظر می رسد بدون فکر گفتند و هیچ کس نتوانست مثل آن را بگوید، سه تا از آنها در حکمت

است و سه تا در مناجات با خداست و سه تا هم در ادب است، آن سه که در حکمت است اول اینکه {المرء مخبوءٌ تحت لسانه} هر انسانی زیر زبان خود پنهان است تا حرفی نزده آن درجه و میزان فرهنگ و فهم و علمش معلوم نمی شود، دوم {ماهلک امرء عرف قدره} هر کس قدر و قیمت خودش را شناخت دچار هلاکت نمی شود و سوم که الان در نظرم نیست. سه تا هم در مناجات با خداست اول اینکه {کفی بی عزاً الهی أن اکون لک عبداً} دوم {کفی بی فخراً أن تکون لی رباً} سوم {الهی أنت کما أحب فاجعلنی کما تحب} اینها در مناجات بود. سه کلمه هم در ادب است، ادب یعنی معاشرت، اول {أحسن إلی من شئت تکن أمیرہ} به هر کسی احسان کنی نسبت به او فرمانروایی و امارت پیدا می کنی، دوم {إستغن عمن شئت تکن نظیرہ} از هر کس که مستغنی باشی تو نظیر او می شوی حال او هر کس می خواهد باشد، شاهد ما همین کلمه است سوم {إحتج إلی من شئت تکن أسیرہ} به هر کس محتاج باشی تو اسیر او هستی. بنابراین این استغناء و استقلال وسیله ای است که انسان اسیر نباشد. اجانب و دشمنان اسلام همیشه سعی می کنند که ما را به خودشان محتاج کنند {یا سیاسیاً، یا اقتصادياً، یا ادیباً و...} ایشان می فرمایند که اگر روابط بین ما و دول باعث شود که ما به آنها محتاج باشیم و در دست آنها اسیر باشیم حرام است بر روسای دول که این طور روابط و مناسبات را ایجاد کنند {و بطلت

عقودها} و تمام عقدهایی که در این روابط بسته می شود باطل است و ادله اقتضاء می کند که تکلیفاً حرام باشد و وضعاً هم آن عقود باطل باشد و بر همه مسلمان ها واجب است که آنها را ارشاد کنند {و إلزامهم بتركها و لو بالمقاومات المنفيه}. مسأله بعد {لو حيف على الدول الاسلاميه من هجمه الأجنب} اگر بر یکی از دولت ها بترسیم که اجانب به آن هجمه کنند یا سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی {يجب على جميع الدول} بر جمیع دول واجب است که دفاع کنند، اینجا مرز میزان نیست یعنی حدّ و مرز آن عقیده و اسلام و ایمان است نه مرز جغرافیایی، {بأى وسيلة ممكنه} بر همه مسلمان ها واجب است که جلوی این را بگیرند. مسأله بعد {لو أوقع إحدى الدول الاسلاميه عقد رابطه} اگر یکی از دول اسلامی رابطه ایجاد کند بین خودش و یک کشور اجنبی و این مخالف باشد با مصلحت اسلام و مسلمین بر تمام دول واجب است که جدّیت کنند {الجدّ على حلّ عقدها} که این عقد را منحلّ کنند بوسائل سیاسی یا اقتصادی که قطع روابط سیاسی و تجاری می باشد، بر تمام مسلمان ها واجب است که اهتمام بورزند بر این مطلب و امثال این عقود به طور کلی وضعاً باطل و حرام است. مسأله بعدی اینکه بعضی از رؤسای دول یا وکلای مجلسین موجب نفوذ اجانب باشند سیاسياً و اقتصادياً بر مملکت اسلامی، {بحيث يخاف منه على بيضه الإسلام} آن وکیلی که در مجلس چنین رأی و نظری دارد خائن است و منعزل از آن مقام است هر چند تصدّی اش حق

بوده ولی الآن باطل می شود، {و علی الأئمة الاسلامیه مجازاته} و امت اسلامی باید آن وکیل را آن رئیس را مجازات کند {ولو بالمقاومات المنفیه کترک عشرته و ترک معاملته و الاعراض عنه بائی وجه ممکن و الاهتمام باخراجه عن جمیع الشئون السیاسیة} و باید این وکیل را این رئیس را از شئون سیاسی کنار بزنند، {و حرمانه عن الحقوق الاجتماعیه}. آخرین کلام و مساله اینکه اگر در روابط تجاریه با دول یا تجار اجنبیه مخافتی باشد بر سوق مسلمانان و حیات اقتصادی آنان {ووجب ترکها} تجارت در این صورت حرام است، {و علی رؤساء المذهب مع خوف ذلک أن یحرّموا متاعهم و تجارتهم بحسب اقتضاء...}. اینها مطالبی بود که خیلی مهم است و امروزه لازم است مورد بحث قرار بگیرد و مطالبی است که همه امت اسلامی به آن گرفتار بودند، ایران الحمدلله الان اینطور نیست ولی قبلاً گرفتار بوده است، حالا می خواهیم دلیلش را بحث کنیم، دلیل این مطلب چیست؟ در حقیقت ادلهی این مطلب چیست؟ در قواعد فقهیه ما یک قاعده ای است بنام قاعده نفی السبیل این در جلد اول مجلدات هفتگانه قواعد فقهیه علامه بجنوردی است، علامه بجنوردی قواعد فقهیه نوشته اند که هفت جلد است این قاعده در صفحه ۱۵۷ می باشد. این قاعده نفی السبیل یکی از قواعد فقهیه ماست که در مکاسب هم شیخ انصاری آن را ذکر کرده است، شیخ انصاری در مکاسب بعد از بحث بیع فضولی و ولایت فقیه گفته اند جایز نیست که عبد مسلمان را به کافر بفروشند، در مساله تحریم بیع عبد مسلم بر کافر، قاعده نفی السبیل را ذکر

کرده و در آنجا دارد که اجاره مسلمان به کافر، عاریه مسلمان به کافر، مسلمان ولو حرّ هم باشد اجیر برای کافر شود و... اینها را بحث کرده است در اینجا شیخ استدلال کرده به قاعده نفی السبیل، آیه ۱۴۱ از سوره نساء {وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا} به این آیه نفی السبیل استدلال کرده است. این آیه شریفه اگر در مقام تشریح باشد دلالت دارد بر اینکه هر عقدی هر معامله ای که موجب تسلط کافر بر مسلمان باشد، {لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ} خداوند چنین چیزی را تشریح نکرده است، بعد گفته اگر این قاعده از نظر دلیل درست باشد این حکومت پیدا می کند بر ادله اولیه، ادله اولیه مانند اوفوا بالعقود و امثال ذلك که داریم. دلیل اولیه اقتضاء می کند که فلان معامله صحیح باشد فلان چیز صحیح باشد هم چنان که قاعده لاضرر حکومت دارد بر احکام اولیه مانند اوفوا بالعقود، ولی در اینجا بیع غبنی صورت گرفته است و آن بیع غبنی موجب ضرر مشتری است اینجا اوفوا بالعقود کارایی ندارد این قاعده لاضرر جلو اوفوا بالعقود را می گیرد. هم چنان قاعده لا-جرح حکومت دارد بر ادله اولیه، ادله اولیه این که شما باید وضو بگیرید و نماز بخوانید اما اگر وضو گرفتن برای شما عسر و حرج دارد و هوا خیلی سرد است و وضو برای شما سخت است آنجا تیمم می کنید. خلاصه آنچنان که قاعده لا-جرح و لاضرر حکومت دارد بر ادله اولیه اینجا هم قاعده نفی السبیل حکومت دارد بر ادله اولیه، بیعی باشد، اجاره ای باشد که مقتضی تسلط کافر بر مسلمان شود

آن را بر می دارد. علامه بجنوردی دارند که این {وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِيلاً} قبلش این است {اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} از این جهت بعضی گفته اند این آیه مربوط به عالم آخرت است، مربوط به دلیل و حجت است، خداوند حجتی علیه مسلمان ها به نفع کافر ندارد همیشه از نظر حجت و دلیل شما غالب هستید پس مربوط به موضوع ما نیست و در مقام تشریح و جعل حکم نیست، در حقیقت خبر از یک حقیقتی است تکویناً و آن اینکه شما از نظر تکوین همیشه از لحاظ حجت و دلیل غالب هستید بر کفار، چون قبلش {وَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ} می باشد. گفتیم که شیخ انصاری هم در مکاسب دارد و خدشه کرده است. آیه که عرض کردم آیه ۱۴۱ از سوره نساء بود ولی تتمه و ذیل است و اول آیه این است {الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمُ} کسانی که در برابر شما منتظر حوادث اند، تریبص یعنی انتظار، منافقین را می گوید {وَأَنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ} منافقین بین مسلمان و کفار این نقش را بازی می کردند به مسلمان ها می گفتند مسلمانیم و با شما هستیم، به کفار هم می گفتند ما با شما هستیم {يَتَّبِعُونَ بِكُمُ} با اینکه منتظر حوادث علیه ما بودند {وَأَنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ} و این کان للکافرین نصیب ألم نستحوذ علیکم {اگر مسلمان ها فاتح بودند می گفتند ما با شما بودیم پس در غنائیم با شما سهیم هستیم و اگر کافرین پیشرفت می کردند {أَلَمْ نَسْتَحُوذْ عَلَيْكُمْ} می

گفتند ما باعث شدیم شما غالب شوید {و نمنعکم من المؤمنین} ما باعث شدیم که مؤمنین بر شما غالب نشوند، حالا {فإن الله يحكم بينهم يوم القيامة ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً} خداوند بین شما قضاوت می کند، بعضی گفته اند آیه مربوط به عالم آخرت است و خداوند در عالم آخرت حکم خواهد کرد بین شما و منافقین و کفار، و همیشه حجت به نفع شماست و حق با شماست پس این مربوط به ما نحن فيه نمی شود که در مورد معاملات دنیوی است. آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد پنجم صفحه ۱۱۷ گفته اند ممکن است آیه (نشأتین) هر دو را در بر بگیرد که معنای عامی دارد یعنی هیچ وقت چیزی به نفع کفار و علیه مسلمان ها خداوند قرار نداده حالا چه دنیا باشد چه آخرت، چه مقام احتجاج و حجت و چه مقام دفاع، فرقی نمی کند، ایشان اینگونه گفته اند بنابراین یکی از دلایل ما برای قاعده نفی السبیل همین آیه بود به نظر ما هم اعجم است و اشکال ندارد و آنچه ذکر شده است مصداق است. امام (رضوان الله علیه) که در سال ۴۳ در آبان علیه کاپیتالاسیون که در مجلس درست شده بود صحبت کردند و در نتیجه ی آن تبعید به ترکیه شدند، مطلع کلامشان همین بود {ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً} در زمان ما دو نخست وزیر کشته شدند، در سال ۱۳۲۹ آیت الله کاشانی اصرار می کرد که نفت را از چنگال انگلیس در بیاورد چون چند سال نفت را خیلی ارزان برده بودند و خورده بودند، آیت الله

کاشانی مجتهدی بسیار قوی بود و سیاسی بود، ایشان وقتی که بیانیه صادر می کردند تمام بازار تهران می بستند و حرکت می کردند، یک روز یادم است که خودم در تهران بودم ایشان بیانیه ای صادر کرده بودند که مردم جمع شوند جلوی مجلس و از وکلاء مطلبی را بخواهند، چون ایشان واقعاً مردی سیاست مدار و زیرکی بود ولی متأسفانه در آن زمان تا حدودی تنها بودند جلوی مجلس که همه جمع شده بودند یکی از تجار رفت روی پله که صحبت کند علیه آن قرارداد، ایشان گفت بیا پایین، بسیار مرد شجاع و حرّی بود، گفت صحبت اینجا با من است شما تاجری هر وقت پول خواستیم شما بده شما نباید صحبت کنید من باید صحبت کنم، خلاصه ایشان اصرار داشتند نفت را از چنگال انگلستان در بیاورد، رزم آرا نخست وزیر بود و اصرار می کرد که نخیر! نفت در سیطره انگلستان باشد و بعداً شخصی به نام خلیل طهماسبی رزم آرا را ترور کرد، آیت الله فیض قمی مرحوم شده بود و در مسجد شاه آن روز و مسجد امام امروز مجلس ختمی بود چند نفر قرار گذاشته بودند و می دانستند که رزم آرا برای مجلس ختم خواهد آمد، رزم آرا که لب حوض آمد خلیل طهماسبی او را ترور کرد و کشت. یکی دیگر هم حسنعلی منصور بود که امام (رضوان الله علیه) که صحبت کردند درباره کاپیتالاسیون امام را به ترکیه تبعید کردند و آن کسی که در اینجا نقش داشت حسنعلی منصور بود که یکی از فدائیان اسلام به نام ناصر بخارایی او را کشت اینها هر

دو بعداً شهید شدند. خلاصه این را عرض می کردیم که آیه ممکن است اعم باشد {لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِيلاً} آیت الله طباطبائی این طور می گویند، اعم است از اینکه این نشئه باشد یا آن نشئه، بنابراین یکی از دلیل های ما برای قاعده نفی السبیل این آیه است به این ترتیب که به عرض محترمتان رسید. بقیه را انشاءالله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد عرض کردیم آن چه در کتاب جهاد، در مسئله ی دفاع، فقهای بزرگ ما (أعلى الله مقامهم) متعرض شده اند، دفاع نظامی است یعنی در برابر استیلای و حمله ی نظامی، باید در دفاع و جهاد نظامی به چه صورتی انجام شود؟ اما خوب استیلا و حمله، انحصار به حمله ی نظامی ندارد گاهی حمله، حمله ی فرهنگی است گاهی حمله، حمله ی سیاسی است گاهی اقتصادی است که این موضوعات دو سه قرن است که نسبت به کشورهای اسلامی محقق شده است یعنی دشمنان اسلام برای استیلا و تسلط و سلطه گرایان تسلط فرهنگی و حمله ی فرهنگی، نسبت به کشورهای اسلامی به وجود آورده اند که همه مقدمه ی همان استیلای اقتصادی است، طوری وانمود کرده اند که فرهنگ آن ها توفیق و برتری آن ها بر فرهنگ مسلمان ها دارد، رفته رفته در نتیجه ی تبلیغات طوری کردند که مسلمان ها فرهنگ خودشان را کم کم کنار بگذارند و تابع فرهنگ آن ها باشند البته فرهنگ آن ها خالی از افساد نسبت به مسلمان ها نیست، یا فرهنگ سیاسی طوری وانمود کرده اند که شما خودتان از اداره ی امور زندگی خودتان در همه ی ابعاد، عاجز هستید ناچار هستید که از لحاظ سیاسی و تدبیر و اداره با ما هماهنگ باشید

ص: ۷۳۱

و تحت سیطره ی ما باشید و کم کم از لحاظ سیاسی سیطره ی خودشان را بر کشورهای اسلامی تحمیل کرده اند، یا از جهت اقتصادی، با اینکه شما خودتان مواد زیادی دارید اما نمی توانید آن ها را به صورت زیادی در بیاورید که مورد استفاده ی کامل قرار بگیرد و این است که در اقتصاد تابع ما باشید و کم کم بالأخره منابع اقتصادی کشورهای اسلامی را، مثل نفت و امثال آن ها، تحت سیطره و سلطه ی خودشان قرار داده اند خوب این ها یک نوعی، استیلا است و اسلام هرگز نمی پذیرد که مسلمان ها تحت سیطره ی و تحت استیلای آن ها قرار بگیرند این مباحث صورت نگرفت و لازم است صورت بگیرد و اسلام یک دین پویایی است و پاسخگوی همه ی مشکلات زندگی انسان ها در تمام اعصار و ازمان است، از این جهت ما با متعرض شدن چند فرعی از امام (رضوان الله علیه) این بحث را آغاز کردیم حالا دلیل ما بر این که باید مسلمان ها در برابر استیلای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی دفاع داشته باشند و در اسلام چه قانونی هست که جلوی این گونه مشکلات و حمله ها را می گیرد، گفتیم یکی از آن ها قاعده ی نفی سبیل است، که علامه ی بجنوردی (أعلى الله مقامه) در جلد اول از آن مجلدات هفت گانه ی خود، قاعده ی نفی سبیل را ذکر کرده است دلیل قاعده ی نفی سبیل چیست؟ اول آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء بود «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سِيلاً» مخصوصاً تعدی جلب علی، يجعل الله للكافرين على المؤمنين، در کفارین لام به کار برده است درباره ی مؤمنین علی بکار برده است لن يَجْعَلَ اللَّهُ

لِّلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» خوب، آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء را گفت که عرض کردیم معنی آیه این است که خداوند متعال در مقام تشریح، آیه ی اخبار از مقام تشریح است، خداوند متعال قانونی و حکمی قرار نداده است که در آن قانون نفی کفار باشد و ضرر مسلمان ها باشد تفوق و علو کفار نسبت به مسلمین در هیچ قانونی، از قانون اسلام جا ندارد بنابراین این قاعده هم، حالا مثلی بزنیم مثلاً در ولایت، پدر بر فرزندش صغیر ولایت دارد جد هم ولایت دارد حالا اگر یکی از این ها کافر باشند، دیگر در آن صورت آن جد یا آب کافر باشند ولی آن بنت و ابن مثلاً مسلمان باشند ولایت ندارد خلاصه در هیچ موردی خداوند متعال قانونی که علو کافر را بر مسلمان ها داشته باشد جعل نکرده است، بنابراین، این قاعده هم مثل قاعده ی لا ضرر و لا حرج، چنان که آن ها حکومت دارند بر احکام اولیه، خوب یک بیعی واحد ضرری است چون غبن دارد یکی مغبون شده است لا ضرر آن لزوم بیع را بر می دارد، چون لزوم بیع مستلزم ضرر بر مغبون است بر می دارد خیار به وجود می آید بتواند مغبون، بیع را به هم بزند مثلاً یا مثلاً لا حرج، روزه و نماز و امثال واجب و یکی مستلزم حرج باشد، قاعده ی لا ضرر را وجوب بر وضو ندارد و ممکن است مبدل به تیمم شود و هکذا، این هم همان گونه است این جا منتهی شیخ انصاری (رحمه الله علیه) این را این بحث نفی سبیل و این ها را برده به عدم صحت بیع مسلمان بر

کافر، یعنی اگر مثلاً یک عبدی را بخواهد یک نفر بفروشد نمی تواند آن را به کافر بفروشد، برای خاطر این که صحت آن مستلزم آن است که این مسلمان عبد کافر باشد و مسلمان عبد کافر باشد برای مسلمان یک ذلتی است «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» شیخ انصاری، در مکاسب، در بیع مکاسب بعد از ذکر بیع و بعد بیع فضولی و بعد هم به سراغ ولایت فقیه و ولایت عدول مؤمنین این ها را بحث کرده است بعد آمده سراغ این بحث «لا یسخر بیع عبد مسلمان من الکافر» برای خاطر این که این مستلزم توفیق با علو کافر است، که این می شود مملوک و آن می شود مالک، آن کافر مالک شده است و این مملوک این تحت سیطره ی او قرار م گیرد، مسلمان بودن تحت سیطره ی کافر بودن لن یجعل الله، قانون را وضع نکرده است بنابراین، این قاعده ی نفی سبیل، صحت وی را بر می دارد و هکذا شیخ آن جا ذکر کرده است. خوب بنابراین ما بحثمان در قاعده ی نفی سبیل اولین دلیل قاعده ی نفی سبیل همین آیه است و به همین مناسبت و این قاعده به این نام، نامیده شده است دلیل این قاعده زیاد است عرض می کنیم ولی به مناسبت آیه، این قاعده، قاعده ی نفی سبیل نامیده شده مخصوصاً این آیه ی صد و چهل و یکم از سوره ی نساء «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» بنابراین اولین مدرک این قاعده، قاعده ی کلی است و شیخ ذکر کرده است که یکی از مصادیق ذکر کرده است خوب، اولین دلیل این قاعده این آیه بود دوم

«الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَمَّا يُغْلَى عَلَيْهِ» قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هست که «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَمَّا يُغْلَى عَلَيْهِ» کجاست این حدیث، اسلام علو پیدا می کند علو دارد و هرگز چیزی بر آن علو پیدا نمی کند. خوب این روایت را، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم در چهار جلد آن که بنده دارم چاپ قبلی خانه ی تهران است، من لا یحضره الفقیه، جلد چهارم، صفحه ی سیصد و سی و چهار آن جا ذکر کرده است. صاحب وسائل این را در باب موانع ارث ذکر کرده است، در کتاب ذکر ابواب موانع ارث، قتل است و کفر است و رق، این سه چیز باعث می شود به این که قاتل از مقتول ارث نمی برد، کافر از مسلمان ارث نمی برد، رقیق عبد از آزاد ارث نمی برد، بنابراین ابوابی داریم در کتاب ارث ابواب و موانع ارث، القتل و الرق و الکفر. آن وقت در آن باب که باب اول است در باب اول، در وسائل خبر یازدهم آن باب است، خبر یازدهم از باب اول از ابواب موانع ارث، ما همیشه آدرس از جلد از وسائل بیست جلدی آدرس می دادیم ولی اینجا دیگر آن همراه من نبود، یعنی وسائل سی جلدی هم می دانید هست البته در وسائل سی جلدی کامل تر است در پاورق، آدرس ها که می دهد خیلی کاملتر را می گوید، این است که این خبر یازده از باب اول از ابواب موانع ارث، جلد بیست و ششم طبع جدید، صفحه ی دوازده وسائل جلد بیست و ششم، این خبر را در وسائل در این باب ذکر کرده از همان فقیه، از صدوق، آن که خبر

یازدهم واقع است این تتمه ی ذیل دارد، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَمَّا يُغْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفْرُ بِمَنْزِلِهِ الْمَوْتَى لَمَّا يَحْجُبُونَ وَ لَمَّا يَرْتُونَ» اول این جمله را گفته «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَمَّا يُغْلَى عَلَيْهِ» دنباله ی آن «وَ الْكُفْرُ بِمَنْزِلِهِ الْمَوْتَى لَمَّا يَحْجُبُونَ وَ لَمَّا يَرْتُونَ» به مناسبت همین ذیل هم در کتاب ارث ذکر شده است کفار نه حاجب می توانند باشند و نه ارث ببرند مثلاً یک نفر مرده یک برادر ابوینی دارد اما کافر است، یک برادر ابی دارد مسلمان است با بودن برادر ابوینی به برادر ابی ارث نمی رسد اما چون این کافر است می تواند حاجب باشد، اگر مسلمان بود حاجب می شد، یعنی برادر ابوینی با بودن برادر ابوینی برادر ابی ارث نمی برد، بلکه خوب اگر این برادر ابوینی مسلمان بود ارث برای همین برادر ابوینی بود به برادر ابی نمی رسید یعنی حاجب بود، اگر مسلمان بود حاجب بود، اما چون کافر است حاجب نمی تواند باشد، ارث را آن برادر ابی می برد و امثال این در آن زیاد است ما سه طبقه داریم از طبقات ارثیه، در نسبی. ابوان و اولی طبقه ی اول هستند، أخوه و اجداد طبقه ی دوم هستند، أعمام و أخوان طبقه ی سوم هستند، اگر در طبقه ی اول همه ی آن ها کافر باشند این ها دیگر در این صورت ارث نمی برند اگر این ها مسلمان بودند حاجب بودند با بودن این ها به دومین نوبت نمی رسد، با بودن دوم به سوم نوبت نمی رسید، اما اگر طبقه ی اول ابوان و اولاد کافر هستند و آن شخص که مرده این پدر و مادر همه اولادشان کافر هستند آن وقت طبقه ی دوم أخوان و اجداد یک نفر هم مسلمان باشد

آن ارث می برد، اگر اخوان و اجداد همه ی آن ها کافر هستند، در اعمام و اخبار،؟؟ یک کفار لا یحجیون، حاجب نمی توانند باشند مسلمان بودند حاجب بودند با بودن طبقه ی اول یک مسلمان بود دیگر به دوم نمی رسید در دوم اگر یک نفر مسلمان بود به سوم نمی رسید ولی این ها فرض کنید که این گونه نیست خلاصه کفار، لا یحجیون و لا یرثون، کفار نه از مسلمان ارث می برند و نه می توانند حاجب باشند، معلوم است دیگر باز هم توضیح می دهیم. این خبر این است فرموده به این که «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ وَ الْكُفْرَانُ بِمَنْزِلِهِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَ لَا يَرِثُونَ» چند خبر که قریب به این مضمون است می خوانیم از لحاظ سند ولو ضعیف هم باشند، این را صدوق به طور مرسل نقل می کند اما چون مورد عمل فقهاء هست این اخبار، از لحاظ سند بحثی نیست دلالت آن را داریم بحث می کنیم، این الإسلام یعلو و لا یعلی علیه، بعضی آمده اند اشکال گرفته اند این دارد که در اسلام علو پیدا می کند و هیچ دینی بر اسلام برتری و توفیق پیدا نمی کند ما بحث مان در اسلام که نیست بحث ما در مسلمین است می خواهیم بگوییم که کفار بر مسلمین توفیق پیدا نمی کنند گفتند این حدیث دلالت ندارد این در کلمات شیخ و این ها من زیاد دیده ام، محشین مکاسب، در این حدیث دلیل نمی تواند باشد، برای خاطر این که، در برابر خود اسلام دارد می گوید، اسلام از لحاظ مبانی و اصول، در حدی است از استحکام و متانت که روز به روز به علو بست، و لا یعلی علیه و هیچ

دینی و مذهبی بر آن علو پیدا نمی کنند، بنابراین به بحث ما گفته اند که مربوط نیست برای این که بحث ما در خود اسلام که نیست، بحث ما این است که مسلمانان هیچ وقت تحت سیطره ی کفار قرار نمی گیرند -؟؟؟ بله اشکال کرده اند و گفته اند که حدیث مربوط است به علو اسلام، ولی بحث ما در علو اسلام نیست بحث هایی که مسلمانان باید علو داشته باشند نسبت به -؟؟؟ نه ملازمه همیشه نیست، اسلام کسی شکی ندارد که اسلام یعلبوا و لا یعلی علیه می خواهیم بینیم که این ارتباطش با مسلمانان چه اندازه است؟ شکی به این نیست که اسلام از لحاظ مبانی و اصول در حدی از استحکام و متانت است که بله یعلوا، روز به روز هم علو اسلام، عظمت اسلام بیشتر معلوم می شود اما بحث ما این است که می خواهیم بگوییم مسلمان نباید زیر سیطره ی کفار قرار بگیرد، سیطره ی فرهنگی، سیطره ی اقتصادی، سیطره ی سیاسی آیا این دو با هم، ولی این را می خواهیم عرض کنیم در خود روایت قرینه هست که نه این نمی خواهد از یک امر خارجی، مثلاً بخواهد یک امر خارجی را بیان کرده باشیم مقام تشریح است یک وقت مطلبی را داریم خبر می دهیم، می گوییم بله دین اسلام یک دین بسیار متین است و مستحکم است یعلوا، این اخبار از یک امر خارجی است این تشریح قانون کاری نداریم یک حقیقتی را داریم می گوییم، یک وقت نه در مقام تشریح می گوییم، می گوییم احکام و قوانین اسلام طوری این قوانین درست شده و تنظیم شده است که مسلمانان، اسلام و مسلمانان همیشه در علو هستند این دومی را

می خواهیم بگوییم، چرا؟ چون برای این که معلوم است در مقام اخبار نیست، در مقام تشریح است پشت سر آن دارد که لا یحجون و لا یرثون، برده حرف را به این که مسلمان ها طوری هستند که کفار در برابر آن ها مثل موتی هستند، مثل مرده این است که کفار مثل موتی هستند، چون مثل موتی هستند لا- یحجون و لا یرثون، نه حاجب می توانند باشند و نه وارث می توانند باشند با این بیان که عرض می کنیم این اخبار از یک امر خارجی نیست برای این که، این در مقام تشریح و قانونگذاری است می گوید قوانین اسلام طوری تنظیم شده است که کفار مثل موتی هستند، مؤثر در زندگی آن ها نباید باشند، موتی دیگر سیطره ی فرهنگی پیدا کرده و سیطره ی نظامی پیدا کند و سیطره ی اقتصادی پیدا کند، «الْكَفَّارُ بِمَنْزِلَةِ الْمَوْتَى لَا يَحْجُبُونَ وَلَا يَرِثُونَ» این جواب باز هم معلوم است در کتاب همین باب، در این باب روایات زیاد است حالا چند تای آن را باز عرض می کنیم در این باب موانع ارث باب اول که کفار «لا یرثون و لا یحجون» خیر چهارم باب، عنوان باب را صاحب وسائل این گونه بیان کرده است «أَبْوَابُ مَوَانِعِ الْإِرْثِ مِنَ الْكُفْرِ وَالْقَتْلِ وَالرِّقِّ يَأْبَأَنَّ الْكَافِرَ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذَمِّيًّا وَالْمُسْلِمُ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَالْكَافِرَ» کافر از مسلمان ارث نمی برد ولو کافر ذمی هم باشد در برابر کافر حربی، کافر حربی به آن کافر می گویند که به شرائط ذمه عمل نمی کند نکرده، کافر ذمی که در مملکت اسلام هستند شرائطی هست به آن شرائط دادن جزیه و امثال آن،

آن را می گویند کافر ذمی، کافر از مسلمان ارث نمی برد ولو زمیاً به هیچ نحوی کافر از مسلمان ارث نمی برد، یک نفر هست مرده در میان وراث آن هم کافر است و یک مسلمان است ده تا کافر، همان یک مسلمان می برد، کفار ارث نمی برند حتی اگر بیع بر مرده در میان وراثش یک نفر مسلمان نیست، ارثش برای کیست؟ برای امام است. خوب چون امام وارث لا وارث علیه، این است که «الْكَافِرُ لَا يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ لَوْ ذِمِّيًّا» اما «وَالْمُسْلِمُ يَرِثُ الْمُسْلِمَ وَ الْكَافِرَ» اما مسلمانان از کافر ارث نمی برد و کافر از مسلمان ارث نمی برد، حالا این عنوان باب است عرض کنم به این که خبر چهارم باب این است همان شیخ صدوق، «عن محمد بن سنان» محمد بن سنان غیر از عبدالله سنان است، عبدالله سنان خیلی خوب است اما محمد بن سنان محل بحث است که چگونه آدمی است در معجم هست که محمد بن سنان هفتصد و نود و نه حدیث دارد یعنی در سند هفتصد و نود و نه تا حدیث واقع شده است در القواعد الرجالیه، کتابی است در رجال، در چهار جلد هم چاپ شده است الفوائد الرجالیه، برای سید بحر العلوم است، آیت الله آقای بروجردی (أعلى الله مقامه) گاهی از ایشان نقل می کرد و خیلی توجه داشتند، چون سید بحر العلوم، عموی پدر ایشان بود الفوائد الرجالیه، آن جا سعی کرده است که محمد بن سنان را درست کند یعنی مورد وثاقت قرار دهد حرف خوبی هم دارد، اما در معجم؟؟ الحدیث نه، وثاقت این را قبول نمی کند این هفتصد و نود

و هفت تا حدیث دارد ایشان می گوید بحر العلوم ما اگر بخواهیم وثاقت این را درست کنیم هفتصد و نود و هفت تا حدیث را درست کردیم سند آن را، سعی کرده که وثاقت این را ثابت کند، خلاصه حدیث این است شیخ صدوق از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام)» سند حدیث البته این است محمد بن سنان، عبدالرحمن أعین هم توصیف نشده است عن أبي جعفر (عليه السلام) «فِي النَّصِيحَاتِ يَمُوتُ وَ لَهُ ابْنٌ مُسْلِمٌ (أَبُو يَرْثُهُ)» نصرانی مرده «قَالَ (نَعَمْ) إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عِزًّا فَنَحْنُ نَرْتُهُمْ وَ هُمْ لَا يَرْتُونَا» بلکه یک پسر مسلمان دارد ارث را این می برد، اسلام باعث عزت این شده که این مسلمان از کافر ارث ببرد ولی کفار از مسلمان ارث نمی برند، تعلیل کرده است ارث بردن مسلمان از کافر را، به عز اسلام و این که از ما ارث نمی برند چون عزیز هستیم و آن ها کافر هستند و از ما ارث نمی برند، بلکه این خبر چهارم باب بود، خبر ششم باز «عن عبدالرحمن أعین عن أبي عبدالله (عليه السلام) لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» سنی ها که با ما فرق دارند سنی ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می برد، ولی ما قائل هستیم نخیر، مسلمان از کافر ارث نمی برد اما کافر از مسلمان ارث نمی برد، در هیچ طبقه ای از طبقات، «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ» اهل دو ملت از یکدیگر ارث نمی برند یعنی ما از آن ها ارث نمی بریم ولی آن ها از ما ارث نمی برند، «لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ»

نَحْنُ نَرْتُهُمْ وَ لَمَّا يَرْتُونَا» ما از آن ها ارث می بریم ولی آن ها از ما ارث نمی برند باز این است «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَزِدْنَا بِالْإِسْلَامِ إِلَّا عَزًّا» سنی ها قائل هستند به این که کافر از مسلمان و مسلمان از کافر ارث می برد این گونه قائل هستند ولی ما از منفردات امامیه این است که ما مسلمانان از کافر ارث می بریم ولی هیچ کافری از مسلمان ارث نمی برد اما معلل کرده به این که این باعث عزت اسلام است عزت اسلام به این است که مسلمان ارث می برد و آن ها از مسلمانان ارث نمی برند، خوب بنابراین دلیل دوم نفی سییل و قاعده ی نفی سییل، «الْإِسْلَامُ يَغْلُو وَ لَمَّا يُغْلَى عَلَيْهِ» و این روایات است ما ادله ی نفی سییل را داریم ذکر می کنیم، طبعاً علامه ی بجنوردی، در قواعد فقهیه در جلد اول، دلیل دوم پس این بود برای قاعده ی نفی سییل، سومین ایشان گفته اند که اجماع، شیخ انصاری هم در مکاسب گفته اند به اجمال هم تکیه می کنند برای عدم صحت بیع عبد مسلمان به کافر، ولی ظاهراً اجمالی در مسئله نیست اگر هم باشد اجمال مدرکی است این قبیل اجماعات به درد نمی خورند، اجماعاتی که مدرک مجمعین معلوم است عنایت به همان مدرک باید باشد چون برای اینکه، دو جا اجماع داریم یکی اجماعات داریم به این که مدرک آن در دست ما نیست، ولی فقهای ما خلفاً عن سناً به آن ها استناد کرده است مثل مثلاً مسئله ی مغرب و ذهاب و این ها دلیل خیلی محکم در دست دارند که آن ها را دلیل گرفته اند برای این است که مغرب در موقع ذهاب ؟؟؟ ان مسائلی

که ادراکات آن در دست نیست ولی خیلی خوب فقهای ما و بزرگان ما به آن تکیه کرده اند بله، آن کشف از اسلام می کنند اطمینان پیدا می کنند چیزی بوده که به آن ها استناد کرده اند منتها لم یصد إلینا، اما؟؟؟ این جا آیات و روایات داریم دیگر، همه ی این ها مدرک مجعین است این گونه اجماعات را می گویند اجماعات مدرکی، اجماعات مدرکی دلیل نمی شود چون عنایت به همان مدرک است، چهارم چیزی که ذکر کرده ایشان، آقای بجنوردی، مناسبت بکم الموضوع، گفته به این که ما احکام را نگاه می کنیم، موضوعات را نگاه می کنیم می بینیم که همیشه شارع مقدس، عزت مسلمان ها را در نظر گرفته است هیچ قانونی ما نداریم به این که مسلمان تحت سیطره ی کفار قرار بگیرد مخصوصاً این آیه، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» آیه از آیات سوره ی منافقین است بله این آیه که «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» بله این آیه که لام را روی مؤمنین آورده و هم روی رسول آورده و هم روی مؤمنین، «وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» این آیه، آیه ی هشتم از سوره ی منافقون، سوره ی شصت و سوم از قرآن کریم است و بعد دیگر خداوند لله را هم؟؟؟ می تواند چون تقدم تقدیم خبر بر مبتلا؟؟؟ می کند اول می فرماید و لله العزه، عزت مبطلا است و خبر آن به الله است دیگر، یعنی منحصرأ آن عزت برای خدا است و رسول است و مؤمنین است خوب وقتی این ها منحصر شود کفار نباید به عزت پیدا کنند اگر قرار باشد کفار در آن جنبه هایی که ما عرض کردیم

توفق بر ما پیدا کنند بر خلاف قرآن است و برای خلاف عزت مسلمانان است، ایشان می فرماید که این خیلی دلیل است ایشان فکر نکنید که ایشان می گویند فکر نکنید که این یک چیز تنقیه منات ظنی است و این ها، نه این تنقیه قطعی است دلالت این آیه بر این که عزت مسلمان ها منحصرأ باید عزیز باشد، این دلالت لفظی و جنبه ی منات قطعی است و أحسن الوجوه است برای این قاعده، خوب بنابراین اولین دلیل ما بر این که، نباید کفار از هیچ توفقی و استیلا ی فرهنگی و نظامی و سیاسی و اقتصادی، یک قاعده ی نفی سیل است تا به دلیل های دیگر، این که منتها شیخ انصاری بعضی مطالب گفته که دانستن آن برای ما خوب است، مطلب خیلی روشن است برای این که شیخ انصاری استدلال می کند به این آیه، یعنی به این قاعده، برای عدم صحت بیع یک بنده ی مسلمان بر کافر، برای خاطر این که مستلزم ذلت یک بنده است، خوب این به طریق اولی دارد برای ما نفی ای ندارد برای اینکه درست نباشد، صحیح نباشد، بر خلاف باشد یک نفر چنین استیلا بر یک ملتی باید باشد و یک مملکتی باشد و یک شهری باشد، بحث ما در استیلا ی سیاسی، اقتصادی و نظامی بر یک شهر است بر یک مملکت است، با این وسیله ی طریق اولی، دلالت دارد بر این که این استیلاها، مشروع نیست و درست نیست شیخ انصاری آمده این جا چند تا بحث کرده بنده فقط باید اشاره کنم، یک بحث این کرده و گفته که حالا این گونه که ما گفتیم، بنابراین که بیع آن

صحیح نیست وصیت آن هم صحیح نیست هبه ی آن هم صحیح نیست یک مسلمان را هبه کنیم بر کافر، همین دلیل است دیگر، وصیت کند یک شخصی بعد از مردنش عبد مسلمانش، برای یک کافر باشد این درست نیست این پس هبه ندارد هر چیزی که مستلزم تسلط باشد همین اول است، بعد رفته سراغ اجاره، آیا اجیر شدن مسلمان بر کافر، چطور است؟ در آن هم همین گونه است اگر بخواهد مسلمانی اجیر شود بر کافر، سابقاً بود در ایران بعضی می رفتند مثل یهودی ها اجیر می شدند برای یهودی ها کار می کردند و برای نصرانی ها کار می کردند، این درست نیست برای خاطر این که همان مسلمانی که تحت سیطره ی اجاره ی آن ها است ذلتی است، بنابراین قاعده ی نفی سیل درست نباشد، در بعضی اوقات در بعضی از روایات ما داشتیم سابقاً یک وقتی بحث شد، که مثلاً در روایات ما هست حضرت امیرالمؤمنین برای یهودی اجیر شد و از چاه آب می کشید به هر دلوی خرما می گرفت، امیرالمؤمنین اجیرش برای کافر یهودی، این آن شخصی که آن را ذکر می کرد از جهت زهد امیرالمؤمنین و کار امیرالمؤمنین ذکر می کرد اما دیگر توجه به این جنبه ندارد که امیرالمؤمنین بخواهد اجیر شود برای یک کافر، آن هم یهودی مثلاً. و یا مثلاً می گویم فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) یک چیزی رشته بود بافته بود برای یهودی مثلاً، این را برای زهد فاطمه ی زهرا (سلام الله علیها) ذکر می کنند حتی در آن شعر، فکر می کنم برای شیخ عطار باشد، شیخ عطار خودش جزء صوفی ها است من دارم از نظر شعرش می گویم، شعرش این است که: ز مشرق تا مغرب

گر امام است / علی و آل او ما را تمام است. بعد حضرت امیرالمؤمنین را می گوید: چو هیچ طاقت منت نبودی / ز همت گشت مزدور یهودی. دارد حضرت امیرالمؤمنین را می گوید این را نباید قبول کنیم، به خاطر این است که شیخ انصاری بحثی که اینجا دارد، اجیر شدن مسلمان برای کافری یک نوع ذلتی است برای مسلمان و یک نوع تسلطی است برای کافر، از این جهت نباید قبول کند به همین دلیل که عرض کردیم، خوب بعد هم برده بحث را ما نمی خواهیم همه ی حرف هایی که شیخ انصاری گفته را بگوییم، بعد هم برده بحث را به عاریه، عاریه به اجاره چه فرقی دارد؟ عاریه تملیک انتفاع است اجاره تملیک منفعت است بله این دو تا این فرق را دارند اجاره تملیک منفعت است عاریه تملیک انتفاع است، اگر شما چیزی را به کسی بخواهید دهید اجاره، فرشی داده اید اجاره منفعت فرش را داده اید اجاره، یعنی معلوم هست که فرش فروختید و منفعت برای شما است دادید به آن شخص، این منفعتش شد، برای آن مستأجر، غاصب اگر غصب کرد مال او را برده، برای مستأجر را برده برای شما را نبرده شما فروختید و پول آن را هم گرفتید دیگر، منفعت را گرفتید و پول آن را گرفته اید، غاصب اگر غصب کرد آن مال مستأجر را غصب کرده و او باید برود سراغ غاصب و غاصب هم باید؟؟؟ اما در عاریه این گونه نیست فرشی را داده اید عاریه، فرش را تا یک سال به شما عاریه داده ام، این تملیک انتفاع است مال شماست آن حق انتفاع دارد، غاصب اگر

غضب کرد برای چه کسی را غضب کرده؟ برای معین را نه برای مستعین را، پس فرق اجاره با عاریه این است دیگر، اجاره تملیک منفع است، منفعت می شود برای مستأجر از ملک مؤجر برای این، اما عاریه تملیک انتفاع است، منفعت هنوز در ملک شماست خوب حق استفاده دارد اگر غاصب غضب کرد برای شما را غضب کرده، نه برای مستعین را، شیخ انصاری دو سه مرتبه اینجا دارد که حالا دیگر وقت نمانده....

اقسام جهاد – دفاع – قاعده نفی سبیل کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد {و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أنّ الارض يرثها عبادي الصالحون} امروز روز ۲۱ بهمن ماه است و فردا روز ۲۲ بهمن است که در تاریخ انقلاب اسلامی یوم الله و روز به ثمر نشستن مجاهدات و زحمات امام (رضوان الله علیه) و مردم متعهد ایران است از این جهت بسیار لازم است که توجه بیشتری به روز ۲۲ بهمن انجام بگیرد، یعنی یک نفر فقیه برجسته و شایسته، آشنا به اوضاع جهان و زمان شناس، قهرمان میدان جهاد و اجتهاد بعد از اینکه ملاحظه کردند که چند قرن است که اسلام منزوی شده بپاخاستند، چون قدرت های استبدادی و استکباری اسلام و علماء اسلام را که با منافع آنها در تضاد بودند منحرف کرده بودند؟ اربابان زر و زور و تزویر با ترفندهایی اسلام را تحریف کرده بودند یا توجیه غلط و ناروا انجام می دادند و از این جهت بدبختی و ضعف مسلمان ها از همین جا آغاز شده بود، مسلمانان دنیا دچار استضعاف فکری و فرهنگی، استضعاف اقتصادی، استضعاف سیاسی و اجتماعی شده بودند، مسلماً این مطلب ریشه ای دارد، اسلام

ص: ۷۴۷

همان اسلام است که در آغاز وجودش توانست قدرت بزرگی را در جهان بوجود بیاورد و قدرت های استکباری را در هم بشکند حالا چه شده که همان اسلام و مسلمانان این چنین ضعف و ذلیل شده اند بالاخره ایشان در خودش آن جرأت و شهامت و اخلاص را دید که یک مباحله ای انجام دهد در حقیقت کار امام یک مباحله بود، مباحله ای حق با باطل، مباحله ای جهاد و اجتهاد با دنیای کفر و استکبار و نفاق و استبداد، این مباحله در حدود ۱۴ سال طول کشید کار ساده ای نبود، آن استقامت و آن شهامت و آن ایمان به هدف به اندازه ای برای ایشان مهم بود که توانست ۱۴ سال این مباحله را انجام دهد تبعید از قم به تهران، بازگشت دوباره به قم و تبعید به ترکیه و از آنجا به عتبات و نجف، در ظرف این ۱۴ سال در هر هفته در هر ده روز یک بیانیه بسیار بسیار فصیح و بلیغ و رسا صادر می کردند که در تمام اینها می فرمودند اسلام قربانی می خواهد کاش آن قربانی من باشم در آن ۱۷ شهریور کاش خمینی هم با شما بود و کشته می شد، اگر در عراق هم ممکن نباشد از فرودگاهی به فرودگاهی می روم و حرف حق را می گویم، آن وقتی که از عراق با فشار و با اصرار ناچار شدند که حرکت کنند آمدند از طرف بغداد به طرف کویت بروند که کویت نپذیرفت حتی از کویت خواستند که اجازه بدهد وارد فرودگاه شوند و از آنجا به کشور دیگری بروند باز

ص: ۷۴۸

هم قبول نکرد که حتی امام قدم به کویت بگذارند، بعضی پیشنهاد کردند که به کشور دیگری مانند سوریه، پاکستان بروند، ایشان گفتند کدام کشوری از کشورهای اسلامی است که تحت سیطره ی استکبار نباشد، ناچار به پاریس رفتند چون هر یک از کشورهای اسلامی مانع می شدند و تحت سیطره ی شرق یا غرب بودند، بالاخره امام (رضوان الله علیه) با آن شهادت و اخلاص و توکلی که داشتند به راه خودشان ۱۴ سال ادامه دادند، نویسنده ای بودند که واقعاً مدادش از خون شهیدان بالاتر بلکه خون شهیدان را پرورش می دادند و برای جهاد بسیج می کرد، گوینده ای که نفوذ کلماتش یادآور خطبه های رسای نهج البلاغه بود، فریادگری که در سینه اش فریاد همه فریادگران جهان را داشت، خلاصه با آن قدرت خودش در برابر تمام قدرت های استبدادی و استکباری قیام کرد {و تالله لا کیدن اصنامکم} موفق شد و توفیق پیدا کرد. از این جهت روز ۲۲ بهمن که فردا می باشد روز به ثمر نشستن تمام این زحماتی بود که در این ۱۴ سال نه تنها ایشان بلکه دنبال ایشان علمای بسیاری یا کشته شدند یا زندان رفتند یا تبعید شدند، ولی در عین حال به اندازه ای نفس گرم و تأثیرگذار بود که کار را ادامه دادند و به ثمر نشست. آیت الله شهید مطهری به پاریس رفتند برای ملاقات با امام) وقتی که بگرفتند ما از ایشان سوال کردیم که امام (رضوان الله علیه) را چطور دیدید؟ ایشان گفتند که {آمن برّبه، آمن بهدفه، آمن بسبيله، آمن بخلقه} با این چهار جمله کار امام و نقش امام راجسّم کردند اما {آمن

برّه} کلمه بزرگی است {آمن الرسول بما أنزل الیه}، قدم اول آن ایمان عمیق است که انسان در دلش بین خود و خدا آنقدر راه را روشن ببیند که برای خودش یک مأموریتی ببیند و به پروردگار خودش آنقدر ایمان کامل و یقین داشته باشد که بداند راه همین راهی است که در پیش گرفته، دوم {آمن بهدفه} هدف تنها ایران نبود، هدف این بود که اسلام ناب را بعد از اینکه چندین قرن به حاشیه رانده شده بود و مورد تهمت قرار گرفته بود مانند اینکه دین از سیاست جداست، اسلام طرفدار اغنیاست، اسلام نسبت به زنها نگرش منفی دارد، اصلاً اسلام و دین افیون ملت هاست، اسلام که مال ۱۴ قرن قبل بوده نمی تواند دنیای امروز را اداره کند با این ترفندها و دسیسه ها اسلام را کنار زدند، هدف امام این بود که اسلام ناب را به عرصه زندگی مردم بیاورد در اوّل وصیّت نامه شان مرقوم داشته اند که ما افتخار می کنیم قرآن را که در گوشه ی قبرستان ها و مجالس ترحیم خوانده می شد به عرصه ی زندگی مردم آوردیم، هدف این است! هدف نجات مستضعفان جهان از چنگال مستکبران است، هدف بیدار کردن مستضعفان و محرومان و مظلومان و اینکه تشکّل در آنها بوجود بیاید که بتوانند در برابر مستکبران بایستند، اعلامیه ها پایه های قدرت و هیبت مستکبران را به لرزه در می آورد. بنده مخصوصاً به فضلا توصیه می کنم که کتاب های امام را مطالعه کنید یکی صحیفه نور است که ۲۲ جلد است، جلد ۲۲ که فهرست ۲۱ جلد تمام کلمات و بیانات

امام است، تا بینیم از چه دلی این کلمات بر می خاسته، روحیه ی ایشان چه روحیه ای بوده چه برداشتی از اسلام داشتند، دوم دفتر تبیان که عده ای از علماء کلمات امام را دسته بندی کردند و چاپ شده و ۵۰ جلد است، استضعاف و استکبار یک جلد است، شهادت و ایثار یک جلد است، روحانیت و حوزه های علمیه یک جلد است، تاریخ معاصر یک جلد است، حکومت اسلام یک جلد است، سپاه پاسداران یک جلد است، ارتش یک جلد است، جوانان یک جلد است، بانوان یک جلد است، وحدت اسلام و مسلمین یک جلد است خلاصه ۵۰ جلد است. سوم وصیت نامه امام که حاصل تجارب خودشان را بعد از این همه حرارت در وصیت نامه خود آورده اند، بنابراین اوّل {آمن برّبه} دوم {آمن بهدفه} که هدف خیلی وسیع است، در جلد استضعاف و استکبار می فرمایند هدف این است که زمینه سازی کنیم برای ظهور امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) ایشان عقیده شان این بود که این مستضعفین روز به روز پر و بال بیشتری پیدا می کنند و در برابر مستکبرین متشکل می شوند و این استضعاف زمینه ظهور امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) است و سوم {آمن بسبیله} راه هم همین راهی است که در پیش گرفته، این راه، راه جهاد است، راه مبارزه است غیر از این هیچ راه دیگری وجود ندارد، ایشان می فرمایند خدا هر پیغمبر را که فرستاد در یک دستش کتاب هدایت و در دست دیگرش ابزار جهاد بود، بعد مثال می زنند که حضرت ابراهیم در یک دستش صحف

ابراهیم و در دست دیگر تبر بود، حضرت موسی (علی نبینا و آله و علیه السلام) در یک دستش تورات و در دست دیگرش عصا که ازدها می شد، پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله و علیه و آله) در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیر بود، حضرت علی (علیه السلام) در یک دست نهج البلاغه و دست دیگر شمشیر در برابر ناکثین و مارقین و قاسطین، خلاصه راه همین است {آمن بسبیله} بعد {آمن بخلقه} به مردم ایران ایمان دارند در وصیت نامه ی خود نوشتند که مردم فعلی ایران از مردم زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بهترند، مردم ایران از مردم زمان حضرت علی (علیه السلام) بهترند، نوعش را می گویند، افرادی معدودی در آن زمان بودند مثل سلمان و ابوذر که خوب بودند اما نوعاً حساب کنیم مردم ایران اگر این انقلاب در غیر ایران می بود پیش نمی رفت، مردم با هوش و با فراستِ ایران در هر عرصه ای امروز ماشاهاکارهایی از اینها می بینیم در عرصه جهاد و اجتهاد هم همین طور بود این بود که {آمن برّبه، آمن بهدفه، آمن بسبیله، آمن بخلقه}. فردا روز بسیار بسیار با عظمتی است که تمام این زحمات به ثمر رسیده و روز به روز این ثمره و شجره طیّبه بار و میوه اش بیشتر می شود الان در تمام دنیا ایران یک مرکزی است بسیار با اقتدار و قدرتمند و روز به روز هم شکوفایی و نوآوری پیدا می کند و قدم های بیشتری در این مسیر برداشته می شود، از این جهت هم لازم است مخصوصاً امسال، چون سال به سال دشمن

حساس تر می شود سال به سال دشمن ضعیف تر می شود و چون ضعیف تر می شود با دسیسه های بیشتری به میدان می آید هر چند که به جایی هم نخواهد رسید، به همین دلیل باید امسال در روز ۲۲ بهمن با شور و شکوه بیشتری گام برداریم تا آن عظمت اسلام و انقلاب را إن شاء الله به دنیا نشان دهیم. اما بحث ما در قاعده نفی السبیل بود که یکی از دلایل ماست، که از طرفی در برابر استیلاء سیاسی، استیلاء نظامی، استیلاء فرهنگی، استیلاء اقتصادی که دشمن در همه ی این عرصه ها چند سال است که حضور پیدا کرده است چه باید کرد؟! چند کلمه از کلمات امام را می خوانیم جلد ۳۱ دفتر تبیان که شیطان بزرگ و آمریکاست مطالب فراوانی درباره سلطه ی اقتصادی، سیاسی، نظامی آمریکا نسبت به کشورهای اسلامی وجود دارد. حالا ما دو سه سطر را می خوانیم، سلطه اقتصادی: از طرفی دیگر کارشناسان و سرمایه داران بزرگ آمریکا به اسم عظیم ترین سرمایه گذاری خارجی برای اسرات این مظلوم به ایران هجوم نموده اند، سرمایه دارانی که بنا به نوشته بعضی از روزنامه ها هر لحظه از عمرشان ده ها هزار دلار قیمت دارد، ایشان می فرمایند اینها تمام معادن و منابع ایران را مطالعه کرده اند و سلطه ی اقتصادی آنها این است که به تمام اینها راه پیدا کنند و اینها را از شرق به غرب ببرند، چند صفحه درباره سلطه ی اقتصادی بحث می کنند، مثلاً می گویند در همدان یک نقشه ای پیش من آوردند این نقشه به اندازه ای

دقیق بود که در این نقشه تمام جاهایی که در همدان معدن وجود دارد طول و عرضش و شمال و جنوبش کشیده شده بود این فقط منحصر به همدان نبود نسبت به تمام ایران و کشورهای اسلامی اینطور بود، همه را مطالعه می کردند تا سلطه ی اقتصادی بر همه چیز پیدا کنند، ما خیلی ارزان و با زحمت کار را می کردیم ولی آنها منافعش را می بردند یکی از آنها نفت بود. خلاصه این بحث ما با توفیق پروردگار در سلطه ی اقتصادی می باشد، در کتاب جهاد فقط در سلطه ی نظامی بحث شده است اما سلطه ی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بحثی از آنها نشده در حالی که خیلی مهم هستند، اسلام درباره اینها چه نظری دارد؟! این باید در حوزه ها بحث شود، بعضی نوشته اند که در فقه و اصول باید بحث کنیم و این مباحث را فقه و اصول نمی دانند اینها معنی حرفی را اصول می دانند مثلاً مشتق را یک ماه بحث کنیم اشکالی نمی دانند، اما این بحث برای آنها خسته کننده به نظر می آید با اینکه ملاحظه می کنید که معنی حرفی و یا مشتق چه نتیجه ای دارد در برابر نتیجه اینگونه بحث ها؟! این بحث ها باید در حوزه انجام شود، امام (رضوان الله علیه) آن چند فرعی را که ذکر کرده بودند راه را برای اینگونه بحث ها باز کردند. خلاصه ما بحث کردیم که از نظر اسلام قاعده نفی السبیل دلالت دارد بر اینکه هر قانونی که مستلزم عزت کفار و ذلت مسلمین باشد، هر قانونی که مستلزم این

باشد که مسلمان‌ها ضعیف‌تر شوند و کفار تسلط پیدا کنند این آیه آن را نفی می‌کند، آیه ۱۴۱ از سوره نساء ﴿ولن یجعل الله لک می‌گوید و نمی‌گوید لم که معنای نفی ابد دارد، اصلاً در اسلام قرار داده نشده و مشروع شناخته نشده، هر قراری دادی، هر عقدی، هر بیعی، هر توافق‌نامه‌ای که راهی برای عزت کفار و غلبه کفار باشد نسبت به مسلمانان چنین چیزی را خدا قرار نداده است، بنابراین در اسلام چنین قانونی نیست اولاً اگر هم باشد این قاعده نفی السبیل مثل قاعده لاجرح و لاضرر آن را از کار می‌اندازد چنان که قاعده لاجرح و لاضرر نسبت به احکام اولیه حکومت دارند و آنها را از کار می‌اندازد این آیه شریفه هم با این مفاد تمام قرارداده‌ها و عقدهایی که بسته شود و باعث شود کافرین بر علیه مومنین نفوذ پیدا کنند آن را از مشروعیت و صحت می‌اندازد، ما دیروز چند کلمه از مکاسب شیخ انصاری خواندیم عرض کردیم که شیخ اعظم انصاری در بیع مکاسب بعد از بحث ولایت فقیه به سراغ این رفته‌اند که اگر بیع عقد مسلمان به کافر صورت بگیرد این باطل است و سراغ قاعده نفی السبیل رفته‌اند و یکی هم ﴿الاسلام یعلی و لا یعلی﴾، کلام شیخ را با آن دقتی که بود نقل کردیم، می‌خواهیم چند تا فرع را از شیخ نیز نقل کنیم، گفتیم نه تنها بیع حتی اجاره دادن عبد مسلمان به کافر صحیح نیست، اجاره حرّ مسلمان به کافر نیز صحیح نیست چون در اجاره هم

یکی تسلطی آن موجد به اجیر دارد و اسلام نمی خواهد یک مسلمان تحت سیطره ی یک کافر قرار بگیرد، بعد گفتند که ودیعه اشکالی ندارد چون ودیعه تسلط نیست بلکه حفظ و نگهداری است اگر عبد مسلمانی را یا چیزی را نزد کافری بگذاریم اشکال ندارد. یکی از دوستان گفتند که در بعضی از کتاب ها وجود دارد که حضرت علی (علیه السلام) اجیر شدند برای یهودی یا فاطمه زهرا (سلام الله علیها) چیزی را یافتند برای یک نفر یهودی اینها با مبانی فقه ما نمی سازد، هر چند در بعضی از کتاب ها هست، ولی اجیر شدن حضرت امیر برای یهودی این درست نیست چون بالاخره آن مستأجر به اجیر یک تسلطی دارد. اسلام وقتی عقد مسلمانی را صحیح نمی داند که برای یک نفر کافر اجیر شود در مورد فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حضرت علی (علیه السلام) هم همین طور است. اینها فکر کردند که این بُعدی می باشد که زهد این بزرگواران را می رساند اما باید در هر مساله به تمام ابعاد توجه کنیم، کسی که سه روز پشت سر هم روزه می گیرد و افطارش را به فقیر و مسکین و اسیر می دهد این ناچار شود برود برای یهودی اجیر شود این را نمی توانیم قبول کنیم! بعد شیخ انصاری می گویند که خریدن عبد مسلمان توسط کافر نمی شود ما هم گفتیم که نمی تواند بخرد، اما اگر طوری شود که عبد مسلمان به کافر قهراً منتقل شود، یعنی پدر این شخص مرده و یک عبد مسلمان هم داشته و آن پدر چه مسلمان بوده یا کافر بوده حالا

این عبد مسلمان قهراً بواسطه ارث منتقل شود به این پسر که کافر است ایشان می گوید این تملک، تملک قهری است و صحیح است ولی {یَجِبُ عَلٰی بَیْعِهِ} روایت هم داریم اگر یک وقت چنین چیزی بوجود آمد بایستی او را مجبور کرد که فوراً آن عبد را بفروشد و حدیثی هم از حضرت امیر است که باید آن را بفروشد. {فَیْ عِبْدٌ کَافِرٌ اَسْلَمَ} شخصی یک عبد کافری داشته بعد مسلمان شد تا مسلمان شد باید او را ببرند و بفروشند {و یُدْفَعُ اِلَیْهِ ثَمَنُهُ} ثمنش را به او بدهند. بعد شیخ می فرمایند اگر خود مالک برد و فروخت (باید این عبدی که مسلمان شده را حاکم شرع بفروشد و پولش را به مالک بدهد) آیا خیار دارد یا نه؟ (اینها مباحثی است که شیخ بحث می کند) عبد را بفروشد خیار مجلس که هست، ما ۱۴ خیار داریم، خیار مجلس در هر بیعی هست، خیار حیوان شامل عبد هم می شود و سه روز است، گاهی ممکن است خیار شرطی، عیبی و... باشد، خلاصه اگر خودش بفروشد خیار ندارد. آیه نفی السبیل می گوید که کافر نباید سبیلی و راه تسلطی پیدا کند چون اگر خیار داشته باشد خودش یک نوع تسلط است این قاعده اقتضاء می کند که خیار نداشته باشد. بعد یک جمله ای می فرمایند که شیخ این را در چند جا در خیارات دارد و آنجا از شافعی نقل کرده عبارت این است {الزائل العائد کالذی لم یزل أو کالذی لم یعد} چیزی بود که زائل شد و دوباره برگشت، مثل این شخص که مالک این عبد

بود و عبد مسلمان شد این را یا خودش فروخت یا حاکم شرع فروخت در نتیجه این زائل شد دوباره خیار بخواهد بیاید بر می گردد. چیزی که بود و زائل شد و دوباره برگشت مثل آن است که اصلاً زائل نشده و حالت اول را دارد یا مثل آن است که اصلاً برنگشته. {لم یزل} یعنی ملکیت اول باقی است، {لم یعد} یعنی رفته و دیگر برنگشته است، کدامیک می باشد؟ شیخ در اینجا می گوید {یمکن أن یتنی} بحث ما که آیا خیار دارد یا ندارد مبتنی بر این حرف می باشد {علی الزائل العائد کالذی لم یزل أو کالذی لم یعد}. {و علی الاوّل} یعنی مثل این است که اصلاً از بین نرفته و ملکش باقی است و خیار دارد. اگر {کالذی لم یعد} از ملکش رفته و برنگشته دیگر ملکش نیست تا خیار داشته باشد. بعد می گویند این یک حرفی است که گفته شده، نمی گویند شافعی گفته و می گویند ما باید سراغ قواعد برویم. نفی السبیل در اینجا اقتضاء می کند که خیار نداشته باشد چون اگر خیار داشته باشد دو دفعه نفی السبیل تخصیص می خورد اما اگر خیار نداشته باشد یک دفعه که همان اول است، می گوید تخصیص اقلّ چون بهتر است اکتفا می کنیم بر متیقّن، اول که این عبدش کافر بوده و مسلمان شده و فروخته شده این عبد ملک او بوده است چون ملک را می فروشند و مثنی از هر جا خارج شود ثمن به آنجا بر می گردد پس این عبد ملک او بوده است ولی ملک خیلی موقت، این

ملکش هست ولی از ملکش باید خارج شود این بودن ملکیت ولو آن‌ما بر خلاف آیه نفی السبیل است ولی در این صورت این آیه یک بار تخصیص می خورد امّا اگر بخواهد خیار داشته باشد دوبار تخصیص می خورد و تخصیص اقلّ بهتر از تخصیص اکثر است، کلام شیخ تمام شد. امّا بحث خودمان که قاعده نفی السبیل است و آنطور که بحث کردیم مفادش برای ما روشن است امّا ببینیم غیر از این آیه راهی دیگر داریم، بحث ما در این است که برای جلوگیری از استضعاف اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی، اسلام چه حکمی دارد؟ یکی از حکم‌ها آیه نفی السبیل بود که اقتضاء می کند به اینکه کاری که مسلمان را به ذلّت می کشاند به هر عنوانی که باشد بیع، صلح و... محکوم به فنا و نفی است امام هم فرمودند، دوم این است که در قرآن کریم آیات فراوانی است و از آن آیات استفاده می شود به اینکه ریشه تسلّط کفّار بر مسلمان‌ها چیست و اینکه مسلمان‌ها باید اقدام ریشه‌ای انجام دهند و آن تولّی است که باعث تسلّط کفّار می شود، آن آیات فراوان قرآن که می گوید {لا تتخذوا اليهود والنصارى اولیاء}، {لاتتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء} و آیات فراوان دیگر. این موضوع بسیار مهمی است منتهی در بحث‌های فقهی ما به قرآن خیلی عنایت نمی شود که آیات آن مورد بحث قرار بگیرد و دقت و موشکافی شود ولی قرآن خیلی مطالب دارد. حالا کلامی از آیت الله طباطبایی نقل کنیم ایشان در تفسیر المیزان جلد ۲ صفحه ۴۳۲، ممکن

است چاپ ها فرق کند اما در تفسیر آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱ سوره بقره می باشد، این حرفی که من می خواهم از ایشان نقل کنم از کسی است که عمری با مفاهیم آیات قرآن آشنا بوده ایشان وقتی که تفسیر می گفتند (بنده هم ۵ سال توفیق شرکت در درس اسفار و تفسیر ایشان را داشتم) واقعاً طوری آیات را معنا می کردند که نشان می داد در آن اعماق روحشان این آیات اثر گذاشته بود آیات جهنم را که می خواندند گاهی گریه می کردند، آیات بهشت را که می خواندند یک فرحی در چهره ایشان نمایان می شد مثل این که آیات قرآن در روح ایشان تجسم پیدا کرده بود، حالا ایشان می فرمایند خداوند در آیات قرآن به دو چیز بیش از همه موارد تشدید و تأکید دارد ایشان می گویند در هیچ چیزی حتی شرب خمر و زنا این تشدید را ما نمی بینیم، آن دو چیز یکی مربوط به اقتصاد است و یکی مربوط به سیاست، آنچه مربوط به اقتصاد است ربا است ایشان می فرمایند درباره ربا خداوند آنقدر تشدید می کند که درباره هیچ امر حرامی مثل قمار، ظلم، شرب خمار، زنا، قتل نفس این تحکیم و تشدید را نمی بینیم مانند {فأذنوا بحرب من الله و رسوله} و امثال ذلك که خیلی شدید است. دوم تشدید به اینکه با کفار تولی نداشته باشید {و من يتولهم منك فإنه منهم} کسی که از شما نسبت به کفار تولی دارد جزء آنها است، تولی را معنا می کند. این همه قرآن می گوید {لا تتخذوا اليهود و النصارى أولياء}، {لا

تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء { آیات قرآن در این موضوع خیلی عجیب است. ما در فارسی کلمه ای که بتواند تولی را خوب معنا کند نداریم خیلی از کلمات همین طور است عربی اش را داریم ولی فارسی آن را نداریم، آیه الله العظمی آخوند همدانی (رحمه الله علیه) استاد ما در همدان می گفتند ما برای مسافر کلمه ی فارسی نداریم، بله! با یک عبارت های فارسی می توانیم منظور را برسانیم ولی کلمه ای برای آن نداریم، ایشان خیلی در لغت دقیق بودند، خیلی از عبارت های عربی را پیدا می کردند و گفتند ما معادل فارسی آن را نداریم، یا بوده و از بین رفته است و یا اصلاً نداریم پس ناچاریم از همان عربی کمک بگیریم. معنی تولی این است که انسان محبت و گرایش داشته باشد نسبت به کفار، این سابقاً خیلی معمول بود اصلاً مسلمان ها در برابر کفار خود باخته بودند و نسبت به آنها گرایش داشتند، این مطالب به عنوان مقدمه عرض کردیم بقیه را انشاء الله بعداً بحث می کنیم.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال، در کتاب جهاد درباره ی دفاع بود یعنی اگر یک کشور اسلامی، یک مجتمع اسلامی، مرکز اسلامی، از طرف دشمنان اسلام، مورد تهاجم قرار گیرد بر مسلمان ها لازم است که دفاع کنند «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ» که آیه ی صد و نود از سوره ی بقره بود و این دفاع، که یک نوع از جهاد با جهادهای دیگر فرق داشت یکی این که در این جا شکی نیست که حضور امام و یا نماینده ی امام هم لازم

ص: ۷۶۱

نیست بر مردم مسلمان لازم است که، پیر و جوان و زن و مرد برای دفاع برخیزند و دفاع کنند صاحب جواهر، در جلد بیست و یکم، صفحه ی نوزده متعرض شده و ایشان می گوید: «کتاباً سنتاً اجماعاً عقلاً» هر مرکز اسلامی، هر مملکت اسلامی که از طرف دشمن مورد تهاجم نظامی قرار بگیرد، لازم است که مسلمان ها قیام کنند همه ی مسلمان ها، منتها الأقرب فالأقرب گاهی ممکن است همه ی مسلمان ها لازم باشد که از بیضه ی اسلام، از مرکز اسلام و از مجتمع اسلام دفاع کنند و در این جا حضور امام و نایب امام هم شرط نیست و آن جهاد معمولی، از زن ها و فلان و فلان برداشته شده است اما این جا زن و مرد و پیر و جوان لازم است که برای دفاع برخیزند و دفاع کنند، این را با توفیق پروردگار انجام دادیم، عرض کردیم که در کتب فقهاء، همین مسئله ی نظامی، تهاجم نظامی مورد بحث قرار گرفته، که اگر یک دشمنی با سپاه و لشکر حرکت کرد و بخواهد اشغال کرد و متعرض شد چه باید کرد؟ اما چند نوع تهاجم هم وجود دارد که آن ها بر حسب زمان که مقتضی نبوده در کتب فقهاء بحث نشده است تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم اقتصادی، یعنی دولت های استکباری و ظالمین، بعداً متوجه شده اند که تهاجم نظامی خیلی خرج و مخارج و دردسر دارد بهتر آن است که یک راه دیگری پیش بگیرند که هم فائده و منافع تسخیر و سلطه بر یک مملکت داشته باشند و مخارج کمتر، عایدات بیشتر، با آن تهاجم فرهنگی است اگر بتوانند فرهنگ یک ملت را

ص: ۷۶۲

عوض کنند آن ملت خودش خوب وابسته شود به آن ملت دیگر و آن مهاجم بتواند سیاست یک ملت را تغییر دهند و قبضه کنند خوب این ملتی که سیاست آن قبضه شده تابع آن ملتی خواهد شد که، آن دولتی که سیاست این ها را تغییر داده است و همین گونه اقتصاد، از این جهت سه تا مهاجم به وجود آمده که در کتب فقهای ما نیست، مهاجم فرهنگی، مهاجم سیاسی، مهاجم اقتصادی، از طرفی هم خوب در حوزه ی علمیه ی قم که در این زمان در کتاب جهاد بحث می شود لازم است این مباحث هم خوب مطرح شود برای خاطر این که فقه ما یک فقه پویایی است و در هر زمان پاسخگوی احتیاجاتی است و اسلام یک دینی در سطح بسیار بالایی است اگر در همه ی زمان ها یک تطبیق «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ» (آل عمران، ۱۳۹)، «الإسلام یعلو و لا یعلی علیه»، خوب این باید مفروض باشد بنابراین پس لازم است که درباره ی مهاجم فرهنگی، و سیاسی و اقتصادی هم در حوزه ی علمیه ی قم با توفیق پروردگار با مطالعه یش ما که بحثی است که تا به حال بحث نشده است ما باید فکر کنیم خودمان بر اساس کتاب و سنت دلائلی برای این موضوع به وجود بیاید و بحث کنیم، یعنی باید بحث شود. تنها کسی که متعرض شده است امام (رضوان الله علیه) است اصل مسئله را گفتیم امام در تحریر، فصلی به نام دفاع دارند جهاد و دفاع، در آن جا ده مسئله ایشان ذکر کرده اند که در کتب دیگر، وجود ندارد. این ده مسئله بر می گردد به همین سه تا که عرض

کردم، تهاجم غیر از نظامی که گفتند، تهاجم فرهنگی و سیاسی و اقتصادی، اول معنا کنیم تهاجم فرهنگی آن است که قدرت های بزرگ و استکباری سعی کنند فرهنگ ملتی را عوض کنند و تابع فرهنگ خودشان کنند، هر ملتی یک فرهنگ دارد حتی کمونیست و سوسیالیستی، فرهنگشان انکار خدا بود و این گونه مسائل بود بالأخره فرهنگ یعنی آن چه که به فکر و اندیشه و عقیده ی مردم فرهنگ محسوب می شود. گاوپرست ها خودشان فرهنگی دارند بر اساس فرهنگ خودشان گاو را مقدس و محترم می شمارند و هکذا، خوب فرهنگ ها خیلی متفاوت است غرب خودش یک فرهنگ دارد آن فرهنگ آن ها، فرهنگ اومانیسم است یعنی انسان محور و مدار است خدا و دین و این ها را گذاشته اند کنار، گفتند این انسان است و خواسته های انسان است و دولتی ترتیب دهیم بر اساس خواسته ی انسان ها، رأی انسان ها، اسم آن هم می شود لیبرال دموکراسی مثلاً که این خودش یک فرهنگ است آن ها دیگر با خدا و آخرت و این ها کار ندارند آن ها می گویند انسان هر چه بخواهد حتی با کلیساهای خودشان هم الآن کار ندارند با پاپ های خودشان هم یک احترامی است، اساساً در انجیل آن ها چیزی به نام سیاست و فرهنگ و اقتصاد وجود ندارد خلاصه، از این جا سعی کرده اند برای این که فرهنگ ملت ها را تغییر دهند و تابع فرهنگ خودشان کنند وقتی یک ملتی فرهنگ خود را از دست داد مثل درختی که ریشه ی خود را از دست داده است آن را دیگر هر کجا بکاریم بکشیم می شود کاشت دیگر، فرهنگی را وقتی از دست داد این تابع فرهنگ آن ملت

مطلوب خودش می شود یک خودباختگی و شیفتگی و وابستگی و آن فرهنگ مطلوب خود را پیدا می کند هر کجا باشد یک نوکری است در حقیقت، سرخورده ای است هر کجا باشد تابع شما کار خواهد کرد سعی کردند به این که، فرهنگ بسیاری از کشورهای اسلامی را این گونه کند قبل از انقلاب ایران ما همین گونه بود، همه جا وابسته بود به غرب، حتی کتاب های دانشگاهی ما،؟؟؟ اسلام را هم به حساب آن ها نوشته بودند می گفتند گاليله و ؟؟؟ بود که حرکت زمین را کشف کرد و حال آن که در روایات و قرآن ما خوب نهج البلاغه دلایل فراوان هست و هکذا مسائل دیگری که شاید هم گفته باشم. این می شود تهاجم فرهنگی، هر کس که تابع آن ها بود روشنفکر و منور الفکر و این ها و هر کس تابع نبود مرتجع و عقب مانده و اکثریت هم آن ها بودند،؟؟؟ کلیدی هم دست آن ها بود و یک اقلیتی هم تابع نشده بودند اما کاری از آن ها بر نمی آمد، تهاجم سیاسی آن است که مدیریت کارها را به دست آن ها باشد یعنی مثلاً فرض کنید که وزرا و وکلا و اساتید دانشگاه ها و بالاترها، تابع آن ها هستند سیاست را آن ها ورق می زنند و معین می کنند بقیه ی مردم تابعیت و تبعیت دارند این می شود تهاجم سیاسی گفتیم قبلاً فراماسون هایی اشخاصی که می رفتند برای خواندن درس به غرب، شستشوی مغزی داده می شدند فکرشان عوض می شد و بر می گشتند اما دست نشانده ی آن ها هستند شما می خواهید برای مجلس، انتخاباتی انجام دهید این گونه نیست که آن ها بگویند که چه کسی باید انتخاب شود و هکذا، این تهاجم

سیاسی آن‌ها بود امام از یک دل‌دردمندی این مسائل را ذکر کرده اند آشنایی با اوضاع زمان همین است تهاجم اقتصادی همین بود که آن‌ها منابع اقتصادی ما را قبضه کرده بودند، معادن و این‌ها هر چه بود می‌شکافتند و می‌بردند، پنبه را از ما می‌خریدند به قیمت ارزان، ولی لباس می‌کردند فاستونی و لباس‌های دیگری به قیمت خیلی گران ما می‌خریدیم چون خود ما انقدر عقب مانده بودیم صنعتی نداشتیم، در این کتاب سفرنامه‌ی مظفرالدین‌شاه، نوشته که اگر روسیه به ما چلوار ندهد برای مردگانمان کفن نداریم انقدر از لحاظ اقتصادی عقب مانده بودند آن‌ها یک تهاجم اقتصادی است پس بنابراین سه نوع تهاجم فرهنگی، اقتصادی، سیاسی. گاهی هر سه توأم بودند با هم و گاهی منفک بودند، خلاصه آن‌ده تا مسئله‌ی امام (رضوان‌الله تعالی علیه) مربوط به این موضوع در کتاب دفاع، که ایشان فرمودند به این که باید و لازم است بر مسلمانان که اولاً اعتراض کنند از این که هیچ وقت تحت سلطه‌ی آن‌ها نه نظامی، نه سیاسی، نه فرهنگی، نه اقتصادی قرار نگیرند و همه باید با یکدیگر متحد باشند و سلطه را نپذیرند و قیام کنند.؟؟؟- آن بحث دیگری است خلاصه آن بحث دیگری است اول می‌فرمایند به این که باید بیدار باشند و این‌ها، بعد اگر به وجود آمد خوب باید چه کار کنند؟ اگر عقدی، پیمانی بسته شده است باید لغو کنند و به هم بزنند و اگر عقد و پیمان نیست هر نوع رابطه‌ای که اقتضاء می‌کند آن‌ها سلطه پیدا کنند در برابر آن رابطه قیام کنند آن رابطه را قطع

کنند این ده مسئله ای که در دفاع هست اما مدارد مطالعه می کنید، حالا بحث ما با توفیق پروردگار در همین جا است می خواهیم بینیم که اسلام از چه راهی در برابر سلطه ی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی به ما راه نشان داده بله، اسلام چون یک دین بسیار جامع و کاملی است اگر یک وقت هم این جریان به وجود آمده برای خاطر این است که آن سنگرهای اسلام را ما از دست دادیم، بلکه هر قشونی که سنگر خود را از دست دهد سنگرش به دست دشمن بیافتد، دشمن مملکت را تسخیر کند، ما سنگرها را باید بشناسیم بحث ما در آن سنگرها و در اصولی است که با توجه به آن اصول، نه تنها رفع بلکه دفع است چون رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده، دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده، اسلام مبانی و اصول و سنگرهایی دارد با توجه به آن مبانی اصلاً دفع است یعنی طوری اسلام فرصت نمی دهد میدان نمی دهد که دشمنی بتواند فرهنگ مسلمان ها را قبضه کند یا سیاست آن را و یا اقتصاد آن را، منتها چون مسلمانان سنگرهای خودشان را از دست داده اند و ؟؟؟ را نکرده اند تحت تأثیر سلطه ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قرار گرفته اند خوب یکی از آن ها را با توفیر خداوند قبل از محرم، بحث کردیم. قبل از ماه صفر قبل از دهه ی آخر صفر، آن قاعده ی نفی سییل بود آیه ی صد و چهل و یک از سوره ی نساء، «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» این قاعده را بحث کردیم، این قاعده می گوید تمام راه هایی که ممکن است از آن راه ها کافر، در مسلمان

تسلط پیدا کند آن راه ها از نظر اسلام مشروعیت ندارد هم تکلیفاً حرام است هم از لحاظ حکم وضعی اگر عقودی چیزی پیمانی به وجود آمده باطل است این را بحث کردیم ادله ای که اقتضاء می کرد گفتیم که آیت الله علامه ی بجنوردی هم در جلد اول قواعد فقهیه مفصل بحث کرده پس یکی از راه هایی که جلوی سلطه را می گیرد قاعده ی نفی سیل است که از این آیه، برای روایت دیگری هم استفاده کردیم، این اول بود، دوم آیاتی که در قرآن کریم وجود دارد و نهی می کند تشدید می کند تأکید می کند از تولی کفار این آیات خیلی زیاد است که می گوید شما کفار را تولی نکنید با خیلی شدت و چند تا بحث است اول شناخت دشمنان، دوم نهی از تولی آن ها که تولی را معنا می کند سوم خطر و ضررهایی که قرآن ذکر می کند تا مسلمانان خطر و مفسد تولی کفار را بدانند. - ؟؟؟ : بله اول شناخت دشمنان اسلام است، خیلی من دوست دارم هر کجا مطلب روشن نشد شما بفرمایید که ما تکرار کنیم یا هر کجا که اشکالی هست اشکال بعد از مطالعه و صحیح ما استقبال می کنیم بله این جا می شود مطلب را چند قسم، چند بعد بحث کرد اول این که قرآن دشمنان اسلام را برای ما ذکر می کند دوم کیدها و مکرهای آن ها را برای ما ذکر می کند، با یک عبارت هایی که «قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِن كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ» (آل عمران، ۱۱۸) اگر شما تعقل و تفکر تان سست است و ما آیات را در این مورد به شما بگوییم مواظب باشید خیلی، سوم راه رهایی از

ص: ۷۶۸

این کیدها و مکرها قرآن نشان می دهد که شما سنگر خودتان را اگر حفظ کنید از این راه هم دشمنان نمی توانند سلطه ای بر شما به هیچ نحو پیدا کنند بحث بسیار مهم قرآنی است هر هچند بعضی فکر می کنند که بحث قرآنی که ما داریم بحث فقهی ما می خواهیم، چه فقهی از فقه قرآن بالا تر می شود باشد؟ خوب بنابراین، آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در چند جای قرآن، تفسیر المیزان، با تعبیر بسیاری این مطلب را ذکر کرده اند که در قرآن کریم هیچ جا نسبت به دو چیز فقط، این تشدید و تأکید نیست، یکی امر تولی کفار که می گوید از همین راه است که اسلام سعید و مسلمان ها ضعیف شده اند یکی هم ایشان می گویند ربا، دیگر زنا و شرب خمر و این ها هیچ کدام این تأکید را ندارد، بنده قرآن هم همراه آورده ام که بعضی جاها اگر لازم بود از روی قرآن بخوانیم، بنابراین چند بحث اینجا لازم است انجام بگیرد بحث اول معرفی دشمنان اسلام است آن ها همیشه دام هایی داشته اند و آن ها خیلی هم در کار خودشان مقاوم هستند که خداوند می گوید: «وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره، ۱۲۰) هیچ وقت در فکر این نباشید که آن ها را از خودتان راضی کنید یهود و نصارا، تا شما از اسلام صرف نظر نکنید تا با آن ها نشوید آن ها راضی از شما نخواهند شد خوب بنابراین، اول مربوط به معرفی دشمنان اسلام است بله قرآن کریم سه تا دشمن برای ما معرفی می کند اول این است که «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» (نساء، ۱۰۱) تمام کفار بدون استثنا با

شما دشمن آشکار است آیه ی ۱۰۱ از سوره ی نساء، سوره ی چهارم قرآن کریم، «إِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا» دوم «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» (مائده، ۸۲) این صهیونیست ها که یهود خاصی هستند این ها شاید منظور باشد. این ها خودشان را یک تافته ی جدا بافته می دانند این ها نژاد خاصی خودشان را می دانند نژاد برتر و بالاتر می دانند بقیه ی مردم را نژاد پایین تر می دانند و حتی قائل هستند «نحن اولیاء الله و أحبأؤه» این ها می گویند اولیاء خدا ما هستیم ما باید غلبه پیدا کنیم کشتن انسان ها برایشان یک چیز عادی است و مشروعیت دارد، تا غلبه پیدا کنیم بر کل جهان این ها «أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ» آیه ی هشتاد و دو از سوره ی مائده است، سوره ی پنجم قرآن. سوم، در سوره ی شصت و سوم قرآن است که سوره ی منافقون است بعد از سوره ی جمعه، درباره ی منافقون «عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» (منافقون، ۴) منافق یعنی کسی که ظاهر آن غیر از باطن او و زبان او غیر از عمل او باشد خلاصه، این کسانی که برخوردهای دو گانه دارند خلاصه، کسانی ممکن است یک نفر کافر باشد و هم منافق باشد این ها؟؟؟ الجمع نیستند خلاصه «هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ» منافقین عدو هستند آیه ی چهارم از سوره ی المنافقون سوره ی شصت و سوم قرآن مجید است. خوب این ها دشمنان اسلام هستند شکی نداریم، حالا بینیم بعد از این که فهمیدیم دشمنان اسلام، در قرآن مجید نهی از تولی این ها هست تا برسیم به نقشه های آن ها، آیات فراوان است درباره ی تولی، حالا برای نمونه ملاحظه کنید که «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» (آل

عمران، ۲۸) هرگز مؤمنین، کفار را اولیاء اتخاذ نکنند یعنی مؤمنین با مؤمنین با یکدیگر ولایت داشته باشند اما هرگز مؤمنین کافرین را، آیه ی بیست و هشت از سوره ی آل عمران است. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» (ممتحنه، آیه ۱) این آیه از آیات سوره ی ممتحنه است سوره ی ممتحنه سوره ی شصتم سوره ی قرآن است اصلاً از اول این گونه است «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» شأن نزول آیه این است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند که مکه را فتح کنند، فتح مکه بسیار مهم است از مکه اخراج شدند مرکز بت ها آن جاست خانه ی کعبه بت خانه شده است و مشرکین که از دشمنان بسیار سرسخت اسلام بودند آن آیه ای که خواندیم یک جمله دارد که لازم نبود بخوانم، این است که «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا» (مائده، ۸۲) پشت سرش این است مشرکین هم دشمن سرسخت اسلام بودند منتها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ ها گاهی می خواست فتح کند بدون درگیری این خیلی مهم است فتح بدون درگیری، بدون جنگ یکی از آن ها مکه بود، پیغمبر اگر به مکه می فهمیدند می خواهد به مکه بیایند لشکری درست می کردند برخوردی می کردند و خون هایی ریخته می شد، اما پیغمبر می خواست که سری این کار را انجام دهد، این بود که پیغمبر قصد کرد که مکه را فتح کند ولی هیچ چیز نمی گفت و کسی نفهمد، تا این که خبر نرسد. در مدینه بعضی فهمیدند فاصله زیاد است هفتاد هشتاد فرسخ

است، یک مردی به نام حاطب بن ابی طلحه، که در فقیه المقال هم اسم آن هست آدم بالأخره منافق شد آخرش، حاطب بن ابی طلحه یک نامه ای نوشت به مردم مکه به بعضی از بستگانی که آن جا داشت که پیغمبر قصد لشکر آوردن به مکه را دارد خبر بده، خوب این خبر به آن جا می رسید و فوراً این خبر شایع می شد و مردم مکه می فهمیدند و تمام مشرکین بودند دیگر، ابوسفیان و این ها بودند دیگر، این حاطب بن ابی طلحه برای این که نفهمد این را داد به یک زنی، ننوشته به زن خودش به یک زنی، گفت شما این را می برید به مردم مکه می رسانید، آن زن حرکت کرد که نامه را برساند، جبرئیل امین نازل شد به پیغمبر جریان را گفت، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حضرت امیرالمؤمنین و زبیر و چند نفر گفت یک زنی در فلان جا دارد می رود، شما تعقیب کنید آن نامه را از او بگیرید بیاورید، خود زن را هم برگردانید این ها رفتند و رسیدند به یک زن، آن محل خاخ بود، در خاخ پیدا کرده بودند رسیدند به آن زن، گفتند نامه ای همراه داری، انکار کرد هر چه اصرار کردند انکار کردند زبیر و یکی دو نفر گفتند که می گوید ندارم، حضرت امیرالمؤمنین گفت خدا گفته دارد، پیغمبر گفته دارد، این می گوید ندارم؟ شمشیر کشید گفت اگر نامه را ندهی با این شمشیر می کشتم، زن گفت پس بروید کنار، زن از میان این زلف سرش نامه را در آورد نامه را داد، افرادی از مکه که پیغمبر قصد لشکرکشی به

مکه را دارد زن را آوردند و نامه را آوردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن شخص را خواست گفت چرا این کار را کردی؟ گفت: من در مکه قوم و خویش دارم آن ها به من احسان و خدمت کرده اند من هم خواستم خدمتی به آن ها انجام داده باشم و این سوره نازل شد «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ» چند آیه از سوره که آن حتی نقشه ی آن ها را نشان می دهد این، این سوره، سوره ی شصتم از قرآن کریم است بله «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما می خواهید به آن ها مودت کنید با اضافه است «تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما به آن ها مودت و محبت خودتان را به آن ها اظهار می کنید حالا نمی دانست این ها «وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ» این ها کافر هستند حق و قرآن آمد، ای اهل مکه همه ی آن ها انکار کردند و قبول نکردند «يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ» پیغمبر را و شما را از مکه اخراج کردند آن قدر به شما سخت گرفتند شما به ناچار از مکه هجرت کردید به مدینه، «أَنْ تُوْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ» برای خاطر این که شما ایمان آورده بودید، شما را از مکه اخراج کردند و در مدینه هستید «إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي» یک مقدار؟؟؟ است مطلب، عدو خدا و عدو مرا محبت نکنید اگر شما مجاهد هستید «وَأَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِي» اگر می خواهید خشنودی ما را جلب کنید نباید با عدو و عدو کم ارتباط پیدا کنید و نامه بنویسید و این ها «تُسْرُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ» شما سری و مخفیانه محبت به آن ها اظهار می کنید این

نامه را مخفیانه به آن‌ها می‌دادید «وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ» و حالا من علم خدا هستم و من می‌دانم که شما مخفیانه چه کار می‌کنید؟ «وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» کسی که با دشمنان اسلام، این گونه ارتباط پیدا کند این راه راست را پشت سر گذاشته و گمراه کرده، «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً» شما این دشمن را نمی‌شناسید، اگر دشمنان قدرت پیدا کنند آن‌ها دشمنان شما هستند «وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند شما را نابود می‌کنند مقصود این آیه بود، «إِنْ يَتَّقَوْكُمْ» اگر آن‌ها غلبه پیدا کنند بر شما، این پرده از آن نقشه‌های دشمن، بر نمی‌دارد دشمن همیشه در فکر ضربه زدن به شماست، اگر قدرت پیدا کند «كُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ» این‌ها اگر قدرت پیدا کنند دست‌های خودشان را به سوی شما به عنوان عدوان و تعدی دراز می‌کنند «وَأَلَسْتَهُمْ بِالسُّوءِ» این‌ها حتی زبان‌های خودشان را به سمت شما می‌گشایند «وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ» آن‌ها دوست دارند که شما کافر شوید و از اسلام صرف‌نظر کنید. خوب بالأخره این قبیل آیات قرآن دارد ما بحث مان در شناسایی دشمن و چه معلوم و مودت آن‌ها را می‌گوییم آیات فراوان، حالا همه را نمی‌خواهیم بخوانیم خودتان مراجعه کنید به معجم المفهرس قرآن کریم که برای فؤاد عبدالباقی است کلمه ی ولا- ییدوا کلمه ی ولا یلی، اولیاء و این‌ها را «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ» (مائده، ۵۱) بین «وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ» هر کس از شما یهود و نصارا را دوست داشت آن خودش دیگر جزء شما نیست جزء آن‌ها است

این با شدت عمل است بله، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ» (توبه، ۲۳) آیات از این قبیل زیاد است «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» (مجادله، ۲۲) کسی که ایمان به خدا دارد نمی شود که من حاد الله و رسوله، آن ها که به خدا و رسول کفر می ورزند، چنین کسی را دوست داشته باشند «وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ» از این قبیل آیات، آخرش هم فردا بحث می کنیم یک کلمه دارد «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بِعَبَثٍ وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت، ۴۱) در سوره ی عنکبوت به همین نام نامیده شده مثل کسانی است که خودشان را وابسته باشند به کفار در فکر جلب خشنودی و نارضایتی آن ها هستند مثل عنکبوت هستند، عنکبوت یک خانه ی بسیار ظریفی می سازد ولی در مقابل گرما و سرما و باد هیچ مقاومتی ندارد شما اگر به این کفار وابسته شوید بدانید که هیچ برای شما فایده ندارند هیچ فایده ای ندارند مثل همان سید حسن نصر الله گفت که اسرائیل مثل لانه ی عنکبوت است همان گونه ضعیف هستند بالآخره شما با خداوند توجه داشته باشید و تولی کفار. بقیه انشاءالله برای فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه با عرض تسلیت شهادت حضرت امام حسن عسگری (علیه السلام) بحث ما در نهج البلاغه درباره مبانی و اصول حکومت علوی بود که بحث بسیار مهمی است که اساس حکومت اسلامی بر چه پایه هایی از مبانی و اصول بایستی استوار باشد، عرض کردیم که اولین اصل آن دقت و

ص: ۷۷۵

سختگیری و حفاظت نسبت به بیت المال است، آن اندازه ای که لازم بود به عرض محترم رسید. اصل دوم اینکه یک پیشوای اسلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء قرار دهد چون در سطح مملکت افراد فراوانی وجود دارند که بعضی از اینها دچار فقر و محرومیت می باشند بر کسی که امام و پیشوای ملت است لازم است که وضع زندگی خود را هم طراز آن فقیر و محروم قرار دهد که به یک معنا به همان زهد و وارستگی بر می گردد. ما به این مناسبت در جلسه گذشته عرض کردیم که نسبت به فقراء چند مطلب است، اول حبّ فقراء است بر هر مسلمانی لازم است مخصوصاً کسانی که زندگی در سطح متوسط یا بالاتر دارند که فقراء و محرومین و مستضعفین را دوست داشته باشند بخاطر اینکه آن رحمت و عطف اسلامی اقتضاء می کند که از درد و رنج آنها آگاه باشند و از لحاظ قلبی پیوند عاطفی بین مسلمان ها و فقراء و محرومین وجود داشته باشد، دوم این است که مجالست با فقراء دارای ثواب فراوانی است که انسان از آنها فاصله نگیرد و با آنها مجالست داشته باشد، سوم که مربوط به امام و پیشواست، امام و پیشوای اسلامی باید زندگی خود را هم طراز فقراء و محرومترین افراد در مملکت قرار دهد، در جلسه گذشته توضیحاتی در باره ی این موضوع داده شد. بنده روایتی دیدم درباره موضوع اول و دوم از اصول کافی که اول این را عرض می کنیم بقیه را بعداً ادامه می دهیم، در اصول کافی جلد دوم صفحه ۲۶۲ باب فضل فقراء

ص: ۷۷۶

المسلمین {عن ابی عبد الله (علیه السلام) قال جاء رجلٌ موسرٌ} یک شخص توانگری به خدمت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) آمد {نقی الثوب} لباس پاکیزه ای داشت {فجلس الی رسول الله} و در کنار پیغمبر نشست {وجاء رجلٌ معسرٌ} یک مرد فقیری هم بعداً آمد {درن الثوب} لباسش قدری مندرس بود و پاکیزه نبود {فجلس الی جنب الموسر} آن شخصی که لباس مندرسی داشت در کنار آن توانگر نشست {فقبض الموسر ثیابه من تحت فخذیه} وقتی که توانگر حس کرد یک فقیری در کنارش نشسته قدری خودش را کنار کشید و لباس خود را هم جمع کرد که لباسش با لباس او و بدن او ارتباط پیدا نکند، این حرکت از این فرد غنی صادر شد، پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که در هر فرصتی می خواستند احکام خدا را به مردم برسانند به آن توانگر این چنین گفتند {أخفت أن یمسک من فقره شیءٌ} آیا ترسیدی که فقر او به تو سرایت کند که خودت را کنار کشیدی {قال لا، قال فخفت أن یوسخ ثیابک} ترسیدی لباست آلوده شود که لباس خود را جمع و جور کردی {قال لا، قال فما حملک علی ما صنعت} پس به چه جهتی خودت را جمع و جور کردی و به کنار کشیدی {قال یا رسول الله إن لی قریناً یزین لی کلَّ قبیحٍ یقبیح لی کلَّ حسنٍ} گفت من یک قرینی دارم آن قرن من هر چیز خوب را در نظر من نامطلوب جلوه می دهد و هر چیز بد را خوب جلوه می دهد مقصودش شیطان بود یعنی شیطان

در دل و روح من است، این کار من، کار خوبی نبود که آن را انجام دادم ولی شیطان این را در نظر من خوشایند جلوه داد، {و قد جعلتُ له نصفَ مالي} برای اینکه خودم را مجازات کرده باشم در برابر این کار نامطلوب نصف مالم را به این فقیر بخشیدم {قال رسول الله (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) لِلْمُعْسِرِ أَتَقْبِلُ} پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) رو کردند به آن فقیر فرمودند قبول می کنیم {قال لا} گفت نه قبول نمی کنم، {قال له الرجلُ و لِمَ} آن دارا پرسید از فقیر که چرا قبول نمی کنی {قال أخاف أن يدخلني ما دخلك} گفت می ترسم من هم مثل تو شوم اگر نصف مال تو را قبول کنم از صف فقراء خارج شوم و به زمره ی اغنیاء پیوندم و مثل تو شوم، از این جهت قبول نکرد، بالا-خره ما عرض کردیم که سه مطلب است یکی حَبِّ مساکین که روایت در این مورد زیاد داریم، ابوذر می گوید {أوصاني رسول الله بحبِّ المساكين و الدنوِّ منهم} حَبِّ مساکین مخصوصاً برای علماء خیلی لازم است به منزل فقراء رفتن با آنها رفت و آمد کردن آنها را در دعوت هایشان شرکت دادن، دوم مجالست با آنها، انسان که با آنها مجالست می کند از زندگی خودش خشنود می شود ولی وقتی با اغنیاء رفت و آمد می کند و می بیند که آنها دارای تجملات هستند انسان از زندگی خودش قلباً ناراحت می شود، خلاصه فوائد زیاد دارد. اما بحث ما در سومی است که مربوط به این بود که پیشوانان اسلام بایستی زندگی خودشان را هم

طراز محروم ترین افراد قرار دهند درباره حضرت امیر(علیه السلام) روایات زیادی است که در این صفت خیلی سر آمد بودند در بحار در جلد ۳۹ صفحه ۲۹۸ {قال رسول الله(صلى الله عليه وآله) لعلی (عليه السلام) يا علي إن الله قد زينك بزينة لم يزين العباد بزينة أحب الي الله منها} پیغمبر به حضرت امیر فرمودند خداوند به تو یک زینتی داده که به هیچ کس نداده و آن زینت را خداوند از همه ی زینت ها بیشتر دوست می دارد {زینک بالزهد فی الدنيا} خداوند تو را مزین کرده به زهد در دنیا {و وهب لك حب المساکین} و این خصلت را نیز به تو داده که مساکین را دوست می داری {و جعلك ترضى بهم أتباعاً و یرضون بك اماماً} مساکین خوشنودند که پیرو تو باشند و راضی اند به اینکه تو امام و پیشوای آنها باشی در این رابطه ما در جلسه گذشته اشاره کردیم به خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه در این خطبه این عبارت مورد نظر ما بود {إن الله تعالى فرض على ائمة الحق} خداوند واجب کرده بر ائمه حق {أن یقدروا أنفسهم بضعفه الناس} ائمه حق باید خودشان را با افراد ضعیف هم سنگ و هم طراز قرار دهند {أن یقدروا} تقدیر کنند و خودشان را این طور قرار دهند {بضعفه الناس} با مردم ضعیف از لحاظ معیشت هم سنگ و هم طراز باشند {کیلا یتبیع بالفقیر فقره} تا فقر بر فقیر سنگینی نکند حضرت امیر فرمودند که {أأغنی من النفسی بأن یقال لی امیرالمومنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر} همان نامه ای که به عثمان بن حنیف بود که

در جلسه قبل خواندیم، آیا من قناعت کنم در خودم که به من بگویند امیرالمومنین ولی در تلخی های زندگی با آنها مشارک نباشم، در جلسه گذشته عرض کردیم که این خطبه ۲۰۰ در شرح خوئی جلد ۱۳ صفحه ۲۰۸ و در همین جلد ایشان مطاعنی برای صوفیه نوشته اند و ما از ایشان نقل کردیم چون بنده به یک مناسبتی گفتم که از فرقه های باطل و گمراه صوفیه است ما درباره ی هیچ فرقه ی گمراهی به اندازه صوفیه روایت نداریم برای اینکه اینها با بدل سازی ها و چهره سازی ها خواستند که ائمه را کنار بزنند و برای خودشان قطب و مرشد درست کردند و همان کمالاتی که ما برای ائمه قائلیم آنها برای قطب های خودشان قرار دادند، علم به غیب و طی الارض و معجزات و کرامات فراوان و ...، ائمه (علیهم السلام) فرمودند آنها دشمنان ما هستند و این را هم جباران و خلفاء درست کرده اند بنی عباس و بنی امیه، برای اینکه با ائمه نمی توانستند کنار بیایند و نمی توانستند اصول ائمه را تحمیل کنند از طرفی هم چون می خواستند در میان مردم خودشان را متدین جلوه دهند بدل سازی کردند و این فرقه ی صوفیه را ساختند، برای اینها خانقاه درست کردند، کرامت هایی درست کردند، چهره سازی و چهره آرایی فراوان انجام دادند، ائمه (علیهم السلام) از اینها بیزاری می جستند و این که اینها دشمنان ما هستند را توصیه می کردند، صوفی ها گفتند که ما شریعت و طریقت و حقیقت داریم، ما را و علمای بزرگ ما مثل شیخ مفید، شیخ طوسی و

غیره را اهل شریعت می دانستند یعنی ظاهر اسلام را قبول دارند ولی می گفتند ما اهل طریقتیم که باطن اسلام را قبول داریم آنها پوستند ولی ما مغز هستیم، یک مقدار در طریقت کار کنی به حقیقت می رسی که مرتبه سوم است به حقیقت که رسیدی دیگر فانی فی الله شده ای و حتی دیگر عبادت و نماز هم لازم نیست، مطاعن فراوانی این فرقه دارند که مقداری از اینها را خوئی در جلد ۱۳ ذکر کرده است، ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۳۲، بحرانی جلد ۴ صفحه ۱۶، فی ضلال جلد ۳ صفحه ۲۳۸ این را به این خاطر عرض می کنم که با این شروح ما باید آشنا شویم تا با نهج البلاغه آشنا شویم، این مربوط به خطبه ۲۰۰ بود که مقداری بحث شده بود. حالا وارد خطبه دیگری در همین موضوع می شویم آن هم خطبه ۱۵۹ نهج البلاغه است حضرت امیرالمومنین در این خطبه اوصاف پیغمبران را ذکر کرده اند در زمینه زهد و وارستگی، بنده معتقدم (البته با استفاده از این خطبه ها و اخبار اهل بیت) کسی که شغل اجتماعی دارد از دیدگاه اسلام تا دارای وارستگی و زهد نباشد نمی تواند وظیفه خودش را انجام دهد چون غرق در دنیا و طمع و تجملات زندگی می شود و این حد یقف ندارد و اگر انسان سرگرم این موضوع شود دیگر نمی تواند وظیفه ی خودش را انجام دهد و به درد مردم برسد این است که برای علماء هم خیلی لازم است که زاهد باشند، این حدیث نبوی در بحار است {مَنْ إِزْدَادَ فِي

العلم رشداً و لم يزد في الدنيا زهداً لم يزد من الله إلماً بعداً} کسی که هر چه بیشتر علم پیدا کرد اگر به موازات افزایش علمش زهد پیدا نکند یعنی هر چه علمش بیشتر می شود باید به خدا و مردم بیشتر توجه کند و بیشتر از حرص و آز و تجملات زندگی بکاهد و اگر این طور نباشد از خداوند بُعد پیدا می کند. به نظر بنده یکی از جهات افت تحصیلی در حوزه قم تقریباً همین موضوع است (نسبت به همه عرض نمی کنم) چون سابقاً که می آمدیم به قم برای درس خواندن بیشتر هدف این بود که درسی بخوانیم، کسی که متأهل بود قانع به این بود که اطاقی اجاره کند و وقت خودش را صرف درس خواندن کند و تجملات و تمتعات زندگی در نظرش جلوه ای نداشت اما حالا که وارد قم می شوند دلش می خواهد خانه بخرد، ماشین بخرد و تشکیلاتی درست کند اینها هم که حد یقف ندارند و روز به روز وسعت پیدا می کنند و غرق در تجملات زندگی و توجه به تمتعات و تنعم گرایی باعث می شود که انسان در آن وادی حرکت کند، شهید ثانی در منیه المرید فرموده اند که علم چیزی است که {لَا يُعْطِيكَ الْعِلْمُ بَعْضَهُ حَتَّى تُعْطِيَهُ كَلِمَتُكَ} تا تو همه آنچه که داری به علم ندهی علم بعضی از خودش را به تو نخواهد داد و این شخص بجای اینکه آنچه دارد از فراق و جوانی را به علم دهد به همین تجملات می پردازد و این باعث عقب ماندگی و انحطاط می شود این مساله

ی خیلی مهمی است. حالا- وارد خطبه ۱۵۹ می شویم که اگر انبیاء این زهد و وارستگی را نداشتند نمی توانستند رسالت خود را انجام دهند در آخر این خطبه است که {وَاللّٰهُ لَقَدْ رَفَعْتُ مِدْرَعَتِيْ هَذِهِ حَتّٰی اسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَاقِعِهَا} من این پیراهن خود را آنقدر وصله زدم که از وصله زننده خجالت کشیدم {مِدرعه} لباسی که از پشم باشد را مدرعه می گویند {وَلَقَدْ قَالَ لِيْ قَائِلٌ اَلَا- تَنْبِذُهَا عَنكَ؟} یک نفر گفت که این پیراهن وصله دار را کنار نمی گذاری؟ {فَقُلْتُ اَعْزَبَ عَنِّيْ} عَزَبٌ، يَعْزُبُ یعنی غایب شدن، حضرت به آن شخص فرمودند از من دور شو {فَعِنْدَ الصَّيْحِ بِاحِ يُحَمَدِ الْقَوْمِ السَّيْرِ} این مثل است، آن مردمی که شب حرکت می کنند صبح آسوده و راحت می باشند چون شب هوا خنک است و خلوت است و افرادی که آن کاروان را می بینند مورد ستایش قرار می دهند {فَعِنْدَ الصَّيْحِ بِاحِ يُحَمَدِ الْقَوْمِ السَّيْرِ} از نظر ادبی يُحَمَدُ بِخَوَانِيْمٍ یا يَحْمَدُ واینکه السُّرَى به چه معناست؟ اگر يُحَمَدُ بِخَوَانِيْمِ السُّرَى صفت قوم است یعنی صبح که شد آن قومی که شب راه را طی کردند السُّرَى یعنی شب راه طی کردن، آن قوم مورد حمد و ستایش قرار می گیرند. در بعضی از نسخه ها است يَحْمَدُ اگر اینطور بخوانیم یعنی قوم سیر در شب را ستایش و تمجید می کنند، خلاصه در این خطبه چند مطلب است که عرض می کنیم اوّل در خوئی جلد ۹ صفحه ۳۴۳، بحرانی جلد ۳ صفحه ۲۷۶ ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۲۲۲، شرح فی ضلال جلد ۲ صفحه ۴۲۴. در اینجا

حضرت امیر(علیه السلام) پیغمبران را یک یک ذکر کرده اند تا پیغمبر اسلام و بعد خودشان را گفته اند، پیغمبر اسلام را این طور گفته {خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا خَمِيصًا} پیغمبر از دنیا رفت با شکم گرسنه {وَوَرَدَ الْآخِرَةَ سَلِيمًا} و با سلامت وارد آخرت شد {لَمْ يَضَعْ حَجْرًا عَلَى حَجْرٍ} در عمر خود سنگی روی سنگی نگذاشت برای خودش چیزی بنا نکرد، حضرت علی(علیه السلام) بعد خودشان را گفته اند، در بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۲۲ حضرت باقر(علیه السلام) حضرت امیر را می گویند {لَقَدْ وُلِّيَ خَمْسَ سِنِينَ وَ مَا وَضَعَ آجِرَهُ عَلَى آجِرِهِ} حضرت امیر ۵ سال حکومت کردند ولی آجر روی آجر نگذاشت آجر در عربی را آجر می گویند ولی لَبِنٌ به خشت خام می گویند، آجر به خشت پخته می گویند، حضرت آجر روی آجر نگذاشت و لَبِنَةٌ ای هم روی لَبِنَةٌ نگذاشت، {وَلَا أَقْطَعُ قَطِيعًا} هیچ زمینی را تصرف نکرد {وَلَا أَوْرَثُ بِيضَاءَ وَ لَأَحْمَرَ} نه طلا و نه نقره، هیچ چیزی به ارث نگذاشت، این مسأله ی و ارستگی در این حدّ البته خیلی بالاست ولی درس است و اصل است که باید پیشوایان اسلام زندگیشان ساده باشد چون مردم وقتی ببینند پیشوای اسلام به تمتعات و تجملات توجهی ندارد و فقط در فکر انجام وظیفه خودش است و به فکر مردم و محرومین است این اثر زیادی دارد در اینکه مردم او را بپذیرند و از او پیروی کنند امّا وقتی ببینند که او هم مثل مردم حریص است و می تازد برای دنیا دیگر به او توجهی نمی کنند و حرفش اثری ندارد. این خطبه ۱۵۹

که عرض کردم در اولش دارای مطالب فراوانی درباره توحید است ما آنچه که به بحث ما مربوط بود را انتخاب کردیم ولی دارای مطالب فراوانی است مخصوصاً توحیدی که چند سطر از آن را می خوانیم {و ما الذی نری من خلقک} حضرت با پروردگار حرف می زنند و می گویند آنچه از خلقت تو می بینیم {و نعجب له من قدرتك} و تعجب می کنیم از قدرت پروردگار، {و نصّفه من عظیم سلطانک؟} سلطنت و عظمت پروردگار را توصیف می کنیم اینها را می بینیم اما {و ما تغیب عنا} (و) حالیه است، و حال آنکه آنچه از نظر ما غایب است {و قضیرت أبصارنا عنه} چشم های ما قاصر از آنکه ما آنها را ببینیم {و انتهت عقولنا دونه} عقل های ما در برابر آن ها عقب نشینی می کند و به جایی نمی رسد {و حالت ستور الغیوب بیننا و بیننا} پرده های غیب ما بین ما و آنها حائل است و خیلی بیش از این است که ما می بینیم و درک می کنیم {فمن فرغ قلبه و أعمل فکرة} کسی که دلش را با فراغت مورد مطالعه و توجه قرار دهد و فکر خودش را به کار بیاندازد {لیعلم کیف أقمّت عرشک} عرش در روایات ما و در قرآن هم آمده به دو معناست، یکی این که یک جسم بزرگی است که چند ملائکه در بالا آن را حمل می کنند و معنای دیگر آن این است یعنی مقام تسلط برای همه موجودات {علی العرش الستوی} یعنی خداوند متعال بر عرش تسلط پیدا کرده، عرش یعنی

آن مقام احاطه ی به همه موجودات آن جسم خاص نیست و این کنایه است، آیت الله طباطبائی در تفسیر المیزان می گویند این جور آیات {استوی} مقام و احاطه ی سلطنت به همه موجودات است و شعری هم در تفسیر ذکر کرده اند {قد استوی بشر علی العراق} بشر بر عراق مسلط شد (در اینجا برای مسلط شدن کلمه عرش را بکار برده) آن مقام تسلط بر همه موجودات و فرماندهی و سلطنت پروردگار، به عرش تعبیر شده و این کنایه است از اینکه سلطان عرشی دارد، وقتی سلطان روی تختش می نشیند فرماندهی اش بر تمام جاها گسترش دارد عرش هم به این معناست. پروردگارا اگر کسی فکر کند که تو سلطه و قدرت خود را چطوری به همه موجودات گسترش دادی {و کیف ذرأت خلقک} و چطوری موجودات را آفریدی {و کیف علقت فی الهواء سماواتک} و چطور در این آسمان کرات را نگه داشتی فکرش حیران می ماند، بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره عظمت عالم که بحث کردم اول درباره کهکشان بحث کردیم، کهکشان مجموعه ای است از ستارگان است که زمین و منظومه شمسی هم جزء یکی از کهکشان هاست کهکشان یک مجموعه بزرگی است که اقلاً صد هزار میلیون در آن ستاره وجود دارد و اقلاً در فضا صد هزار میلیون کهکشان وجود دارد و در هر کهکشان صد هزار میلیون ستاره وجود دارد که هر ستاره مثل خورشید از لحاظ جرم و حجم می باشد. ضرب صد هزار میلیون در صد هزار میلیون می شود ده هزار میلیارد میلیارد، یعنی بنویسیم یک و در جلوی آن

۲۲ صفر قرار دهیم، اینها به اندازه ای زیاداند که اگر مردم روی زمین که تعدادشان به شش میلیارد می رسد بخواهند این ستاره ها را سرشماری کنند در هر ثانیه هم ده تا بشمارند در صورتی می توانند این سرشماری را انجام دهند که هر یک دارای ۱۵ هزار سال عمر باشند این قدر وسعت عالم و عظمت عالم زیاد است این است که در این خطبه حضرت امیر(علیه السلام) اول درباره عظمت عالم مقداری بحث کرده اند بعد می رسند به اینکه پیغمبران خدا از لحاظ ساده زیستی و تنزه و وارستگی چنین بوده اند تا بعد می رسند به خودشان *إن شاء الله* بقیه بحث برای بعد.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد روز بسیار مبارکی است. روز آغاز امامت مولایمان امام عصر از این جهت تبریک عرض می کنیم. بسیار روز مبارکی است. بحث ما در این بود که فقهایی ما (اعلی الله تعالی مقامهم) در کتاب جهاد، در اینکه اگر تهاجم نظامی صورت بگیرد باید دفاع انجام شود. ادله ای برای دفاع، کیفیت دفاع، حالا کیفیت را بعداً مبسوطاً بحث می کنیم. این را بحث کرده اند. اما خوب در آن زمان ها که این کتب نوشته شده، دیگر تهاجم از طرف کفار و دشمنان اسلام انحصار به تهاجم نظامی و قتال داشته. آنها سعی کردند با ذکر ادله از جمله *قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ* که ادله ی مربوط به دفاع نظامی را ذکر کرده باشند. اما گفتیم بر اساس گذشت زمان تهاجم دشمنان اسلام نسبت به مسلمین تهاجم سیاسی، تهاجم فرهنگی، تهاجم اقتصادی صورت گرفته و خطر و ضرر اینها برای

ص: ۷۸۷

مسلمانان از خطر و تهاجم نظامی مسلماً کمتر نیست. نظر اسلام از لحاظ دفاع در برابر این قبیل تهاجم مورد بحث ماست. که اگر تهاجم فرهنگی صورت گرفته چه جور باید دفاع کرد. یا تهاجم سیاسی یا تهاجم اقتصادی. در اینجا عرض می کنیم به اینکه اسلام چون یک دین بسیار جامع و کامل است اگر توجه و دقت شود در برابر تمام این تهاجم ها دفاع کامل دارد. اولین نکته این است که در اینجا باید بحث دفع و رفع را توجه کنیم. دفع یعنی اعدام الشیء قبل وجوده و رفع یعنی اعدام الشیء بعد وجوده. اسلام طوری اصول خود را تنظیم کرده که در اینجا اصلاً دفع به عمل می آید. اگر توجه شود. اگر آن سنگرها که اسلام ذکر کرده حفظ شود اصلاً تهاجم صورت نمی گیرد. نه فرهنگی، نه سیاسی، نه اقتصادی. ولی وقتی که شما سنگرها را از دست دادید و آن سنگرها در اختیار دشمن قرار گرفت خوب قهراً معلوم است در هر برخوردی، که همیشه ما برخورد داریم با دشمنان اسلام، آن ها هیچ وقت علیه ما آرام نیستند، ساکت نیستند، خاموش نیستند، بی نقشه نیستند. خوب وقتی دشمنی که آرام نیست، خاموش نیست، نقشه هایی دارد. برای شما هم سنگرهایی معین شده. در این برخوردها شما اگر سنگرهایی خود را رها کنید خوب مسلّم و معلوم است که آن سنگرها به دست دشمن می افتد و نتایج و خطرهایی که عرض کردیم به وجود می آید. ما حالا بحثمان در همین سنگرهاست. چنین سنگرها از دست داده شد این تهاجمات صورت گرفت. یکی از سنگرها که

عرض

ص: ۷۸۸

کردیم قاعده ی "نفی سبیل" بود. اگر شما مراقب باشید عهد و پیمان و عقد و قراردادی را شما تنظیم نکنید که موجب نفوذ دشمن در جبهه ی شما باشد. قرار و عهد و پیمان و ارتباطی که اقتضا می کند که سبیلی دشمن بر شما پیدا کند و مسلم و معلوم است از این سنگر که دست برداشتید وقتی شما آمدید و قرداد و پیمان و عقد و ارتباطی به وجود آوردید که مستلزم سبیل دشمن بر شماست، مسلماً در اینجا چنین چیزی به وجود می آید، آن عواقب به وجود می آید. آن را ما بحث کردیم. قاعده ی نفی سبیل را. دومین سنگر و دومین اصل این آیاتی است که ما را نهی می کند جداً از تولی با کفار. بعد از اینکه دشمنان را معرفی کرده، عرض کردیم آیاتی که نهی می کند از تولی با دشمنان اسلام. از اول می دانید که وقتی که ما به بچه ها یاد می دادیم اصول و فروع دین را می گفتیم تولی و تبری. این حرف بیخودی نبود. اما این چون درست شکافته نشد از این جهت کم کم مورد توجه قرار نگرفت. این مسئله ی تولی و تبری خیلی مهم بود. از ارکان اسلام است ولی چون توجه کامل به آن نشد این بود که تولی و تبری فراموش شد یا درست شکافته نشد، مفهومی درست روشن نشد. تعداد زیادی از آیات قرآن زیاد است خیلی زیاد است. بعد کلام علامه طباطبایی (رضوان الله علیه) را نقل می کنیم که درباره ی هیچ موضوعی این قدر تشدید و تأکید به عمل نیامده.

تولی کفار. تولی را ایشان معنی می کنند که تولی یعنی دو چیز با همدیگر ارتباط داشته باشند نحوه ی ارتباط فرق می کند. گاهی تولی به طوری است که او کمک است و ناصر است و شما منصور هستید این یک نوع تولی است. تولی از نوع کمک خواستن. گاهی تولی طوری است که آن را برای خودتان مولا و سرور قرار دادید، شما تابع آن شدید. این یک نوع از تولی است که آن از شما اطاعت می خواهد. او مطاع است و شما مطیع. این یک نوع است. انواع و اقسام تولی را ایشان ذکر کردند. یادداشت کرده بودم که عرض کنم خدمت شما. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان ، ایشان می فرمایند در تفسیر المیزان جلد پنجم، صفحه ۴۰۰ به بعد، آیه ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده سوره ی پنجم قرآن مجید. این آیات خیلی مهمند. این آیات ۵۱ تا ۵۴ در این زمینه است ولی مطالب زیادی دارد. ایشان در جلد پنجم صفحه ی ۴۰۰ به بعد متعرض شده. می گوید ولایت نوعی اقترابی است از شیء نسبت به شیء دیگر. در فارسی گفتم ما کلمه ای که به جای این بگذاریم نداریم. ولایت یک نوع اقترابی است، ارتباطی است بین دو شیء تقریباً. این کلمه به اندازه ای معنای وسیع دارد که ما می گوییم مثلاً هم خدا وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا و هم می گوییم علی ولی الله. هم از طرف ما به خدا اطلاق می شود و هم از طرف خداوند اطلاق می شود به افراد. یک معنای وسیعی دارد. یک نوع ارتباط است. ارتباط

شیئی به شیئی این انواع پیدا می کند. گاهی به نوع تقوی و انتصار است که می خواهد کمک بگیرد، قدرت بگیرد. آن را می گویند والی و ولی که کمک می کند. به این شخص هم کمک می شود. این یک نوع ارتباط است. گاهی به نحو محبت و این طور چیزهاست. آن ولی می شود محبوب و شما می شوید حیب. این یک نوع ارتباط است بین حیب و محبوب مثلاً. گاهی به طوری است که آن را برای خودش سرپرست و زعیم انتخاب می کند. آن می شود مطاع و این می شود مطیع. تمام اینها همان ارتباط است. یک نوعش هم به ولای نَسَب است که از لحاظ نَسَب قرابت دارند با هم. خلاصه یک معنای وسیع دارد. قرآن چون نهی می کند و مطلق هم است به همان معنی عامش قرآن نهی می کند. در این سوره که عرض کردم آیه ی ۵۱ تا ۵۴ سوره ی مائده بحث خوبی دارد این است که اول نهی می کند از تولی کفار. یهود و نصاری و اینها. با شدت نهی می کند. بعد می گوید **إِنَّمَا وَثِّقُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ لِي شِمَا خَدَّاسْتَ .** پیغمبر خداست. بعد از اینکه نهی می کند از آنها که این ولایت را اتخاذ کنید. ولی شما الله است و رسولش و کسی که در حال نماز است و در حال رکوع مانند حضرت امیر . بعد می گوید **وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ** پشت سرش

این کلمه را می گوید کسانی که خدا و رسول را و کسی را که در نماز در حالت رکوع تصدق داد دوست داشته باشد. اینها حزب الله هستند. حزب الله غالبند. این آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده این بحثها را دارد. خلاصه ایشان از لحاظ این معنی ولایت، قرآن با شدت نهی می کند از تولی کفار. آیات متعدد است. گاهی کفار را می گوید، گاهی از یهود و نصاری می گوید، گاهی اهل کتاب را می گوید و به شدت نهی می کند. در ضمن نهی کردن گاهی از اوقات نصیحت هم می کند، تذکراتی میدهد. مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ شما دلگرم نشوید به این کار، اقدام نکنید برای خاطر اینکه کسانی را که شما ولی خودتان اتخاذ می کنید شما مثل این هستید که پناهنده شدید به خانه ی عنكبوت. خانه ی عنكبوت گرچه ظاهرش خیلی آراسته و منظم و مرتب است، چون عنكبوت، از قسمتهای آخر بدن عنكبوت یک مایعی ترشح می کند. آن مایع که در مجاورت هوا قرار بگیرد می شود نخ، می شود تار. اما تارهای بسیار بسیار ظریف. بنده هم ۴۰، ۵۰ سال قبل کتابی نوشته ام به نام "شگفتیهای آفرینش" در باره ی عنكبوت آنجا بحث کردیم. خلاصه عنكبوت با مورچه و موریانه و زنبور عسل فرق دارد. آنها جمعیتی کار می کنند. لانه ی زنبور عسل، لانه ی موریانه و مورچه از عجایب است ولی کار، کار یک جمعی است. اما عنكبوت به تنهایی لانه

ی خودش را می سازد. این وقتی می خواهد لانه بسازد یک جا را به عنوان مرکز انتخاب می کند دور آن مرکز از همان تاری که از بدن او ترشح کرده دوائری ایجاد می کند، دایره هایی ایجاد می کند. تمام این دایره ها متحد المکزند. یعنی مرکز آن همان مرکزی است که اول انتخاب کرده. هر چه این دوائر به مرکز نزدیکند دایره کوچکتر است و هر چه از آن دورتر شود دوائر وسیع تری را به وجود می آورد. محیطها وسیع ترند، بزرگترند. بعداً به عرض همین دوائر باز تار درست می کند در نتیجه مثلثهایی به وجود می آید. و این مثلثها همه شان زاویه شان زاویه ی قائمه است و خیلی مرتب است. منظوم این است که این از لحاظ فاصله های دوائر، از لحاظ فاصله های مثلثات، از لحاظ نظم آن مثلثات بسیار بسیار، بدون پرگار و آلات و ابزار بسیار بسیار منظم است. با اینکه این حیوان نه ریاضی خوانده است نه هندسه، نه معلم دیده است نه مدرسه. خلاصه می تواند چنین چیزی درست کند. خیلی هم با سرعت. در ظرف چند ساعت می بینیم این طور لانه ای درست شد اما این لانه، البته این به درد آن حیوان می خورد گاهی بعضی از حیوانات که از آنجا عبور می کنند این تارها را چسبان می کند خودش. یک ماده دارد که چسبان می کند. آن حیوان که از آنجا عبور می کند پایش گیر می کند به آن. این شکار می کند. این آلت شکار این است. آن وقت می بینیم از آن که شکار

کرده از آن شکار استفاده می کند. اما هر چه هست در برابر سرما و گرما و بادهای اینها دوامی ندارد. تشبیه قرآن از این جهت است. مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا سُورَةٌ ي ۲۹ قرآن مجید است. وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ گاهی این طور مثال می زند. گاهی این طور می گوید الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْكُافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَتُّغُونَ عَنْهُمْ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا آیا کسانی که پناهنده می شوند به کفار، کسانی که کفار را برای خودشان ولی اتخاذ می کنند چی می خواهند؟ اگر اقتدار می خواهند باید بدانند عزت از آن پروردگار متعال است و خلاصه یک تعداد از آیات هم بعد از نهی از تولی این قبیل مثلها و موعظه ها دارد که اشخاص متوجه شوند و ولایت با کفار پیدا نکنند. تعدادی از آیه های قرآن نقشه های کفار را ذکر می کند. شما مواظب باشید آنها علیه شما نقشه دارند. این نقشه ها که ذکر شده از این قبیل وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً کفار خیلی دوست دارند شما غافل بمانید از سلاحهایی که دارید شما مسلمانان سلاحهای فراوان دارید نفت یکی از سلاحهای شماست از سلاحهای شماست. وَأَمْتِعَتِكُمْ و متاعهایی دارید که آنها ندارند آنها خیلی دوست دارند که شما توجه نکنید به اینها و اینها را در اختیار آنها قرار دهید. فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً آیه ی ۱۰۲ از سوره ی نساء است این آیه. وَذُؤَا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ دوست

برای ما خیلی مهم است که بفهمیم و توجه کنیم. هر چند بعضی ها فکر کردند که دقت در آیات قرآن فقه نیست و ما باید فقه بخوانیم. ولی چه فقهی بهتر از اینکه خود قرآن که ریشه ی فقه ماست در این دقت بکنیم. آیه ی ۱۱۸ سوره ی آل عمران تا آیه ی ۱۲۰. آیه این است که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ "بطانه" در برابر "الظهاره"،ظهاره به لباس رو می گویند. بطانه به لباس زیر می گویند. به بدن می چسبد. کنایه از این است که آنها را محرم اسرار خودتان، رازهای خودتان، خصوصیات خودتان قرار ندهید. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ نهی می کند از این. بعد چند تا مطلب درباره ی مکر و حيله و کارهای آنها ذکر می کند. اول اینکه لا- يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا- آنها از هیچ گونه اخلاص و فساد درباره ی شما فروگذار نمی کنند. بدانید لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا خبال یعنی فساد و اخلاص. وُدُّوا مَا عَنَّتُمْ دَوْمَ دَوْمٍ دارند که شما در مشقت باشید. دوست دارند شما عقب مانده باشید، در مشقت باشید، زحمت بکشید. وُدُّوا مَا عَنَّتُمْ سَوْمَ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهان آنها بغض و کینه و عداوت آنها با کلمات و عباراتی که به کار می برند به دست می آید و روشن می شود. ولی بدانید که چهارم وَ مَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ آنچه در دل نسبت به شما کینه دارند بیش از آن است که از زبانشان ظاهر می شود. قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ این یک تعبیر

عجیبی است. اگر عقل داشته باشید ما آیات را برای شما بیان می کنیم ولی به شرط اینکه شما عقل و فهم داشته باشید. این مفاهیم و مضامین را درست درک کنید. تتمه دارد. هَا أَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ شما آنها را دوست می دارید ولی آنها شما را دوست ندارند. شما خیال می کنید. هَا أَنتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ شما فرقتان با آنها این است که شما به تمام کتابهای آسمانی ایمان دارید. شما تورات را قبول دارید. انجیل را قبول دارید. پیغمبرها را قبول دارید. اما آنها قبول ندارند قرآن شما و کتاب شما را. این مزیت شماست. تُوْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ به شما که برخورد می کنند خیلی با شما گرم می گیرند و می گویند ما شما را قبول داریم إِذَا خَلَوْا وَ قَتَى خَلُوتِ مِی كَنَنْد و بَا هَم هَسْتَنْد اَنْكَشْتَان خُودشَان رَا بَه دَنْدَان مِی كِیرَنْد از غِیظ و خَشْمِی كِه نَسَبْت بَه شَمَا دَارَنْد. غِیظ و غَضَبُ فَرْقَشَان اِین اَسْت كِه غَضَبُ دَر دَل اَسْت اَمَّا غِیظُ اَنْ غَضَبِی اَسْت كِه ظَاهِر شُدَه اَسْت. اِین فَرْق بَیْن غِیظِ و غَضَبِ اَسْت. قُلْ مُوتُوا بِغِیظِكُمْ اِین شَعَارِ قُرْآنِی اَسْت بَه جَای مَرْگِ بَر فَلَانِ مِی كُویْدُ قُلْ مُوتُوا بِغِیظِكُمْ بَه اَنهَا بَكُویْدُ كِه مُوتُوا بِغِیظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ دِنَالَه دَارْد اِنْ تَمَسَسِكُمْ حَسَنَه تَسُوهُمْ اِگر بَه شَمَا خُوبِی بَرَسْد اَنهَا بَدشَان مِی آید از تَرْقِی شَمَا، پِشْرَفْتِ شَمَا نَارَاحْتِ مِی شُونْد. اِنْ تَمَسَسِكُمْ حَسَنَه تَسُوهُمْ وَ اِنْ تُصِيبِكُمْ

سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَ لِيَ أَكْرَمًا مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ . إِنَّ تَمَسُّدَكُمْ
حَسَنَةٌ تَسُوءُهُمْ وَ إِن تَصْبِحُوا بِهَا حَالًا يَكُ كَلِمَةً ، آن کلمه هم این است که در چند جای قرآن این کلمه هست . این
همان حفظ سنگر است . وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا شَمَا دُو چيز را لازم دارید . صبر به معنی استقامت است .
اگر استقامت داشته باشید ، در بسیاری از جاهای قرآن صبر به معنی این نیست که انسان بنشیند و زانو به بغل بگیرد و تحمل
کند . نه استقامت داشته باشید . کار کنید ولی بر اساس استقامت . وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا و دیگر در راستای تقوا ، تقوا یک معنی
جامع است . تمام آنچه ما می گوئیم به کار بیندیم می شود تقوا . جامع است دیگر . اگر شما این سنگرها را حفظ کنید کید
آنها به شما ضرر نمی رساند . وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ یک جای دیگر قرآن است
که وَ إِن تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ صبر و تقوا عزم و اراده می خواهد . اگر با اراده ی خودتان و تصمیم خودتان
تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا آن وقت تمام است و تمام کارها حل است . حالا ما با توفیق پروردگار بحثمان در این آیات است که عرض
کردیم . مطلب مهمی که در اینجا داریم این است . کلام آیت الله طباطبایی که ایشان در چند جای قرآن این مطلب را تأکید
می کند که تشدید و تأکید مهمی به عمل آمده نسبت به تولی کفار ،

که هیچ چیزی ایشان می گوید: زنا و شرب خمر و فلان و فلان. می گوید درباره ی هیچ گناهی به اندازه ی دو گناه در قرآن تشدید به عمل نیامده. یکی ربا است، از جنبه ی اقتصادی. خیلی مهم است. الان تمام دنیا آلوده به ربا است که این همه جریان ها به وجود می آید. همین جریانی که الان در اروپا و آمریکا درباره ی اقتصاد غوغا می کند ریشه اش همان رباخواری است. رباخواری این طور در آورده. هنوز هم من معتقدم که بانکهای ایران هم از ربا منزّه نیست. خلاصه یکی مسئله ی تشدید درباره ی ربا است. یکی تشدید در تولی اعداء الدین است. آیت الله طباطبایی چند جا این مطلب را گفتند که به عرض محترم می رسانیم. یکی، ایشان می فرمایند: ملحمه ی قرآنی است. ملحمه جمعش ملاحم است. یعنی وقعه ی بزرگ و عظیمی که باعث گرفتاری و مشکلات می شود در آخر الزمان. ملاحم آخر الزمان همین است. ایشان می فرمایند که با ممارست که در آیات قرآن ما داشته ایم به دست آوردیم که هر کجا خداوند یک مطلب را تکرار کند با تأکید، این یک نگرانی است. که بعداً آن جریان به وقوع خواهد پیوست. هشدار مهمی که بدانید چنین چیزی به وجود خواهد آمد در برابر شما، به وظیفه تان عمل کنید. چند تا مثال می زنم. اول می گوید قرآن خیلی تأکید دارد به "مودت فی القربی" نسبت به اهل بیت خیلی تأکید کرد. اما بالاخره نشد و اهل بیت کنار زده شدند و مظلوم شدند و این چنین است. دوم تأکید فراوان به وجود و

اتحاد مسلمانها. ولی نشد. و ایشان می گوید به اینکه ما روایت داریم که امت حضرت موسی اختلاف علی احدی و سبعین. حضرت عیسی اثین و سبعین یا اثنین و سبعین. ولی اختلاف امت مسلمان ثلاث و سبعین فرقه است. اختلاف و افتراق در این امت بیش از امتهای دیگر است و تأکید قرآن به وحدت با تأکید فراوان، بالاخره منتهی شد به این جریانی که این همه اختلاف به وجود آمد. بعد می آید سراغ این که می گوید از ملاحم قرآنی است که نهی از تولی کفار با این شدت. ولی تولی کفار به طوری شد که مسلمانها اسلام خودشان را از دست دادند. چون هم تحت استیلای فرهنگی کفار واقع شدند، هم تحت استیلای سیاسی، هم تحت استیلای اقتصادی واقع شدند. و ایشان می گوید این از ملاحم قرآن کریم است. بعد رفته و اخبار آخرالزمان را ذکر کرده. اخبار آخرالزمان را از تفسیر قمی نقل می کنیم. قدیمی ترین تفسیر ما، تفسیر علی بن ابراهیم قمی است. در سوره محمد (ص) در این کلمه ی فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا، بَلْ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا این عبارت در سوره ی محمد (ص) است. در آنجا ایشان می گویند به اینکه "ساعه" یعنی آخرالزمان. و روایات آخرالزمان را ذکر کرده. یک روایت بسیار مفصلی است که بنده شمردم شصت و چهار موضوع را که در آخرالزمان به وجود خواهد آمد. پیغمبر (ص) در حجه الوداع آمده اند نزدیک خانه ی کعبه که مردم همه جمع بودند أَلَمَّا أُخْبِرُكُمْ بِأَشْرَاطِ السَّاعَةِ شروع کردند به بیان کردن. نزدیکترین شخص هم

به پیغمبر (ص) سلمان بود در آن جمع. پیغمبر (ص) می گفتند سلمان می گفت اَنَّ ذلِكَ لِكَاثِنُ پيغمبر می گفتند ای والله هی می گفت اَنَّ ذلِكَ لِكَاثِنُ پيغمبر (ص) می گفتند ای والله که تقریباً ۶۴ موضوع را ذکر کردند. حالا- بنده آدرس آیت الله طباطبایی را عرض کنم. بحث امروز تمام شود که چند جا این مطلب را گفته اند. جلد پنجم المیزان، صفحه ۴۰۲. جلد سوم، صفحه ۱۶۲. جلد پنجم تفسیر المیزان در تفسیر آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده گفتیم که خیلی مطلب دارد. مثلاً- می گوید درباره ی ولایت الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ولی یک کلمه هست که الْيَوْمَ يَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ همین نگرانی از جهت انحرافی بود که در مسیر ولایت واقع شد. خلاصه در تفسیر المیزان جلد پنجم، آیه ی ۵۱ تا ۵۴ از سوره ی مائده، ۱۰، ۱۵ صفحه ایشان در این مورد مطلب دارند. همین مطالب که عرض کردیم. آن وقت ایشان می فرمایند خلاصه اینکه علت اینکه مسلمانها ضعیف شده اند و عقب هستند و استیلای دشمنان صورت گرفت ایشان بیان می کنند. بقیه ان شاء الله برای فردا.

اقسام جهاد – دفاع کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث در این بود که اگر دشمنان با قتال و وضع نظامی به کشور و بیضه اسلام حمله کنند، آیا ایها الذین امنوا قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم؟ اینجا وظیفه در برابر حمله نظامی دفاع نظامی است و به همان ترتیب که عرض شد صورت می گیرد. اما استیلاء فرهنگی، اقتصادی، سیاسی که اینها بعداً به وجود آمده، در برابر اینها اسلام

ص: ۸۰۱

چه برنامه ای دارد؟ در اینجا باید توجه کنیم که اسلام همیشه سعی کرده با تنظیم برنامه هایی عزت مسلمانان را حفظ کند. جهاد آخر الدواء الکئی می باشد. جهاد آخرین مرحله برخورد با دشمن است و الا اگر آن برنامه های لازم صورت بگیرد کمتر اتفاق می افتد که جهادی صورت بگیرد. ما بیانمان در این مورد بود: راه هایی که اسلام غیر از جهاد قتالی برای جلوگیری از استیلاء در نظر گرفته است، چه سیاسی، فرهنگی یا اقتصادی. یکی از این راه ها قاعده "نفی السبیل" بود که عرض شد. دوم اینکه قرآن خیلی تکرار و تشدید دارد به اینکه غرب گرایی، یهود و نصاری گرایی و دشمن گرایی در میان مسلمانان نباشد. چون تولی کفار به هر شکلی که باشد باعث می شود که مسلمانان سنگرهای خود را از دست بدهند و یکی از سنگرها همین است که با دشمنان طوری برخورد کنند که آنها میدانی برای نفوذ پیدا نکنند. ولی اگر این تولی به وجود بیاید راه تسلط دشمن هموار می شود و دشمن از لحاظ سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی بر کشور تسلط پیدا می کند. کسانی که سنگر خود را از دست می دهند و سنگر را به دست دشمن می سپارند اینها باید تبری داشته باشند، براءت داشته باشند. اما اینها تبری و براءت را کنار گذاشته اند و آمدند تولی و گرایش به دشمن را پیش گرفتند. مسلم است راه نفوذ دشمن باز می شود و این استیلاء ها به وجود می آید. عرض کردیم که آیات در این زمینه زیاد است. اما مطلبی که دیروز عرض

ص: ۸۰۲

شد این بود که اگر قرآن با این شدت ما را از ارتباط با کفار نهی می کند خوب! دنیا دنیایی است که همه مسلمان نیستند و ما باید ارتباط داشته باشیم با دول کفر و کفار، از این جهت جواب این مطلب چیست؟ امروز بحث ما با توفیق پروردگار درباره همین موضوع است. اسلام نمی گوید که شما با کفار ارتباطی نداشته باشید، اسلام نهی از تولی می کند. در سوره ممتحنه _ که سوره ۶۰ قرآن کریم است _ اول سوره این طور آغاز می شود: ﴿يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء﴾. گفتیم که شأن نزول هم این است که پیغمبر اکرم صلوات الله علیه قصد فتح مکه را داشتند که این فتح خیلی مهم بود و مکه پایگاه توحید بسیار مهمی بود و نباید در دست مشرکین باشد از این جهت این کار لازم بود که صورت بگیرد. اما پیغمبر صلوات الله علیه قصد داشتند که این پایگاه را بدون خونریزی و قتال تسلط کنند و به دست بیاورند از این جهت سفر به مکه و آماده کردن مردم برای فتح مکه را پنهان می داشتند. اما یک نفر می خواست که دشمنان را با نامه باخبر کند که پیغمبر صلوات الله علیه از طریق جبرئیل امین با خبر شدند. به همین دلیل پیغمبر صلوات الله علیه حضرت امیر را با جمعی فرستادند و نامه را از آن شخص گرفتند تا این مطلب مخفی بماند. اول سوره به این صورت آغاز می شود و می فرمایند: شما نامه می نویسید برای دشمن خدا و پیغمبر خودتان و شما این را

در نظر بگیرید که آنها \square آخر جوکم من دیارکم \square این ظلم ها را درباره شما انجام دادند و شما این را باید بدانید که آنها با شما همراه نیستند و اگر به شما غلبه کنند، \square ان یثقفوکم \square خون شما را خواهند ریخت و بر شما تسلط پیدا خواهند کرد. اول این تذکرات است ولی بعداً به دلیل اینکه اسلام دین سلم است و دین اخوت است و اسلام می خواهد که مردم را به اسلام و اخوت و رحمت دعوت کند و در زیر پرچم اسلام همه در محیط اخوت و صفا زندگی کنند، منتهی بعضی در برابر اسلام عناد و لجاجت به خرج می دهند که اسلام با آنها به گونه دیگری برخورد می کند. اما نظر اولیه اسلام که دین سلم و صفا و محبت و مودت و اخوت است و می خواهد که بر اساس عدالت و صفا و مودت در میان مردم رفتار شود. به همین دلیل در همین سوره آیاتی در همین مورد آمده که این آیات \square لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین \square ما می گوئیم که دشمنان را دوست نداشته باشید، تابع آنها نباشید، آنها را ولی اتخاذ نکنید؛ ولی نمی گوئیم که با آنها رفتار و ارتباط نداشته باشید. در سوره ممتحنه خداوند متعال آیاتی درباره ارتباط با کفار دارد. در اول سوره هم \square لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء \square می باشد. آنها فکر نکنند اسلام می خواهد به همه به نظر عداوت نگاه کند، با همه با برخورد قتالی برخورد کند،

نه این طور نیست. در اینجا از آیه هفتم شروع می شود □ لا- ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبوهم □ خداوند نهی نمی کند به کسانی که نسبت به دین شما با شما قتال ندارند، قتال به هر شکلی که باشد ما باید جواب دهیم. قتال به شکل برخورد نظامی یا به شکلی که الان غرب دارد مثلا کاریکاتورهای موهن، ایجاد سلمان رشدی، خلاصه اگر آنها برخورد قتالی یا مغرضانه داشته باشند بله باید مقابله کرد. اما کسانی که □ لم یقاتلوکم فی الدین □ با دین شما کار ندارند که امام (رضوان الله علیه) فرمودند: اگر در برابر دین ما بایستند ما در برابر دنیای آنها می ایستیم، اما کسانی که □ لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم □ چون در صدر اسلام اهل مکه مهاجرین را از خانه هایشان خارج کردند که پیامبر هم ناچار شدند که مکه را ترک کنند. آنها اخراج کردند پیغمبر و یاران پیغمبر را از مکه. مثل همان اشغالگران اسرائیل که مردم فلسطین را اخراج کردند. این سرزمین مال مردم فلسطین بوده آنها به خاطر اینکه دشمن یک پایگاهی در قلب کشورهای اسلامی داشته باشد، از این جهت بعد از جنگ جهانی اول، استکبار این کشور و دولت اسرائیل را ایجاد کرد و کم کم اسرائیل را در آنجا پر و بال و قدرت داد و عده زیادی از فلسطینی ها را □ أخرجوهم من دیارهم □ و هنوز آواره اند در لبنان و سوریه و کشورهای دیگر و آنهایی را هم که توانستند کشتند. در اینجا اسلام ساکت نیست. در مکه

هم همین طور بود. در مکه آنها نکشتند. ولی عده ای را مثل سمیه و پدر عمار را با شکنجه کشتند. کسانی را که تازه اسلام آورده بودند یا می کشتند یا از مکه اخراج می کردند. اما لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم بّر، یبّر نیکی و احسان است. علاوه بر اینکه با آنها برخورد و قتال نداشته باشید اصلاً تبروهم با آنها بّر و احسان کنید. و تقسطوا الیهم. با آنها با عدالت رفتار کنید. ان الله یحب المقسطین. بعد از آن انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم بلکه کسانی که درباره دین شما با شما قتال انجام دادند و شما را از خانه هایتان خارج کردند، و ظاهر او علی اخراجکم و کمک کردند به اخراج شما از خانه هایتان ینهکم ان تولوهم. ما از تولی نهی می کنیم. تولی را عرض کردیم که ما ولایت بعضی از آنها را بپذیریم که آنها ولی ما باشند، بر ما تسلط پیدا کنند به هر نحوی. شاهد بزرگ این مطلب را گفتیم که در سوره مائده است از آیه ۵۱ شروع می شود تا آیه ۵۵-۵۶. اول شروع می کند به این که یهود و نصاری را اولیاء خودتان اتخاذ نکنید لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض بعد می گوید انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یتیمنون الصلاه و یؤتون الزکاه و هم راکعون ولی شما خداست و پیغمبر خدا و حضرت علی که در حال رکوع صدقه دادند. و من یتول الله

و رسوله و الذین آمنوا فانّ حزب الله هم الغالبون □ در این آیه خیلی روشن می شود که تولى که قرآن نهی می کند این است که مسلمانان سلطه پذیر باشند، آنها را بر خودشان مسلط کنند. قبل از انقلاب غرب گرایی افتخار بود و کسانی که توجه به غرب داشتند و خود باخته در برابر غرب بودند، عقیده شان این بود که ما باید مثل غربی ها باشیم، به آنها روشنفکر می گفتند و به مثل ماها مرتجع می گفتند. چند قرن در بین مسلمان ها این تفکر حاکم بود که ما عقب مانده هستیم و راه پیشرفت ما این است که زیر بار آنها قرار بگیریم و در هر کاری به آنها مراجعه کنیم. طیب نداشتیم، باید برای معالجه به آنجا برویم. اسم هایمان را با اسمهای آنها اسم بگذاریم. شهرها را و کوچه ها را و افراد را. خلاصه طوری شیفته و فریفته غرب شده بودند که تنها راه پیشرفت را زیر بار غرب قرار گرفتن و سلطه پذیر بودن می دانستند و قرآن این را نهی می کند. طبیعت آنها زیاده خواهی است. آنها خوی استکباری دارند، می خواهند تمام کارها را قبضه کنند تا اذهان و فکرها را عوض کنند، اقتصاد را عوض کنند تا ما محتاج آنها باشیم، سیاست را عوض کنند تا تدبیر و اداره امور ما از طرف آنها باشد و ما تحت اداره آنها زندگی کنیم. این استیلاء سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بود اسلام ما را از این نهی می کند. اما از اینکه ارتباط داشته باشیم با دُولی که کاری با دین ما ندارند

نهی نکرده است. اما الان غرب با دین ما کار دارند. آمریکا که معلوم است، آلمان، فرانسه، هلند، انگلستان با پر و بال دادن به صهیونیست ها و اسرائیل. اینها به جنگ اسلام آمده اند. هلند با آن کاریکاتورهای موهن. خلاصه کسانی که در راه دین با ما دشمنی دارند ما در برابرشان ساکت نیستیم. ولی کسانی که ﴿لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم آن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین﴾ احسان و نیکی کنید. ﴿انما ینهکم الله عن الذین قاتلواکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم﴾ اسلام تولی را نهی می کند. ﴿و من یتولهم فالتک هم الظالمون﴾ کسانی که تولی کنند راه آنها را هموار کردند و آنها نفوذ پیدا می کنند. وقتی که نفوذ پیدا کردند و راهشان هموار شد معلوم است پشت سرش هم استیلاء فرهنگی است، هم سیاسی، هم اقتصادی و ذلت مسلمان هاست و عزت کفار و خدا اینها را نمی پسندد. اینها در سوره ممتحنه بود. ما درباره یهود قبلا صحبت کرده بودیم که در قرآن آیات زیادی بر علیه یهود است که هیچ کتابی مانند قرآن پرونده یهود را افشا نکرده است ﴿فبما نقضهم ميثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیه﴾، ﴿فبما نقضهم ميثاقهم و کفرهم بايات الله و قتلهم الانبياء﴾، ﴿و قولهم علی مریم بهتانا عظیما﴾. امثال این آیات قرآن زیاد است و لذا آنها گاهی قرآن را چاپ می کنند و در همین اواخر هم همین کار را کردند و آیات قرآن را که بر ذمّه یهود است را از قرآن حذف می کنند و

قرآن را به این صورت چاپ می کنند و به کشورهای دیگر می فرستند. در اسرائیل آیات مربوط به انتقاد یهود را که زیاد است برمی دارند و قرآن را چاپ می کنند. چون نمی توانند در برابر قرآن جبهه بگیرند. چون قرآن سند محکمی است و پرونده اینها را به این طور فاش کرده است. تلفن کردند که وکیل یهودی های ایران در مجلس شورای اسلامی می خواهد برای ملاقات بنده بیاید. ایشان به همراه یکی از وکلای قم آمدند. یا آقای بنایی بود یا آشتیانی، به من گفتند که ایشان علت آمدنشان این است که شنیدند شما آیاتی از قرآن درباره یهود گفتید، آمده که از شما گله ای بکند که چرا شما این طور گفتید؟! ایشان آمدند منزل و مطلب خودشان را بیان کردند و بنده همین آیات سوره ممتحنه را برایشان خواندم و گفتم که ما حرفمان با یهود و نصاری و صهیونیست است که خوی استکباری دارند و در برابر دین ما ایستادند و ظلم و جنایت می کنند. ولی شما که در کشور ما هستید و تابع دولت ما هستید ما با شما غرضی نداریم. □ان تروهیم و تقسطوا الیهم □ قانع شد و رفت. خلاصه این مطلب را باید توجه کنیم که قرآن نمی خواهد بگوید که در برابر کفار همیشه جبهه مخالف بگیریم. کفار با هم فرق دارند؛ آنهایی که با دین ما کار دارند، در برابر دنیایشان ما می ایستیم؛ به هر شکلی که با دین ما کار داشته باشند. مثلاً در صدر اسلام، پیغمبر که جبهه اسلام را تقویت کرد و دعوت خود را آغاز کرد

روم در برابر اسلام ایستاد. قاصد پیغمبر ۹ که به روم رفت آن را کشتند و جنگ موته پیش آمد. در آنجا پیغمبر ۹ فهمید که آنها دارند تدارک می بینند که به اسلام حمله کنند و اسلام نوپا را از بین ببرد. از طرفی در ایران نامه پیغمبر ۹ را پاره کرد و نوشت به آن شخصی که در یمن تابع سلطنت ایران بود که پیغمبر ۹ اسم خود را قبل از اسم من نوشته و چند تا مأمور بفرست که او را بکشند و سرش را بیاورند. بنابراین پیغمبر ۹ که دید ایران به این ترتیب و روم به این ترتیب است برای پیشگیری جهاد کردند. خلاصه منظور ما این است که باید توجه کنید که در برابر کفار همیشه مخالف باشیم، از تولی نهی می کند. ولی لا ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم آن تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین □، انما ینهکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فالئک هم الظالمون □. این سوره در همین مورد مطالب بسیار جالبی دارد. بعد می رود سراغ حضرت ابراهیم و کفار که ما کاری نداریم. آیات این سوره مربوط به مشرکین مکه بود که ابوسفیان در رأس آنها بود و مسلمانان قصد حمله و فتح مکه را داشتند. مسلمان ها از این جهت که در مکه خویشاوند داشتند ناراحت بودند. ولی آیه آمد که □ لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء □. اگر آنها برگردند به طرف اسلام ما با آنها مخالف نیستیم. این است که این گونه

فرمودند: ﴿عسى الله ان يجعل بينكم و بين الذين عاديتم منهم موده﴾. وقتی که خداوند ﴿عسى الله﴾ می فرماید، امید است که يك مطلبی در آینده محقق شود. بالاخره وقتی که پیغمبر ۹ رفت و مکه را فتح کرد خیلی هایشان مسلمان شدند و دوباره مودت برقرار شد. ﴿عسى الله ان يجعل بينكم و بين الذين عاديتم منهم موده﴾. خداوند شما را امیدوار می کند به اینکه میان شما و مشرکین در مکه مودت برقرار شود. ﴿والله قدير﴾. خداوند قدرت دارد که این کار را انجام دهد. ﴿والله غفور رحيم﴾. اگر آنها از کفرشان برگردند و مسلمان شوند دوباره مودت ما بین شما و آنها برقرار خواهد شد. اما سوره را ختم می کند به همان مطلب اول. آخرش این است: ﴿يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الاخره كما يئس الكفار من اصحاب القبور﴾. باز تأکید می کنیم، اول سوره گفتیم آخر سوره هم می گوئیم، منظور قرآن کریم این است که تولى نباشد. تولى يعنى دوست داشتن، گرایش به آنها، با دید محبت به آنها نگرستن و در برابر آنها شیفته و فریفته بودن. چون این نظر باعث می شود که شما زیر سلطه قرار بگیریید و آنها بر شما تسلط پیدا کنند. آنها کسانی نیستند که رحم و انصاف داشته باشند. خوی سلطه گری و استکبار در آنها وجود دارد. آنها به خاطر این که از شما استفاده کنند و شما را زیر سیطره خود قرار دهند اول فرهنگ شما را عوض می کنند. فرهنگ خیلی مهم است. بعد اقتصاد شما، تمام منابع ثروت شما را قبضه

می کنند. شما عقب مانده می شوید. باید کار کنید، زحمت بکشید. آنها در علم و صنعت پیشرفت می کنند و شما باید در اقتصاد زیر سیطره آنها باشید. کم کم وقتی که به آنها خوشبین شدید می گویند ما بلد نیستیم کار کنیم. قبلا به این صورت بود. در هر کاری که در ایران بود می گفتند که کارشناس می خواهیم. کارشناس کیست؟! باید از آمریکا و اروپا بیاوریم. حتی یک راه آهن می خواستند درست کنند، جاده را آسفالت کنند، برق بکشند، در تمام اینها باید مراجعه می کردیم به آنها و از آنها کارشناس می آوردیم. وقتی که انقلاب پیروز شد ۶۰ هزار مستشار نظامی آمریکا در ایران بود. اینها برای چه آمده بودند؟! یعنی اصلا ما نظامی گری بلد نیستیم؛ سرهنگ و سرتیپ آنها بودند و بقیه ایرانی ها زیر دست بودند؛ به طوری در بین ما خود کم بینی ایجاد کرده بودند که ما طبیب نداشتیم و از پاکستان و بنگلادش و هندوستان طبیب می آوردیم. طوری ما را عقب مانده نگه داشته بودند که همه نیازهایمان زیر نظر آنها بود. امام (رضوان الله علیه) فرمودند: من که در اروپا بودم در نوفل لوشاتو وقتی جوان های ایرانی برای ملاقات من می آمدند، جوان ها می گفتند: آن درسی که در اروپا به ما می دهند غیر از درس خودشان است. همان اروپا و آمریکا به خودی هایشان یک درسی می دادند که در رتبه بالا قرار بگیرند. ولی به جوانان مسلمان که رفته بودند درسی می دادند که پایین تر باشند. این مطلب در دفتر تبیان هم است. خوی

آنها این است. خوی زیاده خواهی و استکبار این طور است. برای همین است که تأکید قرآن به این است. حتی اگر کسی مریض می شد _ حتی مریضی های عادی _ برای معالجه باید به اروپا می رفت. کسی که می خواست دندان بکشد باید به اروپا می رفت. تبری همان براءت و بیزارى است که بعداً بحث خواهیم کرد که امام (رضوان الله علیه) عنایت داشتند که حج بی براءت حج نیست و در حج باید براءت داشته باشیم. یعنی باید در حج آشکار کنیم که شما با دین ما کار دارید، ما هم با دنیای شما کار داریم. براءت از شما می جوییم. این باید همیشه زنده باشد. در آخر سوره می فرماید: ﴿يا ايها الذين آمنوا لا تتولوا قوماً غضب الله عليهم﴾ به قومی که خداوند بر آنها غضب کرده _ تأکید در اول سوره و آخر سوره که _ نسبت به آنها تولى نداشته باشید. حالا ﴿غضب الله عليهم﴾ کیست؟ در قرآن کریم در جاهای متعددی غضب نسبت به یهود است. مثلاً در سوره بقره ﴿وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾. ذلت و مسکنت مانند سکه ای که بزنند بر روی فلز بر یهود زده شد. اینها همیشه ذلیلند. الان هم آمریکا اینها را نگه داشته است. در چند روز قبل در مصر که حسنی مبارک جلسه ترتیب داده بود از ۸۰ مملکت دعوت کرد غیر از حماس و فتح که زیر بغل اسرائیل را بگیرند. چون دیدند که اسرائیل در غزه دارد شکست می خورد و به اسرائیل کمک کنند به عنوان صلح بین اعراب و اسرائیل. اینها این طور است که همیشه

ذلیلند و باید کسی زیر بغلشان را بگیرد، اگر نه سقوط می کنند. ﴿ضربت عليهم الذلة والمسكنه و بأؤ بغضب من الله﴾. این آیه ۶۱ سوره بقره است. بعد آیه ۹۰ سوره بقره: ﴿فبأؤ بغضب علی غضب﴾. آیه ۱۱۲ سوره آل عمران: ﴿ضربت عليهم الذلة این ما ثقفوا الا- بحبل من الله و حبل من الناس﴾. آیه ۱۵۲ سوره اعراف: ﴿ان الذين اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم﴾. این هم باز یهود که گوساله را به عنوان معبود اتخاذ کردند. ﴿هل انبئکم بشر من ذلک مثوبه عند الله﴾. در اینجا آیات قبلش درباره یهود مطالبی دارد. یهود به ما ایراد می گرفتند که شما ایمان آوردید ﴿هل تنقمون منا﴾. بدتر از این، این است که اینها ﴿من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت﴾. خداوند لعنتشان کرده، بر آنها غضب کرده از آنها قرده (میمون) قرار داده. این مال جریان یوم السبت است. در قرآن است که به آنها گفته شده بود از طرف پروردگار که در روز شنبه شکار ماهی نکنند. بالاخره حیلۀ ای درست کردند و خداوند در برابر حیلۀ آنها برای شکار ماهی آنها را مسخ کرد. ﴿کونوا قرده خاسئین﴾. به شکل میمون مسخ شدند. چه کسانی خنازیر می باشند؟ بعضی مفسرین مثل تفسیر صافی دارد که خنازیر هم از آنها بود. به دو شکل مسخ شدند؛ به شکل میمون و خنزیر. در تفسیر صافی است که خنازیر کسانی بودند که از حضرت عیسی بودند که گفتند مائده ای از آسمان نازل کن. بعد حضرت عیسی فرمودند نازل می کنیم؛ ولی اگر بخورید

و کفران نعمت کنید بعدا چنین و چنان خواهد شد. مائده نازل شد و عده ای خوردند و کفران نعمت کردند و آنها را خداوند متعال مثل خنزیر مسخ کرد. \square من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القرده و الخنازیر و عبد الطاغوت \square . طاغوت مثل همان عجل و گوساله است که یهود پرستش کردند. این آیه ۶۰ سوره مائده، سوره پنجم قرآن کریم. ببینید چند جای قرآن خداوند غضب بر یهود را، صهیونیست ها را ذکر کرده. در آخر سوره متحنه هم داریم \square لا- تتولوا قوما غضب الله علیهم \square در نماز هم که \square غیر المغضوب علیهم \square که می گوئیم روایت داریم که یکی از مصادیق کامل آن یهود است. گفتیم که تولی غیر از ارتباط است. ارتباط اشکالی ندارد. داد و ستد و رفت و آمد اشکالی ندارد. الان در مملکت ما سفرای زیادی از کفار داریم. ما در آنجا سفیر داریم. تولی با معامله فرق دارد. اگر نداشته باشیم دنیا پیش نمی رود. دنیا به هم مربوط است. ما که نمی توانیم در یک محیط در بسته زندگی کنیم. اما شیفته آنها نباشیم. سابقا این شعر را می گفتند: ایرانی ار بسان اروپائیان نشد ایران زمین، زمین اروپا نمی شود می گفتند ایرانی باید بسان اروپایی شود. یعنی مثل آنها حرف بزنید، مثل آنها غذا بخورید، مثل آنها لباس بپوشید. قرآن این را نهی می کند. غرب گرایی و گرایش به آنها و گفتیم که قرآن می گوید به الله و رسول خدا گرایش پیدا کنید. اما در آن زمان به جای گرایش به اینها آمریکا را کشورهای اروپایی را مثل بت می

پرستیدند. اما معامله رفت و آمد و داد و ستد اشکالی ندارد. □ لا- تتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الاخره كما يئس الكفار من اصحاب القبور□. آنهایی که از آخرت مأیوس شدند یعنی کفاری که ایمان ندارند به خدا و رسول خدا ۹۱ با اینکه پیغمبر ۹ را می شناختند ولی باز هم ایمان نیاوردند، می دانستند که در آخرت عذاب دارند.

اقسام جهاد – دفاع – تولی و تبری کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث دیروز در سوره ممتحنه □ لا- ینهکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین □ که آیه ۸ این سوره بود. در اول سوره همان مطلبی بود که در جاهای متعدد قرآن با تأکید و تشدید بیان شده که تولی کفار حرام است و نباید انجام بگیرد. در تولی کفار، آنها را ولی قرار دادن، زیر سلطه آنها قرار گرفتن دارای مفاسد فراوانی است. اینها بحث شد که آیات متعددی در این موضوع بود. اول سوره هم □ لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء □ مربوط به همین موضوع تولی و نهی از تولی است. اما چند آیه بعد مطلب دیگری است که به تولی مربوط نیست و مربوط به ارتباط است که شما مسلمانها نبایستی در برخورد با کفار به گونه ای برخورد داشته باشید که شما را مظهر خشونت یا اینکه اسلام را دین خشونت تلقی کنند. اسلام دین صفا و محبت و عاطفه و سلم است از این جهت کسانی که با دین شما کاری ندارند و به ضرر شما اقدامی نمی کنند و خوف اقدام به ضرر هم نیست اشکالی ندارد به □ ان

ص: ۸۱۶

تبروهم و تقسطوا الیهم □ نسبت به آنها احسان داشته باشید، قسط و عدل را محور کار خودتان قرار دهید. □ ان الله یحب المقسطین □ این خلاصه بحث دیروز بود. اما مطلبی دیروز مطرح شد و آن اینکه تولی نکنیم، پس باید تبری کنیم که این بحث باید روشن شود که آیا نفی تولی و نهی از تولی مستلزم تبری است یا اینکه نه خیر؟ و اینکه این دو با هم چه نسبتی دارند؟ دو تا مطلب است؛ ما نسبت به کفار تبری که داریم نهی از تولی هم که داشتیم حالا این دو مطلب با هم چه نسبتی دارند؟ اولی که در آن شکی نیست، و نهی از تولی فراوان داریم. آیات متعدد قرآن نهی می کند از اینکه ما آنها را ولی خودمان قرار دهیم چون اگر آنها ولی ما باشند خوف استیلاء فرهنگی، استیلاء سیاسی، استیلاء اقتصادی وجود دارد و مسلمان ها باید جدا از اینکه به هر شکلی زیر بار سلطه قرار بگیرند احتراز کنند. بنابراین در آن مطلب اول که نهی از تولی و نفی از تولی است شکی نداریم این یکی از ملامت قرآنی است که باید انجام شود. اما مسئله تبری، ما تبری قلبی و عملی داریم. نسبت به کفار ما تبری داریم اما تبری قلبی است یعنی اینکه قلباً از هویت و دین آنها بیزاریم ما دین آنها را کفر می دانیم. تولی نکنید به هیچ شکلی اما تبری هم داشته باشید تولی و تبری جزء دین و مذهب ماست. تولی نسبت به مسلمان ها و اولیای خدا داریم و تبری قلبی نسبت به کفار هم داریم. دلیل بر

ص: ۸۱۷

این مطلب زیاد است یکی از خطبه های نهج البلاغه در این مورد است و آن را عرض می کنم تا مطلب روشن شود. حضرت امیر ۷ در کلام ۵۶ نهج البلاغه می فرمایند و من کلام که ۷ لاصحابه، أما انه سيظهر عليكم بعدى رجل رحب البلعوم، مندحق البطن در نهج البلاغه اخبار غيبه هم فراوان است این یکی از اخبار غيبه نهج البلاغه است. آگاه باشید لاصحابه می گفتند سيظهر یعنی سيغلب گاهی ظهر يظهر به معنی غلبه می آید و گاهی به معنی آشکار شدن می آید. فأصبحوا على عدوهم ظاهرين. بعد از من کسی بر شما غالب می شود که رحب البلعوم است. بلعوم به آن مجرای غذا می گویند. در گلوی انسان دو تا لوله وجود دارد یک لوله مجرای آب و غذاست و یک لوله مجرای تنفس و هواست به آن که مجرای آب و غذاست بلعوم می گویند و به آن پشت سری حلقوم می گویند. حضرت می فرمایند: بعد از من شخصی بر شما غالب می شود که گشاده گلوست. منظور معاویه است چون معاویه خیلی غذا می خورده آخرش هم می گفت خسته شدم ولی سیر نشدم این هم به واسطه این است که پیغمبر ۹ درباره اش دعا کرد. پیغمبر شخصی را فرستاد دنبالش نیامد گفتند دارد غذا می خورد، اللهم لا تُشيع بطنه این بود که دعای پیغمبر ۹ درباره اش مستجاب شد و هر چه غذا می خورد سیر نمی شد. رجلی گشاده گلو و مندحق البطن شکمش خیلی جلو آمده بود وقتی که می نشست شکمش روی رانها قرار می گرفت. یا کُل ما یجد آنچه

که گیرش بیاید می خورد و یطلب ما لا یجد آنچه که به دست نمی آورد دنبالش است که به دست بیاورد. فاقتلوه او را بکشید و لن تقتلوه ولی نخواهید کشت. روایتی از پیغمبر ۹ است که اذا رأیتم معاویه علی منبری من بعدی فاقتلوه این روایت ها را با مدرکش در شرح نهج البلاغه فی ظلال است. فی ظلال جلد اول صفحه ۳۰۶ در شرح همین خطبه روایات زیادی با ذکر مدرکش از عامه نقل می کند. شرح این خطبه در خوبی جلد چهارم صفحه ۳۳۸. ابن ابی الحدید جلد چهارم صفحه ۵۴، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۴۸. این چهار شرح معروف و مشهور نسبت به نهج البلاغه است. حالا بقیه خطبه ۵۶ ال- و آنه سیأمرکم بسبی و البراءه منی او شما را امر خواهد کرد به بدگویی از من و اینکه از من تبری بجوید فاما السب فسنونی در اینجا تقیه است می فرمایند اگر شما را امر کرد به سب من سنونی مرا سب کنید فانه لی زکاه و لکم نجاه برای اینکه اگر مرا سب کنید برای من زکات است و باعث می شود ثواب و فضیلت من بیشتر شود و سب کنید نجات پیدا می کنید. خوب این جریان عملی شد، اشخاصی مانند رشید حجری، حجر بن عدی، عمرو بن خزایی، میثم تمار و امثال آنها که یک مرتبه بالاتری را در نظر گرفتند حتی سب هم نکردند و در این راه کشته شدند. امر، امر ارشادی است مولوی نیست آنها شهید شدند اما عده ای هم سب کردند و نجات پیدا کردند. مقام تقیه است چون در قرآن

هم داریم درباره عمار ؑالا- من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان ؑ سمیه مادر عمار را خواستند که به پیغمبر ۹ بد بگوید نگفت و شهید شد که اولین زن شهید در اسلام اوست. پدر عمار، یاسر هم به همین صورت شهید شد اما خود عمار در اینجا از پیغمبر ۹ بیزاری جست، آمد خدمت پیغمبر ۹ اشک ریزان گفت: یا رسول الله هلکت هلا-ک شدم. مادر و پدر من به این صورت کشته شدند ولی من بالاخره تبری جستم حالا نزد شما آمدم. پیغمبر ۹ فرمودند اشکالی ندارد اگر دوباره از شما این کار را خواستند انجام بده. از قرآن هم آیه آمد که ؑالا من اکره و قلبه مطمئنٌ بالایمان ؑ. این تقیه است و اشکالی ندارد. حضرت امیر ۷ می فرمایند و امّی البراءه فلا- تتبرأ و امنی اما از من برائت پیدا نکنید برائت یک امر قلبی است در زبان عملا- برای نجات خودتان، شما سبونی اما از من قلباً هیچ بیزاری نجوید. فانی و ائمت علی الفطره چون من علی هستم و سبقت الی الایمان و الهجره همان طور که عرض کردیم در ۴ شرح که مطالب زیادی در این باره وجود دارد این را به این خاطر عرض کردم که برائت یک امر قلبی است. بنابراین شما باید نسبت به کفار آن برائت قلبی را خودتان را داشته باشید اما عملاً به خاطر آنکه نگویند اسلام یک دین خشن است و اسلام را دین عاطفه و صفا و عدل بدانند با توجه به آیات سوره ممتحنه لازم نیست برائت عملی داشته باشیم. این راجع بحث دیروز بود که تتمه اش لازم بود

این مطالب را ذکر کنیم. بحث ما در این بود که بالا-خره تبعا لامام (رضوان الله علیه) که فروعی را از ایشان خواندیم، اگر خوف از این باشد یا اینکه تحقق پیدا کند استیلاء سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی از کفار نسبت به دول اسلامی یا مسلمانان چه باید کرد؟! این منکر بسیار بزرگی است و باید مسلمان ها با این مبارزه کنند و این را دفع کنند و حتی اگر به یکی از کشورها واقع شود کشورهای دیگر وظیفه دارند که با این برخورد کنند چون اسلام هیچ وقت اجازه نمی دهد که یک مملکت اسلامی یا بیضه اسلام یا مجتمع اسلامی زیر سیطره کفار باشد. حالا یا سیطره فرهنگی باشد یا اقتصادی یا سیاسی باشد. بحث ما در این بود و گفتیم اسلام کاری کرده که از اول جلوی این ها گرفته می شود و این رفع است نه دفع و اینها در نتیجه تولی کفار به وجود می آید. اگر تولی کفار را ما مراقب باشیم، هیچ وقت گرفتار سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی نخواهیم شد. بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع است، اول قاعده "نفی السبیل" بود، دوم همین آیات که درباره نفی تولی بود که عرض شد. حالا ببینیم که مطلب سوم چیست؟ برای اینکه برای ما روشن شود که بحث، بحث بسیار به جایی است و باید انجام بگیرد، از طرفی هم ما باید این را بدانیم که بحث ما با بحث صلاه و طهارت و ... خیلی فرق دارد چون درباره صلاه کتاب زیاد است. جواهر است مدارک است، مسالک است، صلاه حاج آقا رضا

همدانی است، صلاه آقا شیخ کریم حائری است. خوب اینها دیگر آسان می شود، انسان مطالعه می کند بعد بحث می کند و طهارت هم همین طور. اما ما که درباره جهاد بحث می کنیم کتابی نداریم مخصوصا این مطالبی که بنده الان می گویم که اگر سلطه اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی به وجود آمد چه بکنیم؟ سلطه نظامی را که بحث کردیم. در جواهر هم است اما سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی در هیچ کتابی نیست. بنابراین مطالبی که ما عرض می کنیم مطالبی است که خودمان فکر می کنیم در حقیقت یک ابتکار مانند است. از این جهت باید عزیزان بدانند که این مباحث جهاد به این صورت هیچ جا وجود ندارد و هیچ کتابی در این زمینه وجود ندارد. ما خودمان از روی مطالب روایی و قرآن مطالبی به دست می آوریم و می گوئیم. بالاخره این اولین قدم است و ممکن است نواقصی هم وجود داشته باشد. ولی بالاخره این باید در حوزه قم انجام شود. حالا ما دو موضوع را بحث کردیم یکی قاعده نفی السبیل بود یکی هم آیات نهی از تولی بود که در این رابطه عرض شد که بعضی از اینها رفع است و بعضی دفع، موارد فرق می کند. سومین آیه ای که می شود به آن تمسک جست و از تفسیر المیزان هم می شود استفاده کرد این است که \square ولا- ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون \square این آیه ۱۱۳ از سوره هود سوره یازدهم قرآن کریم است که خداوند

نهی می کند مسلمان ها را از اینکه رکون داشته باشند نسبت به ظالمین. معنای رکون یعنی اعتماد، آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در جلد ۱۱ در تفسیر همین آیه دارند که رکون اعتماد عن میل یعنی اعتماد از روی میل و رغبت. خداوند از این نهی کرده، ﴿الذین ظلموا﴾ و لذا می فرمایند با "الی" متعدی شده و نگفته لا ترکنوا علی. ایشان می گویند از این "الی"، رکون عن میل استفاده می شود، ایشان می گویند ﴿الذین ظلموا﴾ با ظالمین فرق دارد کسی که یک ظلمی بکند ولو یک آن، به آن ظالم گفته می شود، در آیه ۱۲۴ سوره بقره آمده که ﴿واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمت فأتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین﴾. در اینجا می گوئیم که یک نفر اگر در عمر خودش یک مرتبه هم ظلم کرده باشد عهد امامت به او نمی رسد. امام باید از اول تا آخر عمرش معصوم باشد، این ﴿الظالمین﴾ است. اما در اینجا ﴿الذین ظلموا﴾ است. این به کسانی نمی گویند که یک دفعه ظلم کرده باشند، اینها در شیوه زندگیشان ظالمین هستند. مثل جباران روزگار و سلطه گران، آیت الله طباطبایی این طور می گویند که قابل توجه هم است. خلاصه می گویند معنی رکون این است که ما دخالت بدهیم به ظالمین در امور دین و دنیای خودمان، خدا از این نهی می کند به اینکه به آنها اعتماد کنیم، با آنها عهد و پیمان ببندیم و آنها را طرفدار و پشتیبان خودمان بدانیم. چون بسیاری از سلطه ها

از همین جا صورت می گیرد که اشخاص با جباران و مستکبران پیمان و قول و قرار می بندند، در نتیجه آن پیمان سلطه ایجاد می شود که الان در دنیا زیاد است. مثلاً پیمان ناتو که یک پیمان سیاسی و نظامی است که بین چند تا از دول برقرار است، کسانی که پیمان و عهد و قرار با ظالمین می بندند ﴿الذین ظلموا﴾ که شیوه کار آنها ظلم است قرآن این را نهی می کند. چون این طور پیمان ها باعث می شود که آنها در کار شما دخالت کنند، در اقتصاد شما در فرهنگ و سیاست شما دخالت می کنند این کم کم باعث سلطه فرهنگی و سیاسی، اقتصادی می شود. بیان آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر این آیه بیان رسایی است. البته ایشان می گویند که گاهی از اوقات در امور دینی این کار انجام می شود حتی گاهی از اوقات عده ای از علما تقرب پیدا می کنند به ظالمین و دین را برای آنها بیان می کنند، اما چیزهایی که به نفع آنها است را می گویند و چیزهایی که به ضرر آنها است را نمی گویند، یا کار آنها را توجیه می کنند. ظالمین گاهی کارهای بسیار بدی انجام می دهند، اما بعضی از وعاظ السلاطین با آنها ارتباط برقرار می کنند و کار آنها را توجیه می کنند. خلاصه کار اینها همه رکون است و قرآن می گوید: ﴿فتمسکم النار﴾ بنابراین می شود گفت برای ما نحن فیه یکی از آیات که می شود استدلال کرد برای جلوگیری از سلطه فرهنگی و سیاسی و

اقتصادی این آیه شریفه سوره هود است. قبلش هم این است ﴿فاستقم كما امرت و من تاب معك﴾ اول به پیغمبر ۹ می گوید شما استقامت داشته باش در کار خودت. شیبینی سوره هود که آیت الله طباطبایی هم در تفسیر المیزان نقل می کند از همین جاست. پیغمبر ۹ از این جهت گفتند شیبینی سوره هود چون در سوره هود امر به استقامت شده بود و استقامت در مشی زندگی به طور مداوم کار آسانی نیست. پشت سر این آیه را هم خواندیم که ﴿ولا ترکونوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون﴾. این آیه هم یکی از آیاتی است که برای بحث ما می شود به آن استدلال کرد. در مورد کلام امام (رضوان الله علیه) که گفتیم فقط ایشان متعرض شده اند، ایشان در اینجا تقریباً ده مسئله را ذکر کرده اند. در دفاع از حوزه اسلام که در همان تحریر الوسیله شان می باشد. ایشان می فرمایند به اینکه لو خیف باید جلویس را گرفت، تحقق پیدا کرد باید از بین برد، ایشان می گویند اگر در یک مملکت هم باشد بر تمام ممالک اسلامی لازم است که قیام کنند و جلوی سلطه فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را بگیرند. منتهی در اینجا باید توجه کنیم به اینکه این همه اش جهاد و برخورد قتالی نیست. باید مسلمان ها اولاً توجه کنند و اهتمام بورزند بر این مسئله، اهتمام که ورزیدند با همدیگر تمام سازو کارها و راهکارها را در نظر بگیرند، امام (رضوان الله علیه) این کار را کردند و قلع

و قمع کردند. سلطه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی هر سه در ایران حاکم بود. برخورد ایشان یک برخوردی نیست که همه اش قتالی باشد، بیدار کردن مردم، تظاهرات مردم، حرکت مردم خلاصه اینها باعث شد که انقلاب صورت پذیرد. امام هم نمی گویند همه اش با قتال برخورد کنید، ارتباطات خودتان را با آنها قطع کنید راه کارها را مورد مطالعه قرار دهید، این کار یک نفر نیست بزرگترین صدمه ای که به عالم اسلام متوجه شد و الان هم هست نبودن وحدت و اتحاد است و الا مسلمان ها همه اگر با هم متحد باشند خیلی کارها می توانند انجام دهند. الان شما ملاحظه می کنید مثلاً قبل از اینکه آن کنفرانس حمایت از فلسطین که در ایران انجام شد، در مصر ۸۰ دولت را جمع کردند یک طوری خواستند اسرائیل را نجات بدهند و صلح ایجاد کنند. بنابراین هر کاری فقط منحصر به قتال و برخورد رزمی نیست. باید مسلمان ها بی توجه نباشند و وحدت داشته باشند و این سلطه ها را برطرف کنند. حالا باید در مورد راهکارها و ساز و کارها مطالعاتی انجام بگیرد و اینکه به چه وسیله ای می شود انجام داد. خلاصه خاموش بودن و بی تفاوت بودن درست نیست و از طرفی هم منحصر به جهاد و برخورد قتالی نیست. دفتر تبیان ۵۰ جلد است کلمات امام را دسته بندی کردند که ۵۰ جلد شده. جلد ۳۱ مربوط به شیطان بزرگ است. در آن جا که مربوط به شیطان بزرگ است ایشان شاید ده، بیست صفحه درباره سلطه اقتصادی بحث کرده که چقدر ایران زیر

سلطه اقتصادی بوده و مخازن ثروت در دست آنها بوده و باید کاری کرد و کار انجام شد و برطرف شد الحمد لله. حالا اینها را مطالعه کنید تا بقیه برای بحث بعدی ان شاء الله.

اقسام جهاد – دفاع – امر به معروف و نهی از منکر کتاب جهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد ما ادله ای که دلالت داشتند بر اینکه اگر استیلاء سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی نسبت به ملت اسلام به وجود آمد را بررسی کردیم. آن ادله اقتضا می کند که بایستی دفاع صورت بگیرد. بعضی از اینها به صورت رفع بود و بعضی به صورت دفع و بعضی هر دو را شامل می شد. عرض کردیم که خلاصه برنامه اسلام طوری تنظیم شده اگر مسلمانان عمل کنند هیچ گاه این استیلاها به وجود نمی آید. یعنی آن چنان که جهاد نظامی باعث می شود عزت اسلامی محفوظ باشد و اگر کسی آن را ترک کند البسه الله ذلا و فقرا فی معیشه. در اقتصاد هم همین طور است در سیاست و فرهنگ نیز به همین صورت است زیرا در اسلام ما اقتصاد کاملی داریم و تمام منابع ثروت که انفال نامیده می شود در اختیار رسول خدا و امام و نائب امام قرار می گیرد و این منابع ثروت بسیار وسیع و زیاد است و تمام معادن و جنگل ها کل ارض لا ربّ لها تمام نیزارها، تمام جبال، بستر رودخانه ها، فضا، دریا خلاصه اینهایی که مالک معین ندارد کلش در ملک پیغمبر و امام و قائم مقام امام است به عنوان انفال. که اگر با برنامه صحیحی از اینها بهره برداری شود اقتصاد کامل می شود. اقتصاد هم در زندگی بسیار مهم است

ص: ۸۲۷

لا معاش له لا معاد له این برنامه اقتصادی اسلام است. اما چون به اینها عمل نشده احتیاجاتی به وجود آمد بعد یک کشوری، یک دولتی محتاج می شود و تحت استیلاء اقتصادی قرار می گیرد. همین طور در سیاست اگر آن مدیریت صحیحی که پیغمبر یا ائمه: یا کسانی که قائم مقام ائمه: و ساسه العباد هستند را در دست داشته باشیم و سیاست صحیح صورت بگیرد دیگر هیچ گاه استیلاء سیاسی از طرف دشمنان اسلام به وجود نمی آید و همین طور از نظر فرهنگ. فرهنگ اسلام معلوم است. اما چون مسلمان ها در طول تاریخ کوتاهی کردند استیلاء سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به وجود آمده. حالا راه رفع اینها چند تا از آنها عرض شد. آخرین راه را هم امروز عرض می کنیم که شاید مهم ترین دلیل هم باشد، امر به معروف و نهی از منکر است که اگر آن طور که اسلام خواسته عمل شود بسیاری از مشکلات حل می شود. امر به معروف و نهی از منکر خیلی وسیع است. معروف یعنی هر چیز که مشروع است و در زندگی مؤثر و صحیح است. منکر یعنی هر چیزی که ناپسند است و در زندگی تأثیرگذار منفی و نامطلوب است. بعضی ها به معروف و منکر کلان توجه نمی کنند و به معروف و منکر جزئی مثل اینکه کسی نماز بخواند یا نخواند توجه می کنند. اما به استبداد، استکبار، این موضوعات کلانی که اگر در مملکتی راه پیدا کند باعث انحطاط و بدبختی و نکبت می شود و معروف های کلانی که اگر عملی شود همه

ص: ۸۲۸

مرفّه و متعالی می شوند کسی زیاد توجه نمی کند و حال اینکه بسیار اعم است، مفهوم معروف و منکر خیلی اعم است. در قرآن کریم آیات زیادی در این موضوعاتی که بحث می کنیم وجود دارد. یکی همان استضعاف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی است برای کشورهای اسلامی. یکی از آیات قرآن آیه ۱۸۶ از سوره آل عمران است ﴿لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اتوا الكتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا﴾ این یک اخبار عجیبی است! قرآن می گوید شما امتحان می شوید و شما از اهل کتاب یهود و نصاری اذیت های فراوانی خواهید دید. شما امتحان خواهید شد درباره اموال و انفس ﴿و لتسمعن﴾ (با تأکید) شما از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری، از مشرکین اذیت فراوانی می شوید. این یک اخبار قرآنی است نسبت به مسلمان ها و هشدار می دهد که بدانند! حالا چه باید کرد؟! ﴿و ان تصبروا و تتقوا فان ذلك من عزم الامور﴾. همان طور که آن روز گفتیم ﴿و ان تصبروا و تتقوا لا یضروکم کیدهم شیئا﴾ علاج را قرآن در همین می داند استقامت و تقوا، در برابر اذیت های مشرکین. در اینجا هم می گوید اراده ای می خواهد که اگر شما صبر کنید و در راستای تقوا حرکت کنید کار حل است. بحث ما در این است که آخرین و مهم ترین دلیل برای جلوگیری و تدافع و دفع استیلاء فرهنگی و سیاسی و اقتصادی جریان امر به معروف و نهی از منکر است. این هم رفع است و هم دفع است. ولی مراد از امر

به معروف و نهی از منکر چیست؟ در جواهر همان جلد ۲۱ که بحث ما در آن است صفحه ۳۸۰ تا ۳۸۳ ایشان می گویند که باید توجه داشت که در امر به معروف و نهی از منکر یک معنای دیگر مراد است. امر یعنی فرمان دادن و نهی یعنی فرمان به طرف نفی و منفی، اما مراد این نیست. مراد از امر به معروف یعنی حمل شخص بر کار خوب. مراد از نهی از منکر یعنی جلوگیری شخص از کار بد، این به قول باشد یا به فعل باشد یا به مقدمات. به هر چیزی که باشد. پس امر یک لفظی است مراد این نیست. بلکه یعنی وادار کردن شخص یا فرد یا جامعه به معروف. وادار کردن یک معنای وسیعی دارد. به هر وسیله ای که شده باید معروف را به وجود آورد، قولا، فعلا یا عملا. نهی از منکر یعنی جلوگیری از کار منکر آن هم به هر وسیله ای که ممکن است. صاحب جواهر می گوید این واجب است و ادله اقامه می کند. یک روایتی است که در وسائل آن را قطعه قطعه کرده که روایت بسیار مهمی است ولی در کتاب امر به معروف که بنده خودم نوشتم می باشد و خواستم بخوانم که ببینیم واقعا چقدر در روایات ما مطالب راهگشا وجود دارد. این روایت در جلد پنجم فروع کافی صفحه ۵۵ است. کافی عن عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد سندتا اینجا خیلی خوب است عن بعض اصحابنا عن بشر بن عبدالله عن ابي عصمه قاضی مرو این دو نفر آخری مجهول الحال اند.

بعض اصحابنا هم اقتضا می کند که خبر مرسل باشد. عن جابر عن ابی جعفر ما دو تا جابر داریم؛ جابر بن عبد الله انصاری که آخرین صحابه ای بود که حضرت باقر را درک کرد، یکی هم جابر جوفی که هر دو خیلی خوبند. جابر جوفی هم مقامش خیلی بالا است. یکون فی الآخر الزمان قومٌ یتَّبِعُ فیهم قومٌ مُرثون در آخر الزمان فرقه ای به وجود می آید که اهل ریا هستند یتقرئون اینها قرآن می خوانند و یتمسکون اهل عبادت هم هستند حدثاء سفهاء تازه به دوران رسیده و سفیه اند لا یوجبون امرأ بمعروف و لا نهیا عن منکر اینها امر به معروف و نهی از منکر را لازم نمی دانند الا اذا امنوا الضرر فقط آنجا که ضرر ندارد امر به معروف و نهی از منکر می کنند یطلبون لانفسهم الرخص و المعاذیر اینها برای خودشان یک بهانه هایی، یک عذرهایی را می خواهند به دست بیاورند. یعنی برای اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند دنبال عذری می گردند. یتبعون زلات العلماء اینها دنبال لغزشهای علما هستند. علماء گاهی می لغزند معصومین افراد معدودی هستند ولی کسی که دنبال کند لغزش های علما را این کار خوبی نیست. عالم نباید بلغزد ولی گاهی اتفاق می افتد. حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین است زله العالم کانکسار السفینه تغرقوا و تغرق لغزش عالم مثل این است که کشتی بشکند؛ هم غرق می کند، هم خودش غرق می شود. عالم با دیگران فرق دارد. اگر یک دوچرخه سواری اشتباه کند؛ خوب می افتد. اما اگر یک راننده ماشین اشتباه کند،

عده ای از سرنشینان ماشین به هلاکت می رسند. هر چه قدر افراد بیشتری دنبال انسان حرکت کنند اشتباه انسان خطر و ضرر بیشتری دارد. اما آخر الزمان کسانی به وجود می آیند که یَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ و فساد عملهم دنبال این هستند از عالمی لغزش ببینند و آن را برای خودشان یک دستاویزی قرار دهند برای اینکه کارهای خلاف خودشان را انجام دهند. یقبلون علی الصلاه و الصیام و کسانی پیدا می شوند که اقبال بر نماز و روزه دارند و ما لا یکلمهم فی نفس و ما لا مال و دنبال عمل هایی هستند که به آنها ضرری نمی رساند. نماز و روزه و این طور چیزها. و لو أُخِّرَتِ الصلاه بسائر ما یعملون بأموالهم و أبدانهم لرفضوها اگر نماز ضرر می رساند همان نماز را هم نمی خواندند. اگر نماز به اموال و اعمالشان ضرر می رساند همان را هم نمی خواندند. كما رفضوا أسمى الفرائض و أشرفها كما اینکه ترک کردند بالاترین فریضه و اشرفش را که امر به معروف و نهی از منکر است. این حدیث را صاحب وسائل قطعه قطعه کرده. یکی از اشکالات و سائل _ که آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) فرمودند و سائل باید تکمیل شود و آن جامع احادیث شیعه نوشته شد _ تقطیع بود که در وسائل به وجود آمده بود. خبر را قطعه قطعه می کند بعد در هر بابی یک مقدار از آن را نقل می کند و حال آنکه انضمام جمله ها به هم صدرأ و ذیلاً گاهی تأثیر در فهم حدیث دارد. ولی صاحب وسائل یکی از کارهایش تقطیع است. در باب

۲ از ابواب امر و نهی در جلد ۱۱ و سائل صفحه ۴۰۳ مقداری را نقل کرده در باب ۳ مقداری را نقل کرده ولی همه خبر را می خوانیم. فرمودند: انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه بها تقام الفرائض به وسیله این فریضه بقیه فرایض انجام می شود. ولی ترک می کنند. ترک که کردند هنالك يتم غضب الله عز و جل عليهم غضب پروردگار را به وجود می آورند فيعمهم بعقابه فيهلك الابرار في دار الفجار دار، دار فجار است، فضا مال فجار است ولی ابرار هم هلاک می شوند. و الصغار في دار الكبار انّ الامر بالمعروف و النهی عن المنکر سبیل الانبياء و منهاج الصلحاء فریضه عظیمه بها تقام الفرائض و تأمن المذاهب و تحلّ المكاسب و تردّ المظالم و تعمر الارض و ينتصف من الاعداء و يستقيم الامر در اینجا هفت خصلت را عرض می کند؛ این فریضه، فریضه عظیمه است. فرایض به وسیله آن اقامه می شوند و راه های زندگی به وسیله آن امنیت پیدا می کنند. راه فکری و مالی هر چه که باشد و کسب ها به وسیله آن حلال می شوند و حقوق پرداخت می شود و سطح زمین آباد می شود و از دشمنان انتقام گرفته می شود این همه خاصیت و اثر در امر به معروف و نهی از منکر وجود دارد. حالا تتمه دارد فأنكروا بقلوبكم این را صاحب جواهر ذکر کرده در همان صفحاتی که عرض کردم، در این زمینه که در امر به معروف و نهی از منکر مراتبی وجود دارد؛ یک مرتبه گفتن و وعظ و نصیحت اول

با ملایمت بعد قدری خشن تر قولاً بعد تا می رسد به ضرب و قتل. در ضرب ایشان می گویند که احتیاجی به اذن فقیه ندارد. از شیخ طوسی نقل می کند که احتیاج به اذن فقیه دارد. اما در جرح و قتل می فرمایند به اذن فقیه احتیاج دارد. این خبر دلالت دارد بر همان ضرب و جرح. می فرمایند به اینکه فانكروا بقلوبكم و الفظوا بالسنتكم اول با دل انسان باید نسبت به آن گناه متنفر باشد. دوم لفظ و زبان و صکو بها جباهم سوم اینکه بگوید به پیشانی کسانی که مرتکب منکرند یا تارک معروف اند و لا- تخافوا فی الله لومه لائم در راه خدا از ملامت کسی نترسید فان اتعظوا و الی الحق رجعوا اگر قبول کردند و به حق برگشتند فلا سیل علیهم [انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغير الحق اولئك لهم عذاب الیم] در اینجا به این آیه استشهاد کرده که این آیه ۴۲ از سوره شوری است. اگر قبول نکردند هنالك فجاهدوهم بأبدانکم به جهاد بپردازید و ابغضوهم بقلوبکم غیر طالبین سلطانا و لا باغین مالاً شما قصدتان خداست نه برای سلطنت خودتان نه به خاطر اینکه مالی به دست بیاورید و لا- مریدین بظلم ظفرا نمی خواهید از راه ظلم غلبه پیدا کنید، از راه انجام وظیفه. حتی یفیئوا الی امر الله و یمضوا علی طاعته قال و اوحی الله عزّ و جلّ الی شعیب النبی صلوات الله علیه انی معذب من قومک مائه الف اربعین الفا من شرارهم و ستین الفا من خیارهم به حضرت شعیب خداوند وحی کرد

که صد هزار نفر از قوم تو را من معذب می کنم. اما به این ترتیب: چهل هزار از بدان و شصت هزار از خوبان. فقال علیه السلام یا ربّ هؤلاء الاشرار فما بال الاخيار گفت پروردگارا! اشرار مستحق عذابند اما اخيار چرا؟ فأوحى الیه عزّ و جلال الیه داهنوا اهل المعاصی و لم یغضبوا الغضبی آنها چون مدافعه کردند با اهل معصیت و به غضب نیامدند. خوب این روایت به این ترتیب که عرض کردیم یکی از روایات امر به معروف و نهی از منکر است. توجه به معروف ها و منکرهای کلان در جامعه خیلی لازم است. توجه به اینها نشده توجه به جزئیات شده. خلاصه کار رسیده به جایی که نسبت به دولت ها و ملت های اسلامی، هم استیلاء فرهنگی، هم سیاسی و هم اقتصادی به وجود آمد و راهش همان است که عرض کردیم. یکی هم همین امر به معروف و نهی از منکر است. صاحب جواهر بعد از ذکر این مطالب که به عرض رسید و مقداری از آن را نیز خودتان مطالعه می کنید در آخر مطلبی گفته که عرض می کنم. ایشان در آخرش دارند که نعم من اعظم افراد الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و اعلاها و اتقنها و اشدّها تأثیرا (این را توجه کنید چون راجع ما طلبه هاست) می خواهد یک چیزی را معرفی کند که مؤثرتر از همه مراتبش است خصوصا بالنسبه الی رؤساء الدین أن یلبس رداء المعروف واجبه و مندوبه و ینزع رداء المنکر محرّمه و مکروهه. می گوید علما اگر ردای معروف را به دوش بگیرند، واجبات و مستحبات

را انجام دهند و ردای منکر را کنار بگذارند چه محرم و چه مکروه، و یستکمل نفسه بالاخلاق الکریمه خودشان و روح خودشان را به اخلاق کریمه آراسته کنند و ینزهها عن الاخلاق الذمیمه و روح خودشان را از اخلاق ذمیمه منزه و مبری کنند فان ذلک منه سبب تامّ لفعل الناس المعروف ... همین عمل را از علماء ببینند همین علت تامه است برای اینکه مردم گرایش به معروف پیدا کنند و منکر را ترک کنند. در حدیثی از امام صادق الملوک حکاماً من الناس و العلماء حکام الی الملوک زمامداران حکامند بر مردم ولی علماء حاکمند بر زمامداران و ملوک. یعنی بالاخره تمام تأثیرها بر می گردد به علماء و اگر همه علماء خوب باشند زمامداران هم مجبورند که خوب باشند. این دو طایفه وقتی که خوب شدند مردم هم همه خوب اند. صنفان من امتی ان صلحا صلح الباقی و ان فسدا فسد الباقی. کلام صاحب جواهر را می خوانیم خصوصاً اذا اکمل ذلک بالمواعظ الحسنه حالاً. علما بعد از اینکه اینطور شدند به مردم موعظه کنند المرغبه و المرهبه ترغیب به کارهای خوب، ترساندن از کارهای بد. فان لكل مقام مقالاً و لكل داء دواء. علما باید روانشناس هم باشند علاوه بر آن باید جامعه شناس هم باشند که چه باید گفت و چه باید کرد. هر مقامی مقالی و هر دایی دواایی دارد. طب النفوس و العقول اشد من طب الابدان بمراتب کثیره شما طیب افکار و عقول هستید. العلم علما علم الابدان و علم الادیان حدیث منسوب به پیغمبر است. نظامی هم می گوید: در ناف دو علم بوی

طیب است آن هر دو فقیه یا طیب است پیغمبر گفته: العلم علمان علم الابدان و علم الادیان بعد ایشان یک نصیحتی می کند می گوید: می باش طیب عیسوی هس اما نه طیب آدمی کش می باش فقیه عبرت اندوز اما نه فقیه حیلت آموز گر هر دو شوی بلند گردی پیش همه ارجمند گردی می کوش به هر ورق که خوانی تا معنی آن درست دانی خلاصه این دو فن، فن مهمی است در میان علم ها. علم ادیان و علم ابدان. صاحب جواهر می گوید طیب نفوس و عقول که ما طلبه ها هستیم این اشد است از طب بدنی. این خیلی مهم تر از آن است. انسان باید خیلی مهارت داشته باشد تا این وظیفه را انجام دهد. و حینند یکون قد جاء بأعلى أفراد الامر بالمعروف اگر کسی از علماء این طور شد آن اعلی مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر را به جا آورده. و نسأل الله التوفيق لهذه المراتب. خلاصه این بحث با توفیق پروردگار به آن اندازه که لازم بود انجام شد که در برابر تهاجم سیاسی و فرهنگی و اقتصادی اسلام چه مطلبی دارد. اسلام در هیچ وقت و در هیچ جایی بحثی نیست که دستوری نداده باشد. دستور همان است که ما عرض کردیم و الحمدلله در ایران از طرف عالمی که دارای همه این صفات بود انجام شد و استیلاء سیاسی، فرهنگی و اقتصادی برطرف شد. الحمدلله تعالی این راهی است که اسلام گفته. بقیه ان شاء الله بعدا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه با توفیق پروردگار متعال بحث درباره اصول و

ص: ۸۳۷

مبانی حکومت علوی و آنچه از نهج البلاغه و از کتب درباره حضرت امیر نوشتند مورد بحث ماست. عرض کردیم که اولین خصیصه، حق مداری است و توجه به خدا و اخلاص است. دوم دقت زیاد درباره بیت المال از لحاظ حراست و حفاظت و صرف در مورد خودش. سوم که مورد بحث اخیر بود مربوط به زهد است. زهد یک بعد روحی و قلبی دارد و یک بعد عملی. تنها ساده زیستی زهد نیست. بلکه زهد اول به قلب مربوط است. وجود انسان و افق زندگی او طوری باشد که انسان توجه به خداوند داشته باشد. و امکاناتی هم در اختیار دارد. و برای جلب خشنودی خداوند و رضای او انسان از لذات و تمتعات و امکاناتی که در اختیار دارد صرف نظر کند. به خاطر خدا و آنها را در مواردی که خشنودی پروردگار را جلب می کند خرج کند. آنچه در اختیار است به عنوان آلات و ابزاری است برای صرف در راه هایی که باعث رضایت خداوند است. در خطبه ۲۰۰ عرض کردیم که حضرت امیر فرمودند إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أُمَّهِ الْعِدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفِهِ النَّاسِ خداوند واجب کرده بر پیشوایان حق که وضع زندگی خودشان را هم طراز ضعیف ترین افراد قرار دهند. در سطح مملکت، افراد فراوانی وجود دارد. دقت شود که آن کسی که از همه ضعیف تر و ناتوان تر است، باید ائمه حق زندگی خودشان را هم سطح زندگی چنین افرادی قرار دهند. مطالب زیادی درباره زهد حضرت امیر وجود دارد که حالا مقدماً چند مورد را برای نمونه عرض می کنیم. در

ص: ۸۳۸

بحار جلد ۴۰ صفحه ۳۳۵ وَ خَرَجَ يَوْمًا إِلَى السُّوقِ حضرت امیر روزی به بازار آمدند وَ مَعَهُ سَيِّفُهُ لِيَبِيعَهُ مِی خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر با اینکه مالک و حاکم حجاز و عراق و قسمتی از ایران و سوریه که الان هر کدام برای خودشان یک سرزمینی است بودند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان خیلی از جاها را اسلام فتح کرد و جزء قلمرو وسیع اسلام شد. حضرت امیر تقریباً ۲۵ سال خانه نشین بودند و در این ۲۵ سال مسلمان ها خیلی از جاها را فتح کرد. ایران را فتح کردند عراق و حجاز و سوریه که بسیاری از آن جزء روم محسوب می شد. حضرت حاکم همه اینها بودند و بیت المال هم در اختیارشان بود اما هیچ گاه از بیت المال ارتزاق نمی کردند. در مدینه زمانی که فرصت داشتند بیل زدند و کار کردند و زحمت کشیدند و مزرعه ای به وجود آوردند که به آن "بیتع" می گفتند و از آنجا مخارج خود را به دست می آوردند و از بیت المال ارتزاق نمی کردند. حالا- از آنجا نرسیده، به همین دلیل می خواستند شمشیر خودشان را بفروشند. حضرت امیر روزی به بازار آمدند فَقَالَ مَنْ يَشْتَرِي مِنِّي هَذَا السَّيْفَ چه کسی از من این شمشیر را می خرد؟ فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ سوگند به پروردگاری که دانه را در دل زمین شکافت لَطَالَ مَا كَشَفْتُ بِهِ الْكَزْبَ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله علیه مدت های طولانی من با این شمشیر غم و اندوه را از چهره پیغمبر زدوده ام. یعنی این شمشیر در

جنگ ها در دست من بوده وَ لَوْ كَانَ عِنْدِي ثَمَنُ إِزَارٍ لَمَا بَعْتُهُ اِگر به اندازه خریدن يك شلوار پول داشتم اين شمشير را نمي فروختم. در همين جلد ۴۰ صفحه ۳۲۵ كَانَ عَلِيٌّ عَ لَا يَأْكُلُ مِمَّا هُنَا حَتَّى يُؤْتَى بِهِ مِنْ ثَمٍّ يَعْنِي الْحِجَازَ حضرت امير از آنچه در اختيار داشتند در عراق و كوفه نمي خوردند تا اينكه از مزرعه اى كه در حجاز به نام يبيع داشتند چيزى برسد و مصرف كنند. در همين جلد صفحه ۳۲۵. الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ قَالَ عَلِيٌّ عَ دَخَلْتُ بِلَادَكُمْ بِأَشْمَالِي هَذِهِ مِنْ دَاخِلِ اَيْنِ شَهْرِ شَدَمٍ بَا اَيْنِ لِبَاسِي كِه دَر تِن دَارَمِ وَ رِحْلَتِي وَ رَا حِلَّتِي رَحَلَه اَن اِنْدَازَه كِه مَسَا فِر هَمْرَا دَا رِد مَانِنْد قَاشَقِي، لِيَوَانِي وَ مَانِنْد اَيْنِهَا وَ رَا حَلَه هَم اَن مَرْكَب. بَا هَمِيْن هَا فِقْطِ وَا رِد شَهْرِ كُوفَه شَدَم هَا هِي فَا اِن اَنَا خَرَجْتُ مِنْ بِلَادِكُمْ بِغَيْرِ مَا دَخَلْتُ فَا اِنِّي مِنَ الْخَائِنِينَ يَك رُوزِي اِ كَر بَخَوَاهِمِ صَرْفِ نَظَرِ كِنَمِ اَز حُكُومَتِ وَ اَز اَيْنِ شَهْرِ بِيروِنِ بَرُومِ اِ كَر غَيْرِ اَز اَيْنِ مَوَا رِدِ چيزِي بَه هَمْرَا دَا شَتَمِ خِيَا نَتِ كَر دِه اَم. دَر هَمِيْن صَفْحَه اِسْتِ كِه تَرَضَّدَ غَدَاءُهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ عَمْرُو وَ بِنِ حَرِيْثِ خَوَاسْتِ بَفَهْمَدِ حُضْرَتِ اَمِيْرِ صَبْحَانَه چَه مِي خَوَا هَدِ بَخُورِدِ فَا تَتْ فِضَّهُ بِجَرَابٍ فَضَه رِفْتِ يَكِ اِنْبَانِي اَوْرِدِ مَخْتُومٍ وَا لِي مَهْرِ بَرِ سَرِ اَن زَدَه شَدَه بُوْدِ فَا خَرَجَ مِنْهُ خُبْرًا مُتَغَيِّرًا خَشِنًا يَكِ تَكِه نَانِ مُتَغَيِّرٍ وَ بَسِيَا رِ خَشِنِ حُضْرَتِ اَمِيْرِ اَز اَن اِنْبَانِ اَوْرِدِنْدِ بِيروِنِ. عَمْرُو رُو كَر دِ بَه فَضَه فَقَالَ عَمْرُو يَا فِضُّهُ لَوْ نَخَلْتِ هَذَا الدَّقِيْقَ وَ طَيِّبْتِيَه اِ كَر اَيْنِ اَرْدِ رَا شَمَا غَرْبَالِ كِنِيْدِ، اَيْنِ

نان نرم تر می شود. قَالَتْ كُنْتُ أَفْعَلُ فَهَانِي فَضَهْ كُفْتُ مِنْ أَيْنِ كَارِ رَامِي كَرْدَمِ حَضْرَتِ امِيرِ جَلُو كِيرِي كَرْدَنْدِ وَ كُنْتُ أَضَعُ فِي جِرَابِهِ طَعَامًا طَيِّبًا مِنْ گَاهِي دَرِ آنِ اَنْبَانِ غِذَايِ پَا كِيزِه مِي كِذَاشْتَمِ فَخْتَمِ جِرَابُهُ وَ حَضْرَتِ مَهْرِ زَدَنْدِ بِهِ آنِ اَنْبَانِ كِه كَسِي چيزِي دَاخِلِ نَكَنْدِ كِه نَرَمِ وَ مَلَايِمِ شُودِ. ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَفَّتَهُ فِي قَضَعِهِ حَضْرَتِ نَانَ رَا تَكِه تَكِه كَرْدَنْدِ دَرِ مِيَانِ كَاسِه اِي وَ صَبَّ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَ مَقْدَارِي آبِ رُوِيَشِ رِيخْتِ ثُمَّ ذَرَّ عَلَيْهِ الْمِلْحَ وَ مَقْدَارِي نَمَكِ رُوِيِ آنِ رِيخْتَنْدِ وَ حَسَرَ عَنْ ذِرَاعِهِ وَ آسْتِيْنِ زَدَنْدِ بَالَا وَ آنِ رَا مِيْلِ كَرْدَدِ. فَلَمَّا فَرَّغَ قَالَ يَا عَمْرُو وَ قَتِي كِه تَمَامِ كَرْدَنْدِ وَ بِهِ عَمْرِ بْنِ حَرِيْثِ فَرْمُودَنْدِ لَقَدْ حَانَتْ هَذِهِ وَ مَدَّ يَدَهُ إِلَى مَحَاسِنِهِ وَ حَسِرَتْ هَذِهِ إِنَّ أَدْخِلَهَا النَّارَ مِنْ أَجْلِ الطَّعَامِ دَسْتِ زَدَنْدِ بِهِ مَحَاسِنِشَانِ وَ كُفْتَنْدِ اَكْرَ مِنْ اَيْنِ مَحَاسِنِ رَا بِهِ وَاسِطِه غِذَا وَ اَرْدِ آتَشِ جَهَنَّمَ كَنْمِ بِهِ اَيْنِ مَحَاسِنِ خُودَمِ زِيَانِ وَ اَرْدِ كَرْدِه اَمِ. وَ اَيْنِ كَافِيَسْتِ بَرَايِ مِنْ. وَ هَذَا يُجْزِيْنِي وَ رَأَهُ عَمْرُو بْنُ حَاتِمِ. عَدِي پَسْرِ حَاتِمِ، حَاتِمِ كِه قَبْلِ اَزِ پِيغَمْبَرِ اَزِ دُنْيَا رَفْتِه بُوْدِ وُلِيِ عَدِي اَمْدِ وَ مُسْلِمَانِ شُدِ وَ اَزِ اصْحَابِ خَاصِ امِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ بُوْدِ. وَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَنَّةٌ دِيْدِ كِه بَيْنِ حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ يَكِ مَشْكِ كُوجَكِ كِهْنِه شَنِه اَسْتِ. فِيْهَا قَرَا حَاقِ اَبِ خَالِصِيِ اَسْتِ وَ كَسِرَاتٍ مِنْ خُبْزِ شَعِيْرٍ وَ مِلْحٍ وَ تَكِه اِيِ اَزِ نَانَ فَقَالَ اِنِّي لَأَرَى لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَتَظَلُّ نَهَارَكَ طَاوِيًا مُجَاهِدًا وَ بِاللَّيْلِ سَاهِرًا مُكَابِدًا اَيْنِ جُورِ چَرَا مِيِ بِيْنِيْمِ

روزها که روزه هستی و به مجاهده مشغولی شبها هم بیداری و مشغول عبادت تَمَّ يَكُونُ هَذَا فَطُورَكَ فَطُورَ شَمَا این باشد؟! فَقَالَ عَلَّلِ النَّفْسَ بِالْقُنُوعِ وَإِلَّا طَلَبَتْ مِنْكَ فَوْقَ مَا يَكْفِيهَا حضرت فرمودند که روح و نفس خود را به قناعت عادت بده و الا بیش از اینکه او را کافی باشد از تو مطالبه می کند. در همین جلد ۴۰ بحار صفحه ۳۲۳ عَنِ الْخِيارِثِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ مَا كَانَ لَيْلَهُ أُهْدِيَ لِي فَاطَمَهُ عَ شَيْءٍ يُنَامُ عَلَيْهِ إِلَّا جِلْدُ كَبْشٍ آن شبی که فاطمه را آوردند حضرت امیر المؤمنین چیزی که رویش بخوابند نبود مگر پوست کبش. اینها مقدمه بود که خیلی زیاد است که در همین جلد ۴۰ خودتان مطالعه فرمایید. چیزی که می خواهم عرض کنم از نهج البلاغه است از کلمات قصار شماره ۷۴ طبق شماره گذاری فیض الاسلام وَ مِنْ خَيْرِ ضَرَّارِ بْنِ ضَمْرَةَ الضُّبَّابِيِّ ضَرَّارِ نَامِي پسر ضمیره هر دو با ضاد است. ضمیره ضبابی _ نام قبیله است. این شخصی از اصحاب خالص حضرت امیر المؤمنین بود. معاویه بعد از اینکه حضرت امیر شهید شدند سعی می کرد که اصحاب امیر المؤمنین را به یک عنوانی به شام جلب کند و می خواست که اشخاصی از کوفه و شام به عراق بیایند و مطالبی می گفتند و تملق و چاپلوسی می کردند و مردم را جمع می کردند تا سلطنت معاویه را تحکیم کنند که امیر المؤمنین این طور و این چنین بوده. نماز نمی خواند و به این دلیل بوده که معاویه با حضرت مبارزه می کرده. گاهی در اینها افرادی از اصحاب خَلَص بودند

آنها آمدند و از حضرت تعریف و تمجید می کردند. این ضرار از آن افراد است ضرار بن ضمیره ضبابی آمد پیش معاویه عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَي مَعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلْتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ معاویه از او سؤال کرد که امیر المؤمنین را برای من توصیف کن. اول معذرت خواست که از من صرف نظر کن ولی معاویه قبول نکرد. ما اول عبارت نهج البلاغه را می خوانیم. بعد در شروح مطالب فراوانی هست. این طور گفت قَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ گفت من شهادت می دهم که دیدم امیر المؤمنین وَ قَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سَيْدُولَهُ شب پرده های خود را آویخته بود (یعنی تاریک شده بود) وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ حضرت امیر در محراب ایستاده بودند قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ محاسن خود را در دست گرفته بودند يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ مانند مار گزیده به خود می پیچید (سلیم) به مار گزیده می گویند. عرب گاهی یک اسم را برای تَفَالٌ می گذارد. مار گزیده نزدیک است که بمیرد اما بهش (سلیم) می گویند که تا آن خطر از بین برود و بلکه نمیرد. يتلمل یعنی به خودش می پیچد (تململ) هم از ماده مَلَّ است مَلَّ— يمل که در شرح خوئی است. مَلَّ به ریگ داغ می گویند کسی که روی ریگ داغ قرار بگیرد، هی به این طرف و آن طرف حرکت می کند. يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ حضرت امیر المؤمنین به خود می پیچید مانند مار گزیده که به خود می پیچد وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ گریه می کرد مانند گریه کسی که اندوهگین باشد وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا

دُنْيَا دنیا را مخاطب قرار می داد این را از این جهت ما مطرح می کنیم که حضرت با دنیا حرف می زند یعنی یک مجاز است؟! دنیا را تنزیل می کند منزله کسی که بشنود، آن را مخاطب قرار می دهد؟! این است گاهی، گاهی ما وارد یک خرابه می شویم و با آن خرابه حرف می زنیم با در و دیوار یک جایی حرف می زنیم؛ تنزیل می کنیم آن خرابه یا در و دیوار را به عنوان کسی که شنوا باشد این مجاز است. اول یک تنزیلی صورت می گیرد بعد این صحبت انجام می شود. تشبیه است و تنزیل. این که در چند جا داریم حضرت با دنیا حرف می زند به این صورت بوده یا اینکه نه خیر برای حضرت دنیا مجسم است؟! ما دو مطلب داریم که اگر فرصت باشد باید در هر دو بحث شود. یکی تجسم اعمال است اصلاً در روز قیامت نعمت و ثواب و عذاب به چه صورت است؟ اعمالی انسان در دنیا انجام می دهد در آخرت مسلماً نتایج این اعمال را دریافت می کند ولی علما در علم کلام سه جور تصور کردند. بنده هم سابقاً که مقالات می نوشتم در مجله پاسدار اسلام، آیا آن عذابها یا ثواب هایی که متفرع می شود بر عمل قراردادی است؟ چون گاهی بعضی از عذابها قراردادی است. دولت تعیین می کند که هر که از چراغ قرمز رد شود باید اینقدر بدهد این قراردادی است. امروز این طور می گوید فردا یک چیز دیگر می گوید بعضی از مجازات ها به این صورت است یعنی

کسانی که حکومت‌ها در دستشان است می‌نشینند و یک مجازات‌هایی در برابر اعمال جعل می‌کنند این اعتباری است. آیا این چنین است بهشت و جهنم در برابر اعمال ما یک چیزی قراردادی است؟ خداوند این طور اعتبار کرده؟! این یک احتمال و احتمال دیگر این که نه این یک چیز قراردادی نیست بلکه این نتیجه‌ی عمل است مثل حاصل که نتیجه‌ی بذراست. شما یک تخمی در جایی می‌کارید آن تخم نمو می‌کند می‌شود یک درخت. هر که تخم خار کارد در جهان هان هان آن را مجو در گل‌ستان یکی تخم گل می‌کارد گل به دست می‌آید و یکی تخم خار می‌کارد خار بدست می‌آید. به این صورت است؟! این قراردادی و اعتباری محض نیست بلکه رابطه علت و معلولی و سبب و مسببی است. رابطه مُعَدِّ و مُعَيَّد. یک این چنین رابطه‌ای این هم یک احتمال است. احتمال آخری این است که نه خیر اصلاً خود عمل مجسم می‌شود؛ منتهی عمل دو چهره دارد؛ در دنیا چهره زکات و روزه و نماز و حج است و چهره‌اش چهره‌ی دروغ و ظلم و غیبت است ولی همین عمل در آخرت تجسم پیدا می‌کند به صورت عذاب اگر عمل بد باشد و به صورت نعمت اگر عمل خوب باشد. این سومین تجسم اعمال است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان این را اختیار کردند چون ایشان می‌گویند که (اليوم تجزون ما كنتم تعملون) امثال این‌ها در قرآن زیاد است اصلاً (ما كنتم تعملون)

جزای شما همان عمل شماست. از این قبیل عبارت ها. مثلا روزی که (عملت من خیر محضرا) همان عمل حاضر است از آیات این طور استناد کردند. آیت الله شهید مطهری هم در عدل الهی همین را اختیار کرده اند. این بحث تجسم اعمال است. بحث دیگر این است که آیا می شود که دنیا مجسم باشد که ائمه دنیا را ببینند ما در روایت ها داریم که در روز قیامت قرآن به " احسن صوره " حاضر می شود و مورد غبطه ی انبیاء و شهدا واقع می شود که این کیست که به احسن صوره حاضر شده؟! بعد می گوید من قرآنم. کسانی که مرا خواندند و عمل کردند او بهشتی و آن هایی که عمل نکردند این چنین اند. مثلا ماه رمضان یا روز حضور پیدا می کنند. از این موارد زیاد داریم. در مکاسب محرمه شیخ انصاری در بحث تولی من قبل الظالم که بحث کرده در اواخر مکاسب محرمه قبل از بیع در آنجا ایشان این بحث را پیش کشیدند. _این خیلی برای ما مهم است_ ایشان نوشتند که در اهواز وقتی نجاشی والی آنجا شد و از شیعیان خاص امام صادق بود نامه ای نوشت به امام صادق انی ابتلیت من مبتلا شدم به ولایت اهواز. برای من دستوری صادر کنید تا در حکومت خودم به آن دستور عمل کنم. شیخ انصاری این را در دو سه صفحه ذکر کرده. امام صادق جواب می دهند. ما دو نفر را داریم که ولایت پیدا کردند امام برایشان نامه نوشته یکی مالکک اشتر است که حضرت امیرالمومنین برایش نامه نوشتند نامه ۵۳ نهج

البلاغه که طولانی ترین نامه در نهج البلاغه است. وقتی که مالک حاکم مصر شد البته آن به صورت یک برنامه ی جامع حکومتی الان هم در سازمان ملل وجود دارد. حضرت امیر خیلی متأثر شدند از این که مالک در راه شهید شد و می گفتند آن نامه چه طور شد؟ بالاخره بعداً به دست ما افتاده. دوم نامه امام صادق به نجاشی بود که شیخ انصاری هم در آنجا نقل کرده به عنوان خاتمه، که این نامه است. یعنی نجاشی از امام صادق خواسته که من مبتلا شدم به حکومت اهواز. برای من شما یک نامه ای بنویسید که برنامه ی حکومتی من چه طور باشد؟ حضرت می فرمایند: فسرنی ذلک، و سائنی از یک طرف خوشحال شدم از این که مثل تو انسانی در صدر یک حکومت قرار بگیرد و از این جهت من ناراحت شدم که نکند تو لغزشی پیدا کنی که لغزش شماها بسیار سخت و گران تمام می شود. مطالب زیادی ذکر کردند که اگر یک وقتی، وقت کنیم آن را می خوانیم. بعد در آن جا دارد که امام صادق مطلبی را برای نجاشی از پدرشان امام باقر و ایشان از امام سجاد ذکر می کنند که سیدالشهدا وقتی که خواستند برای عراق بروند ابن عباس آمد و گفت که عراق معلوم است و مردم کوفه معلومند، شما به آن جا بروید معلوم نیست که به وعده های خودشان عمل کنند و امام حسین به ابن عباس فرمودند که پدر من حضرت امیرالمومنین زمانی که در فدک مشغول کار بودند دنیا در آن جا مجسم شد یعنی دنیا

را دیدند. آن جا با دنیا حرف زدند یا دنیا غری غیری قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فيها امثال این ها که دنیا به صورت یک شخصی که در آن جا است که به صورت "بینه" که زیباترین زنان عرب بود ظاهر شد. گفت یا علی چرا در فدک زحمت می کشی و کار می کنی؟ بیا من را به عنوان همسر خود بگیر من تو را مستغنی می کنم. خوب حضرت شناختند که این دنیاست. حضرت به او فرمودند که من از تو مستغنی هستم یا دنیا غری غیری قد طلقتك ثلاثا لا رجعه فيها خلاصه این مطلب بر این است که این جا که می خواهیم عرض کنیم خطاب امیر المؤمنین یا دنیا یا دنیا را نمی توانیم این را حمل بر مجاز کنیم. در نظر ایشان دنیا مجسم و حاضر و با او حرف می زند. خلاصه در آن جا ضرار به معاویه می گوید که دیدم شبی یتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِلَيْكَ عَنِّي أَبِي تَعَرَّضْتُ شَوْقَ خُودِ رَا بَه طَرَفٍ مِّنْ مَتَوَجَّهٍ كَرْدِي إِلَيْكَ يَعْنِي أَمْ شَدِي مِّنْ شَوْقٍ تَشَوَّقْتِ شَوْقَ خُودِ رَا بَه طَرَفٍ مِّنْ مَتَوَجَّهٍ كَرْدِي لَمَّا حَانَ حِينُكَ وَقْتَ أَنْ نِيسْتِ كَه بَتَوَانِي مَرَا فَرِيبَ دَهِي هَيَّهَاتَ غُرِّي غَيْرِي لَمَّا حَاجَجَه لِي فَيْكَ قَدْ طَلَّقْتِكِ ثَلَاثًا لَا رَجْعَه فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ زَنْدَگِي تُو بَسِيَارٌ كُوتَاهُ اسْتِ، آمْرَزْش تُو بَسِيَارٌ كَمُ اسْتِ، آرْزُوها دَر تُو بَسِيَارٌ نَاجِيزٌ اسْتِ. آه مِنْ قَلِّهِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ

وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ. آدرس این بحث نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۷۴، ابن ابی الحدید جلد ۱۸ صفحه ۲۲۶، ابن ابی الحدید دارد که وقتی ضرار این طور توصیف کرد معاویه و همه گریه کردند، عظمت امیرالمومنین را طوری توصیف کرد که همه گریه کردند. بعد گفت یا ضرار فکیف حزنتک علیه حالا که امیرالمومنین شهید شد حزن تو در چه حد است قال حزن من ذبح ولدها فی حجرها مثل مادری که فرزندش را در آغوشش سر ببرند چه طور آن مادر ناراحت می شود من هم آن مقدار محزون هستم. شرح خوئی جلد ۲۱ صفحه ۱۱۱، بحرانی جلد ۵ صفحه ۲۷۶، فی ظلال جلد ۵ صفحه ۲۵۸. بقیه انشاءالله برای بعد.

مربطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از مباحث مهم جهاد مسئله ی رباط است. یعنی مرزرداری. که فقهای ما در کتاب جهاد به عنوان مربوطه یا رباط ذکر کردند. رباط لغتاً به معنای این است که انسان مرزی در نظر می گیرد. در آن مرزی که آن طرف دشمن وجود دارد. برای خاطر اینکه دشمن به این طرف مرز نفوذ نکند و داخل نشود در مرز مراقب است. به این می گویند مرزبندی و مرزرداری و رباط. این یکی از مباحث مهم کتاب جهاد است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ ذکر کرده. تبعاً للشرايع و شرح شرايع است و کتابهای دیگر. اولاً بحث این است که تبعاً لجواهر آیا رباط، مربوطه، مرز آبی، مرز خاکی، مرز هوایی، این حفظ مرز و مرزرداری و سنگرداری در مرز این آیا مستحب است یا واجب است. حالا ما اول قول فقها را نقل می کنیم. صاحب جواهر گفته به اینکه

ص: ۸۴۹

این مستحب است. بلکه می گوید "بلا خلافٍ اجدُ". من اختلافی در این پیدا نمی کنم. که مربوطه مستحب است. بعد هم یک قولی از بعضی نقل کرده که نه واجب است. اما خودش می گوید به اینکه مستحب است. بعداً رفته رفته قولی از شیخ طوسی نقل می کند که در زمان غیبت امام اصلاً مستحب هم نیست. عرض کردیم که آن برداشت و کیفیت بحثی که ما داشتیم با کیفیت بحثی که اینها دارند خیلی فرق دارد. بیشتر اقوال مبتنی بر این است که در زمان غیبت امام اصلاً جهاد واجب نیست. کسانی که در زمان غیبت امام معصوم اصلاً جهاد را واجب نمی دانند اینها مثل این است که این جهاد را و کیفیت برخورد با دشمن را متعطل می دانند، تا امام زمان ظهور کند. که صاحب تذکره، علامه اجماع نقل کرد. قبلاً خواندیم در آن بحث جهاد که متوقف بر وجود امام عادل است. آنجا گفتیم صاحب ریاض و علامه در تذکره ادعای اجماع کردند بر اینکه در زمان غیبت امام زمان اصلاً جهاد وجوب ندارد. بله دفاع هست. اگر حمله کردند، ما باید جواب بدهیم؛ اما جهاد وجود ندارد. بنا بر این مبنا و این طور برداشت اینها جهاد را واجب نمی دانند. مربوطه را هم که یک شأنی از شئون جهاد است، آن را هم واجب نمی دانند، لازم نمی دانند. بعد بحث کردند حالا که واجب نیست آیا مستحب هست یا مستحب نیست. در این بحث کردند. صاحب جواهر اختیار کرده استجاب را در صفحه ۳۸ از جلد ۲۱ و می گوید که "بلا خلاف اجدُ" مستحب

ص: ۸۵۰

است. دلیلش را بعداً می‌گوییم. بعد قولی هم نقل کرده از شیخ طوسی در نهاییه که اصلاً در زمان غیبت امام معصوم مستحب هم نیست و اینها، این قولی است که نقل کرده. از لحاظ اقوال اینها متطابقند به اینکه مستحب است. آنها دلیلشان چی هست. باید ما دلیلها را در نظر بگیریم. به نظر ما دلیلی از آیات قرآن داریم. دلیلی از روایات داریم. دلیلی از عقل داریم. اما دلیلی از آیات قرآن سه آیا با این موضوع ارتباط دارد. یکی آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران که آخرین آیه از سوره ی آل عمران است. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** آیه ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، سوره ی سوم قرآن مجید، آخرین آیه است از این سوره. مفسرین در تفسیر آیه اختلاف شدید دارند. مخصوصاً در کلمه ی "رابطوا"، "رابطوا" آیا با بحث ما ارتباط دارد. بحث ما در رابطه است دیگر. آیا کلمه ی "رابطوا" در این آیه با بحث ما ارتباط دارد یا ندارد؟ آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "رابطوا" را طوری بحث کرده که هیچ ارتباطی به جهاد ندارد. عجیب این است که ۴۰ صفحه، آیت الله طباطبایی در این آیه بحث کرده. ممکن است سؤال کنید چطور ۴۰ صفحه در این آیه بحث کرده. در این عنوان کرده "رابطوا" یعنی با هم ارتباط داشته باشید. "رابطوا" به معنای ارتباط و "اصبروا" یعنی صبر کنید. صبر بر ترک معصیت، صبر در مقابل مصیبت، صبر در اداء فرائض. روایات زیاد ما صبر را به سه قسمت تقسیم

می کند. تحمل انسان داشته باشد در برابر مشکلات. اداء فرائض مشکلات دارد. این یک جور صبر است. دیگر صبر در مصائب. این هم یک جور است. مصیبتها فشار می آورد به انسان، باید تحمل داشته باشد، صبر کند. یکی هم صبر بر ترک محرمات و اینها. ترک گناهان. این معنی "اصبروا" است. "اصبروا" حکم "کل فرد فرد" است. فرد فرد را می گوید. هر فردی وظیفه دارد که صبر کند در این مراحل که عرض شد. اما "صابروا" این است که صبرها را با هم هماهنگ کنید. چون اگر شما صبر کنید و من صبر نکنم بالاخره آن اجتماع منظم به هم می خورد. "صابروا" یعنی علاوه بر اینکه "کل فرد فرد" صبر کند، صبرها را با هم هماهنگ کنید تا مقصود اصلی به وجود بیاید. این هم معنی "صابروا" است. که باب مفاعله بین اثنین "صابروا" صبرها را با هم هماهنگ کنید. هر فرد فردی علاوه بر آن وظیفه دارد، یک وظیفه ای هم داریم ما، وظیفه اجتماعی که صبرها را با هم هماهنگ کنیم متطابق کنیم. بعد "رابطوا"، این را چه طور معنا کنیم. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان "رابطوا" را، آدرسش را هم عرض کنم خدمت محترمتان، "رابطوا" را ایشان در جلد چهارم المیزان از صفحه ۹۷ تا صفحه صد و چند که ۴۰ صفحه تقریباً می شود در "رابطوا" بحث کرده. البته بحثها گاهی آیت الله طباطبایی بعضی از مطالبش با تفسیر آیه متطابق نیست. آیه یک مناسبتی دارد. "رابطوا" یعنی بین هم رابطه ایجاد کنید. با هم مرتبط باشید. افراد جامعه برای تشکیل یک جامعه ی منظم باید

با هم ارتباط داشته باشند. نحوه ی ارتباط را ایشان آمده در چهل صفحه بحث کرده. شانزده مطلب ذکر کرده. ایشان هیچ روایتی نقل نکرده. "رابطوا" به همان معنایی که عرض می کنم. شانزده مطلب ذکر کرده. مطالعه اش بسیار مفید است. به مناسبت ذکر کرده. یکی از آنها مثلاً ولایت فقیه است. اجتماع لازم است و چنین باشد و در رأس اجتماع باید یک فقیهی باشد و چه باشد و در این جا خیلی انتقاد از غربگرایی از آن وقتی که مسلمانها رعایت نکردند آن رابطه اجتماعی و اسلامی را و این باعث شد که اسلام ضعیف شد و مسلمانها ضعیف شدند. خلاصه ۱۶ مطلب در ۴۰ صفحه ایشان، خودش می تواند یک کتابی باشد. مطالب بسیار مفید است. روی آن اطلاعات وسیعی که ایشان دارد، ۴۰ صفحه ایشان در تفسیر این آیه بحث کرده. اما ربطی به "ما نحن فیه" ندارد. که راجع به جهاد باشد و آن ربطی که مورد بحث ما است ربطی نداده ایشان. "رابطوا" به معنی لغوی یعنی با همدیگر ارتباط داشته باشید. کیفیت ارتباط چون متفاوت و مختلف است در این بحث کرده. قول مفسرین را می گوئیم. این تفسیر آیت الله طباطبایی است. البته وقتی بحث روایی می رود، بحث راجع به روایت را ذکر می کنیم. اما در بحث خودش، بحث تفسیری در این ۴۰ صفحه هیچ ارتباطی به کتاب جهاد نداده. به بحث ما مربوط نبود. این کلام آیت الله طباطبایی است. اما در تفسیر مجمع البیان، ایشان برعکس می گوید که "رابطوا" یعنی "رابطوا عدوکم". نه خیر "اصبروا" در اداء وظیفه ی خودتان، "صابروا"

در مقابل عدو، همین طور "رابطوا عدو". مجمع البیان هم آدرس نوشته باشم خدمتتان عرض کنم. جلد دوم ده جلدی است. مجمع البیان چند جور چاپ شده است. آن چه که پیش بنده است ده جلد است. مجمع البیان ده جلدی، جلد دوم صفحه ۵۷۳. صاحب مجمع البیان ایشان این جور نوشته اول اللغه، بعد المعنا، گاهی الاعراب. خوب در لغت می گوید که "اصل الرباط"، اصل رباط ارتباط الخیل للعدو. اینکه ما اسب را ببندیم و نگهداری کنیم، برای مقابله با دشمن. اصل رباط را این می گوید لغتاً. اما استعمال فی کل مقیم فی ثغر بعد استعمال شده که مر کس در مرز اقامت کند برای دفع دشمن به آن می گویند مرزبندی و مرزداری و رباط. ایشان آمده است، عرض کنم به اینکه می گوید آیات قبل را اگر در نظر بگیریم مربوط به اقوال مومنین و اقوال کافرین است و خداوند می خواهد نتیجه بگیرد یعنی نتیجه ی سوره ی آل عمران این است. یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون نتیجه این است. می گوید صبر، می گوید در معنا، چند تا معنا دارد آیه. احتمال چند وجه دارد. اما می گوید صبر بر اینکه بر اداء فرائض، "صابروا" لزوم دین در جهاد. "رابطوا" معنایش همان مرزداری در برابر دشمن است. وَ رُوی عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ می گوید این معنا که ما می گوئیم "رابطوا" به معنی مرزداری در برابر دشمن، از حضرت باقر نقل شده. و می گوید این قول، قول اقرب است و اول است. پس بنابراین "رابطوا" را مجمع

البیان به همان بحث ما که مزداری در برابر دشمن. اینطور معنا می کند. این مجمع البیان است. ما یک تفسیر داریم به نام تفسیر برهان. در حقیقت ما دو جور تفسیر داریم. یک تفسیر داریم که آیات قرآن تفسیر می شود. خیلی نظر به اخبار اهل بیت ندارد. این یک جور تفسیر است. آیت الله طباطبایی جدا کرده. اول بحث می کند بعد بحث روایی را می گوید. بعضی اصلاً نظر ندارند. خود لغت هر چی اقتضا می کند، آیات را اون جور تفسیر می کنند. یک جور تفسیر، این جور تفسیر است. یک جور تفسیر نظر دارد به اخبار اهل بیت:، از جمله کتابهای در این قسمت مهم، تفسیر برهان است. در تفسیر برهان ۱۲۰۰ روایت وجود دارد. ایشان عنایت دارد به اینکه آیات قرآن را با اخبار اهل بیت: که قرآن "نزل فی بیتهم" تفسیر کند. تفسیر برهان در چند جلد چاپ شده. سابقاً سه، چهار جلد، ده، دوازده جلد در پاورق هم مدارک نوشته. این تفسیر برهان یک مزیت دیگر هم دارد. و آن این است که ما روایات را سعی می کنیم که مسنداً نقل کنیم. تفسیر صافی سند را حذف می کند. نور الثقلین سند را حذف می کند. اما تفسیر برهان آن اندازه که ممکن بوده سعی کرده با سند نقل کند و ۱۲۰۰ روایت در تفسیر برهان وجود دارد. ببینیم حالا ایشان چه می گویند. معنی آیه. تفسیر برهان جلد دوم صفحه ۱۴۹. ایشان شانزده خبر در تفسیر این آیه ذکر کرده. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

شانزده خبر ذکر کرده. جلد دوم صفحه ۱۴۹ تا ۱۵۲. حالا بعضی هایش را می خوانیم. خبر دوم عن ابي عبد الله اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الأئمة : "رابطوا" را بیشتر روایات این است که ارتباط با ائمه داشته باشید. به آن رابطه که ما مرزداري کنیم در برابر دشمن تفسیر نکرده. روایات ما که ایشان نقل می کنند، همه اش "رابطوا" با ائمه :: خبر دوم اصبروا على الفرائض و صابروا على المصائب و رابطوا على الأئمة : خبر چهارم آن ابي عبد الله بود. این از امام باقر اصبروا على أداء الفرائض، و صابروا عدوكم، و رابطوا إمامكم المنتظر این خبر چهارم حضرت باقر ارتباط با امام زمان داشته باشید. خبر ششم از ابي عبدالله اصبروا على المصائب، و صابروا على الفرائض، و رابطوا على الأئمة : خبر هشتم از ابي عبدالله اصبروا على دينكم، و صابروا على عدوكم ممن يخالفكم، و رابطوا إمامكم، و اتقوا الله فيما أمركم به، و افترض عليكم. خبر یازدهم باز ابي عبدالله رابطوا إمامكم خوب این اخباری که در تفسیر برهان است به همین ترتیب است. در تفسیر برهان "رابطوا" را همه را زده به اهل بیت :: یا امام منتظر یا ائمه : به آنها ارتباط داده. ملا حظة می کنید که چقدر تفاوت می شود. آیت الله طباطبایی اصلاً هیچ ارتباطی نمی دهد حتی با جهاد هم. مسلمانها باید با همدیگر ارتباط داشته باشند. ولی درباره ی کیفیت ارتباط ۴۰ صفحه بحث می کند. و ۱۶ مطلب ذکر می کند. مجمع البیان می گوید نه خیر "رابطوا" یعنی

در باب جهاد. مرزداري كنيد در برابر دشمن و جلوي نفوذ دشمن را بر كشورهاي اسلامي بگيريد و خيلي مطلب هم مهم است. براي خاطر مرزداري. چه مرز آبي، چه مرز خاكي، چه مرز هوايي. از آنجا ها نفوذ مي كند اول. خيلي مهم است. مجمع البيان اين طور معنا مي كند. تفسير صافي هم كه آن هم عنايت دارد به اخبار ائمه : خلاصه ي تفسير برهان را ذكر کرده. كه "رابطوا" يعني با اهل بيت : ارتباط داشته باشيد. اين هم تفسير برهان. اين نسبت به اين آيه كه بنا بر قول مجمع البيان اين آيه درباره ي بحث ماست كه در برابر دشمن مرزداري داشته باشيد. البته آنچه بنده عرض مي كنم يك نمونه اي از بحث است. آنقدر فرصت مراجعات به تفسير همگاني ندارم. ما براي نمونه گفتيم كه تفسير مجمع البيان اين است. تفسير برهان آن است. تفسير صافي آن است. تفسير الميزان اين است. بلكه تبیان شیخ طوسی خیلی مهم است. تفاسیر دیگر خیلی مهم هستند. مراجعه كنيد. مخصوصاً بعضي ها معتقدند كه مجمع البيان خلاصه ي تبیان شیخ طوسی است. چون شیخ طوسی تفسيرش قطورتر است و بيشر است. مجمع البيان خيلي ارتباط دارد با تبیان. من فرصت نكردم براي مراجعه ي به تفسير تبیان كه شیخ طوسی چه مي گویند. ما همين قدر عرض كرديم كه در آيه بنا بر قول صاحب مجمع البيان به بحث ما مربوط است كه "رابطوا" يعني در برابر دشمن مرزداري مهمي داشته باشيد تا راه نفوذ دشمن را بگيريد. خودمان هم كه عرض مي كنيم. بعداً عرض خواهيم كرد. آيه دوم

از قرآن مربوط به مزداری. همان آیه ای است که یک وقتی، یک مقداری در آن ما بحث کردیم. آن بحث آن بود که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ و پشت سرش فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا مربوط به جهاد است که آمادگی خودتان را برای دفاع از دشمن حفظ کنید. این خیلی مهم است. ما قبلاً بحث کردیم که این حفظ آمادگی در برابر دشمن به چه کیفیت بایستی باشد. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَأَنْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ اَنْفِرُوا جَمِيعًا آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء است. این آیه خیلی مهم است. درس بسیار بزرگی دارد. آمادگی خودتان را از همه جهت حفظ کنید. دستور جامع، همه جانبه در همه ی قرون و اعصار برای حفظ امنیت خود و دفاع از کیان و قدرت اسلام و مسلمین. گفتیم یک آمادگی، آمادگی علمی است. برای خاطر اینکه سابقاً با شمشیر و اینها جنگ می شد در هر زمان آمادگی یک طور است. آمادگی رزمی با علوم روز همیشه تفاوت می کند. تحقیقات و فن آوری، پیشرفتهای علمی اینها همه باید در نظر باشد برای آمادگی علمی در برابر دشمن. دشمن روز به روز تجهیزات مدرن تری به وجود می آورد. شما هم باید آمادگی علمی داشته باشید تا بتوانید در برابر دشمن آن نقش خودتان را ایفا کنید. این آمادگی علمی است. دوم آمادگی روحی است. یعنی انسان از لحاظ فرهنگ شهادت طلبی و جهاد، روحیه ی جهاد داشته باشد، روحیه ی برخورد داشته باشد. این هم خیلی مهم است. حدیثی عرض کردیم از پیغمبر من مات و لم یغز و لم

یحدث نفسه بالغزو مات علی شعبه من النفاق هر کس که به جبهه نرفته و یا خودش را آماده نکرده برای رفتن، بمیرد یک مقداری از نفاق در روحیه ی این هست. انسان کامل آن است یا به جنگ رفته باشد یا خودش را آماده کند برای رفتن به جهاد. البته این هر چه قدر قوی تر باشد. مثل حسین فهمیده ها باشد. حماسه باشد. خوب شدیدتر است. این آمادگی روحی بهش می گوئیم. آن هم آمادگی علمی است. این دومی آمادگی روحی خود شخص است. سوم آمادگی تسلیحاتی و تجهیزاتی. خوب این هم خیلی مهم است. آمادگی اطلاعاتی، یعنی از نقشه های دشمن در جنگ از همه جهت ما مطلع باشیم. این آمادگی اطلاعاتی است. خیلی مهم است. مثلاً من باید بدانم که دشمن اگر بخواهد حمله کند، از کجا حمله می کند، از کجا برای هواپیمایش بنزین می گیرد، از کجا چی می کند. تمام راهکارهایی که ممکن است دشمن از آن راهها نفوذ کند، تمام راهکارها را ما باید قبلاً داشته باشیم آمادگی اطلاعاتی به این می گوئیم. دیگر آمادگی تمرینی و بدنی است. هر فردی، حالا بعداً ما باید بحث سبق و رمایه را بحث کنیم. سبق و رمایه بیخود نبوده. افراد باید آمادگی بدنی و تمرینی داشته باشند. هر کسی، امام (رضوان الله علیه) فرمودند که ما ارتش بیست میلیونی، سی میلیونی داریم. یعنی همه ی افراد بروند و یاد بگیرند. حتی ما طلبه ها هم لازم است که برویم و این کار را بکنیم. همهی افراد بروند و یاد بگیرند و آمادگی تمرینی داشته باشند.

"خذوا حذرکم" من جمیع

جهت باید باشد. این هم یک نوع آمادگی است. آمادگی بعدی می شود آمادگی مرزی. آمادگی علمی، آمادگی روحی، آمادگی تجهیزاتی، آمادگی اطلاعاتی، آمادگی بدنی و تمرینی، یکی هم آمادگی مرزی. الان الحمد لله تعالی مرزهای ما مرزبانهای ما قوی هستند که دشمن قدرت ندارد. هم آبی، هم خاکی، هم هوایی. خُذُوا حِذْرَكُمْ می شود به این آیه که امر است و مفید و خوب، استدلال کرد برای وجوب رباط. ما معتقدیم به وجوب رباط نه استحباب. واجب است که این کار انجام شود در برابر دشمن هایی که ما داریم. در هر زمانی همین طور است. آمادگی خیلی مهم است. مرزبانی خیلی مهم است. این هم دوم. این آیه، آیه ی ۷۱ از سوره ی ۴ سوره ی نساء بود. آیه ی سوم که میرزای قمی در "جامع الشتا" آن را ذکر کرده. به نظر ما آن هم دلالت دارد بر این مطلب. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ این آیه ی شریفه که می گوید آماده کنید در برابر دشمن. وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ آن اندازه قوه و قدرت دارید، همه ی اینها را آماده کنید در برابر دشمن. وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ را ایشان، میرزای قمی می گوید بعضی ها این طور تفسیر کردند. یعنی اسبها را، مرکبها را در مرزها ببندید، آماده نگه دارید در حدی که تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ اصلاً خود همین مطلب دشمن را عقب می زند. دشمن باید از شما احساس ترس کند. احساس در حدی باید باشد که همیشه دشمن

از شما احساس ترس کند. این آیه هم دلالت دارد. بنابراین ما سه تا آیه امروز با توفیق خداوند ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران بود. دوم آیه ی ۷۱ از سوره ی نساء بود. خُذُوا حِذْرَكُمْ بود. آخری همین آیه ای که عرض کردیم. این آیات را مطالعه کنید تا ان شاء الله برای بعد.

مربطه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره ی مربوطه که یکی از بحثهای جهاد است. یعنی مزداری. مسئله ی مزداری، مرزهای آبی، خاکی، هوایی که راههای نفوذ دشمن هست. کسانی که وظیفه دارند بر حفظ کیان اسلام و مسلمین، بر آنها لازم است که مرزها را بشناسند و نقشه های دشمن در خارج مرزها به چه ترتیبی است، بشناسند و مرزها را حفظ کنند که راه نفوذ دشمن از همه جهت بسته شده باشد. این یکی از بحثهای مهم جهاد است. فقهای ما نوعاً ذکر کرده اند که مستحب است. محقق در شرایع دارد که مربوطه مستحب است. لأنها لا تتضمن قتالاً بل حفظاً و إعلاماً می گوید این قتال نیست. منظور چیه که مربوطه مستحب است؟ چرا مستحب است؟ چون متضمن قتال نیست. نظرشان به این است که در زمان غیبت امام زمان جهاد واجب نیست. چون جهاد واجب نیست، چون جهاد را اینها می گویند باید در رکاب امام معصوم باشد. و چون امام معصوم حضور ندارد، پس واجب نیست. در غیر رکاب امام معصوم حرام است. مثل "لحم خنزیر" و "میته" که قبلاً داشتیم. پس می خواهد ایشان دفع دخل بکند. چرا می گوید مستحب است؟ چرا می گوید واجب نیست؟ چون اگر

ص: ۸۶۱

بگویم واجب نیست برای خاطر اینکه قتال نیست. قتال را ما حرام می دانیم. ایشان می خواهد بگوید_ در زمان غیبت امام معصوم قتال حرام است. قتال نیست تا حرام باشد. بلکه این حفظ است و اعلام است. حفظ است، حفظ مرز از نفوذ دشمن. اعلام است برای اینکه ما در آن قسمت اطلاعاتی کسب می کنیم از تحرکات دشمن. کسانی که در مرز هستند اطلاعاتی از تحرکات دشمن به دست می آورند. اعلام می کنند به داخل. ولی خودشان قتال نمی کنند. اگر خودشان قتال می کردند، حرام بود. پس خودشان قتال نمی کنند. چون قتال نمی کنند، حرام نیست. مستحب است از جهتی که این حفظ است و اعلام است و روایت داریم. واقعاً بازنگری این مسائل خیلی مهم است. چه جور مسائل را ما حساب کنیم. چون حکومت اسلامی نبوده، خودشان قدرتی نداشتند، در دست ظالمین و جبارین بوده و با آنها در امر جهاد شرکت کردن را حرام می دانستند. چون امام عصر غایب است. و جهاد هم نیست مگر با حضور امام عصر. اینجوری حساب می کردند. چون اینجوری حساب می کردند پس می بینید لأنها لا تتضمن قتالاً مربوطه از این نظر مستحب است که قتال نیست تا حرام باشد. بل یکون حفظاً و اعلاماً این برای حفظ مرز است و یکی هم اعلان است که اگر دشمن تحرکات داشت و ما خبر پیدا کردیم به مرکز اطلاع بدهیم. جواهر و قواعد علامه به همین ترتیب است. شرایع به همین ترتیب است که عرض کردم. پس اینها این طور می خواهند بگویند. حالا شرایع را بخوانیم. و من

ص: ۸۶۲

لواحق هذا الركن المرابطه. و هي الإرصاء لحفظ الثغر نكهبانی و ترصد و اینها برای حفظ مرز است. « و هي مستحبه، و لو كان الامام مفقودا» هر چند امام غایب است. لأنها لا تتضمن قتالا، بل حفظا و إعلاما می گوید از این جهت این واجب نیست و مستحب است چون قتال نیست. اگر قتال بود، حرام می شد. محقق می خواهد بگوید. بلکه این حفظ است و اعلام است. مسئله را این طور حساب کردند که امام زمان که غایب است و حکومت اسلامی وجود ندارد. حکومت مال جباران است و مال ظالمین است و جزء آنها قلمداد شدن حرام است. ثبت نام در دیوان آنها حرام است. کمک به آنها حرام است. هر نوع کمک به آن ظالمین حرام است. چون این چنین است قتال با آنها که مثل لحم خنزیر است و چی هست و گفتیم حرام است. پس این لا- تتضمن قتالا- تا حرام باشد. بل یكون حفظا و إعلاما این حفظ مرز است. و اعلان به اینکه اگر تحرکاتی از دشمن دیدیم اطلاع بدهیم به داخل. اینها معتقدند به اینکه امام زمان غایب است، قتال نیست. قتال حرام است. لا جهاد الا با امام عادل، امام عادل هم یعنی امام زمان. از این جهت مثل لحم خنزیر است. مثل میته و لحم خنزیر است. قتال اعم است. جهاد هم اعم است. دفاع اگر باشد، دفاع را واجب می دانیم. اما صحبت در جهاد است. اگر یک بیضه ی اسلام، مملکت اسلام مورد هجومه قرار گرفت و دشمن آمد داخل شد دفاع را واجب می دانند. اینکه جهاد کنیم و دشمن

را دعوت به اسلام کنیم، اینها می گویند نه، این شأن امام زمان است و الان هم مفقود است. بنابراین اینها قتال را، دعوت به اسلام را، جنگیدن با دشمن را برای دعوت به اسلام حرام می دانند. مثل لحم خنزیر و لحم میتة که خواندیم. مبنای اینها این است. بنده که عرض می کنم که الان واقعاً کتاب جهاد در حوزه یک بازننگری لازم دارد، همین است. در زمانی اینها می زیسته اند که حکومت دست بنی امیه و بنی عباس و امثال آنها بوده. آنها ظالم بودند، جبار بودند. به هر عنوانی ثبت نام در دیوان جبار، کمک به جبار به هر عنوانی حرام می دانستند. امام صادق با اینکه در زمان بنی عباس می زیسته، روایات فراوان داریم در اینکه لَمَّا تُعِنُّهُمْ عَلَي بِنَاءِ مَسْجِدِ مَسْجِدِ هَم بسازند به اینها کمک نکنید. روایات فراوان داریم. چون این چنین بوده اینها هم بر همان اساس بحث کرده اند. دیگر فکر به اینکه یک روزی بیاید و جباران بروند کنار و حکومت به دست فقهای اسلام بیفتد و آنها ناچار باشند برای حفظ مملکت هم ثغرها. حفظ کردن مرزها لازم است. جهاد لازم است. همه چیز لازم است. این طور فکر نمی کردند. این قواعد علامه، شرایع، محقق اینها می گوید که رابطه مستحب است. برای خاطر اینکه لا تتضمن قتالا- قتال بود حرام بود. برای اینکه امام مفقود است. امام حاضر نیست. بل یكون حفظا و إعلاما این حفظ مسلمانهاست. اعلان به این چیزی که درک کرد و خبری پیدا کرد به مرکز مملکت خبر بدهد. بحثهای جهاد که ما می کنیم نوعاً

همین طور است. دیدگاهها فرق می کنند. روی این دیدگاه اینها بحث کردند. غیر از دیدگاه ماست. غیر از این است که ولایت فقیه هست و فقیه همان قائم مقام امام معصوم است و هر کاری بکند، باید هم بکند. باید ظلم را قلع و قمع کند و حکومت اسلامی ترتیب بدهد و یکی از شئون حکومت اسلامی هم جهاد است. جهاد هم مسلماً مقدماتی می خواهد یکی از مقدمات مهم لواحق و آثار جهاد حفظ مرزها است. چه مرز آبی باشد، چه مرز خاکی باشد، چه مرز هوایی باشد. اینطور بحث نمی کردند که اینها. اینها بحث فقهی است ولی مبسوط الید نیست و در کنار است و حکومت دست دیگری است و دست ظالمین است و به هر عنوان هم کمک به ظالمین حرام است. ما عرض کردیم که این طور نیست. رابطه، مرزبندی، مرزداری واجب است. به واسطه ی همین آیات. سه تا آیه ذکر کردیم. اول آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران. سوره ی سوم قرآن. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ کلمه ی "رابطوا". گفتیم افرادی از کلمه ی "رابطوا" همان رابطه را فهمیدند. این طور گفتیم. اقوال نقل شد. دیگر آیه ۶۰ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن. وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِباطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ شَما در حدی باشید که عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ احساس رعب کند از شما. اگر مرزها را رها کنید. هیچ احساس رعب نمی کند. چون عمده همان مرزهاست. بنابراین شما باید آن اندازه

قدرت رزمی پیدا کنید که تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ. بنابراین این آیه هم دلالت دارد بر این مطلب. ما هر چی را که بحث می کنیم باید بحثمان راجع به آن باشد. اشکالمان راجع به همان باشد. آیه می گوید شما باید در حدی مجهز باشید و باید در حدی تجهیزات داشته باشید تا دشمن از شما بترسد. اگر ما مرزها را رها کنیم دشمن از ما نمی ترسد. سوم یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ "حذر" گفتند "ما به الحذر". چیزی که دشمن را به آن وسیله می ترسانیم. بیشتر "حذر" را به سلاح معنا کردند. در صلاه خوف هم داریم که و لِيَأْخُذُوا حِذْرَكُمْ نماز خوف هم که می خوانید، اسلحه همراه داشته باشید. این یک معنایی است. اما آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان دارد که این شاید کنایه باشد از اینکه آمادگی خودتان را در برابر دشمن حفظ کنید. که دشمن بداند که شما آمادگی برای دفع دشمن دارید. اگر به این معنا، معنا کنیم، یکی از چیزهایی که به آن وسیله می فهمانیم که آمادگی دفع دشمن داریم مزداری است. اگر دشمن بفهمد که مرزهای ما یله و رهاست و دشمن بتواند به آسانی نفوذ کند دیگر خُذُوا حِذْرَكُمْ نیست. بنابراین اگر این را آن طور که آن روز معنا کردیم، معنا کنیم دلالت دارد بر اینکه مزداری واجب است. و صیغه ی امر هستند. "خذو حذرکم" آن هم "رابطوا" بود. حالا ما وارد می شویم به کلام جواهر بهتر روشن می شود. دقت کنید و بینید که جواهر چطور برخورد می کند با مسائل. صاحب جواهر در

جلد ۲۱ صفحه ۳۸. اینها به نظر بنده نگاه می کردند به روایات. هر چه از روایات می فهمیدند، استنباط می کردند. اما آن نظر جمعی، نظر جمعی به اینکه جهاد برای چی هست و بالاخره حکومتی اسلامی لازم است که باشد و جهاد باشد، اینجوری نگاه نکردند. روایات را ببینیم، توجه کنید: در جواهر جلد ۲۱ صفحه ۳۸. می گوید فهی مستحبه در شرح عبارت محقق. "مستحبه" چرا؟ لما تسمعه من النصوص "نصوص" را می گوئیم. تکیه گاهشان نصوص است. می خواهد از آن نصوص استفاده ی استحباب بکند. لما تسمعه من النصوص که این "نصوص" در باب ششم و هفتم از ابواب جهاد عدو است که می خوانیم. عرض کنم خدمت محترمتان که صفحه ۱۹ و سائل جلد ۱۱، و سائل ۲۰ جلدی که می خوانیم. دقت کنید. چرا مستحب است و واجب نیست؟ برای خاطر اینکه صرح به الفاضلان و الشهیدان صاحب جواهر همیشه عنایت دارد که آن قول مشهور را یا اجماعی را درست کند. "لسان المشهور" است. کم اتفاق افتاده است در جواهر که بر خلاف مشهور چیزی گفته باشد. این است که اینجا مشهور اینطور گفته. لا أجد فيه خلافا بينهم حالا دلیلش چی هست. دقت در دلیل. دلیل، اصل است. اولین دلیل که واجب نیست اصل براءت است. اول کلام جواهر را عرض می کنیم، بعد ببینیم که چند تا اشکال دارد. لِلْأَصْلِ گفته اصل، اصل براءت. واجب نیست، مستحب است. لِلْأَصْلِ السَّالِمِ عَنْ مَعَارِضِهِ مَا يَقْتَضِي الْوَجُوبَ فِيهِ مِنْ أَشْكَالٍ دَرَد. لِلْأَصْلِ گفته اصل، واجب باشد نیست. چون همیشه اصل دلیل فقاهتی است. دلیل فقاهتی یعنی دلیل اجتهادی در

مقابلش نباشد. می گوید در مقابل این اصل چیزی که مقتضی وجوب باشد نداریم. للأصل السالم عن معارضه ما يقتضی الوجوب کتاباً و سنه نه در قرآن چیزی هست که مقتضی وجوب باشد در مقابل اصل برائت و نه در سنت چیزی هست. چنین چیزی می خواهند بگویند. خوب اگر در قرآن چیزی باشد، مقتضی وجوب باشد، بر اصل برائت گاهی ورود دارد، گاهی حکومت دارد. اصل برائت عقلی باشد، دلیل اجتهادی بر آن ورود دارد. اصل برائت نقدی باشد دلیل اجتهادی بر آن حکومت دارد. ایشان می گوید نداریم چنین چیزی. اصلی که سالم است از معارضه ی چیزی که مقتضی وجوب باشد نه کتاباً چیزی داریم بر خلاف اصل و نه سنتاً. چرا حالا؟ باید دقت کنیم. ضروره خلو الأول می گوید در قرآن چیزی که دال بر وجوب باشد نداریم. بر وجوب مرابطه. به قدری در قرآن چیزی هست مبتنی بر مدح مرابطین است. مدح مرابطین اعم از وجوب است. چون در مستحبات هم مدح هست. ضروره خلو الأول عما یزید علی مدح چیزی که زاید بر مدح باشد در قرآن نداریم. بله قرآن، ایشان قبول می کند که آیه دال است. آیه را حمل بر استحباب می کند. قرآن دال است بر مدح مرابطین. مدح هم اعم از وجوب است. در مستحبات هم ما مدح زیاد داریم. چیه حالا؟ کدامشان را می خواهد بگوید؟ این آیه را می خواهد بگوید. الذین جاهدوا و رابطوا این آیه ی ۲۰۰ از سوره ی آل عمران، ایشان اصلاً خلاف نقل می کند. یا جواهر غلط است، صاحب جواهر اصلاً متأسفانه به نظر بنده به

آیات قرآن در استدلالهایش خیلی توجه ندارد. اصلاً آیه را غلط نوشته. ما کی داریم در قرآن "جاهدوا و رابطوا" قرآن اینطوری بوده اضْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا حالا یا نسخه غلط است یا ایشان مراجعه نکرده. بگوییم که در قرآن داریم جاهدوا و رابطوا این هم مدح است. در جای دیگر امر مقتضی وجوب است. اما ایشان می گوید این مدح است. مدح هم دلالت بر وجوب ندارد. عما یزید علی مدح الذین جاهدوا و رابطوا فقط در قرآن مدح داریم برای جهاد و ربط. این نسبت به قرآن و قصور ما وصل إلینا من الثانیه نسبت به سنت هم آنچه "وصل إلینا" قصور دارد از افاده ی وجوب. افاده ی استحباب می کند. و قصور ما وصل إلینا من الثانیه عن إثبات الحکم بالوجوب بنابراین نه در کتاب قرآن و نه در سنت چیزی که مقتضی وجوب باشد ایشان می گوید ما نداریم. نداریم، باید برویم سراغ اصل برائت. اصل برائت را هم می گوید واجب نیست. استحبابش را از روایات استفاده می کنیم. ثواب دارد. ایشان اینجوری می گویند. لکن فی التنقیح وجوبها فقط یک نفر است در تنقیح گفته واجب است مرابطه بر مسلمین. واجب کفایی من غیر شرط ظهور الإمام علیه السلام آن وقت چون خودش قائل به این قول مشهور که امام نباشد واجب نیست می گوید لعله یرید حال الضرر بعدمها شاید تنقیح آن جا را هم می گوید که اگر مرزبندی نکنیم، ضرر به ما می رسد. دفع ضرر هم واجب است. لا أن المراد وجوبها من حیث کونها كذلك مطلقاً نمی خواهد بگوید به اینکه همیشه

واجب است. نعم هی راجحه هر چند امام هم نباشد، امام غایب باشد، رجحان دارد. چون متضمن قتال نیست. قتال هم با غیر امام عادل حرام است. متضمن قتال نیست تا مندرج باشد در فی ما دل علی النهی. بلکه متضمن حفظ است و اعلام است. این کلام جواهر است. بنده نوشتم که چند تا اشکال می شود کرد به کلام جواهر. اولاً اینکه شما می گوید که اصل، براءت است. اصل در قبال آیات است. سه تا آیه ذکر کردیم. از این سه تا آیه اگر استفاده ی وجوب کنیم، تمسک به اصل در جایی است که دلیل اجتهادی در بین نباشد. آیه اگر مقتضی وجوب باشد نمی شود که تمسک به اصل کرد. ایشان تمسک به اصل کرده. اولاً اصل لا یجری در قبال آیات. گفتیم که اصل براءت عقلی باشد آیات بر آن ورود دارند. نقلی باشد بر آن حکومت دارند. تمسک به اصل جایی ندارد. ثانیاً در کتاب عزیز در قرآن کریم کلمه ی "جاهدوا" که داریم. امر مقتضی وجوب است. "رابطوا" که داریم مقتضی وجوب است. شما می گوید که فقط مدح استفاده شود. و مدح هم اعم است از استحباب و وجوب. اینها مدح نیست. امر است دیگه. همان طور که در جاهای دیگر امر مقتضی وجوب است خوب اینجا هم باید امر مقتضی وجوب باشد. "رابطوا"، "جاهدوا". یعنی چه؟ مدح است. چرا مدح است؟! ظاهر قرآن دلالت بر وجوب جهاد دارد. چقدر آیه ی جهاد ما خواندیم. همین طور "رابطوا" صیغه ی اول دال بر وجوب است. مدح نیست. این وجوب صیغه "افعل" است. صاحب جواهر را می

گویم که می گوید مدح. می گویم مدح نیست. صاحب جواهر می گوید این امر است که مقتضی مدح است. دال بر وجوب است. امر در جاهای دیگر دال بر وجوب است. اینجا امر دال بر مدح شد؟! ما با جواهر داریم حرف می زنیم. صاحب جواهر می گوید به اینکه در قرآن مدح است در "جاهدوا" و "رابطوا" مدح هم اعم از وجوب است. در مستحب هم مدح است. در جاهای دیگر صیغه ی افعال دال بر وجوب است اما اینجا دال بر مدح شد؟! اولاً به اینکه اصل در مقابل آیات جاری نیست. دوم اینکه کتاب عزیز آنچه نوشته است صیغه ی افعال است و صیغه ی افعال دال بر وجوب است نه مدح تنها. ثالثاً روایات که اینها می گویند لما تسمعه من النصوص این روایات را می خوانیم. از آن روایات بینیم استحباب که ایشان استفاده می کنند. برویم سراغ روایات که ایشان می گویند. دقت کنید در روایات. که دلیل ایشان این روایات است. در باب ششم از ابواب جهاد عدو صفحه ۱۹ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. خبر اول باب ثواب را می گوید، کار نداریم. خبر دوم. دقت کنید. و عنه یعنی شیخ طوسی عنه: عن محمد بن حسن صفار خیلی جلیل القدر است و اسناد شیخ طوسی هم به ایشان خیلی خوب است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدِ يَقْتِينِيٍّ مِنْ طَبَقَةِ شَيْخِ طُوسِيٍّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَ رَجُلٍ يُؤَنِّسُ بِنِ عَدْرِ الْحَسَنِ مَطْلُقًا

حضرت امام موسی کاظم را می گویند. ولی یک خبری داریم که قریب به همین است. امام رضا را هم می گوید. حالا حضرت امام موسی کاظم سِئَالَ أَبَا الْحَسَنِ ع رَجُلٌ وَ أَنَا حَاضِرٌ دَقْتُ كَنِيْدَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ لَهْ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ يَكُ شَخْصِي مِنْ دُوْستَانِ شِمَا بَلَّغَهُ أَنَّ رَجُلًا يُعْطَى سَيْفًا وَ قَوْسًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكِي مِنْ دُوْستَانِ شِمَا بَهْشِ خَبْرٍ رَسِيْدَهْ كِهْ يَكُ نَفْرٍ شَمَشِيْرٍ وَ تِيْرٍ مِيْ دِهْدٍ بَرَايِ جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدَا. فَأَتَاهُ فَأَخَذَهُمَا مِنْهُ مِنْهُ مِنْهُ دُوْستَانِ شِمَا بُوْدَهْ. رَفْتِ وَ از آن شَخْصِ تِيْرٍ رَا كَرَفْتِ وَ هَمِيْنِ طُوْرٍ شَمَشِيْرٍ رَا. وَ هُوَ جَاهِلٌ بُوْجِهِ السَّبِيْلِ وَ لِيْ نَمِيْ دَانِسْتِ كِهْ دَرِ حُكُوْمَتِ بَنِيْ عَبَّاسٍ بَهْ جِهَادِ رَفْتَنِ حَرَامِ اسْتِ. چُوْنِ آنَهَا قَانَلَنْدِ كِهْ جِهَادِ بَايْدِ بَا اِمَامِ عَادِلٍ بَاشْدِ. حَالَا اِيْنَهَا مِيْ كُوِيْنِدِ مَعْصُوْمٍ. نَشْدِ اَقْلًا فُقِيْهٍ عَادِلٍ بَاشْدِ. اِمَامِ صَادِقٍ خُوَانِدِيْمِ فَرْمُوْدَنْدِ كِهْ جِهَادِ بَا اِيْنَهَا مَانَسْدِ لِحْمِ خَنْزِيْرِ اسْتِ وَ مِيْتَهْ. اِيْنِ اسْتِ دِيْگَهْ. وَ هُوَ جَاهِلٌ بُوْجِهِ السَّبِيْلِ ثُمَّ لَقِيْتَهُ أَصِيْحَابُهُ فَأَخْبَرُوْهُ خُوْدَشِ نَمِيْ دَانِسْتِ. فَاغْتَمِ غَمْنَاكَ شَدْ. چُوْنِ بَهْشِ كَفْتَنْدِ كِهْ بَا اِيْنِ بَنِيْ عَبَّاسٍ، دَرِ رِكَابِ بَنِيْ عَبَّاسٍ، دَرِ دَوْلَتِ بَنِيْ عَبَّاسٍ، كَمَكِ كَرْدَنِ بَهْ اِيْنَهَا، بَهْ جِهَادِ رَفْتَنِ دَرِ رَاهِ هَدْفِ اِيْنَهَا حَرَامِ اسْتِ. فَمَاخْبَرُوْهُ أَنَّ السَّبِيْلَ مَعَ هَؤُلَاءِ لَا يَجُوْزُ كَفْتَنْدِ كِهْ سَبِيْلٌ، جِهَادِ بَا اِيْنَهَا جَايِزِ نِيْسْتِ. وَ أَمْرُوْهُ بَرَدَّهْمَا كَفْتَنْدِ بَرُوْ اِيْنِ شَمَشِيْرٍ رَا وَ تِيْرٍ رَا كِهْ كَرَفْتِيْ پَسِ بَدَهْ. قَالَ فَلْيَفْعَلْ حَضْرَتِ فَرْمُوْدَنْدِ هِيْنِ كَارِ رَا بَكْنِ. بَرُوْ پَسِ بَدَهْ. قَالَ قَدْ طَلَبَ الرَّجُلَ فَلَمْ يَجِدْهُ رَفْتِ آنِ شَخْصِيْ كِهْ آنِ شَمَشِيْرٍ وَ تِيْرٍ

را داده بود پیدایش نکرد. وَقِيلَ لَهُ قَدْ قَضَى الرَّجُلُ كَفْتَمَ بِهِ اَيْنَ كَرْدَه مَرْدَه، از دنيا رفته شخصى كه اينها را به شما داده. "فضى" به مردن مى گويند اينها. قَالَ فَلْيُرَابِطْ حضرت فرمودند حالا كه اينجوره پس برود و با اين شمشير و تير رباط بكنند. جنگ نكنند، رباط بكنند. فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ ولى جنگ نكنند. چون جنگ كردن، اين شركت است با حكومت بنى عباس در جهاد. اما رباط اين طور نيست. فَلْيُرَابِطْ وَ لَا يُقَاتِلْ، قُلْتُ مِثْلَ قَرْوَيْنَ وَ عَسَقَلَانَ وَ الدَّيْلَمِ حالا مى خواهد رباط كند به كجا برود؟ برود به قزوين، عسقلان. اينها در آن زمان مرزى بودند ميان كفار و مسلمانها. يعنى در زمان بنى اميه و بنى عباس ايران فتح شد تا قزوين و عسقلان ولى آن طرف هنوز فتح نشده بود. آنجا مرز است. وَ مَا أَشْبَهَ هَذِهِ الثُّغُورَ جايى كه شباهت داشته باشد به همين مرزها. فَقَالَ نَعَمْ كَفْتَمَ اَيْنَجا بروم. كَفْتَمَ بله اينجا برو. امام فرمودند بله اينجا برود و مرزبانى بكنند. قَالَ فَإِنِ جَاءَ الْعَدُوُّ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي هُوَ فِيهِ مُرَابِطٌ كَيْفَ يَصْنَعُ اين شخص سوال مى كند. رفت و آنجا مشغول مرزبانى شد. بعد دشمن كافر آمد و خواست از اين مرز داخل كشور شود. چه كار كند. قَالَ يُقَاتِلُ عَنْ بَيْضَةِ الْإِسْلَامِ بِيضَه ي اسلام اگر به خطر بيفتد، دفاع واجب است در هر زمانى واجب است. ركاب امام ندارد. اگر امام غايب هم باشد دفاع واجب است. اينجور كه شد ديگر از جهاد بيرون مى رود و مى شود دفاع. دفاع از بِيضَه ي اسلام اشكال ندارد. قَالَ

يُجَاهِدُ قَالَ لَا إِلَّا أَنْ يَخَافَ عَلَى دَارِ الْمُسْلِمِينَ جِهَادَ كُنْد. بَعْدَ كَفِّ جِهَادِ كُنْدَ نَهْ مَطْلَقًا. أَكْرَبُ دَارِ مُسْلِمِينَ تَرَسِيدًا. بَلَهْ أُنْجَا دِفَاعِ اسْتِ وَ بَايْدَ دِفَاعِ كُنْد. حَضْرَتِ بَعْدَ مَثَلِي زَدْنَد. أَرَأَيْتَكَ يَعْني "أَخْبَرَنِي" لَوْ أَنَّ الرُّومَ دَخَلُوا عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَكْرَبُ رُومِ دَاخِلِ شَدَّ وَ بَهْ مُسْلِمَانِهَا حَمَلَهْ كَرْدْنَد. لَمْ يَسَعْ لَهُمْ أَنْ يَمْنَعُوهُمْ بِرِ مُسْلِمَانِهَا لَازِمِ نَيْسْتِ كِهْ جَنْكِ كَنْنَد. قَالَ يُرَابِطُ وَ لَا يُقَاتِلُ وَ إِنْ خَافَ عَلَى بَيْضِهِ الْإِسْلَامِ وَ الْمُسْلِمِينَ قَاتَلَ حَضْرَتِ بَازِ تَكَرَّارِ كَرْدْنَد. رِبَاطِ كُنَيْدِ وَ لِي قِتَالِ نَكْنَيْد. بَلَهْ أَكْرَبُ تَرَسِيدِ خَطْرِي بِرِ بَيْضِهِ يِ اسْلَامِ مُتَوَجِّهِ اسْتِ، قِتَالِ كُنْد. أَنْ مِي شُودِ دِفَاعِ دَرِ اَيْنِ صُورَتِ. فَيَكُونُ قِتَالُهُ لِنَفْسِهِ بَيْنَيْدِ چَقْدَرِ حَضْرَتِ تَحَاشِيِ دَارْنَد. لَيْسَ لِلشُّطْرَانِ اَيْنْجَا هَمِ دِفَاعِ مِي كُنْدِ بَازِ خُودِشِ وَظِيْفَهْ دَارْد. نَهْ بَرَايِ كَمَكِ بَهْ بَنِي عَبَاسِ. لِأَنَّ فِي دُرُوسِ الْإِسْلَامِ دُرُوسَ ذِكْرِ مُحَمَّدٍ بَرَايِ خَاطِرِ اَيْنْكِهْ اَيْنِ أَكْرَبُ بَخُودِ دَرِ اَيْنْجَا دِفَاعِ نَكْنَدِ اسْلَامِ كَهْنَهْ مِي شُود. "دُرُوسِ" يَعْني مَنْدَرَسِ شَدْنِ وَ كَهْنَهْ شَدْنِ. اسْلَامِ مَنْدَرَسِ مِي شُود. وَ دُرُوسِ اسْلَامِ، دُرُوسِ ذِكْرِ پِيْغَمْبَرِ اسْلَامِ بَلَهْ ... خَلَاصَهْ مِي گُويْدِ كِهْ اَيْنِ بَرُودِ وَ رِبَاطِ كُنْد. وَ قِتَالِ نَكْنَد. كِهْ تَقْوِيْتِ وَ شَرَكْتِ دَرِ حُكُومَتِ بَنِي عَبَاسِ بَاشَد. أَكْرَبُ طُورِي شَدَّ كِهْ دَاخِلِ شَدْنَدِ وَ مَمْلَكَتِ اسْلَامِ، بَيْضَهُ يِ اسْلَامِ بَهْ خَطْرِ اِفْتَادِ بَايْدَ دِفَاعِ كُنْد. حَالَا صَاحِبِ جُودِ مَنظُورِشِ چِي هَسْتِ؟ صَاحِبِ جُودِ اَزِ اَنْ كَلِمَهْ يِ "وَ اَلِرِبَاطِ" كِهْ اَيْنْجَا دَاشْتِ مِي خُودِ اسْتِفَادَهْ كُنْدِ كِهْ رِبَاطِ مُسْتَحَبِّ اسْتِ. اَزِ اَيْنِ خَبَرِ كِهْ صَاحِبِ جُودِ مِي گُويْدِ دَالِ اسْتِ اَزِ اَيْنِ "فَالِرِبَاطِ" كِهْ دَرِ بَيْنِ دَاشْتِ مِي خُودِ

استفاده کند که مستحب است. حالا این هم خوب است که ظاهرش "فالیابط" صیغه ی امر است. از این کلمه استفاده کند. چند خبر هست بخوانیم بعد نتیجه را عرض کنیم. این یک خبر است. خبر سوم وَ يَأْسِنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى اسناد شیخ طوسی. شیخ طوسی اسناد به أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى خیلی خوب است. آن طبقه ی ۱۲ است ولی این طبقه ی ۷ است. اما اسناد شیخ طوسی به ایشان که از کتابش گرفته خیلی خوب است. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى ابوجعفر عطار قمی خوب خیلی خوب است. عَنْ عَزِيدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ ثِقَةَ ثِقَةَ عدل و رع، خلاصه خیلی خوب است. از طبقه ۶ است. عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ که ضعیف است و توثیق نشده. در "تنقیح المقال" می دانید که این کتاب مال مامقانی است. سابقاً در سه جلد قطور بزرگ چاپ شده بود. الان تا ۲۵ جلد چاپ کردند هنوز هم در حرف سین و اینهاست. شاید ۴۰-۵۰ جلد بشود. خیلی عالی چاپ کردند. در پاورق مدارک را ذکر کردند. برای رجال خیلی خوب است. مخصوصاً ضبط اسامی و القاب و عناوین خیلی عالی دارد. در تنقیح المقال که به اینجا هنوز نرسیده. چاپ قدیم جلد دوم صفحه ۱۰۹. "طلحه بن زید" را می گوید. فمنهم من قال انه بُتْرِي بتری فرقه ای است زیدیه. چند فرقه اند. بتریه و جارودیه و فلان. خلاصه این از فرقه است. کالشیخ فی رجاله و المحقق فی المعتمر. منهم من قال انه عامی کالشیخ فی الفهرست شیخ یک رجال دارد و یک فهرست دارد. در رجال گفته است

"بتری". در فهرست گفته است "عامی". نجاشی و ... همه شان گفته اند به اینکه این عامی است. لم یوثقه. در معجم رجال الحدیث هم توثیق نکرده اند. خلاصه این خبر از جهتی که "طلحه بن زید در آن واقع است. ضعیف است. حالا متن عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ دَخَلَ أَرْضَ الْحَزْبِ يَكُ شَخْصِي دَاخِلَ شَدَّ بِه "ارض حرب". ارض به دو قسمت تقسیم می شد. ارضی که در آنجا حکومت اسلامی است. ارض اسلام است. اگر آنجا نباشد، ارض حرب می شود. بِأَمَانٍ فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ قَوْمٌ آخِرُونَ دقت کنید این رفت و داخل شد به تهران. تهران ارض اسلام بود و به امان. حالا این را هم این طور فرض می کنیم. تهران ارض حرب بود و "بامان" داخل شد. داخل شد به یک جایی که ارض حرب است. بعد همان شهری که این به آنجا داخل شده بود، یک عده ای آمدند با اینها به جنگ. "قوم" فاعلش است بعداً می گویم. فَغَزَا الْقَوْمَ الَّذِينَ دَخَلَ عَلَيْهِمْ جَنَگَ كَرَدَنَدَ بَا اَهْلَ تَهْرَانَ. حالا چه کار کند این شخص. قَالَ عَلِيٌّ الْمُسْلِمُ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ بَلَهْ مِي تَوَانَدَ اَزْ خُوْدَشْ دِفَاعَ كَنَدَ. باز منظورش این است که باید به کفار کمک نکند. وَ يُقَاتِلَ عَنْ حُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ رَسُولِهِ بَلَهْ مِي تَوَانَدَ اَزْ خُوْدَشْ دِفَاعَ كَنَدَ. اگر یک خطری بر حکم خدا و رسول است دفاع کند. وَ أَمَّا أَنْ يُقَاتِلَ الْكُفَّارَ عَلَى حُكْمِ الْجَوْرِ وَ سِيَّتِهِمْ فَلَا يَجِلُّ لَهُ ذَلِكَ فَضْ اِيْنِ اَسْتِ كَهْ اِيْنِهَا كَاْفِرِنَدَ. آنها هم که کافرند که حمله کرده

اند. این نباید به کفار کمک کند. اما اگر بخواهد این قتال کند کفار را بخواهد دفع کند عَلَى حُكْمِ الْجَوْرِ وَ سِيئَتِهِمْ فَلَا يَحِلُّ لَهُ ذَلِكَ این حلال نیست. حالا- صاحب وسائل که این را ذکر کرده. صاحب جواهر می خواهد استفاده کند که خیر از لحاظ استفاد به اینکه این یک نوع رباط است. خیرهای دیگر را هم بعد می خوانیم خدمتتان. باشه ان شاء الله برای بعد.

مربطه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما در باب جهاد درباره ی رباط و مربوطه، مرزرداری و مرزبندی و سنگرداری برای حفظ مرزهایی که دشمن ممکن است از آن راه به داخل مملکت اسلامی نفوذ کند، باید توجه داشت که این بحث رباط با بحث جهاد مربوط است بحث جهاد هم با حکومت اسلامی و نظام اسلامی، مربوط است از این جهت آن دو مطلب را تا در نظر نگیریم، بحث رباط برای ما روشن نمی شود این فقهای ما جدا جدا، صاحب جواهر رباط را تنها حساب می کند خوب رباط با جهاد مربوط است بنابراین باید رباط را مشخص کرد و تفاوت و دیدگاهی که به این عرایض ما و کلمات فقهاء بود در جهاد خیلی فرق دارد آن ها جهاد را منحصر می دانستند به دعوت به اسلام، یک نوع جهاد یا دفاع در مقابل نفوذ کفار به کشور اسلامی یک نوع، سوم بقاط همین، ما گفتیم این گونه نیست و جهاد وسیعتر از این است هر کجا فتنه ای باشد قاتلوهیم، تا این که فتنه ای در بین نباشد جریان سید الشهداء «سلطاناً جائراً» جهاد است خیلی از جاها امر به معروف است جهاد می کند آن ها هیچ نمی توانند توجه کنند

ص: ۸۷۷

انقلاب ایران را برای اینکه نه دعوت به اسلام بوده و نه دفاع بوده آن ها می گویند نه بقاط بوده و حال این که حرکت زید بن علی بن الحسین (علیه السلام) جریان شهدای؟؟؟ ما یک جریان هایی را ذکر کردیم از کتاب جهاد که معلوم می شود جهاد بسیار بسیار وسیعتر از آن است که آقایان ذکر کرده اند، این یک نوع بحث بود که بحث ما با این دیدگاه مربوط است و دیگر مطلب این که آن ها گفتند که در زمان غیبت امام عصر (علیه السلام) اصلاً جهادی نیست مگر این که وقتی حمله کنند به کشور و ما بخواهیم دفاع کنیم، گفتند این گونه نیست جهادی که موجب عزت و عظمت است جهادی که با فتنه در زمین مربوط است، جهادی که با من سلطان جائراً مربوط است این جهاد نمی شود تعطیل باشد بگویم صدها سال جهاد نیست تا امام زمان بیاید این ها دیدگاه هایی است که ما قبلاً داشته ایم بحث ما با این ها همه ارتباط پیدا می کند، خوب بعد از توجه به این دو مطلب یکی این که جهاد با آن معنا که خیلی وسیع است و این ها دوم این که جهاد، مربوط است به این که در هر زمانی امام زمان (علیه السلام) غایب است باید کسی نایب ایشان باشد و این جهاد با آن همه فلسفه که «والله ما صلحت دین و لا- دنیا الا- به» نمی شود این تعطیل باشد مربوطه با همین امر مربوط است بنابراین وقتی که این گونه جهاد را ما تفسیر کنیم تعلیل کنیم خوب معلوم می شود که این رباط لازم دارد برای این که دشمنانی

ص: ۸۷۸

که همیشه در کمین کشورهای اسلامی هستند در کمین اسلام هستند هیچ وقت آرام نیستند، بنابراین واجب است که در مرزها رابطه ای صورت بگیرد تا این که مانع نفوذ دشمن شود بنابراین به حکم عقل و عقلاء لازم می دانند کسی که در یک مرکزی دشمنانی دارند مرزها را حفظ کنند چه مرز آبی و چه مرز خاکی، چه مرز هوایی الآن در همین ایران ما اگر مرزهای مستحکمی ما نداشتیم و مرزبندانی، این ها که واقعاً مرزهایی که استحکام را به وجود آوردند هم از لحاظ دریایی و هم از لحاظ خاکی و هم هوایی، دشمن بالأخره وارد می شد بنابراین به حکم عقل و عقلاء و از آن لحاظ که ذکر کردیم، به حکم عقل و عقلاء رابطه واجب است. -؟؟؟ حالا ما بنشینیم تا دشمن بیاید داخل بشود برویم دفاع کنیم، ما نباید بنشینیم که دشمن بیاید از این جا داخل شود چون مرز را معنا کنیم به این معنا بنشینیم و منتظر بمانیم لذا دشمن بیاید و داخل شود برویم دفاع کنیم، این بحث ما نیست بحث این است که مرزها را محکم کنیم که اصلاً دشمن فکر نکند به این که بتواند از مرزها وارد شود «تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ» (انفال، ۶۰) به این ترتیب باید باشد آیات را خواندیم دیگر، بنابراین خیلی مطلب روشن است به نظر بنده، در این که صاحب جواهر ذکر کرد مقداری از آن را عرض کردیم که درست نیست، مقداری از آن در مورد روایات است که این روایات را متعرض شویم خیلی خوب است هیچ کدام از این روایات را که شما می دانید

عدالت ندارند، بلکه بنابراین مطلب به نظر ما خیلی روشن است و آن مشی که تا حالا داشتیم، صاحب جواهر به روایات باب ششم و هفتم به روایت باب ششم و هفتم استناد می‌کند. دیروز ما خواندیم بعضی از روایات‌ها را یکی از روایت‌هایی که خیلی مهم بود خبر یونس را دیروز خواندیم عرض کردیم به این که این جا هم کلمه ی فلیرابط دارد که امر حاضر است و امر دلالت دارد بر وجوب، از این استفاده ی استحباب نمی‌شود کرد، حالا خبر سوم باب هم که دیروز باز عرض شد ظاهراً، سنداً هم ضعیف است خبر باب سوم از طلحه بن زبیر، اما خبر چهارم باب، خبر چهارم باب را یاسناده، اسناد شیخ طوسی «عن محمد بن أحمد بن یحیی» این را می‌شناسیم که خیلی خوب است «عن محمد بن هاشم» خیلی خوب است اما «عن علی بن معبد» علی بن معبد توصیف نشده از این جهت خبر ضعیف است «عن واصل» آن هم توصیف نشده این دو نفر در خبر ضعیف هستند «عن عبدالله بن سنان» این خوب است «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي هَذِهِ الثُّغُورِ» از امام صادق می‌پرسند کسانی که در مرزها کشته می‌شوند این‌ها حکمشان چیست؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَيْلُ» این‌ها مستحق عذاب هستند «يَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهُ فِي الدُّنْيَا وَقَتْلَهُ فِي الْآخِرَةِ» این‌ها تعجل می‌کنند و عجله می‌کنند در دنیا کشته شوند و در آخرت هم کشته می‌شوند «وَ اللَّهُ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شَيْعَتَنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَى فُرُشِهِمْ» و الا شهید شیعیان ما هستند خوب این مطالب جهاد، با تاریخ خیلی مربوط

است امام صادق (علیه السلام) در زمانی بود که بنی العباس حرکت می کردند برای تحکیم و تقویت و تأسیس سلطنت خودشان و امام صادق (علیه السلام) در آن زمان، خوب قیام را در برابر سقوط بنی امیه و قبضه ی حکومت سلاح نمی دانستند و این کار را نکردند بنی الحسن، آن ها حرکت می کردند از این موج سواری نتیجه بگیرند حالا که بنی امیه سقوط می کند حکومت را به دست بیاورند، امام صادق (علیه السلام) می دانستند که این نتیجه ندارد به نتیجه نمی رسد، بالأخره بنی العباس حکومت را قبضه می کند بنی عباس حکومت را قبضه کردند، بالأخره حکومت است و رباط دارد و مرابطه دارد ولی هر چه هست جزء همان حکومت بنی عباس است، بنی عباس هم مثل حکومت بنی امیه است حکومت جباران و ظالمان است، حکومت جبار و ظالم که شد کمک بر آن حرام است ثبت نام در دیوانشان حرام است، هر نوعی تقویت آن ها به ارتباط آن ها حرام است آن وقت آن ها که حکومت را در دست داشتند خوب آن ها قتال داشتند و مرابطه داشتند و رباط داشتند اشخاصی را در دفترشان ثبت نام می کردند و مهیا می کردند می فرستادند برای ثغور برای مرزها، اما خوب جهاد یک عبادتی است جهاد شأن پیامبر است و امامان معصوم است و کسی که قائم مقام امام معصوم باشد ما بنی عباس نه جهادشان مشروع است و نه رباطشان مشروع است، کسی که با آن ها همکاری کند گنهکار است خوب معلوم است دیگر، امام صادق می خواهد این را بگوید این ها که در ثغور و در مرزها می روند برای رباط از طرف بنی العباس می روند دیگر، از

طرف بنی عباس می روند تقویت ثبت نامه آن ها در دیوان آن ها است، بله اهل جهنم هستند و در دنیا کشته می شوند که معذب هستند و در آخرت هم معذب خواهند بود این گونه، راجع به این است «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي هَذِهِ الثُّغُورِ» کسانی که در زمان بنی عباس می روند در این ثغور کشته می شوند این چگونه است؟ «قَالَ فَقَالَ الْوَيْلُ يَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهُ فِي الدُّنْيَا» گفتند وای بر آن ها این ها نباید بروند جزء حکومت بنی عباس برای تقویت حکومت آن ها گام بردارند و ثبت نام در دیوان آن ها نکنند آن ها نباید رباط انجام دهند، «يَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهُ فِي الدُّنْيَا» تعجل می کنند عجله می کنند در دنیا کشته می شوند بله در آخرت هم یعنی عذاب دارند «وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شَرِيْعَتْنَا وَ لَوْ مَا تَوَا عَلَي فُرْشَتِهِمْ» شهید شیعیان ما هستند پیروان ما هستند، این ها پیروان ما نیستند روایت خیلی خوبی است از جهت این که مطلب را خیلی روشن می کند خوب امام صادق (علیه السلام) در آن زمان، هر چند که در فرهنگ اسلامی، کار می کردند و بیان احکام اسلام و شرایع اسلام، ولی باید توجه داشت که امام صادق و سایر ائمه این گونه نبودند که اگر در قسمت فرهنگ گام بر می دارند از سیاست به سیاست توجه نکنند، بیشتر روایات علیه بنی عباس از امام صادق (علیه السلام) است که بنده در کتاب امر به معروف نقل کرده ام و جداً با شدت مخالفت می کردند: «لَا تُعْنَهُمْ عَلَي بِنَاءِ مَسْجِدٍ» مسجد هم به این ها کمک نکنید؟؟ در دیوان و این ها؟؟؟ خلاصه روایات زیادی

ذکر کرده اند آن ها اعتقاد دارند که امام صادق (علیه السلام) در آن زمان این گونه نبوده حالا که مکتبی دارد و شاگرد تربیت کرده و درس می دهد از جنبه ی سیاست مثلاً غفلت داشته باشد و توجه نداشته است، نخیر بیشتر این روایاتی که معارضه می کند با شدت با بنی العباس از امام صادق (علیه السلام) است - صحبت های متفرقه - امام صادق (علیه السلام) بسیار با شدت این گونه می گویند در حالی که می بینید معاصر با منصور و این ها، آن هم می پرسد به این که می روند کسانی در ثغور کشته می شوند، با شدت می گوید الویر، «قَالَ فَقَالَ الْوَيْلُ يَتَعَجَّلُونَ قَتْلَهُ فِي الدُّنْيَا وَقَتْلَهُ فِي الْآخِرَةِ وَاللَّهِ مَا الشَّهِيدُ إِلَّا شَيْعَتَنَا وَ لَوْ مَاتُوا عَلَي فُرْشِهِمْ» خوب این باب ششم بود در این باب فقط یک روایت را صاحب جواهر استدلال کرده برای استحباب گفتیم نه این دولت ندارد، آن گونه وضع این گونه بوده، فلیرابط دارد فلیرابط دال بر وجوب هست باب هفتم، هم -؟؟؟ این باب چهار روایت بیشتر ندارد دلالت دارد بر این که کسانی که در زمان بنی عباس و بنی امیه گفتیم جهاد باید در رکاب امام باشد، غیر از این حرام است لحم الخنزیر همان گونه که قبلاً خواندیم این جهاد، روایت هم همین گونه است. -؟؟ روایت هم همین گونه است روایت و جهاد روایت از تبعات و از مواهب و مقدمات جهاد است، جهاد اول بحث را می گویم برای همین می گویم دو مطلب را باید توجه کنیم، یکی جهاد است و یکی هم چه است؟ یکی جهاد است خوب بنابراین جهاد باید

با امام معصوم باشد یا نایب منابع، و الا حرام است مثل لحم خنزیر خواندیم در یکی از باب ها، و رباط هم از مواهب آن است حالا اگر کسی می خواهد قتال کند ولی با بنی عباس، حرام است رباط هم کند حرام است برای خاطر این که این روات کند با آن ها، باید برود جزء آن دستگاہ شود و ثبت نام در دیوان آن ها کند برای تقویت آن ها قدام بردارد هر نوع ارتباط و تقویت و تحکیم و تأسیس ظالمین چیست؟ حرام است، بله رباط با آن ها حرام است مثل لحم خنزیر با آن ها حرام است و کسانی که بروند کشته شوند و در آخرت هم عذاب می شوند. -؟؟ الامام الصادق و المذاهب الاربعه، تألیف اسد حیدر، ما باید مطالعاتمان خیلی وسیع باشد مخصوصاً جهاد کتاب جهاد با تاریخ خیلی مربوط است، اخبار اهل بیت با تاریخ آن زمان خیلی مربوط است خوب این عرض کنم که باب ششم بود، چهار تا خبر داشت به این ترتیب، اما باب هفتم در باب هفتم هم باز خبر اول محمد بن حسن یا اسناده عن علی بن مهزیار شیخ طوسی، به استاد خود از علی بن مهزیار، اسناد شیخ طوسی بله مطلب خیلی صحیح است، از اجلای روات ما است و الآن قبرش در عراق زیارتگاه است معاصر حضرت جواد (علیه السلام) بوده است، «کتب رجل بنی هاشم إلی أبی جعفر ثانی» حضرت جواد (علیه السلام) است چون برای این که بخواهد روایت مفصل می شود خلاصه ی آن را مطالعه می کنیم یک شخصی سؤال می کند از اَبی جعفر (علیه السلام) که من نذر کرده ام برای

رباط، خوب قصد رباط، برای این که جزء جهاد اسلامی است، اصل رباط امر ممدوحی است ما در صحیفه ی سجادیه، دعای بیست و هفتم درباره ی امام سجاد دعا برای اهل ثغور، یک دعای بسیار مفصلی هست در صحیفه ی سجادیه دعای بیست و هفتم «و من دعاء أهل ثغور» حضرت دعا می کند برای اهل ثغور، پروردگار شمشیرشان را بران کن کارشان را مرتب کند چه بکن و چه بکن، رباط که عرض کردم رباط جزء جهاد است و جهاد هم که در جهاد مهم است رباط هم مهم است منتها باید در کسانی ساماندهی کنند که معصوم باشد نه ساماندهی جهاد و رباط به وسیله ی جباران و ستمگران و این ها، بله این شخص می گوید به این که یک شخصی نذر کرده برای رباط، ولی خوب می بینیم که الآن رباط دست کیست؟ دست بنی عباس است دیگر، زمان حضرت جواد (علیه السلام) این کار هم انجام دهد یا نه، حالا جواب حضرت هم خیلی مسئله را روشن می کند، حضرت جواب می دهند که اگر این که نقل کرده برای این کار، در سؤال می گوید که من نذر کرده ام بعد این هایی که مردها دست بنی عباس است آن ها ساماندهی می کنند کار رباط را، و معلوم است که جزء جباران و ظالمان هستند آیا می توانم آن را که من نذر کرده ام در راه دیگری خرج کنم؟ یا ناچار باید همان جا خرج کنم؟ حضرت می فرمایند اگر شما این را نذر کردید کسی اطلاع دارد تقیه است و اطلاع دارد ناچار همین کار را بکن ضرورت است ندارد این ها را رباط می گویند، ولو نذر کرده باشید این پول

را در جای دیگری خرج کن، این را در آخری می خوانم می گوید «يَلْزُمُنِي الْوَفَاءُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِخَطِّهِ وَقَرَأَتْهُ» حضرت به خط خود نوشت علی بن مهزیار هم آن خط را خوانده، «إِنْ كَانَ سَمِعَ مِنْكَ نَذْرَكَ أَحَدٌ مِنَ الْمُخَالِفِينَ» اگر نذرت را شنیده اند «فَالْوَفَاءُ» ضرورت است دیگر تقیه است «بِهِ إِنْ كُنْتَ تَخَافُ شَنْعَتَهُ» اگر از پیامد این می ترسی برو دفاع کن تقیه است «وَإِلَّا فَاصْرِفْ مَا نَوَيْتَ مِنْ ذَلِكَ فِي أَبْوَابِ الْبِرِّ وَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكَ لِمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى» اگر کسی خبر ندارد نرود، به رباط خرج نکن به کارهای دیگری خرج کن، چرا؟ چون آن زمان این گونه بوده است رباط ها و مرابطين دست بنی عباس بوده و رفتن آن ها تقویت آن ها بوده، ائمه (عليهم السلام) حرام می دانستند این را، این خیر. منتها يك كلمه ای هست که این را باید معنا کنم در این جا هست که سؤال می کند که: «إِنِّي كُنْتُ نَذَرْتُ نَذْرًا مُنْذُ سَيِّئَتَيْنِ أَنْ أُخْرَجَ إِلَى سَاحِلٍ مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» می گوید من چند سال است نذر کردم بروم به ساحلی از سواحل دریا، «إِلَى نَاحِيَتِنَا مِمَّا يُرَابِطُ فِيهِ الْمُتَطَوِّعَةُ» متطوعه در آن جا؟؟؟ رباط هم دارد بعداً خواهد آمد در همین جواهر، دو طایفه بودند این ها نسبت به جهاد، یکی متطوعه بودند، متطوعه به کسانی می گفتند که این ها مشغول نجاری و بنایی و خیاطی بودند، هر وقت می خواست دولت می خواستند ابلاغ می کردند می رفتند به جهاد، این ها يك حکمی داشتند يك عایدتی داشتند از این راه، ولی این گونه بودند عده ای دیگر مرسلین بودند این ها همیشه آماده بودند برای جهاد، کار دیگری نداشتند و همیشه

هم در آن زمان برخوردها و جهادها و مأموریت‌ها و نظامی و انتظامی و این‌ها بود، به آن‌ها می‌گفتند مرسلین، این متطوع که این‌جا هست آن طایفه‌ی اول را می‌گویند، می‌گویند همان‌گونه که متطوعه نجار و بنا و خیاط و گاهی می‌روند کارهای مربوطه من هم نذر کرده‌ام بروم، «نَحْوَ مَرَابِطِهِمْ بِجِدَّةَ» همان جده‌ی فعلی «وَاغْيَرَهَا مِنْ سَوَاحِلِ الْبَحْرِ» و سواحل بحر، چه کار کنم؟ حضرت جواب می‌دهند اگر موقعی که نذر کردی مطلع شدند تقيه است برو،؟؟ نمی‌خواهد بروی چون برای این که این مربوطه در زمان بنی عباس و تقویت سلطنت و حکومت این جباران و این‌گونه موارد، این هم از این خبر دلالت بر چیزی هم ندارد. خوب بعد خبر دوم عبدالله بن جعفر همگري است در روایت آمده عبدالله بن عیسی عن الرضا (علیه السلام) این خبر هم باز مطالعه می‌کنید باز دارد که اگر، طوری است که ناچار هستی فلیرابط برو برای رباط، منظورم این است که این روایت هیچ کدام از آن دال بر آن که صاحب جواهر می‌گویند نیست، استحباب آن را می‌گوییم، عجیب این است که ایشان در صفحه‌ی اول که دیروز گفتم استحباب می‌گویند و بعد در صفحه‌ی بعد می‌گویند شیخ طوسی، در صورتی که مستحب هم نیست چرا؟ در یک زمانی بوده اند که جهاد و رباط و همه در دست ظالمان بوده است و این‌ها، حتی بگوییم مستحب هم نیست، ولی شیخ طوسی گفته مستحب است در یک زمانی بودند که تمام قدرت‌ها در دست حکومت جباران بوده است جهاد آن شؤون حکومت‌ها بود، رباط از شؤون حکومت‌ها

بود، بلکه آن چه ما عرض کردیم لکن آیات و قرآن که عرض کردیم به حکم عقل عقلاء هر کسی که زماندار است و هر کسی زمان است و هر کسی که قبضه کرده است حکومت را البته باید ساماندهی کند یکی از ساماندهی و برقراری حکومت همان جهاد است و قتال است و رباط است و مرزبندی ها و مرزداري ها است بنابراین به نظر ما، همان که عرض کردیم جهاد به آن معنا، حکومت به این معنا و این از شؤون حکومت است و مرزداري، رباط لازم و واجب است برای عقل و عقلاء و برای مرزها را که بایستی محکم ببندد و نگاه دارند تا دشمن نتوانند نفوذ کنند، در نهج البلاغه هم سه تا در نامه ها درباره ی ثغور و مرزها هست مستفاد از آن ها که بله، لازم است که ثغرها و مرزها محکم باشد نامه ی چهل و ششم است که الآن فرصت نیست بخوانیم نامه ی شصت و یکم است و نامه ی هفتاد و یکم است این سه تا نامه درباره ی مرزداري است نامه ی چهل و ششم شصت و یکم و هفتاد و یکم، چرا؟ چون حضرت امیر حکومت داشتند کسی که حاکم باشد باید مرزها را کاملاً مواظب باشد و مرزبندی کند و مرزبانی برقرار باشد، نامه ی شصت و یکم به کمیل بن زیاد نخعی است کمیل بن زیاد که از لحاظ تقوا و تعهد و ولایت در سطح بسیار بالایی است و در همین راه هم کمیل کشته شد، حجاج بن یوسف کمیل را شهید کرد و الآن هم قبر کمیل بن زیاد در عراق یک زیارتگاه بسیار مهمی است خوب، نامه ی

شصت و یکم از حضرت به کمیل است کمیل را حضرت امیرالمؤمنین برای جایی والی قرار داده بود و قرار بود که مرز را هم حفظ کند اما نتوانست حفظ کند حضرت امیر به آن صراحت خودشان گفتند به این که تو چون نمی توانی حفظ مرز کنی، بیا کنار شهری از شهرهای عراق به نام ؟؟؟ این در آن شهر حاکم بود ولی به گونه ای بود که معاویه در شام حاکم بود به عراق نفوذ می کرد برای خاطر این که امنیت را به هم بزند تا حضرت امیر را اذیت کند و این ها، حضرت در آن خطبه ی بیست و هفتم فرمودند که من شنیدم لشکر معاویه داخل شده اند از سمت انوار و النگو و گردنبد یک زن زنی را که آن البته مسلمان نبوده ولی تحت سیطره ی اسلام بوده گردنبد شان را برداشتند این خیلی متأثر شدم اگر هر کسی این جریان را بشنود از غصه بمیرد، «ما کان عندی ملوما بل کان به جدیرا» از غصه بمیرد که دشمن وارد می شود به خاک مرز حفظ نشود و داخل شود به خاک اسلامی ولو این که یک زن زنی هم باشد ولو چون تحت سیطره ی اسلام است این گونه شود خلاصه حفظ مرزها، انقدر موضوع مهمی است نامه ی شصت و یکم را به کمیل است که چون نتوانستید شما مرز را حفظ کنید بیا کنار و کس دیگری آن جا برود، این هم از این و دعای بیست و هفتم است، دعای بیست و هفتم صحیفه ی سجاده که دعاء اهل الثغور، بله برای اهل ثغور حضرت امام سجاد دعا می کند آن دعا را

اگر مطالعه بفرمایید چقدر امام سجاد (علیه السلام) عنایت و اهتمام دارد به حفظ ثغور و مرزها و کسانی که مرزداران هستند و چقدر این ها فضیلت و ثواب دارند حضرت دعا می کند، البته صحیفه ی سجادیه برای همه ی زمان هاست این برای زمان بنی عباس نیست، در زمان بنی عباس هم کسانی که مرزها را حفظ می کنند برای اینکه بیضه ی اسلام حفظ شود مسلمانان حفظ شود و اسلام حفظ شود، خلاصه ما در این استحباب احتیاجی به دلیل های صاحب جواهر نداریم، خود همین صحیفه ی سجادیه دلیل بزرگی است برای ما، که امام سجاد (علیه السلام) برای اهل ثغور دعا می کند خوب این خیلی فضیلت است دیگر، نیازی به آن ادله نیست که ایشان می گوید؟؟؟ بلکه ما آن را از استحباب بالاتر می دانیم به این که واجب است و این ها، درباره ی چون امروز خواستم این بحث تمام شود، درباره ی رباط روایات فراوان داریم بیشتر هم از عامه است که چقدر ثواب دارد این، یکی دو تا از آن روایت ها را حالا خدمت شما عرض کنم در صحیح بخاری، «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) رباط یوم فی سبیل الله خیر من الدنیا و ما فیها» یک روز اگر کسی برود مرزها را حفظ کند از دنیا و؟؟؟ حفظ است قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «رباط فی سبیل الله أفضل من ألف یوم فیما سواه» بله «؟؟؟ فی سبیل الله» حفظ کردن است حفظ کردن مرزها و بیدار ماندن «أفضل قیام لیلها و صیام نهارها» این روایات را در منتهای علامه که جلد چندم بود عرض

کردم منتهای بحث ما الان اینجا هست. -؟؟؟ منتهای علامه جلد چهارده، تذکره جلد نه، روایات فراوانی تذکره ی علامه، روایات فراوانی هست در پاورق آدرس تمام این روایات ذکر شده است منتهای به تذکره مراجعه می کنید، خوب مطلب دیگر که خواستم عرض کنم خدمت محترمتان که این بحث تمام شود این است که، رباط و مرزدار، معنای وسیعتری هم دارد که در جلد دوم بحار، صفحه ی پنجم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته» امام صادق (علیه السلام) فرموده است علمای شیعه ی ما همه مرزدار هستند، همه ی طلبه ها باید مرزدارانی باشیم، «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته» در مردی که آن طرف مرز ابلیس و عفاریت و قوای ابلیس است «یمنعونهم من الخروج الی الضعفاء شیعتنا» این ها مانع اند از این که دشمنان اسلام نفوذ کند و ضعفای شیعیان ما را گمراه کند، «فمن انتصب لذلك قتل جاهد الروم و الترك و الخزر ألف ألف مره» کسانی که از علمای شیعه ی ما خودشان را آماده کنند برای حفظ مرزها، نه از جهاد با روم و خزر که در آن زمان کافر بودند هزار هزار برابر، یک میلیون دفعه، چرا؟ «لأنه یدفع عن أديانهم و هؤلاء عن أبدانهم» برای این که مرزداران دیگر، بدن های مردم را حفظ می کنند، مرزداران لشکری اما علمای ما دین مردم را و دین مردم را حفظ کنند حدیث را یک بار دیگر می خوانم ... بنابراین ما طلبه مجاهد هستیم مرابط هم هستیم که شأن ما به این است که باید دل ها را حفظ کنیم یک وقت و سوسه هایی، یک وقت مغالطه کاری هایی در دل

مردم نفوذ نکند و ایمان آن‌ها را سست نکند، بحث درباره‌ی یکی از بحث‌های جهاد بود با توفیق پروردگار که تمام شد امروز می‌خواهم دیگر انشاءالله بعد از این بخوانیم.

مربطه کتاب جهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد با عرض تبریک برای ولایت حضرت عسکری در ابتدای عرضم حدیثی را از همان حضرت نقل می‌کنیم که به بحث ما هم مربوط است. در جلد دوم بحار صفحه ۵، احادیثی در اوایل جلد دوم بحار از تفسیر حضرت عسکری وجود دارد. کتابی به این نام جزء مدارک بحار است. برای توضیح بیشتر هم به کتابی که مربوط به تألیفات است، "الذریعه الی تصانیف الشیعه" می‌شود مراجعه کرد در مورد کتاب تفسیر حضرت عسکر. این یکی از مدارک بحار است. در جلد دوم بحار در اول کتاب از این تفسیر احادیثی از پیغمبر و ائمه: یک-یک ذکر کرده. چند حدیث از حضرت عسکری ذکر کرده، ایشان خبری از امام صادق نقل می‌کند قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَ عَلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيْتُهُ علماء شيعه ما مرزبان و مرزدار هستند در مرزی که در آن طرف آن ابلیس قرار دارد مُنْعَوْنَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضِعْفَاءِ شِيعَتِنَا علماء شيعه ما مانع می‌شوند از این که ابلیس و عفاریت ابلیس به طرف شيعه ما حرکت کنند وَ عَنِ أَنْ يَنْسَلَطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ علماء شيعه ما مانع هستند از اینکه ابلیس و شيعه ابلیس و پیروانش که نواصب هستند بر شيعه ما تسلط پیدا کنند أَلَا فَمَنْ اتَّصَبَ لِذَلِكَ آگاه باشید کسی که از علماء شيعه خودش را برای این کار محیا کرده که

ص: ۸۹۲

مانع شود از این که ابلیس و عفاریت ابلیس بر شیعیان ما مسلط باشند كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرُوكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفٍ مَرَّةً فضیلتش بیش از کسانی است که با روم و خزر بجنگند هزار، هزار مرتبه إِنَّهُ يَدْفَعُ عَنِ أَدْيَانِ مُجِبِّينَا وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنِ أَوْلَادِهِمْ برای این که علماء شيعه ی ما از دین محبین ما دفاع می‌کنند ولی لشکریان اسلام که با روم و ... می‌جنگند از ابدان دفاع می‌کنند. از این جهت فضیلت علماء شيعه ی ما بر آن‌ها برتری دارد. چون این‌ها مدافع دین هستند و آن‌ها مدافع ابدان هستند. بحث ما قبل از تعطیلی‌ها راجع به "مربطه" بود. مرزبانی و مرزدارگی یکی از لواحق جهاد است از مطالبی است که با جهاد مربوط است. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ در آن جا در شرح عبارت شرایع تستحب المرابطه داشتند که مرابطه مستحب است. مرزدارگی مستحب است. صاحب جواهر بعد از نقل این کلام از شرایع استدلال کردند که مرابطه واجب نیست. در آن طرف دشمن با نقشه‌های فراوان، در عین حال حفظ مرزها واجب نیست. مرز آبی، خاکی، هوایی که یکی از مطالب مهم این است که باید مرزها محفوظ باشند. کسانی مترصد باشند در مرزها از حرکت‌ها و نقشه‌های دشمن تا این که بدون اطلاع داخل نشوند مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عَقْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذَلُّوا حضرت امیر فرمودند: هر قومی که صبر کنند تا دشمن وارد خانه‌ی آن‌ها شود بعد بخواهند با دشمن بجنگند دچار ذلت و مشکلات می‌شوند. این

ص: ۸۹۳

است که همیشه لازم است که مرزبانی و مرزداری برقرار باشد. افراد برای حفظ مرزها مترصد باشند و کسب اطلاعات از تحرکات دشمن. در این باره صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۳۸ فرمودند: تستحب المرابطه تبعاً للشرايع بعد گفتند که لا اجد فيه خلافاً که مستحب است. اول به اصل، اصل برائت. بعد گفتند که اگر ما آیه یا روایتی داشته باشیم که داریم این ها دال بر مدح مرابطه و ثواب مرابطه است. مدح و ثواب اعم از وجوب است. خلاصه ایشان انکار کردند وجوب مرابطه را. ما بر جواهر اشکال کردیم و گفتیم که آیاتی در قرآن وجود دارد بر وجوب مرابطه. یکی آیه ۲۰۰ سوره آل عمران ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا﴾ که این آیه بود که به آن استدلال شده بود و دیگر آیه ﴿وَاعِدُوا لَكُمْ مَا اسْتَدْلَلْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ﴾ روایت هم داریم که رباط الخيل، همان مرابطه است. "اعدوا" واجب است. بعد ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ اقتضا می کند به این که رعایت احتیاط و بیدار بودن این است که باید مرابطه برقرار باشد این ها را قبل از تعطیلی بحث کرده بودیم. چند مطلب را در این باره می خواهم عرض کنم که مطلب ناتمام نباشد؛ یک مطلب این که فقها ما (رضوان الله عليهم) با این که ما به آن ها به دید احترام می نگریم. این ها در مسائل اجتماعی فقه مسائل را جدا جدا از هم بحث کردند. مثلاً به وسائل نگاه می کنیم باب رباط چند روایت است، مفاد این روایات چیست، وجوب

و استحباب استنباط می کند و می نویسد و آن یکی هم هکذا. مسئله مرابطه و مسئله اراضی موات در بحث انفال، مسئله حدود، مسئله امر به معروف مسائل فراوانی است که نمی شود جدا جدا بحث کرد. در فقه ما یک امام یا ولی ای وجود دارد. چون قسمت مهم از فقه ما بدون امام یا سیاستمدار یا زمامدار غیر ممکن است که حساب شود. جهاد از آنهاست. اگر ما تنها به این نگاه کنیم که من احیی ارضا میتة فہی له در باب اراضی و انفال، خوب یک نفر پیدا می شود و می رود خیلی از زمین ها را احیا می کند و یک نفر می بیند که دیگر زمینی در این نزدیکی برای او نمانده. باید برای احیاء اراضی موات یک برنامه ای باشد و تحت نظر یک فقیه یا امام معصوم صورت بگیرد و بر اساس آن برنامه حق تحجر بوجود بیاید، احیاء به وجود بیاید. یا مثلاً در باب حدود، این حدود را اجرا کننده ای می خواهد و او باید ریشه یابی کند که چطور می شود که این جنایت به وجود می آید تا این حدود انجام بگیرد از ریشه بایستی خشک شود، تا این جنایات صورت نگیرد. خیلی از بحث های فقهی ما این طور است. جهاد از این باب است یک مطلبی نیست که بنده یا شما اینجا نشسته باشیم و فکر کنیم راجع جهاد و وباط، جهاد یک مسئول و زمامداری می خواهد، یک سیاستمدار می خواهد، اطلاع از حالات و نقشه های دشمن می خواهد، تجهیزات باید در داخل صورت بگیرد تا بتوانیم

در برابر دشمن بایستیم. بنابراین ما نمی توانیم بگوییم رابطه مستحب است. هزار سال بیشتر است که فقهای ما می گویند رابطه مستحب است، فرق می کند. گاهی دشمن نزدیک مرز است در اینجا ما دیگر نمی توانیم بگوییم مستحب است. مرز مثل در خانه است وقتی که دشمن پشت در باشد بستن در واجب است نمی توانیم بگوییم بستن در مستحب است که در این صورت دشمن داخل می شود. منظور بنده این است که ما نمی توانیم این جور مسائل فقهی را جدا از سیاست و ولی فقیه و زمامدار و امام معصوم حساب کنیم. این مسائل باید زیر نظر او باشد گاهی بله واجب است، گاهی مستحب است. وجوبش در چه حدی است. چه اشخاصی در آنجا باشند اینها حساب نشده. اشکال ما به این است که این قبیل مسائل اجتماعی فقهی که در کتب فقهی ما مستقل، مستقل، منفک از ولایت و سیاستمدار و ولی حساب شده درست نیست. امام (رضوان الله علیه) در جلد ۴۵ از دفتر تبیان که ۵۰ جلد است _دفتر تبیان متصدی جمع آوری بیانات امام به صورت دسته بندی شده است_ جلد ۴۵ مربوط به ولایت فقیه است، ایشان می فرمایند: کسانی که این طور مسائل را جدا حساب می کنند بیراهه می روند. چون معلوم است دیگر در اسلام جهاد مسئول دارد. اگر جهاد تعطیل باشد که نمی شود ذلت و سقوط است. باید جهاد باشد. حالا به دست چه کسی و نظر چه کسی باید باشد؟ که قبلاً گفتیم یا امام معصوم یا قائم مقام امام معصوم. رباط هم یکی از لواحق و ملحقات

جهاد است. بنابراین ما نمی توانیم رباط را تنها حساب کنیم. و بگوییم رباط مستحب است. باید بینیم دشمن در چه حالی است. گاهی واجب می شود گاهی اوجب واجبات می شود. مطلب دوم این است که رباط یعنی مزداری و سنگرداری در مرز و نوار مرزی و متوجه باشند که در آن طرف مرز دشمنان ما چه نقشه هایی دارند و ما در برابر، اولاً اینکه به داخل اعلام کنیم و ثانیاً چه وظیفه ای داریم؟ این مزداری است. دشمنان ما در آن طرف مرز ممکن است چند نقشه علیه ما داشته باشند و دارند. یکی مسئله نظامی گری است یکی مسئله فرهنگی است، یکی مسئله اقتصادی و یکی مسئله سیاسی است. اینها مرزهایشان با هم فرق دارد. مرز نظامی گری که اگر حمله از آنجا صورت بگیرد مرز آبی یا خاکی یا هوایی است. بنابراین مرزدارانی که از لحاظ نظامی گری تبحر و آمادگی دارند باید مراقب مرزهای آبی و خاکی و هوایی باشند که دشمن به وسیله نظامی در آنها نفوذ نکند. اما حالا مرزهای فرهنگی و اقتصادی و سیاسی چگونه است؟ در مرز فرهنگی دشمن از راه دریا و هوا نمی آید در آنجا دشمن با مغز و فکر و اندیشه شما کار دارد. دشمن می خواهد به وسیله نقشه ها در افکار و اندیشه شما اثر بگذارد. بنابراین آن یک مرز و نقشه جداگانه دارد، شناخت و مرزدار جداگانه دارد. این خیلی مسئله است و خطر مرز فرهنگی خیلی بالاتر از مرز نظامی است. دشمنان اسلام چند قرن است که روی این مسئله کار می کند. این هم مسئله

مزداری

ص: ۸۹۷

نسبت به مرز فرهنگی. مرز سیاسی، دشمن سعی می کند که نفوذ کند از راه سیاست آن هم یک راهی دارد در سیاستمداران و در گردانندگان مملکت تأثیر می گذارد، افکار آنها را عوض می کند که آنها طوری سیاست را عوض می کنند که به نفع دشمن می شود. مرزهای اقتصادی، دشمن سعی می کند از راه اقتصاد، دشمن سعی می کند از راه ثروت و منابع ثروت و تولید ثروت و توزیع ثروت نفوذ کند و برای جلوگیری از این راه دیگری وجود دارد که کارشناسان در امور اقتصادی باید مطالعاتی کنند و نباید اقتصاد یک کشور اسلامی تحت سیطره دشمنان اسلام قرار بگیرد. حضرت امیر در آن نامه ای که به مالک اشتر نوشتند و مالک اشتر را اعزام به مصر کردند نمی گویند که مالک به آنجا برود و مسئله بگوید می فرمایند *وَلَا تُجَبِّئُهُ خَرَاجَهَا وَجِهَادَ عِدُوِّهَا وَاسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَعِمَارَةَ بِلَادِهَا* یعنی این شخصی که به آنجا می رود از چند جهت باید کار کند؛ اولاً اینکه مالیات را جمع آوری کند و هزینه ای تأمین شود دوم *جِهَادَ عِدُوِّهَا* سوم تعلیم و تربیت به وجود بیاورد و همه افراد احتیاج به تعلیم و تربیت و ارشاد و فرهنگ دارند. چهارم *عِمَارَةَ بِلَادِهَا*. بنابراین ما می خواهیم عرض کنیم که در تتمه بحث قبل که درباره مرز نظامی (آبی، خاکی و هوایی) بحث کردیم می خواهیم عرض کنم کسی که درباره مرابطه بحث می کند درباره مرز فرهنگی که دشمن چه نقشه هایی درباره نفوذ در افکار و اندیشه و فکرها دارد شناخت اینها و دیده بانی

و مرزرداری از اینها این لشکر دیگری می طلبد عَلَمَاءُ شَيْعَتِنَا مُرَابِطُونَ بِالثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَ عَفَارِيَّتَهُ این است که در شأن ماست طلبه ها و علما. مرز سیاسی که باید کاملاً شناخته شود که اگر دشمن بخواهد از راه سیاست نفوذ کند... مرز اقتصادی... لازم بود که این بحث را ما انجام داده باشیم. در بحث جهاد که با توفیق پروردگار در حوزه علمیه قم به این شکل صورت می گیرد یک مسئله ای بود که بنده خیلی متأثر شدم و می خواستم در اینجا به مناسبت همین بحث عرض کنم. چند روز قبل شخصی کتابی برای بنده آورد _حالا_ ببینیم که اگر مرز فرهنگی رعایت نشود چه پیش می آید_ این کتابی است به نام "شرف النبی و معجزاته" در تاریخ ۱۳۸۵ در قم چاپ شده. به تألیف "عبد الملک نیشابوری" که سنی است ولی مصحح آن سید حسین رضوی قمی. انتشارات سلسله، قم خیابان ارم پاساژ قدس. این کتاب کلاً ۵۴۰ صفحه است. عربی است و ترجمه هم دارد. حالا چند حدیث از این کتاب را بخوانیم تا ببینیم که مرزرداری به چه صورتی باید باشد. در صفحه ۲۹۰ آمده عن علی بن ابی طالب لا تُفَضِّلُونِي عَلَى ابِي بَكْرٍ وَ عَمْرٍا نَسَبَتْ بِهِ اَيْنَ دُو نَفَرٍ تَفْضِيلَ نَدَهِيْدِ، اَز اَيْنِهَا بِالْاْتِرِ نَدَانِيْدِ الْا وَ مِنْ فَضْلِنِي عَلَيْهِمَا كَسِي كِه مَرَا بَرِ اَيْنِهَا بَرْتَرِ مَعْرِفِي كَنْدِ فَقَدْ اَفْتَرِي وَاللّٰهَ لِأَجْلَدَنَّ بِه خَدَا هَر كَسِي كِه مَرَا بَرِ اَيْنِ دُو نَفَرٍ بَرْتَرِ مَعْرِفِي كَنْدِ تَا زِيَا نِه مِي زَنْم. حَدِيْثٌ بَعْدِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ يَخْرُجُ فِي الْاٰخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَقَالُ

لهم الراضه ينتحلون شيعتنا و ليسوا بشيعه مي گویند که ما شيعه ايم ولي شيعه نيستند آيه ذلك آيت آن قوم اين است که يسون ابوبکر و عمر فاذا رايم فاقتلوهم فانهم مشرکون اينها شيعه ي ما نيستند علامتش اين است که ابوبکر و عمر را لعن مي کنند. ما مي گوييم وهابي ها اعلام قتل ما را داده اند آن وقت کتابي در قم چاپ شده که در آخرالزمان قومي به نام رافضه که علامتشان اين است که ابوبکر و عمر را سب مي کنند. فاذا رأيتهم فاقتلوهم. حديث سوم عن ابي هريره قال خرج رسول الله في اصحابه ذات يوم روزي پيغمبر با اصحابشان خارج شدند فتقدم رجل امام ابي بكر يك نفر از او جلو افتاد قال رسول الله مهلاً تمشي امام من هو خير منك والله ما طلعت الشمس على احد بعد النبيين خير من ابي بكر والله ما كتب محمد في السماء رسول الله الا- و علي اثره ابوبکر صديق. حديث چهارم ابن ابي كعب قال سمعت رسول الله يقول جاثني جبرئيل فذكر امر عمر بن خطاب فقلت: يا جبرئيل اخبرني عن فضائل عمر و ماذا له عندالله قال يا محمد لو جلستُ معك قدر ما لبس نوح مع قوم لن استطع اخبرك عن فضائل عمر و ما له عندالله ثم و قال يا محمد ليكي الاسلام بعد موتك علي موت عمر. حديث پنجم ابوسعيد خدری قال سمعت رسول الله اذا كان يوم القيامة يوضع ثلاثه كراسي من ذهب احمر يتلألو منها الجمع فيجلس ابراهيم علي واحد فيها و اجلس انا علي الاخر و يبقي واحد منها فيوتي بابي بكر

فيجلس عليه ثم ينادى منادٍ يا طوبى لصديق بين حبيب و خليل حديث ششم و آخرين حديث عن ابن عباس قال رسول الله اذا كان يوم القيامة جمع الله الاولين والآخرين يوتى بمنبر من النور فينصب احدهما عن يمين العرش و الآخر عن يساره و يعلو شخصان فينادى دو نفر مي آيند نسبت به اين منبر فيناد الذي عن يمين العرش... من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا رضوان خازن الجنة ان الله امرنى ان اسلم مفاتيحها الى ابى بكر و عمر . كليد بهشت را به اين دو نفر مي دهد ليدخل محيبيهم الجنة الا فاشهدوا ثم يناد الذي عن يسار العرش... من عرفنى فقد عرفنى و من لم يعرفنى فانا مالك خازن النار ان الله امرنى ان اسلم مفاتيحها (مفاتيح بهشت و جهنم) الى محمد و محمد امرنى ان اسلمها الى ابى بكر و عمر فيدخلان مبغضيها النار الا فاشهدوا . اين قبيل احاديث در اين كتاب وجود دارد. اين كتاب در سال ۸۵ در قم چاپ شده. حالا ببينيد كه دشمن از چه راه هايي نفوذ مي كند. البته بنده نمي خواهم عرض كنم كه با آن كتابفروش يا آنها كه چاپ كردند چه كنيد بلكه بنده مي خواهم عرض كنم كه وضع اين چنين است و در قم يك اين چنين كتابي كه مي گويد شيعيان را "فاقتلوهم فانهم مشركون" چاپ مي شود. اين است بايد مرزها را در نظر گرفت ما مرز آبي و خاكي و هوايي داريم كه آن درباره ي نظامي گري است. مرز فرهنگي داريم, مرز سياسي داريم و مرز اقتصادي كه بايد مسلمان ها

مجهز باشند و تمام مرزها را در نظر بگیرند و برای همه ی این ها مرزبان و دیده بان لازم است تا جهاد به صورت کامل صورت بگیرد. این بحث مربوطه بود. با توفیق پروردگار این بحث تمام شد. یکی از بحث های جهاد بحث سبق و رمایه است ما وارد این بحث می شویم. برای این که در اسلام مسلمانان همیشه در برابر دشمن مجهز باشند یکی از مقدماتی که لازم است و در فقه ما بحث شده همین بحث است. در جلد ۲۸ جواهر است. اخبارش هم در جلد ۱۳ وسائل است. برای شروع عرض می کنم. در جلد ۲۸ جواهر صفحه ۲۱۲ بحث سبق و رمایه. محقق مثل سایر فقها و فائدتها فائده سبق و رمایه بعث العزم و تهیئه علی الاستعداد للقتال فائده سبق و رمایه آن است که افراد اراده کنند و تصمیم بگیرند و مهیا باشند برای قتال در برابر دشمن. که این ها هم سوارکاری و هم تیراندازی را کاملاً یاد بگیرند. البته این ها از لحاظی که در آن روز مرکب اسب بوده _ با این که در این بحث صاحب جواهر دارند که الایغ و دیگر مرکب ها هم هستند _ و سلاح جنگی هم تیر و شمشیر بوده. ولی بر حسب زمان این ها ابزارند. شارع مقدس حکمش را می گوید و بر اساس ازمنه ابزار فرق می کند. بنابراین یاد گرفتن تمام مرکب هایی که به وسیله ی آن ها جنگ صورت می گیرد مستحب است و به کار گرفتن و یاد گرفتن تمام سلاح ها و ابزارهایی که در جنگ و جهاد به کار گرفته

می شود لازم است. و "رمایه" یک معامله است در معامله معلوم است که یک نقل و انتقالی است. ما دو نفر با هم قرار می گذاریم شما اسب داری من هم اسب دارم این ها را در یک میدانی می تازانیم، هر کدام که جلوتر رفت از آن یکی مثلاً صد هزار تومان ببرد. این یک معامله ای است وقتی که این معامله واقع شد و عمل محقق شد بنده از شما مثلاً صد هزار طلبکار هستم یا عیناً یا دیناً. همین طور در تیراندازی که یک هدفی قرار می دهیم بعد به طرف آن هدف تیر می اندازیم و هر کس که برنده شد مثلاً فلان مقدار باید از دیگری بگیرد. خلاصه این عقدی است که ایجاب و قبول می خواهد، عملاً یا این که قولاً و باعث می شود که وقتی عقد محقق شد نقل و انتقالی به این ترتیب صورت بگیرد و طلب و بدهکاری باشد. این بحث را با دو آدرسی که عرض کردم مطالعه کنید. بقیه انشاءالله برای فردا

تحصیل آمادگی برای جهاد – سبق و رمایه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد در بحث جهاد همان طور که عرض کردیم، بعضی مطالب و آیات و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانها همیشه کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد. یکی از این موضوعات بحث سبق و رمایه است. در رابطه با بحث سبق و رمایه چند مطلب است. مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهل بیت : صورت گرفته برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا. به طور کلی به کار بردن آلات جنگی. کلمه ی نص که ما

ص: ۹۰۳

داریم، بعداً می گوئیم با صاد به معنی به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می شود. در آن زمان اشیاء خاصی بود در زمان های قبل، وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ مسئله ی حدید در جهاد، در جنگ دارای موقعیت بسیار مهمی است. خلاصه اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب برای فراگرفتن سوارکاری و تیراندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگی. دسته ی دوم مربوط به این است که مسابقه ی با اینها. آن اول و لو هر فردی که این کار را انجام بدهد، سوارکاری یاد بگیرد، تیراندازی یاد بگیرد. بحث دوم اینکه عقدی منعقد کند. برای تشویق بیشتر که اگر بعوض باشد، پولی هم در بین باشد، برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می کند که بعوض اشکال ندارد. هم در رمی هم در مسابقه ی اسب سواری و اینها. در جلد سوم می توان گفت که اخباری است که نهی می کند در غیر اینها برد و باخت را یا به عوض بودن را. حالا کلمه ی برد و باخت نباشد، به عوض بودن را. می گوید لا سبق الا در اینها و نفی می کند از غیر اینها. این است که باید در این سه موضوع، شاید تدریجاً بحث از آنها بوجود بیاید. بحث فقهی انجام بگیرد. عرض کردیم که صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد ۲۸ جواهر بحث سبق و رمایه را مطرح کرده. ولی ما به همین ترتیب که عرض می کنیم به آنجا هم می

ص: ۹۰۴

رسیم. بحث اول درباره ی تشویق و ترغیب به اینکه شما سوار کاری یاد بگیرید، شنا یاد بگیرید، تیراندازی، به کار بردن آلات جنگی را یاد بگیرید. هر فردی در مهیا بودن و کسب مهارت برای جهاد که پیش می آید داشته باشید. اگر انسان باور کند که جهاد امر ساده ای نیست، همان طوری که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه اینها قبلاً چقدر باید انسان درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها. حالا تذکری هم می خواستم بنده بدهم که بعضی ها فکر می کنند که با نوار انسان مجتهد می شود، محقق می شود. ولی هیچ کس نیست. چون که با نوار و سی دی محقق نمی شود. انسان باید استاد ببیند. این که رسم بوده از سابق استاد و شاگرد دیدن استاد و معاشرت با استاد و رویارو بودن و سؤال کردن و جواب شنیدن اینها خیلی اثر دارد. این که بعضی ها فکر کنند حتماً انسان با نوار و سی دی مجتهد می شود، محقق می شود، این اشتباه است. باز یکی از اشتباهات این است که در هر درسی انسان باید مرتب حضور پیدا کند. بعضی ها می بینند که گاهی هستند و گاهی نیستند. نه. این را برای خیرخواهی می گویم. بعضی از مطالب مانند حلقه ی زنجیر به هم مربوط است. کسانی که گاهی هستند و گاهی نیستند این طور درس خواندن هیچ وقت انسان را یک محقق، مجتهدی، فقیهی نمی کند. یا مثلاً یک روز اول بحث می آید یک روز وسط بحث. این هم حاکی از آن است که عنایت لازم به

آن درس را ندارد. عنایت لازم به این است که انسان مرتب حضور پیدا کند، مداوم باشد، درس را بنویسد، پیش مطالعه کند، بعد مطالعه کند، اشکال داشته باشد بپرسد، بعد می شود یک درسخوان حسابی. حالا بالاخره ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث بر این بود که تشویق و ترغیب بر اینکه هر فردی در سوارکاری و تیراندازی و شنا و اینها مهارت پیدا کند. حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل طبع جدید جلد چهارم صفحه ۵۱۷. عَلَّمُوا أَبْنَاءَكُمْ الرَّمِيَّ وَ السَّبَاحَةَ پیغمبر حدیث نبوی است، به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد بدهید. السباحه با سین به معنی شنا کردن و شناوری است. این دستور آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان برای جوانان خودتان تا همیشه آماده باشند برای جریانهایی که خطر آفرین است و پیش می آید اینها آمادگی داشته باشند. این حدیث که عرض کردیم. باز حدیث دیگر است که از پیغمبر از کبوا و از مومار کوب و سوارکاری یاد بگیرید و از مومار تیراندازی یاد بگیرید و اَنْ تَزْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اَنْ تَزَكَبُوا حال اگر امر دائر شد بین یاد گرفتن تیراندازی و سوارکاری، پیغمبر رمی را ترجیح می دهند. در روایات ما است که اَلَا اِنْ الْقَوْهَ الرَّمِيَّ اَيْنَهَا واقعا حاکی از این است که رمی _حالا در زمان ما معلوم می شود_ رمی خیلی نقش دارد. آن وقت رمی در تیراندازی بود مثلاً. بعداً هم منجیق اینها را یاد گرفتند برای رمی. اما امروز بیشتر آلات و ابزار جنگی ما رمی است. موشک و فلان و فلان همه اش رمی است.

رمی

خیلی نقش دارد، روز به روز هم رمی وسعت بیشتر پیدا می کند در آلات و ابزار جنگی. می فرمایند که اَرْكَبُوا وَ اَرْكَبُوا وَ اَنْ تَرْكَبُوا اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ تَرْكَبُوا اگر امر دائر شد بین فراگرفتن سوارکاری یا تیراندازی، اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر از این است که تنها سوارکاری یاد بگیرید. بالاخره می گوئیم تیراندازی محبوبتر است نزد ایشان. یک قسمت از روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن و اینهاست. قسمت دوم اینکه بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که اینها با جمعیت باشند. چون برای اینکه رقابت، خود رقابت کار اجتماعی به انسان یک تشویق بیشتری به انسان می دهد، شوق بیشتری می دهد. آن اولی تقریباً یک امر فردی است، فردی را هم شامل می شود. اما دومی بحث سبق و رمایه است. در بحث سبق و رمایه که با جمعیت با هم مسابقه بگذارند، خود همین ایجاد رقابت بین افراد تشویق بیشتری، شوق بیشتری ایجاد می کند. در اینجا هم در وسائل الشیعه در دو جا وسائل متعرض است. یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است. می دانید که جهاد عدو که ما داریم می خوانیم با جهاد نفس در جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی است. یکی هم در جلد ۱۳ در بحث سبق و رمایه متعرض شده صاحب وسائل. نوع روایات در دو جا ذکر شده، منتها بعضی ها اینجا هست آنجا نیست و بعضی ها آنجا هست اینجا نیست. حالا در جلد ۱۱ کتاب جهاد صاحب وسائل صفحه ۱۰۷ ایشان می فرمایند ما در جهاد خیلی مطلب

داریم. این ها هم جزء جهاد است, سبق و رمایه جزء جهاد است. صاحب وسائل هم در کتاب جهاد ذکر کرده.؟؟؟ منتها این دو تا با هم ارتباط دارند. در وسائل در جلد ۱۱ صفحه ۱۰۷, یک باب اول انعقاد کرده منعقد کرده صاحب وسائل برای "استحباب اجراء خیل". برای اسب سواری که مسابقه در اسب سواری. خب آن وقت مرکب اسب بوده, هر مرکبی که در جنگ و جهاد اینها کاربرد دارد. حالا آن وقت اسب است. باب ۵۷ از ابواب جهاد عدو مال اسب سواری است. باب ۵۸ مال تیراندازی است در کتاب جهاد. باب ۵۷ باب استحباب ارتباط الخیل. حتی روایاتی ذکر کرده که اسب نگه داشتن خودش مستحب است الخَيْلُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِیْهَا الْخَيْرُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حدیث پیغمبر است. یعنی به پیشانی اسب _نواصی پیشانی یا به مویی که روی پیشانی اسب می روید, یال اسب_ بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است. سابقاً مرسوم بوده حالا- چون برای اینکه نگه داشتن حیوانات و اینها مخصوصاً در شهرها مشکل است مرسوم بود بین مردم در هر خانه ای که اسب باشد فقر به آن خانه راه پیدا نمی کند. یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می دهد, در هر خانه ای که اسب باشد فقر در آن خانه راه پیدا نمی کند. اینجا صاحب وسائل مطالعه می کنید ما همه چیز نمی خواهیم ذکر کنیم باب ۵۷, روایات مربوط به "استحباب ارتباط الخیل" نگه داشتن اسب. در آن زمان یک مرکب سواری خیلی مهمی بوده. بعد می آییم سراغ باب ۵۸. وسائل جلد ۱۱

باب ۵۸ از ابواب جهاد عدو. چند تا خبر ذکر کرده خبر اول این است مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ كَلِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَطَارُ قُمِي خُودِ كَلِينِي مِنْ طَبَقَةِ ي ۹ است استادش طبقه ی ۸ است. خیلی مهم است. محمد بن یحیی ابو جعفر عطار قمی از اساتید مهم کلینی است. از ایشان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد. بعد عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ كِهْ أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَىٰ مِنْ طَبَقَةِ ي ۷ است عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ خِرَازِ مِنْ هَمْ مِنْ طَبَقَةِ ي ۶. اینها همه شان از اجلای رواه هستند عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ شَيْخٍ فِي رِجَالٍ كَقْتَهْ إِنَّهْ عَامِي سَنِي اسْت لَهْ كِتَابٌ أَلَا أَنْ كِتَابَهْ مَعْتَمَدٌ بَعْضِي مِنْ هَمْ سَنِي بُوْدَنْدِ وَلِي كِتَابَهَائِشَانْ مَوْرِدِ اعْتِمَادِ فُقَهَائِ مَا بُوْدَهْ اسْت. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ الرَّمِيُّ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ الْإِسْلَامِ رَمِي. انداختن، تیری است از تیرهای اسلام. ما بعداً هم می گوئیم که درباره ی رمی چقدر روایت داریم. حدیثی داریم بعداً می خوانیم از پیغمبر خداوند درباره ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می کند. یکی آن کسی که آن چوب را در اختیار تراشکار گذاشته که از آن چوب تیر درست کند. همین که این یک انتخابی این چنین اقدامی این چنین که چوب را آورده و در راه دیگر خرج نکرده. چوب را آورده و در اختیار کسی گذاشته که آن آلات و ابزار جهاد درست می کند. همین کارش به قصد خدا باشد داری ثواب و بهشت است. دوم

آن کسی که آن چوب را می تراشد و از آن چوب تیری درست می کند. خب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می دهد، به قصد سبیل الله. سوم آن کسی که آن تیر را به کار می برد برای زدن به دشمن. خداوند به آن شخص هم ثواب می دهد، فی سبیل الله کار کرده باشد بهشت می دهد. می خوانیم بعد. این خبر که خواندیم در صفحه ۱۰۷ جلد ۱۱ وسائل باب ۵۸ خبر اول باب مربوط به تیراندازی بود. خبر دوم این باب وَ عَنْهُ يَعْنِي كَلِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْهُ بِرَمِيَّ كَرْدَدَ بِه استاد کلینی. عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى اِن هِم از اجلاى ثقه است و خيلى خوب است. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ حَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ هِم ثقه است. تا اینجا بحثی نداریم عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ از طبقه ی ۵ است از اجلاى رواه است. صاحب ریاض، ریاض را همیشه مطالعه کنید، کتب فقهی را، همه شان را. در بحث ما در ریاض جلد ۱۰ طبع جدید. محسنات این کتابها این است که در این کتابهای مسالک که تازه چاپ شده یا ریاض و اینها در پاورق مدارک کتب و روایات را ذکر می کند. چاپهای قبل این حرفها را نداشت. اما الآن در پاورق اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورق مسطور است به طور کامل. جلد ۱۰ ریاض صفحه ۲۳۳ بحث ما سبق و رمایه در اینجا است. بعد از اینکه عبدالله بن مغیره را ذکر کرده کلمه ای را عرض کنم عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةَ رَفَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ

مغیره جزء طبقه ششم است رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ معلوم است که یک نفر از طبقه ی شش می تواند از پیغمبر نقل کند. وسائط را حذف کرده. این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب، یک قسمی از مرسلات است که حجت نیست. ولی صاحب ریاض بعد از نقل همین خبر ایشان گفته به اینکه عبدالله بن مغیره از کسانی است که أجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصح عنہ این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و در کتب فقهی هست که أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عن جماعه اولاً که خود این اجماع چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیه که أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصح عن فلان. بحث زیادی شده. امام (رضوان الله علیه) در بحث خودشان، شاید یک روز همین را بحث کردند. اولاً اجماع از آن اجماعات نیست که قول معصوم از آن کشف شود. چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کردند. خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی کند. اجماع در مسائل فقهی اگر باشد، مدرکی نباشد، اطمینان پیدا کنیم به اینکه اینها روایتی، چیزی در دستشان بوده که لم یصل الینا، بله. اینها آن جور نیست. از این جهت این اجماع حجیت فقهی ندارد. مسلم عند علمای رجال است. دوم اینکه معنی عبارت چیست؟ بعضی ها گفتند معنایش این است که اگر یکی از اینها در سند باشد دیگر آن سند کلاً معتبر است. نه این طور نیست. معنی عبارت این است که این شخص آن قدر در حد وثاقت و اطمینان عالی است که دیگر

درباره اش حرفی نیست، بحثی نیست. همین. بعضی ها گفتند به قبل از این نگاه نمی کنیم، به بعد از این نگاه نمی کنیم، نه خیر این فقط خودش. اینها هم ۱۸ نفرند. ۶ تا از طبقه ی چهارم، ۶ تا از طبقه ی پنجم، ۶ تا از طبقه ی ششم. برای طبقه بندی اینها را به خاطر بسپارید کمکی است برای شناخت طبقات رجال. سید بحرالعلوم در آن اشعارش جمع کرده قد اجمع الکمل علی تصحیح ما / یصح عن جماعه فلیعلما / و هم أولو نجابه و رفعه / أربعه، و خمسه و تسعه اربعه و خمسه می شود نه، بعد هم تسعه می شود ۱۸ نفر. فالسته الاولی من الأمجاد شش تا از آن اولی ها جزء امجادند أربعه منهم من الأوتاد روایات زیادی از اهل بیت : درباره ی چهار نفر زراره و محمد بن مسلم و اینها هستند که رَحِمَ اللَّهُ زُرَّارَةَ بِنَ أَعْيَنَ لَوْ لَا زُرَّارَةُ لَأَنْدَرَسَتْ أَحَادِيثُ أَبِي امام صادق فرمودند. خدا زراره را رحمت کند اگر نبود احادیث پدر من از بین می رفت. زراره ثم برید قد اتی / ثم محمد و لیثُ یا فتی کذا فضیل بعده معروف بعد فضیل بن یسار است بعد معروف بن خربوز و هو الذی ما بیننا معروف این شش نفر هستند که در طبقه ۴ هستند. بعد و الستة الوسطی أولو الفضائل / رتبتهم ادنی من الأوائل جمیل الجمیل مع ابان جمیل بن دراج و ابان بن عثمان و العبدلان عبدالله بن بکیر عبدالله بن مسکان ثم حمادان حماد بن عثمان و حماد بن عیسی. در یک شعر جمع

کرده. این شش نفر طبقه ی پنجم هستند. اما طبقه ی ششم و السته الأخری هم صفوان / و یونس علیهما الرضوان ثم بن محبوب کذا محمد / کذاک عبد الله ثم احمد محمد بن ابی عمیر، احمد بن ابی نصر بزندی. خلاصه این عبدالله بن مغیره جزئی طبقه ی ششم است. اینجا بحث طایفه ی دوم را بحث می کنیم. طایفه ی دوم مربوط به مسابقه است. در اینجا در مسابقه صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگره گفتند اول آیات قرآن. از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صحت مسابقه؟ یکی این آیه ای که وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَغْتُمْ مِنْ قُوَّهِ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ این آیه ی قرآن است. آیه ی ۶۰ از سوره ی انفال است. این آیه ی ۶۰ از پیغمبر اکرم به رمی معنا کرده. رباط الخیل مربوط به همان اسب سواری است. اما قوه را به رمی. این است که ایشان می گوید به اینکه این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله بن مغیره می گوید که رَفَعَهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْبَغْتُمْ مِنْ قُوَّهِ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ قَالَ الرَّمِيُّ بِنَابِرَيْنِ چون قوه را به رمی معنا کردند. این است که می گویند دلالت بر مسابقه دارد. یکی هم در سوره ی یوسف إِنَّآ ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا این هم صاحب جواهر و همه شان

دارند. از این آیه استفاده می شود به اینکه مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده. بحثی هم می دانید که ما داریم در رسائل و کفایه که چیزهایی که در شرایع سابقه صحت داشته و مشروعیت داشته استصحاب می توانیم بکنیم برای شرع خودمان؟ گفتند بله. استفاده از این آیه ی ۱۷ از سوره ی یوسف سوره ی ۱۲ قرآن مجید استفاده بر اینکه در آن شرع مشروعیت داشته مسابقه، فی الجمله استصحاب بکنیم در شرع ما هم ثابت می شود. حالا ما روایات را عرض می کنیم. روایات چند دسته شد. یک دسته روایاتی هستند که دلالت دارند بر اینکه اسب سواری، روایت داریم دلالت دارند بر اینکه بر تیراندازی، صاحب وسائل هم در جلد ۱۳ در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرمودند که ما باید به آنها توجه کنیم. در جلد ۱۳ وسائل ایشان صاحب وسائل، چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه. جلد ۱۳ جلد ۱۳ وسائل ۲۰ جلدی صفحه ۳۴۵. اول، "باب استحباب اجراء الخیل". اول رفته سراغ اسب سواری "و تأدیبهما و الاستباق". هم خیل را اجرا کنند، یعنی مسابقه اسب سواری بگذارند، اجراء کنند یعنی مسابقه گذاشتن و اسب را تربیت کنند تا استباق حاصل شود. خبر اول باب مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ این همان سندی است که تا اینجا پیش را قبلاً خواندیم. کلینی از محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى این محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، جزء اجلائی رواه است عَنْ

غِيَاثِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ از غياث بن ابراهيم. اين توثيق نشده. ابى عبدالله هم كنيه ى
يكنى از رواه است كه توثيق نشده. عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ أَجْرَى الْخَيْلَ وَ جَعَلَ سَبَقَهَا أَوْاقِيَّ مِنْ فَضِّهِ
پيغمبر اسبها را در مسابقه قرار دادند. سبق [سبق_با سكون باء] و سبق. كتاب [سبق_با سكون باء] يا سبق. سبق مصدر است مثل
ظرف. اما سبق به آن عوضى مى گويند كه به آن برنده داده مى شود. اينجا سبق مى خوانيم. پيغمبر اسبها را اجراء کردند و
سبق را أَوْاقِيَّ مِنْ فَضِّهِ قرار دادند. اواقى جمع اوقيه است. اوقيه هم به چهل درهم از نقره گفته مى شد. اجراء كرد خيل را در
مسابقه و سبق آن خيل را أَوْاقِيَّ مِنْ فَضِّهِ چند وقيه از فضه كه هر وقيه چهل درهم است. خير بعدى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كَلِينِي از على بن ابراهيم او هم از ابيه معلومه, از محمد بن يحيى بن عمران اشعري قمى عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدِ
طَلْحَه هم گفتيم به اينكه عامي ولى كتابش معتبر است. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ قَالَ أَعَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلِيَّ سِرْحَ الْمَدِينَةِ مُشْرِكُونَ بِرِ
سرح_سرح با سين و با حاء حطى به چراگاه مى گويند كه اطراف شهر قرار مى گيرد_ مشركون بر آن چراگاهها حمله
كردند فَتَنَادَى فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَيِّبًا حَاةً مُنَادِي نَدَا كَرْدَ كِه يَا سُوءَ صَيِّبًا حَاةً كَلِمَه اى است مثل واويلا كه در موقع مصيبت اين
كلمه را مى گفتند. مشركين

آمدند و حمله کردند، روزگار ما سخت خواهد شد. فَسَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْجَبَلِ فَرَكِبَ فَرَسَهُ فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ يَغْمِرُ بِرِ فَرَسِ خُودِش سَوَارِ شُدْ بَرَايِ طَلَبِ عَدُوِّ وَ كَانَ أَوَّلُ أَصْحَابِهِ لِحَقِّهِ أَبُو قَتَادَةَ أَبُو قَتَادَةَ آمَدَ وَ بَهْ يَغْمِرُ مَلْحَقٌ شَدَّ تَا تَنْهَا نَبَاشَنْدَ عَلَيَّ فَرَسٍ لَهُ أَوَّلِينَ كَسِي كَهْ آمَدَ أَبُو قَتَادَةَ بُوَدَ وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفْتَاهُ لَيْفٌ اَيْنِ اسْبِ يَكِ زِينِي دَاشْتِ، اَيْنِ زِينِ دَفْتَاهُ لَيْفٌ خَرْمَا يَعْنِي خَيْلِي تَشْكِيلَاتِي نَبُوَدُ. وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سَرْجٌ دَفْتَاهُ لَيْفٌ لَيْسَ فِيهِ أَشْرٌ وَ لَا بَطْرٌ اَيْنِ اسْبِ بَا اَيْنِ تَرْتِيبِ بَرَايِ تَفْرِيحَاتِ نَبُوَدَ بَرَايِ سَوَارِي كَهْ بَا آنْ كَارِي اِنْجَامِ بَدَهَنْدَ فَطَلَبَ الْعَدُوِّ فَلَمْ يَلْقَوْا أَحَدًا رَفْتَنْدَ سَرَاغِ دَشْمَنْ اَمَا كَسِي رَا پِيدَا نَكْرَدَنْدَ وَ تَتَابَعَتِ الْخَيْلُ اسْبِ سَوَارِهَا پِشْتِ سَرِ هَمْ آمَدَنْدَ فَقَالَ أَبُو قَتَادَةَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعِدَّاءَ قَدْ انصَرَفَ دَشْمَنْ رَفْتَهَ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَيْقَ اسْتِشْهَادَ بَهْ ذِيلِ حَدِيثِ اسْتِ، اِگَرِ حَاضِرِ هَسْتِيدِ يَغْمِرُ بَا شَمَا مَسَابِقَهْ بَگْذَارِيمِ. يَغْمِرُ سَوَارِ بَرِ اسْبِي اسْتِ وَ اسْبِ سَوَارِهَا هَمْ آمَدَنْدَعِ مَسَابِقَهْ بَگْذَارِيمِ. فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَيْقَ فَقَالَ نَعَمْ يَغْمِرُ كَفْتَنْدَ اشْكَالِ نَدَارْدَ فَاسْتَيْقُوا خُودِ يَغْمِرِ شَرَكْتِ كَرْدَ دَرِ اَيْنِ مَسَابِقَهْ يِ سَوَارِ كَارِي فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقًا عَلَيْهِمْ يَغْمِرُ بَرَنْدَهْ شَدَّ اَزْ هَمْهَ جَلُوتَرِ. بَعْدِ هَمْ يَكِ بَحْثِي دَرِ جَوَاهِرِ اسْتِ، شَرَايِعِ هَمْ دَارْدَ كَهْ جَلُو بُوَدَنْ اسْبِ اَزْ چَهْ مَعْلُومِ مِي شُود؟ كَرْدَنْ اسْبِ بَايْدِ جَلُوتَرِ بَاشْدَ اَزْ كَرْدَنْ اسْبِ بَعْدِي؟ يَا هَمْاَنْ كُوشِهَا جَلُوتَرِ بَاشْدَ كَافِيَهْ؟ دَرِ مَوْرَدِ اَيْنِ بَحْثِ كَرْدَنْدَ. خَبْ بَا لَآخِرَهْ الْآنَ بَخَوَاهِيمِ اسْبِ سَوَارِي بَكْنِيمِ بَدَانِيمِ اَوْلِي دَوْمِي

سومی

چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند. چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می گوید همان گردن اسب و اینها. خلاصه **ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ** پیغمبر وقتی برنده شدند توجه کردند به اشخاصی که پشت سرش بودند **فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ** من پسر عواتک هستم. عاتکه با عین و تاء. در اجداد پیغمبر چند تا زن به نام عاتکه وجود دارد. این زنهای خیلی سابقه ی خوبی داشتند. پیغمبر افتخار می کند که **أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ** من پسر عواتکم من قریش. **إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ** اسبش را هم معرفی کرد. اسب من از جواد است ان الجواد قد یکبو این است. هم اسیم از اسبهای خوب است هم خودم فرزند عواتکم. خلاصه پیغمبر در اینجا خودش را این طور معرفی کرده. حالا ما اگر بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شما زیاد گرفته می شود لازم هم شاید نباشد. خبر سوم را می خوانیم اگر بعضی از اخبار هم سنداً ضعیف باشند مورد عمل اصحابند. خبر سوم این است که **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص** خود پیغمبر **أَجْرَى الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ** پیغمبر اسبهایی که **أُضْمِرَتْ** به آن اسبهایی می گفتند که مضمار آنجا بود که اسبها را تربیت می کردند، مهیا می کردند، اسبهایی که تربیت شده بودند پیغمبر آن اسبها را به مسابقه گذاشتند. **مِنَ الْحَصِيِّ إِلَى مَسْجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ الْحَدِيثَ**. عرض کنم به اینکه همه ی اخبار را نمی خوانیم شما بخوانید. خبر ششم **قَالَ الصَّادِقُ ع** از صدوق نقل می شود **مَرَسَلًا إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْفُرُ عِنْدَ الرَّهَانِ** ملائکه در موقع برد و باخت که

انجام می گیرد نفرت دارند، حاضر نمی شوند وَ تَلَعْنُ صَاحِبَهُ مَا خَلَا الْحَافِرَ وَ الْخُفَّ وَ الرَّيْشَ وَ النَّصْلَ ما نمی خواهیم در اینجا زیاد بحث کنیم. برای اینکه چند تا بحث اینجا هست که به بحث قمار مربوط است. در بحث قمار همین اخبار را برده اند و آنجا هم ذکر کردند. چهار جور قمار بازی داریم. حالا قمار نگوئیم، برد و باخت نگوئیم، چون همه شان را قمار نمی دانیم، حرام نمی دانیم. چهار جور مغالبه داریم که دو نفر با هم، مسابقه بگوئیم، مسابقه بدهند. مسابقه ای با آلات قمار بعوض حرام است عند الكل. با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد. یعنی عوض هم در بین باشد. این قدر متیقن از آیات و روایات است. دوم مسابقه است با آلات قمار بدون برد و باخت یعنی بدون عوض، بدون پول در بین. این هم حرام است. سوم مسابقه است، ولی آلات قمار در بین نیست. بینیم کی بهتر خط می نویسد، کی بهتر قرآن را حفظ می کند و امثال ذلك. این هم دو جور است. یک وقت بیهوده است، بینیم شب تاریک که این کتاب را ببرد و بگذارد قله ی کوه خضر و برگردد و بیاید. نصف شب، فردا بینیم اگر درست باشد این برنده باشد. کبوتر بازی و امثال ذلك. یک چیزهایی است که بی فایده است. یک وقت می بینیم که فایده دارد. بینیم کی بهتر خط می نویسد، بینیم کی بهتر نهج البلاغه را حفظ می کند، کی بیشتر حفظ می کند، چطوری حفظ می کند، برای کارهایی که مهارت اگر باشد یک محاسنی

است و دارای مصلحت. پس چهار جور می شود به طور خلاصه هم این را عرض می کنیم. اول با آلات قمار و بعوض. دوم آلات قمار و بغیر عوض. این دو تا حرام است. درباره ی شطرنج بحثی هست که اگر از آلات قمار بودن خارج شده باشد آن هم اشکال ندارد. سوم اینکه کارهایی انجام شود از این قبیل کارها بعوض. هر کس توانست یک کار انجام دهد، خط خوب و فلان و فلان بعوض. چهارم همین کار بغیر عوض. ببینیم کدامان بهتر می نویسیم. بدویم ببینیم کدامان جلوتر می رویم. عوضی هم در بین نیست، اما می خواهیم ببینیم که کدامان در دویدن قوی تر هستیم. حالا اینها را ان شاء الله یک مقدار بحث می کنیم.

تحصیل آمادگی - سبق و رمایه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحث جهاد همان گونه که عرض کردیم بعضی از مطالب و روایات و ابواب فقهی داریم که برای تحصیل آمادگی است که مسلمانان همیشه، کسب آمادگی و مهارت برای شرکت در امر جهاد، یکی از این موضوعات، بحث سبق و رمایه است در رابطه با بحث سبق و رمایه، چند مطلب هست، مطلب اول تشویق و ترغیبی که در اخبار اهل بیت (علیهم السلام) صورت گرفته، برای کسب مهارت در سوارکاری و تیراندازی و شنا، به طور کلی به کار بردن آلات جنگی، کلمه ی نصل که ما داریم بعداً بگوییم با صاد به معنای به کار بردن آلات جنگی که از آهن ساخته می شود یا در آن زمان، اشیاء خاصی بود در زمان های بعد «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ» (حدید، ۲۵) وسیله ی حدید در جهاد، در جنگ دارای

ص: ۹۱۹

موقعیت بسیار مهمی است و خلاصه، اگر ما دسته بندی کنیم روایات را یک دسته تشویق و ترغیب، برای فرا گرفتن سوار کاری و تیراندازی و شنا و به کار بردن آلات جنگ است دسته ی دوم، مربوط است به این که مسابقه ی با این ها آن اول، هر فردی این کار را انجام دهد سوارکاری یاد بگیرد و تیراندازی یاد بگیرد، بحث دوم این است که عقدی منعقد کنند برای تشویق بیشتر که اگر به عوض باشد پولی هم در بین باشد باصطلاح برد و باختی هم در بین باشد باز هم شارع تشویق و ترغیب می کند که به عوضاً در این جا اشکالی ندارد، هم در رمل و هم در مسابقه ی با اسب سواری و این ها. دسته ی سوم که می توان گفت که اخباری است که نفی می کند در غیر این ها، برد و باخت را یا حالا به عوض بودن را، حالا کلمه ی برد و باخت نباشد به عوض بودن را می گوید لا سبق الا در این ها، منحصر می کند و نهی می کند از غیر از این ها، این است که باید در این سه موضوع، شاید در بحث این موضوع هم به وجود بیاید بحث فقهی انجام بگیرد، عرض کردیم که دیروز صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد بیست و هشتم جواهر، بحث سبق و رمایه را مطرح کرده است ولی ما به همین ترتیب که عرض می کنیم به آن جا هم می رسیم، بحث اول درباره ی تشویق و ترغیب به این که شما سوارکاری یاد بگیرید، شنا یاد بگیرید، تیراندازی به کار بردن آلات جنگ را یاد بگیرید هر فردی آن مهیا

ص: ۹۲۰

بودن و کسب مهارت، برای جهاد که پیش می آید داشته باشید، چون جهاد یک امر ساده ای نیست همان گونه که اجتهاد و تبلیغ و خطابه و همه ی این ها قبلاً باید انسان چقدر درس بخواند تا مهارت پیدا کند در این قبیل کارها، - صحبت های متفرقه - حالا - خلاصه ما در این بحث سبق و رمایه اول بحث داریم که تشویق و ترغیبی در هر فردی، در سوارکاری و شنا و این ها مهارت پیدا کند، حالا روایاتی داریم برای نمونه در مستدرک الوسائل، طبع جدید، جلد چهارم، صفحه ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمْ الرَّمِيَّ وَ السَّبَاحَةَ» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حدیث نبوی است به فرزندان خودتان تیراندازی و شنا را یاد دهید، مستدرک الوسائل جلد چهارم، صفحه ی پانصد و هفده، «عَلِّمُوا أَبْنَاءَكُمْ الرَّمِيَّ وَ السَّبَاحَةَ» سباحه با سین به معنای شنا کردن و شناوری است این دستور و آموزش تیراندازی و شنا برای فرزندان خودتان و جوانان خودتان، تا همیشه آماده باشند برای جریان هایی که خطر آفرین است و پیش می آید این ها آمادگی داشته باشند، این حدیث که عرض کردیم، باز حدیث دیگری هست که حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است می فرمایند که: «ارْكَبُوا وَ ارْمُوا» سوارکاری را یاد بگیرید «وارموا» تیراندازی یاد بگیرید «وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تَرْكَبُوا» حالا اگر امر داده شد بین یاد گرفتن تیراندازی و سوارکاری، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رمی را ترجیح می دهند رمی در روایات ما هست که «الا ان القوه الرمی الرمی» این ها واقعاً حاکی از این است که رمی حالا در زمان ما معلوم می شود، رمی

خیلی نقش دارد آن وقت رمی در تیراندازی بود مثلاً- یا بعداً هم منجیق و این ها را هم یاد گرفتند برای رمی، اما الآن امروز بیشتر آلات و ابزار جنگی برای رمی است موشک و فلان و فلان همه رمی است، این است که رمی خیلی نقش دارد در جهاد و جنگ و روز به روز هم رمی وسعت بیشتری پیدا می کند در آلات و ابزار جنگی می فرمایند «ازْکَبُوا وَ ارْمُوا وَ أَنْ تَرْمُوا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ تَزْکَبُوا» اگر امر داده شده است بین فراگرفتن سوارکاری یا تیراندازی، اگر شما تیراندازی یاد بگیرید بهتر است از این که تنها سوارکاری یاد بگیرید، بله خوب بالأخره آن تیراندازی می گوید محبوبتر است، یک قسمت روایات در این قسمت تشویق و ترغیب و یاد گرفتن این ها است قسمت دوم که بحث مسابقه است و برای تشویق بیشتر که این ها با جمعیت باشند، برای این که آن رقابت، خود رقابت کار اجتماعی به انسان، یک تشویق بیشتری انسان می دهد، شوق بیشتری می دهد آن اولی تقریباً یک امر فردی را شامل می شد، اما دومی بحث سبق و رمایه است، در در بحث سبق و رمایه این است که با جمعیت با یکدیگر مسابقه بگذارند خود همین رقابت میان افراد تشویق بیشتری، شوق بیشتری ایجاد می کند در این جا هم، در وسائل الشیعه در دو جا متعرض است وسائل، یکی در باب یازده در کتاب جهاد متعرض این روایات است چون که می دانید جهاد عدو که ما با جهاد نفس می خوانیم، در جلد یازده رسائل بیست جلدی است، یکی هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه متعرض شده

است صاحب رسائل نوع روایت در دو جا ذکر شده است منتها بعضی آن جا هست این جا نیست و بعضی این جا هست آن جا نیست. حالا در جلد یازدهم، صاحب رسائل، همان کتاب جهاد، صفحه ی صد و هفت ایشان می فرماید که ما در جهاد خیلی مطلب داریم، سبق و رمایه خودش جزء جهاد مطرح کرده است در جهاد خیلی بحث داریم، منتها ارتباط دارد این دو با یکدیگر، در رسائل جلد یازدهم صفحه ی صد و هفت، یک باب انعقاد کرده منعقد کرده صاحب رسائل برای استحباب اجرای خیل، برای اسب سواری که مسابقه در اسب سواری، خوب آن وقت مرکب اسب بوده است هر مرکبی که خوب در جنگ و جهاد و این ها کاربرد دارد دیگر آن سمت اسب بوده است. باب پنجاه و هفتم از ابواب جهاد و برای اسب سواری است، باب پنجاه و هشتم برای تیراندازی است در کتاب جهاد، خوب باب پنجاه و هفتم باب استحباب ارتباط الخیل، حتی روایاتی ذکر کرده است که اسب نگه داشتن خودش مستحب است «الخير معقود بنواصي الخيل إلى يوم القيامة» حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یعنی به پیشانی اسب، نواصي پیشانی یا مویی که روی پیشانی می روید یال اسب، بر پیشانی اسب خیر و برکت تا روز قیامت بسته شده است سابقاً مرسوم بوده حالا که نگهداشتن حیوانات و این ها مخصوصاً در شهرها مشکل است مرسوم بود بین مردم در هر خانه ای که اسب باشد فقر به آن خانه راه پیدا نمی کند یک برکتی خداوند به اهل آن خانه می دهد در هر خانه ای که اسب باشد، فقر در

آن خانه راه پیدا نمی کند این جا صاحب رسائل مطالعه می کنید، ما همه را نمی خواهیم ذکر کنیم، باب پنجاه و هفتم روایات مربوط به استدلال ارتباط خیل، نگه داشتن اسب، خوب در آن زمان یک مرکب سواری خیلی مهمی بود، بعد هم آمده سراغ باب بعد از آن، باب پنجاه و هشتم، وسائل جلد یازده، باب پنجاه و هشت از ابواب جهاد عدو، بله چند خبر ذکر کرده است خبر اول این است «محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی» کلینی، «عن محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی» خود کلینی طبقه ی نه است استادش طبقه ی هشت است خوب خیلی مهم است محمد بن ابی جعفر از اساتید مهم کلینی است از ایشان و علی بن ابراهیم بیشترین روایات را دارد، بعد «عن أحمد بن محمد بن محمد بن عیسی» از اجلای طبقه ی هفت است «عن محمد بن یحیی خزاز» این هم از طبقه ی شش، این ها از اجله ی روات هستند «عن طلحه بن زید» طلحه بن زید شیخ در رجال گفته است که «إنه عامی» سنی است «له کتاب الا عند کتابهم معتمد» بعضی از این ها سنی بودند ولی کتابهایشان مورد اعتماد فقهای ما بوده است، «عن أبی عبدالله (علیه السلام) قال الرمی سهم من سهام الإسلام» رمی انداختن، تیری است از تیرهای اسلام، ما بعداً هم می گوییم درباره ی رمی چقدر روایات داریم، حدیثی می خواند از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خداوند درباره ی یک تیر سه نفر را وارد بهشت می کند، یکی آن کسی که آن چوب را در اختیار تراشکار گذاشته که، از آن چوب تیر درست کند همین که

این یک انتخاب این چنین، اقدام این چنین که چوب را آورده در راه دیگری خرج نکرده، چوب را آورده در اختیار کسی گذاشته است که آن آلات و ابزار جهاد درست می کند همین کارش، به قصد خدا باشد روی ثواب و بهشت است دوم کسی که آن چوب را می تراشد و از آن چوب، تیر درست می کند خوب این هم دوم است که خداوند به آن بهشت می دهد به قصد سبیل الله، سوم کسی که آن تیر را بکار می برد برای زدن به دشمن، خداوند به آن شخص ثواب می دهد فی سبیل الله این کار را کرده باشد بهشت می خواند او را، خوب این خبر که خواندیم در صفحه ی صد و هفتم جلد یازدهم باب پنجاه و هشت، خبر اول باب، مربوط به تیراندازی بود خبر دوم باب «و عنه» یعنی «کلینی عن محمد بن یحیی» عنه بر می گردد به آن استاد کلینی، بله، «عن ابراهیم بن موسی» خوب این هم از اجلای سقاطی خیلی خوب است «عن حسن بن ظریف» حسن بن ظریف هم ثقه است تا اینجا بحثی نداریم، «عن عبدالله بن مغیره» مغیره از طبقه ی پنج از اجلای روات است صاحب ریاض، ریاض را همیشه مطالعه کنید در بحث ما در ریاض، جلد دهم طبع جدید، محسنات این کتاب ها این است که در این کتاب های جدید که چاپ شده است ریاض و این ها، در پاورقی، مدارک کتب و روایات را ذکر می کند، از چاپ های قبل نداشت این حرف ها را، اما الآن در پاورقی، اسم هر کتابی را که در متن برده در پاورقی مذکور است به طور کامل، جلد ده

ریاض، صفحه ی دویست و سی و سه، بحث ما سبق و رمایه در اینجاست بله، بعد از این که ابن عبدالله بن مغیره را ذکر کرده است «عن عبدالله بن مغیره، رفعه» عبدالله بن مغیره جزء طبقه ی ششم است «رفعه قال رسول الله» خوب معلوم است که از طبقه ی ششم، نمی تواند از پیامبر نقل کند وصایف را نص کرده این حدیث از جهت حجیت سندی به این ترتیب، یک قسم از مرسلات است که حجت نیست، ولصاحب ریاض بعد از نقل خبر همین خبر، ایشان گفته که عبدالله بن مغیره، از کسانی است که «أجمع الأصحاب علی فضیه فصیح ما أمر» این عبارت را دقت کنیم چون زیاد در کتب رجال و فقهی هست که «أجمعه الإصابه علی تصحیح ما یصح عن جماعه» اولاً که خود این اجماع، چه اجماعی است؟ ثانیاً معنی این کلمه چیست که «أجمعه الإصابه و لا تصحیح ما یصح عن فلان» بحث زیادی شده است امام (رضوان الله علیه) شاید در بحث خودشان یک روز این را بحث کرده اند، اولاً- اجماع از آن اجماعاتی است که قول معصوم از آن کشف می شود چون اجماعی است که علمای رجال به این اجماع کرده اند، خوب هر اجماع که کشف از قول معصوم نمی کند، اجماع در مسائل فقهی اگر باشد مدرکی نباشد، اطمینان پیدا کنیم به این که این ها، روایتی چیزی در دستشان بوده بله این این گونه نیست، اجماع حجت فقهی ندارد، مسلم است عند علماء رجال. دوم این که معنی عبارت چیست؟ بعضی گفته اند معنایش این است که اگر یکی از این ها در سند باشد دیگر آن سند

کلاً- معتبر است - صحبت های متفرقه - خوب خلاصه این جا بالأخره طایفه ی دوم داریم بحث می کنیم طایفه ی دوم در مسابقه است در این جا در مسابقه، صاحب جواهر و ریاض و فقهای دیگر اول گفتند که آیات قرآن، خود آیات قرآن، از کجا آیات قرآن دلالت دارد بر صحت مسابقه، یکی این آیه ای که «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» این آیه ی قرآن است، آیه ی شصتم از سوره ی انفال است این آیه ی شصتم از سوره ی انفال، چطور دلالت دارد بر مسابقه؟ برای خاطر این که «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ» من قوه را پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به رمی معنا کرده، رباط الخیل، مربوط به همان اسب سواری است اما قوه را به رمی بله این است که ایشان می گوید که این شخص که به این ترتیب عرض کردیم این عبدالله مغیره می گوید که قال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) «قوه الرمی» بنابراین چون قوه را به رمی معنا کرده است این را گفتند که دلالت در مسابقه دارد یکی هم در سوره ی یوسف، «إِنَّا ذَهَبْنَا نَسِيْتَقُ وَ تَرَكْنَا» می گوید از این آیه استفاده می شود به این که مسابقه در شرع قبل از اسلام مشروع بوده است بحثی هم می دانید که ما داریم، در رسائل و کفایه، چیزهایی که در شرایع سابق صحت داشته و مشروعیت داشته، استصحاب می توانیم بکنیم برای شهر خودمان؟ گفتند بله، مصطفاد از این آیه ی هفدهم از سوره ی یوسف، سوره ی دوازدهم از قرآن مجید، مصطفاد بر این که در آن شرع مشروعیت

داشته مسابقه، فی الجمله استصحاب کنیم در شرح ما هم ثابت می شود خوب حالا ما روایت را عرض می کنیم روایات چند دسته شد؟ یکی روایات هستند که دلالت دارند بر این که اسب سواری است باید دلالت کنند بر این که بر تیراندازی، صاحب وسائل هم در جلد سیزدهم در بحث سبق و رمایه همین روایات را به این ترتیب فرموده اند که ما باید به آن ها توجه کنیم، خوب در جلد سیزدهم بله، وسائل این روایات، ایشان صاحب وسائل چهار پنج باب بیشتر ندارد در کتاب سبق و رمایه در جلد سیزدهم، صفحه ی سیصد و چهل و پنجم شروع می شود، جلد سیزدهم وسائل بیست جلدی، صفحه ی سیصد و چهل و پنج، اول باب استحباب الإجراء الخیل، اول رفته سراغ اسب سواری «و تأدیبهما و الاستباق» هم خیل را اجرا کنند نه اسب سواری مسابقه بگذارند و تعبیر اسب را تربیت کنند و استباق حاصل شود خبر اول باب، محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، این همان سندی است که تا اینجا خواندیم، خوب کلینی، از محمد بن یحیی از ابوجعفر عطار قمی عن محمد بن احمد، که دوباره محمد بن یحیی، این محمد بن یحیی بعدی، محمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی، این هم جزء اجلای روات است، عن قیاس بن ابراهیم، عن أبی عبدالله، عن أبیه عن علی بن الحسین. خوب از قیاس بن ابراهیم، این توصیف نشده است أبی عبدالله هم کنیه ی یکی از روات است و توصیه نشده است، عن أبیه عن علی بن الحسین، (علیهم السلام) إن رسول الله (صلی الله علیه و آله و

سَلَم) «أَجْرَى الْخَيْلَ وَجَعَلَ سَبَقَهَا» پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسب ها را در مسابقه قرار دادند سبق این جاست، سبق و سبق، کتاب سبق، یا سَبَق، سَبَق مصدر است اما سبق به آن عوضی می گویند که به آن برنده داده میشود این جا سَبَق می خوانیم، پیغمبر اسب خود را اجرا کردند و سَبَق را چه قرار دادند «أَوَاقِي مِنْ فِضَّةٍ» أَوَاقِي، جمع أوقیه است أوقیه هم به چهل درهم از نقره گفته می شود به أوقیه، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجرا کرد خیل را در مسابقه و سبق آن خیل را «أَوَاقِي مِنْ فِضَّةٍ» چند رقی از فضه که هر وقی چهل درهم است خوب خبر بعدی، «عن علی بن ابراهیم عن أیبه محمد بن یحیی، کلینی از ابراهیم، آن هم از أیبه، محمد بن یحیی اشعری قمی، عن طلحه بن زید» عن طلحه هم گفتیم به یکی از عامیون، خیلی کتابش معتبر است عن أبی عبدالله (علیه السلام) برای «أَغَارَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى سِرْحِ الْمَدِينَةِ» مشرکون در سرح، سرح با سین با حای به چراگاه می گویند که اطراف شهر قرار می گیرد، مشرکین در آن چراگاه ها أغار، حمله کردند «فَنَادَى فِيهَا مُنَادٍ يَا سُوءَ صَبَاحَاهُ» منادی ندا کرد که صباحاه، کلمه ای مثل واویلا و این در موقع مصیب این کلمه را می گفتند یک ناله ای کرد یا سوء صباحاه، یعنی خوب مشرکین آمدند حمله کردند و روزگار سخت خواهد شد «فَسَمِعَهَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي الْخَيْلِ فَرَكِبَ فَرَسَهُ فِي طَلَبِ الْعَدُوِّ» پیغمبر سوار شد به فرس خودش برای طلب عدو «وَكَانَ أَوَّلَ أَصْحَابِهِ لِحِقَّةُ أَبُو قَتَادَةَ» ابو قتاده آمد

به پیغمبر ملحق شد، پیغمبر تنها نباشد «عَلَى فَرَسٍ لَهُ» اولین کسی که آمد ابو قتاده بود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِرْجٌ دَفَّنَاهُ لَيْفٌ» این اسب یک زینی داشت این زین از لیف خرما بود یعنی خیلی تشکیلاتی نبود «وَ كَانَ تَحْتَ رَسُولِ اللَّهِ ص سِرْجٌ دَفَّنَاهُ لَيْفٌ لَيْسَ فِيهِ أَشْرٌ وَ لَا بَطْرٌ» این اسب با این ترتیب برای تفریحات و چیزی نبود، گاهی سواری که برای کار انجام دهند «فَطَلَبَ الْعَدُوَّ فَلَمْ يَلْقُوا أَحَدًا» رفتند سراغ دشمن کسی را پیدا نکردند «وَ تَتَابَعَتِ الْخَيْلُ» اسب سوارها پشت سر یکدیگر آمدند، به قول ابو قتاده «يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الْعَدُوَّ قَدْ انْصَرَفَ» دشمن رفته «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَيْقَ» استشهاد به ذیل حدیث است اگر حاضر هستید پیغمبر با شما مسابقه بگذاریم؟ پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوار بر اسبی است و اسب سوارها آمدند به سمت او «فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ نَسْتَيْقَ» اشکال ندارد «فَاسْتَيْقُوا» خود پیغمبر شرکت کرد، در این مسابقه ی سوار کاری، «فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ص سَابِقًا عَلَيْهِمْ» پیامبر بنده شد از همه جلوتر بعد هم یک بحثی در جواهر هست که شرایع هم دارد که جلو بودن اسب از چه معلوم می شود؟ گردن اسب جلوتر باشد از گردن اسب بعدی، یا همان گوش ها کافیت؟ در مورد خود این بحث کرده است خوب بالاخره می خواهیم اسب سواری کنیم بدانیم جلو اولی دومی و سومی چقدر باید جلوتر باشد؟ امروز هم در مسابقات موازین دارند دیگر، موازینی هست چقدر باید جلوتر باشد؟ صاحب جواهر می گوید همان گردن اسب و خلاصه، بالأخره پیامبر برنده شد پیغمبر بعد از این که

برنده شد «أَقْبَلَ عَلَيْهِمْ» توجه کردند به اشخاصی که پشت سر او بودند، «فَقَالَ أَنَا ابْنُ الْعَوَاتِكِ مِنْ قُرَيْشٍ» من پسر عواتک هستم یعنی چه؟ عاتکه اسم زن است عاتکه با عین و ت و نقطه، در اجداد پیامبر چند زن به نام عاتکه وجود دارد، این زن ها خیلی سابقه ی خوبی داشتند من پسر عواتک هستم از قریش «إِنَّهُ لَهُوَ الْجَوَادُ الْبَحْرُ» اسبش را هم معرفی کرد هم اسبم از اسب های خوب است و هم خودم فرزند عواتک هستم خلاصه پیامبر در این جا خودش به این طریق معرفی کرد خوب حالا ما بخواهیم تمام روایات را بخوانیم وقت شما زیاد گرفته می شود و شاید لازم نباشد، خبر سوم را می خوانیم اگر بعضی از این اخبار سنداً ضعیف باشند مورد عمل هستند خبر سوم این است که عن رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بله خود پیغمبر «أَجْرَى الْخَيْلَ الَّتِي أُضْمِرَتْ» پیغمبر اسب هایی که اضمرت به آن اسب ها می گفتند که مضمار آن جا بود که اسب هارا تربیت می کردند مهیا می کردند اسب هایی که تربیت شده بودند پیغمبر آن اسب ها را به مسابقه گذاشتند، «مَنْ الْحَفِيَاءِ إِلَى مَسَاجِدِ بَنِي زُرَيْقٍ» خوب عرض کنم به این که، همه ی اخبار را شما می خوانید خبر ششم این باب، قال الصادق (علیه السلام) از صدوق نقل می شود مرسل «عند المالک و تنفر عند الرهان» ملائکه در موقع برد و باخت که انجام می گیرد، نفرت دارند حاضر نمی شوند «و طلع عن صاحبه ما على الحافر و الخف و الریش و نصل» ما نمی خواهیم اینجا زیاد بحث کنیم برای این که چند بحث هست مربوط به بحث قمار است،

در بحث قمار همین اخبار را آن جا هم ذکر کرده اند چهار نوع قمار بازی داری، حالا قمار نگوئیم و برد و باخت نگوئیم چون همه را قمار نمی دانیم و حرام نمی دانیم، چهار نوع مغالبه داریم که دو نفر با یکدیگر مسابقه دهند، مسابقه ای با آلات قمار، به عوضاً حرام است عند الکل، با آلات قمار برد و باخت انجام بگیرد عوض هم در بین باشد این قدر متیقن از آیات و روایات است، دوم مسابقه است با آلات قمار بدون برد و باخت، یعنی بدون عوض و بدون پول در بین، این هم حرام است سوم مسابقه است ولی آلات قمار در بین نیست، ببینیم که چه کسی بهتر خط می نویسد؟ چه کسی بهتر قرآن را حفظ است امثال و ذالک، این هم دو نوع است یک وقتی بیهوده است می رویم شب تاریک که برای این کتاب بگذارد قله ی کوه خضر و برگردد بیاید نصف شب، فردا برویم ببینیم برنده باشد، مثلاً- کبوتر بازی و امثال ذالک، یک چیزهایی است که بی فایده است و یک وقت هایی فایده دارد ببینیم چه کسی بهتر خط می نویسد؟ ببینیم که چه کسی بهتر نهج البلاغه را حفظ می کند؟ بیشتر حفظ می کند؟ چگونه حفظ می کند برای کارهایی که مهارت اگر باشد محاسنی است و دارای فلسفه است چهار نوع می شود به طور خلاصه عرض می کنیم اول به آلات قمار و به عوض، دوم آلات قمار و به عوض این دو تا حرام است درباره ی شطرنج بحثی است که اگر آلات قمار باشند و خارج شده باشد آن وقت آن هم اشکالی ندارد، سوم این که کارهایی انجام شوم

از این قبیل کارها به عوض، هر کسی توانست که مثلاً این کار را انجام دهد خط خوب هم آن هم به عوض، چهارم همین کار نه به عوض، بینیم کدام یک بهتر می نویسم؟ بدویم کدام بهتر می دویم؟ عوضی هم در کار نیست بینیم کدام در دویدن قویتر است... .

تحصیل آمادگی - سبق و رمایه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث جهاد که یک موضوع بسیار مهمی از معارف اسلامی است مسئله ای است که باید آن را ایجاد کرد و اعداد کرد، مقدماتش را فراهم کرد و همیشه این مقدمات باید در جامعه زنده و حاکم باشد. همان طور که خداوند در آیه ۶۰ سوره انفال، سوره هشتم قرآن مجید فرمود: □ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسَّيَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ □ بنابراین جهاد مقدماتی دارد و این مقدمات را بایستی کسی که ولی امر مسلمانان است فراهم کند. پیغمبر در زمان خودش، ائمه: در زمان خودشان و در زمان غیبت آن ها هم ولی که منصوب شده است. خلاصه بایستی مردم را اعداد و محیا کرد برای جهاد که یکی از آنها که عرض کردیم مسئله سبق و رمایه است که این هم برای عموم مردم است که باید سبق و رمایه حاکم باشد. ما در تعبیرات سبق و رمایه، خفّ و حافر و نصل داشتیمو آن خفّ و حافر مربوط به مراکب است. در آن زمان مرکب خفّ و حافر بوده است. اما مقصود مراکب بحری، مراکب فضایی و مراکب دریایی با پیچیدگی و وسعت تمام که الان وجود دارد می باشد. باید مسلمان ها _حتی ما طلبه ها، فرقی نمی

ص: ۹۳۳

کند_ همه بایستی هم با مراکب زمان و هم با تجهیزات رزمی زمان آشنا باشیم. مراکب در آن زمان را خفّ و حافر می گفتند. ولی الان هم مراکب فضایی داریم که همه باید به آن آشنا باشند، به کار گرفتن آنها را یاد داشته باشند، هم مراکب بحری با وسعت و تنوعی که دارد، هم مراکب فضایی با پیچیدگی که دارد، هم مراکب بری و زمینی. اینها خفّ و حافر است. از طرفی هم نصل و تجهیزاتی که مربوط به مرکب نیست اما آن هم پیچیدگی و وسعت فراوان دارد و آشنا بودن به آنها به هر ترتیبی لازم است. ما می خواهیم مسئله سبق و رمایه را و آنچه که به آن مربوط است را امروز تمام کنیم . در جلد ۱۳ و سائل ۲۰ جلدی چهار باب در سبق و رمایه بود. در این چهار باب روایات متعددی است که پیغمبر خودشان ایجاد می کردند مراکبی را و نظارت می کردند که مسلمان ها در آن زمان مسابقه ای در خفّ و حافر در خیل، در چند جا هست أجری الخیل "أجرى" معنایش این است که پیغمبر خودشان نظارت می کردند و ایجاد می کردند و فراهم می کردند که مسلمانها به سوارکاری با اسب آشنا شوند و مسابقه بگذارند. در بعضی از روایات است که پیغمبر از جانب خودش و کیسه خودش آن سبق و عوض را عنایت می کردند. گاهی این طور بود، ایجاد می کردند و خودشان نظارت می کردند برای اینکه سوارکاری را به طور کامل یاد بگیرند. در دو خبر است که پیغمبر خودشان نیز جزو سوارکاران بودند؛

ص: ۹۳۴

به این دلیل که مردم فکر نکنند که پیغمبر با آن قوه الهیه کار می کنند، بلکه با همان قوه بشریه است. در دو جا هم پیغمبر مسبوق شدند یعنی دو نفر بر پیغمبر سبقت گرفتند؛ یکی اعرابی بود، در این حدیث است که بر پیغمبر سبقت گرفت و یکی دیگر زید بود. خلاصه اینها را مطالعه بفرمایید. همین طور حضور پیدا می کردند در تیراندازی. درباره این هم چند روایت داریم که پیغمبر خودشان در مسابقات تیراندازی شرکت می کردند و گاهی آن سبق را پیغمبر می دادند. عنایت فراوانی پیغمبر به رمی داشتند چون کاربرد و تأثیر رمی از تأثیر سوارکاری بیشتر است. مخصوصاً در زمان ما این تجهیزات رزمی فراوان همه مربوط به رمی می شود این آیه هم \square وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مِمَّا اسْتِطَعْتُمْ مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ \square در اینجا پیغمبر قوه را گفتند: الا- انّ القوه هو الرمی. در این آیه شریفه که کلمه "قوه" به کار رفته یعنی "الرمی". رباط الخیل هم که معلوم است. خبری است که در این خبر درباره یک تیر پیغمبر فرمودند که سه طائفه وارد بهشت می شوند؛ برای تشویق و ترغیب. این خبر در جلد ۱۳ وسائل است. خبر قبیل در جلد ۱۱ در باب ۵۸ از ابواب جهاد عدو صفحه ۱۰۷ بود قَالَ رَسُولُ اللَّهِ اِرْكَبُوا وَ اِرْمُوا هُم سوارکاری یاد بگیرید و هم تیراندازی. وَ اَنْ تَرْمُوا اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنْ اَنْ تَرْكَبُوا رمی تأثیر بیشتری دارد و در نزد پروردگار متعال رمی محبوب تر است اَلَا اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَيَدْخُلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ الثَّلَاثَةَ الْجَنَّةَ خداوند با یک

تیر که در جهاد به کار برده می شود سه نفر را وارد بهشت می کند. اول *عَامِلُ الْخَشْيَةِ* کسی که آن تیر را ساخته یعنی کسی که روی تخته تراشکاری کرده و آن تیر را ساخته. دوم *الْمُقَوَّى بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ* کسی که فی سبیل الله آن تیر را وسیله تقویت رزمندگان قرار داده آن را حمل و نقل کرده و در اختیار رزمندگان قرار داده. سوم *وَالرَّامِيَ بِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ* کسی که آن تیر را به طرف دشمن پرتاب کرده است. در یک تیر سه نفر را خداوند داخل بهشت می کند اگر این کار را فی سبیل الله انجام دهند. خبر دیگر از این چهار باب *عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يَحْضُرُ الرَّمْيَ وَالرَّهَانَ* امام صادق خودشان حضور پیدا می کردند در رمی و رهان که مربوط به خوف و حافر است و رمی هم مربوط به تیراندازی است. در تاریخ داریم که امام باقر و امام صادق در مسافرتشان به شام در زمان هشام بن عبدالملک وقتی وارد شدند یک میدانی بود برای تیراندازی. در آن زمان مهارت در تیراندازی فضیلت بزرگی محسوب می شد. خلاصه وقتی که حضرت باقر وارد شدند هشام فکر می کرد که ایشان با تیر و تیراندازی آشنا نیستند و فقط با کتاب و مطالعه سر و کار دارند. به همین دلیل تیری به حضرت داد تا تیر را به هدف بزنند. به این وسیله می خواست که ایشان را از موقعیتشان پایین بیاورد. حضرت اول قبول نمی کردند بعد قبول کردند و چند تیر را دقیقاً به هدف زدند. همه

اعتراف کردند که حضرت باقر چه قدر مهارت دارد. شما می دانید که در صحیفه سجادیه دعای ۲۷ که قبلاً بحث کردیم دعای حضرت است درباره اهل ثغور (مرزداران) دعا چقدر مفصل است چه تعبیراتی دارد. با اینکه زمان، زمان بنی امیه است ولی در عین حال امام سجاد برای اینکه به مردم بفهمانند که آمادگی و مهارت رزمی و مرزبانان چقدر فضیلت دارند آن دعا را فرمودند. خلاصه این بحث سبق و رمایه یکی از بحثهای مهمی است که امیدوارم که عمومی و عملی شود و همه حتی ما طلبه ها هم شرکت کنیم. بعد از اینکه این بحث به این ترتیب که گفتیم انجام شد فقهای ما دیدند که تعبیراتی مانند *لَا سَبَقَ إِلَّا فِي خُفٍّ أَوْ حَافِرٍ أَوْ نَضَلٍ* وجود دارد که نفی می کند *سَبَقَ* را یا *سَبَقَ* را جزء در سه چیز؛ یکی *خُفٍّ* و حافر که مرکب است، یکی هم *نَضَلٍ* که تیر و شمشیر و مانند اینها است. در زندگی بشر مسابقات فراوانی وجود دارد اگر نباشد که غیر از این سه چیز هیچ مسابقه دیگری مشروع نباشد چه باید کرد و از لحاظ فقهی حکم چیست؟ که به این مناسبت به جاهای دیگر رفته اند. یکی از جاهایی که تناسب داشته بحث قمار است. ما شک نداریم که قمار یک نوع مسابقه است با آلات مخصوصی و شکی نیست که حرام است. از این جهت کتاباً، سنتاً و اجماعاً و اقوال فقها درباره قمار مطرح می شود. کتاباً ادلّ آیه بر این، آیه ۹۰ تا ۹۲ از سوره مائده سوره پنجم قرآن کریم است □ یا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ □، □ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنتُمْ مُنْتَهُونَ □ درباره این آیه فقهاء ما و مفسرین گفتند: این آیه از چهار جهت دلالت دارد بر تحریم. بعضی گفتند از شش جهت و بعضی تا ده جهت. علامه در منتهی تا ده جهت گفته است. □ رِجْسٌ □ این یک دلیل بر تحریم است. □ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ □ این دلیل بر تحریم است. □ فَاجْتَنِبُوهُ □ دلیل بر تحریم است. علما از این کلمات استفاده های فراوان کردند. □ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ □، □ الْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ □ که در محرمات است. □ يُصَدِّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ □ خلاصه گفتند که از این دو آیه استفاده فراوان می شود که در این شکی نیست. □ الْمَيْسِرِ □ هم در سه جای قرآن که دو جا در این آیه است و یکی هم در سوره بقره □ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا □ بنابراین کتاباً که شکی نیست. □ الْأَنْصَابُ □ یعنی آن بتهایی که برای پرستش نصب می کردند یا قربانی هایی که برای بت ها کشته می شد. □ الْأَزْلَامُ □ آن تیرهای گروبندی است. تیرهایی بود برای گروبندی و شرط بندی که به تفسیر مراجعه می کنید که آن هم یک نوع برد و باخت بود. برد و باخت به هر عنوان باشد آیه دلالت دارد بر حرمتش. بعد رفتند سراغ روایات. این روایات در جلد ۱۲ وسائل

۲۰ جلدی است. ابواب "ما یکتسب به" یعنی مکاسب محرمه. در آنجا چند باب است. یک باب در این است که میسر و قمار حرام است. یک باب است که میسر و قمار یک چیز است. و روایات فراوانی در تشدید هستند. یک باب در تحریم شطرنج است. یک باب در تحریم حضور در جلسه نرد و شطرنج و ... است. ۳۶ مرتبه کلمه ی شطرنج در این خبرها با تشدید فراوانی ذکر شده است. این به خاطر این است که در آن زمان خلفاء و سلاطین سر و کار بیشتری با شطرنج داشتند. شطرنج نه تنها یک قماربازی است بلکه در حد خودش یک هنری است. مهارت در آن یک هنری است. حالا- هنر مثبت یا منفی! هنری است. این روایات در جلد ۱۲ وسائل است. ولی بنده دیگر نقل نمی کنم. در اینجا فقها بعد از توجه به آن روایات سبق و رمایه و بعد از توجه به آیات و روایات قمار یک بحث دیگر به وجود آوردند که آن بحث ۴ جور تصور می شود. یکی لهُو به آلات قمار مع العوض. اینجا قدر متقین از تحریم است. آلات قمار، آلات مخصوصی است مثل نرد و ... و یکی از آنها در آن زمان شطرنج بوده. بحث این است که اگر بازی کنند با آلات قمار مع رهن - رهن به همان عوض یا پول می گویند - برد و باخت در برابرش آن برنده از بازنده پول می گیرد. این شکی نیست که حرام است. معیار بردن در اینجا تقریباً شانس است. گاهی هم پول بالا می اندازند شما می گوید شیر و

او می گوید خط از این قبیل بازیها زیاد بوده. خلاصه این شکی نیست که حرام است، عند العامه و الخاصه. این قسم حرام است که بازی با آلات قمار مع عَوْضٍ فی البین. دوم بازی با آلات قمار بدون رهن و عوض، شطرنج یا غیر شطرنج برای سرگرمی. برنده و بازنده ای در بین است ولی شرط کردند که پولی در بین نباشد؛ این را هم ما حرام می دانیم، ولی سنی ها اختلاف دارند؛ شافعی و امثال آن حلال می دانند در الفقه علی المذاهب الاربعه ملاحظه کنید که اقوال ذکر کرده آنها نوعاً شطرنج را بدون عَوْضٍ فی البین حلال می دانند؛ ولی ما می گوییم با آلات قمار ولو بدون رهن و عَوْضٍ حرام می دانیم. سوم لعب (بازی کردن) بدون آلات قمار، این چه طور است؟ مثلاً دو نفر مسابقه می گذارند ولی آلات قمار در بین نیست این دو صورت می شود یکی بعوض و یکی بلا عوض این چه طور است؟ مثلاً دو نفر در نوشتن که هر کدام خطش بهتر بود بازنده فلان مقدار پول به برنده بدهد گاهی این گونه است و گاهی هم کمال و هنری در بین نیست مثلاً اگر کسی این کتاب را نصف شب روی کوه خضر قرار دهد این مقدار پول به او می دهیم و ... این را هم که برد و باخت همراه با عوض در بین است ولی با آلات قمار نیست. فقهاء ما حرام می دانند. هم آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه و هم امام (رضوان الله علیه) در مکاسب محرمه، ولی دلائلشان فرق دارد. البته

عوض در اینجا منظور این است که مثل سبق و رمایه عقد منعقد کنند. چهارم این است که مسابقه ای است و لیکن بدون عوض این را هم حتی در کلمات علامه در تذکره، شیخ طوسی در خلاف و امثال اینها حرام می دانند. حال دو سه مطلب را عرض کنم. مطلب اول راجع به شطرنج، امام (رضوان الله تعالی علیه) که فرمودند شطرنج اشکالی ندارد اگر عوضی در میان نباشد. نظرشان این بود که بعضی از چیزها در زمانی آلات قمار بودند، عرف هر زمانی میزان و ملاک است، ولی در زمان ما از حالت قمار بودن خارج شده است. چون یک کار و ورزش فکری می باشد و در ضمن هنر هم است. بنده در کتاب دانش عصر فضا درباره اعداد و ارقام که بحث کردم مطلبی را نوشتم و آن این است که کسی که شطرنج را اختراع کرد این را از هندوستان پیش انوشیروان آورد وقتی که آن را نشان داد که این یک بازی است به این شکل و ۶۴ خانه دارد و چند مهره است و گردش دادن مهره ها در این خانه ها بازنده و برنده دارد و این یک هنری است و مهارت می خواهد، انوشیروان خیلی خوشش آمد و گفت در مقابل این از من چه هدیه ای می خواهی؟ گفت که یک گندم به خانه اول بگذارید به خانه دوم دو تا به خانه سوم چهارتا، چهارم هشت تا. این ۶۴ خانه را به این ترتیب بگردانید و حاصلش را به من بدهید. انوشیروان گفت که خوب یک گونی گندم به این بدهید این گفت خوب

حساب کنید حساب کردند دیدند که اگر تمام گندم روی زمین را در تمام طول سال بدهد کافی نیست. این قدر رقم بالاست. انوشیروان گفت: که این حرف دوم شما از اختراع شطرنج بالاتر است. چون کسی فکر نکرده گمان می کند که این رقم کم است ولی وقتی که حساب می کند می بیند که این رقم بالاست. خلاصه امام (رضوان الله علیه) نظرشان این بود که در این زمان شطرنج از حالت قمار بودن خارج شده و در هر زمان در این که چیزی آلت قمار است یا نه، عرف آن زمان حاکم است. بعد به خدمت ایشان نوشتند که این را که شما نوشته اید یک حرف تازه ای است. ایشان فرمودند که آیت الله خوانساری هم یک این چنین حرفی دارند. آیت الله احمد خوانساری وقتی که بنده به قم آمدم مدتی هم در درس ایشان شرکت کردم. ایشان از نظر سن در ردیف آقای بروجردی بودند و از نظر فقاها هم بسیار بالا بودند بعد به امر آیت الله بروجردی با تواسعی که داشتند به تهران رفتند و در مسجد آقا سید عزیز الله نماز می خواندند و در آنجا درس هم می گفتند. بنده گاهی که به تهران می رفتم در آنجا هم شرکت می کردم. فقیه بسیار دقیق و بزرگواری بودند. کلام ایشان را من در اینجا نوشتم. ایشان مختصر محقق را شرح کرده اند که ۵ جلد است به نام کتاب "جامع المدارک" که با همان دقت و مهارت خودشان. در کتاب جامع المدارک جلد سوم صفحه ۲۷ ایشان دارند که درباره بعضی از چیزها که زمانی

آلت قمار بودند ولی در زمان های دیگر از آلت قمار خارج شدند مثل زمان ما از جمله شطرنج. ایشان بحث می کنند چند روایت ذکر می کنند و رد می کنند؛ خلاصه ایشان می گویند که شطرنج از آلت قمار بودن در زمان ما خارج شده، پس آلت قمار نیست مثل سایر چیزها که آلت قمار نباشند و افراد مشغول باشند؛ البته بدون عوض فی البین. بحث دیگر این است که صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در جلد ۲۸ که بحث سبق و رمایه آنجاست فرمودند که قسم سوم و چهارم حلال است. حتی قسم سوم که عوض در بین است. چرا؟ ایشان می گویند که ممکن است که ما از اخبار استفاده کنیم. چند مورد ذکر کردند؛ یکی درباره حسنین که بحث مصارعه را ذکر کرده است. کشتی گرفتن امام حسن و امام حسین. گفته که کشتی گرفتن مسابقه است حالا- عوضی هم در بین نباشد معلوم است دیگر مسابقه است. عوضی هم اگر در بین باشد بحث قلاده را پیش کشیدند. قلاده ای که حضرت زهرا گردن بند خودشان را به عنوان عوض دادند. این بزرگواران دو مسابقه گذاشتند یکی در خط و یکی هم در کشتی گرفتن. در آن خط مسئله قلاده را ذکر کرده است. از این جهت گفتند که قسم سوم و چهارم اگر در برابر یک شایستگی و هنری و مهارتی باشد اشکالی ندارد که عوضی در بین باشد. گفتند اگر بگوییم سبق و رمایه هم نیست خودش یک معامله است هیچ چیز که نباشد یک جایزه است. امروز که این همه جایزه در مسابقات فوتبال و غیر فوتبال

است هیچ اشکالی ندارد. به خاطر این که این سبق و رمایه و عقد بین این و آن نیست به آن ترتیب، بلکه این یک جایزه است که وعده می دهند که بیاید این مسابقات را انجام دهید و به هر کس که برنده شد جایزه ای بدهند. مثلاً نهج البلاغه را حفظ کنید، قرآن را حفظ کنید کارهای مثبت خیلی زیاد است که در زندگی بشر اثر دارد که اگر بخواهیم برای اینها مسابقه ای ذکر کنیم فروان است. در مناقب ابن شهر آشوب جلد دوم صفحه ۲۰ است که پیغمبر روزی فرمودند هر کس که دو رکعت نماز بخواند و در نمازش حواسش از اول تا آخر به غیر خدا نباشد من یکی از این شترها را به او می دهم. چند مرتبه فرمودند اما هیچ کس غیر از امیر المؤمنین داوطلب نشد (در مرتبه سوم) حضرت امیر المؤمنین وضو گرفتند و دو رکعت نماز خواندند. معلوم است که مرد این میدان فقط باید امیر المؤمنین باشد. نماز را که به آخر رساندند پیغمبر فرمودند که در آخر نماز فکر شما رفت که کدامیک از این شترها چاق تر است جبرئیل امین آمد و گفت که خداوند فرمودند هر دو شتر را به ایشان بده. چون فکرشان رفت که کدام چاق تر است که در راه خدا بدهند. این در چند جا است بحار الانوار جلد دوم صفحه ۶۱۲، بحار الانوار جلد ۳۶ صفحه ۱۶۱، تفسیر برهان جلد هفتم طبع جدید صفحه ۳۰۴. ما سه جور مسابقه داریم؛ یکی این که فقط شانس حاکم است که آن را شارع قبول ندارد و حرام

است. دوم این که آلت قمار در کار نیست ولی یک کار سفهی حساب می شود مانند این که اگر کسی این کتاب را بر قله کوه خضر ببرد ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ﴾ اینها هم صحیح نیست. اما قسم سوم که کاری باشد با فضیلت و هنری باشد مثلاً کسی قرآن حفظ کند یا نهج البلاغه را حفظ کند و کار مثبتی باشد برای اینها قرار دادن جوایز اشکالی ندارد و این روایات هم محمول به همانجا است. این بحث مربوط به سبق ورمایه با توفیق پروردگار متعال.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در تاریخ اسلام و انقلاب و تاریخ قیام و نهضت در برابر ظلم و استکبار یکی از چهره های بسیار روشن و درخشان شهید سید محمد باقر صدر است که از علماء بسیار بزرگ و مجاهدین بود و جایگاه بلندی در تاریخ انقلاب و نهضت دارند. ایشان و همشیره ی ایشان. امروز مصادف است با سالروز شهادت این دو نفر است. سید محمد باقر صدر که دارای آثار علمی و برکات علمی فراوانی است و با شهادت خودش جبهه شهادت و نهضت را رنگین تر کرد. بعد از اینکه قیام امام (رضوان اله علیه) در نجف و در دنیا انعکاس پیدا کرد، از جمله کسانی که در این رابطه قیام و نهضت انجام داد سید محمد باقر صدر است و کلماتی که از ایشان مانده بسیار بسیار زنده و درخشان است. از جمله کلماتشان این است که ذوبوا فی الاسلام کما ذاب الامام الخميني به شاگردان و علاقه مندانش این کلمه را تکرار می کردند که در اسلام ذوب شوید. اسلام طوری

ص: ۹۴۵

است که انسان باید در آن ذوب شود تا آنکه به کنه و عمق تعالیم اسلامی پی ببرد و هم در اعماق وجود خودش آنها را زنده و نگهداری کند. نوشتند در موقعی که سید محمد باقر صدر دستگیر و در زندان بود به هم راه خواهرش بنت الهدی، صدام گفت: که برای کشتن اینها من خودم باید حضور داشته باشم. در حضور صدام با شکنجه ی فراوان این دو نفر را کشتند. نواری از سید محمد باقر صدر مانده که در زمانی که او را شکنجه می کردند که می گفته چقدر لذت بخش است در راه خداوند شهید شدن و جان دادن ما الذَّ الشَّهاده. خلاصه اینها راه گشای راه کسانی هستند که می خواهند در راه خدا نهضت انجام دهند و همیشه این چراغ، روشن و این پرچم در اهتزاز خواهد بود، ان شاء الله تعالی تا زمانی که امام عصر ظهور کنند. بحث ما در روزهای چهارشنبه درباره نهج البلاغه است. نهج البلاغه همان طور که گفتیم مباحث بسیار فراوانی دارد. یکی از مباحثی که مورد بحث ما بود مسئله اصول حکومت علوی است. در این رابطه ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی دقت در بیت المال از حیث حفاظت و توزیع و نگهداری مطالبی را عرض کردیم. اصل دوم درباره زهد حضرت امیر به آن معنای بسیار عالی بود که نمونه هایی هم در این مورد به عرض رسید. اما اصل سوم که اصل عدالت است که مسئله بسیار بزرگی است. در قرآن کریم ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ

ص: ۹۴۶

أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ □ سورة حدید سوره ۵۷ قرآن مجید. در این سوره خداوند هدف بعثت انبیاء را در این کلمه □ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ □ خلاصه کرده. این قدر قیام به قسط و عدالت مهم است که هدف بعثت تمام پیغمبران در این کلمه خلاصه می شود. آیه ۱۷ از سوره حدید □ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ □ پیغمبران خود را با بینات فرستاده ایم. بینات یعنی معجزات و حجج و آن دلایلی که حقانیت انبیا را مجسم و تثبیت می کند. □ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ □ کتب آسمانی که پیغمبران اولوالعزم دارای کتب آسمانی بودند و نه هر پیغمبری. □ وَالْمِيزَانَ □ میزان همان دین است و قوانین و ارزش های الهی. بعد چرا ؟ □ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ □ برای این که مردم به قسط و عدل قیام کنند به قدری این موضوع مهم است که هدف بعثت همه پیغمبران و ارسال رسل و انزال کتب و همه اینها به این خاطر بوده است. □ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ □ ما حدید (آهن) را به وجود آوردیم. آهن هم معلوم می شود که خیلی موقعیت دارد در عالم خلقت □ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ □ در این که در انزال و ایجاد آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ است. تناسب این جمله ها و جمله قبل چیست؟ مفسرین ما گفته اند: این است که برای اجرای عدالت جهاد لازم است. بدون جهاد که با حدید صورت می گیرد عدالت برقرار نخواهد شد. معلوم است که حدید منافع زیادی دارد. □ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ و خداوند جهاد را واجب کرده تا معلوم شود که چه کسانی به جهاد برمی خیزند و همت به خرج می دهند تا در راه اجرای عدالت با جهاد آنهایی که حاضر نیستند به این آسانی تسلیم شوند از سر راه بردارند تا عدالت حاکم و برقرار شود. این اهمیت موضوع عدالت است. در نهج البلاغه در حدود ۶۰ مورد حضرت امیر از عدالت سخن گفتند که می توان گفت که یکی از موضوعات بسیار مهمی که در این کتاب به چشم می خورد اهتمام آن حضرت برای اجرای عدالت بوده. عدالت به چند قسمت تقسیم می شود؛ عدالت فردی، عدالت اجتماعی. این یک جور تقسیم است. چون اولین مرحله ی عدالت درباره خود انسان است. انسان خودش باید عادل باشد. این معنایش چیست؟! عدالت از اعتدال است. اعتدال یعنی خلوص از افراط و تفریط. چون در هر جریانی تندروی و کندروی، افراط و تفریط وجود دارد. اما آن صراط مستقیم الهی که صراط فطرت انسان است، هر کس در این مسیر حرکت کند این مسیر، مسیر عدالت است؛ هم در اعتقاد، هم در عمل و هم در اخلاق. این است که اولین گام در راه عدالت، عدالت فرد است که آن فرد خودش در نفس و روح خودش اعتدال را رعایت کند. اعتدال در قوه شهویه، قوه غضبیه، قوه عاقله. در انسان قوای متعددی است و تمام این قوا افراط و تفریط دارند. کسی که سعی کند میان قوای باطنی و روحی خودش آن اعتدال و توسط را ایجاد کند که خلوص از افراط و تفریط باشد _ که کار آسانی

نیست_ این عدالت می باشد. حضرت امیر در نهج البلاغه اول توجه به عدالت فردی را بیان کردند. یک خطبه ای در نهج البلاغه است _ خطبه ۸۶ است_ قبلاً عرض کردیم که در شماره خطب در شروح نهج البلاغه تفاوت وجود دارد. حتی در تقدم و تأخرش. در بعضی از شروح خطبه ۸۴ است. این خطبه ایست درباره عرفا و عرفان و تنها خطبه ای که کاملاً عرفا و عرفان را شرح داده است. شراح می گویند که حضرت امیر در این خطبه خودشان را می گویند. آن قدر در سطح بالاست که حضرت امیر خودش و فرزندان خودش که ائمه معصومین : باشند را می گویند و الا این صفات ۴۰ گانه در افراد عادی جمع نمی شود. این خطبه به این ترتیب شروع می شود. عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ محبوب ترین بنده خداوند در میان بدگانش بنده ایست که ۴۰ صفت دارد اول أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ خداوند توفیق داده که اول بتواند نفس خود را رام کند، در باطن وجود خودش در روح خودش خصائل و فضائلی که لازم است را ایجاد کند. خطبه خیلی بلند و کلمات بسیار عالی است. در شروح لازم است که مطالعه شود چون از نظر عرفان خیلی در سطح بالایی است. در شرح خوئی در جلد ۶ صفحه ۱۶۷ این شرح یکی از شروح بسیار کامل نهج البلاغه است، شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۳۶۹، شرح فی ظلال جلد اول صفحه ۴۲۹، شرح بحرانی جلد دوم صفحه ۲۸۸، در بقیه خطبه ها ۸۶ است ولی در

بحرانی ۸۴ می باشد. ۴۰ صفت برای عرفا را بحرانی می گوید. باید توجه داشته باشیم که بعضی می گویند عرفان و تصوف، تصوف را پشت سر عرفان می گویند. حتی در نوشته های آیت الله شهید مطهری این کلمه وجود دارد. البته ایشان خیلی بزرگوار هستند ولی در کتابی است به نام مجموعه ی آثار که آیت الله شهید مطهری در آن درباره علوم بحث کردند؛ علم اصول، علم فقه همه اینها را ذکر کردند. البته چون ایشان تبحر زیادی داشتند در هر وادی که قدم گذاشتند تحقیقات فراوان انجام دادند. ایشان واقعاً فرد نادری بودند. از لحاظ تهذیب نفس و اخلاق و معلومات و کمال اما در این مجموعه ی اثرشان به عرفان که می رسند صوفیه را قاطی کردند. حسن بصری، بایزید بسطامی معروف به کرخی، شهید بلخی، از اینها تمجید می کنند. اینها را جزو عرفایی که خوبند معرفی می کنند. ولی بنده شخصاً معتقدم که صوفیه یک مذهب باطلی است و زیاد هم مطالعه کردم و نوشتم ولی چاپ نشده و اینها را جباران در برابر ائمه : ساختند. چون جباران نمی توانستند با ائمه کنار بیایند و از طرفی هم ائمه : چون با اینها نبودند اینها را ظالم معرفی می کردند و مذمتشان می کردند و روایات فراوانی در مذمت صوفیه داریم. ما درباره ی هیچ فرقه ی منحرفی به اندازه ی صوفیه روایت نداریم. از امام صادق داریم که أعدائنا و من مال الیهم فهو أعدائنا از این قبیل روایات. از این جهت هارون الرشیدها و سلاطین دیگر برای اینکه در میان مردم و جبهه ی دینی

به وجود بیاورند و حفظ کنند صوفیه را ساختند و به آنها پرو بال دادند. برایشان خانقاه درست کردند و به ملاقاتشان رفتند. آنها هم اسلام را خلاصه کردند در کشکول و تبرزین و زهد صوفیانه و چله نشینی و چیزهای دیگر. ولی در برابر این سلاطین امیر المؤمنین به آنها گفتند و تمام کمالاتی که ما برای ائمه : قائلیم برای صوفیه هم ذکر کردند. یعنی مرده زنده کردن، طی الارض، اخبار از غیب و آن صفات و کمالاتی که برای ائمه : قائلیم برای قطب ها و مرشدها هم درست کردند. این یکی از مسائل و مصائب مهمی است که برای اسلام پیش آمده و علمای بزرگ ما از اول، از زمان شیخ مفید تا زمان حالا با اینها مخالفند. متأسفانه صوفیه هفتاد و چند فرقه هستند. ذهبیه و ... ولی در کتاب شهید مطهری عرفان را با تصوف قاطی کردند و در مراحل عرفان قرن اول حسن بصری، قرن دوم فلانی و ... این طور ذکر کردند. تمام اینها را بنده باطل می دانم با دلائل و مطالعات خودم. خلاصه منظور بنده این بود که شما هیچ گاه عرفان و تصوف را با هم قاطی نکنید. خیلی ها این دو را با هم قاطی کردند. نه خیر تصوف باطل است اما عرفان، عرفان اهل بیت بسیار مهم است. امام (رضوان الله علیه) از استادشان آیت الله شاه آبادی که در عرفان کتاب هایی دارند خیلی اسم می برند و فرزند ایشان هم که در قم هستند در این قسمت خیلی تبحر دارند و برای بنده هم کتابهایشان را فرستاده اند. خلاصه عرفان

اسلامی اهل بیت غیر از تصوف است. این خطبه مربوط به عرفان است با احتوای ۴۰ صفت. اما خیلی در سطح بالایی است. بعضی را بنده عرض می‌کنم. مثلاً زَهْرَ مِصْبَاحِ الْهُدَىٰ فِي قَلْبِهِ كَسَىٰ كَمَا خَدَّوْنَ بِهٖ اَوْ كَمَكَّ كَرْدَهٗ وَ چِراغِ هِدَايَتِ دَر دَلش روشن شده. از این قبیل عبارات نَظَرَ فَأَبْصَرَ نَگاه می‌کند ولی بصیرت پیدا کرده. فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَىٰ مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ آن قدر این افراد عارف از لحاظ یقین و ایمان کاملند مثل چراغ که روشن است اینها این قدر یقین دارند به معارف اسلامی و آخرت. بعضی را می‌گویند به این حد هستند قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سَبْحَانَہٗ فِي اَرْفَعِ الْاُمُورِ اینها خودشان را در جایگاه بلندی قرار دادند مِنْ اِضْطِرَارِ كُلِّ وَاوْرِدِ عَلَيْهِ هَر سْوَالی را می‌توانند جواب دهند وَ تَصَيَّرَ كُلَّ فَرْعٍ اِلَىٰ اَصْلِهِ مجتهدینی هستند که هر فرع را به اصل بر می‌گردانند. مِصْبَاحِ ظُلُمَاتٍ كَشَافٍ عَشَوَاتٍ مُفْتِاحِ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعِ مُعْضَمَاتٍ اینها چراغ تاریکی‌ها هستند و آشنا کنندگان امور مشتبه هستند و کلید هر امر مبهمی و رفع کنند هر مشکلی دَلِيلُ فَلَواتِ رَاهِنَمَايِ بِيَابَانِ هَايِ پهناور. کلمات بسیار عالی است. خداوند توفیق دهد که انسان بتواند تا حدی به این درجه از عرفان برسد. ابن ابی الحدید در شرح این خطبه می‌گویند که اشخاصی که به طرف خداوند گرایش زیادی دارند ۳ طائفه هستند عِبَاد و زُهَاد و عرفا. بعد عِبَاد را شرح می‌دهد و می‌گویند اینها درجه شان بالاست ولی فقط در فکر نجات خودشان هستند و زُهَاد هم تا حدی از

دنیا اعراض دارند زهدی که او می گوید نه زهدی که ما گفتیم. اما عرفا کسانی هستند که خیلی مقامشان بالاست. حضرت امیر در این خطبه عرفا را می گویند. حالا- کلمه ای که به بحث ما مربوط است را عرض می کنم. قَدْ أَلْزَمَ نَفْسَهُ الْعَدْلَ فَكَانَ أَوَّلَ عَمَلِهِ نَفْيُ الْهَوَى عَنْ نَفْسِهِ عرفا کسانی هستند که خودشان را ملزم کردند به عدل. اولین عدلشان این است که هوی و هوس را از وجود خودشان دور کردند. بنابراین اولین گام در عدل نسبت به خود انسان است. این که امام جماعت باید عال باشد یا قاضی عادل باشد اینها مربوط به خودشان است. خودشان بایستی عادل باشند، بدون عدل اسلام کسی را قبول نمی کند. این عدل فردی است. که معنایش روشن شد. یعنی اعتدال و میانه روی و خلو از افراط و تفریط هم در عقیده هم در اخلاق و هم در عمل. حضرت امیر هم این را لازم می دانند برای فردی که شایسته باشد. اما عدل اجتماعی این را دو قسمت می شود کرد؛ عدل اقتصادی و اجتماعی. نسبت به دیگران از لحاظ اقتصاد و از لحاظ دیگر مسائل غیر از اقتصاد. به عبارت روشن تر عدل یعنی رعایت حقوق. به مناسبت بحث ما بحث حقوق خیلی لازم است. رساله ای از امام سجاد داریم به نام رساله الحقوق این رساله در کتاب تحف العقول که کتاب بسیار خوبی است و یک جلد است، می باشد. این قدر خوش سلیقه بوده که از هر امامی دارد. از پیغمبر تا آخر از هر کدام از اینها مطالب بسیار جالب و جامعی ذکر

می کند. در کتاب تحف العقول رساله امام سجاد رساله المعروفه به رساله الحقوق در تحف العقول مرسل نقل می کند. سند را نقل نمی کند ولی همین رساله در وسائل الشیعه وجود دارد. در وسائل بعد از کتاب جهاد ابواب المعروف و ابواب المنکر. بعد از کتاب امر به معروف و نهی از منکر، در ابواب معروف رساله ی حقوق را صاحب وسائل ذکر کرده. کتاب حقوق که عرض می کنم خیلی مهم است. چند شرح هم شده به عربی و فارسی. در آخرش امام سجاد فرمودند: و هذه خمسون حقاً ۵۰ حق را ذکر کردند. انسان در هر قدمی در زندگی با حق مواجه است. اول راجع خودش بعد در خانواده و اعضای خانواده، بعد همسایه. در زندگی ما قدم به قدم با حقوق مواجه هستیم. شناخت حقوق خیلی لازم است و مسلمان کامل کسی است که این حقوق را بشناسد و به اینها عمل کند. اگر می خواهید یک مسلمان متعهد را بشناسید در همان بزنگاه های حقوق بشناسید آیا واقعاً آن حقوق لازم را دقیقاً و با دقت عملی می کند یا نه. هر مسلمانی که واقعاً بتواند این حقوق را در زندگی رعایت کند آن مسلمان کاملی است. این رساله ی حقوق از ابوحمزه ثمالی نقل شده. ابوحمزه دو یادگار دارد؛ یکی دعای ابوحمزه ثمالی است که ماه رمضان در سحر می خوانیم و یکی هم این رساله ابوحمزه. اسمش ثابت بن دینار است و ابوحمزه کنیه اش است و پدر سه شهید است. سه تا از فرزندان او را با زید شهید همراه کرد و در قیام زید به شهادت

رسیدند. و ایشان سه امام را درک کردند؛ امام سجاد و حضرت باقر و امام صادق. امام صادق دارند: ابوحمزه در نزد ما مثل لقمان است. بعضی از امامان هم فرمودند ابوحمزه مثل سلمان است در نزد ما. این قدر مقامش بالاست. خلاصه این رساله حقوق منقول از ابوحمزه ثمالی است. در آن ۵۰ حق وجود دارد. اول حق الله الاکبر که حق خداست بعد حق لسانک، یدک، رچلک که حقوق اعضای بدن را ذکر می کند. اعضاء به چه مناسبت؟ مگر اعضاء غیر از شماست؟ بله شخصیت انسان به روح انسان است و اعضاء و جوارح آلات و ابزارند. و لذا در هر سال تمام اعضای بدن عوض می شوند. یعنی سلول های فرسوده از بین می روند و سلول های جدید جایگزین می شوند. در نتیجه تنفس و تغذیه سلول های جدید ساخته می شوند. بدن انسان مرکز سوخت و ساز است. آنچه باقیست روح است و شخصیت انسان هم به روح است. در منظومه ی سبزواری ده دلیل برای تجرد روح آمده در اسفار ۱۱ دلیل برای تجرد روح آمده. اینها با این ادله عقلیه ثابت می کنند که شخصیت انسان به روح انسان است و انسان دارای روح مجردی است که بعد از مرگ همچنان باقی می ماند. ولی بدن انسان می پوسد و نابود می شود. در عالم برزخ این روح در قالب مثالی است که به آن قالب برزخی هم می گویند و شباهتی به این بدن دارد از لحاظ سیما و قیافه. ولی خیلی سبک تر است یا معذب است یا متنعم. اما در روز قیامت پروردگار متعال

دوباره ذرات بدن را، هر کجا بود خدا می داند، آن ذرات بدن را خدا جمع می کند. ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ درباره ی معاد که تردید می کردند گاهی خداوند به روح جواب می دهد ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ گاهی جواب می دهد از بدن که می گفتند بدن چطور شد؟ آن که جزو خشت ساختمان ها شده، اعماق دریاها شده، جانوران خوردند! خداوند می فرماید: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ بنابراین چون شخصیت به روح است در رساله ی حقوق حضرت سجاد حق لسانک، حق یدک، حق رجلک و ... حق تمام اعضای بدن اینها آلات و ابزارند و نسبت به شما حق دارند. باید زبان و دست و پا را هر کدام را در راهی که باعث عذاب است به کار نبریم. بعد می رسد به حق همسایه و معلم و متعلم پدر و مادر این رساله واقعاً خیلی آموزنده است. بنده خودم وقتی که نماینده ی امام (رضوان الله علیه) در اروپا بودم همین را برای مردم بیان می کردم که باور کنند که اهل بیت مکتبشان چه چیزهایی دارد که دنیای امروز ندارد. در این رساله بزرگترین حق که مورد بحث ما خواهد بود حقی است که مردم بر حاکم دارند. امیر المؤمنین یک حاکم، یک امیری بودند که درباره ی عدالت مطالبی دارند. آن حق بزرگترین حق است. تمام افراد مملکت به گردن آن گرداننده حق دارند. عدل آن است که به هر کسی به اندازه استعداد و ظرفیتشان کار دهد و بهره بدهد.

تبعیضی نباشد این خیلی مهم است از این جهت قبول کردن یک منصب امارت هر چند که ثواب بسیار زیادی دارد از طرفی هم مسئولیت بسیار سنگینی دارد. این عدل می شود که حضرت علی از این دیدگاه مطالبی دارند که ان شاء الله به عرض محترم می رسد.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد یکی از مباحثی که در جهاد لازم است مطرح شود این است که دشمنان اسلان فکر کردند که اسلام دینی است که بر خلاف صلاح و مسالمت قدم بر می دارد و اسلام را یک دین خشنی معرفی کردند. وقتی که اسلام را می خواهند نشان دهند چند نفر شمشیر به دست به افرادی حمله می کنند و می گویند: یا مسلمان شوید یا با این شمشیر شما را می کشیم. از این قبیل تعبیرات زیاد وجود دارد. ما به مناسبت بحث جهاد می خواهیم عرض کنیم که جهاد یک ضرورتی است از نظر اسلام که فطرت انسان هم آن را می پسندد حتی در عالم حیوانات حیواناتی که حس کنند زندگی آنها در خطر است از خودشان دفاع می کنند و حق دفاع دارند. اسلام ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ دعوت خود را بر اساس حکمت و موعظه و منطق و استدلال و مناظره قرار داده. اما اگر دشمنان در برابر اسلام عداوتی به خرج دهند بله اسلام منطقی در برابر عداوت و ضربه و قیام و دشمنی جهاد است. اولین بحث امروز ما این است که اسلام زندگی بشر را بر اساس صلح و مسالمت قرار می دهد. زندگی مسالمت آمیز زیر بنای

ص: ۹۵۷

زندگی انسان هاست از دیدگاه اسلام. دلیل این مطلب زیاد است؛ اولاً این آیتی که در سوره انفال است. در سوره ی انفال از آیه ۵۹ تا ۶۱ به این ترتیب است. ﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ﴾ افراد کافر فکر نکنند که آنها پیش افتاده اند آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند و فکر نکنند که از زیر سیطره پروردگار خارج شدند، نه آنها هرگز نمی توانند خدا را عاجز کنند. در جای دیگر است ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ﴾ بدانید که شما هرگز نمی توانید خدا را عاجز کنید. خدا به شما مهلتی می دهد. اینجا هم ﴿لَا يُعْجِزُونَ﴾ مثل ﴿أَنْتُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ﴾ است. این آیه ۵۹ سوره است. حالا آیه بعدش ﴿وَاعِدُوا لَهُمْ مَا اسِيطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عِدَّةُ اللَّهِ وَعِدْوُكُمْ وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تظَلَمُونَ﴾ این آیه را زیاد خواندیم و می دانیم که ترغیب و تأکید بر اینکه از لحاظ تجهیزات باید در حد بالایی باشید که ﴿تُرْهَبُونَ بِهِ عِدَّةُ اللَّهِ وَعِدْوُكُمْ﴾ در این آیه "قوه" هم یعنی رمی. پیغمبر فرمودند الا- ان القوه هي الرمي آنچه که وسیله پرتاب کردن است که در جنگ ها نقش مهمی همان پرتاب کردن دارد. ﴿وَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ﴾ غیر از عدوی که در نظرتان است شما دشمنانی دارید که خودتان نمی دانید. ﴿اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ

ص: ۹۵۸

ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» در جهاد هزینه و بودجه هم لازم است. □ يُوْفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظَلِّمُونَ □. آیه بعد □ و إِنَّ جَنَحُوا لِلْسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا □ اگر دشمن از راه سلم آمد شما هم سلم را قبول کنید بنابراین اولین اساس آن سلم است. ما با شما دعوایی نداریم ما منطق خودمان را بیان می کنیم. □ أَوْ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ □ بنابراین زیربنای زندگی و اجتماع را اسلام سلم و صلح معرفی می کند. ولی در موقع خودش هم آخر الدواء الکی جهاد یک امر فطری است و در جای خود لازم است. این یک دلیل است که از آیات ۵۹ تا ۶۱ سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن استفاده کردیم. انواع جهاد و اهداف جهاد را ما بعد از این بحث عرض می کنیم. ما در بحث فقهی درباره جهاد در سوره ی ممتحنه بحث کردیم. □ لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِمُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِمِينَ □ خداوند نسبت به کسانی که شما را از خانه هایتان اخراج نکردند و با شما برخورد عداوت آمیزی نداشتند □ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِمُوا إِلَيْهِمْ □ نهی از نیکی نمی کند بلکه به آنها نیکی کنید. □ إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ □ بله کسانی که در دین با شما قتال کردند و از خانه هایتان بیرونتان کردند با آنها دوستی نکنید. منطق اسلام این است. هیچ گاه اسلام با شمشیر پیش نرفته. هیچ گاه اسلام نگفته به کسی حتی کفار بدی

کنید. ابتدائاً بحث امروز این است که فکر نکنند که زیربنای اجتماع در اسلام برخورد با شمشیر است. نه خیر زیربنا صلح و مسالمت است. از طرفی هم که اسلام می گوید باید خیلی مجهز باشید به اندازه ای که قدرت دارید این هم سلاح صلح است. چون اگر مسلح نباشیم دشمن می آید و آدم را می کشد. الان ایران از این جهت سالم مانده چون خیلی مجهز است. دشمنان به افغانستان و عراق حمله می کنند ولی به ایران نمی توانند حمله کنند. یکی از راه های صلح همین است. اگر انسان خودش را قوی کند دیگر دشمن هم نمی تواند حمله کند. پس این یک واکنش سریعی است که اسلام می خواهد که در مقابل قوت شما صلح به وجود بیاید. اگر شما قوی باشید دشمن به شما حمله می کند و درگیری و کشتار به وجود می آید. اما **لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ** قوی باشید. آیات و مطالب مربوط به جهاد را باید با دقت بررسی کرد به نظر بنده خیلی از جاها اسلام دفع نه رفع طوری کرده که جنگی به وجود نیاید. یکی از راه ها همین است که شما خود را تقویت کنید. در نهج البلاغه نامه ی ۵۳ که نامه ایست به مالک اشتر در اولش حضرت امیر مالک اشتر را مأمور می کند برای اداره ی کشور مصر و چهار چیز را سرلوحه ی کارش قرار می دهد. **جَبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَيْدُوهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا** این سرلوحه ی کار هر مدیر اسلامی است. اول مسئله مادی و اقتصادی **جَبَايَةَ خَرَاجِهَا**، دوم

دور کردن دشمن از حوزه های اسلامی جِهَادِ عِدُوِّهَا، سوم تعلیم و تربیت طوری باشد که همه ی افراد صالح و شایسته بار بیایند اِسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا، چهارم عِمَارَةَ بِلَادِهَا. نامه ی ۵۳ بسیار جامع و مطالب فراوانی دارد. یکی از مطالبی که حضرت به مالک اشتر فرمودند وَ لَا تَدْفَعَنَّ صَلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوُّكَ هر گاه دشمن از راه صلح جلو آمد شما هم از راه صلح جلو بروید صلح را دفع نکن. وَ لِلَّهِ فِيهِ رِضًا فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَا لِحُجُودِكَ وَ رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ وَ أَمْنًا لِبِلَادِكَ علتش را هم بیان می کند. در صلح سه چیز است؛ اول اینکه لشکر در استراحت و آسایش است دَعَا لِحُجُودِكَ، دوم تو خودت هم راحتی چون جنگ احتیاج فراوانی به فکر و زحمت و تلاش دارد. رَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، سوم اَمْنًا لِبِلَادِكَ اینکه جنگ مستلزم خرابی و تخریب است. ولی در صلح شهرها در امنیتند. وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ صَلْحِهِ حضرت به مالک اشتر فرمودند بترس _ترسیدن خیلی شدید_ که گاهی دشمن از راه صلح وارد می شود پیمان هم ممکن است منعقد شود و شما فکر کنید که صلح به وجود آمده ولی در زیر نقاب صلح دشمن دارد خودش را تقویت می کند و آلات و تجهیزات تهیه می کند تا نفسی بکشد بعد به شما حمله کند. از این جهت از لحاظ مآل بینی و بیداری از دشمن حذر کن. فَإِنَّ الْعِدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ گاهی دشمن نزدیک می آید تا شما را غافل کند فَخُذْ بِالْحَزْمِ بنابراین آن حزم و احتیاط را همیشه در نظر داشته باشید.

وَ أَتَّهَمُ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ حَسَنَ ظَنِّ رَا مَتَّهَمَ بَدَانِ وَ خَوْشَ گَمَانِ نَبَاشِ. بَلَكِه هَمِيشَه آن احتیاط و مآل بینی را در نظر داشته باش. ما با توفیق پروردگار چون بحث جامع الاطرافی در جهاد انجام می دهیم وارد اقسام و اهداف جهاد می شویم. ما از راه اهداف جهاد که در کتاب الله است اقسام جهاد را هم به دست می آوریم. فقهاء ما فقط سه نوع از جهاد را گفتند ولی به نظر ما خیلی وسیع تر از این است. اول دعوت به اسلام، دوم دفاع، سوم بغاه کسانی که در برابر حاکم اسلامی و امام ایستادگی می کنند. ولی به نظر ما بیش از اینهاست که به عرض می رسانیم. قبل از اینکه وارد بحث شویم مطلبی بود که می خواستم عرض کنم. این بود که آقای رحیم پور ازغدی که شبهای شنبه بیشتر در تلویزیون صحبت می کنند و چون از لحاظ بیان و صحبت اطلاعاتشان خوب است جمعیت زیادی را جمع کردند ولی علیه حوزه زیاد از ایشان می شنوم و راهی هم ندارم که به ایشان برسانم. دیشب که صحبت می کردند در یزد هم صحبت می کردند و در صحبت هایشان علما را می کوبند و حوزه را می کوبد. خیلی از ایشان ناراحت هستم. گفت که دویست سال است که علما اصلاً کاری برای اسلام نکردند. خیلی شدید حمله کرد به حوزه ها و علماء. جمع هم همه علماء بودند بعد یک پیرمردی بلند شد و گفت چرا این حرف را می زنی علماء خدمت های زیادی کردند انقلاب و ... بعد او تشر زد که

بنشین من هر چه می گویم از قول امام می گویم. یک شب دیگر صحبت می کرد که اجتهاد یعنی "استفراغ وسع" چند قرن است که ما در حوزه ها استفراغ وسع نداریم. اصلاً شما چه کار دارید که در حوزه ها دخالت می کنید؟! گفت چند قرن است که در حوزه ها دیگر اجتهاد نیست و عجیب است واقعاً. و شبی دیگر می گفت که علما با حکومت اسلامی مخالفند فقط امام بود که قیام کرد. چون بنده خیلی ناراحت بودم خواستم که به شما گفته باشم. خلاصه عرض کنم خدمت محترم که ما اقسام جهاد را از اهداف جهاد از مطالبی که در کتاب الله تعالی و روایات ما ذکر شده استنباط و استخراج می کنیم که بینیم چند نوع است. یک نفر نیست که به این آقا بگوید این شیخ فضل الله نوری یا مدرس چرا شهید شدند؟ این قیام ها، جریان تنباکو، جریان مشروطه اینها چه بوده که ۲۰۰ سال است که هیچ حرکتی از آنها به وجود نیامده. من تعجب می کنم از اینکه تلویزیونی که برای همه پخش می شود یک نفر این طور درباره ی علما و حوزه صحبت می کند. شبی دیگر درباره ی حقوق زنان صحبت می کرد. بعد یک نفر گفت که علما و فقها می گویند که جای ورزش زنان و مردان باید از هم جدا باشد. حتی راه ورود و خروجشان جدا باشد. بعد به جای اینکه به نفع دین جواب بدهد لبخندی زد و گذشت و جواب نداد. مثلاً در کتاب "شهید الفضیله" که مال علامه امینی است. این کتاب جزء کتاب

هایی بوده که قبلاً مطالعه کردم و برایش فهرست نوشتم. از قرن چهارم، پنجم شروع کرده. این خدمات علماست که در این کتاب ۱۲۱ نفر را ذکر کردند. از علمایی که به شهادت رسیدند. تعدادی از آنها را زنده_زنده در آتش سوزاندند و در مورد بعضی است به اینکه اکلوا لحمه نتقوا شعره حتی گوشتشان را خوردند و موهای بدنشان را کردند. کسی که این شعر را گفت بآل محمد عرف الثواب / و فی ایاتم نزل الكتاب / علی درّ و ذهب مصفی / و باقی الناس کلهم التراب / هو البکاء فی المحراب لیلاً / هو الضحاک اذا اشتدّ الضراب / او را زنده زنده سوزاندند. خلاصه وقتی انسان این کتاب را مطالعه کند که مجموع شهداء الفضیله ۱۲۱ نفر است که ۳۹ نفر به دست اهل تسنن کشته شدند_ مثل شهید اول و ثانی_ ۳ نفر به دست اسماعیلیه کشته شدند. ۳ نفر را ملامده کشتند. یعنی زندیق ها و کسانی که خدا را قبول ندارند_ ۵ نفر شهداء مشروطه که یکی از آنها شیخ فضل الله نوری است. ۲ نفر را وهابی ها، ۲ نفر را بابی ها کشتند. _ که یکی شیخ محمد قزوینی، شهید ثالث در قزوین موقع نماز صبح_، ۵ نفر را نادر شاه کشته. _ چون نادر شاه تسنن را تقویت می کرد_ ۲ نفر را بدخواهان دشمنان اصلاحات کشتند مثل محقق کرکی که در زمان صفویه خیلی به اسلام خدمت کرد. ۱ نفر را خوارج کشتند. ۱ نفر را صوفی ها کشتند. ۱ نفر را ارمنی ها کشتند. چند نفر را کمونیست ها کشتند. چند نفر را هم

راهزن ها و امثال آنها کشتند. خلاصه از این قبیل جهادها. ولی فقهای ما طوری جهاد را مطرح کردند که همه اینها از حیطة ی جهاد فقه ما خارج است. ما درباره ی اهداف و اقسام جهاد بحث می کنیم تا ببینیم چند مورد می شود. یکی قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین. در سوره ی نساء خداوند این طور فرمودند **فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** اول مقاتله را می گوید بعد ما خواهیم گفت که جهاد با جنگ خیلی فرق دارد. هم از لحاظ هدف، هم از لحاظ لشکر و هم از لحاظ نتیجه. بعضی خیال می کنند جهاد یک نوع جنگ است. جنگ های معمول بشری با جهاد خیلی فرق دارد. این مقدمه ایست برای جهاد برای نجات مستضعفین **فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ** "يَشْرُونَ" یعنی بیعون. باید آن مجاهدین به این اندازه در ایمان قوی باشند که حیات دنیا را در برابر آخرت بدهند. **وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا** این آیه ۷۴ از سوره نساء سوره ی چهارم قرآن است. بعد پشت سرش **وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ** **الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ** شما را چه شده است که در راه خدا قتال نمی کنید. (مستضعفین) عطف به جای (الله) است. تا مستضعفین را از چنگال مستکبرین نجات دهید. **الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا** آنهايي که می گویند پروردگارا ما از این مکانی که در آن ظلم است و ما در ورطه ی ظلم قرار گرفتیم. **وَاجْعَلْ لَنَا**

مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا. ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ﴾. امام (رضوان الله عليه) یک جلد از دفتر تبیان‌شان که ۵۰ جلد است مربوط به استضعاف است. عقیده شان این است که قیام ما نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین است. چون استکبار از چند جهت مستضعفین را استضعاف می کند. استضعاف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حتی استضعاف رسانه ای و اخباری. اگر قیامی صورت بگیرد که این مستضعفینی که به این ترتیب حقوقشان پایمال شده و زیر چکمه ی استکبار کوبیده شدند این یک نوع جهاد است. که این آیه به آن دلالت دارد و آیت الله طباطبایی در تفسیر المیزان جلد چهارم در تفسیر این آیه توضیح بسیار لازم و جالبی دارند که این یک نوع جهاد است که اسلام مسلمانان را دعوت می کند که این طور قیام کنند. بعد پشت سرش دارد که ﴿الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ عجیب این است که ذیل این آیه این است ﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ آیات قرآن را وقتی پشت سر هم کنیم خیلی مطلب می فهمیم تا به تنهایی. پشت سر آیه ی نجات مستضعفین از دست مستکبرین می گوید کسانی که مستکبرند و مسلمان ها و غیر مسلمان ها را به استضعاف کشانند اینها اولیاء شیطانند. ﴿فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا﴾ امروز با توفیق پروردگار یک نوع از جهاد _ که یستفاد از قرآن و اخبار که نهضت و قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین _ را

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد در بحث جهاد عرض کردیم که یکی از بحث ها اقسام جهاد است که جهاد به چند قسم صورت می گیرد. فقهای ما در کتب فقهی فقط سه قسم ذکر کردند؛ یکی برای دعوت به اسلام، کسانی که در موقع دعوت در بین راه سدی ایجاد می کنند و مانع دعوت می شوند جهاد با اینها یک نوع است. دوم جهاد به معنای دفاع، زمانی که دشمنان حمله می کنند و دفاع مسلمانان در برابر تهاجم آنها. سوم بغاه، کسانی که در برابر امام معصوم قیام کنند و زیر بار حکومت امام معصوم یا قائم مقام امام معصوم نروند. ولی ما عرض کردیم که با تتبع در روایات و تاریخ و احادیث و آیات انواع جهاد خیلی بیش از اینها می شود. یکی از آنها را که دیروز هم عرض کردیم. جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین است. زیرا یکی از مصیبت های بزرگ بشری مسئله ی استکبار بوده یعنی کسانی که در برابر خدا پیغمبر خدا و ائمه: و مردم خود بزرگ بینی داشتند و خودشان را بزرگ تر از آن می دیدند که زیر بار حق و اسلام و دین بروند. گاهی در برابر خدا استکبار می کردند و می گفتند: **إِنَّا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى** یا مثلاً فرعون که گفت: ای هامان برای من یک نردبانی درست کن تا به وسیله ی آن به بالا بروم تا از اله موسی اطلاعاتی به دست آورم و با او بجنگم. **قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ** گاهی استکبارشان در این

ص: ۹۶۷

حد در برابر خدا بود. گاهی در برابر پیغمبران بود. می گفتند **أَلْقَى الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا** یا مثلاً **لَوْ لَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقُرَيْشِيِّينَ عَظِيمٍ** این پیغمبر مال و ثروتی ندارد. دستش خالی است. از این جهت با حقارت به او نگاه می کردند و او را قبول نمی کردند. گاهی هم نسبت به مردم **قَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ** یهود و نصاری می گفتند: ما یک نژاد برتر هستیم. ما فرزندان و دوستان خدا هستیم. **قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** این آیه در سوره ی جمعه خطاب به یهودی هاست که ای یهودی ها شما که می گوئید اولیاء الله هستیم **مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**. خلاصه در ۴۸ جای قرآن خداوند از استکبار به عنوان یک بلای بزرگ بشری از آغاز یاد کرده. آیات فراوانی در این قسمت وجود دارد. **أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ** این قبیل آیات قرآن. بنابراین یکی از مصیبت های بزرگ بشری وجود افراد زیاده خواه و سلطه طلب بود که مردم را به استضعاف می کشیدند؛ در فرهنگ و سیاست و اقتصاد مردم سلطه پیدا می کردند و استضعاف فکری و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی به وجود می آوردند. انبیاء هم برای نجات توده های مستضعف از زیر سلطه ی استکبار قیام هایی داشتند. حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، پیغمبر ما که یکی از کارهایشان همین بوده. قرآن یک کتاب تاریخی

ص: ۹۶۸

نیست که بخوانند و کنار بگذارند. قرآن یک کتاب تلاوت نیست که بخوانند و روی طاقچه بگذارند. بلکه کتاب هدایت و درس است. کتاب ایجاد شور و حرکت است. پس قرآن که جریان حضرت "براهیم و حضرت موسی را نقل کرده، برای این بوده که ما درس بگیریم. یکی از درس های جهاد را مبارزه و قیام را از قیام پیغمبر خدا فرا بگیریم. پس بدون جهت نبوده که ما با توفیق پروردگار بحث جهاد را مطرح کرده ایم. باید عرض کنم که بحث جهاد برای خود من خیلی آموزنده است. بنده جهاد را به این اندازه عمیق و وسیع فکر نمی کردم. این توفیق پروردگار است که ما جهاد را از این دید بحث کنیم و در معرض مطالعه قرار دهیم. خلاصه یکی از کارهای پیغمبران قیام برای نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین بوده است. این یک جهادی است. ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾ آیه ۷۵ سوره ی نساء، سوره ی چهارم قرآن کریم. این قسم اول از جهاد است به ترتیبی که ما به عرض می رسانیم. در سوره های قرآن این مطلب زیاد ذکر شده که یکی از کارهای پیغمبران این بوده. مثلاً در سوره صافات آیات ۱۱۴ و ۱۱۵، سوره ۳۷ قرآن ﴿وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَ هَارُونَ وَ نَجَّيْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ﴾ ما بر موسی و هارون منت گذاشتیم و آنها را و قومشان را

هم با فرهنگ خاصی تبلیغات می کنند که اینها خیال می کنند که بله همین طور است. ما آن قدرت و فکر آنها را نداریم. و کم کم دچار خود کم بینی می شوند و به ذلت و استکبار و استضعاف تن می دهند. آن استعدادهایشان کم کم سرکوب می شود و خودشان را کمتر از آن می بینند که بتوانند در برابر آنها کاری انجام دهند. حتی برای خودشان هم نمی توانند کاری انجام دهند. فکر می کنند که علم و ثروت و امکانات همه مال آنهاست. ما باید کارهای کوچکتر را اگر بتوانیم انجام دهیم. این ایجاد حقارت و خود کم بینی و خودباختگی در برابر مستکبرین است. فکر می کنند در سیاست و فرهنگ و اقتصاد باید به آنها پناه ببرند. آنها باید کارشناس بفرستند. کارهای مهم را انجام دهند و ما هم زیر سیطره ی آنها مشغول به کار باشیم. یکی از برنامه های آنها اشاعه ی فحشاء است. در میان ملت های مستضعف فحشاء را گسترش می دهند تا ملت های مستضعف به آن فحشاء سرگرم باشند. فکرشان تختیر و ضعیف شود و به فکر آن نیفتند که در برابر مستکبرین قیامی انجام دهند. اشاعه ی فحشاء یکی از نقشه های آنهاست که از زمان تاریخ اندلس (اسپانیای امروز) معلوم می شود. در تاریخ اندلس مسلمانان توانستند اسپانیا را که در قلب کشورهای اروپایی بود فتح کنند و چندین قرن در آنجا حکومت مهمی داشتند. در لغت نامه ی دهخدا نوشته که "طارق بن زیاد" همدانی بوده. اگر کسی بخواهد به طارق افتخار کند آن طارقی که پیشتاز بود و از جبل

الطارق عبور کرد و وارد اروپا شد و اسپانیا را فتح کرد همدانی بوده. بالاخره اسپانیا فتح شد. و چندین قرن زیر دست حکومت های اسلامی بود و تمدن های عظیمی به وجود آمد. بعداً برای اینکه مسلمان ها را تضعیف کنند مخالفین شروع کردند به اشاعه ی فحشاء، آنقدر فحشاء را گسترش دادند که تمام جوان ها را تخریب کردند و سرگرم کردند تا ضعیف شدند و توانستند بر مسلمان ها غالب شوند و مسلمان ها را بیرون کنند. بنده خودم به عنوان نماینده ی امام وقتی که به اسپانیا رفتم سعی داشتم هر کجا که می روم آن آثاری را که باید بینم، ببینم. در اسپانیا چند شهر بزرگ است به نام گرانادا. همان قرناتا را گرانادا می گویند. قُرتبا را کُردبا می گویند. از این قبیل عبارات. در یکی از شهرهای بزرگ آنجا همان گرانادا، پایتخت بوده، قرناته. یک موزه ای بود ما به آن موزه رفتیم و دیدیم در آن موزه مجسمه های فراوانی است که حمله ی مسلمان ها به اسپانیا را مثل حمله ی مغول _ که ما می گوئیم چقدر حمله ی سنگین و مخربی بوده _ معرفی کردند. آنقدر تبلیغات فراوان است که مسلمان ها آمدند و کشتند و سوزاندند و تخریب کردند که مردم نسبت به اسلام آن بغض و عداوت را همیشه در دل داشته باشند. یکی از نقشه های آنها اشاعه ی فحشاء است. یکی دیگر از نقشه های آنها تضعیف و تحریف دین است. به مسلمان ها القاء کنند که این دین اسلام است که باعث عقب ماندگی شماست. شما اگر این دین را نداشتید چنین

و چنان بودید. به این وسیله سعی می کنند دین را در نظر متدینین تضعیف و تحریف کنند. عقب ماندگی شما به واسطه دین است. دین اسلام نسبت به زن ها نظر منفی دارد تا زنها را بدبین کنند. دین اسلام طرفدار اغنیاست تا فقرا را به دین اسلام بدبین کنند. بالاخره دین افیون ملت هاست. از این قبیل تعبیرات تا مردم این دین را که جهاد دارد و خیزش و حرکت و شور دارد نسبت به این بدبین شوند تا مبادا با تکیه به دین در برابر آنها قیام کنند. و همین طور کوبیدن علماء _ چون علماء منادیان دین هستند _ سعی می کنند که علمای بزرگ را بکوبند که مردم نسبت به آنها آن نظر و ارادتی را که دارند نداشته باشند. دیگر دوگانه برخورد کردن با مسائل است. مستکبرین همیشه منافقند. یعنی همیشه یک جانبه گرایی دارند، برخورد دوگانه دارند. اینها نقشه هایی است که قرآن کریم برای مستکبرین ذکر کرده. خلاصه این استکبار و استضعاف یک مسئله بسیار مهمی است و یکی از اقسام جهاد قیام است در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین. ﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا﴾. امام (رضوان الله علیه) ابعاد مختلفی دارند. در اینجا ما به عنوان یک فقیه به ایشان می نگریم نه به عنوان یک سیاستمدار و پایه گذار انقلاب. ایشان در صحیفه ی نور و در کتاب دفتر تبیان در چندین جا از آیات قرآن و

اخبار و تاریخ اسلام همین مسائل را استنباط می کند که کار و مبارزه و جهاد ما، جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. ما برای نجات مستضعفین جهاد می کنیم. بنابراین یکی از اقسام جهاد از نظر امام (رضوان الله علیه) که در اینجا کاربرد داشت همان مبارزه و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین است. حالا نمونه هایی. در صحیفه ی نور، جلد ۲۱. صحیفه ی نور ۲۲ جلد است که جلد ۲۲ فهرست مطالب است و ۲۱ جلد دیگر مطالب است. این کتاب خیلی پر ارزش و راه گشا و تأثیر گذار است. در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۶ به بعد مطالب زیادی دارند. اول این را می گویند: ملت عزیز ما که مبارزان حقیقی و راستین ارزش های اسلامی هستند به خوبی دریافته اند که مبارزه با رفاه طلبی سازگار نیست. یعنی اولین شرط مبارزه این است که انسان رفاه طلب نباشد. آنهایی که تصور می کنند مبارزه در راه استقلال و آزادی مستضعفین و محرومان جهان با سرمایه داری و رفاه طلبی منافات ندارد با القبای مبارزه بیگانه اند. آنهایی که تصور می کنند سرمایه داران و مرفهین بی درد با نصیحت و پند و اندرز متنبه می شوند و به مبارزان می پیوندند آب در هاون می کوبند. امروز جهان تشنه ی فرهنگ اسلام ناب محمدی است. و مسلمانان در یک تشکیلات بزرگ اسلامی رونق و زرق و برق کاخ های سفید و سرخ را از بین خواهند برد. امروز خمینی آغوش و سینه ی خویش را برای تیرهای بلا و حوادث سخت در برابر تمام توپ ها و موشک های

دشمن باز کرده است و همچون عاشقان شهادت برای درک شهادت روزشماری می کند. جنگ ما جنگ عقیده است. جغرافیا و مرز نمی شناسد. ما باید در جنگ اعتقادی مان بسیج بزرگ سربازان اسلام را در جهان به راه اندازیم. ان شاء الله ملت بزرگ ایران با پشتیبانی مادی و معنوی خود از انقلاب، سختی های جنگ را به شیرینی شکست دشمنان خدا و نجات مستضعفین جبران خواهند کرد. در جای جای صحیفه ی نور این مطلب تکرار شده که بنده فقط شما را راهنمایی می کنم. جلد ۲۱ صحیفه ی نور از صفحه ی ۸۶ تا صفحه ی ۹۰ در همین موضوع است. بنابراین مطلب برای ما خیلی روشن شد. ولی کلمات ایشان به اندازه ای زیاد است که جلد ۴۰ دفتر تبیان _ که ۵۰ جلد است _ اسمش استضعاف و استکبار است. از نشر آثار امام این را بخوانید. در دفتر تبیان جلد ۴۰ در صفحه ۱۲۷ می فرمایند: ایران مبدأ و نقطه ی اول است و الگو برای همه ی ملت های مستضعف جهان است. ملت های ضعیف ببینند که ایران با دست خالی و قدرت ایمان و وحدت کلمه و تمسک به اسلام در مقابل قدرت های بزرگ ایستاد و آنها را شکست داد. سایر اقشار ملت ها به این رمز اسلامی و ایمان اقتدا می کنند و در تمام اقشار عالم مسلمین به پا خیزند و بلکه مستضعفین به پا خیزند. وعده ی الهی که مستضعفین را شامل است و می فرماید: ما منت بر مستضعفین می گذاریم و آنها را امام می کنیم. این را بشنوید ﴿وَأُزِيدُ أَنْ نَمُنَّ

عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجَعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾ سوره ی قصص سوره ی ٢٨ قرآن کریم. امامت حق مستضعفین است، وراثت از مستضعفین است. مستکبرین غاصبند و باید از میدان خارج شوند. ما مستکبرین را از صحنه بیرون کردیم و به جای آن مستضعفین را برقرار کردیم. خلاصه این قسم اول از جهاد بود که به عرض محترم رسید. اما قسم دوم قیام در برابر سلاطین ظالمین و جبارین. این قسم دوم است که با قسم اول فرق دارد. قسم اول قیام در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین بود. ولی این قیام در برابر سلاطین مستبد و استبدادگر است برای نجات ملت ها و مردم. در همین رابطه است قیام تحریم تنباکو، قیام مشروطه، کشته شدن شیخ فضل الله نوری، شهادت مدرس و امثال اینها. هیچ کدام از اینها با آن مبانی که فقهاء گفتند تطبیق نمی شود. ولی ما این طور که بحث می کنیم تمام این قیام ها، قیام ابوذر در برابر عثمان و امثال آن، قیام زید، قیام شهدای فخر همه ی اینها با این معیار دوم که عرض می کنیم تطبیق می شود که بعداً ان شاء الله به عرض می رسانیم.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. با توجه به آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر اسلامی جهاد به چند قسم تقسیم می شود؛ قسم اول که دیروز بحث شد قیام و نهضت و جهاد مستضعفین در برابر مستکبرین بود. این یک نوع از جهاد است که آیات قرآن دلالت دارد بر اینکه انبیاء الهی و

ص: ٩٧٦

ائمه: برای نجات مستضعفین اهتمام می داشتند و این را یک نوع جهاد حساب و معرفی می کردند. این بحث شد. نوع دوم جهاد، جهاد در برابر سلاطین و ظالمین است. این هم در جای خود جهاد بسیار مهم دینی است. اما مسئله ی ریشه ای در اینجا تفاوت بین مذهب امامیه و اهل تسنن است. ریشه و اصل در اینجا این موضوع است که اول این موضوع باید برای ما روشن شود. امامیه معتقدند به اینکه هدایت و حکومت هر دو شأن پیغمبر و اهل بیت: است با دلائلی که دارند. حدیث ثقلین و امثال آن دلالت دارد بر اینکه هدایت در شأن پیغمبر و اهل بیت: است. در این حدیث پیغمبر تصریح می کند که کتاب الله و عترتی و اهل بیتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. الله الله فی اهل بیتی لا تقدموهم فتهلكوا و لا تأخروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم اعلم منکم حدیث با سندهای متعدد و مسلم و متواتر. متن حدیث هم که خیلی روشن است. سید شرف الدین در المراجعات می گوید: پیغمبر _ این مطلب را که هدایت از قرآن و اهل بیت: باید باشد_ در ٥ جا حدیث ثقلین را بیان فرمودند و مدارکش را هم از مدارک عامه نقل می کند. اول در حجه الوداع در بیابان عرفات، دوم در غدیر خم، سوم در سفر به طائف، چهارم در مسجد مدینه در روی منبر و پنجم در حجره و خانه ی خودشان، والیبت خاص باهله. این یک مطلبی است که هدایت

ص: ٩٧٧

را فقط و فقط از قرآن و اهل بیت بایستی گرفت. امامیه این طور معتقد است و همین طور حکومت. غیر از جریان غدیر خم نصب حضرت امیر به حکومت، روایات فراوانی داریم که امامت و مدیریت در شأن پیغمبر و امام یا قائم مقام امام است برای غیر از اینها در سیاست و مدیریت شأنی قائل نیستیم و کسی غیر از اینها باشد ما آن را غاصب و ظالم می دانیم. امامیه مذهبشان این است. بنابراین ما ادله ی فراوان داریم برای این که لا- ینالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ امامت مال کسانی است که ظالم نباشند و معصوم باشند. نمونه های فراوان در همان خطبه ی اول نهج البلاغه وجود دارد. وَ لَمْ یُخْلِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِیِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنْزَلٍ أَوْ حُجَّةٍ لَازِمَةٍ أَوْ مَحَجَّةٍ قَائِمَةٍ خداوند متعال هرگز خلق خود، سطح زمین را خالی نگذاشته از نبی مرسل یا کتاب منزلی یا حجه لازمه که همان امامت است. او محجه قائمه که راه راست و مستقیم است. در شرح خوئی در جلد دوم در معنای این جمله ای که خواندیم مطالب زیادی ذکر کردند. خلاصه حرف این است که یکی از احتیاجات مهم بشری مسئله ی مدیریت است که هیچ وقت جامعه ی بشری از ولایت و حکومت و مدیریت مستغنی و بی نیاز نیست؛ چون ابعاد دیگر زندگی به همین ولایت و مدیریت بر می گردد. بعد تعلیم و تربیت فرهنگی، بعد سیاسی، بعد نظامی، بعد اقتصادی. تمام ابعاد زندگی بشر که شکی نیست که بشر با اینها سرو کار دارد بر می گردد به یک مدیریت صحیح. اگر مدیریت،

مدیریت مثبتی باشد در تمام این جهات پیشرفت و تکامل و ترقی مادی و معنوی حاصل می شود. اگر مدیریت، مدیریت منفی باشد نتیجه ای جز انحطاط و سقوط و نکبت و بدبختی ندارد. در طول تاریخ برخورد ما به همین بر می گردد. بیشتر برخوردهایی که به وجود آمده مربوط به همین مسئله حکومت و مدیریت و فرمانروایی و فرماندهی است. این خیلی مسئله مهمی است. در چنین مسئله ای اسلام ساکت نمی ماند. مسلماً با تمام ابعاد و خصوصیات در اسلام مسئله ی مدیریت و ولایت مورد توجه و بیان قرار گرفته. مسئله ی شیعه این است. این کبری، برای صغری هم دلیل فراوان است. مثلاً در کتاب اصول کافی در باب الحجّه، اصول کافی یعنی کافی با تهذیب استبصار، من لا - یحضر خیلی فرق دارد. برای اینکه تهذیب و استبصار و من لا - یحضر فقط فروع را گفتند. در اصول بحثی ندارد. کافی یک ذخیره ی بزرگی است برای اهل تشیع خیلی مطالب مهمی دارد. اول درباره ی توحید بعد درباره ی حجت بعد درباره ی ائمه : و شأن آنها - یکی از باب های مهم کافی "کتاب الحجّه" است. آدرسش برای مطالعه؛ اصول کافی جلد اول از صفحه ۱۶۸ آغاز می شود. بعد از بحث توحید. در همان توحیدش هم خیلی مطالب است که ما با سنی ها فرق داریم. توحیدی که ائمه : به ما معرفی می کنند که خداوند دارای چه صفات و چگونه است که از کتاب توحید می فهمیم، با توحیدی که سنی ها معتقدند خیلی فرق دارد. آنها خدا را طوری توصیف کردند که خداوند

دست و پا و چشم دارد. در کتاب های آنها از جمله صحیح بخاری و امثال آن از این موارد زیاد است. اما توحیدی که اصول کافی معرفی کرده درباره ی خداوند خیلی فرق دارد. ائمه : عنایت داشتند به این مطلب در برابر مطالب آنها که در همان روز مطرح کرده بود که خداوند قابل رؤیت است و دست و پا دارد و می خندد. از این موارد در کتب کلامی آنها زیاد است. اما در کافی خدا را منزله از اینها معرفی کرده. بعد از بحث توحید وارد کتاب الحجّه می شود. در صفحه ۱۶۸ اصول کافی، اول "باب الاضطرار الی الحجّه" یعنی مردم ناچارند حجّتی داشته باشند. این ناگزیر است، یک مسئله ای که مردم ناگزیرند و مهم است در زندگی و نقش منحصری دارد نمی شود چنین مسئله ای را خداوند و ائمه : و پیغمبر بیان نکرده باشند. در اینجا چندین باب است یکی "باب ان الارض لا تخلوا من حجّه" اصلاً نمی شود که زمین از حجّت خالی باشد لولا الحجّه لساخت الارض باهلها اگر حجّت نباشد زمین اهل خود را فرو می برد. در اینجا روایات فراوانی وجود دارد که اگر دو نفر در روی زمین باشند "رجلان" یکی از آنها باید امام باشد اینقدر امام و پیشوا مهم است. و آخر من یموت الامام آخرین کسی که از انسان ها می میرد باید امام باشد. در اصول کافی روایات فراوانی است که حضرت امام صادق از هشام پرسیدند که شما با عمرو بن عبید معتزلی بحث کردید. _ این خیر سوم همین باب اضطرار است. آن را مطالعه کنید. _ هشام

با عمرو بن عبید معتزلی که سنی بود بحث کرد و ثابت کرد خداوند بایستی امام قرار دهد. در بدن انسان که یک فرد است امامی به نام عقل وجود دارد که اگر نباشد انسان چقدر اشتباه می کند. وقتی که در بدن یک فرد خداوند امام و رهبر و راهنمایی به عنوان عقل قرار می دهد، برای جامعه ی بشری هم باید امامی قرار دهد که مردم گمراه نشوند. هشام با آن قدرت بیانی که داشت این مطلب را بسیار محکم و مستدل با عمرو بن عبید بحث کرد و ثابت کرد و عمرو هم محکوم شد و گفت تو هشامی؟ ولی او برای تقیه انکار می کرد و عمرو گفت و الله تو هشامی و از جای خودش بلند شد و هشام را در جای خودش نشانده. بعد برای امام صادق که بیان کرد حضرت فرمودند: هَذَا وَاللَّهِ مَكْتُوبٌ فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ این بیان و منطق تو برای اثبات امامت در صحف ابراهیم و موسی بیان شده است. این مسئله امامت است که شیعه به این ترتیب به این مسئله معتقد است اینها را خودتان از صفحه ۱۶۸ تا ۱۸۰ اصول کافی از چاپ آخوندی مطالعه کنید؛ تا ببینید که چقدر عنایت و اهتمام از طرف پیغمبر و ائمه : به مسئله امامت شده است، که از طرف خداوند باید امام معرفی شود. این امام که شانش هم هدایت است و هم حکومت و هم قضا یکی از شئون حکومت است. جهاد یکی از شئون حکومت است ما همه ی اینها را از شأن امام می دانیم باید از طرف

امام معصوم قاضی نصب شود به سلسله مراتب و همین طور جهاد. همه ی اینها بر می گردد به آنها و در تمام اینها ما با سنی ها فرق داریم. بنابراین بحث ما بحث ریشه ایش این است که ما با سنی ها در مسئله ی امامت و سلطنت و حکومت این تفاوت را داریم. ائمه : سعی می کردند که شیعه ها در این راستا حرکت کنند از وقتی که در سقیفه ی بنی ساعده اختلاف به وجود آمد آنها رفتند به آن طرف. وقتی به آن طرف رفتند بنی امیه را قبول کردند بنی عباس را به خلافت و سلطنت قبول کردند. سلاطین دیگر را نیز قبول کردند. لذا در بحث جهاد این تأثیرگذار است. آنها هیچ گاه در برابر سلطان ظالم و جبار جهاد نمی کنند روایاتی از پیغمبر اسلام دارند که عرض می کنیم که هر کسی غلبه پیدا کرد شما اطاعت کنید. هلاکو بیاید، چنگیز بیاید. ولی ائمه : در دو جنبه کار کردند و برای ما بیان فرمودند؛ یک جنبه این که امامت این است، حکومت و هدایت در حوزه ی اهل بیت است و کسی که اینها معین کرده باشند حق ولایت دارد. تنها به این اکتفا نکردند. جنبه ی دیگر نفی کردن سلطه ی ظالمین و جبارین و دعوت به مبارزه با آنها را کردند و گفتند شما باید کسی که این شرایط را ندارد، کسی که امام نیست، عادل نیست، یا از طرف امام منصوب نیست و برای حکومت لیاقت ندارد، شما وظیفه دارید که در برابرش قیام و جهاد کنید هر چند که کشته شوید. لذا

این تاریخ با این سلسله مراتب محفوظ مانده، شیعه هیچ گاه زیر بار حکومت بنی امیه و بنی عباس و سلاطین دیگر نرفتند و لذا کشته شدند، به زندان رفتند شکنجه و آزار و اذیت فراوان شدند؛ ولی این عقیده را حفظ کردند. شعبه ی یکی از کارها به وسیله ی جهاد است که بحث ماست. ما باید ریشه ای بحث کنیم که چطور شده که شیعه جهاد را لازم می داند و آنها لازم نمی داند. بحث در این جنبه چند مطلب است. مطلب اول اهمیت مسئله ی امامت و حکومت که این مسئله خیلی مهم است. در اول مکاسب روایتی که خواندیم از تحف العقول شیخ انصاری نقل کرده. چند جمله اش این است اما وجوه الحرام در کسب حلال و حرام من الولاية: فولایه الوالی الجائر و ولایه ولاته، و العمل لهم و الکسب معهم حدیث از امام صادق است در تحف العقول در کلمات امام صادق. چون تحف العقول به ترتیب از پیغمبر تا آخرین امام از هر کدامشان به ترتیب مطالبی را نقل می کند. حالا بقیه ی روایت و ذلك أن فی ولاية الوالی الجائر دوس الحق کله (دوس_داس_یدوس) با (سین) یعنی پایمال کردن، والی جائر که به سر کار بیاید تمام حق پایمال می شود. و إحياء الباطل کله کل باطل احياء می شود. و إظهار الظلم و الجور و الفساد ظلم و جور و فساد فراگیر می شود و إبطال الكتب و قتل الأنبياء و المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنه الله و شرائعه فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم چون ولایت والی

جائر دارای این همه مفسد است، عمل به آنها، کمک به آنها، کسب با آنها حرام است. إلا بجهه الضروره نظیر الضروره إلى الدم و الميته مگر اینکه انسان ناچار شود مثل ناچاری که برای خوردن خون و مردار به وجود می آید. در اینجا مطالب زیاد است که همه را نقل نمی کنیم. حالا- می رویم سراغ نهج البلاغه. در نهج البلاغه هم همین دو جنبه است که عرض کردیم. یکی جنبه ی مثبت که حاکم و والی باید چه صفاتی داشته باشد و یکی اینکه کسی که این صفات را نداشت باید با او جهاد کنید. امیر المؤمنین در نامه ی ۶۲ نهج البلاغه می فرمایند که اگر آنها به من حمله کنند وَ هُمْ طَلَّاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا وَ سَطْحُ زَمِينِ رَا دَشْمَنَانِ مَن پَر كَنَد مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ مَن نَه وَ حَشْتِ مِی كَنَم وَ نَه تَرَسِی دَارَم وَ إِنِّي مِّنْ ضَلَّالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلِّي بَصِيرَةٌ مِّنْ نَفْسِي وَ يَقِينٌ مِّنْ رَبِّي چون من نسبت به خودم یقین دارم وَ لَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَ عِبَادَهُ خَوْلًا وَ الصَّالِحِينَ حِزْبًا وَ الْفَاسِقِينَ حِزْبًا مِّنْ أَزْوَاجِنَا نَكْرَانِمُ كِه اَيْنِهَا تَسْلُطُ پيدا كَنَد وَ مَالِ خِدا وَ بَيْتِ الْمَالِ رَا دُولَ جَمْعِ دَوْلَه اسْتِ يَعْنِي دَسْت بَه دَسْت بَكْرَدَد. (بتلاولونها) بَيْنِ خَوْدَشَانِ، بَيْتِ الْمَالِ رَا بَيْنِ خَوْدَشَانِ تَصْرَفُ كَنَد وَ بَخُورَنَد. بَنَدِگَانِ خِدا رَا عِبِيدِ خَوْدَشَانِ قَرَارِ دَهَنَد. بَا صَالِحِينَ بَه مَبَارَزَه وَ حَرْبِ بَرخیزَنَد وَ فَاسِقِينَ رَا بَرایِ خَوْدَشَانِ حَزْبِ وَ هَمْدَسْتِ قَرَارِ دَهَنَد. اَيْنِ

کلام امیر المؤمنین است. حالا خطبه ی ۱۳۱. اول حضرت امیر می فرمایند پروردگارا من به خاطر جلب خشنودی تو خلافت را قبول کرده ام. وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَمَّا يَتَّبِعِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالدِّمَاءِ وَ الْمَغَانِمِ وَ الْأَحْكَامِ وَ إِمَامِهِ الْمُسْلِمِينَ كَسَى كَه وَالِي است بر ناموس و خون مردم و بر بیت المال و احکام مردم و امامت مسلمین، چند طائفه صلاحیت ندارند که هیچ گاه این طور امور را در دست بگیرند؛ اول البخیل کسی که بخیل است یعنی حرص و طمع در جمع اموال دارد فَتَكُونُ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ اگر بخیل باشد حرص و طمع در اموال مردم و بیت المال دارد و لا الجاهل باید فقیه و عالم به احکام اسلام باشد اگر جاهل شد فَيُضَيِّعُ لَهُمْ بِجَهْلِهِ در سایه ی جهل مردم را به گمراهی می اندازد وَ لَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ از لحاظ معاشرت باید مهربان باشد اگر جافی باشد غلظت و خشونت داشته باشد ارتباطش با مردم قطع می شود. اصل هم مردم هستند. وَ لَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ باید شجاع باشد، اگر بترسد تکیه به این و آن می کند وَ لَا الْمُؤْتَسِّسِي فِي الْحُكْمِ باید در حکم قاطع باشد. رشوه در او اثر نکند فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ وَ يَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ اگر رشوه خوار باشد به هر عنوانی حقوق از بین می رود و در مقاطع مختلف حکم را قطع نمی کند وَ لَمَّا الْمُعْطَلُ لِلسُّنَّةِ فَيُهْدِيكَ الْأُمَّةَ باید سنت پیغمبر را اجرا کند اگر اجرا نکند به هلاکت می رسد. در نهج البلاغه خطبه ای است به نام خطبه

"قاصعه" که طولانی ترین خطبه ی نهج البلاغه است. چنان که در نامه ها نامه ی مالک اشتر طولانی ترین نامه هاست. حالا چرا به این خطبه قاصعه می گویند؟ بحث های زیادی است. یکی از معانی قاصعه، _قصع_ به حیوانی که نشخوار می کند می گویند. حضرت امیرالمؤمنین سوار بر شتری بودند، شتر در حال نشخوار کردن بوده این خطبه را بیان کردند. برای امیر المؤمنین فرقی نمی کرد مسجدی باشد، بازاری باشد، در بین راه باشد. این خطبه خیلی مطالب زیادی دارد که برای ما آموزنده است. آدرس شروح را عرض می کنم. شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲ که این شرح ۵ جلد است. بحرانی هم خیلی مهم است. بحرانی معاصر با خواجه نصیر الدین طوسی بوده و نزد خواجه کلام می خوانده و خواجه نزد بحرانی فقه می خوانده با همدیگر اینجور درس و بحث داشتند. شرح خوئی جلد ۱۱ صفحه ۲۶۳، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ۲۳۸، شرح فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. من خلاصه می گویم شما مطالعه کنید. بیشتر خطبه درباره ی امتحان و در کوبیدن استکبار و مضمرات استکبار است. می گوید شما عبرت بگیرید از حال ولد اسماعیل و بنی اسحاق و بنی اسرائیل فَأَعْتَبُوا بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بَنِي إِسْحَاقَ وَ بَنِي إِسْرَائِيلَ : از حالات ولد یکی از پسران حضرت ابراهیم که اسماعیل است و یک پسرش اسحاق، اسرائیل فرزند یعقوب است یعقوب فرزند اسحاق است اسحاق هم فرزند ابراهیم است. خلاصه یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم. بنی اسرائیل را چرا بنی اسرائیل می گویند؟ در شرح فی ظلال نکته ی

عجیبی است شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است _ مغنیه که شهید شد از همین دودمان است اینها شیعه های خاص هستند _ در فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۴۲ می گوید: اسرائیل همان یعقوب است. اما چرا به یعقوب اسرائیل می گویند؟ می گوید در تورات در سفر تکوین _ تورات سفر-سفر است _ که مربوط به خلقت است, در اسحاح ۳۲ این طور نوشته که خدا خودش یک شب آمد داخل شد بر اتاق یعقوب. _ در تورات از این قبیل مطالب زیاد است. _ خدا با یعقوب کشتی گرفت حتی الفجر شب تا صبح فما استطاع احدٌ منهما ان یغلب الاخر از اول شب تا صبح که خدا با یعقوب کشتی گرفت هیچ کدام نتوانستند غالب شوند. در اینجا خداوند لقب اسرائیل را به یعقوب داد. اسرائیل یعنی مصارع, کشتی گیر. عندئذٍ منح الله یعقوب لقب اسرائیل اعترافاً لمقدرته اسرائیل در لغت عبرانی که تورات به این زبان است یعنی مصارع الله. پس بنی اسرائیل معنایش را از اینجا می فهمیم یعنی کسی که با خدا کشتی گرفته. در تورات و انجیل مطالبی بر خلاف عقل است تناقض بین مطالب خودشان در این دو کتاب، نسبت هایی به خداوند، به پیغمبران از این قبیل, کشتی گرفتن زیاد است. تورات و انجیل فعلی همان تورات و انجیلی که قرآن می گوید نیست. قرآن در چند جا از تورات و انجیل تعریف کرده و می گوید فیه هدی و نور به تورات و انجیل کتاب هدایت و نور گفته. اما این تورات و انجیل با اشمال به این همه تناقض و ضد و نقیض شامل آن تعریف

قرآن نمی شوند. یک وقتی در آمریکا بعد از جریان ۱۱ سپتامبر کتاب های تروریست را جمع کردند که علیه آنها مطلب دارد. در صدر آنها قرآن را قرار دادند. قرآن به عنوان یک کتاب تروریستی در آمریکا جمع شد و همین باعث شد مردم بیشتر به قرآن توجه کنند. در آن زمان بنده یک بیانیه ای نوشتم که اگر شما به قرآن دست بزنید، خدشه کنید، خود مسیحیت به خطر می افتد. چون ما حضرت عیسی را از قرآن می گوئیم. شما چه دلیلی دارید که عیسی پیغمبر بوده؟ قرآن به عنوان اینکه یک معجزه ی واقعی است از آن فهمیدیم که عیسی پیغمبر بوده. امام رضا هم که در مجلس مأمون در خراسان بحث کردند وقتی که آن عالم نصرانی "جائلیق و ... " گفت که حضرت عیسی که پیغمبر بوده چرا شما او را کنار گذاشتید و به دین اسلام رفتید؟ امام رضا فرمودند: ما ایمان داریم به آن عیسی که قرآن معرفی کرده. غیر از قرآن دلیل بر عیسی نداریم. آن عیسی به مردم می گوید که بعد از من پیغمبری خواهد آمد به نام محمد بن عبدالله؛ ما این عیسی را قبول داریم و شناخت این عیسی به ما ضرری نمی رساند. بنده هم نوشتم که عیسی را قرآن ما ثابت می کند. به علاوه اگر از قرآن صرف نظر کنیم در انجیل شما نسبت به مریم است که (العیاذ بالله) حضرت عیسی را تقریباً از زنا معرفی می کند. یک مردی به نام یوسف نجار بوده و با مریم مربوط بوده، بعد عیسی به وجود آمده. این قرآن ماست که

حضرت مریم را به آن عظمت معرفی می کند. عیسی را می گوید کمثل آدم خلقه من تراب و الا اگر قرآن را کنار بگذاریم شما چه دلیلی دارید که عیسی خدای نکرده از راه زنا نیست؟! بقیه ان شاء الله فردا.

اقسام جهاد – جهاد با مستکبرین برای نجات مستضعفین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. عرض کردیم که قسم اول جهاد قیام و نهضت در برابر مستکبرین برای نجات مستضعفین است؛ که این خود یک فصلی از قیام انبیاء و اولیاء خداوند است و مسئله ی بسیار مهم و فراگیر و جهانی بوده است. موضوع دوم نهضت و جهاد در برابر قدرت های سلطنتی و حکومتی. چون یکی از موضوعات تأثیرگذار سلاطین بوده اند که بر اساس ظلم و اجحافی که داشته اند بر مردم حکومت می کردند؛ این هم فصلی از قیام انبیاست. این قیام خیلی تأثیر گذار است. در نهج البلاغه در نامه ی ۳۱ که حضرت امیر برای فرزندشان امام حسن مجتبی نوشتند إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ آنقدر سلطنت و سلطان در سرنوشت مردم در جریان ها مؤثر است که إِذَا تَغَيَّرَ السُّلْطَانُ تَغَيَّرَ الزَّمَانُ. باز حضرت امیر در تحف العقول الناس بأمرائهم أشبه منهم بآبائهم مردم به فرمانروایان خود شبیه ترند تا پدران و مادران خود. تأثیر اخلاق ملوک و فرمانروایان در مردم بیش از تأثیر اخلاق پدر و مادر در فرزند است. قرآن کریم هم در یک مورد إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلَهَا أَذْلَهُ آیه ۳۴ از سوره ی نمل سوره ی ۲۷ قرآن مجید. هر چند قرآن نقل می کند "قالت" از قول

ص: ۹۸۹

آن ملکه ی یمن، اما بالاخره قرآن که نقل می کند رد نمی کند. یک پرونده ایست برای ملوک در قرآن کریم به این ترتیب که ملوک ایجاد فساد می کنند إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَهْلَهَا أَذْلَهُ وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ کارشان و نقششان در زندگی این است. ما در روایات فراوان داریم که پیغمبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله یکی از نگرانی هایشان این بوده که بر ملت مسلمان ملوک و ائمه مضلین و پیشوایان گمراه کننده تسلط پیدا کنند. در بحار جلد ۲۸ صفحه ۳۲ نقل می کند قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّمَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي الْأَئِمَّةَ الْمُضِلِّينَ من بر امت خودم از پیشوایان گمراه کننده خوف و نگرانی دارم. از حضرت امیر در جلد ۴۱ بحار صفحه ۳۱۸ در اخبار حضرت از مغیبات أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ من به زودی کوچ خواهم کرد ظاعن_ ظاء و عین_ ظعن به معنی کوچ کردن وَ مُنْطَلِقٌ لِلْمَغِيبِ وَ از شما غائب خواهم شد فَارْهَبُوا الْفِتْنََ الْأُمُويَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكُسرُويَّةَ از فتنه ی بنی امیه و از مملکتی که کسرویه (کیاسره، اکاسره و قیاسره و کسرویه) کسری_ با جر کاف_ لقب سلاطین ایران بوده. قیصر لقب سلاطین روم بوده. کسری را به اکاسره جمع می بستند و قیصر را به قیاسره. روایات این است که ائمه: مردم را از سلطنت های قیصری و کسروی ترسانده اند. ما در اسلام اصلاً سلطنت نداریم. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) کتابی دارند به نام شیعه در اسلام که باید مطالعه کنید، در

ص: ۹۹۰

صفحه ۵۵ آن کتاب دارند که اولین کسی که حکومت را به سلطنت تبدیل کرد معاویه بود. در زمان عثمان یک حرکتی آغاز شد از آن سادگی که حکومت اسلامی داشت که متصدی آن پیغمبر و حضرت امیر بودند. اما عثمان در زمان خودش ساختن کاخ و تشریفات را شروع کرد و لذا ابوذر در برابرش قیام کرد که بعداً می‌گوییم. اما باز هم به تشکیلات معاویه نمی‌رسید. در آن زمان چون شام تحت سیطره ی روم بود فتح شده بود همان قیاصره، معاویه همان نقش قیاصره را کم کم در حکومت خود پیاده کرد و ساختن کاخ‌ها و تشریفات و این جور مسائل. بالاخره این تبدل حکومت اسلامی _ که بسیار ساده بود از جهاتی _ به سلطنت و تشریفات یکی از مصیبت‌های بزرگ عالم اسلام است و این از همان اکاسره و قیاصره گرفته شده. اکاسره سلاطین ایران که تشریفات فراوان داشتند و قیاصره هم سلاطین روم. حضرت امیر می‌فرمایند که بترسید از فتنه بنی امیه و مملکت کسرویه. مملکتی که بر اساس همان حکومت سلاطین ساسانی و سلاطین ایران پی‌ریزی می‌شد. بعد در همین آدرس جلد ۴۱ صفحه ۳۱۸ حضرت خلفای بنی عباس را یک یک ذکر کردند که این اخبار از مغیبات است. باب ۱۱۴. خلاصه یکی از اقسام جهاد، قیام در برابر این نوع حکومت‌ها و سلطنت‌ها است که قیام سید الشهداء شاهفرد این موضوع است که عرض می‌کنیم. قیام در برابر سلاطین و جباران، قیام زید در برابر هشام از همین باب است. قیام شهدای فخر در برابر سلطنت هادی از

همین قسم است. در این رابطه خیلی قیام صورت گرفته؛ قیام مشروطه و تحریم تنباکو و قیام امام (رضوان الله علیه) اینها همه شان به این مربوط می شود. قیام در برابر سلاطین جبار و حکومت های سلطنتی که دارای مفاسد فراوانی هستند. دیروز ما در اینجا بحث کردیم به نهج البلاغه رسیدیم، گفتیم در نهج البلاغه حضرت امیر خطبه ای فرمودند به نام خطبه قاصعه. این خطبه در فیض الاسلام خطبه ۲۳۴ است. ولی در شروح شماره ی خطبه خیلی فرق دارد. نهج البلاغه مثل قرآن نیست. در قرآن ترتیب آیات در سور و بقیه موارد اختلافی وجود ندارد؛ اما در نهج البلاغه این طور نیست. یک خطبه ممکن است در شرحی یک شماره و در شرح دیگر شماره ی دیگر باشد. حالا چرا این جور شده؟ حرف همان حرف است _مطلب همان است_ اما در شماره و ترتیب و تقدم و تأخر تفاوت دارد. خلاصه خطبه ی قاصعه طولانی ترین خطبه در نهج البلاغه است. این خطبه در شرح خوئی ۱۹۱ است. این قدر تفاوت وجود دارد. منظورم از خوئی علامه ی خوئی است که شرحش بر نهج البلاغه ۲۳ جلد است که شاید کامل ترین شرح باشد. از جهت اینکه هم روایات دارد و هم تاریخ دارد و خیلی به روایات اهل بیت نظر دارد. این خوئی غیر از آیت الله العظمی خوئی است. زمانش هم قبل از ایشان است. در شرح بحرانی جلد چهارم صفحه ۲۳۲، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۳ صفحه ی ۲۳۸، فی ظلال جلد ۳ صفحه ۱۰۷. حضرت در اینجا می فرمایند که عبرت بگیرید فَاعْتَبِرُوا

بِحَالِ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ وَ بِنِي إِسْحَاقَ وَ بِنِي إِسْرَائِيلَ در این خطبه درباره ی موضوع امتحان و مستکبرین و نقش آنها مطالب زیاد است، تا می رسد به اینجا که عبرت بگیرید از فرزندان اسماعیل و پسر ابراهیم ، فرزندان اسحاق و بنی اسرائیل که فرزندان یعقوبند. بعد می فرمایند در نتیجه ی اختلاف بین آنها اکاسره و قیاصره بر آنها مسلط شدند كَانَتِ الْأَكَاسِرَةُ وَ الْقِيَاصِرَةُ أَرْبَابًا لَهُمْ وَ از اینکه اکاسره و قیاصره و سلاطین این چنین نقش منفی در زندگی انسان ها دارند در اینجا حضرت مطالبی دارند که مطالعه می کنید. بعد از این موضوع می فرمایند أَلَمَّا فَالِحَ دَرَّ الْحِذْرَ بترسید بترسید مِنْ طَاعِهِ سَادَاتِكُمْ وَ كُبْرَائِكُمْ از اطاعت آنهایی که به جای بزرگان و فرمانروایان در میان شما خودشان را جا زده اند الَّذِينَ تَكْبَرُوا عَنْ حَسَبِهِمْ کردن کشی کردند و از شخصیت خودشان خود را بالا تر تصور کردند وَ تَرَفَّعُوا فَوْقَ نَسَبِهِمْ فوق نسبت خودشان. در کتابها ملاحظه می کردید، خاقان بن خاقان بن خاقان، سلطان بن سلطان بن سلطان خودشان را یک تافته ی جدا بافته از مردم معرفی می کنند و اینها نقششان این است که می خواهند مردم عییدشان باشند و خود ارباب مردم باشند. در برابر اینها باید قیام صورت بگیرد. غیر از زبان جهاد هیچ زبان دیگری نمی تواند اینها را از این ادعاهایشان پایین بیاورد. وَ أَلْقُوا الْهَجِينَهِ عَلَي رَبِّهِمْ اینها کارشان به جایی رسید که از طرف خدا ادعاهایی داشتند. سلطان را ظل الله معرفی می کردند، قبله ی عالم معرفی می کردند، برای خودشان یک قداستی درست کرده بودند. مردم عوام

هم سلاطین را با یک فداستی نگاه می کردند. می دانستند که آنها گناهان و آلودگی های فراوانی دارند اما در عین حال قبله ی عالم بودند و ظل الله و از این قبیل عبارات. آیت الله خامنه ای (دامت برکاته) در مسافرت خودشان در سال گذشته به شیراز که ده دوازده روز طول کشید، بعد از برگشتن ایشان مطالبی منتشر شد به عنوان "سخن یار" که شامل سخنرانی های ایشان در شهرهای استان فارس بود. بنده این را از اول تا آخر مطالعه کردم. در یک جا دارند که در تبریز یک آخوندی بود، از علما بود، انسان خیلی خوبی هم بود اما مقداری ساده بود. از شاه تعریف می کرد. می گفتند شاه شراب می خورد! می گفت خوب شاه اگر شراب نخورد که شاه نیست. فکرش این طور بود. می گفتند شاه قمار می کند! می گفت شاه باید قمار بازی کند. بعضی به این اندازه ساده بودند. می دانستند که سلاطین این قدر انحراف ها و ظلم ها دارند ولی چون سلطان است، ظل الله است، نباید با او مخالفت کرد. یک وقتی شاه به مشهد رفته بود و یک نمازی می خواند عکس برداشته بودند، پخش می کردند که شاه نماز می خوانده؛ فکر می کردند شاه یک مقامی دارد که اگر نماز نخواند هم نخواند. حضرت امیر در اینجا می فرماید أَلَا فَالْحَدَرَ الْحَدَرَ بترسید بترسید از طاعت این قبیل افراد که این قدر گردن کشی و ترفع دارند. حتی نسبت به خداوند این طور ادعا می کنند انهم أَرْكَانِ الْفِتْنَةِ اینها ارکان فتنه هستند. بنابراین در برابر اینها هیچ

گاه طاعت نکنید و بیدار و هوشیار باشید. ما در این بحثمان با توفیق پروردگار یکی از تفاوت‌هایی که می‌خواهیم بیان کنیم تفاوت بین شیعه و اهل سنت است. اهل تسنن تمام سلاطینشان را "واجب الطاعه" می‌دانند و قیام در برابر سلطان‌شان را هر چقدر هم که ظلم کند جایز نمی‌دانند. هر کس باشد؛ یزید و معاویه در نظر آنها مقدسند و اطاعت لازم است و قیام جایز نیست. مثلاً در برابر ولید بن یزید بن عبد الملک که آنقدر شراب می‌خورد و یک حوزی از شراب درست کرده بود و داخل آن می‌رفت و شنا می‌کرد و شراب می‌خورد، حتی خواست برود بالای بام خانه‌ی کعبه و شراب بخورد. قرآن را روزی باز کرد که ببیند عاقبت چه می‌شود که مردم این حرفها را می‌زنند *وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ* این آیه آمد قرآن را گذاشت و هدف تیر قرار داد *تُهَدُّدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ فَهِيَ اَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ اِذَا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَسْرٍ فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَقْنِي الْوَلِيدَ*. تمام سنی‌ها قائلند به این که سلطان هر کسی که باشد باید از او اطاعت کرد و قیام در برابر او جایز نیست. ولی شیعه این عقیده را ندارد؛ بلکه این طور نیست. چون شیعه تابع فرهنگ اهل بیت است. اهل بیت: از طرفی در مقابل این قبیل سلاطین با صراحت و قاطعیت گفتند که اینها ظالمنند و با اینها همکاری کردن به هر نحوی که باشد حرام است. بنده در کتاب خمس یک فصلی در این موضوع

تپه یکی آن طرف مدینه و یکی این طرف مدینه که شهر در وسط قرار بگیرد، یعنی تمام مدینه را به من بدهند، دوست ندارم که یک گرهی در کارشان بزنم یا در مشکی را برایشان بیندم لَأَ وَ لَأَ مَدَّةً بِقَلَمٍ إِنَّ أَعْوَانَ الظَّالِمَةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي سِرَادِقٍ مِنْ نَارٍ، مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِي دِيْوَانِهِمْ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ خَنْزِيرًا، لَأَ تُعْنَهُمْ عَلَى بِنَاءِ مَسْجِدٍ أَكْرَ مَسْجِدِهِمْ سَاخْتَنَدَ بِهَ أَنَّهُا كَمَكُ نَكْنِيدُ. خلاصه از این قبیل عبارات زیاد است. در همان جلد ۱۲ وسائل ذکر کرده. بنده هم در کتاب امر به معروف ذکر کرده ام. ائمه : با این شدت در برابر سلاطین نهضت و قیام داشتند. امام (رضوان الله علیه) هم در وصیت نامه ی خود دارند که ما افتخار می کنیم که ائمه ی ما در برابر جباران این طور قیام و صراحت داشتند، به زندان رفتند و به شهادت رسیدند برای اینکه حکومت اسلامی را بنا کنند و با حکومت غیر اسلامی مخالفت کرده باشند. در اینجا مطالب زیاد است که ما فقط آنهایی که به بحث ما مربوط است را عرض می کنیم. یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است به آن توجه کرد قیام سید الشهداء است. آن طور که فقهای ما گفتند اینها توجیه ندارد؛ چون آنها گفته اند که جهاد سه قسم است یا دعوت اسلام است یا دفاع است یا بغاه است. ولی خوب این طور نیست؛ جهاد خیلی وسیع تر از این است. قیام سید الشهداء، ثوره سید الشهداء. طبری در تاریخ خودش دارد، ابن اثیر در کامل که سید الشهداء وقتی با

حرّ برخوردار کردند این خطبه را خواندند أَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ سِيدِ الشَّهَدَاءِ هَدَفَ خُودَ رَا فِي هَمِينَ خُطْبَهُ مَنَعَكَسَ وَ بِيَانِ كَرَدَنَدِ كِه دَر بَرَابَرِ سُلْطَانِ جَائِرِ سَكُوتِ جَائِزِ نِيسْتِ وَ كَسِي كِه سَكُوتِ كَنَدِ خَدَاوَنَدِ اَو رَا هَمَانَنَدِ اَن سُلْطَانِ دَاخِلِ جِهَنَمِ مِي كَنَدِ. بِنَابَرِ اِيْنِ جِهَادِ دَر بَرَابَرِ سُلْطَانِ جَائِرِ دَر فَرَهَنگِ اَهْلِ بِيْتِ : بَسِيَارِ دَرخَشَنَدِه وَ رُوشَنِ اسْتِ. مَثَلًا قِيَامِ اِبُوذَرِ دَر بَرَابَرِ عَثْمَانَ. دَر نَهْجِ الْبَلَاغِه اسْتِ كِه وَقْتِي اِبُوذَرِ قِيَامِ كَرَدِ وَ عَثْمَانَ اَو رَا تَبْعِيدِ كَرَدِ حَضْرَتِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ اَو رَا بَدْرَقَه كَرَدَنَدِ وَ فَرَمُودَنَدِ يَا اَبَا ذَرٍّ اِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فَارْجُ مِنْ غَضَبِهِ لَعَلَّكَ تَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَيَّ دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتُهُمْ عَلَيَّ دِينِكَ فَاتُّرِكَ فِي اَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيَّ وَ اَهْرَبْتُ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتُهُمْ عَلَيَّ دَر اَخْرَشِ دَارِدِ لَا يُؤْنَسُ نِكَ اِلَّا الْحَقُّ وَ لَمَّا يُوحِشَنَّكَ اِلَّا الْبَاطِلُ فَلَمَّوْ قَبِلْتَ دُنْيَاهُمْ لَمَّا حُبُّوكَ وَ لَوْ قَرَضْتَ مِنْهَا لَمَّا مُنُّوكَ اَدْرَسِ اِيْنِ خُطْبَه كِه خُوَاسْتِيدِ مَطَالَعَه فَرَمَائِدِ. دَر شَرْحِ خُوْتِي جِلْدِ هَشْتَمِ صَفْحَه ي ٢٣٦، شَرْحِ اِبْنِ اَبِي الْحَدِيدِ جِلْدِ هَشْتَمِ صَفْحَه ي ٢٥٢، شَرْحِ بَحْرَانِي جِلْدِ سُوْمِ صَفْحَه ي ١٤٥، شَرْحِ فِي ظَلَالِ جِلْدِ دُوْمِ صَفْحَه ي ٢٦٣. بَنَدِه عَرَضِ كَرْدَمِ بَسِيَارِي اَز قِيَامِ هَا بَا هَمِينَ مَوْضُوعِ بَايَدِ اَرْزِيَابِي شُودِ. هَمَانَ جَرِيَانَ تَحْرِيمِ تَنبَاكُو، جَرِيَانَ مَشْرُوطَه، جَرِيَانَ شَيْخِ فَضْلِ اَللّهِ نُوْرِي وَ شَهَادَتِ اِيْشَانَ، شَهَادَتِ مَدْرَسِ. تَمَامِ اِيْنِهَا اِيْنِ طُورِ اسْتِ وَ الْبَتَه اِيْنِ رَا بَايَدِ دَر نَظَرِ دَاشْتَه بَاشِيمِ كِه تَمَامِ جِهَادِهَا كِه دَر حُدُودِ كَشْتَنِ مِي رَسَدِ بَايَدِ بَه اِذْنِ اِمَامِ يَاقَائِمِ

مقام امام باشد. یعنی انسان خود به خود نمی تواند این کار را انجام دهد. چون ما قائلیم که جهاد باید با امام عادل باشد؛ یا معصوم یا قائم مقام معصوم. در همان زمان ما کشتن رزم آرا، کشتن حسن علی منصور این دو نفر نخست وزیرانی هستند که در زمان ما کشته شدند. در اولی برای کشتنش از آیت الله کاشانی اجازه گرفتند و در دومی از آیت الله میلانی اجازه گرفتند که خودشان دارند که کار حزب مؤتلفه است. بالاخره قیام ایران؛ در کلمات امام که پر از این مطالب است. حالا یک نمونه را عرض می کنیم. ایشان دارند که ولایت فقیه بیانگر این موضوع است که تمام این حکومت ها باطل است و بایستی فقیه زمام این امور را به دست بگیرد. کلمه ای دیگر دارند که بعضی به ما می گویند که مردم این را نمی پذیرند. ایشان می گویند که شما کدام مردم را می گویند؟ امام می فرمایند ما سر و کارمان با آن مردمی است که در دفن آیت الله طالقانی بیل و کلنگ را می بوسیدند. ولایت فقیه همان ولایت رسول الله است. اینها از آخوند نمی ترسند اسلام را آخوند آورده و عرض می کنم که آخوند و آخوند مسلک یعنی اسلامی و اسلامی مسلک بودن. اما کسانی که از آخوند می ترسند از اسلام می ترسند. این در جلد ۹ صحیفه ی امام صفحه ۵۳۰. امام در این بحث ما مطالب فراوانی دارند که ان شاء الله بقیه برای فردا.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب جهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما در اقسام جهاد بود. بافت بحث جهاد این است

ص: ۹۹۹

که مبتنی بر کتاب و احادیث اهل بیت: و تاریخ می باشد. ما باید توجه کنیم که در بحث های فقهی بافت مسئله متفاوت است. مسئله جهاد با تاریخ پیغمبر و ائمه: و تاریخ شیعه ها و علماء ارتباط زیادی دارد. عرض کردیم قسم اول جهاد قیام و جهاد برای نجات مستضعفین از سیطره ی مستکبرین است. این قسم اول بود که با مبانی خودش بحث شد. قسم دوم قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین بود. در این قسم باید توجه داشته باشیم که بین ما و اهل تسنن اختلاف وجود دارد. این قسم با مسئله حاکمیت و امامت ارتباط دارد و ما در مسئله امامت با اهل تسنن اختلاف داریم؛ همان طور که در اصل نصب امام با اهل تسنن تفاوت داریم. ما عصمت را در امام شرط می دانیم و از این جهت امامت نزد ما به نصّ می باشد و باید امام از جانب خداوند نصب شود. خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید می گوید العصمه تقتضی النصّ و سیره ایشانی در بحث با عامه دارد که عصمت اقتضا می کند امام باید منصوص باشد، همان طور که نبوت امر جعلی است و از جانب خداوند است و منصوص می باشد، امامت هم باید منصوص باشد. هم عصمت مقتضی نصّ است و هم سیره ی پیغمبر مقتضی نصّ است. چون پیغمبر برای هر مسافرتی و هر جریانی امیری و جانشینی معین می کردند. خلافاً در مقابل آنهایی که می گویند پیغمبر امامت را ساکت گذاشتند تا مردم هر کسی را می خواهند انتخاب کنند. حال مسئله ای که به

ص: ۱۰۰۰

بحث ما مربوط است این می باشد که شیعه قائل است به اینکه در برابر سلاطین جائز قیام واجب است. بر هر کسی که ممکن باشد واجب است برای امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم قیام کند. ولی سنی ها معتقدند که حاکم هر کس باشد در برابرش انسان باید تسلیم باشد و قیام را حرام می دانند. ما قیام در برابر سلاطین جور را واجب می دانیم. سید الشهداء می فرمایند: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا بَیْدَ قِیَامٍ كُنْدَ امَّا اَنَّهُا قَائِلِنْدَ بَه اَیْنِکَه دَر بَرابَر سُلْطَانِ وَلَوْ جَائِرٍ وَ فاسق باشد اطاعت و تسلیم لازم است و قیام را حرام می دانند. در این رابطه ما چند مورد را برای بحث خودمان به عنوان اصل و دلیل ذکر کردیم. اول همان قیام عاشورا می باشد که در خطبه ی امام حسین مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا اَسْت. دوم قیام زید بن علی بن الحسین ۸ در برابر بنی امیه و هشام بن عبد الملک. سوم قیام حسین شهید فخر در برابر حکومت بنی عباس. چهارم قیام ابوذر در برابر عثمان که خطبه ی ۱۳۰ نهج البلاغه هم در همین زمینه می باشد که وقتی حضرت علی ابوذر را بدرقه کردند که در برابر عثمان قیام کرده بود مطالبی فرمودند که این قیام را حضرت علی صحه گذاشتند. علماء و فقهای ما همین روش را در طول تاریخ در صورت امکان در برابر سلاطین جائز تعقیب کردند و در برابر آنها قیام داشتند. پنجم که ما ذکر کردیم قیام و تحریم تنباکو که این خود یک قیام بوده است در زمان

ناصرالدین شاه و کشتار هم داشته است. چون ناصرالدین شاه حاج میرزا حسن آشتیانی را ملزم کردند یا یک قلیانی در ملأ عام بکشید و یا از تهران خارج شوید. حاج میرزا حسن آشتیانی در تهران از علماء و فقهای بزرگ بود (بنده هم در کتاب علماء اسلام نوشته ام) و با میرزای شیرازی در مسئله تحریم تنباکو موافق بود و نامه ی میرزای شیرازی به دست حاج میرزا حسن آشتیانی رسید. ناصرالدین شاه خیلی عصبانی شد. یکی از سلاطین جائر به تمام معنی ناصرالدین شاه بود. او به حاج میرزا حسن آشتیانی گفت یا یک قلیانی در ملأ عام بکشید برای شکستن تحریم از طرف میرزای شیرازی یا این که از شهر تهران باید خارج شوید. ایشان فرمود من که قلیان نمی کشم و با میرزا حسن شیرازی موافق هستم ولی از شهر خارج می شوم. ایشان تصمیم گرفتند تا از شهر خارج شوند. مردم تهران با خبر شدند. بازار را بستند و ازدحام کردند و گفتند نمی گذاریم حاج میرزا حسن آشتیانی از شهر خارج شود و در این گیر و دار تعداد زیادی کشته شدند. این در جریان تحریم تنباکو بود. هر کجا که جهاد مشروع و لازم است، کشته شدن در آن شهادت است. ششم قیام مشروطیت. قیام مشروطیت یک قیام مهمی است از ایران در برابر استبداد سلاطین قاجار. این قیام، قیام ساده ای نبوده است. از نجف آخوند خراسانی، حاج میرزا عبد الله مازندرانی و علمای آنجا مردم را تهییج می کردند به اینکه قیام کنند در برابر استبداد تا مشروطیت به وجود بیاید. در این جریان

ص: ۱۰۰۲

برخوردهای فراوان به وجود آمد. در تبریز و تهران افراد زیادی کشته شدند. قیام مشروطیت برای ما بسیار قابل مطالعه است و این قیام بسیار مهم بوده است و تمام ایران را فرا گرفته بود. منتهی بعداً افرادی در آن زمان آمدند و مسیر قیام را منحرف کردند به طرف غرب. قوانین را از غرب گرفتند و سرانجام توانستند که مسیر قیام را منحرف کنند. هفتم قیام در انقلاب اسلامی ایران. خوب مگر قیام در انقلاب اسلامی ایران با این همه زحمات فراوان و شهید دادن چه بوده است؟! قیامی بوده است در برابر سلطنت و نظام سلطنتی با آن همه مفاسدی که داشته است. این هفت مورد بود که بیان شد و گاهی این هفت مورد قیامهای فردی هم داشته است. مانند قیام شیخ فضل الله نوری و شهادت ایشان، قیام شهید مدرس، حتی کشتن حسن علی منصور، کشتن رزم آرا، گاهی هم فقط یک فرد بوده است و فرقی ندارد. تمام این موارد جهادهایی است بر اساس قیام در برابر سلاطین و جباران صورت گرفته است. ما این را مشروع می دانیم بلکه در صورت امکان واجب می دانیم. این نظر شیعه است. قیام یک نفر هم قیام است. ما در تعریف جهاد از امام علی داریم که شخصی در برابر سلطان جبار بایستد و کشته شود این جهاد است. بعضی ها گمان می کنند جهاد جنگ است. جهاد با جنگ بسیار فرق دارد هر حرکتی که برای اعلاّی کلمه ی اسلام باشد جهاد است. در قرآن در چند مورد تَجَاهِدُونَ بِأَمْوَالِكُمْ و وجود دارد. یعنی ممکن است شخصی در خانه اش نشسته ولی مالش

ص: ۱۰۰۳

را در راه اعلای کلمه ی اسلام می دهد و این جهاد است. جهاد یک معنای بسیار وسیعی دارد. با قلم، با مال، با بیان، با جان می شود جهاد کرد. لغتاً جهاد از ماده ی (جُهد) می باشد. أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَهُ عَدِلٍ إِمَامٍ جَائِرٍ يُقْتَلُ عَلَيْهِ أَفْضَلُ جِهَادٍ این است که کلمه ی عدلی در نزد امام جائز بگوید و در آن راه هم کشته شود. مثلاً ابن سَکِّیت که یک عالم اهوازی است ولی به دربار متوکل رفت و آمد داشته و به فرزندان متوکل درس می داد. متوکل هم از آن اشدّ اعداء اهل بیت: بوده. روزی متوکل از ابن سَکِّیت سؤال کرد که آیا مؤید و معتزّ که فرزندان متوکلند بهترند یا حسن و حسین ۸ فرزندان حضرت علی؟ ابن سَکِّیت گفت که قنبر غلام حضرت علی برتری و فضیلت دارد بر مؤید و معتزّ و پدرش تا برسد به حسن و حسین ۸. متوکل به جلادی امر کرد و او زبان ابن سَکِّیت را از پشت گردنش بیرون کشید برای همین کلمه ی عدل پیش امام جائز و شهید شد. این جهاد است. جهاد لازم نیست لشکر کشی باشد و چندین نفر باشند اگر یک نفر هم باشد جهاد است. باید به این نکته توجه داشت که نگاهها و حسابها با هم فرق می کند. ما این گونه می گوئیم که کشته شدن ابن سَکِّیت برای همین کلمه که گفت یک نوع جهاد است و خیلی مهم و مؤثر هم می باشد. حاج شیخ عباس قمی (ره) با اینکه محدث بزرگی می باشند _ که چند روز پیش

وفات ایشان بود_ و ما برای ایشان احترام زیادی قائل هستیم در پاورق کتاب "الکُنَى و الالقاب" نوشته اند ابن سکیت خیلی می گفت که بترسید زبان شما، شما را بر باد ندهد. ولی اینجا زبانش او را بر باد داد. ما این را در دید جهاد حساب می کنیم و می گوئیم او عالماً عامداً و با شجاعت و شهامت در برابر متوکل حق را گفت و خود او می دانست که کشته می شود؛ مانند میثم تمار و حجر بن عدی و ... همه ی این موارد از نظر ما جهاد است و مانند شیخ عباس قمی (ره) به مسئله نگاه نمی کنیم. خلاصه ما نمونه هایی در مورد بحث خودمان عرض کردیم. حالا لازم است که ببینیم اهل تسنن در اینجا چه می گویند؟! آنها قائلند که همه ی این قیام ها حرام است و در برابر سلطان جائز انسان باید اطاعت کند و صبر کند و این خیلی عجیب است! ما کتاب فقه مقارن داریم اما اگر یک تفسیر مقارن هم می داشتیم بسیار خوب بود. در آیاتی مانند أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء که بعداً بررسی می کنیم ما "اولوالامر" را اهل بیت : می دانیم ولی آنها می گویند "اولوالامر" یعنی امرا و سلاطین. می بینید چقدر تفسیر فرق می کند. ما برخی از آیات را به گونه ای معنی می کنیم و آنها به گونه ای دیگر همان آیه را معنی می کنند. مثلاً يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ ما می گوئیم هر طایفه ای را با

امامش محشور می کنند. ما امام را حاکم و والی و ولی می دانیم ولی آنها می گویند امام یعنی کتاب *يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِكِتَابِهِمْ* یعنی با نامه ی عملشان آنها را محشور می کنیم. بنابراین اگر همت کنید و تفسیر مقارنی را بنویسید البته تتبع زیاد لازم دارد بسیار مفید و تأثیرگذار می باشد. اهل تسنن با توجه به سنت و اخبارشان می گویند در برابر سلطان ولو جائز و فاسق قیام حرام است و باید اطاعت کرد. در اینجا لازم است چند روایت را ذکر کنیم. مسلم در صحیح خودش صحیح مسلم یکی از کتاب های اهل تسنن است. جلد ۳ "کتاب الإماره" - اماره با اماره فرق دارد. اماره یعنی علامت. می گوئیم امارات، الأماره كالعلامه لفظاً و معناً، اما اماره یعنی فرمانروایی. باب ۱۳، حدیث ۱۸۴۷. حذیفه بن یمان قال قلت يا رسول الله انا كنا بشرّ حذيفه می گوید ما در زمان جاهلیت در شرور و مفاصد زندگی می کردیم، خداوند خیری آورد و شما آمدید فنحن فیه فهل من وراء هذا الغير شرّ آیا بعد از این خیری که شما آمدید شری هم باز هست قال نعم فرمودند بله قلت هل من وراء ذلك الشرّ خیرٌ قال نعم فرمودند بعد از من نشیب و فرازهای فراوان به وجود خواهد آمد. هم بعد از خیر شر است و هم بعد از شر خیر است. قلت کیف قال یكون بعدی ائمة لا یهدون بهدای بعد از پیشوایانی خواهند آمد که لا یستنون بسنتی استنّ - یستنّ یعنی سنت را قبول کردن. فسیقوم فیهم رجال فیهم قلوبهم قلوب الشیاطین فی جسمان انس در

میان امرا و فرمانروایان قال قلت کیف اصنع یا رسول الله، قال ان ادركت ذلك تسمع و تطيع للامير اگر بعد از من کسانی به وجود آمدند قلوبشان قلوب شیاطین و ... باید بشنوی و اطاعت کنی و ان ضرب ظهرک و اخذ مالک اگر تو را بزنند و مال تو را بگیرند فاسمع فأطع بشنو و اطاعت کن. سنی ها می گویند اطاعت از سلطان واجب است حال هر کس باشد ولو اینکه فاسق و فاجر باشد. حدیث دیگری در صحیح مسلم عن ابن عباس قال قال رسول الله من كره من أميره شيئاً فليصبر کسی که چیزی دید از فرمانروایش باید صبر کند فانه ليس احد من الناس خرج من السلطان بشرافات عليه الامات ميته جاهليه هر کسی که از اطاعت سلطان یک وجب بر خلاف قدم بگذارد به مرگ جاهلیت مرده است. این حدیث در جلد ۳، در همان باب حدیث ۱۸۴۹ می باشد. باز در صحیح مسلم جاء عبد الله بن عمر الی عبد الله بن مطيع. جریان حرّه یک جریان عجیب تاریخی است. یکی از کارهای یزید به وجود آوردن وقعه ی حرّه است. بعد از این که حضرت سید الشهداء شهید شد چون مردم مدینه خیلی ناراحت شدند قیام کردند. در این قیام عبد الله بن حنظله یکی از قائدین و پیشروان این قیام بود. حنظله غسیل الملائکه که در جنگ احد شهید شد، پسری داشت به نام عبدالله. حنظله همان شب که در حمله ی زفاف بود و صدای منادی پیغمبر را شنید که می گفت جنگ احد برپاست و پیغمبر فرموده اند فردا صبح همه در جبهه

ص: ۱۰۰۷

ی جنگ احد حضور پیدا کنند، حنظله آن را که به صبح رساند آمد خدمت پیغمبر و در جنگ احد شرکت کرد و به شهادت رسید و پیغمبر فرمودند که حنظله را ملائکه غسل دادند چون که جُنُب بود البته صبح تیمم کرده بود و نمازش را خوانده بود. به همین خاطر غسیل الملائکه لقب یافت. پیش از اینکه حرکت کند به طرف میدان جنگ همسرش گفت شما شاهد بگیری چون شاید شما شهید شوی و ممکن است فرزندی به وجود بیاید تا این که مردم من را مورد تهمت قرار ندهند از این جهت او شاهد گرفت که اگر من رفتم و شهید شدم و از این زن من فرزندی به وجود آمد آن فرزند از من است و به او تهمت ننزید. فرزندی به وجود آمد به نام عبدالله که بسیار شجاع و مجاهد بود. کسانی که تحقیق می کنند در اینکه افکار انسان در حال آمیزش اثر می گذارد در فرزند یکی از شاهد هایشان همین مورد است. چون حنظله که آن شب در خانه اش ماند فقط در فکر جهاد و احد و ندای پیغمبر بود. همین فکر در فرزندش عبدالله اثر گذاشت و فرزندش عبدالله یکی از مجاهدین شد. حرّه یعنی سنگستان. چون مدینه میان سنگ ها واقع شده است. وقتی مردم مدینه شنیدند که سید الشهداء شهید شده است علیه یزید قیام کردند. یزید که شنید یک نفر را فرستاد به آنجا. مسلم بن عقبه بود و مردم را سرکوب کرد. این جریان یک فاجعه ی بسیار بزرگی بود. حاج شیخ عباس نوشته اند که در این جریان به هزار

دختر باکره تجاوز شد و همه ی آنها فرزند آوردند. ما این جریان را از ابن ابی الحدید نقل می کنیم که خودش از اهل تسنن است. می گوید در جریان حرّه عبدالله بن عمر آمد پیش عبد الله بن مطیع که سرکرده ی کل لشکر بود. وقتی که آمد چون پسر عمر بود خیلی به او احترام گذاشتند و عبدالله بن مطیع گفت که وساده بگذارید تا ایشان قدری استراحت کنند. گفت من برای استراحت نیامده ام. آمده ام تا حدیثی بگویم که خودم از پیغمبر شنیده ام که فرمودند مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لِقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا حُجَّةَ لَهُ، وَمَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً يَكِي از راویان حدیث در صحیح بخاری همین عبدالله بن عمر است. من خودم از پیغمبر شنیدم که کسی بمیرد و امام نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. آمده ام که بیعت کنم با یزید و چون شما نماینده ی یزید هستید با شما بیعت می کنم. شیخ عباس قمی هم در سفینه البحار در ماده ی عبدالله بن عمر این جریان را دارد. ابن ابی الحدید می گوید وقتی که آمد تا بیعت کند و بیعت کرد و گفت که حتی اگر یزید هم باشد باید ما اطاعت کنیم در غیر این صورت اگر بمیریم به مرگ جاهلیت مرده ایم. این روایت در صحیح مسلم جلد ۳ و در همان باب می باشد. ابن ابی الحدید دارد که عبدالله بن عمر ماند و ماند تا زمان حجاج بن یوسف که در زمان عبدالملک قیام کرد.

حجاج خانه کعبه

را به منجنيق بست. چون عبدالله بن زبير كه با عبدالملك مخالف بود در آنجا مقاومت مي كرد. در آنجا عبدالله بن زبير كشته شد و حجاج او را به دار زد و بعد عبدالله بن عمر آمد. حال از اينجا را ابن ابى الحديد نقل مي كند. جلد ۱۳ صفحه ۲۴۲. عبدالله بن عمر آمد پيش حجاج. شب بود. در را كويد و گفت آمده ام تا من بيعت كنم. يك شب را اگر بدون بيعت با امام به صبح كنيم مَاتِ مَيْتَةٍ جَاهِلِيَّةٍ از اين جهت آمده ام با شما بيعت كنم. آمده تا با حجاج كه از طرف عبدالملك بود بيعت كند. حجاج به او خيلي بي اعتنايي كرد، پايش را دراز كرد و گفت با پاي من بيعت كن. گفت چرا با پا؟! چرا دستت را به من نمي دهی؟! گفت چون با دستم كاري انجام مي دهم و چيزي مي نويسم و مشغول هستم. گفت مرا مسخره مي كني؟ گفت نه ای احمق، تو با علی بيعت نكردی. اگر تو راست می گویی كه از پيغمبر شنیده ای چرا با علی بيعت نكردی؟! چون از جمله كسانی كه با حضرت علی بيعت نكرد همین عبدالله بن عمر است. چند نفر بيعت نكردند مثل سعد بن ابی وقاص كه پسر عمر سعد بود بيعت نكرد، مثل زيد بن اسامه بيعت نكرد؛ با اينكه سابقه اش در تاريخ روشن است اما بيعت نكرد و یکی هم همین عبدالله بن عمر بود كه با امير المومنين بيعت نكردند. حجاج گفت تو می گویی اگر کسی يك شب بخوابد بدون بيعت با امام

و فرمانروا به مرگ جاهلیت مرده است. ولی چگونه با علی بیعت نکردی و حال می خواهی با من بیعت کنی؟! به خاطر همین پایش را دراز کرد و گفت دستت را به پای من بزن. گفت یا احمق ما بایعت مع علی تو با علی بیعت نکردی ولی حالا آمده ای و می گویی اگر کسی یک شب بدون بیعت امام زمان خود بخوابد به مرگ جاهلیت مرده است. مگر علی امام زمان تو نبود؟! که با او بیعت نکردی ولی عبدالملک و حجاج را امام می دانی! بعد گفت والله ما جئنا الی القول النبوی بل جئت مخافه تلک الشجره گفت تو به خاطر قول پیغمبر اینجا نیامده ای بلکه تو از این درخت ترسیده ای. همان درختی که عبدالله بن زبیر از آن به دار آویخته شده. حجاج عبدالله بن زبیر را بعد از کشتن به دار زد. عبدالله بن عمر وقتی که دید او بالای دار است با خودش گفت اگر نروم و بیعت نکنم من را هم به دار می زنند. حجاج به او گفت والله ما جئنا الی القول النبوی بل جئت مخافه تلک الشجره الی صلب علیها ابن زبیر. خلاصه اهل تسنن روایات زیادی در این زمینه دارند که دلالت دارد بر اینکه اگر سلطانی فاسق و فاجر، هر کس که باشد، در برابر او قیام حرام است و اطاعت لازم است. بنده در کتاب خمس نوشته ام طائفه ای از حدیث مجعوله برمی گردد به تخدیر مسلمین عن الثوره ضد الطواغیت، روایات بسیاری جعل کرده اند که مسلمانان را تخدیر کنند. ذهن های آنها را آرام کنند تا

در برابر طواغیت قیام نکنند. در کتاب خمس بنده روایات زیادی ذکر کرده ام که مطالعه می فرمایید. ۹ تا روایت از صحیح مسلم نقل کرده ام و از غیر از آن هم زیاد نقل کرده ام. آنها این گونه می گویند و اما الخروج علیهم و قتالهم فحرام باجماع المسلمین آنها این گونه می گویند که خروج بر سلاطین ظالم و قتالشان حرام است. و ان كانوا فسقه ظالمین. آیت الله امینی در کتاب الغدیر، جلد ۷ متعرض این بحث شده اند و بنده بعضی از موارد را از آنجا نقل کرده ام. ایشان دارند که شمر بن ذی الجوشن نماز می خواند. بعضی ها به او گفتند تو با اینکه رفتی به کربلا و امام حسین و اهل بیتش را کشتی چگونه نماز می خوانی؟ شمر گفت ان امرائنا امرونا بامر فلن نخالفهم من بیخود که نرفتم بلکه امراء ما امر کردند و ما این کار را انجام دادیم. و اگر مخالفت کنیم کناشرا من هذه الحمر الشقی اگر با آنها مخالفت کنیم از الاغ هم پست تر می شویم. اینها عقیده شان این گونه بوده است. و چون امیر امر کرده است حال می خواهد یزید باشد، بر اساس مذهب سنی ها اطاعتش واجب است. تفاوت ما شیعه با مذهب اهل تسنن در این است که ما این گونه قیام ها را واجب و مشروع می دانیم و آنها این گونه قیام ها را حرام می دانند. این مبحث تتمه دارد. بقیه را ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث درباره ی اقسام جهاد است. همان طور

ص: ۱۰۱۲

که عرض کردیم قیام و جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران، بعد از آن قسم دوم قیام با سلاطین و جباران روزگار. در این قسم عرض کردیم که تفاوتی ما بین ما و اهل تسنن وجود دارد، در فقه ما بر حسب آیات و روایاتی که عرض کردیم و عرض می کنیم این قیام واجب است و باید انجام بگیرد. اهل تسنن همان طور که در مسئله ی امامت با ما اختلاف دارند در این مسئله هم با ما اختلاف دارند. ما قائلیم که قیام و جهاد در برابر ظالمین واجب است البته با شرایطش که باید زیر نظر معصوم یا کسی که قائم مقام معصوم است صورت بگیرد. در کلیه ی جهادها این شرط وجود دارد. ولی اهل تسنن قائلند که حرام است. آنها قائل به این هستند که در برابر هر کسی که سلطنت و حکومت می کند قیام حرام است. این تفاوت بزرگی است ما بین فقه شیعه و فقه اهل سنت. دلیل ما همان بود که عرض کردیم. دلیل آنها هم روایاتی مجعول است که خودشان درست کردند برای حفظ موقعیت خودشان که در برابر بنی امیه و بنی عباس قیامی صورت نگیرد. آنها هم مفتیانی ساخته بودند که به نفعشان فتوا می دادند. سنی ها در سه جبهه علیه ما کار کردند: یکی تاریخ است، تاریخ ما با تاریخ آنها خیلی فرق دارد. دوم تفسیر است که بسیاری از آیات قرآن را به نفع خودشان تفسیر کردند. سوم حدیث است که احادیث مجعول زیادی دارند. روایات فراوانی وجود دارد که قیام در برابر سلاطین هر کسی که

ص: ۱۰۱۳

باشد حرام است. علامه امینی (رحمه الله علیه) در جلد هفتم الغدیر آن روایات را ذکر کردند. بنده هم در کتاب خمس تعدادی از آنها را ذکر کرده ام. از صحیح مسلم و امثال آن. ما معتقدیم همین صحاح مغرضانه نوشته شده چون در این صحاح روایاتی است که با مبانی محکم و متقن ما نمی سازد. مقداری از روایات را ما دیروز عرض کردیم بقیه را مطالعه کنید. یک آیه ای که بین ما و آنها محل خلاف است و خیلی مهم است در تفسیرش که بنده عرض کردم، اگر کسی فرصت پیدا کند یک تفسیر مقارن بنویسد، فقه مقارن از زمان شیخ طوسی شروع شده شیخ طوسی خلاف را نوشته، علامه تذکره، منتهی، محقق معتبر، اینها فقه مقارن است. در این کتب فقهی می گوئیم ما این طور می گوئیم، آنها این طور می گویند، دلیل آنها و دلیل ما و اثبات مزیت فقه ما بر فقه آنها، حتی از طرق خودشان. این فقه مقارن می شود. ولی تفسیر مقارن ما نداریم. اگر شما همت کنید یک تفسیری بنویسید، بسیاری از آیات قرآن را ما طوری تفسیر می کنیم و آنها طور دیگری. بگوئیم آنها این طور تفسیر می کنند ما این طور دلیل ما این است. آیات قرآن را طوری تفسیر می کنند که ابوطالب را مشرک معرفی می کنند. در تفسیر آیات قرآن امثال اینها فراوان است که اگر ما یک تفسیر مقارن داشته باشیم بسیار کارگشا خواهد بود در مطالعاتمان. حتی یک تاریخ مقارن. تاریخ های زیادی علیه ما وجود دارد. ما اگر بنویسیم ما این طور تاریخ داریم آنها

این طور، دلیل ما این است، دلیل آنها این است، این یک خدمتی خواهد بود که جایش در حوزه خالی است. حدیثی که دیروز خواندیم إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ کسی که عند امام جائر بایستد و کلمه ای بر اساس عدالت بگوید این افضل جهاد است. در جلد ۱۰۰ بحار کتاب جهاد، امر به معروف جلد ۱۰۰ بحار است - چاپ آخوندی. چون دو تا چاپ دارد. در دو جا این حدیث را نقل کرده؛ یکی از پیغمبر و یکی از امام صادق که إِنَّ أَفْضَلَ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ یکی در دنباله دارد یقتل علیه. خلاصه جهاد اعم از این است که یک لشکر کشی باشد. هر حرکت و هر قول و فعلی که برای اعلامی کلمه ی اسلام باشد جهاد است. ما با توفیق پروردگار متعال امروز این آیه را می خواهیم بحث کنیم. یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یکی از آیاتی که میان ما و عامه محل حرف است این آیه است آیه ی ۵۹ از سوره ی نساء سوره ی چهارم قرآن مجید. جلد ۵ در تفسیر برهان از صفحه ۲۵۲ به بعد ۳۰ خبر از اهل بیت : نقل کرده که مراد از اولوالامر منظور اهل بیت : است. أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ که مشخص است. خبر اول را عرض می کنیم. جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر وقتی که این آیه را خواندند سؤال کرد یا رسول الله "أَطِيعُوا اللَّهَ" الله را شناختیم "أَطِيعُوا الرَّسُولَ" رسول را هم شناختیم اما مراد از "اولوالامر" کیست؟ این

ص: ۱۰۱۵

طور سؤال کرد یا رسول الله، عرفنا الله و رسوله، فمن أولو الأمر الذين قرن الله طاعتهم بطاعتك؟ پیغمبر جواب دادند فقال: «هم خلفائی- یا جابر- و أئمة المسلمين من بعدی، أولهم علی بن أبی طالب، ثم الحسن، ثم الحسين أئمة دوازده گانه همه را ذکر کرده آخرش فرموده اند به اینکه اما آخری کسی است که حجه الله فی أرضه، و بقیته فی عبادہ ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها، ذاک الذی یغیب عن شیعته و أولیائه غیبه لا یثبت فیها علی القول بإمامته إلا- من امتحن الله قلبه للإیمان. قال جابر: فقلت له: یا رسول الله، فهل یقع لشیعته الانتفاع به فی غیبتہ؟ فقال: ای و الذی بعثنی بالنبوه، إنهم یتستضیئون بنوره و ینتفعون بولایتہ فی غیبتہ کانتفاع الناس بالشمس، و إن تجلاها سحاب. یا جابر، هذا، من مکنون سر الله، و مخزون علم الله، فاکتمه إلا عن أهله این خبر چنان چه که ملاحظه می کنید تفسیر می کند از زبان پیغمبر در جواب جابر اولوالامر را به اهل بیت:، نقل خبر از کمال الدین و اتمام النعمه است که اثر مرحوم صدوق (رحمه الله علیه) است. خبر دوم که خیلی عجیب است محمد بن یعقوب: عن علی بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر، عن محمد بن حکیم تا ابن عمیر را می شناسیم که از چهره های معلوم و مسلم است. اما محمد بن حکیم در معجم رجال دارد این ممدوح است یعنی وثاقتش معلوم نیست ولی ممدوح است. در جلد ۱۶ معجم رجال حدیث صفحه ۳۳ عن أبی

مسروق ابی مسروق اسمش عبدالله بن طلحه است، اما توثیق نشده عن ابی عبد الله خبر را کامل نقل می کند قال: قلت له: إنا نكلم الناس از سؤالش پیدا است که آدم با کمالی است. از امام صادق سؤال می کند که ما با اهل تسنن صحبت می کنیم فاحتج عليهم بقول الله عز و جل: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ این طور می گوئیم اما آنها می گویند نزلت فی أمراء السرايا می گویند اولوالامر یعنی سرلشکرها، فرماندهان لشکر فاحتج عليهم بقوله عز و جل: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ إِلَى آخر الآية ما می گوئیم حضرت امیر و رسول خدا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم راعون آنها می گویند نه خیر همه ی مومنان همین طور هستند نحتج عليهم بقول الله عز و جل: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى آنها می گویند قریبی یعنی قریبی المسلمین قال: فلم أَدع شيئاً مما حضرني ذكره من هذا و شبهه إلا ذكرته می گوید هیچ چیز را فروگذار نکردم هر چه از آیات قرآن یاد آمد به امام صادق عرض کردم. گفتم ما این طور می گوئیم و آنها این طور می گویند حضرت فرمودند إذا كان ذلك و قتی که شما با آنها بحث کردی و هر چه گفتمی آنها چیزی گفتند، فادعهم إلى المباحلة با آنها مباحلة کن. یک بحثی است که آیا مباحلة که پیغمبر انجام داد این مختص به همان زمان و پیغمبر بود یا اینکه نه خیر در هر زمانی هر کسی که بحث کرد و بحث پیشرفت نکرد می تواند

از مباحثه استفاده کند؟ ما از روایات این طور استفاده می کنیم که مختص نیست. در هر زمانی شما می توانید این کار را انجام دهید. اگر مباحثه کردید و بحث به جایی رسید که طرف مقابل لجاجت می کند و قبول نمی کند می توانید مباحثه کنید. نظیر این مورد هم زیاد اتفاق افتاده. در کتاب قصص العلماء است که شیخ جعفر کبیر وقتی که در زمان فتحعلی شاه قاجار به ایران آمد، در اول کشف الغطاء هم خودش ذکر کرده_ در کشف الغطاء یک صفحه تعریف از فتحعلی شاه است. آنها مثل این که در آن زمان ناچار بودند برای اینکه قدرت پیدا کنند با سلاطین ارتباط داشته باشند. کشف الغطاء اخیراً در چند جلد چاپ شده. کتاب بسیار مهمی است. صاحب جواهر شاگرد صاحب کشف الغطاء است. از صاحب جواهر سوال کردند که شما چرا "شرایع" را شرح کردی می بایست کتاب استادت کتاب "کشف الغطاء" را شرح کنی؟ چون نوشتند هر شب کنار قبر استادش می آمد و فاتحه می خواند. ایشان می گفت من از "او_ او" های استادم شرح بدهم عاجزم. چون کشف الغطاء خیلی او دارد. دلایل که می آورد می گوید یا این یا این یا آن، با "او" عطف می کند. گفت من از شرح کلمات استادم چون "او_ او" زیاد دارد عاجزم. از جهت من شرایع را شرح کردم. خلاصه وقتی شیخ جعفر کبیر به ایران آمد، ایشان در زمان فتحعلی شاه قاجار به شهرهای متعددی مسافرت کردند. در آن زمان یک "شیخ محمد اخباری" بود که اخباری گری را ترویج می کرد. یکی از

قائله های بزرگ همین اخباریت بوده که اینها همه شاگرد وحید بهبهانی هستند. که وحید بهبهانی اخباری ها را کوبید. اخباری ها یک وقت خیلی قدرت پیدا کرده بودند. کتاب های اصول را با مقّاش بر می داشتند. دست تر به کتاب اصول نمی زدند. یا با دستمال خشک یا با مقّاش و طوری علمای اصولی را کوبیدند که اگر کسی بخواهد اصول را درس دهد باید به سرداب رود و در را ببندد و چند طلبه به طور خصوصی تدریس کند. این قدر اخباری ها قدرت پیدا کردند و حوزه ها را گرفتند و به اندازه ای میان مردم قدرت پیدا کردند که اصولیون این طور شدند و بهبهانی اینها را کوبید. بعد شیخ انصاری و آخوند خراسانی اصول را رونق دادند. در زمانی که شیخ جعفر کبیر به ایران آمده بود شیخ محمد اخباری مردم را تبلیغ می کرد. شیخ جعفر گفت خوب مباحثه کنیم حاضر شد و شیخ جعفر او را محکوم کرد؛ ولی مجاب نمی شد و لجاجت به خرج می داد. شیخ جعفر گفت باشد اعلام کنید که فردا در یک بیابانی در تهران با هم مباحثه کنیم. در آنجا از خدا می خواهیم هر کس که باطل است بمیرد. در تهران مردم را خبر کردند. آن روز غوغایی بود. همه ی مردم تهران در بیابان وسیعی جمع شده بودند و منتظر آمدن شیخ جعفر و شیخ محمد اخباری برای مباحثه. شیخ جعفر آمد، وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و ایستاد. ولی شیخ محمد اخباری از ترس نیامد. خلاصه در این خبر امام صادق به آن شخص می

گوید وقتی به اینجا رسیدی که حرف شما را قبول نکردند دعوت به مباحله کنید. فادعهم إلى المباحله قلت: و كيف أصنع
چطور مباحله کنیم؟ فقال: أصلح نفسك أولاً کسی که می خواهد مباحله کند آن قدر ایمان داشته باشد به درگاه پروردگار که
خداوند او را به حق کمک خواهد کرد و شرمنده اش نمی کند به این اندازه با خدای خودش صاف کرده باشد و صم و
اغتسل روزه بگیر و غسل کن و ابرز أنت و هو إلى الجبان تو به صحرا برو و او هم به صحرا بیاید. وقتی طرف مقابل به صحرا
آمد فتشبهك أصابعك من يدك اليمنى فى أصابعه انگشت های دست راست خود را در انگشتان او قفل کن و... بعد دعایی
است. این دعا را که چند سطر است را می خوانی و می گویی پروردگارا! هر کس که باطل است الان هلاکتش را به وجود
بیاور. حضرت فرمودند اگر این کار را انجام دهی آن وقت ثابت می شود. بعد این را راوی "ابی مسروق" می گوید فو الله ما
وجدت خلقا يجيبني إليه بعد از اینکه این را امام صادق به من یاد داد یک نفر حاضر نشد با من به میدان مباحله قدم بگذارد.
در این باب ۳۰ روایت است. این خبر را خواندیم. این خبر در کافی هم است، در کافی جلد دوم صفحه ۳۷۲. حالا خیر دیگر
که باز از کافی نقل کرده تفسیر برهان. کافی هم سندش صحیح است "علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس" دو تا
نصفه سند است که پیوند می خورند. کلینی از علی بن ابراهیم

عن محمد بن عیسیٰ - عبیده یقیننی - آن هم از یونس بن عبدالرحمن. استاد دیگر کلینی علی بن محمد از سهل بن زیاد بن زیاد بالاخره می رسد به یونس و ابن مسکان عن ابی بصیر. اما ناقل اصلی ابی بصیر است. قال: سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ. فقال: نزلت في علي بن أبي طالب، و الحسن، و الحسين .: حضرت فرمودند درباره ی اهل بیت : است. فقلت له: إن الناس يقولون: فما له لم يسم عليا و أهل بيته : في كتاب الله عز و جل مردم می گفتند این طور که شما می گوید درباره ی خلافت چرا در قرآن اسم علی نیست، اسم حسن و حسین نیست فقال امام صادق می فرمایند قال: «فقولوا لهم: إن رسول الله نزلت عليه الصلاة و لم يسم الله لهم ثلاثا و لا- أربعا خدا گفته اقيموا الصلاة دیگر نگفته صبح اینطور، ظهر این طور. چهار رکعت بخوان، سه رکعت بخوان. حتی کان رسول الله هو الذي فسر ذلك لهم و نزلت عليه الزكاه و لم يسم لهم من كل أربعين درهما درهما دیگر نگفته زكات از چي بدهيد چقدر بدهيد رسول الله فسر ذلك و نزل الحج فلم يقل لهم: طوفوا أسبوعا نگفته که هفت دفعه طواف کنید رسول الله فسر ذلك این را که گفتید این را هم بگویند أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پیغمبر تفصیل داده اند که درباره علی و حسن و حسین : است. بعد در رابطه با غدیر خم که پیغمبر حضرت علی

را نصب کرده است و مطالبی دیگر و نیز بیان کرده که **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**. بنابراین اگر کسی گفت که در قرآن نیست قرآن کلیات را بیان کرده و ما **يُنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ** پیغمبر تفسیر نموده است. خلاصه ۳۰ خبر در تفسیر برهان نقل کرده است. جالب این است که علامه امینی در کتاب الغدير_ نه فقط از طریق ما_ در جلد اول صفحه ۱۶۵ یک مناشده ای ذکر کرده. مناشده این است که حضرت علی با حضاری که بودند اُنشدکم الله اُنشدکم الله قسم می دادند آنها را و فضائل خود را بیان می کردند، که شما بودید که پیغمبر چنین گفت این مناشده است. علامه امینی در جلد اول مناشده حضرت امیر را نقل کرده در ضمن آن این آیه را آورده. از حضار سؤال می کند از جمله **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** آیا شما شنیدید که پیغمبر این را تفسیر کرد به من و اهل بیت:؟ گفتند بله شنیدیدیم. از طریق ما که مطلب خیلی روشن است. حالا بعد می گوییم که صافی و تبیان و مجمع البیان چه می گویند اما اهل تسنن: فخر رازی، تفسیر فخر رازی ۲۰ جلد است که به آن تفسیر کبیر می گویند. تفسیر طبری که این هم ۳۰ جلد. اینها از تفسیرهای بزرگ اهل تسنن هستند. در تفسیر فخر رازی در تفسیر همین آیه و تفسیر طبری، الجامع الاحکام القرآن_ که مال قُرطبی است که ده_دوازده جلد است_ تفسیر المنار. اینها تفاسیر معروف عامه است. هیچ کدام

از اینها به ائمه تفسیر نمی کنند. اقوال را که نقل می کنند می گویند یک قول امراء السرایا فرماندهان لشکر، یک قول السلاطین، یک قول العلماء. خلاصه اولوالامر را این طور تفسیر می کنند، به اهل بیت تفسیر نمی کنند. با اینکه ما گفتیم که این همه مدرک داریم. حتی علامه امینی در الغدیر از کتب خود آنها نقل می کند. می دانید که الغدیر طبق کتب آنها نوشته شده است. نقل می کند که اولوالامر اهل بیت هستند. ولی آنها قبول نمی کنند. منتهی اینها حرفهایشان با هم فرق دارد. فخر رازی می گوید أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ که اینها معلوم است مطلق است. وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ این مطلق است. یعنی هر چه اولوالامر گفتند شما اطاعت کنید. باید معصوم باشند چون نمی شود خداوند مطلق امر کند نسبت به کسانی که گاهی گناه می کنند، یا امر کند به خلاف شرعی. پس استفاده از این آیه اولوالامری که خداوند آن را مقارن رسول و الله قرار داده، اطاعت آنها که مطلقاً لازم است، پس باید اطاعت اولوالامر هم مطلقاً لازم باشد. چون قید نیامده پس باید معصوم باشد. این حرف اعتراف مال فخر رازی است. اما حالا که باید معصوم باشد، مراد کیست؟ اهل بیت را که نمی گویند. می گویند مراد همه ی امت است. اگر امت اسلامی همه بر یک مطلبی اجماع کردند لا تجتمع امتی علی خطا که آنها دارند، بنابراین اهل حل و عقد. آنها می گویند کسانی که خلیفه درست می کردند، عقد امامت برای کسی و اینکه چه کسی امام می شود و چه

کسی امام نمی شود. آقای امینی در جلد هفتم دارد که اقرأ واضحک بخوانید و بخندید! این خیلی عجیب است، علامه امینی استدلال می کند برای امامت که امام باید معصوم باشد ما شیعه این طور معتقدیم چون اگر معصوم نباشد بخواد حکمی دهد و مردم را امری کند، خطا باشد یا دروغ باشد مردم به خطا می افتند. پس کسی که اطاعتش واجب است باید معصوم باشد. ولی آنها گفتند که نه لازم نیست که معصوم باشد. چون ابوبکر و عمر خلیفه شدند و معصوم نبودند. علامه امینی می گوید این را بخوانید و بخندید. ما می گوئیم امام باید معصوم باشد پس ابوبکر خلیفه نیست. آنها می گویند امام لازم نیست معصوم باشد چون ابوبکر خلیفه است و معصوم هم نبود. گفت این چه حرفی است که شما می گوئید اقرأ واضحک. خلاصه این تفسیر فخر رازی بعد از این که می گوید معصوم باید باشد می گوید امت معتبر است. طبری هم همین طور می گوید. اینها چند قول نقل می کند که عرض کردیم. تفاسیر آنها فخر رازی و طبری و جامع الاحکام القرآن قرطبی و المنار. اما ما تفسیر صافی و المیزان، تبیان، مجمع البیان که روایاتی که خواندیم نقل می کنند که اولوالامر ائمه معصومین : هستند. بقیه را ان شاء الله بعداً عرض می کنیم.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد همان طور که بر اساس فقه شیعه عرض شد قیام و جهاد در برابر سلاطین و ظالمین و جباران با شرایط خودش واجب است و این مسئله ای بود که ما بین ما و عامه اختلاف وجود داشت. آنها قیام را

ص: ۱۰۲۴

واجب نمی دانند، بلکه اطاعت را واجب می دانند و قیام را جایز نمی دانند. مطالب مربوط به این موضوع به عرض رسید. آیه ۵۹ از سوره ی نساء یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ یکی از آیاتی بود که ما بین ما و عامه در تفسیر آن اختلاف وجود دارد. عرض کردیم اگر یک تفسیر مقارنی مثل فقه مقارنی که داریم نوشته شود که کار شما جوانان است بسیار مفید و لازم است، خلاصه گفتیم که آنها در تفسیر طبری، فخر رازی، المنار، الجامع لاحکام القرآن قرطبی و امثال آنها اولوالامر را سلاطین و امراء نوعاً بیان کرده اند. ولی بر حسب روایات معتبر ما که ۳۰ تا از آنها در تفسیر برهان بود، اولوالامر را به ائمه اهل بیت : تفسیر کردند. در بعضی از آیات قرآن شواهدی داریم که تفاسیر آنها درست نیست. یکی از آنها این است. در سوره ی شعراء سوره ی ۲۶ قرآن کریم آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يُصْلِحُونَ تفسیر آنها با قرآن هم نمی سازد. همان طور که اولوالامر را می گوید اطاعت واجب است، از طرف دیگر نهی می کند از امر مسرفین. تاریخ خود شاهد این است که سلاطین و جباران جزو مسرفین هستند. آیت الله طباطبایی صاحب تفسیر المیزان در جلد ۱۵ در تفسیر این آیه در صفحه ۳۳۳ وَ لَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ بیان بسیار جالبی دارند در این که خداوند نهی کرده اطاعت از مسرفین را. ایشان می گویند ساختمان عالم طوری است _ همان طور که

ص: ۱۰۲۵

در درس نهج البلاغه هم در روز چهارشنبه به طور مختصر عرض کردیم_ ساختمان عالم مانند مجموعه ایست که در این مجموعه هر جزئی در جای خود قرار گرفته و هر جزئی نقش خودش را ایفا می کند. این عالم به این ترتیب برپا و برقرار است و دوام دارد و اگر یک جزء از اجزای عالم در جای خودش نباشد اختلافی در اجزای دیگر هم به وجود می آید و این نظام نمی تواند به این شکل بر اساس عدل و توازن باقی و برقرار بماند. بعد ایشان می گویند در احکام تشریحی هم که خداوند متعال در نظام تشریح واجبات و محرماتی دارد هر یک از اینها اگر در جای خود عملی شد این نظام زندگی بشر تأمین می شود. قوانین تشریحی برای تأمین نظام زندگی بشر است. اگر احکام شرع عمل شود نظام زندگی یک نظام متوازن و متعادل باقی و برقرار خواهد بود. ولی اگر در هر جزئی از اجزاء عمل به حکم خدا نشود در نظام زندگی بشر اختلال به وجود می آید. اسراف به این صورت است. اسراف یعنی از آن حد اعتدال خارج شدن. هم در زمینه اقتصادی و هم غیر اقتصادی اعتدال لازم است که هر کاری، هر وظیفه و تکلیفی در جای خود آن جور که اسلام مقرر کرده انجام بگیرد و تخلف از آن موجب اختلال در نظام است. کسی که در برابر اصلاح اسراف کند اختلالی به وجود می آید، در مال باشد، در عمر، در وقت یا در موارد دیگر. این است که اسراف باعث می شود آن نظامی که نظام عدل و

توازن است به هم بخورد. بنابراین وقتی که قرآن کریم می گوید أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ اولوالامر نباید جزء مسرفین باشند و این سلاطین که شما معرفی می کنید و اطاعت از آنها را واجب می دانید همه جزء مسرفین هستند. در حقیقت آنها با قرآن مخالفند. مثلاً طبری که هم تاریخ دارد و هم تفسیر، ما دو تا طبری داریم که اسم هر دو محمد و هر دو ابن جریر هستند هر دو هم اهل آملند. محمد بن جریر، منتهی یکی صاحب تفسیر و سنی است ولی دیگری شیعه است. "محمد بن جریر بن یزید طبری" این همان صاحب تفسیر است که تفسیر بزرگی است که ۳۰ جلد است. اگر مطالعه کنید می بینید که چقدر در فن خودش مهارت داشته و چقدر اقوال از اهل تسنن بلد است. ولی سنی است. همین شخص صاحب تاریخ هم است. تاریخ طبری هم مال همین شخص است. این شخص در تفسیر خودش، آیه _ اولوالامر _ را به سلاطین معنا می کند. ولی در تاریخ خودش آن قدر ظلم و خرابکاری و اسراف از سلاطین نقل می کند. کسی که در تفسیرش اطاعت از سلاطین را واجب می داند، در تاریخ خودش نقل مطالب فراوانی در اسراف و ظلم و خرابکاری سلاطین می کند. اما یک طبری دیگر داریم که "محمد بن جریر رستم" این شخص شیعه است و کتابهای زیادی هم دارد؛ از جمله "المسترشد" که کتاب بسیار خوبی است و در تاریخ تشیع نوشته شده. در همین کتاب است که و کان سبب وفاقها _ حضرت فاطمه ۳ _ اَنَّ قَنْفِذاً مَوْلَى فُلَانِ ضَرْبِهَا

و ... شهادت حضرت زهرا ۳ در همین کتاب است. به سند صحیح هم از امام صادق نقل کرده. بنابراین طبری شیعه را از طبری سنی باید شناخت. منظور ما این بود که بگوییم به اهل تسنن اشکال وارد است؛ آیه را که این طور معنا کردند با قرآن نمی سازد. آیه ای دیگر از قرآن **وَلَا تَزْكُنُوا إِلَيَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ** رکون و اعتماد نکنید به کسانی که ظالمنند که عاقبتش عذاب است. اطاعت از سلاطین رکون است. رکون یعنی اعتماد. تفسیری که سنی ها درباره ی اولوالامر کردند با قرآن نمی سازد. این اشکالی بود که ما به تفسیر عامه داشتیم. عرض کردیم خوب است یک تفسیر مقارن نوشته شود که ما این طور می گوییم و آنها این طور می گویند و اشکال ما بر آنها چیست. بحث ما فعلاً در این است که یکی از موارد جهاد قیام در برابر سلاطین و جباران است که مکتب سید الشهداء در فضای کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا باید برقرار بماند. شیعه این طور معتقد است و تمام قیام هایی که در عالم تشیع بوده بر همین اساس بوده که به عرض محترم رسید. امام (رضوان الله علیه) کلمات زیادی در این مورد دارند. در جلد ۲ صحیفه ی امام صفحه ی ۳۷۰ می فرمایند از اول تاریخ بشر تا به حالا انبیاء در برابر سلطان ها و سلاطین جابر ایستاده اند و علماء هم ایستاده اند. آیا آنها عقلشان نمی رسید که در برابر سلاطین ایستادند؟! خدای تبارک و تعالی به موسی که می فرماید به سراغ فرعون برو

و این شاهنشاه را از بین ببر، خدای تبارک و تعالی مثل من و شما قضیه را نمی دانست که نباید با شاه مخالفت کرد؟! چون خیلی ها می گفتند نباید با شاه مخالفت کرد. امام می فرمایند روایتی از طبری و ابن اثیر نقل شده است. دو تا تاریخ عربی مهم داریم یکی تاریخ طبری است و یکی تاریخ کامل ابن اثیر. هر چند که طبق همان مذاق عامه حرفهایی دارند که ما قبول نداریم. ایشان می فرمایند که در تاریخ طبری و ابن اثیر است که ملک الملوک منفورترین کلمات به معنی شاهنشاه است. (مدرک صحیح مسلم جلد سوم صفحه ی ۱۶۸۸). ائمه : همیشه در برابر جباران قیام داشتند حضرت موسی بن جعفر و نمونه هایی از کلمات امام را می خواهیم عرض کنیم: در جلد ۱۹ صحیفه ی نور صفحه ی ۴۳۲ امام (رضوان الله علیه) صحبتی کردند در حسینیه ی جماران روز ولادت حضرت رسول و امام جعفر صادق. در آنجا ایشان بعد از تبریک می گویند آنچه امروز می خواستم عرض کنم این است که در روز ولادت حضرت رسول قضایای نادری واقع شده. بر حسب روایات ما و اهل سنت این قضایا باید بررسی شود که چیست؟ از جمله شکست خوردن طاق کسری. روزی که پیغمبر به دنیا قدم گذاشتند کنگره ی طاق کسری شکست خورد و فرو ریختن چهارده کنگره از آن قصر و از جمله خاموش شدن آتشکده های فارس و ریختن بتها به روی زمین. در پاورق است که این جریان در بحارالانوار جلد ۱۵ صفحه ی ۲۵۷ حدیث نهم است. در صحیفه

ی امام پاورق خیلی کامل است. تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ی ۱۶۶. ایشان می فرمایند: این طاق کسری که آن روز شکست خورد و ۱۴ کنگره فرو ریخت این شاید معنایش این باشد که طاقها، طاق ظلم بوده. عهد این پیغمبر بزرگ طاق های ظلم می شکنند. خصوصاً طاق کسری. برای اینکه در آن زمان طاق کسری مرکز ظلم انوشیروان بوده است. بنده یک وقتی می گفتم کتابهای تاریخی که در زمان طاغوت و قبل از آن نوشته شده علیه دین و علماء مطالب زیاد دارد. یک وقتی اگر در حوزه این تاریخ ها بایستی پاک شوند از لوس مطالب برخلاف اسلام و علماء. تملق گویی، اینها را برای خوش آمد سلاطین نوشته اند. نمونه های فراوان بنده دیده ام مثلاً تاریخ "روضه الصفا" که ده جلد فارسی است در زمان قاجاریه نوشته شده. در این کتاب خیلی از سلاطین قاجاریه تعریف و تمجید کرده و سعی کرده آنها را بالا- ببرد. در همان زمان جنگ بین ایران و روس واقع شده برای اینکه روسیه ی آن روز شهرهای ما را گرفته الان هم در اختیارش است، علماء قیام کردند سید محمد مجاهد که حتی خودشان به همراه علماء به جبهه ی جنگ رفتند. ۴۰ مجتهد مسلم همراه سید محمد مجاهد بود که یکی از آنها حاج ملا احمد نراقی بود که یک مجتهد مسلم بود. این جنگ چند ماه طول کشید ولی بافت حکومت و سلطنت و سیاست ایران طوری بود که ما شکست خوردیم. چون خود جهاد کار ساده ای نیست. جهاد یک سازندگی و تمهیدات لازمی احتیاج دارد و اصلش هم

ص: ۱۰۳۰

روحیه ی مردم است. اما بالاخره فتودالی و ملوک الطوائفی بود و در اختیار عباس میرزا و پسر فتحعلی شاه بود. ساخت، ساختی بود که نتوانستند مقاومت کنند. دو جنگ صورت گرفت که اولی به عهدنامه ی گلستان و دومی به عهدنامه ی ترکمانچای ختم شد. در آن دومی سید محمد مجاهد از علماء و مراجع بزرگ نجف حضور داشت و علمای دیگر. ایشان به اندازه ای در تاریخ روضه الصفا مجتهدین و علماء و طلاب را کوبیده است و استهزاء و مسخره کرده، نعلین و عبا و عمامه را و شکست را هم به گردن ما گذاشته است. به اندازه ای هم در آن زمان تبلیغ کردند که در برگشت سید محمد مجاهد کجاوه اش را سنگ باران کردند و فحش دادند که در قزوین دق کرد و از دنیا رفت. این کتابها باید پاکسازی شود. امام می فرمایند: که انوشیروان بر خلاف آنچه که می گویند عادل بوده، یکی از ظالمان بوده. نمونه هایی را ذکر می کنند که در شاهنامه ی فردوسی هم وجود دارد که یک اختلاف طبقاتی عجیبی به وجود آورده بود که مردم عادی حق با سواد شدن و تعلم را نداشتند و نمونه های دیگر که خودتان مطالعه بفرمایید. ولی شعرا زیاد از انوشیروان تعریف می کنند. سعدی می گوید: زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل گرسی بسی گذشت که نوشیروان نماد بعد از هزار سال که نوشیروان گذشت گویند از او هنوز که بوده است عادل از این قبیل شعرا او را مدح می کردند که این قبیل تاریخ ها درست نیست و انوشیروان یکی

از ظالمها بوده. امام (رضوان الله علیه) در اینجا ذکر می کنند که در تمام سلاطین از سر تا ته شان یک نفر آدم خوب وجود ندارد. بعد نمونه های دیگری ذکر می کنند که مطالعه کنید. می فرمایند من گمان ندارم در تمام سلاطین یک نفرشان آدم حسابی باشد. منتهی تبلیغات زیاد بوده. برای شاه عباس آن قدر تبلیغ کردند با این که در صفویه از شاه عباس بدتر آدمی نبوده. برای شاه عباس جنت مکان درست کردند حتی پسرانش را با دست خودش کور کرد که یک روزی در برابرش اظهار وجود نکنند. در قاجاریه آن قدر از ناصرالدین شاه تعریف کردند که به او شاه شهید می گفتند. ولی یک ظالم قدری بوده که بدتر از سلاطین دیگر بوده. عدالت گستری انوشیروان مثل صلح و دوستی رئیس جمهور آمریکا است، مثل کمونیستی شوروی است از این قبیل چیزها. این یک نمونه از کلمات امام است درباره ی سلاطین و جباران. امام در این موارد حرف زیاد دارند. بعد هم در جلد اول مقایسه کردند رژیم پهلوی را با دولت های اموی و عباسی و این عبارت در اینجا است که سلاطین همه سر تا ته شان همه فاسد بودند گمان ندارم در تمامشان بتوانید یک نفر را پیدا کنید که شخص درستی باشد. این قسمت دوم از انواع جهاد بود. قسم اول جهاد نجات مستضعفین از چنگال مستکبرین و دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران و ظالمان. ما آنچه از اخبار و قرآن استفاده می کنیم در تقسیم بندی جهاد عرض می کنیم. صفویه هم مثل دیگر سلاطین. اولاً آنها سعی

داشتند صوفی گری را ترویج کنند که یکی از عیب های آنها است در ضمن کارهایشان. یکی از کارهایی که می شود گفت خوب است _ "گاهی عدو سبب خیر شود اگر خداوند خواهد" _ این است که از آن موقع تشیع در ایران یک مذهب رسمی شد. تا آن زمان سنی و شیعه قاطی بودند و بیشتر کارها دست سنی ها بود. اما صفویه مذهب تشیع را به عنوان یک مذهب رسمی اعلام کردند. حدیث هم داریم که *إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجْلِ الْفَاجِرِ* خداوند گاهی این دین را به واسطه ی آدم فاجر تقویت می کند. در قبل از انقلاب یک روزنامه ای مسابقه ای گذاشته بود که این شعر _عدو شود سبب خیر..._ "مصراع دوم است. مصراع اول را پیدا کنید. این یک مصراع است مصراع دیگر آن چیست؟ هر کس جواب را پیدا می کرد به او جایزه می دادند. یک نفر پیدا کرد. مصراع اول این بود که "خمیر مایه استاد شیشه گر سنگ است" استاد شیشه گر این شیشه را از سنگ درست می کند. سنگ عدوی شیشه است. خلاصه یکی از کارهای سلاطین صفویه هم این بوده که مذهب تشیع را مذهب رسمی اعلام کردند. حالا می رویم سراغ قسم سوم جهاد که قیام برای رفع فتنه است. این از آیات قرآن مجید روشن استفاده می شود. یکی: *وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ* آیه ی ۳۹ از سوره ی انفال و دیگری *وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ*

إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ آیه ی ۱۹۳ سوره ی بقره. در اولی "كُلَّهُ" دارد ولی در این دومی ندارد. در دو جای قرآن این وجود دارد. امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان استشهاد به این هم زیاد دارند که قیام و جهاد برای دفع فتنه است. فتنه چه معنایی دارد؟ قبلاً این را بحث کردیم. اما خلاصه اش در تفسیر المیزان جلد ۹ صفحه ی ۷۵ است که می فرمایند: الفتنه ما یمتحن به النفوس فتنه یعنی چیزی که اشخاص به آن وسیله امتحان می شوند. اصل معنی لغت همین است ولی غَلَبَ استعمالها در کشتار، در ارتفاع الارض و انتفاض الصلح. هر چند معنی فتنه لغتاً ما یمتحن به النفوس است. خوب یا بد. اما استعمالش غالباً در حمله و تهاجم هایی است که در آن کشتاری است، وقتی امنیت به هم می خورد و صلح به هم می خورد، به این فتنه می گویند. در قرآن مجید در این جور جاها همین طور استعمال شده. قتال کنید تا فتنه را از میان ببرید. یعنی آن حرکت هایی که امنیت را به هم می زند باعث کشتار ناحق می شود، باعث از بین بردن صلح و صفای زندگی مردم می شود، در آنجا هم جهاد لازم است. حرف ما تتمه دارد در اینجا هم ما آیات قرآن متعددی داریم هم استشهادهای فراوانی داریم که یک نوع از جهاد این است. اما یکی از آیات قرآن این است که **وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً** آیه ای است که درباره اش زیاد بحث شده که چه می خواهد بگوید. شما پرهیز کنید از

آن فتنه ای که تنها به ظالمین نتیجه اش نمی رسد. یعنی ظالمین به وجود می آیند و این ظالمین کارهایی انجام می دهند که نتیجه ی ظلم و اجحاف و حرکت آنها به وجود آمدن فتنه است. فتنه که به وجود آمد بدانید که نتیجه ی آن فتنه تنها به ظالمین نمی رسد، بلکه نتیجه ی عامی دارد و به همه می رسد. ظالمینی ظلم می کنند شما وظیفه داشتید که جلوی ظلم آنها را بگیرید اما نگرفتید، نهی از منکر نکردید، جهاد نکردید و نشستید این فتنه به وجود آمد ولی نتیجه ی فتنه تنها به ظالمین نمی رسد؛ بلکه عمومیت پیدا می کند و همه ی مردم گرفتار ظلم می شوند. این آیه ۲۵ از سوره ی انفال است. اینهایی که ما می گوئیم "مانعه الجمع" نیستند ممکن است در یک قضیه ای همه جمع شوند ما به طور "مانعه الخلو" بحث می کنیم. بقیه ان شاء الله فردا.

اقسام جهاد – قیام در برابر سلاطین جور و ظالمین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه بحث ما با توفیق پروردگار در انواع و اقسام جهاد بود، عرض کردیم به این که قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران که یک مطلب جهانی و بسیار مهم است، قسمت دوم جهاد در برابر سلاطین و امرای جبار و ظالم، این دو با توجه به اصول و منابع خود بحث شد، قسم سوم جهاد برای رفع فتنه عرض کردیم در آیات قرآنی، جهاد برای رفع فتنه آیات متعددی دارد یکی در سوره ی انفال، آیه ی سی و نهم «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلِمَةً لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» دیگر

ص: ۱۰۳۵

در سوره ی بقره، آیه ی ۱۹۳ «فَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ» اول باید بحث در معنی فتنه که قتال واجب است برای از بین بردن فتنه، فتنه لغتاً به چیزی که باعث امتحان شخص می شود «أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ» (انفال، ۲۸) و امثال این ها تعبیرها، بله فساد را بعداً بحث می کنیم چون بحث ما در فتنه است بله «وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ» (بقره، ۲۵۱) آن بحث بعدی است فساد را بعداً بحث می کنیم بحث ما فعلاً در فتنه است، فتنه لغتاً «ما یمتحن به النفوس» چیزی است که باطن انسان را پیشامدهایی و جریان هایی که باطن انسان را ظاهر می کند، آشکار می کند لغتاً فتنه را به این معنا است این یک معنای جامعی است بین موارد مختلف، هم آیت الله طباطبایی (أعلى الله مقامه) در تفسیر المیزان، جلد نهم، صفحه ی هفتاد و پنجم، بعد از آن که معنای فتنه را به همین معنا که عرض کردیم بیان می کنند می گویند که «و غلب استعمالها فی المقاتل و إرتفاع الأمن و انتقاد؟؟؟» ولی در عرف عام غالباً استعمال می شود در آن جا که جریانی پیش بیاید کشتاری صورت بگیرد امنیت و آسایش به هم بخورد، صلح و صفا به هم بخورد، نوعاً به آن می گویند فتنه، بنده برای خاطر این که معنای فتنه روشن شود در اخبار و آیات، رجوع کردم به فهرست بحار، می دانید که برای بحار بیست و چهار جلد، در یک مرکز دوازده جلد، در دفتر تبلیغات قم فهرست تنظیم شده است معجم المفهرس برای بحار، برای بیست و چهار،

ص: ۱۰۳۶

بیست و پنج جلد بحار، فهرست هم بیست و چهار جلد که هر کلمه ای را بخواهیم در نظر بگیریم، در کجای بحار جلد چندم، سطر چندم راهنمایی شده است بنابراین کلمه ی فتنه را می خواهیم ما در بحار، پیدا کنیم که در موارد مختلف که به کار رفته است به چه معناست این یک راهی است که شما خودتان از این راه می توانید به فهرست بحار مراجعه کنید و هر کلمه ای را و این فتنه را، معنی اش را بدست آورید نمونه ما چند تا از آن را عرض می کنیم، «عن جابر عن أبي جعفر» آن البته فقط کلمه را می گوید، جمله را می گوید اما از چه کسی نقل شده است را نمی گوید، این عبارت بعد از نشان دادن فهرست مراجعه کنیم به آن جلدی که آن می گوید به آن صفحه ای که آن می گوید تا بینیم که از کدام معصوم این جمله نقل شده است بنده خودم موقعی که این را تنظیم می کرد آمد این جا،؟؟؟ من گفتم شما اگر این قدر زحمت کشیدید قبل از این که این فهرست تنظیم کردید، بعد از تنظیم آمده بودند نزد بنده بعد از چاپ کردن، قبلاً با من صحبت می کردید من یک چیزی می گفتم که خیلی کار شما پر ارزش تر می شد، شما که نوشتید این جمله «و ينصروا المهدى حتى يشمل أهل البلاده فتنه» حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نمی شود تا تمام شهرها را فتنه بگیرد این را نوشتید اما نوشتید از چه کسی است؟ یک کلمه نوشته الباقری، الصادقی، الکاظمی، الرضوی، خیلی زحمت برای مراجعه کننده کم می شد که این را حضرت امام باقر می فرمود،

امام صادق می فرمود، اگر این کلمه را هم در جلوی آن می نوشتید چون آن ها با کامپیوتر آن ها را تنظیم می کنند اگر این کلمه را جلوی این می نوشتید خوب خیلی برای خواننده مفیدتر می شد اما نوشتید، حالا- ما باید این جمله را بگیریم از فهرست شما، بعد خودمان برویم سراغ بحار بینیم که این جمله را کدام امام فرموده، بله خلاصه این حالا خواندم این است که حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نمی شود تا تمام شهرها را فتنه فرا گیرد، این بعد از مراجعه ی بنده که جلد پنجاه و دوی بحار، صفحه ی دویست و هفتاد و یک «عن جابر عن أبي جعفر (عليه السلام)» حضرت باقر (علیه السلام) فرموده است حضرت مهدی ظاهر نمی شود تا تمام شهرها را فتنه فرا بگیرد خوب این جا ما خیلی چیزها نوشته ایم من فقط خواستم راهنمایی کنم که آقا برای خاطر این که بدانید که فتنه در افکار نوعاً در چه معنا استعمال می شود راهش همین است که این کلمه را در نظر بگیرید بعد با معجم المفهرس بحار، در کدام جلد است که برای ف تاء است؟؟؟ و این ها می شود فتنه آن وقت آن به شما می گوید که این کلمه، در کجا و کجای بحار، جلد چندم و صفحه ی چندم و حتی سطر چندم را هم دارد به کار برده شده است با مراجعه به این هم معلوم می شود که آیت الله طباطبایی فرموده اند فتنه معنایش این است که جریانی به وجود بیاید، جریانی که اختلال و تشنج به وجود می آورد در زندگی مردم یک بلایی و مصیبتی محسوب می شود کشتار و تخریب و به هم زدن امنیت و

آسایش و رفاه و به هم زدن صلح و صفا در زندگی، این معنی فتنه است. خوب اگر دشمنان اسلام، اگر یک همچین جریانی به وجود آوردند «قاتلوه‌م» با آن‌ها قتال کنید تا فتنه به طور کلی ریشه کن و برطرف شود این در دو جای از آیات وجود داشت که عرض کردیم. امام (رضوان الله تعالی علیه) بنده این‌جا نوشته ام این فهرست تقریباً دو سه صفحه جا گرفته، در کجا کجا به کار برده شده است مثلاً پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «تکون بعدی فتنه» پیغمبر فرموده است بعد از من فتنه است «حب الدنيا مجمع کل الفتنه» مثلاً این‌گونه موارد «نعوذ بالله من الفتنه الدجال» مثلاً از این قبیل «إن الخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی أمیه» مثلاً از این قبیل عبارت‌ها زیاد در این‌جا وجود است. بله. خوب امام (رضوان الله تعالی علیه) خوب به عنوان یک علی از جنبه ی فقاهت، به عنوان کسی که خودش بالأخره این‌ها را تجربه کرده است این‌ها را، از این قبیل استدلال‌هایی که دارد در موارد متعددی، در مثل دفتر تبیان صحیفه ی نور، برای این که یکی از موارد جهاد از بین بردن فتنه است حالا به یکی از آن‌ها برای نمونه ما مراجعه می‌کنیم، بله. خوب برای این که ایشان در جلد نوزده ی صحیفه ی نور، صفحه ی صد و پانزده، می‌گویند این که قرآن و کتاب الهی یک سفره ی گسترده ای است همه باید از آن استفاده کنند منتها هر کسی با هر نظری مراجعه می‌کند یکی از حوزه‌ها، حوزه‌های جنگ است، این جنگ برای خاطر آن است که

دنبال آن، برای مردم آرامش و آسایش به وجود بیاید و فتنه را برطرف کند و تمام پیامبران این برنامه را در زندگی خودشان داشته اند، می گویند اگر نباشد ناقص است در هر دینی که جنگ نباشد ناقص است، بعد می گویند گمان حضرت عیسی (علیه السلام) اگر به آن مهلت می دادند، مثل حضرت موسی (علیه السلام) در مقابل فرعون و این ها قیام می کرد حضرت نوح (علیه السلام) قیام کرد و جهاد داشت و حضرت موسی قیام کرد و جهاد داشت بعضی می گویند ایشان اصلاً سرو کار با این امور نداشته فقط یک ناصح بوده نصیحت می کرده است، کسانی که می گویند حضرت عیسی (علیه السلام) فقط یک ناصح بوده این لطمه ای به نبوت عیسی می زنند اگر این گونه باشد عیسی پس پیامبر نبوده و اعظ بوده است ایشان می گویند، اگر قرار باشد فقط یکی کارش نصیحت باشد می شود و اعظ نه پیامبر، پیامبر کسی است که باید جنگ و جهاد داشته باشد کسانی که این گونه می گویند به نبوت عیسی لطمه می زنند اگر این گونه باشد معلوم می شود یک و اعظ بوده نه یک نبی، و اعظ غیر از نبی است، و اعظ بر اساس آن دینی که هست نصیحت کند به مردم تشویق کند مردم را برای رعایت احکام دین، خوب اما پیامبر او نیست پیامبر کسی است که ایشان می گویند باید شمشیر داشته باشد باید جنگ داشته باشد با کسانی که دشمن اند به جنگ برخیزد اول این مطلب می فرماید که در جلد نوزده ی صحیفه ی نور، صفحه ی صد و پانزده، تا می آید می رسد به این که ریشه ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، در موقع آن هشت سال جنگ یکی

از شعارها این بود ایشان می گوید این ریشه ی قرآنی دارد ریشه ی قرآنی شعار جنگ جنگ تا پیروزی، خدای تبارک و تعالی چون نظرش به این است که انسان ها در امنیت و در رفاه و این ها در سایه ی توحید زندگی کنند این ها هر کجا که فتنه هست، فتنه آرامش و آسایش را به هم می زند این ها که می گویند جنگ جنگ تا پیروزی درست می گویند یعنی پیروزی وقتی است که باید فتنه اخذ شود، جنگ جنگ تا موقعی که فتنه برطرف شود، این در یک جای دنیا نیست در همه جای دنیا بایستی فتنه برطرف شود، از این جهت این جنگ جنگ تا پیروزی، یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه، رفع فتنه هم باید فتنه قلع و قمع شود ما اگر توانستیم ایشان را در یک گوشه از دنیا، کسی که در کل دنیا پیروزی و فتنه را برطرف خواهد کرد، امام (علیه السلام) است بعد ایشان اینجا می روند سراغ آخوندهای درباری، می فرمایند به کسانی که با جنگ مخالف هستند با قرآن مخالف هستند آخوندهای درباری می گویند این کار شما مخالف قرآن است، آخوندهایی بدتر از آخوندهای درباری هم می گویند این کار شما عرض کنم که مخالف قرآن است، اگر کسی بگوید با فاتح جنگ نکنید مخالف قرآن است اگر کسی بگوید که فتنه را با جنگ برطرف کنید این مخالف قرآن است ما به حمدالله جوان های ما مشغول هستند این گونه، بعد هم ایشان آمدند برای استدلال بیشتر برای ما نحن فیه، استدلالش این است که دقت بفرمایید در جلد بیستم از صحیفه ی نور، صفحه ی سیصد و دوازده، می گوید در کتاب جاوید، قرآن کریم این آیه

هست «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» این آیه در سوره ی توبه هست سوره ی نهم از قرآن، آیه ی بیست و چهارم، امام این را ذکر کرده است بعد می گوید این خطاب به مصلحت اندیشان و سازش کاران است آن زمان بعضی می گفتند که جنگ را تعطیل کنید به نظر خودشان از راه مصلحت اندیشی و سازش کاری با دشمن، این ایه می گوید خطاب به، مصلحت اندیشان و سازش کاران است دوباره که متأسف هستند برای شهادت جوانان و از دست رفتن مال ها و جان ها و خسارت های دیگر، این به آن ها می گوید به آن ها می گویند این که شما در این آیه، خداوند متعال هر چیزی را گذاشته در یک کفه ی ترازو و بعد خدا و رسول جهاد، در یک کفه ی دیگر، آن هشت چیز ابناء و ابناء و اخوان و همسران و عشیره و اموال و تجارت و منزل و مسکن، این خیلی آیه ی عجیبی است این هشت تا را که انسان ها نوعاً به این ها دلبستگی دارند گذاشتند در یک کفه، کفه ی دیگر چیست؟ الله است و رسول خدا و جهاد فی سبیل الله، این دو کفه را با یکدیگر مقایسه کرده اگر این اولی بر دوم بچربد «فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر آینده ی ناگوار باشید این هشدار است باز آن کفه ی اول که خدا باشد و رسول و جهاد، علاقه به این ها بیش از کفه ی دیگر باشد اما اگر به أخذ شد علاقه ی آن به هشت چیز

و یکی از هشت چیز یا همه ی آن بیش از آن ها باشد، «فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» منتظر اینده ی ناگوار باشید «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» خوب امام این آیه را ذکر کرده است به این ترتیب که عرض کردم ما توضیح دادیم، خوب بعد می فرماید به این که در این آیه ملاحظه می کنید که بعد از حب خدا و حب رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بین تمام افراد جهاد فی سبیل الله را ذکر کرده است احکام اسلام زیاد دارد اما جهاد را ذکر کرده است و تنبه دارد که جهاد در رأس احکام است و حافظ اصول است و تذکر داده است اگر کسی قعود کند و به جهاد نرود منتظر عواقب ناگوار، عواقب ذلت و اسارت بار، برباد رفتن ارزش های اسلامی باید باشد، خوب این یک مقدمه ای است که از این آیه می فهمیم که تهدید عظیمی برای این که، برای ترک جهاد، انقدر جهاد نقش دارد، پس از این جا استفاده می کنیم امر به جهاد، از این آیه استفاده می شود که جهاد واجب است. مقدمه ی دوم، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» بترسند کسانی که از امر خدا مخالفت کردند و فتنه به آن ها برسد، کلمه ی فتنه را ما باید بحث کنیم امام از این راه آمده سراغ فتنه، «فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ» کسانی که امر خدا را مخالفت کنند بترسند به آن ها فتنه برسد در دنیا یا از عذاب الیم در آخرت، این آیه ی شصت و سوم از آیه ی نور است این دومی، اولی آیه ی بیست و چهار

از سوره ی توبه بود این آیه ی شصت و سه از سوره ی نور. خوب آمدیم سراغ فتنه، حالا ایشان می گوید کدام فتنه بالاتر از آن چه دشمنان اسلام، خصوصاً در این زمان برای برچیدن اساس اسلام برپا کردن حکومت های ستم شاهی، برگرداندن مستشاران غارتگران آمریکایی، بر باد رفتن هست و نیست ملتی سر کشور ایران آوردند بنابراین، این که در جایی سلاطینی برقرار باشند ستمشاهی و استکبار و زیر سیطره ی استکبار، این فتنه ی بزرگی است فتنه مستلزم این است که آن امنیت دینی، آسایش دینی آرامش دینی همه به هم بخورد، این استدلال امام (رضوان الله تعالی علیه) به این آیات که عرض کردیم برای جهاد و جنگ، برای همین از انواع جهاد، جهاد برای رفع فتنه و فساد است که در ایران به حمدالله موفق شد و واقع شد. خوب حالا امام همان صحیفه ی نور که عرض کردیم مطالب جلد نوزده، مطلب اولی از جلد نوزده خوانده شد و مطلب بعدی از جلد بیستم عرض شد آدرس آن را هم عرض کردم این راجع به قسم سوم جهاد بود ولی آیه ای دیروز خواندیم که بسیار مهم است و پرمحتوا است «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» این آیه، آیه ی بیست و پنجم از سوره ی انفال است، درباره ی فتنه داریم بحث می کنیم بله، آیه ی «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَّا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» ترجمه ی این آیه این است بترسید و دور کنید آن فتنه ای را که تنها به ظالمین نمی رسد، ظالمینی در جامعه به وجود می آیند، فتنه ای را ایجاد می کنند ولی دود آن به چشم همه می رود یعنی مجازات آن

ظلم، تنها دامنگیر ظالم نمی شود علاوه بر این که دامنگیر ظالم است، دامنگیر همه ی جامعه می شود، از این قبیل فتنه ها بترسید، منظور چیست؟ قرآن گفته «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» آیه ی بیست و پنجم از سوره ی انفال است، می خواهیم بینیم این چه فتنه ای بود که این گونه با این شدت، قرآن کریم، این گونه تحذیر کرده است «وَاتَّقُوا» از بین ببرید ولو با شمشیر و جهاد هم بودید، اعم است دیگر، خوب این که ما یک تفسیر مقارن می خواهیم مفسرین ما با مفسرین عامه در تفسیر این آیه باز هم اختلاف دارند مثل بسیاری از آیات قرآن، در تفسیر صافی، تفسیر المیزان، تفسیر مجمع البیان، تفسیر تبیان، گفتند این نظر دارد به همان غصب خلافت، چون در غصب خلافت ظالمین خاصی آمدند و فتنه به وجود آوردند، ظالمین خاصی آمدند و در سقیفه ی بنی ساعده آن کار را انجام دادند، ولی دودش به چشم آن ها تنها نرفت، به چشم همه ی مسلمانان رفته و دارد می رود ای باعث به وجود آمدند مذاهب مختلف شد، به وجود آمدن وهابی ها شد، به وجود آمدن سیاست های مختلف شد، باعث ذلت و پریشانی کشورهای اسلامی شد و هکذا، هنوز هم باقیست اگر آن روز این فتنه به وجود نمی آمد، آن کسی که پیامبر خدا را معین کرد در سر جای خود می نشست این فتنه ها به وجود نمی آمد، پس «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» از آن فتنه ای که آن ها دامنگیر ظالمان می شود تنها دامنگیر ظالمان نمی شود و عمومیت پیدا می کند از آن فتنه بترسید، خوب آیه، خیلی آیه ی خوبی است اما

سنی ها، حالا ببینید که من عرض می کنم و سنی ها تفسیر فخر رازی، تفسیر طبری، تفسیر المنار، تفاسیر آن ها، تفسیر ابن کثیر، عجیب است آن ها آمدند گفتند این فتنه، فتنه ای است که در کشتن عثمان به وجود آمد، آن جا را قیچی کردند آن اصل اصل آن ثقیفه ی بنی ساعده است آن را بگذارید آمدند فتنه ی عثمان، حالا فتنه ی عثمان به گونه ای بود که عثمان کشته شد در آن روز نمی گذاشتند عثمان کشته شود فتنه به وجود نمی آمد، عثمان کشته شد در نتیجه ی کشته شدن عثمان، جنگ جمل به وجود آمد، جنگ صفین به وجود آمد، جنگ نهروان به وجود آمد، همین گونه چیزها، آن ها بردند مطلب را به آن جا، خوب تفسیر صافی، بعد از ذکر آیه، آیه ی بیست و پنج از سوره ی انفال بود ایشان می گویند بله، موقعیت آن را ذکر کردند از امام صادق (علیه السلام) می گوید این آیه، تعبیر آن این است که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را کنار زدند و با بقیه بیعت کردند این فتنه ای به وجود آمد که این گونه ادامه دارد، تفسیر صافی و عرض کنم به این که تفسیر مجمع البیان، جلد چهارم، صفحه ی چهارصد و نود و دو، همین گونه منتها در نقل روایات از اهل بیت جایی کم دارد و بعضی از جاها بیشتر دارد میزان که خیلی مفصل، تفسیر میزان، بله جلد نهم، جلد نهم میزان صفحه ی چهل و نه، ایشان می فرمایند که در صدر اسلام، این جریان متأسفانه به وجود آمد، و این فتنه ای که این آیه می گوید فتنه ی کوچک نیست باید فتنه ای باشد که دودش به چشم همه ی مسلمانان برود، چون

می گوید به این که آن کسانی که «ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» به آن ها نخواهد رسید، به همه خواهد رسید این گونه است ایشان می گوید این باید مربوط شود به حکومت و سلطنت، حکومت است که یک مطلب عمومی است بعد می گوید: «أَيُّ مَا كَانَ» این فتنه ای که در صدر اسلام به وقوع پیوست، این آیه «اَوْضَعَهُ الْإِنطِبَاقُ» بر همین فتنه است وحدت دینی از بین رفت، و اختلاف به وجود آمد و شوکت مسلمانان از بین رفت قتل و صبی و نحو و همه ی این ها به وجود آمد، بالأخره کاری رسید که «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (فرقان، ۳۰) این همه فتنه به وجود نمی آمد. خوب اما آن ها، آن ها آمدند گفتند که مثل فخر رازی و طبری و المنار و ابن کثیر و این ها می گویند اولاً این گونه مقدمه می چینند که این یک سنتی از سنن الهی را دارد بیان می کند چون در قرآن کریم، آیاتی هست که سنن را می گوید، سنت عالم خلقت را بیان می کند که ما دو نوع سنت داریم، سنت تکوینی داریم و یکی سنت تشریعی داریم، این ها سنت هایی است که قرآن می گوید مثلاً: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد، ۱۱) این سنتی است تا یک ملتی خودشان روحیه ی خودشان را عوض نکنند خداوند هم نسبت به آن ها یک پیشامدی به وجود نمی آورد که مناسب روحیات آن ها باشد، «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف، ۹۶) این سنت خداست اگر مردم ایمان فراوان داشته باشند درهای برکت بر روی آن ها باز می شود در قرآن این

گونه زیاد است این ها سنت است، مثل «كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (انبیاء، ۳۵) این ها سنت است دیگر، خوب این ها می گویند که المنار مخصوصاً خیلی عنایت دارد به این غیر مطالب ها که خیلی مقرض هست و متعصب المنار، می گوید این سنن پروردگار را دارد یکی از سنت های پروردگار این است که اگر ظالمینی قیام کنند باید جلوی آن ها را گرفت، از اول نباید از ظالمین هدف خودشان را انجام دهند اگر کنار نشستند سستی کردند ظالمین کار خودشان را انجام دادند نتیجه ی ظلم شان دامنگیر خودشان تنها، نمی شود، بلکه نتیجه ی ظلم آن ها دامنگیر همه ی جامعه می شود این یکی از سنت های پروردگار عالم است. خوب آن وقت برده سراغ فتنه ی کشته شدن عثمان، جریان کشته شدن عثمان خیلی عجیب است، خود سنی ها در توجیه این از طرفی آمده اند گفته اند که تمام صاحبه کله عدول صحابه ی پیغمبر همه ی آن ها عادل هستند یک، دوم «الصحابه کلّ مجتهدون» همه ی صحابه هم مجتهدند، بله، مجتهد اگر خطا رفت معذور است خوب آن وقت می آیند عثمان را جزء صحابه است کشندگان آن هم صحابه زیاد است چون همان قاتلین هم صحابه است این را چگونه توجیه کنیم؟ ماندند در آن چه بگویند بله، این یک مطلبی است و مطلب دوم این است که این ها همه را دیدم سنی ها در کتابشان همیشه در بحث خلافت، می روند از معاویه شروع می کنند از وسط شروع می کنند آن پله ی اول را شروع نمی کنند آن پله ی اول، همان موضوع سقیفه ی بنی ساعده است خوب در آن روز سقیفه اگر حق امیرالمؤمنین را نمی گرفتند کار این گونه نمی شد آن را حساب نمی کنند، تا می ماند فتنه ی عثمان، بله

اول فتنه، فتنه ی عثمان بود، این فتنه به وجود آمد باعث شد که جنگ جمل به وجود بیاید جنگ صفین به وجود بیاید جنگ نهروان به وجود بیاید این ها رفتند سراغ این گونه موارد، این است که بنده عرض می کنم تفسیر مقارن می خواهیم این گونه موارد را همان طور که ما عرض کردیم و بقیه انشاءالله فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه در روزهای چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال بحث درباره نهج البلاغه است؛ که ما از دید کتاب حضرت امیر را مورد مطالعه قرار می دهیم. بحث ما درباره اصول و مبانی حکومت حضرت امیر بود. در این رابطه چند موضوع عرض شده بحث اخیر ما درباره ی عدالت بود. می توان گفت قسمت مهمی از نهج البلاغه در باره ی همین موضوع است. چه عدالت اقتصادی، چه عدالت اجتماعی، چه عدالت فردی. در بحث گذشته عرض کردیم که حضرت امیر عدالت خود را بر این اساس پایه ریزی کردند که نظام این عالم و خلقت این عالم بر اساس عدل پی ریزی شده. یعنی عالم مرکب از اجزایی است ولی هر جزئی در جای مناسب خود قرار گرفته. هر جزئی به اندازه ی ظرفیت خود در این عالم مؤثر است و به هر جزئی به اندازه حق خودش بهره ای داده شده. این تقریباً اساس کلام حضرت امیر در بحث عدالت است. در بحار جلد ۷۵ صفحه ۸۳ الْعِدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قِوَامُ الْعَالَمِ عدل: هر جزئی در جای خود واقع شدن و از هر جزئی به اندازه خود استفاده کردن. به هر جزئی بهره ی لازم را دادن و پرداختن. این اساس است و

ص: ۱۰۴۹

قوام عالم به همان عدل است که در بحث گذشته عرض کردیم در تفسیر صافی، در تفسیر سوره ی الرحمن، سوره ی ۵۵ قرآن وَ السَّمَاءِ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ حدیث نبوی ذکر کرده که پیغمبر فرموده است: بالعدل قامت السماوات والأرض آسمانها و زمین به عدالت برپا شده اند. این یک نمونه ای از این است که حضرت امیر در برپا داشتن عدالت به این ترتیب پایه ریزی کرده اند. عرض کردیم که یکی از مطالب لازم توجه به حقوق است. چون عدل یعنی مراعات حقوق که در جامعه ی انسانی هر فردی حقی دارد ادای آن حق باعث عدالت می شود و عرض کردیم که شرح این حقوق در جلد ۱۱ وسائل باب سوم از ابواب جهاد نفس، در جلد ۱۱ وسائل بیست جلدی، اول جهاد عدو است که هفتاد و چند باب است بعد جهاد نفس است که صد و چند باب است. روایات جهاد نفس از جهاد عدو بیشتر است. در باب سوم از ابواب جهاد نفس صفحه ۱۳۱ بابی است که حقوق را در آنجا ذکر کرده و این حقوق از امام سجاد نقل می شود که رساله ای در حقوق امام سجاد دارد. که عرض کردیم در تحف العقول هم صفحه ۲۵۵ رساله ی امام سجاد در حقوق ذکر کرده. آخرش هم دارد هده خمسون حقا. این حقوق که در زندگی است ۵۰ حق است و بر هر انسانی لازم است که به این حقوق توجه کند و در راه ادای این حقوق خودش را آماده کند. بنابراین بحث این طور می شود که

ص: ۱۰۵۰

اصل عدالت یکی از اصول حکومت آن حضرت است و بر این اساس هم پایه ریزی شده و شناخت آن حقوق بر ما لازم است تا بدانیم که عدالت یعنی رعایت و ادای حقوق. عرض کردیم حضرت امیر در خطبه ی ۲۰۷ نهج البلاغه که در جنگ صفین بوده یک خطبه ای ایراد کردند درباره ی همین حقوق. برای حضرت فرقی نمی کرده در هر کجا که می بودند می بایستی آن خطبه ها و بیانات خود را می داشتند. این خطبه در شرح خوئی جلد ۱۴ صفحه ۱۲۰. بعضی می پرسند که این خوئی کیست؟ البته ما باید به کتابخانه مراجعه کنیم. در کتابخانه شرح خوئی بر نهج البلاغه ۲۳ جلدی می بینیم. بعد می رویم سراغ کتابفروشی ها. اول باید شناختی از این کتاب داشته باشیم. اسم کتاب "منهاج البرائه فی شرح نهج البلاغه" که شاید بهترین شرح نهج البلاغه است. میرزا حبیب الله خوئی که تقریباً از شاگردان شیخ انصاری بوده. شرح ابن میثم بحرانی که از علمای بسیار بزرگی است و معاصر خواجه نصیر الدین طوسی بوده که شرحی ۵ جلدی بر نهج البلاغه دارد. بحث ما در جلد ۴ صفحه ۳۸ است. شرح ابن ابی الحدید که ۲۰ جلد است جلد ۱۱ صفحه ۸۸، شرح فی ظلال که مال محمد جواد مغنیه است. مغنیه شهید از همین دودمان است که این شخص هم تفسیر فی ظلال دارد و هم نهج البلاغه فی ظلال دارد. جلد سوم صفحه ۲۶۶. آن مقدار از خطبه که به بحث ما مربوط است به این ترتیب است خطبه ۲۰۷. خطبها فی الصغیر طبق شماره گذاری

فیض الاسلام أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوَلَايَةِ أَمْرِكُمْ خدایوند برای من بر عهده ی شما حقی قرار داده چرا؟ چون من نسبت به شما ولایت دارم. این ولایت ائمه : به جعل الهی است بعد از ائمه : در زمان غیبت امام معصوم این ولایت از همانها سرچشمه می گیرد آنها جعل کردند ولایت را برای فقهای زمان غیبت. شایستگی هایی لازم است تا این ولایت به وجود بیاید. در صورتی هم رسمیت پیدا می کند که مردم بیعت کنند. در آن زمان بیعت، الان انتخابات که همان بیعت است. برای اینکه کسی که کسی را انتخاب می کند آن شخص خودش را کاندیدا کرده، شایستگی و برنامه ی خودش را برای شما بیان می کند و این که خودش را کاندیدا کرده این یک ایجاب از طرف اوست که متعهد می شود که حقوق شما را هر چه که هست ادا کند. شما که رأی می دهید این قبول طرف شماست. یک تعهدی است متقابل بین انتخاب کننده و انتخاب شونده. این به جای بیعت آن زمان است. در آن زمان دست می دادند و بیعت می کردند. یک فقیهی از نظر اینکه شایستگی های فراوانی که دارد ذاتا شایستگی و لیاقت دارد؛ اما آن وقت رسمیت پیدا می کند و مشروعیت پیدا می کند که مردم هم رأی بدهند. اما در مورد ائمه : این طور نیست. خدایوند در مورد آنها جعل کرده در عین حال برای اینکه مردم اجتماع منظمی داشته باشند از مردم بیعت می خواستند. حضرت امیر می فرمایند که خدایوند متعال حقی قرار داده برای من

نسبت به شما ولایت امر شما وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ همان طور که من نسبت به شما حق دارم شما هم نسبت به من حق دارید حق یک امر متقابل است بین دو نفر فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ حق در تعریف وسیع ترین چیزها است. در بیان، حق خیلی آسان است، میدان سخن باز است و هر کسی در مورد عدالت صحبت می کند و وعده هایی می دهد؛ ولی وقتی مقام عمل برسد و انصاف به کار بگیریم بسیار میدان تنگی دارد. یعنی سخت است. شما می خواهید به عنوان یک والی در مورد انسان ها به عدالت رفتار کنید به یک شخص می خواهید کار بدهید به یک شخص می خواهید کمک کنید باید راه را باز کنید تا از لحاظ اقتصادی عدالت برقرار شود. از لحاظ منصب و گزینش و مقام و شایستگی ها عدالت اجتماعی برقرار شود. مثل این فرد زیاد هستند، باید تبعیضی در میان نباشد و همه به طور متساوی به حقوق خودشان برسند و اجحافی نباشد این کار آسانی نیست. این است که رعایت حق در یک خانواده مشکل است در یک روستا برای سرپرست اجرای عدالت مشکل تر. در یک شهر از آن مشکل تر. در یک استان از آن مشکل تر و در یک مملکت دیگر اشکل مشکلات است. برقرار کردن عدالت که این قدر تأکید شده خیلی کار مشکلی است. واقعا یک شخصی می خواهد که از همه جهت برجستگی و شایستگی داشته باشد. الان ایران یک مملکت است؛ در آن زمان حجاز، مصر، اردن،

فلسطین، لبنان، سوریه اینها همه یک مملکت را تشکیل می دادند. از زمانی که جهاد شروع شد و پیغمبر رحلت کردند فتوحات زیادی انجام شد و بعد از خلافت خلفا بعد از ۲۵ سال حضرت امیر المؤمنین خلافت را قبضه کرده و یک مملکت بسیار وسیعی بود که در آن مملکت افراد مختلفی وجود دارد و در میان اینها برقرار کردن عدالت کار آسانی نیست. این است که می فرمایند: در گفتن حق، خیلی میدان وسیع است و دم از عدالت زدن کار آسانی است اما اجرای آن میدان تنگی دارد. چرا؟ چون انسان باید خودش را به زحمت بیندازد و از تنگناها بگذرد تا بتواند عدالت را برقرار و اجرا کند. بعد می فرمایند وَ أَكْبَرُ مَا أَفْتَرَضَ سُبْحَانَهُ بزرگترین حقی که خداوند برقرار کرده حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي در زندگی بشر این بزرگترین حق است. حقی که والی بر رعیت دارد و حقی که رعیت بر والی دارد فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ اینم فریضه است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری قرار داده بر هر والی، بر هر رعیت. چون همیشه حق دو طرف دارد. مثلا شوهر بایستی مخارج زن را بدهد. این حقی است که زن نسبت به شوهر دارد و از طرفی هم زن باید تمکین کند. بنابراین این دو در مقابل هم هستند تمکین از آن طرف باید باشد و از این طرف هم نفقه باید باشد. اگر او تمکین نکرد دیگر مرد نباید نفقه بدهد. حق همیشه همین طور است. فرزند بر پدر و مادر و پدر و مادر

بر فرزند. این حقوق پنجاه گانه همه اش به همین ترتیب است. در اینجا حضرت امیر حق والی بر رعیت و رعیت بر والی را بیان می کنند. می فرمایند فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ این حقوق فلسفه اش این است. نظم و آرامش و الفت در سایه ی این حقوق است وَ عَزَا لِدِينِهِمْ در صورتی عزت دین برقرار می ماند که این حقوق رعایت شود فَلَيْسَتْ تَضِلُّحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصِيْلِمَاحِ الْوَلَاةِ رعیت هیچ گاه صالح نمی شود مگر این که ولاء صالح شود وَ لَا تَضِلُّحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ از طرفی هم رعیت باید اطاعت کند و بپذیرد. آنچه که از طرف ولاء قانون گذاری می شود و از طرفی هم باید توجه داشت که ولاء هم باید بر اساس عدل حقوق خودشان را تنظیم کنند فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ رعیت اگر بپذیرند آنچه والی می گوید وَ أَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا والی هم حق آنها را ادا کند، این چند خاصیت دارد: اول عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ حق در میان آنها با عزت و ارجمندی برقرار می شود وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ قواعد دین پیاده می شود وَ اعْتَدِلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ نشانه های عدل در هر گوشه و کنار و هر موضوعی آشکار می شود وَ جَزَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ جاده های سنت آن طوری که لازم است برقرار می شود و به راه می افتد فَصِيْلِحُ بَعْدَ لِكَ الزَّمَانُ زمان شایسته و آراسته می شود وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ دولت برقرار و باقی می ماند وَ يَسْتَمِعُ الْأَعْيَادُ و دشمنان مأیوس می شوند، اگر حقوق به این ترتیب رعایت شود.

وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَتِيمَا أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ اَمَّا اِذَا رَعِيَّتُ اطَاعَتِ نَكُنْدُ يَا وَاٰلِي ظَلَمَ كُنْدُ اِخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ كَلِمَاتُ مُخْتَلَفٌ مِي شُوْد وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ نَشَانَةُ هَاي جَوْرِ اَشْكَارِ مِي شُوْد وَ كَثُرَ الْاِدْغَالُ فِي الدِّيْنِ تَبَهَكَارِي دَر دِيْنِ فِرَاوَانِ مِي شُوْد. هَمِه مِي خَوَاهَنْدُ كَارِ خُوْدشَانِ رَا بَا دِيْنِ تُوْجِيهَ كَنْنُد. بَا اِيْنِكِه نِه رَعِيَّتِ بِه وَظِيْفِه عَمَلِ كَرْدِه وَ نِه وَاٰلِي عَمَلِ كَرْدِه. اَمَّا چُوْنِ فُضَا، فُضَايِ اِسْلَامِ وَ دِيْنِ اِسْتِ، اِيْنِكِه عَمَلِ نَمِي كَنْدُ بَا دِيْنِ كَارِ خُوْدِ رَا تُوْجِيهَ مِي كَنْدُ وَ طَرَفِ مُقَابِلِ نِيْزَ بِه هَمِيْنِ تَرْتِيْبِ. وَ تُرِكَتْ مَخِيْجُ السُّنَنِ رَاةِ هَاي سَنْتِ پِيْغَمْبَرِ تَرْكِ مِي شُوْدُ فَعَمَلٌ بِالْهَوَى وَ بِه هَوَايِ نَفْسِ عَمَلِ مِي شُوْدُ وَ عَطَلَتْ الْاَحْكَامُ وَ اِحْكَامِ تَعْطِيْلِ مِي شُوْدُ وَ كَثُرَتْ عَمَلُ النُّفُوسِ كَرَفْتَارِي وَ دَرْدِهَا فِرَاوَانِ مِي شُوْدُ فَلَا يُسِيْرُ تَوْحَشُ لِعَظِيْمِ حَقِّ عَطَلٌ وَ كَمِ حَقِ پَايْمَالِ مِي شُوْدُ وَ اِكَرْ حَقِ بَرْكَگِي هَمِ پَايْمَالِ شُوْدُ كَسِي وَحَشْتِ نَمِي كَنْد. مَعْرُوفِ مَنكَرِ شُدِه وَ مَنكَرِ مَعْرُوفِ شُدِه. فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْاَبْرَارُ وَ تَعَزُّ الْاَشْرَارُ اِكَرْ اِيْنِ طُوْرِ شُدِ نِيْكَوْكَارَانِ ذَلِيْلِ مِي شُوْنْدُ وَ بَدْكَارَانِ عَزْتِ پِيْدَا مِي كَنْنُدُ وَ تَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللّٰهِ عِنْدَ الْعِيَادِ تَبِعَاتِ وَ اَثَارِ بَدِ فِرَاوَانِ مِي شُوْد. اِيْنِ يَكِ فَصْلِي اِسْتِ كِه مَطَالَعِه مِي كَنْيِدُ بَرِ اَسَاسِ هَمِيْنِ اَدْرَسِ كِه عَرْضِ كَرْدَم. دَرِ اَخْرِ اِيْنِ فَصْلِ وَ خَطْبِه يَكِ نَفْرَازِ جَا بَرِخَاسْتِ وَ كَلَامِ طُوِيْلِي رَا كَفْت. بَا اَخْرِه يَكِ فُضَايِ اَزَادِ اِسْتِ. حَضْرَتِ اَمِيْرِ مَطَالِبِي رَا دَرِ مُوْرِدِ حَقِ بِيَانِ كَرْدِه وَ شَخْصِي هَمِ بَلَنْدِ شُدِه وَ تَوْصِيْفِ وَ تَمْجِيْدِ كَرْدِه. وَاٰلِي تَوْصِيْفِ

و ثنا و ستایش زیاد. حضرت امیر در اینجا که باید مطالبی گفته شود این را فرمودند: اولاً فرمودند مِنْ أَسِيخِ حَالَاتِ الْوَلَاهِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ بدانید که بدترین حالات و لاه و فرمانروا این است که مردم فکر کنند که او فخر را دوست می دارد و نسبت به مردم تکبر دارد. در اینجا چند چیز می فرمایند فَلَمَّا تَكَلَّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ با من به صورتی که با جباران صحبت می کنند صحبت نکنید وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ و از من خجالت نکشید آن طوری که مردم در برابر فرمانروایان آزاد نیستند وَ لَا تَخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ خُلَطَهَ با من به مصانعه و تملق گفتن و چاپلوسی نباشد وَ لَا تَطْنُوا بِي اسْتِثْقَالًا فِي حَقِّ قَيْلِ لِي گمان نکنید که اگر حق را بگویند بر من سنگین باشد، نه این طور نیست. وَ لَا التَّمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي من از شما نمی خواهم که مرا تعریف و تمجید کنید فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعِدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ كَمَا أَنَّ الْعَمَلَ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ کسی که شنیدن حرف حق برایش سنگین است، عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. نباید شنیدن حق برای انسان سنگین باشد. این کلمه ی بزرگی است. کسی که برایش سنگین است که به او حق را بگویند یا اینکه عدالت را بر او عرضه کنند، بدانید که برای او عمل کردن به حق برایش سنگین تر است. فَلَا تُكْفُوا عَنْ مَقَالِهِ بِحَقِّ أَوْ مَشُورِهِ بِعَدْلِ هَيْچ گاه از گفتن

حق و مشورت درباره ی عدل در برابر من خودداری نکنید. با من مشورت کنید و رأی و نظر خود را بر اساس عدل به من بگویید و حق را به من بگویید، که من برای شنیدن و اجرای آن آماده هستم. بنده چند مطلب را می خواستم عرض کنم که یک فصل آن این موضوع بود که مطالعه می کنید. ما نمونه هایی از عدالت حضرت امیر را ذکر می کنیم. این خطبه ی ۲۰۷ به این ترتیب که به عرض رسید یکی از نمونه های عدالت حضرت امیر است. نمونه های دیگر را نیز می خواهیم خدمت شما عرض کنیم. یکی از نمونه ها نامه ی ۴۷ نهج البلاغه است. حضرت امیر در شب ۲۱ رمضان در آستانه ی شهادت در این نامه چیزهایی فرمودند اینکه الله الله فی الصلاه الله الله فی الزکاه الله الله فی جیرانکم را شما می دانید. بنده آن آخرش را می خواهم بگویم یا بَنِي الْمُطَّلِبِ لَا أُفَيْتِكُمْ تَخَوْضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً أَيْ فَرَزْدَانَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ شَمَا رَا نَبِينِمَا كَه بَعْدَ از شهادت من خون مسلمان ها را می ریزید تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ از اینکه من به شهادت رسیدم، ممکن است شما به جان مردم بیفتید که امیر المومنین را چه کسی کشته؟ محرک چه کسی بوده؟ مسبب چه کسی بوده؟ نقشه را چه کسی کشیده؟ چنان که یک فرمانروا را می کشند بعد از آن که به آن شخص آسیبی رسید یا کشته شد آن اطرافیان به جان مردم می افتند و شخصی که ضربت را وارد کرده و بقیه ی مسائل را می روند

و پیدا می کنند و همه ی آنها را مجازات می کنند. حضرت در این باره می فرمایند این یکی از موضوعات بسیار مهمی است که عدالت را می رساند. حضرت می فرمایند: نبینم بعد از اینکه من از دنیا رفتم، شما خون مردم را می ریزید. *أَلَا لَأَتَقْتُلَنَّ بِي إِلَّا قَاتِلِي* فقط بعد از کشته شدن من قاتل من را بکشید و السلام. *انظروا إذا أنا مت من ضربتي هذه فاضربوه ضربه بضربه من* که از دنیا رفتم شما به ضربت نگاه کنید و اینکه آن ضربت به چه اندازه کارگر بوده در برابر همان یک ضربت یک ضربت بزنید و السلام *و لا تمثلوا بالرجل مبدا* اعضای بدن او را قطع کنید دست ببرید یا پا قطع کنید *فإنني سمعت رسول الله ص يقول إياكم و المثله و لو بالكلب العقور* از مثله پرهیزید هر چند یک سگی درنده باشد. اسلام مثله را به طور کلی نهی کرده. ممکن است اشخاصی باشند که از شدت غیظ و غضب دست و پای قاتل مرا قطع کنند، نه این طور نباشد؛ او یک ضربه زده شما هم یک ضربه بیشتر نزنید. این یکی از نمونه های عدالت حضرت است. که در نامه ی ۴۷ نهج البلاغه وجود دارد. این را که بنده می نوشتم به یاد شعری از شهریار افتادم که می گوید: ای رهبر مهربان و معصوم ای دشمن ظلم و یار مظلوم شبها به خرابه های خاموش نان فقرا کشیده بر دوش با دست کرم ز رادمردی نان در دهن یتیم کردی در کشور اگر گرسنه ای بود از غصه ی او دلت

نیاسود یک لحظه سرت ندید بالین چشم تو نکرد خواب شیرین کی غیر تو پیشوای عادل بخشیده غذای خود به قاتل در همان موقع هم که هنوز حضرت به شهادت نرسیده بودند اگر شیر می آوردند می فرمودند به ابن ملجم بدهید. این مطلب دوم بود. حالا- مطلب سوم اگر یادت باشد ما در جلسه قبل عرض کردیم که جرج جرداق مسیحی لبنانی هنگامی که کتاب "صوت العدالة الانسانیة" را نوشت و فرستاد خدمت آیت الله بروجردی (اعلی الله مقامه). آقا وقتی که مطالعه کردند، فرمودند این کتاب را به فارسی ترجمه کنید. در آن زمان ترجمه شد. اخیراً هم در قم ترجمه شده که در کتاب فروشی ها وجود دارد. که پنج جلد در یک جلد وجود دارد. کتاب از جهت اینکه نویسنده تمام عنایت به نهج البلاغه دارد و خواسته که عظمت و شخصیت آن حضرت را از این آینه ببیند، از این جهت خیلی مهم است. هر چند این را باید عرض کنم که آن مقامی که ما نسبت به حضرت امیر قائل هستیم، یک مسیحی نمی تواند قائل باشد. چون ما جور دیگری فکر می کنیم و فرهنگ ما جور دیگری است. امام (رضوان الله علیه) فرمودند ما به اندازه ی عقلمان حضرت را می شناسیم، کنه حضرت را نمی توانیم بفهمیم. اما یک مسیحی چون مسیحی است، حرفهایی که زده است با توجه به نهج البلاغه خیلی قابل مطالعه است. این را مطالعه می کنید. در آن نامه ی حضرت به مالک اشتر را نوشته، که نامه ی ۵۳ است. در این نامه کلمات فراوانی است که الان هم در

سازمان ملل به عنوان یک منشوری این نامه نگهداری می شود. در آنجا این عبارت را دارد که وَ إِنِّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنِ الْوَلَاةِ اِسْتِقَامَهُ الْعِدْلُ فِي الْبِلَادِ با فضیلت ترین نور چشم فرمانروایان آن است که عدالت در شهرها برقرار باشد. بعد از اینکه این را نوشته گفته خوب است که ما مقایسه کنیم بین مفاد این عهدنامه و منشور سازمان ملل. بعد رفته سراغ منشور. خوب ما در این زمان باید بفهمیم. خلاصه ی مطلب این که بعد از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵. آن روز به قول خودشان بزرگانی بعد از پایان جنگ نشستند، گفتند برای اینکه دنیا، دنیایی باشد سراسر صلح و صفا و عدالت، بیاییم و یک منشوری بنویسیم. این منشور در سازمان برقرار باشد و اجرا شود تا دنیا از جنگ و خونریزی برکنار باشد. نوشتند. ایشان اول این نامه ی مالک اشتر را نوشته بعد آمده آن منشور را نوشته. ۲۶ ماده نوشته. ماده ی اول این است که همه ی افراد جهان آزاد به دنیا می آیند و همه با هم مساوی و برادرند و همه باید به هم با نظر اخوت و برادری نگاه کنند. بعد ایشان نوشته که نامه ی امیرالمومنین از چهار جهت برتری دارد بر آن منشور. اول اینکه منشور ملل را هزاران نفر از خردمندان جهان در طی چهار سال نوشتند. گفتند همه ی خردمندان جهان نظراتشان را بیاورند همه را جمع کردند و از همه ی اینها منشوری نوشتند. ولی حضرت علی آن را به تنهایی نوشت. دوم اینکه اینها خیلی سعی کردند در دنیای علم و پیشرفت های علمی با

تجربه های فراوان این منشور را بنویسند. اما نوشته امیر المومنین مال چهارده قرن قبل است. در آن زمان که زمان جاهلیت بود. ولی اینها بعد از پیشرفت دنیا این منشور را نوشتند. سوم اینکه واضع منشور ملل و نویسندگان و گردآوردگان بیهوده لاف و گراف فراوان زدند و خودستایی کردند و هزاران منت بر دوش مردم گذاشتند اما علی بن ابیطالب با کمال تواضع و فروتنی نوشت و در اختیار مردم قرار داد و چهارم که از همه مهم تر است نویسندگان منشور خونها ریختند و فسادها برانگیختند هنوز مرکب نوشته آنها خشک نشده بود شروع کردند به کشتن مردم و ظلم و طغیان و کشورگشایی، ولی علی بن ابیطالب این را نوشت و تا آخرین قطره ی خون هم به آن عمل کرد. در راه همین عدالت قتل فی محراب عبادت لشدن عدله آدرس این در صفحه ی ۳۷۹ ترجمه ی امام امیر المومنین که نویسنده ی آن جرج جرداق است. به فارسی هم ترجمه شده. این مطلب را مطالعه بفرمایید بقیه انشاء الله برای بعد.

اقسام جهاد – جهاد برای رفع فتنه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد بحث ما با توفیق پروردگار متعال در باره ی اقسام جهاد بود. اولین قسمی که عرض شد جهاد برای نجات مستضعفین از سیطره ی مستکبران بود. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران و تفاوت بین ما و اهل سنت هم در این مسئله ذکر شد. سوم جهاد برای رفع فتنه که در قرآن مجید هم آیاتی درباره ی این موضوع وجود دارد. از طرفی هم آیه ای درباره ی فساد است. باید بحث شود که آیا فتنه و فساد یک چیز است

ص: ۱۰۶۲

که هر یک مستقلاً علت وجود جهاد می باشند؟ یا فتنه و فساد دو چیز است؟ درباره ی فتنه در سوره ی انفال وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ این آیه ی ۳۹ در سوره ی انفال وجود دارد. در سوره ی بقره هم وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ این آیه ی ۱۹۳ از سوره ی بقره است. بنابراین طبق این دو آیه اَقْلًا، قتال و جهاد در موردی که مسلمان ها در مقابل فتنه قرار بگیرند لازم است که برای رفع فتنه جهاد کنند. فساد هم آیه دارد وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ این آیه هم در سوره ی بقره بعد از جریان قیام طالوت و داوود در برابر جالوت است که خداوند قصه اش را در سوره ی بقره ذکر کرده، که بالاخره قومی از بنی اسرائیل گفتند ما یک نفر فرمانده می خواهیم که با جالوت بجنگیم. بالاخره خداوند وسیله فراهم کرد و در برابر جالوت جنگیدند. در ضمن آیات استفاده می شود وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا كَسَانِي كَمَا مَطَالِبُهُ مِي كَرَدْنِد بُرَائِ جِهَادِ دَرِ بَرَابَرِ جَالُوتِ كَسَانِي بُونْدِنْد كِه بِه اَيْنِهَاطْم شْدِه بُوْد وَ اَز خَانِه هَايشان بيرون رانده شده بودند. خلاصه خداوند هم وسیله ای فراهم کرد فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ پِشْت سَرش وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ

ص: ۱۰۶۳

این آیه ۲۵۱ از سوره ی بقره است. یستفاد از این آیه به اینکه قیام برای دفع فساد هم، جهاد است و مشروع و لازم است. حالا فتنه و فساد یک چیز هستند یا هر یک مستقل هستند برای جهاد. آیا در معنا فتنه و فساد مآلاً به یک چیز برمی گردند؟ نسبتشان چگونه است عام و خاص مطلق است یا عام و خاص من وجه یا مثل ترادف و تصادق با هم تطابق دارند؟ مثل اینکه فتنه یک پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. ولی باطنش و عمق آن گاهی منجر به فساد می شود. یکی از الفاظ که در قرآن کریم استعمال زیاد دارد و معانی متفاوتی دارد. حتی گاهی خداوند به خودش نسبت می دهد. یک کلمه چند معنا دارد و یک معنای جامع کلی دارد و بر اساس موارد مصادیق متعددی پیدا می کند. آیا لفظش یک لفظ مشترک است مثل عین که برای چند معنا وضع شده؟ یا مشترک معنوی است، برای جامع وضع شده. منتهی این معنای جامع کلی در موارد مختلف مصادیق متعددی پیدا می کند؟ کدام است؟ یکی از بحث های امروز همین است که بحث قرآنی است. فتنه در قرآن در جاهای مختلف با معانی متفاوت ذکر شده. که شاید این معانی متفاوت مصادیق یک کلی باشند. گاهی حتی خداوند به خودش نسبت دارد و لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ که در اینجا به معنای امتحان به کار برده می شود. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) دارند که فتنه در لغت به معنای داخل کردن طلا در آتش است. طلا را در میان

آتش قرار دهیم تا معلوم شود خلوص دارد، چند عیار است و به چه صورتی است؟ اصل لغت این است و لیکن غالباً استعمال می شود در بلا و تعذیب و قتل و به هم زدن امنیت. در قرآن کریم در آیه ۱۰۲ سوره ی بقره آیت الله طباطبایی معنای عجیبی برایش ذکر کرده اند که بدانیم خیلی خوب است. بعد از ذکر معانی فرمودند این آیه یک میلیون و دویست و شصت هزار معنا دارد. این ظرافت قرآن است که یک آیه احتمال این همه معنا را دارد. در جلد اول تفسیر المیزان صفحه ۲۳۶ بعد از ذکر آیه ۱۰۲ از سوره ی بقره که آیه این است وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلَمَّكَ سَيِّئِمَانَ وَ مَا كَفَرَ سَيِّئِمَانَ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السُّحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ... می گوید و إذا ضربت بعض الأرقام التي ذكرناها من الاحتمالات في البعض الآخر، ارتقى الاحتمالات إلى كمية عجيبة احتمالات مختلف را بعضی را در بعضی ضرب کنیم، احتمالات معنی آیه به یک کمیت عجیب می رسد و هی ما یقرب من ألف ألف و مائتین و ستین ألف احتمال! یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال در این آیه است. این یکی از عجایب این آیه است که در هیچ آیه از قرآن به این صورت نیست و ایشان می فرمایند این ظرافت قرآن است که یک مطلبی را بیان می کند که احتمالات معانی به یک میلیون و دویست و شصت هزار

تا می رسد و کلمه فتنه هم در اینجا به کار برده شده و مَا يُعْلَمَانِ مِنْ أَحَدٍ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ به مردم سحر یاد می دادند حَتَّى يَقُولَا- إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ مِی گفتند این برای آزمایش است می خواهیم ببینیم شما این را در کجا به کار می برید. در اینجا می گویند معنای فتنه این است. البته این احتمالات در خود آیه است نه در معنای فتنه. در روزی که بنده معانی فتنه را می گفتم یک موضوعی بود که بعداً دیدم و نگفتم. در خطبه ی حضرت زهرا ۳ دارد که زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَيَقْطُوْا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ جریان ابوبکر فتنه بود که ظاهری برایش درست کرده بودند. فتنه همیشه همین طور است یک پرده و پوششی از صحت و حق به جانبی دارد. اما در باطنش یک مکر و حيله و مطلبی پنهان است. گفتند حضرت امیر المؤمنین جوان هستند و فلاّنی و فلاّنی سنشان بیشتر است. این یک مطلب بود. ثانیاً به اینکه حضرت در جنگها و جهادها خیلی ها را کشته و آنها در دلشان کینه هایی وجود دارد و اگر حضرت خلیفه شود آن کینه ها به جوشش می آید و ممکن است فتنه به وجود بیاورند، خلاصه از این قبیل چیزها. که فرمودند زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَيَقْطُوْا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ. آیه از آیات سوره ی توبه است. بعد زن های مدینه رفتند خدمت حضرت زهرا ۳ برای احوالپرسی در آنجا هم فرمودند که و ابشروا بِسَيْفٍ صَارِمٍ... وَ اسْتَبْدَادٍ مِنَ الظَّالِمِينَ حالا که شما از فتنه ترسیدید و

این جریان را به وجود آوردید در آینده منتظر شمشیر برنده و استبداد ظالمین باشید. خلاصه این معانی فتنه است و آیات قرآن و شواهد عرض شد. مسلم است که یکی از جاهایی که جهاد لازم است و مشروعیت دارد و لازم است در برابر فتنه و برای رفع فتنه است. حالا- آیا فساد هم با فتنه یک معنا دارد یا فساد با فتنه فرق دارد؟ نسبتشان با هم چه نسبتی است، هر کجا فتنه است فساد هم است ولی هر کجا فساد هم است فتنه هم است، تا تساوی در معنا داشته باشند؟ و از آن طرف شکی نداریم که قرآن مجید همان طوری که برای رفع فتنه جهاد را تشریح می کند برای رفع فساد هم می گوید وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ این را هم بعد از جهادی که از طرف طالوت و داوود صورت گرفته بود برای از بین بردن فتنه ی جالوت ذکر شده. فساد در جاهای زیادی از قرآن به کار برده شده مثل إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعْرَءَ أَهْلِهَا أَذَلَّهُ يَا اینکه إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ دربارہ جباران و این چنین قرآن کلمه ی فساد هم به کار می برد. حسن بحث ما در این است که بیشتر قرآنی است. آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در تفسیر المیزان درباره ی فساد بحثی دارند. ایشان در جلد دوم تفسیر المیزان صفحه ی

۹۸ در آیاتی که در سوره ی بقره است وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ می فرمایند فساد دو نوع داریم. یک فساد تکوینی و یک فساد تشریحی. فساد تکوینی این است که عالم، عالم کون و فساد است. یکی از بحث های فلسفی _ به معنای شناخت حقایق موجودات _ خیلی مهم این است که این عالم ما عالم کون و فساد است و به قول ایشان تنازع بقا است. برای اینکه موادی از این عالم رو به تکامل می روند ولی بعداً همین مواد متلاشی می شوند. مواد خاکی کم کم نطفه می شوند و کم کم به انسان تبدیل می شوند. بعد دوباره همان بدن انسان متلاشی می شود و برمی گردد به خاک. این کون یعنی تشکل بدن از مواد خاکی به صورت یک انسان. دوباره مرگ است و متلاشی شدن اعضا و تبدیل به خاک، که این فساد است. ایشان می فرمایند خداوند متعال خودش این را مقرر کرده. نمی گوید لا- يُحِبُّ الْفُسَادَ این تقدیر پروردگار است. نظام هستی بر همین محور حرکت می کند. حیات است و موت و کون و فساد. پس یک فساد تکوینی داریم که این لا يُحِبُّ نیست. این خدا خودش مقدر این است و قاضی این است و جاعل این است. اما شرعاً: خداوند متعال برای اینکه در دار تکلیف وظایفی وجود دارد و آن وظایف باعث اصلاح زندگی است. هم وظایف اخلاقی، هم اعتقادی و هم عملی که ما تمام احکام اسلام را در این سه صورت خلاصه می کنیم. وظایف اعتقادی مربوط به قلب است و باورها. وظایف اخلاقی مربوط به ملکات پسندیده و رذیله

است. علم اخلاق متکلف بیان اخلاق است از لحاظ صلاح و فساد. معارف عملی اسلام، واجبات عملی، محرمات، همه ی اینها برای اصلاح و تکامل است. خداوند مقرراتی وضع کرده در هر سه مورد، اگر کسی از آن مقررات تخطی کند می شود فساد. تشریحاً فساد است و تمام آیات قرآن که از فساد افساد انتقاد می کند بر می گردد به همان فساد تشریحاً. به خاطر اینکه سلاطین یا هر کسی که می خواهد افساد به وجود بیاید همین کار را می کند. کشتار بی جا، تخریب بی جا بلاها و مصیبت ها برای مردم به وجود می آورد این افساد می شود. حالا این فساد به این معنا با آن فتنه به آن معنا با هم چه نسبتی دارند؟ این دو با هم تصادق پیدا می کنند. اما فتنه نوعاً در جایی به کار برده می شود که یک پوششی از حق به جانب به آن می زنند که درست هم نیست. ولی باطنش فساد است، باطنش اخلاص به امنیت است و بلا و مصیبت و کشتار است. فتنه در آنجا به کار برده می شود. اما فساد معلوم است. فساد بی پرده همان کشتار و تخریب است. بنابراین فتنه و فساد مفهوماً یکی نیستند، بلکه مصداقاً هر کجا فتنه باشد فساد هم است. ولی هر کجا فساد باشد فتنه نیست. فساد مثلاً شمشیر کشیده برای کشتن مردم این فتنه نیست. اما فتنه آنجایی است که گاهی ظاهری دارد فریبنده. اشخاصی هم ممکن است گاهی فریب آن ظاهر را بخورند. ولی باطنش فساد است و اخلاص به امنیت است و مصیبت. خلاصه ما

اصراری نداریم در بحث جهادی ما این است که خداوند متعال در قرآن هم برای رفع فتنه جهاد را لازم و مشروع کرده که عرض کردیم هم برای رفع فساد. حالا اگر یکی بدانیم، که یکی است و اگر دو تا بدانیم ظاهراً فتنه اعم است از فساد. هر کجا فتنه است فساد هم هست و لی گاهی فساد است بدون فتنه بدون پوشش مثل حمله ی چنگیز. این دیگر فساد است اما گاهی یک لعاب و پوششی هم روی آن قرار می گیرد. خلاصه این بحث ما که مربوط به قسم سوم که جهاد برای رفع فتنه و فساد. حالا برویم سراغ قسم چهارم که جهاد برای ازاله ی منکر است که بر می گردد به بحث امر به معروف و نهی از منکر. امر به معروف و نهی از منکر مراتبی دارند اولش با ملایمت و نصیحت و تذکر است کم کم بالا می رود گاهی می رسد به جایی که برای نهی از منکر باید به جهاد پردازیم. مثلاً شخصی در یک جایی کارخانه ی شراب سازی درست کرده یا شراب فروشی دارد. ما رفتیم و نصیحت کردیم نشد. الفاظ خشن هم به کار بردیم نشد. ناچار می شویم که قیام کنیم برای خراب کردن فاحشه خانه ها و امثال اینها. این یک نوع جهاد است این جهاد برای ازاله ی منکر است در عین حال یک نوع امر به معروف و نهی از منکر هم است. خود جهاد یک فردی از افراد معروف است در امر به معروف. اما دلیلش یکی از این روایت ها است که می خوانیم. این روایت

در فروع کافی جلد پنجم عرض کردم که کافی ۸ جلد است جلد اول و دوم را اصول می گویند از آنجا تا جلد هفتم را فروع می گویند و جلد هشتم را روضه ی کافی می گویند. خبری که می خواهیم بخوانیم در جلد پنجم صفحه ۵۵ است. صاحب وسائل این روایت را چند قسمت کرده هر قسمت را در یک باب ذکر کرده. انسان واقعاً وقتی همه ی خبر را بخواند و مراجعه کند به وسائل آن وقت قدر کار مهم آیت الله العظمی بروجردی (اعلی الله مقامه) را می فهمد. که ایشان در بحثشان مکرر فرمودند خیلی وسائل کتاب خوبی است قرن ها هم مورد استفاده ی فقها در استنباط به کار رفته و ۳۵ هزار حدیث هم در وسائل درباره ی احکام وجود دارد. ۲۲ هزار حدیث هم در مستدرک که مجموعاً می شود ۵۷ هزار حدیث. وسائل خیلی کتاب مهمی است اما یکی از نواقص آن تکه تکه کردن روایات است. صاحب وسائل سعی کرده به تعداد فروع فقهی باب درست کند. خلاصه باب زیاد درست کرده. وقتی که باب زیاد درست می کند می بیند که یک روایت چند مطلب دارد و با چند فرع فقهی تناسب دارد ناچار روایت را تکه تکه می کند و هر قسمت را در یک جا نقل می کند. گاهی هم چیزی درست می کند که حکم فرعی فقهی نیست ولی عنایت دارد به باب درست کردن. مثلاً ما در روایات داریم که عطسه کردن خوب است و خواصیت دارد. دارد "باب استحباب العطاس". مستحب است که انسان عطسه کند. مستحب نیست. عطسه

فوایدی دارد. آمده بابتی درست کرده "باب استحباب العطاس" از این قبیل موارد هم دارد. بالاخره تکه تکه کردن خبر باعث شده این بعضی از چیزهاست که خبر به هم ملزم شود اینها قرینه اند بر فهم مطلب. صدر قرینه ی ذیل است و ذیل قرینه ی صدر است. جملات با هم پشت سر هم باشند خیلی فرق می کند. بنده این خبر را از فروع کافی نقل می کنم اما وسائل چند تکه است یک تکه اش را نقل می کنم. در فروع کافی جلد پنجم صفحه ۵۵ شما چند جا همین حدیث را تکه تکه هایش را نقل کردید اما حالا ببینید که این حدیث یک حدیث مفصلی است و با هم ارتباط دارد. باب امر به معروف و نهی از منکر **عَدَّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَشْرِ بْنِ عَائِدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَةَ كَلِينِي عَدَّهِ مِنْ أَصْحَابِنَا قَبْلًا كَفْتِيمُ** که این عده چه کسانی هستند و چند نفرند **عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ** این هم بسیار خوب است اما **عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا** این می شود مرسل به ابهام واسطه. نمی شناسیمش **عَنْ بَشْرِ بْنِ عَائِدِ اللَّهِ** مجهول الحال است و توثیق نشده **عَنْ أَبِي عِصْمَةَ قَاضِي مَرْوَةَ** این هم توثیق نشده. خبر از لحاظ سند قوی نیست **عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ** از جابر جوفی و از حضرت باقر. جابر خیلی خوب است **قَالَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ** در آخر الزمان طایفه ای به وجود می آیند **يَتَّبِعُ فِيهِمْ قَوْمٌ مُرَاءُونَ** در وسائل هست "يَتَّبِعُ" غلط است در میان آن

قوم پیدا می شوند "ینبع" یعنی می جوشند و به وجود می آیند. در میان مردم آخرالزمان قومی ریاکار به وجود می آیند **يَتَقَرَّوْنَ وَ يَنْتَسِكُونَ** "تقرء" یعنی خودشان را قاری قرآن معرفی می کنند. باب تفاعل برای این است که انسان چیزی به خودش می بندد ولی واقعیت این طور نیست. "تَزَهُد" کسی زهد را به خودش بسته در صورتی که زاهد نیست خلاصه چیزی انسان به خودش ببندد واقعیت ندارد نوعاً برای این می آید **يَتَقَرَّوْنَ** یعنی خودشان را قراء معرفی می کنند ولی این قراء حقیقی نیستند **يَتَنَسَكُونَ** خودشان را ناسک و عابد معرفی می کنند ولی ناسک و عابد نیستند **حُدَاثَاءٌ سِيفَهَاءٌ** "حدثاء" جمع حدیث است مثل "ضعفاء" جمع ضعیف تازه به کار افتاده و "سفهاء" جمع سفیه است. این افراد **لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ** این افراد امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند مگر موقعی که برایشان ضرر نداشته باشد اگر ضرر داشته باشد امر به معروف نمی کنند **لَا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيًا عَنْ مُنْكَرٍ إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ** اینها وقتی که امنوا الضرر باشند امر به معروف و نهی از منکر می کنند **يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ وَ الْمَعَاذِيرَ** اینها برای خودشان رخصت هایی می طلبند توجیهاتی می کنند که شانه خالی می کنند از امر به معروف و نهی از منکر. برای خالی کردن شانه یک توجیهاتی می کنند **يَطْلُبُونَ لِأَنْفُسِهِمُ الرُّخَصَ** "رخص" جمع رخصت است مثل "غرف" جمع غرفه و **الْمَعَاذِيرَ** عذرهایی برای خودشان می تراشند که از این کار شانه خالی کنند **يَتَّبِعُونَ**

زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها دنبال لغزشهای علما می روند. یکی از چیزهایی که در آخر الزمان هست و مذمت شده این است که گاهی مردم مسلمان دنبال لغزشهای علما بروند. یک عالمی هست انسان که معصوم که نیست. معصومین افراد معدودی هستند. عالمی هست و صد تا نقطه ی مثبت دارد بالاخره انسان خالی از اشتباه نیست یا یک اشتباهی هم کرده افرادی که این چنین هستند دنبال لغزشهای علما می گردند که آن را بهانه کنند برای کوبیدن اسلام یا برای شانه خالی کردن خودشان از وظیفه ی خودشان. يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها می گردند که زلالت علما را پیدا کنند وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ می گردند دنبال فساد عمل علما يُقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ مَا لَا يَكِلُهُمْ كَلِمًا، يَكَلِمُ یعنی چیزی که به انسان ضرر برساند، زخم برساند. اینها نماز خوب می خوانند و روزه هم بگیرند دنبال چیزهایی می روند که برایشان ضرر نداشته باشد. خیلی از مقدسین، مقدس نماها که امام (رضوان الله تعالی علیه) گاهی یک الفاظ خیلی تندی درباره ی بعضی از مقدسین به کار می برد. چرا برای اینکه گاهی می فرمودند که ضرر اینها به اسلام از ضرر منافقین و کفار هم بیشتر است. چون قیافه ی خیلی حق به جانب دارد مردم به آن ظاهرش جلب توجه می کنند بعد می بیند که به آن اسلام ناب عمل نمی کند و این باعث می شود که بسیاری از مردم هم شانه خالی کنند. بقیه اش برای فردا

اقسام جهاد – جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag.

موضوع: جهاد در بحث اقسام جهاد چهارمین نوعی که مورد بحث واقع شد، جهاد به عنوان امر

ص: ۱۰۷۴

به معروف و نهی از منکر است. گاهی از اوقات امر به معروف یعنی ایجاد معروف، به وجود آوردن معروف یا ازاله ی منکر احتیاج به جهاد و قیام و برخورد شدیدی پیدا می کند. بحث ما اینجاست. چون برای امر کردن به معروف و نهی از منکر مراتبی هست. مرتبه ی اول انکار قلبی است. که انسان قلباً نسبت به آن معصیت متزجر و متنفر باشد. این مرحله ی اول نهی از منکر است. دوم به لسان. با زبانش، آن هم مراتب دارد. از ملایم شروع می شود. نصیحت و ملایمت و بعد بالاخره هر کس است با زبان، شدت پیدا می کند. آن هم به لسان است. اینها در بحث امر به معروف باید بحث شود. سوم به ید. قلباً، لساناً، یداً، با "ید". این هم دو معنا دارد. یکی اینکه انسان خودش، با دست خودش. معروف یعنی هر کار خوب. با دست خودش کسی کتاب می نویسد، یک نوع امر به معروف است. امر در اینجا به معنای آن نیست که دیگری را امر کنیم. یعنی وادار کردن خودمان یا دیگری به انجام معروف. بالاخره بسیاری از معروفها با ید خود شخص انجام می شود. بحثی نداریم. بسیاری از منکرات هم با ید شخص. شما خودتان شخصاً یک نفر شرابی را نابود می کند مثلاً. خوب این یک نوع از بین بردن منکر است. یک معنی ید این است که انسان خودش با دست خودش معروفی را ایجاد کند یا منکری را از بین ببرد. آن هم بحث ما نیست. ید به این معنا محل بحث نیست. ید به معنی اینکه انسان

ص: ۱۰۷۵

با دستش شمشیر بگیرد و قیام کند و جهاد کند. این محل بحث ماست. که بعضی از اوقات امر به معروف و نهی از منکر با جهاد است. شرابخانه ای است که می خواهیم خرابش کنیم. مسلماً برخوردی به وجود خواهد آمد. جرح و قتل به وجود خواهد آمد و هکذا. ما می خواهیم عرض کنیم یک قسم از اقسام جهاد تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیرد. به عبارت روشن تر جهاد برای ازاله ی منکر. می خواهیم که ما جهاد کنیم، با شمشیر قیام کنیم، برخورد کنیم. این برخورد مستلزم جرح و قتل خواهد بود. این یک نوع جهاد است. منتها جهاد برای ازاله ی منکر. در این رابطه ما از روایات استفاده می کنیم. ما کلامان در برابر فقهای بزرگ ما (رضوان الله علیهم) که جهاد را سه قسم کردند، گفتیم نه اقسام فراوان دارد. آنها گفتند یک جهاد برای دعوت به اسلام است که می رسیم. یک جهاد هم جهاد دفاع است، مقداری بحث کردیم باز هم بحث می کنیم. یک جهاد هم جهاد بغاه. با کسانی که در برابر حکومت اسلامی و امام عصر و زمان قیام کنند و آن حکومت را نپذیرند. مثل قاسطین، مارقین، ناکسین. اینها سه قسم گفته بودند. ما گفتیم نه خیر جهاد بر حسب آیات قرآن و روایات اهل بیت: اقسام زیادی پیدا می کند. حالا در آن زمان شاید، زمان اقتضا می کرده که به همین اکتفا کنند و همین را هم کمرنگ اکتفا کنند. اما ما گفتیم که ما به تمام علما وظیفه داریم با نظر بسیار

بسیار تکریم و تجلیل نگاه کنیم. چیزی هم اگر عرض می کنیم. بحث علمی است و در حوزه ی علمیه است و اینهاست. دیروز که راجع به وسائل الشیعه چیزی گفتم، ما که نمی خواهیم نسبت به علما خدای نکرده مطلبی گفته باشیم که بر خلاف مقام شامخ آنها باشد. اما خوب. اینها همان سه قسم را گفته بودند. زمانشان اقتضا می کرده که به همان سه قسم اکتفا کنند، بسیار کمزنگ. ولی خوب وقتی ما با روایات و اخبار و آیات مطلب را حساب می کنیم جهاد خیلی اقسام پیدا می کند. ما یک قسم داریم جهاد برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران. این یک قسم است. قسم دوم جهاد در برابر سلاطین و جباران. مثل قیام سیدالشهداء و امثال آن که موارد فراوان ذکر کردیم. یک قسم این بود. قسم سوم جهاد برای دفع فتنه، که آیات قرآن می گفت و دفع فساد. این سوم بود. اینها را بحث کردیم. چهارم جهادی است برای ازاله ی منکر. برای اجرا و عملی ساختن امر به معروف و نهی از منکر. آن هم با "ید". این مرتبه اش می شود جهاد و به بحث ما مربوط می شود. اما مراتب دیگر امر به معروف بحث آخر. با بحث ما که در جهاد داریم بحث می کنیم مربوط نمی شود. از روایات استفاده می کنیم این نوع جهاد را. این خبر که دیروز مقداری خوانده شد گفتیم که خبر در فروع کافی جلد ۵ صفحه ۵۵. ولیکن در وسائل هم ذکر کرده. منتها قطعه قطعه کرده. یک قطعه اش مثلاً جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳. باب

ص: ۱۰۷۷

۳ از ابواب امر و نهی. قطعه قطعه کرده، یک قطعه اش آنجاست. آن قطعه هم که به بحث ما مربوط است همانجاست. جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۳ باب ۳ از ابواب امر و نهی. وسائل ۲۰ جلدی البته. این خبر این بود که حضرت باقر فرمودند *يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ* از آخر الزمان خبر می دهد. یکی از چیزهایی که در فرهنگ ما بسیار وسیع است، هشدار درباره ی آخر الزمان است. ائمه: برای اینکه مسلمانها، شیعه ها بدانند، مهیا باشند، جریان آخر الزمان چگونه خواهد بود؟! شما باید در آن زمان، چه ها به وجود خواهد آمد و دین خودتان را چگونه نگه دارید و وظیفه ی شما در آن زمان چیه؟! یک وقت من حساب کردم در بحار الانوار ۱۵۳ حدیث در کلمه ی آخر الزمان دارد. اگر کسی واقعاً این احادیث را جمع کند خیلی آموزنده است که در آخر الزمان چه خواهد شد. در ۱۵۳ حدیث کلمه ی آخر الزمان واقع شده. خوب خیلی مطالب هست. خیلی مهم بوده که اینقدر رویش تأکید شده و اهتمام به عمل آمده. گفتیم سند خبر همان طور که عرض کردیم قوی نیست. ولی *عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ يَتَّبِعُ* در وسائل است که "یتبع" اما غلط است. در کافی نسخه صحیح که مراجعه کنید "ینبع" است. یعنی به وجود می آید می جوشد. در آخر الزمان قومی می جوشند، به وجود می آیند *مُرَاءُونَ* ریاکار می شوند. *يَتَقَرَّوْنَ* یعنی قاری قرآن بودن را به خودشان می بندند. از باب تفاعل برای بستن چیزی به خودشان. *وَيَنْتَسِكُونَ* ناسک

بودن و عابد بودن را به خودشان می بندند. حُيْدَتْأُ سَيِّفَهَاءُ تازهِ به وجود آمده اند. و سفیه اند. عقل کامل ندارند. اینها لَّا يُوجِبُونَ أَمْرًا بِمَعْرُوفٍ وَ لَمَّا نَهْيًا عَن مَّنْكَرٍ اینها امر به معروف و نهی از منکر را واجب نمی دانند. إِلَّا إِذَا أَمِنُوا الضَّرَرَ فقط در جایی که ضرر نداشته باشد امر به معروف و نهی از منکر می کنند. يَطْلُبُونَ لِنَفْسِهِمْ الرَّخَصَ وَ الْمَعَاذِيرَ اینها برای خودشان، برای اینکه شانه خالی کنند از انجام این وظیفه. برای خودشان رخصت هایی می تراشند. درست می کنند. توجیه می کنند. برای خودشان عذرها و بهانه هایی را توجیه می کنند و درست می کنند. يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ اینها می افتند دنبال لغزشهای علما. برای خاطر اینکه کارهای خودشان را توجیه کنند. یکی از کارهایشان این است که لغزشهای علما را پیدا می کنند. تا می گوئیم چرا فلان کار را کردی؟ می گوید فلان کس که عالم است هم این کار را کرده. يَتَّبِعُونَ زَلَّاتِ الْعُلَمَاءِ وَ فَسَادَ عَمَلِهِمْ در وسائل هست که "فساد علمهم" ولی نه "فساد عملهم" درست است. يُقْبَلُونَ عَلَى الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ حدیث مشتمل بر انتقاد بسیار شدیدی است. این قبیل افراد به نماز و روزه اقبال می کنند. نماز خیلی سرمایه گذاری لازم ندارد. آب فراوان، وضو می گیری و نماز می خوانی. روزه هم می گیرند. وَ مِمَّا لَمَّا يَكْلِمُهُمْ دُنْيَالِ چیزی هستند که به آنها ضرر نمی رساند. "كَلِمٌ"، "يَكْلِمٌ" یعنی ضرر رساندن و زخم کردن. وَ مِمَّا لَمَّا يَكْلِمُهُمْ فِي نَفْسٍ وَ لَمَّا مَالٍ یعنی چیزی که ضرر مالی برای آنها ندارد. ضرر نفسی

هم ندارد به آن اقبال می کنند. وَ لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ لَرَفَضُوهَا أَكْرَ نَمَازِ ضَرَرِ مِی رَسَانِدِ بَه
 عملهای آنها، به مالشان ضرر می زد یا به بدنشان، همان نماز را هم نمی خواندند. نمازی هم که می خوانند آن جوری است
 که با آن شرایطی است که به آنها ضرر نرساند. وَ لَوْ أَضْرَّتِ الصَّلَاةُ بِسَائِرِ مَا يَعْمَلُونَ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَيْدِيهِمْ لَرَفَضُوهَا كَمَا رَفَضُوا
 أَشْيَاءَ الْفَرَائِضِ وَ أَشْرَفَهَا إِيْنَهَا أَسْمَى الْفَرَائِضِ سَامِي تَرِيْنِ وَ عَالِي تَرِيْنِ فَرَائِضِ رَا تَرَكْ كَرْدِنْدِ. اشرف فرائض را ترك كردند.
 چیه آن اشرف فرائض ها؟ امر به معروف و نهی از منکر. بعد می گوید إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ
 بدانید امر به معروف و نهی از منکر فريضه ی بزرگی است. بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هُنَالِكَ فَرَائِضِ دِيْكَرِ بَه اِيْنِ وَسِيْلَه اِقَامَه مِی شُونْدِ.
 و این قبیل افراد در آخر الزمان به وجود خواهند آمد. هُنَالِكَ يَتِمُّ غَضَبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اِيْنِ چنين كه شد. امر به معروف و نهی
 از منکر ترك شد، غضب پروردگار به وجود می آید. فَيَعْمَهُمْ بِعِقَابِهِ خَدَاوِنْدِ هَمِه رَا، خَشَكْ وَ تَر رَا وَ هَمِه رَا بَا عِقَابِ خُودِش
 عقاب می کند. فَيُهْلِكُ الْمَأْبُرَاتُ فِي دَارِ الْفُجَارِ اِبْرَارِ، خُوبَانِ هَمِ، دَارِ شَدِه دَارِ فُجَارِ دِيْكَرِ. چون همه امر به معروف را ترك
 کردند، منکر را مرتكب می شوند ديگر. پيغمبر در حدیثی فرمودند كه كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَائُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ
 تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ

شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بَكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ
 كَيْفَ بَكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا كَمْ هَمِينَ جُورٌ مِي شُود. مِي فرمايند كه عقاب پروردگار وقتي كه
 عموميت پيدا مي كند ابرار در دار فجار هلاك مي شوند. وَ الصَّغَارُ فِي دَارِ الْكِبَارِ صغار در دار كبار هلاك مي شوند. إِنَّ الْأَمْرَ
 بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جُج الصَّلْحَاءِ فَرِيضَهُ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ هفت چيز ذكر مي كند برايش.
 اول تُقَامُ الْفَرَائِضُ تمام واجبات در سايه ي اين به وجود مي آيند. وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ راهها ي دين و دنيا به اين وسيله امنيت پيدا
 مي كنند. وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ به وسيله ي امر به معروف و نهی از منكر كسبها حلال مي شود و الا حرام مي شود. وَ تَرُدُّ الْمَظَالِمُ
 به اين وسيله حقوق ادا مي شود. وَ تُعْمَرُ الْأَرْضُ به اين وسيله زمين آباد مي شود. وَ يُنْتَصَفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ به اين وسيله از اعداء
 انتقام گرفته مي شود. وَ يَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ كار دنيا و دين منظم مي شود. اين حديث را قطعه قطعه شايد خوانده باشيد در جايي. ولي
 ما همه ي حديث را داريم مي گوييم. حالا چه بايد كرد؟ فَانْكُرُوا بِقُلُوبِكُمْ وَ الْفُظُّوا بِاللِّسَانِ وَ صَبَرُوا بِهَا جِبَاهَهُمْ حضرت مي
 فرمايند حضرت باقر، هم با دل انذار و تنفر داشته باشيد، هم با زبان نهی از منكر كنيد. و بر پيشاني كساني كه مرتكب منكرند
 بكوبيد. "صَكَّ" يعني كوبيدن با شدت. "صَكَّ - يَصْكُ"

مثل مدد- یمد" وَ صِيَكُوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ لَا تَخَافُوا فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً در راه انجام وظیفه از ملامت ملامت کنندگان نترسید. فَإِنْ اتَّعَظُوا وَ إِلَى الْحَقِّ رَجَعُوا اگر مرتکبین منکر و تارکین معروف اگر از شما پذیرفتند موعظه ی شما را، به حق برگشتند، فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِمْ در این صورت هیچ اشکالی نیست و کسی کاری ندارد. آیه ی قرآن إِنَّهَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أَوْلِيَاءَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ این از سوره ی شوری آیه ی ۴۲ است. حالا- باز هم تتمه دارد. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ جهاد کنید. _ ما منظورمان این کلمات است. فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ از این جهت می خوانیم. حدیث دال بر این است که در این راه جهاد کنید. هُنَالِكَ فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ با بدنهای خودتان شمشیر به دست و سلاح و خلاصه باید قیام کنید و جهاد کنید. وَ أَبْغِضُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ در دل که از آنها تنفر دارید ولی با دست جهاد کنید. منتها غَيْرَ طَالِبِينَ سُلْطَانًا برای خدا این کار را بکنید. نه اینکه بخواهید سلطه به وجود بیاورید برای خودتان. وَ لَا بَاغِينَ مَالًا نمی خواهد مال به دست بیاورید. به معنی طلب است در اینجا. وَ لَا مُرِيدِينَ بَظْلَمٍ ظَفَرًا نه اینکه شما بخواهید مثلاً فتح و ظفر برای خودتان بخواهید. نه، کار، کار الهی است و برای خدا. حَتَّى يَفِيئُوا إِلَى أَمْرِ اللَّهِ وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ تا برگردند و اطاعت امر خدا کنند. وَ يَمْضُوا عَلَى طَاعَتِهِ آن وقت تتمه دارد. حدیث را قطعه قطعه خیلی جاها خواندید. قَالَ وَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ صَ أَنِّي

مُعَذِّبٌ مِّنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ خدایوند وحی کرد به شعیب که من صد هزار نفر از قوم تو را هلاک خواهم کرد. أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِّنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِّنْ خِيَارِهِمْ چهل هزار از شرار ولی شصت هزار از اخیار. فَقَالَ ع يَا رَبِّ هَؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ اشرار معلوم است. چهل هزار نفر. فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ اخیار چرا شصت هزار نفر؟! فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي برای خاطر اینکه آنها با اهل معاصی مدافعت کردند. یعنی سست و نرم برخورد کردند و تملق گفتند. إِلَيْهِ دَاهَنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لِيَغْضَبِي این خیر چنان که ملاحظه فرمودید، با انتقاد شدید از کسانی که تارک امر به معروف و نهی از منکر هستند تصریح دارد به اینکه جَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ، وَ صَبُّوا بِهَا جِيَاهَهُمْ. این قبیل تعبیرات که دال است بر اینکه یک نوع جهاد هم این جهاد است. جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف. صاحب جواهر در بحث امر به معروف در جلد ۲۱ صفحه ۳۵۴ تا ۳۵۵ همین خبر را نقل کرده. ملاحظه فرمودید که این خیر دلالت دارد بر جهاد در راه ازاله ی منکر و ایجاد معروف. چند خبر مثل این دارم. آدرس می دهم خودتان مطالعه کنید. یکی باز در باب ۳ از ابواب امر و نهی جلد ۱۱ وسائل صفحه ۴۰۵. از نهج البلاغه نقل می کند. حضرت امیر فرموده است به اینکه وَ مِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ يَدِهِ فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ باز همان سه تا را می گوید. کسی که ترک کند امر به معروف را. نه با قلب

و نه با لسان و نه با ید. این مرده است. اما کسی که هر سه را انجام بدهد هم با قلب و هم با لسان و هم با ید، این افضل و اکمل مراتب را انجام داده. اما بعضی ها فقط قلب است. آنها یک خصلت دارند. دو تایش را ترک کردند. بعضی ها فقط زبان است. آن ید را ندارند. خلاصه این حدیث است که هر سه باید باشد. خبر هشتم از باب سوم از ابواب امر و نهی صفحه ۴۰۵ جلد ۱۱ وسائل. در صفحه ۴۰۶ هم باز حدیثی از نهج البلاغه نقل کرده. حدیث ۹ و ۱۰. دو تا نقل کرده. خوب این قبیل روایات دلالت دارند بر اینکه یک نوع از جهاد، جهاد در راه امر به معروف و نهی از منکر است. آن وقت در اینجا یک بحثهایی به وجود می آید. یکی از بحثهای مهم همین است که در جواهر مطرح کرده. امر به معروف و نهی از منکر با قلب که بر همه لازم است. قلباً متنفر باشند از ترک معروف و ایجاد منکر. خوب معلوم است که این وظیفه ی همه است. دوم اینکه با لسان. قیام کنند و نصیحت و ملایمت و بعد درجه به درجه و خلاصه با لسان هر چه هست. مراتب دارد. اما سوم اینکه با دست اگر بخواهند قیام کنند، برخورد کنند این منجر به این می شود که جرح و قتلی به وجود می آید. آیا اگر جرح و قتل به وجود آمد این را هم در زمان غیبت امام معصوم مجازند. یا مجاز نیستند. اینجا "اختلفوا علی قولین" جواهر

عرض کردم که مطالعه می کنید. در جواهر در صفحه ۳۸۳ جلد ۲۱ بعد از نقل روایات و کلمات که دال بر وجوب بود، بعد از ذکر مراتب که قلب و لسان و اینها بود، بعد که به "ید" آمده این را گفته. لو افتقر إلى الجراح أو القتل اگر امر به معروفی است و محتاج به جرح و قتل است، یک سینمایی ساختند. سینمایی که فیلمهای بد داشت. حالا که الحمدلله دارد خوب می شود. شرابخانه ای درست شده مثلاً، فاحشه خانه ای تأسیس شده، رفتند، قلباً که منجرند، لساناً گفتند و نتیجه نگرفتند، از بین بردنش محتاج به قیام و جهاد است، تا صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ وَ جَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ عملی شود، خوب مسلم است که این طور برخورد قتل دارد. صاحب جواهر عنوان می کند که آیا در زمان غیبت امام این جایز است یا نه؟ ایشان می گوید آنچه که محتاج به جرح و قتل است، هل يجب؟ قیل و القائل السید سید مرتضی، و الشیخ فی التبیان شیخ طوسی در تفسیر تبیان و الحلبي حلبی به ابن ادریس می گوئیم. و الفاضل فی جمله من کتبه علامه و یحیی بن سعید و الشهید فی النکت علی ما حکى عن بعضهم نعم يجب اینها گفتند که واجب است. واجب است ولو اینکه مستلزم جرح و کشتن و اینها باشد. و قیل و القائل الشیخ باز شیخ طوسی. اینجا ایشان نقل کرده در صفحات قبل از شیخ طوسی در نهاییه شیخ طوسی، نقل کرده که نه با دست در زمان غیبت واجب نیست. و الدیلمی و القاضی و فخر الإسلام و الشهید و المقداد

و الکرکی علی ما حکمی عن بعضهم معلوم می شود بعضی کتابها پهلوی صاحب جواهر نبوده. می گوید علی ما حکمی عن بعضهم به واسطه نقل می کند. قیل لا. بنابراین دو قول شد "نعم" و "لا". منتها قیل لا يجوز إلا بإذن الإمام علیه السلام قیل لا إلا باذن امام معصوم. بل فی المسالک هو أشهر لا، أشهر است. بل فی مجمع البرهان و المقدسه الاردیلی هو المشهور بل عن الاقتصاد الظاهر من شیوخنا الإمامیه أن هذا الجنس من الإنکار لا- یكون إلا للأئمه علیهم السلام أو لمن یأذن له الإمام علیه السلام محقق می گوید و هو الأظهر. صاحب جواهر قبول ندارد. حالا بعداً می گویم. می گوید "اظهر" همین است. این جور جهاد در زمان غیبت امام جایز نیست. و هو الأظهر چرا؟ حالا دلیلهایش را ببینید. البته صاحب جواهر بعداً رد خواهد کرد. حالا می بینیم دلیلهای را. اول للأصل شک داریم به اینکه آیا این نوع جهاد در زمان غیبت امام معصوم که خودشان غایبند، اذن خاصی هم به کسی نداده اند، اول اصل است. اصل عدم وجوب. نه واجب نیست. بنشینید و نگاه کنید. واجب نیست. این اصل هم می گوید سالم است از معارضه ی اطلاقات. نگویید اطلاقات امر به معروف. آنها منصرفند به قلب و لسان. در زمان غیبت امام شامل ید نمی شود. اول اصل السالم عن معارضه الإطلاق المنصرف إلى غیر ذلك خصوصاً بعد.. حالا ایشان می گوید که قبلاً خواندیم که امر به معروف و نهی از منکر در جایی است که تأثیر داشته باشد. تأثیر داشته باشد معنایش چیه؟ یعنی شما برای

خاطر اینکه یک نفر شرابخوار شراب نخورد زدید و کشتید. خوب تأثیر چیه؟ تأثیرش می گوید معنایش این است که این را می خواهیم که یک کاری بکنیم که آن منکر ترک شود نه که خودش بمیرد. سالبه به انتفاع موضوع کردید شما. شخصی که یک منکری مرتکب می شد شما می خواستید کاری بکنید که بعد از این آن شخص خودش باشد ولی منکر مرتکب نشود. ولی خودش را کشتید. بله آن هم می گوید که اینجا احتمال تأثیر نیست. قبلاً گفتیم شرطش تأثیر است. و تأثیر در جایی است که خود شخص باشد و متنبه شود و کار را ترک کند. شما شخص را از بین بردید. این دوم. سوم اینکه اگر قرار باشد اینجور باشد فساد و هرج و مرج به وجود می آید. امام که خودشان غایبند و به شخص خاصی اذن نداده اند. اگر به مؤمنین واجب باشد که هر کسی این کار را بکند _ خوب ایشان می گوید، حالا ما نقل می کنیم _ فساد عظیم به وجود می آید. هرج و مرج به وجود می آید. ما می دانیم که در شریعت اسلام هرج و مرج جایز نیست. باید نظام زندگی مردم، فضای زندگی، زندگی باشد آرام، که هرج و مرج نباشد، مرتب باشد، منظم باشد. این هرج و مرج به وجود می آید. خصوصاً ایشان می گوید در این زمان. صاحب جواهر می گوید در زمان ما. اگر در یک زمانی منکر کم باشد نهی کنند به هر شکلی. اما اگر منکر و مرتکبین منکر فراوان باشند، اگر قرار باشد شما چاقو بردارید و شمشیر بردارید و بیفتید

به جان کسانی که مرتکب منکرند. خوب زیادند دیگه. بالاخره آنها هم که آرام نمی نشینند و این باعث می شود که یک هرج و مرجی به وجود می آید. و بالجمله لا- یکا دینکر این مقتضی است که چه باشد؟ فساد نظام است. ادله از طرف "لا" هاست. پس کسی اگر اعا کند که "ما دل علی وجوب امر و نهی" مقتضی این است که هر کسی بتواند قیام کند و برخورد فیزیکی بکند، این دعوا واضحه الفساد است. از طرفی هم می شود کسی بیاید و بگوید این بر پیغمبر واجب بوده. هر چه بر آنها واجب بوده بر ما هم واجب است. ما تاسی به آنها می کنیم. اگر بودند آرام نمی نشستند. ما هم آرام نمی نشینیم. می گوئیم این را هم نمی توان گفت. نمی شود گفت که هر چه بر آنها واجب بوده، بر ما هم واجب است. بنابراین اینها ادله ی آنهاست. حالا باز هم یک چیزی می گوید که در صورتی ضرر رساندن و کشتن بر کسی حرام است که مقصود کشتن باشد. اما اینجا مقصود امر به معروف است. می گوید فرقی نمی کند. بالاخره این نتیجه ی امر به معروف کذایی مستلزم جرح است و قتل است و موجب فساد است و هرج و مرج و اختلال نظام است. این ادله ی آن طرف. خوب اینها را گفته اند که "لا". اما ادله ی این طرف که صاحب جواهر کم کم برمی گردد. خلاصه می رود سراغ ولایت فقیه. بله. اینطور اگر بخواهند مردم آزاد باشند و هر کس هر کس باشد اینطوری است. ولی

ایشان می گوید که ما معتقدیم که فقیه است، قائم مقام امام است، هر کاری که برای امام بوده، بر فقیه هم لازم است که انجام بدهد. این باید تحت برنامه ای باشد که از طرف ولی فقیه تنظیم شود. ان شاء الله فردا عرض می کنیم.

اقسام جهاد – جهاد به عنوان امر به معروف و نهی از منکر کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد صاحب جواهر (رحمه الله علیه) همان طور که دیروز عرض شد در جلد ۲۱ صفحه ۳۸۳ و ۳۸۴. روایاتی که ما خواندیم درباره اینکه امر به معروف و نهی از منکر در یک حدی واجب است که انجام بگیرد. اما در حد اینکه به "ید" که مستلزم جرح و قتل باشد اگر به این حد باشد آیا باز هم اشخاص می توانند انجام دهند؟ یا اگر به این حد رسید این فقط شأن امام معصوم است؟ صاحب جواهر تبعاً للمحقق، الشرایع دو قول نقل کردند یک قول قیل نعم و یک قول هم قیل لا. یک قول این بود که واجب است که صورت بگیرد نهی از منکر و امر به معروف هر چند که معدی به قتل و جرح باشد. قول آخر این بود که لا. و صاحب آن این دو قول را ذکر کردند و ما هم عرض کردیم. در این لا محقق گفتند که و "هو الاظهر". اظهر این است که اگر برسد به حد قتل و جرح این فقط شأن معصوم است و در زمانی که معصوم غایب است فقها چنین کاری نمی توانند انجام دهند. در طرف مقابل روایاتی بود که ما خواندیم که دلالت داشتند که ائمه: ، حضرت باقر خطاب به اشخاص

صُكُّوا بِهَا جِبَاهَهُمْ فَيَجَاهِدُوهُمْ بِأَبْدَانِكُمْ

ص: ۱۰۸۹

که تصریح داشتند بر این که اگر منکری صورت گرفت شما با شدت در برابرش بایستید جهاد کنید. از نهج البلاغه هم نقل شده که حضرت امیر فرمودند که اگر کسی منکری را ببیند با قلبش با لسانش حتی با یدش هر سه را انجام دهد این اکمل است این موضوع است که انجام شده اگر هیچ کدام نشد مَيِّتٌ بَيْنَ الْأَحْيَاءِ. یکی باشد دو تا باشد یکی، دو تا انجام داده فضیلت دارد اما اشرف آن است که هر سه را انجام بدهد. صاحب جواهر بعد از نقل این روایات آمدند گفتند بر اینکه ولی _حالا_ ما داریم مناقشه ایشان را می گوییم_ و لکن من المعلوم این قبیل روایات مربوط به خودشان است که اگر امر به معروف و نهی از منکر کنید معدی شود به قتل و جرح أشار إلى نفسه و من يقوم مقامه من أولاده عليهم السلام ببینیم این کلام درست است یا نه. نوع خبر را که دیروز ما خواندیم و امثال آن که عرض شد. اینجا حضرت اشاره کرده به خودش، یا کسی از اولادش: که قائم مقام خودش باشد و این شامل هر کسی نمی شود. لا- سائر الناس كخطابات الحدود، قتال البغاه، جهاد الكفار، چنان که خطابات حدود، اقامه ی حدود مخصوص خودشان است ایشان می گویند. قتال بغاه مخصوص خودشان است. جهاد كفار مقصود خودشان است. از این جهت جواب می دهد که بنابراین این روایاتی را که شما خواندید و ما عرض کردیم اینها اقتضا نمی کند که امر نهی از منکر تا حد قتل و جرح را مردم واجب باشد که انجام

ص: ۱۰۹۰

دهند؛ نه این اخبار ایشان می گوید که مخصوص ائمه : است. می خواهد مناقشه کند. مناقشاتش را می خواهیم بگوییم حالا ما چه باید بکنیم علی أنه ظاهر فی الجواز دون الوجوب علاوه بر این روایت که ظهور دارد در جواز نه در وجوب. دال است بر اینکه جایز است این کار انجام شود نه اینکه واجب باشد این مناقشات ایشان است عرض ما این است که بعد از اینکه ما ادله داریم که خودشان هم بعدا بر می گردند در اینکه برای اینکه هرج و مرجی نشود فسادى نشود امام معصوم اگر در میان مردم نباشد این شأن فقیه است و باید با برنامه ای که فقیه تنظیم می کند این کار انجام شود. خودشان هم بعدا برگشته و گفته در صفحه ی ۳۸۵ نعم فی جوازہ لئائب الغیبه جایز باشد یک امر به معروف و نهی از منکر اگر معدی به جرح و قتل شد __ گاهی گفتیم می شود بسیاری از جاها مراکز فسادى تأسیس می کنند، با تذکر هم متنبه نمی شوند خوب لازم است که مسلمانها از راه ازاله ی منکر، امر به معروف لازمه است که **جَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ** جهاد باشد، برخورد باشد. البته برخورد هم خالی از جرح و قتل نخواهد بود گاهی از اوقات __ این است که می فرمایند برای کسی که نایب غیبت است مع فرض حصول شرایطه. اگر این طور چیزها یله و رها باشد و هر کسی بتواند انجام دهد بله فسادى، فتنه ای اختلال نظام به وجود می آید. هر کس بخواهد اجازه دهد و یک شمشیری بردارد و بکشد و این طور چیزها،

نمی شود که اینها باید یک برنامه ای داشته باشد. وقتی که با نظر ولی فقیه شد که ادله اقتضا می کند که آنها قائم مقام امام معصومند در زمان غیبت می توانند به همان وظایف عمل کنند. خوب آن فقیه برنامه تنظیم می کند. در تنظیم برنامه شاید تفاوت بین منکرات باشد این یک مطلبی است شاید در مناطق و مراتب باشد مثلاً فرض کنیم شاید در فلان منطقه لازم است در فلان منطقه نه. شاید در فلان زمان لازم است در فلان زمان نه. خلاصه او یک اولویتهایی، یک برنامه ای تنظیم می کند شاید از اشخاص خاصی بله از اشخاص خاصی نه. روی اشخاص ممکن است برنامه باشد روی زمان برنامه باشد روی مکان برنامه باشد در خود منکرات ممکن است تفاوت به وجود بیاورد. خلاصه این این طور می شود که دیگر هرج و مرجی نیست و فساد هم به وجود نمی آید. جهاد لازم نیست همیشه پیروزی باشد. ما مأموریم به وظیفه نه نتیجه. در برابرش سکوت کردن جایز نیست. ما مأموریم به وظیفه ما حتماً قول نمی دهیم که غالب باشیم احدی الحسینین است یا پیروزی است یا شهادت. هر کدام اثر خودش را دارد. شهادت هم اثرگذار است. نعم فی جوازہ لئائب الغیبه. مثلاً در زمان خلفا ابوذر قیام کرد و حضرت امیر هم پشتیبانی کرد خوب آن منجر شد برود به آن بیابان و از گرسنگی هم می میرد این قیام است و مخصوص همین افراد است. بعداً هم می خوانیم قیام ابوذر قیامی بوده در برابر عثمان. حضرت امیر برای خودش لازم نمی دانسته اما از

ابوذر پشتیبانی می کرده. خود ابوذر می گوید که من قیام کردم برای امر به معروف و نهی از منکر. رفت و حضرت امیر هم از او پشتیبانی کرد و در بیابان هم مرد از گرسنگی. نعم فی جوازہ لنائب الغیبه جواز امر به معروف برای نایب غیبت مع فرض حصول شرائطه ما حالا با جواهر کار داریم مع فرض حصول شرائطه أجمع التي منها أمن الضرر و الفتنة و الفساد خود آن فقیه هم که این برنامه را تنظیم می کند باید شرایط داشته باشد. عرض کردم خدمتتان شرایطش این است که فساد نباشد فتنه ای نباشد. بله گاهی فتنه و فساد است. گفتیم که او باید برنامه را تنظیم کند از لحاظ اشخاص، از لحاظ منکرات، از لحاظ زمان، از لحاظ مکان. لعموم و لایته چون ولایت او عمومیت دارد. صاحب جواهر می گوید_ فی جوازہ لنائب الغیبه قوه بله قوت دارد. البته باید معلوم شود به اینکه در این طور جریانها بالاخره جهاد است و جهاد هم که خالی از کشته شدن و شهادت نیست. در زمان ناصر الدین شاه در جریان تحریم تنباکو خیلی ها کشته شدند. میرزای شیرازی از نجف حکم صادر کرده، در تهران میرزا حسن آشتیانی قیام کرده برای خاطر همین موضوع تحریم تنباکو. عده زیادی هم کشته شدند. مگر به این زودی ناصرالدین شاه ها حاضر می شوند به اینکه قبول کنند ولی باید قبولاند. خوب در برخوردها خوب کشته شدند قوه، خصوصا مع القول بجواز إقامه الحدود له اگر قائل باشیم که این فقیه که بعدا هم می گوئیم که اقامه حدود هم برایش جایز است این

جهاد هم برایش جایز است. منتها اینها چون زمان خودشان را در نظر گرفته اند و این کان ذلک فرض نادر فقیه بتواند این کار را با تنظیم برنامه ای انجام دهد فسادى هم به وجود نیاید این فرض نادر است. بل معدوم فی مثل هذا الزمان. اینها در زمانی بودند که در برابر سلاطین مستبد و فرمانروایان دیکتاتور برایشان خیلی مشکل بود این کار را انجام دهند. آنها نمی گذاشتند. این است که می گوید مثل ذلک الزمان، زمان صاحب جواهر. زمان ما الحمد لله این کارها خوب شده ولی در عین حال بحث این است. ما می خواهیم بگوییم فی الجمله یکی از موارد جهاد ازاله ی منکر و امر به معروف است البته این هم باید یک برنامه ای داشته باشد چنانکه اگر امام معصوم باشد در ید اوست نباشد با فقهاست. اما حرفهایی که دیروز از صاحب جواهر نقل کردم فکر کنم لازم نباشد که بگوییم. مثلاً یکی از حرفهایشان این بود که تمسک کردن به اصل، اصل عدم وجوب. تمسک به اصل در جایی است که ما دلیل نداشته باشیم. دلیل ما دو قسمت است یک قسمت ادله ی داله ی بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر. دوم ادله ی ولایت فقیه است. اینها ادله اند اقتضا می کنند به اینکه جلو منکرات را قیام کنند و بگیرند در جایی که دلیل داشته باشیم تمسک به اصل {صحیح نیست}. یکی حرفش این بود که اگر ما بخواهیم بکشیم آن مرتکب منکر را اینجا آن موضوع از بین می رود چون منظور ما این بود که مرتکب منکر را

نهی کنیم تا منکر را انجام ندهد و متنبه شود. اگر بکشیم خودش از بین رفته. جوابش این است که آن خودش از بین برود عبرت برای دیگران است این لازم نیست که خود شخص مرتکب منکر را زنده نگه داریم و وادار کنیم که منکر را ترک کند. نه گاهی باید او را بکشیم ولی کشتن او چه می شود؟ برای دیگران عبرت حاصل می شود. بنابراین بدانند که در مملکت، در ید والی فقیه قوانینی است، ضوابطی است گاهی منجر می شود به این که مرتکب منکر کشته شود. که اگر او کشته شود برای دیگران عبرتی حاصل می شود. سایر جهادها هم همین طور است. عبرتی حاصل می شود برای دیگران که دیگر آن منکر را مرتکب نشوند. خلاصه آن وجوهی که دیروز عرض شد بنده آن را ناتمام می دانم دیگه نمی خواهیم همه اش را عرض کنیم. خوب این یک مطلب درباره مسئله دیروزی بود. مطلب دیگر اینکه صاحب جواهر بالاخره در صفحات بعد در صفحه ۳۹۴ ایشان در مقابل محقق که تردید داشته در برابر اینکه قیام برای ازاله ی منکر و "و هو الاظهر" و... ایشان آمده به میدان که ولایت فقیه را ثابت کند. یکی از بحثهای مهم جواهر برای اثبات ولایت فقیه اینجاست می گوید فمن الغریب بعد ذلک ظهور التوقف فیه من المصنف خیلی عجیب است که محقق توقف کرده سیما بعد وضوح دلیله چند تا دلیل ذکر می کند برای اثبات ولایت فقیه. اول مقبوله ی عمر بن حنظله. ائمه : سعی می کردند که شیعه استقلال خودش، کیان خودش را در برابر سنی ها

حفظ کند. تسنن که غلبه داشت از لحاظ کمیت و زیاد بودند. سلطنت هم در دست بنی امیه و بنی عباس که اینها مذهب تسنن را تقویت می کردند. امام صادق مخصوصا که تمکن بیشتر به وجود آمد سعی کردند که شیعه استقلال خودش را حفظ کند و شیعه ذوب نشود در اهل تسنن. این کلمه ذوب که می گویم الان هم در بحث تقریب مذاهب که البته یک مرکزی است و در ایران هم مرکزی دارد و بحثهای فراوانی انجام می شود و چاپ می شود به عنوان تقریب مذاهب. که سعی می شود به اینکه مذاهب را به همدیگر نزدیک کنند تا درگیری بین شیعه و سنی به وجود نیاید که دشمن از آن سوء استفاده کند. یکی از عباراتشان این است که ما نمی خواهیم که مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای خاطر اینکه اگر بگوییم که شما بیاید شیعه شوید آنها عقب نشینی می کنند به شیعه هم بگوییم بیا سنی باش این هم که نمی شود. این است که تأکید می کنند که ما نمی خواهیم مذهبی در مذهبی ذوب شود. برای تقریب می خواهیم بگوییم. یعنی با همدیگر انس و الفت داشته باشیم روی مشترکاتمان کار بکنیم و نرویم فقط سراغ اختلافات تا این که درگیری به وجود بیاید و دشمن تسلط پیدا کند. خلاصه ائمه : سعی می کردند شیعه در سنی ذوب نشود. استقلال خودش، کیان خودش را حفظ کند. اینجا چند تا روایت است که عرض می کنم. اول مقبوله ی عمر بن حنظله است که این در وسائل الشیعه باب یازدهم از ابواب صفات قاضی

حدیث اول باب است. صفحه ۹۹ از جلد ۱۸ و سائل ۲۰ جلدی. آنجا از امام صادق سؤال می کند عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مُنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا بِهِ أَهْلُ تَسَنُّنٍ. حضرت فرمودند با شدت: کسی که بخواهد به قضات اهل سنت مراجعه کند تَحَاكَمَ إِلَى طَاغُوتٍ به طاغوت مراجعه کرده. وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ بِهَا مِرَاجَعَهُ نَكِنِيدُ فِي قَضَاوَتِ خُودَتَانِ. گفت پس كَيْفَ يَصْدِغَانِ چه کار کنند؟ قَالَ أَنْظِرُوا إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا وَ إِنْ حَكَمَ كُنْتُمْ قَبُولُ نَكِنِيدُ بِحُكْمِ اللَّهِ اِشْتِخَفَّ وَ عَلَيْنَا رُدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ خِيَلِي بِاَشَدَّتِ اِمَامٌ صَادِقٌ فَرَمُودُنْدُ كِهْ بِه قَضَاتِ جُورِ مِرَاجَعَهُ نَكِنِيدُ، اِنها طاغوتند. اين حدیث بحث شده كه آيا اين فقط در قضاوت می خواهد ارجاع کند به فقهای شیعه. گفتند نه. امام (رضوان الله علیه) هم در بحثهای خودشان دارند كه نه، حكومت ولایت فقیه. برای اینکه آن وقتها قضاوت خیلی تسلط داشتند، نفوذ داشتند. قاضی حكم می كرد، حكم خودش را اجرا می كرد. در خیلی جاها به قضاوت كه در هر شهر منصوب بود مراجعه می شد. امام می خواهد بگوید كه به آنها مراجعه نكنید. مراجعه كنید به فقهای شیعیان ما. معنایش این است كه همان كار را كه آنها می كنند ما همان حكمت و قدرت را برای قضاوت شیعه، فقهای شیعه اصلاً قاضی هم نه عَرَفَ حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا برای فقها. بنابراین یکی از ادله ای كه صاحب جواهر می گوید

مقبوله عمر بن حنظله است. در وسائل، باب یازده از ابواب صفات قاضی حدیث ۹۹ از جلد ۱۸ و سائل ۲۰ جلدی. دوم مقبول ابی خدیجه ایّاکم أَنْ يُحَاكِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً إِلَى أَهْلِ الْجَوْرِ وَ لَكِنْ أَنْظِرُوا إِلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ يَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَائِنَا فَاجْعَلُوهُ بَيْنَكُمْ فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِياً فَتَحَاكَمُوا إِلَيْهِ این هم مقبوله ی ابی خدیجه است که در وسائل، باب اول از ابواب صفات قاضی حدیث ششم، صفحه ۱۰۰. سوم قول صاحب الزمان (روحی له الفداء و عجل الله فرجه) فِي التَّوْقِيعِ الْمَنْقُولِ مِنْهُ وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاهِ حَيْدِثْنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ و سائل باب ۱۱ از ابواب صفات قاضی حدیث دهم صفحه ۱۰۱ جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی. صاحب جواهر می گوید در بعضی کتابها است که به جای "انهم حجتي"، "انهم خلیفتی علیکم". اینجا هم ایشان می فرمایند که اینجا وقتی که حوادث را مراجعه می کنید. حوادث یعنی تمام پیشامدهایی که برای شما پیش می آید به فقها مراجعه کنید. خلاصه می خواهد بگوید به اینکه این "اشد ظهوراً" در هر کاری که امام انجام می داده همین کار را مراجعه کنید به فقهای خودتان. از این سه تا می خواهد استفاده کند اینجا این را هم می گوید یا داؤدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ خلیفه اگر باشد، داود که خلیفه بود "فی الارض" تمام جریانات امور، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، همه چیز انجام می داد. همه ی اینها مراجعه می شود به فقیه در زمان غیبت. این را مطالعه می کنید. با این شدت ایشان می فرماید.

بنده هم در کتاب اجتهاد و تقلید که ذکر کردم، چیزهای دیگر هم هست. اینجا ایشان می رود سراغ روایات، روایاتی که انهم کانبیاء بنی اسرائیل روایت داریم که انهم ورثه الانبیاء، انهم لولا هم عرف حق من الباطل، قول حضرت امیر اللّهمّ إنک قلت لنبیک صلواتک علیه و آله فیما أخبر به: من عطل حدا من حدودی فقد عاندنی و طلب بذلک مصادتی از اینها. اینها دلالت دارند که در کل زمان حتی می گوید اجماع هم بقسمیه هست بر اینکه اینها اختصاص ندارد به ائمه: و فقیه می تواند که اینها را انجام دهد. خلاصه ایشان منظورشان این است که جهاد برای ازاله ی منکر باید زیر نظر فقیه باشد. فقیه هم ولایت دارد. با برنامه هایی که فقیه تنظیم می کند این کار باید انجام شود. بعد کلماتی نقل می کند که، حالا یک وقتی هم ما درباره ی ولایت فقیه بحث کردیم، که الان نمی خواهیم خیلی وارد آنجا شویم. کلام جواهر را می خواهم عرض کنم. صاحب جواهر بعد از نقل همه اینها می گوید فمن الغریب وسوسه بعض الناس فی ذلک بعضیها در ولایت فقیه وسوسه دارند. بل کأنه ما ذاق من طعم الفقه شیئا کسی که وسوسه داشته باشد، از طعم فقه چیزی نچشیده. و لا فهم من لحن قولهم و رموزهم أمرا از لحن قولشان هم و رموز ائمه: چیزی نفهمیدند. و لا تأمل المراد من قولهم إنی جعلته علیکم حاکما و قاضیا و حجه و خلیفه و نحو ذلک می گوید از اینجا معلوم می شود که در زمان غیبت شیعه باید به فقها مراجعه

کند. فقها برنامه‌ی کل زندگی را تنظیم کنند و عمل کنید. منتها صاحب جواهر یک تردیدی می‌کند ببینیم این تردید چطور است. دقت فرمایید. نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور ائمه: اجازه نداده اند به بعضی از امور در زمان غیبت. یعلمون عدم حاجتهم إليها ائمه: می‌دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند، اذن ندادند. آن چیزها: کجهداد الدعوه یکی جهاد دعوه المحتاج إلى سلطان و جیوش و أمراء اگر بخواهیم ما دشمنان اسلام و کفار را به اسلام دعوت کنیم، جیوش می‌خواهد، یعنی لشکر می‌خواهد. لشکر هم مقدمات و تجهیزات لازم دارد. امرال لازم دارد. مما یعلمون قصور الید فیها عن ذلک و ائمه: می‌دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی‌توانند تجهیز لشکر بکنند و مقدمات فراهم کنند. از این جهت می‌گوید که اینها را ائمه: اجازه ندادند. می‌خوانیم که آیا درست است اینها، ماقبول کنیم؟ در زمان غیبت اجازه ندادند که فقها لشکر درست کنند، سپاه درست کنند، مقدماتی، صنایع نظامی و دفاعی، از این قبیل چیزها. چرا؟ چون می‌دانستند که فقها به اینها محتاج نیستند. حالا نکته بعدش. فقها به اینها محتاج نیستند، چون قصوریت دارند، اگر اینها تحقق پیدا کند، خود امام زمان می‌آید. پس اینها نیست و نباید باشد. یعنی اینها اجازه ندادند، حالا نمی‌گوییم که نباید، اجازه ندادند برای درست کردن اینها. زیرا اگر اینها ممکن بود، خود امام زمان می‌آمد. و إلا لظهرت دولة الحق اگر اینها درست شود، قدرت داشته باشند بر تهیه‌ی جیوش و امراء،

دولت حق ظاهر می شود. کما أوماً إليه الصادق علیه السلام بقوله امام صادق این طور فرمودند: لو أن لی عدد هذه الشویهات و کانت أربعین لخرجت امام صادق فرمودند که اگر من به تعداد این، شویهات تصغیر شاه است، یعنی اگر به تعداد این گوسفندها طرفدار داشتم، قیام می کردم. و شمردیم گوسفندها چهل تا بیشتر نبودند. بنابراین دلالت بر اینکه ائمه:، علت اینکه غیبت کرده امام زمان این بوده که یار و یاور و طرفدار نداشته. و اگر یار و یاور و طرفدار می داشت، غایب نمی شد. غایب هم شده، ظاهر می شد. بنابراین فقها هم در زمان غیبت اذن ندادند که اینها را درست کنند. چون گفتند اگر اینها باشد، امام ظهور می کند. حالا- نظر شما چیه در این عبارت. به نظر بنده این است که اینها یک زمان خاصی بوده که آن زمان خاص اقتضا کرده که این طور فکر کنند. یعنی فکر نمی کردند واقعاً. ولی زمان ما واقعاً یک زمان خاصی است. فکر نمی کردند که یک زمانی باشد که یک فقیهی بیاید و قدرتی پیدا کند و بتواند که تجهیز قوا کند و لشکری درست کند، سپاهی درست کند، ارتشی درست کند و بسیجی درست کند و صنایع نظامی و دفاعی و موشک و امثال اینها به اندازه ای قوی باشد فکر نمی کردند. این است که رفته سراغ این روایت که امام صادق فرمودند اگر من به اندازه چهل نفر طرفدار داشتم، من خودم قیام می کردم. پس نبوده، چون نیست و این نیست، نیست، فراهم نخواهد شد تا زمانی که امام عصر بیاید.

این طور فکر می کردند. می خواهیم ببینیم این فکر چطور است؟! البته این حرف آخر ایشان، بنده هر چه گشتم که این روایت را پیدا کنم که عدد هذه الشویهات عدد چهل تا گوسفند. این روایت را من پیدا نکردم، شویهات. ما داریم درباره ی، یک وقتی خواندم که سدید صیرفی گفت امام صادق گفتند که چرا قیام نمی کنی؟ خیلی هم با شدت فرمودند من ندارم کسی را. گفتم نه، خیلی شیعه و طرفدار زیاد دارید. حضرت فرمودند اگر داشتم که، حضرت امیرالمؤمنین هم نداشت که اون جور شد. من هم ندارم. گفتم نه خیر، صد هزار. گفت صد هزار. بله دویست هزار، بیشتر از این. نصف دنیا طرفدار شما هستند حضرت ساکت شد. بعد از چند دقیقه فرمودند که حاضری برویم چند دقیقه قدم بزنیم بیرون شهر. گفتم بله. حضرت فرمودند حماری آوردند و بغلی و اینها را زین کردند و من سوار حمار شدم و حضرت سوار بغل شدند. یک مقدار رفتیم و از شهر خارج شدیم. یک مقدار که رفتیم رسیدیم به یک جایی. حضرت فرمودند اینجا پایین بیایم و دو رکعت نماز بخوانیم. نماز خواندیم. نگاه کردم دیدم که یک غلامی، جوانی آنجا دارد، "اینجا جءاء است. جءاء جمع جدی است و جدی به معنی بز است." غلامی دارد بزهایی را می چراند. وَاللّٰهُ يٰٰ سَدِيْرُ لَوْ كَانَ لِيْ شَيْعَةٌ بَعْدَ هٰذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُوْدُ اِغْرًا اِنْ بَرَّغَالَهُ هَا شَيْعَةٌ دَاشْتُمْ هَرَكْز نَمِي نَشْسْتُمْ وَ قِيَام مِي كَرْدُمْ. وَ نَزَلْنَا وَ صَيَّلْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلٰى الْجِدَاءِ سَدِيْر نَگَاة كَرْد بَه آن

بزغاله ها فَعِيدَتْهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةَ عَشَرَ هَفْدَه تا. این کافی جلد دوم اصول کافی صفحه ۲۴۲، بحار الانوار جلد چهل و هفتم صفحه ۲۷۲. این هست. آن جریان آن شخص سهل بن حسن خراسانی آمد و به حضرت صادق فرمود که خراسان همه تابع شما هستند. فرمودند بنشین. نشست و گفت به آن کنیز که تنور را روشن کند و روشن کرد و بعد هم به سهل بن حسن گفت که برو داخل تنور، رفت. بعد هارون مکی آمد در همین حال "در آخر سفینه البحار هم در ماده ی تنور و سجره نوشته این را" به هارون مکی گفت که برو داخل تنور. رفت تو تنور. حضرت خیلی با این صحبت کرد برای خراسانی. وقتی که زیاد صحبت کرد بعد گفت که من چند نفر مثل این هارون مکی دارم که تنور برود؟ گفت یک نفر هم نداری. حضرت رفت و دید صحیح و سالم بین تنور است و بعد آوردش بیرون. اینها را ما داریم. خوب وقت هم تموم شد و بقیه بحث هم ان شاء الله برای فردا.

ولایت فقیه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: ولایت فقیه صاحب جواهر (رحمه الله علیه) در خلال کلماتی که به عرض رسید پافشاری کردند برای اثبات ولایت فقیه. یکی از موضوعاتی که در جای جای جواهر عنوان شده همین مطلب است. صاحب جواهر از جمله فقهای است که قائل است به اینکه فقیه در زمان غیبت ولایتی دارد. همان ولایت مطلقه ای که ما قائل هستیم. اخیراً کتابهایی چاپ شده در حوزه که اینها مطالعه اش برای ما بسیار لازم است. اندیشه ی سیاسی محقق، اندیشه ی سیاسی

ص: ۱۱۰۳

خواجه نصیر، اندیشه ی سیاسی شیخ طوسی، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر و شاید چهل-پنجاه تا باشد. آنچه من دیدم و دارم و تا حدی مطالعه کرده ام. تا چهل-پنجاه تا از این کتابها در حوزه چاپ شده. یعنی افرادی در حوزه ی قم با مراجعه به کلمات فقها، اندیشه ی سیاسی این فقها را استخراج کرده اند. که این خیلی مهم است که فقهای ما، فقهای شیعه در طول تاریخ اندیشه ی سیاسی آنها به چه سبکی و به چه شکلی بوده. از جمله کتابها، اندیشه ی سیاسی صاحب جواهر است. صاحب جواهر از جمله کسانی است که اندیشه ی سیاسی بالایی دارد. و معتقد است به ولایت فقیه به همان شرح و بسطی که ما عرض کردیم. اما چند سطری عبارت فرمودند در آخر کلامشان که ما به آن اشکال داریم. بعضی رفقای محترم می گویند که شما نظر خودتان را روشن بگویید. خوب ما روشن می گوئیم. در خلال کلمات نظر ما معلوم می شود. البته کتاب جهاد مثل کتابهای دیگر نیست. آن طور که ما بحث می کنیم. کتاب صلاه و طهارت، یک جا را باز می کنیم و مطالعه می کنیم. این مطالبی که ما می گوئیم در هیچ کتاب فقهی وجود ندارد به این سبک. ما همه اینها را با توجه به آیات قرآن و روایات و تاریخ معتبر تا حالا به این سبک بحث کردیم. صاحب جواهر مطالبی فرمودند ولی در آخر در صفحه ۳۹۷ جلد ۲۱ در بحث ولایت فقیه فرمودند نعم لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه بله می گوید ائمه: در زمان غیبت،

ص: ۱۱۰۴

غیبت به کسر غین. به معنی همان غیبت که حرام است. اما "غیبه" را باید به فتح غین در اینجا بخوانیم. لم یأذنوا لهم فی زمن الغیبه ببعض الأمور ائمه: به بعضی از کارها اذن نداده اند. کدام کار؟ الی تعلمون عدم حاجتهم إلیها که ائمه: می دانستند که فقها در زمان غیبت به آن محتاج نیستند. کجهدالدعوه مثل جهادی که دعوت کنیم کفار را به اسلام. به آن می گویند جهاد ابتدایی. کجهدالدعوه المحتاج إلی سلطان و جیوش احتیاج دارد به سلطنت. سلطان گاهی به معنی مصدر می آید. گاهی به معنی سلطان، آن شخص متصف به سلطان که تقریباً صفت مشبهه باشد. مثلاً قرآن یأْتِنِنِ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ یعنی دلیل مبین. گاهی سلطان به معنی دلیل است و قانون است. گاهی به معنی شخص است. اینجا همان قانون است. یعنی تسلط. معنی مصدری دارد. تسلط و جیوش و أمراء و نحو ذلك مما يعلمون قصور الید فیها عن ذلك که ائمه: می دانستند که فقها قصوریت دارند و نمی توانند لشکر فراهم کنند. و إلا لظهرت دوله الحق اگر قدرت داشتند برای تعبیه ی جیوش و فراهم کردن لشکر، دولت حق ظاهر می شد. كما أوماً إلیه الصادق علیه السلام حضرت صادق به این مطلب اشاره کرده اند لو أن لی عدد هذه الشویهات اگر من به تعداد این گوسفندها کمک داشتم و کانت أربعین و ایشان می گوید حالا که چهل تا گوسفند بیشتر نبود. لخرجت انتهى کلامه. این چند سطر را نوشتیم که امروز با توفیق پروردگار درباره ی این چند سطر بحث کنیم. حضرت

امیر ۲۵

ص: ۱۱۰۵

سال خانه نشین شد، چون قدرت نبود. بعد قدرت به دست آورد. بنده اینجا نوشته ام و فی کلامه هذا وجوه من النظر در این چند سطر که خواندیم چند تا اشکال به نظرم می رسد. اشکال را ما می گوئیم. به نظرمان می رسد و می گوئیم. رسم بحث این است. اول. چند جا که خواندیم، این را هم بگوئیم بعد برویم سراغ کلام ایشان. صاحب جواهر در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵. باور کنید من در این بحث شاید صد دفعه جواهر را ورق زده ام و مطالعه کردم که ببینیم که چه می گویند. در جلد ۲۱ صفحه ۱۴ تا ۱۵ چند جا می گوید که جهاد لازم است. یکی آنجا که جهاد، جهاد دفاع باشد. اگر عدوی حمله کند، هجوم کند یخشی منه علی بیضه الإسلام که ترس است به اینکه مراکز اسلام را نابود کند. او یرید الاستیلاء علی بلادهم یا می خواهد مسلط شود بر شهرهای مسلمانها. اینجا خوب جهاد دفاعی است. این را همه لازم می دانند. ایشان می گوید در اینجا لازم است جهاد. شرط نیست حضور امام، منصوب امام، اذن امام، لازم نیست. و ایشان اینجا سعی می کند که این را تحت ادله ی جهاد مندرج کند. چون جهاد یک آثار دارد. شهیدش مثلاً لا یغسل و لا یکفن آثار زیادی جهاد دارد. در موضع اسیرها یک حکمی دارد. در موضع مهاده و صلح یک حکم دارد. خلاصه آنجا سعی کرده که این جهاد که دفاع است تحت ادله ی جهاد این را مندرج کند. شبهه از این جهت است که امامی حضور ندارد.

منصوبش هم حضور ندارد. خود مسلمانها به واسطه ی ارتکازشان، تشرعشان، تدین خودشان قیام کردند برای دفع عدو. این یک جاست که جهاد را لازم می دانند. در صفحه ۱۴ تا ۱۵. در صفحه ۱۱ بحث جهاد ابتدایی است. که مسلمانها حرکت کنند و کفار را دعوت به اسلام کنند. در صفحه ۱۱ جلد ۲۱ بعد از نقل کلمات فقها و من جملهتم محقق بحث کردند که نقل کرد که جهاد ابتدایی مشروط به وجود امام است. یا منصوب خاص امام. ابتدایی. روایاتی هم ذکر کرده که این روایات را ما خواندیم. در باب ۱۲ از ابواب جهاد عدو است. روایات می گفتند لا- جهاد الا باذن الامام العادل به امام عادل و از این قبیل تعبیرات داشتند. بعداً آمده که کلمات فقها را ذکر کرده. روایات را گفته. می گوید مقتضاهای یعنی مقتضای این روایات کصریح الفتاوی عدم مشروعیه الجهاد مع الجائر و غیره جهاد ابتدایی مشروعیت ندارد. مقتضای این روایات و این کلمات این است. یادتان باشد ما از یک نفر نقل اجماع کردیم که در زمان غیبت اصلاً جهاد نیست. آن که بود؟ یادتان هست گفتیم که بسیار صریح این مطلب را می گوید. صاحب ریاض داشتند صریحاً که در زمان غیبت امام عصر اصلاً جهاد جایز نیست. مشروع نیست و جایز نیست. شیخ طوسی هم در مبسوط این چنین عبارتی دارد. این عبارتها را ایشان نقل کرده. در صفحه ۱۳ تا ۱۴ آمده. از ۱۱ شروع می شود تا ۱۳ و ۱۴. بلکه می گوید در مسالک هست که اصلاً اکتفا به نایب غیبت نمی شود کرد. صریحاً. نایب غیبت نمی

ص: ۱۱۰۷

تواند که جهاد ابتدایی را اصلاً انجام دهد. نباید انجام دهد. فلا يجوز له تولیه اصلاً نباید مباشرت کند بر انجام جهاد ابتدایی. بل فی الریاض نفی علم الخلاف فیه در ریاض گفته لا أعلم خلافا در زمان غیبت جهاد برای دعوت به اسلام مشروعیت ندارد. صاحب جواهر بعد از نقل این حرفها می گوید که ظاهر این کلمات اجماع است. می گوید لکن إن تم الإجماع که ما گفتیم که اجماع تمام نیست. شیخ مفید اینها مخالف بودند. و إلا أمکن المناقشه فیه و الا این درست نیست. چرا؟ بعموم ولایه الفقیه ادله ی ولایت فقیه می گوید که فقیه قائم مقام امام است در همه چیز. همانطور که خود امام در جهاد ابتدایی اقدام می کند، فقیه هم می تواند اقدام کند. صاحب جواهر عقیده اش این است. می گوید و إلا أمکن المناقشه فیه ادله ی ولایت فقیه شامل زمان غیبت هم هست. المعتضده بعموم أدله الجهاد، فترجح علی غیرها ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه جانشین امام و پیغمبر است. کل آن چیزهایی که پیغمبر و امام انجام می دادند. از جمله این چیزها جهاد ابتدایی است. پس ایشان استناداً به ولایت فقیه معتقد است که جهاد ابتدایی را هم فقیه می تواند انجام دهد و باید انجام دهد. این چیزها اگر جایز باشد، واجب می شود. واجب است که انجام دهد. این عبارتهای صاحب جواهر است. که خلاصه ایشان اینقدر در ولایت فقیه اصرار و پافشاری دارد. ولی در اینجا این چند سطری که اول بحث خواندم خیلی به نظرم آمد که از چند جهت اشکال دارد. اول نوشته

ام که عموم ادله ی فقیه کما اعترف به و استدلال بمقبوله ی عمر بن حنظله و ابی خدیجه و التوقیع الشریف خواندیم. ایشان در بحث دیروز، پیروزمان استدلال کردند صاحب جواهر به ادله ی به عموم ولایت فقیه. استدلال کردند به مقبوله ی عمر بن حنظله. مقبوله ی ابی خدیجه، توقیع شریف حضرت صاحب العصر به اینها. خودش به اینها استدلال می کند. استدلال کرده به ولایت فقیه به اینها. الان هم خواندم که گفته جهاد ابتدایی هم مشمول همان ادله است. وقتی که ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که فقیه قائم مقام امام و پیغمبر باشد. برای خود امام و پیغمبر تعبیه ی جیوش، فراهم کردن لشکر لازم بود دیگه. آن وقت چطور می شود که ایشان از طرفی می گوید که ولایت فقیه عام است. از طرفی می گوید لم یأذنوا لشکر درست کند. خوب اینها اصلاً با یکدیگر نمی سازد. اگر واقعاً ادله ی ولایت فقیه اقتضا می کند که ولی فقیه، فقیه قائم مقام امام و پیغمبر باشد. چطور که آنها خودشان در برابر دشمن لشکر و تجهیزات فراهم می کردند، باید فقیه هم فراهم کند. این دو تا با هم منافات دارد. ولایت فقیه را بگوید قبول می کنیم. ولی لم یأذنوا ولی اذن نمی دهد. اگر فقیه ولایت دارد. خوب ولایت فقیه برایش اذن است. قائم مقام پیغمبر و امام است. وقتی که قائم مقام پیغمبر و امام است. ادله ی جهاد هم شامل اینجا می شود. "جاهدوا" داریم "اعدوا لهم" داریم. اینها همه را داریم. چنانکه خود پیغمبر و امام "اعدوا لهم" و تجهیزات و

سپاه و لشکر فقیه هم باید همین کار را بکنند. این با "لم یأذنوا" نمی سازد. از یک طرف گفته ولایت فقیه به این عمومیت قبول می کند به همان ادله، از یک طرف می گوید "لم یأذنوا" در زمان غیبت لشکر در ست کنند. این دو تا با هم نمی سازد. برای عموم ادله فقیه، علیه ولایت فقیه کما اعترف به. استدلال کرده به آنها. علاوه بر اینکه گفته جهاد ابتدایی هم برای فقیه لازم است و می تواند انجام دهد، آن وقت این دیگه لایتم الا به تعبیه ی جیوش. لشکر درست کند. ادله ی جهاد عمومها. "اعدوا لهم" اینها اقتضا می کند به اینکه جیوشی و لشکری فراهم شود، تهیه شود. هر چه که جهاد به آن محتاج است به آن فراهم شود. پس استدلال کرد به ولایت فقیه در صفحه ۳۹۵ تا ۳۹۶ به احادیث. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیا مگر چه می کردند. علما ورثه ی انبیا هستند. انبیا لشکر فراهم می کردند. با دشمن می جنگیدند. خوب علما هم باید همین کار را بکنند. "لم یأذنوا" چه معنا دارد. از طرفی استدلال به این ادله برای عموم ولایت فقیه. از طرفی اینجا می گویند که لم یأذنوا لشیعتهم یعنی چه؟! ما که نمی فهمیم. بله این با آن جور در نمی آید. این یک مطلب. دوم فإنا و لو قلنا به اینکه جهاد ابتدایی واجب نیست بر فقها. اما حفظ حوزه ی اسلام، بالاخره ولی کسی است که حوزه ی تشیع را حفظ کند. و حفظ حوزه ی تشیع در هر زمان محتاج به لشکر است و سپاه

است و تجهیزات رزمی است. حالا جهاد ابتدایی هم قائل نباشد بالاخره این ولی هست یا نه؟! ولایت دارد یا نه؟! معنی ولایت چیه؟ معنی ولایت این است که حوزه ی اسلام، حوزه ی تشیع را با قدرت حفظ کند در برابر دشمنان. و حفظ چنین قدرت در برابر دشمنان نیاز دارد به لشکر درست کردن و تعیبه جیوش و اینها. "لم یأذنوا" معنا ندارد. اشکال دوم فانا و لو قلنا بعدم وجوب جهاد ابتدایی بر فقها ولی حفظ حوزه ی اسلام مع وجود اعداء لهم فی کل زمان یحتاج الی تعیبه الجیوش و تحصیل مقدمات الجهاد. این هم اشکال دوم ما به ایشان. سوم در صفحه ۳۹۷ که خواندیم می گوید: _ این را ما نخواندیم ولی حالا من می خواهم عرض کنم. _ جزء استدلالهای صاحب جواهر بود. و کفی بالتوقیع الذی جاء للمفید من الناحیه المقدسه برای ولایت فقیه آن توقیع که از امام عصر برای شیخ مفید آمد ایشان می گویند کافی است. ایشان می گوید در آن تمجیدی است، تعظیمی است. لو لا- عموم الولا-یه لبقی کثیر من الأمور المتعلقه بشیعتهم معطله می گوید اگر ولایت فقیه نباشد تمام کارها، بیشتر کارهایی که متعلق به حفظ حوزه ی تشیع و کیان تشیع است، معطل می ماند. حالا به توقیع اشاره می کنیم. بله ما دو تا توقیع به شیخ مفید داریم. با اینکه شیخ مفید در زمان غیبت کبری بوده. از سال ۲۶۰ که تقریباً ۵_۶ سال از سن حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) می گذشت. از سال ۲۶۰ (ه.ق) تا سال ۳۳۰ این غیبت صغری است. از سال ۲۶۰ تا ۳۳۰

ص: ۱۱۱۱

زمان غیبت صغری است. ۷۰ سال است تقریباً. از ۳۳۰ به آن طرف غیبت کبری آغاز شده. توفیع صادر شد که غیبت کبری آغاز شده است. از سال ۳۳۰ غیبت کبری آغاز شد. شیخ مفید در سال ۴۱۳ ه. ق وفات کرده. شیخ مفید در زمان غیبت کبری است. توقیعات در زمان غیبت صغری فراوان است. اما در زمان غیبت کبری آیا توفیع هست؟ برای شیخ مفید در زمان غیبت کبری توفیع آمده. بعضی نوشتند برای بعضی دیگر. اما آنچه خیلی مسلم است توقیعاتی برای شیخ مفید، با اینکه شیخ مفید در زمان غیبت کبری می زیسته. یکی در سال ۴۱۰، یکی در سال ۴۱۲. این دو تا توفیع خیلی مهم است. اینها را در احتجاج طبرسی، طبرسی در آخر احتجاجش نوشته. کسان دیگر هم نوشتند. حاج میرزا حسین نوری در مستدرک جلد سوم چاپ قدیم. حالا چندین جلد چاپ شده. مستدرک چاپ قدیم سه جلد قطور است. بنده از همانجا نوشتم و همین جا الان هست. دو تا توفیع برای شیخ مفید است. اولی لِلَّخِ السَّدِيدِ وَ الْوَلِيِّ الرَّشِيدِ الشَّيْخِ الْمُفِيدِ سَلَامَ عَلَيْكَ الْمَخْصُوصُ فِينَا بِالْيَقِينِ عبارتهای این طور دارد. تجلیل و تکریم فراوانی است. البته در جلد سوم مستدرک در آن خاتمه عبارتهایی نقل کرده میرزا حسین نوری، در اینکه شیخ مفید واقعاً در سطح بسیار بالایی است، از لحاظ علم کلام و مناظره بسیار قوی بوده. ایشان می گوید هر کس بعد از شیخ مفید در هر کجا مناظره دارد اصلش را از شیخ مفید گرفته. اینقدر ایشان در مناظره قوی بوده. دو تا توفیع که تجلیل زیادی از ایشان به عمل آمده.

صاحب جواهر ما استدلال کرده به آن توقیع ها برای عظمت فقیه و ولایت فقیه. خوب این شعر هم از همان نقل شده که: لا صَوَّتَ النَّاعِي بِفَقْدِكَ إِنَّهُ يَوْمَ عَلِيٍّ آلِ الرَّسُولِ عَظِيمٍ إِنَّ كُنْتَ قَدْ غَيَّبْتَ فِي جَدِّهِ الشَّرِيَّ فَالْعَدْلُ وَالتَّوْحِيدُ فَيَكُ مَقِيمٌ بَعْدَ حَضْرَتِ إِمَامِ عَصْرٍ أَدَامَهُ دَادَهُ، كَمَا تُلِيْتُ عَلَيْكَ مِنَ الدَّرُوسِ عُلُومَ وَقَبْرِ شَيْخٍ مُفِيدٍ هَمَّ بِأَقْبَرِ خَوَاجِهِ هَرِّ دَوِّهِ. وَقَتِي مِي خَوَاهِيمِ وَارِدِ شَوِيمِ بِهٖ أُنْ مَضْجَعِ كَاطْمِينِ : دَرِ سَرِّ رَاهِمَانِ قَبْرِ إِيْنِ هَرِّ دَوِّ دَرِ كِنَارِهِمْ، مَوْقِعِ رَفْتَنِ سَمْتِ چِپِ قَرَارِ مِي گِیْرِدِ. بَرِگَشْتَنِ سَمْتِ رَاسْتِ. شَيْخِ مُفِيدِ بَسِيَّارِ عَظْمَتِ دَارِدِ. إِيْشَانِ مِي گَوِیْدِ اِگَرِ شَيْخِ مُفِيدِ كِهْ إِيْنَقْدَرِ اَزْشِ تَعْظِيمِ شُدِهْ إِيْنِ جِزْءِ فِقْهَائِيِ اِسْتِ كِهْ وِلَايَتِ اُنْ تَثْبِيْتِ شُدِهْ. وَ اِگَرِ مَا چِنِيْنِ فِقِيْهِي نِدَاشْتِيْمِ وَ چِنِيْنِ وِلَايَتِ، كَارِهَائِ شِيعِهْ مَعُوْقِ وَ مَعْطَلِ مِي مَانِدِ. حَالَا اِشْكَالِ مَا إِيْنِ اِسْتِ كِهْ شَمَا بَعْدِ اَزْ إِيْنِكِهْ إِيْنِ هَمِهْ اَزْ إِيْشَانِ تَجْلِيْلِ مِي كْنِيْدِ وَ قَبُوْلِ مِي كْنِيْدِ وَ مِي گَوِیْدِ اِگَرِ چِنِيْنِ فِقِيْهِي نِدَاشْتِهْ بَاشِيْمِ وَ چِنِيْنِ وِلَايَتِ، كَارِهَائِ شِيعِهْ مَعُوْقِ مِي مَانِدِ. خُوبِ يَكِيِ اَزْ كَارِهَائِ شِيعِهْ هَمَانِ جِهَادِ اِسْتِ. وَ تَعْبِيَهْ يِ جِيُوشِ اِسْتِ. شِيعِهْ إِيْنِ هَمِهْ دَشْمَنَانِ دَارِنِدِ. كَسِيِ كِهْ اِگَرِ وِلَايَتِ دَارِدِ مَعْنَايِشِ إِيْنِ اِسْتِ كِهْ بَايْدِ مَحْوُزِهْ يِ شِيعِهْ رَا حَفْظِ كَنْدِ. عِزْتِ وَ عَظْمَتِ حَوْزِهْ رَا حَفْظِ كَنْدِ. حَفْظِ عِزْتِ وَ عَظْمَتِ وَ إِيْنِهَا بَدُوْنِ جِهَادِ وَ بَدُوْنِ تَعْبِيَهْ يِ جِيُوشِ اِصْلًا غَيْرِ مُمْكِنِ اِسْتِ. إِيْنِ اِشْكَالِ سُوْمِ مَا بِهْ إِيْشَانِ اِسْتِ. وَ مَنِ الْمَعْلُومِ اَنَّهُ يَلْزَمُ لِلشَّيْعَةِ لِحْفَظِ كِيَانِ مِنَ الْاَعْدَاءِ تَعْبِيَهْ يِ

جیوش و تمهید لوازم جهاد. این هم مطلب سوم. حالا- می خواستم دو سه کلمه از امام (رضوان الله علیه) بخوانم که یک نفر فقیه در زمان غیبت این جور می گوید. امام در جلد ۲۱ صحیفه ی نور صفحه ۸۱ تا ۸۲. امام (رضوان الله تعالی علیه) اعلی الله مقامه: "ما بارها اعلام نموده ایم در صدد گسترش نفوذ اسلام در جهان و کم کردن سلطه ی جهانخواران بوده و هستیم. ما در صدد خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیزم و سرمایه داری کمونیست در جهان هستیم. ما تصمیم گرفتیم که با لطف و عنایت پروردگار نزاعهایی را که بر این سه پایه استوار است صهیونیزم و سرمایه داری و کمونیست را نابود کنیم و نظام اسلام را در جهان استکبار ترویج نماییم. دیر یا زود ملت‌های در بند شاهد آزادی خود خواهند بود." یکی هست فقیهی که این جور در زمان غیبت نعره می کشد، فریاد می زند. ما بگوییم به اینکه در زمان غیبت لم یأذنوا لشیعتهم تعبیه الجیوش ائمه: در زمان غیبت به فقهای شیعه اذن نداده اند. اصلاً عجیب است این کلمه. اذن نداده اند. اذن نداده اند به اینکه لشکر فراهم کنند. سپاه فراهم کنند و اینها. این هم اشکال سوم بود. چهارم. اشکالات به صاحب جواهر است. چهارم اینکه ایشان فرموده است ملازمه است بین تعبیه ی جیوش، تعبیه ی لشکر و بسط ید و ظهور دولت حق. این ملازمه را ما قبول نمی کنیم. ایشان می گوید هر وقت که قدرت پیدا کردند فقهای شیعه به لشکر فراهم کردن، امام زمان ظهور می کند. بعد می گوید امام

صادق گفتند اگر به اندازه ی این چهل تا گوسفند من یار و یاور داشتم، قیام می کردم. این معنایش این است که امام زمان اگر چهل تا یار و یاور پیدا کند قیام می کند. پس نیست کسی. ما این ملازمه را قبول نداریم. فرق است بین زمان امام صادق و ظهور دولت حق و امام زمان. امام صادق در آن زمانی که بنی امیه سقوط کرد و بنی عباس سر کار آمدند. مردم از بنی امیه خیلی متنفر بودند. مردم دوست داشتند که حکومت حقه ای به وجود بیاید. حکومت اسلامی به وجود بیاید. در اینجا دو جبهه سعی می کردند به اینکه سلطنت و حکومت را به وجود بیاورند. یکی بنی عباس بودند. بنی عباس با آن موج سواری خودشان توانستند از این اعراض مردم از بنی امیه و تنفر مردم به عنوان اینکه پسر عموی پیغمبر است عباس. ما فرزندان عباس هستیم و ما می خواهیم به اینکه یک حکومت به دست بیاوریم که حکومت اهل بیت باشد و نبوی باشد و این طور چیزها و برای این تلاش می کردند بنی عباس. ابو مسلم خراسانی قیام کرده و برای پشتیبانی از اهل بیت و بنی امیه را ساقط کرده و بنی عباس رفته اند جلو دارند این کارها را می کنند. از طرفی دیگر هم خوب معلوم است که بنی الحسن، فرزندان حضرت مجتبی ، اینها دیدند که اینها قیام کنند بهتر از آنها می توانند که حکومت را اداره کنند. عبدالله بود پسر حسن مثنی. این قوی بود. فرزندان متعدد داشت. فرزندان خیلی قوی. محمد نفس زکیه در مدینه

قیام کرد. ابراهیم در بصره قیام کرد. این پسرهایی داشت که خیلی پسرهای شجاعی هستند و بنی الحسن خواستند که بنی عباس را کنار بزنند و اینها حکومت را ایجاد بکنند. این عبدالله و فرزندان او و برادرانش امام صادق را قبول نداشتند. بلکه عداوت می ورزیدند. عبدالله می گفت امام صادق یک آدم صحفی است، کتاب زیاد مطالعه کرده و مطالبی می گوید و ما آن را قبول نداریم. ما احق و اولی هستیم به اینکه حکومت را به دست بگیریم. امام صادق در این جریان ملاحظه کردید اگر قرار باشد امام صادق هم حکم جهاد بدهد باید با پسر عموهای خودش درگیر شود. امام صادق باید با بنی الحسن درگیر شود. بنی عباس از این فرصت استفاده می کنند که حکومت را قبضه می کنند. به علاوه امام صادق می دانست با آن علم امامتش که بالاخره بنی عباس حکومت را به وجود خواهند آورد. و به وجود آوردند و قبلاً گفتیم که پیغمبر هم فرموده بودند ویل لذریتی من ذریتک به عباس فرمودند. امام صادق در آن زمان خلاصه جهاد را لازم نمی دانست. چون گفتیم که نتیجه این طور می شد. از این جهت هم نامه نوشت برای ابومسلم و اینها و گفت زمان من نیامده. من قیام نمی کنم. خوب امام صادق اینطور گفت. چون برای تبلیغات زیاد بنی عباس و همین طور تبلیغات بنی الحسن، امام صادق تنها بود. گفت من به تعداد این گوسفندان طرفدار جهادی ندارم. طرفدار زیاد داشت. از این جهت به جنبه فرهنگ و تأسیس مدرسه و تربیت شاگردها و و اظهار علوم اسلامی و مذهب پرداختند.

این است که ما نمی توانیم بگوییم که هر زمان که بسط ید پیدا شد، امام زمان باید بیاید. در زمان ما الان بسط ید هست امام قیام کرده است. الحمدلله تعالی شیعه رونق پیدا کرده است و تشیع را قوی کرده است، امام زمان هنوز نیامده. ان شاء الله خواهد آمد. ولی این ملازمه را قبول نداریم. ایشان می گوید هر وقت قدرت پیدا شد امام زمان می آید. آن وقت به چه تمسک کرده؟ به حدیث امام صادق. زمان امام صادق کارش با کار امام زمان فرق دارد. کار امام زمان این است که دولتهای باطل همه باید از بین بروند. وقتی زمینه فراهم شد از همه جهت. ۳۱۳ نفر به تعداد کسانی که در جنگ بدر شرکت داشتند اصحاب خاص لازم است. ۳۱۳ نفر. این غیر از آن چهل تا گوسفند است. که ۳۱۳ نفر ما اصحاب خاصی می خواهیم. آیا الان هست. ما که نمی دانیم. غیر از آن هم یار و یاورهای فراوان لازم است. اتحاد و وحدت فراوان لازم است. زمینه ی زیادی لازم است. باید زمین پر از بی داد و جور فساد شود، او بیاید. ما نمی دانیم. از این جهت این ملازمه که ایشان می گوید که اگر زمینه فراهم شود با یک لشکری، امام زمان خواهد آمد و دولت حق ظاهر می شود. چنان که امام صادق فرمودند که من اگر به تعداد این گوسفندها لشکر داشتم من هم قیام می کردم. آن زمان امام صادق با زمان قیام امام زمان خیلی فرق دارد. قیام امام زمان مثل، آن روز هم گفتیم که لَا يَظْهَرُ

الْقَائِمُ حَتَّى يَشْمَلَ أَهْلَ الْبِلَادِ فِتْنَهُ تا تمام زمینها را فتنه فرا نگیرد تا دنیا پر از ظلم و فساد نشود. آن علائم که گفتند مشخص نشود و به وجود نیاید، تا آن ۳۱۳ نفر که در جنگ بدر حضور داشتند آن هم تازه افراد خالص و خلص و کامل. تعداد اینها را از کدام شهر چند تا و از کدام شهر چند تا در اعیان الشیعه نوشته. از قم نوشته ۲۴ نفر. از نجف و کوفه ۱۸ نفرند. از هر شهری چند نفر اینها را نوشته. یکی از شهرهایی که زیاد دارد طالقان است. طالقان کجاست و اینها ... خلاصه امام زمان ظهورش شرایط فراوان لازم دارد. شما چه جور مقایسه می کنید. اشکال ما به صاحب جواهر این است. صاحب جواهر می گوید هر وقتی که لشکر فراهم شد امام زمان خواهد آمد. نه این ملازمه را قبول نداریم. الان در زمان ما لشکر فراهم است و برای تشیع رونق و اینها و هنوز امام زمان نیامده. اصلاً یک روایت دیگر من اینجا نوشتم. این روایت در "سفینه البحار" هم هست در ماده ی قم. از تاریخ قم نقل می کند. کتاب تاریخ قم در زمان شیخ صدوق نوشته شده. خیلی، هزار سال بیشتر نوشته شده. کتاب بسیار خوبی هم هست. از ابی الحسن الاول، حضرت موسی بن جعفر رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قُمَّ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى الْحَقِّ يَجْتَمِعُ مَعَهُ قَوْمٌ كَزُبْرِ الْحَدِيدِ يَكُ نَفَرٌ مِنْ قَمٍ بِرَمِي خِيَزِد. مردم را به حق دعوت می کند. قومی با آن جمع می شوند پنج تا صفت دارند. اول مثل زبر حدید. قطعات آهن. لَا تُزَلُّهُمْ

الرِّيَاحُ الْعَوَاصِفُ تندبادها آنها را از جای خودشان تکان نمی دهد. خیلی استقامت دارند. سوم وَ لَا يَمَلُونَ مِنَ الْحَرْبِ از جنگ خسته نمی شوند. چهارم وَ لَمَّا يَجْبُتُونَ جبن و ترس به دل خودشان راه نمی دهند. پنجم وَ عَلَى اللَّهِ يَتَوَكَّلُونَ خوب اینها این طوری است. پس یک حدیث است که در زمان غیبت چنین چیزی به وجود خواهد آمد. این ملازمه ای که صاحب جواهر می گوید، می خواهم بگویم که درست نیست. که هر وقت تعبیه ی جیوش فراهم شد امام زمان می آید. نه. این حدیث می گوید که از قم یک نفر برمی خیزد و اینها. در این فاصله. فاصله ی غیبت و آمدن امام عصر. بنابراین ما این چند تا اشکال را به این چند سطر صاحب جواهر داشتیم که به عرض رسید. باز هم مطالعه کنید مطلبی شد به بنده بفرماید.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه قبل از مطالب درسی یکی از موضوعاتی که بسیار لازم است که به آن توجه شود مسئله ی انتخاباتی است که در پیش داریم. الحمدلله تعالی امروز ارتباط حوزه و جامعه و دولت و حکومت همه برقرار است. این نظام اسلامی بعد از اینکه عقبه های متعددی را گذرانده، الحمدلله نظامی است عزتمند و قدرتمند. یکی از عقبه هایی که پشت سر گذاشتیم عقبه ی استبداد بوده که قرن ها بر مردم حاکم بوده، کرامت انسانی و تمام موازین را لگدکوب کرده و پایمال کرده بود. عقبه ی دوم عقبه ی استکبار و تصرف دشمنان اسلام به کشورهای اسلامی. عقبه ی سوم تلاشها و پیشامدهایی که بعد از پیروزی انقلاب از

ص: ۱۱۱۹

قبیل جنگ تحمیلی، نقشه هایی که دشمنان اسلام داشتند. الحمدلله تمام این عقبه ها پشت سر گذاشته شده. الان ما نظامی داریم عزتمند و قدرتمند. خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ آن نعمتی که پروردگار متعال به انسانها عنایت می کند، نگهداری آن نعمت هم وظیفه ی بسیار مهمی است. این نظام دارای تشکیلاتی است. نظام مثل یک موجود زنده دست و پا و پر و بال و تغذیه و تقویت و همه اینها را لازم دارد. یکی از تشکیلات، یکی از جریانهای مهم برای نظام مسئله ی انتخابات است. انتخابات، انتخاب ریاست جمهوری مسئله ی بسیار مهم است. مسئله ی اجتماعی است. در مسائل اجتماعی همه ی افراد آن اجتماع در آن مسئولند. همه مسئولند. یک نفر هم رأیش گاهی تأثیرگذار است. اگر کسی کوتاهی کند از مسئولیت خودش شانه خالی کرده و عمل نکرده. بنابراین همه ما در برابر این جریان مسئولیم. یک فردی که می خواهد انتخاب شود، شرایط فراوان دارد. بر اساس آن شرایط و آن موازین بایستی ما اقدام کنیم. کلامی از امام (رضوان الله علیه) است بخوانیم بعد هم عرض می کنم. امام (رضوان الله علیه) در وصیت نامه شان فرمودند: وصیت من به ملت شریف آن است که در تمام انتخابات، چه انتخاب رئیس جمهور، چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی، چه انتخاب خبرگان برای تعیین شورای رهبری. وصیت من آن است که همه در صحنه باشند. و اشخاصی که انتخاب می کنند روی ضوابطی باشد که بیان می شود. که اگر مسامحه نمایند و برای موازین شرعی و قانون انتخاب نکنند چه بسا خساراتی به اسلام و کشور وارد

ص: ۱۱۲۰

می شود که جبران پذیر نباشد. در این صورت همه در پیشگاه خداوند متعال مسئول می باشند. از این قرار عدم دخالت ملت از مراجع و علما تا طبقه ی بازاری، کشاورز و کارگر و کارمند همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می باشیم. چه در نسل حاضر، چه نسلهای آینده. در بعضی مقاطع عدم حضور و مسامحه گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است. _ کسی اگر حاضر نباشد، رأی ندهد، شرکت نکند، این گناهی است که در رأس گناهان کبیره است. _ پس علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. و الا کار از دست همه خارج خواهد شد. این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده اید و لمس نموده ایم. _ در مشروطه همه ی ملت قیام کردند. همه هم در صحنه حضور داشتند. بعد کم کم کوتاه آمدند. عقب نشینی کردند و شکست خوردند. دشمن اختلاف عجیبی ایجاد کرد. در نتیجه ی اختلاف شیخ فضل الله نوری بالای دار رفت و کم کم مشروطه از جریان اصلی منحرف شد. بالاخره به دست دشمنان اسلام افتاد. از متن مشروطه باز حکومت پهلوی به وجود آمد. بنابراین اگر بخواهد جمعیت کوتاهی بکنند، می فرمایند _ این حقیقتی است که بعد از مشروطه لمس نموده که هیچ علاجی بالاتر و بالاتر ازین نیست که ملت در سرتاسر کشور در کارهایی که محول به اوست بر طبق موازین اسلامی و قانون اساسی انجام دهید. با علما و وروحانیون باتقوا و متعهد به جمهوری اسلامی مشورت نمایند که رئیس جمهور و وکلای مجلس از طبقه ای باشند که محرومیت و مظلومیت مستضعفان و

مظلومان جامعه را لمس کرده و در فکر رفاه آنان باشد. این چند سطر از وصیت نامه ی امام (رضوان الله علیه) است که برای اینکه برای همیشه برای ما کارگشا باشد و راهگشا باشد پیش پای ما قرار داده اند. حالا ما چنین جریانی را در پیش و چنین مسئولیتی را همگی در پیش داریم که در برابر جامعه همه مسئولیم. یعنی اگر ۵۰ میلیون جمعیت باشد ما در برابر همه مسئولیم. چون کار ما در سرنوشت همه دخالت دارد. و آن رئیس جمهور هم در برابر ۵۰ میلیون مسئولیتی را به عهده می گیرد. انتخاب، یعنی بیعت کردن، تعهد کردن و تعهد پذیر بودن. این تعهد می کند و آن هم تعهد را می پذیرد. یک چنین جریان بسیار مهمی است. بنابراین حالا چند شاخصه که به نظر بنده می رسد: اول اینکه از لحاظ سوابق دارای سابقه ای باشد بسیار روشن و پاکیزه. ما درباره ی سابقه ی اشخاص باید اطلاع و تحقیقی داشته باشیم. اولین شرطش دارای سوابق روشن و پاک. دوم تعهد. تدین. تعهد و تدین نسبت به اشخاص فرق می کند. نسبت به پستها فرق می کند. تعهدی که بتواند با عدالتی که مورد بحث ما در نج البلاغه هست، رعایت حقوق همه ی ملت با این شرط تعهد در این حد داشته باشد که حق همه ی ملت، همه ی افراد ملت، چه عدالت اجتماعی، چه عدالت اقتصادی از همه جهت بتواند که عمل بکند و رعایت بکند. سوم داشتن شجاعت. چون دشمنان اسلام همیشه در برابر ما صف آراییی دارند، نقشه هایی دارند. با تهاجم نظامی، تهاجم

فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای و تبلیغی در برابر این تهاجم یک شجاعی باید باشد که متسلط باشد، مقاوم باشد. بتواند که نقشه های دشمن را نقش بر آب بکند. این هم سومین شرط است که شجاعت در این حد. که آن آرمان انقلاب را که امام (رضوان الله علیه) برای ما گذاشته و رهبر معظم انقلاب (دامت برکاته) سکان دار این کشتی هستند بتوانند این آرمان را حفظ کنند. این موضوع شجاعت است. چهارم. چهارم بایستی متواضع باشد. خود تواضع در برابر ملت خیلی مهم است. واقعاً خدمتگزار حقیقی خودش را بداند در برابر ملت. مهربان باشد. دلسوز باشد. اینها شرایطی است که اسلام در هر کسی که پست اجتماعی در نظر می گیرد، به عهده ی آن می گذارد و مسئولیت دارد. بنابراین حالا باز بعداً شاید صحبت بکنیم. عرض ما امروز مقدماتاً این است که نسبت به انتخابات که در پیش داریم ما طلبه ها با جامعه مربوط هستیم. از اول هم انقلاب در نتیجه ی فعالیت شما پیشرفت کرد. علما و خطبا و وعاظ و همه، به مردم گوشزد کردند و پشت سر امام حرکت کردند و انقلاب پیروز شد. اگر کسی بتواند نقش روحانیت را کوچک بشمرد یا حساب نکند، این غافل است یا جاهل است یا مغرض است. خلاصه از اول این طور بوده. حالا- هم ما طلبه ها این وظیفه را داریم برای تبلیغ اسلام و انقلاب مردم را باید طوری ترغیب کنیم که همه در صحنه حضور داشته باشند. یک انتخاب بسیار باشکوهی، پر جمعیتی، از قبلها هم باشکوه تر و پر جمعیت تر ان شاء

الله انجام شود. حالا به هر کس که رأی می دهند بر حسب این موازین که عرض کردیم، ولی همه حضور داشته باشند. همه رأی بدهند. آن تعداد رأی و بالا بودن آمار خیلی اثر دارد در قدرت و عظمت نظام. که الحمد لله تعالی الان نظامی عزتمند و قدرتمند داریم. این اولین مطلبی بود که به عرض محترم رسید. اما مطلب دوم که در روزهای چهارشنبه بحث ما درباره ی مطالب نهج البلاغه است. و بحث ما درباره ی اصول و مبانی حکومت حضرت امیر که همیشه سرمشق همه ی کسانی باشد که حکومت می خواهند که برای اداره مملکت گام بردارند. ما در بحث عدل مطالبی عرض کردیم. گفتیم سومین اصل، اصل عدالت و بسیار مهم است. وَ إِنَّ أَفْضَلَ قُرَّةِ عَيْنٍ الْوَلَاءِ اسْتِقَامَةُ الْعَدْلِ فِي الْبِلَادِ حضرت امیر فرمودند در همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است که به مالک اشتر نوشته اند. افضل قره عین و لاه آن است که عدل و عدالت در بلاد برقرار باشد. عدل هم به معنی رعایت حقوق و حقوق هم بیان کردیم و شرح دادیم. امام صادق فرمودند **أَسَاسُ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ** اساس دین توحید است و عدل است. توحید، شناختن خداوند با صفات جلال و جمال. این اصل الاصول است. اصل همه ی اصولها توحید است. توحید که کامل شد، نبوت و امامت و معاد و همه ارزشها پشت سرش هست. این از جهت ارزش و اعتقاد. از جهت عمل هم، عدالت. این که فرمودند **أَسَاسُ الدِّينِ التَّوْحِيدُ وَالْعَدْلُ**. باز امام صادق فرمودند **ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ يَحْتَاجُ النَّاسُ طُرًّا إِلَيْهَا الْأَمْنُ وَ**

الْعَيْدُ وَالْخِصْبُ سه چیز است که همه ی مردم به آن محتاجند و هر کسی که در رأس جامعه هست، باید سعی کند این سه چیز را برای همه برقرار کند. امنیت و عدالت و ارزانی. الْأَمْنُ وَالْعَيْدُ وَالْخِصْبُ می توان گفت اگر عدل باشد، آن دو تا هم هستند. عدل اگر باشد، امنیت هم هست. عدل اگر باشد، خصب هم هست. پس در میان این سه چیز هم باز آن رکن مهم همان عدل است. عدل اگر به معنی واقعی کلمه برقرار باشد هم امنیت هست. و هم خصب و فراوانی نعمت هست. می دانید که نهج البلاغه یک دریایی است. انسان وقتی وارد یک دریا می شود یا در کنار یک دریا قرار می گیرد باید به اندازه ی یک قطره ای، به اندازه ی یک جزئی {استفاده کند}. ما درباره ی نهج البلاغه که بحث می کنیم همان نامه ی ۵۳. که نامه ای به مالک اشتر است. هفته ی گذشته هم عرض کردیم. به عنوان یک منشوری الان در سازمان ملل نگه داشته می شود. کسی نتوانسته به این جامعیت یک منشوری و برنامه ای برای اداره ی مملکت بنویسد. نامه ی ۵۳ نامه ای است به مالک اشتر. در جای جای این نامه از عدالت که مورد بحث ماست سخن به میان آمده. ما یک فصلی را الان عرض می کنیم. یک فصلی از نامه ی ۵۳. بله این در وسطهای نامه هست. ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مالک از خدا بترس، از خدا بترس. درباره ی طبقه ی پایین. طبقه ی پایین، نه اینکه از

لحاظ کرامت انسانی و ارزش پایین هستند. نه از لحاظ وضع درآمد مالی پایین هستند. توضیح می دهد. *مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ* کسانی که در زندگی بیچاره اند. *مِنَ الْمَسَاكِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ* مساکین و نیازمندان و *أَهْلِ الْبُؤْسِ* کسانی که گرفتارند در برابر مشکلات زندگی. و *الزَّمْنَى* زمینی جمع زمین است. با "ز". مثل قتلی، جمع قتیل. به چه کسی "زمنی" می گویند. "زمنی" به کسی می گویند که مریض است. یا بعضی از اعضای بدن را ندارد. یا بعضی از قوا تعطیل شده. چشمش، گوشش مثلاً. مساکین، محتاجین، اهل بؤسی و گرفتار مشکلات و زمینی. و کسانی که فلج هستند. یکی از اعضا را ندارند. یک قوه از قوایشان از دست رفته. یا مریض هستند. *فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ* واقعاً می توان گفت که سنگین ترین مسئولیت برای زمامداران، همین طبقه هستند. اینها مخصوص فقرا نیست. یعنی فقیر سائل. کسی که در اداره ی امور زندگی با مشکل مواجه است. کارمند است. کارگراست. یا صنعتگر است. هر چه هست. خلاصه کسی که در اداره ی زندگی در رفاه نیست. از لحاظ درآمد. *فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتَرِئاً قَانِعاً* یعنی کسی که سؤال می کند. معتر کسی است که ندارد ولی روی سؤال هم ندارد. در این طبقه بعضی ها هستند که سؤال می کنند. درخواست می کنند باز هم تا حدی در نتیجه ی درخواست سؤال به خواسته ی خودشان می رسند. اما بعضی ها معترند. آن قدر عفت نفس دارند که حتی به خودشان اجازه نمی دهند که سؤال کنند. و *أَحْفَظُ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ* ای مالک در

نظر بگیر پروردگار را و حق اینها را ادا کن. وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسِيماً مِّنْ بَيْتِ مَالِكَ وَ قِسِيماً مِّنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ در هر شهری قسمتی از بیت المال برای تأمین رفاه اینها را برقرار بدار. فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى برای دور افتاده ترین کسانی که در مملکت این طور هستند، همان حق آن دورافتاده دارد که امان حقی که کسی در نزدیک شما هست دارد. یعنی آن محروم و فقیری که در زابل و زاهدان و در گوشه و کنا و در میان همه زاغه نشینان و حلبی آبادها و همه ی اینها قبلاً بود. در کلمات امام خیلی زیاد است توجه به اینها. حتی امام می فرمایند که اینها شما را به روی کار آوردند. چون همیشه کسانی در جبهه و جهاد حضور پیدا می کنند، کسانی دنبال پیغمبران و امامان راه می افتند که همین افراد هستند. یعنی اینها به مشکلات عادت کردند. اینها اهل رفاه نیستند. از مرفهین بی درد نیستند. آیت الله طالقانی (اعلی الله مقامه) آن وقت که امام جمعه شد از طرف امام (رضوان الله علیه) اولین جمعه که آمد برای نماز جمعه _ من خودم حضور داشتم _ نگاه کرد به این جمعیت. جمعیت خیلی زیاد بود. اما هم هشان از همین افراد. از آن روستا نشینان، از آن محرومان و پایین شهر نشینان و از این طبقات محروم. اولین کلمه اش این بود که همین ها انقلاب را به ثمر رساندند. و همین ها پشت سر پیغمبرها بوده اند. و الا آن مرفهین بی درد که پشت سر پیغمبر و امام راه

نمی افتند. یعنی حاضر به تحمل مشکلات نیستند. می فرمایند که آن اقصی شان حقی مانند ادنی و نزدیکتر دارد. وَ كُلِّ قَدِ اسْتُرْعِيَتْ حَقَّهُ خِذَا اِزْتَانِ مِي خَوَاهِدُ كِه حَقْشَان رَا مِرَاعَاتِ كَنِيد. وَ لَمَّا يَشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ مِبَادَا مَشْغُولِ خَوْشِ كِذْرَانِي وَ شَادِمَانِي بَاشِي وَ وَ غَفْلَتِ كِنِي اِز حَالِ اَيْنِ دِرْمَانْدِ كَانِ وَ بِيْجَارِ كَانِ. فَانِّكَ لَا تُعْذِرُ مَعْذُورِ نِيْسْتِي دِر اَيْنِكِه بِه قَوْلِ خَوْدَتَانِ اَيْنِ كَارِهَآيِ كُوْچِكِ رَا رِهَآ كَنِيد وَ بَرُويدِ دِنْبَالِ كَارِ بَزْرِكِ تَر. كَارِ بَزْرِكِ اَيْنِ اسْت. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ تَوْجِهَتِ رَا اِز اَيْنِهَآ سَلْبِ نَكْن. وَ لَمَّا تُصَيِّرْ عَزَّ خَدَّكَ لَهُمْ وَ چِهْرِه اِز رُوِي اَيْنِهَآ بَرَنْگَرْدَانِ. وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ اِكْر كِسَانِي هِسْتَنْد كِه رَاِه نِدَارَنْد كِه اَيْنِهَآ بَرُونْد كِه دِرْدِشَانِ رَا بِه آنِ بَالَا بَالَاهَا بَكُوينْد. رَاِه نِدَارَنْد. بِه اَيْنِهَآ رَاِه نِمِي دِهَنْد. مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ چِشْمِهَآ بِه اَيْنِهَآ بَا خَارِي مِي نَكْرَنْد. وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ وَ اِفْرَادِ بِه اَيْنِهَآ بَا نِظَرِ حَقَارَتِ نَكَاِه مِي كَنْنْد. فَفَرِّغْ بِنَابِرَاينِ يَكِ اِفْرَادِي رَا دِر نِظَرِ بَكِيْرِ مَنْ ثِقَّتَكَ كِه مَوْرِدِ اِعْتِمَادِ بَاشَنْد. مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَ التَّوَاضُعِ اِز خِذَا بَتْرَسَنْد وَ مِتَوَاضِعِ بَاشَنْد. دِر كُوشِه وَ كِنَارِ بَكْرْدَنْد وَ اَيْنِ قَبِيْلِ اِفْرَادِ رَا پِيْدَا كَنْنْد. دِرْدِهَآيِ اَيْنِهَآ رَا بِه تُو بَكُوينْد وَ تُو اَيْنِ دِرْدِهَآ رَا دُوَا كَنْ. اَيْنِ طَايِفِه مِنْ بَيْنِ الرِّعِيَّةِ أَحْوَجُ اِلَى الْعَدْلِ وَ الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ اَيْنِ طَايِفِه دِر مِيَانِ مَرْدَمِ بِيْشْتَرِ مَحْتَاِجِ عِدَالَتِ وَ اِنصَافِ هِسْتَنْد. چُونِ اَيْنِهَآ كِسَانِي هِسْتَنْد كِه بِه جَايِي رَاِهْشَانِ نِمِي دِهَنْد. كِْسِي بِه تَلْفَنْشَانِ جَوَابِ نِمِي دِهْد. كِْسِي بِه كَاغْذِهَآيْشَانِ جَوَابِ نِمِي دِهْد. خِلَاصَه اَيْنِهَآ

يَكْ هَمَّجِين كَسِي هَسْتَنْد. وَ تَعَهَّدُ أَهْلَ الْيَتِيمِ وَ ذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ وَ يَتِيمَانَ وَ پيرمردان. آن وقت مي گويند كه وَ ذَلِكْ عَلَي الْوُلَمَاءِ ثَقِيلٌ وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ اينكه به شما مي گويم مالكا توجه به حالت اينها، از بين بردن بيكاري، ايجاد اشتغال، ايجاد ازدواج، مسئله ي مسكن. خوب خيلي مسئله است واقعا. اينها گرفتارند. مي فرمايند اين طايفه بيش از همه محتاجند به تعهد. و اينكه من مي گويم بر ولاه ثَقِيلٌ است. بر واليان اين موضوع سنگين است. وَ الْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ بعد اضافه كردند كه حق همه جا سنگين است. اما اينها خيلي اين حق سنگين است. ما چون امروز خيلي ديگه وقت نداريم خواستم درباره ي مطلب هفته ي قبل چيزي عرض کرده باشم. مطلب هفته ي قبل اين بود كه نامه ي ۵۳ از نهج البلاغه كه مال مالك اشتر عرض كرديم. عرض كرديم جرج جرداق يك نفر لبناني مسيحي است. كتابي به نام "صوت العدالة الانسانية" نوشته. به فارسي هم ترجمه شده. اين را خدمت آيت الله العظمي آقاي بروجردي آوردند. اين هم ۲۰ سال مطالعه کرده در نهج البلاغه. هر چه دارد، ۵ جلد از نهج البلاغه است. و خيلي هم خوش قلم است. خيلي خوش عبارت است. بنده عريش را چندين سال قبل از اين مطالعه كردم. خودم برايش فهرستي نوشتم. الان ترجمه هم شده است. ولي عريش واقعا از لحاظ قلم و عبارات خيلي رساست. خيلي كامل است. در يك جا مطالبی كه در هفته گذشته گفتم كه ايشان مي گويد كه اين عهد نامه از چهار جهت بر منشور سازمان ملل

بعد از مقایسه می گوید برتری دارد. عرض کردم. منظور این است که در یک جا می گوید که ای روزگار_من چون به این ایراد دارد عرض می کنم_ایشان می گوید ای روزگار چه می شد اگر در هر زمانی یک نفر مانند علی را به وجود می آمد. با همان شمشیر و همان ذوالفقار. با همان فصاحت و بلاغت. با همان احساس و عدالت. با همان برجستگیها و ویژگیها. این طوری می گوید. آن وقت شهريار این را به شعر درآورده. ما نظر خودمان را می خواهيم عرض کنیم هم درباره ی شعر شهريار، هم این حرف. تا چه حدی من به این حرف اشکال دارم. شعر شهريار را من اینجا نوشته بودم. چه بودی اگر هر زمان چون علی/ یکی زادی از مادر روزگار اگر در هر زمان از مادر روزگار فرزندی مانند علی به وجود می آمد. ترازوی عدلی چنان مستقیم/ ستون امانی چنان استوار ستون امانی مثل علی استوار. مکارم همان گونه آرام بخش مکارم جمع مکرمه است. مکرمه یعنی اخلاق کریمه. مکارم همان گونه آرام بخش/ مواعظ همان گونه آموزگار/ همان گونه از ظلم بنیاد کن/ همان گونه بر زخم مرهم گذار/ به مغز عظیمش همان عزم و جزم/ به کف کریمش همان ذوالفقار/ همان گونه هم چون قضا و قدر/ کمان دار پیکان پروردگار/ که برکندی از سینه ی دوست دق دق را از سینه کندن یعنی یک کار بکند که خوشحال شود. که برکندی از سینه ی دوست دق / برآوردی از جان دشمن دمار. خوب آن مطلب را جرج جرداق گفته. شهريار هم به این

ترتیب آن مطلب را به شعر درآورده. آن از لحاظ عبارات جالب است. این هم خوب از لحاظ شعر معلوم است که شهریار خیلی از لحاظ ذوق شعر برجسته است. اما مطلب بنده این است که این بیان و این آرزو قدری انحرافی رفته. برای خاطر اینکه روزگار و خداوند متعال به وجود آورده. آن امام زمان است. امام زمان تمام صفات انبیاء و اولیاء را دارد. پس نباید بگوییم که چه بوده این روزگار و چنان. نه مردم چون صلاحیت نداشتند. مردم چون نتوانستند به وظایف خودشان عمل کنند. امام دوازدهم غایب شد. و الا ما در روایاتی که الان می خوانم تمام اوصاف انبیاء و اولیاء، تمام برجستگیها در بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ وجود دارد. و دایع تمام انبیاء و اولیاء هم در حضور ایشان است. پس نباید بگوییم روزگار چرا چنین چیزی وجود ندارد. به وجود آورده. خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید دارد که وجوده لطف، و تصرفه لطف آخر، و عدمه ما وجود امام زمان لطف است. تصرفش هم لطف آخر. عدمش از ما است. پس تقریباً یک مقدار این شعر و این بیان توجه به این مطلب نکرده. حالا- این مطلب چیه؟ این مطلب این است که بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ که از آیات سوره ی هود سوره یازدهم قرآن است در تفسیر آن آیه با قدری مطالعه ی بنده مطالبی هست که به این ترتیبی که خلاصه اش را باید عرض کنم. خلاصه این است که "بَقِيَّتُ اللّٰهِ" یعنی ذخیره ی الهی. او خلاصه ی همه ی تجلیات گذشته است. حضرتش دارای خصائص همه ی انبیاء، برجستگی همه

ی اولیاء و برگزیدگان الهی است. همه ی زیباییها و کمالات را دارد. از حضرت نوح طول عمر و تحمل صبر در دوران غیبت طولانی. از حضرت ابراهیم شکستن بتها و شجاعت. از حضرت موسی مهابت و شهامت در برابر جباران. از حضرت داوود قضاوت به حق. از حضرت سلیمان جهاننداری. از حضرت یوسف زیبایی. احادیث آمده است که طاووس اهل جنت است. كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ؛ الْقَمَرُ الْمُنِيرُ از این قبیل عبارات در روایات ما درباره ی امام زمان است. از حضرت محمد مصطفی ایجاد انقلاب و تحول و کوبیدن ستمگران و جباران که پیغمبر فرمودند أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا حضرت مهدی. این از لحاظ خصوصیات آن حضرت. اما تمام تجهیزات و ودایع انبیاء و اولیاء همراه اوست. عصای حضرت موسی در دستش است. خاتم سلیمان در انگشت است. حجر موسی همراهش است. حتی از مکه حرکت می کنند تا بیایند به کوفه، ندا می کند منادی که کسی همراه خودش آب و غذا بر ندارد. همان حجری که حضرت موسی عصا می زد و از آن "اثنتا عشر عیناً" آب می جوشید و "من و سلوی" همه. خلاصه این طور "من و سلوی و آب" همه همراه دارد. همراه دارد. عمامه ی پیغمبر بر سر، پیراهن پیغمبر در بر، ذوالفقار حضرت امیر در دست و پرچم پیغمبر بالای سرش است و از لحاظ جمال ستاره ی درخشان و ماه شب چهارده و طاووس جنت. جبرئیل امین در سمت راست و میکائیل در سمت چپ و فوج فرشتگان همراه است و خلاصه اینها را مراجعه می کنید در اصول کافی. دو تا باب است. یک

باب برجستگیهای حضرت. یک باب هم ودایع انبیاء همراه. بنابراین آن شعر را آن جور نباید گفت. گفت چطور می شد ای پروردگار همه ی مردم آن زمینه سازی را به وجود می آوردند تا حضرت عصر ظهور کند. اللهم ارنا الطلعه الرشیده و الغره الحمیده. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

احیاء معروف و ازاله منکر _ اقسام جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: احیاء معروف و ازاله منکر _ اقسام جهاد در اقسام جهاد که ما بحث داشتیم، بحث اخیر ما این بود که در راه احیاء و ایجاد معروف یا ازاله ی منکر یک نوعی از جهاد وجود دارد. در آنجا که معروف، معروف مهمی باشد ولی در شرف ترک شدن است. یا منکر، منکر مهمی است در شرف تحقق است. در این مورد وظیفه این است که، روایت هم خواندیم که فَجَاهِدُوهُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَصُكُّوا بِهَا جِيَاهَهُمْ دَلَالَت داشتند که یک نوع از جهاد در این مورد است. بحث ما هم با توفیق پروردگار در اقسام جهادهاست. از لحاظ تاریخ هم بسیاری از چیزها را می شود در همین مورد ارزیابی کرد. یکی از آنها قیام ابوذر در برابر عثمان. که یکی از جریانهای تاریخی بسیار مهم است. و ما شکی هم نداریم که ابوذر کسی بوده که آسمان سایه نیفکنده و زمین هم بر نداشته کسی که راستگوتر از ابوذر باشد. از طرفی حضرت امیر قیام ابوذر را تأیید کرده. که در نهج البلاغه لأبی ذر رحمه الله لما أخرج إلى الربذة هنگامی که در نتیجه ی قیام، عثمان خشمگین شد و ابوذر را تبعید به ربذه کرد کلام ۱۳۰ نهج البلاغه است. طبق شماره گذاری فیض الاسلام. کلام حضرت امیر

ص: ۱۱۳۳

که چند کلمه عرض می کنیم. شرح خوئی جریانش در جلد هشتم صفحه ۲۳۶. شرح ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۲۵۲. بحرانی جلد سوم صفحه ۱۴۵. فی ظلال جلد ۲ صفحه ۲۶۳. خود کلام هم در نهج البلاغه فیض الاسلام شماره ۱۳۰. حضرت امیر فرمودند یا أباذر، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ فِي مَوْجِعٍ بَدْرَقَةٍ فَأَرْجُ مِنْ غَضَبِكَ لَهُ. إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَي دُنْيَاهُمْ، وَخَفْتَهُمْ عَلَي دِينِكَ، فَأَتْرَكَ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ مَطَالَعَهُ مَي كُنَيْدٍ فِي آخِرِشْ هَم هَسْتِ كِه لَا يُؤْنَسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَ لَا يُوحِشَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ جِزْ بِه حَقِّ بِه چِيزِي اَنَسْ نَكِير. وَحِشْتِ نَكْنَ جِزْ اَزْ بَاطِل. وَحِشْتِ تُو وَ كِنَارَه كِيرِي تُو اَزْ بَاطِلْ بَاشِد. اَنَسْ وَ الْفَتْ تُو هَم فَفَقَطْ بَا حَقِّ بَاشِد. دَر كِتَاب "الامام" جِرج جِرداق كِه بَا اَن قَلَم بَسِيَار تَوَانَا ۵_۶ صَفْحَه جِرِيَان اَبُوذَر رَا نُوَشْتَه كِه بَسِيَار جَالِبْ اَسْت. "الامام صَوْتِ الْعَدَالَةِ الْاِنْسَانِيَه" جِلْد چَهَارَم صَفْحَه ۸۷۱. تَصْرِيحْ هَم دَارِدْ خُودْ اَبُوذَر كِه مِنْ فَفَقَطْ بَرَايْ وَ اَللّهُ مَا وَجِدْتِ لِي عَذْرَا اِلَّا اَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَ النّهِیْ عَنِ الْمُنْكَرِ مَوْعِيْ هَم كِه عَثْمَانُ تَبْعِيْدُشْ كَرْد، عَثْمَانُ اَعْلَامْ كَرْد كِه كَسِي حَقِّ بَدْرَقَه يْ اَزْ اَبُوذَر نِدَارِد. فَمَا جَزْراً عَلَي تُو دِيعَه الْا- خَمْسَه هَم عَلَي بِنْ اَبِي طَالِبْ وَ اَخُوَه عَقِيْلْ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ اَبْنَا عَلِيٍّ وَ عَمَارُ بِنْ يَاسِرْ اَيْنَهَا دَر مَوْجِعْ بَدْرَقَه يْ اَبُوذَر، اَن كَلَامْ رَا حَضْرَتْ اَمِيرْ فَرْمُودَه. وَ دِيْگَر بَازْ اَزْ جَمْلَه جَاهَايِي كِه مِي تُوَانْ دَر هَمِيْنْ مَوْضُوعْ قِيَامْ وَ جِهَادْ بَرَايْ اَمْرْ بِه مَعْرُوفْ وَ نَهْيْ اَزْ مَنكَرْ اَرْزِيَابِي كَرْدْ جِرِيَانْ مَسْجِدْ كُوْهْرَشَادْ اَسْت. جِرِيَانْ

ص: ۱۱۳۴

مسجد گوهرشاد، که در سال ۱۳۱۳ ه.ش یکی از کارهای رضاخان کشف حجاب بود. در این جریان، قیامی که صورت گرفت و ۵۰۰۰ نفر در مسجد گوهرشاد کشته شدند چی بوده این. با کدام نوع از این انواع جهاد که ما خواندیم قابل ارزیابی است؟ با همین موضوع امر به معروف. برای خاطر اینکه یک منکر می خواست صورت بگیرد به عنوان کشف حجاب. یعنی بعد از اینکه رضاخان مسافرت کرد به ترکیه و یک ماه مهمان آتاترک بود. در آنجا وقتی که کار آتاترک را دید که برای پیروی از غرب مسئله ی بی حجابی، تغییر خط الفبا به خط لاتینی، از این قبیل چیزها که آتاترک انجام می داد، برای اینکه هم رنگ با غرب باشد. که متأسفانه بعد از اینکه چند صد سال دولت عثمانی یک دولت قوی اسلامی بود، ولی در اواخر آنها آتاترک بالاخره به قول خودش خلیفه ی عثمانی بود. ولی تمایل به غرب داشت. به اندازه ی غربگرایی در او شدید بود که بالاخره امام (رضوان الله علیه) خودشان در صحیفه ی نور دارند که من را که به ترکیه تبعید می کردند از استانبول که عبور کردم دیدم مجسمه ی آتاترک خبیث که دستهایش را به طرف غرب دراز کرده. یعنی هر چه هست در غرب است و ما هم باید از غرب تبعیت کنیم. خلاصه بعد از یک ماه آنجا مهمان بودن و برگشتن در سال ۱۳۱۳ در خرداد ماه کشف حجاب را خواست عملی کند. کار ساده ای نبود. این خیلی طوفان ایجاد کرد، مقاومت ایجاد کرد. ولی بیشتر مرکز ثقل مبارزه مشهد بود. آیت

ص: ۱۱۳۵

الله العظمی حاج شیخ عبد الکریم (رحمه الله علیه) سیاستش هم بسیار بسیار، در آن زمان هم خوب از یک نظر خیلی مهم بود برای حفظ حوزه و اینها. در قم قیامی به آن شکل نبود. حتی شیخ محمد تقی بافقی را آمدند قم و گرفتند و بردند. ایشان حرام کرد صحبت کردن در رابطه با این موضوع را حاج شیخ. برای اینکه حوزه محفوظ باشد. چون رضاخان خیلی دیکتاتور بود. ممکن بود که حوزه را به طور کلی متلاشی کند. از این جهت در مشهد چند نفر بودند. آیات عظام حاج آقا حسین قمی، آقا سید یونس اردبیلی، پسر آخوند خراسانی که بهش آقازاده می گفتند. این چند نفر در مشهد در این موضوع قیام کردند. بالاخره حاج آقا حسین قمی از مشهد آمد به تهران با خود رضا شاه صحبت کند. اما نتوانست صحبت کند و تبعید کردند به عراق و رفت به عراق. اما آقا سید یونس اردبیلی و آقازاده بودند و بهلول واعظ هم آمد و مسجد گوهر شاد را مرکز کردند و صحبت‌های زیاد و فراوان و ازدحام فراوان مردم. در برابر همین منکر که کشف حجاب است. بالاخره رضا خان هست و اینها. در همان مسجد گوهر شاد به توپ بستند و ۵ هزار نفر کشته شد. منظور این است که یکی از جریانهای تاریخی ما، آن مشروطه را ما در مبارزه‌ی با سلطنت عرض کردیم. این یک بحث دیگر است که جهاد در سایه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است. این در اینجا ارزیابی می شود. خوب این هم نسبت به این. بنابراین این

قسم جهاد، که جهاد در راه احیاء و ایجاد معروف مهم که باید آنقدر مهم باشد که به جهاد و به درگیری و شهادت و اینها، خوب باید مهم باشد. در هر معروفی این طور نیست. در هر منکری این طور نیست. ولی اگر یک معروف مهمی مثل حجاب دارد از بین می رود، منکر مهمی می خواهد صورت بگیرد، یکی از جاهایی که جهاد در اینجا مشروع است و لازم است. این مورد است. این قسم چهارم از جهاد است که داریم می خوانیم. اقسام را فراموش نکنید. قسم اول جهاد برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران، دوم جهاد بود با سلاطین و ظالمین جبار، سوم برای رفع فتنه و فساد، چهارم برای احیای معروف مهم یا ازالهی منکر مهم. الان می رویم سراغ پنجم. پنجمین نوع جهاد که بر اساس آیات قرآن و روایات و تواریخ معتبر انجام می گیرد، پنجمین نوع جهاد، جهاد در برابر ناکسین است. عهد شکنان. که تعدادی از آیات قرآن جهاد را در برابر ناکسین قلمداد می کند. واجب می کند. چندین آیه در قرآن داریم. یکی وَ إِن نَّكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يُنتَهُونَ اگر پیمان خود را شکستند. کفار پیمان خود را شکستند بَعْدِ عَهْدِهِمْ بعد از اینکه پیمان بسته بودند. وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ در دین شما طعن به راه انداختند. یعنی با نظر طعن و تمسخر به دین شما نگرستند. فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ بَا ائمه ی کفر مبارزه کنید. إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ آنها عهد و پیمان نمی فهمند. مثل صهیونیست

ها. فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ يَا دِيجر آيَاتِ قُرْآنٍ قَتَلْتَهُمُ الْاَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ يَا قَوْلِهِمْ عَلَي مَرْيَمَ بُهْتَانًا عَظِيمًا خلاصه در اينجا ما بيشتر تاريخهايي كه داريم و آيَاتِ قرآني مربوط به يهود است. وَ اِنْ نَكْتُوا اَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا اَيْمَةَ الْكُفْرِ با ائمه و پيشوايان كفر جنگ كنيد. اِنَّهُمْ لَا اَيْمَانَ لَهُمْ اينها هر گز عهد و پيمان نمي فهمند. لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ آيَاتِ زيادي است. اين آيه كه خواندم آيه ي ۱۲ بود از سوره ي توبه. چند آيه در سوره ي انفال است. اِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ اينجا ۴ آيه است. ۴ آيه از سوره ي انفال است. اِنْ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بدترين جنبندها، در نزد خدا كساني هستند كه كافرنند ولي آنقدر لجاجت دارند تا آخر ايمان نمي آورند. اين آيه ي ۵۶ از سوره ي انفال سوره ي هشتم قرآن. الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ، الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ مِنْهُمْ كساني كه با آنها عهد و پيمان بستي، خطاب به پيغمبر است. ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ عهد و پيمان خود را در هر دفعه شكستند وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ اينها تقوا و باكي از شكستن پيمان ندارند. فَاِمَّا تَتَّقَنَّهٗمْ فِي الْحَرْبِ اِگر با اينها جنگ كردي، بايد جنگ كني، اِگر در جنگ با آنها ظفر يافتي. تَتَّقَنَّهٗمْ يعني اِگر بر آنها مسلط شدي و ظفر يافتي. فَشَرُّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ آنها را طوري تنكيل كن و

مجازات کن که عبرت باشد برای مَنْ خَلَفَهُمْ برای کسان دیگر که اینقدر در عهد شکنی پافشاری نکنند. لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ آیه ی ۵۸ از همین سوره است. انفال. وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ اگر عهد بستی با کسی، احساس کردی که خیانت خواهد کرد. به عهد و پیمان خودش پای بند نیست. اینجا اول بهش اعلام کن. ما هم الغا کردیم عهد و پیمانمان را. فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ یعنی دور کن و الغا کن. الغا با غین. الغا کن عهد و پیمان را. وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً اگر از یک قومی ترسیدی که خیانت بکند و پایبند به عهد نباشد فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ یعنی به آنها اعلام کن که ما چون احساس می کنیم که شما به عهد و پیمان خودتان پایبند نیستید، ما هم با شما پیمان داشتیم. ما هم با شما پیمانمان را به هم می زنیم. دیگه پیمان نداریم. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ این چهار آیه از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن. آن اولین آیه ای که خواندم مال سوره ی توبه بود. دلالت دارند بر اینکه اگر کسی عهد و پیمان خود را به هم زد، آن اسلام می گوید که جهاد بکنید. چون اینها علیه شما که همیشه نقشه دارند. عهد و پیمان هم بستند که شما را با این عهد و پیمان سرگرم کنند. و مشغول تمهید مقدماتی علیه شما هستند. با اینها شما بجنگید. در شأن نزول این آیات سه تا طایفه از یهود ذکر شده که ما باید تاریخ اینها را بدانیم. یهود بنی قینقاع، دوم یهود

بنی نضیر، سوم یهود بنی قریظه. پیغمبر به مدینه که هجرت کردند برای اینکه یک آرامشی در آن محل به وجود بیاید. بستری باشد برای تقویت اسلام و ایجاد عزت و وحدت. چون معلوم بود که کفار زیادی در کمین هستند. تا در کی بستر آرام قدرت و قوت صورت بگیرد بتوانند در مقابل دشمنان اسلام قیام کنند. دفاع کنند. معلوم بود. از این جهت پیغمبر عهد و پیمان بست با طایفه ی یهود بنی قینقاع و یهود بنی نضیر و یهود بنی قریظه. اینها از همان شام و اینجاها آمده بودند به حجاز. ولی چندین سال بود که اینها در مدینه برای خودشان جایگاه محکمی داشتند. با اوس و خزرج و پیمان بسته بودند. رئیس یهود کعب بن اشرف بود. رئیس منافقین عبدالله بن امی بود. رئیس مشرکین هم ابوجهل بود. این سه تا رئیس هر کدام در موقعیت خودشان دارای قدرتی بودند. همه در مقابل اسلام بودند. پیغمبر با این یهود که نام بردیم عهد و پیمان بست. اینها طایفه ها فرق دارد. یهود بنی قینقاع اول کسانی بودند که پیمان را شکستند. نوعاً زرگر بودند. تاجر پیشه بودند. در مدینه مشغول زرگری و تجارت بودند. جنگ بدر به وجود آمد. حالا عهد و پیمان برقرار هست و اینها کاری ندارند. اولین جنگ، جنگ بدر پیش آمد. جنگ بدر پیش آمد و اسلام خیلی قدرت پیدا کرد. قوت پیدا کرد. شکوه و عظمت اسلام طنین انداز شد. دشمنان اسلام متزلزل شدند. پیغمبر به اینها پیغام داد که شما هم مسلمان شوید. اسلام را بپذیرید. برای اینکه شما قبل از اینکه من

به مدینه بیایم به مردم می گفتید که یک پیغمبری خواهد آمد *يَسِيْرًا تَفْتِيْحُوْنَ عَلٰی الَّذِيْنَ كَفَرُوْا* چنین و چنان می دانستید. حالا من همان پیغمبرم با همان نام و نشان که داشتید. پیغام دادند که نه شما خیال کردید که در جنگ بدر که غالب شدید، آنها چند نفر تاجر و ماجر بودند. ولی ما یهود دارای قدرت نظامی هستیم. چنین و چنان هستیم. ما هرگز اسلام نمی آوریم. پیشنهاد پذیرفته نشد. بعداً در این بین یک زنی از انصار آمد به همان بازار زرگری که طلا بخرد. نشسته بود روی یک صندلی ماندی. ولی چهره اش را گرفته بود. آن تاجر یهودی اصرار می کرد به این زن که چهره اش را نشان بدهد و زن هم نشان نمی داد. بالاخره آن پا شد و از پشت سر به طوری که زن متوجه نشود. از پشت سر دامن و پیراهن این زن را به شانه اش با یک سنجاق ماندی وصل کرد. این زن هم چون نمی دانست که چنین کاری انجام داده. تا پا شد بدنش نمایان شد. خیلی ناراحت شد و فریاد زد که به داد من برسید. مردم مسلمان آمدند و این یهودی را کشتند. یهود هم جمع شدند و این شخص را کشتند. این که این یهود را کشته بود. این را کشتند. یک قائله ای به وجود آمد. پیغمبر حس کرد که دیگر اینها، این حد که روابط تیره شده و این قبیل عهد شکنی به وجود آمده. ماندن بنی قینقاع در مدینه بعد از این خطر بزرگی برای مسلمانها است. از این جهت پیغمبر حرکت کردند با مسلمانان.

اطراف خانه های آنها را محاصره کردند و گفتند که باید شما از مدینه بروید. اول پافشاری کردند. بالاخره گفتند که باید برویم. چه جور باید برویم. پیغمبر فرمودند به اینکه آن اندازه از متاع که می توانید همراهتان بردارید و بقیه باشه. همراه شتر. همین طور شدند و رفتند. بعد از ۱۵ روز محاصره. رفتند به طرف شام و به اذرعاعات شام ملحق شدند و عده ای هم به خبیر رفتند. این جریان بنی قینقاع است. عهد شکنی به این ترتیب. دوم جریان بنی نضیر است. بنی نضیر هم قدری از مدینه فاصله داشتند. اما آنها هم خیلی قوی بودند. ثروت و قدرت داشتند. بعد جنگ احد پیش آمد. بعد از جنگ احد پیغمبر با چند نفر حرکت کردند که بروند سراغ بنی نضیر. بهشان پیغمبر پیشنهاد کرده. شاید حالا امتحانی بوده، چی بوده، بهشان پیشنهاد کرده که مقداری پول به ما قرض بدهید. ما می خواهیم دیه ای پردازیم. الان پول نداریم. اینها گفتند خیلی خوب شده. پیغمبر تا اینجا آمده. گفتند شما تشریف بیاورید تو قلعه. قدری صحبت کنیم. باشه. پیغمبر داخل قلعه شد و در کنار دیواری نشست. فکر کردند خیلی خوب شده، پیش خودشان، پیغمبر را بکشیم. یک نفر به نامه عمر بن جماش را حاضر شد که برود از بالای پشت بام یک سنگ بزرگی را بیندازد که پیغمبر را همانجا بکشد به قول خودش. این که رفت این کار را بکند، جبرئیل به پیغمبر خبر داد و پیغمبر حرکت کرد و آمد از قلعه بیرون و معلوم شد که این هم از عهد شکنی بنی نضیر است. پیغمبر هم

فرمودند که مجهز شوید و لشکر برداشت و آمد و قلعه شان را محاصره کرد و بنی نضیر هم باید بروند. آنها هم بالاخره به اندازه ای که بتوانید بار شترتان را بردارید و بروید. اینها هم همین طور از مدینه خارج شدند و رفتند. این هم بنی نضیر بود و عهد شکنی آنها بود. حالا مانده بنی قریظه. بنی قریظه هستند و هستند تا اینکه بالاخره اینها که از اینجا رفته بودند، بنی نضیر و اینها. شروع کردند و تبلیغات جنگ احزاب را به راه انداختند. مشرکین را دیدند و این را دیند و آن را دیدند. در سال ۵ هجری جنگ احزاب، یعنی به این معنا که حزب هایی از کفار قریش و یهود و این طرف و آن طرف جمع کردند و آمدند. همان که خیلی خلاصه اش کنم که به جنگ خندق هم معروف است و سلمان پیشنهاد کرد و خندق کنده شد و بالاخره اینها آمدند و جنگ احزاب راه افتاده. در میان کسانی که آمدند برای جنگ، خوب یهودی هم زیاد است. این یهودیها رفتند سراغ بنی قریظه. که سومین طایفه است که مانده. حاضر نبود اول که با اینها همکاری کند. ولی اینقدر اصرار کردند و وعده و وعید دادند که بنی قریظه هم پیمان را شکستند و به این مخالفین که آمده بودند برای جنگ احزاب کمک کردند. این هم جریان جنگ احزاب. در جنگ احزاب هم می دانید که اینجا که فتح شد و [توسط] حضرت امیرالمؤمنین که جنگ خندق فتح شد، پیغمبر که آمد، جبرئیل آمد دیگه که نماز ظهر را که خواندی عصر را

باید بروی در کنار قلعه ی بنی قریظه بخوانید. اینها باید بروند. پیغمبر حرکت کرد و با اصحابش آمدند و ۲۵ روز قلعه های آنها را محاصره کردند و خیلی آنها قوی بودند. بالاخره آنها ناچار بعد از جریان که در تاریخ مطالعه کنید تسلیم شدند به حکم پیغمبر. اینجا بود که سعد بن معاذ حکم کرد که باید مردانشان را بکشید و زنانشان اسیر شوند. اموالشان هم غنیمت باشد. و این حکم هم اجرا شد. امام (رضوان الله علیه) هم یک وقت در صحبتشان فرمودند که آن موقعی که حمله های شدیدی بود در داخل ایران. فرمودند به اینکه حضرت امیرالمؤمنین در یک روز گردن ۶۰۰ تا یهودی را زد. اینها که واقعاً با ما اینقدر بی وفایی می کنند و به حرفشان عمل نمی کنند، غیر از این ما راهی نداریم. خلاصه اینها هم مردانشان کشته شدند و زنانشان هم به اسارت. این هم جریان بنی قریظه. در هر سه طایفه، هم بنی قینقاع، هم بنی نضیر، هم بنی قریظه این عهد شکنی وجود دارد. آیاتی که در اینجا وجود دارد بیشتر مربوط به همین هاست. آیه ی دیگر که به شما متذکر شوم مطالعه کنید. تا برای فردا. **أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ آيَا قَاتِلْ نَمِي كُنَيْدَ بَا كَسَانِي كَه پِيْمَانَشَان رَا شَكْسْتَنْد وَ پِيْغْمِبِر رَا اَز مَكَه خَارِج كَرْدَنْد. وَ هُمْ بَدُّوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِيهِمْ وَ يُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ وَ يَذْهَبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ** اینها آیاتی از قرآن هست.

به انضمام تاریخ و مطالبی که بعد عرض می کنیم. مربوط به اینکه قسم پنجم از جهاد، جهاد مسلمانان است با کفار عهد شکن. که غیر از این هم نیست. رژیم صهیونیستی امروز غیر از این راه دیگر وجود ندارد. مطالعه کنید تا فردا ان شاء الله.

جهاد با عهد شکنان کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: جهاد با عهد شکنان یکی از مواردی که در اسلام جهاد در آن مشروع و لازم شده در موردی است که مسلمانها با عهد شکنان، با کسانی که عهد و پیمان می بندند ولی بر عهد و پیمان خودشان وفادار نیستند، با شکستن عهد و پیمان در برابر اسلام و مسلمین مقاومت می کنند و نقشه هایی علیه مسلمانان طرح می کنند. در این موارد هم بر اساس آیات قرآن و روایات ما و تاریخ ما بر مسلمانان لازم است که اقدام به جهاد کنند و با عهد شکنان به جهاد بپردازند. آیات قرآن که عرض کردیم در سوره ی توبه و در سوره ی انفال است. در سوره ی توبه به این ترتیب است. **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ** آیات در اوایل سوره ی توبه است. همان برائتی که امام (رضوان الله علیه)، برائت از مشرکین را لازم می دانستند. این تتمه ی همان جریان است. که در برابر مشرکین که عهد شکن و پیمان شکنند که در دنیای امروز هم خیلی رایج است. چقدر دنیای امروز به این بحث جهادی محتاج است. کنوانسیون ها و معاهدات بینالمللی فراوانی منعقد می شود. و کسانی که همین کنوانسیون ها را،

ص: ۱۱۴۵

همین معاهدات را امضا می کنند، همین ها عهد را می شکنند. که نظیر آن را ما می بینیم در لبنان در فلسطین، در عراق، در افغانستان یک معاهدات بین المللی وجود دارد. یکی از آنها این است که اگر کسی کشوری را اشغال کرد ملتزم شده که امنیت آنجا را حفظ کند. هر اشغالگری که تجاوز کرد، ظلم کرد، مملکتی را اشغال کرد، یکی از معاهدات بین المللی ایجاد امنیت و حفظ امنیت آن نقطه است. الان ما می بینیم که آمریکا با اشغال عراق چه جنایاتی در آنجا مرتکب شده. صدها هزار نفر را بی خانمان کردن و تخریب و زندانهای گوانتانامو و ابوغریب و امثال آنها. در افغانستان هم همان طور. در هر کجا قدم گذاشتند. به کار نبرد سلاحهای شیمیایی در جنگ یکی از معاهدات بین المللی است. در هر کجا قدم گذاشتند، سلاحهای شیمیایی به کار بردند. امثال این خیلی زیاد است. این است که دنیای امروز با این منطق اسلام باید مواجه باشد که اسلام بگوید که هر کجا که پیمان شکنانی، کسانی که کنوانسیون ها را به هم می زنند با آنها شما بجنگید. **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ** عجیب این است که در اینجا ائمه ی کفر را مخاطب، یعنی مورد توجه قرار می دهد که با آنها بجنگید. چون پیمان شکنان نوعاً همان ائمه کفرند. **وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ** به جای اینکه بگوید با آن ناکثین بجنگید کلمه ی "أئمة الكفر" را به کار برده. که می

ص: ۱۱۴۶

خواهد بگوید ائمه ی کفر نوعاً ناکثین و پیمان شکنان می باشند. وَ إِن نَّكثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ أَنهَا هِيچ کنوانسیون و عهد نامه ای را نمی شناسند. لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ دِنَالش است أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ. موردش این است که عرض کردم. که در اوائل سوره ی براءت که ذکر شده، پیغمبر در سال هشتم هجرت مکه را فتح کردند. در سال ششم هجرت پیمانی در حدیبیه منعقد شد، که مشرکین مسلمانان را اذیت و آزار نکنند. ولی مشرکین به این عهد و پیمان عمل نکردند. اذیت و آزار مسلمانها. آن وقت در سال هشتم که مکه فتح شد، باز تأکید شد بر رعایت این عهد و پیمان ها. ولی باز عمل نکردند. این براءت در سال نهم هجرت است. بعد از آنکه مشرکین عهد و پیمانهای بستند در سال ششم در حدیبیه. در سال هشتم بعد از فتح مکه، در سال نهم سوره ی براءت است که حضرت امیر آوردند و خواندند. خلاصه بعد از عهد شکنی های فراوان أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ آیا کسانی که پیمانهای خودشان را شکستند وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ هَمِينِ ها هستند که پیغمبر را از مکه اخراج کردند. وَ هُمْ يَدُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ اینها اول شروع کردند به جنگ با شما. جنگ بدر از زمان اینها آغاز شد. أَلَا تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ آیا از اینها می ترسید. از خدا بترسید. إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ آیات خیلی تشدید دارد. قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ

وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ وَ يُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ بِأَيِّهَا بَجَنُوكُمْ. خداوند با دست شما اینها را معذب می کند. وَيُخْزِهِمْ خداوند اینها را خوار و ذلیل می کند. وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ خداوند به شما نصرت می دهد در برابر اینها وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ بسیاری از مؤمنین را اینها کشتند و اذیت کردند. یاسر و مادر عمار _سمیه_ و امثال اینها در جریان زیاد است. با اینها بجنگید. برای خاطر اینکه اینها دلهای مؤمنین را به درد آوردند. وَيُذْهِبَ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ غیظی که مسلمانها در دل دارند. به وسیله ی کشتن اینها و جنگ شما، غیظ ها را از بین می برد. بالاخره این آیات سوره ی توبه، سوره ی نهم قرآن از آیه ی ۱۲ تا ۱۵ مضمونش این بود که به عرض رسید. بعد در سوره ی انفال از آیه ی ۵۵ تا ۵۹. دیروز خوانده شد در برابر پیمان شکنی های یهود بود. بنی قینقاع، بنی قریظه، بنی نضیر که دیروز به عرض رسید. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِذَا تَثَقَفْتَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدْتَهُمْ مِنْ خَلْفَتِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ اینها را دیروز عرض کردیم. در برابر پیمان شکنی های یهود است. بعد یک نکته ای وَ إِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً اگر با کسی عهد بستید. بعد احساس کردید که آن بر عهد و پیمان خود پایبند نخواهد بود. عهد است. خیلی محترم است. فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ به آنها بگویید که چون شما بر عهد خود پای بند نیستید، ما

هم پای بند نیستیم. اگر بعد از این با شما جنگ کردیم، مخالف آن عهد ما نیست. چون از اول به شما می‌گوییم که آن عهد را ملغی کردیم. وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ شما نقض کن. یعنی لغو کن. الغا کن. عهد نامه ی خود را به آنها اعلان کن که الغا کردی، فکر نکنند که شما بر خلاف عهدنامه ات داری با آنها می‌جنگی. اول اعلان کن به آنها که من آن عهد و پیمان را لغو کردم. در نزد من از اعتبار ساقط است. اگر بعد از این حمله کردیم، جهاد کردیم با شما، فکر نکنید که ما عهد شکنی کرده باشیم. البته شما بر خلاف عهد نامه عمل کردید. ما آن را لغو کردیم. از خیانت شما می‌ترسیم. اگر ما نمی‌ترسیدیم و دلیلی نداشتیم بر خیانت شما، آن را لغو نمی‌کردیم. وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ به آنها اعلان کن که عهدنامه ی خود را از اعتبار انداخته اید. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ این آیات هم از آیه ی ۵۵ تا ۵۹ از سوره ی انفال، سوره ی هشتم قرآن کریم است. خلاصه بحث، بحث لازم و مهمی است که اولاً اسلام عنایت دارد به صلح و مسالمت حتی الامکان. و جنگ و جهاد آخر الدّواءِ الکئی است. اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ به حکمت و موعظه و به اینها دعوت کن. وَ جَادِلْهُمْ وَ مَنَظِرَهُ كُنْ. تا منطقاً ثابت کرده باشی حقانیت خود را. اگر از

اینها کار پیش نرفت و دشمن در فکر ماجراجویی هست و حيله و مکر و عداوت و اینها، آن وقت نوبت می رسد به جهاد و جنگ. در نهج البلاغه در نامه ی ۵۳ که عهد نامه ی مالک اشتر است که طولانی ترین نامه ی نهج البلاغه است. قبلاً هم چند دفعه گفتیم. که مشتمل بر مواد بسیار بسیار مفید برای اداره ی یک مملکت، دنیا، جامعه. در آنجا حضرت امیرالمؤمنین به مالک می گویند وَ لَا تَدْفَعَنَّ صَيْلِحاً دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوَّكَ اَوَّلَ اَصْلِ صِلْحٍ وَ مَسَالَمَتٍ اَسْت. اگر یک وقت دشمن از صلح دم زد، دفع نکن. لِّلّٰهِ فِيْهِ رِضًا اَنْ صِلْحِيْ كَمَا مَوْجِبُ خَشْنُوْدِيْ پُرُوْرِدْ گَار اَسْت. به دشمن مهلت بده. در سایه ی صلح، بلکه فکر کند و از مرکب شیطان پیاده شود و اسلام را بهتر درک کند. فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً "دعه" دال و عین و ه. دعه یعنی آرامش خاطر. فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَاً لِيُجْنُوْدَكَ در صلح آرامش خاطری هست برای لشکرت. وَ رَاْحَهُ مِنْ هُمُوْمِكَ خُوْدَتِ هَمْ مَدْتِيْ اَز هَمْ وَ غَمْ وَ اِيْنهَا رَاْحَتِ مِيْ شُوِي. چون وقتی جنگ، البته معلوم است که نقشه هایی دارد و فکر انسان را خیلی مشغول می کند. اَمْنًا لِبِلَادِكَ بِالْاٰخِرَةِ عَوَاقِبِيْ جِهَادٍ وَ جَنْگٍ دَارِد. بلاد امن می شود. خوب اصل اول این است. وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعِيْدٌ صَيْلِحِهِ. وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ اَز اِيْنكِهِ دَشْمَنِ بَعْدِ اَز صِلْحٍ، مَبَادَا كِه صِلْحٍ رَا مَطْرَحِ كَرْدِه تَا شَمَا دَر جِهَادِ دَسْت نَكِه دَارِيْد. دوباره آن نقشه های خود را بکشد، استراحت کند، تمهید قوا کند، به

شما حمله کند. وَ لَكِنَّ الْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّكَ بَعْدَ ضَرْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رَبُّمَا قَارَبَ لِيَتَغَفَّلَ دُشْمَنٌ گاهی با شما نزدیک می شود. تا شما را به غفلت بیندازد. دوباره شما را غافلگیر بکند. فَخُذْ بِالْحَزْمِ حَزْمٌ یعنی مآل اندیشی. هیچ وقت مآل اندیشی را از دست نده. وَ أَتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ اینجا جای حسن ظن نیست. اگر کسی حسن ظن داشته باشد باید خودش را متهم بداند. دشمن است. دشمن را نتوان حقیر و بیچاره شمرد. وَ أَتَهُمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنِ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ عَدُوِّكَ عُقْدَةً باز دوباره اگر پیمانی بستید أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً یا اینکه شرایط ذمه را با آنها برقرار کردی که بعداً می خوانیم. ولی مالکا فَحِطْ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ به عهد خودت وفا کن. وَ ارْزَعْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ ذمه و پیمان خود را مراعات کن. وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيََتْ در وفاداری عهد و پیمان خودت را سپر قرار بده در برابر پیمانی که بستی. فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ در میان فرائض خدا چیزی از وفاداری به عهد و پیمان بالاتر نیست. فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ ءَ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشَابُهِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ با اینکه مردم افکار مختلفی دارند ولی همه متفقند که فطرتاً پای بند بودن به عهد و پیمان خیلی مهم است. در میان فرائض پروردگار چیزی از تعظیم وفا به عهد، از تعظیم وفا، پای بند بودن به عهد بالاتر نیست. واقعاً اصل اولی صلح است. ولی پیمان اگر بستید، گاهی عهد و پیمان می بندند

که در سایه ی آن شما را اغفال کنند. تمهید قوا کنند. نقشه ها بکشند. خلاصه بیدار بودن یکی از مسائل بسیار مهم است. صلح اولین اصل است. دوم پیمان بسیار خوب است. ولی باید خیلی بیدار و هوشیار باشید. اینها را در این عهد نامه حضرت امیر به مالک تذکر می دهند. بنابراین آنچه ما خواندیم این بود در دو جا از قرآن یکی عهد و پیمان با مشرکین بود که در سوره ی براءت است. و دیگر هم عهد و پیمان با یهود بود. در هر دو از اینها امر به پیغمبر است که اگر پیمان را شکستند شما هم با اینها جهاد کنید. با پیمان شکنان باید جهاد کرد. که بحث ما در یکی از موارد جهاد، جهاد با پیمان شکنان است. به این ترتیب که عرض کردیم. دنیای امروز هم در برابر عهدنامه ها و کنوانسیون ها بسیار مهم است. همین آیات که خواندیم که در سوره ی انفال بود. بعدش چند چیز دارد. آنها را ما نخواندیم. ولی مهمند. که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) می گوید اینها آداب حرب است. یکی از نامهای سوره ی انفال سوره ی قتال است. چون در سوره ی انفال آداب قتال فراوان وجود دارد. اولی هم که شروع می شود. همین موضوع است. در جنگ بدر این آیات نازل شد. *يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ رِفْتًا* به میدان جنگ. در میدان جنگ صحبت شد که اگر غالب شدیم، غنائم چطور می شود؟ مال کی خواهد شد؟ غنائم جزء انفال است. چطور خواهد شد؟ میدان جنگ را مبدل کردند به جلسه ی گفتگو. تاحدی مشاجره

و اختلاف درباره ی اینکه غنائم جنگی چه خواهد شد. هنوز پیروز نشده نقشه ی تقسیم غنائم و اینکه مال کی خواهد شد. پیروز نشده در مورد تقسیم غنائم جنگی بحث می کردند. در میدان جنگ، این بود که این سوره آمد. انفال مال خداست. مال رسول است. فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصِلُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ اِصْلَاحَ كَلِمَاتِكُمْ بَيْنَ يَدَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. شما آمدید برای میدان جنگ. باید در فکر جنگ و جهاد باشید. در فکر غلبه و پیروزی اسلام باشید. خلاصه این سوره ی انفال قتال یکی از نامهایش است. آیات هم این طور آغاز می شود و آیات فراوان درباره ی قتال دارد. در همین سوره هست که وَ اعِدُّوا لَهُمْ مَا اسِيَّتْكُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِدُّوا لِلَّهِ وَعِدُّوْكُمْ فِي حَرْبٍ لِحَاظِ تَجْهِيْزَاتِ نِظَامِي بِالْاَلاَ بَاشِيْدَ كِه دَشْمَن اَز شْمَا بْتَرَسِد. اِيْن اَصْلًا بَرَاي تَرْك جِهَاد مَهْم اِسْت. چُون دَشْمَن اِگَر بْتَسِد نَزْدِيْكَ نَمِي اِيْد. اِسْلَام بَرَاي خَاطِر جَلُوْگِيْرِي اَز جِهَاد مِي گُوِيْد شْمَا قُوِي بَاشِيْد. يَك قَدْرَت بَاَزْدَارِنْدِه هَسْتِيْد. شْمَا دَر هَر مَوْضُوْعِي سَعِي كِنِيْد كِه دَر سَطْح بِالْاَ بَاشِيْد اَز هَر لِحَاظ. مَثَل اَمْرُوْز اِيْرَان. بِه اَطْرَاف اِيْرَان دَشْمَن خِيْلِي چَنگ اِنْدَازِي مِي كِنْد وْلِي بِه اِيْرَان جِرَات نَمِي كِنْد. بَرَاي اِيْنكِه دَر سَطْح بِالْاَسْت. اَمَا بَرَاي بَاَزْدَاشْتَن دَشْمَن اَز حَمْلِه مِي گُوِيْد شْمَا قُوِي بَاشِيْد. شْمَا قُوِي بَاشِيْد، دَشْمَن جِرَات حَمْلِه نِدَارِد. مَيَا اسِيَّتْكُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ وَعِدُّوا لِلَّهِ وَعِدُّوْكُمْ عَجِيْب اِسْت وَاقِعًا. كِه اِگَر شْمَا هَمِيْشِه اِيْن قَدْر قَدْرَت دَاشْتِه

باشید. هیچ وقت دشمن به شما حمله نخواهد کرد. بعد در همین سوره وَ إِن جَنْحُوا لِّلْسَلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا ولی اگر دشمن برای سلامتی، سلم گام نهاد، شما قبول کنید. اینها خیلی اصولی است که در همان سوره ی انفال برای حرب که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) آداب حرب را در این سوره تعلیم می دهد. حالا شواهدی هم ما داریم که تاریخ ما، مورد بحث ما که جهاد در برابر پیمان شکنی هاست، یکی از اینها در جنگ جمل است. در جنگ جمل که حضرت امیر از مدینه آمدند برای بصره و جنگ جمل انجام شد. بعضی ها می گفتند که این طلحه و زبیر، _ سنی ها برای طلحه و زبیر خیلی اهمیت قائلند. _ حدیث دارند "عشره مبشره". که می گویند ده نفر را پیامبر گفته فی الجنه اهل بهشتند. الان هم وقتی بروید مسجد مدینه در یکی از آن ایوانها یک طاق مانندی هست. از بالا باز هست که برای نور و اینهاست. اسم ده نفر است. اسم ده نفر را نوشته اند. اینها را می گویند "عشره مبشره" هستند. که از احادیث معروف و تکیه گاه آنها این است. طلحه هست و زبیر هست و عبدالرحمن بن عوف هست و عثمان هست و ابوبکر هست و عمر هست و حضرت علی هم جزء اینهاست. اینها "عشره مبشره" هستند. این حدیث را در الغدیر هم بحث کرده درباره اش. یک وقتی هم خلاصه خواستید ما عرض می کنیم. طلحه و زبیر را جزء "عشره مبشره" می دانند. خیلی مهم است. حضرت امیرالمؤمنین از مدینه آمده به بصره و در آنجا جنگ جمل

انجام شده. شیخ مفید (رحمه الله علیه) یکی از کتابهایش هست "الجمل". چون برای اینکه سنی ها در اینجا خیلی بهره برداری کردند از نام طلحه و زبیر و امثال اینها برای مذهب خودشان. عایشه هم جزء همین ها بود. این بود که حضرت امیرالمؤمنین بعد از اختتام جنگ جمل، پایان یافت آمدند به مسجد بصره و مطالبی فرمودند. یک مقدار از آنها اینجا هست. در جلد ۳۲ بحار صفحه ۲۳۲ تا ۲۳۳. در بحار الانوار. حضرت امیر بعد از اینکه جنگ جمل پایان یافت و فاتح و پیروز شدند، آمدند بصره و رفتند بالای منبر در مسجد. بعد دیدند در میان مردم گفتگو درباره ی طلحه و زبیر فراوان است. این دو تا "عشره مبشره" بودند. فلان و فلان بودند و حضرت علی آنها را کشته است. حضرت فرمودند که امر طلحه و زبیر و عایشه، می خواهم برای شما بیان کنم. فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَيَّ عَلَي رَسُولِهِ ص ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ وَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِآيَةِ (مِنْ كِتَابِ اللَّهِ) كَشْتَنَ مِنْ أَيْنِهَا رَا يَكُ آيَةِ قِرَآنٍ وَ إِنْ نَكَّثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ اَيْنِ آيَةِ، خوب طلحه و زبیر در صف اول با حضرت امیرالمؤمنین بیعت کردند. حضرت امیرالمؤمنین بعد از اینکه عثمان کشته شد، مردم هجوم آوردند برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه هم هست که مردم مثل "عرف ضبع"، مثل یال کفتار که چطور پشت سر هم قرار می گیرد، صف کشیدند با فشار. حضرت فرمودند دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي

اینجوری می گفت. ولی گوش نکردند. آمدند که با حضرت امیر بیعت کنند. حضرت امیر فرمودند که اگر من _هشدار بود_ خلافت را به دست بگیرم، من مثل ابوبکر و عمر و عثمان عمل نخواهم کرد. اگر بخواهید با من بیعت کنید من عدالت به معنی واقعی کلمه اجرا خواهم کرد. این طوری می گفتند. اگر با من بیعت کنید لَتَبْلُغُنَّ بَلْبَلَهُ وَ لَتَغْرَبُنَّ غَرْبَهُ وَ لَتَسَاطُنَّ سَوَاطِنَ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ اینطوری خواهد شد. دَعُونِي وَ التَّمِسُوا غَيْرِي ولی فشار آوردند و بیعت کردند. در صف اول طلحه و زبیر بودند در بیعت کنندگان. حالا همان بیعت کنندگان در صف اول، امروز بیعت کردند و فردا آمد یکی از آنها و گفت من می خواهم که من را حاکم بصره بکنی. یکی گفت من را می خواهم که حاکم کوفه بکنی. خوب این در تاریخ مطالب زیادی هست. در تاریخ هست که معاویه که از این جریان خیلی ناراحت بود. می دانست که امیرالمؤمنین او را عزل خواهد کرد. نامه ای نوشت به طلحه. نامه نوشت به زبیر. خفائاً و خیلی صریح که چرا شما با علی بیعت کردید. به طلحه گفت من بصره را برای شما هموار کردم. بیا آنجا و مال شما باشد. می دانست که امیرالمؤمنین به او موقعیت و ریاست نخواهد داد. به زبیر هم گفت من کوفه را برای تو هموار کردم. یک خرده از آنجا آن تحریک می کرد. ایها هم اینجا آمدند و حضرت فرمودند مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا من کسانی را که نالایق می دانم به او سمتی نخواهم داد. امیرالمؤمنین هست و صراحت

و صداقت. اینها این طور که دیدند این جور است. بیعتشان را شکستند و رفتند به مکه. عایشه در مکه بود. اینها وقتی خواستند بروند آمدند خدمت امیرالمؤمنین. همان طلحه و زبیر. گفتند اجازه می فرمایید ما می خواهیم برویم برای عمره. بفرمایید. وقتی که شروع کردند به رفتن از پشت سر گفت که و الله ما بُرِیدَانَ الْعُمَرَةَ وَ إِنَّمَا بُرِیدَانَ الْعُدْرَ این دو نفر برای ایجاد فتنه حرکت می کنند. گفتند اگر این طور باشد، اینها را نگه دارید. نگذارید. حضرت فرمودند که قصاص قبل از جنایت که نمی توانم بکنم. ولی می دانم که این طوری است. عایشه هم تا زمانی که عثمان زنده بود، عایشه مردم را علیه عثمان تحریک می کرد. حتی یک روز کفشهای پیغمبر را آورد مسجد. از آن بالا- تو زنها. چون عایشه خیلی متهور بود و اینها در حرف زدن و اینها. حفظت اربعین الف حدیث/ و من الذکر آیه تنساها سنی ها چقدر از او حدیث آوردند. این شعر مال اُزری است درباره ی عایشه . قصیده ی هائیه. می گوید حفظت اربعین الف حدیث عایشه به قول آنها چهل هزار حدیث حفظ است. و من الذکر آیه تنساها و یک آیه از قرآن را فراموش کرده. آن این بود که وَ قَوْلٌ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا- تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى قرآن می گوید در سوره ی احزاب، ای زنان پیغمبر در خانه ی خودتان بنشینید. در همین قصیده ی هائیه است که اُنَبِيَّ بِلَا وَصِي / تعالی الله عما يقوله السفهاء این شعر اُزری هزار تا شعر است. قصیده ی هائیه.. این خیلی

مهم است. این قصیده را که می خواندند، سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرد. می گفت این قصیده تمام مبانی تشیع را به شعر در آورده و چقدر هم در سطح بالاست. منتها در جایی گذاشته بود که بعد از اینکه از دنیا رفت تقریباً ۵۰۰ تا از آن در دست است. ۵۰۰ تا را موریانه خورده و در دسترس نیست. یکی از اشعارش این است که أ النبی بلا وصی آیا می شود پیغمبر بدون وصی از دنیا رفته باشد؟! أ نبی بلا وصی / تعالی الله عما یقولہ السفہاء سفیہان این طور می گویند، ما قبول نداریم. این قصیده خیلی قصیده ی جالبی است و صاحب جواهر آرزو می کرد که جواهر را در نامه ی اعمال ازری بنویسند و قصیده ی ازری را در نامه ی اعمال صاحب جواهر بنویسند. این قدر مهم است واقعاً و سید بحر العلوم ایستاده گوش می کرده به این جریان. طلحه و زبیر سابقه ی روشنی دارند در زمان پیغمبر در جنگ ها. خیلی سوابق دارند. زبیر هم پسر عمه ی حضرت امیرالمؤمنین بود. ولی بعداً این طور شد. این را می گفتم. معاویه نامه نوشت و اینها را منحرف کرد و اینها هم در مقابل امیرالمؤمنین ایستادند و بیعت را شکستند و آمدند سراغ عایشه. عایشه کفشهای پیغمبر را آورد. عثمان صحبت می کرد و از آن بالا انداخت و گفت هنوز کفشهای پیغمبر پاره نشده تو شریعت را عوض کردی. اَقْتُلُوا نَعْتَلًا قَتَلَهُ اللَّهُ "نعتل" یک یهودی بود. اولین کسی که فرمان قتل را صادر کرد خود عایشه بود. گفت این یهودی شده. اَقْتُلُوا نَعْتَلًا

قَتَلَهُ اللَّهُ در زمانی که عثمان سر کار بود اینجوری می گفت. ولی عثمان که کشته شد، چون عایشه با امیرالمؤمنین صفا نداشت علیه امیرالمؤمنین قیام کرد. این بود که طلحه و زبیر رفتند مکه و عایشه را همراه خودشان به بصره آوردند و برای جنگیدن با امیرالمؤمنین. در نهج البلاغه مطالب زیادی وجود دارد در اینجا. فَخَرُّوا يَجْرُونَ حُزْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ ص كَمَا تُجْرُ الْأُمَّةُ گفت که طلحه و زبیر دارند همسر پیغمبر را می کشند و می برند برای جنگیدن، مثل کشیدن و بردن امه برای فروختن. خلاصه همدست شدند و رفتند برای بصره. جنگ جمل را به وجود آوردند. طلحه در این جنگ کشته شد. آن هم مروان از خودی هایشان یک تیر زد و طلحه را کشت. ولی زبیر نه. چرا؟! برای اینکه در جنگ به این زودی که امیرالمؤمنین جنگ نمی کرد. حضرت امیرالمؤمنین اول گفت کسی هست که این قرآن را بردارد و این قبیل آیات را برود در برابر اینها بخواند. یک جوانی گفت بله. قرآن را برد که بخواند. حضرت امیرالمؤمنین گفتند که کشته می شوی. در عین حال آن جوان قبول کرد و رفت و کشته شد. بعد امیرالمؤمنین خودش آمدند به میدان جنگ. ولی بدون زره و با سر باز. فرمودند زبیر کجاست؟ زبیر آمد بیرون. از تو صفهای لشکر. زبیر که آمد، بعضی ها گفتند به اینکه زبیر کشته خواهد شد. چون هر کس که با علی مواجه شد، کشته می شود در جنگ. حضرت فرمودند نه من بدون زره و شمشیر آمده ام. زبیر آمد جلو. تا آمد پسر عمه اش بود. گرفت

اندازه ای سابقه ی اینها بد است که پیغمبر این پدر و پسر را تبعید کردند که در مدینه نباشند. البته حکم عمومی عثمان است و خیلی به بنی امیه مربوطند. در زمان ابوبکر و عمر و عثمان شفاعت کرد که حکم و مروان را به مدینه برگردانند ولی آنها قبول نکردند و گفتند پیغمبر خدا این پدر و پسر را تبعید کرده. حکم پشت سر پیغمبر راه می افتاد پیغمبر وقتی که راه می رفتند یک مقداری بدنشان به این طرف و آن طرف تمایل پیدا می کرد. مروان پشت سر پیغمبر راه می رفت و ادای پیغمبر را به عنوان استهزاء در می آورد. پیغمبر ناراحت شدند و روزی فرمودند كُنْ كَذَلِكْ هَمِينْ طُورْ باش. این بود که مروان تا آخر عمر موقع راه رفتن این مرض را پیدا کرده بود که شانه هایش تحرک زیادی داشت. خلاصه عثمان در زمان ابوبکر و عمر این دو را شفاعت کرد ولی به مدینه بازگردانده نشدند. ولی وقتی عثمان به خلافت رسید حکم و فرزندش مروان را به مدینه برگرداند و مروان همه کاره ی عثمان شد. مثل وزیر بود. در جنگ جمل هم مروان شرکت داشت و کمک زیادی هم کرده بود. این سه نفر که سردمداران جنگ بودند عایشه و طلحه و زبیر مردم را تحریک می کردند به کشتن عثمان و از کسانی بودند که نسبت به عثمان عداوت به خرج می دادند. ولی بعد از اینکه عثمان کشته شد همین سه نفر قیام کردند برای خون خواهی خون عثمان، این عجیب است. وقتی که حضرت امیر به زبیر رسیدند و فرمودند مردم

را چرا جمع کردی گفت ما آمدیم و خون عثمان را مطالبه می کنیم. حضرت فرمودند لعن الله من اولینا بدم عثمان از من و تو هر کس که دستش به خون عثمان آغشته است خدا لعنتش کند. این سه نفر در حیات عثمان مردم را تحریک به قتل عثمان، ولی بعد از کشته شدن عثمان همین سه نفر خون عثمان را بهانه و دستاویزی برای به راه انداختن جنگ جمل قرار دادند. مروان هم در این جنگ نقش بسیار مهمی داشت. حالا- جنگ جمل خاتمه یافته مروان را اسیر گرفتند و آوردند خدمت حضرت امیر المؤمنین فَاسْتَشْفَعَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع یعنی مروان شفیع قرار داد حسن و حسین را در خدمت حضرت که او را ببخشند. حضرت می توانستند مروان را چون آتش افروز این جنگ بوده او را مجازات کنند. مروان این دو نفر را شفیع قرار داد نزد حضرت امیر المؤمنین تا از جرم او بگذرند. فَكَلَّمَاهُ فِيهِ این دو نفر هم با حضرت صحبت کردند که حضرت امیر المؤمنین مروان را ببخشند فَخَلَّى سَبِيلَهُ حضرت فرمودند باشد برود دنبال کارش فَقَالَ لَهُ يُيَايَعُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ به حضرت گفتند حالا که مروان می خواهد برود پس با تو بیعت کند و برود قَالَ ع أَوْ لَمْ يُيَايَعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعَتِهِ فرمودند آن موقع که من خلافت را قبضه کردم مروان و طلحه و زبیر با من بیعت کرده بودند، مروان هم جزء همان بیعت کنندگان روز اول بود. حالا دوباره چه بیعتی؟ أَوْ لَمْ يُيَايَعْنِي بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ لَا

حَاجَهُ لِي فِي بَيْعَتِهِ أَيَا قَبْلًا بِأَنَّ مِنْ بَيْعَتِ نَكَرَدَه بُوْد؟ الْآنَ دِيْكَرَ نَمِي خَوَاهِم بَا مِنْ بَيْعَتِ كَنَدِ اِنْهَآ كَفُّ يَهُودِيَّةً كَفِّ مَرَوَانَ كَفِّ يَهُودِيَّ اسْت. چُون يَهُودِي هَا دَر پِيْمَان شَكْنِي هَمَان طُور كِه امْرُوز هَم مِي بِيْنِيْم خِيْلِي مَشْهُور وَ مَعْرُوفُنْد. بَلَكِه صَدَهَا وَ دِه هَا دَفْعَه بَعْدَ اَز جَنْكِ ۱۹۴۸ تَقْرِيْبًا ۵۰ سَال پِيْش اَز اَيْن جَنْكِ دَوْم كِه وَاقِعْ شَدِ اَنْ بَلَنْدِي هَاي جَوْلَان وَ صَحْرَاي سِيْنَا رَا اِسْرَائِيْل اَز مُسْلِمَان هَا گَرَفْت كِه صَحْرَاي سِيْنَا رَا بِه مَصْر دَاد وَ لِي بَلَنْدِي هَاي جَوْلَان رَا هَنْوَز دَر اَخْتِيَار دَارَد. اَز اَنْ تَارِيْخ تَا بِه حَال چَنْدِيْن دَفْعَه پِيْمَان صِلْح بِيْن اِسْرَائِيْل بَسْتَه شَدَه وَ لِي اَنْهَا بَاَز پِيْمَان رَا شَكْسْتَه اَنْد اِلَان دِيْكَرَ فِلَسْطِيْنِي هَا حَاضِر نِيْسْتَنْد بَا اَنْهَا صِلْح كَنْنَد چُون اَيْنَهَا پِيْمَان شَكْنَنْد. فَبِمَا نَقَضْتَهُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً دَر قُرْآنِ كَرِيْمِ هَم پِيْمَان شَكْنِي يَهُودِ ذَكْر شَدَه. حَضْرَتِ امِيْر فَرْمُودَنْد لَمَّا حَاجَهُ لِي فِي بَيْعَتِهِ اَحْتِيَاجِي نَدَارَم كِه بَا مَرَوَانَ بَيْعَتِ كَنَم اِنْهَآ كَفُّ يَهُودِيَّةً كَفِّ مَرَوَانَ كَفِّ يَهُودِيَّ اسْت لَوْ بَايَعْنِي بِكَفِّهِ لَغَدَرَ بَسِيَّتِهِ اِكْرَ بَا دَسْتَش بَيْعَتِ كَنْد (سَبَه بِه دَبْر مِي گُوِيْنْد) بَا سَبَه يِ خُودَش پِيْمَان رَا مِي شَكْنَد. كَنَايَه اسْت يَعْنِي بَا يَكِّ بَادِي پِيْمَان خُودَش رَا مِي شَكْنَد. مَنظُورِ اَيْنِ اسْت اَيْنِ قَدْرِ اَيْنِ دَر رَعَايَتِ پِيْمَان مَتَرَلَزْلِ اسْت كِه اِكْرَ بَا دَسْتَش بَيْعَتِ كَنْد لَغَدَرَ بَسِيَّتِهِ بَا سَبَه وَ دَبْرِ خُودَش پِيْمَان رَا مِي شَكْنَد. اَمَّا اِنَّ لَهٗ اِمْرَةً اَيْنِ اَخْبَارِ اَز غَيْبِ اسْت. اَمْرَه يَعْنِي فَرْمَانْرُوَايِي. بَدَانِيْدِ مَرَوَانَ فَرْمَانْرُوَايِي پِيْدَا خَوَاهَدِ كَرْد. چَه وَقْتِ مَرَوَانَ فَرْمَانْرُوَايِي پِيْدَا كَرْد؟

موقعی که معاویه مرد و یزید به جای او نشست. بعد از یزید معاویه بن یزید که نوه ی معاویه می شد. قرار بود به خلافت بنشیند و بیعت هم گرفته بودند ولی وقتی یزید مُرد این به مسجد آمد و یک شرحی درباره ی کارهای بد یزید و معاویه گفت و کنار رفت و گفت من نمی خواهم و حق و امامت مال اهل بیت : است، خلاصه پسر خوبی از کار درآمد معاویه بن یزید. این که کنار رفت بنی امیه که نخواستند این حکومت را از دست بدهند. این ها آدم هایی بودند که خیلی در شقاوت قوی بودند. بعد مروان آمد و خلافت را قبضه کرد در حالی که عبدالله بن زبیر در مکه ادعای خلافت کرد و لشکر درست کرده بود. ولی مروان در شام بعد از معاویه بن یزید خلافت را قبضه کرد. اما مدت این ۹ ماه بیشتر طول نکشید. حضرت می فرمایند *أَمَا إِنَّ لَهُ إِمْرَةً بَدَانِيْدَ بَرَايِ مَرَوَانَ فَرَمَانْرَوَائِيِ اسْتِ. اَمَا كَلَعَقَهٗ الْكَلْبِ اَنْفَهٗ مَدْت كَوْتَاهٗ بَهٗ اَنْدَازَهٗ اِي كَهٗ سَكَّ بَا زَبَانَ خَوْدَشٖ بِيْنِي خَوْد رَا مِي لِيْسِدْ. كَنَائِهٖ اَز كَمِي زَمَانَ اسْتِ. اِيْن قَدْر مَدْت كَوْتَاهِي. وَ هُوَ اَبُو الْاَكْبَشِ الْاَرْبَعَهٗ وَ اِيْن پَدْر چَهَار تَا كَبَش اسْتِ. كَهٗ كَبَش مَا بَهٗ قَوْج مِي گَوِيْم. وَ پَسْرَش عِبْدَالْمَلِكِ اسْتِ كَهٗ چَهَار پَسْرَش حَكُوْمْت كَرْدَنْد. هِيْچ كَسِي چَهَار تَا بَرَادْر پَشْت سَر هَم حَكُوْمْت نَكْرْدَنْد غَيْر اَز پَسْرَانَ عِبْد الْمَلِكِ كَهٗ اسْم هَايْشَانَ يَزِيْد بِنِ عِبْد الْمَلِكِ، سَلِيْمَانَ بِنِ عِبْد الْمَلِكِ، وَ لِيْد بِنِ عِبْد الْمَلِكِ وَ هِشَام بِنِ عِبْد الْمَلِكِ اسْتِ. وَ سَتَلَقِي الْاُمَّهٗ مِنْهُ وَ مِنْ وَ لَدِهٖ*

يَوْمًا أَحْمَرَ امت اسلام از مروان و از فرزندان او روز سرخی را خواهد دید. یعنی روز خونین یعنی جنگ ها و تخریب هایی که این چهار نفر و خود عبدالملک به وجود خواهند آورد. عبدالملک بعد از مروان که به خلافت رسید حجاج بن یوسف را فرستاد برای جنگ عبدالله بن زبیر. عبدالله بن زبیر هم در مکه در کعبه متحسّن شده بود. ولی حجاج با بستن منجیق ها خانه ی کعبه را خراب کرد و لشکریان عبدالله بن زبیر را کشت و عبدالله بن زبیر را نیز کشت و به دار آویخت. بعد از این بود که خلافت استقرار پیدا کرد برای بنی امیه. مقصود ما از این کلام حضرت امیر در نهج البلاغه این بود که حضرت فرمودند من با مروان بیعت نمی خواهم إِنَّهَا كَفُّ يَهُودِيَّةٌ برای اینکه دستش مثل دست یهود است یهود هم پیمان شکنند. همان طور که از آیات قرآن خواندیم. دو سه مطلب دیروز عرض کردیم که حالا آنها را تمام کنیم. یک مطلب راجع این بود که حضرت امیر المؤمنین در بصره بعد از پایان جنگ جمل خواستند توضیح بدهند که چگونه شد طلحه و زبیر و عایشه که آتش افروزان این جنگ بودند حضرت با آنها جهاد کرد. طلحه که در میدان جنگ به دست مروان کشته شد. که خیلی عجیب است که خودشان با هم هم رزم بودند. مروان وقتی که دید طلحه به این طرف و آن طرف می رود، طلحه سابقه ای در اسلام داشت، مروان گفت این وقتی عثمان زنده بود چقدر مردم را برای کشتن عثمان تحریک می کرد. الان برای طلب

خون عثمان دارد این همه حرارت به خرج می دهد. به همین دلیل باید او را بکشم و تیری به کمان گذاشت و همان تیر به پای طلحه خورد و خون فراوان رفت و طلحه کشته شد. حضرت امیر بعد از اختتام جنگ در میان کشته ها قدم می زدند به جنازه ی طلحه که رسیدند در نهج البلاغه است که فرمودند به والله من دوست نداشتم این چنین این را کشته بینم. رود آن محبت و عاطفه ای که داشتند نسبت به انسان ها و نمی خواستند انسان ها گمراه شوند و به ورطه ی ضلالت و شقاوت بیفتند. بعد فرمودند طلحه را بلند کنید و بنشانید و حضرت با طلحه حرف زدند و فرمودند قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَكَ رَبُّكَ حَقًّا این کلمات را به طلحه گفتند. اصحابشان گفتند با مرده حرف می زنید؟ فرمودند بله. این کلمات مرا شنید همان طور که در جنگ بدر بعد از اینکه ابوجهل و بقیه کشته شدند سرهایشان را داخل چاه ریختند و پیغمبر کنار چاه آمدند و به اهل قلیب _ اهل چاه _ گفتند قد وجدتم ما وعدني ربي حقا فهل اتمم وجدتم ما وعدكم ربكم حقا قالوا يا رسول الله با مرده ها حرف می زنید هم اسمع منكم اينها می شنوند و بهتر از شما می شنوند و درك می کنند. در اینجا حضرت امیر با طلحه این طور صحبت کردند. يك يك در میان کشته ها می رفتند که رسیدند به کعب بن سور که از طرف عمر و عثمان در بصره قاضی بود. ولی چون عایشه همسر

پیغمبر بود وقتی که به بصره آمد مردم را به میدان جنگ کشاند. حضرت فرمودند این را هم بنشانید با او هم حرف بزنم. حضرت دیدند کعب بن سور یک قرآن را به گردنش آویخته. فرمودند همین قرآنی که به گردنت انداختی تو را به کشتن داد. برای اینکه همین قرآن می گوید "کسانی که پیمان می بندند و پیمان خود را می شکنند". بعداً عرض می کنیم که اینها جزء بغاتند ولی حضرت امیر المؤمنین جلاً اینها را جزء پیمان شکنان معرفی کردند. ولی از نظر فقهی ما همه اینها جزء بغاتند. یعنی کسی که در مقابل امام معصوم قیام کند که اینها همین طور بودند. ولی حضرت با اینها که بحث می کردند نه از آن نظر بلکه از این نظر که پیمان شکنند و آیات قرآن هم می گوید کشتن پیمان شکنان لازم است. بعد اصحابشان فرمودند کعب هم شنید؟ حضرت فرمودند بله کعب هم کلمات من را شنید همان طور که در جنگ بدر کشته شدگان کفار کلمات پیغمبر را شنیدند. این قسمت از نهج البلاغه را که عرض کردم اگر می خواهید با شرح بیشتری مطالعه کنید کلام ۷۲ بود که در شرح خوئی جلد پنجم صفحه ۲۱۸، شرح ابن ابی الحدید جلد ۶ صفحه ۱۴۶، شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۲۰۳، شرح فی ظلال جلد ۱ صفحه ۳۵۷. مطالبی که ما دیروز عرض کردیم بعضی از برادران پرسیدند از کدام کتاب، مطالب از کتب فراوانی بود که ما دو مورد از آنها را عرض می کنیم. غیر از شرح نهج البلاغه. یکی مروج الذهب که کتاب تاریخ بسیار

مهمی است که مال مسعودی است. در مروج الذهب جلد اول صفحه ۳۵۷. ممکن است چاپ ها فرق داشته باشد، عنوان این است "ذکر الاخبار عن يوم الجمل و بدئه و ما كان فيه من الحرب". پس بنابراین در جلد اول مروج الذهب در تاریخ حضرت امیر جنگ جمل را نوشته. این عربی. دیگر تاریخ "حبيب السیر" جلد اول صفحه ۵۲۵ شرح مفصلی در جنگ جمل دارد. در زبان فارسی ما دو تاریخ نسبتاً مهم داریم. هر چند که نویسندگی آنها سنی هستند. یکی تاریخ حبيب السیر - سیر جمع سیره است - که چهار جلد است، فارسی و قطور و مطالب زیاد تاریخی دارد. یکی هم فارسی، ده جلد تاریخ "روضه الصفا" در آنجا هم است ولی بنده آدرس را از حبيب السیر به عرض شما رساندم. دیروز عرض کردیم که حضرت امیر در بصره، بعد از پایان جنگ جمل، مردم که در مسجد جمع شدند، حضرت سعد المنیر فحمد الله و اثنی علیه بعد فرمودند ایها الناس. حضرت می خواهند مردم را روشن کنند که علت این برخورد چه بوده؟ حضرت امیر هم خیلی مکث کردند که این جنگ واقع نشود ولی بالاخره واقع شد. پیغمبر هم خبر داده بودند از این جنگ. در تاریخ مروج الذهب است که روزی پیغمبر زنها که نشسته بودند به زنهاشان فرمودند *أَيُّكُمْ صَاحِبَةُ الْجَمَلِ الْأَذْبِ تَبَّحُهَا كِلَابُ الْحَوَابِ كِدَامِيكَ* از شما زن ها سوار بر شتر پر پشمی خواهید شد و سگ های حوآب به آن شتر پارس کند؟ بعد رو کردند به عایشه و فرمودند *إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِيهَا* مبادا تو آن زن باشی. پیغمبر که در گذشتند

حالا عایشه که در مکه بود رفتند برایش شتری فراهم کردند و در کجاوه او را نشانند و بالاخره آن را با پوست هایی که تیر در آنها اثر نمی کند پوشانند تا خیلی محفوظ بماند تا بروند و به مقصد برسند. از مکه حرکت کردند به طرف بصره. مقدار زیادی از راه را که رفتند موقع اذان صبح در آنجا چند سگ حمله کردند به طرف کجاوه ی عایشه و پارس کردند. بعد یک نفر گفت لعن الله الحوآب لعنت کند خدا حوآب را چه سگ هایی دارند. تا گفت "حوآب" عایشه به یاد آن حدیث افتاد و گفت ردونی ردونی گفتند چرا؟ گفت آن حدیث که پیغمبر گفته بودند *أَيُّكُمْ صَاحِبُهُ الْجَمَلِ الْأَدْبِي تَبَّحُهَا كِلَابُ الْحَوَآبِ* اصلاً یادم نبود. اگر اینجا حوآب باشد و این سگ ها، پیغمبر گفته *إِيَّاكَ أَنْ تَكُونِيهَا*. من را برگردانید. طلحه و زبیر که دیدند نقشه هایشان دارد نقش بر آب می شود. چقدر زحمت کشیدند تا عایشه را به عنوان یک پرچمی همراه کنند برای جمع کردن مردم. این اگر برگردد که نقشه هایشان نقش بر آب می شود. گفتند اینجا حوآب نیست، این سگ ها مال حوآب نیست. گفت نه خیر این شخص این طور گفته. رفتند ۵۰ نفر آدم ظاهر الصلاح پیدا کردند و به آنها پول دادند تا شهادت دهند که اینجا حوآب نیست و این سگ ها مال حوآب نیست. در *مروج الذهب* است که اولین شهادت باطل در اسلام همین بود. شاهد ها آمدند و شهادت دادند، برای عایشه ثابت شد که اینجا حوآب نیست و این کلاب کلاب حوآب نیستند به راه خودشان

ادامه دادند. مطالب زیادی در نهج البلاغه وجود دارد کسانی که می خواهند مطالعه کنند. یکی در خطبه ی ۲۱۶ کسانی که به بصره می رفتند و در بین راه و آن جریان ها. البته در فیض الاسلام خطبه ی ۲۰۸. شرح خوئی جلد ۱۴ صفحه ی ۱۷۰. ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۱۲۱. بحرانی جلد ۴ صفحه ۵۰. فی ظلال جلد ۴ صفحه ی ۲۸۰. در اینها جریان ها را در طی طریق ذکر کرده. برای اینکه مطلب تمام شود، حضرت برای مردم بصره می فرمایند أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا قَاتَلْتُ هَؤُلَاءِ بِالْأَمْسِ إِلَّا بِأَيِّهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ آيَةٌ قرآن می گوید وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَتَمَّهَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ عَاهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ قَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَتَقَاتِلَنَّ الْفِئَةَ الْبَاغِيَةَ وَ الْفِئَةَ النَّاكِثَةَ وَ الْفِئَةَ الْمَارِقَةَ پیغمبر فرمودند فئه باغیه همان جنگ صفین بود فئه ناکثه همان جنگ جمل است فئه مارقه جنگ نهروان است. این بسیار کار مهمی بود که حضرت امیر انجام دادند. چون جنگیدن با مثل عایشه همسر پیغمبر و طلحه و زبیر با آن سابقه کار سختی بود و فقط کار علی بود. به همین دلیل فرمودند أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِئَةِ أَي مردم من چشم فتنه را کور کردم وَ لَمْ يَكُنْ لِي جَرِيءٌ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي غیر از من هیچ کسی نمی توانست این کار را انجام دهد. واقعاً هم همین طور بود. جنگیدن با همسر پیغمبر در میان مردم و مقدسین کار آسانی نبود. چون همسر

پیغمبر بود. بَعِدَ أَنْ مَآجَ غَيْبِهَا بَعْدَ أَنْ يَكُونَ ظِلْمٌ مِنْهَا مِنْ مَوْجٍ مِي زِدَ وَ اَشْتَدَّ كَلْبُهَا وَ سَخَتْ هِيَ شَدِيدِي بُوْد فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي از من سؤال کنید پیش از اینکه از میان شما بروم. غیر از حضرت امیر هیچ کس این کلمه را نگفت و هر کس هم غیر از اهل بیت گفته رسوا شده. فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ السَّاعَةِ مَا بَيْنَ شِمَا تا روز قیامت از هر چیز برسید من جواب می دهم وَ لَا عَنْ فَيْهِ تَهْدِي مَائَهُ وَ تُضِلُّ مَائَهُ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَ قَائِدِهَا وَ سَائِقِهَا وَ مُنَاحِ رِكَابِهَا این را مطالعه کنید خیلی جالب است. در شرح خوئی جلد ۷ صفحه ۶۹. ابن ابی الحدید جلد ۷ صفحه ۴۴. شرح بحرانی جلد ۲ صفحه ۲۸۷. فی ظلال جلد ۲ صفحه ۵۲. این کلمه را در خوئی که عرض کردم مطالب زیادی نقل کرده. از جمله این که می گوید ابن جوزی روزی در منبر گفت سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي از علمای عامه است. این خیلی کلمه ی بزرگی بود. این کلام علوی است اما دارد یک نفر از علمای عامه این طور می گوید. یک زنی در آنجا حاضر بود که سوال کرد و گفت علی یک شب از مدینه به مدائن رفت و سلمان را غسل و تجهیز و کفن و دفن کرد. ولی عثمان در مدینه مرد. سه روز جنازه اش روی خاک بود. ولی علی برای تشییع جنازه و هیچ چیزش حاضر نشد. به آن زن گفت اگر با اجازه ی شوهرت آمدی خدا شوهرت را

لعنت کند اگر بدون اجازه آمدی خدا خودت را لعنت کند و جوابی پیدا نکرد. آن زن پرسید عایشه با اجازه ی پیغمبر به جنگ جمل آمده یا بدون اجازه؟ باز هم جواب پیدا نکرد. این مطالب را در شرح این خطبه مطالعه کنید تا بقیه برای بعد.

جهاد با عهدشکنان کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع : جهاد با عهدشکنان بحث ما با توفیق پروردگار متعال درباره ی اقسام جهاد بود. همان طور که عرض کردیم قسم اول، جهاد برای نجات مستضعفان، قسم دوم جهاد با جباران و ظالمین، قسم سوم برای رفع فتنه و فساد، قسم چهارم برای احیای معروف و ازاله ی منکر، قسم پنجم که دیروز و پریروز مورد بحث ما بود جهاد در برابر ناکسان، عهد شکنان و پیمان شکنان بود. عرض کردیم که در قرآن مجید در دو سوره، در سوره ی توبه و انفال با شدت ترغیب و تحریک می کند جهاد در برابر نا کسین و اِنْ نَكَثُوا اَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِیْنِكُمْ فَقَاتِلُوا اَیْمَةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ اَلَا تَقَاتِلُوْنَ قَوْمًا نَكَثُوا اَیْمَانَهُمْ وَ هُمُوْا بِاِخْرَاجِ الرِّسُوْلِ وَ هُمْ یَدُوْكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ اَوْ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشَوْهُ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ قَاتِلُوْهُمْ یُعَذِّبُهُمُ اللّٰهُ بِاَیْدِیْكُمْ وَ یُخْزِهِمْ وَ یَنْصُرْكُمْ عَلَیْهِمْ وَ یَشْفِیْ صُدُوْرَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِیْنَ خَلَّاصَهُ بِاِیْنِ شِدَّتٍ وَ بِاِ تَعْبِیْرِیْ كِه فَقَاتِلُوا اَیْمَةَ الْكُفْرِ بِه جَای تعبیر فقاتلوا ناکثین گفته فقاتلوا ائمه الكفر این معلوم می شود که این پیمان شکنی و زیر پا گذاشتن تعهدات و مقررات بین المللی که امروز بسیار شایع است اینها ائمه و سردمداران کفر هستند. اینها در عین

ص: ۱۱۷۳

حالی که تعهدات بین المللی را امضا کردند و خودشان را پایبند به آن معرفی می کنند، اما اینها همه به این خاطر است این که عبور از این پیمان ها و همان سلطه گری و استثمار خودشان را و حمله به ملت ها و دولت های ضعیف را ادامه دهند. این است که قرآن با این شدت بیان می کند. بافت بحث جهاد با بافت بحث های دیگر فرق دارد. بحث جهاد یک بحث قرآنی است، بحث روایی و تاریخی است. بافت این بحث این است. کسی که بخواهد جهاد را بحث کند در این بحث دیگر اصاله البرائت و استصحاب و... خیلی حاکم نیست. این بحثی است که از قرآن و روایات و تاریخ معتبر اسلام برداشته شده. بنابراین ما در اینجا برای اینکه مطلبی را از امیرالمؤمنین نقل کرده باشیم اصلاً ایشان جهادهای خودشان را بعد از رحلت پیامبر اکرم در همین راه ارزیابی می کنند که در همان خطبه ی شششقیه فلما نهضت بالأمر نكثت طائفه و مرقت أخرى و قسط آخرون این مطلب خیلی مهم است به خاطر اینکه عایشه و طلحه و زبیر را از سران استکبار، از "قاتلوا ائمه الكفر" معرفی کردن کار کوچکی نبوده. در بصره حضرت استدلال به این آیه می کنند و می فرمایند من از این جهت با عایشه و طلحه و زبیر به جهاد پرداختم و همین آیه را خواندند و اِنْ نَكَثُوا اَیْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِی دِیْنِكُمْ فَقَاتِلُوا اَیْمَةَ الْكُفْرِ اِنَّهُمْ لَا اَیْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ فَقَاتُ عَیْنَ الْفِتْنَةِ واقعاً کار بزرگی بوده است. برای اینکه چه کسی جرأت

ص: ۱۱۷۴

می کرد با اینها بجنگد؟! مسئله ی دیگر مسئله ی عاقبت به خیری است که زبیر خیلی سابقه ی خوبی در اسلام و در جنگ ها در کنار پیغمبر و وقتی که حضرت امیر را برای بیعت می کشیدند و می بردند زبیر خیلی از حضرت دفاع می کرد که عمر شمشیر زبیر را گرفت و زد به سنگ و شکست. در دفن حضرت فاطمه زهرا ۳ زبیر آن شب حضور داشت. در آن شش نفری که عمر معین کرد برای شوری زبیر حق خود را به حضرت امیرالمؤمنین بخشید. که یکی عثمان بود و عبدالرحمان بن عوف بود و حضرت امیرالمؤمنین و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص شش نفر بودند. در آن جلسه زبیر حق خودش را به حضرت امیرالمؤمنین بخشید. خیلی سابقه ی درخشانی داشت ولی بالاخره حب و جاه و مقام او را به آنجا کشاند که با حضرت مخالفت کرد و در جنگ جمل در مقابل حضرت ایستاد. شیخ مفید در بحث های خودش دارد که وقتی آن شخصی که زبیر را کشت _ چون زبیر در جنگ بعد از اینکه حضرت امیر فرمودند پیغمبر فرمودند وقتی تو با من می جنگی تو ظالمی و من مظلوم از صف جنگ خارج شد و رو به بیابان گذاشت. شخص دیگری بود به نام "عمر و بن جرموز" که او هم در همین جبهه بود که بالاخره پشیمان شد و خارج شد. راه افتاد در بیابان با زبیر برخورد کرد. به زبیر گفت به کجا می روی؟ زبیر گفت حضرت امیرالمؤمنین چیزی به من گفت که من از این جبهه خارج شدم.

در آنجا او گفت که من هم با تو هستم. وقتی که زبیر مشغول نماز شد گردن زبیر را در وسط نماز زد و سرش را نزد امیرالمؤمنین آورد، به خیال اینکه خدمتی کرده. حضرت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** را گفتند و فرمودند از پیغمبر شنیدم **بَشْرُ قَاتِلِ ابْنِ صَيْفِيَّةَ بِالنَّارِ** کسی که پسر صفیه زبیر را کشت در آتش است. گفت یا علی ما با شما چه کنیم؟ دشمنانتان را می کشیم این طور می گوئید دوستانتان را می کشیم این طور. فرمودند خوب هر چیزی میزان و حسابی دارد. زبیر وقتی که از جنگ خارج شده و رفته شما کار بدی کردی که او را کشتی. خودت هم جزء همین سپاه بودی. شیخ مفید خیلی در مناظره قوی است. الان تمام مصنفات شیخ مفید چاپ شده. دوره است و مطالعه اش برای ما بسیار بسیار مهم است. خلاصه شیخ مفید می گوید حضرت امیرالمؤمنین چرا به ایشان فرمودند که شما اهل آتش هستید، قاتل و مقتول هر دو فی النار هستند؟ بله چون اگر زبیر پشیمان شده بود باید می آمد پیش امیرالمؤمنین و توبه کند و در صف امیرالمؤمنین باشد. ولی به صف امیرالمؤمنین ملحق نشد و رو به بیابان رفت. بنابراین توبه ی او واقعی نبوده و از میدان جنگ گریخته. اما شیخ مفید می گوید قاتل و مقتول فی النار خیلی جاها داریم. این طور نیست که هر وقت مقتول فی النار باشد قاتل فی النار نباشد. بعد مثال می زند که کافری کافر دیگر را بکشد، هر دو در نار هستند. خلاصه موارد زیادی را ذکر

کردند که قاتل و مقتول هر دو فی النار باشند. خلاصه بحث به این ترتیب برای ما روشن شد که یکی از موارد جهاد جهاد با پیمان شکنان است. حالا سراغ یک فرع دیگری می‌خواهیم برویم آن جهاد برای اجرای عدالت است که آیا این آیه ی شریفه که در سوره ی حدید سوره ی ۵۷ قرآن آیه ۲۵ است. آخرین موردی که برای جهاد عرض می‌کنیم این است که دو مورد را هم قبلاً گفتیم. یکی جهاد ابتدایی، یکی هم جهاد به عنوان دفاع که کلاً تقریباً ۹ مورد می‌شود. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ آیا این آیه هم دلالت دارد؟ بعضی که تفسیر نوشتند خیلی ساده نوشتند و خیلی زود گذشتند و این آیه را مرتبط با جهاد ندانستند. اما تفسیر المیزان، تبیان، مجمع البیان این تفاسیر معتبر ما این آیه را هم با جهاد مربوط می‌دانند و مهم تر امام (رضوان الله علیه) چندجا به این آیه تمسک کردند برای جهاد. لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ مَا رسل خود را با معجزات و بینات و کرامات فرستادیم. هیچ رسولی از معجزه خالی نیست. اگر معجزه نباشد در مقام اثبات نمی‌تواند نبوتش را ثابت کند. بینات یعنی معجزات و کرامات و أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ كِتَابِيًّا بِأَنْهَا نازل کردیم که معلوم است. کتاب ما قرآن است پیغمبر دیگر هم کتاب دارند وَالْمِيزَانَ مِيزَانَ رَا آیت الله طباطبایی به دین

معنا کردند و ارزش های دینی. چرا هدف از ارسال رسل و انزال کتب لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ برای اینکه مردم به عدالت قیام کنند. هدف این بوده. خط سیر رسالت در طول تاریخ قرآن این طور این را توضیح می دهد و بیان می کند. تا اینجا معلوم است. اما وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ چه تناسبی بین این است. ما حدید (آهن) را نازل کردیم یعنی آفریدیم. در آن آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ است برخوردار شدیدی در آهن وجود دارد و وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ در عین حال که آلات و ابزار جنگی با آهن است آهن منافعی هم دارد. معلوم است در زندگی آهن خیلی منافع دارد. وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ "لِيَعْلَمَ اللَّهُ" عطف به جای لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ است. این هم وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ چه ارتباطی است میان آهن و قیام به قسط؟ ارتباطش این است که آهن برای اجرای قسط و عدل در جای خودش لازم است. مخصوصاً به خاطر اینکه وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ تا خدا بداند که چه کسانی هستند که رسل را و خدا را کمک می کنند. خدا و رسول نظرشان قسط و عدل است که در میان جامعه برقرار باشد. کسانی که کمک کنند به اجرای قسط و عدل، به چه وسیله با آهن به اجرای قسط و عدل. این می شود جهاد. کسانی که با شمشیر و ابزار و آلات آهنی برای اجرای عدالت قیام کنند و کمک کنند و جهاد می شود وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ

بالغیب چرا؟ معلوم است الان که رسول در میان ما نیست غایب است خداوند متعال را هم که با چشم نمی بینیم با دل و عقل می شناسیم. منتهی بعد از این آیه دارد که **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ** پشت سر هم می گوید این بیان خط سیر رسالت انبیاء و نزول کتب است. منتهی در اینجا این آیه دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های اجرای عدل البته اول موعظه و نصیحت. بینات و معجزات را باید برای افراد بیان کرد. کسانی که نمی خواهند اجرای عدالت کنند اول ما معجزات را می گوئیم تا این نبوت این شخص را پیدا کند، بلکه متنه شود. اگر نشد کتاب را بیان می کنیم، نشد میزان را بیان می کنیم، اگر این منطق ها و استدلال ها اثر نکرد آن شخص که ظالم است و از اجرای عدالت سر باز زده تسلیم نشد چه باید کرد؟ باید حدید را برداشت و جهاد کرد. معنای این آیه این طور می شود. بنابراین این آیه همان طور که شیخ طوسی در تبیان، طبرسی در مجمع البیان و آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در المیزان فرمودند این آیه از این جهت دلالت دارد بر اینکه یکی از راه های جهاد، موارد جهاد، جهاد برای اجرای عدالت در برابر کسانی که مانع اجرای قسط و عدل هستند می باشد. لام در **لِيُقِيمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** لام غایت است. لام غایت یعنی غرض و غایت این بوده که پیغمبران با بینات و میزان بیایند چرا؟ چون در سایه ی این بینات

و میزان و کتاب، مردم خودشان قیام کنند به قسط. نمی گوید که "یقیم"، "يقوم" تا مردم خودشان به قسط و عدل قیام کنند؛ در اثر تعالیم انبیاء و معارف الهی کتاب و رسول و اینها مردم لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ. ولی حالا اگر نشد چه باید کرد؟ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْعِزَّةَ عَلَى الْعِلْفِ وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تُحِبُّونَهَا فَاصْبِرُوا سَوَاءً أَدْبَرَ أَمْ سَوَّاهَا وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا هَذَا هُوَ الْأَمْرُ الْأَكْبَرُ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَإِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ فَاصْبِرُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. آیت الله طباطبایی در میزان جلد ۱۹ صفحه ۱۷۷، تفسیر تبیان شیخ طوسی جلد ۹ صفحه ۵۳۲، تفسیر مجمع البیان جلد ۹ صفحه ۴۴۸. البته به یک معنا می توانیم تمام اینها را به معروف و منکر برگردانیم. چون ظلم یکی از منکرات است و عدل هم یکی از معروف هاست. حضرت امیر فرمودند وَ مَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجْئٍ تمام اعمال خوب که یکی از آنها جهاد است، اینها در جنب امر به معروف و نهی از منکر اینقدر آنها وسیعند، تمام اعمال حتی جهاد در جنب آن ماند آب دهان در جنب اقیانوس است. بنابراین سید الشهداء قیام خود را در امر به معروف و نهی از منکر خلاصه کردند. حضرت امیر هم همین طور. به یک معنا می توانیم بگوییم کل آنچه خواندیم بر می گردد به همین امر به معروف و نهی از منکر. اما از جهت مصادیق ما اینها را ذکر می کنیم. امام (رضوان الله علیه) در دفتر تبیان. می دانید که امام (رضوان الله علیه) کلماتشان

را طبقه بندی کردند و ۵۰ جلد شده به عنوان دفتر تبیان. از مرکز نشر آثار امام اینها را بگیرید و مطالعه کنید. بالاخره از یک فکر بسیار برتری و ایمان و اخلاص کاملی برمی خواسته. سه تا کتاب یکی جنگ و دفاع که در دفتر ۲۴ تبیان است، یکی دیگر که خیلی قطور است دفاع مقدس. این جلد ۲۵ دفتر تبیان است. در این جلد است که "سلام بر روحانیونی که رساله ی علمیه و عملیه خود را به دم شهادت و مرکب خون نوشتند". امام دو جور رساله ی عملیه قائلند، یک رساله ی عملیه که با مرکب و یکی که با خون نوشته می شود. "و دیوارهای فیضیه را پشت سر گذاشتند به جبهه و میدان جنگ شتافتند". کلمات به این صورت زیاد دارند "و حماسه آفریدند" تقدیر زیادی از آن ۸ سال جنگ و روحانیونی که به جبهه می رفتند کردند و حتی در بدرقه ی آنها این آیه را می خواندند قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يَخْزِيهِمْ وَ يُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ "من افتخار و مباهات می کنم که در این قطعه از زمان واقع شده ام". این دفتر دفاع مقدس بسیار مطالب آموزنده ای برای ما دارد. حالا چند کلمه ای از دفتر دفاع مقدس می خوانیم بعد دفتر تبیان. در جنگ و دفاع در صفحه ی ۱۵ می گوید که "تمام انبیاء از صدر بشر و بشریت از آن وقتی که آدم آمده تا خاتم الانبیاء تمام انبیاء برای این بوده که جامعه را اصلاح کنند. فرد را فدای جامعه می کردند. ما فردی بالاتر

از انبیاء و ائمه: نداریم این افراد خودشان را برای جامعه فدا کردند خدای تبارک و تعالی می فرماید آیات به آنها دادیم و میزان برایشان قرار دادیم لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ تا اینکه مردم به قسط قیام کنند. بعد پشت سرش می گوید وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ تَنَاسُبَ چيست بين وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ تناسب این است که با حدید باید اینها انجام بگیرد. با بینات و میزان حدید. " بعد مسئله ی جنگ مسلحانه با اشخاصی که آدم نمی شوند. تعبیر امام این است "جنگ مسلحانه با افرادی که آدم نمی شوند و می خواهند ملت را تباه کنند، در رأس برنامه ی انبیاء بوده جنگ مسلحانه، ما همه ی تعلیمات انبیاء را کنار گذاشتیم. مگر امکان دارد بدون دخالت در سیاست و امور اجتماعی در... مگر می تواند قیام به قسط کند. قیام به قسط باید این طور باشد. " مطالب زیاد دارند که اگر کسی فکر می کند که دخالت در سیاست نکند فقط برود دعا کند و نماز بخواند با اسلام سازگار نیست. اگر این طور بود انبیاء هم این کار را می کردند. به ما می گویند چرا کنار نمی آید؟ چرا پیغمبر با ابوسفیان و ابوجهل کنار نمی آمدند؟ چرا سیدالشهداء با یزید کنار نمی آمد؟ در موقع جنگ خیلی ها می گفتند که کنار بیاید. ۸ سال شما مشغول جنگ هستید تمامش کنید. بعضی می گفتند خسته شدیم. امام می فرمودند کی شما به جنگ رفتید که خسته شدید؟! شما از اول خسته بودید. یک عده ای از آن مرفهین اصرار می کردند که جنگ را

تمام کنید. خسته شدیم. امام می فرمودند شما از اول خسته بودید. آنهایی که به جبهه می روند آرزوی شهادت دارند. مطالب اول از کتاب جنگ و دفاع بود. اما مطالبی در کتاب دفاع مقدس که مطالب بیشتری دارند به همان ترتیبی که عرض کردم. مبارک باد بر بقیه الله چنین سربازانی. آن وقت که روحانیون و امام خدمت ایشان رسیدند برای رفتن به جبهه. من دست شما را می بوسم به این دست بوسیدن افتخار می کنم. یا لیتنی کنت معکم. ما اقسام جهاد را تا به حال به عرض رساندیم. دو مورد را هم قبلاً گفتیم. جهاد ابتدایی و دیگر جهاد به معنای دفاع. حالا با ما همراه باشید که کم کم می خواهیم وارد جبهه شویم. تا حالا زمینه سازی بود برای رفتن به جبهه. ان شاء الله وارد جبهه شویم تا ببینیم جنگ با جهاد چه فرقی دارد؟ در هدف فرق دارد، در سربازان، در نتیجه. اینها را بحث کنیم. دیروز عده ای که از تهران به ملاقات آمده بودند کسانی بودند که در پدافند غیر عامل کار می کنند. وقتی من بیان کردم در مسجد اعظم چنین بحثی وجود دارد، امروز واقعاً چنین بحثی لازم است تا اینکه دنیا بداند شیعه و اسلام درباره ی جهاد و در برابر مستکبرین و ظالمین و جباران و صهیونیست ها چه نظری دارد.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه نوشته ای که در این عبارت داریم که حتی در صحیح بخاری هم ذکر کرده فَاَطْمَعُ بَضْعَهُ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا اگر غیر از این نوشته شده غلط است. این عبارت یعنی فاطمه پاره ی تن

ص: ۱۱۸۳

من است چیزی که او را اذیت می کند مرا هم اذیت می کند. این حدیثی است که هم از طرق ما و هم اهل سنت رسیده. بعضی سؤال می کنند ما به چه دلیلی مسئله خیلی مهمی که الان هم به آن دامن می زنند مسئله ی سب صحابه است. آنها می گویند که شما صحابه را سب می کنید و پیغمبر فرمودند لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي بِنَدَى وَلَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي بِنَدَى وَلَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي بِنَدَى وَلَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي بِنَدَى. ما همه ی صحابه را سب نمی کنیم. ما آن کسی را سب می کنیم که سبّه الله، لا نلعن الا من لعنه الله، لا تسب الا من سبه الله. از خود پیغمبر هم روایاتی داریم از طرق همانها که پیغمبر بعضی از اصحاب را سب می کردند، لعن می کردند. خود صحابه هم مورد بحث است. ما هر کسی را صحابه نمی دانیم. ولی آنها می گویند كُلُّ مَنْ رَأَى النَّبِيَّ. هر کس که پیغمبر را دیده او از اصحاب است، ولو از او چیزی نقل نکرده باشد. پیغمبر گفته لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي بِهِ مَا مِثِّي گویند انتم تسبون الصحابه یک وقتی بنده برخورد کردم و در کتاب خمس هم نوشتم که گفتند انتم تسبون الصحابه گفتم نه انا لا نسب الا من سبه الله، لا نلعن الا من لعنه الله در سوره ی احزاب آیه ای است که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا از این قبیل عبارت در سوره ی احزاب سوره ی ۳۳ قرآن. این حدیث را که خودشان نقل کردند این یک صغری

ص: ۱۱۸۴

ایست کبری ایست. در این دارد که فَاطِمَةُ بَضَعَهُ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا مَعْلُومٌ است و در آن آیه هم می گوید که إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا پس دلالت دارد که کسانی که پیغمبر را اذیت کرده باشند خدا لعنت کرده آنها را. اذیت فاطمه هم اذیت پیغمبر است. فاطمه زهرا را نیز شکی نیست که بر طبق نقل خودشان اذیتش کردند و در بیتش داخل شدند و بیتش را آتش زدند. بنابراین وقتی صغری، کبری به هم منضم می شود ثابت می شود که خداوند چه کسانی را می فرماید لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا این راجع حدیث است. تسلیت خدمت شما و تمام مسلمانان جهان ارتحال و شهادت حضرت فاطمه زهرا. مطلبی که قبل از بحث می خواستم عرض کنم مطلبی راجع به انتخابات است. ما در روبروی خودمان ایامی داریم به عنوان انتخابات که بسیار حساس است و امیدواریم که ان شاء الله تعالی یک حماسه ای و یک انتخابات پر شکوهی انجام بگیرد. چون این یک عرصه ی مبارزه است در برابر دشمن. دشمنان اسلام، استکبار جهانی، صهیونیست جهانی از آن وقتی که انقلاب پیروز شده و اسلام به عرصه ی زندگی مردم آمده در هر عرصه ای از عرصه های زندگی، اسلام قدرت خود را به نمایش گذاشته و مسلمانان در نتیجه ی رویکردی که نسبت به اسلام هست و به توجه به اسلام است در کل دنیا با توجه به اسلام ناب جنبشی به وجود آمده و روز به

روز هم اسلام معنویت و عدالت و حقیقت خود را به نمایش گذاشته. این است که دشمنان اسلام سخت عصبانی شده اند و به دست و پا افتاده اند. عداوت و کینه ی آنها به قلیان آمده. نقشه هایی علیه ما دارند. این است که روز به روز هم ما باید در برابرشان مجهز تر باشیم و با شدت بیشتری علیه آنها گام برداریم که همان انتخابات است. الان رویکرد دشمنان اسلام اسلام هراسی و ایران هراسی است. در کشورهای اروپایی از اسلام هراسی تبلیغ می کنند. می گویند بحرانی که در دنیا به وجود آمده به واسطه ی اسلام و مسلمان هاست. به خاطر اینکه اسلام یک دین خشنی است و اسلام همخوانی با حقوق بشر ندارد. اسلام مولد تروریسم است، اسلام جنگ و جهاد دارد که خونریزی است و اسلام اگر قدرت پیدا کند برای کل جهان بحران به وجود می آید و باید این آتش را خاموش کنیم. در کشورهای اروپایی مثل آمریکا و آلمان و فرانسه و انگلستان در مسافرت های خودشان این طور القا می کنند که بحرانی که در دنیا وجود دارد از اسلام است، بنابراین ما باید اسلام و مسلمان ها را تضعیف کنیم. اما به کشورهای اسلامی که می آیند، اطراف خلیج فارس و... از ایران آنها را می ترسانند. برای اینکه اختلاف به وجود بیاید، به قول آنها ایران منزوی شود، آنها را از ایران می ترسانند. به آنها می گویند که ایران به انرژی هسته ای تسلط پیدا کرده، از این جهت ممکن است در آینده گام هایی بردارد در تمام منطقه ایران می خواهد

که ابر قدرت باشد، ایران می خواهد امپراطور باشد و بر تمام منطقه حکومت کند. آنها را از خطر ایران می ترسانند. در برابر این نقشه ی اسلام هراسی و ایران هراسی که دشمن در پیش گرفته در برابر ما و انقلاب ما، ما چه باید بکنیم؟ ما باید نظام را قوی نگه داریم، خودمان را قوی نگه داریم، مبارزه کنیم و یکی از مبارزه ها حضور در صحنه ی انتخابات است. از این جهت مسلمانان به خصوص مردم ایران که از اول در تقویت نظام، در تأسیس نظام، گام هایی برداشتند، هیچ گاه نظام را تنها نگذاشتند، لازم است این مطلب را ما به تمام مسلمانان ایران بگوییم که موقعیت این جور حساس است. دشمن نقشه هایی دارد و تنها راه عقیم کردن نقشه ی دشمن حضور کل مردم در صحنه، با شور و با یک نهضتی در این انتخابات است که نشان بدهند که ما به این نظام علاقه مندیم و این نظام را تا آخرین قطره ی خون خودمان نگه می داریم. این راجع منتخین بود اما راجع منتخین، از طرفی باید آنهایی که منتخب می شوند باید آن رقابت اخلاقی خود را حفظ کنند، تهمت زدن به طرف مقابل، غیبت حتی طرف مقابل گناه است. در اسلام منسب های بزرگ مشروط به عدالت است. اسلام دین خاصی است. اسلام در فرماندهان سپاه، در رئیس جمهور، در رئیس قوه ی قضائیه، رئیس قوه ی مقننه، باید عادل باشند. وقتی یک امام جماعت یا یک شاهد باید عادل باشد سمت های بالاتر نیز همه باید عادل باشند. از اول همین طور بوده. مسلمانان

که حرکت می کردند پشت سر فرمانده شان نماز جماعت می خواندند. یعنی فرمانده ی سپاه باید عادل باشد. رؤسا و همه ی آنهایی که در سطح بالا قرار دارند باید عادل باشند. کسی هم که می خواهد رئیس جمهور باشد باید عادل باشد. اگر نه صلاحیت ندارد. عدالت اقتضا می کند غیبت دیگران را نکند، به دیگران تهمت نزند، دیگری را تخریب نکند. بله شما نظر و طرح خودتان را بفرمایید، مردم هم دارای بلوغ سیاسی هستند، هر طرحی که برای مردم مفیدتر باشد رأی خواهند داد و انتخاب خواهند کرد. بنابراین منتخبین باید حضور داشته باشند و منتخبین هم با این سبک قدم بردارند. بحث ما در روز چهارشنبه با توفیق پروردگار متعال درباره ی نهج البلاغه بود. این توفیقی از طرف پروردگار متعال است که ما می توانیم در هفته یک روز اقلاً از این خرمن پر فضیلت خوشه ای را چیده باشیم. بحث ما در حکومت بود. این را بنده عرض کنم که حکومت دو نوع است. در حکومت الهی حکومت مردم محوری است. در درجه ی اول خدا محوری بعد مردم و خلق محوری است. هر حکومتی که مردم محوری باشد حکومت الهی است. یعنی حکومت را برای خدمت به مردم می خواهند. حکومت آلت و ابزاری است برای خدمت به مردم. حکومت ابزاری است برای اجرای عدالت میان مردم. حکومت آلت و ابزاری است برای اجرای امنیت میان مردم. حکومت وسیله ای برای تعالی و تکامل مردم. خلاصه هر چه هست باید مردم محوری باشد. این نشانه و علامت یک حکومت الهی و صحیح اسلامی است. اما اگر برعکس

اگر برای خود محوری باشد، یعنی حکومت را برای خودش می خواهد، برای اسم و رسم خودش، برای لذت خودش، برای استفاده ی خودش، حکومت را ابزار و آلتی قرار داده برای رسیدن به اهداف خودش، این حکومتی غیر الهی است. پس یکی از شاخص های حکومت الهی و اسلامی خدا محوری و مردم محوری است و یکی از شاخص های حکومت غیر الهی و غیر اسلامی خود محوری بودن حکومت است. ما در مبانی و اصول حکومت علوی بحث می کردیم. چند چیز را گفتیم. بحث قبلمان _ امروز آن راهنمایی های لازم گفته شد _ راجع عدالت بود. بحث دیگری را آغاز می کنم. حدیثی نوشته بودم راجع عدالت که محل بحث قبلی ما بود، این حدیث را بخوانیم بعد وارد بحث بعدی می شویم. درباره ی عدالت بحث کردیم، نمونه هایی عرض کردیم. در ارشاد دیلمی کتاب بسیار خوبی است ارشاد القلوب دیلمی. صفحه ۱۹۳ باب ثانی و خمسون فی احادیث منتخبه. احادیثی را انتخاب کرده ذکر می کند. از پیغمبر سته اشیاء حسن و لکن من سته أحسن العدل حسن و هو من الأُمراء أحسن و الصبر حسن و هو من الفقراء أحسن و الورع حسن و هو من العلماء أحسن و السخاء حسن و هو من الأغنیاء أحسن و التوبه حسنه و هی من الشاب أحسن و الحیاء حسن و هو من النساء أحسن این شش چیز است. هر کس باید در حد خودش عادل باشد و هو من الأُمراء أحسن صبر و تحمل خوب است و هو من الفقراء أحسن ورع و پرهیزکاری خوب است و هو من العلماء

أحسن سخاوت خوب است و هو من الأغنياء أحسن توبه خوب است و هي من الشباب أحسن و الحياء حسن و هو من النساء أحسن، بعد اضافه می کند و أمير لا عدل له كغيم لا غيث له امیری که عدالت ندارد مثل ابری است که باران ندارد. و فقير لا صبر له كمصباح لا- ضوء له مثل چراغی است که نور ندارد و عالم لا- ورع له كشجرة لا ثمره لها عالمی که تقوا ندارد مثل شجره ایست که ثمره ندارد و غنی لا سخاء له كمكان لا نبت له غنی ای که سخاوت ندارد مثل شوره زار و زمینی است که از آنجا چیزی به عمل نمی آید و شاب لا توبه له كنهر لا ماء له شابی که توبه ندارد مثل نهری است که آب ندارد و امرأه لا حياء لها كطعام لا ملح له. حالا ما با توفیق پروردگار متعال فصل و اصل دیگری از حکومت حضرت امیر را بیان می کنیم. آن اصل این است که دوست داشتن مردم، محبت به مردم. این خیلی مهم است. اساساً دوست داشتن و محبت به مردم در روایات ما یکی از فضائل انسانی به شمار آمده که انسان، مسلمان باید انسان ها را دوست داشته باشد. این را از پیغمبر آغاز می کنیم لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ یکی از صفات پیغمبر این است آیه ۱۲۸ از سوره ی توبه است لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس خودتان و از جنس آدمیان رسولی آمد عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ عقب ماندگی و جهل و

پیشانی شما بر او سخت می آید. باید شما در هر کاری مترقی و متکامل باشید عَزِيزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ رنج و سختی و عقب ماندگی و جهل و فلاکت و درماندگی شما بر او گران و سنگین است. حَرِيصٌ عَلَیْكُمْ او حریص است به اینکه برای شما آسایش و ترقی و تکامل فراهم کند. بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ آن پیغمبر نسبت به مؤمنین رأفت و مهربانی و رحمت دارد. پس اولین صفت یک سرپرست و بهترین صفت که می توان گفت سایر صفات فرع آن است دوست داشتن مردم است. یک بحث اجتماعی هم است که چرا و چگونه می شود که ما مردم را دوست داشته باشیم و محبت که خریدنی نیست که از بازار بخریم و مردم را دوست داشته باشیم دلمان می خواهد که دوست داشته باشیم ولی چگونه؟ اولاً باید بدانیم که خداوند متعال به خلق عنایت دارد. مردم مثل عیال پروردگار هستند أَحَبُّ النَّاسِ إِلَیَّ اللَّهُ کسی که عیال خدا را، مردم را دوست داشته باشد. برای اینکه خدای من خدای آن زید و عمر و بکر هم است. من اگر بخواهم محبت خدا را به دست بیاورم باید به آن زید و عمر نیز محبت داشته باشم تا خداوند نیز به من محبت داشته باشد. به علاوه اگر فکر کنیم این است که راحتی و عزت و عظمت ما همه در نتیجه ی وجود انسان های دیگر است. همین لباسی که بر تن داریم هزاران نفر کار کرده اند و زحمت کشیدند تا پنبه و پشمی به دست آمده. دست های فراوان آن پنبه و پشم را رشته اند

بعد آنها را پارچه کرده اند بعد بافته اند بعد دوختند تا یک پیراهنی ما بپوشیم. شما از همین پیراهن بر تن با هزاران نفر ارتباط دارید. همین سقفی که بر سر ما سایه انداخته، خوب هزاران دست کار کرده تا این آهن و آجر و سیمان و تخته هر کدام از جایی آمدند و به هم مرتبط شدند تا اینکه سقفی درست شده و همین طور غذا و آبی که می خوریم دارو و دوی زندگی مرکب و تمام احتیاجات ما که می بینیم میلیون ها انسان باید دست به دست هم بدهند و کار کنند و زحمت بکشند تا بتوانیم لباسی بپوشیم، جرعه ی آبی بنوشیم، گامی برداریم و زندگی کنیم. بنابراین ما باید این انسان ها را دوست داشته باشیم همه ی اینها خدمتکار ما هستند، ما هم باید در حد خودمان خدمتکار انسان ها باشیم. خلاصه یکی از فضائل و کمالات انسان دوست داشتن اشخاص است. حالا دو حدیث می خوانم توجه کنید در کتاب بحار جلد ۷۱ این بحار که پیش روی بنده است طبع بیروت است گاهی که من آدرس می دهم تا جلد ۴۰، ۵۰ دو تا چاپ یکی هستند. اما از آن که بالا برویم چاپ اسلامی تهران با بیروت فرق می کند. بعضی جلدها جلو عقب شده. این است که بنده می گویم چاپ بیروت است. این که اینجا ۷۱ است ممکن است آنجا ۷۴ باشد. بحار جلد ۷۱ طبع بیروت صفحه ۳۹۸ *الْبَزْنَطِيُّ وَ ابْنُ فَضَّالٍ* "سن" علامت محاسن برقی است. در کتاب های حدیث و رجال با رموز خیلی از مطالب بیان می شود.

"سن" رمز محاسن برقی است سن، [المحاسن] الْبَزْنَطِيُّ وَ ابْنُ فَضَالٍ عَنْ صِهْفَوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا التَّقَى مُؤْمِنَانِ قَطُّ دُو تَا مُؤْمِنٍ بِه هِم بِرْخُورِدِ مِی كَنْنِدِ اِلَّا كَانَا اَفْضَلُهُمَا اَشَدَّهُمَا حُبًّا لِاَخِيهِ كَدَامِ يَكُّ اَزِ اَيْنِهَا عِنْدَ اللّٰهِ اَفْضَلُ اسْت؟ بَايِدْ بِه قَلْبِشَانِ مَرَاجِعِه كَنِيْمِ، هِر كَدَامِ كِه اَن رَفِيْقَشِ رَا بِيْشْتَرِ دُوسْتِ دَارِدِ پِيْشِ خِدَاوَنْدِ اَوْ اَفْضَلُ اسْت. چَقْدَرِ وَاقِعًا اسْلَامِ عَجِيْبِ اسْت. مَلَا-كُ فُضِيْلَتِ اِنْسَانِ رَا دَرِ بَرَابَرِ اِنْسَانِ دِيْكَرِ، بِه قَلْبِشِ مَرَاجِعِه كَنْ. هِر كَدَامِ اَزِ اَيْنِ دُو نَفَرِ دَرِ قَلْبِ دِيْكَرِي رَا بِيْشْتَرِ دُوسْتِ دَارِدِ اَوْ اَفْضَلُ عِنْدَ اللّٰهِ اسْت. سَنْدِ اَيْنِ حَدِيْثِ صَحِيْحِ اسْت. مَحَاسِنِ بَرَقِي اسْت اَزِ بَزْنَطِي اَزِ صَفْوَانَ جَمَالِ سَنْدِ صَحِيْحِ اسْت عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ مَا التَّقَى مُؤْمِنَانِ قَطُّ اِلَّا كَانَا اَفْضَلُهُمَا اَشَدَّهُمَا حُبًّا لِاَخِيهِ هِر كَدَامِ اَزِ اَيْنِهَا كِه مَحَبَّتِ بِيْشْتَرِ دَاشْتِه بَاشِدْ نَسَبْتِ بِه بَرَادَرِشِ، عِنْدَ اللّٰهِ اَفْضَلُ اسْت. حَدِيْثِ بَعْدِي بَازِ مَحَاسِنِ بَرَقِي اسْت عُثْمَانَ عَنْ سَيِّمَاعَةَ بِنِ مِهْرَانَ اَيْنِ عُثْمَانَ هِمِ وَاقْفِي اسْت وَ لِي ثَقَه اسْت. عُثْمَانَ بِنِ عِيْسَى اسْت اَزِ طَبَقَه يِ پَنْجَمِ اسْت. سَمَاعَه طَبَقَه يِ چَهَارْمِ مِثْلِ زَرَارَه وَ اَيْنِهَاسْت عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ اِنَّ الْمُسْلِمِيْنَ يَلْتَقِيَانِ فَاَفْضَلُهُمَا اَشَدُّهُمَا حُبًّا لِصَاحِبِهِ دُو مُسْلِمَانِ كِه بَا هِم بِرْخُورِدِ كَنْنِدِ اَشَدَّ اَفْضَلُهُمَا كَسِي اسْت كِه نَسَبْتِ بِه رَفِيْقَشِ مَحَبَّتِ قَلْبِي بِيْشْتَرِي دَاشْتِه بَاشِدْ. حَالَا بِيْنِيْدِ خِدَا كِه مَعْلُومِ اسْت، پِيْغَمِيْرِ اَن طُورِ كِه كَفْتِيْمِ، دَرِ مِيَانِ مُؤْمِنِ مَحَبَّتِ جَايْگَاهِ بَلَنْدِي دَارِدِ. اَن وَقْتِ حَالَا- سُلْطَانَ وَ سَرِپَرِسْتِ حَدِيْثِي دِيْكَرِ. بَحَارِ جَلْدِ ۷۲ صَفْحَه ۳۶۹ اَوَّلِ مِي كُوِيْدِ فَاِيَنَّ صَلَاحُكُمْ فِي

صَلَّاحِ سُلْطَانِكُمْ اصلاح جامعه به این است که سلطان اصلاح شود وَ إِنَّ السُّلْطَانَ الْعَادِلَ بِمَنْزِلَةِ الْوَالِدِ الرَّحِيمِ سرپرست عادل به منزله ی والد رحیم و با محبت انسان است. حالا حضرت امیر در نهج البلاغه بارها از محبت نسبت به مردم سخن گفته که علامت همان مردم محوری و خدا محوری حکومت علوی است. در عهدنامه مالک که هفته قبل عرض کردم که این را مطالعه کنید با شروحش. شروحش را امروز می گویم هفته ی قبل نگفتم. عهدنامه ی مالک که عرض کردیم در سازمان ملل به عنوان یک منشوری برای اداره ی مملکت بر اساس عدالت و محبت و همه چیز است نگه داری می شود. این عهدنامه در منهاج البراعه _ در شرح خوئی_ جلد ۲۰ صفحه ۱۶۲، شرح ابن ابی الحدید جلد ۱۷ صفحه ۳۰، شرح بحرانی جلد ۵ صفحه ۱۳۴، شرح فی ظلال جلد ۴ صفحه ۴۵. به مالک می گوید وَ أَشْعِرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ مالکا دل خود را سرشار کن به رحمت نسبت به رعیت (مردم) و محبت و لطف و رحمت نسبت به مردم داشته باش. أَشْعِرُ، أَشْعَرَ از ماده ی شَعَرَ است. شَعَرَ به آن لباسی می گویند که به بدن می چسبد. دثار به آن لباسی می گویند که رو است. قبا دثار است. ولی پیراهن شعار است. آن لباسی که با شعر بدن با موی بدن _ از آن ماده گرفته شده _ با بشره بدن ارتباط داشته باشد شعار می گویند. أَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ رحمت و محبت را شعار قلبت در داخل قلبت نسبت به مردم باید

داشته باشی وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا مَالِكًا نسبت به مردم جانور درنده نباش. حکومت خود محوری همین است. مگر آن جانور چه می کند جانور آن گوسفند را می خواهد که خودش بخورد. مَالِكٌ این جور نباش وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا جانور درنده درنده تَعْتِنُمْ أَكْلَهُمْ حالا- علت می آورد فَيَأْتِيهِمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخَ لَمَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ برای اینکه این مردم در مصر که تو را برای حکومت می خواهند دو صنف هستند اگر مسلمانند برادر تو هستند. اگر مسلمان نیستند کافری که تحت سرپرستی اسلام زندگی می کند. او هم انسان است. کسی که با ما دشمن است کاری با او نداریم. ما حب فی الله و بغض فی الله هم داریم. با دشمنانی که بر علیه ما کار می کنند دشمنیم. اما اگر نه کافر است یا یهودی یا نصرانی است، الآن در ایران ما داریم، اینها زیر سیطره ی اسلام زندگی می کنند، در جنگ تحمیلی اینها شهید دادند. خودشان آمار دارند که یهودی چقدر در جبهه ها شهید شد، نصرانی چقدر رفت جبهه و شهید شد، اینطور کسانی که کافر هستند و زیر سیطره ی اسلام زندگی می کنند و تابع قوانین و مقررات شما هستند، اینها نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ انسان باید محفوظ باشد. در اینجا نمونه های فراوانی داریم به اندازه ای که وقت اقتضا کند یک مقدار از کلام امام (رضوان الله علیه) را می خواهیم خدمتان عرض کنیم. امام (رضوان الله علیه) در صحیفه ی نورشان بارها از حکومت علوی سخن گفتند. صحیفه نور جلد

۱۱ ایشان می فرمایند امیر المؤمنین شخص اول کشور اسلامی بود دایره ی امرش هم از حجاز تا مصر تا ایران و عراق و سوریه بود تمام اینها قلمرو حکومت ایشان بود. یک حاکمی که سعه مملکتش آن است، این قدر مملکت وسیع دارد، وقتی که شب می شود شبش آن طور است، وقتی می رود دنبال خانه های کسانی که بی بضاعت هستند، می فرمایند به اینکه أَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يُقَالَ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أُشَارُ كُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ بِه این که من امیر المؤمنین قانع باشم ولی با فقرا در سختی های زندگی شرکت نداشته باشم؟!_ امام نمونه ای را می خواهند، بگویند جالب است. ایشان به خانه ای رفتند که چند بچه بود، پدرانشان را از دست داده بودند. بچه ها گریه می کردند. حضرت آنها را نوازش کردند و آنها را پرستاری کردند حالا نکته این است آخر که می خواستند خداحافظی کنند، در نقل است که طوری صدا در آوردند که بچه ها بخندند، عجیب است حضرت موقع رفتن بعد از اینکه آنها را نوازش کرد و هدیه هایی به آنها داد صدایی در آوردند که بچه ها بخندند. حضرت فرمودند وقتی من آمدم اینها گریه می کردند حالا_ که می خواهم بروم می خواهم که بخندند. واقعاً امام آن چنان حاکمی است که چقدر به این ریزه کاری ها و دقت لازم را دارند که این بچه ها وقتی آمده عنایت کرده، علاوه بر آن می گوید این بچه ها وقتی که من آمدم گریه می کردند حالا موقع رفتن می خندند. بعد امام (رضوان الله علیه)

می فرمایند که سیر حکومتش از مصر تا حجاز و ترکیه و همه جا است و در زندگی یک پوستی داشتند که در زندگی با حضرت زهرا آن را شبها زیرشان می انداختند روز همان پوست را علوفه می ریختند تا شترشان بخورد. از این قبیل نمونه ها را امام ذکر کردند تا می رسند به جایی که می فرمایند درد شناس و مردم دوست. این دومی در مناقب ابن شرح آشوب است که عرض می کنیم. زنی را دید که مشکی بر دوش دارد امام مشک را از او گرفت و در کنار او حرکت کرد با دلجویی از حال و احوال او و زندگی روزمره ی او را جويا شدند. آن زن در پاسخ گفت که شوهرم به دستور علی به مرزهای اسلام رفت و در حین انجام مأموریت کشته شد. بچه های زیادی بر من بی سرپرست گذاشته. امروز خانواده ای نادار و تهی دست هستم در همان منزل زندگی می کنم و فرزندان خود را اداره می کنم. علی ۷ آب را در کنار منزل او به زمین گذاشت و به راه خود ادامه داد شب را بیتوته نمود و صبح زود مقداری غذا و طعام را در زنییل خود گذاشت و راهی خانه ی او شد. در بین راه کسانی بودند که می گفتند بدهید ما زنییل را برداریم اما فرمودند نه مَنْ يَحْمِلُ وِزْرِي مَنِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ کیست که روز قیامت وزر مرا حمل کند؟! خود را به خانه ی او رساندند، در را کوبیدند. زن پرسید کیست؟ در پاسخ فرمودند من همان کسی هستم که دیروز برای تو

مشک آب را آوردم، در را باز کن مقداری توشه برای بچه های تو آوردم. زن از پشت در گفت رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَحَكَمَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ خُدا از تو راضی باشد. بعد وارد خانه شدند و گفتند می خواهم یکی از ثوابها را از تو ببرم یا خمیر کنم یا بچه ها را نگهداری کنم. زن گفت من برای پختن نان آماده ام شما بچه ها را نگه دارید. زن به سراغ نان پختن رفت و علی بچه ها را سرگرم نمود و مقداری گوشت و کباب لقمه نمود و به دهان بچه ها می گذاشت و می گفت بُنِّي اجْعَلْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فِي حِلِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ رَا حلال کنید. در این میان مادر فرزندان کار خمیر گرفتن را تمام کرد و رو به حضرت کرد و گفت اَسْجِرِ التَّنُورَ این تنور را آتش کن. امام هیزم را گرد آورد و همه چیز را آماده کرد و تنور را شعله ور کرد. وقتی شعله های آتش به صورتش می خورد می فرمودند ذُقْ يَا عَلِيُّ هَذَا جَزَاءً مَنْ ضَيَّعَ الْأَرَامِلَ وَ الْيَتَامَى بچش تا اینکه ارامل و یتامی را در نظر داشته باشی. بالاخره کسی آمد و حضرت را شناخت. گفت وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ آن زن شرمنده شد. حضرت فرمود وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ فِيمَا قَصَرْتُ فِي أَمْرِكَ از این قبیل نمونه ها. بقیه ان شاء الله برای بعد.

تفاوت جنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفاوت جنگهای معمولی با جهاد بعد از بیان اقسام و انواع جهاد الان با توفیق پروردگار متعال بحث در تفاوت

ص: ۱۱۹۸

جنگهای معمولی بشر با جهاد است. هر چند در هر دو برخورد نظامی وجود دارد. ولی بعضی ها فکر می کنند که جهاد با جنگ آنقدرها تفاوت ندارد. وقتی که جهاد گفته می شود. در نظر آنها برخوردی تبادری می کند به ذهن آنها که کشتار و تخریب و ایجاد مشکلات و از این قبیل. پس تفاوتی بین جهاد و جنگ وجود ندارد. از این جهت بحث مهم ما این است که تفاوت میان جهاد و جنگ از چه جهت است. از چند جهت تفاوت وجود دارد: اول اینکه لَأَجْهَادَ إِلَّا مَعَ الْإِمَامِ الْعَادِلِ . کسی که همراه است و سرپرست و اجرا کننده ی موضوع جهاد است، پیغمبر یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام آنها باشد. آن هم همراه مجاهدین است. همراه لشکر و سپاه است. قدم به قدم با راهنمایی پیغمبر معصوم یا امام معصوم یا کسی که قائم مقام آنهاست، و این خیلی مهم است که در کلیه مراحل یک نفر کسی که از لحاظ علم و فقاقت و عصمت یا قائم مقام عصمت همراه باشد. این اولین گام است. که ما شیعه ها این طور قائلیم که خواندیم در برابر اهل تسنن که آنها جهاد را با هر پیشوایی بَرَأَ كَمَا أَوْ فَاجِرًا جایز می دانند. ولی ما می گوییم نه جهاد، آن جهاد اسلامی باید با راهنمایی و رهبری پیغمبر یا امام یا قائم مقام آنها باشد. دوم مسئله ی هدف است. ما اقسام جهاد که عرض کردیم هدف روشن شد. انگیزه و هدف خیلی مسئله است. در قسم اول این بود که هدف نجات مستضعفان

ص: ۱۱۹۹

است از زیر سیطره ی مستکبران و این کار را کسی می تواند انجام بدهد که از درد مستضعفان، از مشکلات آنها خبر داشته باشد. که باز استضعاف چند نوع است. درک کرده باشد. استضعاف فکری و فرهنگی، یک نوع از استضعاف است. که مستکبران به وجود آورده اند برای مستضعفان. دوم استضعاف سیاسی. سوم استضعاف اقتصادی. تا به استضعاف نظامی، همه ی اینها را این مجاهدین درک کرده اند. با همه ی این جریان ها آشنا هستند. یعنی آن تلخی و رنج مستضعفان را درک کرده اند برای نجات مستضعفان از چنگال مستکبران این نوع دوم جهاد بود. که امام (رضوان الله علیه) در کلماتشان در صحیفه ی نور بارها تکرار دارند که هدف ما نجات مستضعفان از چنگال و سیطره ی مستکبران است. که ما هم این را نوع اول حساب کردیم. و ما لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ که این نوع اول به این هدف انجام می گرفت. نوع دوم هدف جهاد در برابر سلاطین و جباران است. که اینها در طول تاریخ بندگان خدا را به استعباد و استکبار و استثمار کشیدند. که نمونه ی بارز اینها سید الشهداء ۷ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ تَأْخِرْ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَمَا نَحَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ بِنَابِرَيْنِ دَوْمٍ، در برابر جباران روزگار و سلاطین ظالم و ستمکاران. و این خیلی مهم است. علما هم وظیفه ی مهمی دارند. مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يَقْرُؤُوا عَلَى كِظِّهِ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبِ مَظْلُومٍ خلاصه این موضوع،

موضوع مهمی است. جبارانی که همیشه برای ظلمهای خودشان توجیهاتی داشتند. یک نمونه ای را در بحار دیدم. در بحار جلد ۷۱ صفحه ۲۹۶. دارد که هارون الرشید موقعی که آمد به مدینه حینما اراد ان یاخذ الامام الکاظم آمده به مدینه و حضرت کاظم را می خواهد بگیرد و ببرد زندان، حبس. عند قبر النبی قال بآبی أنت و أمی یا رسول الله إني أعتذر إليك من أمر عزمت عليه و می خواهد که حضرت موسی بن جعفر را برنامه بدهد که ببرند می گوید که آدمم پیش پیغمبر بآبی أنت و أمی یا رسول الله إني أعتذر إليك من أمر عزمت عليه و إني أريد أن آخذ موسى بن جعفر فأحبسه لأنني قد خشيت أن يلقى بين أمتك حزبا تُدفعك فيها دماؤهم حضرت موسی بن جعفر را می خواهد بگیرد و ببرد، این جور می گوید. اینها سراغ معلول می روند. آن علت کار را در نظر نمی گیرند. خلاصه نوع دوم هدف در جهاد با ظالمان و جباران که کارهای خودشان را به این ترتیب توجیه می کنند و ظلم می کنند. سوم، هدف، تحقق معروف یا ازاله ی منکر است. که از روایاتی که خواندیم استفاده کردیم. گاهی از اوقات ایجاد یک معروفی، محقق ساختن یک معروفی و ازاله ی منکر احتیاج به جهاد دارد. تنها کراهت و تنفر قلبی و گفتار لسانی کافی نیست. فجاهدوهم بأبدانکم و صیکوا بها جباههم از حضرت صادق خواندیم. این هم قسم سوم با این هدف. این هم حتی یک روایتی آن روز گفته بودیم، یادم افتاد. در کتاب امر به معروف که

خودم داشتم. قال رسول الله ص أفضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر يقتل عليه "يقتل عليه" دارد این. افضل جهاد این است که انسان رویاروی سلطان جائر بایستد و حرفش را بزند. در همین راه هم کشته شود. مجمع البیان جلد ۲ صفحه ۴۲۲. این هم نوع سوم بود. نوع چهارم وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً يَكُ نَوْعٌ از قتال در برابر فتنه ای که به وجود می آورند. گفتیم فتنه این است که ظاهرش یک پرده ای از حقیقت، فریبنده به آن می پوشانند. ولی باطنش فساد است و بطلان است و اینها. الان مثلاً فتنه ی وهابی ها خودش فتنه ای است واقعاً. یکی از مشکلات و مصیبت‌های عالم اسلام فتنه وهابی گری است. سلفی گری است. این واقعاً یک فتنه ای است. متأسفانه مکه و مدینه و حجاز که مرکزی است برای عبادت و اینها در اختیار اینهاست و روز به روز هم ما کارهای آنها را می شنویم که چه کار انجام می دهند. قسم چهارم در برابر فتنه هایی که به وجود می آورند. پنجم، جهاد در برابر پیمان شکنانی است که وَ إِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ که چند جا خواندیم. این هم به این قصد باید انجام بگیرد. جهاد در برابر پیمان شکنانی که چند روز بحث کردیم، چون گفتیم که در دنیای امروز معاهدات بین المللی، کنوانسیون ها، آتش بس ها و امثال اینها همه زیر این انجام می گیرد. برای خاطر این پیمان می بندند. پیمان خودشان را می شکنند.

أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ أَن آيَه اول که خواندم این بود وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَيْمَانَهُ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَتَّبِعُونَ اینها انواعی است که ما عرض کردیم. در کتاب فقهی اینها نیست. نبوده. ششم، برای اجرای عدالت لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ از این آیه گفتیم استفاده می شود به اینکه یکی از راههای جهاد، موضوعات و موارد جهاد قیام برای اجرای عدالت است. اینها اقسامی بود که ما با استفاده از آیات قرآن و روایات تاریخ عرض کردیم. دوتا، سه تا هم که در کتاب فقها است. یکی جهاد برای دعوت به اسلام است. اینها را بحث کردیم و باز هم بحث می کنیم. یکی جهاد با موضوع دفاع. دفاع است که دشمن وقتی وارد شد و غلبه پیدا کرد، برای دفاع. بالاخره یکی هم جهاد بغاه است. کسانی که در برابر یک حکومت حقه قیام کنند و زیر بار نروند و از این باب بوده جنگ صفین. که جنگ صفین در رابطه با امیرالمؤمنین بود. این جهاد بغاه است و اینها. حضرت امیر وقتی در بصره آمدند دیگه به عنوان جدل صحبت کردند. آنها را گفتند که طلحه و زبیر خواندیم که پیمان شکن بودند. ولی واقعه بغاتند. منتها از آن راه گفته که آن راه را که آیه قرآن است و همه قبول دارند. اینها که ما می گوییم اینها

مانعه الجمع نیستند. اینها منع الخلو هستند. که ما ۹ قسم گفتیم. ممکن است در یک جا دو تا، سه تا از اینها جمع شوند. این ۹ تا که ما عرض کردیم خدمت شما در انواع جهاد، اینها مانعه الجمع نیستند. به طور منع الخلو هستند. نه منفصله ی حقیقه است و نه مانعه الجمع. قضیه ی منع الخلو است که از یکی از اینها جهاد خالی نیست. باز هم تکرار کنم. ما نه قسم جهاد گفتیم. کتب فقها سه قسم داشتند. فقط دعوت به اسلام بود و دفاع بود و بغاه. اما آن که ما اضافه کردیم. شش تا بود و با این سه تا می شود نه تا. اول جهاد برای نجات مستضعفان از زیر سیطره ی مستکبران به آن ترتیب که عرض شد. دوم جهاد با سلاطین و ظالمان و جباران که در رأس اینها قیام سید الشهداء در این راستا است. قیام زید است. قیام شهدای فخر است. مشروطه ی ما و قیام امام (رضوان الله تعالی علیه) همه از این باب است. این دوم است. در برابر جباران و ظالمان و ستمکاران. سوم جهاد برای رفع فتنه. قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً. چهارم جهاد برای تحقق معروف و ازاله ی منکر. پنجم جهاد در برابر پیمان شکنان. ششم برای اجرای عدل. شش تا را ما از آیات قرآن و احادیث و تاریخ استفاده کردیم بر جهاد افزودیم. آن سه تا در کتب فقها هست که جهاد برای دعوت به اسلام. یکی هم جهاد به معنی دفاع. و دیگر جهاد با بغاه. ما الان تفاوت جنگ و جهاد را داریم

بحث

ص: ۱۲۰۴

طور می گوید. الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ اَيْنَ اصْلًا دو جبهه می کند. ما باید این دو جبهه را فرقی را بدانیم. قتال فی سبیل الطاغوت داریم. افکار طاغوتی، نقشه ی طاغوتی، اندیشه ی طاغوتی اگر در بین باشد. سلطه و سلطه طلبی و کشورگشایی و فلان و فلان اینها سبیل طاغوت است. اما سبیل الله یعنی اعلاى کلمه ی حق. فقط بخواهیم که دین خداوند حاکم باشد. والسلام. این آیه، آیه ی ۷۶ از سوره ی نساء است. الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ بنا براین ما داریم تفاوت جنگ را با جهاد عرض می کنیم. اول همراه بودن با امام معصوم است یا قائم مقام امام. دوم آن نه چیزی که گفتیم هدف آن نه چیز باشد. منتها فی سبیل الله. سوم، اوصاف مجاهدین. برای مجاهدین اوصاف فراوانی هست. قبل از اینکه حرکت کند برای جهاد، باید اوصاف مجاهدین را بسازند. یک چیزهایی ساختن است. باید یک دستگامی باشد، یک قدرتی باشد. مجاهدین را بسازد که بشوند التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ باید این ساخته شود قبلاً. این قبیل افراد باید حرکت کنند. کسانی عمل آنها، حرکت آنها، گاهی باعث هدایت می شود و اصلاً جنگی به وجود نمی آید. این است که اوصاف مجاهدین بسیار بسیار مهم است که موضوع چهارم بود. پنجم، کیفیت قتال. کیفیت قتال هم خیلی فرق دارد. اول همراه بودن پیشوا و رهبر معصوم یا قائم مقام او. دوم

هدف. فی سبیل الله را ما جزء هدف قرار دادیم. که مستقل حساب کردیم. تفاوت دیگه این بود که اوصاف مجاهدین. اینها را الان فهرست داریم می گوییم بعد بحث خواهیم کرد. اوصاف مجاهدین خیلی مهم است. که تنها آلات و ابزار جنگی که مجاهدین همراه دارند کافی نیست. آن روحیه و آن ایمان و اخلاص و تقوا و آن درک و فرهنگ مجاهدین خیلی مهم است که عرض می کنیم. آخرین مطلب تفاوت در کیفیت رزم و جهاد و قتال است. این خیلی مهم است. دشمنان اسلام، کفار - هر نوع وسیله ای را که باعث غلبه شود به کار می برند. هر نوع آلات و ابزار باشد. سلاحهای هسته ای باشد. هر چی باشد مثلاً. اما اسلام این جور نمی گوید. کیفیت قتالش خیلی فرق دارد با آنها. پس بنابراین برای جهاد باید به همه اینها توجه شود تا جهاد، جهاد مشروع و اسلامی باشد. ما در روایاتمان داریم که ائمه: تأسف می خوردند از این که جهاد در زمان بنی امیه و خلفا خراب شده. آنها ضایع کرده بودند. شرایط را مراعات نمی کردند. لشکر فراهم می کردند. لشکر می کشیدند. برای کشورگشایی و سلطه طلبی و گرفتن مال و پول از مردم به عنوان غنائم و اینها. چند تاروایت هست که یکی را الان می خوانیم. این در صفحه ۶ جلد ۱۱ وسائل. در باب اول است. خبر هشتم باب اول است. خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو. صفحه ۶ از جلد ۱۱ وسائل ۲۰ جلدی. و عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى يَعْنِي كَلِينِي عَنْ مُحَمَّدٍ

بن یحییٰ ابو جعفر عطار قومی عنہ برمی گردد به آن. چون خبر قبش از این است. کلینی عن محمد بن یحییٰ ابو جعفر عطار قومی عن احمد بن محمد بن عیسیٰ این چهره ها را می شناسیم. عن الحسن بن محبوب از طبقه ی پنجم از اجلای رواه ثقه است. منتها عن بعض اصحابه این مرسل است. به ابهام واسطه. قال کتب ابو جعفر علیه السلام حضرت باقر فی رساله الی بعض خلفاء بنی امیه امام باقر نامه نوشته به خلفای بنی امیه در موردی که شما جهاد را ضایع کردید. خراب کردید. اینطور فرموده. معلوم می شود این خبر، خبر مفصلی بوده که مطاعن و مثالب بنی امیه ذکر می شده. اینجا یکی را ذکر کرده که تزییع جهاد است. آخر هم یکی دارد که تزییع حج است. که امام فرمودند حج بی برائت حج نیست. آخرش هم حج دارد. قال کتب ابو جعفر علیه السلام فی رساله الی بعض خلفاء بنی امیه و من ذلک ما ضیع الجهاد از جمله مثالب بنی امیه این است که جهاد را ضایع کردند. الذی فضله الله عز و جل علی الاعمال خداوند جهاد را بر تمام اعمال برتری بخشیده. و فضل عامله علی العمال تفضیلاً و کسانی که جهاد کنند خدا آنها را بر تمام عمل ها فضیلت داد. فی الدرجات و المغفره و الرحمه لانه ظهر به الدین به واسطه ی جهاد دین ظاهر می شود. و به یدفع عن الدین و به اشتری الله من المؤمنین انفسهم و اموالهم بالجته به واسطه ی جهاد است که خداوند جان و مال مسلمانها را خریده. در

برابر بهشتی که به آنها داده. **يَبْعًا مُفْلِحًا مُنْجِحًا اشْتَرَطَ عَلَيْهِمْ فِيهِ حِفْظَ الْحُدُودِ** و خداوند با آنها شرط کرده که حدود را حفظ کنند. همین آیه ای که گفتیم. آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ** هشت شرط است. که باید مجاهد این را داشته باشد. **وَ أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ** اولین شرطش این است که باید اینها دعوت کنند مردم را که با آنها جنگ می کنند به طاعت پروردگار که از طاعت عباد دست بردارند و به "طَاعَةِ اللَّهِ" تسلیم باشند. در آن کتاب جهاد بنده دارم که در جنگ قادسیه که مسلمانها با ایران انجام می دادند آن پیشوای آنها مثل اینکه آن وقتها پیشوا، سعد بن ابی وقاص بود. آن را خواست و سلطان ایران با او صحبت کرد که شما برای چه آمدید. شما مردمی بودید که دچار فقر و فلاکت، کشورهای دیگر به شما ترحم می کردند. حالا شما آمدید برای اینکه با ما بجنگید. چون عربستان و حجاز زیر سیطره ی روم بود و ایران بود و اینها. بعضی از شعرای ما هم در اینجا اشتباهاتی دارند. حالا ما نمی خواهیم بپردازیم. اگر می خواهید بدانید که جهاد با جنگ چقدر فرق دارد. شاهنامه ی فردوسی را مطالعه کنید. شاهنامه ی فردوسی همه اش جنگ است. رزم است. همه اش تکیه بر گرز است و شمشیر است و این جور چیزها. این جنگ است. کسی که می خواهد بداند

جنگ معنایش چیست، این است. می گوید: اگر چرخ گردنده اختر کشد/ و هر اختری لشکری برکشد/ به گرز گران بشکنم لشکرت/ پراکنده سازم به هر کشورت خوب این جوری بود. جنگهایی که فردوسی مجسم می کند، این طور است دیگر. می گوید به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و بیست/ یلان را سر و سینه و پای و دست به بنده می گویند شما شعر زیاد حفظ هستید. شاید ۵۰ سال قبل دیدم ولی در ذهنم مانده. بین چه جور می گوید به روز نبرد آن یل ارجمند/ به تیغ و به تیر و به گرز و کمند/ برید و درید و شکست و بیست/ یلان را سر و سینه و پای و دست/ زسم ستوران در آن پهن دشت/ زمین گشت شش، آسمان گشت هشت کسی اگر بخواهد بداند واقعاً جنگ چیه، باید فردوسی را مطالعه کند. اما اسلام جنگ نمی گوید. جهاد می گوید. تکیه گاه اسلام بیشتر به روحیه، درک و فرهنگ مجاهدین است. به آن هدف و مقدمات با کیفیت قتال که عرض می کنیم. حالا- آن را که می خواستم بگویم در همان شاهنامه ی فردوسی است. ز شیر شتر خوردن و سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفو بر تو ای چرخ گردان تفو خیال می کند این عربها که آمدند شیر شتر می خوردند و حالا هر چه می خوردند، آمدند به جنگ. نه اینها تحول به وجود آمده. روحیه ی اینها، فکر اینها،

فرهنگ اینها. ز شیر شتر خوردن سوسمار/ عرب را به جایی رسیده است کار/ که تاج کیان را کند آرزو/ تفوی بر تو ای چرخ گردان تفوی این را می خواستم بگویم. سلطان, سعد بن ابی وقاص را خواست که فرمانده سپاه بود. گفت شما برای چه آمدید؟ شما مردم اینطوری بودید. گفت انا ما آمدیم. لنخرجکم من عبادہ العباد الی عبادہ اللہ ما آمدیم شما را از بندگی بندگان خارج کنیم و شما را به بندگی خدا دعوت کنیم. شما را بنده ی خدا کنیم. اینطوری گفت. اینجا حضرت باقر می گوید که بنی امیه جهاد را ضایع کردند. وَ أَوَّلُ دَلَّتِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ أَوْلَيْنِ شَرْطِ جِهَادِ أَيْنِ اسْتِ كِه مَرْدَمِ رَا از طاعت عباد خارج کنند و دعوت کنند مردم را به طاعت خداوند. وَ إِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ مَرْدَمِ رَا دَعْوَتِ بِه عِبَادَتِ اللَّهِ از عبادت عباد. وَ إِلَى وَ لَائِيهِ اللَّهِ مِنْ وَ لَائِيهِ الْعِبَادِ فَمَنْ دُعِيَ إِلَى الْجَزِيَةِ زَمَانِ بِنِي امِيهِ اَيْنِ طُورِ بُوْد. مِي رَفْتَنْد جَزِيَه مِي گِرَفْتَنْد از اهل کتاب. به همان جزیه دلشان خوش بود که يك مالياتي مي گرفتند و اينها. هدف اين نبود که دين اسلام رونق پيدا کند. حضرت باقر مي فرمايد اينطور اينها جهاد را ضايع کرده بودند. اين روايت مفصل است. آخرش دارد که وَ ذَهَبَ الْحُجُّ فَضُيِّعَ حَجِّ هَمِ هَمِينِ طُورِ اسْتِ. ضايع شده بود. حج هم اين همه جمعيت جمع مي شود. مسئله ي بَرَاثْتِ كِه اِمَامِ مِي فَرْمَايَنْد مسئله ي مهمي است در ميان آن جمعيت. آن فرهنگ اسلام اعلان شد

خیلی مهم است. وَ افْتَقَرَ النَّاسُ این طور چیزها. فَمَنْ اَعُوَجَ مِمَّنْ عَوَجَ هَذَا حضرت می فرمایند چه کسی "اَعُوَجَ" کج رو تر است از کسی که دین را معوج کرده. وَ مَنْ اَقْوَمَ مِمَّنْ اَقَامَ هَذَا و چه کسی مستقیم تر از کس است که دین را استقامت بدهد و قوام ببخشد. این بحث امروز بود. بقیه ان شاء الله برای فردا.

تفاوت چنگهای معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفاوت چنگهای معمولی با جهاد بحث درباره ی جهاد که یکی از موضوعات مهم اسلامی است، در حقیقت مبارزه ی بین حق است و باطل. خداوند متعال از روزی که انسانها را در سطح زمین قرار داده، این مبارزه به وجود آمده و ادامه دارد. مبارزه ی بین حق و باطل. و دأب سنت خداوند هم بر این نیست که حق را بدون مبارزه پیروز کند. حق چیزی است که باید دنبالش رفت و زحمت کشید و به دست آورد. خداوند نخواسته که خودش باطل را سرکوب کند. نابود کند. طرفداران حق از آن استفاده کنند. خداوند سنت بر این قرار داده که طرفداران حق باید مبارزه ای در برابر طرفداران باطل انجام بدهند. جبهه ای ترتیب بدهند. مجهز باشند. باطل مجهز است به سه چیز. زر و زور و تزویر. تجهیزات باطل به یکی از این سه چیز بر می گردد. گاهی با زر، و تطمیع. گاهی با تزویر و مغالطه. گاهی با زور. اینها تجهیزات باطل است. اسلام و ادیان می خواهند مسلمانان را، متدینین را طوری مجهز کنند که در برابر زر و تزویر و زور غالب باشند. اما در برابر زر و تطمیع ایمان

ص: ۱۲۱۲

مردم اگر کامل باشد، در برابر زر هرگز حاضر نمی شوند که معامله کنند و حق را در مقابل باطل معامله ای انجام دهند و مغلوب باشند. نه این در نتیجه ی قدرت ایمانی هرگز افراد مؤمن حقیقی حق را معامله نمی کنند و از حق برای پول صرف نظر نمی کنند. اما تزویر، آن هم اگر مسلمانها مجهز باشند اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ اگر مسلمانها مجهز باشند به حکمت و دیگر موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن، تزویرها را همه را باطل می کنند. بر تزویرها غالب می شوند. چهره ی تزویر را آشکار می کنند و به مردم نشان می دهند که مردم در سایه ی تزویر مغلوب نشوند و حق را از باطل بشناسند. تزویر کارایی خود را در این صورت از دست می دهد. اما در برابر زور هیچ عاملی جز جهاد وجود ندارد. حکمت آگاهی می دهد به انسان. حکمت است و موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن. گام اول اینها آگاهی است و علم است و فهم است و درک است و فرهنگ. حکمت و موعظه ی حسنه و جدال به نحو احسن بدون سواد و علم و آگاهی و فرهنگ انجام نمی گیرد. بنابراین در برابر زور و زر و تزویر اسلام راههایی نشان داده. در برابر زر ایمان کامل اگر باشد هر گز حاضر به معامله و حق کشی در برابر باطل نیست. در برابر تزویر هم داشتن علم و فرهنگ و حکمت. حکمت معنی بسیار مهمی دارد. وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا

ص: ۱۲۱۳

کثیرا حکمت یعنی آن فرهنگ اسلامی و دینی و شناخت کامل. ارزشها را با شناخت کامل و دلیل و برهان شناختن حکمت است. موعظه‌ی حسنه هم که معلوم است. جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْرِي در این موضوعات ما قبلاً بحث کردیم. اما موضوع سوم که در برابر زور، اینجا جهاد است. میدان جهاد است. از طرفی انسانها، جانهای خود را در طبق اخلاص گذاشتند. جان است، میدان، میدان جان دادن است و بذل جان است. ایثار جان است. این میدان، میدان کوچکی نیست. امام صادق فَوْقَ كُلِّ بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ در بالاتر از هر نیکی، نیکی وجود دارد. تا اینکه کسی در راه خداوند جانش را در طبق اخلاص بذل کند. دیگر بالاتر از این ما کاری نداریم. "اکرم الموت" قتل است. کسی که در میدان جهاد گام می‌گذارد، اولین متاعش همان جانش است و حاضر شده به اینکه عزیزترین چیز را در راه حق بدهد. این یک طرف است. جهاد در اسلام یک عبادتی است. قداستی دارد. جنبه‌ی معنوی مثل سایر عبادتها. یعنی قصد قربت می‌خواهد. دیروز گفتیم که در ۲۱ جای قرآن این را سبیل الله معرفی می‌کند. بنابراین یک عبادتی است دارای قداست خاصی، عظمت خاصی. آرزو، اشتیاق صالحان و نیکان است که مرگشان به این شکل باشد. مرگ با جهاد توأم باشد. حضرت امیر در نامه‌ای که نوشتند به مالک اشتر دادند، در آخر آن نامه، نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه. مالکا از خدا خواسته ام که مرگ من و

ص: ۱۲۱۴

تو با شهادت همراه باشد. خلاصه این جهاد است. میدان، میدان جهاد و میدان بسیار بزرگی است. از این جهت لازم است که افرادی برای جهاد ساخته شوند. چون اگر یک نفر فرار کند، ننگ و عار است برای آن جبهه. برای تمام لشکر. یک نفر در برابر دشمن تسلیم شود، این یک ننگ و عاری است برای آن جبهه. این جبهه هر قدر قوی تر باشد، با اشتیاق فراوان تری، جانبازی و از مرگ استقبال کند. بر شکوه و عظمت این جبهه خواهد افزود. ما الان در برابر این چنین جریانی واقع شدیم. می خواهیم این جریان را مورد بحث قرار دهیم که مجاهدین را اسلام چه جوری ساخته که توانستند واقعاً با جهاد خودشان عظمت اسلام را بیمه کنند. مطلب مهمی است. از این جهت آیات قرآن و روایات ما در ساختن مجاهدین خیلی مطلب وجود دارد. ما قدم به قدم در اینجا داریم بحث می کنیم. من دیروز عرض کردم که ما تفاوت جنگ و جهاد در چند چیز است. اول اینکه در تحت رهبری و پرچمداری امام معصوم، پیغمبر ۶ یا قائم مقام امام. این اولین خصیصه ی جهاد اسلامی است. دوم اینکه هدف، هدف بسیار مقدس. دیروز بنده نمونه هایی از هدف عرض کردم. این نمونه ها از اقسام جهاد برداشته شده بود که عرض شد. حالا به نظرم آمد باز یک نمونه های دیگری هم می توان در نیت مجاهدین از آنها استفاده کرد. و آن اینکه در ترک جهاد هم ما مطالب زیاد داریم. که دیروز نگفتم. آنها هم مؤثر است در نیت مجاهدین. برای اینکه مجاهدین به

این قصد جهاد می کنند که ذلت را از سطح جامعه ی خودشان بزدایند. محو کنند. ذلت و حقارت را. آن روایات که می گوید فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ عِزًّا وَجَلًّا ذُلًّا وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ وَمَحَقًّا فِي دِينِهِ بسیاری از روایات ما آن جنبه ی نفی جهاد و عدم جهاد و ترک جهاد را هم به ما می گویند. که ما فقط به آن جنبه های مثبت توجه نداشته باشیم. به جنبه های منفی، یعنی چیزهایی که ترک جهاد به وجود می آورد، آن ها را هم در نظر بگیریم. حالا برای نمونه از یک خطبه ی نهج البلاغه استفاده می کنیم. خطبه ی ۲۷ نهج البلاغه. أَمَّا بَعِيدٌ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ وَهُوَ لِيَأْسُ التَّقْوَى وَدِرْعُ اللَّهِ الْحَصَةِ بَيْنَهُ وَجُنَّتُهُ الْوَيْثِقَةُ إِنَّ خُطْبَةَ ي ۲۷ نهج البلاغه که درباره ی جهاد است در یک موقعیت بسیار حساسی حضرت امیر فرمودند. باید به شروح مراجعه کنید. بنده آدرس چند تا شرح را می گویم. تا حضرت امیر با چه درد دلی، آخرش هم دارد به اینکه يَا أَشْبَاهَةَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ این خطبه ی ۲۷ است. در شرح نهج البلاغه خوئی، این اسمش منهاج البرائه است. میرزا حبیب الله است. حبیب الله خوئی از شاگردان شیخ انصاری است. این در ۲۱ جلد نهج البلاغه را شرح کرده. شرح نهج البلاغه خوئی جلد ۳ صفحه ۳۸۸. ابن ابی الحدید جلد ۲ صفحه ۷۴. شرح ابن میثم بحرانی، جلد ۲ صفحه ۲۹. فی ظلال جلد ۱ صفحه ۱۸۵.

ص: ۱۲۱۶

در گفتن آدرس یا هر مطلبی اگر روشن نشد بفرمایید تکرار کنیم. مقصود ما این است که مطلب روشن شود. باید کار کنیم واقعاً. و خیلی هم مطالب جالبی دارد. . أَمَا بَعِيدٌ فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ در وسائل هم جلد ۱۱ باب اول خبر دوم از پیغمبر گرامی لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسَيُوفِهِمْ وَ الْجَمْعُ فِي الْمَوْقِفِ وَ الْمَلَائِكَةُ تُرَحَّبُ بِهِمْ يَكِي از درهای بهشت است. فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصِّهِ أَوْلِيَائِهِ هر کسی شایستگی ورود از این در را ندارد. هُوَ لِيَأْسُ التَّقْوَى جِهَادِ لِبَاسِ تَقْوَى است. هم در دنیا انسان را در برابر اعداء حفظ می کند این لباس. هم در آخرت از عذاب الهی وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِيئَةُ این سپر محکم الهی است در برابر دشمنان قسم خورده ی اسلام. وَ جَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ این سپر محکمی است. آن درع یعنی زره. "جَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ" یعنی سپر. فَمَنْ تَرَكَهُ مَقْصُودٌ مَا إِنِجَا تَرَكَشَ است. رَغْبَةُ عَنْهُ از آن اعراض کند، أَلْبَسَهُ اللَّهُ هَفْتِ چیز گفته. ثَوْبَ الذُّلِّ اولین اثر ترک جِهَادِ ذَلَّتْ است. خداوند خواسته انسانها مخصوصاً مسلمانها عزیز باشند. کرامت انسانی خود را حفظ کنند. اگر جِهَادِ را ترک کنند اولش ثَوْبَ الذُّلِّ است. وَ شَمِلَهُ الْبَلَاءُ بِلَا و گرفتاری فراوان به وجود می آید. چون دشمن اگر پیش بیاید و شما جلویش را نگیرید، مثل عراق چقدر گرفتاری است. مثل افغانستان. چقدر گرفتارند. جِهَادِ تَرَكَ شود همین است. اگر روز اول می رفتند جلوی دشمن را می گرفتند و مانع ورودش می شدند، یک دهم کشته ی حالا را می دادند.

پیروز هم می شدند. چون خون یک اثری دارد. وَ شَجَلَهُ الْبَلَاءُ دَوْمَ بِلَا- و گرفتاری در ترک جهاد است. وَ دُيْتُ بِالصَّغَارِ وَ الْقَمَائَةِ محکوم می شوند به زبونی. "صغار" یعنی زبونی. "قمائة" یعنی بیچارگی. جهاد را ترک کند، محکوم است به زبونی و بیچارگی. این سوم. چهارم وَ ضَرْبَ عَلِيٍّ قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ کسی که جهاد را ترک کرد، زیر بار سلطه رفت، دشمن مسلط شد. واقعاً انسان دیگر فکرش را از دست می دهد. "اسهاب" یعنی بی خردی و کم خردی. یعنی حیران و سرگردان می شود. که چه کار بکند. الان در چنگال دشمن اسیر است. همه چیزش در اختیار دشمن است. وَ ضَرْبَ عَلِيٍّ قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ دلش دچار بی خردی، کم فکری. در کار خود حیران و سرگردان است. این چهارم. وَ أُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ حَقُّشَ از دستش می رود. معلوم است که دشمن آمده تا حق شما را از شما بگیرد. بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ وَ سِيَمِ الْخُسْفِ به نکبت و بیچارگی گرفتار می شوید. هفتم وَ مُنِعَ النَّصْفَ از عدل و عدالت محروم می شود. این برای خاطر این بود که عرض کردم که دیروز ما هدف را می گوئیم. در هدف ما آن جنبه های مثبت را دیروز عرض کردم. از نه قسم جهاد که عرض کردیم. جنبه های ترک جهاد باعث این می شود. پس مجاهدین در نظر دارند که همان جنبه های مثبت را برای فرار و رهایی از این جنبه های منفی به جهاد اقدام می کنند. آن وقت در این خطبه حضرت امیر، چون معاویه به شهرهای عراق بعد از جریان حکمیت و

هدف جهاد باز مطالبی عرض کرده باشیم. حالا مجاهدین را خداوند متعال یعنی اسلام برای اینکه مجاهدینی بسازد که مقاوم باشند. متصل باشند. ثابت قدم باشند. با اشتیاق به عرصه ی جهاد قدم بگذارند. با آن هدف عالی و والا. این عبادت را با قصد قربت صحیح انجام دهند، تا آن نتیجه ای که لازم است در برابر زور به دست بیاید. اینجا آیاتی از قرآن، مطالب زیادی هست. از جمله یکی از مطالب این است. در قرآن کریم خداوند نصر خود را و یاری خود را به مجاهدین داده. بدون جهاد یاری خداوند وجود ندارد. این است که در قرآن در آیات فروان درباره یاری خداوند و کمک خداوند به این شرط که این کمک هم مشروط است به جهاد شما. بدون جهاد خدا به شما کمک نمی کند. **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** تمام اینها جهاد را می گوید. اگر شما جهاد کنید. خدا شما را یاری می دهد. بنده آیاتی که مربوط به نصرت پروردگار است اینجا همه را نوشته ام. همه اش را نمی خوانم. راهنمایی می کنم. خودتان بخوانید. **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ** اولین جنگ، جنگ بدر بود. شما ذلیل بودید. خدا به شما کمک کرد. آیه با ذکر شماره اینجا هست. خودتان بخوانید. **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ** وَ **يَوْمَ حُنَيْنٍ** در غزوات بسیار خدا کمک کرد و روز حنین **إِذْ أَعْجَبَتْكُم كَثْرَتُكُمْ** در حنین زیاد بودند. جنگ حنین بعد از فتح مکه صورت گرفت. شما بایستی معجم الفهرس قرآن را بگذارید جلوی خودتان، ماده ی نصر را پیدا کنید. نون و صاد و راء.

در آن ماده ی نصر معجم این آیات وجود دارد. حالا- آن آیه ی اول. **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَيْدَرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ** آیه ی ۱۲۳ آل عمران سوره ی سوم قرآن است. _جنابعالی که به بنده گفتید آیه را بخوانیم، آن روز یک چیزی از من سؤال کردید. گفتیم که در باره ی کلام حضرت امیر که از شیخ مفید نقل کردیم. آن در "الفصول المختاره" که جلد دوم مصنفات مفید است. مصنفات مفید در ۱۰، ۱۵ جلد چاپ شده. یکی از جلدها "الفصول المختاره" است. البته ما واقعاً قوی تر از شیخ مفید (رحمه الله علیه) در مناظره کسی را نداریم. _ **لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ** آیه ی ۲۵ سوره ی توبه. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** آیه ی ۷ از سوره ی محمد سوره ی ۴۷ قرآن. اسمش سوره محمد است. **إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ** تمام مفسرین **إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ بِالْجِهَادِ** آیه را تفسیر به جهاد می کنند. نگفتند به نماز خواندن و روزه گرفتن و اینها. **إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ بِالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ** آن وقت **يَنْصُرْكُمْ** اعمال خوب زیاد است. ولی آنچه موجب نصرت خدا می شود چیه؟ جهاد شماس. **إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ** آیات زیاد است. این که الان گفتیم آیه ی ۷ از سوره ی محمد بود. **إِن يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِن يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ** آیه ی ۱۶۰ از سوره ی آل عمران. **قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَ يُخْزِهِمْ وَ يَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِم** آیه ی ۱۴ از

سوره ی توبه. وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَ رُسُلَهُ بِالْغَيْبِ آیه ی ۲۵ از سوره ی الحديد. ديگه همه اش را اگر بنده بخواهم بخوانم، خیلی طولانی می شود. وَ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ آیه ی ۴۷ سوره ی روم. وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ آیه ی ۱۰ سوره ی انفال. وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ آیه ی ۱۷۲ از سوره ی الصافات. جند ما، لشکر ما غالبند. غلبه و نصرت را خداوند به این ترتیب قرار داده برای مسلمانها که به جهاد برخیزند. إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ اِذَا جَاهَدْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ آیه ی ۴۰ سوره ی انفال. خداوند. إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا سوره ی فتح سوره ی ۴۸ قرآن مجید. این سوره، سوره ی عجیبی است. این سوره، وقتی پیغمبر از حدیبیه برمی گشت، به تاریخ مراجعه کنید خیلی عجیب است. خیلی محزون بود. پیغمبر آمده برای انجام امور حج. در سال ۷ هجرت. اما کفار قریش نگذاشتند که پیغمبر به مکه وارد شود. در اینجا خوب بالاخره اینها احرام بستند در مسجد شجره. آمدند و نتوانستند. اینجا همان اعمال " الصد و الاحصار " که ما در فقه می خوانیم، کسی احرام بست و نتوانست برود اعمال حج انجام بدهد اینجا است. همان جا انجام دادند اعمال حج را و قربانی هم همانجا کشتند. ولی اصحاب خیلی ناراحت شدند. برای اینکه آمدند و نتوانستند. ۱۴۰۰ نفر بودند. این بود که پیغمبر محزون شد. برگشتند. آن وقت خداوند این سوره را

ص: ۱۲۲۲

فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا این آیات که آمد پیغمبر فرمود نزلت علی سوره احب الی من الدنیا و ما فیها ولی این فتح در نتیجه ی چه؟ همان ۱۵ هزار نفر لشکر. ولی پیغمبر کاری کرد که بدون خونریزی مکه فتح شد. اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا. این چند آیه را معنا کنیم. لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ لَمْ آوْرَدَه. فتح کردیم برای خاطر این. چه ارتباطی هست بین فَتْحًا مُبِينًا فتح خانه ی مکه و لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصِيرًا عزیزا این را دقت بفرمایید. مطلب مهمی است که چه طور شده که پیغمبر اسلام با اینکه معصوم است و شکی نیست و اینها. ان وقت می گوید لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ این است که اینجا مفسرین ما مثل آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) که بنده ۵ سال در خدمت ایشان درس تفسیر خواندم. یک روایتی هم از عیون اخبار الرضا هست. از امام رضا سؤال می کنند که در تفسیر صافی این خبر را ذکر کرده. آیت الله طباطبایی مطلبشان مضمون این خبر است. آن این است که "ذنب" در فارسی به گناه معنی می کنیم. گناه در برابر خدا و تخلف از قوانین خدا. در فارسی این طور است. ولی لغتاً این طور نیست معنایش. "ذنب" در لغت به معنی عیب و نقص در کار است. ولو اینکه طرف مقابل خدا نباشد. عیب و نقص در کار. این شعر از مطول است

سابقاً می خواندند. یادتان هست یا نه. قد اصیحت ام الخیار تدعی/علی ذنبا کله لم اصنع این مرد است می گوید زوجه ی من از من یک ذنبی ایراد می گیرد که من کاری نکردم. مرد مثل اینکه یک نقصی داشت در خلقتش و اینها. بنابراین "ذنب" در لغت به معنی نقص است. تمام افراد مخصوصاً مردم مکه می گفتند که این یک نفر آدم یتیم و فقیر و تنها و رانده شده از مکه و اینها. این می گوید دین من سراسر دنیا را خواهد گرفت. نامه برای این سلطان و آن سلطان و این طرف و آن طرف. نقص در کارش است. عیب دارد کارش. حالا یا مجنون است یا اینکه سحر زده و جادو زده هست و اینها یا اینکه عقلش از این چیزها می گفتند. اینها همه ذنب بود برای پیغمبر. ذنبهایی، عیبهایی، نقصهای فراوانی. ولی وقتی مکه فتح شد. تمام ذنبها رفت. این از طرف خداست. خداوند متعال این را فرستاده. این توانست با اینکه تنها بود و یتیم بود و غریب بود و چی بود و چی بود و فقیر بود و اینها. این قدرت را پیدا کند که این همه جنگها. به علاوه آمد خانه ی کعبه را فتح کرد و تمام بتها را در هم شکست. لِيُغْفِرَ لِمَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ أَنْ حَرْفَهِیْ كِه تَا بَه حَال مِی كُفْتَنَد اَز بِن رَفْت. وَ مَا تَأَخَّرَ دَر آئِنْدَه هَم كَسِی نَتَوَانَد بَه آَنَهَا نَقْصِی بَكِیْرِد. غَفْرَان دَر اِنْجَا بَه مَعْنِی پْرَدَه پَوْشِی وَ اَز بِن بَرْدَن اَسْت. مَعْنِی ذَنْب كِنَاه نِیْسْت. نَقْص وَ عِیْبِی بَهْش

ص: ۱۲۲۵

می گرفتند. معنی ذنب در لغت نقص و عیبی است که طرف به طرف می گیرد. گفتم قد اصبحتم ام الخیار تدعی آن مرده می گفته. "ام الخیار" اسم زنش بوده. علی ذنبا کله لم اصنع. مثلاً باز در قرآن کریم حضرت موسی می گوید وَ لَهُمْ عَلَی ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونُ یعنی فرعونیان. حضرت موسی گناه نکرده بود. موسی پیغمبر بود. وَ لَهُمْ عَلَی ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونُ یعنی یک نقصی در کار من هست. از اینها یک نفر را کشتم. پس ذنب به معنی نقص و عیب است. اینها تا وقتی که پیغمبر مکه را فتح نکرده بود، همین حرفها را می گفتند. می گفتند این کارش خیلی ناقص است. فکرش ناقص است. عقلش ناقص است. یک آدم فقیر و تنها. همین که عرض کردم. مطالعه کنید. مطلب روشن می شود. آن وقت بعدش هم وَ يُؤْتِي نِعْمَتَهُ عَلَیْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا یهدیک بالجنه وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصِيرًا عزیزاً همین طور شد. این باعث شد به اینکه عزتی، عظمتی پیدا کرد. مطالعه کنید تا بقیه اش برای فردا.

اصول و مبانی حکومت از دیدگاه امیرالمومنین – نهج البلاغه کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: نهج البلاغه یکی از مصیبتهای عالم اسلام به وجود آمدن فرقه ای است به نام وهابیه. که اینها خودشان را سلفی گری می نامند. و معتقدند و می گویند ما به همان فرهنگ و فکر سلف صالح که در صدر اسلام بوده، عمل می کنیم. و حال اینکه این ادعای بی اساس است. برای خاطر اینکه مذاهب اسلامی، حنفیه، شافعیه، حنبلیه، مالکیه و جعفریه قرن ها با یکدیگر زندگی می کردند. در یک مدرسه درس می خواندند. در درس یکدیگر شرکت

ص: ۱۲۲۶

می کردند. در یک فضایی که آکنده از صفا و وحدت و اتحاد بود آنها زندگی داشتند. ائمه: هم به ما فرموده بودند که با اینها مدارا کنید. معاشرت کنید. رفت و آمد کنید. زیرا با اینها درافتادن و برخورد کردن باعث می شود که مسلمانها ضعف پیدا کنند و ضعیف شوند. و دشمنان اسلام از این موضوع سوء استفاده کنند. تا در قرن هفتم، هشتم هجری یک فردی به نام ابن تیمیه ظاهر شد. این تیمیه کتابی نوشته به نام "منهاج السنه" بالاخره در این کتاب ضد شیعه است. ضد اهل بیت است. مطالب فراوانی دارد که با منطق و برهان تطبیق نمی کند. ولی ضد شیعه و ضد اهل بیت ابن تیمیه صاحب منهاج السنه که علامه امینی هم در الغدیر بر رد آن مطالبی دارد. تا بالاخره در قرن دوازدهم محمد بن عبدالوهاب یک فردی به این نام جریان این تیمیه را تعقیب کرد و خلاصه کم کم مذهبی به نام مذهب وهابیه به وجود آمد. که اینها کسانی هستند که مسلماً ساخته و پرداخته ی دشمنان اسلام است. اینها با شیعه و اهل بیت ضدیت و عداوت دارند. نه به منطق و استدلال پای بندند، نه به مناظره حاضرند. ولی بسیار عقیده ی خشن و تند علیه شیعه مخصوصاً. اخیراً هم در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات تصریح کرده به اینکه شیعه کافر می باشند. حالا اینها نه حاضرند به اینکه جواب کتابهای ما را مثل الغدیر، المراجعات و امثال اینها. در دسترس اینهاست. اگر اینها حاضر باشند به اینها جواب بدهند. ببینیم چه می گویند. این حرفها

ص: ۱۲۲۷

ی شیعه هاست. شما هرگز نتوانستید و نخواهید توانست به این قبیل مسائل اساسی و اصلی که ما داریم از نظر اسلام ناب قدرت جواب گفتن ندارید. به مناظره ی بیانی و حضوری هم که حاضر نیستید. ولی همین طور پشت سر با شدت و خشونت با ما برخورد می کنند. در مسجد الحرام یکی از ائمه ی جماعات شیعه را کافر نامید. در حضور هزاران نفر از شیعیانی که برای عمره گذاری به مکه مشرف بودند. ما به این شخص می گویم که شیعیان تابع آن شخصی هستند که سیصد و شصت بت را از پشت بام کعبه، از سقف خانه ی کعبه قدم بر روی شانه ی پیغمبر اسلام نهاد و در هم شکست. و الا اسلامی به وجود نمی آمد. شیعیان تابع آن شخصی هستند که در جنگ بدر اگر آن ۳۶ نفر از کسانی که دشمن اسلام بودند، آنها را نمی کشت. در جنگ احد ۸ نفر علمدار از صنایع قریش که از جانب خداوند لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار در جنگ خندق اگر آن کسی که پیغمبر در موردش فرمود: لَضْرِبَهُ عَلٰی یَوْمِ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ یا در جریان خیبر که آن دو نفر رفتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. پیغمبر فرمودند من پرچم را فردا به کسی می دهم که **يُحِبُّ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ كَرًا غَيْرَ فَرَارٍ** حضرت امیر رفت و خیبر را فتح کرد و دشمنان را از سر راه مسلمانان برداشت و اسلام را رونق بخشید و تقویت کرد و احیا کرد. ما شیعیان این حضرت هستیم. امیرالمؤمنین. این هم تاریخ امیرالمؤمنین

ص: ۱۲۲۸

است. شما هم می توانید درباره ی این تاریخ که از نوشته های خودتان است مطلبی بگویید. در سوره بینه خودشان نقل کرده اند در کتابهایشان. سوره ی ۹۸ قرآن کریم. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ روایاتی از کتابهای خودشان هست پیغمبر فرمودند که اینها شیعیان علی هستند. بنابراین ما الان مواجه هستیم با یک مصیبتی. این مصیبت برای عالم اسلام است که یک فرقه ای ساخته و پرداخته ی دشمنان اهل بیت، دشمنان اسلام برای ایجاد اختلاف، به هم زدن وحدت و یکپارچگی به وجود آوردند به نام وهابیت. که نه حاضرند نوشته های ما را در باب مناظره جواب بدهند. مثل المراجعات و الغدیر و نه اینکه حاضرند که حضوراً مناظره کنند. ولی پشت سر کسانی که مکه می روند می گویند مثل یک لشکری در جلوی عمره گذاران ایرانی با خشونت حرکت می کنند. حتی خانمهایی که برای عمره می روند، اخیراً از اینها هنگام ورود به کشور حجاز انگشت نگاری می شود. مردان نامحرم با یک وضع اسف انگیزی از زنها انگشت نگاری می کنند. مردها حرف بزنی مسخره شان می کنند و از دلت ایران ما می خواهیم که باید در برابر چنین جریانهایی حساسیت داشته باشد. اگر واقعاً قرار است که ما عمره گذارانی از این کشور هر روزی هزاران نفر آنجا وجود دارد، بروند باید صحبت کنند که احترام اینها، کرامت ایرانیها باید محفوظ باشد. و الا نه. و الا بروند و ما هم تماشاگر این جریان ها باشیم برای مسلمانها بسیار سنگین است. این یکی از مطالبی بود که لازم بود عرض

کنم. مطلب دیگه مربوط به همان انتخابات است که ما هفته ای یک روز تذکرات دربراه ی انتخابات می دهیم. همین طور که عرض کردیم. چند مطلب درباره ی انتخابات است. اول شرکت مردم. یک وظیفه است برای همه ی ما که در انتخابات شرکت کنیم. رأی بدهیم. در صحنه حضور داشته باشیم. برای تقویت یک نظام اسلامی که الحمدلله در ایران به وجود آمده. برای تقویت و نگهداری این نظام، که نظام اسلام ناب است، لازم است که همه ی افراد، زن و مرد و پیر و جوان در صحنه حضور داشته باشند با دادن رأی. گاهی یک رأی تأثیر دارد. کسی نبایست کنار برود. شرکت همه ی مردم، همه ی ما لازم هست. اما برای منتخین، کسانی که انتخاب می شوند. یک فضای آزادی است افراد کاندیداها بیابند، نظرهای خودشان را مطرح کنند. مردم با فکر و اندیشه و بلوغ سیاسی طرح ها را مورد مطالعه قرار می دهند. هر کس که طرح بهتری دارد انتخاب کنند و رأی بدهند و آزادند. اما باید توجه داشت. باید کسی را انتخاب کرد که متعهد باشد به اسلام ناب. متعهد باشد به آرمانهای انقلاب. این شرط اول آن منتخب است. دوم قدرت اجرای آنچه را که می گوید باید داشته باشد. باید شجاع باشد. بتواند پاسخگو باشد در برابر ترفندها و منطلق های دشمنان اسلام که هر روزی به هر راهی بالاخره ترفندها و نقشه هایی دارند. باید متواضع باشد. دلسوز باشد نسبت به مردم. مهربان باشد. اینها شرایطی است. خلاصه اما آنچه مسلم است راجع به منتخین، شرکت همه. منتخین هم راجع به آن

شرایطی که در اسلام و در انقلاب لازم است که مراعات شود. این عرائض بنده بود قبل از بحث. اما بحث ما همان طور که می دانید درباره ی مطالب و معارفی است که از کتاب مستطاب نهج البلاغه استفاده می کنیم. ما بحثمان درباره ی اصول و مبانی حکومت علوی بود. اواخر بحثمان این بود که وَ أَشْعِرُ قَلْبِيكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ حضرت امیر به مالک اشتر که برای اداره ی یک کشوری مثل کشور مصر اعزام می کند، تأکید می کند که دلت باید از محبت مردم مالا مال باشد. دل خود را از رحم و عطوفت مردم سرشار قرار بده. نسبت به مردم محبت داشته باش و لطف و توجه نسبت به آنها داشته باش. در اسلام حکومت، حکومت مردمی است. محور مردمند. حکومت خود محوری نیست. مردم محوری است. یعنی کسی که می خواهد حکومت را در دست بگیرد، منظورش خدمت برای مردم. اجرای عدالت برای مردم. خلاصه مردم محوری اساس حکومت اسلامی است. در آثاری که از امام (اعلی الله تعالی مقامه) داریم. یک جلدش این است که جایگاه مردم در انقلاب اسلامی. این جلد ۳۶ دفتر تبیان است. یک جلد نسبتاً قطوری در این مورد که امام (اعلی الله مقامه) که سعی می کردند حکومت، حکومت اسلامی ناب باشد، مطالب فراوان در این جلد راجع به مردم است. اصل مردمند. حکومت برای رفاه مردم، خدمت مردم، اجرای عدالت برای مردم، رفع ظلم از مردم، رفع محرومیت از مردم. این جلد ۳۶ در این زمینه است. تأکید فراوانی به سردمداران، تا چندی که مردم با شما

هستند، شما عزت و قدرت دارید. اگر یک روزی مردم از شما جدا شوند شما عزت و قدرت خود را از دست خواهید داد. بنابراین سعی کنید همیشه مردم را نگه دارید. آن مهر ورزی و محبت همیشه باید سرلوحه ی کار شما باشد. در این مورد ما از نهج البلاغه از همان نامه ی ۵۳ که نامه ای است برای مالک اشتر نگاشته اند، آن عبارت را عرض کردیم. وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمِيَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ انسان دوستی، که انسان، انسان را دوست داشته باشد. این خودش یکی از فضیلتهاست. باید سعی کنیم ما، همیشه در دلمان محبت نسبت به انسانها داشته باشیم. مگر کسانی که دشمن اسلام و دشمن خدا هستند که کار نداریم. آن روز عرض کردیم امام صادق فرمودند که دو نفر مسلمان که به یکدیگر برخورد می کنند اذا التقى مسلمان كان احبهما الى الله اشد هما حبا لصاحبه دو نفر مسلمان که برخورد می کنند، ما می خواهیم بدانیم کدامیک از اینها در درگاه پروردگار مقرب ترند. به قلبشان باید مراجعه کنیم. هر کدام که در دل محبت بیشتر نسبت به آن طرف دارد آن در درگاه پروردگار مقرب تر است و افضل است. مردم دوستی، مهرورزی، خلق و خوی اسلامی بسیار مهمی است. حضرت بعداً تأکید می کند به مالک اشتر. وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا نسبت به مردم درنده ی پاره پاره کننده نباش. تَعْتِنُمْ أَكْلَهُمْ خود محوری باشه. حکومت را برای خاطر این می خواهی که خودت به آن آمال و آرزوی خودت بررسی. در نتیجه تَعْتِنُمْ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ مردم دو

تا صنفند. إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ مردم یا برادر دینی شما هستند اگر مسلمانند، نباشند هم مثل شما انسان هستند. زیر سیطره ی حکومت اسلامی زندگی می کنند. اینها نظر سوئی ندارند که آمدند و تابع شما شدند و زیر سیطره شما. ولو اینکه مسلمان نباشند نَظِيرٌ لَمَكِ فِي الْخَلْقِ. آن وقت بعد از این عبارت، عبارتی گفته بودند که آن را می خواهم مقداری توضیح بدهم. وَإِذَا أَحَدٌ لَمَكَ مِمَّا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أُبْهَهُ أَوْ مَخِيلَهُ فَأَنْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ گاهی از اوقات است افرادی که مقام و منصب دارند. کبکبه و دبده دارند، گاهی این افراد یک ابهتی را، یک خیال خامی را، یک عُجْبی را، غروری را در خودشان احساس می کنند. این تا دیروز به این مقام نرسیده بود مثل افراد عادی بود. برخوردش و فکرش و خیالش. امروز که خدم و حشم و امر و نهی و عزل و نصب و اینها در اختیار این قرار گرفته. افرادی که طرفیتند برایشان فرقی نمی کند. اما کم ظرفیتها، اینها خودشان را گم می کنند. غرور و عُجْب در وجود اینها راه پیدا می کند. شاید این برای بسیاری از افراد پیش بیاید. در سایه ی علم گاهی، در سایه ی مال گاهی، در سایه ی مقام گاهی غرور، عُجْب پیش می آید. حضرت امیر می خواهد یک راهی نشان دهد برای علاج این مرض روحی. می گوید فَأَنْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ در اینجا نگاه کن به عظمت ملک پروردگار در بالای سر. عجیب است واقعاً اگر انسان

فکر کنند آن ذره که در حساب ناید ما ایم. کسی که از عظمت عالم غافل است، فکر می کند چیزی است. و حال اینکه انسان در برابر این زمین بسیار کوچک و ناچیز است. زمین در برابر منظومه ی شمسی چیزی نیست. منظومه ی شمسی در برابر کهکشان بسیار ناچیز است. کهکشان ما با همه ی عظمت در برابر کهکشان های دیگر بسیار کوچک و حقیر و ناچیز است. از این جهت اگر انسان فکر کند، حضرت امیر این راه را نشان می دهد. جهان بینی الهی و اسلامی، فکر در آسمانها خیلی مهم است. ما در ۱۲۰ جای قرآن کلمه ی سماء داریم. ۱۹۰ جا کلمه ی سماوات داریم. اینها بیخود ذکر نشده. برای اینکه انسانها در آن شگفتیها و عجایب آسمانها فکر کنند. و از این راه درسهای فراوانی می توانند بخوانند. این بود که بنده فکر کردم که این جمله را امروز قدری توضیح بدهم. در حدیثی از امام رضا داریم که من لم يعرف الهیة و التشریح فهو عنین فی معرفه الله کسی که از دو علم بی خبر است در خداشناسی ناقص است. یکی علم هیئت. فهمیدن شگفتیها و اسرار آسمانها. این علم هیئت است. بسیار علم شریفی است و دیگر علم تشریح و شناختن اسرار و شگفتیهایی که در بدن انسان خداوند قرار داده. آن از آیات آفاقی است. این از آیات انفسی است. خیلی مهم است که انسان در این دو تا فکر کند. حدیثی از امام رضا نقل شده که من لم يعرف الهیة و التشریح فهو عنین فی معرفه الله. کسی که علم هیئت را و

علم تشریح را نخوانده. شناختی در این دو موضوع ندارد. در شناخت خداوند ناقص است. حالا ما علم هیئت را به مناسبت این عرض می کنیم. در باره ی آسمانها گفتیم که در قرآن در ۱۲۰ جا کلمه ی سماء هست. در ۱۹۰ جا کلمه ی سماوات هست. باید قدری فکر کرد. این در جهان بینی قرآنی و الهی و اسلامی جایگاهی دارد. باید به آن توجه کرد. چند مطلب را می خواستم خیلی خلاصه بگویم. چند مطلب را در این رابطه به عرض محترم شما می رسانم. اول در تأیید جهان بینی اسلامی. در تفسیر مجمع البیان جلد ۲ از آن مجمع البیان ده جلدی. صفحه ۵۶۵. در این حدود. تفسیر آیات مهم است. این چند آیه إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ از آیات اواخر سوره ی ال عمران. سوره ی سوم قرآن مجید است. از آیه ی ۱۹۰ تا ۱۹۳ از سوره ی آل عمران. حالا- هر چاپ مجمع البیان. فرق نمی کند. روایاتی نقل می کند در اینکه پیغمبر وقتی که می خواست بخوابد. "طهور" یعنی آب وضو. آب وضوی خودش را بالای سرش قرار می داد و یکی هم مسواک خود را قرار می داد. وقتی که می خوابید و بلند می شد، قبل از هر چیز به آسمان نگاه می کرد و این آیات را هم می خواند. إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در خلقت

آسمانها و زمین و اِخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و رفت و آمد منظم شب و روز آیاتی هست برای "أُولَى الْأَلْبَابِ" آیات درباره ی آسمانها و زمین و رفت و آمد منظم شب و روز. عجیب است رفت و شب و روز به اندازه ای منظم است که یک منجم، یک عالم علم هیئت یک سال، چند سال قبل تقویم به شما می دهد. در آن تقویم که می خوانید دقیقه و ثانیه ی طلوع و غروب و نصف شب و ظهر، همه را نوشته. خسوف و کسوف همه نوشته شده. چقدر باید منظم باشد این اختلاف لیل و نهار که اینها که چند سال قبل هم قابل پیش بینی باشد. الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ کسانی که به یاد خدا هستند. چه قائم باشند به یک کاری، چه قائم نباشند. یا چه خوابیده باشند، چه بیدار باشند. دراز کشیده، هنوز خوابش نبرده. یا اینکه ایستاده باشد. يَتَفَكَّرُونَ فکر می کنند. در خلقت آسمان و زمین. و می گویند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا پروردگارا این نظام با، عظمت را باطل نیافریدی. سُبْحَانَكَ تو منزهی از کار باطل. فَفَنَّا عَذَابَ النَّارِ آن وقت نوشته پیغمبر فرمودند و یل لمن لاکها بین فکیه و لم يتأمل ما فیها وای به کسی که این آیات را در دهان خودش بچرخاند و تأمل نکند در معنایش، در مفادش. پیغمبر فرمودند: و یل لمن لاکها بین فکیه و لم يتأمل ما فیها بعد مطالعه می کنید کیفیت نماز شب خواندن پیغمبر خدا را نوشته. پیغمبر خدا یک دفعه نمی خوانده. اول نگاه می کرده به صفحه ی

آسمان و این آیات را می خوانده و مسواک می کرد و وضو می گرفت و چهار رکعت می خوانده. بعد یک مقدار می خوابیده و بلند می شد و چهار رکعت می خوانده. دفعه سوم که بلند می شده شفع و وتر را می خوانده و بعد می رفته به مسجد برای نماز جماعت صبح. این جریان که عرض کردم از حضرت امام سجاده نقل شده. بنده هم در کتاب دانش عصر فضا در اولش ذکر کرده ام. از آن کتاب شرح صحیفه ی سجاده نقل کرده اند که امام سجاده هم همین طور بود. برای نماز شب که بلند می شد اول به صفحه ی آسمان نگاه می کرد. دقت می کرد. این آیات را می خواند بعد وضو می گرفت برای خواندن نماز. حالا چند مطلب درباره ی آسمانها. یکی اینکه در قرآن کریم مکرر دارد که این آسمانها بنا شده اند. **فَوَقَّكُمْ سَبْعًا سِدَادًا، وَ السَّمَاءَ بَنِينَهَا، أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ، وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا، أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خُلُقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا** این چی می خواهد بگوید. "بنا" معنایش چیه؟ "بنا" معنایش این است که از یک سری قطعات و مصالح متعددی آجر و آهن و سیمان و تخته هر یک در جای خودش با حساب قرار داده شده. اینجا بنا شده. این بنا است. **بَنَّا** را چرا می گویند **بَنَّا**؟! **بَنَائِي** خودش یک فنی است. این باید آن قدر مهارت داشته باشد که بداند هر قطعه ای از مصالح ساختمانی را **کَمَا كَيْفًا** در کجا قرار بدهد.

تا بنا برپا شود. منتها بنایی که ساخت این بناست این مسجد است. آن خانه است. اما بنا که خداوند ساخته چیه؟ آن آسمانهاست. مصالح ساختمانی چیه؟ این ستاره های با عظمت. خوب باید فکر کرد در این که این تکرار، برای اینکه مردم بدانند که این بنا بالاخره بنایی دارد. حضرت امیر در نهج البلاغه دارند که هَلْ يَكُونُ بِنَاءٌ مِنْ غَيْرِ بَانٍ أَوْ جَنَائِهِ مِنْ غَيْرِ جَانِ آيا ممکن است که بنایی بدون بنا باشد. بنای با عظمت عالم خلقت مسلم است که یک بنا دارد و آن هم خداست. پس بنابراین یکی از تعبیرها این موضوع بناست. به این تکرار که عرض کردم. دوم این است که در قرآن عنایت دارد که هر کدام در جای مناسب رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا، فَسَوَّاهُنَّ سَمَاعَاتِ سَمَاوَاتِ مَا تَسْوِيهِ رَا يَكُ رُوزِ مَعْنَا كَرَدِيمِ. سَوَى، يَسْوَى، تَسْوِيهِ. تَسْوِيهِ آن است که در یک مجموعه ای که دارای اجزاء و اعضا است، هر یک در جای مناسب خودش قرار داده شود. آن می شود تَسْوِيهِ. يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ "فسواک" یعنی چشم در یک جای مناسب، مغز در جای مناسب، قلب و زبان و ریه و اینها می شود تَسْوِيهِ. خدا می خواهد بگوید ما این آسمانها را که بنا کردیم تَسْوِيهِ کردیم. چون برای اینکه ستارگان از لحاظ حجم متفاوتند. از لحاظ جرم هم متفاوتند. از لحاظ مسافت نسبت به زمین هم متفاوتند. از لحاظ درخشندگی و نور هم متفاوتند. از این جهات تفاوت دارند. تفاوت بین حجم و جرم چیه؟ که از لحاظ حجم متفاوت، جرم هم متفاوت. یک

کیلو پنبه با یک کیلو قند از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی پنبه فضای بیشتری اشغال می کند. این طور باید بگوییم. حجم آن مقداری است که جسم از فضا اشغال می کند. به آن می گویند. اجسام ممکن است در جرم مساوی باشند. آب و قند و سنگ و پنبه و پشم، همه شان یک کیلو قرار بدهیم آنجا. اینها از لحاظ جرم مساوی هستند. ولی از لحاظ حجم متفاوتند. یک شعری هم است در نصاب می گوید اصلش مال خواجه نصیر الدین طوسی است. ولی نصاب به شعر در آورده. سابقاً نصاب را می خواندند. بنده هم در دوران کودکی پیش پدر بزرگوارم (رحمه الله علیه) یکی از کتابهایی که خواندیم "نصاب" بود. نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی / اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه این یک شعری است از اشعار نصاب که می گوید نه تا فلز است. طلا و نقره و آهن و فلان و فلان. نه فلز مستوی الحجم را چون برکشی / اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه حجم یکی باشد. ولی بکشیم، وزن متفاوت است. خلاصه منظور ما این است به اینکه این یک ساختمان بلندی است. که باز شعری دارد. می گوید بس کاخها خراب شد و آسمان به جاست / بنیاد عشق به این که چه سان محکم اوفتد بسا کاخها خراب شدند. ولی آسمان باقی است. چون یک بنیادی است. که اساس علم و حکمت پروردگار است. قرآن می گوید که بنا کردیم اولاً. ثانیاً تسویه کردیم و هر یک را در جای خود قرار دادیم. این مطلب دوم. اول بنا، دوم تسویه. فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ،

رَفَعَ سَيِّمَكُهَا فَسَوَّاهَا، از این قبیل. مطلب سوم درباره ی آسمان در قرآن کریم وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ، وَ السَّمَاءِ رَفَعَهَا وَ وَضَعَ الْمِيزَانَ، رَفَعَ سَيِّمَكُهَا فَسَوَّاهَا وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ خُوبِ اَیْنَهَا مَطْلَبِ دِیْغَرِی مِی خَوَاهَد بَگَویَد. مِی خَوَاهَد بَگَویَد اَیْن بِنَا مِثْل بِنَاهَا ی شَمَا نِیْسْت. اَیْن بِنَا خِیْلِی رَفِیْعِ اَسْت. هَم بَه بِنَا تَوْجِه کَنید اَز لِحَاظِ سَاخْتِن وَ تَسْوِیَه هَم اَز لِحَاظِ رَفْعَتَش تَوْجِه کَنید. اَیْن وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ اَسْت. حَالَا- مَا بَخَوَاهِمِ دَرِبَارَه ی رَفْعَتَش بَحْثِ کَنیم. دَرِبَارَه ی رَفْعَتَش بَخَوَاهِمِ بَحْثِ کَنیم. اَز کَجَا بَفَهْمِیْمِ اَیْن سَقْفِ مَرْفُوعِ، رَفْعَتَش بَه چَه اَندَازَه اَسْت. عِلْمَا ی عِلْمِ هِیْئَتِ خَوَاسْتَنَد کَه اَیْن رَا بَفَهْمَنَد. تَا حُدِی بَه مَا بَفَهْمَانَنَد. گَفْتَنَد مَا اَز کَجَا بَفَهْمِیْمِ. دَر زَمِیْنِ مَسَافَتَهَا رَا اَز دُو رَا ه مِی فَهْمِیْمِ. یَا بَا مِکَانَ اَسْت کَه مِی گَویْمِ اَز اَیْنَجَا تَا تِهْرَانَ ۱۴۰ کِیلومِترِ اَسْت. اَیْنِ مَسَافَتِ مِکَانِی اَسْت. کِیلومِترِ وَ فَرَسِخِ مَلَا-کِ اَسْت. مَسَافَتِ رَا گَاهِی بَا زَمَانَ مِی فَهْمَانَنَد. اَز اَیْنَجَا تَا تِهْرَانَ یِکِ سَاعَتِ رَا ه اَسْت. پَس دُو جُورِ تَعْدِیْنِ مَسَافَتِ دَارِیْمِ. یِکِی مِکَانَ، یِکِی زَمَانَ. دَر دُومِی کَه زَمَانَ بَاشَد، مِی گَویَد اَز اَیْنَجَا تَا تِهْرَانَ یِکِ سَاعَتِ رَا ه اَسْت، بَا چَه مَرکَبِی؟ اَسْبِ بَاشَد، شَتْر بَاشَد، مَاشِیْن بَاشَد، قَطَار بَاشَد وَ اَیْنَهَا مِی خَوَاسْتَنَد مَسَافَتِ رَا بَا زَمَانَ بَیَانِ کَنَنَد. وَلِی دَر مَرکَبِ فِکْرِ مِی کَرَدَنَد. کَه مَرکَبِ رَا چِی قَرَارِ بَدَهْمِیْمِ. فَاصِلَه خِیْلِی زِیَادِ اَسْت. رَا ه رَفْتِنِ اَسْبِ وَ الْاِغِ وَ شَتْر وَ مَاشِیْن اَیْنَهَا نَمِی تَوَانَد بَیَانِگَرِ اَیْنِ رَفْعَتَهَا بَاشَد. گَفْتَنَد بَرُویْمِ سَرَاغِ سَرِیْعِ السَّیْرِ وَ اَن رَا پَیْدَا کَنیم. بَیْنِیْمِ کَه چِی

از همه سریع‌السيرتر است. سریع‌السيرهایی که در نتیجه‌ی علم و صنعت، قطار، هواپیما، دیدند اینها هم کافی نیست. چون مسافت خیلی زیاد است. بینیم چه چیز سریع‌السيرتر است. گفتند دو چیز سریع‌السير است. ولی باز با هم مساوی نیستند. یکی صوت، یکی نور. شما تلویزیون نگاه می‌کنید سندیج را نشان می‌دهد که آنجا مثلاً الان رهبر معظم انقلاب مسافرت کرده اند. نگاه می‌کنید اول تصویر را می‌بینید. بعد یک نیم دقیقه بعد صدایش را می‌شنوید. آن اولی نور است که زود می‌بینی. چون از صوت سریع‌السيرتر است. اما بعد از چند لحظه گوش می‌کنی، آن آقا می‌گوید این طوری. بنابراین متوجه شدیم که نور هم از صوت سرعت بیشتری دارد. دیگر از نور سریع‌السير تر چیزی پیدا نکردند. گفتند نور در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر راه طی می‌کند. این را امتحان کردند. در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. شعاع کره‌ی زمین ۴۰ هزار کیلومتر است. نور می‌تواند در یک ثانیه چند دفعه دور زمین بچرخد. در هر ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. این سرعت سیر نور است. حالا- می‌خواهیم ما این مسافتها را نشان بدهیم. آیا معیار ثانیه باشد، که چند ثانیه نور از خورشید به زمین می‌رسد. چند ثانیه ستارگان همین طور هستند. جدی و ثریا و فلان و فلان. نه ثانیه، باز هم رقم خیلی بالا می‌شود. چون مسافت خیلی زیاد است. اینجا گفتند ثانیه‌ی نوری، دقیقه‌ی نوری، ساعت نوری، ۲۴ ساعت نوری سال نوری. آمدند سال نوری را معیار قرار

دادند. دقت کنید این را بگویم تمام شود. حالا دیگه این طور است. گفتند نور در ثانیه ۳۰۰ هزار کیلومتر. در ۶۰ ضرب شود می شود دقیقه ی نوری. حاصل ضرب را در ۶۰ ضرب کن چقدر می شود؟ ساعت نوری. حاصل ضرب را در ۲۴ ساعت ضرب کن. می شود شبانه روز نوری. این را ضرب کن در ۳۶۵ که هر سال ما ۳۶۵ روز است. حاصل ضرب می شود سال نوری. این را جمع کنید ان شاء الله برای جلسه ی بعد بیاورید. ان شاء الله برای فردا.

تفاوت جنگ معولی با جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفاوت جنگ معولی با جهاد در بحثی که داشتیم که از آیات قرآن استفاده می شود که نصرت پروردگار و فتح و ظفر فقط در سایه ی جهاد حاصل می شود. تعدادی از آیات قرآن را در این مورد، مورد استشهاد قرار گرفت و عرض کردیم. خلاصه استفاده می شود از آیات قرآن که بدون جهاد هرگز پروردگار نصرت خود را برای مردم فراهم نمی آورد. **إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُبَيِّتْ أَقْدَامَكُمْ** نصر پروردگار مشروط به این است که شما به جهاد بپردازید و ثابت قدم باشید. رسیدیم به سوره ی ۴۸ قرآن مجید، آیه ای هست که آن روز عرض کردیم. ولی باید توضیح داده شود. سوره ی ۴۸ قرآن کریم سوره ی فتح است. **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَ يَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا** این آیه از جهت اینکه فتح مبین پروردگار را وقتی ذکر می کند،

ص: ۱۲۴۲

معلل می کند به اینکه **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ** دو، سه تا بحث اینجا به وجود می آید. اول بحث این است که مگر پیغمبر اسلام ذنبی داشته تا خداوند فتحی را پدید آورده و معلل کرده به این علت که خداوند به این وسیله گناه تو را بپامزد. هم "ما تقدم" و هم "ما تأخر" این یک مطلب است. دوم اینکه چه مناسبت است بین اینکه فتح مبین به وجود آوردن و غفران ذنب. این هم یک مسئله است که ارتباط به وجود آمدن فتح با غفران ذنب پیغمبر. این است که آیه خیلی جای بحث دارد که باید این بحث روشن شود. بین ما و مفسرین عامه تفاوت در این قبیل آیات وجود دارد که عرض کردیم که ما یک تفسیر مقارن لازم داریم. که آنها خیلی با ما در تفسیر آیات قرآن فرق دارند. در اینجا چون ما قائلیم که پیغمبر دارای عصمت است. عصمت قولی و عملی و فکری از همه جهت. با دلیل عقلی و نقلی. ولی آنها این طور قائل نیستند. آنها پیغمبر و ائمه: را معصوم نمی دانند، سنی ها. از این جهت مطلب برای آنها از این جهت مشکلی نیست. **لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ** اما برای ما مطلبی است. باید جواب بدهیم. در میان آنها هم اقوال فراوانی وجود دارد. پیغمبر، ما می گوئیم از اول عمر تا آخر عمر معصوم باشد. حتی قبل از بعثت. آنها می گویند نه. یک فرقه شان می گویند قبل از بعثت لازم نیست. اما بعد از اینکه پیغمبر شد

ص: ۱۲۴۳

باید معصوم باشد. ما قائلیم که فرق نمی کند. از اول عمر تا آخر عمر باید معصوم باشد. یکی از کتابهای مهمی که ما در این مورد داریم، کتاب "تنزیه الانبیاء" مال سید مرتضی است. سید مرتضی سعی کرده در این کتاب آیاتی از قرآن که ظاهرش منافات دارد با عصمت انبیاء، جواب بدهد. چون در قرآن آیاتی مثل وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى آدم عصیان کرد فَغَوَى از این قبیل زیاد داریم. سید مرتضی هم خودش یک عالم بسیار جلیل القدر است که در زمان خودش خیلی مهم بوده. علامه حلی در خلاصه که کتاب رجال است، اسم سید مرتضی را که می برد، می گوید از علم و کتاب سید مرتضی از زمان خودش تا زمان ما در حوزه ها استفاده می شود و علمای حوزه های ما همه در طول این ۳۰۰ سال تقریباً اعتکاف و اهتمامشان به کتاب سید مرتضی است. سید مرتضی در سال ۴۳۶ ه. ق وفات کرده. علامه حلی ۷۲۶ ه. ق. در حدود ۳۰۰ سال بعدش علامه ی حلی می گوید به کتبه، به کتاب و معلومات او روی آورده اند علمای حوزه ها، از زمان او تا زماننا هذا. سید مرتضی مواجه هم بوده با اهل تسنن در آن زمان که مناظرات فراوانی هم وجود داشته. هر چند در یک مدرسه گاهی درس می خواندند. استاد و شاگرد، این پیش آنها و آنها پیش این. ولی مناظرات علمی فراوانی وجود داشت. دوره ای است که علم کلام خیلی پیشرفت کرده. متکلمین شیعه، خود سید مرتضی شاگرد شیخ مفید است. شیخ مفید در کلام خیلی قوی است. یک نفر

بوده به نام قاضی عبدالجبار معتزلی، کتابی نوشته بوده علیه شیعه و سید مرتضی می خواهد جواب او را بدهد. کتابی دارد به نام "شافی". شافی متعرض تمام بحثهایی است که سنی ها با شیعه دارند. بعد یک نفر به نام ابی الحسین بصری کتاب سید مرتضی را رد کرد. سید مرتضی به شاگردش شیخ طوسی گفت شما هم جواب از آن جواب بدهید. آن هم "تلخیص الشافی" نوشت. "تلخیص الشافی" رد اشکالهای قاضی عبدالجبار معتزلی هم هست. خلاصه یکی از مباحث داغ در آن زمان این بحث بوده که از آیات قران استفاده می شود که پیغمبر و ائمه:، حالا امامان را ما می گوئیم چون سید ملحق کرده. "تنزیه الانبیاء و الائمة:" در همین کتاب "تنزیه الانبیاء" متعرض در مورد ائمه: است. در مورد حضرت امیرالمؤمنین چند موضوع را آنها اشکال کرده اند و ایشان جواب می دهد. یکی از آنها در صحیح بخاری هست که حضرت امیر دختر ابوجهل را می خواست بگیرد. پیغمبر آمد مسجد و مردم را جمع کرد و که دختر عدو الله نمی شود با دختر من در یک خانه جمع شوند. در صحیح بخاری هست این. از این چیزها در صحیح بخاری زیاد است که ایشان جواب می دهد. آن وقت اینجا راجع به صلح امام حسن، سیدالشهداء و رفتنش به کوفه و کربلا- و اینها و تا امام زمان. تا امام زمان هم هست. خلاصه "تنزیه الانبیاء و الائمة:" این کتابی است که مال سید مرتضی است. در اینجا سید مرتضی جواب می دهد. جواب سید مرتضی را تفسیر تبیان که

شاگرد سید مرتضی، شیخ طوسی ۲۸ سال در درس سید مرتضی شرکت کرده. ۵ سال در درس شیخ مفید. با آنکه استاد هر دو بود. وقتی شیخ مفید از دنیا رفت. مرجعیت و اداره ی حوزه ها به سید مرتضی تعلق گرفت. شیخ طوسی هم از روی تواضع و تأدب اسلامی، تا سید مرتضی حیات داشت در درس سید مرتضی شرکت کرد که ۲۸ سال است. تا در سال ۴۳۶ ه.ق سید مرتضی که وفات کرد. شیخ طوسی زمام حوزه ها و تشیع را به دست گرفت. آن وقت در کتابی که بنده نوشته ام که درباره علماست، سید مرتضی که به شاگردهایش شهریه می داد، فرق داشتند. به شیخ طوسی ۱۲ دینار می داد. ولی به سلار ۸ دینار می داد. شهریه هایی که می داد به کسانی که شاگردانش بودند، از جهت مخارج آنها و این چیزها فرق می گذاشت. ۲۸ سال شیخ طوسی در درس سید مرتضی شرکت کرد. در تفسیر تبیان که مال شیخ طوسی است و همین طور تفسیر مجمع البیان، که خیلی مجمع البیان از تفسیر تبیان تبعیت می کند. جواب سید مرتضی را اینجا نوشته اند. که عرض می کنیم در باره ی لیغفر لک الله ... اما روایات. تفسیرهای ما که به روایات نظر دارند. تفسیر صافی آن روز عرض کردم. تفسیر برهان، تفسیر نور الثقلین. آیت الله طباطبایی هم مثل همین ها. اینها یک جواب دیگر می دهند. آیه ای بود و مهم بود و بحثی است و باید مطرح شود و بحث شود. عبارتها را ملاحظه فرمودید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا

ص: ۱۲۴۶

مُبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ اَيْنَ لَامٍ، لَامٌ تَعْلِيلٌ اسْتِ ظَاهِرُش. گاهی لَامٍ، لَامٌ عَاقِبَتِ اسْتِ. مَثَلُ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَيْدًا وَ حَزْنَا اَيْنَ لَامٍ، لَامٌ عَاقِبَتِ اسْتِ. لَدُو لِمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ اسْتِ. اَيْنَ هَمْ لَامٍ، لَامٌ عَاقِبَتِ اسْتِ. عِلْتُ تَوْلَدِ، مَوْتِ نَيْسْتِ. اَيْنَ لَامٌ عَاقِبَتِ يَعْنِي عَاقِبَتِ تَوْلِدِهَا مَوْتِ اسْتِ. عَاقِبَتِ بِنَاهَا خَرَابِ اسْتِ. گاهی لَامٍ، بَرَايَ عَاقِبَتِ اسْتِ. لَدُو لِمَوْتِ وَ ابْنُوا لِلْخَرَابِ گاهی لَامٍ مَثَلُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَيْدًا. گاهی نَهْ خَيْرِ لَامٍ، لَامٌ تَعْلِيلِي اسْتِ. اَمَّا لَامٌ ظَهْرٌ دَرِ تَعْلِيلِ دَارِدِ. اَنَ لَامٌ عَاقِبَتِ خِلَافِ ظَاهِرِ اسْتِ وَ قَرِينِهِ مِي خَوَاهِدِ. اَيْنَ لَامٍ رَا دَرِ تَفَاسِيرِ عَامِهِ بَرِ عَاقِبَتِ هَمْ حَمَلِ كَرْدِهِ اَنَدِ. دَرِ تَفْسِيرِ آلُوسِي "رُوحِ الْمَعَانِي" بِنَدِهِ مَرَاجِعِهِ كَرْدِمِ لَامٍ رَا لَامٌ عَاقِبَتِ مِي دَانَدِ. لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ يَعْنِي عَاقِبَتِش. اَمَّا نَهْ ظَاهِرُش اَيْنَ اسْتِ. ظَاهِرُش اِرْتِبَاطِ عِلْتُ وَ مَعْلُولِي اسْتِ. اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مَا فَتْحِ بَهْ وَجُودِ آوَرْدِيمِ. فَتْحِ مَكَّةِ دَرِ سَالِ هَشْتَمِ هِجْرَتِ وَ شَكْسْتِنِ ۳۶۰ بْتِ. اَيْنَ رَا بَهْ وَجُودِ آوَرْدِيمِ. بَرَايَ چِي؟! بَرَايَ لِيُغْفَرَ لَكَ اللَّهُ چِهْ اِرْتِبَاطِي بَا هَمْ دَارِنَدِ. اَيْنَ اسْتِ كِهْ دَرِ اَيْنِجَا سِيدِ مَرْتَضِي دَرِ "تَنْزِيهِ الْاَنْبِيَاءِ" صَفْحَه ۱۹۳. شَيْخِ طُوسِي دَرِ تَبْيَانِ جِلْدِ ۹ صَفْحَه ۳۱۲. مَجْمَعِ الْبَيَانِ جِلْدِ ۹ اَزِ اَنَ دِهْ جِلْدِي هَا صَفْحَه ۲۰۱. اَيْنِهَا يَكِ جَوَابِي دَارِنَدِ تَا بَرَسِيمِ بَهْ اَنَ جَوَابِ. اَيْنِهَا مِي كَوِينَدِ فِيهِ وَجْهَانَ شَيْخِ طُوسِي دَرِ تَبْيَانِ بَعْدِ اَزِ اَيْنِكِهْ قَوْلِ عَامِهِ رَا قَائِلِنَدِ بَهْ اَيْنِكِهْ پِيغْمِبْرَانَ گَنَاهِ مِي كَنْنَدِ يَا اَقْلًا تَرْكَ اَوْلِي مِي كَنْنَدِ، مِي

گوید نه. در مذهب ما داریم که انبیاء و ائمه منزهدند از این که مرتکب خلافی باشند ولو به عنوان ترک اولی. بعدا دو تا جواب می دهد. یکی اینکه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ این معنایش این است که ذنوب شیعه و پیروان تو را خدا می بخشد. ما فتح به تو دادیم تا خداوند به شفاعت تو ذنب امت را ببخشد. می گوید این در اینجا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ یعنی ذنب امتک مثل وسأل القریه. در وسأل القریه، وقتی می گوییم که وسأل القریه ولی اهل در اینجا مقدر است. یعنی وسأل اهل القریه. اینجا هم ذنبک یعنی ذنب امتک بشفاعتک و امثال اینها. این یک وجه است. چون برای اینکه در اول کتاب سید مرتضی می گویند که چون آن دلیل عقلی قطعی دلالت دارد بر عصمت پیغمبر و امام، اگر ما دلیلی پیدا کردیم که جایی برخلاف این بود باید توجیه کنیم. ولو آن توجیه خلاف ظاهر باشد. خوب این خلاف ظاهر است، چون می گوید من ذنبک اما به ناچار باید حمل کنیم به من ذنب امتک این طور بگوییم. این یک وجه است. دقت کنید در دومی. در اولی این بود که اینجا یک مضافی حذف شده و مضاف الیه جای آن نشسته. ذنب امتک بوده شده ذنبک. حالا آن هم باز باید بحث شود که چه ارتباطی با فتح پیدا می کند. خداوند عالم در جای دیگر نبخشیده، نبخشیده. در اینجا که فتح کردید، خداوند بخشیده. خوب این هم مطلبی است. ما نقل قول می کنیم. این وجه اول.

وجه دو اینکه، دقت کنید در دوم. می گوید "ذنب" مصدر است. مصدر گاهی اضافه می شود به فاعل، گاهی به مفعول به. مثلاً می گوئیم ضربُ زیدِ حسنُ این مصدر به فاعل اضافه می شود. یعنی زدن زید. زید حسن را. اما گاهی می گوئید ضربُ زیدِ فلان زدن زید را. در فارسی در آخر مفعول به "را" در می آید. پس بنابراین گاهی مصدر اضافه می شود به فاعل، گاهی هم مصدر اضافه می شود به مفعول به. در قرآن هم هست. مثل قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائُهُمْ "اولادهم" قتل اضافه شده به مفعول به. اولاد که قتل نکردند. کشتن اولادشان را. خلاصه ایشان گفته در اینجا "ذنب" اضافه شده به مفعول، نه فاعل. ذنب پیغمبر نه. ذنب آنها تو را. این اضافه ی مصدر است به مفعول به. فاعل چیه؟ فاعل محذوف است. فاعل ذکر نشده. فاعل "ذنب" همان مردم است. مردمی که با پیغمبر این قدر اذیت کردند پیغمبر را. تا این فتح به وجود نیامده بود این چیزی نبود. اما این فتح را به وجود آوردیم. لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبهم ایاک. این کاف در اینجا فاعل نیست. که اینجا مضاف الیه قرار گرفته. این مفعول است. مصدر روی مفعول اضافه شده. فاعل در اینجا محذوف است. یعنی ذنبهم ایاک حالا چه مناسبت بین فتح و آن وجود دارد. برای خاطر اینکه پیغمبر تا فتح نکرده بود، پیغمبر را به مکه راه نمی دادند، اذیت می کردند، جنگ و ستیز داشتند و خیلی چیزها داشتند. تمام اینها ذنب آنها بود نسبت به پیغمبر. ولی وقتی که پیغمبر فتح کرد،

این ذنبها برطرف شد. به مکه راه دادند و تسلسیم شدند و مراعات کردند و این حرفها. پس بنابراین می گوید این اضافه ی مصدر است به مفعول به. و فاعل در اینجا محذوف است. در کلمات عرب این طور هم داریم و این وجه دوم بیان سید مرتضی است که تبیان همین را ذکر کرده. چون تبیان شاگرد سید مرتضی است. مجمع البیان هم خیلی از تبیان تبعیت می کند در تفسیرش. این یک وجه است. عرض کنم اما وجه دیگر. دقت کنید به وجه دیگر. ما در لغت "ذنب" را گناه معنا می کنیم. "ذنب" به معنی مخالفت امر مولوی، الهی نیست لغتاً. "ذنب" لغتاً به این معنی است که یک کاری انسان انجام بدهد در نظرها نامطلوب می آید. می شود "ذنب". آن روز هم عرض کردم به این که یک شعر از مطول قد اصیحت ام الخیار تدعی / علی ذنباً کله لم اصنع. در قرآن کریم حضرت موسی می گوید وَ لَهُمْ عَلَی ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونِ حضرت موسی یک نفر از اهل فرعون را کشته بود. کشتنش هم مشروع بود. اما عکس العملش این بود که حضرت موسی ناچار شد که فرار کند. فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فرار کرد از مصر و رفت و پیش شعیب مدتی بود و بعد که به نبوت رسید برگشت. خدا می گوید حالا برو سراغ فرعون. می گوید وَ لَهُمْ عَلَی ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ یَقْتُلُونِ این "ذنب" چه ذنبی است؟ گناه الهی نیست. آنها از من یک ایرادی دارند. در نظر آنها مرتکب تقصیری شده ام. می ترسم من را بکشند. پس "ذنب" در

فارسی اگر بخواهیم بگوییم باید بگوییم ایراد از انسان بگیرند. پس معلوم می شود که "ذنب" در لغت به معنی این است که کاری انسان انجام بدهد که تبعه و اثر نامطلوب در نظر باشد. یک معنی عامی است. پس "ذنب" به معنی مخالفت تکلیف مولوی الهی نیست. "مغفرت" چطور؟! "مغفرت" یعنی چشم پوشی از آن امر نامطلوب نه بخشش خدا. بله قبل از فتح مکه خیلی ایراد می گرفتند از پیغمبر. حالا خوب است که مثال بزنم. در همین انقلاب اسلامی ایران امام (رضوان الله علیه) که قیام کرد. خیلی از مردم، همان ها که الان تعریف می کنند. آن موقع ایراد گرفتند. آقا جان مگر می شود که با آمریکا مبارزه کرد؟! مگر می شود با شاه مبارزه کرد. شاه خودش آمریکاست. یا دست خالی. این طلبه ای است و با دست خالی در برابر دنیا قام کند. چه حرفهایی می زند. هی ملامت. من می شناسم خودم. الان افرادی که آن موقع ایراد می گرفتند الان تعریف می کنند. ولی وقتی که خداوند فتح الفتوح به وجود آورد و غالب شد و پیروز شد. همانهایی که انتقاد می کردند، همانها الان به صف کسانی که سمت دارند و تعریف می کنند پیوسته اند و این طور چیزها. بله تا مکه فتح نشده بود می گفتند این پیغمبر خداست. خانه ی خدا ۳۶۰ تا بت آویزان است. بت پرستان در برابر آنها سجده می کنند. مرکز توحید ابراهیمی شده یک مرکز بتها. خوب اینها آمدند جنگ بدر را ترتیب دادند. جنگ خندق را ترتیب دادند. جنگهای دیگر را ترتیب دادند. خوب اگر این پیغمبر

ص: ۱۲۵۱

خداست باید این غلبه پیدا کند. باید همه ی اینها را سر جایشان بنشانند. باید خانه ی کعبه را مسخر کند. بتها را بشکند. تمام ایراد می گرفتند. تا کی؟ حتی پیغمبر آمدند که حدیبیه را به وجود آورد. حالا پیغمبر مکه را فتح کرده. یعنی با ۱۵ هزار نفر لشکر آمده بدون خونریزی مکه را فتح کرده. همانها که تا دیروز انتقاد می کردند حالا آمدند تسلیم و خضوع و تواضع و تعریف و تمجید و ایمان و این طور چیزها. می خواهیم بگوییم که این آیه امام رضا هم این طور معنا کرده. آن مفسرینی که نظر دارند به روایات مثل تفسیر صافی. حالا ما نمی خواهیم همه تنزیه الانبیاء را اینجا بگوییم. آیات قرآن زیاد است. من کتاب می گویم شما مطالعه کنید. ما حالا اینها را داریم بحث می کنیم. خلاصه اینجا یک روایت از امام رضا داریم که تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. تفسیر نورالثقلین نقل کرده. آیت الله طباطبایی هم مطابق آن معنا کرده. می گوید "ذنب" در اینجا همین که عرض کردم. در فارسی شاید عملی بگوییم که مورد ایراد است. عمل مورد ایراد و نامطلوب "ذنب" معنی شده. مخالف تکلیف مولوی و الهی نیست. خیلی اعم است. "مغفرت" هم به معنی چشم پوشی است. از آنچه که به معنی ترک عقاب الهی نیست. چشم پوشی کردن. این مردم چندی که فتح نبود خیلی انتقادهای داشتند. عرض کردم که مثال روشنش همین انقلاب خودمان است. انقلاب ایران. ولی وقتی که فتح و پیروزی انجام شد. بله این کار خداست و خدا بهش کمک کرده و

پیغمبر است و آمدند در مقابلش و ایمان آوردند. **إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ** تمام عیبهایی که به تو می گرفتند. تمام عیبها و ما تَأَخَّرَ بَعْدَ كَسِي أيراد نمی گیرد. چون برای اینکه همه برایشان ثابت شده که پیغمبر خداست و خدا هم بهش کمک کرده و آمده این جور فتح کرده. خیلی سر راست است. آن وقت این را امام رضا در "عیون اخبار الرضا" به این معنا که عرض کردم نقل کرده. فرموده امام رضا را تفسیر صافی نقل کرده. تفسیر برهان نقل کرده. آدرس تفسیر برهان را خدمت شما عرض کنم. در تفسیر برهان جلد ۷ صفحه ۲۳۲. صافی هم معلوم است. دو جلد بیشتر نیست. در تفسیر آیه، حدیث عیون اخبار الرضا را ذکر کرده. و همین طور تفسیر برهان و نور الثقلین. بله برای ما روشن شد بنده لازم می دانستم که این بحث ناتمام نماند که آن روز عرض کردم بنابراین برای ما مطلب روشن شد. این نسبت به بحث قبلی. ما در اینجا بحث می کنیم. گفتیم که تفاوت جهاد با جنگهای معمولی. چند تا تفاوت گفتیم. یکی از تفاوت ها این است که درباره ی مجاهدین. مجاهدین افراد خاصی هستند که اینها ساخته شده اند. بعد از ساخته شدن با فکر و ذهنیت و ایمان و اخلاص خاصی به عرصه ی جهاد حرکت می کنند. در اینجا بحث داشتیم. در اینجا آیات قرآن و روایات و تاریخ زیاد دارد. یکی از مسائل، مسئله ی امتحان است. خداوند اعلان می کند که ما، شما را به وسیله جهاد امتحان می

کنیم. وَ لَنْبُلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ مجاهدین بدانید که شما در مرحله ی امتحان قدم گذاشته اید. این رفتن شما خودش امتحان است. این آیه از آیات سوره ی محمد است. سوره ی ۴۷ سوره ی محمد است. سوره ی ۴۸ سوره ی فتح است که بعدش است. آیه ی ۳۱ از سوره ی محمد وَ لَنْبُلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ جهاد آنقدر جایگاه بلند دارد که خداوند به خصوص آن را امتحان به حساب می آورد. یعنی نماز خواندن تنها امتحان نیست. سایر اعمال هم امتحان دارد. این به خصوص این قدر مهم است. چون این جان خود را در طبق اخلاص گذاشته است دیگر. وَ لَنْبُلُونَكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوا أَخْبَارَكُمْ آیه ی ۳۱ از این سوره ی ۴۷. ببینید آیه عجیب است واقعاً. بعد پشت سرش می گوید وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْتَصِرَ مِنْهُمْ خدا اگر بخواد از کفار خودش انتقام می گیرد و می کشد آنها را. وَ لَكِنْ لِيَبْلُوا بَعْضَ كُمْ بَعْضٍ خدایا اگر بخواد می تواند قهراً تمام کفار را نابود کند و لکن می خواهد امتحان کند بعضی را به بعضی. یعنی شما مجاهدین بروید عرصه ی جهاد. آن کفار هم بیایند مقابل شما. هم آنها امتحان داده شوند از لحاظ شقاوتشان بعد از همه ی اتمام حجتها و اینها تسلیم نشدند و کشته شدند، هم شما امتحان شوید که جان خود را [در طبق اخلاص گذاشتید] و حرکت کردید. وَ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ولی بدانید شما که به این جهاد می

روید و امتحان پس می دهید اگر کشته شوید اعمال شما هدر نمی رود. سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ آن وقت دلگرمی می دهد به این کسانی که کشته شوند عملشان از بین نمی رود. خداوند عملشان را هدایت می کند به بهشت و يُصْلِحُ بَالَهُمْ شأنشان را خداوند اصلاح می کند. وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا لَهُمْ پشت سرش اِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ واقعاً در هیچ موضوعی مثل جهاد آیات روشن به این ترتیب نداریم. ما بحثمان در این است که یکی از چیزهایی که در قرآن مجید است که خداوند به این جهت مجاهدین را بسیج می کند، مسئله ی امتحان است، که بدانند که در مرحله ی امتحان گام برمی دارند. استاد بزرگوارم آیت الله طباطبایی، شاید کمتر کسی تا به حال شنیده باشد ایشان در تفسیر المیزان می گویند این آیات مربوط به جهاد است. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ ایشان می گویند مربوط به جهاد است. چون این آیات "و لنبلونکم" شما فکر می کنید که خیلی عام است. ممکن است که عام باشد. ولی مصداق روشنش ایشان می گویند که جهاد است. ایشان می گویند این آیه که عرض کردم، قبلش وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِن لَّا تَشْعُرُونَ این را می گویند. پشت سرش می گویند وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ

إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ایشان می گویند این را. آیت الله طباطبایی در جلد اول تفسیر المیزان. آیه، آیه ی ۱۵۳ شروع می شود تا ۱۵۷ از سوره ی بقره. از آیات سوره ی بقره است. چون جنگ است که در آن خوف به وجود می آید. در جنگ، در برخوردها ناامنی ها به وجود می آید. معلوم است که خوف یعنی ترس و ناامنی. وَالْجُوعِ جَنكِ گرسنگی دارد. محرومیت دارد. وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ خراب شدن اموال وَ الْأَنْفُسِ افرادی کشته می شوند. وَ الثَّمَرَاتِ حَالًا- ثمرات قلب است یا ثمرات معمولی وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ایشان می فرمایند این آیات همه اش مربوط است به قتال و جنگ و جهاد و خداوند متعال می خواهد بگوید که جنگ و جهاد یک مرحله از امتحان است از اول که حرکت می کنید و پیش می آید بدانید که در ورطه ی امتحان پروردگار. آیت الله طباطبایی اینجا به مناسبت یک فصلی باز کرده. درباره ی امتحان خداوند. چون تفسیر المیزان یک تفسیر بسیار بسیار جامعی است و مطالب فراوان دارد. اینجا یک فصلی باز کرده به عنوان امتحان پروردگار. در قرآن ۵۰ مرتبه از امتحان نام برده شده. هیچ کسی از امتحان مستثنی نیست. خطبه ی قاصعه ی نهج البلاغه، خطبه ی ۲۳۲ طولانی ترین خطبه مربوط به امتحان پروردگار است. خداوند متعال پیغمبران و ائمه : و همه چیز را، همه ی افراد را. برای اینکه امتحان در برابر، برای پیغمبر و

اینها أَشَدُّ بَلَاءٍ انبیاء است. امتحانشان سخت تر است. ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ این امتحان پروردگار است. امتحانهای پروردگار با این امتحانهای انسانها فرق دارد. ایشان می گویند. امتحان انسانها، امتحان است و دانشگاه است و حوزه است و جمع شدن شاگردان و بساط امتحان مرتب شده و می خواهند بدانند که چقدر شما سواد دارید. چقدر درس خواندید. رشته های مختلف را امتحان می دهید. اما مال خدا این طور نیست. اولاً مال خدا، اینها می خواهند بدانند، خدا قبلاً می داند. پس یک چیز دیگر است. امتحان پروردگار درباره ی افعال است. یعنی پیشامدهایی پیش می آورد در نتیجه ی آن پیشامد که فعل شماست، آن جوهره ی ذات شما، نیت نهانی شما، که در روح دل شما است در ضمن عمل معلوم می شود. وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ إِبْرَاهِيمَ چند تا امتحان، در میان آتش افکندند، از وطن خودش باید هجرت کند که خیلی مشکل است. پسرش را با دست خودش قربانی کند و اینها. آن وَقْتَانِي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا خدا می گوید إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ فرزند را با دست خود مأمور شوی به قربانی کردن، امتحان بزرگی است. امتحانهای پروردگار این طوری است. ما همه مان باید بدانیم در مرحله ی امتحان هستیم. ولی عمل ما، موضع گیری ما، این ثابت می کند که ما آیا خوب هستیم؟! از امتحان در آمدیم؟! نمره ی بیست است، نمره ات چند هست؟ و اینها. بنابراین دومین مطلب درباره ی مجاهدین مسئله ی امتحان است. تا بقیه ان شاء الله بحث می کنیم.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع : تفاوت جنگ معمولی

ص: ۱۲۵۷

با جهاد همان طور که عرض کردیم جهاد در اسلام یک عبادت است . دارای قداست خاصی است. منتها شرایطی دارد که با رعایت آن شرایط مثل سایر عبادات قداست خود را حفظ خواهد کرد. یکی از تأسف های ائمه : این بوده که در زمان بنی امیه و بنی عباس جهاد از شرایط خودش خارج شده و شرایط خودش را از دست داده. از این جهت در بحث جهاد، توجه به این قبیل روایات که تأسف و اعتراض ائمه : را در زمینه ی جهاد منعکس می کند لازم است. یکی از این خبرها، خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو است. که صاحب وسائل در وسائل ۲۰ جلدی که داریم در صفحه ۶ از جلد ۱۱ متعرض شده. که حضرت باقر اعتراض دارد. وَ عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَىٰ يَعْنِي كَلِينِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَىٰ أَبُو جَعْفَرٍ عَطَارِ قُمِيّ كَه از اساتید بزرگ کلینی است. او از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَىٰ این چهره ها را می شناسیم. عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ ایشان هم از اجلای رواه است. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ مِنْهَا حَدِيثٌ مِنْ جِهَتِ "حَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ" ارسال کرده به ابهام واسطه. عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَضْرَتَ بَاقِرٍ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ حَضْرَتَ بَاقِرٍ بِه بعضی از خلفاس بنی امیه رساله ای نوشته، در مورد اینکه تضعیی و تخلفهایی در احکام پروردگار به وجود آورده بودند، از جمله جهاد، که در کتاب تمدن اسلام عرب مال جرجی زیدان در بحث جهاد بنی امیه، جهاد را به این شکل درآوردند، به

ص: ۱۲۵۸

عنوان کشورگشایی و وسعت دادن قلمرو حکومت خودشان. این بود که افرادی را می فرستادند به عنوان جهاد، اما مقصودشان آن جهاد اسلامی نبود. وسعت دادن بر قلمرو حکومت خودشان و فتح کردن. هر کجا را که فتح می کردند، مالیات سنگین برای مردم می بستند و می گرفتند و حتی نصرانیها می گفتند که ما اسلام می آوریم. می گفتند نه شما باید کافر بمانید، به ما جزیه پردازید. چون اگر مسلمان می شدند، جزیه نمی دادند. اینها چون نظرشان این بود که مالیات بگیرند و وسعت مالی پیدا کنند، می گفتند شما نمی خواهید مسلمان شوید. شما در همان نصرانیت بمانید اما جزیه پردازید. جاهایی که فتح می کردند، هم اراضی، اراضی خراجیه می شد. کل اراضی "مفتوحه عنوه" لشکر اسلام با قهر و غلبه بگیرد می شود جزء اراضی خراجیه. اراضی خراجیه مال همه ی مسلمانهاست. باید به نفع همه ی مسلمانها از آن اراضی بهره برداری شود. ولی اینها بعد که زمین را فتح می کردند، برای خودشان برمی داشتند. میان حاشیه نشینان خودشان قسمت می کردند. خلاصه جهاد از آن وضع اسلامی خود خارج شده بود. در زمان بنی امیه و بنی عباس وسیله ای شده بود، _مخصوصاً بنی امیه_ در زمان آنها وسیله ای برای وسعت دادن به قلمرو حکومت خودشان و سلطه طلبی خودشان. این است که حضرت باقر از این جریان تأسف می خورد و اعتراض می کند. خبر هشتم که می خواهیم بخوانیم مربوط به این مطلب است. كَتَبَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَى بَعْضِ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ مِنْ ذَلِكَ مَا ضَيَّعَ الْجِهَادُ

اعتراضات فراوانی حضرت باقر به بدعت هایی که به وجود آمده بود داشتند. یکی از اینها اینجا اولش درباره ی جهاد است. خوب جهاد می گوید الَّذِي فَضَّلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الْأَعْمَالِ جِهَادٌ خِيلِيْ اِهْمِيْت وَ ثَوَابٌ دَارِد. خداوند آن را بر همه ی اعمال برتری بخشیده. فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَى الْأَعْمَالِ وَ فَضَّلَ عَامِلَهُ عَلَى الْعَمَالِ كَسَانِيْ كِه دِر جِهَادٌ گَام بَرْمِيْ دَارِنْد، خداوند آنها را بر کسان ديگر که در کارهای ديگر قدم بر می دارند رجحان بخشیده. تَفْضِيْلًا فِي الدَّرَجَاتِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ تَفْضِيْلٌ وَ فَضِيْلَتِيْ كِه دِر دِرَجَاتِ اَنهَآ، مغفرتی که خداوند برای مجاهدین دارد، رحمتی که پروردگار برای مجاهدین دارد. لِأَنَّهُ ظَهَرَ بِهِ الدِّينُ چُون بَرَايِ اَيْنَكِه جِهَادٌ وَسِيْلَةُ يْ ظُهْوَرٍ وَ بَرُوْزِ دِيْنِ اِسْت. وَ بِهِ يُدْفَعُ عَنِ الدِّينِ وَسِيْلَةُ يْ دِفَاعِ اَزِ دِيْنِ اِسْت. وَ بِهِ اِسْتَرَى اللّٰهُ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ اِسَارَه دَارِد بَه اَيَه يْ ۱۱۱ اَز سُوْرَه يْ تُوْبَه سُوْرَه يْ ۹ قُرْآنِ كَرِيْم. اِنَّ اللّٰهَ اِسْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُوْنَ وَ يُقْتَلُوْنَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ اَوْفَى بَعْدَهُ مِنَ اللّٰهِ فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِيْ بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ حَضْرَتِ اِسَارَه دَارِد بَه اَيْنِ اَيَه مِيْ گُوِيْد اَيْنَقْدِرُ جِهَادٌ بَا فَضِيْلَتِ اِسْت كِه پَرُوْرْدِگَارٌ بَا اَيْنِ تَعْبِيْرِ اَزِ مَجَاهِدِيْنَ تَجْلِيْلِ بَه عَمَلِ اَوْرَدَه. اِسْتَرَى اِسْت وَ مَعَامَلَه يْ بَا پَرُوْرْدِگَارِ اِسْت. كَسَانِيْ كِه جَانِ وَ مَالِ خُوْدِ رَا بَه خُداوَنْدِ فَرُوخْتَنْدِ دِرِ بَرَابَرِ بَهْشْتِ، اَيْنَهَا دِرِ صَحْنَه يْ جَنْگِ وَ جِهَادِ حَاضِرِ مِيْ شُوْنْد.

فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ يَا مَي كَشَنَد، يَا كَشْتَه مَي شُونَد. وَايِن وَعَدَه ي پُروردگار است در تورات و انجيل و قرآن و چه كسى به وعده ي خودش از پروردگار باوفا تر باشد. و اَيْن فوز عظيم اَيْن است. اَيْن آيه را حضرت باقر در اَيْنجا ذكر مَي كَنَد. مَي فرمايَنَد كه جهاد وسيله اِي است كه اشترى پروردگار از مؤمنين اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ در برابر بهشت. يَبْعَا مُفْلِحًا مُنْجِحًا بِيَعِي است كه با فلاح توأم است. بِيَعِي است كه با سعادت توأم است. اشترط عَلَيْهِمْ حالا دقت كنيد. مَي گويد خداوند به اَيْن وسيله براي مجاهدين فضيلت و ثواب ذكر كرده. اما يَك كَلِمَه هم در جهاد دارد و اَيْن اَيْن است كه آيه ي بعدش است. التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ كه نه چيز است. آخرش الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ مجاهدين بايد حدود پروردگار را در جهادشان حفظ كنند. حالا حدود را معنا مَي كنيم. پس براي مجاهدين نه چيز در اَيْن آيه ذكر شده. اَيْن صفات مجاهدين را بيان مَي كَنَد. نَهْم الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ بايد مجاهدين مواظب باشند كه حدودي كه خداوند معين كرده، حفظ كنند. حالا حدود را مَي گويم. اَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ اَوْلَش اَيْن است كه بايد دعوت كنند مردم را به طاعت پروردگار. چون اَيْنها به هر كجا كه قدم مَي گذاشتند در اِنجا استبداد حاكم بود، استكبار حاكم بود. مردم بنده و برده ي اِن سلاطين و جباران بودند. اَيْنها بايد در جهاد خود سعي كنند كه مردم

را از بندگی بندگان به بندگی خدا دعوت کنند. مردم را از استعباد نجات دهند و بنده ی خدا بکنند. این جوری باید باشند. ما داریم در تاریخ که مجاهدین به اندازه ای قوی بودند در زمان پیغمبر وقتی به جایی قدم می گذاشتند اصلاً مردم از دیدن آنها مسلمان می شدند. اعمال مجاهدین، قیافه ی مجاهدین، حرکاتشان، بیانشان حاکی از یک اخلاص و از یک صفا و معنویت بود که همان کفار را به اسلام متمایل می کرد. اما زمانی بنی امیه یک جلادانی، افراد بی رحم و خشنی که حدود پروردگار را در نظر نمی گرفتند، شدند مجاهدین. همشان چیست؟! همشان وسعت بخشیدن به قلمرو بنی امیه. هیچ مراعات احکام خدا نمی شد. این است که امام باقر در اینجا آن شرائط را ذکر می کند. اینها که رفتند چند تا جنایت اول این بود که مردم را از استعباد این سلطان خارج کردند و در استعباد بنی امیه داخل کردند. چه فرقی می کند؟! مردمی بودند در ایران، ایران مذهبش مجوسی بود، اینها را در شهرهای مختلف سعی می کردند فتح کند. فتح شد به معنای چیست؟ فتح شد یعنی اینکه مردم از بردگی سلاطین ساسانیان نجات پیدا کردند ولی برده ی بنی امیه شدند. این است که می فرمایند _اعتراض سختی حضرت دارند_ **أَوَّلُ ذَلِكَ الدُّعَاءُ إِلَى طَاعَةِ اللَّهِ مِنْ طَاعَةِ الْعِبَادِ وَإِلَى عِبَادَةِ اللَّهِ مِنْ عِبَادَةِ الْعِبَادِ وَإِلَى وَلايَةِ اللَّهِ مِنْ وَلايَةِ الْعِبَادِ** مردم باید دعوت کنند به طاعت پروردگار و از طاعت عباد خارج کنند. به عبادت پروردگار و از عبادت عباد خارج کنند. به ولایت پروردگار

و از ولایت عباد خارج کنند. اولین کار این بود. بعد شش، هفت موضوع نتیجه بگیریم. فَمَنْ دُعِيَ إِلَى الْجَزِيَةِ فَأَبَى قِتْلَ وَ سَبَى أَهْلَهُ مِي كَفْتَنَد بِيَايِد جزيه بدهيد؛ به كفار. ولي آنها مي گفتند كه جزيه نمي دهيم. اينها را مي كشتند و اهلشان را اسير مي كردند. جزيه اگر ندادند نبايد اين جور شود. فَمَنْ دُعِيَ إِلَى الْجَزِيَةِ فَأَبَى قِتْلَ وَ سَبَى أَهْلَهُ چون بعداً مي گوييم كه اين طور نيست كه اگر جزيه ندادند بايد كشته شوند. شرايط زياد دارد. وَ لَيْسَ الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَةٍ عَبْدٍ إِلَى طَاعَةٍ مِثْلِهِ جهاد اين نيست كه دعوت كنيم از طاعت اين عبد خارج كنيم و در طاعت عبد ديگر داخل كنيم. از طاعت اين سلطان خارج كنيم و داخل كنيم در تحت سلطنت بني اميه. اين كه جهاد نيست. وَ مَنْ أَقْرَبَ بِالْجَزِيَةِ لَمْ يَتَّعِدْ عَلَيْهِ حَالاً. بعضي ها مي گفتند كه جزيه مي دهيم. ولي در عين حال تعدي مي كردند. جزيه يك ماليات متعارف است. ولي خيلي بالا مي گرفتند تا بتوانند پولهاي زيادي از مردم بگيرند وَ كُفِّفَ دُونَ طَاقَتِهِ مَكْلَفٌ مِي كردند به اينها كه بيش از طاقت خودشان بايد بدهند. وَ كَانَ الْفَيْءُ لِلْمُسْلِمِينَ عَامَّةً وَ آن اراضي خراجيه كه گرفته مي شود مال همه ي مسلمانها بايد باشد. حالا اينها بين خودشان، حاشيه نشينان خودشان آن اراضي و املاك را قسمت مي كردند. حضرت از اين جهت واقعاً ناراحت است. وَ إِنْ كَانَ قِتَالٌ وَ سَبَى حَالاً اِذَا قَاتَلَ شِدَّ وَ اسير شد. باز اسير هم در اسلام خيلي شرايط دارد. با اسير بايد با رحم و

عاطفه رفتار کرد. چه کار کرد و چه کار کرد. آنها خیلی بی رحمانه با اسیر رفتار می کردند. وَ إِنْ كَانَ قِتَالٌ وَ سَبِيٌّ سَبِيْرٍ فِي ذَلِكَ سَبِيْرَتِهِ بَايِدَ بِه سِيرَه ی پیغمبر عمل شود. وَ عَمِلَ بِسَبِيْرَتِهِ وَلِي ااین طور نبود. ثُمَّ كَلَّفَ الْأَعْمَى وَ الْأَعْرَجُ مَثَلًا اعمی معاف است. اعرج معاف است. ولی اینها همه را می بردند. اعمی و اعرج را هم می بردند. خلاصه اینجا حضرت شش چیز ذکر کرده است. اول اینکه الدُّعَاءُ مِنْ طَاعَةِ عَبْدٍ إِلَى طَاعَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ دعوت می کردند که از تحت حکومت این شخص خارج شوید ولی تحت حکومت بنی امیه در بیایید. فرق نمی کند. برده، برده می شود. این یکی. باید تبعیت خدا باشد. دعوت می کردند به جزیه. کسی که جزیه نمی داد می کشتند و اسیر می کردند. این طور نباید باشد. وَ مَنْ أَقْرَبَ بِالْجَزِيَةِ كَسَى كَه جزیه نمی داد نباید به آنها تعدی شود. اینها همان جزیه دهندگان را هم، جزیه های خیلی رقم بالا قرار می دادند که به اشخاص ظلم می شد. فیئ المسلمین است. آن اراضی که مفتوحه عنوه است باید مال همه ی مسلمانها باشد. ولی اینها در میان خودشان قسمت می کردند و بهره برداری می کردند. اگر اسیر می شدند با اسیران همان طور که پیغمبر گفته بود عمل نمی کردند. اعمی و اعرج را هم اینها می بردند. از این قبیل چیزها. اینجا شش چیز را حضرت ذکر کرده که این در زمان بنی امیه به نام جهاد افراد می فرستادند، شهرها را فتح می کردند ولی این طوری بود. اما

باقر فرمودند شما آن شرایط و حدودی که در جهاد لازم است، مراعات نکردید. البته بعد هم حج را ذکر کرده که بحث ما فعلاً در حج نیست. اما در جهاد این طوری است. شش چیز را ذکر کرده حضرت باقر که شما شروط جهاد را متأسفیم و معترضیم که رعایت نکردید. این خبر هشتم از باب اول از ابواب جهاد عدو در صفحه ۶ جلد ۱۱ و سائل ۲۰ جلدی. خبر دیگر خبر ۲ از باب ۹ از ابواب جهاد عدو است. آن در صفحه ۲۸ جلد ۱۱ و سائل است. این خبر هم این است. سند این خبر صحیح است. وَ عَيْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ يَعْنِي كَلِينِي أَيْ عَلِيَّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ. عَيْنُ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عُثْبَةَ الْهَاشِمِيِّ خَيْرِ سَنَدًا صَحِيحًا. قَالَ كُنْتُ قَاعِدًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عِ بِمَكَّةَ أَيْ شَخْصًا، عَبْدِ الْكَرِيمِ مِي كَوِيد كِه مِن پيش امام صادق در مكه بودم. إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ أَنَسٌ مِنَ الْمُعْتَرِلَةِ عِدَّةِ أَيْ از معتزله، از سنی ها، معتزلی مذهب، چون سنی ها از لحاظ اصول به دو مذهب تقسیم می شوند. از لحاظ فروع چهار تا است. حنفی، شافعی، حنبلی، مالکی. از جهت فروع چهار طایفه هستند. اما از جهت اصول دو تا هستند. معتزله و اشاعره. معتزله قائلند به اینکه خداوند متعال که دنیا و انسان را خلق کرده، این مثل یک کارخانه ای است که به حرکت در آورده. خداوند عالم دیگر منعزل است از اداره ی عالم و عالم خودش بالتبع در جریان هست. اشاعره می گویند خیر. تمام کار، کار

خداست. حتی آتش نمی سوزاند. آن آتش را خداوند در آن موقع که می گذاریم در جوار چیزی، سوزاندن کار خداست. آب بخوری، سیراب شدن کار خداست. نان بخوری، سیر شدن کار خداست. تمام کارها، کار خداست. لا مؤثر فی الوجود إلا الله این افراط است و آن تفریط. امام صادق می فرماید لَمَّا جَبَرَ وَ لَمَّا تَفَوَّيَضَ بَيْلُ أَمْرِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ مَا قَائِلِيمَ بِهِ إِنَّكَ نَهَ أَنْ أَفْرَاطَ اسْتَبَهَ أَنْ حُدِيَ كَمَا أَشَاعَرَهُ مِی گویند. که لا مؤثر فی الوجود إلا الله تمام اثرها و آثار مال خداست. نه از این طرف آن چه که معتزله می گویند آن هم درست نیست. آن قیومیت پروردگار است که قوام همه ی اشیاء به پروردگار است، آن اقتضا می کند که لَمَّا جَبَرَ وَ لَمَّا تَفَوَّيَضَ بَيْلُ أَمْرِ بَيْنَ أَمْرَيْنِ. اینها دو فرقه اند. بیشتر سنی ها اشعری مذهبند. حالا یک جماعتی از معتزله آمدند خدمت امام صادق فِیهِمْ عَمْرُو بْنُ عُبَیْدٍ که از آن معتزلی های معروف است. عمرو بن عبید معتزلی. وَ وَاصِلُ بْنُ عَطَاءٍ وَ حَفْصُ بْنُ سَالِمٍ مَوْلَى ابْنِ هُبَیْرَةَ وَ نَاسٌ مِنْ رُؤَسَائِهِمْ اینها آمدند خدمت امام صادق عرض کردم که بحث جهاد با تاریخ خیلی ارتباط دارد. وَ ذَلِکَ حَدَّثَانُ قَتْلِ الْوَلَدِ این آن موقعی بود که ولید کشته شده بود. ولید بن یزید بن عبدالملک. بسیار فاسق و فاجر و منحرف بوده. این همان شخصی بود که بر که ای و حوضی از شراب ساخته بود، آن وقت می افتاد تو آن حوض و آن قدر شراب می نوشید که قدری لبه ی حوض پایین می آمد. این همان

بود که می خواست در بام خانه ی کعبه، برود آنجا و شراب بخورد. این همان شخصی است که قرآن را هدف تیر قرار داد. گفت تَهْدِدُنِي بِجَبَّارٍ عَنِيدٍ / فَهَآ أَنَا ذَاكَ جَبَّارٌ عَنِيدٌ / إِذَا مَا جِئْتَ رَبِّكَ يَوْمَ حَشْرِ / فَقُلْ يَا رَبِّ مَزَّقْنِي الْوَلِيدُ. در مسند احمد بن حنبل خبری از پیغمبر نقل کرده که فرموده بودند یک نفر مثل فرعون، به نام ولید در امت من پیدا می شود. آقای شیخ عباس قمی در "تمه المنتهی" در بحث ولید این خبر را ذکر کرده. خبر این است که لیکنون فی هذه الامه رجل یقال له الولید، لهو أشد لهذه الامه من فرعون لقومه حالا این فرعون کشته شده. مردم جمع شدند و آخرش کشتند او را. بعد از کشتن مردم بس که جنایات بنی امیه دیده بودند به سطوح آمده بودند. آمدند خدمت امام صادق که یک کاری شود. ذلک حدثان قتل الولید ۱۲۶هـ. ق این جراین کشتن ولید واقع شد. و ۱۳۲ به کلی بنی امیه منقرض شد و بنی عباس سر کار آمدند. شش سال بعدش. و ذلک قد حدثان قتل الولید إلی أَنْ قَالَ خیر هم مفصل است، مقداری نقل می کنم. فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إلی عَمْرٍو بْنِ عَبِيدٍ اینها عده ی زیادی آمده اند و در میان این جمعیت باید یک نفر به عنوان متکلم از طرف اینها نماینده حرف بزند. اینها هم عمرو بن عبید از طرف اینها با امام صادق صحبت کند. فَتَكَلَّمَ عمرو بن عبید صحبت کرد. فَأَبْلَغَ خیلی بلیغ هم صحبت کرد. وَ أَطَالَ طولانی صحبت کرد. فَكَانَ فِيمَا قَالَ أَنْ قَالَ این طوری گفت.

قَدْ قَتَلَ أَهْلَ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ أَهْلَ شَامٍ وَلِيدٍ رَا كَشْتَنَد، هَمِينِ كَه نَام بَرْدِيم. وَ ضَرَبَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ بِيَعْضٍ بَعْدَ از كَشْتَن این دِیْكَرِ خِیْلِ تَشْنَجِ وَ اِخْتِلَافِ بَه وَجُودِ آمَدَه بُود. وَ شَتَّتْ أَمْرَهُمْ حَالًا اِیْنَهَا هَمِ نَقْشَه كَشِیْدَه اِنْدَ كَه بَعْدَ از كَشْتَه شَدْنِ وَلِیْدِ، تَشْنَجِ وَ اِخْتِلَافِ وَ اِضْطِرَابِ دَرِ دُودِمَانِ بَنیِ اَمِیْه وَ طَرْفِدَارَانِشَانِ مِیِ خُوهَنْدِ نَقْشَه بَكَشَنْدَ كَه بَلَكَه خِلَافَتِ رَا قَبْضَه كَنْد. نَقْشَه شَانِ اِیْنِ اِسْت. مِیِ كُویْدَ بَه اِیْنَكَه فَظَرْنَا بَا اِیْنِ وَضَعِ مَا دَقْتِ كَرْدِیْمِ فَوَجَدْنَا رَجُلًا یَكُ نَفْرٍ رَا پِیْدَا كَرْدِیْمِ لَه عَقْلٌ وَ دِیْنٌ وَ مُرُوءَةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعِیْدٌ لِّلْخِلَافَةِ یَكُ نَفْرٍ رَا پِیْدَا كَرْدِیْمِ كَه اِیْنِ شَخْصِ عَقْلٍ دَارْد، دِیْنِ دَارْد، مَرُوتِ دَارْد، مَوْقِیْعِیْتِ دَارْد، مَعْدِنِ خِلَافَتِ اِسْت. كِیْسْتُ؟! مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ اِمَامِ صَادِقٍ رَا كَظَاشْتَنْدِ وَ رَفْتَنْدِ اِیْنِ رَا پِیْدَا كَرْدَنْد. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ. قَبْلًا خُوهَنْدِیْمِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ، عَبْدِ اللَّهِ هَمَانِ شَخْصِیِ بُودَ كَه اِیْنَهَا بَنیِ الْحَسَنِ هَسْتَنْد. عَبْدِ اللَّهِ هَمَانِ شَخْصِیِ بُودَ كَه بَا اِمَامِ صَادِقِ مَعَارِضَه دَاشْتِ وَ بَه اِمَامَتِشِ قَائِلِ نُبُود. بَلَكَه جِبْهَه یِ مَخَالَفِ قَرَارِ دَاشْت. عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ بْنِ حَسَنِ. عَبْدِ اللَّهِ پَسْرِ حَسَنِ مَثِیِ اِسْت. حَسَنِ مَثِیِ هَمِ پَسْرِ اِمَامِ حَسَنِ مَجْتَبِیِ اِسْت. مِیِ كُویْدَ مَا مُحَمَّدٍ رَا پِیْدَا كَرْدِیْمِ. اِیْنِ مُحَمَّدِ هَمَانِ اِسْتِ كَه بَعْدًا بَه نَفْسِ زَكِیْهٍ مَلْقَبِ شَدِ وَ دَرِ مَدِیْنَه قِیَامِ كَرْدِ دَرِ مَقَابِلِ مَنْصُورِ وَ كَشْتَه شَد. خِلَاصَه مِیِ كُویْدَ مَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَا پِیْدَا كَرْدِیْمِ. فَارَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ فَبَايَعَهُ مَا جَمَعِ شَدِیْمِ كَه بَا اَنْ جَمَعِ شُویْمِ دُورِ وَ بَرَشِ وَ بَا

او بیعت کنیم. ثُمَّ نَظَهَرَ مَعَهُ بِأَنَّ ظُهُورَ كُنُومِهِمْ. فَمَنْ كَانَ تَابِعَنَا فَهُوَ مِنَّا هَر كَس تَابِع مَا بَاشِد، از ما خواهد بود. وَ كُنَّا مِنْهُ وَ مَنْ اعْتَرَلْنَا كَسِي كَه از ما كناره بگيرد كَفَفْنَا عَنْهُ مَا هَم بَا او كار نداريم. وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهِدَنَا وَ لِي كَسِي در مقابل ما بایستد ما با او جهاد می کنیم. وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلِي بَغِيهِ وَ رَدَّهُ إِلَى الْحَقِّ هَر كَس در مقابل ما بایستد ما هم در مقابلش می ایستیم و با او درگیر می شویم تا به حق برگردانیم. قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ آمَدَه خدمت امام صادق ، دوست داشتیم كه ما این جریان و فكر خودمان و اندیشه و نقشه مان را به شما عرض کرده باشیم. فَتَدْخُلَ مَعَنَا شَمَا هَم در جبهه ی ما باشید، با ما باشید. چرا؟! فَإِنَّهُ لَمَا غَنَى بَنِي عَنْ مِثْلِكَ مَا از شما مستغنی نیستیم. چرا؟! لِمَوْضِعِ عَمَّكَ بَرَاي اینكه شما يك مقام پیش مردم دارید كه خیلی بالاست. وَ كَثْرَه شَيْعَتِكَ وَ شِيعِيَانِ زِيَادِي هَم دارید. تو اگر بخواهی در جبهه ی ما داخل شوی، ما خیلی قوی می شویم. نقشه ی ما هم این است. می خواهیم همه مان جمع شویم و محمد بن عبدالله را برای خودمان امام و پیشوا کنیم و بالاخره در برابر بنی امیه كه این طور مضطرب شدند باشیم. فَلَمَّا فَرَّغَ صَحْبَتِ كَرْدَ از این صحبتها، تمام كه كَرْدَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَ أَكُلُّكُمْ عَلِي مِثْلَ مَا قَالَ عَمْرُو حَضْرَتِ رُو كَرْدَنَدَ بَه هَمْرَاهَان. فرمودند همه ی شما هم مثل عمرو بن عبید معتزلی می

گویید. گفتند بله. قَالُوا نَعَمْ حَالاً امام صادق می خواهد حرف بزند. فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَيَّرَ عَلِيَّ النَّبِيَّ ص ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا نَسِيخُ إِذَا عَصَى اللَّهُ وَ قَتَى كَمَا مَعْصِيَتِ شُود مَا بِهِ غَضَبِ مِي آيِيَم، نَارَاحَتِ مِي شُويِم. فَأَمَّا إِذَا أُطِيعَ رَضِيْنَا مَا وَ قَتَى كَمَا خَدَا اطَاعَتِ شُود مَا رَاضِي مِي شُويِم، خُوشحَالِ مِي شُويِم. يَا عَمْرُؤَ أَرَأَيْتَ لَوْ بَايَعْتَ صَاحِبَكَ الَّذِي تَدْعُونِي إِلَيْهِ بِيَعْتِهِ أَكُنْتُمْ بِأَنْ صَاحِبَتَانِ، مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَمَا مِنْ رَا هَمَّ بِه بِيَعْتِ أَوْ فَرَا مِي خُوانِيدِ ثُمَّ اجْتَمَعَتْ لَكُمْ أَلْمَامَةُ هَمَّ هَمَّ قَبُولِ كَرْدَنَد. فَلَمْ يَخْتَلَفْ عَلَيْكُمْ رَجُلَانِ هِيِچ كَسِ اخْتِلَافِ نَكْرَد. حَالاً شَمَا آمَدِيدِ وَ خِلَافَتِ مَنقَرَضِ شُدِه وَ قَبْضِه كَرْدِيدِ وَ جَمْعِيَتِ دَرَسْتِ كَرْدِيدِ، _حَالاً_ مِي خُواهِدِ يِكْ سَؤَالِ شَرَعِي از او بِيَرَسَد- فَأَفْضَلُ يَتُّمُّ إِلَيْهِ الْمُشْرِكِينَ رَفِيدًا بِمُشْرِكِينَ بِجَنَاجِيدِ. الَّذِينَ لَا يُسَلِّمُونَ كَسَانِي كَمَا اسْلَامِ نِيَاوَرْدَنَد. وَ لَا يُؤَدُّونَ الْجِزْيَةَ جِزْيَه هَمَّ نَمِي دَهَنَد. أَمَا كَانَ عِنْدَكُمْ وَ عِنْدَ صَاحِبِكُمْ مِنَ الْعِلْمِ مَا تَسْتَبِيرُونَ فِيهِ بِسَيْرِهِ رَسُولِ اللَّهِ ص فِي الْمُشْرِكِينَ آيَا شَمَا وَ آن مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ كَمَا مِي گُويِيد، آن قَدْرِ عِلْمِ وَ آگَا هِي دَارِيدِ كَمَا به سِيرِه يِ پِيغَمْبَرِ عَمَلِ كُنِيدِ بَا اِيِنِ مُشْرِكِينَ؟ قَالَ نَعَمْ بَلْ مَا عَمَلِ مِي كُنِيم. قَالَ فَتَضَعُ مَا ذَا مُشْرِكِينَ رَا چِه كَارِ مِي كُنِيد. قَالَ نَدْعُوهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَإِنْ أَبَوْا دَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجِزْيَةِ كُفْتَنَد مَا مُشْرِكِينَ رَا به اسْلَامِ دَعُوتِ مِي كُنِيم. أَكْرَا بَا كَرْدَنَد از آنْها جِزْيَه مِي گِيرِيم. قَالَ إِنْ كَانُوا مَجُوسًا لَيْسُوا بِأَهْلِ الْكِتَابِ أَكْرَا مُشْرِكِينَ مَجُوسِ

باشند، اهل کتاب نباشند. قَالَ سَوَاءٌ كَفْتَنَد بِلَه فَرَقِي نَمِي كَنَد جَزِيَه مِي گِيرِيَم. قَالَ وَ اِنْ كَانُوْا مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَ عَبْدَه الْاَوْثَانِ اِگر مشرکين عرب بودند، عبده اوٲان بودند. قَالَ سَوَاءٌ كَفْتَنَد مَا هَر كَسِي دَر بَرَابَر مَا تَسْلِيَم شَد، شَد وَ نَشَد اَز او جَزِيَه مِي گِيرِيَم. فَرَقِي نَمِي كَنَد. قَالَ اٰخِرِنِي عَنِ الْقُرْآنِ تَقْرُوْهُ حَضْرَت فَرمودند قرآن مِي خوانيد. قَالَ نَعَمْ كَفْتَنَد بِلَه. _ اينها مثل اينكه خيلي قرآن مِي خواندند. _ قَالَ اقْرَأْ اَيْن آيَه رَا بَخَوَانِيَد. قَاتِلُوْا الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ لَا يُحَرِّمُوْنَ مَا حَرَّمَ اللّٰهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ لَا- يَدِيْنُوْنَ دِيْنَ الْحَقِّ مَنِ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتَابَ حَتّٰى يُعْطُوْا الْجَزِيَه عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُوْنَ اَيْن آيَه ي قرآن، آيَه ي ۲۹ از سوره ي توبه است. اَيْن آيَه مِي گويد چه كسي بايد جزيه دهد؟ اهل كتاب. اِگر با اهل كتاب جنگيديد بايد جزيه بدهند، اِگر ندادند بايد با آنها بجنگيد. جزيه فقط مال اهل كتاب است. ولي شما چه مِي گوويد، مِي گوويد از بت پرستان جزيه مِي گِيرِيَم، از مجوس جزيه مِي گِيرِيَم. هَر كَسِي كَه كَافِر است از او جزيه مِي گِيرِيَم. اَيْن خِلاف قرآن مِي شود. شما چه مِي گوويد؟! فَاسْتِثْنَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰى خَدَاوَنَد فَقط اهل كتاب رَا استثنا كرده. وَ اشْتِرَاطُهُ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ فَهَمْ وَ الَّذِيْنَ لَمْ يُؤْتُوْا الْكِتَابَ سَوَاءٌ اَيْن استفهام است. آيا كساني كه اهل كتاب هستند در نظر شما با غير اهل كتاب، عبده اوٲان و مشرکين، مساوي هستند؟ قَالَ نَعَمْ كَفْت بِلَه. خيلي آدم سَمِج و پَر رويي است كه به حضرت مِي گويد بِلَه. هَمِيَن

طور است. حضرت فرمودند قَالَ عَمَّنْ أَخَذَتْ ذَا این فکری که داری، این فکر را از کجا گرفتی؟ بر خلاف قرآن است. قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ كَفْتُ دِيدِمَ مَرْدَمِ اَيْنَجُورِي مِي گويند. قَالَ فَدَعُ ذَا امام صادق فرمودند این حرفها را کنار بگذاريد، این حرفها چیست که شما می زنيد. ثُمَّ ذَكَرَ اِحْتِجَاجَهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ طَوِيلٌ اِلَى اَنْ قَالَ ثُمَّ اَقْبَلَ عَلَيَّ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدِ امام صادق به عمرو بن عبيد می گويند يَا عَمْرُو اتَّقِ اللَّهَ وَ اَنْتُمْ اَيُّهَا الرَّهْطُ وَ شِمَاتِ اِي جَمْعِيَتِ همراه. فَاتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ اَبِي حَدَّثَنِي پدر من حضرت باقر از حضرت سجاد نقل می کند فَإِنَّ اَبِي حَدَّثَنِي وَ كَانَ خَيْرَ اَهْلِ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ ص اَنْ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ اِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ اَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ از امام سجاد نقل می کند. پيغمبر فرموده هر کسی که مردم را به طرف خودش دعوت می کند و می خواهد که آن مردم زیر سیطره ی او باشند، زیر حکومت او باشند، اگر در میان مردم اعلم از او باشد، این ضال است و متکلف. این گمراه است و بيخود زحمت می کشد و زحمتش هم بی نتیجه است. اینجا هم با بودن امام صادق رفتند جمع شدند دور محمد بن عبدالله. امام صادق این را می خواهد بگويد. با بودن امام صادق شما دور محمد بن عبدالله جمع شديد. این روايت هم دلالت دارد بر اینکه جهاد شرايطی دارد. اينها به شرايط جهاد تن در نمی دادند، عمل نمی کردند. بحث

امروز ما این است که ائمه: متأسف بودند از اینکه جریان دست بنی امیه ها و امثال اینهاست که اینها به نام جهاد لشکرکشی می کنند ولی آن قداست جهاد را حفظ نمی کنند و شرایط جهاد را مراعات نمی کنند. پس بحث ما این است که جهاد شرایطی دارد، از لحاظ هدف و از لحاظ اینکه زیر نظر امام معصوم باشد یا قائم مقام او باشد، مجاهدین اوصاف داشته باشند. این بحث ما است. دو تا خبر خواندیم، بقیه ان شاء الله روز بعد.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفاوت جنگ معمولی با جهاد با عرض تسلیت ارتحال عالم ربانی، معلم اخلاق و فضیلت، زهد و عبادت و فقاقت آیت الله العظمی آقا شیخ محمد تقی بهجت. این مرجع بزرگوار از جهاتی دارای امتیازاتی بودند و از این جهت، مردم قدردان و حق شناس هم در تشییع جنازه، آن محبت و علاقه ی ایمانی و درونی خود را اظهار کردند. بنده ۶۶ سال است که در قم هستم. تشییع جنازه ای خودجوش و پر از دحام این طور کمتر دیده بودم. این پیامها و درسهای فراوانی این جریانها برای ما دارد. که یک عالم، فقیه با این شرایط چقدر می تواند در جامعه تأثیرگذار باشد و ما هم که در این صراط گام برمی داریم باید سعی کنیم که دارای این اوصاف باشیم تا بتوانیم خدمت خودمان را انجام دهیم و مسئولیت خودمان را ایفا کنیم. از خداوند متعال علو درجات برای ایشان مسئلت می کنیم و صبر و اجر را برای بازماندگان و از خداوند توفیق پیمودن این راه را مسئلت می کنیم. بحث ما

ص: ۱۲۷۳

همان طور که خبر دارید و می دانید درباره ی تفاوت جهاد اسلامی با جنگهای معمول بشری بود. عرض کردیم که از جهاتی این تفاوت وجود دارد. اولین جهت اینکه فرماندهی این جبهه و این جهاد به دست یا فرد معصوم است یا کسی که قائم مقام فرد معصوم باشد که شیعه هرگز پرچم جهاد را به دست کسی که ظالم و فاسق باشد نمی دهد و هرگز شیعه در جهاد با آن جبهه ای که فرماندهی آن را ظالم و فاسقی دارد، شرکت نمی کند. که علامه ی حلی در "تذکره" فرمودند کفی در این مسئله قوله تعالی وَ لَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ هُرْكَزِ اعْتِمَادِ نَكْنِيْدِ بَه ظَالِمِيْنِ كَه عَاقِبَتِ جِزْ آتَشِ چيزی نیست. از این جهت اولین تفاوت همان پرچم این مبارزه، پرچم این جهاد، فرماندهی به دست کسی است که یا بایستی معصوم باشد یا قائم مقام معصوم باشد. دوم اینکه ما جهاد را که ۹ قسم عرض کردیم با توفیق پروردگار، از همان اقسام، اهداف جهاد هم برای ما روشن شد و لازم نیست که تکرار کنیم. گفتیم که جهاد یک عبادتی است، دارای قداست خاصی است در اسلام. که در ۲۱ جای قرآن کلمه ی "فی سبیل الله" یا "فی سبيله" بود. که باید جهاد در راه خداوند باشد با قصد قربت. مثل یکی از عبادتهای دیگر که بالاترین و والاترین عبادتهاست. تفاوت از جهت مجاهدین با این قصد باید باشد، علاوه مجاهدین پیام رسان اسلام می باشند. کار ساده ای نیست. جانهای خودشان را و قطرات خون خودشان را در این راه بذل می کنند برای

ص: ۱۲۷۴

نشر اسلام. بنابراین مجاهدین دارای شرایط فراوانی هستند. باید با توجه به این آیات این مجاهدین ساخته شوند. چون اینها یک موضوعات خلق الساعه ای نیست. مجاهدینی با این شرایط ساخته شوند تا بتوانند این رسالت خودشان را، نشان دادن اسلام را، نشر اسلام را، دفاع از اسلام را انجام بدهند. در اینجا چند مطلب عرض شد. اول عرض شد به این که از بعضی از اخبار استفاده می شود که بنی امیه و امثال آن سلطه طلبان چهره ی جهاد را مشوه کرده بودند، تغییر داده بودند. که خبر هشتم از باب اول خواندیم. حضرت ابی جعفر باقر فرمودند بنی امیه جهاد را ضایع کردند. خبر اول از باب نهم هم بر این مطلب دلالت دارد. به همین جهت هم طوری اینها علاوه بر اینکه چهره ی جهاد را تغییر داده بودند، جهاد که برای نشر اسلام است و در راه خداست ولی با سلطه طلبی و کشورگشایی خودشان چهره اش را عوض کرده بودند. حتی به ائمه : اعتراض می کردند که شما چرا جهاد نمی روید. ائمه : جواب می دادند که جهادی باقی نمانده. بنابراین خبر هشتم از باب اول، خبر اول از باب نهم که خواندیم دلالت داشتند بر تغییر چهره ی جهاد و تضييع جهاد. که اینها به عرض رسید. بیشتر تمسك ائمه : در جواب معترضین یا مضيعین آیاتی از قرآن است، مخصوصاً دو آیه. یکی آیه ی ۱۱۲ از سوره ی توبه است. التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ که ۹ صفت را برای

ص: ۱۲۷۵

مجاهدین ذکر کرده. که خواندیم وقتی که آن عباد بصری صوفی دید که امام چهارم به حج می روند اعتراض کرد. گفت تَرَكْتَ الْجِهَادَ وَ ضِعُوبَتَهُ وَ اَقْبَلْتَ عَلَى الْحَجِّ وَ لِيْنَه جِهَادٌ رَا كَه كَارِ مُشْكَلِيْ اِسْت تَرَكَ كَرِيْدٌ وَ حَجٌّ كَه يَكُّ كَارِ رَا حْت اِسْت وَ مَلَايْم اِسْت بَه اَنْ اِقْبَالَ كَرِيْدٌ وَ بَه جِهَادٌ نَمِي رُوِيْدٌ. اِيْن اَيَه رَا خَوَانْدَنْدٌ. اِيْنَّ اللّٰهَ اِسْتَرِيْ مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَنْفُسِيْهِمْ وَ اَمْوَالِهِمْ بِاَنَّ لَهُمْ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَيُقْتَلُوْنَ وَ يُقْتَلُوْنَ وَ عِدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مِيْن اَوْفِيْ بَعْدِيْهِ مِّنَ اللّٰهِ فَاسْتَبَشِّرُوْا بِبَيْعِكُمْ الَّذِيْ بَايَعْتُمْ بِهٖ وَ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ اَيَه رَا خَوَانْدَنْدٌ بَرَاي اِمَام سَجَاد. حَضْرَت سَجَاد فَرْمُوْدَنْد كَه پِشْت سَرَش رَا هَم بَخَوَان. پِشْت سَرَش اِيْن اَيَه اِسْت التَّائِبُوْنَ الْعَابِدُوْنَ الْحَامِدُوْنَ السَّائِحُوْنَ الرَّاٰكِعُوْنَ السَّاجِدُوْنَ الْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ وَ النَّاهِيُوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُوْنَ لِحُدُوْدِ اللّٰهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ اَيَه رَا خَوَانْدٌ. حَضْرَت فَرْمُوْدَنْد خَدَاوَنْد مَجَاهِدِيْنَ رَا اِيْن طَوْر تَوْصِيْف كَرْدَه. اِگَر مَا بِيْنِيْم كَه مَجَاهِدِيْنِيْ بَا اِيْن اَوْصَافِ بَه جِهَادٌ مِي رُوْنْد مَا هَم بَا اَنّهَا بَه جِهَادٌ مِي رُوِيْم. اِمَا تَا اِيْن چِنِيْن شَرَايِط حَاصِل نَشْدَه، رَفْتَنْ بَه حَجِّ اَفْضَل اِسْت اَز اَنْ جِهَادِيْ كَه مَا رَا بَه اَنْ دَعُوْت مِي كْنِيْد. خَبِر اَوَّل اَز بَاب نَهْم هَم اِيْن رَا دَاشْت كَه عَرْض كَرْدِيْم. تَمَسْك اِيْمَه : يَكِي بَه اِيْن اَيَات اَز سُورَه ي تُوْبَه اِسْت. ۱۱۱ وَ ۱۱۲. يَكِي هَم بَه اَيَه ي ۴۱ اَز سُورَه ي حَج اِسْت. الَّذِيْنَ اِنْ مَكَّنَّاھُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوْا الصَّلَاةَ وَ اٰتَوْا الزَّكَاةَ وَ اَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ مجاهدین کسانی هستند که، مجاهدینی که اسلام می خواهد معرفی کند، که این چنین هستند. اگر غلبه پیدا کنند أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ بنابراین این آیات دلالت دارند بر اینکه مجاهدین باید دارای چه صفاتی باشند. خبر اول از باب نهم چهار صفحه است و ما همه اش را نخواندیم. چون حس می کنم که شاید خواندن همه اش و دقایقی که در آن خبر وجود دارد برای شما خسته کننده باشد. ولی بروید مطالعه کنید خیلی خبر عجیبی است. در این خبر امام صادق علاوه بر تضييع جهاد از طرف بنی امیه و حکام آن روز و بنی عباس، حضرت این آیه را که خواند، عرض کردم الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ این را می گوید و می گوید و بحجه هذه الآية این کلمه خیلی عجیب است. و بحجه هذه الآية یقاتل كل مؤمن في كل زمان به حجت همین آیه چون صدر این است که أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ در صدر اسلام يك مدتی پیغمبر که در مکه بودند و بعد در مدینه هم تا يك مدتی جهادی نبود فقط ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ حُكْمٌ وَ مَوْعِظَةٌ حَسَنَةٌ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ منطق و استدلال برای دعوت بود. اما بالاخره دشمن طوری کرد که اینها دیگر کارایی نداشت. لجاجت و سماجت. ناچار در برابر دشمن لجوج باید جهاد صورت بگیرد. این آیه

آمد اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ خداوند اذن داد برای کسانی که مقاتلند با اینها دشمن جبهه ی قتال پیش گرفته، بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا چه آیه ی عجیبی است واقعاً. این آیه دلالت دارد که هر ظلمی بخواهد به مسلمانها شود ظلم سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی، هر ظلمی شود اُذِنَ برای اینکه بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا ظلم شده، دیگه شما باید قیام کنید. در برابر ظلم ساکت شدن و تسلیم شدن را اسلام نمی پذیرد. آیه عجیب است. در سوره ی حج است. اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ بعد آن آخرش الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ كَسَانِي را ما مخاطب قرار دادیم به آن مظلومین می گویم قیام کنید که إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ بحث جهاد واقعاً جهاد زنده کننده است. بنابراین اوصاف مجاهدین باید مورد بحث ما قرار بگیرد. چون مجاهدین حامل پیام اسلام هستند. باید خیلی کامل باشند که این آیه ۱۱۲، نه صفت را می گوید. آن آیات سوره ی حج هم آن جور می گوید که عرض کردیم. از این جهت این افراد باید ساخته شوند یعنی حکومت اسلامی وظیفه دارد که افرادی را با این ترتیب بسازد و ساختن این تنها تجهیزات مادی نیست. علاوه بر تجهیزات مادی که تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ تا این حد، علاوه بر این از لحاظ ایمان و اوصاف معنوی باید ساخته شوند. ما برای ساختن اینها یک مطلبی عرض کردیم. آن این بود که باید مجاهدین که قدم در این

میدان می گذارند بدانند که این یک امتحانی است که از طرف خداوند پیش آمده و انسان اگر بداند که در معرض امتحان است دقت می کند که از امتحان سربلند و سرافراز بیرون بیاید. این را بحث کردیم. آیات مربوط به این که انسان مجاهد در مورد امتحان پروردگار است بحث کردیم. چون این بحث دنباله دارد مطلب دیگری که در اینجا هست و باید بدانیم که اسلام مجاهدین را که تجهیز می کند به طرف میدان حرکت می کنند باید توجه داشته باشند که فرار، عار است. فرار از میدان جنگ عار است. تسلیم شدن هم عار است. اینها یا باید شهید شوند یا فاتح. قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ را در نظر بگیرند. یا فتح و پیروزی است یا شهادت. سومی وجود ندارد. این باید آویزه ی گوش و سرلوحه ی اعمال مجاهدین باشد که وقتی حرکت می کنیم و می رویم چون یک نفر اگر بخواهد که فرار کند عاری است برای کل لشکر. مجاهدینی باید حرکت کنند که از تمام نواقص و ننگ و عار مصون و محفوظ باشند. این است که باید یک بحثی شود درباره ی این که چه چیز عار است و چه چیز تسلیم است. تسلیم و فرار در بین نباشد، إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ صورت بگیرد. البته از جهت اینکه اسلام، مخصوصاً تشیع از لحاظ مبانی خیلی غنی است واقعاً. یکی از چیزهایی که در اختیار ما است از معلم جهاد حضرت امیر است. در نهج البلاغه موارد فراوانی در این جریانها وجود دارد که چطور مجاهدین را تربیت می کرده چه جور

اعزام می کرده حتی در بین راه چه شرایطی داشتند تا وقتی که می رسند به میدان قتال چه جور قتال کنند. امروز لازم است که در جهاد همه ی اینها با بازنگری که الحمدلله تعالی توفیق حاصل شد به وجود بیاید و در نظر بگیریم. این کلمه چون خیلی جالب بود وَ بِحُجَّتِهِ هَذِهِ آيَةُ يُقَاتِلُ الْمُؤْمِنُو كُلَّ زَمَانٍ عَجِيبٌ است واقعاً. امام صادق در این خبر اول از باب نهم این خبر چهار صفحه است خیلی مطلب دارد. خبر اول از باب نهم صفحه ۲۷ از جلد ۱۱ وسائل الشیعه. این خبر چهار صفحه ای بسیار مطالب زیادی دارد. حضرت در اینجا دارد ما نمی گوئیم که شما به جهاد نروید اول خودتان را بسازید بعد به جهاد بروید. یصلح کل امرء هر شخصی اول خودش را اصلاح کند بعد به جهاد اقدام کند. بعد این آیه را خواند أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصِيرِهِمْ لَقَدِيرٌ بعد از یکی دو آیه که وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ آيَةَ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بعد می گوید وَ بِحُجَّتِهِ هَذِهِ آيَةُ يُقَاتِلُ الْمُؤْمِنُو كُلَّ زَمَانٍ در تمام زمانها به حجت این آیه باید قتال کنند. این آیه ظلموا ظلم شکلهای مختلف دارد هر وقت به شما ظلم شد مخصوصاً در دنیای امروز ظلم فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، رسانه ای، نظامی، آیه می گوید که باید قیام کرد و خدا هم عَلَىٰ نَصِيرِهِمْ لَقَدِيرٌ و خدا هم به شما کمک خواهد کرد. ولی بدانید شما

باید کسانی باشید در زیر پرچم جهاد اسلامی که *إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ* باید سعی کنید برای اقامه ی عبادات و صلاه و ایتهاء زکاه و امر به معروف و نهی از منکر این در وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۲۷ خبر اول از باب نهم بود که یک مقدارش را خواندید ولی در این زمینه حضرت مطالب زیادی در این خبر فرمودند. حالا بحث این است که قبل از حرکت باید ساخته شوند یکی از موضوعات این است که باید از عار احتراز کنید پیام رسان اسلام هستید نکنید که عاری به وجود بیاید یک نفر از شما اگر بخواهد این کار را بکند کل لشکر عار است و آن عار، فرار است. اول فرار. اینجا در نهج البلاغه مطلب خیلی زیاد است. حضرت امیر در نهج البلاغه مطالب فراوان درباره ی جهاد دارند. اول و من کلام له ع کان یقولہ لأصحابه فی بعض آیام صفین در جنگ صفین معلم جهاد این درس را برای مجاهدین بیان می کنند. در فیض الاسلام خطبه ی ۶۵ است. آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۱۵۸ خطبه ی ۶۵ است. البته خطبه طولانی است آن اندازه که مورد استشهاد ماست عرض می کنم. اول شروع می شود *اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ* به لشکر خطاب می کند خشیه و خوف الهی را شعار خودتان قرار دهید. در درون دل شما آنچه که در این جبهه به درد شما می خورد خوف خدا، حب خدا و ایمان به خداست. *وَ تَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ* سکینه و آرامش را هم جلباب خودتان قرار دهید. *وَ عَضُّوا عَلَى التَّوَجِدِ* دندان روی دندان بفشارید.

جهاد است و جنگ است. این خیلی استقامت می خواهد تَدُ فِي الْأَرْضِ قَدَمَكَ به محمد حنفیه فرمودند پاهای خود را در زمین مانند میخ، میخکوب کن. بعد از چند جمله فَعَاوِدُوا الْكُرَّ وَ اسْتَيْحُوا مِنَ الْفَرِّ كَرًّا، کزار یعنی پشت سر هم حمله کردن. فَعَاوِدُوا الْكُرَّ پی در پی حمله کنید. فَعَاوِدُوا الْكُرَّ وَ اسْتَيْحُوا مِنَ الْفَرِّ پی در پی حمله کنید ولی از فرار حیا کنید و فرار نکنید. فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ فرار عار است. عار نه تنها برای شما در اعقاب در چند پشت بعد هم، در چند نسل بعد هم فلانی در فلان جنگ فرار کرده نسل بعد نسل، نسل آن شخص را سرزنش می کنند که جد شما در فلان جنگ فرار کرده. فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ برای اینکه فرار کردن عاری است در اعقاب و در نسلهای آینده وَ نَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ وَ طَبَّيُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا با خوشحالی به استقبال مرگ بروید وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُرْجِحًا به آسانی به سوی مرگ قدم بردارید. یک توفیقی برای شما فراهم شده در میدان جنگ در برابر دشمن. حال که این چنین است با خوشحالی و شادمانی به طرف مرگ قدم بردارید. وَ طَبَّيُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا وَ امْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُرْجِحًا با مشی و قدمهای هموار و ملایم برداشتن به طرف مرگ بروید. وَ عَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این سواد اعظم حمله کنید. سواد اعظم آن خیمه ای بود برای معاویه در جنگ صفین. اطرافش را هم انبوه لشکر فرا گرفته بود به این خیمه حمله کنید

وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این سیاهی بسیار بزرگی که انبوه دشمن و الرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ سرپرده ای که با طنابها محکم بسته اند تا معاویه در دل آن سرپرده مصون بماند، به اینجا حمله کنید. فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ شیطان در گوشه ی همین سرپرده کمین کرده و آنجا استراحت کرده. بالاخره در حمله اول بایستی آن ریشه و اساس را به هم زد. در جنگ جمل هم فرمودند که به این حمله کنید چون خیلی ها احتراز می کردند که حمله کنند به کجاوه ای که عایشه در میان آن هست و روی شتر است. فرمودند به این حمله کنید. هر چند عایشه است ولی بالاخره تا این سرنگون نشود مردم خودشان را به کشتن می دهند. آنجا با تشویق حضرت حمله کردند و پای شتر را قطع کردند و کجاوه خم شد. وقتی کجاوه خم شد به محمد بن ابی بکر، به برادر عایشه فرمودند که برو نامحرم نرود جلو برو و خواهرت را ضبط کن و در یک جا جا بدهند و بعد با احترام ببرند به مدینه. خلاصه اینجا می گوید وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ به این انبوه دشمن و سیاهی بزرگ حمله کنید و الرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ بنده گاهی از نهج البلاغه چیزی عرض می کنم می گویم این مطلب در کجا و کجا و کجاست برای کسانی است که می خواهند از تاریخ و جریان بیشتر مطلع باشند. برای بعضی ها شاید خسته کننده باشد ولی این خطبه ی ۶۵ که عرض کردم در شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲. چون در

گرماگرم جنگ صفین حضرت امیر این کلمات را به مجاهدین بیان کرده و شرحش در همین جاهاست. ما متنش را می گویم ولی شرحش اینجا است شرح خوئی جلد ۵ صفحه ۲۲، ابن ابی الحدید جلد پنجم صفحه ۱۶۸، بحرانی جلد دوم صفحه ۱۷۸، فی ظلال جلد اول صفحه ۳۳۴. باز هم کلام حضرت امیرالمؤمنین است در همان مورد فرار و عار است. و من کلام له ع فی حث أصحابه علی القتال باز کلام امیرالمؤمنین. این کلام ۱۲۴ است در فیض الاسلام. اولی کلام ۶۵ بود این ۱۲۴ است. کلام ۱۲۴. در آن چاپ که پیش بنده از نهج البلاغه بود صفحه ۳۸۲. بنده یک نهج البلاغه ای دارم که از آن سالی که نهج البلاغه می گفتم در اینجا مانده، در حاشیه ی هر خطبه ای، هر نامه ای آدرس این چهار تا شرح را نوشتم، که این خطبه و این کلام در شرح خوئی و بحرانی و ابن ابی الحدید و فی ظلال کدام جلد و کدام صفحه است. این دوم که الان می خوانیم کلام ۱۲۴ از امیرالمؤمنین است فی حث أصحابه علی القتال در برانگیختن و ترغیب اصحاب برای قتال. این اول از اینجا شروع می شود فَقَدَّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخْرُوا الْحَاسِرَ زره دارها را جلو بیندازید چون برای همه زره فراهم نبود. حاسر کسی است که زره ندارد دارع کسی است که درع و زره دارد. فَقَدَّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخْرُوا الْحَاسِرَ، وَ رَأَيْتُكُمْ فَلَا تُمِيلُوا پَرچم را در نظر داشته باشید. این پَرچم در میدان جنگ خیلی مهم است وَ رَأَيْتُكُمْ یعنی الزموا رَأَيْتُكُمْ لازم بدانید در اینجا رایت را فَلَا

تَمِيلُوهَا وَ هِيْجَ وَ قَتَ هَمَّ پَرچَمَ رَا اَز جَايِ خُودَش حَرَكَتَ نَدَهِيْد. پَرچَمَ بَايْدَ دَر هَمَانِ جَايِ خُودَش ثَابِتَ بَمَانْد. وَ لَا تُخَلُّوهَا وَ لِيِ
پَرچَمَ رَا تَنهَا نَگْذَارِيْد، اَز دُورِ وَ بَرَشِ پَرَا كَنْدَه شُويْد. وَ لَمَّا تَجْعَلُوْهَآ اِلَّا بِاَيِّدِي شُجْعَانِكُمْ مَابَعْدَا دَر مُورِدِ فَرْمَانْدَهَانِ جَنَگِ
صَحْبَتِ خُوهِيْمِ كَرْد؛ اِيْنَجَا اِيْنِ رَا جَعِ بَه اِيْنِ اسْت. وَ لَمَّا تَجْعَلُوْهَآ اِلَّا بِاَيِّدِي شُجْعَانِكُمْ هَمِيْشَه پَرچَمَ بَايْدَ دَر دَسْتِ اَفْرَادِ شُجَاعِ
بَاشْد. وَ الْمَانِعِيْنَ الذُّمَارَ مِنْكُمْ كَسَانِي بَاشَنْد قَدْرَتِ دَاشْتَه بَاشَنْد كِه اَز حُوَادِثِ نَاگُوَارِ جَلُوگِيْرِ كَنْنْد. كَسَانِي هَسْتَنْد كِه دَر
مِيْدَانِ جَنَگِ وَرْزِيْدَه شُدَه اَنْد. اِيْنَهَا صِيْقَلِ دِيْدَه، آْبَدِيْدَه شُدَه اَنْد كِه بَه طُورِي هَم قَدْرَتِ وَ شُجَاعَتِ دَارَنْد بَه طُورِي مَهَارَتِ وَ
شَايِسْتَكِي وَ بَرَجَسْتَكِي دَارَنْد الْمَانِعِيْنَ الذُّمَارَ مِنْكُمْ كَسَانِي كِه مَانَعِ هَسْتَنْد اَز اِيْنَكِه جَرِيَانِي بَه وَجُودِ بِيَايْد، الذُّمَارَ يَكُ جَرِيَانِي
كِه عَاقِبَتِ سُوْءِ دَارْد. مَانَعِ بَاشَنْد اَز بَه وَجُودِ آْمَدَنْ جَرِيَانِي كِه شَمَا رَا نَارَا حَتَ كَنْد. بَعْدِ اِيْنَجَا تَوْصِيَه يَ زِيَادِ رَا جَعِ بَه اِيْنِ
پَرچَمِ اسْت كِه مَا رَا جَعِ بَه پَرچَمْدَارَهَا بَعْدًا بَحْثِ خُوهِيْمِ كَرْد. دَر يَكِ خُطْبَه يِ دِيْگَرِي هَسْتِ كِه مِي فَرْمَايَنْد بَه اِيْنَكِه اِيْنِ عِلْمِ
وَ اِيْنِ پَرچَمِ رَا لَمَّا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ اِلَّا اَهْلُ الْبَصِيْرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاقِعِ الْحَقِّ پَرچَمَ بَايْدَ دَر دَسْتِ كَسِي بَاشْد كِه اَوَّلًا اِهْلُ
بَصِيْرَتِ بَاشْد اَنْ قَدْرِ دَرَكِ وَ فَرَهَنْگِ بِيْنَايِيْشِ دَر سَطْحِ بَالَا، صَبْرِ وَ اسْتِقَامَتِ دَر حُدُودِ بَالَا، عِلْمِ دَاشْتَه بَاشْد، يَكُ فُقَيْهِي مَثَلًا
عَالِمِ بَاشْد بَه مَوَاضِعِ لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ اِلَّا اَهْلُ الْبَصِيْرِ وَ الصَّبْرِ وَ الْعِلْمِ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ اَخْرَا اِيْنِ يَكُ كَلَامِ دَارْد كِه اَنْ رَا عَرْضِ
مِي كَنْم.

تا برگردم به خانه ی خودم. در اینجا استشهاد به این بود إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَهُ اللَّهُ وَ الدَّلَّ اللَّازِمَ وَ العَارَ الباقِي فرار کردن در جنگ خشم خدا و ذلت و بیچارگی همیشگی و عار و ننگ جاودانی است. این هم اگر بخواهید مطالعه کنید خیلی مطالب در شروح است. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶ اینها را بنویسید در آینده به درد خواهد خورد. امروز انتظار است که جهادی در حوزه ی علمیه ی قم بحث شود که به دنیا نشان دهیم که شیعه به چه دید به جهاد می نگرد. شرح خوئی جلد هشتم صفحه ۱۵۶، ابن ابی الحدید جلد هشتم صفحه ۳، بحرانی جلد سوم صفحه ۱۲۲، فی ظلال جلد دوم صفحه ۲۲۹. بقیه فردا ان شاء الله.

تفاوت جنگ معمولی با جهاد کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: تفاوت جنگ معمولی با جهاد بحث ما اخیراً در بیان تفاوت جنگهای معمول بشری و جهاد اسلامی بود. عرض کردیم که از جهاتی تفاوت وجود دارد اولاً سازماندهی و فرماندهی جهاد با معصوم یا نایب مناب معصوم است و این خیلی تأثیرگذار است در تمام جریانهایی که مربوط به جهاد است. دوم اهدافی که برای جهاد اسلامی است بر اساس مباحثی که درباره ی انواع جهادها صورت گرفت این مطلب روشن شد که اهداف خیلی فرق دارد با جنگهای معمول بشری. سوم در اوصاف و شرایط مجاهدین است که بحث ما فعلاً در این موضوع است بعد در کیفیت قتال و نتیجه. اما در اوصاف مطالبی عرض کردیم. اولین مطلب این بود که در اسلام کسانی که به عنوان مجاهد گام برمی دارند و حرکت می کنند بعد از ذکر

ص: ۱۲۸۷

آیاتی از قرآن خلاصه احدی الحسینین منظور است. منظور این است که یا فائز و غالب شوند یا به شهادت برسند. سومی ندارد از این جهت فرار که موجب ننگ و عار است، حرام است و تأکید فراوان. چون در یک لشکری هر چند میلیون هزار باشند یک نفر اگر بخواهد فرار کند این ننگ و عار است برای کل سپاه. و دیگر اینکه تسلیم، از فرار و تسلیم جداً باید جلوگیری شود. کسی فرار نکند و کسی هم تسلیم دشمن نشود. بالاخره شق سوم نیست. احدی الحسینین است. ما مأموریم به وظیفه نه به نتیجه. وظیفه را تعقیب می کنیم یا به فتح و پیروزی می رسیم یا به شهادت. در این مورد مطالبی به عرض رسید. از جمله گفتیم که کتاب نهج البلاغه که از معلم جهاد خودش حماسه هایی در جهاد آفریده، هیچ کتابی مثل نهج البلاغه در بیان شرایط جهاد، اوصاف مجاهدین، هدف جهاد ما نداریم. حضرت امیر لما عزم علی لقاء القوم بصفین که این [طبق] شماره گذاری فیض الاسلام کلام ۱۷۰ است. و من کلام له ع لما عزم علی لقاء القوم بصفین شماره ۱۷۲ طبق شماره گذاری فیض الاسلام. چایی هم که پیش بنده بود صفحه ۵۵۲ بود. عرض کردیم کسانی که فرصت دارند از نهج البلاغه آن چه عرض می کنیم، چون خیلی تاریخ آموزنده فراوان است برای موضوع جهاد. چند تا شرح را ما اسم می بریم کسی که فرصت داشته باشد نگاه کند. این که می خواهیم بخوانیم در شرح خوئی جلد دهم صفحه ۱۱۹، در شرح ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۳۰۱، در

ص: ۱۲۸۸

شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۳۲۷، در شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۵۰۰. لما عزم علی لقاء القوم بصفین این طور گفت
اللَّهُمَّ رَبَّ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَالْحَيِّوُ الْمَكْفُوفِ بارخدایا پروردگار آسمان برافراشته شده و فضای نگهداری شده و الْجَوِّ
الْمَكْفُوفِ الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضاً لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ که این فضا را محل گردش شب و روز قرار دادی و مَجْرَى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ فضایی
که محل حرکت و سیر خورشید و ماه است و مُخْتَلَفاً لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ فضایی که محل حرکت و رفت و برگشت و طلوع و
غروب ستارگان گردنده قرار دادی وَ جَعَلْتَ سُكَّانَهُ سَبْطاً مِنْ مَلَائِكَتِكَ پروردگارا سکان آسمانها را گروهی از ملائکه ی خود
قرار دادی لَا يَسْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ از عبادت تو هرگز خسته نمی شوند وَ رَبِّ هَذِهِ الْأَرْضِ ای پروردگار خالق زمین الَّتِي جَعَلْتَهَا
قَرَاراً لِلْأَنَامِ این زمین را مقر زندگی انسانها قرار دادی وَ مَدْرَجاً لِلْهَوَامِّ وَالْأَنْعَامِ محل رفت و آمد حشرات، "هوام" جمع "هامه"
حشرات، "انعام" جمع "نعم" به معنی چهارپایان، وَ مَا لَا يُحْصِي مِمَّا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى مخلوقات فراوانی در سطح زمین قرار
دارد، در خاک و در همان دریاها. اینها دو قسمند یکی "یری" با چشم عادی دیده می شوند و قسم دیگر "لا یری" با چشم
عادی دیده نمی شوند. وَ رَبِّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيِ الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أُوتَاداً پروردگار کوههای ثابت "رواسی" جمع "راسی"
است به معنای ثابت جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أُوتَاداً کوهها را میخ زمین قرار دادی. چون در قرآن کریم هم در چند جا کوهها میخ زمین
شمرده شده اند وَ الْجِبَالِ أُوتَاداً در نهج البلاغه هم

ما هم حساب دارد ما را از ظلم و از تعدی خودت نگاه بدار و قدمهای ما را در راه حق استوار بدار که این فتح و پیروزی وسیله ای برای برقرار ساختن حق و عدالت باشد وَ إِنِ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا دُشْمَنَ رَا بَرِ مَا غَلَبَهُ دَادِي فَارَزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ اِگر دشمن بر ما غلبه کرد شهادت نصیب کا بگردان و ما را از تبهکاری و فتنه، خودت حفظ کن. حالا ذیلش آيِنَ الْمَانِعِ لِلذُّمَارِ "ذمار" با ذال پیشامدهایی است که سوء و بد است. کجا هستند کسانی که در این جنگ در برابر جبهه ی کفر مانع باشند از پیشامدهایی که باعث نقص و ننگ و عار است برای مسلمانها. وَ الْغَائِرُ عِنْدَ نُزُولِ الْحَقَائِقِ مِنْ أَهْلِ الْحِفَاظِ کجا هستند غیرتمندانی که در موقع سختی ها حفظ می کنند و نگه می دارند تا اینکه چیزی که لکه دار و مخدوش کند جامعه ی اسلامی را به وجود نیاید. الْعَارُ وَرَاءَكُمْ وَ الْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ عار پشت سر شماست فرار بکنید عار و ننگ است وَ الْجَنَّةُ أَمَامَكُمْ بهشت در روبروی شماست. یعنی بالاخره شما جهاد کنید به شهادت برسید بهشت است و غالب هم شوید بهشت است. ولی پشت سر الْعَارُ وَرَاءَكُمْ این برای نمونه تهمه ی بحث دیروز که مجاهدین اسلام خودشان را بر سر این دو راهی می بینند و هر دو هم حسنی است. احدی الحسنین است یا فتح و پیروزی احدی الحسنین است یا شهادت هم احدی الحسنین است. از طرفی هم اسلام جداً مجاهدین را نهی می کند از تسلیم. چون خود تسلیم در برابر دشمن

خودش یک نوع ننگی است. فرار ننگ است تسلیم هم ننگ است. این است که روایاتی ما داریم که در وسائل ۲۰ جلدی جلد ۱۱ صفحه ۶۴ باب ۲۸ از ابواب جهاد عدو. عنوان باب این است عَدَمِ جَوَازِ الْإِسْتِیْلَامِ لِلْأَسِيرِ بِغَيْرِ جِرَاحِهِ اگر جراحت و زخم به تو به اندازه ای رسیده که دیگر قدرت جنگ نداری چاره نیست روی زمین افتاده ای اینجا دیگر خودت را آماده کرده ای برای اسیری. اگر این طور نیست باید بجنگی، کشته شوی. چون اگر نجنگی و اسیر شوی، خود اسارت یک نوع ذلتی است عَدَمِ جَوَازِ الْإِسْتِیْلَامِ لِلْأَسِيرِ بِغَيْرِ جِرَاحِهِ جایز نیست تسلیم کنی خودت را برای اسیری بدون اینکه بدنت زخمی شود. این یک نوع تسلیم است. این برای مجاهد یک نوع ننگ است برای جبهه ی اسلامی یک نوع ننگ است. در این باب سه تا خبر ذکر کرده. خبر سوم این است مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَفْحَهُ ۶۴ خبر سوم این است مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْتِیْلَائِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ یعنی شیخ طوسی، که شیخ طوسی از طبقه ی ۱۲ است. به اسناد خودش از صفار نقل می کند او از طبقه ی هشت است از کتابش خبر را گرفته است. صفار هم از اجلائی رواه ماست. اسناد شیخ طوسی هم به ایشان صحیح است عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ مَعْلُومٍ است عَنْ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ نَوْفَلِيٍّ و سکونی روایاتهای اینها را فقهای ما نوعاً معتبر می دانند. نوفلی، حسین بن یزید نوفلی است. اهل ری است، از امامیه است. در توثیقش بحثی است. ولی حدیثی که به این ترتیب خوانده می شود نوعاً

علمای ما عمل می کنند. عَنِ السَّكُونِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ سَكُونِيٍّ اَزْ عَامِهِ اسْت. ولى از امام صادق خيلى حديث دارد عَنْ جَعْفَرٍ
 در اینجا تعبيرش عن جعفر است، يعنى عن ابى عبدالله عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آيَاتِهِ ع قَالَ بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ ص بِالرَّايَةِ پيغمبر
 پرچم را برای جهاد ترتيب دادند و فرستادند وَ بَعَثَ مَعَهَا نَاسًا به همراه پرچم عده اى را همراه کردند فَقَالَ النَّبِيُّ ص مَنْ اسْتَأْسَرَ
 بِغَيْرِ جِرَاحِهِ مُثْقَلَهُ فَلَيْسَ مِنِّي هر كس در جنگ تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگين، يك وقت جراحت سنگين است
 قدرت حرکت ندارد دشمن مى آيد و بر مى دارد و مى رود اسير است. اگر نه خير اين طور نيست مَنْ اسْتَأْسَرَ بِغَيْرِ جِرَاحِهِ
 مُثْقَلَهُ فَلَيْسَ مِنِّي هر كس تن به اسارت بدهد بدون جراحت سنگين فَلَيْسَ مِنِّي. خبر اول باب هم اين است لَمَّا بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ
 ص بِجِرَاءَةِ مَرِّعٍ عَلِيٍّ ع بَعِثَ مَعَهُ أَنْاسًا وَقَالَ مَنْ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحِهِ مُثْقَلَهُ فَلَيْسَ مِنَّا هر سه خبر همين طور مى گويند. مى
 گویند اگر كسى بخواهد بدون جراحت سنگين تن به اسارت بدهد از ما نيست. در فرهنگ ما اهل بيت نيست تن به اسارت
 دادن. مگر يك وقت زخم زياد برداشته و نمرده دشمن مى آيد و بر مى دارد و مى رود و الا بايد بجنگد تا شهيد شود. حتى
 اين حديث دوم اين طور دارد كه عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ
 مَنْ اسْتَأْسَرَ مِنْ غَيْرِ جِرَاحِهِ مُثْقَلَهُ فَلَا يُفْدَى مِنْ بَيْتِ الْمَالِ اَيْن

وقتی برگشت دیگر از بیت المال چیزی بهش نمی دهند. به خاطر اینکه این رفته به جنگ ولی به وظیفه اش عمل نکرده و لَكِنْ يُفْدَى مِنْ مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَهْلُهُ حَالاً این را اسیر کردند، ما چون این آدم، یک آدم شایسته ای نبود از بیت المال بهش نمی دهیم که آزادش کنیم. اگر دشمن از ما یک پولی خواست که آزادش کند این را نمی دهیم. چون که به وظیفه اش عمل نکرد. از مال خودش بدهند و آزادش کنند، مال خودش است، لا بأس به. اما از بیت المال [نه]. این پافشاری اسلام است به اینکه این قبیل جریانهها از افراد به وجود نیاید به عاقبتش فکر کنند. خلاصه همان طور که عرض کردیم از طرفی فرار کردن ننگ و عار است و تن به آن در ندهند. از طرفی هم اسارت مِنْ غَيْرِ جِرَاحِهِ مُثْقَلَهُ یک معنی تسلیم می دهد، به آن هم باید تن در ندهند. این بحث مقدمه بود. می خواستم روز آخر بگویم. بنده الان ۶۶ سال است که در قم هستم. سال ۲۲ شمسی بنده آمدم به قم در سن ۱۸ سالگی و یکی از کارهایم در این ۶۶ سال درس گفتن بوده. ولی هیچ سالی را من مثل امسال ندیدم. از جهتی برای من تأسف بود از جهتی هم برای بنده باعث خوشحالی بود. از جهت تأسف این بود که بسیاری از افراد برای من نوشته بودند و گفتند، ولی بنده چون در تشخیص خودم استقامت دارم ترتیب اثر ندادم. که این بحثها به چه درد می خورد؟ چون بیشتر ما از قرآن و نهج البلاغه

استفاده کردیم. تاریخ معتبر و نهج البلاغه و قرآن. بابا جان باید بحثهایی باشد که اصل برائتی و تعارض استصحابین و مجهول التاريخ و معلوم ... اینها را به جان هم بیندازیم؛ اینطور بحثها باید باشد. اما این بحث بیشتر قرآن است، بیشتر تاریخ است، بیشتر نهج البلاغه است. باور کنید بسیاری آمدند و بعد نیامدند. گفتند که اینجوری است و نیامدند. در حوزه باید یک تحولی ایجاد شود. می بینیم که در جواهر و غیر آن شاید از اول کتاب تا آخر کتاب جهاد دو، سه تا آیه بیشتر نیست. با اینکه ما دهها آیه، صدها آیه درباره ی جهاد داریم. بحث فقه باید تغییر پیدا کند. البته کتاب صلاه و طهارت و اینها خیلی زیاد بحث شده. ولی کتاب جهاد که می رسیم، کتاب حدود که می رسیم می بینیم نه چون که طوری بوده که فقهای ما اعلی الله کلماتهم که همیشه با دید بسیار تکریم به آنها می نگرییم، در زمانشان معمول نبوده خیلی کم رنگ بحث شده و ما از این جهت سعی کردیم برای اینکه آنها جهاد را سه نوع کرده بودند، جهاد برای دعوت به اسلام، دفاع و بغاه. ما نه قسم جهاد کردیم برای نجات مستضعفان، خاموش کردن فتنه، با جباران و سلاطین و ظالمان بحث کردن که در رأس آنها کار امام حسین بود و زید بن علی بن الحسین و شهدای فخر و اینها. جهاد با پیمان شکنان که *أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ فَمَأْوَئُهُمْ الْقُبُورُ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِي أَمْطِرٍ غَدِيرٍ يَأْتِيكُم مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِي سَمَاءٍ مَّوَدَّةٍ طِينَةٍ لَّيْسُ بِحَدِيدٍ ظَنَنَّا بِالنَّاسِ بِالْقِسْطِ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِي سَمَاءٍ مَّوَدَّةٍ طِينَةٍ لَّيْسُ بِحَدِيدٍ ظَنَنَّا بِالنَّاسِ بِالْقِسْطِ* ما این طور

بحث کردیم و توجه نکردند به اینها هم در فرماندهی و سازماندهی فرق دارد و هم در اهدافش فرق دارد و هم در مجاهدینش فرق دارد. گفتیم مثل التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ اینها را خواندیم اینها مجاهدین باید باشند. الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ قرآن آیات فراوان دارد در صفات مجاهدین که باید بحث شود. یکی را ما بحث کردیم اولی بود در اینکه باید مجاهدین بدانند که با این صفات در معرض امتحان هستند. با آیات قرآن بحث کردیم. دوم خواستیم وارد شویم گفتیم که باید توجه داشته باشیم که فرار ننگ و عار است و نباید باشد. تسلیم نباید باشد. حالا وارد می شویم به صفت دوم که صدق است. عجیب است واقعاً تکیه گاه است. دومین تکیه گاه برای مجاهدین صدق است. اما صدق به چه معنا؟ حالا گوش کنید نمونه اش معلوم می شود. وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ ع ۵۵ است طبق شماره گذاری فیض الاسلام. مجاهدین باید ساخته شوند. اینطور نیست که اعلام کنیم بیایید. باید نظام اسلامی افرادی را به عنوان مجاهدین را سالها می توان گفت، ماهها بسازد با صفاتی مجاهدین اسلام باشند. چون حرکشان و جهادشان بیانگر عظمت و قدرت اسلام باشد و هدایت باشد. برای جلب توجه به اسلام باشد و گفتیم باز روایات خواندیم. خیلی بحث الحمدلله انجام شد با توفیق و البته با شرکت شما عزیزان. بنده قدم اول برای یک تحولی در این قبیل بحثها. حالا کلام ۵۵ نهج البلاغه حضرت امیر فرمودند دقت کنید وَ لَقَدْ كُنَّا مَعَ

رَسُولِ اللَّهِ صِ نَقُتْلُ آبَاءِنَا وَ أَبْنَاءِنَا وَ إِخْوَانِنَا وَ أَعْمَامِنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَ تَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ وَ صَبْرًا عَلَى مَضَضِ
الْأَلَمِ وَ جِدًّا فِي جِهَادِ الْعِدِّ وَ لَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَ الْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَسِيْقِي
صَاحِبَهُ كَأَسِّ الْمُنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عِدُوِّنَا وَ مَرَّةً لِعِدُوِّنَا مِنَّا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَيْنَ رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا بَغْوِيمَ تَكِيهِ گاه بنده این کلمه
است فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُوْنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصِيْرَ چون این چنین بودیم، مجاهدینی به این صفت خدا صدق ما
را دید چون صدق ما را دید، خداوند دشمن ما را ذلیل کرد و بر ما هم نصرت فراهم کرد. امروز روز فتح خرمشهر است. واقعاً
چقدر در دنیا نمونه های فراوان وجود دارد در چنین روزی واقعاً مجاهدین اسلام توانستند با صدق، در کتب اخلاق شش
مرحله برای صدق است تا صدق حقیقی باشد. در "جامع السعادات" نوشتم در "محجبه البيضاء فی احیاء الاحیاء" صدق شش
مرتبہ دارد. آن شش تا که با هم جمع شد انسان صادق می شود. حضرت امیر فرمودند آن صدق کامل را چون ما داشتیم یعنی
گفتار ما، رفتار ما، نگاه ما، عمل ما، فکر ما، اعتقاد ما همه هماهنگ بود اینها اگر هماهنگ باشد انسان صادق می شود. و
خیلی کم است صادق. در حدیث داریم که نگاه نکنید به نماز شب خواندن و نماز فلان، صدق حدیث به ادای امانت است.
این دو تا علامت خوبی و کامل بودن انسان است. فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُوْنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا

النَّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَ مُتَّبِعًا أَوْطَانَهُ حَالًا دِيگَه وَقت تمام شد بقیه ان شاء الله برای فردا.

اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: اوصاف مجاهدین بحث ما با توفیق پروردگار متعال در اوصاف مجاهدین بود. یکی از تفاوت‌های جنگ معمولی با جهاد مربوط می شود به اوصاف مجاهدین که هر فردی نمی تواند خودش را جزء مجاهدین اسلام حساب کند. این اوصاف را باید توجه کنیم. چند تاست حالا. اولی بعد از اینکه مجاهدین باید خودشان متوجه باشند که در ورطه ی امتحان الهی قرار دارند و مراقب و مواظب باشند صفت اول گفتیم که صدق است. صدق یک محتوای بسیار عظیمی دارد. حضرت امیر در آن کلام ۵۵ از نهج البلاغه توصیف کردند که ما در جهاد چون صدق داشتیم، بر اساس صدق حرکت می کردیم خداوند کمک خود را بر ما نازل کرد و خداوند دشمن را ذلیل و سرکوب کرد. عبارت این است فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا بِأَنْ مَقْدَمَهُ كَه دِيروز به عرض رسید در این کلام هست، فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكِبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ خدَاوند چون دید كه ما با صدق در ورطه ی جهاد شرکت کردیم چون این چنین بود به دشمن ما خداوند خواری و ذلت را فرود آورد و بر ما نصر را خداوند متعال عنایت کرد، ما پیشرفت کردیم. حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ تا اسلام در نتیجه ی این نوع جهادها استقرار پیدا کرد مُلْقِيًا جِرَانَهُ "جران" به گردن شتر می گویند. به آن قسمت از گردن که به سر متصل است و آن آخر گردن است که موقعی که شتر

ص: ۱۲۹۸

می خواهد بخوابد آنجا را روی زمین می گذارد. به آن قسمت از گردن که در موقع خوابیدن شتر، نشستن شتر روی زمین قرار می گیرد به آن می گویند "جران". کنایه است، اسلام استقرار پیدا کرد مانند شتری که رام و آرام می گیرد، در نتیجه ی جهاد ما هم اسلام به همین ترتیب در جای خودش قرار گرفت. حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَ مَبِئَاتًا [مُتَّبِعًا] أَوْطَانَهُ اسلام در وطن خودش نشیمن کرد و قرار گرفت وَ لَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مِمَّا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ اگر ما مانند شما بودیم _ که بعداً می گوئیم که حضرت امیر این خطابه را کجا بیان کردند _ اگر ما مانند شما بودیم نه ستونی برای دین برافراشته می شد و نه شاخه های درخت دین سبز می شد. خطاب به کسانی است که در جهاد کوتاهی داشتند. می گوید ما زمان پیغمبر این چنین بودیم، صدق داشتیم که اسلام پیشرفت کرد و این چنین لَوْ كُنَّا نَأْتِي مِمَّا أَتَيْتُمْ اگر آنچه شما انجام می دهید آن حال و وضعی که شما دارید اگر ما هم مثل شما بودیم مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ نه ستونی برای دین برپا می شد و نه درخت دین سبز و بارور می شد. پس شما بایستی اگر می خواهید که واقعاً نامتان در عنوان مجاهدین قرار بگیرد و نتیجه ای که مجاهدین به دست آوردند به دست بیاورید باید مثل ما باشید و الا با این وضعی که شما دارید اگر اسلام از اول این طور بود مَا قَامَ لِلدِّينِ

ص: ۱۲۹۹

عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عُمُودٌ. وَ إِيْمُ اللّٰهِ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَشِعُنَّهَا نَدْمًا قَسَمَ بِهِ خدَا شَمَا بَا اِیْنِ وَضَعِیْ كَه دَارِیْدُ اَز پَسْتَانِ اِسْلَامِ بَه جَایِ شِیْرِ خُونِ خَوَاهِیْدُ دُوشِیْدُ لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا بَا اِیْنِ وَضَعِیْ كَه شَمَا دَارِیْدُ بَه جَایِ اِیْنِكِه اَز پَسْتَانِ اِسْلَامِ شِیْرِ بَدُوشِیْدُ خُونِ خَوَاهِیْدُ دُوشِیْدُ. لَتَحْتَلِبُنَّهَا دَمًا وَ لَتَشِعُنَّهَا نَدْمًا وَ كَارِ شَمَا بَاعَثَ پَشِیْمَانِیْ بَرَایِ شَمَا خَوَاهِدُ شُد. بِنَابِرَاِیْنِ اِسْتِشْهَادِ دَرِ اِیْنِ كَلَامِ بَه اَنْ كَلِمَه اِسْتِ فَلَکَمَا رَأَى اللّٰهُ صِدْقَنَا اَنْزَلَ بَعْدُ وَا الْکِتَابَ وَ اَنْزَلَ عَلَیْنَا النُّصْرَةَ. بِنَابِرَاِیْنِ بَایْدُ مَجَاهِدُ صَادِقُ بَاشْدُ وَ مَحْوَرِ بَحْثِ اَمْرُوزِ مَا دَرِبَارَه یِ صِدْقِ اِسْتِ. اِحْكَامِ اِسْلَامِ هَمَه دَرِ یَكِ رَتَبَه نِیْسْتَنْد. یَعْنِیْ مَوْضُوعَاتِ اِحْكَامِ وَ عِنَاوِیْنِ بَعْضِیْ اَزِ عِنَاوِیْنِ خِیْلِیْ دَرِ اِسْلَامِ مَهْمِ اِسْتِ. اَزِ جَمْلَه صِدْقِ اِسْتِ. رِوَایَاتِ فِرَاوَانِیْ اِسْتِ كَه خدَا هَرِ پِیْغَمْبِرِیْ فِرَسْتَادِ دَرِ بَرْنَامَه اَنْ پِیْغَمْبِرِ صِدْقِ الْحَدِیْثِ وَ اِدَاءِ الْاِمَانَه وَ جُودِ دَاشْتِ وَ بَرَایِ شِنَاخْتِ اَشْخَاصِ هَمِ بَه نَمَازِشَانِ لَا تَنْظُرُوْا اِلَیْ كَثْرَه صِلَاتِهِمْ وَ صِلَامِهِمْ وَ كَثْرَه الْحِجِّ وَ اِیْنِهَآ اَنْظُرُوْا اِلَیْ صِدْقِ الْحَدِیْثِ وَ اِدَاءِ الْاِمَانَه هَرِ كَسِ دَرِ اِیْنِ دُو تَا هَمِیْشَه مَرَاقِبِ بَاشْدُ وَ عَمَلِ بَكَنْدِ وَ نَمْرَه یِ بَالَا دَاشْتَه بَاشْدِ اِیْنِ اَدَمِ خُوبِیْ اِسْتِ. بَرَایِ شِنَاخْتِ اَشْخَاصِ، پِیْغَمْبِرِ وَ اِئْمَه : یَكِ سِنْكَ مَحْكَیْ نِشَانِ مِیْ دَهَنْد؛ اَنْ سِنْكَ مَحْكَ صِدْقِ الْحَدِیْثِ اِسْتِ وَ اِدَاءِ الْاِمَانَه. رَاسْتِ مِیْ كُوبِیْنْدُ دَرِ هَمَه جَا وَ لُو بَه ضَرَرِشَانِ بَاشْدِ. دَرُوعِ نَمِیْ كُوبِیْنْدُ هِیْچِ جَا وَ لُو بَه مَنْفَعْتِشَانِ بَاشْدِ. حَالَا صِدْقِ اِیْنِ چِنِیْنِ جَایْگَاَه بَلَنْدِیْ دَارْدِ. اَمَا بَاَزِ هَمِ یَكِ رِوَایْتِ دِیْگَرِیْ شَاهِدِ اِیْنِ كُفْتَارِ اِسْتِ اَزِ نَهْجِ الْبَلَاغَه. مَطْلَبِیْ كَه عَرْضِ شُدْ

از کلام ۵۵ نهج البلاغه بود که آدرس شروح را هم دیروز گفتیم. اما در اصول کافی جلد دوم صفحه ۵۰ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ این حدیث تا نصفش به سه سند است. وقتی این سه سند از نصف به بعد پیوند می خورد می شود یکی. یعنی کلینی از سه استاد نقل می کند اول عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ این استادی است مال کلینی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ دوم و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى کلینی از مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى أَبُو جَعْفَرٍ عَطَارُ قُمِي و او از أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى این دو. سوم وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ کلینی از عده ای آن عده هم عده احمد، کلینی استاد زیاد داشت ۳۶ تا استاد داشت. کلینی از سه تا استاد می خواهد که حدیث نقل کند و هر سه استاد هم از یک نفر نقل می کنند عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ یک، مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى دوم، وَ عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ سوم، جمعاً این سه تا نصف سند را پیوند می زند به بعدی. جمعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ آن سه نفر که در آن سه سند بودند هر سه از حسن بن محبوب که از اجلای طبقه ی شش است عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ کوفی ثقہ خلیلی ها توثیقش کردند از طبقه ی پنجم است. در معجم الرجال الحدیث هم در جلد ۲۰ صفحه ۱۵۶ فالرجل من الثقاه خلاصه یعقوب السراج جزء ثقاه است. یعقوب فرزند ضحاک

ص: ۱۳۰۱

است از ثقه است. عَنْ جَابِرٍ دُو تَا جَابِرٍ دَارِيمُ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ انصاری و جابر بن یزید جوفی. جابر بن عبدالله انصاری که اسمش را می دانید و معروف است، خیلی جزء ثقه است. ولی این خبر از جابر بن یزید است جابر بن یزید جوفی این هم خیلی جلیل القدر است. در حال حاضر نزدیک ۷۰ هزار حدیث از حضرت باقر و صادق شنیده بوده. روزی هم می گفت یا بن رسول الله من خیلی از شما حدیث شنیده ام به سینه ام سنگینی می کند ولی کسانی را پیدا نمی کنم که اینها را به آنها بگویم. حضرت فرمودند برو یک جایی چاهی بکن در بیابان و سرت را در آن چاه فرو کن و آن احادیث را بیان کن. بالاخره این چون خیلی جلیل القدر بود و با ائمه: مربوط بود و اینها از این جهت هشام و اینها خواستند که او را بکشند. ساکن کوفه بود آمده بود به مدینه. بعد آنجا حضرت باقر را ملاقات کرد و حرکت کرد یک مقدار از راه را که آمد دید که پشت سر یک قاصدی خیلی تند می آید. رسید و نامه ای داد به جابر، جابر نامه را خواند و نامه هم سر به مهر بود. سابقاً با موم و امثال اینها نامه را مهر می زدند که کسی باز نکند. جابر نامه را و گذاشت روی چشمش و [گفت] به چشم. تا آمد رسید به کوفه. به کوفه که رسید آن شب را ماند و صبح یک چوبی را سوار شد مثل بچه ها که تو کوچه ها بازی می

کنند. سوار چوبی شده بود و چند تا استخوان هم به گردنش آویزان کرده بود و به مردم می گفت که این طرف و آن طرف بروید که اسب من به شما لگد نزند. بازیهای بچه ها را در آورد. بعداً چند نفر که از طرف هشام آمده بودند به کوفه برای دستگیری این با آن امیری که در کوفه بود آمدند نزدیک. وقتی که آن را نگاه کرد گفت الحمدلله راحت شدیم. برای من نامه آمده بود که این شخص را بگیرم و بفرستم برای شام و دستور کشتنش بود. اما الحمدلله دیوانه که شد دیگر با او کاری نداریم. حضرت باقر فرمودند مدتی این نقش را ایفا کرد برای خاطر خلاصی و راحت. این جابر بن یزید جوفی دارای مقام خیلی بلندی است. در معجم الرجال الحدیث هم جلد چهارم صفحه ۲۵ حالاتش را ذکر کرده. جابر بن یزید جوفی عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ بَاقِرٍ قَالَ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْإِيْمَانِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْإِيْمَانَ عَلَى أَرْبَعِ دَعَائِمٍ اِيْمَانِ چَهار پايه دارد "دعائم" جمع "دعامه" به معنی ستون است عَلَى الصَّبْرِ وَ الْيَقِينِ وَ الْعِدْلِ وَ الْجِهَادِ اِيْن چَهار تا پايه ی ايمان هستند. به ادعا درست نمی شود. صبر و استقامت، يقين، عدل در رفتار و جهاد اِلَى أَنْ قَالَ وَ الْجِهَادُ عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ جهاد هم چَهار تا شعبه دارد الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوْطِنِ شاهد ما اينجاست. جهاد چَهارتا پايه دارد يَكِي الصِّدْقِ فِي الْمَوْطِنِ است. "مواطن" جمع "موطن" موطن به آن مشهدي می گویند که در آنجا جهاد صورت می

گیرد. به آن عرصه و جبهه ای که جهاد در آن صورت می گیرد. در آنجا صادق بودن این علامت ایمان است و صادق در اینجا تکیه گاه است وَ الصِّدْقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَ شَتَّانِ الْفَاسِقِينَ شَتَّانِ یعنی بغض و اینها. بنابراین این هم شاهد همان کلامی است از نهج البلاغه که آنجا صادق بود و اینجا هم صادق است. بنابراین یکی از صفات مجاهدین این است که باید صادق باشند. حالا- صادق به چه معناست؟ در کتاب "المحججه البيضاء فی احیاء الاحیاء" مال ملا محسن فیض کاشانی است. کتاب اخلاقی بسیار مهم اخیراً در هشت جلد چاپ شده. المحججه البيضاء فی احیاء الاحیاء. یعنی راه روشن. محججه یعنی راه روشن. چون برای اینکه غزالی در احیاء علوم به قول خودش احیاء علوم نوشته و این احادیثی در اخلاق زیاد دارد از ائمه: نقل نمی کند. خیلی کم. غزالی سنی است. آقای امینی در الغدیر دارد که غزالی بعداً برگشته. کتابی به نام "سر العالمین" نوشته که کلامش را نقل می کند. اما در موقع نوشتن احیاء العلوم این شخص سنی بسیار متعصبی بوده. حتی می گوید که لعنت بر یزید جایز نیست. لعنت بر قاتلین امام حسین جایز نیست. شاید توبه کرده باشد. احوط این است اگر کسی لعن کرد بگوید ان لم یتب. این جور بگوید لعن الله یزید ان لم یتب، لعن الله شمر ان لم یتب. از این قبیل حرفها زیاد در احیاء العلوم وجود دارد. کتابی است به نام "تلویث ابلیس" این لغزشهای غزالی را نوشته که چقدر غزالی در کتاب احیاء العلوم لغزشهای فراوان داشته. این کتاب، کتاب

اخلاقی شناخته می شد. ملا محسن فیض کاشانی واقعاً توفیقی دارد در تألیف. کمتر کسی است مانند ملا محسن فیض کاشانی تألیف زیاد داشته باشد آن هم در رشته های مختلف. تفسیر صافی، تفسیر اصفاء، وافی کتابهای زیاد دارد ایشان معلوم می شود این مرد، ملا محسن فیض کاشانی بسیار بسیار خوش استعداد بوده. خیلی منظم هم درس خوانده منظم هم نوشته تا توانسته این همه آثار از خودش بگذارد. داماد ملاصدرا است. این لقب را _ملا_ محسن فیض_ همان ملاصدرا داده. دو تا شاگرد مبرز داشته. یکی فیاض و یکی فیض. فیاض صاحب گوهر مراد است. اهل لاهیجان است. فیاض لاهیجی، شرح تجرید هم دارد. آن یک داماد ملاصدرا است. یک داماد هم همین ملا_ محسن فیض کاشانی است. داماد بزرگش ملا_ محسن فیض است و کوچکتر فیاض است. گله کرد دختر ملاصدرا که چرا به آن فیاض دادی صیغه ی مبالغه ولی به شوهر من فیض لقب دادی. ملاصدرا جواب داد که این مبالغه که بیشتر از آن است که این فیض است. آن بالا_خره ذاتٌ له الفیض ولی این جرثومه ی فیض است. بنابراین شما گله نکنید. خلاصه ملا محسن فیض کاشانی در تألیفات بسیار بسیار موفق بوده و کتابهای فراوان دارد. یکی از کتابهای ایشان المحجّه البیضاء در ۸ جلد چاپ شده و در پاورق احادیث ما همه آدرسش هست و سعی کرده که آثار اهل بیت : را هم در علم اخلاق بیاورد. در جلد هشتم که آخرین جلدش است درباره ی صدق است. ایشان می گوید که صدق شش چیز است. دقت کنید. اگر این شش تا باشد انسان

ص: ۱۳۰۵

می شود صادق، نباشد انسان صادق نیست. اول صدق در مقام خبر. یعنی مطابقه القول مع الخارج. می گوید زید آمد. اگر زید آمده باشد راست است و الا- دروغ است. پس اولین مرتبه ی صدق مطابقه القول با واقع و با خارج است ان کان مطابق صادق و الا- کذب، دوم از مرتبه ی صدق آن است که صدق با عقیده مطابق باشد، با عقیده ی شخص. مثلاً در سوره ی منافقون سوره ی ۶۳ قرآن إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ معنایش چیست؟ یعنی منافق چیزی را که می گوید با عقیده اش مطابق نیست. پس دومین معنای صدق مطابقه القول مع اعتقاد گوینده. سوم مطابقتش با اراده و عزم شخص است. شما می گویند من فردا فلان کار را خواهم کرد. اگر اراده نداشته باشید یعنی دروغ است. مثل یک دروغ است که آن حرفی که انسان از طرف خودش می گوید که من فلان کار را خواهم کرد در لحظه ی گفتن اراده اش هم همین باشد. اگر اراده دارد به آنچه که می گوید که من فلان کار را می کنم صادق است. اگر اراده ندارد دروغ می گوید. می گوید فلان کار را می کنم ولی فردا فلان کار را نخواهد کرد. از اول هم اراده ندارد که بکند بیخودی دارد می گوید. بنابراین سومی مطابقه قول با عزم و اراده ی شخص آنجا که اخبار است و از طرف خودش است. چهارم این است که شخصی یک حرفی می زند و وعده ای می دهد

ولی به آن وعده اش بعداً وفا نکند. ممکن است موقع گفتن هم اراده داشته باشد ولی بعداً عمل نکند، به وعده ی خود وفا نکند. این هم قسم چهارم از صدق است. اگر عمل کرد به آنچه که می گوید صادق است اگر نه می شود کاذب. وعده هایی بدهد و عمل نکند. رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ قَرَأَنَ مِی گوید که اینها عهد بسته بودند در راه خدا کشته شوند. حضرت امیرالمؤمنین بود و جعفر بود و حمزه بود و صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ. پنجم راجع به عمل شخص است. عملها همیشه یک لوازمی دارند، حاکی از مطالبی هستند. اگر آن حکایت و آن عمل که حاکی از آن است درست باشد صادق است و الا صادق نیست. مثل کسی که نماز می خواند اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ولی حواسش پیش بازار و کوچه و خیابان و رفت و آمد است. دروغی دارد نماز می خواند. چون ظاهر این عمل، قالب این عمل حاکی از یک محتوای خاصی است، شما باید وقتی که این عمل را انجام می دهید آن محتوا را در نظر بگیرید. محتوا را در نظر بگیرید می گوید که این نماز دروغی می خواند. این است که آن ظاهر با آنچه که مرتب بر آن است از لوازم آن است با آن توأم شد، نماز راستی دارد می خواند و الا... همان دعا را هم همین طور می گوید اِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ این را می گوید یعنی زبانش این طور می گوید ولی قلبش یک جای دیگه است. خلاصه این

است که اگر آن عمل هماهنگ است با آن اثری که مترقب بر آن عمل است، متوقع از آن عمل است، صادق و الا- کاذب است. ششم این است که هر کس در یک دینی است مثلاً در دین اسلام دین، یک علائم و آثاری دارد. اگر آن علائم و آثار مثلاً کسی که دین دارد باید خوف خدا داشته باشد محبت خدا، توکل بر خدا، رجاء و از این قبیل چیزها. اگر کسی بگوید دین دارم و این چیزها را نداشته باشد می گویند دروغ می گوید که من مسلمانم و حال اینکه اینها را ندارد. این شش تا که عرض کردم هم در جامع السعادات است مال حاج ملا- مهدی نراقی. البته می توان گفت که جامع السعادات از همان ملا محسن گرفته. برای اینکه ملا محسن در سال ۱۰۹۴ آن وقتها وفات کرده. در اواخر قرن یازدهم. ولی حاج ملا مهدی نراقی در سال ۱۲۱۲ وفات کرده. این از علمای قرن سیزدهم است اواخر قرن دوازده، اوایل قرن سیزده. تقریباً ۲۰۰ سال ملا مهدی نراقی از ملا محسن فیض کاشانی متأخر است. حاج ملا مهدی نراقی جامع السعادات را نوشته. آنجا همین شش قسم صدق هست. ولی خوب متقدم بر آن ملا محسن فیض کاشانی است. بعد پسر حاج ملا مهدی نراقی، حاج ملا احمد آمده و معراج السعاده را نوشته. معراج السعاده تقریباً فارسی همان جامع السعادات است. یک مقدار هم که خودش ادیب بوده یک قدری اشعار هم اضافه کرده. خلاصه این شش مرتبه برای صدق بود. منظور بنده این بود که صدق خیلی مقام است. این شش تا اگر

باشد شخص صادق است و کسی هم که صادق باشد در جهاد خداوند به او کمک می کند. فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكُتِبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصِيرَ. کلام حضرت امیر که این کلام از او بود فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكُتِبَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصِيرَ این کلام را حضرت امیر کجا گفته؟ این کلام حضرت امیرالمؤمنین کلام ۵۵ نهج البلاغه بعد از مقتل محمد بن ابی بکر، حضرت امیرالمؤمنین محمد بن ابی بکر را فرستادند به مصر ه برود و مصر را اداره کند. مصر خیلی مهم بود. در زمان عمر مصر فتح شد و در قلمرو کشور اسلامی واقع شد. ولی بعداً حضرت امیر که کسی را فرستاد معاویه هم می خواست که آن را تصرف کند. حضرت امیرالمؤمنین محمد پسر ابوبکر را فرستادند آنجا. محمد پسر ابوبکر در آغوش امیرالمؤمنین بزرگ شد. چون برای اینکه بعد از مردن ابوبکر حضرت امیرالمؤمنین زوجه ی او را که اسمش اسما بود به ازدواج خود در آورد. این محمد بچه بود آمد خانه ی امیرالمؤمنین و در خانه ی امیرالمؤمنین بزرگ شد و به طوری هم این شخص حق شناس شد که از شیعیان خاص امیرالمؤمنین شد. در سن ۲۸ سالگی حضرت امیرالمؤمنین این را می فرستد برای مصر که برود و کشور مصر را اداره کند. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه نامه ی حضرت امیر است به این شخص که برود و مصر را اداره کند. اولش هم این است فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ تَوْصِيَهُ مِي كُنْد كِه چطور رفتار کن در مصر. نامه ی ۲۷ نهج البلاغه است.

محمد حرکت می کند برای اداره ی کشور مصر و می رود آنجا. معاویه از آن طرف عمروعاص را می فرستد با یک نفر دیگر به نام معاویه بن خدیج بروند مصر و نگذارند که محمد بن ابی بکر آنجا کارش پیشرفت کند. بلکه محمد بن ابی بکر را بکشند و مصر را از تصرف امیرالمؤمنین در بیاورند و وسیله ی مهم هم پیراهن عثمان است. که اینها می گویند که عثمان مظلوم کشته شد، علی هم قاتل عثمان است، محمد هم جزء همانهاست که در کشتن عثمان دخالت داشته. محمد هم حرکت کرد و در آنجا به شهادت رسید. محمد بن ابی بکر یک شعری کنار قبر پدر خود خوانده یا ابانا قد وجدنا ما صلح / خاب من انت ابوه وافتضح / انما اخرجنی منك الذی / اخرج الدر من الماء الملح / یا بنی الزهراء انتم عدتی / وبکم فی الحشر میزانی رجح / وإذا صح ولائی فیکم / لا ابالی ای کلب قد نبیح خطاب به پدرش است یا ابانا قد وجدنا ما صلح ما کسی که صلاحیت ولایت و خلافت داشته باشد پیدا کردیم آن هم امیرالمؤمنین است خاب من انت ابوه وافتضح کسی که تو پدرش باشی این خائب است و دچار خسران است و دچار افتضاح و رسوایی انما اخرجنی منك الذی / اخرج الدر من الماء الملح آن خداوندی که از دریای شور درّ پدید می آورد، از صلب تو هم مرا که حق شناس هستم و ولایتمدارم به وجود آورده یا بنی الزهراء انتم عدتی ای فرزندان زهرا شما پناهگاه ما هستید وبکم فی الحشر میزانی رجح در روز قیامت میزان من بواسطه محبت

شما سنگین می شود و رجحان پیدا می کند و إذا صح ولائی فیکم وقتی ولای من در باره ی تو صحیح باشد لا ابالی ای کلب قد نیح دیگر نمی ترسم که هر کلبی هر صدا می کند، بکند. خلاصه محمد بن ابی بکر هم در مصر مشغول کار خودش است ولی عمروعاص و آنها آمدند با لشکرش و بالاخره درگیری به وقوع پیوست. در این درگیری محمد بن ابی بکر به شهادت رسید در سن ۲۸ سالگی. در این شرح نهج البلاغه فی ظلال و اینها که بعداً می گویم که آدرس دارد این مطلب، محمد بن ابی بکر را بعد از کشتن گذاشتند در جثه ی الاغ و سوزاندنش ولی ایشان می گوید که زنده سوزاندند. محمد بن ابی بکر کشتنش به این ترتیب بود. لشکریان معاویه محمد بن ابی بکر را در جنگ بعد از اینکه غالب شدند گرفتند و گذاشتند تو جثه ی الاغ و بدنش را سوزاندند. این خیر بسیار بسیار غم انگیز به حضرت امیر رسید. حضرت امیر این نامه را دارد نامه ی ۳۵ نهج البلاغه است و من کتاب له ع إلی عبد الله بن العباس بعد مقتل محمد بن أبی بکر بعد از اینکه محمد در مصر کشته شد حضرت امیر به عبدالله بن عباس که در بصره بوده این نامه را نوشته. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدْ افْتُتِحَتْ مِصْرَ از دست ما گرفته شد و مفتوح شد از طرف دشمنان ما وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتَشْهِدَ وَ مُحَمَّدٌ هُمْ بِه شَهَادَتِ رَسِيدٍ فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَ لَدَا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ

سَيْفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا مِنْ بَعْدِ حَسَابِ خُدَايَا مِي گِذَارَم بَرَاي مَن فَرزَنَدِي بُوَد خَيْرِ خَوَاه، عَامَلِي بُوَد بَسِيَار فَعَال، شَمَشِيرِي بُوَد بَرَنَدَه، رَكْنِي بُوَد مَدَافِع. اَيْن كَلِمَات حَضْرَت امير در نامه ای که برای عبدالله بن عباس نوشتند. عبدالله بن عباس هم چون خیلی علاقه داشت ديگر، از بصره آمد خدمت امير المؤمنين. ديد که حضرت امير المؤمنين خیلی منقلب است و گريه می کند و تسلي داد. بعد حضرت امير المؤمنين اين طور فرمودند فَوَاللّٰهِ لَوْ لَمَّا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَمْدُوِي فِي الشَّهَادَةِ وَ تَوَطُّيْنِي نَفْسِي عَلَي الْمَيِّتِ لِأَحَبِّتُ أَلَّا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا خُدَايَا مِي دَانَد که اِگَر مَن طَمَعَم وَ آرزویم در موقع برخورد با دشمن در شهادت نبود و خودم را آماده نکرده بودم بر مرگ، دوست نداشتم که یک روز ديگر زنده بمانم. ديروز یکی از علما که اینجا بود _حالا نمی دانم امروز هستند_ گفتند که فقهای ما در استدلالهای فقهی خودشان به نهج البلاغه توجه نمی کنند. همین طور است ولی ما با همان مشی که داریم استفاده می کنیم که در موضوع جهاد چطور باید رفتار شود، آمادگی برای شهادت. این کلام امير المؤمنين در نامه ای که نوشته به عبدالله بن عباس و خبر از شهادت محمد می دهد این را مطالعه کنید مطالب فراوان دارد.

اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع : اوصاف مجاهدین عرض کردیم که اوصافی از نظر اسلام در مجاهدین معتبر است که با توجه به این شرایط و اوصاف جهاد، جهاد اسلامی می شود. یکی از آنها که مورد بحث ما بود صدق بود. صدق و راستی کلمه ی بسیار پر محتوایی

ص: ۱۳۱۲

است و یکی از معیارهای بسیار مهم شناخت هر انسان. الانسان اما صادق او ساقط انسان یا صادق است یا ساقط. یعنی کسی که صادق نیست ساقط است. از مقام و موقعیت انسانیت ساقط است. ما شش تا مرحله بر اساس کتب اخلاق برای صدق عرض کردیم. کسی که در این شش مرحله ممتاز باشد، واجد این شش مرحله از مراحل صدق باشد، این صادق است. از کتاب جامع السعادات نراقی و از محجّه البیضاء حاج ملا محسن کاشانی. در آیات قرآن هم خداوند متعال صادق را معرفی کرده. یکی از آیات آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره است سوره ی دوم قرآن کریم لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّنَ وَ آتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْأَيْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ملا-حظه می کنید این آیه یک آیه ی بسیار جامعی است از معرفی صادقین و متقین. آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره سوره ی دوم قرآن کریم. کل احکام اسلام خلاصه اش در این آیه مذکور است. برای اینکه احکام اسلام به طور خلاصه به سه فصل بر می گردد. فصل اول فصل اعتقاد است. معارف اعتقادی اسلام. فصل دوم فصل اخلاق است. معارفی که به روحيات و ملکات انسانها مربوط می شود. فصل سوم فصل عمل، واجبات و

ص: ۱۳۱۳

محرمات و اینها. در این آیه هر سه ذکر شده اول آیه که لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ در این معنا است بعد از اینکه قبله تحول پیدا کرد، پیغمبر تا هنگامی که در مکه بود سیزده سال بعد از بعثت نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد، نه به طرف کعبه، بعد هم که آمدند مدینه تا هفده ماه تقریباً نماز به طرف بیت المقدس خوانده می شد. ولی یک روزی در نماز ظهر پیغمبر به طرف بیت المقدس مشغول نماز بود، جبرئیل نازل شد و دو رکعت که به طرف بیت المقدس خوانده بود پیغمبر را برگرداند به طرف کعبه. یک مسجد ذی القبلتین در مدینه بود، چون خیلی از آثار را در مدینه عربستان سعودی از بین برده در مدینه و مکه. اصلاً به طور کلی هر آثاری که ارتباط با اهل بیت دارد، یکی از جنایتهای عربستان سعودی از بین بردن این قبیل آثار است. خیلی از آثار بنده خودم سال ۴۴ اولین دفعه که رفتم مکه خیلی از آثار بود، حالا که می روی همه از بین رفته. بیت الاحزان آن موقع بوده حالا دیگر نیست. قبر پدر پیغمبر در مدینه بود حالا دیگر نیست. همه ی آنها را محو کردند، آثاری که با اهل بیت ارتباط دارد، هر آثاری که ایرانیها و شیعه ها به آن توجه دارند آن آثار را به تدریج عربستان سعودی و وهابیت از بین برده. خلاصه آن مسجد مسجد ذی القبلتین است که نصف نماز به طرف بیت المقدس و نصف دیگر به طرف خانه ی کعبه اقامه شد.

ص: ۱۳۱۴

باز یک بحث مهمی است در اینکه این تحویل قبله که صورت گرفت بحثی به وجود آمده بود قرن‌ها در اینکه بعضی از مساجد مدینه انحراف از کعبه دارند. یک مقداری انحراف دارند. ناچار بودند توجیه کنند که اینها معلوم می‌شود که وسعتی در امر قبله هست. که انحراف ده درجه و پانزده درجه مثلاً مؤثر نیست. بالا-خره تا اینکه این بحث در بحث قبله‌ی المیزان تا حدی وجود دارد. کتابی است به نام "تحفه الاجله" مال "سردار کابلی" در علم هیأت خیلی وارد بوده، طول و عرض بلاد و انحراف قبله‌ها، که در بحث قبله ما بحث کردیم با توفیق پروردگار، متعرض شدیم. خلاصه آن سردار کابلی که یک نفر بوده که در علم هیأت خیلی وارد بوده و کتاب تحفه الاجله کتاب بسیار خوبی است که مال ایشان است، آیت الله طباطبایی هم در المیزان از ایشان نام برده، ایشان بالا-خره با آن آلات و ابزار رصدی که تمام فاصله‌ها را، درجات طول و عرض جغرافیا را، همه را حساب می‌کند، با آن آلات ابزار سردار کابلی وسط آن محرابی که پیغمبر خدا در وسط نماز برگشت به طرف خانه‌ی کعبه، می‌گوید وسط آن محراب به وسط ناودان خانه‌ی کعبه می‌خورد، این قدر دقیق است. این را هم یکی از معجزات پیامبر خدا حساب کرده که در وسط نماز طوری برگردی از بیت المقدس به طرف قبله طوری دقیق باشد که وسط آن محرابی که ساخته شد به عنوان این نماز به وسط ناودان خانه‌ی کعبه می‌خورد. بعد از اینکه تحول قبله

ص: ۱۳۱۵

به وجود آمد به این ترتیب خیلی بحثها به وجود آمد. القاء بحث هم بیشتر از یهودیها بود. چون آنها عنایت به بیت المقدس داشته و دارند. القاء بحث این بود که اگر این نمازها که واقعا تا الآن خوانده شد به طرف بیت المقدس صحیح بود چرا برگردیم به طرف کعبه؟ اگر اینها باطل بود چرا از اول پیغمبر و اصحاب به طرف بیت المقدس نماز می خواندند؟ از این قبیل شبهه ها میان مردم مطرح می کردند. معلوم است که اسلام، اسلامی است که لازم نیست که یک موضوع از موضوعات همیشه بر یک حال باشد. بواسطه طرو عوارض و مصالح و مفاسد تغییراتی به وجود می آید. تا آن موقع آن مصلحت بود این موقع این مصلحت است. ولی بالاخره دنبال این را گرفته بودند و مجادله هایی، گفتگوهایی صورت می گرفت. این آیه نظر به آن هم دارد لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ "بِرّ" یعنی کار خوب ولی کار خوب با وسعت را می گویند. چون برّ از برّ است و برّ مقابل بحر است برّ یعنی صحرا، بحر یعنی دریا به آن صحرای وسیع می گویند برّ. خیر وسیع در این نیست که شما چهره ی خود را به طرف مشرق و مغرب برگردانید، بیت المقدس یا کعبه، این نیست. بلکه برّ این است و لَكِنَّ الْبِرَّ در سه چیز است اول ایمان مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ ایمان به ملائکه از معارف اعتقادی مهم اسلام است. قرآن کریم از ملائکه به عنوان فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا به عنوان تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ

رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ كُفْلِ أَمْرٍ مِنْ قِبَلِ آيَاتِ قرآن دلالت دارد به اینکه خداوند متعال ملائکه را عهده دار آوردن وحی و اداره ی بسیاری از امور به عنوان تسبیب اسباب خدا قرار داده. به اینها باید ما ایمان داشته باشیم. ایمان به خدا و روز آخر و ملائکه و الْكِتَابِ کتابهای آسمانی وَ النَّبِيِّينَ اینها معارف اعتقادی است. بعد وَ آتَى الْمَالَ که از معارف عملی است عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ اینها اعطای مال است و امر امر عملی. وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ امر عملی وَ آتَى الزَّكَاةَ اینها معارف عملی اسلام هستند. بعد اخلاقی، وَ الْمُؤْمِنُونَ بَعَثَهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَفَى بِهِ عَهْدَهُ، این از معارف اخلاقی اسلام است. وَ الصَّابِرِينَ همین طور اخلاقی است فِي الْبُؤْسَاءِ بِأَسْ یعنی فقر و نداشتن اموال فِي الْبُؤْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ ضَرَّاءٌ یعنی چیزی که موجب ضرر به انسان می شود. زخمی وارد شود کسی مثلاً مالی را طوفان و سیل ببرد و امثال اینها وَ حِينَ الْبُؤْسِ آن جهاد است. بِأَسْ یعنی جهاد. أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ قرآن در اینجا صادقین را معرفی کرده آیه ی ۱۷۷ از سوره ی بقره. باز یک جای دیگر هم قرآن دارد در سوره ی حجرات است سوره ۴۹ قرآن کریم. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَزِدُوا وَ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ این آیه ی ۱۵ از سوره ی حجرات سوره ی ۴۹ قرآن کریم است. در هر دو این آیات جهاد هم ذکر است. اینجا جهاد

بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ بَدَأُوا حِينَ الْبَأْسِ كَمَا جَاءَ فِي الْقُرْآنِ كَرِيمِ بِهَذَا التَّرْتِيبِ كَمَا مَلَّحْظُهُ مِمَّا يُرِيدُ
خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ صَادِقِينَ رَا الَّذِيْنَ صَدَّقُوا رَا مَعْرِفِي كَرْدَه. بَاَزِ دَرِ قُرْآنِ كَرِيمِ آيَهْ اِي هَسْتِ كِهْ شَأْنِ صِدَاقَتِ رَا بَسِيَارِ بَالَا يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ آيَهْ يِ ۱۱۹ اَزِ سُوْرَهْ يِ تُوْبَهْ اَسْتِ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ دَرِ تَفْسِيْرِ بَرَهَانَ ۱۴ خَبَرِ ذِكْرِ
كَرْدَه كِهْ صَادِقِينَ مَرَادِ ائِمَّه: اَسْتِ. يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ تَفْسِيْرِ بَرَهَانَ جِلْدِ سُوْمِ صَفْحَهْ ۵۱۵ تَا ۵۱۷
نَقْلِ ۱۴ خَبَرِ دَرِ تَفْسِيْرِ آيَهْ. آيَهْ هَمْ آيَهْ يِ ۱۱۹ اَزِ سُوْرَهْ يِ تُوْبَهْ بُوْدِ كِهْ عَرْضِ شُدِ. اَزِ پِيْغَمْبَرِ وَ حَضْرَتِ بَاقِرِ وَ حَضْرَتِ صَادِقِ وَ
حَضْرَتِ اَمِيْرِ وَ اَزِ اِيْنِهَا كِهْ مَرَادِ اَزِ صَادِقِينَ دَرِ اِيْنِ آيَهْ پِيْغَمْبَرِ وَ ائِمَّه: اَسْتِ. مَعَ الصَّادِقِينَ. بِالْاٰخِرِهْ بَحْثِ مَا دَرِ اِيْنِ اَسْتِ كِهْ يَكِي
اَزِ صِفَاتِ بَسِيَارِ مِمْتَازِي كِهْ دَرِ مَجَاهِدَانَ مَعْتَبَرِ اَسْتِ صِدْقِ بَهْ اَنْ مَعْنَا اَسْتِ. كِهْ حَضْرَتِ اَمِيْرِ فَرْمُوْدَنَدِ فَلَمَّا رَأَى اللّٰهُ صِدْقَنَا اَنْزَلَ
بِعَدُوِّنَا الْكِبْتَ وَ اَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ مَا دَرِ جَنَگْهَا اِيْنِ چِنِيْنِ وَ اَنْ چِنَانِ بُوْدِيْمِ. كَلَامِ ۵۵ نَهْجِ الْبَلَاغَهْ بُوْدِ. نَمُوْنَهْ هَايِي ذِكْرِ كَرْدَنَدِ اَزِ
اِيْنِكِهْ دَرِ جَنَگْهَا چَقْدَرِ بَا اِرَادَهْ وَ اِيْمَانَ وَ عَزْمِ قَاطِعِ شَرِكْتِ مِي كَرْدَنَدِ وَ چَقْدَرِ اَزِ مَرْگِ وَ شَهَادَتِ اَسْتِقْبَالِ مِي كَرْدَنَدِ، ذِكْرِ
كَرْدَنَدِ. بَعْدِ كَفْتَنَدِ وَ قَتِي خَدَاوَنَدِ مَتَعَالِ مَلَّحْظَهْ كَرْدِ كِهْ مَا تَا اِيْنِ حُدُودِ صِدْقِ دَارِيْمِ بِعَدُوِّنَا الْكِبْتَ وَ اَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ خَدَاوَنَدِ
نَصْرَتِ خُوْدِ رَا بَرِ مَا نَاَزَلَ كَرْدِ وَ

برای دشمنان ما هم ذلت و خواری فراهم آورد. لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَ لَا اخْضَرَ لِلإِيمَانِ عُودٌ اگر ما مثل شما بودیم ستونی برای دین راست نمی شد و هیچ درختی از درختهای دین شکوفه نمی کرد و سبز نمی شد. این کلام حضرت امیرالمؤمنین است. بافت این بحثها همین است، بحث جهاد. بنده روز قبل از این چند روز تعطیلی که مطلب صدق را بحث می کردیم یکی از رفقا که اینجا نیست، دأب بعضیها است که بعضی از روزها می آیند و بعضی از روزها نمی آیند و این طور هیچ وقت کس پیشرفت نمی کند. یوم و یوم لا شرکت کند، پیشرفت حاصل نمی شود. در حالات علما داریم که یک روز از بحثی که می رفتند تعطیل نمی کردند. مثلاً نوشته که میرزا حبیب الله رشتی ۲۰ سال در درس شیخ انصاری شرکت کرد، یک روز تعطیل نکرد. این خیلی مهم است هر درسی که انسان انتخاب کند انتخابش اختیاری است ولی باید به آن بحث خیلی اهمیت بدهد، بنویسد، مطالعه کند، پیش مطالعه کند، شرکت کند. خلاصه در عین حال که نیستند چون بحث مربوط به جهاد بود ما جوابش را عرض می کنیم. سوال کردند به اینکه شما می گوید که فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصِيرَ سوال این بود که اگر سید الشهداء و یارانش در جریان کربلا با صدق گام بر نمی داشتند؟! چرا آنها شکست خوردند و دشمن غالب شد؟! ما ناچاریم بر اساس فرهنگ اسلام فصلی را اینجا مطرح کنیم و آن خیلی مهم است.

آیا نصر را، فتح، در فرهنگ اسلام به چه معناست؟ دوم آیا غلبه و غالبیت و مغلوبیت به چه معنا هست؟ چون در فرهنگ اسلام این کلمات یک محتوای دیگر دارد، غیر از آنچه که مردم فکر می کنند. مردم فکر می کنند که در برخوردها هر کس کشت و تخریب کرد و خلاصه غالب شد، آن کسی که کشته شد مغلوب شد. این اولی فاتح شد، پیروز شد ولی آن دومی فاتح نشد. این یک حساب این جوری دارند. پس ما در باره این دو کلمه به مناسبت بحث جهاد که خیلی مناسب است و می خواستیم در نتیجه بگوییم حالا- متعرض این دو موضوع می شویم. یکی مسئله ی فتح و نصر است و دیگر مسئله ی غلبه است. غالب و مغلوب کی است؟ اما مسئله ی اول که مسئله ی نصر و فتح و پیروزی و اینها که رابطه دارد با سعادت و اینها. بینیم که فاتح و پیروز در برخوردها چیست؟ آن چه عامه ی مردم قضاوت کنند با صرف نظر از عناوین و عبارات اسلامی شاید همین طور فکر می کنند. هر کس مثل هلاکو و تیمور فاتح شدند مثلا، فرض کنید آمریکا وارد شد به عراق فاتح شد. در افغانستان هم فاتح شد. فتح و پیروزی در کشتن و تخریب و کنار زدن رقیب را فتح و پیروزی می دانند. اما اسلام این جور نمی گوید. اسلام آن هدف را حساب می کند. تا هدف چه باشد. بر اساس هدف چند جور جنگ داریم. جنگ نظامی یک جنگ است، جنگ اقتصادی یک جنگ است، جنگ سیاسی یک جنگ است،

جنگ اعتقادی و فکری و فرهنگی هم یک جنگ دیگری است. بله اگر جنگ، جنگ نظامی است فقط هدف، هدف نظامی گری و کشورگشایی و توسعه دادن قلمرو سلطه و اینها باشد مثل جنگ روم و ایران با هم می جنگیدند الم غَلَبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ مقصود چی بوده؟! مقصود این بوده که روم می خواسته قلمرو سلطه ی خود را کشورگشایی خود را توسعه بدهد. ایران هم در مقابل می خواسته این کار را بکند. در این جنگ که هدف، هدف نظامی و توسعه ی قلمرو قدرت و سلطه است همین است. هر کس کشت و تخریب کرد و دشمن را کنار زد او غالب است. آن یکی که کشته شد مغلوب است. حالا غلبه را بگذاریم کنار. آن فاتح است و این هم شکست خورده است. اما در جنگهای اقتصادی این نیست. مثلا در جنگهای اقتصادی هدف اقتصاد را قبضه کردن موازین اقتصادی و مجاری اقتصادی است. جنگ انگلستان با هندوستان. این وارد شده نمی خواهد که هندوستان جزء قلمرو انگلستان باشد. مقصود این است که در اینجا بخواهد کالاهای تولید شده ی خودش را صادر کند، اینجا بازار مصرف باشد برای انگلستان. منابع ثروت این را، ذخایر اقتصادی این را، قبضه کند و ببرد مثل جنگ نفت و امثال اینها. اینجا جنگ، جنگ اقتصادی است. هر کسی که توانست اقتصاد طرف را قبضه کند زیر قلمرو قدرت خودش در بیاورد آن البته اینجا پیروز است، فاتح است. هر کسی که جریان اقتصادی خود را از دست داد این معلوم است که این شکست خورده است.

ص: ۱۳۲۱

در جنگ اقتصادی این طور است. در این جنگها هدف، هدف اقتصاد است، هدف مال و ثروت است، هدف منابع ثروت است. سوم اینکه هدف سیاست است. یعنی یک دولتی می خواهد که سیاست و مدیریت امور یک کشور را قبضه بکند. دولت با هم رقیب هستند، با هم برخورد دارند، هدف سیاست است. اینجا هر کدامش آن یکی را کنار زد با تشکیل فراماسونهایی با قدرت استکباری خودش آن را زیر سلطه ی خودش درآورد، وزرای شما و کلای شما تمام پستهای کلیدی شما را ما معین می کنیم. اینجا آن کسی که به این هدف رسید معلوم است که این فاتح است. آن کسی که در این هدف تحت تأثیر قرار گرفت و شکست خورد آن پیروز نیست. اما یک جنگ دیگر هم اسلام دارد. اسلام عنایت به این دارد. هدف، هدف فکر و فرهنگ است، اعتقادی است. یزید با امام حسین برخورد دارند. اما یزید می خواهد اصلاً این فکر اسلامی را، فرهنگ اسلامی را، فرهنگ اهل بیت : را نابود کند. هدف آن است. امام حسین هم می خواهد که هدف اهل بیت : را، اسلام ناب را می خواهد که زنده کند. فاتح کیست؟! فاتح امام حسین است مسلم. چون این با ترتیب عاشورا و کربلا یک مکتبی را به وجود آورده که این فرهنگ روز به روز تاملو بیشتر دارد. در دنیای کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا این فرهنگ، یک فرهنگ غالبی است، روز به روز هم موج بیشتری ایجاد می کند. غالب امام حسین است و مغلوب و منکوب هم یزید است. بنابراین ما نبایستی همین

طور فکر کنیم که هر کس کشت، غالب شد، فاتح شد و هر کس هم که کشته شد این شکست خورد. شکست خوردن و شکست دادن و فاتح شدن و فاتح نشدن روی این باید حساب کنیم. حالا شواهدی از این فراوان است. بعضی از نمونه اش مثلاً در قرآن کریم در سوره ی یس در آنجا که إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ اینها در سوره ی یس ذکر می کنیم بعد می گوید وَ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى یک شخصی آمد اسمش "حیب نجار" است او از پیغمبرها و از فرستادگان پیغمبرها پشتیبانی کرد و چه کرد و محاجه کرد و ولی کشته شد قیل اَدْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ در اینجا ملاحظه می کنید که این شخص کشته شد و لیکن جزء مکرمین قرار گرفت قیل اَدْخُلِ الْجَنَّةَ از طرف خداوند متعال به این گفته می شود که داخل شو به بهشت و خودش هم می گوید یا لیت قومی يعلمون بما غفر لی ربی وَ جَعَلَنی مِنَ الْمُکْرَمِینَ آیه ی ۲۶ تا ۲۷ سوره ی یس این حیب نجار است. حیب نجار یکی از کسانی است که لَمْ یُکْفُرْ بِاللَّهِ طَرَفَهُ عَیْنٍ. این شخص است که اینجا کشته شد و قرآن با این لحن می گوید. در سوره غافر هم جریان مؤمن آل فرعون که اصلاً این سوره ی چهلم قرآن یک اسمش هم سوره ی مؤمن است. اسم دیگرش سوره ی غافر است. آن مؤمن آل فرعون هم در برابر فرعون قیام کرد و کشته شد بلکه

فَقَتَلُوهُ فَقَطَعُوهُ إِزْبًا إِزْبًا قَرَأَنَ مِي گويد فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا خداوند او را از سيئات مكرها حفظش كرد، از شهداء از كشته شده ها و يك هدف بسيار بزرگ ديني، قرآن كريم اين طور تمجيد مي كند. بنا بر اين ما نبايد فكر كنيم كه هر كس كشته شد اين شكست خورده است و هر كس كه قاتل شد اين شكست داده است و فاتح است و پيروز. نمونه هاي فراواني ما براي اين موضوع داريم. حالا- بنده دو موضوع عرض كردم اول از سوره ي مؤمن سوره ي چهلم قرآن آيه ي ۴۵ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوا وَ حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ روايات ما زياد داريم. عن الصادق لقد سطوا عليه و قتلوه قَطَعُوهُ إِزْبًا إِزْبًا وَ لَكِنَّ وَقَاهُ اللَّهُ أَنْ يَفْتِنُوهُ فِي دِينِهِ اين مؤمن آل فرعون است كه خيلي مقام عالي دارد، در مبارزه ي با فرعون عيون اخبار الرضا مي گويد كان ابن خاله پسر خاله ي فرعون بود و في خَيْرٍ آخِرَ كَانِ ابْنِ عَمِّهِ. قال النبي الصِّدِّيقُونَ ثَلَاثَةٌ صَدِيقُونَ كه با بحث ما مربوط است سه نفرند حَزَقِيلُ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ كه در اين سوره ذكر شده حَبِيبُ النَّجَّارِ همان كه در سوره ي ياسين ذكر شد و يكي هم عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ كه بالا-تر از اينهاست. نمونه هاي فراوان داريم. خواستم بنده فقط راهي را عرض کرده باشم كه شما بتوانيد مطالعه كنيد. نمونه هايي آنچه كه حالا به نظر بنده آمد. در بحار جلد ۴۵ صفحه ۸۷. بحار جلد ۴۵ طبع جديد در رابطه با سيد الشهداء است عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَتَبَ

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ بِه شام آمدند وَ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بَنُ عَلِيٍّ ص لَمَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بَنُ طَلْحَةَ بَنُ عُبَيْدِ اللَّهِ امام سجاد را وَ قَالَ يَا عَلِيُّ بَنُ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ چه کسی در قیام سید الشهداء در برابر یزید غالب شد؟ امام سجاد يُعْطِي رَأْسَهُ سرش را پوشیده بود و در محمل بود قَالَ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمْ جواب گفت وقتی می خواهی ببینی که چه کسی غالب شد موقع نماز می شود چه کسی گفت أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ هدف این بوده این کلمات زنده بماند. این مکتب همیشه پر آوازه و طنین انداز شود. اگر بخواهید بدانید که در جریان کربلا چه کسی غالب شد گفتیم موقع اذان، موقع نماز و اذان و اقامه تا معلوم شود. از امام صادق است. بنابراین امروز ما در بحث خودمان با توفیق پروردگار این معنایی که نصرت و فتح از آن کیست و کی شکست خورده است این را ذکر کردیم. غلبه برای فردا ان شاء الله.

اوصاف مجاهدین کتاب الجهاد

.Your browser does not support the audio tag

موضوع: اوصاف مجاهدین با توفیق پروردگار متعال در آستانه ی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ فضای سیاسی جامعه برای یک انتخابی خود را آماده می کند. مسئله ی انتخابات یکی از مسائل مهم و سرنوشت ساز است. امام (رضوان الله تعالی علیه) در وصیت نامه ی خود تأکید می کنند وصیت من به مردم ایران این است که همه در همه ی انتخابات چه انتخابات ریاست جمهور چه نمایندگان مجلس شورای اسلامی و چه انتخاب خبرگان رهبری در

ص: ۱۳۲۶

تمام انتخابات امام می فرمایند من تأکید می کنم که همه حضور داشته باشند، همه شرکت کنند، مسامحه ی در این موضوع از گناهان کبیره است. یعنی هر شخصی بایستی بدانند هر مکلفی وظیفه دارد مانند نماز و روزه و امثال آن که در سرنوشت خود که با انتخابات مربوط می شود وظیفه دارند که همه شرکت کنند و در صحنه حضور داشته باشند. این یک وظیفه است. بعد می فرمایند به اینکه ما در جریان مشروطیت دیدیم که اول همه ی مردم ایران برای مبارزه ی با استبداد قدم برداشتند و شرکت کردند. اما بعداً ایادی پیدا شد، بسیاری کنار کشیدند و آن نتیجه ای که از مشروطیت در نظر بود به وجود نیامد. خلاصه یکی از وصیتهای امام (رضوان الله تعالی علیه) وجوب شرکت همه ی مردم ایران در هر یک از انتخابات و مسامحه در این موضوع را یکی از گناهان کبیره می دانند. بنابراین بر ما لازم است که بر علما، همه ی مردم، فضیلتی که در خدمتشان هستیم این مطلب را که شرکت همه در انتخابات یک وظیفه است، مخصوصاً در برابر دشمنانی که با عینک خودشان با دقت ایران را در نظر دارند. شرکت همه در انتخابات قدرت و عظمت نظام را علاقه مندی مردم به نظام را ثابت می کند. مطلب دیگر این است که باز هم با توفیق پروردگار درباره ی انتخابات صحبت خواهیم کرد. مطلب دوم این است که هیچ وقت بنده یا کسان دیگری که کاندیداها برای ملاقات آمدند از فرد معینی پشتیبانی نکردیم. هر کسی که نسبت بدهد به ما به عنوان پشتیبانی فرد

ص: ۱۳۲۷

خاص این دروغ است. اصلاً بر خلاف اخلاق انتخاباتی است. اخلاق انتخاباتی بایستی خالی از تهمت و غیبت و سایر موازینی که در انتخابات معتبر است باشد رعایت شود. بنابراین بنده از اول از هیچ یک از کاندیداها پشتیبانی نکردم. بله ملاقاتها صورت گرفته در ملاقاتها ما کلیات گفتیم. از فرد خاصی پشتیبانی نکرده، الا این هم فرد خاصی را تعیین نمی کنیم و از فرد خاصی پشتیبانی نمی کنیم. اما معیارها را باید عرض کنیم که مردم ایران دارای رشد سیاسی و بلوغ سیاسی می باشند. خودشان با دقت این موضوع را سرسری نگیرند، شاخصه ها را در نظر بگیرند. بنده شش تا شاخصه چند روز قبل عرض کردم باز هم عرض می کنم. اول اینکه دارای سابقه ی روشنی باشند، چون سابقه فلز و حقیقت شخص را روشن می کند. در صحنه های مختلفی که حضور داشته اند در طول مدت گذشته چه نقشی داشته اند. اول توجه به سوابق. دوم تقوا و تعهد شخص است. تقوا در تمام مراحل زندگی برای همه ی افراد یک معیار و میزانی برای صلاحیت شخص است. در موضوع انتخابات موضوع تقوا اقتضا می کند که موازین اسلام، موازین انقلاب، آرمانهای انقلاب، آرمانهای امام (رضوان الله علیه) همه را در نظر بگیرند. این هم معیار دوم تقوا و تعهد و رعایت اخلاق انتخاباتی. این هم موضوع دوم است. سوم شجاعت چون الآن ما در برابر تهاجماتی قرار گرفتیم. قدرتهای استکباری و صهیونیستی انواع تهاجم را نسبت به اسلام و انقلاب که این انقلاب خاری در چشم آنهاست و ضربه هایی از اسلام و انقلاب خورده اند، در فکر

تهاجم نظامی هستند البته و هیچ وقت هم موفق نمی شوند، تهاجم فرهنگی، تهاجم سیاسی، تهاجم رسانه ای، تهاجم تبلیغاتی و انواع تهاجم علیه ما دارند. یک فرد شجاع متصلب مقاوم لازم است در برابر این تهاجمات که ادامه دارد و خواهد داشت. پس بنابراین سومین شاخصه داشتن شجاعت و تصلب. این هم سومین شاخصه. چهارم فعال بودن. کسی که واقعاً برای خودش روز و شب نمی شناسد، سفر و حضر نمی شناسد، در حرکت باشد برای رفاه مردم و اجرای عدالت گام بردارد. این موضوع چهارم موضوع فعال بودن. پنجم متواضع بودن، مردمی بودن خیلی مهم است که کسی مردمی باشد و متواضع باشد با مردم. آخرین شاخصه دلسوزی و مهربانی است. این شش تا شاخصه را ما کلی می گوئیم، به شخص خاصی هم نظر نداریم. یعنی شخص خاصی را تعیین نمی کنیم. این شاخصه ها در نظر باشد. حضور همه در انتخابات بسیار بسیار مؤثر و نقش دارد. امیدواریم ان شاء الله تعالی این انتخابات هم مانند انتخابات قبل از آن هر چه با شکوهتر و با شور و شوق بیشتر که یک عبادتی است که مردم انجام می دهند. این هم ان شاء الله انجام بگیرد و روز به روز دشمنان مأیوس و ناکام و اسلام و ایران عظمت و قدرت بیشترش در دنیا ثابت و روشن باشد ان شاء الله تعالی. عزیزان متوجه هستند که ما دیروز بحثمان در این موضوع بود که بعضیها تذکر دادند بر اساس آن کلام ۵۵ نهج البلاغه که حضرت امیر در صفت مجاهدین فرمودند فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكِبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ

ص: ۱۳۲۹

خداوند وقتی دید که ما مجاهدینی هستیم در صف کسانی که صادقانه گام برمی داریم نصرتش را به ما نازل کرد و دشمن ما را دچار ذلت و خواری کرد. بنابراین گفتیم یکی از صفات مجاهدین صدق است و شش تا مرحله هم برای صدق عرض کردیم. بعداً بعضی از رفقای ما اینجا تذکر دادند که خوب این شش تا صدق به این معنا در بسیاری از موارد از جمله جریان عاشورا در سپاه سید الشهداء وجود داشته. چطور شد که آنها منصور و فاتح نشدند. این سؤال که سؤال مهمی است، با بحث جهاد خیلی مربوط است. گفتیم ما در دو موضوع بحث می کنیم یکی فتح و نصرت دوم غلبه. درباره ی موضوع اول دیروز توضیحات زیادی به عرض رسید، از آیات و روایات و تاریخ. که اصلاً ملاک فتح شکست دادن یا شکست خوردن چه چیز است. گفتیم در اینجا باید توجه داشته باشیم که جنگ برای چه هدفی انجام بگیرد. در جنگ نظامی هدف کشتن و کشتار جمعی و تخریب و نابود کردن است. در جنگ سیاسی هدف پیشرفت دادن به آن سیاست مورد نظر طرفین است. در جنگ اقتصادی هدف اقتصاد است و تسلط بر ثروت و مال و ذخائر و منابع ثروت. ولی اسلام هیچ یکی از اینها نیست، جهاد مورد بحث ما جهاد جهاد عقیدتی و فکری و فرهنگی است. یعنی مجاهدین اسلام می خواهند که فرهنگ اسلام، را اعتقاد به اسلام را، بعد از اینکه با حکمت و موعظه ی حسنه و جَادِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ پيش آمدند، اما دشمن دشمنی است که در آن حکمت و

استدلال پیشرفت نکرد، موعظه هم کارگر نشد، مناظره وجدالِ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ هم نتیجه ای نداد، ناچار رویاروی جنگی به وجود آمده. در این مرحله ما داریم بحث می کنیم. این جهاد است با شرایطی که عرض کردیم. خوب در اینجا هدف چیه؟ هدف اسلام است، هدف پیشرفت اسلام است، هدف فرهنگ است، هدف ایجاد اعتقاد به اسلام است. خوب اگر این طور باشد هیچ وقتی مجاهدین اسلام دچار شکست نمی شوند. این یک جهاد شکست ناپذیر است. قرآن کریم در آیه ی ۵۲ از سوره ی توبه قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ واقعا چه آیه ی عجیبی است. خلاصه کرده این آیه ی ۵۲ از سوره ی توبه سرنوشت جنگ را ما بین ما و دشمنان ما. ما إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ بعد از اینکه ما ثابت کردیم که فرار حرام است، یک نفر نباید فرار کند، بعد از ثابت کردن اینکه تسلیم حرام است، یک نفر نباید تسلیم شود، بعد از اینکه افرادی را آوردیم به میدانِ التَّائِبِينَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ این قبیل اوصاف گفتیم الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْمَأْرُضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ما این چنین افرادی را آوردیم نخبگانی هستند، دلاور مردانی هستند، مجاهدینی هستند با این صفات آمدند، خوب با این صفات که آمدند اینها شکست دیگر ندارند. إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ دارند یعنی یا فاتح ظاهری می شوند یا شهادت... این مال ما. اما مال شما، یا بعد از ما، یا بعد از ما، برگردید با خفت

و خواری عذاب پروردگار بالاخره دامنگیر شما خواهد شد، أَوْ بِأَيْدِينَا خِيَلِي مطلب روشن است. این جور برداشت که برداشت صحیح هم این است شکستی وجود ندارد. ما دیروز مطالب زیادی در این مورد ذکر کردیم عرض کردیم که امام سجاد در امالی شیخ طوسی بود گفتیم در نفس المهموم هم هست، امام سجاد با آن حالت اسارت که به شام وارد شدند یک نفر از بنی امیه گفت دیدید که چطوری ما غالب شدیم و شما مغلوب ما فاتح شدیم، حضرت فرمودند اگر می خواهی بدانی که فاتح کیه موقع نماز اَدُّنْ وَ اَقِم. موقع نماز که اذان و اقامه گفتی، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ آن وقت معلوم می شود به این که فاتح کیست و شکست خورده کیست؟! این فتح و این پیروزی فراتر از زمان و مکان است. یعنی در یک زمان خاصی تحقق پیدا کرده ولی در هر زمانی کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاست. این است که روز به روز این فتح و پیروزی موج بیشتری در راه هدف ایجاد خواهد کرد و روز به روز هم موج بیشتری در منفوریت طرف ایجاد خواهد کرد. چون بحث اینجا واقعاً خیلی شواهد و مطالب وجود دارد، یک مقداری از بحث دیروز بود. چون مطالب خیلی زیاد است. ما دیروز در سوره ی یس درباره ی حیب نجار مطالبی عرض کردیم. از سوره ی مؤمن، مؤمن آل فرعون مطالبی عرض کردیم که اینها کشته شدند بلکه قَطْعُوهُ إِزْبًا إِزْبًا ولی قرآن اینها را فاتح و سعادت‌مند معرفی می کند. مثلاً بنده اینجا نوشتم که متوکل ۱۷ مرتبه قبر ابی عبدالله

را خراب کرد. اصلاً آثار را می خواست نابود کند. اما فاتح کیست؟ فاتح ابی عبدالله است و آن که شکست خورده اینها هستند. این راجع به بحث دیروز بود و می دانید که بحث ما هم به مناسبت کلام ۵۵ از نهج البلاغه بود فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُ وَنَا الْكَبْتَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصِيرَ قَبْلَ از اینکه راجع به غالب و مغلوب بحث کنم، گفتیم که این کلام امیرالمؤمنین به طوری که شراح نوشتند و آدرس گفتیم، این کلام حضرت امیرالمؤمنین بعد از کشته شدن محمد بن ابی بکر بیان کرده و شهادت محمد فرزند ابی بکر را که از خواص اصحاب حضرت امیر بود عرض کردیم. آن نامه هم مضمونش این است أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَصِيرَ قَدِ افْتِتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ اسْتُشْهِدَ بَعْدَ مِی گوید فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا در اینکه ابن ابی الحدید یک کلام عجیبی دارد. ابن ابی الحدید در اینجا در جلد شانزدهم شرح نهج البلاغه صفحه ۱۴۵، چون کلامش خیلی جالب است. می گوید به اینکه شما نگاه کنید این شخص، این رجل حضرت امیرالمؤمنین را می گوید، چگونه ببینید که الفاظ و عبارات فصیح را در قبضه ی قدرت خود دارد. این عبارتهای این جور پشت سر هم فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَدًا نَاصِحًا وَ عَامِلًا كَادِحًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ رُكْنًا دَافِعًا چون آخرش هم باز این قبیل عبارتها را دارد. بعد دو سه صفحه مطالب درباره ی فصاحت و بلاغت امیرالمؤمنین دارد. عبارتها خیلی عجیب است که بنده ترجمه اش را

اینجا نوشتیم، قبلاً نوشته داشتیم. ایشان می گوید سُبْحَانَ اللَّهِ که این مرد از مزایای نفیس و خصائص شریف چقدر این مرد دارای بهره و عظمت است. ببینید عبارت‌ها را چه جور پشت سر هم قطار می کند با فواصل معین و سجع معین. فرزندى از فرزندان عرب مکه، البته ما به امیرالمؤمنین به نظر دیگر نگاه می کنیم امیرالمؤمنین مثل سایر ائمه : خداوند انوار وجودی اینها را قبل از خلقت این عالم آفریده خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِهِ مُحَدِّقِينَ ولى یک نفر سنی حالا این طور می گوید، فرزندى از فرزندان عرب مکه در میان خانواده ی خود بزرگ شده با حکما ارتباط نگرفته ولى طوری به وجود آمده که به حکمت و دقایق علوم الهی _ چون قسمتی از نهج البلاغه بعضی از قسمت آن خطب توحیدی نهج البلاغه است _ به دقایق و حکمت علوم از افلاطون و ارسطو داناتر است. در علم اخلاق و تهذیب نفس با ارباب و اخلاق و تهذیب ملکات نفسانی هرگز معاشرت نکرده. هیچ یک از افراد قریش به علم اخلاق اشتها نداشتند اما در این قسمت از سقراط داناتر و بر او پیشی گرفته. میان شجاعان تربیت نشده، زیرا اهل مکه اهل تجارت بودند نه اهل جنگ. ولى او شجاع ترین فردى است که در روی زمین قدم نهاده است. بعد می گوید به اینکه اگر از من پرسند که احمر و فلان و فلان و عنسه و بسطام، آنها شجاع تر هستند یا علی من می گویم که علی صیحه بر چهره ی اینها می زد اینها همه قالب تهی می کردند. خلاصه فصل مهمی دو

سه صفحه در اینجا از فصاحت و بلاغت و حکمت و عظمت حضرت امیر سخن گفته. بعد می گوید از قرآن الهام گرفته امیرالمؤمنین. برای اینکه می گوید در قرآن سوره ی نساء و مائده پشت سر هم هستند. سوره ی نساء می گوید که تمام فواصل منصوبند. آخر کلمات نصب است، منصوب است. در سوره ی مائده می گوید تمام فواصل مرفوع هستند. اگر یک آیه از این سوره را به آن سوره بگذاریم و یک آیه از آن سوره را به این سوره معلوم می شود. چقدر سوره ی نساء با این فواصل منصوب از اول تا آخر خداوند بیان کرده بعد هم سوره ی مائده با فواصل مرفوع. علی بن ابیطالب شاگرد قرآن است، باید هم کلامش همین طور باشد. اول یک مقدار در اینجا بحث کرده. بعد هم گفتیم به اینکه حضرت امیرالمؤمنین در اینجا بعد از کشته شدن و شهادت محمد را شرح می دهد برای عبدالله بن عباس، چند جمله می گوید که اینها معین می کند که چه دردی در دل امیرالمؤمنین است وَ قَدْ كُنْتُ حَشْتُ النَّاسِ عَلَى لِحَاقِهِ مِنْ مَرْدَمٍ رَأَى تَهْيِيجَ كَرْدَمٍ، دعوت کردم به محمد ملحق شوند، به محمد در مصر کمک کنند، تا ظاهراً شکست نخورد. وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ أَمْرَ كَرْدَمٍ كَمَا بَدَأَ وَ كَمَا خَوَّاهُ أَوْ جَوَابَ مَثَبٍ بَدَهْنَدٍ. قَبِيلَ الْوَقْعَةِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً حضرت امیر کسی نهج البلاغه را دقت کند، یکی از دردهای بسیار مهم حضرت امیر آن اواخر عمر به جهاد دعوت می کرد ولی مردم سستی به خرج می دادند. این یکی از دردهای

چون انسان هر کاری را با اشتیاق استقبال کند خوب به نتیجه می رسد. اما آدمهایی که با اجبار و گره آمدند کَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ مِثْلَ كَسَانِي كِه به طرف مرگ کشیده می شوند و ناراحت هستند به درد نمی خورند. حالا هزاران نفر آمدند ولی به اکراه آمدند، به اجبار آمدند، شوقی ندارند، در فکر بازگشتند، دلشان در گرو بسیاری از چیزهاست، خوب طایفه ای این طوری بودند. وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا بَعْضِي هَا از دروغ عذر آوردند. كَفْتَنَدُ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَه وَ از این قبیل چیزها که برگردند و بروند به خانه های خودشان. یعنی اصلاً نیامدند. عذر آوردند که بمانند. وَ مِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ كَاذِبًا عذر آوردند و نیامدند. وَ مِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا بَعْضِي هَا اصلاً نیامدند، كَفْتَنَدُ مَا اصلاً نَمِي آیم. اولی را آوردیم گرها، دومی باز عذرهایی را كَفْتَنَدُ، سومی كَفْتَنَدُ مَا اصلاً مَرَدِ جَنَكِ نِستیم. أَسْأَلُ اللّٰهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرْجًا عَاجِلًا حَضْرَتِ امير می فرمایند که من از خدا می خواهم که فرج بدهد که برای من که زود از دنیا بروم فَوَاللّٰهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ اِگر طمع من عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي در شهادت نبود وَ تَوَطَّيْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَيِّتِ اِگر خودم را برای مرگ آماده نکرده بودم لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا اِین همان است که ابن ابی الحدید می گوید. آخِرِ كَلَامِ هَم مِثْلِ اَوَّلِ كَلَامِ وَلَمَّا نَاصِحًا وَ سَيِّفًا قَاطِعًا دَارِدِ لَأَحْبَبْتُ أَلَّا أَلْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَدًا. خوب اِین جریان را ما فهمیدیم. بعد هم آن کلام ۵۵ را فهمیدیم.

این است إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ این آیه مربوط به ولایت است. ولی شما خداست و رسول خداست و کسی که در حال نماز در حال رکوع تصدق داد که حضرت امیر بوده و در حال رکوع خاتم خود را تصدق داده. شأن نزول آیه بر اساس تفاسیر علمای شیعه و بسیاری از اهل تسنن همین است که یکی از مدارکی است که در الغدیر ذکر کرده برای ولایت. صدر آیه این است إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَلِيُّ شِمَا خِدَاسْتِ وَ دِیْگَرِ رَسُوْلِ خِدَا وَ دِیْگَرِ الَّذِیْنَ یُقِیْمُوْنَ الصَّلَاةَ وَ یُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ کسی که ایمان دارد نماز می خواند زکات می دهد در حالی زکات می دهد که در حال رکوع است. این آیه ی ۵۵ از سوره ی مائده است. پشت سرش وَ مَنْ یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا کسی که ولایت داشته باشد نسبت به خدا و پیغمبر و دیگر همان که گفتیم وَ الَّذِیْنَ آمَنُوا آن کسی که نماز می خواند و در حال رکوع نماز خاتم خود را تصدق داد. اینها حزب الله هستند. این قبیل افراد حزب الله هستند. آن وقت فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ این قبیل افراد را خداوند حزب الله معرفی می کند که از لحاظ ولایت در این مرحله باشند. کسانی که این چنین هستند حزب الله هستند و غالبند شکست ناپذیرند. این آیه ی ۵۶ سوره ی مائده بود که آیه

ی ۵۵ هم به همین مناسبت عرض کردیم. دیگر وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ این آیه، آیه ی ۱۷۳ از سوره ی الصافات است. اینجا هم می گوید "جندنا" آن حزب الله بود و این هم جند الله است. جند ما غالبند. سوره ی صافات سوره ی ۳۷ قرآن مجید است. سوم كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَ رُسُلِي قضا و قدر حتمی پروردگار این چنین نوشته شده، خدا می گوید من و پیغمبرانم همیشه غالب هستیم. با توجه به اینکه آنها که راه رسالت و امامت را پیمودند آنها در بسیاری از موارد هم کشته شدند و در ظاهر هم شکست خوردند، اما می گوید لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَ رُسُلِي بنابراین ما ناچاریم برای غلبه بر خلاف نظر عامیانه یک معنای دیگری را در نظر بگیریم. حالا- البته چند مطلب اینجا هست. یکی اینکه اولاً قضاوتهای سریع و سطحی میزان نیست. در بسیاری از موارد مردم قضاوتهای سریع انجام می دهند یا قضاوتهای سطحی انجام می دهند. قرآن همیشه آن آخر کار را در نظر می گیرد. قضاوتهای سریع، ناپخته و محکوم به بطلان است. برادران یوسف یوسف را که به چاه افکندند فکر کردند مطلب تمام شد. یوسف از بین رفت. یک قضاوت سریعی از نظر خودشان انجام دادند ولی همین ها بعد از چند سال آمدند و گفتند یا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُزْجَاهٍ فَأَوْفٍ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا این جور زیاد است. این قضاوتهای سریع هیچ وقت ملاک نیست. عاقل آن است که اندیشه کند پایان را. عاقبت را باید دید. شواهد فراوان است. حضرت زینب به

یزید در آن خطابه شان فَوَ اللّٰهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ اَمَدَنَا وَ اسع سعیک وَ هَلْ رَأَيْكَ اِلَّا فَنَدُ وَ اَيَّامُكَ اِلَّا عَدَدَ آن هم این طور فکر می کرد. فکر می کرد کار تمام شد. حتی آیاتی از قرآن خواند. قُلِ اللّٰهُمَّ مَا لِمَلِكِ الْمُلْكِ تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ اِيْنهَا رَا خَوَانِد ولى زينب مى گويد نه اين طور نيست، اشتباه مى كنى. اَيَّامُكَ اِلَّا عَدَدَ تو چند روز بيشتر كه اين قدرت و زندگى را ندادى فَوَ اللّٰهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا وَ لَا تُدْرِكُ اَمَدَنَا آخِرَش هم دارد كه فَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِيَانَا بِالسَّعْيَادَةِ وَ لَأَخْرِنَا بِالشَّهَادَةِ. اين قضاوتهاى سريع و سطحى اينها در اسلام محكومند، مؤثر نيستند. پس قضاوت بايستى هم با عاقبت نگرى انجام شود، هم بايد قضاوت سطحى نباشد و عمقى باشد، ريشه اى باشد، اساسى باشد. با توجه به اين نکته هميشه انبياء و مجاهدين اسلام غالبند. اين غلبه ي آنها را در سه جهت مى توانيم خلاصه كنيم. ديروز عرض كرديم كه آيت الله طبايى (اعلى الله مقامه) در تفسير الميزان در يك جا اين بحث را مطرح كرده. ايشان ذكر كردند كه از جهاتى لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي اينها را بايد تفسير كرد. اول اين است كه پيغمبران و ائمه : و مجاهدين اسلام كه در اين راستا گام بر مى دارند از لحاظ منطق و دليل هميشه غالب هستند. اين درست است. منطق و دليل و استدلال چون براى اينكه منطق و دليل و استدلال انبياء و اولياء بر اساس فطرت انسانها پي ريزى شده.

فطرت انسانها هم همیشه بر حق پی ریزی شده. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ هر دینی از ادیان که از جانب خداست بر اساس فطرت مردم پی ریزی شده. مردم هم فطرتاً تابع حق هستند. حق را همه دوست دارند فطرتاً. خوب بنابراین آن منطق و دلیلی که بر اساس فطرت است و فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بر این اساس پیغمبران همیشه از لحاظ برهان و دلیل غالبند. هیچ وقت نشده که پیغمبری یا امامی اصلاً اسلام و دین هیچ وقت نشده در منطق و استدلال مغلوب شود. گاهی مغالطه‌هایی هست، ولی افراد دقیق پی می‌برند که در دنیا مغالطه زیاد است، مغالطه به عنوان حمله و هجوم به عنوان آزادی و دموکراسی و فلاّن و فلاّن اینها مغالطه‌هاست ولی با دقت معلوم می‌شود به اینکه چه چیز مغالطه است و چه چیز حق است. مناظرات انبیاء ادله‌اش بر اساس فطرت مردم است و همیشه هم فطرت محفوظ است و بر اساس فطرت همیشه غلبه با آنهاست. هیچ‌جا هم ماده‌ی نغز و استثنا وجود ندارد که یک وقت بر اساس استدلال پیغمبری یا امامی مغلوب شده باشد. بنابراین یکی از مراحل غلبه استدلال و دلیل و برهان است و همیشه هم حق و طرفداران حق از لحاظ دلیل و برهان غالبند. لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي بله این طور است این یک مرحله است. بیش از این دیگر توضیح لازم نیست. دوم این است که خداوند متعال وعده داده بر اینکه اگر جهاد بر اساس مبانی اسلامی صورت

بگیرد کمک کند. این یک دلگرمی و اطمینان است به وعده ی الهی. همیشه مطمئن بودند مجاهدین اسلام بر این وعده ی الهی. قرآن کریم در چند جا دارد که وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ سَيُنْفِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ وعده داده به اینکه شما بر اساس اسلام گام بردارید، شرایط جهاد را از لحاظ هدف و فرماندهی که گفتیم باید در رأس جهاد یک فرد معصوم یا قائم مقام معصوم قرار بگیرد، خودتان هم آن شرایطی را که ما برای مجاهدین گفتیم داشته باشید، ولی بدانید که ما شما را کمک می کنیم. در چند جای قرآن خداوند متعال فرموده است که سَيُنْفِقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ، وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، يُخْرِبُونَ بِيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ این آیات قرآن هم که دلالت بر این مطلب دارند. این هم یک مرحله ای است که حالا آدرسش را پیدا کنم، می دانید که این هم یک مرحله است. کسانی که در جهاد اسلامی گام برمی داشتند اطمینان داشتند و یقین داشتند، خدا هم گاهی نشان می داد. در جنگ بدر می گفت وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ با فرستادن ملائکه و فلان و فلان این طوری است. این هم یک مرحله ای است که مرحله ی خیلی مهمی است که آیت الله طباطبایی (اعلی الله مقامه) در کتاب المیزان در جلد نهم یکی از موارد این است. در جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ به بعد این آیه را که ذکر کرده یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا

مَائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ اٰیة، آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال است. سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن یک نامش قتال است. دو تا نام دارد این سوره. اصلاً سوره ی انفال از اول که شروع می شود در جنگ بدر نازل شد و اینها آیات فراوان درباره ی قتال دارد. آیه ی ۶۵ این است که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مَائَتِينَ یعنی ده برابر می شود وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ. واقعاً این قرآن خیلی دقایق دارد هر چند متأسفانه بعضی ها این بحثها را بحث فقهی نمی دانند، به دقت در قرآن خیلی اهمیت نمی دهند. ایشان از این کلمه ی بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ می گوید باء، باء تعلیل است. چرا ده نفر بر صد نفر غالبند، چرا بیست نفر بر دویست نفر غالبند، چرا صد نفر بر هزار نفر غالبند؟ چرا؟ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ برای اینکه آنها دشمنان شما فقه ندارند. فقه چیه؟ آن درک عمیق را فقه می گویند. هر فهمی فقه نیست. لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ آن درک عمیق را فقه می گویند و ایشان هفت تا وجه از طرف مجاهدین ذکر می کند. در نتیجه ی فقه در دین که اولین مرحله اش ایمان به خداست جرأت دارند، شهادت دارند، استقامت دارند، تدبیر دارند، فکر صحیح دارند. خوب این از این طرف. از آن طرف دشمنان شما ایمان که ندارند، آنها برای هوا و هوس

آمدند، در فکر مال و جاه و مقام هستند، در فکر برگشت هستند و گرفتن مزدشان از مردم. خوب معلوم است دو تا جبهه این طور در مقابل هم. یک جبهه ای با ایمان به خدا که ریشه همه ی چیزاست، استقامت و شجاعت و مردانگی و شهامت همه چیز دارند، یک جبهه ی دیگر طاغوتیان که بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَفْقَهُونَ این درک را ندارند. خوب معلوم است که این دو تا جبهه در مقابل هم قرار بگیرد اینجا کثرت و قلت دیگر میزان نیست، فقه و فرهنگ حاکم است. آن فقه و آن فرهنگ بر بی فرهنگی و نبودن فقه حاکم است. این است که قرآن کریم واقعاً آیات عجیبی دارد در این مورد غلبه را این طور تفسیر و تحلیل می کند. قرآن مجید گفتم برای نمونه جلد نهم تفسیر المیزان صفحه ۲۴ در تفسیر آیه ی ۶۵ از سوره ی انفال سوره ی هشتم قرآن مطالعه می کنید. در آثار اهل بیت : نمونه های فراوانی در این مورد وجود دارد، این مورد که عرض می کنم. در جنگ تحمیلی هشت ساله کسانی که در جنگ بودند امام (رضوان الله علیه) فرماندهی جنگ را داشت در جاهای متعددی از نصرت پروردگار، کمک پروردگار آنها که رفتند در این میدان دیدند با چشم خودشان. بله این یک مطلبی است دیدنی است. از دور نمی شود قضاوت کرد. کسی که رفته و در مرحله ای واقع شده، دلاور مردانی که واقعاً به خاطر اسلام می جنگیدند، با قصد خالص، شهادتی که در این راه به شهادت رسیدند، خودشان نصرت پروردگار را در مراحل متعددی

تعریف کردند و دیدند. امام در کلماتش متعدد این را دارد. حالا دو تا نمونه می خواستم عرض کنم. در نهج البلاغه دو تا نمونه در اینجا وجود دارد. نمونه های فراوانی است دو تا را می خواستم عرض کنم. یکی آن موقعی که لشکر اسلام با ایرانیان جنگیدند. دوم موردی که با روم جنگیدند. در هر دو حضرت امیر به عمر می گوید که عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین. یکی از جاهای حساس واقعاً فرهنگ اسلام است. عمر مشورت می کند با حضرت امیرالمؤمنین و از آن نظر می خواهد که خودش بیاید به ایران. برای خاطر اینکه بعد از اینکه در قادسیه در مدائن لشکر اسلام غالب شد و یزدگرد شکست خورد، در آن جنگ رستم فرخزاد و اینها کشته شدند، یزدگرد به داخل ایران بیشتر پیش رفت و در فکر این آمد که یک لشکر فراوانی تهیه کند و بیاید حمله کند به مدینه. پیغمبر ۶ هم به مسلمانها وعده داده بود به اینکه شما روم و ایران را فتح خواهید کرد. همین وعده های الهی خیلی آنها را دلگرم کرده بود. پادشاه ایران اول نامه ای نوشت به سلطان یمن که این شخصی که برای من نامه نوشته پیغمبر اسلام ۶ را می گفت برو بگیر و بیارش. چند نفر آمدند با کبکبه و دبدبه به مدینه برای بردن پیغمبر ۶. پیغمبر ۶ به آنها فرمودند که چند روزی صبر کنید. وقتی نامه ی پیغمبر ۶ خواست و نوشت و آنها آمدند، سلمان آنجا بود آنها که آمده بودند. سلمان هم ایرانی بود، صحبت می کرد و اینها. اصلاً

پذیرایی را به عهده ی سلمان گذاشتند. پیغمبر ۶ به سلمان فرمودند که سَيُوضَعُ عَلَي رَأْسِكَ تَاجُ كِشْرَى سلمان نگران نباش، تاج انوشیروان بر سر تو گذارده خواهد شد. چون سلمان قدری نگران بود. چند روز ماندند و آمدند و گفتند که ما چند روز معطل شدیم و اینها بعد پیغمبر ۶ به آنها فرمودند دیشب خسرو پرویز کشته شد. چون نامه برای خسرو پرویز بود یزدگرد بعداً آمد. خسرو پرویز سلطان ایران کشته شد و پسرش پدر خود را کشت. اینها تاریخ گذاشتند آن ساعت و دقیقه ای که پیغمبر ۶ گفته بود، آمدند و دیدند درست است. سلطان یمن اصلاً مسلمان شد. ولی یزدگرد آمد در داخل ایران صد و پنجاه هزار لشکر فراهم کرد. در ارشاد مفید هست که نامه ها نوشت به ری و همدان و اصفهان و آن طرفهای خراسان سبزوار و نیشابور و اینها و توانست صد و پنجاه هزار نفر لشکر فراهم کند. در کجا؟ در نهاوند. نهاوند آن زمان مرکزیت داشت آن موقع. این بود که خبر دادند کسانی که آنجا بودند از مسلمانها به عمار که آن وقت فرماندار کوفه بود. فرماندار کوفه هم نامه نوشت به عمر که جریان این طوری شده. صد و پنجاه هزار نفر مصمم شده اند که حمله کنند به مدینه و اسلام نوپا را به کلی از میان بردارند. عمر خیلی دستپاچه شد. با اینکه نامه های زیادی دریافت کرده بود تا آن موقع درباره ی جنگها. _ این در سال ۲۰ هجرت است. یعنی هفت، هشت سال از خلافت عمر می گذرد. _ عمر خیلی دستپاچه شد و به مردم گفت که در مسجد جمع

شوند و همه در مسجد جمع شدند. برادر عزیزم که پا شدند من یکی مطلبی می خواستم عرض کنم. بنده اینجا درسی که خدمتتان تقدیم می کنم بعد از درس چند نفر می آیند و می گویند که آقا نشنیدیم نمی شنویم چند نفر می گویند که آقا خیلی خوب شنیدیم خیلی خوب بود ما اصلاً واقعاً از اول سال با این مشکل مواجهیم اگر نمی شنوند خوب باید همه نشوند اگر می شنوند باید همه بشنوند چطور می شود که بعضیها می گویند نشنیدیم و درست مفهوم نیست و بعضیها می گویند شنیدیم و خیلی عالی و خوب و مفهوم بود. این یک معمایی برای ما شده از اول سال. بعضیها جایشان را عوض می کنند می گویند آنجا بودم نشنیدم اینجا آمدم شنیدم بعد ما کارشناس می آوریم و به کارشناس مطلب را می گوئیم کارشناس می گوید عیبی نیست و اینها خیلی خوب هم هست. حالا بالاخره این یک معماست. اگر نشنوند همه باید نشوند و اگر بشنوند همه باید بشنوند. اشکال در کجاست؟ فکر کردم اگر در وسط درس کسی نمی شنود آنجا بگوید تا ببینیم آیا مربوط به گوش خودش است یا به میکروفون به چی مربوط می شود؟ این معما در نظر شما چه جور حل می شود؟ مفهوم کلمات روشن. الحمدلله تعالی بنده ۶۶ سال است که در حوزه ی قم درس می گویم. از لحاظ کلمات و بیان اغلاق و ابهامی وجود ندارد. می خواهیم ببینیم که اشکال به چه مربوط می شود. اگر این را حل کنیم شاید برای بعدها مؤثر باشد. آیا واقعاً اشکال

در اینجا است؟ اگر نشنوند همه باید نشنوند. بعضی رفقای ما می گویند ما همه طرف می گردیم همه جا صدا خوب می آید. درس تموم می شود و آقایان می آیند و می گویند ما نشنیدیم ما نمی شنویم. آقا چه کار باید بکنیم؟ واقعاً این یک مشکلی است. ما نمی خواهیم شق القمر کنیم و ماه بشکافیم. کلماتی است یک وقت اگر اشکال داشتید، آدرسی فلان به من بگویید تکرار می کنم. خلاصه در وسط شما بفرمایید خیلی بهتر است تا اینکه بعداً بیایید. بعداً کسی به من چیزی نفرماید. اگر چیزی هست وسط بگویید معالجه کنیم، ببینیم موضوع چیه. نامه وقتی به عمر رسید، خیلی خلاصه بگویم عمر مردم را جمع کرد در مسجد مدینه مشورت کند که چه باید کرد که ۱۵۰ هزار نفر در نهاوند جمع شده اند و می خواهند حرکت کنند و بیایند برای ریشه کن کردن اسلام. در اینجا مشورت که می کرد بعضی گفتند به اینکه ما نمی دانیم چی بگویم هر چه شما بفرمایید اطاعت می کنیم. طلحه این طوری گفت. عثمان گفت نظر ما این است که خودت حرکت کنی و مردم پشت سر شما بیایند. چون موقعیت خیلی حساس است. حرکت کنید و بروید، وقتی شما بروید لشکر بیشتر می آیند. برویم در نهاوند و نگذاریم آنها بیایند، ما برویم و پیش دستی کنیم و با آنها بجنگیم. حضرت امیرالمؤمنین هم در مسجد بود و پشت ستون نشسته بودند و نماز می خواندند. عمر گفت یا ابا الحسن شما بگویید ما چه بکنیم؟ می دانم که فکر شما در اینجا مؤثر هست. حضرت امیرالمؤمنین

ص: ۱۳۵۰

مطلبی فرمودند که الآن عرض می کنم. عجیب است، حضرت امیرالمؤمنین ببینید آن مصلحت علیای اسلام را، اگر یک نفر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود. برود آنجا و کشته می شود و اینجا مرکز خلوت می شود و من اینجا را اشغال می کنم و خلافت را قبضه می کنم. اما نه. آن مصلحت علیای اسلام که برای خاطر همان حضرت امیر چشم پوشی کرده بود و فَصَبْرَتْ وَ فِي الْعَيْنِ قَمَدٌ، وَ فِي الْخَلْقِ شَجًّا تا آخر حاکم بود. حضرت اینجا مطالبی فرمودند که در نهج البلاغه یک بیانی داریم درباره ی مشورت عمر با حضرت امیر در آمدن به ایران، یک بیانی هم در مشورت عمر با حضرت امیر در رفتن به روم. چون این جریان تکرار شد. روم هم لشکری تجهیز کرده بود برای حمله به مدینه. حالا اولی. ۱۴۶ شماره در فیض الاسلام است. و من کلام له علیه السلام لعمر بن الخطاب و قد استشاره فی الشخوص لقتال الفرس بنفسه کلام حضرت امیر به عمر بن خطاب که استشاره کرد که خود عمر بیاید برای قتال فرس ایرانیها. این را مطالعه کنید چون وقت زیاد نیست و از این فروع مطالبی است که شما خودتان بفهمید آدرسش را عرض می کنم. در شرح خوئی جلد نهم صفحه ۴۹. ابن ابی الحدید جلد نهم صفحه ۹۵. شرح بحرانی جلد سوم صفحه ۱۹۴. شرح فی ظلال جلد دوم صفحه ۳۳۰. حضرت امیر به عمر چی می گویند؟ به عمر می گویند که تو سر جای خودت بمان، حرکت نکن. تو قطبی، باید مرکز را حفظ کنی. می فرمایند إِنَّ هَذَا

الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرِهِ وَ لَا بِقَلِّهِ بَدَانُ كِه اِين امر دين اسلام, نصرتش و خذلانش به زيادی و کمی لشکر نيست
إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَ لَا خِذْلَانُهُ بِكَثْرِهِ وَ لَا بِقَلِّهِ وَ هُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ اِين دينی است كه خداوند آن را ظاهر کرده و
غالب کرده وَ جُنْدُهُ الَّذِي أَعَدَّهُ وَ أَمَدَّهُ وَ اِين لشکر لشکر خدا هستند اَعَدَّهُ خدا فراهم کرده وَ أَمَدَّهُ خدا کمک کرده حَتَّى بَلَغَ
مَا بَلَغَ وَ طَلَعَ حَيْثُمَا طَلَعَ وَ نَحْنُ عَلَيَّ مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا هُمْ بِهِ وَعْدِهِ يَ خدای دلگرميم وَ اللَّهُ مُنْجِزٌ وَعْدَهُ وَ نَاصِرٌ جُنْدَهُ خداوند
وَعْدِهِ يَ خود را عملی می کند و به جند خود کمک می کند وَ مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النِّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ تَوْ قِيمِ به اِين امر
هستی. هر كس قيم به يك امر است, زمامدار است, موقعيتش مثل موقعيت بند تسبيح است نسبت به آن دانه های تسبيح. نظام
به آن رشته ای می گویند كه آن مهره ها را در آن رشته قرار می دهند. حالا من خواستم خیلی ساده بگويم نظام به بند تسبيح
می گویند خرز به آن دانه ها می گویند. مكان کسی كه يعنی موقعيت کسی كه زمامدار است مثل بند تسبيح است نسبت به
آن دانه ها. آن بند تسبيح است كه دانه ها را ردیف کرده و نگه داشته و به همدیگر پیوند داده. اگر بند تسبيح پاره شود تمام
دانه ها متفرق می شوند. اِين عبارت بسیار عبارت ظريف و عجيبی است وَ مَكَانُ الْقِيَمِ بِالْأَمْرِ مَوْ قِيمِ کسی

که قیام کرده برای زمامداری و اداره ی امور ملت، موقعیتش موقعیت نظام است. یعنی آن رشته است، آن بند، خرز یعنی آن دانه ها و مهره ها. یَجْمَعُهُ وَ یَضُمَّهُ آن رشته است، آن بند تسیح است که آنها را جمع کرده و در کنار هم قرار داده فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ اگر بند پاره شود دانه ها پراکنده می شوند فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ وَ ذَهَبَ دانه ها که پراکنده شدند ثُمَّ لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا دیگر آن دانه ها به تمامه جمع نمی شوند. پس آن بند آن رشته است که این دانه ها را پیوند داده، هر یک را در جای مناسب خود قرار داده. ببینید دانه را شما می بینید بند تسیح داریم و چند دانه ۳۳ تا الله اکبر می گوئید با آن خلیفه می شود ۳۴ تا بعد ۳۳ تا الحمدلله می گوئید بعد هم ۳۳ تا سبحان الله می گوئید. به آن دو تا وسط آخوند می گویند. آن دو تایی که وسط هستند را در جای خودش قرار داده و تعداد این طرف و آن طرف و وسط همه اش معلوم است. این بند است که اینها را به این شکل نگه داشته. اگر بند پاره شود تمام پراکنده می شوند. لَمْ یَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا وَ الْعَرَبُ الْيَوْمَ وَ إِنْ كَانُوا قَلِيلًا فَهُمْ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ حالا- حضرت امیر می فرمایند عرب امروز هر چند کم هستند ولی اسلام به اینها کثرت بخشیده عَزِيزُونَ بِالْاجْتِمَاعِ اینها به واسطه ی اجتماع با هم بسیار عزیز هستند و قوی هستند فَكُنْ قُطْبًا اِی عمر قطب باش. بزرگواری امیرالمؤمنین را

می رساند. حضرت امیرالمؤمنین اگر سیاستمدار معمولی بود می گفت بگذار عمر برود و کشته شود و خلوت شود و من اینجا را قبضه می کنم. نه فَكُنْ قُطْبًا وَ اسْتَدِرِ الرَّحَى بِالْعَرَبِ مانند قطب آسیا باش. این چرخ آسیا را به دور خودت بچرخان و أَصْلِهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ آتش جنگ را مشتعل کن. بحث بسیار بسیار واقعاً آموزنده و جالب است وقت تمام شد. ان شاء الله فردا.

فتح و نصرت مجاهدین کتاب الجهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: فتح و نصرت مجاهدین بحث در این بود که یکی از موضوعاتی که در بحث جهاد، باید مطرح شود ملاک فتح و نصرت، چون در درگیری که به وجود می آید بالأخره طایفه ای مغلوب می شوند باصطلاح شکست می خورند و طایفه ای هم غالب می شوند و فاتح می شوند و پیروز می شوند، این مطلب در میان مردم، یک نوع تفسیر و توجیه دارد و در اسلام در فرهنگ قرآن و احادیث اهل بیت یک نوع دیگری تفسیر و توجیه دارد در عرف مردم، این گونه تفسیر می کنند که هر کسی کشت و تخریب کرد و نابود کرد و دشمن را قلع و قمع کرد این فاتح و پیروز است و آن طرفی که کشته شده آن شکست خورده است و مغلوب است، این گونه مردم قضاوت می کنند ولی فرهنگ قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) که ارتباط با بحث جهاد دارد این چنین نیست. و ما دو مطلب عرض کردیم اول فتح و نصرت آن را تمام کردیم، مطالب مربوط به آن را عرض کردیم فعلاً بحث ما درباره ی غلبه است غالب و مغلوب چه کسی است، گفتیم در قرآن آیاتی هست به این ترکیب که حزب الله

ص: ۱۳۵۴

را همیشه غالب معرفی می کند، جند الله را غالب معرفی می کند «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» خدا و رسول خدا را همیشه غالب معرفی می کند از طرفی ما می دانیم که در جنگ ها، یعنی در جهادها که بین جند الله و حزب الله و رسل، درگیری به وجود آمده حق و باطل در برابر هم صف آرایی کرده اند پیغمبران فراوانی کشته شده اند که خدا می گوید: «يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ» یهود پیغمبران را می کشتند می دانید حضرت زکریا را با اره دو نیم کرده اند، به این وسیله شهید شده قبر زکریا هم در سوریه در حلب یک زیارتگاهی است، قبر یحیی آن هم شهید شده است آن هم در میان مسجد جامع دمشق، قبرش آن جا معلوم است و امثال این ها، پس ما پیغمبرانی و همراهان پیغمبرانی داریم که در جنگ ها در جهادها، علی الظاهر کشته شده اند علی الظاهر مغلوب شده اند، در جنگ بدر، مسلمان ها غالب شده اند اما در جنگ احد، در ظاهر امر، مسلمانان شکست خوردند حالا- تفسیر و توجیه این جریان ها، با این قبیل آیات قرآن، یکی «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» آیه ی پنجاه و ششم از سوره ی مائده، سوره ی پنجم قرآن مجید، یکی «وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ» آیه ی صد و هفتاد و سه، از سوره ی الصافات، سوم «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَ رُسُلِي» آیه ی بیست و یکم از سوره ی مجادله، سوره ی پنجاه و هشتم قرآن کریم، بنابراین باید ببینیم ملاک فتح و پیروزی ملاک غلبه چیست که خداوند متعال، این چنین این ها را غالب و مغلوب معرفی می کند؟ ما عرض کردیم که از سه جهت جبهه ی حق بر

ص: ۱۳۵۵

جبهه ی باطل غلبه دارند، جهت اول، بحث استدلال است و مناظره هست و اقامه ی برهان است خوب این خود یک نوع برخوردی است دو جبهه در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند جبهه ی حق و باطل، خوب در این گونه موارد، خوب یک مناظره ای به وجود می آید گاهی در این مناظره ها همیشه، جبهه ی حق بر باطل غالب است، نمونه های فراوانی از این وجود دارد اساساً اهلیت (علیهم السلام) برای مناظره خیلی بهاء قائل بودند و خودشان هم افرادی را برای مناظره تربیت می کردند، مثل هشام بن حکم ها، که این ها تربیت شدگان مکتب امام صادق (علیه السلام) بودند که تربیت می شدند برای مناظره، ائمه تشویق و ترغیب و تقدیر می کردند از این قبیل افراد، بنابراین ما لازم است که یک فسخی برای مناظره باز کنیم و نمونه هایی ذکر کنیم برای این که در این جبهه همیشه حق غالب بوده، اولاً- قرآن کریم، در آیاتی به این ترتیب در سه جای قرآن هست «هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» در دو جا «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه ی صد و یازده سوره ی بقره، اگر راست می گوئید دلیل بیاورید دلیل آوردید، دلیل و غلبه علامت صدق و درستی است، شکست خورده علامت بطلان است، صدر آیه این است «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَاتِيهِمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» موقعی که نصارای نجران، آمدند به مدینه، برای دیدار پیامبر خدا و بحث و این ها، خوب جریان مباحثه را خودتان می دانید یهود هم در مدینه زیاد بودند این یهود مدینه، با نصارای نجران هم برخورد کردند و مباحثاتی هم بین یهودی که در مدینه

بودند آن نصارای نجران به وجود آمد در این مناظره و مباحثه، یهود می گفتند ما بر حق هستیم غیر از ما کسی حق ورود به بهشت را ندارد، نصارا گفتند که ما بر حق هستیم به غیر از ما کسی و هیچ طایفه ای حق ورود به بهشت را ندارد آیه همان را می گوید «وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» یهود گفتند که ما و نصارا گفتند که ما، قرآن جواب می دهد «تِلْكَ أُمَّاتٌهُمْ» این حرف ها آرزوهایی است امانی، جمع آمیبه است، آمیبه یعنی آرزو «تِلْكَ أُمَّاتٌهُمْ» اصلاً اسلام را گذاشته اند کنار یهود و نصارا می گوید ما وارد بهشت می شویم آن ها می گویند ما فقط اهل بهشتیم هستیم، «تِلْكَ أُمَّاتٌهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» اگر راست می گویند دلیل بیاورید و هر دو هم اهل جهنم هستید تا به پیغمبر خدا و اسلام ایمان نیاوردید، در سوره ی بقره آیه ی صد و یازده. خوب باز «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» آیه ی شصت و چهارم از سوره ی نمل است این هم «أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمٍ خَفِيٍّ» خدا، غیر از خدا اله دیگری هم وجود دارد حالا به شکل بت باشد و به شکل غیر بت باشد، این جا باز قرآن می گوید «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» این دو، سوم در سوره ی انبیاء است آیه ی بیست و چهارم از سوره ی انبیاء، سوره ی بیست و یکم قرآن مجید است، «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» باز هم مربوط به همان بت پرست و این ها است قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ پس خود

قرآن زنده کننده ی احیاء کننده و ایجاد کننده ی مسئله ی مناظره است، از مناظره استقبال می کند که بیاید ما مناظره کنیم به مناظره بنشینیم تا ببینیم که حق با چه کسی است؟ در این جا حاکم برهان است و دلیل است، خوب از یک طرف خلاصه هم ما بخواهیم بگوییم، نمونه های فراوانی ما در اسلام داریم، یک حدیثی از امام جعفر صادق (علیه السلام) شیخ بزرگوار، معلم امت شیخ مفید، در کتاب الفصول المختاره، صفحه ی دویست و هفتاد و هشت در چاپ چهارم، ایشان می گوید «یونس بن عبدالرحمن عن بعض اصحابه عن خيثمه» خيثمه نام شخصی است «عن أبي عبدالله» امام صادق (علیه السلام) «قال دخلتُ عليه أُودِّعُهُ» خيثمه می گوید خدمت امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم که خداحافظی کنم «وَ أَنَا أُرِيدُ الشُّخُوصَ عَنِ الْمَدِينَةِ» می خواستم بروم به مدینه «فَقَالَ أَلْبِغْ مُوَالِيْنَا» امام صادق (علیه السلام) گاهی منصور حضرت را می آورد به در جایی هفت دفعه منصور امام صادق (علیه السلام) را از مدینه آورده به حیره و کوفه و این ها، خوب معلوم می شود امام صادق (علیه السلام) در مدینه نبوده و این می خواست برود به مدینه، حضرت فرمود: «أَلْبِغْ مُوَالِيْنَا السَّلَامَ» به دوستان ما سلام برسان، مختصر می کنم خلاصه، آخرش می بینیم که به آن ها بگو «وَ أَوْصِيَهُمْ» توصیه کن به آن ها «وَ لِيَتَفَاوَضُوا عِلْمَ الدِّينِ» علم دین را به مناظره بگذارند، تفاوض مفاوضه، با ضاد تفاوض مفاوضه، یعنی مناظره کردن و بحث کردن، به شیعیان ما بگو که علم دین را به مناظره بگذارند «فَإِنَّ ذَلِكَ حَيَاةٌ لِأَمْرِنَا» به مناظره و مباحثه برگزار کردن علم دین و مذهب، باعث می شود که حیات اهلیت

(عليهم السلام) زنده شود در میان مردم، «رَحِمَ اللَّهُ عَيْدًا أَحْيَا» و رحم الله کسی که امر ما را فرهنگ اهلیت را، احیاء کند و زنده کند. خوب و لذا کتاب هایی که ما داریم کتاب المراجعات، خوب کتاب بسیار خوبی است در مناظره است، اصلاً بنده یک وقتی عرض کردم در حوزه ی علمیه ی قم چقدر خوب است که یک مکتبی، یک جبهه ای برای پرورش دادن فضلا و علما برای مناظره، خودش یک مسئله ای است و کار فنی ای است فنی بوده است که امام صادق (علیه السلام) پرورش می داده هشام بن حکم ها را خودشان می نشستند به اصحابشان می گفتند که مناظره کنید، اصحاب مناظره می کردند امام جعفر صادق (علیه السلام) قضاوت می کردند بعد در میانشان افراد خاصی را بر می گزیدند برای اعزام به جاهای مختلف که بروند و مناظره کنند مخصوصاً مسئله ی امامت را مناظره کنند، ما به دو شکل مناظره داریم، ما در حوزه ها باید توجه کنیم یک مناظره ی با قلم است مثل همان المراجعات، الغدير، عبقات الأنوار، مغالب المدرستين، این ها خوب مناظره هست مناظره ی قلمی هست که رجال بزرگی از علمای اسلام و تابع اهلیت خوب این ها را نوشته اند خیلی لازم است این ها مطالعه اش، یک قسمتی و قسمتی دیگر مناظره ی حضوری داریم، خوب مناظره ی حضوری مثل علامه ی حلی در مجلس سلطان خدا بنده، که تشکیل داده بود و علمای چهار مذهب را جمع کرده بود این خیلی واقعاً قدرت علمی و مهارت علمی می خواهد که بتواند کسی با این که سلطان نامه نوشته تمام علمای بزرگ اهل تسنن را، جمع کرده خوب علامه ی حلی هم که آن روز مرجع بزرگ شیعیان بود را هم

خواسته، علامه فخر المحققین، وارد مجلس شدند در آن جلسه علامه با آن قدرت بیان خودش با آن مهارت علمی، علامه خوب خیلی در مذهب کتاب دارد، الفین علامه در ولایت اهل بیت، نهج الصدق برای علامه است منهاج الکرامه برای علامه است و کتاب های علامه است دیگر این ها بزرگ هستند، بعد از این که در این مناظره غلبه پیدا کرده بیشتر این ها را نوشته، بله خلاصه علامه در آن جلسه غلبه پیدا کرد بر علمای حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی، این مناظره خیلی بزرگ است باز هم یک مناظره ی شیخ صدوق در بغداد دارد، در زمان فخر الدوله و معز الدوله ی دیلمی، دیالمه چون شیعه بودند شیعه در آن موقع خیلی قدرت پیدا کرد در بغداد مجلسی ترتیب داده شد برای حضور شیخ صدوق، در آن جا باز غالب شد خوب این ها را ما باید بدانیم دیگر، این ها مناظره هایی است در کتاب المراجعات صد و دوازده تا مراجعه است، یعنی از یک طرف سید شرف الدین امروز روز وفات سید شرف الدین رحمه الله علیه است، صبح اخبار می گفت، خوب از یک طرف سید شرف الدین، از یک طرف هم شیخ سلیم، رئیس جامع الأزهر است صد و دوازده مکاتبه مناظره ی قلمی، بین این دو نفر به وجود آمد واقعاً این دو نفر چقدر نسبت به یکدیگر احرام قائل هستند در یک محیطی، خالی از تعصب، حرف ها را مطرح می کنند بالأخره غلبه هم با همان سید شرف الدین است. مسئله ی مناظره خیلی مسئله ی مهمی است منظور بنده این است که اولین جبهه در غلبه ی حق بر باطل، بر اساس فرهنگ اسلامی، جبهه ی مناظره

است در این جا همیشه هم غلبه، با اهل حق است بله بعضی از رفقا می فرمایند که کلمه به کلمه بگویید بسیار خوب، یک نمونه به نظر بنده آمد که کتاب الغدیر، علامه ی امینی، علامه ی امینی دارد که من ده سال از کتب فهرست برداری کردم ما طلبه ها، باید خیلی مجهز باشیم آخر بعضی همین گونه متفرقه کار می کنند ولی بعضی می روند از اول، کتاب هایی داشته اند به عنوان فهرست و نمونه برداری، مثلاً ملا محسن فیض کاشانی که این همه تألیفات دارد بنده یقین دارم که آن از اول، در تفسیر یک فهرست جدا داشته است، تفسیر صافی، در اخبار که وافی نوشته است در کتب دیگر، چون تألیفات زیاد دارد این ها از اول، این گونه بوده اند ما طلبه ها و شما عزیزان عادت کنید از اول، دفترهایی داشته باشید برای نوشتن آن چه مطالبه می کنید، آن چه برخورد می کنید دفتر های منظم بعد همین ها را جمع کنید، می شود الغدیر، خوب یکی الغدیر است که ده سال فقط فهرست برداری می کرده است یکی کتاب المراجعات است سید شرف الدین خیلی مرد بزرگی است واقعاً خیلی بزرگ است کتاب هایش خیلی عجیب است الآن چاپ شده است یک دوره چند جلدی، تألیفات سید شرف الدین، چقدر این واقعاً زحمت کشیده تنها المراجعات نیست النص و الاجتهاد است و خیلی کتاب دارد این خیلی زحمت کشیده در مراجعه به کتب اهل تسنن، یک جلدش مربوط به ابوهریره است که بیشتر روایات سنیان از ابوهریره است در صحیح بخاری، پانصد تقریباً از ابوهریره است که بیش از بقیه است بعد از عایشه است بعد عبدالله بن عمر است از فاطمه ی

زهرایک حدیث بیشتر نیست، حضرت امیرالمؤمنین بیست و هفت حدیث بیشتر نیست در کتاب صحیح بخاری، خلاصه ایشان تنها با روایات ابوهریره نوشته است اولاً سابقه ی ابوهریره، سابقه ی سال هفتم هشتم هجرت ایمان آورده، یک آدم سوادش هم بسیار کم انقدر حدیث؟! معلوم است این جعل است دیگر آن وقت حدیث های ایشان را تمام غربال کرده است چقدر چیزهای عجیب و غریب دارد که اصلاً باورکردنی نیست عمر هم تازیانه به او زد گفت انقدر دروغ نقل نکن خوب بالآخره حالا- آقا گفتند که مناظرات قلمی، مثل الغدیر، المراجعات، النص و الاجتهاد، مهمتر از همه کتاب عبقات الأنوار میرحامد حسین است، میرحامد حسین، در هندوستان بوده است ولی نصب آن می رسد به ایرانی ها و نیشابور، بنده خودم در هندوستان در لکنهو، چون برای اینکه پسرای ایشان و نوه های ایشان آن جا بوده اند در لکنهو که یکی از شهرهای مهم هندوستان است کتابخانه ی بسیار بزرگی هنوز باقیست برای میرحامد حسین است و عبقات را نوشته است این خیلی عجیب بوده این میرحامد حسین، می توان گفت که بعد از آن هر کس آمده از او استفاده کرده او به اندازه ای کتاب گذاشته روی سینه اش و مطالعه می کرده کتاب را در روی سینه اش جا کرده بود، او هیچ وقت در مجلسی که روضه خوانده می شد حضور پیدا نمی کرد نمی توانست حضور پیدا کند نمی توانست مصیبت اهل بیت را بشنود، یک وقت مجلسی بود و یکی روضه می خواند نمی دانست که میرحامد حسین آن جاست، مصیبت حضرت علی اصغر را آن جا خواند و افتاد غش کرد طاقث شنیدن مصیبت اهل بیت را نداشت عبقات الأنوار برای ایشان است

مغالبه المدرستین برای سید مرتضی عسگری، مرحوم شد اهل ساوه بود خودش را من زیاد دیده بودم خوب این ها کتاب های مناظرات قلمی است مناظرات بیانی، علامه در جلسه ی سلطان خدا بنده و شیخ صدوق که گفتیم در بغداد، مطالعه کنید خوب حالا- نمونه ای می خواستم عرض کنم که امروز روز آخر بحث جهاد است بله، در کتاب الکننا و الألقاب، برای حاج شیخ عباس قمی، کتاب های ایشان همه خوب هستند جلد دوم، صفحه ی چهارصد و هفده الکننا و الألقاب سه جلد است، جلد دوم صفحه ی چهارصد و هفده در حالات الطیار، با طای مؤنف، محمد بن عبدالله طیار یکی از روای ماست «کان من أصحاب ابي عبدالله (عليه السلام)» از اصحاب امام صادق (عليه السلام) «فقد كان شديد الخصوم عنا أهلييت» در دفاع از اهلیت بسیار قوی و شدید بوده است در مناظره هم بسیار قوی بوده است نقل می کند که از هشام بن صالح خدمت امام صادق (عليه السلام) بودیم با جمعیتی، از اصحاب حضرت یک نفر از اهل شام وارد شد اجازه خواست و وارد شد و سلام کرد و ابي عبدالله فرمودند بنشینید و نشست، حضرت فرمودند: «ما حاجتك أيها الرجل» این شخص گفت که من شنیدم که تو خیلی عالم ماهری هستی و هر چه پرسند جواب می دهی، آمده ام با تو مناظره کنم، امام صادق (عليه السلام) حضرت فرمودند که در چه چیز؟ در چه رشته می خواهی مناظره کنی؟ از اینجا معلوم می شود اصحاب امام صادق (عليه السلام) هر کدام در رشته ای مهارت داشته اند این طبقه بندی که ما می گوییم لازم است در حوزه ها باشد، در محضر امام صادق (عليه السلام)

در مکتب حضرت این مطلب، عملی بود. اول گفت آمده ام مباحثه کنم درباره ی قرآن، تفسیر قرآن، مفاهیم و آیات قرآن، قرائات قرآن، حضرت فرمودند که با حمران مناظره کن حمران بن أعین برادر زراره است فرمودند با این مناظره کن، اگر بر این غالب شدی بر من غالب شد، انقدر امام اطمینان دارد که «إن غلبته غلبتني» بحث کرد و حمران بر او غالب شد بعد شامی گفت که من می خواهم در ادبیات عرب، مناظره کنم حضرت فرمودند که با أبان، مناظره کن اگر بر ابان غالب شدی بر من غالب شدی، با أبان بن تغلب، أبان بن تغلب مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می خواهم در فقه مناظره کنم، حضرت فرمودند با زراره مناظره کن، در فقه با زراره مغلوب شد خوب گفتند می خواهم در علم کلام مناظره کنم حضرت فرمودند با مؤمن پاک مناظره کن، مناظره کرد و مغلوب شد بعد گفت می خواهم در جبر و اختیار مناظره کنم، حضرت فرمودند با همین طیار که اسم بردیم مؤمن بن عبدالله مناظره کن مغلوب شد، بعد گفت می خواهم مناظره کنم در توحید، حضرت فرمودند با هشام بن سالم مناظره کن، با هشام مناظره کرد بعد گفت می خواهم مناظره کنم در امامت، گفتند با هشام بن حکم، مناظره کرد و مناظره کرد و مغلوب شد، حضرت یک لبخندی زدند یعنی خوشحال شدند شامی گفت که خواستی به من نشان دهی، در میان پرورش یافتگان محضر و مکتب این چنین رجالی وجود دارند، همین گونه است «قد افلح من جالسک» کسی که با تو مجالست کند فلاح و رستگاری دارد بعد گفتند به این

که «اجعلنی من شیعتک و علمنی» مرا از شیعیان خود قرار بده و مرا هم تربیت کن، ابو عبدالله فرمودند به هشام که شما حالا این کلاس ما در کلاس بالا هستیم این هنوز آن کلاس بالا نرسیده، به هشام فرمودند که شما این را تعلیم کن من دوست دارم که این شاگرد تو باشد و زیر نظر تو تربیت شود این چنین شود، خوب نتیجه بگیریم که این ها نمونه بود که می خواهیم عرض کنیم که در درگیری ها که ارتباط با هدف دارد ارتباط با جهاد گران دارد، ارتباط با کیفیت برخورد دارد اولین مرحله ی غلبه ی حق بر باطل، جبهه ی مناظره است ما غلبه را داریم حساب می کنیم یک، دوم عامل غلبه کمک پروردگار است یعنی ما شکی نداریم آیات کثیری از قرآن می گوید که شما جهادگر باشید به آن صفاتی که ما گفتیم گام بردارید ما شما را کمک می کنیم ما قبلاً، چند روز قبل، آیات نص را در قرآن خواندیم «وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ» (آل عمران، ۱۲۳) شاید ده بیست تا جا هست در قرآن کریم، دال بر این که خداوند ناصح و کمک کسانی است که به جهاد برخیزند «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد، ۷) این آیات هم، همه جهاد را دارد می گوید، دیروز هم عرض کردم آیه ی در قرآن می گوید «سَيَأْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبُ» (انفال، ۱۲) شما بدانید بروید به میدان جنگ، ما رعب شما را در دل، دشمنان تان می اندازیم آیات زیادی در قرآن، مثلاً «وَقَدْ ذَفَّ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبُ» آیه ی بیست و ششم سوره ی احزاب است در جنگ احزاب، ده هزار نفر

یمین و شمال آمدند ده هزار نفر، بعضی خیلی ناراحت شدند، گفتند «وَبَلَّغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ * وَزُلْزِلُوا زُلْزَالًا شَدِيدًا» (احزاب، ۱۰ و ۱۱) دیدند ده هزار نفر مجهز و مکمل می آید برای درهم کوبیدن مدینه، این بود که و زلزلوا، خیلی این جا آیات قرآن عجیب است سه طایفه کردند منافقین گفتند که «مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» (احزاب، ۱۳) پیغمبر ما را گول زد همه نابود می شویم بله، عده ای دیگر گفتند «هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ» (احزاب، ۲۲) گفتند بله، پیغمبر روز اول گفت این دین جهاد لازم دارد بدون جهاد و آمادگی جهادی این پیشرفت نخواهد کرد که امام (رضوان الله علیه) فرمودند که خدا هر پیغمبر فرستاد در یک دست کتاب هدایت داشت و در یک دست دیگر شمشیر، این ادیان این گونه اند اصلاً امام فرمودند که ادیان با خون رشد کرده است، ادیان با خون رشد کرده است و خون هم رنگ خون هم ثابت ترین رنگ هاست و خون هم مؤثرترین است، مؤثرترین عامل پیشرفت خون است جهاد را کوچک نشمارید، آن شعر ابو علای معروفی، که می گوید به این که از حضرت امیرالمؤمنین و سبطش امام حسین را می گوید، دو تا یادگار در دنیا هست تا جهان باقیست این دو یادگار باقیست تا بدانند که خون چقدر اثر دارد، شفق و فلق، آن شفق قرمزی که دیده می شود در افق اول شب، فلق آن قرمزی که قبل از طلوع فجر دیده می شود این دو رنگ، رنگ قرمز هستند و این ها رنگ خون هستند در فلق و شفق، در افق آسمان این ها

همین گونه مانده اند مردم بیایند نگاه کنند تا به یاد این پدر و پسر بیافتند که با خون رنگین خودشان، حق را جاویدان ساخته اند درست است این خون است بنابراین، در این جهاد خدا وعده ی نصرت داده است و آیات آن را قبلاً خواندیم، چند آیه هم در قرآن، الان فرصت نیست بنده نوشته ام ولی فرصت نیست «وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ» (احزاب، ۲۶) «سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» (آل عمران، ۱۵۱) این رعب است که خداوند به دل دشمنان می اندازد، اصلاً ملائکه می فرستد «و ارسلا الجنود» این است در جنگ تحمیلی هشت سال کسانی که می رفتند می گفتند که این رفتن لازم دارد این از دور دیدن به درد نمی خورد، کسانی که رفته اند با خلوص نیت خودشان می گفتند که ما بارها دیدیم در مواردی خداوند به ما کمک کرد بنابراین دومین عامل غلبه، نصرت الهی، امداد الهی به این شکل است. سومین را تمام کنیم، سومین خداوند مجاهدین را به نوعی تربیت می کند آن ایمانشان، عقیده شان، شهادت طلبی آن ها، شهامتشان و شجاعتشان این ها خیلی است، «إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال، ۶۵) این بیخود نیست بیست نفر از شما به دویست نفر غالب است «؟؟؟» این بیخود نیست خوب بحث جهاد، امسال الحمدلله با لطف پروردگار بنده در یک سال تحصیلی مطالب مهم جهاد را به عرض رساندم فکر می کنم آن اندازه که ما بحث کردیم کافی باشد، انشاءالله اول سال تحصیلی، کتاب دیگری را باید با توفیق پروردگار عمری باشد و عمری باشد آغاز کنیم.

مباحث اخلاقی کتاب جهاد

Your browser does not support the audio tag

موضوع: اخلاق در آستانه ی سالگرد ارتحال امام عظیم الشان (اعلی

ص: ۱۳۶۷

الله تعالی مقامه) هستیم. ایام ارتحال امام به یاد خاطره هایی، جریانهایی می افیم. یک دنیا فضیلت و اخلاق، برجستگیها، ویژگیهای خاصی که خداوند متعال در این شخصیت بزرگ به وجود آورده بود. از این جهت بسیار لازم است که به این شخصیت با عظمت و کارهایی که انجام داد مخصوصاً ما طلاب حوزه ی علمیه ی قم توجه کنیم و آنها را سرلوحه ی کارهای خودمان قرار بدهیم. کتابی است به نام "ثوره الفقیه و دولته" یعنی انقلاب نهضت یک فقیه به چه شکلی صورت گرفته و دولتی که آن فقیه ایجاد کرده به چه کیفیت بوده. دانشمندانی و نخبگانی از تمام دنیا هر یک از یک زاویه شخصیت امام (رضوان الله علیه) را مورد بررسی قرار دادند. اسم کتاب ثوره الفقیه _ ثوره با ثاء مثلث یعنی نهضت و انقلاب _ ثوره الفقیه و دولته. قیام یک فقیه به چه شکلی بوده که اینقدر عالمگیر شده و دولتی که به وجود آورده به چه کیفیت بوده. کتابی است که علمایی از کشورهای مختلف حتی از کشورهای کمونیستی باشند، اما همه شان در برابر ابعاد شخصیتی امام، آن قدر با عظمت است، خاضعند. بلکه شگفتی همه ی آنها را برانگیخته. خصوصیات خود امام از لحاظ اخلاص و شجاعت و زهد و قیام امام به چه شکلی بوده، بدون تکیه به هیچ قدرتی توانسته اینقدر تأثیرگذار باشد. اصلاً بعضی ها گفتند این انقلاب مثل یک مکتبی است. برای اینکه در این مکتب آنقدر مزایا وجود دارد، تغییر نگرش ها، ایجاد تحول ها و تهییج مستضعفان جهان برای خیزش و احقاق حق خودشان. خلاصه الآن فرصت

زیادی نداریم که ما بیش از این درباره ی ابعاد شخصیت امام (رضوان الله علیه) ما صحبت کنیم. ولی همین قدر که گفته ام، به شما عرض کرده ام، ما بایستی کتاب صحیفه ی نور را از اول تا آخر ۲۲ جلد است، مطالعه کنیم برای شناخت امام و کار امام. از مرکز نشر آثار امام بخواهید و دیگر دفتر تبیان که ۵۰ جلد است. کلمات امام را دسته بندی کرده اند ۵۰ جلد شده. برای هر صنفی، هر موضوعی یک دفتری تشکیل شده، ۵۰ جلد و دیگر وصیت نامه ی امام که راهگشای زندگی همه مخصوصاً ما طلاب و علماست. یک جلدش که قطور است حوزه ی علمیه و روحانیت. که باید روحانین در چه وضعی باشند و با چه ترتیبی گام بردارند تا بتوانند تأثیرگذار باشند. ایشان چند جا تصریح کردند که این انقلاب جرقه ای است و شعله ای است. این کم کم وسعت بیشتری پیدا خواهد کرد و تمام جهان را فرا خواهد گرفت و این مقدمه ی ظهور امام عصر است. ایشان هیچ وقت حرف گراف نمی گفتند. ایشان بر اساس آن اطلاع و آن مهارتی که در اخبار اهل بیت : دارد کار خودش را که مستضعفان جهان باید متشکل باشند، متحد باشند، بیدار باشند، آمادگی، ایستادگی داشته باشند که این زمینه ی ظهور امام عصر است، کار خودش را این طور می دانست با یک دنیا اخلاص. نامه ای در کتابی که بنده دارم "علمای اسلام" نامه ای آیت الله العظمی آقای میلانی برای ایشان زمانی که در ترکیه تبعید بود نوشته. بنده هم تحت عنوان "نامه ی مرجعی برای

ها قیام کرد، آنها را مغلوب کرد و شکست داد. سیدالشهداء در برابر یزید و یزیدیان مکتب غلبه ی خون بر شمشیر را تأسیس کرد و شما دنباله ی همان راه را پیش گرفتید. شما مطمئن باشید _ آیت الله میلانی به ایشان می گوید _ مطمئن باشید کار شما دنباله ی کار انبیاء عظام است و کار شما به نتیجه خواهد رسید و دنیا را منقلب خواهد کرد. امواجی در سراسر دنیا ایجاد خواهد کرد. خلاصه ما در برابر سالگرد یک چنین شخصیتی هستیم که خاطره های فراوانی، بنده خودم در نوفل لوشاتو که در خدمت امام بودم یک شب تلویزیون فرانسه یعنی در سراسر دنیا پخش می شد. نشان داد اول جلال و تشکیلات پاپ را. بنده خودم در ایتالیا در رم به همان مرکز پاپ رفته ام. کاخهایی است، تشکیلاتی است. خیلی وسیع که پاپ در آنجا سکونت دارد. تشکیلات پاپ از تشکیلات یک رئیس جمهور بالاتر است. آن را تلویزیون نشان داد به مردم اروپا و دنیا که این تشکیلات با عظمت مال پاپ است. بعد امام را نشان داد. یک عبا و عمامه. گفت یک تکه نان به اندازه ی کف دست هم مخارج روزانه ی این شخص است. با همین نعلین و عمامه در مقابل استکبار جهانی قیام کرده و می خواهد یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کند و خواهد کرد. چون آن طور که زهد و شجاعت و قاطعیت این مرد این کار را خواهد کرد. آن روز به دنیا شناساند امام را. واقعاً آن روز کاخهای استکباری از این جریان لرزید که اینقدر امام با آن زهد و

قاطعیت و شجاعت، اینقدر کارش تأثیرگذار بود ولی پاپها چه کار می کنند. خلاصه ما در برابر ابعاد شخصیت بسیار با عظمتی قرار داریم که باید ما همین گفتم این سه تا کتاب را مطالعه کنید. در راستای این فکر و این اندیشه گام بردارید و امام را درست بشناسید. یکی صحیفه ی نور، دوم دفتر تبیان، سوم وصیت نامه. امام در وصیت نامه ی خودشان که حاصل تجارب این همه عملکردهاست، بعد از اینکه یک رژیم ۲۵۰۰ ساله را سرنگون کردند، یک نظام قدرتمند را به جای آن برقرار ساختند، هشت سال جنگ تحمیلی که تمام قدرتهای استکباری به صدام کمک می کردند، روسیه ی آن روز، آمریکا آلمان، فرانسه، انگلستان، حتی بعضی از کشورهای اسلامی مثل مصر و اینها که ما اسیرهایی داشتیم از اردن از مصر، اینها همه کمک می کردند به صدام بلکه این چراغ را خاموش کنند. می دانستند که آینده برای آنها یک آینده ی ناگواری است. چون همین قدرتها بودند که در صدر اسلام بعد از عظمت اسلام توانستند که بالاخره با سیاستهای خودشان اسلام را زیر سیطره ی خودشان قرار بدهند و نور اسلام را خاموش کنند. می دانستند که دوباره همان تلاًؤ و همان انفجار به وجود آمده. به صدام کمک می کردند بلکه بتوانند این انقلاب را بخوابانند. اما يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ به عرض بنده مطالعه ی این سه کتاب را گفتم. در وصیت نامه شان می فرمایند توصیه ی من به علما به حوزه ها این است در برابر هیچ انتخابی بی تفاوت نباشند.

ص: ۱۳۷۲

در تمام صحنه‌ها حضور داشته باشند. علما و حوزه‌های علمیه. الآن ما در برابر انتخابات ریاست جمهوری قرار گرفتیم. امام می‌فرمایند چه انتخاب ریاست جمهور چه انتخابات مجلس شورای اسلامی چه انتخابات خبرگان رهبری در تمام اینها کل مردم، چون یکی از حسن‌ها و مزایای این انقلاب مردمی بودن است. امام برای مردم خیلی اهمیت قائل بودند. از این جهت مردم باید حضور داشته باشند، شما حضور داشته باشید، مردم را به حضور دعوت کنید. بعد اضافه می‌کنند که این یک وظیفه است و یک تکلیف است. کوتاهی کردن در شرکت در انتخابات گناهی است از گناهان کبیره. چون سرنوشت ساز است. شما خودتان بایست سرنوشت خودتان را در دست بگیرید و ورق بزنید. حتی یک رأی هم در این انتخابات اثرگذار است. از این جهت ما در برابر چنین جریانی در ۲۲ خرداد قرار داریم. دشمنان هم با ذره بین خودشان، با مکر و حيله‌های خودشان، ما را زیر نظر دارند و خیلی هم پول خرج می‌کنند که بلکه انتخابات کم‌رنگ شود و این را سوژه‌ای قرار بدهند برای خاطر ضعف این مملکت و این نظام با این عظمت. ما باید هوشیار باشیم. این یک جهادی است در برابر دشمنان اسلام، استکبار و صهیونیست‌ها که می‌دانند تمام حرکتها منشأش از ایران است علیه آنها. اینها الآن نقشه‌های فراوان و سرمایه‌گذاری فراوان دارند. طوری باید نباشد که دشمن خوشحال شود. ما باید دشمن را عصبانی بکنیم. از این جهت آن شاخصه‌ها که بنده عرض کردم: اول داشتن سابقه‌ی بسیار روشن، انقلابی. دوم

ص: ۱۳۷۳

متدین و متعهد به آرمان اسلام، آرمان انقلاب، آرمان امام. تعهد و تقید به این موضوع بسیار مهم است که ارزشها مخصوصاً ارزشهای انقلابی همه و همه محفوظ بماند. سوم شجاع بودن که بتواند از اسلام و از انقلاب دفاع کند. در برابر قدرتها هر قدر شجاع تر باشد باعث عظمت و سرافرازی این نظام و این ملت و این اسلام خواهد بود. از این جهت سومین شاخصه شاخصه ی شجاعت و جرأت و شهامت است. چهارم فعال بودن یعنی برای خدمت به مردم. یکی از ابعاد شخصیتی امام این بود که سیاستمداران را خدمتگذار معرفی می کرد. هر سیاستمداری باید خودش را خدمتگذار بداند. مخصوصاً خدمت به زاغه نشین ها، فقرا، محرومین، مستضعفین که آنها همه شان در تأسیس این نظام سهم بیشتری دارند. از این جهت کسی که واقعاً در فکر خدمت به مردم باشد، مخصوصاً مردم مستضعف و محروم فعالیتش همه در این محور باشد. پنجم اینکه متواضع بودن، مردمی بودن. با مردم انس و الفت داشتن از درد و رنجهای مردم آگاه بودن. در فکر حل مشکلات مردم بودن. اینها صفاتی است که ما خودمان شخصی را معین نکردیم، از هیچ کاندیدای خاصی پشتیبانی نکردیم ولی توصیه ی ما به این است که شرکت حداکثری شرکت همگان باشد و همه حضور داشته باشند و رأی بدهند. دوم اینکه شاخصه ها را خصائص را و شرایط را بسنجند کسی که دارای این صفتها باشد که عرض کردیم به آن رأی بدهند. این عرائض ما بود امیدواریم ان شاء الله تعالی خداوند توفیق بدهد همه در این راستا که راستای اسلام است همه

مان گام برداریم و حرکت کنیم ان شاء الله تعالی. امروز هم روز چهارشنبه است. ما فکر می کنیم مانند هر سال دیگر بعد از ۱۵ خرداد دیگر بحثهای حوزوی تعطیل باشد. ولی باید از وقت خودمان حتی یک دقیقه یک دقیقه باشد استفاده کنیم. همه برنامه داشته باشید برای مطالعاتتان. امروز دنیا احتیاج بیشتری به علم و تحقیقات و پژوهش دارد. در دو عرصه شما باید کار کنید. هم در عرصه ی علوم حوزوی هم در عرصه ی اجتماع. مسائل مربوط به نظام اسلامی، مربوط به انقلاب، مسائل مربوط به کید و مکر و نقشه های دشمن و در برابر آنها ما موضع صحیح و موضع مناسب گرفتن کار ما طلبه ها دو سه برابر شده. مسئولیت ما سنگین تر، البته فضائل هم بیشتر. ما نهج البلاغه می گفتیم ولی خواستم اول یک حدیثی مربوط به حضرت فاطمه در این ایام که ارتباط با آن صدیقه ی کبری دارد عرض کرده باشم تا ببینیم به کجا می رسیم. کتابی است به نام "معانی الاخبار" یکی از تألیفات شیخ صدوق است. شیخ صدوق ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کرده، ما ۲۴ تا را داریم. بقیه همه از بین رفته. خیلی عجیب است. یکی از کارهای علمای بزرگ ما پرکار بودن است. ما باید واقعاً پرکار باشیم. باید ۵ دقیقه از وقت خودمان را هدر ندهیم. ۳۰۰ جلد کتاب تألیف کردن کار شوخی نیست. اصلاً شما در عمرتان یکبار بحار الانوار را از اول تا آخر مطالعه کرده اید؟! این یکی از کتابهای مجلسی است. خیلی باید ما مطالعه کنیم، مطالعه ی منظم نه متفرق. از ۳۰۰

کتاب شیخ صدوق که همیشه افتخار می کرد که به دعای امام عصر به وجود آمده به دنیا آمده ۲۴ تا را در دست داریم یکی کتاب معانی الاخبار است. به علت اینکه شیخ صدوق با فرهنگ اهل بیت: آشنایی فراوان داشته این کتاب احادیثی که تا حدی مشکله آنها را معنا کرده. در دو جلد هم اخیراً چاپ شده. معانی الاخبار در جلد اول آن چاپ که پیش بنده بود صفحه ۲۶۶ باب ۴۸. حالا ببینید باب چه بابی است که ایشان می خواهد معنا کند. باب معنی الشمس و القمر و الزهره و الفرقدین. باب معنای شمس, معنای قمر, معنای زهره و فرقدین. این باب است. اسم باب این است باب معنای الشمس و القمر و الزهره و الفرقدین. چهار تا حدیث در این باب ذکر کرده ولی سند برمی گردد به جابر بن عبدالله انصاری یکی از شخصیت‌های بسیار بزرگ است. ایشان می گویند قال صلی بنا رسول الله ص صلاه الفجر پیغمبر نماز فجر _ نماز صبح را خواندند فلما انفتل من صلاته نمازش را که پیغمبر تمام کرد اقبل علينا بوجهه الکریم جابر می گوید پیغمبر رو کرد به مردم با چهره ی درخشان خودشان فقال معاشر الناس من افتقد الشمس افتقد یعنی گم کردن من افتقد الشمس فلیستمسک بالقمر کسی که خورشید را از دست داد, خورشید غروب کرد به قمر تمسک کند و من افتقد القمر فلیستمسک بالزهره کسی که قمر را از دست داد, گم کرد, به زهره تمسک کند و من افتقد الزهره فلیستمسک بالفرقدین زهره را اگر کسی از دست داد به فرقدین تمسک

کند. حدیث با عبارتهای مختلفی نقل شده، یک حدیث است. مثلاً این حدیث با این عبارت هم ذکر کرده اقتدوا بالشمس فإذا غابت الشمس فاقتدوا بالقمر فإذا غاب القمر فاقتدوا بالزهره فإذا غابت الزهره فاقتدوا بالفرقدین بله چهار چیز گفتند: شمس و قمر و زهره و فرقدین. پیغمبر این جور گفتند و مردم نفهمیدند منظور چیه. قیل یا رسول الله ما الشمس و القمر و الزهره و الفرقدان منظور شما از شمس و قمر و زهره و فرقدان چی هست؟ قال أنا الشمس پیغمبر فرمودند من شمس هستم و علی القمر و فاطمه الزهره و الحسن و الحسين الفرقدان پیغمبر معنا کردند. گفتند منظور این است که شمس من هستم و قمر علی بن ابی طالب و زهره فاطمه ی زهرا است و فرقدین حسن و حسین . حالا- وجه شبه هر چه بگوییم چی هست که این طوری گفته؟ معلوم است. بعد یک ذیل هم دارد. شمس معلوم است. خورشید منبع نور است. در علم هیأت کرات آسمانی و اجرام سماوی را به سه قسمت تقسیم کرده اند. نجوم، کواکب و اقمار. نجوم به آن ستارگان می گویند که منبع نور هستند مثل خورشید. فعل و انفعالاتی در پیکر خورشید صورت می گیرد تا اینکه هیدروژن یک ماده ای است که قابل احتراق است و اینها بالاخره مشتعل می شود، آن قدر فراوان و اشتعال زیاد است که این می شود خورشید. این است که به این قییل که اکثر ستارگان آسمان به همین ترتیب هستند می گویند نجوم. آنها که منبع نور و حرارت و درخشندگی می باشند اینها نجوم هستند. این اصطلاح

ص: ۱۳۷۷

است. دوم کواکب. اصطلاح است. کواکب به آن سیاراتی می گویند که دور منبع نور می چرخد. خودش نور ندارد اما دور آن می چرخد. مثل زمین ما دور خورشید. عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون. اینها ۹ سیاره هستند که دور خورشید می چرخند. کواکب هستند. سیارات می گویند کواکب هم می گویند. سوم اقمار. اقمار آن قمری است که دور این سیارات می چرخد. زمین ما یک قمر دارد مشتری ۱۲ تا قمر دارد. زحل ۱۰ تا قمر دارد. خلاصه نجوم و کواکب و اقمار اصطلاحات علم هیأت به این ترتیب است. پیغمبر می فرمایند أنا الشمس و علی القمر و فاطمه الزهره چرا به فاطمه ی زهرا گفته زهره؟ زهره دومین سیاره است. عطارد، زهره، زمین. زمین سوم است. دومین سیاره که دور خورشید می چرخد به این زهره میگویند. اینها یک حرکت وضعی دارند که دور خودشان هم می چرخند. مثل زمین شب و روز به وجود می آید. حرکت انتقالی، دور خورشید می چرخند که سال به وجود می آید. طوری قرار داده شده که از حرکت به دور خورشید در یک مدار بیضی سال به وجود می آید که در زمین ما ۳۶۵ روز یک مرتبه دور خورشید می چرخد. زهره هم جزء سیارات است. دومین سیاره. ولی زهره خیلی درخشان است. الآن به واسطه ی به وجود آمدن این برق دیگر آن چهره ی آسمان را مردم درست نمی بینند. قبلاً که برق نبود شبها تاریک می شد مردم با آسمان خیلی آشنایی داشتند، با ستارگان آسمان. چهره ی آسمان را الآن برقها شبها

نمی گذارند که کسی درست ببیند. یک وقت به روستاها بروید شاید آنجا نگاه کنید مخصوصاً از نصف شب به بعد یک آسمان پر ستاره ی عجیب می بینید. زهره یک سیاره ای است که این گاهی به بدرقه ی خورشید می رود، گاهی خورشید را بدرقه می کند، گاهی استقبال می کند. شما وقتی خورشید غروب می کند به طرف آسمان نگاه کنید یک ستاره ی درخشان می بینید. آن همان زهره است که خورشید را دارد بدرقه می کند. گاهی از خورشید استقبال می کند. در طرف مشرق هنگام طلوع خورشید باز یک ستاره ی پر نور می بینید این زهره طوری قرار داده شده که گاهی بدرقه می کند و گاهی استقبال می کند. بنده در کتابی به نام "جهان آفرین" چند صفحه در مورد زهره نوشته ام. خلاصه حضرت می فرمایند من خورشیدم علی قمر است فاطمه زهره است و فرقدان حسن و حسین هستند. حالا فرقدان چی هستند؟ هفت برادر که می گویند، فرقدان همان دو برادر است. هفت تا ستاره می بینیم ما به آنها می گویند هفت تا برادر در آسمان. جدی جزء همین هاست. آخرش به جدی می رسد. چهارتایش به شکل مربع هستند، سه تایش امتداد پیدا می کنند، آخریش جدی است. آن دو تا را که جزء این مجموعه ی هفت گانه هستند می گویند فرقدان، دو برادر می گویند. در آن کتاب "دانش عصر حاضر" من اینها را نوشتم. حضرت فرمودند که فرقدان حسن و حسین هستند و این فرقدان با کتاب الله توأم است. در حقیقت بر می گردد به حدیثِ اِنِّی تَارِكٌ

فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعَثْرَتِي این طور می شود. این فرقدان هم حسن و حسین هستند این دو برادر. نوشته این هم و کتاب الله لا یفترقان حتی یردا علی الحوض. آخر کلام ما الحمد لله تعالی به ذکر فاطمه ی زهرا اختتام پیدا کرد. خداوند را شکر می کنیم که توفیق داد در این سال تحصیلی اشتغال ما برقرار بود. امیدواریم ان شاء الله تعالی توفیق آینده هم برای اشتغال پیدا کنیم. شما را به خداوند سپردیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

